www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

نسخه ۱
همراه با غدیر

بسم الله الرحمن الرحیم

# همراه با غدیر

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

فهرست ----- ۵
همراه با غدیر ----- ۴۷
مشخصات کتاب ----- ۴۷
بر کرانه غدیر ----- ۴۷
مشخصات کتاب ----- ۴۷
خلاصه ای از واقعه غدیر ----- ۴۸
اعلان عمومی برای سفر حج ----- ۴۸
اجتماع عظیم در غدیر ----- ۴۸
سخنرانی پیامبر صلی الله علیه و آله ----- ۴۸
بیعت عمومی ----- ۵۳
وقایع سه روز در غدیر ----- ۵۳
غدیر از نگاه چهارده خورشید ----- ۵۴
مقدمه ----- ۵۴
رسول خدا و غدیر ----- ۵۴
امام علی علیه السلام و غدیر ----- ۵۴
حضرت زهرا (سلام الله علیها) و غدیر ----- ۵۶
امام حسن مجتبی علیه السلام و غدیر ----- ۵۶
امام حسین علیه السلام و غدیر ----- ۵۶
امام زین العابدین علیه السلام و غدیر ----- ۵۷
امام محمد باقر علیه السلام و غدیر ----- ۵۷
امام جعفرصادق علیه السلام و غدیر ----- ۵۷
امام موسی کاظم علیه السلام و غدیر ----- ۵۸
امام رضا علیه السلام و غدیر ----- ۵۸
امام محمد جواد علیه السلام و غدیر ----- ۵۹

امام هادی علیه السلام و غدیر ---- ۵۹
امام حسن عسکری علیه السلام و غدیر ---- ۶۱
امام زمان علیه السلام و غدیر ---- ۶۲
پی نوشتها ---- ۶۲
فرهنگ نامهای غدیر ---- ۶۴
مقدمه ---- ۶۴
پنجاه نام و یا صفت برای روز غدیر ---- ۶۵
پی نوشتها ---- ۷۰
غدیر در دعاها و زیارات ---- ۸۱
مقدمه ---- ۸۱
۱. در دعای ندبه: ---- ۸۳
۲. در دعای عدیله: ---- ۸۳
۳. قسمتی از زیارت غدیر: ---- ۸۳
۴. قسمت دیگری از زیارت غدیر: ---- ۸۵
۵. خاطر ترس حق خود را رها نکردی ---- ۸۵
۶. خدا لعنت کند آنان که حرمتت شکستند ---- ۸۶
۷. جز عده کمی ایمان نیاوردند ---- ۸۶
۸. معتقدیم که این حقی از جانب خداست ---- ۸۸
۹. مسئله عجیب بعد از انکار حق تو ---- ۹۰
۱۰. متحیر است کسی که به تو ظلم کرده ---- ۹۱
۱۱. خدایا منکرین حق ولیت را لعنت کن ---- ۹۱
۱۲. خدایا اولین ظالم به آل محمد را لعنت فرما ---- ۹۲
۱۳. در دعای روز عید غدیر: غدیر را پذیرفتیم ---- ۹۲
۱۴. معرفت غدیر ---- ۹۳
۱۵. لعنت بر منکر حق غدیر ---- ۹۳
۱۶. خدا را بر غدیر سپاسگزارم ---- ۹۴

پی نوشتها ---- ۹۴
زمینه های تاریخی حادثه غدیر ---- ۹۴
مقدمه ---- ۹۴
خطبه پیامبر (ص) در غدیر خم ---- ۹۷
پی نوشتها ---- ۱۰۲
خطبه غدیر ---- ۱۰۲
مشخصات کتاب ---- ۱۰۲
برنامه های قبل از خطابه ---- ۱۰۳
مقدمه ---- ۱۰۳
دو اقدام عملی بر فراز منبر ---- ۱۰۵
متن خطبه پیامبر اکرم (ص) در غدیر خم (عربی) ---- ۱۰۷
خطبه الغدیر ---- ۱۰۷
ترجمه خطبه پیامبر اکرم (ص) در غدیر خم ---- ۱۱۲
ترجمه خطبه ---- ۱۱۲
متن کامل خطبه پیامبر اکرم (ص) در غدیر خم (عربی) ---- ۱۱۹
الحمد و الثناء ---- ۱۱۹
امر اِلهی فی موضوع هامّ ---- ۱۲۱
الاعلان الرسمی بإمامه الأئمه الإثنی عشر و ولایتهم ---- ۱۲۳
رفع علی بیدی رسول اللّه ---- ۱۲۵
التاکید علی توجّه الاُمّه نحو مسأله الإمامه ---- ۱۲۶
الاشاره إلی مقاصد المنافقین ---- ۱۲۷
اولیاء أهل البیت و أعدائهم ---- ۱۲۹
الامام المهدی ---- ۱۳۰
التمهید لأمر البیعه ---- ۱۳۲
الحلال و الحرام، الواجبات و المحرّمات ---- ۱۳۲
البیعه بصوره رسمیه ---- ۱۳۳

متن کامل ترجمه خطبه پیامبر اکرم (ص) در غدیر خم ---- ۱۳۵
۱ حمد و ثنای الهی ---- ۱۳۵
۲ فرمان الهی برای مطلبی مهم ---- ۱۳۸
۳ اعلان رسمی ولایت و امامت دوازده امام علیهم السلام ---- ۱۴۱
۴ معرفی و بلند کردن امیرالمؤمنین علیه السلام به دست پیامبر صلی الله علیه و آله ---- ۱۴۵
۵ تأکید بر توجه امت به مسئله امامت ---- ۱۴۷
۶ اشاره به کارشکنی های منافقین ---- ۱۴۸
۷ پیروان اهل بیت علیه السلام و دشمنان ایشان ---- ۱۵۱
۸ حضرت مهدی عجل الله فرجه ---- ۱۵۳
۹ مطرح کردن بیعت ---- ۱۵۴
۱۰ حلال و حرام، واجبات و محرمات ---- ۱۵۴
۱۱ بیعت گرفتن رسمی ---- ۱۵۸
مراسم بعد از خطبه ---- ۱۶۰
بیعت مردان ---- ۱۶۰
بیعت زنان ---- ۱۶۱
عمامه سحاب ---- ۱۶۱
شعر غدیر ---- ۱۶۱
جبرئیل در غدیر ---- ۱۶۲
معجزه غدیر ---- ۱۶۲
پایان مراسم غدیر ---- ۱۶۳
اتمام حجت جهانی در غدیر ---- ۱۶۳
خطبه غدیریه ---- ۱۶۴
خطبه غدیریه امیرمؤمنان علیه السلام در زمان حکومت ---- ۱۶۴
غدیر از نگاه مولی الموحدین علی علیه السلام ---- ۱۶۵
منشور علوی علیه السلام در عید غدیر ---- ۱۶۶
پی نوشتها ---- ۱۶۶

آیات غدیر ---- ۱۶۸
مشخصات کتاب ---- ۱۶۸
تفسیر آیه تبلیغ ---- ۱۶۹
آیه تبلیغ ---- ۱۶۹
ترجمه آیه ---- ۱۶۹
بیان آیه ---- ۱۶۹
«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» ---- ۱۸۸
معنای عصمت در جمله: «و الله یعصمک من الناس» ---- ۱۹۰
بحث روایتی ---- ۱۹۸
پی نوشتها ---- ۲۱۹
آیات غدیر ---- ۲۲۵
بررسی آیه ی «الیوم یئس ...» ---- ۲۲۵
فرق اکمال و اتمام ---- ۲۲۶
مقصود از «الیوم » کدام روز است؟ ---- ۲۲۹
نظریات مختلف درباره «الیوم » ---- ۲۳۰
بیان شیعه ---- ۲۳۷
محکمات و متشابهات ---- ۲۴۲
تفسیر آیه اکمال دین ---- ۲۴۵
غدیر در قرآن ---- ۲۴۵
آیه اکمال دین و حدیث غدیر ---- ۲۴۸
آیه تبلیغ و آیه اکمال دین و حدیث غدیر ---- ۲۴۹
تذکر ---- ۲۵۰
اعتراف غزالی ---- ۲۵۳
مولا به معنی سرپرست است نه دوست و ناصر ---- ۲۵۳
حدیث غدیر ---- ۲۵۶
مشخصات کتاب ---- ۲۵۶

سند حدیث غدیر ---- ۲۵۶
مقدمه ---- ۲۵۶
روایت حدیث غدیر در شرایط خفقان ---- ۲۵۶
معرفی کتاب درباره سند حدیث غدیر ---- ۲۵۸
مدارک متن کامل خطبه غدیر ---- ۲۵۹
اسناد و رجال روایت کننده متن کامل خطبه غدیر ---- ۲۶۰
پی نوشتها ---- ۲۶۲
متن حدیث غدیر ---- ۲۶۴
مقدمه ---- ۲۶۴
بحث در معنای کلمه «مولی» ---- ۲۶۴
معرفی کتاب درباره متن حدیث غدیر ---- ۲۶۸
پی نوشتها ---- ۲۷۰
غدیر به روایت امیرالمؤمنین علیه السلام ---- ۲۷۰
مقدمه ---- ۲۷۰
در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله ---- ۲۷۲
در خطبه وسیله ---- ۲۷۳
در شورای شش نفره ---- ۲۷۴
در روزگار عثمان ---- ۲۷۵
در میدان جنگ جمل ---- ۲۷۶
در صحنه صفین ---- ۲۷۷
در مسجد کوفه ---- ۲۷۹
در میدان کوفه ---- ۲۸۰
در مسجد کوفه ---- ۲۸۲
پس از جنگ نهروان ---- ۲۸۳
موارد دیگر ---- ۲۸۴
پی نوشتها ---- ۲۸۷

احادیث غدیر ---- ۲۹۰
مقدمه ---- ۲۹۰
غدیر در قرآن ---- ۲۹۵
فصل اول: جایگاه عید غدیر در مکتب ---- ۲۹۵
فصل دوم: شایسته ها و بایسته های غدیر ---- ۳۰۱
فصل سوم: ولایت در غدیر ---- ۳۱۴
منابع ---- ۳۲۳
چهل حدیث غدیر ---- ۳۲۳
مقدمه ---- ۳۲۳
فصل اول: جایگاه عید غدیر در مکتب ---- ۳۲۸
فصل دوم: شایسته ها و بایسته های غدیر ---- ۳۳۵
فصل سوم: ولایت در غدیر ---- ۳۴۷
منابع ---- ۳۵۵
طبری و طرق حدیث غدیر ---- ۳۵۵
طبری و طرق حدیث غدیر ---- ۳۵۶
عنوان کتاب ---- ۳۵۸
کتاب غدیر و مناقب طبری در اختیار چه کسانی بوده است؟ ---- ۳۶۰
انگیزه طبری در تالیف کتاب الولایه ---- ۳۶۱
تالیف کتاب الولایه و اتهام به تشیع ---- ۳۶۲
تشیع طبری! (۲۴) ---- ۳۶۳
الولایه و استفاده کنندگان از آن ---- ۳۶۴
پی نوشتها ---- ۳۶۹
خلافت و امامت ---- ۳۷۴
مشخصات کتاب ---- ۳۷۴
معانی و مراتب امامت ---- ۳۷۵
معانی و مراتب امامت ---- ۳۷۵

معنی امام ---- ۳۷۵
شؤون رسول اکرم (ص) ---- ۳۷۶
امامت به معنی رهبری اجتماع ---- ۳۸۰
امامت به معنی مرجعیت دینی ---- ۳۸۱
امامت به معنی ولایت ---- ۳۸۶
حدیثی در باب امامت ---- ۳۹۰
امامت در قرآن ---- ۳۹۲
امامت و بیان دین بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ---- ۳۹۵
مقدمه ---- ۳۹۵
طرح غلط مساله ---- ۳۹۵
حکومت یکی از شاخه های امامت است ---- ۳۹۸
امام، جانشین پیغمبر است در بیان دین ---- ۳۹۹
حدیث ثقلین و مساله عصمت ائمه (علیهم السلام) ---- ۴۰۱
منع کتابت حدیث ---- ۴۰۴
استفاده از قیاس ---- ۴۰۶
قیاس از نظر شیعه ---- ۴۰۸
با وجود معصوم جای انتخاب نیست ---- ۴۰۸
مساله ولایت معنوی ---- ۴۱۰
اهمیت حدیث ثقلین ---- ۴۱۱
حدیث غدیر ---- ۴۱۲
بررسی کلامی مساله امامت ---- ۴۱۴
مقدمه ---- ۴۱۴
تعریف امامت ---- ۴۱۸
دلیل عقلی شیعه در باب امامت ---- ۴۱۹
امام یعنی کارشناس امر دین ---- ۴۲۱
مساله عصمت ---- ۴۲۲

مساله تنصیص ---- ۴۲۴
بررسی نصوص ---- ۴۲۷
داستان یوم الانذار ---- ۴۳۰
داستان ملاقات رئیس قبیله با پیغمبر اکرم ---- ۴۳۱
حدیث غدیر و تواتر آن ---- ۴۳۲
حدیث منزلت ---- ۴۳۴
امامت در حدیث غدیر ---- ۴۴۱
مقدمه ---- ۴۴۱
اعتبار حدیث غدیر ---- ۴۴۳
اشکال فخر رازی و پاسخ آن ---- ۴۴۵
پی نوشتها ---- ۴۴۹
امام شناسی از دیدگاه شیعه ---- ۴۵۲
معنای امام ---- ۴۵۲
امامت و جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حکومت اسلامی ---- ۴۵۳
در تأیید سخنان گذشته ---- ۴۵۸
امامت در بیان معارف الهیه ---- ۴۶۰
فرق میان نبی و امام ---- ۴۶۲
امامت در باطن اعمال ---- ۴۶۳
ائمه و پیشوایان اسلام ---- ۴۶۶
پی نوشتها ---- ۴۶۷
غدیر پژوهشی ---- ۴۸۲
تبیین نظام سیاسی اسلام در غدیر خم ---- ۴۸۲
مقدمه ---- ۴۸۲
ویژگیهای علی علیه السلام از نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله ---- ۴۸۴
رحلت پیامبر و منازعات سیاسی ---- ۴۸۷
پی نوشتها ---- ۴۹۱

مشخصات ---- ۴۹۳
عید غدیر و اعمال آن ---- ۴۹۳
عید غدیر برترین و پرشکوه ترین عید اسلامی ---- ۴۹۳
مقدمه ---- ۴۹۳
از دیدگاه پیامبرصلی الله علیه و آله ---- ۴۹۵
از نظرگاه خاندان رسالت ---- ۴۹۷
پی نوشت ---- ۴۹۹
عید غدیردر سیره اهل بیت علیه السلام ---- ۴۹۹
مقدمه ---- ۴۹۹
عید گرفتن غدیر ---- ۵۰۰
آیین عید غدیر و ائمه ---- ۵۰۳
پی نوشتها ---- ۵۱۰
نماز عید غدیر ---- ۵۱۰
مقدمه ---- ۵۱۰
گفتار فقها ---- ۵۱۰
روایات ---- ۵۱۶
پاسخ به اشکالها ---- ۵۱۷
پی نوشتها ---- ۵۱۸
عید غدیر بزرگترین عید اسلامی ---- ۵۲۰
مقدمه ---- ۵۲۰
عید غدیر، سنت نبوی ---- ۵۲۱
معصومین و بزرگترین عید اسلامی ---- ۵۲۴
چرا غدیر، عید است؟ ---- ۵۲۵
پی نوشتها ---- ۵۲۸
فقه غدیر ---- ۵۳۰
مقدمه ---- ۵۳۰

الف افطاری دادن ---- ۵۳۲
ب برادر شدن ---- ۵۳۴
بیرازی جستن ---- ۵۳۴
پ پوشیدن لباس پاکیزه و نو ---- ۵۳۴
ت تبریک و تهنیت ---- ۵۳۵
تبسم ---- ۵۳۵
توسعه زندگی ---- ۵۳۷
ج جشن گرفتن ---- ۵۳۷
ح حمد کردن ---- ۵۳۷
د دعا ---- ۵۳۷
دید و بازدید ---- ۵۳۸
ر روزه ---- ۵۳۸
ز زیارت ---- ۵۴۰
زینت دادن ---- ۵۴۰
ش شادی کردن ---- ۵۴۲
ص صدقه دادن ---- ۵۴۲
صلوات فرستادن ---- ۵۴۲
ط طعام دادن ---- ۵۴۲
ع عبادت ---- ۵۴۳
عطر زدن ---- ۵۴۳
عمل صالح انجام دادن ---- ۵۴۳
غ غسل کردن ---- ۵۴۳
ق قضای حوائج مؤمنان ---- ۵۴۳
ک کمک کردن ---- ۵۴۳
گ گذشت و آشتی کردن ---- ۵۴۴
گشاده رویی ---- ۵۴۴

م مساوات ---- ۵۴۴
مصافحه ---- ۵۴۴
مهربانی و عطوفت کردن ---- ۵۴۴
ن نماز ---- ۵۴۵
نیکی و احسان ---- ۵۴۶
و وام گرفتن برای کمک به دیگران ---- ۵۴۶
ه هدیه دادن ---- ۵۴۷
همایش ---- ۵۴۷
پی نوشتها ---- ۵۴۷
عید غدیر از دیدگاه علامه جعفر مرتضی العاملی ---- ۵۵۲
عید غدیر خم (۱) ---- ۵۵۲
پی نوشتها ---- ۵۵۶
علامه امینی و الغدیر ---- ۵۵۸
مشخصات کتاب ---- ۵۵۸
علامه امینی غواص غدیر ---- ۵۵۸
میلاد نور ---- ۵۵۸
قیام سرو ---- ۵۶۱
هجرت عشق ---- ۵۶۱
سپاه شقایق ---- ۵۶۲
غواص بحر ---- ۵۶۳
شهر آرمانی غدیر ---- ۵۶۴
بوستان هدایت ---- ۵۶۸
نماز آخر ---- ۵۶۸
پی نوشتها ---- ۵۶۸
ویژگی های الغدیر ---- ۵۶۹
مقدمه ---- ۵۶۹

۱ شاهکار ادبی ---------- ۵۷۰
۲ وحدت اسلامی ---------- ۵۷۱
۳ اثری بی بدیل ---------- ۵۷۳
۴ امین نقل ---------- ۵۷۳
۵ آموزگار نقد و دانشگاه نقدشناس ---------- ۵۷۳
۶ ویژگیهای نقد در الغدیر ---------- ۵۷۵
۷ نقد نقد ---------- ۵۷۷
۸ منابع اهل سنت تکیه گاه اصلی الغدیر ---------- ۵۷۸
۹ اهل سنت بر سر دو راهی ---------- ۵۷۹
۱۰ آمیختگی «الغدیر» با «قرآن کریم» ---------- ۵۷۹
۱۱ محبت اهل بیت ---------- ۵۸۱
۱۲ مرد دین و کتاب سیاست ---------- ۵۸۱
۱۳ «الغدیر» دایره المعارفی بزرگ ---------- ۵۸۲
۱۴ «الغدیر» محل تلاقی دانشهای مختلف ---------- ۵۸۳
۱۵ بیست هزار عنوان کتاب ---------- ۵۸۴
۱۶ الغدیر برای دو کس تعجب آور است ---------- ۵۸۶
۱۷ جداسازی مطالب ---------- ۵۸۶
۱۸ روشی ایده آل در اقامه دلیل ---------- ۵۸۶
۱۹ الغدیر اثری متعلق به بین الملل اسلامی ---------- ۵۸۷
۲۰ پشتوانه های برتر ---------- ۵۸۷
الغدیر و فقه التاریخ ---------- ۵۸۸
مقدمه ---------- ۵۸۸
ایجاد ذهنیت مرتبط ---------- ۵۹۱
نقد در «الغدیر» ---------- ۵۹۲
همچنان نستوه ---------- ۵۹۵
الهام ---------- ۵۹۶

آمیختگی «الغدیر» با «قرآن کریم» ۵۹۷
لحن ۵۹۸
امانت ۶۱۰
پی نوشتها ۶۱۶
کتابخانه ۶۱۸
گزارش لحظه به لحظه از واقعه غدیر ۶۱۸
غدیر، داستان اعتقاد ۶۱۸
عظمت غدیر ۶۲۰
از مدینه تا غدیر ۶۲۳
از مدینه تا مکه ۶۲۴
حجاج یمن همراه امیرالمؤمنین ۶۲۵
اعمال حج ۶۲۶
تحویل میراث انبیاء به صاحب ولایت ۶۲۷
سلام به عنوان «امیرالمؤمنین» ۶۲۸
اعلان عمومی حضور در غدیر ۶۲۸
موقعیت جغرافیایی غدیر خم ۶۲۹
سخنرانی غدیر ۶۳۰
آماده سازی جایگاه سخنرانی و منبر ۶۳۳
پیامبر و امیرالمؤمنین بر فراز منبر ۶۳۴
سخنرانی پیامبر ۶۳۵
بنده خدا و تسلیم اویم ۶۳۵
یا ایها الرسول بَلِّغ ۶۳۶
دوازده امام تا آخر دنیا ۶۳۷
من کنت مولاه فهذا علی مولاه ۶۴۰
دین خدا کامل شد ۶۴۱
ماجرای سقیفه ۶۴۲

ولایت و محبت اهل بیت ---- ۶۴۳
حضرت مهدی ---- ۶۴۴
پیمان وفاداری با غدیر ---- ۶۴۵
احکام الهی جاودانه است ---- ۶۴۶
با دوازده امام بیعت کنید ---- ۶۴۷
مراسم سه روزه در غدیر ---- ۶۴۹
بیعت مردان ---- ۶۵۰
بیعت زنان ---- ۶۵۲
عمامه «سحاب» ---- ۶۵۲
شعر غدیر ---- ۶۵۴
حضور جبرئیل در غدیر ---- ۶۵۶
معجزه الهی در غدیر ---- ۶۵۷
پایان مراسم غدیر ---- ۶۶۱
حماسه غدیر ---- ۶۶۲
دفاع از حق ---- ۶۶۲
هسته اصلی فلسفه ی سیاسی اسلام ---- ۶۷۰
پی نوشت ها ---- ۶۷۳
پایه اصلی تشیع ---- ۶۷۵
تحلیل سخن علایلی ---- ۶۸۰
انکار غدیر انکار اسلام است ---- ۶۸۲
محتوای غدیر حقیقتی ابدی است ---- ۶۸۹
پرستش شیخ سلیم بشری مصری (نامه ۱۰۱) ---- ۶۹۲
پاسخ شرف الدین (نامه ۱۰۲) ---- ۶۹۳
فلسفه سیاسی اسلام ---- ۶۹۷
اهمیت اعتقادی موضوع ---- ۷۰۷
چند موضوع ---- ۷۲۶

موضوع اول: مشکل امروز مسلمین ---- ۷۲۶
موضوع دوم: تفرقه افکنی ---- ۷۳۴
اشاره ---- ۷۳۸
موضوع سوم: رعایت عواطف و احساسات (۱) ---- ۷۴۶
موضوع سوم: رعایت عواطف و احساسات (۲) ---- ۷۵۹
پاورقی های موضوع سوم ---- ۷۷۲
موضوع چهارم: شناساندن جوهر اسلام ---- ۷۸۱
عید غدیر در اسلام ---- ۷۸۴
سخن ناشر ---- ۷۸۴
پیشگفتار مترجم ---- ۷۸۵
عنایت خدا و رسول به (غدیر) ---- ۷۸۸
عدم اختصاص به شیعه ---- ۷۹۱
سابقه عید غدیر ---- ۷۹۳
متن تبریک ---- ۷۹۴
عید غدیر و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله ---- ۷۹۷
پاسخی به یک دروغ ---- ۸۰۶
تاج امانت ---- ۸۰۹
تذکر ---- ۸۱۰
غدیر شناسی (پاسخ به ۷۲ سوال پیرامون غدیر) ---- ۸۱۱
سرآغاز ---- ۸۱۱
۱ پیرامون غدیر ---- ۸۱۳
۲ پیرامون حادثه بزرگ غدیر ---- ۸۱۹
۳ در آستانه غدیر ---- ۸۲۳
۴ پیرامون ولایت و غدیر ---- ۸۳۱
۵ حوادث پس از غدیر ---- ۸۳۶
۶ غدیر در آیات و روایات ---- ۸۴۵

شیعه در اسلام ---- ۸۵۳
کلامی از ناشر ---- ۸۵۳
پیشگفتار ---- ۸۵۵
شرح حال استاد ---- ۸۶۲
آثار علامه طباطبائی ---- ۸۶۵
مقدمه ---- ۸۶۸
پی نوشتها ---- ۸۷۲
بخش اول: کیفیت پیدایش و نشو و نمای شیعه ---- ۸۷۴
آغاز پیدایش شیعه و کیفیت آن ---- ۸۷۴
سبب جدا شدن اقلیت شیعه از اکثریت سنی و بروز اختلاف ---- ۸۷۶
دو مسئله جانشینی و مرجعیت علمی ---- ۸۷۸
روش سیاسی خلافت انتخابی و مغایرت آن با نظر شیعه ---- ۸۷۹
انتهای خلافت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و روش آن حضرت ---- ۸۸۴
بهره ای که شیعه از خلافت پنج ساله علی علیه السلام بر داشت ---- ۸۸۷
سخت ترین روزگار برای شیعه ---- ۸۹۱
استقرار سلطنت بنی امیه ---- ۸۹۳
شیعه در قرن دوم هجری ---- ۸۹۶
شیعه در قرن سوم هجری ---- ۸۹۸
شیعه در قرن چهارم هجری ---- ۸۹۸
شیعه در قرن نهم هجری ---- ۸۹۹
شیعه در قرن دهم تا یازدهم هجری ---- ۹۰۰
شیعه در قرن دوازده تا چهاردهم هجری ---- ۹۰۱
پی نوشتها ---- ۹۰۱
انشعابات شیعه ---- ۹۲۰
اصل انشعاب [و انقراض برخی از شعب ] ---- ۹۲۰
شیعه زیدیه ---- ۹۲۳

شیعه اسماعیلیه و انشعاباتشان ---- ۹۲۴
نزاریه و مستعلیه و دروزیه و مقنعه ---- ۹۲۷
شیعه دوازده امامی و فرق ایشان با زیدیه و اسماعیلیه ---- ۹۲۹
خلاصه تاریخچه شیعه دوازده امامی ---- ۹۳۱
«شیعه» در زمان خلفای راشدین (۱۱ - ۳۵ هجری قمری) ---- ۹۳۱
پی نوشتها ---- ۹۳۲
بخش دوم: تفکر مذهبی شیعه ---- ۹۳۲
معنای تفکر مذهبی ---- ۹۳۲
مأخذ اساسی تفکر مذهبی در اسلام ---- ۹۳۲
تفاوت در میان سه طریق نامبرده ---- ۹۳۷
پی نوشتها ---- ۹۳۷
حدیث صحابه ---- ۹۳۹
حدیث ---- ۹۳۹
بحث مجدد در کتاب و سنت ---- ۹۴۰
ظاهر و باطن قرآن ---- ۹۴۱
تأویل قرآن ---- ۹۴۴
تتمه بحث در حدیث ---- ۹۴۷
روش شیعه در عمل به حدیث ---- ۹۴۹
تعلیم و تعلیم عمومی در اسلام ---- ۹۴۹
شیعه و علوم نقلیه ---- ۹۵۱
پی نوشتها ---- ۹۵۲
طریق دوم: بحث عقلی ---- ۹۵۴
تفکر عقلی، فلسفی و کلامی ---- ۹۵۴
کوشش پایدار شیعه در فلسفه و سایر علوم عقلیه ---- ۹۵۷
چرا فلسفه در شیعه باقی ماند ---- ۹۵۸
چند تن از نوابغ علمی شیعه ---- ۹۵۸

پی نوشتها ---- ۹۶۰
طریق سوم: کشف ---- ۹۶۱
انسان و درک عرفانی ---- ۹۶۱
ظهور عرفان در اسلام ---- ۹۶۲
راهنمائی کتاب و سنت به عرفان نفس و برنامه آن ---- ۹۶۴
پی نوشتها ---- ۹۶۶
بخش سوم: اعتقادات اسلامی از نظر شیعه دوازده امامی ---- ۹۶۷
۱ خداشناسی ---- ۹۶۷
نظری دیگر از راه ارتباط انسان و جهان ---- ۹۶۹
وحدانیت خداوند ---- ۹۷۲
ذات و صفت ---- ۹۷۳
معنای صفات خداوندی ---- ۹۷۴
توضیح بیشتر در معنای صفات ---- ۹۷۵
صفات فعل ---- ۹۷۶
قضا و قدر ---- ۹۷۷
انسان و اختیار ---- ۹۷۹
پی نوشتها ---- ۹۸۱
۲ پیغمبر شناسی به سوی هدف هدایت عمومی ---- ۹۸۷
هدایت خصوصی ---- ۹۸۹
خرد و قانون ---- ۹۹۰
پیغمبران عصمت نبوت ---- ۹۹۲
پیغمبران و دین آسمانی ---- ۹۹۳
پیغمبران و حجت وحی و نبوت ---- ۹۹۵
شماره پیغمبران خدا ---- ۹۹۷
پیغمبران اولوا العزم و صاحبان شریعت ---- ۹۹۷
نبوت محمد صلی الله علیه و آله ---- ۹۹۷

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و قرآن ---- ۱۰۰۳
پی نوشتها ---- ۱۰۰۶
۳ معاد شناسی ترکیب انسان از روح و بدن ---- ۱۰۱۲
بحث در حقیقت «روح» از نظر دیگران ---- ۱۰۱۴
مرگ از نظر اسلام ---- ۱۰۱۵
برزخ ---- ۱۰۱۶
روز قیامت رستاخیز ---- ۱۰۱۷
بیان دیگر ---- ۱۰۲۱
استمرار و توالی آفرینش ---- ۱۰۲۸
پی نوشتها ---- ۱۰۲۸
۴ امام شناسی معنای امام ---- ۱۰۳۰
امامت و جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حکومت اسلامی ---- ۱۰۳۰
در تأیید سخنان گذشته ---- ۱۰۳۵
امامت در بیان معارف الهیه ---- ۱۰۳۷
فرق میان نبی و امام ---- ۱۰۳۹
ائمه و پیشوایان اسلام ---- ۱۰۴۳
اجمالی از تاریخ زندگی دوازده امام علیه السلام ---- ۱۰۵۴
امام اول ---- ۱۰۵۴
امام دوم ---- ۱۰۶۰
امام سوم ---- ۱۰۶۲
امام چهارم ---- ۱۰۷۰
امام پنجم ---- ۱۰۷۱
امام ششم ---- ۱۰۷۲
امام هفتم ---- ۱۰۷۴
امام هشتم ---- ۱۰۸۲
امام نهم ---- ۱۰۸۵

امام دهم ---- ۱۰۸۶
امام یازدهم ---- ۱۰۸۸
امام دوازدهم ---- ۱۰۸۹
نواب خاص ---- ۱۰۹۰
بحث در ظهور مهدی علیه السلام از نظر عمومی ---- ۱۰۹۱
بحث در ظهور مهدی علیه السلام از نظر خصوصی ---- ۱۰۹۲
اشکالی چند و پاسخ آنها ---- ۱۰۹۲
پی نوشتها ---- ۱۰۹۵
پیام معنوی شیعه ---- ۱۱۰۹
میراث مکتوب غدیر ---- ۱۱۱۱
مقدمه ---- ۱۱۱۱
غدیر در فرهنگ اسلام ---- ۱۱۱۲
تبلیغ گسترده غدیر با فرهنگ مکتوب ---- ۱۱۱۴
اولین کتابها در موضوع غدیر ---- ۱۱۱۴
مرحله اول: روایت ---- ۱۱۱۵
مرحله دوم: از روایت به تألیف ---- ۱۱۱۶
مرحله سوم: تحقیق در سند و متن ---- ۱۱۱۷
مرحله چهارم: شکوفائی علمی غدیر ---- ۱۱۱۸
کتابنامه های غدیر ---- ۱۱۱۹
آمار کتابهای چاپی ---- ۱۱۲۳
آمار کتابهای خطی ---- ۱۱۲۵
آمار مؤلفین ---- ۱۱۲۶
از نظر مذهب ---- ۱۱۲۸
از نظر تعداد تألیف ---- ۱۱۲۸
مؤلفین مشهور چهارده قرن ---- ۱۱۲۸
آمار زبانهای مختلف ---- ۱۱۳۰

آمار موضوعات و گرایشهای تحقیقی ---- ۱۱۳۱
نگاهی به ترجمه های خطبه غدیر ---- ۱۱۳۶
پی نوشتها ---- ۱۱۴۳
شعر غدیر ---- ۱۱۴۳
شعر و ادبیات غدیر ---- ۱۱۴۴
تدوین کتب شعر غدیر ---- ۱۱۴۶
شعر غدیر در عصر حاضر ---- ۱۱۴۷
غدیر در شعر و ادب فارسی ---- ۱۱۴۷
آیه الله کمپانی ---- ۱۱۴۷
آیه الله میرزا حبیب الله خراسانی ---- ۱۱۴۸
مصطفی محدثی خراسانی ---- ۱۱۴۹
محمد علی سالاری ---- ۱۱۴۹
طاهره موسوی گرمارودی ---- ۱۱۵۰
خوشدل کرمانشاهی ---- ۱۱۵۱
سید مصطفی موسوی گرمارودی ---- ۱۱۵۱
عرش بر دوش غدیر ---- ۱۱۵۱
علیرضا سپاهی لائین ---- ۱۱۵۲
ناصر شعار ابوذری ---- ۱۱۵۲
ناظم زاده کرمانی ---- ۱۱۵۳
فرصت شیرازی ---- ۱۱۵۳
محمد جواد غفورزاده (شفق) ---- ۱۱۵۴
سید رضا موید ---- ۱۱۵۵
نظیری نیشابوری ---- ۱۱۵۸
دکتر یحیی حدادی ابیانه ---- ۱۱۵۸
محمود شاهرخی ---- ۱۱۵۹
محمد علی صفری (زرافشان) ---- ۱۱۵۹

یحیی ---- ۱۱۶۰
محمد تقی بهار ---- ۱۱۶۰
حالی اردبیلی ---- ۱۱۶۱
احمد عزیزی ---- ۱۱۶۲
مکرم اصفهانی ---- ۱۱۶۲
یوسف علی میر شکاک ---- ۱۱۶۲
طائی شمیرانی ---- ۱۱۶۲
حکیم ناصر خسرو ---- ۱۱۶۳
حاج غلامرضا سازگار ---- ۱۱۶۳
قطعات ادبی ---- ۱۱۶۴
حماسه غدیر در آئینه سرایندگان ---- ۱۱۶۸
داستانهای الغدیر ---- ۱۱۸۰
مشخصات کتاب ---- ۱۱۸۰
پیشگفتار ---- ۱۱۸۱
نگاهی به زندگی علامه امینی ---- ۱۱۸۳
دیدگاهای علما و دانشمندان پیرامون الغدیر ---- ۱۱۸۵
اشاره ---- ۱۱۸۶
آیت الله سید حسین موسوی نجفی ---- ۱۱۸۷
دانشمند بزرگوار سید حسین موسوی هندی ---- ۱۱۸۷
دانشمند توانا شیخ حیدر قلی سردار کابلی ---- ۱۱۸۷
محمد نجیب زهر الدین عاملی استاد دانشگاه ---- ۱۱۸۷
استاد سلمان دواح زبیدی ---- ۱۱۸۷
محمد سعید عرفی مفتی بزرگ سوریه ---- ۱۱۸۸
استاد بولس سلامه پژوهشگر مسیحی ---- ۱۱۸۸
آیت الله سید صدرالدین صدر ---- ۱۱۸۸
شیخ مرتضی آل یاسین ---- ۱۱۸۸

محمد بن مهدی حسینی شیرازی ---- ۱۱۸۹
آیت الله عبدالهادی شیرازی ---- ۱۱۸۹
استاد صفاء خلوص از لندن ---- ۱۱۸۹
استان هایی از زندگی رسول الله ---- ۱۱۸۹
نخستین نماز جماعت ---- ۱۱۸۹
قدرت الهی ---- ۱۱۹۰
سنگ محک ---- ۱۱۹۰
صدقه دادن ---- ۱۱۹۰
زیارت قبور ---- ۱۱۹۱
دری از درهای بهشت ---- ۱۱۹۲
شوق بهشت ---- ۱۱۹۲
حج استیجاری و زیارت قبر پیامبر ---- ۱۱۹۳
نانی از آسمان ---- ۱۱۹۳
غذای اسیران ---- ۱۱۹۵
سزای توهین ---- ۱۱۹۵
هدیه الهی ---- ۱۱۹۷
انتخاب جانشین ---- ۱۱۹۸
دشمنان علی ---- ۱۱۹۹
دشمن خدا ---- ۱۲۰۱
پیشوای خوارج ---- ۱۲۰۲
از کرامات رسول الله ---- ۱۲۰۳
نصیحت پیامبر ---- ۱۲۰۵
عیادت بیمار ---- ۱۲۰۷
کودکی پیامبر ---- ۱۲۰۷
انفاق ---- ۱۲۰۹
داغ بر بدن ---- ۱۲۰۹

مرگ بر سیم و زر ---- ۱۲۱۰
شعرهای غیبی ---- ۱۲۱۰
شهادت بتها به پیامبری حضرت محمد ---- ۱۲۱۲
سزای دروغ به پیامبر ---- ۱۲۱۳
نفرین پیامبر ---- ۱۲۱۴
مرگ لهب ---- ۱۲۱۴
شباهت علی به پیامبران ---- ۱۲۱۵
خواب شگفت بلال ---- ۱۲۲۱
آمرزش اعرابی ---- ۱۲۲۲
مروان و انکار توسل ---- ۱۲۲۲
طلب شفاء ---- ۱۲۲۴
وفاداری ابوطالب ---- ۱۲۲۴
پسر زبعری ---- ۱۲۲۵
داستان هایی از زندگی حضرت علی ---- ۱۲۲۶
گروه میانه رو ---- ۱۲۲۶
کرامت حضرت علی ---- ۱۲۲۸
شبیه ترین نماز به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ---- ۱۲۲۸
آزار مشرکان ---- ۱۲۲۹
آوازی از خانواده ابوسفیان ---- ۱۲۲۹
عدالت در تقسیم اموال ---- ۱۲۳۰
ملاقات با جبرئیل ---- ۱۲۳۱
مدفن حضرت علی ---- ۱۲۳۱
چشمه آب ---- ۱۲۳۳
مقام رفیع ---- ۱۲۳۳
حق با علی است ---- ۱۲۳۵
تکه پارچه سیاه ---- ۱۲۳۶

زید شهید ---- ۱۲۳۷
تولد حضرت علی ---- ۱۲۳۷
برتری به چیست ---- ۱۲۳۹
پرچم رسول الله ---- ۱۲۴۱
زیارت حضرت فاطمه ---- ۱۲۴۲
تاجگذاری روز غدیر ---- ۱۲۴۳
مولای مومنان ---- ۱۲۴۳
توبه طلحه ---- ۱۲۴۴
از یاران حضرت علی ---- ۱۲۴۵
نامه پادشاه روم ---- ۱۲۴۷
جنگ تبوک ---- ۱۲۵۰
منزل حضرت علی ---- ۱۲۵۱
گفتار جبرئیل ---- ۱۲۵۲
بهترین مردم ---- ۱۲۵۲
فریاد جبرئیل ---- ۱۲۵۴
داستان ذوالفقار ---- ۱۲۵۴
از زبان نبی ---- ۱۲۵۵
پیش بینی پیامبر ---- ۱۲۵۶
هدیه علی به مرد فقیر ---- ۱۲۵۶
قسم خوردن به حدیث غدیر خم ---- ۱۲۵۸
از فضایل آل محمد ---- ۱۲۶۰
حضرت علی، همراز پیامبر ---- ۱۲۶۱
داستان غدیر ---- ۱۲۶۴
انتصاب جانشین ---- ۱۲۶۶
اعتراف سعد به شایستگی حضرت علی ---- ۱۲۶۸
چهار منقبت از حضرت علی ---- ۱۲۷۰

توبه یکی از مخالفین ---- ۱۲۷۲
افتخار دوستی با پیامبر ---- ۱۲۷۴
داستان هایی از زندگی ائمه معصومین ---- ۱۲۷۶
شهادت امام حسین توسط مکر و حیله معاویه ---- ۱۲۷۶
دعای حضرت ---- ۱۲۷۸
منبر پدر ---- ۱۲۷۹
سروده ای از غیب ---- ۱۲۷۹
مشهد السقط ---- ۱۲۷۹
پاداشی از آسمان ---- ۱۲۸۱
حل مشکلات ---- ۱۲۸۲
تواضع در مقابل امام رضا ---- ۱۲۸۲
در محضر امام رضا ---- ۱۲۸۳
سوگند امام حسین به غدیر ---- ۱۲۸۳
سر مبارک ---- ۱۲۸۴
راس الحسین ---- ۱۲۸۵
سیادت از روز الست ---- ۱۲۸۶
حقیقت بزرگ ---- ۱۲۸۷
داستان هایی از شاعران اهل بیت ---- ۱۲۸۸
ترس از زبان شعر ---- ۱۲۸۸
بر خاک افتادن مناره ---- ۱۲۹۰
شاعر روشن دل ---- ۱۲۹۰
زندان ابد ---- ۱۲۹۱
حکایتی از ابن جمیل ---- ۱۲۹۱
درگذشت شریف رضی ---- ۱۲۹۲
علم الهدی ---- ۱۲۹۳
هدیه امام ---- ۱۲۹۳

حافظه و هوش تنوخی ---- ۱۲۹۵
از شگفتی های روزگار ---- ۱۲۹۵
شاعران مؤمن ---- ۱۲۹۷
گوی سبقت ---- ۱۲۹۹
پاداش شعر ---- ۱۳۰۰
آمرزش الهی ---- ۱۳۰۱
شعر خواندن در مسجد ---- ۱۳۰۲
قیس انصاری ---- ۱۳۰۳
رستگاران ---- ۱۳۰۴
پاسخ قاطع ---- ۱۳۰۴
نوحه سرایی بر اهل بیت ---- ۱۳۰۶
رویای صادقانه ---- ۱۳۰۷
اعتراف به حقایق ---- ۱۳۰۸
احترام به اهل بیت ---- ۱۳۱۰
غبار کاروان ---- ۱۳۱۱
پرده های حرم ---- ۱۳۱۲
احسنت به این قصیده ---- ۱۳۱۳
اسارت ---- ۱۳۱۳
گلی در شوره زار ---- ۱۳۱۴
خادم امیرالمؤمنین ---- ۱۳۱۴
کودکی سید حمیری ---- ۱۳۱۵
تعبیر خواب سید حمیری ---- ۱۳۱۷
غدیریه محمد حمیری ---- ۱۳۱۸
کمیت شاعر ---- ۱۳۱۹
خوابی شگفت ---- ۱۳۱۹
امام المنصور بالله ---- ۱۳۲۱

ر هایی از زندان ---- ۱۳۲۳
اجابت دعا ---- ۱۳۲۵
راهنما ---- ۱۳۲۶
شهادت کمیت اسدی ---- ۱۳۲۶
سید حمیری ---- ۱۳۲۷
خواب امام رضا ---- ۱۳۲۸
هدیه ای به راوی حدیث ---- ۱۳۳۰
وفات سید حمیری ---- ۱۳۳۱
داستان هایی از دوستان اهل بیت ---- ۱۳۳۲
شهادت محمد بن ابی بکر ---- ۱۳۳۲
شرکت در غذا خوردن ---- ۱۳۳۳
شهید روز احد ---- ۱۳۳۳
یار وفادار ---- ۱۳۳۴
نماز واقعی ---- ۱۳۳۴
ارث پدر ---- ۱۳۳۴
ایمان ابوطالب ---- ۱۳۳۵
شهدای احد ---- ۱۳۳۵
دوستی علی ---- ۱۳۳۶
خضوع در زیارت ---- ۱۳۳۷
سفارش به زیارت ---- ۱۳۳۸
ملک صالح ---- ۱۳۳۸
فرزندان رسول الله ---- ۱۳۴۰
خانه توبه ---- ۱۳۴۱
دیدار با نماینده امام ---- ۱۳۴۲
ردالشمس ---- ۱۳۴۲
فتوای یک یهودی زاده ---- ۱۳۴۳

تشرف به اسلام ---- ۱۳۴۴
نور و حکمت ---- ۱۳۴۴
قرض الحسنه ---- ۱۳۴۶
سخاوت قیس ---- ۱۳۴۶
عنایت حق ---- ۱۳۴۷
بخشندگی شریف رضی ---- ۱۳۴۸
مجازات لعن کننده ---- ۱۳۴۸
بانوی مسلمان ---- ۱۳۵۰
زورآزمایی ---- ۱۳۵۲
استانداری مصر ---- ۱۳۵۳
جواب دندان شکن عباس عموی پیامبر ---- ۱۳۵۴
لعنت بر یزید ---- ۱۳۵۵
وفات صاحب بن عباد ---- ۱۳۵۶
فروش کتاب نفیس ---- ۱۳۵۶
صلوات بر سید مرتضی ---- ۱۳۵۷
خصال نیک ---- ۱۳۵۷
جواب نامه ---- ۱۳۵۸
رفتار عثمان با عمار یاسر ---- ۱۳۵۹
شهادت مالک اشتر ---- ۱۳۶۰
حجر بن عدی ---- ۱۳۶۰
پای بریده ---- ۱۳۶۲
گواهی بر حدیث ---- ۱۳۶۳
دلیل حب علی ---- ۱۳۶۳
محبت به اهل بیت ---- ۱۳۶۵
تبعید ابوذر ---- ۱۳۶۶
مسلمان شدن ابوذر ---- ۱۳۶۷

شهرت ابوذر در آسمانها ---- ۱۳۶۹
بیماری ابن مسعود ---- ۱۳۷۰
وصیت عبدالله بن مسعود ---- ۱۳۷۱
مقام و شخصیت عبدالله بن مسعود ---- ۱۳۷۳
داستان هایی از دشمنان اهل بیت ---- ۱۳۷۴
نصیحت معاویه به یزید ---- ۱۳۷۴
اظهار شادی معاویه در شهادت امام حسن ---- ۱۳۷۵
جنایت معاویه علیه شیعیان ---- ۱۳۷۶
اظهار بی اطلاعی معاویه از جایگاه علی ---- ۱۳۷۶
تبعیض اقتصادی ---- ۱۳۷۷
تبهکاری معاویه در جنگ صفین ---- ۱۳۷۸
ادعای معاویه برای خلافت ---- ۱۳۷۹
کشته شدن عبدالرحمن بن خالد ---- ۱۳۸۰
طمع سعید بن عثمان به ولیعهدی معاویه ---- ۱۳۸۱
اجرا نشدن قانون جزای اسلامی در مورد یک دزد ---- ۱۳۸۲
انتساب زیاد با معاویه ---- ۱۳۸۳
بیعت گیری برای یزید ---- ۱۳۸۴
فریب ام سلمه ---- ۱۳۸۵
عید مسلمین ---- ۱۳۸۵
ولید فاسق ---- ۱۳۸۷
سزای خائن ---- ۱۳۸۷
ابن ابی سرح ---- ۱۳۸۸
حدیث سازان دروغگو ---- ۱۳۸۸
اعتراف معاویه ---- ۱۳۸۹
عذاب انکار ولایت حضرت علی ---- ۱۳۸۹
کمک مالی ---- ۱۳۹۰

پیش بینی حضرت علی ---- ۱۳۹۲
فرار از زندان ---- ۱۳۹۲
بخوانید و بخندید ---- ۱۳۹۴
پایمال کردن آئین کیفری ---- ۱۳۹۴
زیارت قبر رسول اکرم ---- ۱۳۹۶
شعری از حضرت علی ---- ۱۳۹۷
تغییر سنت پیامبر ---- ۱۳۹۹
حاکم بد سابقه ---- ۱۳۹۹
دروغگوی بزرگ ---- ۱۴۰۱
نماز چهارشنبه ---- ۱۴۰۳
ترک تکبیر نماز ---- ۱۴۰۵
شرابخواری معاویه ---- ۱۴۰۵
ربا خواری معاویه ---- ۱۴۰۷
جعل روایت ---- ۱۴۰۷
معاویه و لعن علی ---- ۱۴۰۹
طی الارض امیرالمؤمنین ---- ۱۴۰۹
تبعید از حاکم ---- ۱۴۱۱
شعری از جان و ترس ---- ۱۴۱۳
سرنوشت تلخ دشمنان حضرت علی ---- ۱۴۱۳
سرانجام تکذیب احادیث ---- ۱۴۱۴
چگونگی اسلام آوردن عمرو بن عاص ---- ۱۴۱۶
اجتماع بشر ---- ۱۴۱۶
حیله شیطانی ---- ۱۴۱۸
خنده معاویه ---- ۱۴۱۸
درگذشت عمرو بن عاص ---- ۱۴۱۹
نذر شیطانی ---- ۱۴۱۹

آوازخوانی معاویه ---- ۱۴۲۱
سلام بر پادشاه ---- ۱۴۲۱
مستی یزید ---- ۱۴۲۳
رشوه به پسر عمر ---- ۱۴۲۳
جواب دندان شکن به معاویه ---- ۱۴۲۵
پاسخ هایی صعصعه به معاویه ---- ۱۴۲۶
قصیده جلجلیه ---- ۱۴۲۸
مادر عمرو بن عاص ---- ۱۴۳۱
تبعید حاکم ---- ۱۴۳۱
شیوه بیعت ---- ۱۴۳۳
چشم در راه خدا ---- ۱۴۳۴
دست بیعت ---- ۱۴۳۵
اعتراف ابوهریره بر حدیث غدیر ---- ۱۴۳۷
داستان هایی از مناظرات ---- ۱۴۳۹
مناظره در مسجد پیامبر ---- ۱۴۳۹
مناظره با یهودی ---- ۱۴۴۰
خلیفه و اسقف نجران ---- ۱۴۴۲
مناظره معاویه و قیس ---- ۱۴۴۶
مناظره مأمون ---- ۱۴۴۸
مناظره با ابوالعلاء معری ---- ۱۴۵۰
مناظره مأمون ---- ۱۴۵۵
داستان هایی از قضاوتهای علی ---- ۱۴۵۸
درماندن معاویه در دادن یک حکم ---- ۱۴۵۸
قضاوت خلیفه درباره زن دیوانه ---- ۱۴۵۸
کفاره تخم شترمرغ ---- ۱۴۶۰
مادر واقعی ---- ۱۴۶۱

زر و زیور کعبه ---- ۱۴۶۳
شکار حرم ---- ۱۴۶۴
اگر علی نبود ---- ۱۴۶۵
قضاوت نابجای خلیفه ---- ۱۴۶۶
پرده گناهان ---- ۱۴۶۷
دیه کودک ---- ۱۴۶۸
زن مضطره ---- ۱۴۷۰
دستور ناآگاهانه خلیفه ---- ۱۴۷۱
جهل خلیفه به سنت ---- ۱۴۷۲
خلیفه و نوزاد عجیب ---- ۱۴۷۲
قانون خدا ---- ۱۴۷۵
حد شراب ---- ۱۴۷۵
اثبات مادری و پسری ---- ۱۴۷۶
نادانی خلیفه ---- ۱۴۷۸
داستان هایی از زندگانی خلفا ---- ۱۴۸۱
آوازخوانی ---- ۱۴۸۱
بوی خوش ---- ۱۴۸۲
وسعت دادن به مسجد ---- ۱۴۸۲
خوردن گوشت ---- ۱۴۸۴
نصیحت به خلیفه ---- ۱۴۸۵
ادعای ایمان ---- ۱۴۸۶
هوش و حافظه خلیفه ---- ۱۴۸۷
نهی خلیفه از متعه ---- ۱۴۸۸
نماز بعد از عصر ---- ۱۴۸۹
تجسس خلیفه به تهمت ---- ۱۴۹۰
ارث پیامبر ---- ۱۴۹۰

رای خلیفه در تحقق بلوغ ---- ۱۴۹۲
نظر مردم ---- ۱۴۹۲
شجره رضوان ---- ۱۴۹۴
تجسس ممنوع ---- ۱۴۹۴
ظرف آب و عسل ---- ۱۴۹۶
تاویل کتاب خدا ---- ۱۴۹۶
همه مردم از عمر داناتر هستند ---- ۱۴۹۸
ندانستن معنای کلمه ای ---- ۱۴۹۹
دانش خلیفه ---- ۱۴۹۹
حکم شک در نماز ---- ۱۵۰۱
توسل به عموی پیامبر ---- ۱۵۰۱
ماجرای مردی عادی با عمر ---- ۱۵۰۲
خیال واهی ---- ۱۵۰۲
در فضیلت نماز ---- ۱۵۰۴
اعتراف عمر به فضایل علی ---- ۱۵۰۵
آتش علیه عثمان ---- ۱۵۰۶
اولین دشمن عثمان ---- ۱۵۰۶
قاتلین عثمان ---- ۱۵۰۸
کارهای مردم ---- ۱۵۰۹
شکایت عثمان به عباس ---- ۱۵۰۹
راه رستگاری ---- ۱۵۱۱
اجرای کتاب خدا ---- ۱۵۱۳
تقسیم اموال ---- ۱۵۱۴
بهانه هایی برای تبعید ---- ۱۵۱۵
رفتار خشونت آمیز عثمان ---- ۱۵۱۶
بخشش های خلیفه ---- ۱۵۱۷

خلیفه در شب وفات ام کلثوم ---- ۱۵۱۹
بالاتر از صدای نبی اکرم ---- ۱۵۲۰
در پیشگاه خداوند ---- ۱۵۲۱
آرزوهای ابوبکر ---- ۱۵۲۲
داستان اشعث ---- ۱۵۲۴
از دین برگشتگان سلیمی ---- ۱۵۲۶
مجازات خلیفه ---- ۱۵۲۷
فرمانروایی کهتران ---- ۱۵۲۸
کیفر دزد ---- ۱۵۲۹
بهره یکسان ---- ۱۵۲۹
مادربزرگ پدری و مادری ---- ۱۵۳۰
خلیفه خوش سابقه ---- ۱۵۳۰
آخرین مجلس عیش ---- ۱۵۳۲
شیوه دادرسی ---- ۱۵۳۳
بهره مادربزرگ ---- ۱۵۳۳
رای خلیفه درباره کتاب ها ---- ۱۵۳۵
اجتهاد خلیفه در نام ها ---- ۱۵۳۵
حد زدن بعد از اجرای حد ---- ۱۵۳۷
مصادره اموال ---- ۱۵۳۷
سوال از مشکلات قرآن ---- ۱۵۳۹
داستان هایی از احادیث ساختگی ---- ۱۵۳۹
گواهی ابوبکر و جبرئیل ---- ۱۵۴۰
حدیثی که معاویه نقل کرد ---- ۱۵۴۰
مناقب عثمان ---- ۱۵۴۱
داستانی جعلی در کرامات عمر ---- ۱۵۴۱
زمین لرزه ---- ۱۵۴۳

هیبت ابوبکر ---- ۱۵۴۳
تهمت دروغین به شیعه ---- ۱۵۴۵
سگ مأمور ---- ۱۵۴۶
پهنای بهشت ابوبکر ---- ۱۵۴۶
خدا از ابوبکر حیا می کند ---- ۱۵۴۸
کرامت دفن ابوبکر ---- ۱۵۴۹
احادیث غلوآمیز ---- ۱۵۵۰
توسل به ریش ابوبکر ---- ۱۵۵۱
انگشتر پیامبر و نقش آن ---- ۱۵۵۳
جگر بریان شده ---- ۱۵۵۳
روایتی جعلی از ابوهریره ---- ۱۵۵۵
حدیث ساختگی در مورد خلافت ---- ۱۵۵۵
شافعی و احمد ابن حنبل ---- ۱۵۵۷
دشمن حضرت علی ---- ۱۵۵۷
احادیث ساختگی ---- ۱۵۵۹
حدیثی ساختگی ---- ۱۵۶۱
ابوحنیفه اعلم است ---- ۱۵۶۱
رویای کاذب ---- ۱۵۶۳
داستانهای متفرقه تاریخی ---- ۱۵۶۴
قصاص قاتل ---- ۱۵۶۴
غصه رسوایی ---- ۱۵۶۵
اصحاب کهف ---- ۱۵۶۶
داستان مالک ---- ۱۵۶۹
در میان مردگان ---- ۱۵۷۰
سخاوتمندترین مردم ---- ۱۵۷۲
نصیحت پدر ---- ۱۵۷۴

فتنه بغداد ---- ۱۵۷۶
معروف کرخی ---- ۱۵۷۷
قبر نذرها ---- ۱۵۷۸
تبرک لباس ---- ۱۵۷۹
نعلین رسول الله ---- ۱۵۸۰
حرکت بر روی آب ---- ۱۵۸۱
زیارت مکه ---- ۱۵۸۲
افشای راز عارف ---- ۱۵۸۳
طلب مغفرت ---- ۱۵۸۴
از ابدال ---- ۱۵۸۴
بشر حافی ---- ۱۵۸۶
اعتراض به خداوند و سزای آن ---- ۱۵۸۷
خدا ما را کافی است ---- ۱۵۸۹
غدیر در آیینه کتاب ---- ۱۵۹۱
مشخصات کتاب ---- ۱۵۹۱
(آ) ---- ۱۵۹۲
(الف) ---- ۱۵۹۳
(ب) ---- ۱۶۰۳
(پ) ---- ۱۶۰۵
(ت) ---- ۱۶۱۳
(ج) ---- ۱۶۲۸
(چ) ---- ۱۶۲۹
(ح) ---- ۱۶۲۹
(خ) ---- ۱۶۴۸
(د) ---- ۱۶۵۶
(ذ) ---- ۱۶۶۴

(ر) ---- ۱۶۶۵
(ز) ---- ۱۶۷۴
(س) ---- ۱۶۷۴
(ش) ---- ۱۶۷۷
(ص) ---- ۱۶۸۰
(ض) ---- ۱۶۸۱
(ط) ---- ۱۶۸۱
(ظ) ---- ۱۶۸۴
(ع) ---- ۱۶۸۹
(غ) ---- ۱۷۰۹
قسمت اول ---- ۱۷۰۹
قسمت دوم ---- ۱۷۲۴
قسمت سوم ---- ۱۷۴۵
قسمت چهارم ---- ۱۷۶۰
قسمت پنجم ---- ۱۷۸۲
(ف) ---- ۱۸۰۱
(ق) ---- ۱۸۰۶
(ک) ---- ۱۸۰۸
(ل) ---- ۱۸۱۳
(م) ---- ۱۸۱۴
(ن) ---- ۱۸۲۵
(و) ---- ۱۸۳۱
(ه) ---- ۱۸۳۳
(ی) ---- ۱۸۳۳
مؤسسات و مراکز فرهنگی شیعیان در شبکه جهانی اینترنت ---- ۱۸۳۸
مجلس شیعیان عراق ---- ۱۸۳۸

مؤسسه الجوراء زینب سلام اللّه علیها - آمریکا ---- ۱۸۳۸
مجلس اعلی بررسی اهل بیت (ع)، مصر ---- ۱۸۳۹
مؤسسه در راه حق - قم ---- ۱۸۳۹
اتحادیه بیداری اسلامی (التوعیه الاسلامیه) - بحرین ---- ۱۸۳۹
مؤسسه خیریه امام خویی - کانادا ---- ۱۸۳۹
انجمن ذکر حکیم - بحرین ---- ۱۸۳۹
مؤسسه اسلامی بقیهاللّه(ع) - پاکستان ---- ۱۸۴۰
مؤسسه فرهنگ و ارتباطات اسلامی - تهران ---- ۱۸۴۰
مؤسسه مهد قرآن الکریم - تبریز ---- ۱۸۴۰
مؤسسه (امام) سید موسی صدر - لبنان ---- ۱۸۴۰
مرکز مطالعات دارالحدیث - قم ---- ۱۸۴۱
مجموعه دانشگاهیان مسلمان - کانادا و آمریکا ---- ۱۸۴۱
مرکز الامام المهدی(ع) - استرالیا ---- ۱۸۴۱
مؤسسه فرهنگی در انتظار نور - قم ---- ۱۸۴۱
دارالمصطفی لاحیاء الثرات (احیای میراث) - قم ---- ۱۸۴۱
مؤسسه چاپ و انتشارات انصاریان - قم ---- ۱۸۴۲
مجموعه باب الحوائج - پاکستان ---- ۱۸۴۲
مؤسسه فرهنگی میثاق - شیراز ---- ۱۸۴۲
مرکز جهانی علوم آل البیت(ع) - قم ---- ۱۸۴۲
اتحادیه اسلامی اهل البیت (ع) ---- ۱۸۴۳
جمعیت جوانان قاسم (ع) ---- ۱۸۴۳
مؤسسه شیعه اثنا عشریه - بریتانیا ---- ۱۸۴۳
مؤسسه جهانی اهل البیت (ع)، (برای بانوان) ---- ۱۸۴۳
مؤسسه اندیشه جدید - بریتانیا ---- ۱۸۴۴
مجلس جهانی جایگاه امامیه - بریتانیا ---- ۱۸۴۴
مجموعه شیعه اثنی عشریه - آمریکا ---- ۱۸۴۴

مرکز مهدیه اسلامی ---------- ۱۸۴۴
مجموعه عمل اسلامی ---------- ۱۸۴۴
مؤسسه خیریه امام باقر(ع) - قم ---------- ۱۸۴۴
مؤسسه الهادی - آلمان ---------- ۱۸۴۵
طرح آموزش نماز و قرآن کریم - بحرین ---------- ۱۸۴۵
دفتر تحقیقات یس - قم ---------- ۱۸۴۵
جمعیت معصوم - آمریکا ---------- ۱۸۴۵
مرکز پژوهشهای فرهنگی حوزه علمیه قم ---------- ۱۸۴۵
جمعیت حسینی اسکاندیناوی ---------- ۱۸۴۶
مجمع تحقیقاتی اسلامی الزهراء(س) ---------- ۱۸۴۶
مجموعه اسلامی الزهراء(س) ---------- ۱۸۴۶
مؤسسه امام علی(ع)، بخش اسپانیایی - لبنان ---------- ۱۸۴۶
مرکز اسلامی آرژانتین ---------- ۱۸۴۶
مؤسسه دارالسیره - لبنان ---------- ۱۸۴۷
مرکز اسلامی آمریکا ---------- ۱۸۴۷
مرکز فرهنگی اسلامی - آمریکا ---------- ۱۸۴۷
مؤسسه انصارالحسین(ع) - تهران ---------- ۱۸۴۷
مؤسسه احیاء آثار آیت اللّه خویی (ره) - قم ---------- ۱۸۴۷
مؤسسه آیت اللّه خویی(ره) - آمریکا ---------- ۱۸۴۸
مرکز آیت اللّه خویی (ره) - بریتانیا ---------- ۱۸۴۸
مرکز فرهنگی اسلامی - هلند ---------- ۱۸۴۸
مجموعه فرهنگی - خیریه بنی هاشم - لبنان ---------- ۱۸۴۸
مرکز پژوهش پیرامون سادات (سرواران معصوم(ع)) ---------- ۱۸۴۸
مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی - تهران ---------- ۱۸۴۹
مرکز پژوهشهای عراقی - تهران ---------- ۱۸۴۹
مؤسسه الهدی - پاکستان ---------- ۱۸۴۹

مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) - قم ---- ۱۸۴۹
مرکز مطالعات اسلامی - لبنان ---- ۱۸۴۹
کتابخانه عمومی آیت اللّه مرعشی نجفی(ره) ---- ۱۸۵۰
مرکز مطالعات اسراء - قم ---- ۱۸۵۰
مؤسسه امام رضا(ع) - قم ---- ۱۸۵۰
اتحادیه شیعه ---- ۱۸۵۰
دفتر اعزام مبلغ - قم ---- ۱۸۵۱
دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم ---- ۱۸۵۱
مؤسسه امام صادق(ع) - قم ---- ۱۸۵۱
مؤسسه البلاغ - تهران ---- ۱۸۵۱
حوزه علمیه قم ---- ۱۸۵۱
حوزه علمیه قم ---- ۱۸۵۲
دایرهالمعارف اسلامی کامپیوتری (موسوعه) - قم ---- ۱۸۵۲
مؤسسه الحوراء زینب(ع) - آمریکا ---- ۱۸۵۲
مرکز احیاء میراث اسلامی - قم ---- ۱۸۵۲
مؤسسه الحوراء زینب(س) - کانادا ---- ۱۸۵۲
مؤسسه فرهنگی موعود-تهران ---- ۱۸۵۳
مسابقه ---- ۱۸۵۳
مسابقه ---- ۱۸۵۳
سوالات مسابقه غدیر ---- ۱۸۵۳
درباره مرکز ---- ۱۸۵۶

## همراه با غدیر

### مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸

عنوان و نام پدیدآور:همراه با غدیر/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان .

مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

## بر کرانه غدیر

### مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینیان ، میر سعید، ۱۳۳۸ -، گردآورنده و مترجم

عنوان و نام پدیدآور: بر کرانه غدیر/ به اهتمام میر سعید حسینیان

مشخصات نشر: [تهران ]: مسجد الغدیر، ۱۴۰۷ق . = ۱۳۶۶.

مشخصات ظاهری: ص ۶۹

شابک: ۱۶۰ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: همراه با گزارش کوتاهی از فعالیت های مسجد الغدیر

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: غدیر خم

موضوع: محمد (ص )، پیامبر اسلام ، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق . - خطبه ها

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵ /ح ۵۵ب ۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۶۶-۹۱۵

# خلاصه ای از واقعه غدیر

## اعلان عمومی برای سفر حج

غدیر در آیینه کتاب ص ۳۲ محمد انصاری

در سال دهم هجرت، به دستور الهی آخرین سفر پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه برای تعلیم حج و اعلام ولایت ائمه علیهم السلام آغاز شد. در این سفر بیش از یکصد و بیست هزار نفر آن حضرت را همراهی کردند که در شرایط آن زمان سابقه نداشت.

بلافاصله پس از پایان مراسم حج، اعلام شد همه حجاج از مکه خارج شوند و برای برنامه ای مهم در غدیر خم که کمی قبل از محل جدا شدن کاروانها بود حضور یابند.

سه روز پس از پایان مراسم حج، سیل جمعیت به سوی غدیر حرکت کردند.

## اجتماع عظیم در غدیر

با رسیدن به محل موعود، فرمان توقف از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شد و مرکبها از حرکت ایستادند و مردم پیاده شدند و هر کس جائی برای توقف سه روزه آماده کرد.

به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، سلمان و ابوذر و مقداد و عمار زیر چند درخت کهنسال را آماده کردند و روی درختان، پارچه ای به عنوان سایبان قرار دادند. در زیر سایبان، منبری به بلندی قامت پیامبر صلی الله علیه و آله از سنگها و رواناز شتران ساختند به طوری که حضرت هنگام خطبه بر همه مردم مشرف باشند.

هنگام ظهر، پس از ادای نماز جماعت، پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز منبر ایستادند و امیرالمؤمنین علیه السلام را فرا خواندند تا بر فراز منبر در سمت راست حضرت بایستند. قبل از شروع خطابه، امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر یک پله پائین تر در طرف راست آن حضرت ایستاده بودند.

## سخنرانی پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به سمت راست و چپ جمعیت نمودند و منتظر شدند تا همه مردم در مقابل منبر اجتماع کنند. سپس سخنرانی تاریخی و آخرین خطابه رسمی خود را برای جهانیان آغاز کردند. با در نظر گرفتن این شکل خاص از منبر و سخنرانی که دو نفر بر فراز منبر در حال قیام دیده می شوند به استقبال سخنان حضرت می رویم که آن را می توان در یازده بخش ترسیم نمود:

پیـامبر صـلی الله علیـه و آله در اولین بخش سـخن به حمـد و ثنـای الهی پرداختنـد و صـفات قـدرت و رحمت خداونـد را ذکر فرمودند، و به بندگی خود در مقابل ذات الهی شهادت دادند.

در بخش

دوم، حضرت سخن را متوجه مطلب اصلی نمودند و تصریح کردند که باید فرمان مهمی درباره علی بن ابی طالب علیه السلام ابلاغ کنم، و اگر این پیام را نرسانم رسالت الهی را نرسانده ام و ترس از عذاب او دارم.

در سومین بخش، حضرت امامت دوازده امام علیهم السلام را تا آخرین روز دنیا اعلام نمودند تا همه طمعها یک باره قطع شود. از نکات مهم در سخنرانی حضرت، اشاره به عمومیت ولایت آنان بر همه انسانها در طول زمانها و در همه مکانها و نفوذ کلماتشان در جمیع امور بود، و نیابت تام ائمه علیهم السلام را از خدا و رسول در حلال و حرام و جمیع اختیارات اعلام فرمودند.

برای آنکه هر گونه ابهامی از بین برود و دست منافقین از هر جهت بسته باشد، در بخش چهارم خطبه، پیامبر صلی الله علیه و آله با دستهای مبارک بازوان امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفتند و آن حضرت را از جا بلند کردند تا حدی که پاهای آن حضرت محاذی زانوان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت. در این حال فرمودند:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله»

«هر کس من نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر بوده ام این علی هم نسبت به او صاحب اختیارتر است.

خدایا!

دوست بدار هر کس علی را دوست بدارد، و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد، و یاری کن هر کس او را یاری کند، و خوار کن هر کس او را خوار کند».

سپس کمال دین و تمام نعمت را با ولایت ائمه علیهم السلام

اعلام فرمودند و بعد از آن خدا و ملائکه و مردم را بر ابلاغ این رسالت شاهد گرفتند.

در بخش پنجم حضرت صریحا فرمودند:

«هر کس از ولایت ائمه علیهم السلام سر باز زند اعمال نیکش سقوط می کند و در جهنم خواهد بود».

بعد از آن شمه ای از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را متذکر شدند.

مرحله ششم از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله جنبه غضب الهی را نمودار کرد.

حضرت با تلاوت آیات عذاب و لعن از قرآن فرمودند:

«منظور از این آیات عده ای از اصحاب من هستند که مأمور به چشم پوشی از آنان هستم، ولی بدانند که خداوند ما را بر معاندین و مخالفین و خائنین و مقصرین حجت قرار داده است، و چشم پوشی از آنان در دنیا مانع از عذاب آخرت نیست».

سپس به امامان گمراهی که مردم را به جهنم می کشانند اشاره کرده فرمودند:

«من از همه آنان بیزارم».

اشاره ای رمزی هم به «اصحاب صحیفه ملعونه» داشتند و تصریح کردند که بعد از من مقام امامت را غصب می کنند و سپس غاصبین را لعنت کردند.

در بخش هفتم، حضرت تکیه سخن را بر اثرات ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام قرار دادند و فرمودند:

«اصحاب صراط مستقیم در سوره حمد شیعیان اهل بیت علیهم السلام هستند».

سپس آیاتی از قرآن درباره اهل بهشت تلاوت کردند و آنها را به شیعیان و پیروان آل محمد علیهم السلام تفسیر فرمودند.

آیاتی هم درباره اهل جهنم تلاوت نمودند و آنها را به دشمنان آل محمد علیهم السلام معنی کردند.

در بخش هشتم مطالبی اساسی درباره حضرت بقیه الله الاعظم حجه بن الحسن المهدی ارواحنا فداه فرمودند و به اوصاف و شؤون خاص حضرتش اشاره کردند و آینده ای

پر از عدل و داد به دست امام زمان عجل الله فرجه را به جهانیان مژده دادند. در بخش نهم فرمودند:

پس از اتمام خطابه شما را به بیعت با خودم و سپس بیعت با علی بن ابی طالب علیه السلام دعوت می کنم.

پشتوانه این بیعت آن است که من با خداوند بیعت کرده ام، و علی هم با من بیعت نموده است.

پس از این بیعتی که از شما می گیرم از طرف خداوند و بیعت با حق تعالی است.

در دهمین بخش، حضرت درباره احکام الهی سخن گفتند که مقصود بیان چند پایه مهم عقیدتی بود:

از جمله اینکه چون بیان همه حلالها و حرامها توسط من امکان ندارد با بیعتی که از شما درباره ائمه علیهم السلام می گیرم بنوعی حلال و حرام را تا روز قیامت بیان کرده ام. دیگر اینکه بالاترین امر به معروف و نهی از منکر، تبلیغ پیام غدیر درباره امامان علیهم السلام و امر به اطاعت از ایشان و نهی از مخالفتشان است.

در آخرین مرحله خطابه، بیعت لسانی انجام شد.

حضرت با توجه به آن جمعیت انبوه و شرائط غیر عادی زمان و مکان و عدم امکان بیعت با دست برای همه مردم، فرمودند:

«خداوند دستور داده تا قبل از بیعت با دست، از زبانهای شما اقرار بگیرم».

سپس مطلبی را که می بایست همه مردم به آن اقرار می کردند تعیین کردند که خلاصه آن اطاعت از دوازده امام علیهم السلام و عهد و پیمان بر عدم تغییر و تبدیل و بر رساندن پیام غدیر به نسلهای آینده و غائبان از غدیر بود. در ضمن بیعت با دست هم حساب می شد زیرا حضرت فرمودند:

«بگوئید با جان و زبان و دستمان بیعت

می کنیم».

## بیعت عمومی

پس از اتمام خطابه پیامبر صلی الله علیه و آله، دو خیمه بر پا شد که در یکی خود آن حضرت و در دیگری امیرالمؤمنین علیه السلام، جلوس فرمودند. مردم دسته دسته وارد خیمه حضرت می شدند و پس از بیعت و تبریک، در خیمه امیرالمؤمنین علیه السلام حضور می یافتند و با آن حضرت بیعت می کردند و تبریک می گفتند.

زنان نیز، با قرار دادن ظرف آبی که پرده ای در وسط آن بود بیعت نمودند. به این صورت که امیرالمؤمنین علیه السلام دست مبارک را در یک سوی پرده داخل آب قرار می دادند و در سوی دیگر زنان دست خود را در آب قرار می دادند.

## وقایع سه روز در غدیر

در طول سه روز توقف در غدیر، پس از ایراد خطابه چند جریان به عنوان تأکید و به نشانه اهمیت غدیر به وقوع پیوست که شرح آن چنین است:

پیامبر صلی الله علیه و آله در این مراسم، عمامه خود را که «سحاب» نام داشت به عنوان افتخار بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام قرار دادند.

حسان بن ثابت از پیامبر صلی الله علیه و آله در خواست کرد تا در مورد غدیر شعری بگوید، و با اجازه حضرت اولین شعر غدیر را سرود.

جبرئیل علیه السلام به صورت انسانی ظاهر شد و خطاب به مردم فرمود:

«پیامبر برای علی بن ابی طالب عهد و پیمانی گرفت که جز کافر به خدا و رسولش آن را بر هم نمی زند».

مردی از منافقین گفت:

«خدایا اگر آنچه محمد می گوید از طرف توست سنگی از آسمان بر ما ببار یا عذاب دردناکی بر ما بفرست».

در همین لحظه سنگی از آسمان بر سر او فرود آمد و او را هلاک کرد، و این معجزه غدیر تأیید الهی

را بر همگان روشن کرد.

پس از سه روز مراسم پر شور غدیر پایان یافت، و آن روزها به عنوان «ایام الولایه» در صفحات تاریخ نقش بست. مردم پس از وداع با پیامبرشان و معرفت کامل به جانشینان آن حضرت تا روز قیامت، راهی شهر و دیار خود شدند. خبر واقعه غدیر در شهرها منتشر شد و به سرعت شایع گردید و خداوند بدینگونه حجتش را بر همه مردم تمام کرد.

## غدیر از نگاه چهارده خورشید

### مقدمه

اساس مذهب تشیع بر دو حدیث پایه گذاری شده است:

یکی حدیث ثقلین (۱)، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کمتر از نود روز در چهار مکان آن را به مردم گوشزد کرد.

دیگری حدیث غدیر. می توان گفت حدیث دوم مکمل حدیث اول است.

سفارش بیش از حد پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی قرآن و عترت و نیز اصرار آن حضرت بر امامت و جانشینی امیر مومنان علیه السلام نشان دهنده این حقیقت است که حضرت نگران آشوبی بود که امت اسلامی بعد از وی با آن رو به رو می شود.

اهمیت دادن به غدیر، اهمیت دادن به رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است. ما در این مقاله واقعه غدیر را از زبان عارفان واقعی غدیر یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم (علیهم السلام) مورد مطالعه قرار می دهیم.

### رسول خدا و غدیر

شیخ صدوق در کتاب «امالی» از امام باقر علیه السلام و آن حضرت از جدش چنین نقل می کند:

روزی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به امیر مومنان علیه السلام فرمود:

ای علی!

خداوند آیه ی «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» (۲) را درباره ی ولایت تو بر من نازل کرد. اگر آنچه به من امر شده تبلیغ نکنم، عملم باطل است و کسی که خدا را بدون ولایت تو ملاقات کند، کردارش باطل است. ای علی، من جز سخن خدا نمی گویم. (۳)

### امام علی علیه السلام و غدیر

سلیم بن قیس هلالی به بیعت امیر مومنان (۴) با ابوبکر اشاره کرده، می گوید:

«ثم اقبل علیهم علی فقال:

یا معشر المسلمین و المهاجرین و الانصار! انشدکم الله اسمعتم رسول الله یقول یوم غدیر خم کذا و کذا فلم یدع شیئا قال عنه رسول الله الا ذکرهم ایاه قالوا نعم» (۴)

پس علی علیه السلام به مردم فرمود:

ای مسلمانان و مهاجران و انصار!

آیا نشنیدید که رسول خدا صلی الله علیه و آله روز غدیر خم چنین و چنان فرمود. سپس تمام چیز هایی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز فرموده بود به مردم یاد آوری کرد. همگی گفتند:

آری.

در این زمینه می توان به استدلال های امیر مومنان علی علیه السلام اشاره کرد. از جمله استدلال آن حضرت برای ابوبکر که فرمود:

بر اساس حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر، آیا من مولای تو و هر مسلمانی هستم یا تو؟

ابوبکر گفت: شما. (۵)

ابی الطفیل می گوید:

در روز شورا در خانه بودم و شنیدم که علی علیه السلام گفت:

آیا غیر از من کسی در میان شما هست که پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفته

باشد:

«من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.»

همگی گفتند: نه. (۶)

## حضرت زهرا (سلام الله علیها) و غدیر

ابن عقده در کتاب معروفش «الولایه» از محمد بن اسید چنین روایت کرده است:

از فاطمه زهرا پرسیدند:

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از رحلتش درباره ی امامت امیر مومنان چیزی فرمود؟

آن حضرت جواب داد:

«و اعجبا انسیتم یوم غدیر خم» (۷)

شگفتا! آیا روز غدیر خم را فراموش کردید؟!

فاطمه بنت الرضا از فاطمه بنت الکاظم علیه السلام و او از فاطمه بنت الصادق علیه السلام چنین نقل کرد:

ام کلثوم، دختر فاطمه زهرا (سلام الله علیها) نقل کرد که پیامبر در روز غدیر فرمود:

«من کنت مولاه فعلی مولاه» (۸)

## امام حسن مجتبی علیه السلام و غدیر

از امام جعفر صادق علیه السلام چنین روایت شده است:

امام حسن علیه السلام هنگامی که می خواست با معاویه آتش بس اعلام کند، به او فرمود:

امت مسلمان از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدند که درباره ی پدرم فرمود:

«انه منی بمنزله هارون من موسی»

همچنین دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله وی را در غدیر خم به عنوان امام نصب فرمود. (۹)

## امام حسین علیه السلام و غدیر

سلیم بن قیس می نویسد:

امام حسین علیه السلام قبل از مرگ معاویه خانه خدا را زیارت کرد. سپس بنی هاشم را جمع کرده فرمود:

آیا می دانید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در روز غدیر خم نصب کرد؟

همگی گفتند: آری. (۱۰)

## امام زین العابدین علیه السلام و غدیر

ابن اسحاق، تاریخ نویس معروف، می گوید:

به علی بن حسین گفتم:

«من کنت مولاه فعلی مولاه» یعنی چه؟

حضرت فرمود:

«اخبرهم انه الامام بعده»

به آنها خبر داد که اوست امام بعد از خودش. (۱۱)

## امام محمد باقر علیه السلام و غدیر

ابان بن تغلب می گوید:

از امام باقر علیه السلام درباره ی گفته پیامبر: «من کنت مولاه فعلی مولاه» پرسیدم: حضرت فرمود:

ای ابا سعید، پیامبر فرمود:

امیر مومنان در میان مردم جانشین من خواهد بود. (۱۲)

## امام جعفرصادق علیه السلام و غدیر

زید شحام می گوید:

نزد امام صادق بودم، مردی معتزلی از وی درباره ی سنت پرسید.

حضرت در پاسخ فرمود:

هر چیزی که فرزند آدم به آن نیاز دارد (حکم آن) در سنت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وجود دارد و چنانچه سنت نبود، خداوند هرگز بر بندگان احتجاج نمی کرد.

مرد پرسید:

خداوند با چه چیزی بر ما احتجاج می کند؟

حضرت فرمود:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا»

بدین وسیله ولایت را تمام گردانید و اگر سنت یا فریضه تمام نبود، خدا به آن احتجاج نمی کرد. (۱۳)

### امام موسی کاظم علیه السلام و غدیر

عبدالرحمن بن حجاج از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام درباره ی نماز در مسجد غدیر خم (۱۴) پرسید.

حضرت در پاسخ فرمود:

«صل فیه فان فیه فضلا و قد کان ابی یامر بذلک» (۱۵)

نماز بخوان، به درستی که در آن فضل فراوان وجود دارد و پدرم به آن امر می کرد

### امام رضا علیه السلام و غدیر

محمد بن ابی نصر بزنطی می گوید:

خدمت امام رضا علیه السلام بودم، در حالی که مجلس پر از جمعیت بود و با یکدیگر درباره غدیر گفتگو می کردند، برخی از مردم این واقعه را منکر شدند؛ امام فرمود:

پدرم از پدرش روایت کرد که روز غدیر در میان اهل آسمان مشهورتر است تا میان اهل زمین. سپس فرمود:

ای ابی نصر!

«این ما کنت فاحضر یوم الغدیر»

هرکجا که هستی در این روز نزد امیر مومنان علیه السلام باش. به درستی که در این روز خداوند گناه شصت سال از مردان و زنان مومن و مسلم را می آمرزد و دو برابر آنچه در ماه رمضان از آتش دوزخ می رهاند؛ در این روز آزاد می کند ... سپس فرمود:

«والله لو عرف الناس فضل هذا اليوم بحقيقه لصافحتهم الملائکه کل یوم عشر مرات» (۱۶)

اگر مردم ارزش این روز را می دانستند، بی تردید فرشتگان در هر روز ده بار با آنان مصافحه می کردند.

### امام محمد جواد علیه السلام و غدیر

ابن ابی عمیر از ابو جعفر ثانی علیه السلام در ذیل آیه ی «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» (۱۷) چنین روایت کرد:

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در ده مکان به خلافت اشاره کرده است؛ سپس آیه ی «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» نازل شد. (۱۸)

در توضیح این روایت باید گفت:

آیه یاد شده در اول سوره مائده است. این سوره، آخرین سوره ای است که بر قلب نبی اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد. در این سوره، «آیه اکمال» و «آیه تبلیغ، که ناظر به واقعه غدیر است، وجود دارد.

### امام هادی علیه السلام و غدیر

شیخ مفید، در کتاب شریف ارشاد، زیارت امیر مومنان علی علیه السلام را از امام حسن عسکری علیه السلام و آن امام از پدرش نقل می کند و می گوید:

امام جواد علیه السلام در روز عید غدیر، حضرت علی علیه السلام را زیارت کرد و فرمود:

«اشهد انک المخصوص بمدحه الله المخلص لطاعه الله ...»

شهادت می دهم که مدح خدا به تو اختصاص دارد و در طاعت او مخلصی.

سپس می فرماید:

خداوند حکم فرمود:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس.»

آنگاه ادامه می دهد:

پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به مردم کرد و از آنها پرسید:

آیا آنچه برعهده داشتم، ابلاغ کردم؟

همگی گفتند:

آری.

سپس فرمود:

خدایا گواه باش!

بعد از آن فرمود:

«الست اولی بالمومنین من انفسهم؟

فقالوا بلی فاخـذ بیدک و قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصـر من نصـره و اخذل من خذله»

آیا من به مومنان از خود آنها سزاوارتر نیستم؟

گفتند:

بله.

پس از آن دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

هرکس من مولای اویم، این علی

## امام حسن عسکری علیه السلام و غدیر

حسن بن ظریف به امام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشت و پرسید:

گفته پیامبر «من کنت مولاه فعلی مولاه» یعنی چه؟

حضرت در پاسخ فرمود:

«اراد بذلک ان جعله علما یعرف به حزب الله عند الفرقه»

خداوند اراده فرمود که این جمله، نشان و پرچمی باشد تا حزب خدا هنگام اختلافها با آن شناخته شود.

اسحاق بن اسماعیل نیشابوری می گوید:

حضرت حسن بن علی علیه السلام به ابراهیم چنین نوشت:

خداوند متعال با منت و رحمت خویش واجبات را بر شما مقرر کرد. این کار به سبب نیاز او نبود، بلکه رحمت او بود که متوجه شما شد. هیچ معبودی جز او وجود ندارد؛ او چنان کرد تا ناپاک را از پاک جدا سازد و اندرون شما را بیازماید تا به سوی رحمت او پیش بگیرد و منازل شما در بهشت معین شود. از اینرو، حج و عمره، اقامه نماز، پرداخت زکات، روزه و ولایت را بر شما واگذار کرد و دری را فرا راهتان قرار داد تا درهای دیگر واجبات را باز کنید؛ کلیدی را برای یافتن راه خود قرار داد. اگر محمد و جانشینان او از فرزندش نبود، شما مانند حیوانات سرگردان می ماندید و هیچ واجبی از واجبات را فرا نمی گرفتید. مگر می توان از غیر در، وارد مکانی شد؟ وقتی خداوند به سبب تعیین اولیا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، نعمت خود را بر شما تمام کرد، فرمود:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» (۲۰)

امروز دینتان را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد. سپس برای اولیای خود

برگردن شما حقوقی قرار داد و به شما فرمان داد حقوق آنها را ادا کنید تا زنان و اموال و خوراک و آشامیدنی ها بر شما حلال باشد و به واسطه آن برکت و رشد و ثروت را به شما بشناساند و اطاعت کنندگان شما را به واسطه غیبت بشناساند ... (۲۱)

## امام زمان علیه السلام و غدیر

در دعای ندبه که ظاهرا منسوب به آن حضرت است چنین می خوانیم:

«... فلما انقضت ایامه اقام ولیه علی بن ابی طالب صلواتک علیهما و آلهما هادیا اذ کان هو المنذر و لکل قوم هاد فقال و الملاء امامه من کنت مولاه فعلی مولاه ...»

## پی نوشتها

۱ حدیث ثقلین در بیشتر منابع اهل سنت وارد شده است. ما به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

السنه شیبانی، ص ۳۳۷ و ۶۲۹ ح ۱۵۵۱

صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۳

سنن کبری بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱۴

المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۱۰

فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۷۱ و ج ۲، ص ۵۸۸

سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۸۵

طبقات کبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۴

صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳

۲ سوره مائده، آیه. ۷۱

۳ امالی شیخ صدوق، مجلس، ۷۴، ص ۴۰۰

۴ کتاب سلیم بن قیس هلالی، نشر موسسه بعثت، ص ۴۱

۵ خصال شیخ صدوق، ص ۵۰۵، باب اربعین، ج. ۳۰

۶ امالی شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۴۲

۷ اثبات الهداه، حر عاملی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۴۷۳

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵. ۲۶

۸ اثبات الهداه، ج ۲، ص ۱۱۲

احقاق الحق، ج ۱۶، ص ۲۸۲

۹ امالی شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۷۱

۱۰ سلیم بن قیس، ص ۱۶۸

۱۱ معانی الاخبار، ص ۶۵

بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۲۳

۱۲ معانی الاخبار، ص ۶۶

۱۳ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۴۶

۱۴ درباره ی اهمیت این مسجد به مجله میقات حج شماره ۱۲ مراجعه شود.

۱۵ اصول کافی، ج ۴، ص ۵۶۶

۱۶ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۲۴، ح ۵۲

مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۴۱

۱۷ سوره مائده، آیه. ۱

۱۸ تفسیر قمی، ج ۱،

ص ۱۶۰

۱۹ بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۶۳

۲۰ همان، ج ۳۷، ص ۲۲۳

۲۱ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۹، باب ۱۸۲، ح. ۶۶

مأخذ: مجله کوثر شماره ۲۵

ص ناطقی

## فرهنگ نامهای غدیر

### مقدمه

مأخذ: مجله کوثر شماره ۲ زهرا حبیبیان

نامها به سهولت در ذهن ها جای می گیرند و به راحتی معانی بلند را منتقل می کنند به همین دلیل و دلایل دیگر، نامگذاری روزها و یا هفته ها یکی از شیوه های تبلیغاتی مثبت و منفی شده است و مطرح شدن و رواج پیدا کردن ارزشها یا ضد ارزشها را در پی دارد.

روز مادر، روز کارگر، روز پاسدار، روز جانباز و روز بهره وری و هفته دولت و ... نمونه های شایسته ای از نامگذاری روزها و هفته ها در جامعه ما هستند. روز جهانی مستضعفین، روز جهانی قدس، روز آب، روز غذا و ... هم روز هایی است که در سطح جهانی مطرح هستند. اسلام هزار و چهارصد سال پیش، از این شیوه برای القای اندیشه های نورانی خود و تثبیت آرمانهای مقدس الهی، بهره گرفته است.

اسلام علاوه بر اینکه برای برخی از روزها اسم های خاصی مانند عید قربان، عید فطر، روز عرفه و ... برگزیده بر همه این روزها نام ایام الله نهاده است تا عظمت و قداست این روزها هر چه بیشتر در ذهن و دل مؤمنان، نقش بسته و موجب تذکر و تنبه آنان گردد.

یکی از روز هایی که در اسلام برای تعظیم آن، از شیوه نامگذاری بهره گرفته شده غدیر است ویژگی غدیر این است که نامهای گوناگونی برای آن قرار داده شده و این خود عظمت این روز را نسبت به روزهای دیگر نشان می دهد نامهای روز غدیر، از اسرار و ابعاد این روز پرده برمی دارند

هر نامی از این نامها دری تازه از قلعه بلنـد غـدیر بر ما می گشاید چه آنکه اسـلام بر برگزیدن نامی برای زمان یا مکان و یا هر چیز دیگر، خصوصـیات مسـمی را در نظر داشـته و به جنبه ها و زوایای آن توجه کرده است. از این روی شـناختن و شناساندن نامهای روز غدیر یک ضـرورت است. با این کار تصویری روشن از این روز در ذهن و دل نقش بسـته و بیش از پیش این روز بزرگ را می شناساند.

شایسته است نامهای غدیر را با بهترین شکل و زیباترین خط بنویسیم و محافل جشن و سرور عید غدیر را با آن، معنی و روحی تازه ببخشیم.

آنچه در زیر می آید پنجاه نام و یا صفت برای روز غدیر است که از روایات برگرفته ایم:

## پنجاه نام و یا صفت برای روز غدیر

۱ بزرگترین عید خدا؛

(عید الله الاکبر) (۱)

۲ روز گشایش؛

(یوم وقوع الفرج) (۲)

۳ روز خشنودی پروردگار؛

(یوم مرضاه الرحمن) (۳)

۴ روز زبونی شیطان؛

(یوم مرغمه الشیطان) (۴)

۵ روز مشعل فروزان دین؛

(یوم منار الدین) (۵)

۶ روز به پا خاستن؛

(یوم القیام) (۶)

۷ روز شادمانی؛

(یوم السرور) (۷)

۸ روز لبخند؛

(یوم التبسم) (۸)

۹ روز راهنمایی؛

(یوم الارشاد) (۹)

۱۰ روز بلندی گرفتن منزلت شایستگان؛

(یوم رفع الدرج) (۱۰)

۱۱ روز روشن شدن دلایل خدا؛

(یوم وضوح الحجج) (۱۱)

۱۲ روز آزمایش بندگان؛

(یوم محنه العباد) (۱۲)

۱۳ روز راندن شیطان؛

(یوم دحر الشیطان) (۱۳)

۱۴ روز آشکار کردن حقیقت؛

(یوم الایضاح) (۱۴)

۱۵ روز بیان کردن حقایق ایمان؛

(یوم البیان عن حقایق الایمان) (۱۵)

۱۶ روز ولایت؛

(یوم الولایه) (۱۶)

۱۷ روز کرامت؛

(یوم الکرامه) (۱۷)

۱۸ روز کمال دین؛

(یوم کمال الدین) (۱۸)

۱۹ روز جداسازی حق از باطل؛

(یوم الفصل) (۱۹)

۲۰ روز برهان؛

(یوم البرهان) (۲۰)

۲۱ روز منصوب شدن امیر مؤمنان؛

(یوم نصب امیرالمؤمنین علیه السلام (۲۱)

۲۲ روز گواهی و گواهان؛

(یوم الشاهد و المشهود)

(۲۲)

۲۳ روز پیمان؛

(یوم العهد المعهود) (۲۳)

۲۴ روز میثاق؛

(یوم المیثاق المأخوذ) (۲۴)

۲۵ روز آراستن؛

(یوم الزینه) (۲۵)

۲۶ روز قبولی اعمال شیعیان؛

(یوم قبول اعمال الشیعه) (۲۶)

۲۷ روز رهنمونی به رهنمایان؛

(یوم الدلیل علی الرواد) (۲۷)

۲۸ روز امن و امان؛

(یوم الامن المأمون) (۲۸)

۲۹ روز آشکار کردن امور پنهان؛

(یوم ابلاء السرائر) (۲۹)

۳۰ عید اهل بیت علیه السلام؛

(عید اهل البیت علیه السلام (۳۰)

۳۱ عید شیعیان؛

(عید الشیعه) (۳۱)

۳۲ روز عبادت؛

(یوم العباده) (۳۲)

۳۳ روز اتمام نعمت؛

(یوم تمام النعمه) (۳۳)

۳۴ روز اظهار گوهر مصون؛

(یوم اظهار المصون من المکنون) (۳۴)

۳۵ روز بر ملا کردن مقاصد پوشیده؛

(یوم ابلاء خفایا الصدور) (۳۵)

۳۶ روز تصریح به برگزیدگان؛

(یوم النصوص علی اهل الخصوص) (۳۶)

۳۷ روز محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد؛

(یوم محمد (صلی الله علیه و آله) و آل محمد) (۳۷)

۳۸ روز نماز؛

(یوم الصلاه) (۳۸)

۳۹ روز شکرگذاری؛

(یوم الشکر) (۳۹)

۴۰ روز دوح (درختان پر شاخ و برگ)؛

(یوم الدوح) (۴۰)

۴۱ روز غدیر؛

(یوم الغدیر) (۴۱)

۴۲ روز روزه داری؛

(یوم الصیام) (۴۲)

۴۳ روز اطعام؛

(یوم اطعام الطعام) (۴۳)

۴۴ روز جشن؛

(یوم العید) (۴۴)

۴۵ روز عالم بالا؛

(یوم الملأ الاعلی) (۴۵)

۴۶ روز کامل کردن دین؛

(یوم اکمال الدین) (۴۶)

۴۷ روز شادابی؛

(یوم الفرح) (۴۷)

۴۸ روز به صراحت سخن گشودن از مقام ناب؛

(یوم الافصاح عن المقام الصراح) (۴۸)

۴۹ یوم تبیان العقود عن النفاق و الجحود

روز افشای پیوند میان کفر و نفاق. (۴۹)

۵۰ روز گردهمایی و تعهد حاضران

(یوم الجمع المسؤول) (۵۰)

## پی نوشتها

۱ امام رضا علیه السلام می فرماید:

و هو عید الله الاکبر

(عید غدیر، برترین عید خداوند است).

الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۶

۲ امام علی علیه السلام:

هذا یوم فیه وقع الفرج

(این، روزی است که گشایش در آن می رسد).

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰

۳ امام صادق علیه السلام:

و فیه مرضاه الرحمن

(در این روز، رضایت خداوند نهفته است).

بحارالانوار، ج ۹۸، ص

۴ امام رضا علیه السلام:

انه یوم مرغمه الشیطان

(روز غدیر، روز اندوه شیطان است)

بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۳

۵ امام صادق علیه السلام:

یوم منار الدین أشرف منهما

(روز مشعل فروزان دین، از دو عید فطر و قربان گرامی تر است.

۶ امام صادق علیه السلام:

ذلک یوم القیام

(روز غدیر، روز به پا خاستن است)

بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۳

۷ امام صادق علیه السلام:

انه یوم السرور

(روز غدیر، روز شادمانی است)

الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۶

۸ امام رضا علیه السلام:

و هو یوم التبسم

(روز غدیر، روز لبخند است)

المراقبات،. ۲۵۷

۹ امام علی علیه السلام:

هذا یوم الارشاد

(این، روز راهنمایی کردن است)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰

۱۰ امام علی علیه السلام:

هذا یوم فیه ... رفعت الدرج

(این روزی است که منزلت شایستگان در آن، بلندی گرفت)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰

۱۱ امام علی علیه السلام:

هذا یوم ... فیه ... وضحت الحجج

(این روزی است که دلایل خداوند در آن، روشن گشت.

۱۲ امام علی علیه السلام:

هذا یوم محنه العباد

(این روز آزمایش بندگان است)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰

۱۳ امام علی علیه السلام:

و هو ... یوم دحر الشیطان

(روز غدیر روز راندن شیطان است)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰

۱۴ امام علی علیه السلام:

و هو یوم الایضاح

(روز غدیر، روز آشکار کردن حقیقت است)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰

۱۵ امام علی علیه السلام:

و هو ... یوم البیان عن حقایق الایمان

(روز غدیر روز بیان کردن حقایق ایمان است)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰

۱۶ امام رضا علیه السلام در حدیثی مفصل، روز غدیر را روز عرضه ولایت به انسانها و مخلوقات معرفی می کند،

المراقبات، ص ۲۵۷

۱۷ امام صادق علیه السلام:

در هنگام ملاقات با برادر ایمانی خود بگو:

الحمدالله الذی اکرمنا بهذا الیوم

(حمد خداوند را که ما را در این روز کرامت داد)

المرقبات، ص ۲۵۷

۱۸ امام علی علیه السلام و هو ... یوم کمال الدین

(غدیر،

روز کمال دین است)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰

۱۹ امام علی علیه السلام:

هذا یوم الفصل الذی کنتم توعدون

(این روز جداسازی است که به آن وعده داده شده اید)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰

۲۰ امام علی علیه السلام:

و هو ... یوم البرهان

(روز غدیر، روز برهان است)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰

۲۱ امام صادق علیه السلام:

الیوم الذی نصب منه رسول الله امیرالمؤمنین علیه السلام ...

(روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن امیر مؤمنان را منصوب کرد)

الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۵

۲۲ امام علی علیه السلام:

و هو ... یوم الشاهد و المشهود

(غدیر، روز گواهی و گواهان است)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰ امام صادق علیه السلام:

نام غدیر در زمین روز به گواهی گرفته شدگان (جمع مشهود)

است. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۳۱

۲۳ امام علی علیه السلام:

و هو ... یوم العهد المعهود

(غدیر، روز وعده و پیمان است)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰ امام صادق علیه السلام:

نام غدیر در آسمانها روز پیمان بستن است)

بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۱

۲۴ امام صادق علیه السلام:

نام غدیر در زمین، روز میثاق گرفته شده است،

بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۱

۲۵ امام رضا علیه السلام:

روز غدیر، روز زینت است.

المراقبات، ص ۲۵۷

۲۶ امام رضا علیه السلام:

یوم تقبل اعمال الشیعه

(غدیر روزی است که اعمال شیعه در آن قبول می شود)

المراقبات، ص ۲۵۷

۲۷ امام علی علیه السلام:

هذا ... یوم الدلیل علی الرواد

(این، روز رهنمونی به رهنمایان است)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰

۲۸ امام علی علیه السلام:

هذا یوم الامن المأمون

(این، روز امن و امان است)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰

۲۹ امام علی علیه السلام:

هذا یوم ابلاء السرائر

(این، روز آشکار کردن امور پنهان است)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰

۳۰ امام صادق علیه السلام:

جعله عیدا لنا

(خداوند این روز را برای ما اهل بیت علیه السلام عید قرار داد)

بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۰۰

۳۱

امام صادق علیه السلام:

جعله عیدا ... لموالینا و شیعتنا

(خداوند این روز را برای دوست داران و شیعیان، عید قرار داد)

بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۰۰

۳۲ امام صادق علیه السلام:

روز غدیر، روز عبادت است.

الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۵

۳۳ امام صادق علیه السلام:

انه الیوم الذی ... تمت فیه النعمه

(روز غدیر، نعمت در آن، تمام شد)

الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۵

۳۴ امام علی علیه السلام:

هذا یوم اظهار المصون من المکنون

(این، روز اظهار گوهر مصون از راز پنهان داشته است).

مصباح المجتهد، ص ۷۰۰

۳۵ امام علی علیه السلام:

هذا یوم ابدی خفایا الصدور و مضمرات الامور

(این، روزی است که مقاصد و نیت های نهان را بر مَلا کرد)

مصباح المتهجد، ص ۳۶۷۰۰ امام علی علیه السلام:

هذا یوم النصوص علی اهل الخصوص

(این، روز تصریح برگزیدگان است). همان.

۳۷ امام صادق علیه السلام:

هو الیوم الذی جعله لمحمد صلی الله علیه و آله و آله علیه السلام

(روز غدیر، روزی است که خداوند آن را برای محمد و آل او قرار داد)

المراقبات، ص ۲۵۷

۳۸ امام صادق علیه السلام:

روز غدیر، روز نماز است.

الغدیر، ج ۱ ص ۲۸۵

۳۹ امام صادق علیه السلام:

روز غدیر، روز شکر گزارای است.

الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۵

۴۰ امام علی علیه السلام:

و انزل علی نبیه فی یوم الدرج ما بین له عن ارادته فی خلصائه

(و خداوند در روز دوم، اراده خویش را در حق بندگان خاص و گزیدگان خود اظهار داشت)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰

مقصود از درج، درختان پر شاخ و برگی است که در سرزمین غدیر وجود داشت و حضرت در سایه آنها قرار گرفت و ولایت امیرمؤمنان علیه السلام را ابلاغ فرمود.

۴۱ این نام، معروف ترین نام غدیر است که از مکان واقعه گرفته شده است.

۴۲ امام صادق علیه

السلام:

ذلک یوم صیام

(روز غدیر، روز روزه داری است)

بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۳

۴۳ امام صادق علیه السلام:

روز غدیر، روز اطعام است. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۳

۴۴ امام صادق علیه السلام:

انه یوم عید

(روز غدیر، روز عید و جشن است)

بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۹۸

۴۵ امام علی علیه السلام:

هذا یوم الملأ الاعلی ...

(این روز عالم بالا است ...)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰

۴۶ امام رضا علیه السلام:

هو الیوم الذی اکمل الله فیه الدین ...

(این، روزی است که خداوند دین را در آن، کامل کرد ...)

المراقبات، ص ۲۵۷

۴۷ امام صادق علیه السلام:

انه یوم فرح

(غدیر، روز شادابی است)

الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۶

۴۸ امام علی علیه السلام:

و هو ... یوم الایضاح عن المقام الصراح

(روز غدیر، روز به صراحت سخن گفتن از مقام ناب است)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰

۴۹ امام علی علیه السلام:

و هو یوم تبیان العقود عن النفاق و الجحود

(غدیر، روز باز کردن گره پیوند میان کفر و نفاق است)

مصباح المتهجد، ص ۷۰۰

۵۰ امام صادق علیه السلام:

نام غدیر در زمین، روز بازخواست شدگان است. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۰

## غدیر در دعاها و زیارات

### مقدمه

چهارده قرن با غدیر ص ۲۰۱ محمد باقر انصاری

آرزوی هر شیعه است که ای کاش زمان به عقب بر می گشت و در غدیر حاضر بود و با مولایش دست بیعت می داد و به آن حضرت تبریک می گفت.

ای کاش امیرالمؤمنین علیه السلام اکنون زنده بود، و هر ساله در روز غدیر به حضورش شرفیاب می شدیم و با او تجدید بیعت می کردیم و بار دیگر به او تهنیت می گفتیم.

تحقق این آرزو چندان مشکل نیست. زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف و حضور در حرم مطهر آن حضرت و عرض ادب به ساحت قدس او و سخن گفتن با او

از صمیم جان و باز گفتن این آرزوی قلبی در پیشگاهش از نظر شیعه، تجدید بیعت حقیقی و تبریک و تهنیت واقعی است. سلام غدیر به آن دوم شخصیت عالم وجود که صدای ما را می شنود و پاسخ ما را می دهد در حکم حضور در بیابان غدیر و بیعت با دست مبارک اوست.

امام صادق و امام رضا علیهما السلام سفارش اکید فرموده اند (۱) که تا حد امکان در روز غدیر کنار قبر امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر باشیم و این یادبود عظیم را در حرم صاحب غدیر به پا کنیم. حتی اگر نمی توانیم در حرم او حاضر شویم در هر جایی که باشیم کافی است به سوی مزار با صفایش اشاره کنیم و به او سلامی دهیم و قلب خود را در حرم او حاضر کنیم و با مولایمان سخن بگوییم، که او سلام ما را سلامی گرم می دهد و دست بیعت ما را با دستان یداللهی خویش می فشارد.

این یادبود سالانه، تجدید خاطره غدیر و بیعت مجدد با صاحب آن است، و از زمان ائمه علیهم السلام تاکنون همواره برگزار شده است. سالانه هزاران نفر در شب و روز غدیر در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام حضور یافته اند و بند رقیت او را به دست مبارکش زینت گردن خود ساخته اند و به صاحب اختیاری مطلق او بر همه هستی شان افتخار نموده اند، و این را به عنوان بیعت با فرزندش حضرت قائم آل محمد عجل الله فرجه تلقی نموده اند.

امام هادی علیه السلام در سالی که معتصم عباسی آن حضرت را از مدینه به سامرا تبعید کرد در روز غدیر به نجف آمدند و در حرم جدشان امیرالمؤمنین علیه السلام حضور یافتند و

زیارت مفصلی خطاب به آن حضرت انشا فرمودند. (۲)

این زیارت دوره کامل عقاید شیعه درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و فضایل و سوابق و محنتهای آن حضرت را بیان می کند. در اینجا جملاتی از این زیارت را که تجدید عهدی با عقاید ریشه دارمان است و نیز برخی دعاها که در آن مسئله غدیر مطرح شده است می آوریم:

### ۱. در دعای ندبه:

امامت پایان نبوت

فلما انقضت أیامه أقام ولیه علی بن أبی طالب صلواتک علیهما و آلهما هادیا إذ کان هو المنذر و لکل قوم هاد،

فقال و الملأ أمامه:

من کنت مولاه فعلی مولاه، أللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.

آنگاه که دوران رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله سر آمد ولی خود علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان هدایتگر مردم منصوب نمود، چرا که او ترساننده مردم بود و هر قومی هدایتگری می خواهد. لذا در حالی که مردم در برابر او بودند فرمود:

«هر کس من صاحب اختیار او هستم علی صاحب اختیار اوست. خدایا دوست بدار هر کس او را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد و یاری کن هر کس او را یاری کند و خوار کن هر کس او را خوار کند.

### ۲. در دعای عدیله:

ایمان به صاحب غدیر

آمنا بوصیه الذی نصبه یوم الغدیر و أشار بقوله «هذا علی» إلیه.

ما ایمان می آوریم به جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله که او را در روز غدیر منصوب کرد و با کلمه «این علی» به او اشاره کرد.

### ۳. قسمتی از زیارت غدیر:

اطاعت و ولایت تو را واجب کرد

السلام علیک یا مولای و مولی المؤمنین.

السلام علیک یا دین الله القویم و صراطه المستقیم.

أشهد أنک أخو رسول الله صلی الله علیه و آله ... و أنه قد بلغ عن الله ما أنزله فیک، فصدع بأمره و أوجب علی أمته فرض طاعتک و ولایتک و عقد علیهم البیعه لک و جعلک أولی بالمؤمنین من أنفسهم کما جعله الله کذلک. ثم أشهد الله تعالی علیهم فقال:

ألست قد بلغت؟

فقالوا: اللهم بلی.

فقال:

اللهم اشهد و کفی بک شهیدا و حاکما بین العباد. فلعن الله جاحد ولایتک بعد الإقرار و ناکث عهدک بعد المیثاق.

سلام بر تو ای صاحب اختیار من و صاحب اختیار مؤمنین.

سلام بر تو ای دین محکم خداوند و راه مستقیم او.

شهادت می دهم که تو برادر پیامبر صلی الله علیه و آله هستی ... و آن حضرت از طرف خداوند آنچه درباره تو نازل کرده بود رسانید و دستور خدا را به اجرا در آورد و وجوب اطاعت تو و ولایتت را بر مردم واجب کرد، و برای تو از آنان بیعت گرفت و تو را نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر از خودشان قرار داد همان طور که خداوند به آن حضرت چنین مقامی داده بود. سپس خدای تعالی را بر آنان شاهد گرفت و فرمود:

آیا من به شما رساندم؟

گفتند:

آری به خدا قسم.

عرض کرد:

خدایا شاهد باش و تو به عنوان

شاهد و حاکم بین بندگان کفایت می کنی.

خداوند منکر ولایت تو را بعد از اقرار و ش کننده عهد تو را بعد از پیمان لعنت کند.

### ۴. قسمت دیگری از زیارت غدیر:

قرآن به ولایت تو گویاست

أشهد أنک امیرالمؤمنین الحق الذی نطق بولایتک التنزیل و أخذ لک العهد علی الامه بذلک الرسول.

أشهد یا امیرالمؤمنین أن الشاک فیک ما آمن بالرسول الأمین و أن العادل بک غیرک عانـد عن الـدین القویم الـذی ارتضاه لنا رب العالمین و أکمله بولایتک یوم الغدیر.

ضل و الله و أضل من اتبع سواک و عند عن الحق من عاداک.

شهـادت می دهم تو امیرالمؤمنین بر حقی هستی که قرآن به ولایت تو گویاست و پیامبر صـلی الله علیه و آله بر سـر آن از امت عهد و پیمان گرفته است.

یا امیرالمؤمنین، شـهادت می دهم که شک کننده درباره تو به پیامبر امین صـلی الله علیه و آله ایمان نیاورده است، و کسـی که تو را بـا غیر تو مسـاوی قرار دهـد از دین محکمی که رب العـالمین برای ما پسـندیده و با ولایت تو در روز غـدیر آن را کامل کرده، ضدیت و دشمنی کرده است.

به خدا قسم کسی که تابع غیر تو شد گمراه شده و هر کس با تو دشمنی کند با حق عناد ورزیده است.

### ۵. خاطر ترس حق خود را رها نکردی

أشـهد أنـک مـا اتقیت ضارعـا و لاـ أمسـکت عن حقـک جازعا و لا أحجمت عن مجاهـده غاصبیک ناکلا و لا أظهرت الرضـا بخلاف ما یرضی الله مداهنا و لا وهنت لما أصابک فی سبیل الله و لا ضعفت و لا استکنت عن طلب حقک مراقبا.

معـاذ الله أن تکـون کـذلک، بـل إذ ظلمت احتسـبت ربـک و فوضت إلیه أمرک و ذکرتهم فمـا ادکروا و وعظتهم فمـا اتعظوا و خوفتهم فما تخوفوا.

شهادت می دهم که تو از روی ذلت تقیه نکردی، و به خاطر ترس از حق خود امساک نکردی، و

به عنوان عقب نشینی از جهاد با غاصبین حقت خودداری نکردی، و به عنوان سازشکاری مطلبی بر خلاف رضای خدا اظهار نکردی، و در مقابل آنچه در راه خدا به تو رسید سستی نکردی و ضعف نشان ندادی و به عنوان انتظار از طلب حق خود ناتوانی نشان ندادی.

معاذ الله که تو چنین باشی!

بلکه وقتی مظلوم شدی برای خدا صبر کردی و کار خود را به او سپردی، و ظالمان را متذکر شدی ولی نخواستند به یاد بیاورند، و آنان را موعظه کردی ولی در آنان اثر نکرد، و آنان را از خدا ترسانیدی ولی نترسیدند!

### ۶. خدا لعنت کند آنان که حرمت شکستند

لعن الله مستحلی الحرمه منک و ذائدی الحق عنک، و أشهد أنهم الأخسرون الذین تلفح وجوههم النار و هم فیها کالحون.

لعن الله من ساواک بمن ناواک.

لعن الله من عدل بک من فرض الله علیه ولایتک.

خدا لعنت کند آنان که حرمت تو را شکستند و حقت را از تو دور کردند. شهادت می دهم که آنان از همه زیان کارترند، آنان که حرارت آتش به صورتهایشان می خورد و در آن با روی گرفته و عبوس هستند.

خدا لعنت کند کسی را که تو را با آن که در مقابل تو ایستاد مساوی بداند.

خدا لعنت کند کسی را که تو را با آنکه خداوند ولایتت را بر او واجب کرده مساوی بداند.

### ۷. جز عده کمی ایمان نیاوردند

إن الله تعالی استجاب لنبیه صلی الله علیه و آله فیک دعوته، ثم أمره بإظهار ما أولاک لأمته إعلاء لشأنک و إعلانا لبرهانک و دحضا للأباطیل و قطعا للمعاذیر.

فلما أشفق من فتنه الفاسقین و اتقی فیک المنافقین أوحی إلیه رب العالمین: یا أیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک و إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس. فوضع علی نفسه أوزار المسیر و نهض فی رمضاء الهجیر فخطب و أسمع و نادی فأبلغ،

ثم سألهم أجمع فقال:

هل بلغت؟

فقالوا:

اللهم بلى.

فقال:

اللهم اشهد.

ثم قال:

ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟

فقالوا:

بلى.

فأخذ بيدك و قال:

«من كنت مولاه فهذا على مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله». فما آمن بما أنزل الله فيك على نبيه إلا قليل و لا زاد أكثرهم غير تخسير

خداوند تعالى دعاى پيامبرش صلى الله عليه و آله را درباره ى تو مستجاب كرد، و به او دستور داد تا

ولایت تو را بر امت اظهار کند تا مقام تو را بلند مرتبه و دلیل تو را اعلام کرده باشد و سخنان باطل را کوبیده و عذرهای بیجا را ریشه کن کرده باشد.

آنگاه که از فتنه فاسقان احساس خطر کرد و از منافقین درباره تو ترسید، پروردگار جهان به او چنین وحی کرد:

«ای پیامبر، برسان آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده، و اگر نرسانی رسالت او را نرسانده ای، و خداوند تو را از شر مردم حفظ می کند».

پیامبر صلی الله علیه و آله سختی سفر را متحمل شد و در شدت حرارت ظهر به پا خاست و خطبه ای ایراد کرد و شنوانید و ندا کرد و رسانید.

سپس از همه آنها پرسید:

آیا رسانیدم؟

گفتند:

آری به خدا قسم.

عرض کرد:

خدایا شاهد باش. سپس پرسید:

آیا من نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر نبوده ام؟

گفتند:

آری.

پس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

«هر کس من صاحب اختیار او بوده ام این علی صاحب اختیار اوست. خدایا دوست بدار هر کس او را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد، و یاری کن هر کس او را یاری کند و خوار کن هر کس او را خوار کند».

ولی به آنچه خداوند درباره تو بر پیامبرش نازل کرد جز عده کمی ایمان نیاوردند و اکثرشان جز زیان کاری برای خود زیاد نکردند.

### ۸. معتقدیم که این حقی از جانب خداست

اللهم إنا نعلم أن هذا هو الحق من عندك، فالعن من عارضه و استكبر و كذب به و كفر و سيعلم الذين ظلموا أى منقلب ينقلبون.

لعنه الله و لعنه ملائكته و رسله أجمعين على من سل سيفه عليك و سللت سيفك عليه يا اميرالمؤمنين من المشركين و المنافقين إلى

يوم الدين، و على من رضى بما ساءك و لم يكرهه و أغمض عينه و لم ينكر أو أعان عليك بيد أو لسان أو قعد عن نصرك أو خذل عن الجهاد معك أو غمط فضلك و جحد حقك أو عدل بك من جعلك الله أولى به من نفسه.

خدایا!

ما می دانیم که این حقی از جانب توست.

پس لعنت کن هر کس با آن معارضه کند و در مقابل آن سر تعظیم فرود نیاورد و آن را تکذیب کند و کافر شود و به زودی آنان که ظلم کردند خواهند دانست که به کجا باز خواهند گشت.

یا امیرالمؤمنین، لعنت خدا و لعنت همه ملائکه و انبیائش بر کسی که تو بر او شمشیر کشیدی و کسی که بر تو شمشیر کشید از مشرکین و منافقین تا روز قیامت و بر کسی که به آنچه تو را ناراحت می کند راضی باشد و او را ناراحت نکند، و بر کسی که چشم خود را بسته و انکار نمی کند، و بر کسی که علیه تو با دست یا زبان کمک کرده یا از یاری تو خودداری کرده یا از جهاد همراه تو دیگران را منع کرده یا فضیلت تو را کوچک شمرده و حق تو را انکار نموده یا کسی را که خداوند تو را صاحب اختیار بر او قرار داده با تو برابر بداند.

### ۹. مسئله عجیب بعد از انکار حق تو

و الأمر الأعجب و الخطب الأفزع بعد جحدك حقك غصب الصديقه الطاهره الزهراء سيده النساء فدكا و رد شهادتك و شهاده السيدين سلالتك و عتره المصطفى صلى الله عليكم، و قد أعلى الله تعالى على الأمه درجتكم و رفع منزلتكم و أبان فضلكم و شرفكم على

العالمين.

مسئله عجیب و کار سوزناک بعد از انکار حق تو، غصب فدک از صدیقه طاهره سیده النساء حضرت زهرا علیها السلام و رد شهادت تو و دو آقا از نسل و عترت تو امام حسن و امام حسین علیهما السلام است که صلوات خدا بر شما باد، و این در حالی بود که خداوند تعالی درجه شما را بر امت بالا برده و منزلت شما را بلند قرار داده و فضل شما را روشن کرده و شما را بر عالمیان شرافت داده است.

### ۱۰. متحیر است کسی که به تو ظلم کرده

ما أعمه من ظلمک عن الحق. فأشبهت محنتک بهما محن الأنبیاء عند الوحده و عدم الأنصار.

ما یحیط المادح وصفک و لا یحبط الطاعن فضلک. تخمد لهب الحروب ببنانک و تهتک ستور الشبه ببیانک و تکشف لبس الباطل عن صریح الحق.

چقدر متحیر است از حق کسی که به تو ظلم کرده است. محنت تو به آن دو (ابوبکر و عمر)، به گرفتاری های انبیاء علیهم السلام هنگام تن هایی و کمک نداشتن شباهت پیدا کرد. مدح کننده تو به اوصافت احاطه پیدا نمی کند، و طعن زننده بر تو فضیلتت را پائین نمی آورد. آتش جنگها را با انگشتانت خاموش می کردی، و پرده های شبهه را با بیانت پاره می نمودی، و پوشش باطل را با حق صریح منکشف می کردی.

### ۱۱. خدایا منکرین حق ولیت را لعنت کن

اللهم العن قتله أنبیائک و أوصیاء أنبیائک بجمیع لعناتک و أصلهم حر نارک و العن من غصب ولیک حقه و أنکر عهده و جحده بعد الیقین و الإقرار بالولایه له یوم أکملت له الدین. اللهم العن قتله امیرالمؤمنین و من ظلمه و أشیاعهم و أنصارهم. اللهم العن ظالمی الحسین و قاتلیه و المتابعین عدوه و ناصریه و الراضین بقتله و خاذلیه لعنا وبیلا.

خدایا، قاتلین انبیاء و جانشینان انبیائت را با همه لعنتهایت لعنت کن، و گرمی آتش را به آنان بچشان و لعنت کن کسانی را که حق ولیت را غصب کردند و پیمان او را انکار نمودند و بعد از یقین و اقرار به ولایت او در روزی که دین را برایش کامل کردی، آن را انکار کردند. خدایا قاتلین امیرالمؤمنین و کسانی که به او ظلم کردند و پیروان و یارانشان را لعنت فرما.

خدایا!

ظالمین حسین علیه السلام و قاتلین او و

تابعین دشمن او و یاری کننده دشمنش را و راضیان به قتل او و خوار کنندگان او را لعنتی فرما که عاقبتی بد دنبال آن باشد.

### ۱۲. خدایا اولین ظالم به آل محمد را لعنت فرما

اللهم العن أول ظالم ظلم آل محمد و مانعیهم حقوقهم.

اللهم خص أول ظالم و غاصب لآل محمد باللعن و کل مستن بما سن إلی یوم القیامه.

اللهم صل علی محمد خاتم النبیین و علی علی سید الوصیین و آله الطاهرین و اجعلنا به هم متمسکین و بولایتهم من الفائزین الآمنین الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون.

خدایا!

اولین ظالمی که به آل محمد ظلم کرد و مانعین حقوق ایشان را لعنت فرما.

خدایا!

اولین ظالم و غاصب حق آل محمد و هر کس که بدعتهای او را تا روز قیامت عمل می کند لعنت مخصوص فرما.

خدایا!

بر محمد خاتم پیامبران و بر علی آقای اوصیاء و آل طاهرینش صلوات فرست، و ما را متمسک به آنان قرار داده و با ولایتشان ما را از رستگاران و از صاحبان امان که بر آنان ترسی نیست و محزون نمی شوند قرار ده.

### ۱۳. در دعای روز عید غدیر: غدیر را پذیرفتیم

اللهم صدقنا و أجبنا داعی الله و اتبعنا الرسول فی موالاه مولانا و مولی المؤمنین امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب ... أللهم ربنا إننا سمعنا منادیا ینادی للایمان أن آمنوا بربکم فآمنا ... فإنا یا ربنا بمنک و لطفک أجبنا داعیک و اتبعنا الرسول و صدقناه و صدقنا مولی المؤمنین و کفرنا بالجبت و الطاغوت، فولنا ما تولینا ...

خدایا!

ما تصدیق کردیم و اجابت نمودیم دعوت کننده تو را و پیرو پیامبر صلی الله علیه و آله شدیم درباره ولایت مولایمان و مولای مؤمنان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ... خدایا، پروردگارا، ما شنیدیم منادی ای برای ایمان ندا می کند که به پروردگارتان ایمان بیاورید. ما نیز ایمان آوردیم ... پروردگارا، ما به منت و لطف تو دعوت کننده ات را پاسخ مثبت دادیم

و پیرو پیامبر صلی الله علیه و آله شدیم و او را تصدیق کردیم و همچنین مولای مؤمنین را تصدیق کردیم، و به جبت و طاغوت کافر شدیم. خدایا ولایتی را که پذیرفته ایم همراهمان قرار ده.

### ۱۴. معرفت غدیر

اللهم إنی أسألک ... أن تجعلنی فی هذا الیوم الذی عقدت فیه لولیک العهد فی أعناق خلقک و أکملت لهم الدین، من العارفین بحرمته و المقرین بفضله ... اللهم فکما جعلته عیدک الأکبر و سمیته فی السماء یوم العهد المعهود و فی الأرض یوم المیثاق المأخوذ و الجمع المسؤول صل علی محمد و آل محمد و أقر به عیوننا و أجمع به شملنا و لا تضلنا بعد إذ هدیتنا و اجعلنا لأنعمک من الشاکرین یا أرحم الراحمین.

خدایا از تو می خواهم مرا در این روزی که برای ولیت عهدی برگردن خلقت بسته ای و دین را بر ایشان کامل کرده ای، مرا از عارفین به حرمت آن و اقرار کنندگان به فضیلت آن قرار دهی ... خدایا همانگونه که آن را عید بزرگ خود قرار داده ای و در آسمان روز عهد معهود نامیده ای و در زمین روز پیمان گرفته شده و اجتماع سؤال شونده نامگذاری کرده ای، بر محمد و آل محمد درود فرست و چشم ما را بدان روشن فرما و کارهای ما را به برکت آن منظم فرما و بعد از هدایت ما را گمراه مفرما و ما را نسبت به نعمتهایت از شاکران قرار ده، ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

### ۱۵. لعنت بر منکر حق غدیر

الحمد لله الذی عرفنا فضل هذا الیوم و بصرنا حرمته و کرمنا به و شرفنا بمعرفته و هدانا بنوره ... اللهم إنی أسألک ... أن تلعن من جحد حق هذا الیوم و أنکر حرمته فصد عن سبیلک لإطفاء نورک.

حمد خدایی را که فضیلت این روز را به ما شناسانید و ما را نسبت به حرمت آن بصیرت داد و به وسیله آن به ما کرامت

بخشید و با معرفت آن به ما شرف داد و به نور آن ما را هدایت کرد. خدایا، از تو می خواهم لعنت کنی کسانی را که حق این روز را انکار کردند و حرمت آن را نپذیرفتند و برای خاموش کردن نور تو راه تو را بستند.

### ۱۶. خدا را بر غدیر سپاسگزارم

الحمد لله الذی جعل کمال دینه و تمام نعمته بولایه امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام.

شکر خدایی را که کمال دینش و تمام نعمتش را با ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داد.

### پی نوشتها

۱) عوالم ج ۱۵/۳ ص ۲۲۰

۲) بحار الانوار، ج ۹۷ ص ۳۶۰

## زمینه های تاریخی حادثه غدیر

### مقدمه

غدیر در آیینه قرآن و روایات ص ۵ دکتر مجید عارف

با حلول ماه ذی القعده سال دهم هجری، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تصمیم خود را جهت زیارت خانه خدا و ادای فریضه حج با مسلمانان در میان نهاد. این خبر به سرعت در شهر مدینه و اطراف آن منتشر گردید و علاوه بر آن به گوش مسلمانان دیگر که در نقاط مختلف عربستان زندگی می کردند رسید، به طوری که در اندک زمان هزاران نفر برای برگزاری فریضه حج در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدند.

در بیست و پنجم ذی القعده کاروان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با شمار زیادی از مسلمانان که مورخان تعداد آنها را تا صد هزار نفر و یا اندکی بیشتر ذکر کرده اند، از مدینه به قصد مکه خارج گردید. این عده غیر از کسانی بودند که از نقاط دیگر عربستان از جمله ساکنان مکه و آبادیهای اطراف آن به حج گزاران ملحق شدند.

شیخ مفید در کتاب الارشاد آورده است:

پس از برخورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مسیحیان نجران و جریان مباهله، حجه الوداع به وقوع پیوست. اندکی قبل از این پیشامد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به یمن فرستاد تا خمس گنجینه ها و معادن را از اهالی آنجا بگیرد و آنچه را که مسیحیان نجران از حله و پول متعهد شده بودند، دریافت کند.

حضرت علی علیه السلام به محل مأموریت خود عزیمت کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کس دیگر غیر از علی علیه السلام در این کار اعتماد نکرد و در میان مردم هیچکس را شایسته این کار ندید. حضرتش علی علیه السلام را به عنوان نایب خود به این سفر گسیل داشت، زیرا درباره انجام مأموریتی که بر عهده اش گذاشته بود، آسوده خاطر بود.

در همین ایام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آهنگ حج نمود و پس از آنکه جمعیت زیادی از مدینه و اطراف آن با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همراه شدند، آن حضرت در بیست و پنجم ذی القعده از مدینه خارج گردید. همزمان با آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نامه ای به علی علیه السلام که در یمن به سر می برد ارسال کرد و در آن به آن حضرت سفارش کرد که از یمن به مکه آید، اما در مورد نوع حج خود و چگونگی نیت آن مطلبی برای علی علیه السلام ننوشت.

به هر حال، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جمع مسلمانان به سوی مکه به راه افتاد و حضرت علی علیه السلام نیز با سپاهی که همراهش بودند، از یمن به سمت مکه حرکت نمود. حضرتش با نزدیک شدن به مکه، سپاه را به شخصی سپرد و خود جهت دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سرعت روانه گشت به طوری که موفق شد قبل از ورود به مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات کند و درباره سفر خود و حله ها و هدایایی که آورده بود گزارشی

تقدیم نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ضمن اظهار خرسندی از دیدار علی علیه السلام از او سؤال کرد که:

ای علی!

به چه نیتی احرام بستی؟

علی علیه السلام در پاسخ گفت:

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شما برای من ننوشته بودی که خود به چه نیتی احرام خواهی بست، من به نیت شما آگاه نبودم، از این رو به هنگام احرام و تلبیه نیتم را به نیت شما پیوند زدم و گفتم:

بار خدایا!

من به همان نیتی احرام می بندم که رسول تو بسته است و سی و چهار شتر نیز برای قربانی با خود آورده ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

الله اکبر!

من شصت و شش شتر برای قربانی آورده ام. تو در حج و مناسک و انجام قربانی با من شریک هستی. اکنون بر احرام خود باش و به سوی لشکر باز گرد و آنان را سریعا بیاور تا در مکه به هم ملحق گردیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهت انجام مناسک حج چند روزی در مکه به سر برد. آن حضرت در روز عرفه و به روایتی در روز عید خطبه ای در جمع مسلمانان ایراد فرمود که در آن همگان را به رعایت تقوای الهی، تعهد به ارزشهای اخلاقی و مراعات حقوق یکدیگر سفارش نمود. (۱)

پس از آن رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم تصمیم گرفت که مکه را به قصد مدینه ترک گوید. فرمان حرکت صادر گردید و بار دیگر خیل عظیم مردم به همراهی پیامبر خود مکه را به قصد مدینه پشت سر گذاشتند.

هنگامی که این کاروان عظیم به

نزدیک جحفه رسید، امین وحی الهی در نقطه ای به نام غدیر خم فرود آمد و این آیه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد که:

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین. (۲)

یعنی:

ای پیامبر!

آنچه را از سوی پروردگارت نازل شده است، به مردم برسان و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از (خطرهای احتمالی) مردم حفظ می کند و خداوند جمعیت کافران را هدایت نخواهد کرد.

با نزول این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد که کاروان از حرکت باز ماند و با این فرمان، مسلمانان کسانی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند، به بازگشت دعوت کردند و کسانی که در عقب بودند نیز به تدریج، به دیگران پیوستند.

هنگام ظهر فرا رسیده بود و هوا به شدت گرم بود، به طوری که مردم قسمتی از عبای خود را بر سر و قسمتی دیگر را به زیر پا افکندند. وقت نماز فرا رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنان اطلاع داد که همه باید برای شنیدن پیام تازه ای آماده شوند. در اینجا مسلمانان منبری از جهاز شتران ترتیب دادند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر بالای آن قرار گرفت و خطبه تاریخی خود را به شرحی که خواهد آمد، ایراد فرمود. (۳)

## خطبه پیامبر (ص) در غدیر خم

علامه امینی در کتاب «الغدیر» با استفاده از مدارک معتبر، خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله و

سلم را در غدیر خم چنین گزارش کرده است:

حمد و ثنا مخصوص خداست. از او یاری می طلبیم و به او ایمان داریم و بر او توکل می کنیم و از بدیها و اعمال ناروای خود به او پناه می بریم. گمراهان را جز او راهنمایی نیست و هر کس را که هدایت کرد، گمراه کننده ای برای او نخواهد بود. گواهی می دهم که معبودی جز او نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و پیامبر اوست.

هان ای مردم!

نزدیک است که دعوت حق را لبیک گویم و از میان شما بروم. من مسئولم و شما نیز مسئولید، اینک اندیشه و گفتار شما درباره من چیست؟

در این هنگام مردم گفتند:

گواهی می دهیم که تو رسالت خود را انجام دادی و برای ما کوشش نمودی. خداوند تو را پاداش نیک دهد ...

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از اندکی فرمود:

همانا من در انتقال به سرای دیگر بر شما سبقت خواهم گرفت، اما دو چیز گرانمایه در میان شما می گذارم. بیندیشید که با این دو چیز چگونه رفتار می نمایید.

در اینجا یک نفر از میان جمعیت گفت:

یا رسول الله، منظور از آن دو چیز گرانبها و ارجمند چیست؟

رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

یکی کتاب خدا که بزرگتر است و وسیله ارتباط شما با خداوند است و آن دیگر که کوچکتر است، عترت و اهل بیت من است و خداوند به من خبر داده است که این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

هان ای مردم!

از آن دو پیشی نگیرید و از پیروی از هر دو

کوتاهی نکنید که هلاک خواهید شد.

در این هنگـام پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم دست علی علیه السـلام را گرفت و بالا برد به طوری که زیر بغل هر دو نمایان گردید.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان را به این صورت مورد خطاب قرار داد که:

«ایها الناس!

من اولی الناس بالمؤمنین من انفسهم؟»

یعنی:

ای مردم چه کسی از مردم به مؤمنان از خود آنها سزاوارتر است؟

گفتند:

خدا و رسولش داناترند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

همانا خداوند مولای من و من مولای مؤمنان هستم و من بر آنان از خودشان سزاوارترم.

سپس فرمود:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم و آل من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله ...»

یعنی:

هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست.

خداوندا، دوسـتان او را دوست بدار و دشـمنان او را دشمن بدار. محبوب بدار آن کس را که او را محبوب دارد و مبغوض دار آن کس که او را مبغوض دارد. یارانش را یاری کن و واگذارندگان او را واگذار و او را معیار و میزان حق قرار ده.

سپس فرمود:

«الا فلیبلغ الشاهد الغائب».

یعنی:

آگاه باشید، حاضران بایستی این امر را به غایبان برسانند.

هنوز جمعیت پراکنده نشده بودند که بار دیگر جبرئیل نازل گشت و این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرود آورد که:

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.

یعنی:

امروز آیین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین شما برایتان پسندیدم.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

با نزول این آیه فرمود:

الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی بعد از من.

در این هنگام مردم نزدیک شدند و به علی علیه السلام به جهت این مقام و منزلت تهنیت گفتند و از جمله کسانی که قبل از دیگران به علی علیه السلام تبریک گفتند ابوبکر و عمر بودند که گفتند:

به تو باد ای پسر ابو طالب که مولای ما و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی!

سپس حسان بن ثابت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواست که در این باره شعری بگوید.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او اجازه فرمود و او اشعاری سرود که ترجمه قسمتی از آن به شرح زیر است:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنان در روز غدیر ندا داد و چه سزاست ندای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدن.

فرمود:

مولای شما و پیامبر شما چه کسی است؟

و آنها بدون چشم پوشی و اغماض گفتند که:

خدای تو مولای ماست و تو پیامبر مایی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی گفت:

برخیز، زیرا من تو را بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کرده ام.

و سپس فرمود:

هر کس من مولا و رهبر اویم، این مرد مولا و رهبر اوست، شما هم از سر صدق و راستی از او پیروی کنید.

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد:

بار خدایا!

دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار ...

پس از آنکه حسان بن

ثابت شعر خود را سرود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمله معروف خود را درباره حسان به زبان آورد که:

«تا وقتی که با زبان خود ما را یاری می کنی روح القدس موید تو است». (۴)

پس از پایان مراسم تعیین جانشین در سرزمین غدیر خم، مسلمانان برخاستند و هر گروه و دسته ای به جانب مقصدی روانه گشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عده زیادی که از مدینه به همراه آن حضرت آمده بودند نیز راه مدینه را در پیش گرفتند به طوری که هنوز سال دهم به پایان نرسیده بود وارد مدینه شدند و چندی بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بستر بیماری افتاد که به رحلت آن سرور انجامید، در صورتی که اندکی قبل از آن تکلیف جانشین و رهبری پس از خود را تعیین کرده بود.

## پی نوشتها

۱) جهت اطلاع از این خطبه بنگرید به السیره النبویه معروف به سیره ابن هشام ۴/ ۲۵۰

۲) سوره مائده ۶۷

۳) ارشاد شیخ مفید ۱/۱۵۸ ۱۶۵ با اندکی تلخیص و نیز بنگرید به:

اعلام الوری ۱/ ۲۵۹ ۲۶۳

سیره المصطفی / ۶۹۳ مبحث غدیر خم.

۴) برای اطلاع بیشتر از خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر و تفصیل ماجرا بنگرید به الغدیر ۱/ ۳۱ ۳۴ با ترجمه فارسی.

سیره المصطفی / ۶۹۳ نقل از منابع مختلف اهل سنت

ارشاد شیخ مفید ۱/ ۱۶۵،

فراز هایی از تاریخ پیامبر اسلام / ۵۱۲ ۵۱۸

## خطبه غدیر

## مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: خطبه غدیر: (شرح واقعه غدیر خم)/تهیه و تدوین مرکز هماهنگی، توسعه و ترویج فعالیت های قرآنی

کشور؛مقدمه محمدرضا هادی زاده؛ ویراستار محمد بحرالعلوم، محمد منصورنیا.

مشخصات نشر: تهران: شبستان دانش ، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص.

شابک: ۸-۸-۹۰۱۵۷-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه: ص ۹۵ - ۹۶.

موضوع: محمد(ص )، پیامبر اسلام ، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق . -- خطبه ها.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع )، امام اول ، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق . -- اثبات خلافت .

موضوع: غدیر خم ، خطبه .

شناسه افزوده: هادی زاده کاشانی، محمدرضا،مقدمه نویس.

شناسه افزوده: بحر العلومی، محمود،ویراستار

شناسه افزوده: منصور نیا، محمد،ویراستار

شناسه افزوده: ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. مرکز هماهنگی توسعه و ترویج فعالیت های قرآنی کشور.

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵۴ /خ۶۵ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۶۱۸۱۶

## برنامه های قبل از خطابه

### مقدمه

خطابه غدیر ص ۹ محمد باقر انصاری

صبح آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه حرکت کردند جمعیتی بیش از یکصد و بیست هزار نفر به همراه آن

حضرت به سوی غدیر خم آمدند.

با رسیدن به منطقه غدیر، حضرت مسیر حرکت را به سمت راست جاده تغییر دادند و فرمودند تا منادی ندا کند:

«همه مردم متوقف شونـد و آنان که پیش رفته اند باز گردند و آنان که پشت سـر هسـتند توقف کنند، تا همه در محل از پیش تعیین شده جمع شوند». همچنین دستور دادند:

«کسی زیر درختان کهنسالی که در آنجا بود نرود و آن محل خالی بماند».

با این دسـتور همه مرکبها از حرکت ایسـتادند و همه مردم در منطقه غـدیر پیاده شدند و هر یک برای خود جائی پیدا کردند و خیمه ها را بر پا کردند و مستقر شدند. شدت گرما در اثر حرارت آفتاب و داغی زمین به حدی بود

که مردم و حتی خود حضرت گوشه ای از لباسشان را بر سر انداخته و گوشه ای از آن را زیر پای خود قرار داده بودند، و عده ای از شدت گرما عبا را به پاهایشان پیچیده بودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله به سلمان و ابوذر و مقداد و عمار دستور آماده سازی محوطه بین چند درخت کهنسال را دادند. آنان پس از کندن خارهای زیر درختان و جمع آوری سنگهای نا هموار، آنجا را جارو زده و آب پاشی کردند. در فاصله بین دو درخت روی شاخه ها پارچه هایی انداختند تا سایبانی از آفتاب باشد، و آن محل برای برنامه سه روزه ای که حضرت در نظر داشتند کاملا مساعد شود.

در زیر سایبان، سنگها را روی هم چیدند و از رو اندازهای شتران و سایر مرکبها نیز کمک گرفتند و روی همه آنها پارچه ای انداختند، و منبری به بلندی قامت حضرت ساختند. این منبر را طوری بر پا کردند که نسبت به دو طرف جمعیت در وسط قرار بگیرد و پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام سخنرانی مشرف بر مردم باشند تا صدای حضرت به همه برسد و همه آن حضرت را ببینند. البته یک نفر سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را برای مردم تکرار می کرد تا افرادی که دورتر قرار داشتند مطالب را بهتر بشنوند.

### دو اقدام عملی بر فراز منبر

در اثنای خطبه، پیامبر صلی الله علیه و آله دو اقدام عملی انجام دادند که بسیار جلب توجه نمود:

اول: بلند کردن و معرفی امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت پس از مقدمه چینی و ذکر مقام خلافت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، برای آنکه تا آخر روزگار راه هر گونه شک و

شبهه بسته باشد، پس از معرفی صاحب ولایت به صورت لسانی، آن حضرت را عملا معرفی کردند. بدین ترتیب ه ابتدا فرمودند:

«باطن قرآن و تفسیر آن را برای شما بیان نمی کند مگر این کسی که دست او را می گیرم و او را بلند می کنم و بازویش را گرفته و او را بالا می برم».

پس ازآن، حضرت گفته خود را عملی کردند و بازوان امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفتند. در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام دستان خود را به سمت صورت حضرت باز کردند بطوری که دستهایشان به سوی آسمان بلند شد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله را از جا بلند کردند تا حدی که پاهای آن حضرت محاذی زانوهای پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت. در این حال فرمودند:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه»

«هر کس که من مولی و صاحب اختیار اویم این علی مولی و صاحب اختیار اوست».

دوم: بیعت با قلبها و زبانها

از آنجا که بیعت گرفتن از فرد فرد آن جمعیت انبوه مشکل بود، و از طرفی امکان داشت افرادی به بهانه های مختلف از بیعت شانه خالی کنند و حضور نیابند، لذا حضرت در اواخر سخنرانی فرمودند:

ای مردم، چون جمعیت شما بیش از آن است که با دست من در زمان واحد بیعت کنید، پس همگی قبلا این سخنی را که من می گویم بقصد بیعت تکرار کنید و بگوئید:

«ما فرمان تو از جانب خداوند را که درباره علی بن ابی طالب و امامان از فرزندانش به ما رساندی اطاعت می کنیم و به آن راضی هستیم، و با قلب و جان و زبان و دستمان با تو

بر این امر الهی بیعت می کنیم ... عهد و پیمان در این باره برای آنان از ما از قلبها و جانها و زبانها و ضمایر و دستانمان گرفته شد. هر کس توانست با دستش، و گر نه با زبانش بدان اقرار می نماید»

## متن خطبه پیامبر اکرم (ص) در غدیر خم (عربی)

### خطبه الغدیر

کتاب الغدیر للعلامه الامینی المجلد ۱ ص ۹، ۱۱

أجمع رسول الله صلی الله علیه و آله الخروج إلی الحج فی سنه عشر من مهاجره، و أذن فی الناس بذلک، فقدم المدینه خلق کثیر یأتمون به فی حجته تلک التی یقال علیها حجه الوداع و حجه الاسلام و حجه البلاغ و حجه الکمال و حجه التمام و لم یحج غیرها منذ هاجر إلی أن توفاه الله، فخرج صلی الله علیه و آله من المدینه مغتسلا متدهنا مترجلا متجردا فی ثوبین صحاریین إزار و رداء، و ذلک یوم السبت لخمس لیال أو ست بقین من ذی القعده، و أخرج معه نساءه کلهن فی الهوادج، و سار معه أهل بیته، و عامه - المهاجرین و الأنصار، و من شاء الله من قبائل العرب و أفناء الناس و عند خروجه صلی الله علیه و آله أصاب الناس بالمدینه جدری (بضم الجیم و فتح الدال و بفتحهما) أو حصبه منعت کثیرا من الناس من الحج معه صلی الله علیه و آله، و مع ذلک کان معه جموع لا یعلمها إلا الله تعالی، و قد یقال: خرج معه تسعون ألف، و یقال: مائه ألف و أربعه عشر ألفا، و قیل:

مائه ألف و عشرون ألفا، و قیل:

مائه ألف و أربعه و عشرون ألفا، و یقال أکثر من ذلک، و هذه عده من خرج معه، و أما الذین حجوا معه فأکثر

من ذلک کالمقیمین بمکه و الذین أتوا من الیمن مع علی (امیرالمؤمنین) و أبی موسی.

أصبح صلی الله علیه و آله یوم الأحد بیلملم، ثم ارح فتعشی بشرف السیاله، و صلی هناک المغرب و العشاء، ثم صلی الصبح بعرق الظبیه، ثم نزل الروحاء، ثم سار من الروحاء فصلی العصر بالمنصرف، و صلی المغرب و العشاء بالمتعشی و تعشی به، و صلی الصبح بالأثابه، و أصبح یوم الثلاثاء بالعرج و احتجم بلحی جمل (وهو عقبه الجحفه) و نزل السقیاء یوم الأربعاء، و أصبح بالأبواء، و صلی هناک ثم راح من الأبواء و نزل یوم الجمعه الجحفه، و منها إلی قدید وسبت فیه، و کان یوم الأحد بعسفان، ثم سار فلما کان بالغمیم اعترض المشاه فصفوا صفوفا فشکوا إلیه المشی،

فقال:

استعینوا بالیسلان (مشی سریع دون العدو) ففعلوا فوجدوا لذلک راحه، و کان یوم الاثنین بمر الظهران فلم یبرح حتی أمسی و غربت له الشمس بسرف فلم یصل المغرب حتی دخل مکه، و لما انتهی إلی الثنیتین بات بینهما فدخل مکه نهار الثلاثاء.

فلما قضی مناسکه و انصرف راجعا إلی المدینه و معه من کان من الجموع المذکورات و وصل إلی غدیر خم من الجحفه التی تتشعب فیها طرق المدنیین و المصریین و العراقیین، و ذلک یوم الخمیس الثامن عشر من ذی الحجه نزل إلیه جبرئیل الأمین عن الله بقوله:

(یا أیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک) الآیه و أمره أن یقیم علیا علما للناس و یبلغهم ما نزل فیه من الولایه و فرض الطاعه علی کل أحد، و کان أوائل القوم قریبا من الجحفه فأمر رسول الله أن یرد من تقدم منهم و یحبس من تأخر عنهم فی ذلک

المكـان و نهى عن سـمرات خمس متقاربـات دوحات عظام أن لا ينزل تحتهن أحـد حتى إذا أخـذ القوم منازلهم فقم ما تحتهن حتى إذا نودى بالصـلاه صـلاه الظهر عمـد إليهن فصـلى بالنـاس تحتهن، و كان يوما هاجرا يضع الرجل بعض رداءه على رأسه و بعضه تحت قدميه من شده الرمضاء، و ظلل لرسول الله بثوب على شـجره سمره من الشمس، فلما انصرف صلى الله عليه و آله من صلاته قام خطيبا وسط القوم على أقتاب الإبل و أسمع الجميع، رافعا عقيرته فقال:

الحمـد لله و نسـتعينه و نؤمن به، و نتوكل عليه، و نعوذ بالله من شـرور أنفسـنا، و من سـيئات أعمالنا الذى لا هادى لمن ضل، و لا مضل لمن هدى، و أشهد أن لا إله إلا الله، و أن محمدا عبده و رسوله.

أما بعد

أيها الناس!

قـد نبـأنى اللطيف الخبير أنه لم يعمر نبى إلا- مثـل نصف عمر الـذى قبله، و إنى أوشـك أن أدعى فأجبت، و إنى مسؤول و أنتم مسؤولون، فماذا أنتم قائلون؟

قالوا:

نشهد أنك قد بلغت و نصحت وجهدت فجزاك الله خيرا، قال:

ألسـتم تشـهدون أن لا- إله إلا- الله، و أن محمـدا عبـده و رسوله، و أن جنته حق و نـاره حق و أن الموت حق و أن الساعه آتيه لا ريب فيها و أن الله يبعث من فى القبور؟

قالوا:

بلى نشهد بذلك، قال:

أللهم اشهد، ثم قال:

أيها الناس ألا تسمعون؟

قالوا:

نعم. قال:

فإنى فرط على الحوض، و أنتم واردون على الحوض، و إن عرضه ما بين صنعاء و بصرى فيه أقداح عدد النجوم من فضه فانظروا كيف تخلفونى فى الثقلين فنادى مناد: و ما الثقلان يا رسول الله؟

قال:

الثقل الأكبر كتاب الله طرف بيد الله عز و جل

و طرف بأيديكم فتمسكوا به لا تضلوا، و الآخر الأصغر عترتی، و إن اللطيف الخبير نبأنی أنهما لن يتفرقا حتی يراد علی الحوض فسألت ذلک لهما ربی، فلا تقدموهما فتهلكوا، و لا تقصروا عنهما فتهلكوا، ثم أخذ بيد علی فرفعها حتی رؤی بياض آباطهما و عرفه القوم أجمعون، فقال:

أيها الناس من أولی الناس بالمؤمنين من أنفسهم؟

قالوا:

الله و رسوله أعلم، قال:

إن الله مولای و أنا مولی المؤمنين و أنا أولی به هم من أنفسهم فمن كنت مولاه فعلی مولاه، يقولها ثلث مرات، و فی لفظ أحمد إمام الحنابله: أربع مرات ثم قال:

أللهم و ال من والاه، و عاد من عاداه، و أحب من أحبه، و أبغض من أبغضه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله، و أدر الحق معه حيث دار،

ألا فليبلغ الشاهد الغايب، ثم لم يتفرقوا حتی نزل أمين وحی الله بقوله:

(اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتی) الآيه.

فقال رسول الله صلی الله عليه و آله:

الله أكبر علی إكمال الدين، و إتمام النعمه، و رضی الرب برسالتی، و الولايه لعلی من بعدی، ثم طفق القوم يهنئون اميرالمؤمنين صلوات الله عليه و ممن هنأه فی مقدم الصحابه: الشيخان ابوبكر و عمر كل يقول:

بخ بخ لک يا بن أبی طالب أصبحت و أمسيت مولای و مولی كل مؤمن و مؤمنه،

و قال ابن عباس:

وجبت والله فی أعناق القوم،

فقال حسان:

إئذن لی يا رسول الله أن أقول فی علی أبياتا تسمعهن،

فقال:

قل علی بركه الله،

فقام حسان فقال:

يا معشر مشيخه قريش!

أتبعها قولی بشهاده من رسول الله فی الولايه ماضيه

ثم قال:

يناد به هم يوم الغدير نبيهم

بخم فاسمع بالرسول مناديا/.

## ترجمه خطبه پیامبر اکرم (ص) در غدیر خم

### ترجمه خطبه

رسول خدا صلی الله علیه و آله در دهمین سال هجرت، زیارت

خانه خدا (کعبه) را با اجتماع مسلمین آهنگ فرمود و در میان قبایل مختلفه و طوائف اطراف بر حسب امر آن حضرت اعلان شد، و در نتیجه گروه عظیمی به مدینه آمدند تا در انجام این تکلیف الهی (ادای مناسک حج بیت الله) از آن حضرت پیروی و تعلیمات آن حضرت را فرا گیرند. این تنها حجی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از مهاجرت به مدینه انجام داد، نه پیش از آن و نه بعد از آن دیگر این عمل از طرف آن حضرت وقوع نیافته و این حج را به اسامی متعدد در تاریخ ثبت نموده اند، از قبیل:

حجه الوداع

حجه الاسلام

حجه البلاغ

حجه الکمال

حجه التمام.

در این موقع رسول خدا صلی الله علیه و آله غسل و تدهین فرمود و فقط با دو جامه ساده (احرام) که یکی را به کمر بست و آن دیگر را به دوش افکند روز شنبه بیست چهارم یا بیست پنجم ذیقعده الحرام بقصد حج پیاده از مدینه خارج شد و تمامی زنان و اهل حرم خود را نیز در هودج ها قرار داد، و با همه اهل البیت خود و به اتفاق تمام مهاجرین و انصار و قبایل عرب و گروه عظیمی از خلق حرکت فرمود.

اتفاقا در این هنگام بیماری آبله - یا حصبه - در میان مردم شیوع یافته بود و همین عارضه موجب گردید که بسیاری از مردم از عزیمت و شرکت در این سفر باز ماندند مع الوصف گروه بیشماری با آن حضرت حرکت نمودند که تعداد آنها به یکصد و چهارده هزار و یکصد و بیست تا یکصد و بیست و چهار هزار و

بیشتر ثبت شده است.

البته از اهالی مکه و آنها که به اتفاق امیرالمومنین علی علیه السلام و ابو موسی از یمن آمدند بر این تعداد اضافه می شوند – بامداد یکشنبه موکب نبوی صلی الله علیه و آله در «یلملم» بود و شبانگاه به «شرف السیاله» رسیدند و در آنجا نماز مغرب و عشاء را خواندند و صبح آن شب را در «عرق الظبیه» ادای فریضه فرمودند سپس در «روحاء» فرود آمدند و پس از کوچ از آنجا نماز عصر را در «منصرف» ادا فرمودند و نماز مغرب و عشا را در «متعشی» خواندند و در همانجا صرف غذا کردند و نماز صبح روز بعد را در «اثابه» خواندند و بامداد سه شنبه را در «عرج» درک کردند و در نقطه ای که به نام «لحی جمل» معروف است که در شیب و فرازهای «جحفه» است آن حضرت حجامت کرد سپس در «سقیاء» فرود آمدند «روز چهارشنبه» و پس از حرکت از آنجا نماز صبح را در «ابواء» خواندند و از آنجا حرکت کردند و روز جمعه به «جحفه» رسیدند و از آنجا به «قدید» رفته و شنبه را در آنجا درک فرمودند و روز یکشنبه در «عسفان» و پس از طی راه از آنجا و رسیدن به «غمیم».

پیادگان در مقابل پیغمبر صف بستند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله از خستگی شکوه نمودند. پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنها دستور قدم دو دادند و با اجراء این دستور احساس راحتی نمودند. روز دوشنبه در «مر الظهران» به سر بردند و هنگام غروب آفتاب به «سرف» و پیش از ادای نماز مغرب به

حوالی مکه رسیدند و در ثنیتین (دو کوه مشرف به مکه) فرود آمدند و شب را در آنجا به سر برده و روز سه شنبه داخل مکه شدند.

پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مناسک حج را انجام دادند و با جمعیتی که بهمراه آن حضرت بودند آهنگ بازگشت به مدینه فرمودند چون به غدیر خم (که در نزدیک جحفه است) رسیدند.

جبرئیل امین فرود آمد و از خدای تعالی این آیه را آورد:

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ...

باید دانست که جحفه منزلگاهی است که راه های متعدد (راه اهل مدینه و مصر و عراق) از آنجا منشعب و جدا می شود و ورود پیغمبر صلی الله علیه و آله و همراهان به آن نقطه در روز پنجشنبه هجدهم ذیحجه تحقق یافت امین وحی الهی آیه فوق الذکر را آورد و از طرف خداوند آن حضرت را امر کرد که علی علیه السلام را به ولایت و امامت معرفی و منصوب فرماید و آنچه درباره پیروی از او و اطاعت اوامر او از جانب خدا بر خلق واجب آمده به همگان ابلاغ فرماید. در این هنگام آنها که از آن مکان گذشته بودند به امر پیغمبر بازگشتند و آنها هم که در دنبال قافله بودند رسیدند و در همانجا متوقف شدند.

در این سرزمین درختان کهن و انبوه و سایه گستر وجود داشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله قدغن فرمود کسی زیر درختان پنجگانه که به هم پیوسته بودند فرود نیاید و خار و خاشاک آنجا را برطرف سازند. وقت ظهر حرارت هوا شدت یافت به طوری که مردم قسمتی از

ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا افکندند و برای آسایش پیغمبر صلی الله علیه و آله چادری تهیه و روی درخت افکندند تا سایه کاملی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله فراهم گشت. اذان ظهر گفته شد و آن حضرت در زیر آن درختان نماز ظهر را با همه همراهان ادا فرمود.

پس از فراغ از نماز در میان گروه حاضرین بر محل مرتفعی که از جهاز شتران ترتیب داده بودند قرار گرفت و آغاز خطبه فرمود و با صدای بلند همگان را متوجه ساخت و چنین فرمود:

حمد و ستایش مخصوص ذات خدا است. یاری از او میخواهیم و به او ایمان داریم و توکل ما به او است و از بدی های خود و اعمال ناروا به او پناه میبریم. گمراهان را جز او راهنمائی نیست و آنکس را که او راهنمائی فرموده گمراه کننده نخواهد بود و گواهی می دهم که معبودی (در خور پرستش) جز او نیست و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است.

پس از ستایش خداوند و گواهی به یگانگی او. ای گروه مردم. همانا خداوند مهربان و دانا مرا آگهی داده که دوران عمرم سپری گشته و قریبا دعوت خداوند را اجابت و بسرای باقی خواهم شتافت. من و شماها هر کدام بر حسب آنچه به عهده داریم مسئولیم. اینک اندیشه و گفتار شما چیست؟.

مردم گفتند:

ما گواهی می دهیم که تو ابلاغ فرمودی و از پند ما و کوشش در راه وظیفه دریغ نفرمودی. خدای به تو پاداش نیکو عطا فرماید:

فرمود:

آیا نه اینست که شماها بیگانگی خداوند و اینکه محمد صلی الله علیه

و آله بنده و فرستاده او است گواهی می دهید و به اینکه بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت تردید ناپذیر است و اینکه مردگان را خدا بر می انگیزد و اینها همه راست و مورد اعتماد شما است؟

همگان گفتند:

آری، به این حقایق گواهی می دهیم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت:

خداوندا گواه باش، و با تاکید و مبالغه در توجه و شنوائی همگی و اقرار مجدد آنان به اینکه سخنان آن حضرت را شنیده و توجه دارند فرمود:

همانا من در انتقال بسرای دیگر و رسیدن به کنار حوض بر شما سبقت خواهم گرفت و شما در کنار حوض بر من وارد می شوید. پهنای حوض من بمانند مسافت بین صنعا و بصری است و در آن به شماره ستارگان - قدحها و جامهای سیمین هست. بیندیشید و مواظب باشید که پس از درگذشتن من با دو چیز گرانبها و ارجمند که در میان شما میگذارم چگونه رفتار نمائید؟

در این موقع یکی در میان مردم بانگ برآورد که یا رسول الله آن دو چیز گرانبها و ارجمند چیست؟

فرمود آنکه بزرگتر است کتاب خدا است که یکطرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شما است (کنایه از اینکه کتاب خدا وسیله ارتباط با خداوند است) بنابراین آن را محکم بگیرید و از دست ندهید تا گمراه نشوید و آن دیگر که کوچکتر است عترت من (اهل بیت من) میباشد و همانا خدای مهربان و دانا مرا آگاه فرمود که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا کنار حوض بر من وارد شوند و من این امر را (عدم جدائی کتاب و عترت را)

از پروردگـار خود درخواست نموده ام. بنـابراین. بر آن دو پیشـی نگیریـد و از پیروی آن دو بـاز نایستیـد و کوتاهی نکنیـد که هلاک خواهید شد.

سپس دست علی علیه السلام را گرفت و او را بلند نمود تا به حدی که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و مردم او را دیدند و شناختند و فرمود:

ای مردم کیست که بر اهل ایمان از خود آنها (سزاوارتر) میباشد؟

گفتند:

خدای و رسولش داناترند.

فرمود همانا خدا مولای من است و من مولای مومنین هستم و اولی و سزاوارترم به آنها از خودشان.

پس هر کس که من مولای اویم علی علیه السلام مولای او خواهد بود و این سخن را سه بار و بنا به گفته احمد بن حنبل پیشوای حنبلی ها چهار بار تکرار فرمود. سپس دست به دعا گشود و گفت:

بار خدایا!

دوست بدار آنکه را که او را دوست دارد و دشمن دار آنکه را که او را دشمن دارد و یاری فرما یاران او را و خوار گردان خوار کنندگان او را، و او را معیار و میزان و محور حق و راستی قرار ده. آنگاه فرمود. باید آنان که حاضرند این امر را به غائبین برسانند و ابلاغ نمایند. هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که امین وحی الهی رسید و این آیه را آورد:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا»

در این موقع پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

الله اکبر، بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی علیه السلام بعد از من،

سپس آن گروه شروع کردند به تهنیت امیرالمومنین علیه اسلام و از جمله آنان

(پیش از دیگران) شیخین - (ابوبکر و عمر) بودند که گفتند:

به به برای تو ای پسر ابی طالب که صبح و شام را درک نمودی در حالی که مولای من و مولای هر مرد و زن مومنی گشتی و ابن عباس گفت:

به خدا سوگند که این امر (ولایت علی علیه السلام) بر همه واجب گشت. سپس حسان ابن ثابت گفت:

یا رسول الله اجازه فرما تا درباره علی علیه السلام اشعاری بسرایم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بگو با میمنت و برکت الهی.

در این هنگام حسان برخاست و چنین گفت:

ای گروه بزرگان قریش. در محضر پیغمبر اسلام درباره ولایت که مسلم گشت، گفتار و اشعار خود را بیان میکنم و گفت:

ینادیهم، یوم الغدیر نبیهم

بخم فاسمع بالرسول مناديا/.

## متن کامل خطبه پیامبر اکرم (ص) در غدیر خم (عربی)

### الحمد و الثناء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی عَلا فی تَوَحُّدِهِ وَ دَنا فی تَفَرُّدِهِ وَ جَلَّ فی سُلْطانِهِ وَ عَظُمَ فی اَرْکانِهِ، وَ أَحاطَ بِکُلِّ شَیءٍ عِلْماً وَ هُوَ فی مَکانِهِ وَ قَهَرَ جَمیعَ الْخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَ بُرْهانِهِ، حَمیداً لَمْ یزَلْ، مَحْمُوداً لا یزالُ وَ مَجیداً لا یزُولُ، وَ مُبْدِئاً وَ مُعیداً وَ کُلُّ اَمْرٍ إلَیهِ یعُودُ.

بارِئُ الْمَسْمُوکاتِ وَ داحِی الْمَدْحُوَّاتِ وَ جَبَّارُ الْأَرَضینَ وَ السَّماواتِ، قُدُّوسٌ سُبُّوحٌ، رَبُّ الْمَلائِکَهِ وَ الرُّوحِ، مُتَفَضِّلٌ عَلی جَمیعِ مَنْ بَرَأَهُ، مُتَطَوِّلٌ عَلی جَمیعِ مَنْ اَنْشَأَهُ یلْحَظُ کُلَّ عَینٍ وَ الْعُیونُ لا تَراهُ.

کَریمٌ حَلیمٌ ذُو أَناهٍ، قَدْ وَ سِعَ کُلَّ شَیءٍ رَحْمَتُهُ وَ مَنَّ عَلَیهِمْ بِنِعْمَتِهِ. لا یعْجَلُ بِانْتِقامِهِ، وَ لا یبادِرُ إلَیهِمْ بِمَا اسْتَحَقُّوا مِنْ عَذابِهِ.

قَدْ فَهِمَ السَّرائِرَ وَ عَلِمَ الضَّمائِرَ، وَ لَمْ تَخْفَ عَلَیهِ الْمَکْنُوناتِ وَ لاَ اشْتَبَهَتْ عَلَیهِ الْخَفِیاتُ. لَهُ الْإِحاطَهُ بِکُلِّ شَیءٍ وَ الْغَلَبَهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ وَ الْقُوَّهُ فی

كُلِّ شَيءٍ وَ الْقُدْرَهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ، وَ لَيسَ مِثْلُهُ شَيءٌ و هُوَ مُنْشِئُ الشَّيءِ حينَ لا شَيءَ دائِمٌ حَى وَ قائِمٌ بِالْقِسْطِ، لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ.

جَلَّ عَنْ اَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطيفُ الْخَبيرُ. لا يلْحَقُ اَحَدٌ وَ صْفَهُ مِنْ مُعاينَهٍ، وَ لا يجِدُ اَحَدٌ كَيفَ هُوَ مِنْ سِرٍّ وَ عَلانِيهٍ اِلاَّ بِما دَلَّ عَزَّ وَ جَلَّ عَلى نَفْسِهِ.

وَاَشْهَدُ اَنَّهُ اللَّهُ الَّذى مَلَأَ الدَّهْرَ قُدْسُهُ، وَ الَّذى يغْشَى الْأَبَدَ نُورُهُ، وَ الَّذى ينْفِذُ اَمْرَهُ بِلا مُشاوَرَهِ مُشيرٍ وَ لا مَعَهُ شَريكٌ فى تَقْديرِهِ وَ لا يعاوَنُ فى تَدْبيرِهِ.

صَوَّرَ مَا ابْتَدَعَ عَلى غَيرِ مِثالٍ، وَ خَلَقَ ما خَلَقَ بِلا مَعُونَهٍ مِنْ اَحَدٍ وَ لا تَكَلُّفٍ وَ لاَ احْتِيالٍ. اَنْشَأَها فَكانَتْ وَ بَرَأَها فَبانَتْ. فَهُوَ اللَّهُ الَّذى لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ الْمُتْقِنُ الصَّنْعَهُ، الْحَسَنُ الصَّنيعَهُ، الْعَدْلُ الَّذى لا يجُورُ، وَ الْأَكْرَمُ الَّذى تَرْجِعُ اِلَيهِ الْأُمُورُ.

وَاَشْهَدُ اَنَّهُ اللَّهُ الَّذى تَواضَعَ كُلُّ شَيءٍ لِعَظَمَتِهِ، وَ ذَلَّ كُلُّ شَيءٍ لِعِزَّتِهِ، وَ اسْتَسْلَمَ كُلُّ شَيءٍ لِقُدْرَتِهِ، وَ خَضَعَ كُلُّ شَيءٍ لِهَيبَتِهِ. مَلِكُ الْأَمْلاكِ وَ مُفَلِّكُ الْأَفْلاكِ وَ مُسَخِّرُ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ، كُلٌّ يجْرى لِأَجَلٍ مُسَمّى. يكَوِّرُ اللَّيلَ عَلَى النَّهارِ وَ يكَوِّرُ النَّهارَ عَلى اللَّيلِ يطْلُبُهُ حَثيثاً. قاصِمُ كُلِّ جَبَّارٍ عَنيدٍ وَ مُهْلِكُ كُلِّ شَيطانٍ مَريدٍ.

لَمْ يكُنْ لَهُ ضِدٌّ وَ لا مَعَهُ نِدٌّ اَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يلِدْ وَ لَمْ يولَدْ وَ لَمْ يكُنْ لَهُ كُفُواً اَحَدٌ. اِلهٌ واحِدٌ وَ رَبٌّ ماجِدٌ يشاءُ فَيمْضى، وَ يريدُ فَيقْضى، وَ يعْلَمُ فَيحْصى، وَ يميتُ وَ يحْيى، وَ يفْقِرُ وَ يغْنى، وَ يضْحِكُ وَ يبْكى، وَ يدْنى وَ يقْصى وَ يمْنَعُ وَ يعْطى، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، بِيدِهِ

الْخَيرُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيىءٍ قَديرٍ.

يولِجُ اللَّيلَ فِى النَّهارِ وَ يولِجُ النَّهارَ فِى اللَّيلِ، لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ الْعَزيزُ الْغَفّارُ. مُسْتَجيبُ الدُّعاءِ وَ مُجْزِلُ الْعَطاءِ، مُحْصِى الْأَنْفاسِ وَ رَبُّ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ، الَّذى لا يشْكِلُ عَلَيهِ شَيى ءٌ، وَ لا يضْجُرُهُ صُراخُ الْمُسْتَصْرِخينَ وَ لا يبْرِمُهُ اِلْحاحُ الْمُلِحّينَ. الْعاصِمُ لِلصَّالِحينَ، وَ الْمُوَفِّقُ لِلْمُفْلِحينَ، وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنينَ وَ رَبُّ الْعالَمينَ. الَّذى اسْتَحَقَّ مِنْ كُلِّ مَنْ خَلَقَ اَنْ يشْكُرَهُ وَ يحْمَدَهُ عَلى كُلِّ حالٍ.

اَحْمَدُهُ كَثيراً وَ اَشْكُرُهُ دائِماً عَلَى السَّراءِ وَ الضَّراءِ وَ الشِّدَّهِ وَ الرَّخاءِ، وَ اُومِنُ بِهِ وَ بِمَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ. اَسْمَعُ لِأَمْرِهِ وَ اُطيعُ وَ اُبادِرُ اِلى كُلِّ ما يرْضاهُ وَ اَسْتَسْلِمُ لِما قَضاهُ، رَغْبَهً فى طاعَتِهِ وَ خَوْفاً مِنْ عُقُوبَتِهِ، لِأَنَّهُ اللَّهُ الَّذى لا يؤْمَنُ مَكْرُهُ وَ لا يخافُ جَوْرُهُ.

## امر اِلهى فى موضوع هامّ

وَ أَقِرُّ لَهُ عَلى نَفْسى بِالْعُبُودِيهِ وَ اَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِيهِ، وَ اُؤَدّى ما اَوْحى بِهِ اِلى حَذَراً مِنْ اَنْ لا اَفْعَلَ فَتَحِلَّ بى مِنْهُ قارِعَهٌ لا يدْفَعُها عَنّى اَحَدٌ وَ اِنْ عَظُمَتْ حيلَتُهُ وَ صَفَتْ خُلَّتُهُ- لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ- لِأَنَّهُ قَدْ أَعْلَمَنى أَنّى اِنْ لَمْ اُبَلِّغْ ما اَنْزَلَ اِلَى فى حَقِّ عَلِى فَما بَلَّغْتُ رِسالَتَهُ، وَ قَدْ ضَمِنَ لى تَبارَكَ وَ تَعالى الْعِصْمَهَ مِنَ النَّاسِ وَ هُوَ اللَّهُ الْكافِى الْكَريمُ.

فَاَوْحى اِلَى: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمانِ الرَّحيمِ، يا اَيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَيكَ مِنْ رَبِّكَ- فى عَلِى يعْنى فِى الْخِلافَهِ لِعَلِى بْنِ اَبيطالِبٍ- وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

مَعاشِرَ النَّاسِ، ما قَصَّرْتُ فى تَبْليغِ ما اَنْزَلَ اللَّهُ تَعالى اِلَى، وَ اَنَا اُبَينُ لَكُمْ سَبَبَ هذِهِ الْآيهِ: اِنَّ جَبْرَئيلَ هَبَطَ اِلى مِراراً ثَلاثاً يأْمُرُنى عَنِ السَّلامِ رَبّى-

وَ هُوَ السَّلامُ- اَنْ اَقُومَ فی هـذَا الْمَشْـهَدِ فَاُعْلِمَ کُلَّ اَبْیضٍ وَ اَسْوَدٍ: اَنَّ عَلِی بْنَ اَبیطالِبٍ اَخی وَ وَ صِـیی وَ خَلیفَتی عَلی اُمَّتی وَ الْإِمامُ مِنْ بَعْـدی، الَّذی مَحَلُّهُ مِنّی مَحَلُّ هارُونَ مِنْ مُوسی اِلَّا اَنَّهُ لا نَبِی بَعْـدی وَ هُوَ وَ لِیکُمْ بَعْـدَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ قَدْ اَنْزَلَ اللَّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی عَلی بِذلِکَ آیهً مِنْ کِتابِهِ: (اِنَّما وَ لِیکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ)، وَ عِلی بْنُ اَبیطالِبٍ الَّذی أقامَ الصَّلاهَ وَ آتَی الزَّکاهَ وَ هُوَ راکِعٌ یریدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فی کُلِّ حالٍ.

وَسَـأَلْتُ جَبْرَئیلَ اَنْ یسْـتَعْفِی لِی السَّلامَ عَنْ تَبْلیغِ ذلِکَ اِلَیکُمْ- اَیهَا النَّاسُ- لِعِلْمی بِقِلَّهِ الْمُتَّقینَ وَ کَثْرَهِ الْمُنافِقینَ وَ اِدْغالِ اللَّائِمینَ وَ حِیلِ الْمُسْـتَهْزِئینَ بِالْإِسْـلامِ، الَّذینَ وَ صَـفَهُمُ اللَّهُ فی کِتابِهِ بِأَنَّهُمْ یقُولُونَ بِأَلْسِـنَتِهِمْ ما لَیسَ فی قُلُوبِهِمْ، وَ یحْسَبُونَهُ هَیناً وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظیمٌ، وَ کَثْرَهِ اَذاهُمْ لی غَیرَ مَرَّهٍ حَتّی سَـمُّونی اُذُناً وَ زَعَمُوا اَنّی کَـذلِکَ لِکَثْرَهِ مُلازَمَتِهِ اِیای وَ اِقْبالی عَلَیهِ وَ هَواهُ وَ قَبُولِهِ مِنّی حَتّی اَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَـلَّ فی ذلِکَ (وَ مِنْهُمُ الَّذینَ یؤْذُونَ النَّبِی وَ یقُولُونَ هُوَ اُذُنٌ، قُلْ اُذُنٌ- عَلَی الَّذینَ یزْعَمُونَ اَنَّهُ اُذُنٌ- خَیرٍ لَکُمْ، یؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ یؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنینَ) الآیهُ و لَوْ شِـئْتُ اَنْ اُسَـمِّی الْقائِلینَ بِذلِکَ بِأَسْـمائِهِمْ لَسَمَّیتُ وَ اَنْ اَوْمَئَ اِلَیهِمْ بِأَعْیانِهِمْ لَأَوْمَأْتُ وَ اَنْ اَدُلَّ عَلَیهِمْ لَدَلَلْتُ، وَ لکِنّی وَ اللَّهِ فی اُمُورِهِمْ قَدْ تَکَرَّمْتُ.

وکُـلُّ ذلِـکَ لا یرْضَـی اللَّهُ مِنّی اِلَّا اَنْ اُبَلِّغَ ما اَنْزَلَ اللَّهُ اِلَی فی حَقِّ عَلِی، ثم تلا: (یا اَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ- فی حَقِّ

عَلِی- وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ).

## الاعلان الرسمی بإمامه الأئمه الإثنی عشر و ولایتهم

فَاعْلَمُوا مَعاشِرَ النَّاسِ ذلِکَ فیهِ وَ افْهَمُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَکُمْ وَ لِیاً وَ اِماماً فَرَضَ طاعَتَهُ عَلَی الْمُهاجِرینَ وَ الْأَنْصارِ وَ عَلَی التَّابِعینَ لَهُمْ بِإِحْسانٍ، وَ عَلَی الْبادی وَ الْحاضِرِ، وَ عَلَی الْعَجَمِی وَ الْعَرَبِی، وَ الْحُرِّ وَ الْمَمْلُوکِ وَ الصَّغیرِ وَ الْکَبیرِ، وَ عَلَی الْأَبْیَضِ وَ الْأَسْوَدِ، وَ عَلی کُلِّ مُوَحِّدٍ ماضٍ حُکْمُهُ، جازٍ قَوْلُهُذٌ اَمْرُهُ، مَلْعُونٌ مَنْ خالَفَهُ، مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ وَ صَدَّقَهُ، فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ لِمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَ اَطاعَ لَهُ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّهُ آخِرُ مَقامٍ اَقُومُهُ فی هذَا الْمَشْهَدِ، فَاسْمَعُوا وَ اَطیعُوا وَ انْقادُوا لِاَمْرِ اللَّهِ رَبِّکُمْ، فَاِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ هُوَ مَوْلاکُمْ وَ اِلهُکُمْ، ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُهُ وَ نَبِیهُ الْمُخاطِبُ لَکُمْ، ثُمَّ مِنْ بَعْدی عَلِی وَ لِیکُمْ وَ اِمامُکُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّکُمْ، ثُمَّ الْإِمامَهُ فی ذُرِّیتی مِنْ وُلْدِهِ اِلی یوْمٍ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ.

لا حَلالَ اِلاَّ ما اَحَلَّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ هُمْ، وَ لا حَرامَ اِلاَّ ما حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَیکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ هُمْ، وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَرَّفَنی الْحَلالَ وَ الْحَرامَ وَ اَنَا اَفْضَیتُ بِما عَلَّمَنی رَبّی مِنْ کِتابِهِ وَ حَلالِهِ وَ حَرامِهِ اِلَیهِ ص مَعاشِرَ النَّاسِ، فَضِّلُوهُ. ما مِنْ عِلْمٍ اِلاَّ وَ قَدْ اَحْصاهُ اللَّهُ فِی، وَ کُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَقَدْ اَحْصَیتُهُ فی اِمامِ الْمُتَّقینَ، وَ ما مِنْ عِلْمٍ اِلاَّ وَ قَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِیاً، وَ هُوَ الْإِمامُ الْمُبینُ الَّذی ذَکَرَهُ اللَّهُ فی سُورَهِ یس: (وکُلَّ شَیءٍ اَحْصَیناهُ فی اِمامٍ مُبینٍ). مَعاشِرَ النَّاسِ، لا تَضِلُّوا عَنْهُ وَ لا تَنْفِرُوا مِنْهُ، وَ لا تَسْتَنْکِفُوا مِنْ وِلایتِهِ، فَهُوَ الَّذی یهْدی اِلَی

الْحَقِّ وَ يعْمَلُ بِهِ، وَ يزْهِقُ الْباطِلَ وَ ينْهى عَنْهُ، وَ لا تَأْخُذُهُ فِى اللَّهِ لَوْمَهُ لائِمٍ. اَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ لَمْ يسْبِقْهُ اِلَى الْايمانِ بى اَحَدٌ، وَ الَّذى فَدى رَسُولَ اللَّهِ بِنَفْسِهِ، وَ الَّذى كانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَ لا اَحَدَ يعْبُدُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجالِ غَيرُهُ. اَوَّلُ النَّاسِ صَلاةً وَ اَوَّلُ مَنْ عَبَدَ اللَّهَ مَعى. اَمَرْتُهُ عَنِ اللَّهِ اَنْ ينامَ فى مَضْجَعى، فَفَعَلَ فادِياً لى بِنَفْسِهِ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، فَضِّلُوهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ اللَّهُ، وَ اقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللَّهُ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّهُ اِمامٌ مِنَ اللَّهِ، وَ لَنْ يتُوبَ اللَّهُ عَلى اَحَدٍ اَنْكَرَ وِلايتَهُ وَ لَنْ يغْفِرَ لَهُ، حَتْماً عَلَى اللَّهِ اَنْ يفْعَلَ ذلِكَ بِمَنْ خالَفَ اَمْرَهُ وَ اَنْ يعَذِّبَهُ عَذاباً نُكْراً اَبَدَ الْآبادِ وَ دَهْرَ الدُّهُورِ. فَاحْذَرُوا اَنْ تُخالِفُوهُ، فَتَصْلُوا ناراً وَ قُودُها النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ اُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، بى- وَ اللَّهِ- بَشَّرَ الْأَوَّلُونَ مِنَ النَّبِيينَ وَ الْمُرْسَلينَ، وَ اَنَا- وَ اللَّهِ- خاتَمُ الْأَنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلينَ وَ الْحُجَّةُ عَلى جَميعِ الْمَخْلُوقينَ مِنْ اَهْلِ السَّماواتِ وَ الْأَرَضينَ. فَمَنْ شَكَّ فى ذلِكَ فَقَدْ كَفَرَ كُفْرَ الْجاهِلِيهِ الْأُولى وَ مَنْ شَكَّ فى شَيىءٍ مِنْ قَوْلى هذا فَقَدْ شَكَّ فى كُلِّ ما اُنْزِلَ اِلَى، وَ مَنْ شَكَّ فى واحِدٍ مِنَ الْأَئِمَّهِ فَقَدْ شَكَّ فِى الْكُلِّ مِنْهُمْ، وَ الشَّاكُ فينا فِى النَّارِ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، حَبانِى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهذِهِ الْفَضيلَهِ مَنّاً مِنْهُ عَلَى وَ اِحْساناً مِنْهُ اِلَى وَ لا اِلهَ اِلَّا هُوَ، اَلا لَهُ الْحَمْدُ مِنّى اَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرينَ وَ عَلى كُلِّ حالٍ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، فَضِّلُوا عَلِياً فَاِنَّهُ اَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدى مِنْ ذَكَرٍ وَ اُنْثى ما اَنْزَلَ اللَّهُ الرِّزْقَ وَ بَقِى الْخَلْقُ. مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَى قَوْلى

هذا وَ لَمْ يوافِقْهُ. اَلا اِنَّ جَبْرَئيلَ خَبَّرَنى عَنِ اللَّهِ تَعالى بِذلِكَ وَ يقول:

(مَنْ عادى عَلِياً وَ لَمْ يتَوَلَّهُ فَعَلَيهِ لَعْنَتى وَ غَضَبى)، (وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ- اَنْ تُخالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبوتِها- اِنَّ اللَّهَ خَبيرٌ بِما يعْمَلُونَ).

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّهُ جَنْبُ اللَّهِ الَّذى ذَكَرَ فى كِتابِهِ الْعَزيزِ، فَقالَ تَعالى مُخْبِراً عَمَّنْ يخالِفُهُ: (اَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتا عَلى ما فَرَّطْتُ فى جَنْبِ اللَّهِ).

مَعاشِرَ النَّاسِ، تَدَبَّرُوا القُرْآنَ وَ افْهَمُوا آياتِهِ وَ انْظُرُوا اِلى مُحْكَماتِهِ وَ لا تَتَّبِعُوا مُتَشابِهَهُ، فَوَاللَّهِ لَنْ يبَينَ لَكُمْ زَواجِرَهُ وَ لَنْ يوضِحَ لَكُمْ تَفْسيرَهُ اِلَّا الَّذى اَنَا آخِذٌ بِيدِهِ وَ مُصْعِدُهُ اِلَى وَ شائِلٌ بِعَضُدِهِ وَ رافِعُهُ بِيدَى وَ مُعْلِمُكُمْ: اَنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِى مَوْلاهُ، وَ هُوَ عَلِى بْنُ اَبيطالِبٍ اَخى وَ وَ صِيى، وَ مُوالاتُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اَنْزَلَها عَلَى.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّ عَلِياً وَ الطَّيبينَ مِنْ وُلْدى مِنْ صُلْبِهِ هُمُ الثِّقْلُ الْأَصْغَرُ، وَ الْقُرْآنُ الثِّقْلُ الْأَكْبَرُ، فَكُلُّ واحِدٍ مِنْهُما مُنْبِئٌ عَنْ صاحِبِهِ وَ مُوافِقٌ لَهُ، لَنْ يفْتَرِقا حَتّى يرِدا عَلَى الْحَوْضَ. اَلا اِنَّهُمْ اُمَناءُ اللَّهِ فى خَلْقِهِ وَ حُكَّامُهُ فى اَرْضِهِ.

أَلا وَ قَدْ اَدَّيتُ، اَلا وَ قَدْ بَلَّغْتُ، اَلا وَ قَدْ اَسْمَعْتُ، اَلا وَ قَدْ اَوْضَحْتُ، أَلا وَ اِنَّ اللَّهَ عزَّوجَلَّ قالَ وَ اَنَا قُلْتُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، اَلا اِنَّهُ لا (اميرالمؤمنين) غَيرَ اَخى هذا، اَلا لا تَحِلُّ اِمْرَهُ الْمُؤْمِنينَ بَعْدى لِأَحَدٍ غَيرُهُ.

## رفع علی بیدی رسول اللّه

ثمّ ضرب بيده إلى عضد على عليه السلام فرفعه، و كان أميرالمؤمنين عليه السلام منذ أوّل ما صعد رسول اللّه صلى الله عليه و آله منبره على درجه دون مقامه مُتيامِناً عن وجه رسول اللّه صلى الله عليه و آله كأنّهما

فی مقام واحد. فرفعه رسول اللَّه صلی الله علیه و آله بیده و بسطهما إلی السماء و شال علیاً علیه السلام حتّی صارت رجله مع رکبه رسول اللَّه صلی الله علیه و آله ثمَّ قال:

مَعاشِرَ النَّاسِ، هذا عَلِی اَخی وَ وَ صِیّی وَ واعی عِلْمی، و خَلیفَتی فی اُمَّتی عَلی مَنْ آمَنَ بی وَ عَلی تَفْسیرِ کِتابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الدَّاعی اِلَیهِ وَ الْعامِلُ بِما یرْضاهُ وَ الْمُحارِبُ لِأَعْدائِهِ وَ الْمُوالی عَلی طاعَتِهِ وَ النَّاهی عَنْ مَعْصِیتِهِ. اِنَّهُ خَلیفَهُ رَسُولِ اللَّهِ وَ امیرالمؤمنین وَ الاِمامُ الْهادی مِنَ اللَّهِ، وَ قاتِلُ النَّاکِثینَ وَ الْقاسِطینَ وَ الْمارِقینَ بِاَمْرِ اللَّهِ.

یقُولُ الله:

(ما یبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَی). بِاَمْرِکَ یا رَبِّ اَقُولُ:

اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ الْعَنْ مَنْ اَنْکَرَهُ وَ اغْضِبْ عَلی مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ.

اَللَّهُمَّ اِنَّکَ اَنْزَلْتَ الْآیهَ فی عَلِی وَ لِیکَ عِنْدَ تَبْیینِ ذلِکَ وَ نَصْبِکَ اِیاهُ لِهذَا الْیوْمِ: (اَلْیوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیکُم نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الاِسْلامَ دیناً)، (وَ مَنْ یبْتَغِ غَیرَ الاِسْلامِ دیناً فَلَنْ یقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرینَ).

اَللَّهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ اَنّی قَدْ بَلَّغْتُ.

## التاکید علی توجّه الاُمّه نحو مسأله الإمامه

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنّما اَکْمَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دینَکُمْ بِامامَتِهِ. فَمَنْ لَمْ یأْتَمَّ بِهِ وَ بِمَنْ یقُومُ مَقامَهُ مِنْ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ اِلی یوْمِ الْقِیامَهِ وَ الْعَرْضِ عَلَی اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَاُولئِکَ الَّذینَ حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا و الآخِرَهِ وَ فِی النَّارِ هُمْ خالِدُونَ، (لا یخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ ینْظَرُونَ).

مَعاشِرَ النَّاسِ، هذا عَلِی، اَنْصَرُکُمْ لی وَ اَحَقُّکُمْ بی وَ اَقْرَبُکُمْ اِلَی وَ اَعَزُّکُمْ عَلَی، وَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ انَا عَنْهُ راضِیانِ و ما نَزَلَتْ آیهُ رِضا فِی الْقُرْآنِ إلاَّ

فيهِ، وَ لا خاطَبَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا إلاّ بَدَأَ بِهِ، وَ لا نَزَلَتْ آيهُ مَدْحٍ فِى الْقُرآنِ إلاّ فيهِ، وَ لا شَهِدَ اللَّهُ بِالْجَنَّهِ فى (هَلْ اَتى عَلَى الْاِنْسانِ) اِلاَّ لَهُ اَنْزَلَها فى سِواهُ وَ لا مَدَحَ بِها غَيرَهُ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، هُوَ ناصِرُ دينِ اللَّهِ وَ الْمُجادِلُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ، وَ هُوَ التَّقِى النَّقِى الْهادِى الْمَهْدِى. نَبِيكُمْ خَيرُ نَبى وَ وَ صِيكُمْ خَيرُ وَ صِى وَ بَنُوهُ خَيرُ الْأَوْصِياءِ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، ذُرِّيهُ كُلُّ نَبى مِنْ صُلْبِهِ، وَ ذُرِّيتى مِنْ صُلْبِ اميرالمؤمنين عَلِى.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّ اِبْليسَ اَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّهِ بِالْحَسَدِ، فَلا تَحْسُدُوهُ فَتَحْبِطَ اَعْمالُكُمْ وَ تَزِلَّ اَقْدامُكُمْ، فَاِنَّ آدَمَ اُهْبِطَ اِلَى الْأَرْضِ بِخَطيئَهٍ واحِدَهٍ، وَ هُوَ صَفْوَهُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ كَيفَ بِكُمْ وَ اَنْتُمْ اَنْتُمْ وَ مِنْكُمْ اَعْداءُ اللَّهِ.

أَلا وَ اِنَّهُ لا يبْغِضُ عَلِياً اِلاَّ شَقِى، وَ لا يوالى عَلِياً إلاَّ تَقِى، وَ لا يؤمِنُ بِهِ اِلاَّ مُؤمِنٌ مُخْلِصٌ و فى عَلِى- وَ اللَّهِ- نَزَلَتْ سُورَهُ الْعَصْرِ: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمانِ الرَّحيمِ، وَ الْعَصْرِ، اِنَّ الْاِنْسانَ لَفى خُسْرٍ) اِلاَّ عَلِى الَّذى آمَنَ وَ رَضِى بِالْحَقِّ وَ الصَّبْرِ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، قَدْ اسْتَشْهَدْتُ اللَّهَ وَ بَلَّغْتُكُمْ رِسالَتى وَ ما عَلَى الرَّسُولِ اِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبينُ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، (اِتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ اِلاَّ وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

## الاشاره إلى مقاصد المنافقين

مَعاشِرَ النَّاسِ، (آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذى اُنْزِلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلى أدْبارِها اَوْ نَلْعَنُهُمْ كَما لَعَنَّا اَصْحابَ السَّبْتِ). باللَّهِ ما عَنى بِهذِهِ الْآيهِ اِلاَّ قَوْماً مِنْ اَصْحابى اَعْرِفُهُمْ بِأَسْمائِهِمْ وَ اَنْسابِهِمْ، وَ قَدْ اُمِرْتُ بِالصَّفْحِ عَنْهُمْ. فَلْيعْمَلْ كُلُّ امْرِىءٍ عَلى ما يجِدُ لِعَلِى فى قَلْبِهِ مِنَ الْحُبِّ وَ الْبُغْضِ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، النُّورُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَسْلُوكٌ فِى ثُمَّ فى

عَلی بْنِ اَبیطالِبٍ، ثُمَّ فِی النَّسْلِ مِنْهُ اِلَی الْقائِمِ الْمَهْدِی الَّذی یأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَ بِکُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنا، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ جَعَلَنا حُجَّةً عَلَی الْمُقَصِّرینَ و الْمُعانِدینَ وَ الْمُخالِفینَ وَ الْخائِنینَ وَ الْآثِمینَ وَ الظَّالِمینَ وَ الْغاصِبینَ مِنْ جَمیعِ الْعالَمینَ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اُنْذِرُکُمْ اَنّی رَسُولُ اللَّهِ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِی الرُّسُلُ، أَفَإِنْ مِتُّ اَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیهِ فَلَنْ یضُرَّ اللَّهَ شَیئاً وَ سَیجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرینَ الصَّابِرینَ. ألا وَ اِنَّ عَلِیاً هُوَ الْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَ الشُّکْرِ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، لا تَمُنُّوا عَلَی بِإِسْلامِکُمْ، بَلْ لا تَمُنُّوا عَلَی اللَّهِ فَیحْبِطَ عَمَلَکُمْ وَ یسْخَطَ عَلَیکُمْ وَ یبْتَلِیکُمْ بِشُواظٍ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٍ، اِنَّ رَبَّکُمْ لَبِالْمِرْصادِ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّهُ سَیکُونُ مِنْ بَعْدی اَئِمَّةٌ یدْعُونَ اِلَی النَّارِ وَ یوْمَ الْقِیامَهِ لا ینْصَرُونَ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّ اللَّهَ وَ اَنَا بَریئانِ مِنْهُمْ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّهُمْ وَ اَنْصارَهُمْ وَ اَتْباعَهُمْ وَ اَشْیاعَهُمْ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرینَ. ألا اِنَّهُمْ اَصْحابُ الصَّحیفَهِ، فَلْینْظُرْ اَحَدُکُمْ فی صَحیفَتِهِ!!

قال:

فذهب علی الناس- إلّا شرذمه منهم- أمر الصحیفه.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنّی اَدَعُها اِمامَهً وَ وِراثَهً فی عَقِبی اِلی یوْمِ الْقِیامَهِ، وَ قَدْ بَلَّغْتُ ما اُمِرْتُ بِتَبْلیغِهِ حُجَّةً عَلی کُلِّ حاضِرٍ وَ غائِبٍ وَ عَلی کُلِّ اَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْ لَمْ یشْهَدْ، وُلِدَ أَوْ لَمْ یولَدْ، فَلْیبَلِّغِ الْحاضِرُ الْغائِبَ وَ الْوالِدُ الْوَلَدَ اِلی یوْمِ الْقِیامَهِ.

وَسَیجْعَلُونَ الاِمامَهَ بَعْدی مُلْکاً وَ اغْتِصاباً، ألا لَعَنَ اللَّهُ الْغاصِبینَ الْمُغْتَصِبینَ، وَ عِنْدَها سَیفْرُغُ لَکُمْ اَیهَا الثَّقَلانِ مَنْ یفْرُغُ وَ یرْسَلُ عَلَیکُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلا تَنْتَصِرانِ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ یکُنْ لِیذَرَکُمْ عَلی ما اَنْتُمْ عَلَیهِ حَتّی یمیزَ الْخَبیثَ مِنَ الطَّیبِ،

وَ ما كانَ اللَّهُ لِيطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيبِ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّهُ ما مِنْ قَرْيهٍ اِلاَّ وَ اللَّهُ مُهْلِكُها بِتَكْذيبِها قَبْلَ يوْمِ الْقِيامَهِ وَ مُمَلِّكُهَا الْإِمامَ الْمَهْدِى وَ اللَّهُ مُصَدِّقٌ وَ عْدَهُ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، قَدْ ضَلَّ قَبْلَكُمْ اَكْثَرُ الْأَوَّلينَ، وَ اللَّهُ لَقَدْ اَهْلَكَ الْأَوَّلينَ، وَ هُوَ مُهْلِكُ الْآخِرينَ. قالَ اللَّهُ تَعالى: «اَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلينَ، ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرينَ، كَذلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمينَ، وَ يلٌ يوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبينَ».

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّ اللَّهَ قَدْ اَمَرَنى وَ نَهانى، وَ قَدْ اَمَرْتُ عَلِياً وَ نَهَيتُهُ بِأَمْرِهِ. فَعِلْمُ الْأَمْرِ وَ النَّهْى لَدَيهِ، فَاسْمَعُوا لِأَمْرِهِ تَسْلِمُوا وَ اَطيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ انْتَهُوا لِنَهْيهِ تُرْشِدُوا، وَ صيرُوا اِلى مُرادِهِ وَ لا تَتَفَرَّقُ بِكُمُ السُّبُلُ عَنْ سَبيلِهِ.

## اولياء أهل البيت و أعدائهم

مَعاشِرَ النَّاسِ، اَنَا صِراطُ اللَّهِ الْمُسْتَقيمِ الَّذى اَمَرَكُمْ بِاتِّباعِهِ، ثُمَّ عَلِى مِنْ بَعْدى، ثُمَّ وُلْدى مِنْ صُلْبِهِ اَئِمَّهُ الْهُدى، يهْدُونَ اِلَى الْحَقِّ وَ بِهِ يعْدِلُونَ.

ثمّ قرأ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمانِ الرَّحيمِ، الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ ...» اِلى آخرها، و قال: فِى نَزَلَتْ وَ فيهِمْ وَ اللَّهِ نَزَلَتْ، وَ لَهُمْ عَمَّتْ وَ اِياهُمْ خَصَّتْ، اُولئِكَ اَوْلِياءُ اللَّهِ الَّذينَ لا خَوْفٌ عَلَيهِمْ وَ لا هُمْ يحْزَنُونَ، اَلا اِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ.

اَلا اِنَّ أعْدائَهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ الْغاوُونَ اِخْوانُ الشَّياطينِ يوحى بَعْضُهُمْ اِلى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً.

أَلا اِنَّ أوْلِيائَهُمُ الَّذينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فى كِتابِهِ، فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: «لا تَجِدُ قَوْماً يؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيومِ الْآخِرِ يوادُّونَ مَنْ حادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آبائَهُمْ اَوْ اَبْنائَهُمْ اَوْ اِخْوانَهُمْ اَوْ عَشيرَتَهُمْ، اُولئِكَ كَتَبَ فى قُلُوبِهِمُ الْايمانَ» اِلى آخر الآيه.

أَلا اِنَّ اَوْلِيائَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ وَ صَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَقالَ:

«الَّذينَ آمَنُوا وَ لَمْ يلْبَسُوا ايمانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ».

أَلا اِنَّ اَوْلِيائَهُمُ الَّذينَ آمَنُوا وَ لَمْ يرْتابُوا.

اَلا اِنَّ اَوْلِيائَهُمُ الَّذينَ يدْخُلُونَ

الْجَنَّهَ بِسَلامٍ آمِنينَ، تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلائِكَهُ بِالتَّسْليمِ يقُولُونَ: سَلامٌ عَلَيكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدينَ.

اَلا اِنَّ اَوْلِيائَهُمْ، لَهُمُ الْجَنَّهُ يرْزَقُونَ فيها بِغَيرِ حِسابٍ.

اَلا اِنَّ اَعْدائَهُمُ الَّذينَ يصْلَوْنَ سَعيراً.

أَلا اِنَّ اَعْدائَهُمُ الَّذينَ يسْمَعُونَ لِجَهَنَّمَ شَهيقاً وَ هِى تَفُورُ وَ يرَوْنَ لَها زَفيراً.

اَلا اِنَّ اَعْدائَهُمُ الَّذينَ قالَ اللَّهُ فيهِمْ: «كُلَّما دَخَلَتْ اُمَّهٌ لَعَنَتْ اُخْتَها» الآيه.

أَلا اِنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذينَ قالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «كُلَّما اُلْقِى فيها فَوْجٌ سَاَلَهُمْ خَزَنَتُها اَلَمْ يأْتِكُمْ نَذيرٌ، قالُوا بَلى قَدْ جاءَنا نَذيرٌ فَكَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَى ءٍ، اِنْ اَنْتُمْ اِلاَّ فى ضَلالٍ كَبيرٍ» إلى قوله:

«اَلا فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعيرِ».

اَلا اِنَّ اَوْلِيائَهُمُ الَّذينَ يخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيبِ، لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ اَجْرٌ كَبيرٌ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، شَتَّانَ ما بَينَ السَّعيرِ وَ الْأَجْرِ الْكَبيرِ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، عَدُوُّنا مَنْ ذَمَّهُ اللَّهُ وَ لَعَنَهُ، وَ وَ لِينا كُلُّ مَنْ مَدَحَهُ اللَّهُ وَ اَحَبَّهُ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اَلا و اِنّى النَّذيرُ وَ عَلِى الْبَشيرُ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، أَلا و اِنّى مُنْذِرٌ وَ عَلِى هادٍ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنّى نَبِى وَ علِى وَصِيى.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اَلا وَ اِنّى رَسُولٌ وَ عِلى الْإِمامُ وَ الْوَصِى مِنْ بَعْدى، وَ الْأَئِمَّهُ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ. اَلا وَ اِنّى والِدُهُمْ وَ هُمْ يخْرُجُونَ مِنْ صُلْبِهِ.

### الامام المهدى

اَلا اِنَّ خاتَمَ الأَئِمَّهِ مِنَّا الْقائِمَ الْمَهْدِى. اَلا اِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدّينِ. أَلا اِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظَّالِمينَ. اَلا اِنَّهُ فاتِحُ الْحُصُونِ وَ هادِمُها. اَلا اِنَّهُ غالِبُ كُلِّ قَبيلَهٍ مِنْ اَهْلِ الشِّرْكِ وَ هاديها.

اَلا اِنَّهُ الْمُدْرِكُ بِكُلِّ ثارٍ لِأَوْلِياءِ اللَّهِ. اَلا اِنَّهُ النَّاصِرُ لِدينِ اللَّهِ.

اَلا اِنَّهُ الْغَرَّافُ مِنْ بَحْرٍ عَميقٍ. اَلا اِنَّهُ يسِمُ كُلَّ ذى فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَ كُلَّ ذى جَهْلٍ بِجَهْلِهِ. اَلا اِنَّهُ خِيرَهُ اللَّهِ وَ مُخْتارُهُ. اَلا اِنَّهُ وارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَ الْمُحيطُ بِكُلِّ فَهْمٍ.

اَلا اِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الْمُشَيدُ

لِأَمْرِ آياتِهِ. اَلا اِنَّهُ الرَّشيدُ السَّديدُ. اَلا اِنَّهُ الْمُفَوَّضُ اِلَيهِ.

اَلا اِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ مِنَ الْقُرُونِ بَينَ يدَيهِ. اَلا اِنَّهُ الْباقى حُجَّةً وَ لا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَ لا حَقَّ اِلَّا مَعَهُ وَ لا نُورَ اِلَّا عِنْدَهُ.

اَلا اِنَّهُ لا غالِبَ لَهُ وَ لا مَنْصُورَ عَلَيهِ. اَلا وَ اِنَّهُ وَ لِى اللَّهِ فى اَرْضِهِ، وَ حَكَمُهُ فى خَلْقِهِ، وَ اَمينُهُ فى سِرِّهِ وَ عَلانِيتِهِ.

## التمهيد لأمر البيعه

مَعاشِرَ النَّاسِ، إنّى قَدْ بَيَنْتُ لَكُمْ وَ اَفْهَمْتُكُمْ، وَ هذا عَلِى يفْهِمُكُمْ بَعْدى.

اَلا وَ اِنّى عِنْدَ انْقِضاءِ خُطْبَتى اَدْعُوكُمْ اِلى مُصافَقَتى عَلى بَيعَتِهِ وَ الْإِقْرارِ بِهِ، ثُمَّ مُصافَقَتِهِ بَعْدى.

اَلا وَ اِنّى قَدْ بايعْتُ اللَّهَ وَ عَلِى قَدْ بايعَنى، وَ اَنا آخِذُكُمْ بِالْبَيعَهِ لَهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. «اِنَّ الَّذينَ يبايعُونَكَ اِنَّما يبايعُونَ اللَّهَ، يدُاللَّهِ فَوْقَ اَيديهِمْ. فَمَنْ نَكَثَ فَاِنَّما ينْكُثُ عَلى نَفْسِهِ، وَ مَنْ اَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيهُ اللَّهَ فَسَيؤْتيهِ اَجْراً عَظيماً».

## الحلال و الحرام، الواجبات و المحرّمات

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّ الْحَجَّ وَ الْعُمْرَهَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ، «فَمَنْ حَجَّ الْبَيتَ اَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيهِ اَنْ يطَّوَّفَ بِهِما» الآيه.

مَعاشِرَ النَّاسِ، حِجُّوا الْبَيتَ، فَما وَ رَدَهُ اَهْلُ بَيتٍ اِلَّا اسْتَغْنَوْا وَ اُبْشِرُوا، وَ لا تَخَلَّفُوا عَنْهُ اِلَّا بَتَرُوا وَ افْتَقَرُوا.

مَعاشِرَ النَّاسِ، ما وَقَفَ بِالْمَوْقِفِ مُؤْمِنٌ اِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ما سَلَفَ مِنْ ذَنْبِهِ اِلى وَقْتِهِ ذلِكَ، فَاِذَا انْقَضَتْ حَجَّتُهُ اسْتَأْنَفَ عَمَلَهُ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، الْحُجَّاجُ مُعانُونَ وَ نَفَقاتُهُمْ مُخَلَّفَهٌ عَلَيهِمْ وَ اللَّهُ لا يضيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنينَ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، حِجُّوا الْبَيتَ بِكَمالِ الدّينِ وَ التَّفَقُّهِ، وَ لا تَنْصَرِفُوا عَنِ الْمَشاهِدِ اِلَّا بِتَوْبَهٍ وَ اِقْلاعٍ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اَقيمُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّكاهَ كَما اَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَإِنْ طالَ عَلَيكُمُ الْأَمَدُ فَقَصَّرْتُمْ اَوْ نَسيتُمْ فَعَلِى وَلِيكُمْ وَ مُبَينٌ لَكُمْ، الَّذى نَصَبَهُ اللَّهُ عزَّوَجَلَّ لَكُمْ بَعْدى اَمينَ خَلْقِهِ. اِنَّهُ مِنّى وَ اَنَا مِنْهُ، وَ هُوَ وَ مَنْ تَخْلُفُ مِنْ ذُرِّيتى يخْبِرُونَكُمْ بِما تَسأَلُونَ عَنْهُ وَ يبَينُونَ لَكُمْ ما لا تَعْلَمُونَ.

اَلا اِنَّ الْحَلالَ وَ الْحَرامَ اَكْثَرُ مِنْ اَنْ اُحْصِيهُما وَ اُعَرِّفَهُما فَآمُرَ بِالْحَلالِ وَ اَنْهى عَنِ الْحَرامِ فى مَقامٍ واحِدٍ، فَاُمِرْتُ اَنْ آخُذَ الْبَيعَهَ مِنْكُمْ وَ الصَّفْقَهَ لَكُمْ بِقَبُولِ ما جِئْتُ بِهِ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فى عَلِى اَميرِالْمُؤْمِنينَ وَ الْأَوْصِياءِ

مِنْ بَعْدِهِ الَّذينَ هُمْ مِنّی وَ مِنْهُ اِمامَهً فيهِمْ قائِمَهً، خاتِمُها الْمَهْدِی اِلی يوْمٍ يلْقَی اللَّهَ الَّذی يقَدِّرُ وَ يقْضی.

مَعاشِرَ النَّاسِ، وَ كُلُّ حَلالٍ دَلَلْتُكُمْ عَلَيهِ وَ كُلُّ حَرامٍ نَهَيتُكُمْ عَنْهُ فَإِنّی لَمْ اَرْجِعْ عَنْ ذلِكَ وَ لَمْ اُبَدِّلْ. اَلا فَاذْكُرُوا ذلِكَ وَ احْفَظُوهُ وَ تَواصَوْا بِهِ، وَ لا تُبَدِّلُوهُ وَ لا تُغَيرُوهُ.

اَلا وَ اِنّی اُجَدِّدُ الْقَوْلَ: اَلا فَاَقيمُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّكاهَ وَ أْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ.

اَلا وَ اِنَّ رَأْسَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ اَنْ تَنْتَهُوا اِلی قَوْلی وَ تُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ يحْضُرْ وَ تَأْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ عَنّی وَ تَنْهَوْهُ عَنْ مُخالَفَتِهِ، فَإِنَّهُ اَمْرٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مِنّی و لا اَمْرَ بِمَعْرُوفٍ وَ لا نَهْی عَنْ مُنْكَرٍ اِلَّا مَعَ اِمامٍ مَعْصُومٍ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، الْقُرْآنُ يعَرِّفُكُمْ اَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ، وَ عَرَّفْتُكُمْ إِنَّهُمْ مِنّی وَ مِنْهُ، حَيثُ يقُولُ اللَّهُ فی كِتابِهِ: «وَجَعَلَها كَلِمَهً باقِيهً فی عَقِبِهِ»، و قُلْتُ:

«لَنْ تَضِلُّوا ما اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِما».

مَعاشِرَ النَّاسِ، التَّقْوی، التَّقْوی، وَ احْذَرُوا السَّاعَهَ كَما قالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «اِنَّ زَلْزَلَهَ السَّاعَهِ شَیءٌ عَظيمٌ».

اُذْكُرُوا الْمَماتَ وَ الْمَعادَ وَ الْحِسابَ وَ الْموازينَ وَ الْمُحاسَبَهَ بَينَ يدَی رَبِّ الْعالَمينَ وَ الثَّوابَ وَ الْعِقابَ. فَمَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ اُثيبَ عَلَيها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيئَهِ فَلَيسَ لَهُ فِی الْجِنانِ نَصيبٌ.

### البيعه بصوره رسميه

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّكُمْ اَكْثَرُ مِنْ اَنْ تُصافِقُونی بِكَفٍّ واحِدٍ فی وَقْتٍ واحِدٍ، وَ قَدْ اَمَرَنِی اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اَنْ آخُذَ مِنْ اَلْسِنَتِكُمُ الْإِقْرارَ بِما عَقَّدْتُ لِعَلِی اَميرِالْمُؤْمِنينَ، وَ لِمَنْ جاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّهِ مِنّی وَ مِنْهُ، عَلی ما اَعْلَمْتُكُمْ اَنَّ ذُرِّيتی مِنْ صُلْبِهِ.

فَقُولُوا بِأَجْمَعِكُمْ: «إِنَّا سامِعُونَ مُطيعُونَ راضُونَ مُنْقادُونَ لِما بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنا وَ رَبِّكَ فی اَمْرِ اِمامِنا عَلِی اميرالمؤمنين وَ مَنْ وُلِدَتْ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْأَئِمَّهِ.

نُبايعُکَ عَلی ذلِکَ بِقُلُوبِنا وَ اَنْفُسِنا وَ اَلْسِنَتِنا وَ اَيدينا.

علی ذلِکَ نَحْيی وَ عَلَيهِ نَمُوتُ وَ عَلَيهِ نُبْعَثُ و لا نُغَيرُ وَ لا نُبَدِّلُ، وَ لا نَشُکُّ وَ لا نَجْحَدُ وَ لا نَرْتابُ، وَ لا نَرْجِعُ عَنِ الْعَهْدِ وَ لا نَنْقُضُ الْميثاقَ.

وَعَظْتَنا بِوَعْظِ اللَّهِ فی عَلِی اميرالمؤمنين وَ الْأَئِمَّهِ الَّذينَ ذَکَرْتَ مِنْ ذُرِّيتِکَ مِنْ وُلْدِهِ بَعْدَهُ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَينِ وَ مَنْ نَصَبَهُ اللَّهُ بَعْدَهُما. فَالْعَهْدُ وَ الْميثاقُ لَهُمْ مَأْخُوذٌ مِنَّا، مِنْ قُلُوبِنا وَ اَنْفُسِنا وَ اَلْسِنَتِنا وَ ضَمايِرِنا وَ اَيدينا. مَنْ اَدْرَکَها بِيدِهِ وَ اِلَّا فَقَدْ اَقَرَّ بِلِسانِهِ، وَ لا نَبْتَغی بِذلِکَ بَدَلاً وَ لا يَرَی اللَّهُ مِنْ اَنْفُسِنا حِوَلاً نَحْنُ نُؤَدّی ذلِکَ عَنْکَ الدَّانی وَ الْقاصی مِنْ اَوْلادِنا وَ اَهالينا، وَ نُشْهِدُ اللَّهَ بِذلِکَ وَ کَفی بِاللَّهِ شَهيداً وَ اَنْتَ عَلَينا بِهِ شَهيدٌ.»

مَعاشِرَ النَّاسِ، ما تَقُولُونَ؟ فَاِنَّ اللَّهَ يعْلَمُ کُلَّ صَوْتٍ وَ خافِيهَ کُلِّ نَفْسٍ، «فَمَنِ اهْتَدی فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَاِنَّما يضِلُّ عَلَيها»، وَ مَنْ بايَعَ فَاِنَّما يبايعُ اللَّهَ، «يدُ اللَّهِ فَوْقَ اَيديهِمْ».

مَعاشِرَ النَّاسِ، فَبايعُوا اللَّهَ وَ بايعُونی وَ بايعُوا عَلِياً أميرَالْمُؤْمِنينَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَينَ وَ الْأَئِمَّهَ مِنْهُمْ فِی الدُّنْيا وَ الْاخِرَهِ کَلِمَهً باقِيهً. يهْلِکُ اللَّهُ مَنْ غَدَرَ وَ يرْحَمُ مَنْ وَ فی، «وَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّما ينْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ اَوْفی بِما عاهَدَ عَلَيهُ اللَّهَ فَسَيؤْتيهِ اَجْراً عَظيماً».

مَعاشِرَ النَّاسِ، قُولُوا الَّذی قُلْتُ لَکُمْ وَ سَلِّمُوا عَلی عَلِی بِامْرَهِ الْمُؤْمِنينَ، وَ قُولُوا:

«سَمِعْنا وَ اَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ اِلَيکَ الْمَصيرُ»، وَ قُولُوا:

«الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی هَدانا لِهذا وَ ما کُنَّا لِنَهْتَدِی لَوْلا اَنْ هَدانَا اللَّهُ» الآيه.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّ فَضائِلَ عَلِی بْنِ اَبيطالِبٍ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ- وَ قَدْ اَنْزَلَها فِی الْقُرْآنِ- أَکْثَرُ مِنْ اَنْ اُحْصِيها

فی مَقامٍ واحِدٍ، فَمَنْ اَنْبَأَکُمْ بِها وَ عَرَفَها فَصَدِّقُوهُ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، مَنْ یطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ عَلِیاً وَ الْأَئِمَّهَ الَّذینَ ذَکَرْتُهُمْ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظیماً.

مَعاشِرَ النَّاسِ، السَّابِقُونَ اِلی مُبایعَتِهِ وَ مُوالاتِهِ وَ التَّسْلیمْهِ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنینَ اُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ فی جَنَّاتِ النَّعیمِ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، قُولُوا ما یرْضی اللَّهُ بِهِ عَنْکُمْ مِنَ الْقَوْلِ، فَإِنْ تَکْفُرُوا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمیعاً فَلَنْ یضُرَّ اللَّهَ شَیئاً.

اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنینَ بِما اَدَّیتُ وَ اَمَرْتُ وَ اغْضِبْ عَلَی الْجاحِدینَ الْکافِرینَ، وَ الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ.

## متن کامل ترجمه خطبه پیامبر اکرم (ص) در غدیر خم

### ۱ حمد و ثنای الهی

خطابه غدیر ص ۵۵ محمد باقر انصاری

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس خدایی را که در یگانگی خود بلند مرتبه، و در تن هایی و فرد بودن خود نزدیک است. در قدرت و سلطه خود با جلالت و در ارکان خود عظیم است. علم او به همه چیز احاطه دارد در حالی که در جای خود است، و همه مخلوقات را با قدرت و برهان خود تحت سیطره دارد. همیشه مورد سپاس بوده و همچنان مورد ستایش خواهد بود.

صاحب عظمتی که از بین رفتنی نیست. ابتدا کننده او و باز گرداننده اوست و هر کاری به سوی او باز می گردد.

به وجود آورنده بالا برده شده ها (کنایه از آسمانها و افلاک) و پهن کننده گسترده ها (کنایه از زمین) یگانه حکمران زمینها و آسمانها، پاک و منزه و تسبیح شده، پروردگار ملائکه و روح، تفضل کننده بر همه آنچه خلق کرده و لطف کننده بر هر آنچه به وجود آورده است. هر چشمی زیر نظر اوست ولی چشمها او را نمی بینند.

کرم کننده و بردبار و تحمل کننده است. رحمت او همه چیز را فرا گرفته و با نعمت خود بر

همه آنها منت گذارده است. در انتقام گرفتن خود عجله نمی کند، و به آنچه از عذابش که مستحق آنند مبادرت نمی ورزد.

باطنها و سریره ها را می فهمد و ضمایر را می داند و پنهانها بر او مخفی نمی ماند و مخفی ها بر او مشتبه نمی شود. او راست احاطه بر هر چیزی و غلبه بر همه چیز و قوت در هر چیزی و قدرت بر هر چیزی، و مانند او شیئی نیست. اوست به وجود آورنده شیئ (چیز) هنگامی که چیزی نبود. دائم و زنده است و به قسط و عدل قائم است. نیست خدایی جز او که با عزت و حکیم است.

بالاتر از آن است که چشمها او را درک کنند ولی او چشمها را درک می کند و او لطف کننده و آگاه است. هیچکس نمی تواند به دیدن به صفت او راه یابد، و هیچکس به چگونگی او از سر و آشکار دست نمی یابد مگر به آنچه خود خداوند عز و جل راهنمایی کرده است.

گواهی می دهم برای او که اوست خدایی که قدس و پاکی و منزه بودن او روزگار را پر کرده است. او که نورش ابدیت را فرا گرفته است. او که دستورش را بدون مشورت مشورت کننده ای اجرا می کند و در تقدیرش شریک ندارد و در تدبیرش کمک نمی شود.

آنچه ایجاد کرده بدون نمونه و مثالی تصویر نموده و آنچه خلق کرده بدون کمک از کسی و بدون زحمت و بدون احتیاج به فکر و حیله خلق کرده است. آنها را ایجاد کرد پس به وجود آمدند و خلق کرد پس ظاهر شدند.

پس اوست خدایی که جز او خدایی نیست، صنعت او محکم و کار او

زیبا است، عادلی که ظلم نمی کند و کرم کننده ای که کارها به سوی او باز می گردد.

شهادت می دهم که اوست خدایی که همه چیز در مقابل عظمت او تواضع کرده و همه چیز در مقابل عزت او ذلیل شده و همه چیز در برابر قدرت او سر تسلیم فرود آورده و همه چیز در برابر هیبت او خاضع شده اند.

پادشاه پادشاهان و گرداننده افلاک و مسخر کننده آفتاب و ماه، که همه با زمان تعیین شده در حرکت هستند. شب را بر روی روز و روز را بر روی شب می گرداند که به سرعت در پی آن می رود. در هم ش کننده هر زورگوی با عناد، و هلاک کننده هر شیطان سرپیچ و متمرد.

برای او ضدی و همراه او معارضی نبوده است. یکتا و بی نیاز است. زائیده نشده و نمی زاید و برای او هیچ همتایی نیست. خدای یگانه و پروردگار با عظمت. می خواهد پس به انجام می رساند، و اراده می کند پس مقدر می نماید، و می داند پس به شماره می آورد. می میراند و زنده می کند، فقیر می کند و غنی می نماید، می خنداند و می گریاند، نزدیک می کند و دور می نماید، منع می کند و عطا می نماید. پادشاهی از آن او و حمد و سپاس برای اوست. خیر به دست اوست و او بر هر چیزی قادر است.

شب را در روز و روز را در شب فرو می برد. نیست خدایی جز او که با عزت و آمرزنده است. اجابت کننده دعا، بسیار عطا کننده، شمارنده ی نفسها و پروردگار جن و بشر، که هیچ امری بر او مشکل نمی شود، و فریاد دادخواهان او را منضجر نمی کند، و اصرار اصرار کنندگان ش او

را خسته نمی کند. نگهدارنده صالحین و موفق کننده رستگاران و صاحب اختیار مؤمنین و پروردگار عالمین.

خدایی که از هر آنچه خلق کرده مستحق است که او را در هر حالی که شکر و سپاس گویند.

او را سپاس بسیار می گویم و دائما شکر می نمایم، چه در آسایش و چه در گرفتاری، چه در حال شدت و چه در حال آرامش و به او و ملائکه اش و کتابهایش و پیامبرانش ایمان می آورم. دستورات او را گوش می دهم و اطاعت می نمایم و به آنچه او را راضی می کند مبادرت می ورزم و در مقابل مقدرات او تسلیم می شوم به عنوان رغبت در اطاعت او و ترس از عقوبت او، چرا که اوست خدایی که نمی توان از مکر او در امان بود و از ظلم او هم ترس نداریم (یعنی ظلم نمی کند).

## ۲ فرمان الهی برای مطلبی مهم

اقرار می کنم برای خداوند بر نفس خود به عنوان بندگی او، و شهادت می دهم برای او به پروردگاری، و آنچه به من وحی نموده ادا می نمایم از ترس آنکه مبادا اگر انجام ندهم عذابی از او بر من فرود آید که هیچکس نتواند آن را دفع کند هر چند که حیله عظیمی بکار بندد و دوستی او خالص باشد نیست خدایی جز او زیرا خداوند به من اعلام فرموده که اگر آنچه در حق علی بر من نازل نموده ابلاغ نکنم رسالت او را نرسانده ام، و برای من حفظ از شر مردم را ضمانت نموده و خدا کفایت کننده و کریم است.

خداوند به من چنین وحی کرده است:

«بسم الله الرحمن الرحیم، یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی یعنی فی الخلافه لعلی بن ابی

طالب و إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس»

«ای پیامبر ابلاغ کن آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده درباره علی، یعنی خلافت علی بن ابی طالب و اگر انجام ندهی رسالت او را نرسانده ای، و خداوند تو را از مردم حفظ می کند».

ای مردم، من در رساندن آنچه خداوند بر من نازل کرده کوتاهی نکرده ام، و من سبب نزول این آیه را برای شما بیان می کنم:

جبرئیل سه مرتبه بر من نازل شد و از طرف خداوند سلام پروردگارم که او سلام است مرا مأمور کرد که در این محل اجتماع به پا خیزم و برهر سفید و سیاهی اعلام کنم که «علی بن ابی طالب برادر من و وصی من و جانشین من بر امتم و امام بعد از من است. نسبت او بمن همانند نسبت هارون به موسی است جز اینکه پیامبری بعد از من نیست و او صاحب اختیار شما بعد از خدا و رسولش است»، و خداوند در این مورد آیه ای از کتابش بر من نازل کرده است:

«انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون»

«صاحب اختیار شما خدا و رسولش هستند و کسانی که ایمان آورده و نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند»

و علی بن ابی طالب است که نماز را به پا داشته و در حال رکوع زکات داده و در هر حال خداوند عز و جل را قصد می کند.
ای مردم، من از جبرئیل درخواست کردم که از خدا بخواهد تا مرا از ابلاغ این مهم معاف بدارد، زیرا از کمی

متقین و زیادی منافقین و افساد ملامت کنندگان و حیله های مسخره کنندگان اسلام اطلاع دارم، کسانی که خداوند در کتابش آنان را چنین توصیف کرده است که با زبانشان می گویند آنچه در قلبهایشان نیست و این کار را سهل می شمارند در حالی که نزد خداوند عظیم است و همچنین به خاطر اینکه منافقین بارها مرا اذیت کرده اند تا آنجا که مرا «اذن» (گوش دهنده بر هر حرفی) نامیدند، و گمان کردند که من چنین هستم به خاطر ملازمت بسیار او (علی) با من و توجه من به او و تمایل او و قبولش از من، تا آنکه خداوند عز و جل در این باره چنین نازل کرد:

«و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو أذن قل اذن علی الذین یزعمون أنه اذن خیر لکم، یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین ...»

«و از آنان کسانی هستند که پیامبر را اذیت می کنند و می گویند او «اذن» (گوش دهنده بر هر حرفی) است، بگو: گوش است بر ضد کسانی که گمان می کنند او «اذن» است و برای شما خیراست، به خدا ایمان می آورد و در مقابل مؤمنین اظهار تواضع و احترام می نماید».

و اگر من بخواهم گویندگان این نسبت (اذن) را نام ببرم می توانم، و اگر بخواهم به شخص آنها اشاره کنم می نمایم، و اگر بخواهم با علائم آنها را معرفی کنم می توانم، ولی به خدا قسم من در کار آنان با بزرگواری رفتار کرده ام.

بعد از همه اینها، خداوند از من راضی نمی شود مگر آنچه در حق علی بر من نازل کرده ابلاغ نمایم.

سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی حق

علی و إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس»

«ای پیامبر برسان آنچه در حق علی از پروردگارت بر تو نازل شده و اگر انجام ندهی رسالت او را نرسانده ای، و خداوند تو را از مردم حفظ می کند».

### ۳ اعلان رسمی ولایت و امامت دوازده امام علیهم السلام

ای مردم، این مطلب را درباره او بدانید و بفهمید، و بدانید که خداوند او را برای شما صاحب اختیار و امامی قرار داده که اطاعتش را واجب نموده است بر مهاجرین و انصار و بر تابعین آنان به نیکی، و بر روستایی و شهری، و بر عجمی و عربی، و بر آزاد و بنده، و بر بزرگ و کوچک، و بر سفید و سیاه. بر هر یکتا پرستی حکم او اجرا شونده و کلام او مورد عمل و امر او نافذ است. هر کس با او مخالفت کند ملعون است، و هر کس تابع او باشد و او را تصدیق نماید مورد رحمت الهی است. خداوند او را و هر کس را که از او بشنود و او را اطاعت کند آمرزیده است.

ای مردم، این آخرین باری است که در چنین اجتماعی به پا می ایستیم، پس بشنوید و اطاعت کنید و در مقابل امر خداوند پروردگارتان سر تسلیم فرود آورید، چرا که خداوند عز و جل صاحب اختیار شما و معبود شما است، و بعد از خداوند رسولش و پیامبرش که شما را مخاطب قرار داده، و بعد از من علی صاحب اختیار شما و امام شما به امر خداوند است، و بعد از او امامت در نسل من از فرزندان اوست تا روزی که خدا و رسولش را ملاقات خواهید کرد.

حلالی نیست

مگر آنچه خدا و رسولش و آنان (امامان) حلال کرده باشند، و حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان (امامان) بر شما حرام کرده باشند. خداوند عز و جل حلال و حرام را به من شناسانده است، و آنچه پروردگارم از کتابش و حلال و حرامش به من آموخته به او سپرده ام.

ای مردم، علی را (بر دیگران) فضیلت دهید. هیچ علمی نیست مگر آنکه خداوند آن را در من جمع کرده است و هر علمی را که آموخته ام در امام المتقین جمع نموده ام، و هیچ علمی نیست مگر آنکه آن را به علی آموخته ام. اوست «امام مبین» که خداوند در سوره یس ذکر کرده است:

«و کل شییء احصیناه فی إمام مبین»

«و هر چزی را در امام مبین جمع کردیم».

ای مردم، از او (علی) به سوی دیگری گمراه نشوید، و از او روی بر مگردانید و از ولایت او سر باز نزنید. اوست که به حق هدایت نموده و به آن عمل می کند، و باطل را ابطال نموده و از آن نهی می نماید، و در راه خدا سرزنش ملامت کننده ای او را مانع نمی شود.

او (علی) اول کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورد و هیچکس در ایمان به من بر او سبقت نگرفت. اوست که با جان خود در راه رسول خدا فداکاری کرد. اوست که با پیامبر خدا بود در حالی که هیچکس از مردان همراه او خدا را عبادت نمی کرد. اولین مردم در نماز گزاردن، و اول کسی است که با پیامبر خدا بود در حالی که هیچکس از مردان همراه او خدا را عبادت نمی کرد. اولین مردم در

نماز گزاردن، و اول کسی است که با من خدا را عبادت کرد. از طرف خداوند به او امر کردم تا در خوابگاه من بخوابد، او هم در حالی که جانش را فدای من کرده بود در جای من خوابید.

ای مردم، او را فضیلت دهید که خدا او را فضیلت داده است، و او را قبول کنید که خداوند او را منصوب نموده است.

ای مردم، او از طرف خداوند امام است، و هر کس ولایت او را انکار کند خداوند هرگز توبه اش را نمی پذیرد و او را نمی بخشد. حتمی است بر خداوند که با کسی که با او مخالفت نماید چنین کند و او را به عذابی شدید تا ابدیت و تا آخر روزگار معذب نماید.

پس بپرهیزید از اینکه با او مخالفت کنید و گرفتار آتشی شوید که آتشگیره ی آن مردم و سنگها هستند و برای کافران آماده شده است.

ای مردم، به خدا قسم پیامبران و رسولان پیشین به من بشارت داده اند، و من به خدا قسم خاتم پیامبران و مرسلین و حجت بر همه مخلوقین از اهل آسمانها و زمینها هستم. هر کس در این مطالب شک کند مانند کفر جاهلیت اول کافر شده است و هر کس در چیزی از این گفتار من شک کند در همه آنچه بر من نازل شده شک کرده است، و هر کس در یکی از امامان شک کند در همه آنان شک کرده است، و شک کننده درباره ما در آتش است.

ای مردم، خداوند این فضیلت را بر من ارزانی داشته که منتی از او بر من و احسانی از جانب او به سوی من است. خدایی

جز او نیست. حمد و سپاس از من بر او تا ابدیت و تا آخر روزگار و در هر حال.

ای مردم، علی را فضیلت دهید که او افضل مردم بعد از من از مرد و زن است تا مادامی که خداوند روزی را نازل می کند و خلق باقی هستند. ملعون است ملعون است، مورد غضب است مورد غضب است کسی که این گفتار مرا رد کند و با آن موافق نباشد. بدانید که جبرئیل از جانب خداوند این خبر را برای من آورده است و می گوید:

«هر کس با علی دشمنی کند و ولایت او را نپذیرد لعنت و غضب من بر او باد». هر کس ببیند برای فردا چه پیش فرستاده است. از خدا بترسید که با علی مخالفت کنید و در نتیجه قدمی بعد از ثابت بودن آن بلغزد، خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.

ای مردم، او (علی) «جنب الله» است که خداوند در کتاب عزیزش ذکر کرده و درباره کسی که با او مخالفت کند فرموده است:

«ان تقول نفس یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله»

«ای حسرت بر آنچه درباره جنب خداوند تفریط و کوتاهی کردم».

ای مردم، قرآن را تدبر نمائید و آیات آن را بفهمید و در محکمات آن نظر کنید و به دنبال متشابه آن نروید. به خدا قسم، باطن آن را برای شما بیان نمی کند و تفسیرش را برایتان روشن نمی کند مگر این شخصی که من دست او را می گیرم و او را به سوی خود بالا می برم و بازوی او را می گیرم و با دو دستم او را بلند می کنم و به شما می فهمانم که «هر کس

من صاحب اختیار اویم این علی صاحب اختیار او است» و او علی بن ابی طالب برادر و جانشین من است، ولایت او از جانب خداوند عز و جل است که بر من نازل کرده است.

ای مردم، علی و پاکان از فرزندانم از نسل او ثقل اصغرند و قرآن ثقل اکبر است. هر یک از این دواز دیگری خبر می دهد و با آن موافق است. آنها از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. بدانید که آنان امین های خداوند بین مردم و حاکمان او در زمین هستند.

بدانید که من ادا نمودم، بدانید که من ابلاغ کردم، بدانید که من شنوانیدم، بدانید که من روشن نمودم، بدانید که خداوند فرموده است و من از جانب خداوند عز و جل می گویم، بدانید که امیرالمؤمنینی جز این برادرم نیست. بدانید که امیرالمؤمنین بودن بعد از من برای احدی جز او حلال نیست.

### ۴ معرفی و بلند کردن امیرالمؤمنین علیه السلام به دست پیامبر صلی الله علیه و آله

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را بر بازوی علی علیه السلام زد و آن حضرت را بلند کرد و این در حالی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام از زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز منبر آمده بود یک پله پائین تر از مکان حضرت ایستاده بود و نسبت به صورت حضرت به طرف راست مایل بود که گویی هر دو در یک مکان ایستاده اند.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله با دستش او را بلند کرد و هر دو دست را به سوی آسمان باز نمود و علی علیه السلام را از جا بلند نمود تا حدی که پای آن حضرت موازی زانوی پیامبر صلی الله علیه و

آله رسید. سپس فرمود:

ای مردم، ایـن علی است برادر من و وصـی من و جـامع علم من، و جانشـین من در امتم بر آنـان که به من ایمـان آورده انـد، و جانشـین من در تفسـیر کتاب خداونـد عز و جل و دعوت به آن، و عمل کننده به آنچه او را راضـی می کند، و جنگ کننده با دشـمنان خـدا و دوستی کننـده بر اطاعت او و نهی کننـده از معصـیت او. اوست خلیفه رسول خدا، و اوست امیرالمؤمنین و امام هدایت کننده از طرف خداوند، و اوست قاتل ناکثان و قاسطان و مارقان به امر خداوند.

خداوند می فرماید:

«ما یبدل القول لدی»

«سخن در پیشگاه من تغییر نمی پذیرد»

پروردگارا، به امر تو می گویم:

«خداونـدا دوست بدار هر کس علی را دوست بدارد و دشـمن بدار هر کس علی را دشـمن بدارد و یاری کن هر کس علی را یاری کنـدو خوار کن هر کس علی را خوار کنـد، و لعنت نما هر کس علی را انکار کنـد و غضب نما بر هر کس که حق علی را انکار نماید».

پروردگارا، تو هنگام روشن شدن این مطلب و منصوب نمودن علی در این روز این آیه را درباره او نازل کردی:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دینا».

«وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْـلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِـرین». «امروز دین شـما را برایتان کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین شما راضی شدم»

«و هر کس دینی غیر از اسلام انتخاب کند هرگز از او قبول نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود».

پروردگارا، تو را شاهد می گیرم که من ابلاغ نمودم.

### ۵ تأکید بر توجه امت به مسئله امامت

ای مردم، خداوند دین شما را با امامت او کامل نمود، پس هر کس اقتدا نکند به او و به کسانی که جانشین او از فرزندان من و از نسل او هستند تا روز قیامت و روز رفتن به پیشگاه خداوند عز و جل، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت از بین رفته و در آتش دائمی خواهند بود. عذاب از آنان تخفیف نمی یابد و به آنها مهلت داده نمی شود.

ای مردم، این علی است که یاری کننده ترین شما نسبت به من و سزاوارترین شما به من و نزدیک ترین شما به من و عزیزترین شما نزد من است. خداوند عز و جل و من از او راضی هستیم. هیچ آیه رضایتی در قرآن نازل نشده است مگر درباره ی او، و هیچگاه خداوند مؤمنین را مورد خطاب قرار نداده مگر آنکه ابتدا او مخاطب بوده است، و هیچ آیه مدحی در قرآن نیست مگر درباره او، و خداوند در سوره «هل اتی علی الإنسان ...» شهادت به بهشت نداده مگر برای او و این سوره را درباره غیر او نازل نکرده و با این سوره جز او را مدح نکرده است.

ای مردم، او یاری دهنده دین خدا و دفاع کننده از رسول خدا است، و اوست با تقوای پاکیزه هدایت کننده هدایت شده. پیامبرتان بهترین پیامبر و وصیتان بهترین وصی و فرزندان او بهترین اوصیاء هستند.

ای مردم، نسل هر پیامبری از صلب خود او هستند ولی نسل من از صلب امیرالمؤمنین علی است.

ای مردم، شیطان آدم را با حسد از بهشت بیرون کرد. مبادا به علی

حسد کنید که اعمالتان نابود شود و قدم هایتان بلغزد. آدم به خاطر یک گناه به زمین فرستاده شد در حالی که انتخاب شده خداوند عز و جل بود، پس شما چگونه خواهید بود در حالی که شمائید و در بین شما دشمنان خدا هستند.

بدانید که با علی دشمنی نمی کند مگر شقی و با علی دوستی نمی کند مگر با تقوی، و به او ایمان نمی آورد مگر مؤمن مخلص. به خدا قسم درباره علی نازل شده است سوره «و العصر»: «بسم الله الرحمن الرحیم، و العصر، ان الإنسان لفی خسر»

«قسم به عصر، انسان در زیان است» مگر علی که ایمان آورد و به حق و صبر توصیه کرد.

ای مردم، من خدا را شاهد گرفتم و رسالتم را به شما ابلاغ نمودم، و بر عهده رسول جز ابلاغ روشن چیزی نیست. ای مردم از خدا بترسید آن طور که باید ترسید و از دنیا نروید مگر آنکه مسلمان باشید.

### ۶ اشاره به کارشکنی های منافقین

ای مردم، «ایمان آورید به خدا و رسولش و به نوری که همراه او نازل شده است، قبل از آنکه هلاک کنیم وجوهی را و آن صورت ها را به پشت بر گردانیم یا آنان را مانند اصحاب سبت لعنت کنیم». به خدا قسم، از این آیه قصد نشده است مگر قومی از اصحابم که آنان را به اسم و نسبشان می شناسم ولی مأمورم که از آنان پرده پوشی کنم.

پس هر کس عمل کند مطابق آنچه در قلبش از حب یا بغض نسبت به علی می یابد.

ای مردم، نور از جانب خداوند عز و جل در من نهاده شده و سپس در علی بن ابی طالب و بعد در نسل

او تا مهدی قائم که حق خداوند و هر حقی که برای ما باشد می گیرد، چرا که خداوند عز و جل ما را بر کوتاهی کنندگان و بر معاندان و مخالفان و خائنان و گناهکاران و ظالمان و غاصبان از همه عالمیان حجت قرار داده است.

ای مردم، شما را می ترسانم و انذار می نمایم که من رسول خدا هستم و قبل از من پیامبران بوده اند، آیا اگر من بمیرم یا کشته شوم شما عقب گرد می نمائید؟

هر کس به عقب برگردد به خدا ضرری نمی رساند، و خدا به زودی شاکرین و صابرین را پاداش می دهد. بدانید که علی است توصیف شده به صبر و شکر و بعد از او فرزندانم از نسل او چنین اند.

ای مردم، با اسلامتان بر من منت مگذارید، بلکه بر خدا منت نگذارید، که اعمالتان را نابود می نماید و بر شما غضب می کند و شما را به شعله ای از آتش و مس (گداخته) مبتلا می کند، پروردگار شما در کمین است.

ای مردم، بعد از من امامانی خواهند بود که به آتش دعوت می کنند و روز قیامت کمک نمی شوند. ای مردم، خداوند و من از آنان بیزار هستیم. ای مردم، آنان و یارانشان و تابعینشان و پیروانشان در پائین ترین درجه آتشند و چه بد است جای متکبران؛ بدانید که آنان «اصحاب صحیفه» هستند، پس هر یک از شما در صحیفه خود نظر کند.

راوی می گوید:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله نام «اصحاب صحیفه» را آورد اکثر مردم منظور حضرت از این کلام را نفهمیدند و برایشان سؤال انگیز شد و فقط عده کمی مقصود حضرت را فهمیدند.

ای مردم، من امر خلافت را به عنوان امامت و

وراثت آن در نسل خودم تا روز قیامت به ودیعه می سپارم، و من رسانیدم آنچه مأمور به ابلاغش بودم تا حجت باشد بر حاضر و غائب و بر همه کسانی که حضور دارند یا ندارند، بدنیا آمده اند یا نیامده اند.

پس حاضران به غائبان و پدران به فرزندان تا روز قیامت برسانند.

و به زودی امامت را بعد از من به عنوان پادشاهی و با ظلم و زور می گیرند. خداوند غاصبین و تعدی کنندگان را لعنت کند و در آن هنگام است ای جن و انس که می ریزد برای شما آنکه باید بریزد و می فرستد بر شما شعله ای از آتش و مس (گداخته) و نمی توانید آن را از خود دفع کنید.

ای مردم، خداوند عز و جل شما را به حال خود رها نخواهد کرد تا آنکه خبیث را از پاکیزه جدا کند، و خداوند شما را بر غیب مطلع نمی کند.

ای مردم، هیچ سرزمین آبادی نیست مگر آنکه در اثر تکذیب (اهل آن آیات الهی را) خداوند قبل از روز قیامت آنها را هلاک خواهد کرد و آن را تحت حکومت حضرت مهدی (عج) خواهد آورد، و خداوند و عده خود را عملی می نماید.

ای مردم، قبل از شما اکثر پیشینیان هلاک شدند، و خداوند آنها را هلاک نمود و اوست که آیندگان را هلاک خواهد کرد.

خدای تعالی می فرماید:

«أ لم نهلک الأولین، ثم نتبعهم الاخرین، کذلک نفعل بالمجرمین، و یل یومئذ للمکذبین»

«آیا ما پیشینیان را هلاک نکردیم؟

آیا در پی آنان دیگران را نفرستادیم؟

ما با مجرمان چنین می کنیم. وای بر مکذبین در آن روز».

ای مردم، خداوند مرا امر و نهی نموده است، و من هم به امر الهی علی را امر

و نهی نموده ام، و علم امر و نهی نزد اوست.

پس امر او را گوش دهید تا سلامت بمانید، و او را اطاعت کنید تا هدایت شوید و نهی او را قبول کنید تا در راه درست باشید، و به سوی مقصد و مراد او بروید و راه های بیگانه، شما را از راه او منحرف نکند.

## ۷ پیروان اهل بیت علیه السلام و دشمنان ایشان

ای مردم، من راه مستقیم خداوند هستم که شما را به تبعیت آن امر نموده، و سپس علی بعد از من، و سپس فرزندانم از نسل او که امامان هدایت اند، به حق هدایت می کنند و بیاری حق به عدالت رفتار می کنند.

سپس حضرت چنین خواندند:

«بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین ...» تا آخر سوره حمد و سپس فرمودند:

این سوره درباره من نازل شده، و به خدا قسم درباره ایشان (امامان) نازل شده است. به طور عموم شامل آنهاست و به طور خاص درباره آنان است. ایشان دوستان خدایند که ترسی بر آنان نیست و محزون نمی شوند، بدانید که حزب خداوند غالب هستند.

بدانید که دشمنان ایشان سفهاء گمراه و برادران شیاطینند که اباطیل را از روی غرور به یکدیگر می رسانند.

بدانید که دوستان ایشان (اهل بیت) کسانی اند که خداوند در کتابش آنان را یاد کرده و فرموده است:

«لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آبائهم او ابنائهم او إخوانهم او عشیرتهم، اولئک کتب فی قلوبهم الایمان ...» تا آخر آیه،

«نمی یابی قومی را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند، و در عین حال با کسانی که با خدا و رسولش ضدیت دارند روی دوستی داشته باشند، اگر چه پدرانشان

یا فرزندانشان یا برادرانشان یا فامیلشان باشند. آنانند که ایمان در قلوبشان نوشته شده است ...»

بدانید که دوستان ایشان (اهل بیت) کسانی اند که خداوند عز و جل آنان را توصیف کرده و فرموده است:

«الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الأمن و هم مهتدون»

«کسانی که ایمان آورده اند و ایمانشان را با ظلم نپوشانده اند، آنانند که بر ایشان امان است و آنان هدایت یافتگان اند».

بدانید که دوستان ایشان کسانی اند که ایمان آورده اند و به شک نیفتاده اند.

بدانید که دوستان ایشان کسانی اند که با سلامتی و در حال امن وارد بهشت می شوند و ملائکه با سلام به ملاقات آنان می آیند و می گویند:

«سلام بر شما پاکیزه شدید، پس برای همیشه داخل بهشت شوید».

بدانید که دوستان ایشان کسانی هستند که بهشت برای آنان است و در آن بدون حساب روزی داده می شوند.

بدانید که دشمنان ایشان (اهل بیت) کسانی اند که به شعله های آتش وارد می شوند، بدانید که دشمنان ایشان کسانی اند که از جهنم در حالی که می جوشد صدای وحشتناکی می شوند و شعله کشیدن آن را می بینند.

بدانید که دشمنان ایشان کسانی اند که خداوند درباره آنان فرموده است «کلما دخلت امه لعنت اختها ...» تا آخر آیه، «هر گروهی که داخل (جهنم) می شود همتای خود را لعنت می کند ...».

بدانید که دشمنان ایشان کسانی اند که خداوند عز و جل می فرماید:

«کلما القی فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم نذیر، قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا و قلنا ما نزل الله من شیی ء، ان انتم الا فی ضلال کبیر ... فسحقا لأصحاب السعیر»

«هر گاه گروهی (از ایشان) را در جهنم می اندازند خزانه داران دوزخ از ایشان می پرسند:

آیا ترساننده ای برای شما نیامد؟

می گویند:

بلی، برای ما نذیر و

ترساننده آمد ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم:

خداوند هیچ چیز نازل نکرده است، و شما در گمراهی بزرگ هستید ... پس دور باشند اصحاب آتش».

بدانید که دوستان ایشان (اهل بیت) کسانی هستند که در پنهانی از پروردگارشان می ترسند و برای آ نان مغفرت و اجر بزرگ است.

ای مردم، چقدر فاصله است بین شعله های آتش و بین اجر بزرگ!

ای مردم، دشمن ما کسی است که خداوند او را مذمت و لعنت نموده، و دوست ما آن کسی است که خداوند او را مدح نموده و دوستش بدارد.

ای مردم، بدانید که من نذیر و ترساننده ام و علی هدایت کننده است.

ای مردم، من پیامبرم و علی جانشین من است.

ای مردم، بدانید که من پیامبرم و علی امام و وصی بعد از من است، و امامان بعد از او فرزندان او هستند. بدانید که من پدر آنانم و آنها از صلب او به وجود می آیند.

### ۸ حضرت مهدی عجل الله فرجه

بدانید که آخرین امامان، مهدی قائم از ماست. اوست غالب بر ادیان، اوست انتقام گیرنده از ظالمین، اوست فاتح قلعه ها و منهدم کننده آنها، اوست غالب بر هر قبیله ای از هل شرک و هدایت کننده آنان.

بدانید که اوست گیرنده انتقام هر خونی از اولیاء خدا. اوست یاری دهنده دین خدا.

بدانید که اوست استفاده کننده از دریایی عمیق. اوست که هر صاحب فضیلتی را به قدر فضلش و هر صاحب جهالتی را به قدر جهلش نشانه می دهد. اوست انتخاب شده و اختیار شده خداوند. اوست وارث هر عملی و احاطه دارنده به هر فهمی.

بدانید که اوست خبر دهنده از پروردگارش، و بالا برنده آیات الهی. اوست هدایت یافته محکم بنیان. اوست که کارها

به او سپرده شده است.

اوست که پیشینیان به او بشارت داده انـد، اوست که به عنوان حجت باقی می ماند و بعد از او حجتی نیست. هیچ حقی نیست مگر همراه او، و هیچ نوری نیست مگر نزد او.

بدانیـد او کسـی است که غالب بر او نیست و کسـی بر ضد او کمک نمی شود. اوست ولی خدا در زمین و حکم کننده او بین خلقش و امین او بر نهان و آشکارش.

## ۹ مطرح کردن بیعت

ای مردم، من برایتان روشن کردم و به شما فهمانیدم، و این علی است که بعد از من به شما می فهماند.

بدانیـد که من بعد از پایان خطابه ام شـما را به دست دادن با من به عنوان بیعت با او و اقرار به او، و بعد از من به دست دادن با خود او فرا می خوانم.

بدانید که من با خدا بیعت کرده ام و علی با من بیعت کرده است، و من از جانب خداوند برای او از شما بیعت می گیرم

(خداوند می فرماید:)

«ان الـذین یبایعونـک انمـا یبـایعون الله، یـد الله فـوق ایـدیهم، فمن نکث فانمـا ینکث علی نفسه، و من أوفی بمـا عاهـد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما»

«کسانی که با تو بیعت می کنند در واقع با خدا بیعت می کنند، دست خداوند بر روی دست آنان است.

پس هر کس بیعت را بشـکند این شکسـتن بر ضـرر خود اوست، و هر کس به آنچه با خدا عهد بسته وفادار باشد خداوند به او اجر عظیمی عنایت خواهد کرد».

## ۱۰ حلال و حرام، واجبات و محرمات

ای مردم، حج و عمره از شعائر الهی هستند،

(خداوند می فرماید:)

«فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما» تا آخر آیه،

«پس هر کس به خانه خدا به عنوان حج یا عمره بیاید برای او اشکالی نیست که بر صفا و مروه بسیار طواف کند».

ای مردم، به حـج خدا بروید. هیچ خاندانی به خانه خدا وارد نمی شوند مگر آنکه مسـتغنی می گردند و شاد می شوند، و هیچ

خانـدانی آن را ترک نمی کنند مگر آنکه منقطع می شوند و فقیر می گردند. ای مردم، هیچ مؤمنی در موقف (عرفات، مشـعر، منی) وقوف نمی کند مگر آنکه خداوند گناهان گذشته او را تا آن وقت می آمرزد، و

هر گاه که حجش پایان یافت اعمالش را از سر می گیرد.

ای مردم، حاجیان کمک می شوند و آنچه خرج می کنند به آنان بر می گردد، و خداوند جزای محسنین را ضایع نمی نماید.

ای مردم، با دین کامل و با تفقه و فهم به حج خانه خدا بروید و از آن مشاهد مشرفه جز با توبه و دست کشیدن از گناه بر مگردید.

ای مردم، نماز را به پا دارید و زکات را بپردازید همان طور که خداوند عز و جل به شما فرمان داده است و اگر زمان طویلی بر شما گذشت و کوتاهی نمودید یا فراموش کردید، علی صاحب اختیار شما است و برای شما بیان می کند، او که خداوند عز و جل بعد از من به عنوان امین بر خلقش او را منصوب نموده است. او از من است و من از اویم.

او و آنان که از نسل منند از آنچه سؤال کنید به شما خبر می دهند و آنچه را نمی دانید برای شما بیان می کنند.

بدانید که حلال و حرام بیش از آن است که من همه آنها را بشمارم و معرفی کنم و بتوانم در یک مجلس به همه حلال ها دستور دهم و از همه حرام ها نهی کنم.

پس مأمورم که از شما بیعت بگیرم و با شما دست بدهم بر اینکه قبول کنید آنچه از طرف خداوند عز و جل درباره امیرالمؤمنین علی و جانشینان بعد از او آورده ام که آنان از نسل من و اویند، (و آن موضوع) امامتی است که فقط در آنها به پا خواهد بود، و آخر ایشان مهدی است تا روزی که خدای مدبر قضا و قدر را، ملاقات کند.

ای مردم، هر

حلالی که شما را بدان راهنمایی کردم و هر حرامی که شما را از آن نهی نمودم، هرگز از آنها برنگشته ام و تغییر نداده ام. این مطلب را به یاد داشته باشید و آن را حفظ کنید و به یکدیگر سفارش کنید، و آن را تبدیل نکنید و تغییر ندهید.

من سخن خود را تکرار می کنم: نماز را به پا دارید و زکات را بپردازید و به کار نیک امر کنید و از منکرات نهی نمائید.

بدانید که بالاترین امر به معروف آنست که سخن مرا بفهمید و آن را به کسانی که حاضر نیستند برسانید و او را از طرف من به قبولش امر کنید و از مخالفتش نهی نمائید، چرا که این دستوری از جانب خداوند عز و جل و از نزد من است، و هیچ امر به معروف و نهی از منکری نمی شود مگر با امام معصوم.

ای مردم، قرآن به شما می شناساند که امامان بعد از علی فرزندان او هستند و من هم به شما شناساندم که آنان از نسل من و از نسل اویند.

آن جا که خداوند در کتابش می فرماید:

«و جعلها کلمه باقیه فی عقبه»

«آن (امامت) را به عنوان کلمه باقی در نسل او قرار داد»

و من نیز به شما گفتم:

«اگر به آن دو (قرآن و اهل بیت) تمسک کنید هرگز گمراه نمی شوید».

ای مردم، تقوی را تقوی را. از قیامت بر حذر باشید همان گونه که خدای عز و جل فرموده:

«إن زلزله الساعه شیىء عظیم»

«زلزله قیامت شیئ عظیمی است».

مرگ و معاد و حساب و ترازوهای الهی و حسابرسی در پیشگاه رب العالمین و ثواب و عقاب را به یاد آورید. هر کس حسنه با

خود بیاورد طبق آن ثواب داده می شود، و هر کس گناه بیاورد در بهشت او را نصیبی نخواهد بود.

### ۱۱ بیعت گرفتن رسمی

ای مردم، شما بیش از آن هستید که با یک دست و در یک زمان با من دست دهید، و پروردگارم مرا مأمور کرده است که از زبان شما اقرار بگیرم درباره ی آنچه منعقد نمودم برای علی امیرالمؤمنین و امامانی که بعد از او می آیند و از نسل من و اویند، چنانکه به شما فهماندم که فرزندان من از صلب اویند.

پس همگی چنین بگوئید:

«ما شنیدیم و اطاعت می کنیم و راضی هستیم و سر تسلیم فرود می آوریم درباره آنچه از جانب پروردگار ما و خودت به ما رساندی درباره امر امامت اماممان علی امیرالمؤمنین و امامانی که از صلب او به دنیا می آیند. بر این مطلب با قلب هایمان و با جانمان و با زبانمان و با دستانمان با تو بیعت می کنیم. بر این عقیده زنده ایم و با آن می میریم و (روز قیامت) با آن محشور می شویم. تغییر نخواهیم داد و تبدیل نمی کنیم و شک نمی کنیم و انکار نمی نمائیم و تردید به دل راه نمی دهیم و از این قول بر نمی گردیم و پیمان را نمی شکنیم.

تو ما را به موعظه الهی نصیحت نمودی درباره علی امیرالمؤمنین و امامانی که گفتی بعد از او از نسل تو و فرزندان اویند، یعنی حسن و حسین و آنان که خداوند بعد از آن دو منصوب نموده است.

پس برای آنان عهد و پیمان از ما گرفته شد، از قلب هایمان و جان هایمان و زبان هایمان و ضمائرمان و دست هایمان. هر کس توانست با دست بیعت می نماید و گر نه با

زبانش اقرار می کند. هرگز در پی تغییر این عهد نیستیم و خداوند (در این باره) از نفس هایمان دگرگونی نبیند.

ما این مطالب را از قول تو به نزدیک و دور از فرزندان مان و فامیل مان می رسانیم، و خدا را بر آن شاهد می گیریم. خداوند در شاهد بودن کفایت می کند و تو نیز بر این اقرار ما شاهد هستی».

ای مردم، چه می گوئید؟

خداوند هر صدایی را و پنهانی های هر کسی را می داند.

پس هر کس هدایت یافت به نفع خودش است و هر کس گمراه شد به ضرر خودش گمراه شده است، و هر کس بیعت کند با خداوند بیعت می کند، دست خداوند بر روی دست آنها (بیعت کنندگان) است.

ای مردم، با خدا بیعت کنید و با من بیعت نمائید و با علی امیرالمؤمنین و حسن و حسین و امامان از ایشان در دنیا و آخرت، به عنوان امامتی که در نسل ایشان باقی است بیعت کنید. خداوند غدر کنندگان (بیعت شکنان) را هلاک و وفاداران را مورد رحمت قرار می دهد و هر کس بیعت را بشکند به ضرر خویش شکسته است، و هر کس به آنچه با خدا پیمان بسته وفا کند خداوند به او اجر عظیمی عنایت می فرماید.

ای مردم، آنچه به شما گفتم بگوئید (تکرار کنید)، و به علی به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنید و بگوئید:

«شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا مغفرت تو را می خواهیم و بازگشت به سوی توست»

و بگوئید:

«حمد و سپاس خدای را که ما را به این هدایت کرد، و اگر خداوند هدایت نمی کرد ما هدایت نمی شدیم ...».

ای مردم، فضائل علی بن ابی طالب نزد خداوند که در قرآن آن را نازل کرده

بیش از آن است که همه را در یک مجلس بشمارم، پس هر کس درباره آنها به شما خبر داد و معرفت آن را داشت او را تصدیق کنید.

ای مردم، هر کس خدا و رسولش و علی و امامانی را که ذکر کردم اطاعت کند به رستگاری بزرگ دست یافته است.

ای مردم، کسانی که برای بیعت با او و قبول ولایت او و سلام کردن به عنوان «امیرالمؤمنین» با او، سبقت بگیرند آنان رستگارانند و در باغ های نعمت خواهند بود.

ای مردم، سخنی بگوئید که به خاطر آن خداوند از شما راضی شود، و اگر شما و همه کسانی که در زمین هستند کافر شوند به خدا ضرری نمی رسانند.

خدایا، به خاطر آنچه ادا کردم و امر نمودم مؤمنین را بیامرز، و بر منکرین که کافرند غضب نما، و حمد و سپاس مخصوص خداوند عالم است.

## مراسم بعد از خطبه

### بیعت مردان

خطابه غدیر ص ۱۵ محمد باقر انصاری

با پایان یافتن خطابه، مردم به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام هجوم آوردند، و با ایشان به عنوان بیعت دست می دادند و تبریک و تهنیت می گفتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دادند تا دو خیمه بر پا شود. در یکی خود جلوس فرمودند و به امیرالمؤمنین علیه السلام دستور دادند تا در خیمه دیگر جلوس فرماید. مردم دسته دسته در خیمه پیامبر صلی الله علیه و آله حضور می یافتند و پس از بیعت و تبریک به خیمه امیرالمؤمنین علیه السلام می آمدند و به عنوان امام و خلیفه بعد از پیامبرشان با حضرتش بیعت می کردند و با لقب «امیرالمؤمنین» بر آن حضرت سلام می کردند، و این مقام والا را تبریک و تهنیت

می گفتند. برنامه بیعت و تهنیت تا سه روز ادامه داشت و حضرت این مدت را در غدیر اقامت داشتند.

مسئله جالب در این بیعت آن بود که کسانی که در غدیر پیش از همه با امیرالمؤمنین بیعت نمودند و خود را از دیگران جلو انداختند که زودتر از همه بیعت خود را شکستند و پیمان خود را زیر پا گذاشتند.

جالب اینکه عمر بعد از بیعت، این کلمات را بر زبان می راند:

«افتخار برایت باد، گوارایت باد، ای پسر ابی طالب!

خوشا به حالت ای ابا الحسن، اکنون مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شده ای»!

### بیعت زنان

از طرف دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دادند تا ظرف آبی آورده و پرده ای بر روی آن زدند. امیرالمؤمنین علیه السلام دست خود را در ظرف آب نهاده و زنان در سوی دیگر پرده با قرار دادن دست خود در ظرف آب، با آن حضرت بیعت کردند.

یاد آوری می شود که حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام در غدیر حضور داشتند، و کلیه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در آن مراسم حاضر بودند.

### عمامه سحاب

در این مراسم، پیامبر صلی الله علیه و آله عمامه خود را که «سحاب» نام داشت، به عنوان تاج افتخار بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشتند و انتهای عمامه را از پشت سر بر دوش آن حضرت قرار دادند.

### شعر غدیر

در مراسم پر شور غدیر، حسان بن ثابت از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا به مناسبت این واقعه عظیم شعری درباره امیرالمؤمنین علیه السلام بگوید.

حضرت فرمودند:

بگو به برکت خداوند.

حسان در جای بلندی قرار گرفت و گفت:

«ای بزرگان قریش، سخن مرا به گواهی و امضای پیامبر صلی الله علیه و آله گوش کنید».

سپس اشعاری را که همانجا سروده بود خواند که به عنوان یک سند تاریخی از غدیر ثبت شد و به یادگار ماند.

## جبرئیل در غدیر

اتمام حجت دیگر این بود که مردی زیبا روی در کنار مردم می گفت:

«به خدا قسم روزی مانند این روز هرگز ندیدم. چقدر کار پسر عمویش را محکم نمود!

برای او پیمانی بست که جز کافر به خدا و رسولش آن را بر هم نمی زند.

وای بر کسی که پیمان او را بشکند».

عمر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت:

شنیدی این مرد چه می گفت؟!

حضرت فرمودند:

او را شناختی؟

گفت:

نه.

حضرت فرمودند.

«او روح الامین جبرئیل بود. تو مواظب باش این پیمان را نشکنی. اگر چنین کنی خدا و رسول و ملائکه و مؤمنان از تو بیزار خواهند بود»!

## معجزه غدیر

امضای الهی بر غدیر، معجزه ای بود که پس از اعلام ولایت توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به وقوع پیوست. حارث فهری نزد حضرت آمد و معترضانه پرسید:

آیا این ولایت که امروز اعلام کردی از جانب خدا بود؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

آری از جانب خدا بود.

در اینجا حارث خطاب به خداوند گفت:

«خدایا!

اگر آنچه محمد می گوید حق و از جانب توست سنگی از آسمان بر ما ببار یا عذاب دردناکی بر ما بفرست»!!

همین که سخن حارث تمام شد و به راه افتاد، خداوند سنگی از آسمان بر او فرستاد که از مغزش وارد و از دبرش خارج گردید و همانجا او را هلاک کرد.

با این معجزه، بار دیگر بر همگان مسلم شد که «غدیر» از منبع وحی سر چشمه گرفته و فرمان الهی است و منکرین آن مستحق عذابند.

## پایان مراسم غدیر

پس از سه روز، مراسم غدیر پایان پذیرفت و آن روزها به عنوان «ایام الولایه» در ذهن ها نقش بست. گروه ها و قبائل عرب، پس از وداع با پیامبر صلی الله علیه و آله و معرفت کامل به جانشین آن حضرت راهی شهر و دیار خود شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله عازم مدینه گردیدند.

خبر واقعه غدیر در شهرها منتشر شد و به سرعت شایع گردید و به گوش همگان رسید، و بدین گونه خداوند حجتش را بر مردم تمام کرد.

## اتمام حجت جهانی در غدیر

جا داشت بیش از یکصد و بیست هزار نفر حاضر در غدیر، هر یک به سهم خود خطبه غدیر را حفظ کنند و متن آن را در اختیار فرزندان و فامیل و دوستان خود قرار دهند.

البته فضای جامعه مسلمین پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله که گفتن و نوشتن معارف و سنن پیامبر و سنن پیامبر صلی الله علیه و آله سالهای متمادی در آن ممنوع بود سبب شد که مردم نتوانند سخنان سرنوشت ساز پیامبر دلسوزشان در آن مقطع حساس را بازگو کنند و در فکر اجرای آن در عینیت جامعه باشند. پیداست که مطرح کردن غدیر مساوی با برچیدن بساط غاصبین خلافت بود، و آنان هرگز اجازه چنین کاری را نمی دادند.

اما غدیر، به صورتی در سینه ها جای گرفت که عده زیادی خطابه غدیر یا قسمتی از آن را حفظ کردند و برای نسل های آینده به یادگار گذاشتند، و هیچکس را قدرت منع از انتشار چنین خبر مهمی نبود. لذا بین قاطبه مسلمین، هیچ حدیثی به اندازه «حدیث غدیر» روایت کننده ندارد، و گذشته از تواتر آن، از نظر

رجال و درایت فوق العاده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله با توجه به آینده بلند مدت دین الهی تا آخرین روز دنیا و دامنه وسیع مسلمین در حد جهانی، جانشینان خود تا روز قیامت را در این خطابه رسمی به جهانیان معرفی فرمودند.

اگر گروه هایی از مسلمین در طول زمان ها همچنان در مقابل جانشینان حقیقی پیامبرشان سر تعظیم فرود نیاورده و نمی آورند، ولی جمع عظیم شیعیان در طول تاریخ، فقط علی بن ابی طالب و یازده امام علیه السلام از فرزندان او را جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند.

اگر اجتماع آن روز مسلمین، خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام را در مرحله عمل ندیدند، ولی بسیاری از نسل های بعدی مسلمانان وصی واقعی پیامبرشان را شناختند که این بالاترین هدف از «غدیر» بود.

## خطبه غدیریه

### خطبه غدیریه امیرمؤمنان علیه السلام در زمان حکومت

مأخذ: مجله کوثر شماره ۲ احمد زمانی

در دوره حاکمیت علی بن ابی طالب علیه السلام اتفاقا روز عید غدیر با جمعه مصادف شد. مسلمانان حضور چشمگیری پیدا کردند و آن حضرت برای اقامه نماز جمعه و خواندن خطبه های آن در برابر مردم قرار گرفت. حسین بن علی علیه السلام می گوید:

پنج ساعت از روز گذشته بود [قبل از اذان ظهر]، که پدرم خطبه ها را آغاز کرد. او نخست به حمد و ثنای حضرت حق پرداخت، صفات ربوبی اش را برشمرد، حاکمیت مطلق را از آن وی دانست، نعمت هایش را مورد توجه قرار داد و بعد خطاب به مردم فرمود:

خداوند تعالی امروز دو عید بسیار بزرگ [جمعه و غدیر] را برای شما در یک زمان قرار داده است؛ دو عیدی که هر یک فلسفه وجودی دیگری را تکامل می بخشد و به وسیله هر یک هدایت در دیگری اثر

می بخشد ... سپس فرمود:

توحید و ایمان به یگانگی خداوند پذیرفته نمی شود مگر با اعتراف به نبوت پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و دین و شریعت محمد صلی الله علیه و آله پذیرفته نمی شود مگر با قبول ولایت امر کسی که خدا فرمان ولایتش را داده است؛ و همه این امور سامان نمی پذیرد مگر بعد از توسل و تمسک به اهل ولایت.

## غدیر از نگاه مولی الموحدین علی علیه السلام

سپس فرمود:

خداوند در روز غدیر (۱) آنچه درباره ی منتخبین خود اراده کرد بر پیامبرش فرو فرستاد، به او فرمان داد تا ولایت و وصایت را ابلاغ کند و مجال را از کافران و منافقان بگیرد نگران گزند دشمنان نباشد. روز غدیر قدر و منزلت بسیار دارد، در آن روز گشایش های الهی فرا رسیده و حجتش بر همه تمام شده است. امروز روز روشنگری و اظهار عقیده از جایگاه بلند و روشن است، امروز روز تکامل دین و روز وفای به عهد است. غدیر روز (۲) [رسول الله صلی الله علیه و آله] و مشهود [علی بن ابی طالب علیه السلام] است، روز در هم ریختن پیمان های زیر پرده کفر و نفاق است، روز آشکار شدن حقایق اصیل اسلام است، روز ذلت و خواری شیطان است، روز استدلال و برهان است، روز جدا شدن صفوف کسانی است که آن را تکذیب می کردند امروز بزرگترین روزی است که عده ای از شما از آن اعراض کردید، روز هدایت و امتحان بندگان خداست، روز آشکار شدن کینه های نهفته در دلها و سینه هاست، روز عرضه نصوص [سخنان بدون ابهام پیامبر صلی الله علیه و آله] بر افراد مؤمن و دلباخته [اهل الخصوص ] است، غدیر روز شیث پیامبر

علیه السلام است، روز ادریس و یوشع و شمعون و ...

## منشور علوی علیه السلام در عید غدیر

امیر مؤمنان علیه السلام در قسمت آخر خطبه فرمود:

رحمت خدا بر شما ای مسلمانان، بعد از برگشت از این اجتماع بزرگ امروز [غدیر] را عید بگیرید:

[و با انجام امور ذیل آن را بزرگ بشمارید].

الف) نعمت را بر افراد خانواده و خویشاوندانتان گسترش دهید و نیکی و بخشش پیشه کنید. (۳)

ب) به برادران دینی خویش به قدر توان نیکی و بخشش کنید. (۴) و (۵)

ج) خدای را در برابر نعمت هایی که به شما ارزانی داشته، شکرگزار باشید.

د) کنار یکدیگر جمع شوید تا خداوند اجتماع شما را فراگیر و گیراتر سازد.

ه) به یکدیگر نیکی کنید تا خداوند به شما الفت و مهربانی بیشتر عنایت کند.

و) نعمت های الهی را به یکدیگر تبریک و تهنیت گویید همان طور که خداوند [در این روز] با اعطای اجر و ثوابی بیش از دیگر اعیاد به شما تهنیت می گوید. بعد فرمود:

کمک های مالی به دیگران در امروز (غدیر) به اموالتان برکت می بخشد و بر عمرتان می افزاید، مهربانی به دیگران سبب رحمت و عنایات حق خواهد شد.

ز) با خوشرویی و شادمانی یکدیگر را در آغوش بگیرید.

ح) خداوند را بر توفیقات خویش سپاس گویید.

ط) از فقرا و ضعیفانی که چشم به کمک شما دارند دیدن کنید، به زیارتشان بروید و با آنان در خوراکشان همراه شوید. بعد حضرت فرمود:

یک درهم کمک به فقرا در روز عید غدیر با دویست هزار درهم برابر است، بلکه بیشتر خواهد بود

ی) وقتی یکدیگر را ملاقات کردید مصافحه کنید، به هم تبریک بگویید و سلام کنید، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من چنین فرمان داد. (۶)

## پی نوشتها

۱ از روز غدیر خم در روایت تعبیر به «یوم الدوح»

شده است که این واژه هم در روایات و هم در اشعار به کار گرفته شده است. (بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۱۵).

۲ و ۳) تفسیر شاهد و مشهود را می توان در موارد ذیل یافت: اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۵، ح ۶۹

بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۸۶، ح ۱

ج ۳۶، ص ۱۱۴، ح. ۶۱

۴ و ۵) در ترجمه عبارات تلفیق شده است.

۶ بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۱۱۸ ۱۱۲، ح ۸، مقداری از خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام توسط امام حسین علیه السلام نقل شده و ما آن را ترجمه و تلخیص نمودیم.

## آیات غدیر

### مشخصات کتاب

سرشناسه: رضوانی ، علی اصغر، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور: آیات غدیر / تالیف علی اصغر رضوانی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۷۱ ص.

فروست: سلسله مباحث یادمان غدیر.

شابک: ۷۰۰۰ ریال ۹-۱۷۵-۹۷۳-۹۶۴-۹۷۸:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: غدیر خم

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵ /ر۶آ۹ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۳۲۴۵۲

# تفسیر آیه تبلیغ

## آیه تبلیغ

ترجمه تفسیر المیزان جلد ۶ استاد آیهالله محمد حسین طباطبائی

یـا ایهـا الرسول بلغ مـا انزل الیـک من ربـک و ان لم تفعـل فمـا بلغت رسـالته و الله یعصـمک من النـاس ان الله لاـ یهـدی القوم الکافرین (۶۷)

## ترجمه آیه

ای فرستاده ما آنچه را از ناحیه پروردگار به تو نازل شده برسان و اگر نکنی (نرسانی) اصلا پیغام پروردگار را نرساندی و خدا تو را از (شر) مردم نگه می دارد زیرا خدا کافران را هدایت نمی فرماید (به مقاصدشان نمی رساند) (۶۷).

## بیان آیه

معنای آیه صـرف نظر از سـیاقی که آیات قبل و بعدش دارند روشن و ظاهر است، زیرا در آیه دو نکته به طور روشن بیان شده یکی دسـتوری است که خـدای تعالی به رسول الله صـلی الله علیه و آله داده است (البته دسـتور أکیدی که پشت سـرش فشار و تهدید است) به این که پیغام تازه ای را به بشـر ابلاغ کند، و یکی هم وعده ای است که خدای تعالی به رسول خود داده که او را از خطراتی که در این ابلاغ ممکن است متوجه وی شود نگهـداری کند، لیکن کمی دقت در موقعیتی که آیه دارد آدمی را به شـگفت وا می دارد، زیرا آیات قبل و بعـد آن همه متعرض حال اهل کتاب و توبیـخ ایشانند به این که آنان به انحاء مختلف از دسـتورات الهی تعدی کرده اند، و محرمات الهی را مرتکب شده اند، و این مضـمون با مضمون آیه مورد بحث هیچ ارتباط ندارد، چه آیه قبلی آن آیه ی «و لو انهم اقاموا التوریه و الانجیل و ما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم» (۱) است که روی سـخن در آن بـا اهـل کتـاب است، و آیه بعـدی هم آیه ی «قل یا اهل الکتاب لسـتم علی شـیء حتی تقیموا التوریه والانجیل و ما انزل الیکم ...» (۲) است که خطاب در آن نیز به اهل کتاب

است، علاوه دقت در جملات خود آیه مورد بحث تعجب آدمی را در این که چطور هیچ ربطی بین این آیه و آیات قبل و بعدش نیست؟!!

زیادتر می کند، و اگر آیه مورد بحث به همین ترتیبی که فعلا با سایر آیات قبل و بعد خود دارد نازل شده باشد و همه دارای یک سیاق بوده باشند در این صورت از مجموع آنها این مطلب به دست می آید که این دستور مؤکد به رسول الله صلی الله علیه و آله برای تبلیغ پیغامی است که خدا در خصوص اهل کتاب نازل فرموده.

مراد از «ناس» در آیه شریفه، یهود نیست و موضوع ماموریت جدید امری بسیار مهم و خطیر می باشد و از جهت وحدت سیاق به طور متعین مراد از آن پیام، همان چیزی خواهد بود که در آیه بعدش فرموده:

«و ما انزل الیکم من ربکم و آن چه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده» لیکن سیاق خود آیه به هیچ وجه با این احتمال سازگار نیست، و این ناسازگاری دلیل براین است که این آیه جایش این جا نیست، وجه ناسازگاری آن این است که از جمله «و الله یعصمک من الناس» بر می آید حکمی که این آیه در صدد بیان آن است و رسول الله صلی الله علیه و آله مامور به تبلیغ آن شده، امر مهمی است که در تبلیغ آن بیم خطر هست یا بر جان رسول الله و یا بر پیشرفت دینیش، و اوضاع و احوال یهود و نصارای آن روز طوری نبوده که از ناحیه آنان خطری متوجه رسول الله صلی الله علیه و آله به شود تا مجوز

این باشد که رسول الله صلی الله علیه و آله دست از کار تبلیغ خود بکشد، و یا برای مدتی آن را به تعویق بیندازد و حاجت به این بیفتد که خدا به رسول خود در صورتی که پیغام تازه را به آنان برساند وعده حفظ و حراست از خطر دشمنش را بدهد،

علاوه بر این، اگر این خطر، چشم زخمی بوده که احتمالا ممکن بوده که از اهل کتاب به آن جناب برسد؛ جا داشت این سوره در اوایل هجرت نازل شود، زیرا در اوایل هجرت که رسول الله صلی الله علیه و آله در شهر غربت و در بین عده معدودی از مسلمین آن شهر به سر می برد از چهار طرفش یهودیان او را محصور کرده بودند، آن هم یهودیانی که با حدت و شدت هر چه بیشتر به مبارزه علیه رسول الله صلی الله علیه و آله برخاسته و صحنه های خونینی نظیر خیبر و امثال آن براه انداختند،

اگر در آیه مورد بحث مراد از «ناس» یهود بود جا داشت در آن روزها این آیه نازل شود، لیکن نزول این سوره در اواخر عمر شریف آن حضرت اتفاق افتاده که همه اهل کتاب از قدرت و عظمت مسلمین در گوشه ای غنوده اند، پس به طور روشن معلوم شد که آیه مورد بحث هیچ گونه ارتباطی با اهل کتاب ندارد، علاوه بر همه، در این آیه تکلیفی که از سنگینی، کمرشکن و طاقت فرسا باشد به اهل کتاب نشده تا در ابلاغ آن به اهل کتاب خطری از ناحیه آنها متوجه رسول الله صلی الله علیه و آله به شود.

از همه اینها گذشته در سال های اول

بعثت، رسول الله صلی الله علیه و آله مامور شد تکالیف بس خطرناکی را گوشزد بشر آن روز سازد، مثلا مامور شد کفار قریش و آن عرب متعصب را به توحید خالص و ترک بت پرستی دعوت کند، مشرکین عرب را که بسیار خشن تر و خونریزتر و خطرناکتر از اهل کتابند به اسلام و توحید به خواند، این تهدید و وعده ای که امروز به رسول الله صلی الله علیه و آله می دهد آن روز نداد، معلوم می شود پیغام تازه، خطرناک ترین موضوعاتی است که رسول الله صلی الله علیه و آله به تازگی مامور تبلیغ آن شده است. علاوه بر آنچه گفته شد آیاتی که متعرض حال اهل کتابند قسمت عمده سوره مائده را تشکیل می دهند، و این آیه هم به طور قطع در این سوره نازل شده است، و یهود همچنان که گفته شد در موقع نزول این سوره دارای قدرت و شدتی نبودند، آن قدرت و شوکت سابق خود را ازدست داده و آن آتش، رو به خاموشی می رفت، غضب و لعنت پروردگار هم شامل حال شان شده و هر آتش افروزی و فتنه ای به پا می ساختند، خداوند آن را خنثی و خاموشش می کرد، با این حال چه معنای صحیحی برای اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله در دین خدا از یهود بترسد می توان تصور کرد؟! و با این که ایام نزول این سوره ایامی است که یهود به طوع و رغبت به حظیره اسلام قدم می گذارد، و یا مانند نصارا به حکومت اسلام جزیه می دهد، چه وجهی برای ترس رسول الله صلی الله علیه و آله از یهود می توان جست و

چه معنائی برای این که خدای تعالی او را در این ترس محق بداند و به وعده حمایت خود دلگرمش سازد می توان یافت؟! با آن همه مواقف خطرناک و موقعیت های وحشت زائی که سابق بر این داشت؟!

بنابراین هیچ شک و تردیدی نیست که این آیه در بین آیات قبل و بعد خود اجنبی و سیاق آن با سیاق آنها دو تا است، این معنا که روشن شد اینک به تجزیه و تحلیل خود آیه می پردازیم:

آیه شریفه از یک امر مهمی که یا عبارت است از مجموع دین و یا حکمی از احکام آن کشف می کند

و آن امر هر چه هست امری است که رسول الله صلی الله علیه و آله از تبلیغ آن می ترسد، و در دل بنا دارد آن را تا یک روز مناسبی تاخیر بیندازد، چه اگر ترس آن جناب و تاخیرش در بین نبود حاجتی به این تهدید که بفرماید:

«و ان لم تفعل فما بلغت رسالته» نبود، و لذا در آیات اول بعثت هم که آن جناب را به تبلیغ احکام تحریک می کند تهدیدی دیده نمی شود. بلکه بر عکس لحن آنها خیلی ملایم است، مثلا در سوره «علق» می فرماید:

«اقرء باسم ربک الذی خلق ...» (۳) و در سوره «حم سجده» می فرماید:

«فاستقیموا الیه و استغفروه و ویل للمشرکین» (۴) و در سوره «مدثر» می فرماید:

«یا ایها المدثر قم فانذر» (۵) و امثال این آیات.

خطری که رسول الله صلی الله علیه و آله از آن نگران بوده خطر جانی نبوده بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله از خطر اضمحلال دین بیمناک بوده است

گفتیم رسول الله صلی الله علیه و آله خطرات محتملی در تبلیغ این

حکم پیش بینی می کند لیکن این خطر خطر جانی برای شخص آن جناب نیست، زیرا آن جناب از اینکه جان شریف خود را در راه رضای خدا قربان کند دریغ نداشت، آری او أجل از این است که حتی برای کوچکترین اوامر الهی از خون خود بخل ورزد، ترس او از جان خود مطلبی است که سیره خود آن جناب و مظاهر زندگی شریفش آن را تکذیب می کند، علاوه بر این، خدای تعالی، خود در کلام کریمش بر طهارت دامن انبیاء از این گونه ترس ها شهادت داده و فرموده:

«ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له سنه الله فی الذین خلوا من قبل و کان امر الله قدرا مقدورا الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احدا الا الله و کفی بالله حسیبا» (۶) و درباره ی نظائر این فریضه فرموده:

«فلا تخافوهم و خافون ان کنتم مؤمنین» (۷) و نیز عده ای از بندگان خود را به این خصلت ستوده که با اینکه دشمن آنان را تهدید کرده مع ذلک جز از خدا از

احدی باک ندارند و می فرماید:

«الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل» (۸)

و این حرف هم از غلط های واضح است که کسی (العیاذ بالله) بگوید رسول خدا برای این که مبادا چشم زخمی به وی برسد انجام امر خدا رابه تعویق بیندازد، زیرا برگشت این توهم و خیال لابد به این است که اگر رسول الله امر خدا را امروز انجام دهد او را خواهند کشت و در نتیجه کار خدا زمین خواهد ماند، و این حرف خود غلط

فاحشی است، زیرا به فرض این که رسول الله صلی الله علیه و آله هم چشم زخمی می دید خدا کارش زمین نمی ماند، و با این که سبب ساز در عالم او است و با این که در قرآن کریم از رسول الله صلی الله علیه و آله سلب استقلال در تاثیر را کرده و فرموده:

«لیس لک من الامر شی ء» آیا از پیش بردن کار خود به وسائل مختلف دیگر عاجز است؟

! پس نمی شود خطر محتمل، خطر جانی رسول الله باشد و لیکن ممکن است آن خطر را خطر اضمحلال و از بین رفتن دین دانست، به این بیان که بیم آن می رفت اگر آن جناب عمل تبلیغ آن پیغام را در غیر موقع انجام دهد او را متهم سازند، و هو و جنجال راه بیندازد و در نتیجه دین خدا و دعوت او فاسد و بی نتیجه شود، و این گونه اجتهادات و مصلحت اندیشی ها برای آن جناب جایز بوده است و اسم این مصلحت اندیشی را نباید ترس از جان گذاشت.

این احتمال که آیه در اوایل بعثت نازل شده و مراد از: «ما انزل» مجموع دین باشد مردود است از این جا معلوم می شود احتمال این که آیه در اوایل بعثت نازل شده همان طور که بعضی از مفسرین این احتمال را داده اند (۹) احتمال صحیحی نیست، برای این که این احتمال با جمله «و الله یعصمک من الناس» سازگار نیست. زیرا در اول بعثت هنوز دین تبلیغ نشده تا در تبلیغ این امر مهم بیم از بین رفتن دین و هدر رفتن زحمات پیامبر وجود داشته باشد، لابد همان خطر جانی و در

نتیجه زمین ماندن کار خداست که آن هم گفتیم احتمال غلطی است، علاوه بر این اگر مراد از «ما انزل الیک من ربک» اصل دین یا اصل و فرع آن باشد آیه لغو و برگشت معنای آن به جمله معروف «آنچه در جوی می رود آب است» خواهد بود. زیرا معنای آیه این می شود:

هان ای رسول!

ابلاغ کن دین را زیرا اگر ابلاغ نکنی دین را ابلاغ نکرده ای دین را، بعضی ها گفته اند ممکن است به همین احتمال سر و صورتی داد و گفت مراد از جمله:

«ما انزل» همان دین باشد چیزی که هست آیه از قبیل گفتار ابی النجم باشد که گفته:

«انا ابو النجم و شعری شعری»

منم ابو النجم و شعر من همان شعر من است که در بلاغت و فوق العادگی معروف است.

و بنابراین معنای آیه مذکور چنین خواهد شد:

اگر رسالت را ابلاغ نکنی دچار این شفاعت خواهی شد که در تبلیغ و سرعت عمل در انجام امر خداوند سبحان با آن همه تاکیدی که همراه داشت اهمال و کوتاهی کرده ای، کما این که شعر ابی النجم هم این معنا را داشت که:

شعر من همان شعری است که به بلاغت و برتری شناخته شده است. همین معنا را داشت (۱۰). لیکن این توجیه هم صحیح نیست، زیرا این نکته ای که در کلام ابو النجم است در جائی مستحسن است که مقام اطلاق و تقیید و عام و خاص و نظائر آن باشد، به این معنا که در جائی که شنونده خیال کرده یکی از افراد عام یا مطلق یا یک فرد در برهه ای از برهه های زمان از تحت عموم افراد یا عموم زمانها بیرون شده گوینده

برای رفع این توهم می گوید:

این فرد کما فی السابق در تحت عموم باقی است، مثلا معنای شعر ابی النجم این است که خیال نشود قدرت و قریحه شعری من فرسوده و از دست رفته و در نتیجه اشعار امروزم غیر اشعار برجسته سابق است، نه، اشعار امروزم واجد همه محاسنی است که اشعار سابقم بود.

و اما در آیه مورد بحث جای بکار بردن این نکته نیست، برای این که اگر مراد از رسالت مجموع دین و یا اصول دین باشد و نزول آیه هم در اوایل بعثت باشد کما این که فرض همین است، دیگر دو چیز در بین نیست، تا گفته شود اگر این رسالت را تبلیغ نکنی رسالت را تبلیغ نکرده ای، زیرا فرض شد یک رسالت است نسبت به سر تا پای دین، پس معلوم شد که سیاق آیه مورد بحث سیاقی نیست که بشود آن را از آیات نازله اول بعثت شمرد، و مراد از «ما انزل» را هم مجموع و یا اصل دین دانست.

و همچنین روشن شد که نه تنها نمی شود مقصود از «ما انزل» را مجموع دین در اوایل بعثت دانست، بلکه در هیچ زمانی به این معنا نمی توان گرفت، زیرا اشکال از جهت لغو بودن جمله «ان لم تفعل» بود و این اشکال منحصر به یک زمان نیست. علاوه بر این که اگر مراد از رسالت، مجموع و یا اصول دین بود، ممکن نبود تاریخ نزول آیه جز اول بعثت باشد، تازه محذور خوف رسول الله صلی الله علیه و آله هم در دین به جای خود باقی است.

پس از همه این وجوه به خوبی استفاده شد که آن

چیزی را که به تازگی به رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شده و فشار و تاکید همراه دارد، به هیچ تقدیر و فرضی نمی توان آن را عبارت از اصل دین و یا مجموع آن گرفت، ناگزیر باید آن را به معنای بعضی از دین و حکمی از احکام آن دانست، و آیه را بدین صورت معنا کرد:

این حکمی که از ناحیه پروردگارت به تو نازل شده تبلیغ کن، که اگر این یکی را تبلیغ نکنی مثل این است که از تبلیغ مجموع دین کوتاهی کرده باشی، و لازمه این معنا این است که مقصود از «ما انزل» آن حکم تازه و مقصود از «رسالت» مجموع دین باشد، و گرنه دچار همان محذور سابق خواهیم شد که عبارت بود از لغو بودن آیه نظیر جمله:

آنچه در جوی میرود آب است، زیرا همان طوری که گفتیم اگر مراد از کلمه «رسالته» همین رسالت مخصوصی باشد که تازه نازل شده است معنای آیه این می شود:

این رسالت تازه را تبلیغ کن که اگر آن را تبلیغ نکنی آن را تبلیغ نکرده ای، و معلوم است که این کلامی است لغو و از ساحت مقدس خدای حکیم دور، پس مراد این است که این حکم را تبلیغ کن و گرنه اصل دین و یا مجموع آن را تبلیغ نکرده ای، و این یک معنای صحیح و معقولی است که شعر ابو النجم هم در مقام افاده همان است.

این چه تکلیفی است که لازمه ابلاغ نکردن آن (به تنهائی) عدم ابلاغ اصل دین و مجموع آن می باشد؟

در این جا این سؤال پیش می آید که این چه تکلیفی است که لازمه

تبلیغ نکردن آن به تنهائی این است که اصل دین و مجموع آن تبلیغ نشده باشد و ممکن است کسی هم در پاسخ بگوید:

این بدان جهت است که اصولا- احکام دین همه به هم پیوسته و مربوطند و بین آنها کمال ارتباط و بستگی بر قرار است، به طوری که اگر در یکی از آنها اخلال شود در همه اخلال شده است، مخصوصا اگر این اخلال، در تبلیغ آن فرض شود، برای این که ارتباط بین احکام در ناحیه تبلیغ شدیدتر و کامل تر از ناحیه عمل است، لیکن جواب آن سؤال این نیست، و این جواب با اینکه در جای خود حرف صحیحی است، لیکن با ظاهر جمله ای که در ذیل آیه مورد بحث است یعنی جمله:

«و الله یعصمک من الناس ان الله لا- یهدی القوم الکافرین» سازگار نیست، زیرا از این جمله استفاده می شود که مخالفین این حکم از مسلمان ها نبوده و مخالفت شان هم مخالفت علمی نبوده است، بلکه کسانی با این حکم مخالفت کرده و یا خواهند کرد که یا کافر باشند و یا از دین بیزاری جسته و مخالفت شان هم مخالفت اساسی است، کسانی که با تمام وسایل برای ابطال و بی اثر گذاردن این حکم خواهند کوشید، و لذا خداوند وعده می دهد که رسول خود را به زعم آنها یاری نموده و فعالیت های آنها را خنثی خواهد کرد، و در کارشان و به سوی هدفشان هدایت نخواهد نمود.

علاوه بر این، این مخالفت را نمی توان مخالفت عملی دانست، برای این که احکام اسلام همه در یک درجه از اهمیت نیستند، مثلا بعضی از واجبات دین از کمال مصلحت به

مثابه عمود دین اند، و بعضی به این درجه نیستند، مانند دعا در وقت دیدن هلال، کما اینکه در محرمات هم این تفاوت دیده می شود، و همه در یک مرتبه از مفسده نیستند. مثلا یکی زنای محصنه است و یکی نگاه به نامحرم، و این هر دو حرام است لیکن آن کجا و این کجا، پس نمی توان گفت اگر کسی مثلا دعای در وقت دیدن ماه نو را نخواند (و لو همه عبادت های واجبه را انجام داده باشد) و یا به نامحرم نگاه کند (و لو از تمامی محرمات دیگر پرهیز کرده باشد)

هیچ یک از احکام اسلام را امتثال نکرده. بنابراین ترس رسول الله را نمی توان توجیه کرد، زیرا مخالفت یک یک احکام چیزی نیست که رسول الله صلی الله علیه و آله از آن بترسد، و خداوند هم او را به نگهداری از شر آن مخالفت ها وعده دهد، بنابراین جای تردید نیست که این حکم حکمی است که حائز کمال اهمیت است بحدی که جا دارد رسول الله صلی الله علیه و آله از مخالفت مردم با آن اندیشناک باشد و خداوند هم با وعده خود وی را دلگرم و مطمئن سازد، حکمی است که در اهمیت به درجه ایست که تبلیغ نشدنش تبلیغ نشدن همه احکام دین است، و اهمال در آن اهمال در همه آنها است، حکمی است که دین با نبود آن جسدی است بدون روح که نه دوامی دارد و نه حس و حرکت و خاصیتی.

این تکلیف تکلیفی بوده حائز کمال اهمیت و رسول الله صلی الله علیه و آله در ابلاغ آن از ناحیه مسلمین اندیشناک بوده است نه از

ناحیه کفار و مشرکین و این مطلب به خوبی از آیه استفاده می شود، و آیه کشف می کند آن حکم، حکمی است که مایه تمامیت دین و استقرار آن است، حکمی است که انتظار می رود مردم علیه آن قیام کنند، و در نتیجه ورق را برگردانیده و آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله از بنیان دین بنا کرده منهدم و متلاشی سازند، و نیز کشف می کند از این که رسول الله صلی الله علیه و آله هم این معنا را تفرس می کرده و از آن اندیشناک بوده، و لذا در انتظار فرصتی مناسب و محیطی آرام، امروز و فردا می کرده که بتواند مطلب را به عموم مسلمین ابلاغ کند و مسلمین هم آن را بپذیرند.

و در چنین موقعی این آیه نازل شده است، و دستور فوری و أکید به تبلیغ آن حکم داده است.

و باید دانست که این انتظار از ناحیه مشرکین و بت پرستان عرب و سایر کفار نمی رفته، بلکه از ناحیه مسلمین بوده زیرا دگرگون ساختن اوضاع و خنثی کردن زحمات رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از ناحیه کفار متصور است که دعوت اسلامی منتشر نشده باشد، اماپس از انتشار اگر انقلابی فرض شود جز به دست مسلمین تصور ندارد، و کارشکنی ها و صحنه سازی هائی که از طرف کفار تصور دارد همان افترائاتی است که قرآن کریم از اول بعثت تاکنون از آنان نقل کرده، که گاهی دیوانه اش خوانده می گفتند:

«معلم مجنون» (۱۱) و گاهی می گفتند یادش می دهند:

«انما یعلمه بشر» (۱۲) و گاه شاعرش نامیده و می گفتند:

«شاعر نتربص به ریب المنون» (۱۳) و گاه ساحرش دانسته و

می گفتند:

«ساحر او مجنون» (۱۴)، «ان تتبعون الا رجلا مسحورا» (۱۵) و یا قرآنش را از حرف های کهنه و قدیمی خوانده و می گفتند:

«ان هذا الا سحر یؤثر» (۱۶)،

«اساطیر الاولین اکتتبها فهی تملی علیه بکره و اصیلا» (۱۷)،

«ان امشوا و اصبروا علی الهتکم ان هذا لشیء یراد» (۱۸)،

و امثال اینها از مزخرفاتی که درباره ی آن جناب گفتند و باعث وهن و سستی ارکان دین هم نشد، برای اینکه جواب همه این افترائات یک کلمه است، و آن اینست که از این حرفها بر می آید صاحبان این افترائات نسبت به دین اسلام متزلزلند، و هنوز حق بر ایشان روشن نشده و درباره ی اسلام و حقانیت آن استقامتی کسب نکرده اند.

این افترائات و تهمت ها مختص به اسلام و پیغمبر عزیزش نبوده، تا رسول خدا از تفرس و بو بردن وقوع آن مضطرب شود، چه سایر انبیاء و مرسلین علیهم السلام هم در این گونه ابتلائات و رو برو شدن با این گونه گرفتاریها از ناحیه امت خود با آن جناب شریک بوده اند، کما اینکه خدای متعال در قرآن کریم این گونه گرفتاری ها را نسبت به حضرت نوح و انبیای بعد از نوح علیه السلام سراغ می دهد، پس خطر محتمل را نمی توان از قبیل گرفتاری ها و افترائات کفار در اوایل بعثت دانست، بلکه خطری اگر بوده (و مسلما هم بوده) امری بوده که از جهت کیفیت و زمان با آن گرفتاریها منطبق نمی شود، و وقوعش جز در بعد از هجرت و پای گرفتن دین در مجتمع اسلامی تصور ندارد.

آری مجتمع آن روز مسلمین طوری بوده که میتوان آن را به یک معجون تشبیه کرد، چه جامعه آن روز مسلمین مخلوط بوده از یک

عده مردان صالح و مسلمانان حقیقی و یک عده قابل ملاحظه از منافقین که بظاهر در سلک مسلمین درآمده بودند، و یک عده هم از مردمان بیمار دل و ساده لوح که هر حرفی را از هر کسی باور می کردند و قرآن کریم هم بر این چند جور مردم آن روز اشاره صریح دارد، و به شهادت آیات زیادی از قرآن که تفسیر آن در مجلدات قبلی این کتاب گذشت، ایشان در عین اینکه به ظاهر و یا واقعا ایمان آورده بودند رفتارشان با رسول الله صلی الله علیه و آله رفتار رعیت با شاه بوده، و همچنین احکام دینی را هم به نظر قانونی از قوانین ملی و قومی می نگریسته اند.

بنابراین ممکن بوده که تبلیغ بعضی از احکام، مردم را به این توهم گرفتار کند (العیاذ بالله) که رسول الله صلی الله علیه و آله این حکم را از پیش خود و به نفع خود تشریع کرده، و خلاصه از تشریع این حکم سودی عاید آن جناب می شود، این توهم باعث این می شود که مردم به این فکر بیفتند که راستی نکند این شخص پادشاهی باشد که برای موفقیت خود خویشتن را پیامبر قلمداد کرده، و این احکام هم که به اسم دین مقرر نموده همان قوانینی باشد که در هر مملکت و حکومتی به انحای مختلف اجراء می گردد.

علت نگرانی رسول الله صلی الله علیه و آله از ابلاغ آنچه بدان مامور شده است و پر واضح است که اگر چنین توهم و شبهه در بین مردم پای گیرد و در دلهایشان جاگیر شود تا چه اندازه در فساد و از بین بردن دین تاثیر

دارد، و هیچ نیرو و هیچ فکر و تدبیری نمی تواند آن اثر سوء را متوجه سازد، پس غیر این نیست که این حکمی که در آیه مورد بحث رسول الله صلی الله علیه و آله مامور به تبلیغ آن شده حکمی است که تبلیغ آن مردم را به این توهم می اندازد که رسول خدا این مطلب را از پیش خود می گوید، و مصلحت عموم و نفع شان در آن رعایت نشده است، نظیر داستان زید و تعدد زوجات رسول و اختصاص خمس غنیمت به رسول الله صلی الله علیه و آله و امثالِ این احکام اختصاصی، با این تفاوت که سایر احکام اختصاصی چون مساسی با عامه مسلمین ندارد یعنی نفعی از آنها سلب نمی کند و ضرری به آنها نمی رساند از این جهت طبعا باعث ایجاد آن شبهه در دلها نمی شود.

مثلا داستان ازدواج رسول خدای صلی الله علیه و آله با همسر زید پسر خوانده خود تنها حکمی مخصوص به خود آن جناب نبوده، گر چه ممکن است توهم شود که این هم به منظور انتفاع شخص رسول الله صلی الله علیه و آله تشریع شده است، لیکن چون این حکم عمومی اعلام شده است و عموم مسلمین می توانند با زن پسر خوانده های خود ازدواج کنند، از این رو خیلی به ذوق نمی زند، و در داستان ازدواج بیش از چهار همسر دائمی، گر چه حکمی است مخصوص به رسول الله صلی الله علیه و آله لیکن باز هم باعث تقویت آن شبهه در دل ها نمی گردد، زیرا به فرض اینکه (العیاذ بالله) رسول الله صلی الله علیه و آله این حکم را از روی هوای نفسانی

و بـدون دسـتور خداوند مقرر کرده باشد چون هیچ مانعی برای آن جناب به نظر نمی رسد که این حکم را توسعه دهد و هیچ فرضی تصور نمی رود که از این توسعه مضایقه نماید، از این رو باز هم به ذوق ها نمی زند، مخصوصا رسول اللهی که سیره و رفتـارش در ایثـار بنفس بر مسـلمان و کافر معلوم و معروف است، رسول اللهی که مردم را در آنچه خداونـد از مال و چیزهای دیگر روزی فرموده بر خود مقـدم می دارد، چگونه ممکن است مردم را محـدود و محکوم کنـد به اینکه بیش از چهار همسـر دائمی اختیار نکننـد و لیکن خود تا ۹ نفر اختیار کنـد؟! پس جای هیـچ تردیدی نیست که اجرای این حکم نسـبت به خصوص خود از ناحیه خداوند بوده نه از روی هوا.

آن امر مهم و خطیری که پیامبر صـلی الله علیه و آله مامور به ابلاغ آن شده است «ولایت» و جانشـینی امیرالمؤمنین علیه السلام است از اینجا و از همه آنچه تاکنون گفته شد به خوبی اسـتفاده می شود که در آیه شریفه رسول الله صلی الله علیه و آله مامور به تبلیغ حکمی شده که تبلیغ و اجرای آن مردم را به این شبهه دچار می کند که نکند رسول الله صلی الله علیه و آله این حرف را به نفع خود می زنـد، چون جای چنین توهمی بوده که رسول الله صـلی الله علیه و آله از اظهار آن اندیشـناک بوده، از همین جهت بوده که خداونـد امر أکیـد فرمود که بـدون هیـچ ترسـی آن را تبلیغ کنـد، و او را وعـده داد که اگر مخـالفین در صـدد مخالفت بر آیند آنها را

هدایت نکند، و این مطلب روایاتی را که هم از طرق عامه و هم از طرق امامیه وارد شده است تایید می کند، چون مضمون آن روایات اینست که آیه شریفه درباره ی ولایت علی علیه السلام نازل شده، و خداوند رسول الله صلی الله علیه و آله را مامور به تبلیغ آن نموده، و آن جناب از این عمل بیمناک بوده که مبادا مردم خیال کنند وی از پیش خود پسر عم خود را جانشین خود قرار داده است، و به همین ملاحظه انجام آن امر را به انتظار موقع مناسب تاخیر انداخت تا اینکه این آیه نازل شد، ناچار در غدیر خم آن را عملی کرد و در آنجا فرمود:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه»

یعنی»:

هر که من مولای اویم، این علی بن ابیطالب نیز مولای اوست. (۱۹)

اما «ولایت»:

باید دانست همانطوری که در زمان رسول الله امور امت و رتق و فتق آن به دست آن جناب اداره می شده به طور مسلم و بدون هیچ ابهامی پس از در گذشت وی نیز شخصی لازم است که این امر مهم را عهده دار باشد، و قطعا هیچ عاقلی بخود اجازه نمی دهد که توهم کند دینی چنین وسیع و عالمگیر، دینی که از طرف خدای جهان، جهانی و ابدی اعلام و معرفی شده است، دینی که وسعت معارفش جمیع مسائل اعتقادی و همه اصول اخلاقی و احکام فرعی را که تمامی قوانین مربوط به حرکات و سکنات فردی و اجتماعی انسانی را متضمن است بر خلاف سایر قوانین و استثنا احتیاج به حافظ و کسی که آنطور که شاید و باید آن را نگهداری کند ندارد، و یا توهم کند

که مجتمع اسلامی استثناء و بر خلاف همه مجتمعات انسانی بی نیاز از والی و حاکمی است که امور آن را تدبیر و اداره نماید، کیست که چنین توهمی بکند؟! و اگر کرد جواب کسی را که از سیره رسول الله صلی الله علیه و آله بپرسد چه می گوید؟! زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله سیره اش بر این بود که هر وقت به عزم جنگ از شهر بیرون می رفتند کسی را به جانشینی خود و به منظور اداره امور اجتماعی مسلمین جای خود می گذاشتند، کما اینکه علی بن ابیطالب علیه السلام را در جنگ تبوک جانشین خود در مدینه قرار دادند، علی علیه السلام هم که عشق مفرطی به شهادت در راه خدا داشت عرض کرد:

آیا مرا خلیفه و جانشین خود در مدینه قرار می دهی؟ با اینکه در شهر جز زنان و کودکان کسی باقی نمانده؟!

پیامبر فرمود:

آیا راضی نیستی که نسبت تو، به من نسبت هارون باشد به موسی، با این تفاوت که بعد از موسی علیه السلام پیغمبرانی آمدند و پس از من پیغمبری نخواهد آمد؟!.

و همچنین آن حضرت در سایر شهرهائی که آن روز به دست مسلمین فتح شده بود مانند مکه و طائف و یمن و امثال آنها جانشینان و حکامی نصب می فرمود، و نیز بر لشکرها چه کوچک و چه بزرگ که به اطراف می فرستادند امرا و پرچمدارانی می گماردند، این بوده است رفتار رسول الله صلی الله علیه و آله در ایام حیات خود، و چون فرقی بین آن زمان و زمان پس از رحلت آن جناب نیست، از این رو باید برای زمان غیبت خود هم فکری بکند، و شخصی را برای

اداره امور امت تعیین بفرمایـد، بلکه احتیاج مردم به والی در زمان غیبت آن جناب بیشتر است از زمان حضورش، و با این حال چگونه می توان تصور کرد که آن جناب برای آن روز مردم هیچ فکری نکرده است؟!.

### «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک»

نکاتی که در آیه شریفه:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» می باشد

چند نکته در این آیه شریفه هست که به یک یک آنها اشاره می کنیم:

یکی اینکه در این آیه رسـول الله صـلی الله علیه و آله بـا اینکه دارای القـاب زیـادی است به عنـوان رسـالت مورد خطـاب قرار گرفته، و این از این جهت است که در این آیه گفتگـو از تبلیغ است، و منـاسب ترین القـاب و عنـاوین آن جنـاب در این مقـام همـان عنوان رسالت است، برای اینکه بکار رفتن این لقب خود اشاره ای است به علت حکم، یعنی وجوب تبلیغی که به وسـیله همین آیه به رسول الله صـلی الله علیه و آله گوشزد شده است، و می فهماند که رسول، جز انجام رسالت و رسانیدن پیام کاری ندارد، و کسی که زیر بار رسالت رفته البته به لوازم آن که همان تبلیغ و رسانیدن است قیام می کند.

دوم اینکه در این آیه از خود آن مطلبی که بایـد تبلیغ شود اسم نبرده، تا هم به عظمت آن اشاره کرده باشد و هم به آن چیزی که لقب رسالت به آن اشاره داشت، اشاره کنـد، یعنی بفهمانـد که این مطلب امری است که رسول الله صـلی الله علیه و آله در آن هیچ گونه اختیاری ندارد، بنا بر این، در آیه شریفه دو برهان بر سلب اختیار از رسول الله صلی الله علیه و

آله در تبلیغ کردن و یا تاخیر در تبلیغ اقامه شده است، یکی تعبیر از آن جناب به رسول، و یکی هم نگفتن اصل مطلب، و در عین اینکه دو برهان است دو عذر قاطع هم هست برای رسول الله صلی الله علیه و آله در جرأتش بر اظهار مطلب و علنی کردن آن برای عموم، و در عین حال تصدیق فراست رسول الله صلی الله علیه و آله هم هست، یعنی می فهماند که رسول الله صلی الله علیه و آله درست تفرس کرده و در احساس خطر مصیب بوده است، و نیز می رساند که این مطلب از مسائلی است که تا رسول الله صلی الله علیه و آله زنده است باید به زبان مبارک خودش به مردم ابلاغ شود و کسی در ایفای این وظیفه جای خود آن جناب را نمی گیرد.

جمله «و ان لم تفعل فیما بلغت رسالته» گر چه صورت تهدیدی دارد ولی در حقیقت مبین اهمیت موضوع است

«و ان لم تفعل فما بلغت رسالته» همان طوری که سابقا هم اشاره کردیم مراد از «رسالت» و یا به قرائت های دیگر «رسالات» مجموع وظایفی است که رسول الله صلی الله علیه و آله بدوش گرفته بود، و نیز سابقا گفتیم که از لحن آیه اهمیت و عظمت این حکمی که به آن اشاره کرده استفاده می شود، و فهمیده می شود که حکم مذکور حکمی است که اگر تبلیغ نشود مثل اینست که هیچ چیز از رسالتی را که به عهده گرفته است تبلیغ نکرده باشد، بنابراین می توان گفت گر چه کلام صورت تهدید دارد لیکن در حقیقت در صدد بیان اهمیت مطلب است، و می خواهد

بفهماند مطلب اینقدر مهم است که اگر در حق آن کوتاهی شود حق چیزی از اجزای دین رعایت و ادا نشده است.

پس جمله «و ان لم تفعل فما بلغت» جمله شرطیه ای است که ریخت و سیاقش برای بیان اهمیت و تاثیر بود و نبود شرط است، و اینکه بود و نبود جزا هم متفرع بر بود و نبود شرط است، و در حقیقت این جمله شرطیه که صورتا شرطیه است، در واقع شرطیه نیست، زیرا جمله شرطیه در محاورات مردم معمولا وقتی به کار می رود که تحقق جزا مجهول باشد به جهت جهل به تحقق شرط، و چون در جمله شرطیه مورد بحث یعنی «ان لم تفعل فما بلغت» نمی توان به خدای تعالی نسبت جهل داد از این رو اگر هم می بینیم جمله به صورت شرطیه بیان شده است می دانیم که در حقیقت شرطیه نیست، علاوه بر اینکه ساحت مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله منزه است از اینکه خدای تعالی و لو به صورت شرطیه و «اگر» نسبت مخالفت و نافرمانی و ترک تبلیغ به او بدهد، با اینکه خودش در مدح او فرموده:

«الله اعلم حیث یجعل رسالته یعنی خداوند داناتر است که رسالت خود را در کجا و به چه شخصی محول کند»

پس جمله «و ان لم تفعل فما بلغت ...» درست است که بظاهر تهدید را می رساند لیکن در واقع اعلام اهمیت این حکم است به آن جناب و به سایر مردم و اینکه رسول الله در تبلیغ آن هیچ جرمی و گناهی ندارد، و مردم حق هیچگونه اعتراض به او ندارند.

### معنای عصمت در جمله: «و الله یعصمک من الناس»

«و الله یعصمک من الناس ان الله لا

یهدی القوم الکافرین»

راغب گفته است:

«عصم» (بفتح عین و سکون صاد) به معنای امساک است، و اعتصام به معنای آن حالتی است از انسان که در طلب حافظی که او را حفظ کند از خود نشان می دهد. راغب همچنین در معنای این کلمه بسط کلام می دهد تا آنجا که می گوید:

«عصام» (به کسر عین) چیزی است که به وسیله آن چیزی بسته و حفظ می شود و عصمتی که در انبیاء است به معنای نگهداری ایشان است از معصیت، و خداوند ایشان را با وسایل گوناگونی حفظ می کند:

یکی با صفای دل و پاکی گوهری است که خدای تعالی ایشان را به آن کرامت اختصاص داده است و یکی دیگر با نعمت فضائل جسمانی و نفسانی است که به آنان ارزانی داشته و دیگر با نصرت و تثبیت قدمهای آنها است، و نیز سکینت و اطمینان خاطر و نگهداری دلهایشان و توفیقاتشان است، کما اینکه خدای تعالی فرموده:

«و الله یعصمک من الناس»

و عصمت چیزی است نظیر دستبند که زنان در دست می اندازند، و از دست، آن موضعی را که عصمت (دست بند) بر آن قرار می گیرد معصم گویند، و بعضی به سفیدی مچ دست با پای چارپایان از نظر شباهتش به دست بند عصمت گفته اند، نظیر اینکه چارپائی راکه یک پایش سفید باشد به چارپائی که یک پایش بسته باشد تشبیه کرده و محجل می گویند و بر همین قیاس گفته می شود:

«غراب اعصم کلاغ قلاده دار» (۲۰).

و اما معنائی را که راغب برای عصمت انبیاء علیه السلام کرد، گر چه معنای صحیحی است لیکن مثال زدنش به آیه مورد بحث درست نیست، برای اینکه آیه مورد بحث مربوط به عصمت انبیاء

نیست، وی خوب بود برای عصمت انبیاء به آیات دیگری مثل می زد نه به آیه مورد بحث، و آن معنائی که برای عصمت انبیاء کرده است اگر بخواهیم با آیات قرآنی تطبیق کنیم با آیه ی «و ما یضرونک من شیء و انزل الله علیک الکتاب و الحکمه و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما» (۲۱) بهتر تطبیق می شود.

و اما عصمت در آیه مورد بحث ظاهرش اینست که به معنای نگهداری و حفاظت از شر مردم باشد، شری که انتظار می رفته متوجه نفس شریف رسول الله صلی الله علیه و آله شده و یا مانع مقاصد و هدف های مقدس دینیش و یا موفقیت در تبلیغش و یا به نتیجه رسیدن زحماتش و سخن کوتاه آنچه مناسب ساحت مقدس اوست بشود، و این ربطی به مساله عصمت انبیاء ندارد.

و به هر حال از موارد استعمال این کلمه به دست می آید که این کلمه به معنای گرفتن و نگهداری است، بنابراین استعمالش در معنی حفظ از قبیل استعاره لازم است برای ملزوم، چه لازمه حفظ گرفتن است، و اینکه عصمت از شر مردم را معلق گذاشت، و بیان نفرمود که آن شر چه شری است و مربوط به چه شانی از شؤون مردم است؟

آیا از قبیل کشتن و مسموم کردن و غافلگیر ساختن است؟

یا مقصود آزارهای روحی از قبیل دشنام و افترا است؟

یا از قبیل کارشکنی و بکار بردن مکر و خدعه است و سخن کوتاه از بیان نوع شکنجه و آزار مردم سکوت کرد تا افاده عموم کند، و همه انواع آزارها را شامل شود، و لیکن از همه بیشتر همان کارشکنی ها

و اقداماتی که باعث سقوط دین و کاهیدن رونق و نفوذ آن است به ذهن می رسد.

مفهومی که کلمه «ناس» متضمن آن است و مراد از «ناس» در «و الله یعصمک من الناس»

«الناس» به معنای نوع انسان است نه انسان خاص، جامعی است که در صدق آن نه خصوصیات تکوینی از قبیل نر و مادگی دخالت دارد، و نه امتیازات غیر تکوینی، مانند داشتن علم و فضل و مال و نداشتن آنها، و از همین جهت که به همه افراد این جنس صادق است بیشتر در جماعت استعمال می شود و کمتر دیده شده است که به یک فرد «ناس» گفته شود و نیز از جهت اینکه این کلمه متضمن معنای انسانیت است، چه بسا دلالت بر مدح کند، البته این دلالت در مواردی است که در آن فضیلت به معنای انسانیت ملاحظه شده باشد، مانند این آیه ی:

«اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس» (۲۲)

که در این آیه ناس ممدوح است، و مراد از آن کسانی اند که در آنها انسانیت که ملاک درک حق و تمیز آن از باطل است وجود داشته باشد، پس معنای آیه این می شود:

وقتی به آنها گفته می شود ایمان آرید همانطوری که مردم کامل ایمان آوردند، و چه بسا بر عکس دلالت بر نکوهش کند، یعنی در پاره ای از موارد خست و پستی افرادی را برساند، و این در جائی است که گفتگو از امری باشد که محتاج به لحاظ پاره ای از فضائل انسانیت زائد بر آنچه در صدق اسم انسان لازم است باشد، مانند این آیه ی:

«و لکن اکثر الناس لا یعلمون» (۲۳) چون بیشتر مردم فضائلی زائد بر اصل معنای انسانیت ندارند،

و نیز مانند اینکه به کسی بگوئی: خیلی به وعده های مردم اعتماد مکن و خیلی به جمعیت آنها غره مباش، و غرضت از این گفتار این باشد که وعده کسانی قابل اعتماد و جمعیتشان مایه پشت گرمی است که از فضلا و دارندگان ملکه وفا و ثبات عزم باشند، نه هر دو پائی که کلمه انسان بر او صادق باشد، گاهی هم نه بر مدح دلالت دارد و نه بر ذم، و این در جائی است که گفتگو در چیزی باشد که در آن تنها جنس انسانی بدون ملاحظه چیز دیگری دخیل باشد، مانند این آیه ی:

«یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم» (۲۴).

زیرا در این آیه شریفه گفتگو از جنس انسانی است نه از انسان فاضل و یا ناقص، و بعید نیست که در آیه مورد بحث هم به همین معنا باشد، یعنی مراد از ناس سواد مسلمین باشد، سوادی که همه رقم اشخاص از مؤمن و منافق و بیمار دل به طور غیر متمایز و آمیخته با هم در آن وجود دارند، بنابراین اگر کسی از چنین سوادی بیمناک باشد از همه اشخاص آن بیمناک خواهد بود، و چه بسا جمله «ان الله لا یهدی القوم الکافرین» هم این آمیختگی و عمومیت و بی نشانی را برساند، زیرا معلوم می شود کسانی از کفار بی نام و نشان در لباس مسلمین و در بین آنها بوده اند، و این هیچ بعید نیست، زیرا سابقا هم گفتیم که آیه مورد بحث بعد از هجرت و در ایامی نازل شده است که اسلام شوکتی بخود

گرفته و جمعیت انبوهی به آن گرویده بودند، و معلوم است که در چنین ایامی صرف نظر از اینکه مسلمانان واقعی انگشت شمار بودند، سواد مسلمین سواد عظیمی بوده و ممکن بوده است کسانی از کفار خود را در بین آنها و به عنوان مسلمان جا بزنند، و عملیات خصمانه و کارشکنی های خود را به سهولت انجام دهند، و لذا می بینیم خداوند در مقام تعلیل جمله «و الله یعصمک من الناس» می فرماید:

«ان الله لا یهدی القوم الکافرین»

چون بعد از اینکه وعده حفاظت به رسول خود می دهد، مخالفین را کفار می خواند.

دو توضیح لازم درباره ی معنای جمله:

«و الله یعصمک من الناس» و جمله:

«ان الله لا یهدی القوم الکافرین»

در اینجا این سؤال پیش می آید:

همانطوری که از آیه مورد بحث استفاده می شود خداوند رسول خود را از شر کفار حفظ فرمود و اگر چنین است پس آن همه آزار و محنت ها که از کفار و از امت خود دید چه بود؟! و آیا این آیه با سایر آیات قرآنی که صریحند در اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله در راه تبلیغ دین محنت های طاقت فرسائی دیده منافات ندارد؟! و آیا جز این است که رسول خدا خودش فرمود:

هرگز هیچ پیغمبری به مقدار و مانند آزارهائی که من دیدم ندیده و همچنین این سؤال پیش می آید که این آیه می فرماید:

خداوند کفار را هدایت نمی کند، آیا این جمله منافی سراپای قرآن و مخالف صریح عقل نیست؟! خداوندی که خود تمامی وسایل هدایت را که یکی از آنها فرستادن انبیاء و کتابهای آسمانی است فراهم فرموده، آیا معقول است همین خدای مهربان از طرفی به انبیای خود اصرار بورزد که

بندگان مرا به خدایشان آشنا کنید و از طرفی خودش بفرماید:

خداونـد کفار را هدایت نمی کند مگر اینکه حجت خالص بر آنها تمام شود؟! و آیا جز این است که ما به چشم خود می بینیم که خداوند کفار را یکی پس از دیگری هدایت می کند؟!.

جواب سؤال اولی اینست که:

خـدای تعـالی که فرموده «ان الله لا یهـدی القوم الکافرین» در حقیقت جمله «و الله یعصـمک من الناس» را توضـیح داده، به این معنـا که در سـعه اطلاـق آن تصـرف کرده و اطلاق آن را که شامل تمامی انواع محنت ها، چه آنهائی که ممکن بود در مقابل تبلیغ این حکم ببینـد و چه غیر آن بود تقییـد کرده است به آزارهـائی که در خصوص این حکم و قبل از موفقیت به اجرای آن ممکن بود از دشـمنان برسـد، حالاـ یـا به این بوده که آن جنـاب را در حین تبلیغ این حکم بقتل برساننـد، و یا بر او شوریـده و اوضاع را دگرگون سازنـد، و یا او را به باد تهمت هائی که باعث ارتداد مردم است گرفته و یا حیله ای بکار برند که این حکم را قبـل از اینکه به مرحله عمل برسـد خفه کرده و در گور کننـد، و لیکن خـدای تعالی کلمه حق و دین مبین خود را بر هر چه بخواهد و هر کجا و هر وقت و هر کس که بخواهد اقامه و اظهار می نماید، کما اینکه در کلام عزیز خود فرموده:

«ان یشا یذهبکم ایها الناس و یات باخرین و کان الله علی ذلک قدیرا» (۲۵).

و اما جواب از سؤال دوم:

باید دانست که مقصود از کفر در اینجا، کفر به خصوص آیه ایست که متضمن

حکم مورد بحث است، حکمی که جمله «ما انزل الیک من ربک آنچه از پروردگارت به تو نازل شده» اشاره به آن دارد، کما اینکه در آیه حج، مخالفین خصوص حج را کافر خوانده و فرموده:

«و من کفر فان الله غنی عن العالمین» (۲۶) نه کفری که به معنای استکبار از اصل دین و از اقرار به شهادتین است، زیرا کفر به این معنا با مورد آیه مناسبت ندارد، مگر اینکه کسی بگوید مراد از «ما انزل الیک من ربک» مجموع دین و قرآن است، که ما سابقا جوابش را داده و این حرف را نپذیرفتیم، و بنابراین مراد از هدایت هم هدایت به راه راست نیست، بلکه مراد هدایت به مقاصد شوم آنها است، و معنایش این است که خداوند ابزار کار و اسباب موفقیت آنان را در دسترسشان قرار نمی دهد، نظیر این آیه که می فرماید:

«ان الله لایهدی القوم الفاسقین» (۲۷) و این آیه ی:

«و الله لا یهدی القوم الظالمین» (۲۸) که معلوم است مراد از هدایت در این دو آیه هدایت به فسق و ظلم است، و ما سابقا در جلد دوم این کتاب راجع به این هدایت بحث کردیم.

پس معنای آیه اینست که خداوند آنها را مطلق العنان نمی گذارد تا هر لطمه که بخواهند به دین و به کلمه حق وارد آورده و نوری را که از جانب خود نازل کرده خاموش کنند، چون به طور کلی کفار و ظالمین و فاسقین از شومی و بدی که دارند همواره در پی تغییرسنت خداوند، و می خواهند سنتی را که بین خلق خدا جاری است و مسیر اسبابی را که یکی پس از دیگری در راه

تحصیل مسببات در جریانند عوض کرده اسبابی را که همه اسباب هدایت و فضیلتند و بین آنها و اینکه نام گناه بر آنها اطلاق شود فرسنگ ها فاصله است، آلوده کرده و به سوی مقاصد باطل و فاسد خود منحرف کنند، آری آنان این طور می خواهند و لیکن قدرت و شوکتشان که آن را هم خدا ارزانیشان داشته خداوند را زبون و عاجز نمی کند، هر چند مساعی شان آنان را احیانا و در چند قدم کوتاه پیشرفت دهد و در نتیجه، کارشان سامان یابد و به مقاصد پلید خود نائل شوند و لیکن این استعلا و استقامت کارهایشان جز برای مدت کوتاهی دوام نیافته و بالاخره تباه خواهد شد، بلکه خداوند آنان را در چاهی که برای مسلمین کنده بودند در خواهد انداخت، آری «و لا یحیق المکر السیء الا باهله» (۲۹).

## بحث روایتی

(روایاتی در ذیل آیه شریفه:

«یا ایها الرسول بلغ ...»

شان نزول آن و ابلاغ ولایت علی علیه السلام در غدیر خم) در تفسیر عیاشی از ابی صالح از ابن عباس و جابر بن عبد الله روایت شده که گفته اند:

خدای تعالی نبی خود محمد صلی الله علیه و آله را مامور کرد که علی علیه السلام رابه عنوان علمیت در بین مردم نصب کرده و مردم را به ولایت وی آگاهی دهد، و از همین جهت رسول الله صلی الله علیه و آله ترسید مردم متهمش ساخته و زبان به طعنش گشوده بگویند:

در بین همه مسلمانان علی را نامزد این منصب کرده است، و لذا خدای تعالی این آیه را فرو فرستاد: «یا ایها الرسول ...» ناگزیر رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم به

امر ولایت علی علیه السلام قیام نمود. (۳۰)

و در همان کتاب از حنان بن سدیر از پدرش از امام ابی جعفر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

وقتی که جبرئیل در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله در حجه الوداع برای اعلان ولایت علی علیه السلام نازل شد و این آیه را فرود آورد:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ...»

رسول الله صلی الله علیه و آله سه روز در انجام آن مکث کرد تا رسید به جحفه، و در این سه روز از ترس مردم دست علی را نگرفت و او را بالای دست خود بلند نکرد، تا اینکه در روز غدیر در محلی که آن را «مهیعه» می گفتند بار گرفته و پیاده شد، آنگاه دستور داد بانگ نماز سر داده و مردم را برای نماز دعوت کنند، مردم هم بر حسب معمول اجتماع کردند، رسول الله صلی الله علیه و آله در برابرشان قرار گرفت و فرمود:

چه کسی از خود شما به شما اولویت دارد؟

همه به بانگ بلند عرض کردند خدا و رسول، آنگاه بار دیگر همین کلام را تکرار کرد و همه همان جواب را دادند، بار سوم نیز همان را پرسید و همان جواب را شنید، و سپس دست علی را گرفته فرمود:

هر که من مولای اویم علی مولای اوست، پروردگارا دوست بدار دوستداران علی را و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی کند و یاری کن هر که را که به علی یاری دهد، و تنها بگذار کسی را که در موقع حاجت علی را تنها بگذارد، چون که علی از من و من از علی

هستم، و علی نسبت به من بمنزله هارون است نسبت به موسی، با این تفاوت که بعد از موسی پیغمبرانی بودند و پس از من پیغمبری نخواهد بود (۳۱).

باز در همان کتاب از ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود:

وقتی خدای تعالی آیه ی «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فمابلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین» را بر نبی خود نازل فرمود، رسول الله صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را در دست گرفته آنگاه فرمود:

ای مردم هیچ کدام از انبیائی که قبل از من مبعوث شدند جز این نبود که پس از مدتی زندگی دعوت خدای را اجابت کرده و رخت به سرای دیگر می کشیدند، و من نیز در این نزدیکی ها پذیرای آن دعوت خواهم شد، و به سرای دیگر انتقال خواهم یافت. ای مردم من به نوبه خود مسؤولم و شما هم به نوبه خود مسؤولید، آن روزی که از شما بپرسند حال مرا چه خواهید گفت؟

همگی عرض کردند:

ما شهادت می دهیم که تو وظیفه تبلیغی خود را انجام دادی، و آنچه که باید به ما برسانی رسانیدی، و خیر خواه ما بودی، و آنچه بر عهده داشتی انجام دادی، خداوند به بهترین جزائی که به مرسلین داده است جزایت دهد آنگاه آن حضرت به خدای خود عرض کرد:

پروردگارا تو بر شهادت اینها شاهد باش، آنگاه روی به مردم کرده فرمود:

ای گروه مسلمین که در اینجا حضور دارید میباید غایبین را به ماجرا خبر دهید که من اینک به عموم مسلمین روی زمین و گروندگان به

دین اسلام وصیت می کنم به ولایت علی علیه السلام، با خبر باشید که ولایت علی ولایت من است و این عهدی است که خداوند به من سپرده بود، و به من دستور داده بود که آن را به شما ابلاغ کنم، آنگاه سه مرتبه فرمود:

آیا همه شنیدید؟

در آن میان یکی عرض کرد:

آری به خوبی شنیدیم یا رسول الله. (۳۲) و صاحب بصائر به اسناد خود از فضیل بن یسار از ابی جعفر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در تفسیر آیه مورد بحث فرمودند:

آنچه از ناحیه پروردگار نازل شده بود همان ولایت علی علیه السلام بود. (۳۳)

مؤلف:

مرحوم کلینی در کافی به اسناد خود از ابی الجارود از امام ابی جعفر علیه السلام نقل می کند که در حدیث مفصلی فرموده اند:

آیه شریفه درباره ی ولایت علی علیه السلام نازل شده است. (۳۴)

و صدوق (علیه الرحمه) در معانی الاخبار به اسناد خود از محمد بن فیض بن مختار از پدرش از امام ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب در ضمن حدیث مفصلی همین معنا را فرموده است. (۳۵) و نیز این معنا را عیاشی از ابی الجارود در حدیث طویلی و هم از عمرو بن یزید در حدیث مختصری از امام ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده است. (۳۶) و از تفسیر ثعلبی نقل شده که از امام جعفر بن محمد علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:

آیه شریفه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» درباره ی فضیلت علی علیه السلام است، و از همین جهت وقتی این آیه نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

هر که من مولای اویم

اینک علی مولای اوست. (۳۷) و نیز از ثعلبی نقل شده است که در ذیل این آیه به اسناد خود از کلبی از ابی صالح از ابن عباس نقل کرده که گفت:

آیه درباره ی علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده، زیرا خدای تعالی به رسول خود دستور داد که درباره ی ولایت علی تبلیغ کند، آن جناب هم دست علی را گرفت و فرمود:

هر که من مولای اویم علی مولای اوست، بار الها داخل کن به ولایت خود آن کسی را که دارای ولای علی است، و دشمن بدار آنکس را که دشمن علی است (۳۸).

و در تفسیر برهان از ابراهیم ثقفی نقل می کند که به اسناد خود از خدری و از بریده اسلمی و از محمد بن علی نقل می کند که گفته اند:

آیه در روز غدیر و در شان علی علیه السلام نازل شده است (۳۹).

و از تفسیر ثعلبی است که در معنای آیه گفته که حضرت ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام فرمود:

معنای آیه اینست که آنچه درباره ی علی علیه السلام از ناحیه پروردگارت به سویت فرود آمده تبلیغ کن (۴۰).

روایتی در مورد نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت و قصه حارث بن نعمان که صاحب تفسیر المنار نقل کرده و سپس بر آن اشکالاتی ایراد نموده و در تفسیر المنار از تفسیر ثعلبی نقل می کند که گفته است:

این گفتار رسول الله صلی الله علیه و آله همه جا و در همه بلاد منتشر شد، تا به گوش حارث بن نعمان فهری رسید، حارث بی درنگ شتر خود را سوار شد و شرفیاب حضور رسول الله صلی الله علیه و آله گردید، و آن حضرت آن موقع در ابطح

بودنـد، حارث از شتر خود فرود آمـده و بنـد بر پای آن نهاد و نزدیک شـد، آنگاه روی به آن جناب نموده و در حالی که آن حضرت در بین جمعی از اصحابش بود عرض کرد:

یا محمد! تو از ناحیه پروردگارت به ما دستور دادی که به وحدانیت خداوند و رسالت تو شهادت دهیم، ما نیز پذیرفتیم، آنگاه به ما گفتی چه و چه (و همه احکام را ذکر کرد) و ما قبول کردیم، و این همه اطاعت از ما تو را کفایت نکرد تا دو بازوی پسر عمت را کشیده و او را بر همه ما سروری دادی، و گفتی:

هر که من مولای اویم علی مولای او است، اینک آمـده ام از تو بپرسم داستان سروری پسر عمت از ناحیه خود تو است یا از ناحیه خداست؟

.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

سوگنـد به آن خـدائی که جز او معبـودی نیست آن نیز ماننـد همه دسـتوراتم از نـاحیه خـداست، حـارث به سـوی مرکب خود برگشت و در حالی که می گفت:

بار الها اگر این مطلب حق است و از ناحیه تو است سـنگی از آسـمان بر ما ببارانِ، و یا عذابی دردناک بر ما نازل کن، هنوز به شتر خود نرسـیده بود که خدای تعالی او را هدف سـنگ ریزه ای قرار داده بطوری که از فرق سـرش فرو رفت و از پائین تنش بیرون آمـده و هلاکش ساخت، و درباره ی همین واقعه در سوره معارج این دو آیه ی «سال سائل بعـذاب واقع. للکافرین لیس له دافع» (۴۱) را فرستاد این بود

پاره ای از آن حدیث که صاحب المنار از ثعلبی نقل می کند. (۴۲)

مؤلف:

صاحب المنار بعد از

نقل این حدیث در کتاب خود این طور می گوید:

و این روایت از روایات ساختگی و مجعول است، و لـذا قابل اعتماد نیست، علاوه بر این سوره معارج در مکه نازل شده، و آیه ی «اللهم ان کان هـذا هو الحق من عندک» (۴۳) در سوره انفال است، و سوره انفال بعـد از هجرت و پس از جنگ بدر و چند سال قبل از نزول سوره مائده نازل شده است، چطور ممکن است دو آیه از دو سوره که یکی مکی و دیگر مدنی است در شان یـک حـادثه نـازل شـده باشـند و حقیقت امر این است که دو آیه اول سوره معـارج حکایت از مطلبی است که بعضـی از کفار قریش قبـل از هجرت می گفته انـد، علاوه بر این ظاهر روایت این است که حارث بن نعمان فهری از مسـلمانان بوده، و در این قضـیه مرتـد شـده است، و حال آنکه در بین صـحابه کسـی را به چنین نام و نشان سـراغ نـداریم، و دیگر اینکه این روایت می گفت داستان حارث در ابطح رخ داده، و ابطح نام موضعی است در مکه، و رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از حجه الوداع و غـدیر به مـدینه تشـریف برد، و دیگر مکه را ندیـد تا از دنیا رحلت کرد (۴۴). رد اشـکالاتی که صـاحب المنار بر روایت فوق الـذکر ایراد نموده است این بود چنـد خـدشه که صاحب المنار به روایت وارد کرده، و خواننـده محترم می داندکه وی چگونه در چند جا از کلام خود تحکم کرده، و سخن بیهوده گفته است.

یکی آنجا که گفته است:

روایت ساختگی و مجعول است و سوره معارج مکی است، و لابد

دلیـل گفتارش مطلبی است که در روایات از ابن عباس و ابن زبیر نقل شـده، و چه خوب بود می فهمیـدیم با اینکه دلیل ما هم روایت و دلیـل و اعتمـاد او هم به روایت است چه ترجیحی در روایت مورد اعتمـاد او هست بـا اینکه هر دو خـبر واحدنـد و بر فرض که سوره معارج مکی باشد کما اینکه مضمون خیلی از آیاتش هم این احتمال را تایید می کند و لیکن او چه دلیلی دارد بر اینکه هیچ یک از آیات آن مدنی نیست؟

ممکن است دو آیه اولش که مورد بحث ما هسـتند مدنی باشـند، کما اینکه همین سوره مائده هم مدنی است، و در اواخر عمر رسول الله صـلی الله علیه و آله نازل شده، و در عین حال او و هم مسـلکانش اصـرار دارند که یکی از آیات آن یعنی آیه مورد بحث مکی و نزولش در اوایل بعثت اتفاق افتاده است. بنابراین وقتی به اعتراف آقایان جایز باشد سوره مائده مدنی و آیه مورد بحث از آیات آن مکی باشد چه عیبی دارد که سوره معارج هم مکی باشد و دو آیه اول آن مدنی.

اما اینکه گفته است:

آیه مزبور حکـایت می کنـد گفتاری را که بعضـی از کفار قریش قبل از هجرت گفته انـد، این هم تحکم و بـدون دلیل حرف زدن است، زیرا گیرم که سوره انفال قبل از سوره مائـده نازل شـده باشد، این کجا دلیل می شود بر اینکه در موقع تالیف قرآن بعضی از آیاتی که بعد از انفال نازل شده در انفال قرار نداده باشند، کما اینکه آیات ربا و آیه ی «و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله» (۴۵) که به

نظر آقایـان، آخرین آیه ای است که بر رسول الله صـلی الله علیه و آله نازل شـده است در سوره بقره قرار گرفته، با اینکه سوره بقره در اوایل هجرت نازل شده، و این آیات چند سال قبل از آن نازل شده اند.

و اما اینکه گفته است:

آیه ی «و اذ قالوا اللهم ان کان هـذا هو الحق ...» حکایت از گفتاری است که کفار قبل از هجرت می گفته اند، این نیز تحکم دیگری است، صـرفنظر از اینکه سـیاق آیه دلیل بر خلاف آنست، برای اینکه کسـی که عارف به اسـلوب کلام باشـد هیچ گاه شک نمی کنـد که آیه ی «اللهم ان کان هـذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجاره من السـماء او ائتنا بعذاب الیم» از آنجائی که مشـتمل است بر جمله «ان کان هـذا هو الحق من عنـدک» که هم اسم اشاره «هذا» و هم ضـمیر فصل «هو» و هم کلمه «حق» که بر سـر آن «الف» و «لام» در آمـده و هم کلمه «من عندک» در آن بکار رفته است، کلامی نیست که یک بت پرست آن را بگوید، بلکه این کلام، کلام کسـی است که به مقام ربوبیت ایمان و اذعان داشته و معتقد است که امور حقه از ناحیه آن مقام سرچشـمه می گیرد، و جمیع شـرایع ازآن ناحیه نازل می شود، چنین کسـی است که اگر احیانا درباره ی امری که دیگری ادعا می کنـد که آن امر حق است نه غیر آن و ادعا می کنـد که این امری است از ناحیه خدا، توقف کند و در تشـخیص حقانیت و صدق گفتار او سر بگریبان فرو ببرد، و نتواند حق را بفهمد، ناچار از فرط خستگی و ملالت

از زندگی سیر شده بجان خود نفرین کند، نه کسی که اصلا از این کوزه آب نمی خورد، و سر و کارش همه با بت و بتکده است، او چه باک دارد از اینکه این حرف حق باشد یا نه، او خدا و پیغمبر را قبول ندارد چه رسد به یک مساله جزئی.

و اما اینکه گفت:

ظاهر روایت این است که حارث بن نعمان از مسلمانان بوده و در این قضیه مرتد شده است، و حال آنکه در بین صحابه کسی را به چنین نام و نشان سراغ نداریم، این نیز تحکم دیگری است، برای اینکه از ایشان سؤال می شود کدام یک از علمای رجال چنین قدرتی بخرج داده که عموم اشخاصی را که رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدار کرده و به وی ایمان آورده و یا پس از ایمان مرتد شده اند به دست آورده و ترجمه آنها را ضبط کرده باشد و اگر شما چنین ضبطی را سراغ دارید چه مانعی دارد که روایت ثعلبی هم راجع به یکی از آن مرتدین باشد.

و اما اینکه گفت:

ابطح نام موضعی است در مکه و رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از حجه الوداع و داستان غدیر به مکه تشریف نبرده، از این کلام بر می آید که صاحب المنار لفظ «ابطح» را به معنای اصلی خود که عبارتست از ریگزار نگرفته، بلکه به معنای مستحدث آن که نام موضعی است در مکه گرفته است، و دلیلی هم بر این مطلب ندارد، بلکه دلیل بر خلاف آن در دست هست، یکی همین روایت و روایات دیگری که مدینه را هم ابطح خوانده اند، و چه

بسا از این شعر هم استفاده شود:

نجوت و قد بل المرادی سیفه

لعنه الله من ابن ابی شیخ الاباطح طالب/.

«من نجات یافتم در حالتی که مرادی (ابن ملجم لعنه الله) شمشیر خود را به خون سر علی فرزند ابو طالب که شیخ و بزرگ ابطح ها است آب داد»، زیرا در این شعر، هم مکه و هم اطراف آن ابطح نامیده شده.

صاحب مراصد الاطلاع گفته است:

«ابطح» (بفتح الف و سکون با و فتح طاء و حاء بی نقطه) به معنای بستر سیل است که دارای ریگ های ریز باشد، ابن درید هم گفته:

ابطح و بطحا شن نرمی است که سیلاب آن را بر روی زمین فرش می کند، ابو زید گفته:

ابطح اثری است که از سیل باقی می ماند، چه بستر سیل وسیع باشد و چه تنگ، و شهر «مکه» و «منا» را ابطح می گویند به ملاحظه اینکه فاصله بستر سیل از هر دو به یک اندازه است، بلکه فاصله آن نسبت به منا کمتر است، و بین آن و منا محلی است به نام محصب و بین آن و مکه خیف بنی کنانه است، و بعضی گفته اند بین آن و منا ذو طوی است، و صحیح نیست. (۴۶) از همه اینها گذشته روایتی را که ثعلبی نقل کرده به عینه دیگران هم نقل کرده اند، و در نقل آنها کلمه ابطح دیده نمی شود و آن نقل همان است که به زودی از مجمع البیان و او از جمهور و هم چنین غیر آن خواهد آمد.

علاوه بر این، بعد از همه اینها می گوییم:

روایت از اخبار متواتره و یا خبری که قرینه قطعی بر صحتش اقامه شده باشد نیست که قابل این

همه بحث باشد، بلکه خبر واحد است که ما سابقا در ابحاث گذشته به نظر خواننده رساندیم که بنای ما بر این نیست که در غیر احکام فرعیه بر این گونه اخبار اعتماد کنیم، و این نه ما تنهاییم، بلکه اصولا همه عقلا بنایشان بر این است، اگر در همه طوایف بشری تفحص کنیم خواهیم یافت که همه آنها بنایشان بر این است که جز در محاورات روزمره خود به اخبار آحاد اعتماد نکنند، این مقدار هم که ما بحث کردیم برای این بود که در قبال خصم که روایت را به باد خدشه و اشکال گرفته و می خواست بدون دلیل صحیح، روایت را ساختگی و مجعول قلمداد کند و با علم به اینکه اشکالاتش وارد نیست سکوت نکرده باشیم.

طبرسی در مجمع البیان می فرماید:

سید ابو الحمد ما را خبر داد که حاکم ابو القاسم حسکانی از ابو عبد الله شیرازی از ابوبکر جرجانی از ابو احمد بصری از محمد بن سهل از زید بن اسماعیل مولای انصار از محمد بن ایوب واسطی از سفیان بن عیینه از جعفر بن محمد علیه السلام از پدران بزرگوار خود که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم علی را نصب کرد، فرمود:

هر که من مولای اویم اینک علی بن ابیطالب مولای اوست، و این مطلب در شهرها پخش شد تا به گوش نعمان بن حارث فهری رسید، حارث عرض کرد:

به ما دستور دادی به کلمه «لا اله الا الله» و اینکه تو رسول اللهی شهادت دهیم، دستور دادی جهاد و حج کنیم، نماز و روزه و زکات را به جا آریم، به این همه

اطاعت اکتفا نکردی تا اینکه این پسر را به سروری ما منصوب نموده و گفتی:

هر که من مولای اویم علی مولای اوست، حالا بگو ببینم این مطلب از ناحیه تو است یا از ناحیه خداست؟

حضرت فرمود آری، سوگند به آن خدائی که جز او معبودی نیست این نیز از ناحیه خداست، نعمان بن حارث در حالی که می گفت:

«اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجاره من السماء»، از نزد رسول الله صلی الله علیه و آله برگشت.

خداوند هم سنگی بر سرش کوبید و هلاکش نمود و آیه ی «سال سائل بعذاب واقع» را راجع به همین واقعه نازل فرمود. (۴۷)

مؤلف:

همین مضمون را کلینی در کافی روایت کرده است. (۴۸) و حافظ ابو نعیم در کتاب نزول القرآن حدیث زیر را با حذف چند نفر از وسط از سلسله سند تا علی بن عامر نقل می کند که او از ابی الحجاف از اعمش از عطیه نقل کرده (۴۹) که گفت:

این آیه شریفه درباره ی علی علیه السلام به رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ...» و خدای تعالی نیز فرمود:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» (۵۰).

و نقل شده است که مالکی در کتاب فصول المهمه خود گفته است:

امام ابو الحسن واحدی در کتاب خود موسوم به اسباب النزول به سند خود حدیثی را تا ابی سعید خدری رفع می کند (۵۱) که او گفته آیه ی «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» در روز غدیر خم و درباره علی علیه السلام نازل شده است. (۵۲)

مؤلف:

همین روایت را صاحب

فتح القدیر از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر نقل کرده که آنان نیز آن را از ابی سعید خدری نقل کرده اند، در در المنثور هم همین طور نقل شده است. (۵۳) و اما غدیر خم، «خم» (به ضم خاء نقطه دار و تشدید میم و تنوین آن) چنان که محیی الدین نووی گفته است، اسم بستانی است در سه میلی جحفه، که در کنار آن بستان، غدیر یعنی گودالی است معروف به گودال خم، یعنی گودال نزدیک به بستان خم، و در فتح القدیر نقل شده که ابن مردویه از ابن مسعود روایت کرده که گفت:

ما در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار می خواندیم:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس». (۵۴)

مؤلف:

آنچه از اخبار در اینجا نقل شد مختصری است از اخبار زیادی که دلالت دارد بر اینکه آیه ی «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ...» درباره ی علی علیه السلام در روز غدیر خم نازل شده است، و اما حدیث غدیر یعنی فرمایشی را که رسول الله صلی الله علیه و آله آن روز درباره ی علی علیه السلام فرمود، خود حدیثی است متواتر که هم از طرق شیعه و هم از طرق اهل سنت به بیشتر از صد طریق و از جمع کثیری از صحابه نقل شده است، از آن جمله:

نام جمعی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله که حدیث غدیر را نقل کرده اند

۱ براء بن عازب،

۲ زید بن ارقم،

۳ ابو ایوب انصاری،

۴ عمر بن خطاب،

۵ علی بن

ابیطالب علیه السلام،

۶ سلمان فارسی،

۷ ابوذر غفاری،

۸ عمار بن یاسر،

۹ بریده،

۱۰ سعد بن ابی وقاص،

۱۱ عبد الله بن عباس،

۱۲ ابو هریره،

۱۳ جابر بن عبد الله،

۱۴ ابو سعید خدری،

۱۵ انس بن مالک،

۱۶ عمران بن حصین،

۱۷ ابن ابی اوفی،

۱۸ سعدانه،

۱۹ همسر زید بن ارقم. علاوه بر این، همه امامان اهل بیت علیه السلام بر صحت آن اجماع دارند، مخصوصا علی علیه السلام در میدان کوفه (رحبه) مردم را راجع به این حدیث سوگند داد که هر کس در غدیر خم حاضر بوده و آن را از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده برخیزد و شهادت دهد، جمع کثیری برخاستند و بر صحت آن و این که در روز غدیر خم به گوش خود از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده اند گواهی دادند و در بسیاری از این روایات دارد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

ایها الناس آیا مگر معتقد نبودید که من اولایم به مؤمنین از خود آنها؟

گفتند چرا، فرمود:

هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست، کما اینکه احمد بن حنبل (۵۵) و همچنین دیگران به طرق زیادی حدیث را این طور نقل کرده اند، و چه بسیار کتاب هائی که تنها در خصوص این یک حدیث و به دست آوردن عده طرق روایتی آن و بحث درباره ی متن آن چه به قلم علمای اهل سنت و چه به قلم علمای شیعه تالیف شده است که بقدر کفایت در آنها درباره ی حدیث شریف غدیر بحث شده است.

روایاتی دیگر از طرق عامه که شان نزول آیه شریفه را داستان هایی مختلف نقل می کنند و جوینی در کتاب السمطین به اسناد خود از ابی

هریره روایت می کند که گفت:

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

در شب معراج وقتی مرا به طرف آسمان هفتم سیر دادند از زیر عرش ندائی بگوشم آمد که می گفت:

راستی علی آیت خدا است و دوست مؤمنین، علی را به مردم معرفی کن. وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله از معراج فرود آمد آن ندا را فراموش کرد، لذا آیه ی «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین» برای یادآوریش نازل شد. (۵۶)

و در فتح القدیر است که ابن ابی حاتم از جابر بن عبد الله روایت می کند که گفت:

وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله از غزوه بنی انمار بر می گشت در ذات الرقیع در محلی مشرف بر نخلستانی فرود آمد و در حالی که بر لب چاهی نشسته و پاهای مبارک را در چاه انداخته بودند مردی از بنی النجار به نام وارث به رفقای خود گفت:

من محمد را خواهم کشت، رفقایش پرسیدند چگونه؟

گفت:

به او می گویم شمشیرت را به من ده، وقتی به من داد، با همان شمشیر او را می کشم. این بگفت و نزدیک آن حضرت آمد و عرض کرد:

ای محمد شمشیر خود را به من ده تا ببویم، حضرت شمشیر خود را به وی داد، در همان لحظه دستش به لرزه در آمد و شمشیر از دستش به زمین افتاد، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

خدا نگذاشت آنچه می خواستی انجام دهی، بعد از این واقعه خدای تعالی این آیه را فرو فرستاد: «یا ایها الرسول بلغ ما

انزل الیک ...» (۵۷).

مؤلف:

صاحب فتح القدیر بعد از نقل این خبر گفته است که ابو حبان همین روایت را در صحیح خود نقل کرده، و نیز ابن مردویه از ابی هریره نظیر این داستان را نقل کرده، و لیکن اسم آن مرد را نبرده. ابن جریر از حدیث محمد بن کعب قرظی نظیر آن را روایت کرده، و قصه غورث بن حارث هم در نقل صحیح ثابت و معروفست، این بود حکایت صاحب فتح القدیر ولی آنچه هست این است که مضمون این حدیث هرگز به آیه شریفه قابل تطبیق نیست. (۵۸) در کتاب در المنثور و فتح القدیر و غیر آن دو از ابن مردویه و ضیاء در کتاب المختاره از ابن عباس نقل شده که او گفته:

از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند کدامیک از آیات قرآنی تو را سخت تر آمد؟

فرمود:

من در ایام موسم حج (ذی حجه) در منا بودم و مشرکین عرب و یک عده ای از مردم ناشناس و اوباش هم در آنجا گرد آمده بودند که جبرئیل این آیه را فرود آورد:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک ...» حضرت فرمود:

برخاستم و نزدیک عقبه آمده و به بانگ بلند ندا در دادم: ایها الناس! کیست مرا در تبلیغ رسالتم کمک و یاری کند، و در مقابل، بهشت برای او باشد؟

ایها الناس!

بگویید «لا اله الا الله» و شهادت دهید بر اینکه من فرستاده خدایم به سوی شما تا رستگاری یافته و بهشت نصیبتان شود. این را که گفتم، هیچ مرد و زن و بچه ای نماند مگر اینکه مرا هدف سنگ و خاک قرار دادند و آب دهان برویم انداختند، و

می گفتند:

این دروغگوی بی دین است، در این میان شخصی به من گفت:

اگر راستی رسول اللهی الان جا دارد که بر این اوباش نفرین کنی، و به قهر خداوند دچارشان سازی، همانطور که نوح پیغمبر با نفرین قوم خود را هلاک ساخت. رسول الله صلی الله علیه و آله بجای نفرین عرض کرد:

بار الها قوم مرا هدایت کن که مردمی نادانند، در این میان عباس عمویش رسید و او را از دست مردم گرفته و آنان را دور کرد. (۵۹)

مؤلف:

این روایت، روایتی است که بر آیه قابل تطبیق نیست، و آیه هم تمامیش بر این داستان تطبیق نمی شود، مگر اینکه کسی بگوید ممکن است آن روز تنها جمله «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» نازل شده بود، و ما بقی آیه وقت دیگری، این هم حرفی است که خود این روایت آن را تکذیب می کند، چون در روایت تمامی آیه نقل شده است، باز نظیر این روایت، روایتی است که بعدا می آید.

در کتاب در المنثور و فتح القدیر است که عبد بن حمید و ابن جریر و ابی حاتم و ابو الشیخ از مجاهد نقل می کند که گفته است:

وقتی آیه ی «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کرد ای پروردگار من!

من یک نفر بیش نیستم، با این حال چکار کنم اگر همه مردم بر سرم بریزند؟! در جوابش این آیه نازل شد:

«و ان لم تفعل فما بلغت رسالته» (۶۰).

و در همین کتاب از حسن نقل می کند که گفته است:

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

خدای تعالی مرا به رسالت

خود مبعوث فرمود و من از این موضوع نگران شدم، چون میدانستم مردم مرا تکذیب خواهند کرد، خدای تعالی مرا در صورتی که کوتاهی کنم به عذاب خود تهدید فرمود، و این آیه را فرو فرستاد:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک». (۶۱)

مؤلف:

این دو روایت از نظر اینکه در آنها قطع و ارسال هست، یعنی همه آن نقل نشده و سندش هم اسقاط شده از این جهت مانند روایت قبلی غیر قابل اعتمادند و نظیر این دو روایت در بی اعتباری و تشویش، بعضی از روایاتی است که می گوید رسول الله صلی الله علیه و آله همواره کسانی را به حفاظت و حراست خود می گماشت، تا آنکه این آیه نازل شد و حضرت نگهبانان خود را مرخص نمود، و فرمود:

خدا وعده داده مرا حفظ کند، دیگر حاجت به حراست کسی ندارم.

در تفسیر المنار است که مفسرینی که تفسیرشان به روایت است و همچنین ناقلین اخبار مانند ترمذی و ابو شیخ و حاکم و ابو نعیم و بیهقی و طبرانی همگی از چند نفر از صحابه روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله تا مدتی که در مکه بود و این آیه نازل نشده بود همواره کسانی را بر حراست و نگهبانی خود می گماشت، پس از آنکه این آیه نازل شد آن حضرت نگهبانان خود را مرخص نمود، و کسی که در میان نگهبانان آن حضرت از همه بیشتر اهتمام بر حراستش داشت، ابو طالب بود، و عباس هم آن جناب را حراست می کرد. (۶۲) و نیز در تفسیر المنار است که باز از روایاتی که در این باره نقل شده

روایتی است که از جابر و ابن عباس نقل شده که رسول الله صلی الله علیه و آله همواره به وسیله اشخاصی حراست می شده، مخصوصا عمویش ابو طالب همه روزه اشخاصی را از بنی هاشم برای نگهبانیش همراهش می گمارد، تا آنکه این آیه نازل شد و رسول الله صلی الله علیه و آله به عمویش گفت:

عمو جان اینک خدای تعالی مرا از هر گزندی حفظ کرد، دیگر حاجت ندارم به اینکه اشخاصی را به حراستم بگماری. (۶۳)

مؤلف:

این دو روایت همانطوری که می بینید دلالت دارند بر اینکه نزول آیه قبل از هجرت بوده و چون قبل از نزول آیه حراست می شده و مدتی بعد از آن، نگهبانان را ترک گفته، معلوم می شود که این آیه در اواسط مدت اقامتش در مکه نازل شده است، و نیز دلالت دارند بر اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله مدتی تبلیغ می کرده، و از جهت اذیت و تکذیب دشمن کار بر آن جناب سخت شده، به حدی که بر جان خود ترسیده، و ناگزیر مدتی دست از تبلیغ کشیده و دو باره از طرف پروردگار مامور تبلیغ شده و خدای تعالی هم او را تهدید کرده، و هم به نگهداری و حفاظت خود او را نوید داده، و از این رو دو باره به کار سابق خود پرداخته است، این مطلبی است که از آن دو روایت استفاده می شود و لیکن جلالت قدر رسول الله صلی الله علیه و آله بیش از این است که ترک تبلیغ کند و یا بر جان خود بترسد، و این خود شاهد بر ضعف این روایات است.

و در «در المنثور» و فتح

القدیر نقل شده است که عبد بن حمید و ترمذی و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ و حاکم و ابن مردویه و ابو نعیم و بیهقی نقل می کنند از دلائل از عایشه که گفت:

رسول الله صلی الله علیه و آله همواره به وسیله اشخاصی حراست می شد تا آنکه آیه ی «و الله یعصمک من الناس» نازل شد، و لذا سر از قبه بیرون آورده و فرمود:

ایها الناس!

در پی کار خود روید که خدای تعالی مرا از هر گزندی حفظ فرمود. (۶۴)

مؤلف:

این روایت همانطوری که می بینید ظاهر است در اینکه آیه در مدینه نازل شده است.

و در تفسیر طبری از ابن عباس نقل می کند که در تفسیر آیه ی «و ان لم تفعل فما بلغت رسالته» گفته است:

یعنی اگر کتمان کنی یکی از آیاتی را که به تو نازل شده است، رسالت خدا را تبلیغ نکرده ای. (۶۵)

مؤلف:

اگر مراد از این کلام یک آیه و یک حکم معینی باشد از احکامی که به آن جناب نازل شده، برای روایت وجه صحیحی خواهد بود و گرنه اگر مراد تهدید باشد نسبت به هر آیه و حکمی که فرض شود، معنای صحیحی برای روایت نمی توان یافت، زیرا سابقا گفتیم که مضمون آیه با یک چنین فرضی تطبیق ندارد.

## پی نوشتها

(۱) اگر ایشان تورات و انجیل و آنچه را که از ناحیه پروردگارشان به سویشان نازل شده به پا میداشتند از بالای سر و زیر پاهاشان روزی میخوردند.

(۲) بگو ای اهل کتاب هیچ چیز نخواهید بود مگر آنکه تورات و انجیل را و آنچه را که پروردگارتان به سویتان نازل کرده به پا بدارید.

(۳) بخوان به

نام پروردگارت، همان پروردگاری که عالم را آفرید. سوره علق آیه. ۱

(۴) بنابراین باید در وظایف خود استقامت بورزید و در عبادات متوجه و از کرده ها استغفار کنید، و وای بر حال مشرکین. سوره حم سجده آیه. ۶

(۵) سوره مدثر آیه. ۱

(۶) چنین نیست که بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله در آنچه که خدا واجب فرموده حرجی باشد، خداوند درباره ی او سنتی را مقرر فرموده که درباره ی همه انبیاء همان را مقرر و اجرا نموده بود، و امر پروردگار همواره به طور قضا و قدر حتمی بوده است، همان انبیائی که پیامهای او را به مردمی که به سویشان مبعوث بودند می رساندند و از او می ترسیدند و از احدی جز خدا هراس نداشتند، و بس است خداوند برای حفظ و پاداش دادن به آنان. سوره احزاب آیه. ۳۹

(۷) از آنان نترسید، بلکه از من بترسید اگر مردمی با ایمان هستید. سوره آل عمران آیه. ۱۷۵

(۸) کسانی که مردم بانان گفتند:

زنهار که دشمن، خلق کثیری علیه شما جمع آوری کرده، بترسید و از روبرو شدن با ایشان بپرهیزید، لیکن همین تهدید بجای اینکه در اراده آنان خللی وارد سازد ایمانشان را بیش از پیش محکم نمود، و گفتند:

بس است برای ما خداوند، که او نیکو وکیلی است.

سوره آل عمران آیه. ۱۷۳

(۹) تفسیر المنار ج ۶ ص ۴۶۳

(۱۰) تفسیر روح المعانی ج ۶ ص ۱۶۹

(۱۱) او جن زده ایست که از همان جن الهام می گیرد.

سوره دخان آیه. ۹

(۱۲) مسلما انسانی او را تعلیم می دهد.

سوره نحل آیه. ۱۰۳

(۱۳) شاعریست که ما منتظریم او هم مانند سایر شعرا دستخوش حوادث روزگار شده خودش و نام و

نشانش از یادها برود.

سوره طور آیه. ۳۰

(۱۴) یا ساحر است و یا جن زده.

سوره ذاریات آیه. ۵۲

(۱۵) شما پیروی نمی کنید مگر مردی را که ساحران جادویش کرده اند.

سوره اسراء آیه. ۴۷

(۱۶) این نیست جز همان سحری که سینه به سینه به او رسیده است.

سوره مدثر آیه. ۲۴

(۱۷) گفتند حرفهای او همان مطالب کهنه ایست که او استنساخ کرده و در هر صبح و شام برایش می خوانند.

سوره فرقان آیه. ۵

(۱۸) بزرگانشان می گفتند بروید و صبر کنید بر خدایان خود، این حرفها (که این مرد می زند) برای رسیدن به مقاصدی است که در سر پرورانده نه بمنظور حق.

سوره ص آیه. ۶

(۱۹) مجمع البیان ج ۳ ص ۲۲۳

(۲۰) مفردات راغب ص ۳۳۶ ۳۳۷ (عصم).

(۲۱) اینها با کید خود به تو ضرری نمی رسانند، چه خدای نگهدار تو است. قرآن و سنت را به تو نازل فرمود و شرایع و اخباری از پیغمبران گذشته به تو یاد داد که تو خود از آنها خبری نداشتی. آری فضل خداوند برتو عظیم است.

سوره نساء آیه. ۱۱۳

(۲۲)سوره بقره آیه. ۱۳

(۲۳) لیکن بیشتر مردم نمی فهمند.

سوره روم آیه. ۳۰

(۲۴) هان ای مردم!

آفریدیم شما را از نر و ماده ای و قرارتان دادیم شاخه شاخه و قبیله قبیله تا یکدیگر را بشناسید، محققاً گرامی ترین شما پارساترین افراد شما است، به راستی خداوند دانای با خبر است.

سوره حجرات آیه. ۱۳

(۲۵) اگر بخواهد شما را هلاک نموده ملت دیگری را به وجود می آورد، و خداوند بر این معنا قادر بوده و هست.

سوره نساء آیه. ۱۳۳

(۲۶) و کسی که کفر ورزید (بداند) که محققاً خداوند بی نیاز از همه عالمیان است.

سوره آل عمران آیه. ۹۷

(۲۷) محققاً خداوند هدایت نمی کند فاسقین و

تبهکاران را.

سوره منافقین آیه. ۶

(۲۸) و خداوند هدایت نمی کند قوم ستمگر را.

سوره بقره آیه. ۲۵۸

(۲۹) مکر بد و دامی که تنیده می شود جز گریبان صاحبش را نمی گیرد و جز بر او مسلط و محیط نمی شود.

سوره فاطر آیه. ۴۳

(۳۰) تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۳۳۱ ح. ۱۵۲

(۳۱) تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۳۳۲ ح. ۱۵۳

(۳۲) تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۳۳۴ ح. ۱۵۵

(۳۳) بصائر الدرجات ص ۵۱۵ ح. ۴۰

(۳۴) کافی ج ۱ ص ۲۹۰ ح. ۶

(۳۵) معانی الاخبار.

(۳۶) تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۲۳۳ ح. ۱۵۴

(۳۷ و ۳۸) غایه المرام ص ۸۰ ح. ۲۰

(۳۹) تفسیر البرهان ج ۱ ص ۴۹۰ ح. ۱۱

(۴۰) غایه المرام ص ۸۰ ح. ۲۰

(۴۱) سائلی از خدا عذابی را درخواست کرد که بر کفار نازل شدنی بود و کسی نمی تواند از وقوع آن جلوگیری کند.

سوره معارج آیه. ۱

(۴۲) تفسیر المنار ج ۶ ص ۴۶۴

(۴۳) بار الها اگر این مطلب حق و از ناحیه تو است سنگی از آسمان بر ما بباران.

سوره انفال آیه. ۳۳

(۴۴) تفسیر المنار ج ۶ ص ۴۶۴

(۴۵) و بپرهیزید از روزی که در آن روز به سوی خدا بر می گردید.

سوره بقره آیه. ۲۸۱

(۴۶) مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه ص ۱۷

(۴۷) مجمع البیان ج ۱۰ ص ۳۵۲

(۴۸) کافی ج ۸ ص ۵۷ ح. ۱۸

(۴۹) غایه المرام ص ۳۳۵ ح. ۸

(۵۰) امروز تکمیل کردم برای شما دین شما را و تمام نمودم بر شما نعمت خود را و از بین ادیان، اسلام را برای شما انتخاب نمودم

سوره مائده آیه. ۳

(۵۱) رفع سند عبارتست از حذف قسمتی از روات آن.

(۵۲) الفصول المهمه ص ۴۲

(۵۳) الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸

(۵۴) فتح القدیر،

ج ۲، ص ۵۷

(۵۵) مسند احمد ج ۵ ص ۳۶۶

(۵۶) فرائد السمطین ج ۲ ص ۵۷

(۵۷) فتح القدیر ج ۲ ص ۵۷

(۵۸) فتح القدیر، ج ۲ ص ۵۸

(۵۹) در المنثور ج ۲ ص ۲۹۸ و فتح القدیر، ج ۲ ص ۵۷

(۶۰) در المنثور ج ۲ ص ۲۹۸

(۶۱) فتح القدیر، ج ۲ ص ۵۷

(۶۲ و ۶۳) تفسیر المنار ج ۶ ص ۴۷۳

(۶۴) در المنثور ج ۲ ص ۲۲۹ و فتح القدیر ج ۲ ص ۵۷

(۶۵) تفسیر طبری ج ۶ ص ۱۹۸

## آیات غدیر

### بررسی آیه ی «الیوم یئس ...»

در اوایل سوره مائده این آیه آمده است:

الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (۱).

این دو قسمت که هر دو با «الیوم » شروع می شوند، ضمن یک آیه هستند نه دو آیه، و قدر مسلم این است که هر دو هم مربوط به یک مطلب است نه دو مطلب. ترجمه این آیه را عرض می کنم بعد به شرح معنی آن از روی قرائن می پردازم.

کلمه «یوم » - یعنی روز - وقتی با «الف و لام » ذکر می شود (الف و لام عهد) گاهی به معنی آن روز است و گاهی به معنی امروز، در هر دو مورد به کار برده می شود. به معنی «آن روز» در جایی به کار می رود که قبلا یک روزی را نام برده اند بعد می گویند در آن روز. ولی اگر بگوییم فلان کس الیوم وارد شد یعنی همین امروز وارد شد. «الیوم یئس الذین کفروا من دینکم » (حالا ما نمی گوییم مقصود آن روز است یا امروز، شرحش را بعد می دهیم.) در آن روز (یا امروز) کافران از دین

شما مایوس شدند «فلا تخشوهم »

*****

(۱). مائده/۳.

پس، از آنها دیگر بیم نداشته باشید. یعنی چه آنها از دین شما مایوس شدند؟

یعنی آنها دیگر مایوس شدند که بر دین شما پیروز و فائق شوند و آن را از میان ببرند. چون مایوس شدند دست از کار و فعالیت و آن روشی که قبلا علیه اسلام داشتند برداشتند.

از آنها دیگر بیم نداشته باشید. جمله بعد خیلی عجیب است، می فرماید:

«و اخشون » اما از من بترسید. صحبت این است که امروز از ناحیه آنها بیم نداشته باشید ولی از ناحیه من بیم داشته باشید، با توجه به اینکه بحث درباره خود دین است. بیم از آنها این بود که از ناحیه آنان به این دین آسیب برسد. می فرماید نترسید، دیگر آنها نمی توانند آسیبی برسانند «و اخشون » از من بترسید. قهرا معنایش این است که اگر آسیبی به این دین برسد، از طرف من می رسد. حال این چه مفهومی می تواند داشته باشد که بعد از این از کفار نترسید بر دین خودتان، از من بترسید، بعد عرض می کنیم که مقصود چیست.

[در ادامه آیه می فرماید:] «الیوم اکملت لکم دینکم » آن روز (یا امروز) دین شما را کامل کردم، به حد کمال رساندم «و اتممت علیکم نعمتی » و نعمت خودم را به پایان رساندم. در اینجا دو کلمه نزدیک به هم ذکر شده است:

اکمال و اتمام. این دو کلمه خیلی به هم نزدیکند:

کامل کردم یا تمام کردم.

### فرق اکمال و اتمام

فرق این دو کلمه (در فارسی و بیشتر در عربی) با یکدیگر این است که «تمام » در جایی گفته می شود که یک چیزی اجزائش باید پشت سر یکدیگر بیاید، تا وقتی که هنوز همه اجزائش مرتب

نشده، می گوییم ناقص است، وقتی که آخرین جزئش هم آمد، می گوییم تمام شد. مثل یک ساختمان که می گوییم ساختمان تمام شد. یک ساختمان تا وقتی که پایه هایش را بالا آورده اند و حتی سقف آن را هم زده اند، تمام نیست. تا همه اجزائی که برای یک ساختمان لازم است - که اگر نباشد از آن ساختمان نمی شود استفاده کرد - نباشند، می گوییم این ساختمان تمام نیست. وقتی همه اجزاء بود به طوری که بتوان در آن سکنی گزید، می گوییم تمام شد. اما در مساله «کامل » این طور نیست که [شی ء غیر کامل] جزء ناقصی دارد بلکه ممکن است هیچ جزء ناقص و ناتمامی نداشته باشد ولی هنوز کامل نباشد. مثلا یک جنین در رحم مادر به حد تمام می رسد یعنی همه ساختمانش تمام می شود، بچه هم به دنیا می آید ولی هنوز انسان کاملی نیست یعنی آن رشدی را که باید بکند نکرده است. رشد کردن غیر از این است که جزء ناقصی داشته باشد. در واقع اختلاف کامل و تمام با یکدیگر اختلاف کیفی و کمی است.

قرآن از یک طرف می گوید:

«الیوم اکملت لکم دینکم »

در این روز دین شما را به حد کمال رساندم،

و از طرف دیگر می گوید:

«و اتممت علیکم نعمتی » نعمت خودم را هم به حد اتمام رساندم «و رضیت لکم الاسلام دینا» در امروز من اسلام را برای شما به عنوان یک دین پسندیدم. یعنی این اسلام، امروز آن اسلامی است که خدا می خواسته آن باشد. واضح است که مقصود این نیست که اسلام همان اسلام سابق است ولی خدا نظرش تغییر کرده! بلکه مقصود این است که چون اکنون اسلام به حد کمال و

حد تمام رسید، این همان دین مرضی الهی است. آن دینی که خدا می خواسته همین اسلام کامل شده و تمام یافته است.

مفهوم آیه بیش از این نیست. هر چه هست درباره کلمه «الیوم » است که مقصود کدام روز است؟

کدام روز است در این حد از اهمیت که قرآن می گوید در آن روز دین کمال یافت و نعمت خدایی به اتمام رسید. این باید یک روز خیلی مهمی باشد، یک حادثه خیلی فوق العاده ای باید در آن روز واقع شده باشد، و این دیگر مربوط به شیعه و سنی نیست. از عجایب قضیه این است که از ما قبل و ما بعد این آیات هم هیچ چیزی که دلالت بر آن روز بکند فهمیده نمی شود. خلاصه از قرائن لفظی خود آیه چیزی [درباره آن روز] نمی شود فهمید. یک وقت هست که قبل از آیه ای حادثه یا جریان یا مطلب خیلی مهمی را نقل کرده بعد می گوید «امروز» یعنی به مناسبت آن مطلبی که در اینجا گفتیم. در این مورد این طور نیست چون قبل از این آیه دستورات بسیار ساده ای هست راجع به اینکه گوشت چه حیوانی بر شما حلال است و گوشت چه حیوانی بر شما حرام است، حکم میته چنین است، خون بر شما حرام است، گوشت خنزیر (یعنی خوک) بر شما حرام است و ... یک مرتبه می گوید:

«الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا».

این که تمام می شود دو مرتبه برمی گردد به همان سیاق اول که چه گوشتی حرام است و در صورت اضطرار مانعی ندارد:

«فمن اضطر فی

مخمصه غیر متجانف ...»

یعنی این آیات به شکلی است که اگر ما آن قسمت را از وسط آن برداریم، ما قبل و ما بعد آن به همدیگر متصل می شود بدون اینکه کوچکترین خللی وارد شود کما اینکه همین مضمونی که در ما قبل و ما بعد این آیات آمده در دو سه جای دیگر قرآن تکرار شده بدون اینکه این امر در وسط قرار بگیرد، و مطلب نیز متلائم و کامل می باشد.

### مقصود از «الیوم » کدام روز است؟

این است که در اینجا مفسرین اعم از شیعه و سنی در این تلاش هستند که معنی «الیوم » را به دست آورند که این «امروز» چه روزی است؟

این کار دو راه دارد. یک راه این است که ما از قرائن بفهمیم یعنی از قرینه مضمون ببینیم این مضمون به چه روزی می خورد، درباره چه روزی می شود چنین جمله ای آمده باشد؟

دیگر اینکه از تاریخ و حدیث بفهمیم که شان نزول این آیه چیست. گروهی که راه اول را انتخاب می کنند به تاریخ و سنت و حدیث - که در حدیث چه آمده است درباره اینکه این آیه چه وقت و به چه مناسبت نازل شد - کار ندارند، می گویند ما به مضمون آیه نگاه می کنیم. در نتیجه گفته اند که این آیه مربوط به زمان بعثت است، پس «الیوم » یعنی «آن روز» نه «امروز».

این را هم برایتان عرض بکنم که این آیات در اوائل سوره مائده است که سوره پنجم قرآن می باشد و با آیه یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود شروع می شود، و سوره مائده به اتفاق جمیع مفسرین آخرین سوره ای است که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است یعنی

سوره ای است مدنی. حتی از سوره اذا جاء نصر الله و الفتح هم دیرتر نازل شده است. البته یکی دو تا آیه را گفته اند که بعد از این سوره نازل شده که در سوره های دیگر قرار داده شده است ولی سوره ای بعد از این سوره نازل نشده است. این سوره جزء آخرین آیاتی است که بر پیغمبر نازل شده است.

### نظریات مختلف درباره «الیوم »

(۱). روز بعثت

گفتیم بعضی گفته اند که مقصود از «الیوم » «آن روز» است نه «امروز». می گوییم روی چه قرینه ای؟

می گویند وقتی می گوید «الیوم » و یک روزی را آنچنان توصیف می کند که در این روز من اسلام را برای شما به عنوان یک دین پسندیدم، قاعدتا این روز باید همان روز بعثت پیغمبر باشد. جواب داده اند که شما این سخن را به قرینه رضیت لکم الاسلام دینا می گویید. این درست است در صورتی که جملات قبلش نبود زیرا صحبت این است که من امروز دین را به پایان رساندم و نعمت را به حد اتمام رساندم، [و حال آنکه] روز بعثت روز شروع این نعمت بوده است. «رضیت لکم الاسلام دینا» نیز به این عنوان است که حالا که اسلام کامل شد و نعمت اسلام تمام شد من این [دین] را به عنوان آن اسلامی که می خواهم، برای شما پسندیدم.

پس «الیوم » نمی تواند روز بعثت باشد.

۲. روز فتح مکه

از روز بعثت که بگذریم، روز دیگری که احتمال داده اند (۱)، روز فتح مکه است.

گفته اند یک روز دیگر هم در تاریخ اسلام روز خیلی مهمی است (راست هم می گویند روز خیلی مهمی است) و آن، روز فتح مکه است که آیه نازل شد:

انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما

تقدم من ذنبك و ما تاخر (۲).

مکه در جزیره العرب از نظر روحی وضع و موقعیت عجیبی داشت. بعد از عام الفیل و داستان اصحاب فیل که حمله کردند به مکه و به آن وضع عجیب شکست خوردند، تمام مردم جزیره العرب یک اعتقاد عظیمی به کعبه به عنوان مَعبَد بزرگ پیدا کرده بودند. غرور قریش هم از همانجا بود. قریش این [قضیه] را به حساب خودشان گذاشتند و گفتند بله این کعبه است که چنین احترامی دارد که لشکری با آن قدرت می آید و آنچنان دچار بلای آسمانی می شود که کسی از ایشان باقی نمی ماند. ببینید ما چقدر مهم هستیم! از آن پس قریش عجیب غرور پیدا کردند و در مردم جزیره العرب نیز یک نوع اطاعت و فرمانبرداری از ایشان پدید آمده بود. بازار مکه رواج بسیار یافت. آنها هر تحکمی که دلشان می خواست، به مردم می کردند. مردم هم روی همین جنبه روانی و اعتقادی که به کعبه پیدا کرده بودند، اطاعت می کردند.

*****

(۱). اینها هیچ قرینه ای ندارد، فقط احتمال است. چون گفته اند، ما هم نقل می کنیم. ۲. فتح/۱ و ۲.

از آن هنگام مردم اعتقاد پیدا کردند که محال است کسی بر کعبه قدرت پیدا کند و مسلط شود. پیغمبر اکرم مکه را فتح کرد بدون خونریزی، بدون هیچ ناراحتی و بدون اینکه کوچکترین آسیبی به کسی برسد. شاید پیغمبر اکرم که این همه عنایت داشت به اینکه مکه را بدون خونریزی فتح کند، غیر از مساله حرمت کعبه که می خواست محفوظ بماند، این مساله را نیز در نظر داشت. اگر در جای دیگر می جنگیدند، چنانچه صد مسلمان هم کشته می شدند، کسی به حساب

چیزی نمی گذاشت، ولی اگر در فتح مکه به مسلمانها آسیبی می رسید، می گفتند ببینید! همان کاری که بر سر اصحاب فیل آمد، بر سر اصحاب محمد آمد. پیغمبر اکرم مکه را آنچنان فتح کرد که خون هم از دماغ کسی نیامد، نه از مسلمین و نه از کفار. فقط خالد بن ولید روی کینه های خودش، در گوشه ای از مکه که عده ای مقاومت می کردند، دو سه نفر از آنها را کشت.

بعد که این خبر به پیغمبر اکرم رسید عجیب آنها را تهدید کرد که چرا چنین کاری کردید؟! و تبری جست: خدایا من از تو تبری می جویم از کاری که این مرد کرد و من هرگز به این کار راضی نبودم.

این بود که فتح مکه از نظر روانی اثر فوق العاده ای در مردم جزیره العرب گذاشت.

گفتند معلوم می شود که وضع دیگری است. محمد صلی الله علیه و آله آمد مکه را تصرف کرد و هیچ آسیبی هم به او نرسید. بعد از این بود که دیگر مردم جزیره العرب تسلیم می شدند، هی آمدند و اسلام اختیار کردند. آیه قرآن می فرماید:

لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا (۱) در نزد خدا مردمی که قبل از فتح مکه برای اسلام فداکاری جانی یا مالی کردند، با آنها که بعد از فتح مکه چنین کردند برابر نیستند، چون قبل از فتح مکه هنوز مسلمین در اقلیت بودند [و این اعمال آنها] روی ایمان کامل بود ولی بعد از فتح مکه مردم خود به خود می آمدند [و اسلام اختیار می کردند]. ایمان بعد از فتح مکه ارزش ایمان قبل

از فتح مکه را نداشت.

پس در اینکه روز فتح مکه روز پیروزی عظیمی برای اسلام است هیچ بحثی نیست و ما هم بحثی نداریم.

گفتیم برخی گفته اند شاید مقصود از روزی که قرآن این همه به آن اهمیت می دهد

*****

(۱). حدید/۱۰.

الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی روز بزرگ فتح مکه باشد. (همان طور که عرض کردم دلیلی در لفظ یا در تاریخ برای اثبات این سخن نیست.) این سخن هم گذشته از اینکه هیچ قرینه و تاریخی آن را تایید نمی کند، صدر آیه نیز آن را تایید نمی کند چون آیه می گوید:

اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی نعمت خودم را به پایان رساندم، یعنی چیزی باقی نمانده که نگفته باشم، همه چیز را گفتم، و حال آنکه ما می دانیم بسیاری از دستورات اسلام بعد از فتح مکه نازل شده است. این با اتممت علیکم نعمتی نمی سازد. وقتی می گوید من این ساختمان را به پایان رساندم، مسلما منظور ساختمان نیمه تمام نیست. بسیاری از آیات و از جمله همه سوره مائده که اتفاقا مفصل و زیاد است و دستور هم زیاد دارد، بعد از فتح مکه نازل شده. چطور می تواند این آیه که جزء سوره مائده است مربوط به فتح مکه باشد که در سال هشتم هجری بوده در حالی که سوره مائده در اواخر سال دهم هجری نازل شده است. اگر هم بگوییم تنها این آیه [در فتح مکه] نازل شده، باز با اتمام نعمت جور در نمی آید.

در اینکه منظور از «الیوم » در این آیه روز فتح مکه باشد، ایراد دیگری نیز هست و آن

اینکه آیه می گوید:

الیوم یئس الذین کفروا من دینکم

امروز کافران از دین شما مایوس شدند یعنی از تسلط بر دین شما مایوس شدند.

آیا در روز فتح مکه این طور شد؟

درست است که این فتح اثر عظیم داشت ولی آیا آن روز روزی بود که دیگر کافران به کلی از اینکه این دین از بین برود مایوس شدند؟ نه.

۳. روز قرائت سوره برائت به وسیله امیرالمؤمنین در منی

روز دیگری را نیز روز مهمی شمرده اند (که مهمتر بوده است) و گفته اند احتمالا مقصود آن روز است یعنی روز قرائت سوره برائت به وسیله امیرالمؤمنین در منی در سال نهم هجری. فتح مکه یک فتح نظامی بود و به موجب آن، قدرت نظامی و حتی قدرت معنوی اسلام عجیب تثبیت شد ولی هنوز پیغمبر با کفار با شرایط صلح زندگی می کرد، قرار داد صلح بسته بود و لهذا آنها هم حق داشتند در خانه کعبه طواف کنند و در مکه باشند و نیز حق داشتند که در حج شرکت کنند. یک سال هم [مراسم حج] به همین صورت بود:

مسلمین شرکت می کردند، آنها هم شرکت می کردند.

مسلمین مراسمشان را مطابق اسلام انجام می دادند، آنها هم مطابق رسوم خودشان انجام می دادند. در سال نهم هجری سوره برائت نازل شد. بعد که این سوره نازل شد قرار شد که امیرالمؤمنین برود این سوره را در منی در مجمع عمومی بخواند که از این پس دیگر مشرکین حق ندارند در مراسم حج شرکت کنند و این مراسم خاص مسلمین است و بس.

داستان معروف است که حضرت رسول اول ابوبکر را فرستادند به عنوان امیر الحاج. او رفت ولی هنوز بین راه بود که آیه

نـازل شـد. اینکه ابوبکر سوره برائت را هم بـا خود برد یـا از اول سوره برائت نبود و او فقـط برای امـاره الحـاج رفته بود، مورد اختلاـف مفسـرین است ولی به هر حـال این، مورد اتفاق شـیعه و سـنی است و آن را جزء فضائل امیرالمؤمنین می شـمارند که پیغمبر اکرم امیرالمؤمنین را با مرکب مخصوص خودش فرسـتاد و به او فرمود برو که بر من وحی نازل شده است که این سوره را بر مردم نباید بخواند مگر تو یا کسـی که از توست. امیرالمؤمنین رفت و در بین راه به ابوبکر رسـید. داسـتان را این طور نقل کرده اند که ابوبکر در خیمه ای بود. شتر مخصوص پیغمبر نعره ای کشید. او این صدا را می شناخت.

گفت این صدای شتر پیغمبر است، چرا این شتر اینجاست؟

ناگاه دید علی علیه السلام آمده است. خیلی ناراحت شد. فهمید خبر مهمی است.

گفت:

آیا خبری شده؟

فرمود:

پیغمبر مرا مامور کرده که سوره برائت را بر مردم بخوانم.

گفت:

آیا چیزی علیه من هم نازل شده یا نه؟

فرمود:

نه.

در اینجا اختلاف است:

سُنّیها می گویند علی رفت و سوره برائت را قرائت کرد و ابوبکر به سـفر ادامه داد و این یک پست از او گرفته شد. ولی عقیده شیعه و بسـیاری از اهل تسنن همان طور که در تفسیر المیزان نقل شده این است که ابوبکر از آنجا برگشت و تا به پیغمبر اکرم رسید گفت:

یا رسول الله!

آیا چیزی علیه من در این سوره نازل شده است؟

فرمود:

نه.

روز اعلام سوره برائت هم برای مسلمین روز فوق العاده ای بود. در آن روز اعلام شد که از امروز دیگر کفار حق ندارند در مراسم حج شرکت کنند و محیط حرم اختصاص به مسلمین دارد،

و مشرکین فهمیدند که دیگر نمی توانند به وضع شرک زندگی کنند، اسلام شرک را تحمل نمی کند، همزیستی با ادیان مثل یهودیت، نصرانیت و مجوسیت را می پذیرد ولی همزیستی با شرک را نمی پذیرد.

گفته اند شاید مقصود از «الیوم » این روز باشد.

در پاسخ گفته انـد که این مطلب بااتممت علیکم نعمتی (نعمت را به پایان رساندم، ساختمان را تمام کردم) جور در نمی آید چون بسیاری از دستورات بعد از آن روز رسیده است. این روز حتما باید از روزهای آخر عمر پیغمبر باشد که دیگر بعد از آن دستور جدیدی نرسیده باشد. (۱) این هایی که گفته انـد مقصود از «الیوم » فلان روز است، هیچ دلیلی ندارند یعنی گذشته از این که تاریخ تایید نمی کند، قرائن هم تایید نمی کند.

## بیان شیعه

۱. از جنبه تاریخی

شیعه در اینجا یک بیانی دارد که مدعی است هم مضمون آیات، آن را تایید می کند و هم تاریخ.

پس مطلب در دو قسمت باید بحث شود، یکی اینکه مضمون آیات تایید می کند و دیگر اینکه تاریخ تایید می کند.

اگر بخواهم قسمت دوم را بحث کنم یک مساله تاریخی خیلی مفصلی است.

اغلب کتاب هایی که در این مورد نوشته انـد بیشتر روی این جهت تکیه کرده انـد که از جنبه تاریخی و از جنبه حـدیثی ثابت کننـد که آیه الیـوم یئس الـذین کفروا من دینکم فلاـ تخشـوهم و اخشـون الیـوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمـتی و رضیت لکم الاسلام دینا در غدیر خم نازل شده است. کتاب الغدیر همین مطلب را ثابت می کند.

گذشـته از کتب حـدیث، در مورد مورخین هم همین طور است. قـدیمی ترین کتاب تاریخی اسـلام از کتابهای تاریـخ عمومی اسلامی و از معتبرترین کتابهای تاریخ اسلامی که شیعه و

سنی آن را معتبر می شمارند کتاب تاریخ یعقوبی است. مرحوم دکتر آیتی هر دو جلد این کتاب را ترجمه کرده اند. کتاب بسیار متقنی است و در اوایل قرن سوم هجری نوشته

*****

(۱). کتاب خلافت و ولایت که اخیرا حسینیه ارشاد منتشر کرده و قسمتهای اولش سخنرانی های آقای محمد تقی شریعتی است که در چهار سال پیش در حسینیه ایراد کردند و با استفاده از سوره مائده بحث کردند، همین قسمت هایی را که الآن من بحث می کنم دارد ولی چون ممکن است احتیاج به بحث بیشتری داشته باشد، شاید بیانات امروز من اندکی توضیح آن بحثها هم باشد یا آن هایی که در آن کتاب می خوانید توضیح عرایض من هم هست. این دو همدیگر را توضیح می دهند.

شده است. ظاهرا بعد از زمان مامون و حدود زمان متوکل نوشته شده.

این کتاب که فقط کتاب تاریخی است و حدیثی نیست، از آن کتاب هایی است که داستان غدیر خم را نوشته است. کتابهای دیگری - که آنها را هم اهل تسنن نوشته اند - نیز حادثه غدیر خم را ذکر کرده اند.

هنگامی که به غدیر خم که نزدیک جحفه (۲) است رسیدند، قافله را متوقف و اعلام کردند که می خواهم درباره موضوعی با مردم صحبت کنم.

(این آیه ها نیز در آنجا نازل شد.) بعد دستور داد که منبری برایش درست کنند. از جهاز شتر و چیزهای دیگر مرکز مرتفعی ساختند.

حضرت رفت بالای آن و مفصل صحبت کرد:

«الست اولی بکم من انفسکم؟

قالوا:

بلی ».

آنگاه فرمود:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه ».

بعد از این بود که این آیه نازل شد:

الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی.

اگر بخواهیم از

جنبه تاریخی بحث کنیم، باید یک یک کتاب هایی از شیعه و سنی و مخصوصا از اهل تسنن را که این حادثه را نقل کرده اند بیاوریم و بررسی کنیم. اینها را در کتاب هایی مثل الغدیر یا ترجمه های آن نوشته اند. کتابی را چند سال پیش در مشهد

*****

(۱). حجه الوداع در سال آخر عمر حضرت رسول دو ماه مانده به وفات ایشان رخ داده است. وفات حضرت رسول در بیست و هشتم صفر یا به قول سنیها در دوازدهم ربیع الاول اتفاق افتاده. در هجدهم ذی الحجه به غدیر خم رسیده اند. مطابق آنچه که شیعه می گوید حادثه غدیر خم دو ماه و ده روز قبل از وفات حضرت روی داده و مطابق آنچه که سنیها می گویند این حادثه دو ماه و بیست و چهار روز قبل از رحلت حضرت رسول اتفاق افتاده است.

(۲). شاید بعضی از شما به جحفه رفته باشید. من به جحفه رفته ام در سفر دوممان که مدینه مان به تاخیر افتاد و بعد از حج رفتیم به جده. در فتواها اختلافی هست که آیا از جده می شود محرم شد یا نمی شود. اختلاف هم در واقع اختلاف فتوایی نیست، باید گفت اختلاف نظر جغرافیایی است، چون از یکی از نقاطی که محاذی با یکی از میقاتها باشد می توان محرم شد. یک آدم جغرافیدانی که جغرافیای عربستان را خوب بداند شاید دقیقا بتواند تعیین کند که آیا جده محاذی با یکی از میقاتها هست یا نیست؟

ما خودمان اول عمل نکردیم ولی بعد که در مدینه و مکه نقشه های عربستان را پیدا کردیم، به نظرمان آمد که جده محاذی با بعضی از میقاتها هست اگر آن نقشه ها درست باشد. کسانی

که از جده به سوی مکه حرکت می کنند چون می خواهند احتیاط کنند که از یکی از میقاتهای واقعی محرم شوند، از جده می آیند به جحفه، و جحفه از راه مدینه نزدیک رابغ است. جحفه میقات اهل شام است یعنی وقتی افراد از راه شام که شمال غربی [مکه] می شود می آمدند، پس از پیمودن اندکی از راه به جحفه می رسیدند. پیغمبر اکرم آنجا را میقات قرار دادند برای مردمی که از آن راه می آیند. غدیر خم نزدیک جحفه است و محلی بوده که مسلمین در بازگشت از مکه وقتی به آن نقطه می رسیدند متفرق می شدند، اهل مدینه به مدینه می رفتند و دیگران نیز به شهرهای خود.ر

---

همین جوانان «کانون نشر حقایق » منتشر کردند که تقریبا زبده و خلاصه ای است در مساله غدیر. برای مثل آقایان شاید خواندن آن کتاب مفید باشد.

استدلال شیعیان یکی از جنبه تاریخی است که می گویند وقتی ما می بینیم در لفظ آیه الیوم یئس الذین کفروا من دینکم این مطلب نیست که «امروز» کدام روز است، به تاریخ و شان نزول ها مراجعه می کنیم. در نتیجه می بینیم [روایات] نه یکی، نه دو تا و نه ده تا بلکه به طور متواتر می گوید این آیه در روز غدیر خم نازل شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به جانشینی خودش نصب کرد.

۲. از جنبه قرائن موجود در آیه

ولی ما می خواهیم ببینیم آیا قرائنی که در خود آیه هست نیز همین را که تاریخ تایید می کند، تایید می نماید یا نه؟

آیه این است:

الیوم یئس الذین کفروا من دینکم امروز (یا بگوییم آن روز) کافران از دین شما مایوس شدند. این را ما ضمیمه می کنیم

به یک سلسله آیات دیگری در قرآن که مسلمین را تحذیر می کند، می ترساند و می گوید کافران دائما نقشه می کشند و دوست دارند که شما را از دینتان برگردانند و علیه دینتان اقدامات می کنند. هم راجع به اهل کتاب دارد و هم راجع به غیر اهل کتاب:

ود کثیر من اهل الکتاب لو یردونکم من بعد ایمانکم کفارا حسدا من عند انفسهم (بقره/۱۰۹).

پس، از یک طرف ما می بینیم که [خداوند] در آیاتی از قرآن گوشزد می کند که کفار طمع بسته اند به از بین بردن دین شما، و از طرف دیگر می بینیم در آن آیه می گوید ولی امروز دیگر مایوس شدند، از امروز دیگر فعالیت کافران علیه دین شما به پایان رسید «فلا تخشوهم » دیگر از ناحیه آنها بیمی نداشته باشید «و اخشون » از من بترسید. بعد از این از اینکه دینتان از بین برود یا ضعیف شود و هر چه که بر سرتان بیاید، باید از من بترسید. «از من بترسید» یعنی چه؟

مگر خدا دشمن دین خودش است؟

نه، این آیه همان مطلبی را می گوید که در آیات زیادی از قرآن به صورت یک اصل اساسی هست راجع به نعمت هایی که خداوند بر بنده اش تمام می کند. می فرماید:

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ...

یا: «ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم » (۲). مضمون این است:

خداوند هر نعمتی را که بر قومی ارزانی بدارد، آن نعمت را از آنها نمی گیرد مگر وقتی که آن مردم خودشان را از قابلیت بیندازند، یعنی مگر اینکه آن مردم خودشان به دست خودشان بخواهند آن نعمت را زایل کنند. این مطلب اساسا یک اصل اساسی در

قرآن مجید است.

## محکمات و متشابهات

به مناسبت این آیه لازم است مطلبی را که در خیلی موارد به کار می آید عرض بکنم.

آیات قرآن بعضی، بعضی دیگر را تفسیر می کنند (القران یفسر بعضه بعضا). قرآن کتاب مبین است، آشکار و آشکار کننده است. خود قرآن می گوید آیات من دو گونه است:

محکمات و متشابهات.

آیات محکمات را آیات مادر می نامد که تعبیر عجیبی است:

«هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات » (۳). آیه متشابه آیه ای است که مفهومی دارد که آن را چند جور می شود پیاده کرد. آیه محکمه را فقط یک جور می توان پیاده کرد. قرآن که آیات محکمات را آیات مادر می نامد یعنی آیات متشابه را با کمک آیات محکمه می شود پیاده کرد. اگر آیه ای از قرآن را چند گونه بشود پیاده کرد، ما حق نداریم آن را پیاده کنیم مگر اینکه رجوع کنیم به سایر آیات قرآن که با توجه به آنها خواهیم دانست که چگونه باید آن را پیدا کرد. معنی آیه متشابه این نیست که مجمل است یا لغتی در آن است که معنایش را نمی دانیم، بلکه آیه متشابه یعنی آیه ای که می شود آن را به چند گونه شبیه یکدیگر توجیه کرد.

مثلا در قرآن آیاتی است راجع به مشیت مطلقه الهی که همه چیز به مشیت الهی است. استثنا نمی کند. از جمله این آیه است که به همین معنا متشابه است:

«قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر (۴).

*****

(۱). رعد/۱۱.

۲. انفال/۵۳.

۳. آل عمران/۷.

۴. آل عمران/۲۶.

دیگر تاکیدی از این بالاتر

نمی شود:

مالک اساسی همه ملکها و قدرتها تو هستی و به هر که ملک بدهی تو می دهی و از هر که منتزع بکنی تو می کنی و به هر که عزت بدهی تو می دهی، از هر که عزت بگیری و ذلت بدهی تو می دهی، خیر منحصرا در دست توست و تو بر همه چیز توانا هستی.

این آیه از این نظر متشابه است که آن را چند گونه می شود پیاده کرد. همین قدر می گوید که همه چیز به مشیت الهی است، و این، دو جور ممکن است باشد، یکی اینکه در مشیت الهی هیچ چیزی شرط هیچ چیز نیست، کما اینکه بعضی همین طور نتیجه گیری غلط کرده و گفته اند بنابراین ممکن است تمام شرایطی که ما آنها را شرایط عزت می نامیم پیدا بشود ولی به دنبال آن به جای عزت ذلت بیاید، و ممکن است تمام شرایطی که ما آنها را شرایط ذلت می نامیم حاصل شود اما پشت سر آن عزت بیاید! در سعادت دنیا و سعادت آخرت هیچ چیزی شرط هیچ چیز نیست چون همه چیز به مشیت الهی است! در نتیجه ممکن است یک قومی یا یک فردی در دنیا به سعادت کامل نائل بشود بدون هیچ مقدمه ای، یا به بدبختی کامل برسد بدون هیچ مقدمه ای، و یا در آخرت یک قومی به اعلی علیین برده شوند بدون هیچ شرط و مقدمه ای و قوم دیگری در قعر سجین فرو بروند بدون هیچ مقدمه ای.

متاسفانه بعضی از مسلمین که به آنها اشاعره می گویند همین استفاده را از این آیه کرده و گفته اند هیچ مانعی ندارد که پیغمبر خدا برود به جهنم و ابو جهل برود به بهشت

چون خدا گفته همه چیز به مشیت الهی است! ولی این یک نوع پیاده کردن غلط است. آیه فقط می گوید همه چیز به مشیت الهی است اما کیفیت جریان مشیت را بیان نکرده و نگفته است که مشیت الهی که سعادت و شقاوت و عزت و ذلت به مشیت اوست، چگونه کار می کند.

پس این آیه را چند گونه می توان پیاده کرد. ولی وقتی ما به آیات دیگر قرآن مراجعه می کنیم، آنها آیات مادر می شوند و این آیه را تفسیر می کنند. مثلا این آیه در کمال صراحت می گوید:

«ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم » (۱).

یا آیه دیگر که از یک نظر اعم است می گوید:

«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم » (۲).

*****

(۱). انفال/۵۳. ۲. رعد/۱۱.

این دو آیه هر کدام چیزی دارد که دیگری ندارد. آیه دوم می گوید:

خدا آنچه را که بر قومی هست از آنها نمی گیرد مگر آنچه را که در ایشان هست، خودشان از خودشان بگیرند. این آیه اعم است، یعنی خداوند نعمتی را که قومی دارند از آنها نمی گیرد و تبدیل به نقمت نمی کند مگر خودشان را عوض کرده باشند، نقمتی را هم که قومی دارند از آنها نمی گیرد باز مگر خودشان را عوض کرده باشند. ولی آیه اول فقط در مورد نعمتهاست و به نقمتها کار ندارد اما با یک نکته اضافی و آن اینکه می فرماید:

«ذلک بان الله لم یک مغیرا» این بدان موجب است که خدا چنین نبوده است. (قرآن می گوید:

«ما کان الله » خدا چنین نبوده است، یعنی خدایی خدا ایجاب نمی کند.) بر ضد خدایی خداست که نعمتی را ... از قومی سلب

کند. اینکه مشیت خداوند ... و گزاف جریان پیدا کند و هیچ چیزی را شرط هیچ چیز قرار ندهد، بر خلاف حکمت و کمال ذات و خدایی اوست.

پس این آیات، آیات مادرند نسبت به آن آیه. آیه هایی که راجع به مشیت است همین قدر می گوید که همه چیز به مشیت خداست. این آیه می گوید ولی مشیت خدا اینچنین در عالم جریان دارد، اینچنین قانونی دارد.

پس در قرآن این مطلب یک اصل اساسی بسیار متینی است و در آیات زیادی تکرار شده است که اگر شکر نعمت مرا بجای آورید یعنی اگر از نعمت من درست استفاده کنید آن را ابقا می کنم و اگر با نعمت من بازی کنید، کفران نعمت کنید، آن را از شما سلب می کنم.

پس معنی «الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون » این است که دیگر کافرها، بیرون جامعه اسلامی [از اینکه دین شما از بین برود] مایوسند، از ناحیه آنها دیگر خطری برای عالم اسلامی نیست، از من بترسید، یعنی از خودتان بترسید.

ای جماعت مسلمین!

بعد از این اگر خطری باشد آن است که خودتان با نعمت اسلام بد عمل کنید، کفران نعمت کنید، آن استفاده ای را که باید ببرید نبرید، در نتیجه قانون من در مورد شما اجرا شود:

«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم ».

از این روز دیگر خطری از خارج، جامعه اسلامی را تهدید نمی کند، خطر از داخل تهدید می کند.

## تفسیر آیه اکمال دین

### غدیر در قرآن

آیه تبلیغ و حدیث غدیر:

مجموعه آثار جلد ۴ صفحه ۸۸۸ استاد شهید مرتضی مطهری (ره)

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس»

(مائده ۶۶)

ای

پیامبر، آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده بود برسان، و اگر این ابلاغ را انجام ندهی، رسالت خود را به طور کامل ابلاغ نکرده ای؛ و خداوند تو را از مردم بدخواه حفظ می کند.

همه مفسران شیعه معتقدند آیه فوق در غدیر خم درباره نصب علی علیه السلام نازل شده است و حدود ۳۶۰ تن از دانشمندان اهل سنت نیز این مطلب را پذیرفته اند. نامهای برخی از مفسران و مآخذ و مدارک اهل سنت چنین است:

۱ واحدی در کتاب اسباب النزول ص ۱۵۰ می گوید:

ان آیه (یا ایها الرسول ...) نزلت فی یوم غدیر فی علی بن ابیطالب.

۲ سیوطی در کتاب الدرالمنثور ج ۲، ص ۲۹۸ می نویسد:

ان آیه (یا ایها الرسول ...) نزلت فی یوم غدیر فی علی بن ابیطالب.

۳ فخر رازی در تفسیر خود، ج ۳، ص ... ۶۳۶ می نویسد:

مفسران ۱۰ وجه و سبب برای نزول این آیه بیان کرده اند. سپس در ادامه می گوید:

«العاشر نزلت هذه الایه فی فضل علی بن ابی طالب، و لما نزلت هذه الایه، اخذ بیده و قال: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. فلقیه عمر فقال هنیئا لک یابن ابی طالب، اصبحت مولای و مولا کل مومن و مومنه.»

آنگاه که این آیه نازل شد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دست حضرت علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

هرکه من مولا و سرپرست و حاکم او هستم، علی هم مولای اوست.

خداوندا!

دوست بدار هرکه علی را دوست دارد و دشمن بدار هرکه او را دشمن دارد.

سپس عمر با حضرت علی علیه السلام ملاقات کرد و بعد از تبریک، گفت:

تو مولای من و مولای مرد و زن

مومن هستی.

۴ نیشابوری در تفسیرش ج ۶، ص ۱۹۴ می نویسد:

«ان هذه الایه نزلت فی فضل علی بن ابی طالب یوم غدیر خم.»

۵ قندوزی در ینابیع الموده ص ۱۲۰

۶ آلوسی فی تفسیره، ج ۶، ص ۱۷۶

۷ المنار، ج ۶، ص ۴۶۳

۸ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰

۹ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲

۱۰ شبلنجی در نور الابصار، ص ۷۵

۱۱ مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱

۱۲ نسائی در خصائص، ص ۲۲

۱۳ عقدالفرید، جزء ۳، ص ۳۸

۱۴ سیوطی در تاریخ خلفاء، ص ۶۵

۱۵ اسعاف الراغبین، ص ۱۵۱

۱۶ مصابیح السنه، ج ۲، ص ۲۲۰

۱۷ حلیه الاولیاء، جزء ۴، ص ۲۳

۱۸ نثر اللیالی، ص ۱۶۶

۱۹ تاریخ بغدادی، خطیب نیشابوری، جزء ۷، ص ۳۷۷

۲۰ واحدی در اسباب النزول، ص ۱۵۰

۲۱ فخرالدین رازی در تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۵۰

۲۲ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۳

۲۳ ترمذی، در صحیح خود، ج ۲، ص ۲۹۷

۲۴ سیوطی در الدرالمنثور، ج ۲، ص ...

۲۵ ابن کثیر در بدایه و النهایه، ج. ۵

## آیه اکمال دین و حدیث غدیر

«الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا»

(مائده، ۳)

در مآخذ اهل سنت آیه فوق با غدیر ارتباط داده شده است. که به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱ خطیب النیشابوری در تاریخ بغدادی، ج ۸، ص ۲۹۰ می نویسد:

«... فقال عمر بن الخطاب بخ بخ لک یابن ابی طالب اصبحت مولای و مولا کل مسلم فانزل الله «الیوم اکملت لکم دینکم»

۲ درالمنثور در ذیل آیه

«لما نصب رسول الله (صلی الله علیه و آله) علیا (علیه السلام) یوم غدیر خم فنادی له بالولایه هبط جبرئیل بهذه الایه «الیوم

اکملت ...»»

۳ در فرائد السمطین، باب ۱۲ چنین می خوانیم:

«... ثم لم یتفرقوا حتی نزلت هذه الایه «الیوم اکملت»

فقال رسول الله صلی الله علیه و آله الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضاء الرب ه برسالتی و الولایه «لعلی (ع)» من بعدی ثم قال «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله»

روز غده یر پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به سوی حضرت علی علیه السلام فراخواند و دست حضرت را بلند کرد، به طوری که زیر بغل حضرت پیدا شد. هنوز مردم متفرق نشده بودند که آیه ی «الیوم اکملت ...» نازل شد.

سپس حضرت فرمود:

پروردگارا، دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد و یاری کن هر که علی را یاری کند و ...

۴ شأن نزول آیه فوق و داستانهای مربوط به غدیر در مناقب خوارزمی، ص ۸۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲؛ شبلنجی در نورالابصار، ص ۷۵، فصول المهمه ابن صباغ نیز ذکر شده است.

## آیه تبلیغ و آیه اکمال دین و حدیث غدیر

پیامبر اسلام، در سال آخر عمر با بیش از صد هزار تن حجهالوداع را به جای آورد و در برگشت در سرزمین «خم» که جایگاه گودالهای آب بود، فرمان ایست داد. پیش افتاده ها توقف کردند و عقب ماندگان رسیدند. از سنگ و جهاز شترها منبری ساختند و پیامبر بر روی منبر در برابر جمعیت صد هزار نفری و در گرمای سوزان غدیر، خطبه ای ایراد کرد. سپس کمربند حضرت علی را گرفت و فرمود:

«من کنت مولاه فعلی (فهذا علی) مولاه اللهم وال

من والاه ...»

سپس مردم، از جمله عمر، با حضرت بیعت کردند و صدای «بخ بخ» بلند شد.

## تذکر

۱ اگر چنانکه اهل سنت می گویند مولا به معنی دوستی بود؛ چرا در این جریان و با این مقدمات و در برابر صدها هزار نفر بیان شد. در مدینه نیز می توانست بفرماید:

هر که من دوست او هستم، علی هم دوست اوست.

۲ زمان و مکان ابلاغ این امر بسیار پر معناست. این خبر مهم در آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله آنهم در سفر حج، و منطقه گرم و سوزان و چهار راهی که مسافران تقسیم می شدند و به مدینه، حلب، شام و یمن می رفتند بیان شد، جایی که هر حاجی خود یک خبرنگار و گزارشگر بود. انتصاب ولایت حضرت علی علیه السلام را به عنوان یک خبر نو به منطقه خود می رساند.

۳ قضیه غدیر چنان مهم است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله کوتاهی می کرد و خبر را به مردم نمی رساند، «فما بلغت رسالته» رسالت و ۲۳ سال تبلیغ حضرت نا تمام و ناقص می ماند.

۴ قضیه غدیر آنقدر مهم است که باید از نظر زمانی در آخر عمر، آنهم در سفر حج و آخرین سفر حج در برابر بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر بیان شود.

۵ پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۳ سال قبل به تن هایی علیه شرک و کفر و نفاق و آداب و رسوم باطل جزیره العرب قیام کرد و نترسید. در مقابل دشمنانی که حدود ۷۰ جنگ بر اسلام و مسلمین تحمیل کردند، نترسید. در احد که مسلمانان شکست خوردند، نترسید. در بت شکنی ها و فتح مکه و ... نترسید. توحید و معاد

و آیات دفاع و عبادت و ... را آورد، نترسید. خلاصه در تمامی صحنه ها از هیچ حادثه ای نترسید؛ ولی از ابلاغ روز غدیر وحشت داشت و می ترسید، بدین سبب، خداوند متعال دلداری اش می دهد که «والله یعصمک من الناس»

۶ داستان غدیر آن قدر مهم است که تکمیل ۲۳ سال زحمت پیامبر به این حادثه وابسته است و منهای غدیر دین ناقص و نا تمام خواهد بود.

۱۷ اگر هدایت انسانها در سایه دین است و این خود از بزرگترین نعمتهاست، تمامیت این نعمت به جریان روز غدیر وابسته است. که منهای روز غدیر و نصب ولایت حضرت علی علیه السلام نعمت هدایت نا تمام خواهد ماند و کار نا تمام هم نتیجه کاملی نخواهد داشت. زیرا نتیجه کامل یک عمل، به تمامیت و تکمیل آن عمل وابسته است و گرنه کار ناقص و بی نتیجه خواهد بود؛ یا نتیجه ناقص می دهد.

۸ دینی می تواند اسلام تلقی شود که مورد رضایت خدا قرار گیرد. در روز غدیر، با نصب امامت و سیاست اسلام، خداوند راضی می شود که اسلام دین جهانی باشد و منهای غدیر رضایت پروردگار حاصل نشده است.

۹ کفار و منافقان منتظر مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که آب رفته را به جوی خود برگردانند و کفر و الحاد و شرک و بت پرستی جاهلیت را اعاده کنند. آنها چنان می پنداشتند. چون پیامبر رحلت کند، کشتی بدون ناخدا و باغ بدون باغبان خواهد بود و شرک و کفر و نفاق، سکان این کشتی را در دست خواهند گرفت که ناگهان با نصب امامت و ولایت حضرت در غدیر، امیدها به یأس تبدیل شد. بدخواهان رسالت

نا امید گردیدند؛ زیرا کشتی رسالت ناخدایی حکیم و معصوم و علیم یافت و باغ و بوستان نبوت باغبانی عاقل و بیدار.

۱۰ حادثه غدیر عظیم و خوفناک است و به دلداری نیاز دارد؛ زیرا خداوند متعال می فرماید:

از منافقان و کفار و مشرکان نترسید، خودم حافظ دین هستم و بدخواهان را به سیه روزی گرفتار خواهم کرد. باید از قدرت و عظمت من وحشت و ترس داشته باشید نه دیگری.

۱۱ آیه های «ولایت»

«مودت»

«تطهیر»

«مباهله»

«اکمال دین»

«تبلیغ» و دهها آیه دیگر که در منابع شیعه و سنی آمده، بهترین دلیل بر حقانیت شیعه است.

۱۲ اسلام با سیاست الهی و امامت علوی کفار را نا امید می کند و نعمت تمام و کامل می گردد. اسلام و قرآن با معلم و مفسر دینی کامل خواهد شد که پشت کفر جهانی را می لرزاند و خواب را از دشمن می رباید و گرنه رهبران غیر معصوم، ناخدایانی هستند که سرنشینانشان کشتی بشریت را به وادی سرگردانی و ساحلهای گمراهی می کشانند و نیل به ساحل نجات و قله رفیع تکامل به رهبران وارسته، معصوم، حکیم و علیم نیاز دارد رهبرانی که قدم جای قدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بگذارند.

۱۳ در طول ۲۳ سال رسالت و تبلیغ پیامبر، چه روزی می تواند روز یأس کفار باشد؟

آیا روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث شد؟

بی تردید روز بعثت نمی تواند روز یأس کفار باشد؛ زیرا دین در آن روز کامل نشد و کفار هنوز نفهمیده بودند که قضیه چیست؟ تا امیدوار یا نا امید گردند. افزون بر این، کفار و مشرکان مکه در روزهای اول بعثت و حتی تا ۱۳ سال پس از آن

قدرت بسیار داشتند و امیدوار بودند اسلام و پیامبر را از میان بردارند و آیا روز پیروزی مسلمین در بدر روز یأس کفار بود؟

بی تردید پاسخی منفی است. زیرا آیه به اعتراف شیعه و سنی در روز غدیر و آخر عمر پیامبر نازل شده است. افزون بر این، کفار در بدر نا امید نشدند؛ زیرا در سال بعد به مسلمانان یورش بردند و سپاه اسلام را در احد شکست دادند. روز میلاد حضرت زهرا (سلام الله علیها) هم روز یأس کفار نیست. خلاصه هیچ روزی جز غدیر، روز نا امیدی کفار و اتمام دین نیست.

## اعتراف غزالی

غزالی در مقاله چهارم کتاب «سر العالمین» می گوید:

جمهور اتفاق کرده اند بر حدیث غدیر که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«من کنت مولاه فعلی مولاه» و عمر گفت:

«بخ بخ یا ابا الحسن لقد اصبحت مولای کل مومن و مومنه و ...» و این تسلیم و رضایت ایشان است. ولی بعد از جریان غدیر، هوای نفس غلبه کرد و حب ریاست و مقام سبب شد حق را پشت سر انداختند؛ به خلافت و اختلاف اولیه برگشتند و با ب هایی اندک که به دست آوردند، حق را از دست دادند.

## مولا به معنی سرپرست است نه دوست و ناصر

همان گونه که در قرآن می خوانیم:

«ماواکم النار هی مولاکم»

یعنی آتش بر شما سزاوارتر است. (حدید، ۱۵)

اخطل، شاعر عرب، می گوید:

«اصبحت مولاها من الناس کلهم و ...» و مولی العبد

یعنی مولا سزاوارتر است به عبد در جهت تدبیر و تصرف امور عبد.

پیامبر صلی الله علیه و آله هم قبل از نصب و معرفی حضرت علی علیه السلام فرمود:

«الست اولی بکم من انفسکم»

یعنی سزاوارتر و صاحب اختیار تام و بلافاصله در پی آن فرمود:

«من کنت مولاه فعلی مولاه»

یعنی کسی که من از خود او به نفس او سزاوارتر هستم علی هم مثل من از خودش به نفس او سزاوارتر است.

همان گونه که من در تصرف و مدیریت و حل و فصل امور مردم از خود سزاوارترم، حضرت علی علیه السلام هم چنین خواهد بود.

فصیحان عرب که در غدیر بودند، مثل عمر و حسان بن ثابت و حارث بن نعمان، از کلمه مولا همان فهمیدند که مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله بود و عرف از آن می فهمید

یعنی همان معنای صاحب و سرپرست و اولی و سزاوارتر. اگر مولا به معنی دوستی

و ناصر بوده، مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله هم همین باشد و فصیحان عرب هم از کلمه مولا و «... الست اولی بکم من انفسکم» همین را فهمیدند، دیگر بیعت برای چه؟

بخ بخ عمر چه معنی داشت؟

تشویق و ترغیب پیامبر بر تهنیت گفتن به حضرت علی علیه السلام برای چه مقصود بود؟

چرا این مطلب جزئی را در غدیر و صحرای سوزان و در برابر ۱۰۰۰۰۰ نفر جمعیت در آخر عمر و در برگشت از سفر حج با ایراد خطبه طولانی و این همه مقدمات و آداب اعلام کند؟

افزون بر این، اگر مولا به معنی دوستی بود، یأس کفار چه معنی داشت؟

اکمال دین و رضایت خدا بر اسلام برای چه بود؟

مضافا اگر ولی به معنی محب و ناصر باشد مطلبی جدید و مهم نیست؛ زیرا در طول ۲۳ سال بعثت در آیاتی مثل «انماالمومنون اخوه» و «المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض» و «اشداء علی الکفار و رحماء بینهم» و ... مسلمانان را بر محبت و یاری و تعاون و مساعدت به همدیگر سفارش فرموده و حضرت علی علیه السلام هم یکی از مومنان و از مصادیق این آیات است.

پس دوستی مطلب جدیدی نیست تا به چنین زمینه سازی گسترده ای در صحرای غدیر نیاز باشد و پس از آن تبریک و بخ بخ عمر و ... را به دنبال داشته باشد. سرانجام باید گفت:

بر فرض محال که مولا به معنی محب و ناصر باشد، چرا مسلمانان و کسانی چون عمر و ... در طول ۲۵ سال حضرت را یاری نکردند و دوستدارش نبودند؛ بلکه حتی وسیله آزار و خشم او و فاطمه (سلام الله علیها) را

فراهم کردند. چرا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و کسانی که در غدیر بودند، حضرت را تنها گذاشتند و به یاری او نیامدند؟

چرا اسباب آزار و اندوه او را فراهم آوردند؟

مأخذ: مجله کوثر شماره ۲۵ محمد تقی مظفری

## حدیث غدیر

### مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۰-۳۵۰۳۸

عنوان و نام پدیدآور: حدیث غدیر

منشا مقاله:، انتخاب ، (۱۱ اسفند ۱۳۸۰): ص ۸.

توصیفگر: عید غدیر خم

توصیفگر: علی بن ابیطالب (ع )، امام اول

### سند حدیث غدیر

#### مقدمه

اسرار غدیر ص ۹۰ محمد باقر انصاری

واقعه عظیم غدیر، شامل مراحل مقدماتی قبل از خطبه و متن خطبه و وقایعی که همزمان با خطبه اتفاق افتاد و آنچه پس از خطبه بوقوع پیوست، بطوری که روایت واحد و متسلسل به دست ما نرسیده است. بلکه هر یک از حاضرین در غدیر، گوشه ای از مراسم یا قطعه ای از سخنان حضرت را نقل نموده اند. البته قسمت هایی از این جریان به طور متواتر به دست ما رسیده است، و خطبه غدیر نیز به طور کامل در کتب حدیث حفظ شده است.

#### روایت حدیث غدیر در شرایط خفقان

خبر غدیر و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در آن مجمع عظیم، طوری در شهرها منتشر شد که حتی غیر مسلمانان هم از این خبر مهم آگاه شدند. جا داشت بیش از یکصد و بیست هزار مسلمان حاضر در غدیر، هر یک به سهم خود خطبه غدیر را حفظ کند و متن آن را در اختیار فرزندان و فامیل و دوستان خود قرار دهد.

متأسفانه جو حاکم بر اجتماع آن روز مسلمین و فضای ایجاد شده بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله که حدیث گفتن و

حدیث نوشتن در آن ممنوع بود و سالهای متمادی همچنان ادامه داشت اینها سبب شد که مردم سخنان سرنوشت ساز پیامبر دلسوزشان در آن مقطع حساس را به فراموشی بسپارند و اهمیت آن را نادیده بگیرند.

طبیعی است که باید چنین می شد، زیرا مطرح کردن غدیر مساوی با بر چیدن بساط غاصبین خلافت بود، و آنان هرگز اجازه چنین کاری را نمی دادند. البته جریان غدیر بصورتی در سینه ها جا گرفت که عده زیادی خطبه غدیر یا قسمتی از

آن را حفظ کردند و برای نسلهای آینده به یادگار گذاشتند و هیچکس را قدرت کنترل و منع از انتشار چنین خبر مهمی نبود.

شخص امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا صلوات الله علیهما که رکن غدیر بودند، و نیز ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری تأکید خاصی بر حفظ این حدیث داشتند، و بارها در مقابل دوست و دشمن بدان احتجاج و استدلال می فرمودند، و در آن شرایط خفقان می بینیم که امام باقر علیه السلام متن کامل خطبه غدیر را برای اصحابشان فرموده اند.

به همین جهت در بین قاطبه مسلمین، هیچ حدیثی به اندازه «حدیث غدیر» روایت کننده ندارد، و گذشته از تواتر آن، از نظر علم رجال و درایت، اسناد آن در حد فوق العاده ای است.

## معرفی کتاب درباره سند حدیث غدیر

کتب مفصلی در زمینه بحثهای رجالی و تاریخی مربوط به سند حدیث غدیر تألیف شده است که بهترین نمونه آن کتاب «الغدیر» تألیف علامه بزرگ شیخ عبد الحسین امینی نجفی رضوان الله علیه است.

در این کتابها، اسماء راویان حدیث غدیر جمع آوری شده و از نظر رجالی درباره ی موثق بودن راویان بحث شده و تاریخچه مفصلی از اسناد و راویان حدیث غدیر تدوین شده و جنبه های اعجاب انگیز آن در زمینه های اسناد و رجال تبیین گردیده است. ذیلاً به دو نمونه اشاره می شود:

ابو المعالی جوینی می گوید:

در بغداد در دست صحافی یک جلد کتاب دیدم که بر جلد آن چنین نوشته بود:

«جلد بیست و هشتم از اسناد حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» و بعد از این مجلد بیست و نهم خواهد بود» (۱).

إبن کثیر می گوید:

«کتابی در دو جلد ضخیم دیدم که طبری در آن، احادیث غدیر خم را جمع آوری کرده

بود» (۲).

اگر چه کتاب برای معرفی در این زمینه بسیار زیاد است ولی در اینجا چند کتاب به عنوان راهنمایی و برای آگاهی از مباحث مربوط به سند حدیث غدیر معرفی می شود:

۱. الطرائف، سید ابن طاووس: ص ۳۳

۲. کشف المهم فی طریق خبر غدیر خم، سید هاشم بحرانی.

۳. بحارالانوار، علامه مجلسی: ج ۳۷ ص ۱۸۱ و ۱۸۲

۴. عوالم العلوم، شیخ عبدالله بحرانی: ج ۱۵/۳ ص ۳۰۷ تا. ۳۲۷

۵. عبقات الأنوار، میر حامد حسین هندی، جلد غدیر.

۶. الغدیر، علامه امینی: ج ۱ ص ۱۲ تا ۱۵۱، و ۲۹۴ تا. ۳۲۲

۷. خلاصه عبقات الأنوار، علامه محقق سید علی حسینی میلانی دامت افاضاته، جلد غدیر.

### مدارک متن کامل خطبه غدیر

در تاریخچه کتابهای اسلامی، اولین بار در نقل خطبه غدیر به صورت مستقل، به کتابی که عالم شیعی استاد بزرگ علم نحو شیخ خلیل بن احمد فراهیدی متوفای ۱۷۵ هجری تألیف کرده بر می خوریم، که تحت عنوان «جزء فیه خطبه النبی صلی الله علیه و آله یوم الغدیر» (۳) معرفی شده است، و بعد از او کتابهای بسیاری در این زمینه تألیف گردیده است.

خوشبختانه متن مفصل و کامل خطبه غدیر در هفت کتاب از مدارک معتبر شیعه که هم اکنون در دست می باشد و به چاپ هم رسیده، با اسناد متصل نقل شده است. روایات این هفت کتاب به سه طریق منتهی می شود:

یکی به روایت امام باقر علیه السلام است که با اسناد معتبر در سه کتاب «روضه الواعظین» تألیف شیخ إبن فتال نیشابوری (۴)، «الإحتجاج» تألیف شیخ طبرسی (۵)، و «الیقین» تألیف سید إبن طاووس (۶) نقل شده است.

طریق دوم به روایت زید بن ارقم است که با اسناد متصل در سه کتاب

«العدد القویه» تألیف شیخ علی بن یوسف حلی (۷) «التحصین» تألیف سید إبن طاووس (۸)، و «الصراط المستقیم» تألیف شیخ علی بن یونس بیاضی (۹)، و «نهج الایمان» تألیف شیخ حسین بن جبور (۱۰) به نقل از کتاب «الولایه» تألیف مورخ طبری روایت شده است.

طریق سوم به روایت حذیفه بن الیمان است که با اسناد متصل در کتاب «الإقبال» تألیف سید بن طاووس (۱۱) به نقل از کتاب «النشر و الطی» نقل شده است.

شیخ حر عاملی در کتاب «اثبات الهداه» (۱۲) و علامه مجلسی در «بحارالانوار» (۱۳) و سید بحرانی در کتاب «کشف المهم» (۱۴) و سایر علمای متأخر، خطبه مفصل غدیر را از مدارک مذکور نقل کرده اند.

بدین ترتیب، متن کامل خطبه غدیر به دست این بزرگان شیعه حفظ شده و به دست ما رسیده است، که این خود در عالم اسلام از افتخارات تشیع است.

## اسناد و رجال روایت کننده متن کامل خطبه غدیر

ذیلاً عین اسناد مربوط به روایت خطبه غدیر به عنوان پشتوانه آن تقدیم می گردد.

روایت امام باقر علیه السلام به دو سند است:

۱. قال الشیخ أحمد بن علی بن ابی منصور الطبرسی فی کتاب «الإحتجاج»:

حدثنی السید العالم العابد ابو جعفر مهدی بن أبی الحرث الحسینی المرعشی رضی الله عنه قال:

أخبرنا الشیخ أبو علی الحسن بن الشیخ أبی جعفر محمد بن الحسن الطوسی رضی الله عنه، قال:

أخبرنا الشیخ السعید الوالد أبو جعفر قدس الله روحه، قال:

أخبرنی جماعه عن أبی محمد هارون بن موسی التلعکبری، قال:

أخبرنی أبو علی محمد بن همام، قال:

أخبرنا علی السوری قال:

أخبرنا أبو محمد العلوی من ولد الأفطس و کان من عباد الله الصالحین قال:

حدثنا محمد بن موسی الهمدانی، قال:

حدثنا محمد بن خالد الطیالسی، قال:

حدثنا سيف بن عميره و صالح

بن عقبه جمیعا عن قیس بن سمعان عن علقمه بن محمد الحضرمی عن أبی جعفر محمد بن علی (الباقر) علیهما السلام.

۲ قال السید إبن طاووس فی کتاب «الیقین»:

قال أحمد بن محمد الطبری المعروف بالخلیلی فی کتابه «أخبرنی محمد بن أبی بکر بن عبد الرحمن، قال:

حدثنی الحسن بن علی أبو محمد الدینوری، قال:

حدثنا محمد بن موسی الهمدانی، قال:

حدثنا محمد بن خالد الطیالسی، قال:

حدثنا سیف بن عمیره عن عقبه عن قیس بن سمعان عن علقمه بن محمد الحضرمی عن أبی جعفر محمد بن علی (الباقر) علیه السلام.

روایت زید بن أرقم به سند زیر است:

قال السید إبن طاووس فی کتاب «التحصین»: قال الحسن بن أحمد الجاوانی فی کتابه «نور الهدی و المنجی من الردی»: عن أبی المفضل محمد بن عبد الله الشیبانی، قال:

أخبرنا أبو جعفر محمد بن جریر الطبری و هارون بن عیسی بن سکین البلدی، قالا: حدثنا حمید بن الربیع الخزاز، قال:

حدثنا یزید بن هارون، قال:

حدثنا نوح بن مبشر، قال:

حدثنا الولید بن صالح عن إبن امرأه زید بن أرقم و عن زید بن أرقم.

روایت حذیفه بن الیمان به سند زیر است:

قال السید إبن طاووس فی کتاب «الإقبال» قال مؤلف کتاب «النشر و الطی»: عن أحمد بن محمد بن علی المهلب: أخبرنا الشریف أبو القاسم علی بن محمد بن علی بن القاسم الشعرانی عن أبیه: حدثنا سلمه بن الفضل الأنصاری، عن أبی مریم عن قیس بن حیان (حنان) عن عطیه السعدی عن حذیفه بن الیمان.

## پی نوشتها

(۱) بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۲۳۵

(۲) بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۲۳۶

(۳) الذریعه: ج ۵ ص ۱۰۱ شماره. ۴۱۸

(۴) روضه الواعظین: ج ۱ ص ۸۹

(۵) الاحتجاج: ج ۱ ص ۶۶، بحارالانوار: ج ۳۷ ص

(۶) الیقین: ص ۳۴۳ باب ۱۲۷. بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۲۱۸

(۷) العدد القویه: ۱۶۹

(۸) التحصین: ص ۵۷۸ باب ۲۹ از قسم دوم.

(۹) الصراط المستقیم:

ج ۱ ص ۳۰۱

(۱۰) نهج الایمان (نسخه خطی کتابخانه امام هادی علیه السلام در مشهد): ورقه ۲۶. ۳۴

(۱۱) الإقبال: ص ۴۵۴ و ۴۵۶،

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۲۷ و ۱۳۱

(۱۲) اثبات الهداه: ج ۲ ص ۱۱۴، و ج. ۳ ۵۵۸

(۱۳) بحار الانوار: ج ۳۹۷ ص ۲۰۱

(۱۴) کشف المهم: ص ۱۹۰

## متن حدیث غدیر

### مقدمه

اسرار غدیر ص ۹۵ محمد باقر انصاری

همانطور که داستان غدیر و خطبه آن با یک سند واحد به دست ما نرسیده است، به علل مختلفی از قبیل شرائط تقیه و امثال آن، و نیز طولانی بودن خطبه و عدم امکان حفظ کامل آن برای همگان، اکثر راویان «غدیر» گوشه هایی از آن را نقل کرده اند، ولی جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» و چند جمله دیگر آن را همه راویان به اشاره یا صریحا نقل کرده اند.

با این همه، متن خطبه به طور کامل به دست ما رسیده است، و این از توجهات صاحب ولایت است که این سند بزرگ اسلام را برای ما حفظ کرده است. در این بخش توضیحاتی پیرامون آن داده خواهد شد.

### بحث در معنای کلمه «مولی»

بـا آنکه خطبه غـدیر به عنوان یک منشور دائمی اسـلام تلقی می شود و دارای محتوایی فراگیر نسبت به همه جوانب اسـلام به صورت کلی است، ولی بحثهای علمی در متن حدیث غدیر عموما در کلمه «مولی» و معانی عرفی و لغوی آن مرتکز است.

این بـدان جهت است که قطب اصـلی حـدیث جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» است، و هر گاه به صورت اختصار به حـدیث غـدیر اشاره شود همین جمله مـد نظر قرار می گیرد، و راویان و محدثین نیز در هنگام اختصار به همین جمله اکتفا نموده اند و قرائن همراه آن را حذف کرده اند.

نکته قابل توجه در این مقطع آن است که با توجه به متن خطبه مفصل و دقت در سایر مطالبی که پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه خود فرموده اند، معنای «مولی» و مراد از «ولایت» هم برای مخاطبین در غدیر بسیار واضح و روشن بوده،

و هم برای هر منصفی که متن را مطالعه کند و شرایط خطبه را به طور کامل در نظر بگیرد واضح تر از آن خواهد بود که جای بحث و احتجاج باشد (۱).

منشأ این بحثها از آنجا شروع شده که اکثر راویان مخالف شیعه، فقط همین یک فقره از حدیث را نقل کرده اند، و متکلمین آنها برای دفاع از خود همه قرائن و مطالب تاریخ را رها کرده اند و از همه خطبه کلمه «مولی» را انتخاب کرده اند و به بحث درباره معنای لغوی و عرفی آن پرداخته اند. طبیعی است که در مقابل آنان علمای شیعه هم بر سر همین موضوع بحث نموده و به آنان جواب لازم را داده اند و به طور نا خواسته همه جوانب سخن بر سر همین یک کلمه مرتکز شده است.

اگر در سراسر خطبه غدیر دقت کنیم خواهیم دید که اکثر مطالب آن تفسیر و توضیحی برای روشن کردن کامل معنی «مولی» و مصداق آن، و ارزش إلهی و روایت» در اجتماع و ارتباط آن با توحید و نبوت و وحی است.

بنابراین در حالی که خود پیامبر صلی الله علیه و آله مقصود و مراد از «مولی» را روشن کرده، معنی ندارد برای فهمیدن منظور آن حضرت به لغت ها و لغت نامه ها و معانی عرفی این کلمه مراجعه کنیم، چه آنها با تفسیر خود حضرت مطابق باشد و چه نباشد.

و باز به گفته ای دیگر مسلم است که مقصد اصلی از اجتماع و سخنرانی غدیر بیان مسأله ولایت بوده است، و این در حالی بوده که مردم اجمالا مطالبی در این باره از خود آن حضرت شنیده بودند. با توجه به این نکات

معلوم است که اجتماع عظیم غـدیر برای رفع هر گونه ابهام باقیمانـده در مسأله ولایت و معنای مولا است. بنابراین بسـیار خنده آور خواهد بود که در چنان جمعی و در آن شـرایط حساس درباره «مولا» مطالبی گفته شود که نه تنها موضوع را روشن نکند بلکه ابهـام را بیشتر نمایـد و احتیاج به کتاب های لغت و امثال آن برای رفع ابهام باشـد، بطوری که هر عاقلی قضاوت کنـد که اگر آن اجتماع نبود ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار واضح تر بود، و اصلا چه نیازی به تشکیل این مجلس بزرگ بود!!؟

به عبارت دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فصیح ترین مردم در سخن گفتن بودند، آن هم در مهم ترین سخنرانی خود در طول حیات، اگر بنا باشد مطلبی گفته باشـند که مسلمانان فقط در فهم معنای تحت اللفظی آن پس از هزار و چهارصد سال بحث هنوز به نتیجه روشـنی نرسیده باشند، این بر خلاف فصاحت است و هیچ پیامبری پیام الهی را چنین نرسانده است. درباره وضوح مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر ذیلاً چند حدیث تقدیم می شود:

۱. از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند:

معنای کلام پیامبر صلی الله علیه و آله چیست که فرمود:

«من کنت مولاه فعلی مولاه؟»

فرمود:

«به مردم خبر داد که علی علیه السلام امام بعد از اوست» (۲).

۲. ابان بن تغلب از امام باقر علیه السلام درباره «من کنت مولاه فعلی مولاه» سؤال کرد.

حضرت فرمود:

«ای ابو سعید چنین مطلبی هم جای سؤال دارد!؟

پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم فهمانید که علی علیه السلام به جای آن حضرت خواهد بود». (۳)

۳. از امام عسکری علیه السلام درباره «من کنت مولاه فهذا علی

مولاه» سؤال شد.

فرمود. «پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست او را علامتی قرار دهد که هنگام تفرق و اختلاف مردم، حزب خداوند شناخته شود». (۴).

برای آنکه به طور اختصار منظور از کلمه «مولی» را از لسان خود پیامبر صلی الله علیه و آله به یاد بسپاریم حدیثی که از امام صادق علیه السلام در این باره نقل شده ذکر می نماییم:

از امام صادق علیه السلام پرسیدند:

منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از کلامی که در روز غدیر درباره علی علیه السلام فرموده:

«من کنت مولاه فعلی مولاه ...» چیست؟

حضرت فرمود:

به خدا قسم همین سؤال را از خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز پرسیدند، در پاسخ فرمودند:

«خداوند مولای من است و بر من از خودم بیشتر اختیار دارد و با امر او مرا امری و اختیاری نیست و من مولای مؤمنان هستم و نسبت به آنان از خودشان بیشتر اختیار دارم و با امر من ایشان را امری و اختیاری نیست و هر کس من صاحب اختیار او هستم و با امر من او را اختیاری نیست علی بن ابی طالب مولای اوست و بر او از خودش بیشتر اختیار دارد و با امر او برایش امری و اختیاری نیست» (۵).

## معرفی کتاب درباره متن حدیث غدیر

همانطور که در زمینه سند حدیث غدیر بحثهای مفصلی در کتب شده است، در مورد متن حدیث هم تألیفات ارزنده ای وجود دارد که ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱. معانی الأخبار، شیخ صدوق: ص ۷۳. ۶۳

۲. کتاب «اقسام المولی فی اللسان»، شیخ مفید.

۳. رساله فی معنی المولی، شیخ مفید.

۴. رساله فی الجواب عن الشبهات الوارده لخبر الغدیر، سید مرتضی.

۵. بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۲۵۳. ۲۳۵

عوالم العلوم: ج ۱۵/۳ ص ۳۷۹. ۳۲۸

۷. عبقات الأنوار، میر حامد حسین: جلد غدیر.

۸. فیض القدیر فیما یتعلق بحث الغدیر، حاج شیخ عباس قمی.

۹. الغدیر، علامه امینی: ج ۱ ص ۳۹۹. ۳۴۰

۱۰. الغدیر فی الإسلام، شیخ محمد رضا فرج الله:

ص ۲۰۹. ۸۴

۱۱. المنهج السوی فی معنی المولی و الولی، محسن علی بلتستانی.

### پی نوشتها

(۱) تبیین کامل در این باره، در قسمت اول از بخش هشتم کتاب اسرار غدیر (ص ۱۶۷) خواهد آمد.

(۲) معانی الأخبار: ص ۶۳

(۳) معانی الأخبار: ص ۶۳

(۴) اثبات الهداه: ج ص ۱۳۹ ح. ۶۰۶

(۵) عوالم: ج ۱۵/۳ ص ۱۳۳ ح. ۱۹۰

## غدیر به روایت امیرالمؤمنین علیه السلام

### مقدمه

مأخذ: مجله کوثر شماره ۲ محمد محمدیان تبریزی

با اینکه بیشتر مسلمانان صحت حدیث غدیر و اعلام ولایت أمیر مؤمنان علی علیه السلام را پذیرفته اند و غالبا آن را از احادیث قطعی و متواتر می دانند، باز گروهی چنین می پرسند:

اگر واقعا حادثه غدیر خم اتفاق افتاده و بسیاری نیز شاهد آن بوده اند، چرا شخص امیرمؤمنان علیه السلام برای اثبات حقانیت خود هرگز از آن بهره نگرفت؟

در باور این گروه عدم استشهاد حضرت به حدیث غدیر نشان دهنده این حقیقت است که یا واقعه ای به نام غدیر در تاریخ

تحقق نیافته، یا بر فرض تحقق بر امامت حضرت دلالت نداشته است.

در پاسخ این مطلب باید گفت:

اگر حدیث غدیر را از احادیث قطعی و متواتر ندانیم، باید بپذیریم که در میان احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مطالب تاریخی مورد قطعی و متواتر وجود ندارد؛ علاوه بر این، این ادعا که امیرمؤمنان علیه السلام برای اثبات حقانیت خود به حدیث غدیر استناد نکرده، خود شاهد بی اطلاعی و ناآگاهی گوینده آن است.

بررسی اجمالی کتابهای معتبر و مورد قبول فرقه های گوناگون اسلامی نشان می دهد که حضرت علی علیه السلام بیش از ۲۲ بار پیرامون غدیر و استشهاد به آن سخن گفته است. هر چند این موارد در حوصله این مقاله نمی گنجد و نیازمند فرصت بیشتر است، ولی برای نمونه تنها ده مورد آن را نقل و در بقیه موارد تنها

به ذکر منابع بسنده می کنیم.

### در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله

۱ برابر آنچه از منابع تاریخی به دست می آید اولین موردی که حضرت علی علیه السلام حدیث غدیر را مطرح فرمود، بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. وقتی حضرت را برای بیعت به مسجد آوردند، آن بزرگوار با بیان حقانیت خود خلافت مسلمین را از آن خویش دانست و از بیعت امتناع کرد. بشیر بن سعد انصاری برخاست و گفت:

ای ابوالحسن، اگر انصار قبل از بیعت با ابوبکر این کلام را می شنیدند، حتی دو نفر درباره ی بیعت با شما اختلاف نمی کردند.

حضرت در جواب فرمود:

«یا هؤلاء أکنت أدع رسول الله مسجی لا أواریه و أخرج أنازع فی سلطانه و الله ما خفت أحدا یسمو له و ینازعنا أهل البیت فیه و یستحل ما استحللتموه، و لا علمت أن رسول الله صلی الله علیه و آله ترک یوم غدیر خم لأحد حجه و لا لقائل مقالا. فأنشد الله رجلا سمع النبی صلی الله علیه و آله یوم غدیر خم یقول:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» أن یشهد الان بما سمع». (۱)

آیا باید پیکر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر روی زمین رها می کردم و قبل از کفن و دفن آن حضرت، درباره ی خلافت و جانشینی وی نزاع می کردم؟

مسأله خلافت چنان روشن بود که گمان نمی کردم کسی در صدد دستیابی به آن باشد و در این موضوع با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله درگیر شوند. مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم

حجت را بر مردم تمام نکرد و مگر جای عذری برای کسی باقی مانده بود؟

همگان را به خدا قسم می دهم، هر کس کلام پیامبر اکرم در روز غدیر خم را شنیده است که می فرمود:

«هر کس که من مولای او هستم اینک علی مولای اوست. خداوندا، هر کس علی را دوست دارد دوست بدار و آن که علی را دشمن بشمارد، دشمن دار، هر کس علی را یاری کند یاری کن، و هر که علی را خوار کند، خوار ساز.» برخیزد و شهادت دهد.

زید بن ارقم می گوید:

بعد از این سخن حضرت، دوازده تن از اصحاب جنگ بدر برخاستند و گواهی دادند. اما من، با آنکه این گفتار را از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده بودم، از ادای شهادت خودداری کردم و بر اثر همین امر و نفرین حضرت بینایی ام را از دست دادم.

## در خطبه وسیله

۲ هفت روز پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان علیه السلام در مدینه خطبه ای بسیار بلند ایراد فرمود که به خطبه وسیله معروف شد.

حضرت در آن خطبه به واقعه غدیر خم و نزول آیه اکمال دین در آن روز تصریح می کند. ثقهالاسلام کلینی، در روضه کافی، خطبه وسیله را نقل کرده است. در بخشی از آن چنین می خوانیم:

«... و قوله صلی الله علیه و آله حین تکلمت طائفه فقالت:

نحن موالی رسول الله صلی الله علیه و آله فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله إلی حجه الوداع ثم صار الی غدیر خم، فأمر فأصلح له شبه المنبر ثم علاه و أخذ بعضدی حتی رئی بیاض إبطیه رافعا صوته قائلا فی محفله:

«من کنت مولاه فعلی

مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» فکانت علی ولایتی ولایه الله و علی عـداوتی عـداوه الله و أنزل الله عزو جل فی ذلک الیوم:

الیوم اکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضـیت لکم الاسـلام دینا (۲) فکانت ولایتی کمال الـدین و رضا الرب جل ذکره ...» (۳)

[در اواخر عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله،]، وقتی گروهی گفتند:

ما بعـد از پیامبر رهبران مردم هستیم، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله برای حجهالوداع از مدینه خارج شد و پس از اعمال حج به وادی غـدیر خم شـتافت، فرمان داد چیزی ماننـد منبر برایش آماده کردنـد. سـپس بالای آن رفت، و بازوی مرا گرفت و بلند کرد، به گونه ای که سفیدی زیر شانه هایش دیده شد. آنگاه با آواز بلند فرمود:

هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست. خدایا، دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار.

پس ولایت من معیار ولایت خدا و دشمنی با من میعار دشمنی با خدا شد؛ و خداوند در همان روز این آیه را نازل فرمود:

امروز دین شما را کامل ساختم، نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.

پس ولایت من کمال دین و رضایت پروردگار جل ذکره شد ...

### در شورای شش نفره

۳ در شورای منتخب خلیفه دوم برای تعیین خلیفه، که امیرمؤمنـان علیه السـلام نیز در شـمار آنـان جـای داشت، اسـتدلال هـای فراوانی از حضـرت نقل شـده که در کتابهای تاریـخ و حدیث به «حدیث الانشاد» یا «حدیث المناشده» معروف است. امام علیه السلام در یکی از استدلال های خود به حدیث غدیر خم استناد کرده است.

ابن مغازلی شافعی (متوفای ۴۸۳)، در کتاب المناقب، سخن علی

علیه السلام را چنین نقل می کند:

«فأنشدکم بالله، هل فیکم أحد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله:

«من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، لیبلغ الشاهد منکم الغائب» غیری؟ (۴)

قالوا:

اللهم لا.»

شما را به خدا سوگند می دهم، در جمع شما غیر از من کسی هست که پیامبر درباره ی او فرموده باشد:

«هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا، دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بشمار، حاضران باید این مطلب را به غائبان برسانند؟

اعضای شورا گفتند:

به خدا سوگند، نه».

## در روزگار عثمان

۴ در ایام خلافت عثمان جمعی از مهاجران و انصار در مسجد النبی صلی الله علیه و آله گرد آمده، پیرامون فضایل و سوابق قریش و انصار سخن می گفتند و از سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ی قریش و انصار بهره می جستند.

حضرت علی علیه السلام نیز در این مجلس حضور داشت و به سخنان آنان گوش می داد. گروهی از حضرت خواستند که او نیز سخنی بگوید.

حضرت پاره ای از سوابق و مناقبش را برشمرد و حاضران بر درستی گفتارش گواهی دادند. آنگاه امام به حدیث غدیر اشاره کرد و فرمود:

«افتقرون أن رسول الله صلی الله علیه و آله دعانی یوم غدیر خم فنادی لی بالولایه ثم قال:

لیبلغ الشاهد منکم الغائب؟»

قالوا:

اللهم نعم. (۵)

آیا قبول دارید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم مرا خواست، ولایتم را به مردم ابلاغ کرد و فرمود حاضران

باید این مطلب را غایبان برسانند؟

حاضران گفتند:

آری.

## در میدان جنگ جمل

۵ قبل از شروع جنگ جمل، حضرت برای اتمام حجتی دیگر به طلحه پیام داد تا با وی دیدار کند. طلحه نیز پذیرفت و به حضور امیرمؤمنان علیه السلام شتافت.

حضرت به وی فرمود:

«نشدتک الله هل سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول:

«من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؟»

قال:

نعم. قال علیه السلام «فلم تقاتلنی؟»

قال:

لم اذکر. (۶)

تو را به خدا سوگند می دهم، آیا شنیدی که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود:

«هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا هر کس او را دوست دارد دوست بدار و هر کس با او دشمنی می کند دشمن بدار؟»

طلحه گفت:

آری شنیده ام.

حضرت فرمود:

پس چرا با من می جنگی؟

طلحه

جواب داد:

فراموش کرده بودم.

## در صحنه صفین

۶ در جنگ صفین، هنگامی که فرستاده های معاویه به حضور امیرمؤمنان علیه السلام رسیدند تا به اصطلاح بین حضرت و معاویه صلح برقرار سازند، حضرت خطبه ای ایراد کرد و فرمود:

«أنشد کم الله فی قول الله:

(یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم) (۷) و قوله:

(إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون) (۸) ثم قال:

(و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجه)، (۹) فقال الناس:

یا رسول الله، أخاص لبعض المؤمنین أم عام لجمیعهم؟

فأمر الله عز و جل رسوله أن یعلمهم فیمن نزلت الایات و أن یفسر لهم من الولایه ما فسر لهم من صلاتهم و صیامهم و زکاتهم و حجهم. فنصبنی بغدیر خم و قال:

«إن الله ارسلنی برساله ضاق بها صدری و ظننت أن الناس مکذبونی، فأوعدنی لأبلغنها أو یغذبنی، قم یا علی» ثم نادی بالصلاه جماعه فصلی به هم الظهر ثم قال:

«ایها الناس، إن الله مولای و أنا مولی المؤمنین و أولی به هم من أنفسهم، ألا من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من خذله.» فقام إلیه سلمان الفارسی فقال:

یا رسول الله ولائه کماذا؟

فقال:

«ولائه کولایتی، من کنت اولی به من نفسه فعلی أولی به من نفسه.» و أنزل الله تبارک و تعالی:

(الیوم اکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دینا) (۱۰) ...» (۱۱)

شما را به خدا سوگند می دهم، درباره ی این آیات: «ای مؤمنان، از خدا و پیامبر و صاحبان امر خود پیروی کنید» «صاحب اختیار

و ولی شما خدا و پیامبرش و کسی است که نماز را به پا داشته، در حال رکوع زکات می دهد» و «غیر از خدا، پیامبر و مؤمنان را دوست صمیمی به شمار نیاوردید.»

مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردند:

آیا مراد از «مؤمنان» در این آیات بعضی از آنهاست یا همه آنان را شامل می شود؟

خداوند به پیامبرش دستور داد تا به آنان بفهماند که این آیات درباره ی چه کسی نازل شده است و ولایت را برای آنها تفسیر کند چنانکه نماز، روزه، زکات و حج را تفسیر کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله، برای امتثال امر خدا، در غدیر خم مرا به خلافت منصوب کرد و فرمود:

«خداوند مرا به رسالتی فرستاده است که سینه ام از آن به فشار آمده، گمان می کنم مردم مرا تکذیب خواهند کرد؛ ولی خداوند مرا تهدید کرد و فرمود:

این پیام را برسانم وگرنه مرا عذاب می کند. ای علی برخیز». سپس مردم را برای نماز جماعت فرا خواند، و نماز ظهر را با آنان خواند و فرمود:

ای مردم، خداوند مولای من است، من مولای مؤمنینم و اختیارم بر مؤمنین از خود آنان بیشتر است، بدانید هر که من مولای او هستم علی مولای اوست. خداوندا، هر که علی را دوست دارد دوست بدار و آن که علی را دشمن دارد دشمن بدار، هر کس علی را یاری کند یاری کن و هر که علی را یاری نکند خوار کن.

در اینجا سلمان فارسی برخاست و گفت:

یا رسول الله، ولایت و اختیار او بر مردم چگونه است؟

حضرت فرمود:

اختیارات او مانند اختیارات من است، هر کس اختیار من به او از خود

او بیشتر بوده، علی هم اختیارش بر او از خودش بیشتر است و خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود:

امروز دین شما را کامل کردم، نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.

### در مسجد کوفه

۷ امام علی علیه السلام بارها مردم را در مسجد کوفه جمع کرد و فرمود که، هر کس در غدیر خم حضور داشته، حدیث غدیر را از زبان پیامبر اکرم شنیده است برخیزد و شهادت دهد.

هر بار حضرت چنین خواسته ای را بیان کرده، جمعی از بزرگان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله اجابت کرده، شهادت دادند که، ما در غدیر خم این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ایم.

این بخش از استشهادات حضرت چنان گسترده و متنوع است که، بی هیچ اغراقی گرد آوری منابع آن کتابی می طلبد.

احمد بن حنبل در مسند خود داستان یکی از گواه جویی های حضرت را چنین نقل می کند:

علی رضی الله عنه مردم را در رحبه (یکی از میادین کوفه) گرد آورد و فرمود:

«أنشد الله کل امرئ مسلم سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول یوم غدیر خم ما سمع لما قام.»

به خدا سوگند می دهم هر مسلمانی که در روز غدیر خم گفتار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شنیده است برخیزد و شهادت دهد.

احمد بن حنبل می افزاید:

به گفته ابی الطفیل سی تن از مردم برخاستند ولی ابونعیم نقل می کند که بسیاری از مردم برخاسته، شهادت دادند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در غدیر خم در حالی که دست حضرت علی را گرفته بود، مشاهده کردند که

می فرمود:

«آیا می دانید که من به مؤمنین از خود آنان سزاوارترم؟»

مردم در جواب عرضه داشتند:

آری چنین است، ای رسول خدا. آنگاه فرمود:

«هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست. خدایا، دوستدار وی را دوست بدار و با دشمن وی دشمن باش.

ابی الطفیل که راوی این حدیث است، می گوید:

من از جمع مردم خارج شدم. در حالی که پذیرش این حدیث برایم مشکل بود و در تردید به سر می بردم، به ملاقات زید بن ارقم رفتم و آنچه از علی علیه السلام در آن روز دیده و شنیده بودم با وی در میان گذاشتم. زید بن ارقم گفت:

حق همان است که شنیده ای. من خود همه آن مطالب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام». (۱۲)

## در میدان کوفه

۸ امام علی علیه السلام در خطبه ای، که در رحبه کوفه ایراد کرد، به واقعه غدیر و گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن تمسک جست. ولی در این محفل انس بن مالک، که در غدیر حضور داشت، مصلحت اندیشی پیشه کرده، از گواهی دادن سرباز زد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه چنین نقل می کند:

«المشهور أن علیا علیه السلام ناشد الناس الله فی الرحبه بالکوفه، فقال:

أنشدکم الله رجلا سمع رسول الله صلی الله علیه و آله، یقول لی و هو منصرف من حجه الوداع:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فقام رجال فشهدوا بذلک.

فقال علیه السلام لانس بن مالک:

«لقد حضرتها فما بالک؟.

فقال:

یا امیرالمؤمنین کبرت سنی و صار ما أنساه اکثر مما اذکر.

فقال [على عليه السلام ] له:

ان كنت كاذبا فضربك الله بها بيضاء لا تواريها العمامه. فما مات حتى أصابه البرص». (۱۳)

مشهور است كه على

علیه السلام در رحبه کوفه مردم را سوگند داد و گفت:

به خدا سوگند می دهم هر کس در بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجه الوداع از آن حضرت شنید که درباره ی من فرمود:

«من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» برخیزد و گواهی دهد. مردانی برخاستند و گواهی دادند. سپس علی علیه السلام به انس بن مالک فرمود:

تو نیز آن روز حضور داشتی، چه شده است [که گواهی نمی دهی ]؟

انس گفت:

یا امیرالمؤمنین، سن من زیاد شده و آنچه فراموش کرده ام بیش از چیز هایی است که به یاد دارم.

حضرت فرمود:

اگر دروغگو باشی، خداوند تو را به چنان سفیدی مبتلا کند که حتی عمامه نیز آن را پنهان نسازد.

پس انس قبل از آنکه بمیرد مبتلا به پیسی شد.

### در مسجد کوفه

۹ حضرت علی علیه السلام بارها در مسجد کوفه نیز به واقعه غدیر و سخن رسول خدا در آن روز تمسک جست. زید بن ارقم چنین نقل می کند:

«نشد علی علیه السلام الناس فی المسجد فقال:

أنشد الله رجلا سمع النبی صلی الله علیه و آله یقول:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. فقام اثنا عشر بدریا، سته من الجانب الأیمن و سته من الجانب الأیسر، فشهدوا بذلک و کنت انا فیمن سمع ذلک فکتمته، فذهب الله ببصری». (۱۴)

علی علیه السلام مردم را در مسجد سوگند داد و فرمود:

به خدا سوگند می دهم هر که گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله را شنید که فرمود:

هر که من مولا و فرمانروای اویم علی مولای اوست، خدایا هر که او را دوست دارد دوست بدار و هر که او را دشمن دارد دشمن دار؛ برخیزد

و گواهی دهد.

پس دوازده تن از اهل بـدر، شـش تن از سـمت راست و شـش تن از سـمت چپ، برخاسـتند و بـدان گواهی دادنـد. من نیز از کسـانی بـودم که این سـخن را از پیـامبر صـلی الله علیه و آله شـنیده بودم، ولی آن روز از گواهی خود داری کردم و خـداوند بینایی را از من گرفت.

به نوشته تاریخ نگاران او برای شهادتی که نداده بود افسوس می خورد، اظهار پشیمانی می کرد و از خدا آمرزش می طلبید.

## پس از جنگ نهروان

۱۰ پس از جنـگ نهروان امیرمؤمنـان علی علیه السـلام نـامه ای خطـاب به شـیعیان خود نوشت و ده نفر از بزرگـان کوفه را که مورد اعتماد بودند، مأمور کرد تا هر جمعه در حضور آنها این نامه برای مردم قرائت شود.

حضرت در بخشی از این نامه بر حق ولایت خود استدلال می کند و می فرماید:

«و انما حجتی أنی ولی هذا الأمر من دون قریش، أن نبی الله صلی الله علیه و آله قال:

«الولاء لمن أعتق» فجاء رسول الله صـلی الله علیه و آله بعتق الرقاب من النار، و أعتقها من الرق، فکان للنبی صـلی الله علیه و آله، ولاء هـذه الأمه، و کـان لی بعـده ما کان له، فما جاز لقریش من فضـلها علیها بالنبی صـلی الله علیه و آله، جاز لبنی هاشم علی قریش، و جاز لی علی بنی هاشم یقول النبی صلی الله علیه و آله یوم غدیر خم «من کنت مولاه فعلی مولاه»، الا أن تدعی قریش فضلها علی العرب بغیر النبی صلی الله علیه و آله. فإن شاءوا فلیقولوا ذلک ...» (۱۵)

دلیل من بر اینکه من ولی امرم نه سایر قریش، این است که پیامبر صلی الله علیه

و آله فرمود:

ولایت برای کسی است که آزاد کرده است؛ و چون رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را از قید بندگی و آتش جهنم آزاد کرد پس بر امت ولایت دارد. بعد از آن حضرت، همان ولایت او از آن من است؛ زیرا هر فضیلتی که قریش بر سایر امت دارد به سبب پیامبر صلی الله علیه و آله است و [با توجه به این معیار] بنی هاشم بر قریش فضیلتی آشکارتر دارد؛ و من همان فضیلت را بر بنی هاشم دارم، زیرا رسول خدا در روز غدیر خم فرمود:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه.» مگر آنکه قریش ادعا کند به دلیلی جز انتساب به پیامبر بر عرب برتری دارد، پس اگر می خواهند چنین بگویند، بگویند ...

در پایان مقاله برای تکمیل بحث، فهرست بقیه مواردی که حضرت علی علیه السلام به حدیث غدیر استناد کرده است، ذکر می شود:

## موارد دیگر

۱ طولانی ترین کلامی، که پیرامون غدیر خم و عظمت آن از حضرت علی علیه السلام نقل شده است، خطبه ای است که در جمعه ای که با سالگرد غدیر خم مصادف بود در کوفه ایراد شده است.

شیخ طوسی در صفحه ۷۵۲ مصباح المتهجد این خطبه را به طور کامل آورده است و علامه مجلسی در جلد ۹۷ بحارالانوار آن را از «مصباح الزائر» سید بن طاووس نقل می کند.

۲ امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه ای، که در قالب نظم برای معاویه فرستاد، به حدیث غدیر تصریح کرده است. کتابهای زیر بخشی از منابعی است که این ابیات در آنها دیده می شود:

۱ الفصول المهمه، ابن الصباغ المالکی، ص ۱۵

۲ تذکره الخواص، ابن الجوزی، ص ۱۰۳

۳ فوائد السمطین، حموینی، ج ۱،

۴ الفصول المختاره، شیخ مفید، ج ۲، ص ۷۰

۵ الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۴۲۹

۳ همچنین اشعار بسیار زیبایی از حضرت علی علیه السلام نقل شده است، که امام علیه السلام برای اثبات حقانیت خویش به حدیث غدیر خم تمسک جسته است. این اشعار در صفحه ۷۸ ینابیع الموده قندوزی حنفی، صفحه ۵۴۰ دیوان منسوب به امیرالمؤمنین و صفحه ۳۲ جلد دوم الغدیر نقل شده است.

۴ حضرت علی علیه السلام در مجلسی که انس بن مالک، براء بن عازب، اشعث بن قیس و خالد البجلی حضور داشتند، خطبه ای ایراد کرد و از این چهار تن خواست که بر درستی حدیث غدیر گواهی دهند. ولی هر چهار تن به خاطر ملاحظات سیاسی از ادای شهادت خود داری کردند.

حضرت درباره ی هر یک آنها دعایی کرد که به اجابت رسید. شیخ صدوق (ره) در کتابهای «الخصال» و «امالی» خود از این واقعه یاد کرده است. این مطلب در جلد دوم، مناقب آل ابی طالب ج ۲ و جلد ۳۱ و بحارالانوار نیز نقل شده است.

۵ داستان نفرین حضرت درباره ی کسانی که حدیث غدیر را کتمان کردند در منابع معتبر بسیار آمده است.

انساب الاشراف، اسدالغابه، مسند احمد، و البدایه و النهایه بخشی از روایات این واقعه شمرده می شوند.

۶ أمیر مؤمنان علی علیه السلام در روایتی طولانی هفتاد فضیلت ویژه خود را بیان کرده، در ضمن آنها از حادثه غدیر خم نیز سخن گفته است. این روایت را شیخ صدوق (ره) در جلد دوم کتاب خصال آورده است.

۷ همچنین در صفحه ۱۶۶ کتاب بشاره المصطفی حادثه غدیر و سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن روز از زبان علی علیه السلام

نقل شده است.

۸ حضرت علی علیه السلام هنگام عزیمت به سوی شام برای جنگ با معاویه، در یکی از منازل بین راه، خطبه ای نسبتا طولانی ایراد کرد، او ضمن تشویق یارانش به جهاد در راه خدا به حدیث غدیر استناد جست و مردم را به اطاعت از خود دعوت کرد. این خطبه را شیخ مفید (ره) در جلد اول کتاب ارشاد، طبرسی در جلد اول الاحتجاج و علامه مجلسی بحارالانوار در جلد ۳۲ و ۳۴ نقل کرده اند.

۹ قضیه معمم شدن امیرمؤمنان علی علیه السلام به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر، از مواردی است که حضرت پیرامون غدیر خم صحبت کرده است. ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمه» این کلام حضرت را نقل کرده است.

علامه امینی در جلد اول الغدیر از چندین منبع دیگر اهل سنت نام برد که این حدیث را نقل کرده اند.

۱۰ حضرت علی علیه السلام در جواب سؤال کسی که گفت:

مهمترین فضیلت خود را از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان کنید، به حادثه غدیر و وجوب ولایت خود اشاره می کند. این روایت را طبرسی در جلد اول کتاب احتجاج نقل کرده است. کتاب سلیم بن قیس و جلد چهلم بحارالانوار نیز از منابع این حدیث شمرده می شود.

۱۱ حضرت علی علیه السلام، در توضیح حدیث «ان حدیثنا أهل البیت صعب مستصعب»، حدیث غدیر را بیان کرده، از آزمون مؤمنان در این مسیر سخن گفته است. این روایت در صفحه ۵۵ تفسیر فرات کوفی و نیز جلد ۲۵ بحارالانوار دیده می شود.

۱۲ ابن عساکر شافعی در جلد دوم تاریخ دمشق به طرق مختلف حدیث غدیر را از زبان علی

علیه السلام نقل کرده است. همچنین ابن مغازلی شافعی در صفحه ۲۱ کتاب «المناقب»، ابن کثیر در جلد پنجم البدایه و النهایه و هیثمی در جلد نهم مجمع الزواید سخنان حضرت را نقل کرده اند.

به امید آنکه در پرتو نور غدیر به حریم ولایت راه یابیم و از سرچشمه حیات طیبه اهل بیت علیهم السلام حیاتی نو به دست آوریم.

## پی نوشتها

۱ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۸۴

الامامه و السیاسه، ص ۲۹ ۳۰

بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۸۵

۲ مائده. ۳

۳ الروضه من الکافی، ج ۸، ص ۲۷

۴ مناقب ابن المغازلی، ص ۱۱۴

مناقب الخوارزمی، ص ۲۲۲

امالی، شیخ طوسی، ص ۳۳۳

همان، ص ۵۴۶

همان، ص ۵۵۵

الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۳۳۳ و ۲۱۳

کشف الیقین، ص ۴۲۳؛ نویسنده؟

فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۵؛ نویسنده؟

ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۵۹ نویسنده؟؛

۵ کتاب سلیم بن قیس، حدیث ۱۱، ص ۶۴۱

فوائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۲

الغدیر، ج ۱، ص ۱۶۳

۶ مناقب الخوارزمی، ص ۱۸۲

مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۷۱

مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۳

تذکره الخواص، ابن الجوزی، ص ۷۳

مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۷

۷ النساء، ۵۹.

۸ المائده، ۵۵.

۹ التوبه، ۱۶.

۱۰ المائده، ۳.

۱۱ کتاب سلیم بن قیس، ص ۷۵۸

الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۵

احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۳۴۱

فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۴

کمال الدین، ج ۱، ص ۲۷۴

بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۴۷

۱۲ مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۷۰

این حدیث در صدها کتاب شیعه و سنی با عبارات مختلف نقل شده است ۱۳ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۱۷

المعارف، ابن قتیبه، ص ۵۸۰

انساب الاشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۱۵۶

حلیه الاولیاء، ج ۵، ص ۲۶

الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۵۱

کشف الیقین، علامه

حلی، ص ۱۱۰

الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۳

۱۴ الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۵۲

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۴

مجمع الزواید، ج ۹، ص ۱۰۶

مناقب، أبی مغازلی شافعی، ص ۲۳

العمده ص ۱۱۰،

الغدیر، ج ۱، ص ۱۶۷

۱۵ کشف المحجه، سید بن طاووس، ص ۲۴۶

معادن الحکمه فی مکاتیب الائمه، فصل ۲

بحار، ج ۳۰، ص ۷

## احادیث غدیر

### مقدمه

سال دهم هجرت که مسلمانان همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مراسم حج را به پایان رساندند و آن سال، بعدا «حجه الوداع» نام گرفت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عازم مدینه گردید.

فرمان حرکت صادر شد. هنگامی که کاروان به سرزمین «رابغ» در سه میلی جحفه که میقات حجاج است، رسید امین وحی در مکانی به نام «غدیر خم» فرود آمد.

آیه ی «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس». نازل شد که ای پیامبر، آنچه از طرف خدا فرستاده شده، به مردم ابلاغ کن. اگر این کار را نکنی، رسالت خود را تکمیل نکرده ای و خداوند تو را از گزند مردم حفظ خواهد کرد. سوره مائده، آیه دستور توقف در آن مکان صادر شد. همه مردم ایستادند. وقت ظهر هوا، به شدت گرم بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز ظهر را با جماعت خواند سپس در حالی که مردم دور او را گرفته بودند، بر روی نقطه

بلندی که از جهاز شتران بر پا شد، قرار گرفت و با صدای رسا خطبه خواند و سپس فرمود:

«مردم نزدیک است من دعوت حق را لبیک گویم و از میان شما بروم من مسؤولم و

شما هم مسؤولید».

سپس مطالبی گرانبها بیان کرد و فرمود:

«من دو چیز نفیس در میان شما به امانت گذاردم، یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت من، این دو هرگز از هم جدا نشوند. مردم بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید و در عمل به آنها کوتاهی نورزید که هلاک می شوید».

در این هنگام دست علی علیه السلام را گرفت و او را بلند کرد و به همه مردم معرفی نمود، سپس فرمود:

«سزاوارتر بر مؤمنان از خود آنان کیست؟

همگی گفتند:

خدا و پیامبر او داناترند».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«خدا، مولای من و من، مولای مؤمنانم و من بر آنها از خودشان اولی و سزاوارترم».

بعد فرمود:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ...»

«ای مردم هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست، خداوندا کسانی را که علی را دوست دارند، دوست بدار و کسانی که او را دشمن دارند، دشمن دار و ...»

سپس فرشته وحی نازل شد و آیه ی «الیوم اکملت لکم دینکم ...» را نازل فرمود و آن روز در تاریخ اسلام جاودانه و حماسه ساز شد.

آری غدیر، روز حماسه جاوید، روز ولایت، روز امامت، روز وصایت، روز اخوت، روز رشادت و شجاعت و شهامت و حفاظت و رضایت و صراحت شناخته شد. روز نعمت، روز شکرگزاری، روز پیام رسانی، روز تبریک و تهنیت، روز سرور و شادی و هدیه فرستادن، روز عهد و پیمان و تجدید میثاق، روز تکمیل دین و بیان حق، روز راندن شیطان، روز معرفی راه و رهبر، روز آزمون، روز یأس دشمن و امیدواری دوست و خلاصه روز اسلام و قرآن

و عترت، روزی که پیروان واقعی مکتب حیات بخش اسلام آن را گرامی می دارند و به همدیگر تبریک می گویند.

از احادیث بر می آید که ائمه: آن روز را جشن می گرفتند و در آن روز مراسم ویژه ای داشتند، شبیه مراسمی که ما ایرانیان امروز در عید نوروز داریم.

از فیاض بن محمد طوسی نقل شده: روز غدیر به حضور امام هشتم علیه السلام رسید. دید گروهی از افراد ویژه در خدمت حضرت هستند که امام آنان را برای افطار در خانه اش نگهداشت و به منزل آنان غذا و لباس و کفش و انگشتر و هدایای دیگر فرستاد و آن روز وضع او و اطرافیان او کاملا عوض شده بود و فضائل آن روز را برای آنان یادآوری می کرد.

(بحار الانوار، ۹۷: ۱۱۲، ح ۸.)

در حدیث دیگری است:

روزی از روزهای خلافت علی علیه السلام جمعه و عید غدیر به یک روز افتاد. امام علیه السلام خطبه مفصلی خواند و فرمود:

«این مجمع اکنون به پایان می رسد و شما همگی به خانه هایتان بر می گردید، بروید خدای بر شما رحمت فرستد و بر خانواده خود فراخ گیرید و به برادران خود نیکی کنید.

خداوند را بر این نعمت که شما را بخشیده است، سپاس گزارید. متحد شوید تا خدا کمکتان کند. نیکویی کنید تا خدا دوستیتان را پایدار کند. از نعمتهای خداداد، یکدیگر را هدیه فرستید.

خداوند در این روز چندین برابر دیگر عیدها پاداش دهد.

این گونه پاداش جز در این روز (غدیر) دیگر نخواهید یافت. نیکویی کردن در این روز مال را بسیار کند و عمر را زیاد. مهربانی کردن باعث رحمت خدا شود و مهربانی او. در این روز به برادران و خاندان از مال

خدا داده ببخشید، هر اندازه که بتوانید. همواره چهره خندان دارید. چون به یکدیگر رسیدید، شادمانی کنید، و خدا را بر نعمتهایش سپاس گوئید. بروید و به آنان که امیدشان به شماست، نیکی بسیار کنید در خورد و خوراک، خود و زیردستانتان یکسان باشید. این یکسانی و مساوات را تا جایی که توانایی دارید عملی سازید، که پاداش یک درهم در این روز، صد هزار درهم است و برکت به دست خداست.

روزه این روز را نیز خداوند مستحب قرار داده است و در برابر آن پاداشی بس بزرگ نهاده. اگر کسی در این روز، نیاز برادران خود را برآورد پیش از تمنا و درخواست و با میل و رغبت خوبی کند، پاداش او چنان باشد که این روز را روزه داشته است و شب آن را با عبادت به بامداد رسانیده.

و هرکس در این روز به روزه داری افطاری دهد، چنان است که گویی دسته دسته مردم را افطاری داده است ...

همین که به یکدیگر رسیدید همراه سلام، مصافحه کنید و نعمتی را که در این روز نصیبتان شده است به یکدیگر تبریک گویید. باید این سخنان را آن که بود و شنید به آن که نبود و نشنید، برساند. باید توانگران به سراغ مستمندان روند و قدرتمندان به دنبال ضعیفان، پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به این چیزها امر کرده است». (ترجمه این روایت تا اینجا از استاد محمدرضا حکیمی است که از حماسه غدیر، ص ۷۱ گرفته شده است.) بعد امام علیه السلام خطبه جمعه را خواند و نماز جمعه را نماز عیدش قرار داد، بعد با فرزند و شیعیانش به منزل

امام حسین علیه السلام برگشت که غذا آماده کرده بودند و آن شیعیان نیازمند و بی نیاز با هدایای او به طرف خا نواده خود برگشتند.

(بحار الانوار ۹۷: ۱۱۷.)

به امید روزی که همه مسلما نان به ویژه مردم مسلمان ایران روز عید غدیر را بزرگترین عید خود قرار داده و این روزه آن طور که بایسته و شایسته آن است، گرامی بدارند.

## غدیر در قرآن

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.

مائده: (۳)

امروز (روز غدیر خم) دین شما را به حد کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم.

## فصل اول: جایگاه عید غدیر در مکتب

۱ عید خلافت و ولایت

روی زیاد بن محمد قال:

دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت:

للمسلمین عید غیر یوم الجمعه و الفطر و الاضحی؟

قال:

نعم، الیوم الذی نصب فیه رسول الله صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام. مصباح المتهجد: ۷۳۶

زیاد بن محمد گوید:

بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و گفتم:

آیا مسلمانان عیدی غیر از عید قربان و عید فطر و جمعه دارند؟

امام علیه السلام فرمود:

آری، روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرمؤمنان علیه السلام را (به خلافت و ولایت) منصوب کرد.

۲ برترین عید امت

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

یوم غدیر خم افضل اعیاد امتی و هو الیوم الذی امرنی الله تعالی ذکره فیه بنصب اخی علی بن ابی طالب علما لامتی، یهتدون به من بعدی و هو الیوم الذی اکمل الله فیه الدین و اتم علی امتی فیه النعمه و رضی لهم الاسلام دینا.

(امالی صدوق: ۱۲۵، ح. ۸)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

روز غدیر خم برترین عیدهای امت من است و آن روزی است که خداوند بزرگ دستور داد؛ آن روز برادرم علی بن ابی طالب را به عنوان پرچمدار (و فرمانده) امتم منصوب کنم، تا بعد از من مردم توسط او هدایت شوند، و آن روزی است که خداوند در آن روز دین را تکمیل و نعمت را بر امت من تمام کرد و اسلام را به عنوان دین

برای آنان پسندید.

۳ عید بزرگ خدا

عن الصادق علیه السلام قال:

هو عید الله الاکبر، و ما بعث الله نبیا الا و تعید فی هذا الیوم و عرف حرمته و اسمه فی السماء یوم العهد المعهود و فی الارض یوم المیثاق المأخوذ و الجمع المشهود.

وسائل الشیعه، ۵: ۲۲۴، ح. ۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

روز غدیر خم عید بزرگ خداست، خدا پیامبری مبعوث نکرده، مگر اینکه این روز را عید گرفته و عظمت آن را شناخته و نام این روز در آسمان، روز عهد و پیمان و در زمین، روز پیمان محکم و حضور همگانی است.

۴ عید ولایت

قیل لابی عبد الله علیه السلام:

للمؤمنین من الاعیاد غیر العیدین و الجمعه؟

قال:

نعم لهم ما هو اعظم من هذا، یوم اقیم امیرالمؤمنین علیه السلام فعقد له رسول الله الولایه فی اعناق الرجال و النساء بغدیر خم.

(وسائل الشیعه، ۷: ۳۲۵، ح. ۵)

به امام صادق علیه السلام گفته شد:

آیا مؤمنان غیر از عید فطر و قربان و جمعه عید دیگری دارند؟

فرمود:

آری، آنان عید بزرگتر از اینها هم دارند و آن روزی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خم بالا برده شد و رسول خدا مسأله ولایت را بر گردن زنان و مردان قرار داد.

۵ روز تجدید بیعت

عن عمار بن حریز قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فی یوم الثامن عشر من ذی الحجه فوجدته صائما فقال لی:

هـذا یوم عظیم عظم الله حرمته علی المؤمنین و أکمل لهم فیه الـدین و تمم علیهم النعمه و جـدد لهم ما أخـذ علیهم من العهد و المیثاق.

مصباح المتهجد: ۷۳۷

عمار بن حریز گوید:

روز هجدهم ماه ذیحجه خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و آن حضرت را روزه یافتم. امام به من فرمود:

امروز، روز

بزرگی است، خداونـد به آن عظمت داده و آن روز دین مؤمنان را کامل ساخت و نعمت را بر آنان تمام نمود و عهـد و پیمان قبلی را تجدید کرد.

۶ عید آسمانی

قال الرضا علیه السلام:

حدثنی ابی، عن ابیه علیه السلام قال:

إن یوم الغدیر فی السماء اشهر منه فی الارض.

(مصباح المتهجد: ۷۳۷)

امام رضا علیه السلام فرمود:

پدرم به نقل از پدرش (امام صادق علیه السلام) نقل کرد که فرمود:

روز غدیر در آسمان مشهورتر از زمین است.

۷ عید بی نظیر

قال علی علیه السلام:

إن هـذا یوم عظیم الشأن، فیه وقع الفرج، و رفعت الدرج و وضـحت الحجج و هو یوم الایضاح و الافصاح من المقام الصـراح، و یوم کمال الدین و یوم العهد المعهود ... (بحارالانوار، ۹۷: ۱۱۶)

علی علیه السلام فرمود:

امروز (عید غدیر) روز بس بزرگی است. در این روز گشایش رسـیده و منزلت (کسانی که شایسـته آن بودند) بلندی گرفت و برهان های خدا روشن شد و از مقام پاک با صراحت سخن گفته شد و امروز روز کامل شدن دین و روز عهد و پیمان است.

۸ عید پر برکت

عن الصادق علیه السلام:

والله لو عرف الناس فضل هذا الیوم بحقیقته لصافحتهم الملائکه فی کل یوم عشر مرات ... و ما اعطی الله لمن عرفه ما لایحصی بعدد.

مصباح المتهجد: ۷۳۸

امام صادق علیه السلام فرمود:

به خدا قسم اگر مردم فضیلت واقعی «روز غدیر» را می شناختند، فرشتگان روزی ده بار با آنان مصافحه می کردند و بخششهای خدا به کسی که آن روز را شناخته، قابل شمارش نیست.

۹ عید فروزان

قال ابو عبد الله علیه السلام:

... و یوم غدیر بین الفطر و الاضحی و یوم الجمعه کالقمر بین الکواکب.

اقبال سید بن طاووس: ۴۶۶

امام صادق علیه السلام فرمود:

... روز غدیر خم

در میان روزهای عید فطر و قربان و جمعه همانند ماه در میان ستارگان است.

۱۰ یکی از چهار عید الهی

قال ابو عبد الله علیه السلام:

اذا کان یوم القیامه زفت اربعه ایام الی الله عز و جل کما تزف العروس الی خدرها: یوم الفطر و یوم الاضحی و یوم الجمعه و یوم غدیر خم.

اقبال سید بن طاووس: ۴۶۶

امام صادق علیه السلام فرمود:

هنگامی که روز قیامت بر پا شود چهار روز به سرعت به سوی خدا می شتابند همانطور که عروس به حجله اش به سرعت می رود.

آن روزها عبارتند از:

روز عید فطر و قربان و جمعه و روز غدیر خم.

## فصل دوم: شایسته ها و بایسته های غدیر

۱۱ روز پیام و ولایت

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

یا معشر المسلمین لیبلغ الشاهد الغائب، اوصی من آمن بی و صدقنی بولایه علی، الا ان ولایه علی ولایتی و ولایتی ولایه ربی، عهدا عهده الی ربی و أمرنی أن أبلغکموه.

(بحارالانوار ۳۷: ۱۴۱، ح. ۳۵)

رسول خدا صلی الله علیه و آله (در روز غدیر) فرمود:

ای مسلمانان!

حاضران به غایبان برسانند:

کسی را که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است، به ولایت علی سفارش می کنم، آگاه باشید ولایت علی، ولایت من است و ولایت من، ولایت خدای من است. این عهد و پیمانی بود از طرف پروردگارم که فرمانم داد تا به شما برسانم.

۱۲ روز اطعام

قال ابو عبد الله علیه السلام:

... و انه الیوم الذی اقام رسول الله صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام للناس علما و ابان فیه فضله و وصیه فصام شکرا لله عزوجل ذلک الیوم و انه لیوم صیام و اطعام و صله الاخوان و فیه مرضاه الرحمن، و مرغمه الشیطان.

(وسائل الشیعه ۷: ۳۲۸، ضمن

حدیث. ۱۲)

امام صادق علیه السلام فرمود:

عید غدیر، روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به عنوان پرچمدار برای مردم برافراشت و فضیلت او را در این روز آشکار کرد و جانشین خود را معرفی کرد، بعد به عنوان سپاسگزاری از خدای بزرگ آن روزه را روزه گرفت و آن روز، روز روزه داری و عبادت و طعام دادن و به دیدار برادران دینی رفتن است. آن روز روز کسب خشنودی خدای مهربان و به خاک مالیدن بینی شیطان است.

۱۳ روز هدیه

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال:

... اذا تلاقیتم فتصافحوا بالتسلیم و تهابوا النعمه فی هذا الیوم، و لیبلغ الحاضر الغائب، و الشاهد الباین، ولیعد الغنی الفقیر و القوی علی الضعیف امرنی رسول الله صلی الله علیه و آله بذلک. (وسائل الشیعه ۷: ۳۲۷)

امیرالمؤمنین علیه السلام (در خطبه روز عید غدیر) فرمود:

وقتی که به همدیگر رسیدید همراه سلام، مصافحه کنید، و در این روز به یکدیگر هدیه بدهید، این سخنان را هر که بود و شنید، به آن که نبود برساند، توانگر به سراغ مستمند برود، و قدرتمند به یاری ضعیف، پیامبر مرا به این چیزها امر کرده است.

۱۴ روز کفالت

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال:

... فکیف بمن تکفل عددا من المؤمنین و المؤمنات و أنا ضمینه علی الله تعالی الامان من الکفر و الفقر

وسائل الشیعه ۷: ۳۲۷

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

... چگونه خواهد بود حال کسی که عهده دار هزینه زندگی تعدادی از مردان و زنان مؤمن (در روز غدیر) باشد، در صورتی که من پیش خدا ضامنم که از کفر و تنگدستی در امان باشد.

۱۵ روز سپاس و شادی

قال ابو عبد الله علیه السلام:

... هو يوم

عباده و صلوه و شکر لله و حمد له، و سرور لما من الله به علیکم من ولایتنا، و انی احب لکم ان تصوموه.

وسائل الشیعه ۷: ۳۲۸، ح. ۱۳

امام صادق علیه السلام فرمود:

عید غدیر، روز عبادت و نماز و سپاس و ستایش خداست و روز سرور و شادی است به خاطر ولایت ما خاندان که خدا بر شما منت گذارد و من دوست دارم که شما آن روز را روزه بگیرید.

۱۶ روز نیکوکاری

عن الصادق علیه السلام:

... و لدرهم فیه بألف درهم لإخوانک العارفین، فأفضل علی اخوانک فی هذا الیوم و سر فیه کل مؤمن و مؤمنه.

مصباح المتهجد: ۷۳۷

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

یک درهم به برادران با ایمان و معرفت، دادن در روز عید غدیر برابر هزار درهم است، بنابراین در این روز به برادرانت انفاق کن و هر مرد و زن مؤمن را شاد گردان.

۱۷ روز سرور و شادی

قال ابو عبد الله علیه السلام:

انه یوم عید و فرح و سرور و یوم صوم شکرا لله تعالی.

(وسائل الشیعه ۷: ۳۲۶، ح. ۱۰)

امام صادق علیه السلام فرمود:

عید غدیر، روز عید و خوشی و شادی است و روز روزه داری به عنوان سپاس نعمت الهی است.

۱۸ روز تبریک و تهنیت

قال علی علیه السلام:

عودوا رحمکم الله بعد انقضاء مجمعکم بالتوسعه علی عیالکم، و البر باخوانکم و الشکر لله عزوجل علی ما منحکم، و اجتمعوا

یجمع الله شـملکم، و تباروا یصل الله الفتکم، و تهانؤا نعمه الله کما هنا کم الله بالثواب فیه علی أضعاف الاعیاد قبله و بعده الا فی مثله ... (بحارالانوار ۹۷: ۱۱۷)

علی علیه السلام فرمود:

بعد از پایان گردهم آیی خود (در روز غدیر) به خانه برگردید، خدا

بر شما رحمت فرستد. به خانواده خود گشایش و توسعه دهید، به برادران خود نیکی کنید، خداوند را بر این نعمت که شما را بخشیده است، سپاس گزارید، متحد شوید تا خدا به شما وحدت بخشد، نیکویی کنید تا خدا دوستیتان را پایدار کند، به همدیگر نعمت خدا را تبریک بگوئید، همانطور که خداوند در این روز با چندین برابر عیدهای دیگر پاداش دادن به شما تبریک گفته، این گونه پاداشها جز در روز عید غدیر نخواهد بود.

۱۹ روز درود و برائت

روی الحسن بن راشد عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

قلت:

جعلت فداک، للمسلمین عید غیر العیدین؟

قال:

نعم، یا حسن!

اعظمهما و اشرفهما، قال:

قلت له:

و أی یوم هو؟

قال:

یوم نصب امیرالمؤمنین علیه السلام فیه علما للناس. قلت له:

جعلت فداک و ما ینبغی لنا ان نصنع فیه؟

قال:

تصومه یا حسن و تکثر الصلوه علی محمد و آله فیه و تتبرأ الی الله، ممن ظلمهم، فان الانبیاء کانت تأمر الاوصیاء بالیوم الذی کان یقام فیه الوصی ان یتخذ عیدا. (مصباح المتهجد: ۶۸۰)

حسن بن راشد گوید:

به امام صادق علیه السلام گفتم:

آیا مسلمانان به جز آن دو عید، عید دیگری هم دارند؟

فرمود:

بله، بزرگترین و بهترین عید.

گفتم:

کدام روز است؟

فرمود:

روزی که امیرمؤمنان به عنوان پرچمدار مردم منصوب شد.

گفتم:

فدایت شوم در آن روز سزاوار است، چه کنیم؟

فرمود:

روزه بگیر و درود برمحمد و آل او بفرست و از ستمگران به آنان برائت بجوی، زیرا پیامبران به جانشینان دستور می دادند که روزی را که جانشین انتخاب می شود، عید بگیرند ۲۰ عید اوصیاء

عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

... تذکرون الله عز ذکره فیه بالصیام و العباده و الذکر لمحمد و آل محمد، فان رسول الله صلی الله علیه و آله اوصی امیرالمؤمنین

ان یتخذ ذلک الیوم عیدا، و کذلک کانت الانبیاء تفعل، کانوا یوصون أوصیائهم بذلک فیتخذونه عیدا.

(وسائل الشیعه ۷: ۳۲۷، ح. ۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

در روز عید غدیر، خدا را با روزه و عبادت و یاد پیامبر و خاندان او یادآوری کنید، زیرا رسول خدا به امیرالمؤمنین سفارش کرد که آن روز را عید بگیرد، همینطور پیامبران هم به جانشینان خود سفارش می کردند که آن روز را عید بگیرند، آنان هم چنین می کردند.

۲۱ روز گشایش و درود

عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

والعمل فیه یعدل ثمانین شهرا، و ینبغی ان یکثر فیه ذکر الله عزوجل، و الصلوه علی النبی صلی الله علیه و آله، و یوسع الرجل فیه علی عیاله.

(وسائل الشیعه ۷: ۳۲۵، ح. ۶)

امام صادق علیه السلام فرمود:

ارزش عمل در آن روز (عید غدیر) برابر با هشتاد ماه است، و شایسته است آن روز ذکر خدا و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد شود، و مرد، بر خانواده خود توسعه دهد.

۲۲ روز دیدار رهبری

عن مولانا ابی الحسن علی بن محمد علیه السلام قال لابی اسحاق: و یوم الغدیر فیه اقام النبی صلی الله علیه و آله أخاه علیا علما للناس و اماما من بعده، [قال ] قلت:

صدقت جعلت فداک، لذلک قصدت، اشهد انک حجه الله علی خلقه.

(وسائل الشیعه ۷: ۳۲۴، ح. ۳)

امام هادی علیه السلام به ابواسحاق فرمود:

در روز غدیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برادرش علی علیه السلام را بلند کرد و به عنوان پرچمدار (و فرمانده) مردم و پیشوای بعد از خودش معرفی کرد. ابواسحاق گفت:

عرض کردم، فدایت شوم راست فرمودی. به خاطر همین به زیارت و دیدار شما آمدم، گواهی می دهم که تو

حجت خدا بر مردم هستی.

۲۳ روز تکبیر

عن علی بن موسی الرضا علیه السلام:

من زار فیه مؤمنا أدخل الله قبره سبعین نورا و وسع فی قبره و یزور قبره کل یوم سبعون ألف ملک و یبشرونه بالجنه.

اقبال الاعمال: ۷۷۸

امام رضا علیه السلام فرمود:

کسی که در روز (غدیر) مؤمنی را دیدار کند، خداوند هفتاد نور بر قبر او وارد می کند و قبرش را توسعه می دهد و هر روز هفتاد هزار فرشته قبر او را زیارت می کنند و او را به بهشت بشارت می دهند.

۲۴ روز دیدار و نیکی

قال الصادق علیه السلام:

ینبغی لکم ان تتقربوا الی الله تعالی بالبر و الصوم و الصلوه و صله الرحم و صله الاخوان، فان الانبیاء علیهم السلام کانوا اذا اقاموا اوصیاءهم فعلوا ذلک و امروا به. (مصباح المتهجد: ۷۳۶)

امام صادق علیه السلام فرمود:

شایسته است با نیکی کردن به دیگران و روزه و نماز و به جا آوردن صله رحم و دیدار برادران ایمانی به خدا نزدیک شوید، زیرا پیامبران زمانی که جانشینان خود را نصب می کردند، چنین می کردند و به آن توصیه می فرمودند.

۲۵ نماز در مسجد غدیر

عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

انه تستحب الصلوه فی مسجد الغدیر لان النبی صلی الله علیه و آله اقام فیه امیرالمؤمنین علیه السلام و هو موضع اظهر الله عزوجل فیه الحق. وسائل الشیعه ۳: ۵۴۹

امام صادق علیه السلام فرمود:

نماز خواندن در مسجد غدیر مستحب است، چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آنجا امیرمؤمنان علیه السلام را معرفی و منصوب کرد و آنجایی است که خدای بزرگ، حق را آشکار کرد.

۲۶ نماز روز غدیر

عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

و من صلی فیه رکعتین ای وقت شاء و افضله قرب الزوال

و هی الساعه التی اقیم فیها امیرالمؤمنین علیه السلام بغدیر خم علما للناس و ... کان کمن حضر ذلک الیوم ... (وسائل الشیعه ۵: ۲۲۵، ح. ۲)

امام صادق علیه السلام فرمود:

کسی که در روز عید غدیر هر ساعتی که خواست، دو رکعت نماز بخواند و بهتر اینست که نزدیک ظهر باشد که آن ساعتی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن ساعت در غدیر خم به امامت منصوب شد، (هر که چنین کند) همانند کسی است که در آن روز حضور پیدا کرده است ...

۲۷ روزه غدیر

قال الصادق علیه السلام:

صیام یوم غدیر خم یعدل صیام عمر الدنیا لو عاش انسان ثم صام ما عمرت الدنیا لکان له ثواب ذلک.

(وسائل الشیعه ۷: ۳۲۴، ح. ۴)

امام صادق علیه السلام فرمود:

روزه روز غدیر خم با روزه تمام عمر جهان برابر است. یعنی اگر انسانی همیشه زنده باشد و همه عمر را روزه بگیرد، ثواب او به اندازه ثواب روزه عید غدیر است.

۲۸ روز تبریک و تبسم

عن الرضا علیه السلام قال:

... و هو یوم التهنئه یهنئ بعضکم بعضا، فاذا لقی المؤمن أخاه یقول:

«الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه امیرالمؤمنین و الائمه علیه السلام» و هو یوم التبسم فی وجوه الناس من اهل الایمان ... (اقبال: ۴۶۴)

امام رضا علیه السلام فرمود:

عید غدیر روز تبریک و تهنیت است. هر یک به دیگری تبریک بگوید، هر وقت مؤمنی برادرش را ملاقات کرد، چنین بگوید:

«حمد و ستایش خدایی را که به ما توفیق چنگ زدن به ولایت امیرمؤمنان و پیشوایان عطا کرد» آری عید غدیر روز لبخند زدن به چهره مردم با ایمان است ...

## فصل سوم: ولایت در غدیر

۲۹ پیامبر و ولایت علی علیه السلام

عن ابی سعید قال:

لما کان یوم غدیر

خم امر رسول الله صلی الله علیه و آله منادیا فنادی: الصلوه جامعه، فاخذ بید علی علیه السلام و قال:

اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. (بحارالانوار ۳۷: ۱۱۲، ح. ۴)

ابو سعید گوید:

در روز غدیر خم رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد:

منادی ندا دهد که:

برای نماز جمع شوید. بعد دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود:

خدایا کسی که من مولای اویم پس علی هم مولای اوست، خدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی کند.

۳۰ زندگی پیامبرگونه

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

من یرید ان یحیی حیاتی، و یموت مماتی، و یسکن جنه الخلد التی و عدنی ربی فلیتول علی ابن ابی طالب، علیه السلام فانه لن یخرجکم من هدی، و لن یدخلکم فی ضلاله. (الغدیر ۱۰: ۲۷۸)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که می خواهد زندگی و مرگش همانند من باشد و در بهشت جاودانه ای که پروردگارم به من وعده کرده، ساکن شود، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را انتخاب کند، زیرا او هرگز شما را از راه هدایت بیرون نبرده، به گمراهی نمی کشاند.

۳۱ پیامبر و امامت علی علیه السلام

عن جابر بن عبد الله الانصاری قال:

سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لعلی بن ابی طالب علیه السلام:

یا علی!

انت اخی و وصیی و وارثی و خلیفتی علی امتی فی حیوتی و بعد وفاتی محبک محبی و مبغضک مبغضی و عدوک عدوی.

(امالی صدوق: ۱۲۴، ح. ۵)

جابر بن عبد الله انصاری می گوید:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله

شنیدم که به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

ای علی، تو برادر و وصی و وارث و جانشین من در میان امت من در زمان حیات و بعد از مرگ منی. دوستدار تو دوستدار من و دشمن و کینه توز تو دشمن من است.

۳۲ پایه های اسلام

عن ابی جعفر علیه السلام قال:

بنی الاسلام علی خمس: الصلوه و الزکوه و الصوم و الحج و الولایه و لم یناد بشیء ما نودی بالولایه یوم الغدیر. کافی ۲، ۲۱، ح. ۸

امام باقر علیه السلام فرمود:

اسلام بر پنج پایه استوار شده است:

نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و به هیچ چیز به اندازه آنچه در روز غدیر به ولایت تأکید شده، ندا نشده است.

۳۳ ولایت جاودانه

عن ابی الحسن علیه السلام قال:

ولایه علی علیه السلام مکتوبه فی صحف جمیع الانبیاء و لن یبعث الله رسولا الا بنبوه محمد و وصیه علی علیه السلام.

سفینه البحار ۲: ۶۹۱

امام کاظم علیه السلام فرمود:

ولایت علی علیه السلام در کتابهای همه پیامبران ثبت شده است و هیچ پیامبری مبعوث نشد، مگر با میثاق نبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام.

۳۴ ولایت و توحید

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

ولایه علی بن ابی طالب ولایه الله و حبه عباده الله و اتباعه فریضه الله و اولیاؤه اولیاء الله و اعداؤه اعداء الله و حربه حرب الله و سلمه سلم الله عز و جل.

(امالی صدوق: ۳۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام ولایت خداست، دوست داشتن او عبادت خداست، پیروی کردن او واجب الهی است و دوستان او دوستان خدا و دشمنان او دشمنان خدایند، جنگ با او، جنگ با خدا و صلح

با او، صلح با خدای متعال است.

۳۵ روز ناله نومیدی شیطان

عن جعفر، عن ابیه صلی الله علیه و آله قال:

ان ابلیس عدوالله رن اربع رنات: یوم لعن، و یوم اهبط الی الارض، و یوم بعث النبی صلی الله علیه و آله و یوم الغدیر.

(قرب الاسناد: ۱۰)

امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود:

شیطان دشمن خدا چهار بار ناله کرد:

روزی که مورد لعن خدا واقع شد و روزی که به زمین هبوط کرد و روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبعوث شد و روز عید غدیر.

۳۶ ولایت علوی دژ توحید

عن النبی صلی الله علیه و آله:

یقول الله تبارک و تعالی: ولایه علی بن ابی طالب حصنی، فمن دخل حصنی أمن من ناری. (جامع الاخبار: ۵۲، ح. ۷)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند می فرماید:

ولایت علی بن ابیطالب دژ محکم من است، پس هر کس داخل قلعه من گردد، از آتش دوزخم محفوظ خواهد بود.

۳۷ جانشین پیامبر

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

یا علی انا مدینه العلم و انت بابها و لن تؤتی المدینه الا من قبل الباب ... انت امام امتی و خلیفتی علیها بعدی، سعد من اطاعک و شقی من عصاک، و ربح من تولاک و خسر من عاداک.

(جامع الاخبار: ۵۲، ح. ۹)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای علی من شـهر علمم و تو درب آن هستی، به شـهر جز از راه درب آن وارد نشوند ... تو پیشوای امت من و جانشـین من در این شهری، کسی که اطاعت تو کند سعادتمند است، و کسی که تو را نافرمانی کند، بدبخت است،

و دوستدار تو سود برده و دشمن تو زیان کرده است.

۳۸ اسلام در سایه ولایت

قال الصادق علیه السلام:

اثافی الاسلام ثلاثه: الصلوه و الزکوه و الولایه، لا تصح واحده منهن الا بصاحبتیها.

(کافی: ۲، ص ۱۸)

امام صادق علیه السلام فرمود:

سنگهای زیربنای اسلام سه چیز است:

نماز، زکات و ولایت که هیچ یک از آنها بدون دیگری درست نمی شود.

۳۹ ده هزار شاهد

قال ابو عبد الله علیه السلام:

العجب یا حفص لما لقی علی بن ابی طالب!! انه کان له عشره الاف شاهد لم یقدر علی اخذ حقه و الرجل یأخذ حقه بشاهدین.

بحار الانوار: ۳۷، ۱۴۰

امام صادق علیه السلام فرمود:

ای حفص! شگفتا از آنچه علی بن ابی طالب علیه السلام با آن مواجه شد! او با ده هزار شاهد و گواه (در روز غدیر) نتوانست حق خود را بگیرد، در حالی که شخص با دو شاهد حق خود را می گیرد.

۴۰ علی علیه السلام، مفسر قرآن

عن النبی صلی الله علیه و آله فی احتجاجه یوم الغدیر: علی تفسیر کتاب الله، و الداعی الیه، الا و ان الحلال و الحرام اکثر من أن احصیهما و اعرفهما، فآمر بالحلال و أنهی عن الحرام فی مقام واحد، فأمرت أن آخذ البیعه علیکم و الصفقه منکم، بقبول ما جئت به عن الله عزوجل فی علی امیرالمؤمنین و الائمه من بعده، معاشر الناس تدبروا و افهموا آیاته، و انظروا فی محکماته و لا تتبعوا متشابهه، فو الله لن یبین لکم زواجره، و لا یوضح لکم عن تفسیره الا الذی انا آخذ بیده. وسایل الشیعه: ۱۸، ۱۴۲، ح. ۴۳

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روز عید غدیر فرمود:

علی علیه السلام تفسیر کتاب خدا، و دعوت کننده به سوی خداست، آگاه باشید

که حلال و حرام بیش از آنست که من معرفی و به آنها امر و نهی کنم و بشمارم.

پس دستور داشتم که از شما عهد و پیمان بگیرم که آنچه را در مورد علی امیرمؤمنان، و پیشوایان بعد او از طرف خداوند بزرگ آوردم، بپذیرید. ای مردم!

اندیشه کنید و آیات الهی را بفهمید، در محکمات آن دقت کنید و متشابهات آن را دنبال نکنید. به خدا قسم هرگز کسی نداهای قرآن را نمی تواند بیان کند و تفسیر آن را روشن کند، جز آن کسی که من دست او را گرفته ام (و او را معرفی کردم).

## منابع


۱ قرآن کریم.

۲ امالی شیخ صدوق، کتابخانه اسلامیه.

۳ قرب الاسناد، عبد الله جعفر الحمیری، آل البیت.

۴ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، مؤسسه فقه الشیعه.

۵ وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، مکتبه الاسلامیه.

۶ سفینه البحار، شیخ عباس قمی، اسوه.

۷ جامع الاخبار، محمد سبزواری، آل البیت.

۸ بحار الانوار، علامه مجلسی، دار الکتب الاسلامیه.

۹ حماسه غدیر، محمد رضا حکیمی، مؤلف.

۱۰ اقبال الاعمال، سید بن طاووس مؤسسه الاعلمی.

۱۱ اصول کافی، کلینی، دار الکتب الاسلامیه.

۱۲ الغدیر، علامه امینی دار الکتب الاسلامیه.


# چهل حدیث غدیر

## مقدمه

سال دهم هجرت که مسلمانان همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مراسم حج را به پایان رساندند و آن سال، بعدا «حجه الوداع » نام گرفت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عازم مدینه گردید.

فرمان حرکت صادر شد. هنگامی که کاروان به سرزمین «رابغ » در سه میلی جحفه که میقات حجاج است، رسید امین وحی در مکانی به نام «غدیر خم » فرود آمد. آیه ی:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ». نازل شد که ای پیامبر، آنچه از طرف خدا فرستاده شده، به مردم ابلاغ کن. اگر این کار را نکنی، رسالت خود را تکمیل نکرده ای و خداوند تو را از گزند مردم حفظ خواهد کرد.

سوره مائده،

آیه دستور توقف در آن مکان صادر شد. همه مردم ایستادند. وقت ظهر هوا، به شدت گرم بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز ظهر را با جماعت خواند سپس در حالی که مردم دور او را گرفته بودند، بر روی نقطه بلندی که از جهاز شتران بر پا شد، قرار گرفت و با صدای رسا خطبه خواند و سپس

فرمود:

«مردم نزدیک است من دعوت حق را لبیک گویم و از میان شما بروم من مسؤولم و شما هم مسؤولید».

سپس مطالبی گرانبها بیان کرد و فرمود:

«من دو چیز نفیس در میان شما به امانت گذاردم، یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت من، این دو هرگز از هم جدا نشوند. مردم بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید و در عمل به آنها کوتاهی نورزید که هلاک می شوید».

در این هنگام دست علی علیه السلام را گرفت و او را بلند کرد و به همه مردم معرفی نمود، سپس فرمود:

(سزاوارتر بر مؤمنان از خود آنان کیست؟

همگی گفتند:

خدا و پیامبر او داناترند).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(خدا، مولای من و من، مولای مؤمنانم و من بر آنها از خودشان اولی و سزاوارترم ).

بعد فرمود:

(من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ...)

(ای مردم هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست، خداوندا کسانی را که علی را دوست دارند، دوست بدار و کسانی که او را دشمن دارند، دشمن دار و ...)

سپس فرشته وحی نازل شد و آیه (الیوم اکملت لکم دینکم ...) را نازل فرمود و آن روز در تاریخ اسلام جاودانه و حماسه ساز شد.

آری غدیر، روز حماسه جاوید، روز ولایت، روز امامت، روز وصایت، روز اخوت، روز رشادت و شجاعت و شهامت و حفاظت و رضایت و صراحت شناخته شد. روز نعمت، روز شکرگزاری، روز پیام رسانی، روز تبریک و تهنیت، روز سرور و شادی و هدیه فرستادن، روز عهد و پیمان و تجدید میثاق، روز تکمیل دین و بیان حق، روز راندن شیطان، روز معرفی راه

و رهبر، روز آزمون، روز یاس دشمن و امیدواری دوست و خلاصه روز اسلام و قرآن و عترت، روزی که پیروان واقعی مکتب حیات بخش اسلام آن را گرامی می دارند و به همدیگر تبریک می گویند.

از احادیث بر می آید که ائمه: آن روز را جشن می گرفتند و در آن روز مراسم ویژه ای داشتند، شبیه مراسمی که ما ایرانیان امروز در عید نوروز داریم.

از فیاض بن محمد طوسی نقل شده: روز غدیر به حضور امام هشتم علیه السلام رسید. دید گروهی از افراد ویژه در خدمت حضرت هستند که امام آنان را برای افطار در خانه اش نگهداشت و به منزل آنان غذا و لباس و کفش و انگشتر و هدایای دیگر فرستاد و آن روز وضع او و اطرافیان او کاملا عوض شده بود و فضائل آن روز را برای آنان یادآوری می کرد.

(بحار الانوار، ۹۷: ۱۱۲، ح ۸.)

در حدیث دیگری است:

روزی از روزهای خلافت علی علیه السلام جمعه و عید غدیر به یک روز افتاد. امام علیه السلام خطبه مفصلی خواند و فرمود:

(این مجمع اکنون به پایان می رسد و شما همگی به خانه هایتان بر می گردید، بروید - خدای بر شما رحمت فرستد - و بر خانواده خود فراخ گیرید و به برادران خود نیکی کنید.

خداوند را بر این نعمت که شما را بخشیده است، سپاس گزارید. متحد شوید تا خدا کمکتان کند. نیکویی کنید تا خدا دوستیتان را پایدار کند. از نعمتهای خداداد، یکدیگر را هدیه فرستید.

خداوند در این روز چندین برابر دیگر عیدها پاداش دهد.

این گونه پاداش جز در این روز (غدیر) دیگر نخواهید یافت. نیکویی کردن در این روز مال را بسیار کند و عمر را زیاد.

مهربانی کردن باعث

رحمت خدا شود و مهربانی او. در این روز به برادران و خانـدان از مال خـدا داده ببخشـید، هر اندازه که بتوانید. همواره چهره خنـدان داریـد. چون به یکدیگر رسـیدید، شادمانی کنید، و خدا را بر نعمتهایش سپاس گوئید. بروید و به آنان که امیدشان به شمـاست، نیکی بسـیار کنیـد در خورد و خوراک، خود و زیر دسـتانتان یکسـان باشـید. این یکسـانی و مساوات را تا جایی که توانایی دارید عملی سازید، که پاداش یک درهم در این روز، صد هزار درهم است و برکت به دست خداست.

روزه ایـن روز را نیز خداونـد مسـتحب قرار داده اسـت و در برابر آن پاداشـی بس بزرگ نهـاده. اگر کسـی در ایـن روز، نیـاز برادران خود را برآورد - پیش از تمنـا و درخواست - و با میل و رغبت خوبی کنـد، پاداش او چنان باشـد که این روز را روزه داشته است و شب آن را با عبادت به بامداد رسانیده.

و هرکس در این روز به روزه داری افطاری دهد، چنان است که گویی دسته دسته مردم را افطاری داده است ...

همین که به یکـدیگر رسـیدید همراه سـلام، مصافحه کنیـد و نعمتی را که در این روز نصـیبتان شـده است به یکـدیگر تبریک گوییـد. بایـد این سـخنان را آن که بـود و شـنید به آن که نبـود و نشـنید، برسانـد. بایـد تـوانگران به سـراغ مسـتمندان رونـد و قدرتمندان به دنبال ضـعیفان، پیامبر صـلی الله علیه و آله مرا به این چیزها امر کرده است ). (ترجمه این روایت تا اینجا از اسـتاد محمدرضا حکیمی است که از حماسه غدیر، ص ۷۱ گرفته شده است.) بعد امام علیه السلام خطبه جمعه

را خواند و نماز جمعه را نماز عیدش قرار داد، بعد با فرزند و شیعیانش به منزل امام حسین علیه السلام برگشت که غذا آماده کرده بودند و آن شیعیان نیازمند و بی نیاز با هدایای او به طرف خانواده خود برگشتند.

(بحار الانوار ۹۷: ۱۱۷.)

به امید روزی که همه مسلمانان به ویژه مردم مسلمان ایران روز عید غدیر را بزرگترین عید خود قرار داده و این روزه آنطور که بایسته و شایسته آن است، گرامی بدارند.

غدیر در قرآن

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.

مائده: ۳.

امروز (روز غدیر خم) دین شما را به حد کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم.

## فصل اول: جایگاه عید غدیر در مکتب

۱- عید خلافت و ولایت

روی زیاد بن محمد قال:

دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت:

للمسلمین عید غیر یوم الجمعه و الفطر و الاضحی؟

قال: نعم، الیوم الذی نصب فیه رسول الله صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام مصباح المتهجد: ۷۳۶.

زیاد بن محمد گوید:

بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و گفتم:

آیا مسلمانان عیدی غیر از عید قربان و عید فطر و جمعه دارند؟

امام علیه السلام فرمود:

آری، روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرمؤمنان علیه السلام را (به خلافت و ولایت) منصوب کرد.

۲- برترین عید امت

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

یوم غدیر خم افضل اعیاد امتی و هو الیوم الذی امرنی الله تعالی ذکره فیه بنصب اخی علی بن ابی طالب علما لامتی، یهتدون به من بعدی و هو الیوم الذی اکمل الله فیه الدین و اتم علی امتی فیه النعمه و رضی لهم الاسلام دینا.

امالی صدوق: ۱۲۵،

ح ۸.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

روز غدیر خم برترین عیدهای امت من است و آن روزی است که خداوند بزرگ دستور داد؛ آن روز برادرم علی بن ابی طالب را به عنوان پرچمدار (و فرمانده) امتم منصوب کنم، تا بعد از من مردم توسط او هدایت شوند، و آن روزی است که خداوند در آن روز دین را تکمیل و نعمت را بر امت من تمام کرد و اسلام را به عنوان دین برای آنان پسندید.

۳- عید بزرگ خدا

عن الصادق علیه السلام قال:

هو عید الله الاکبر،و ما بعث الله نبیا الا و تعید فی هذا الیوم و عرف حرمته و اسمه فی السماء یوم العهد المعهود و فی الارض یوم المیثاق الماخوذ و الجمع المشهود. وسائل الشیعه، ۵: ۲۲۴، ح ۱.

امام صادق علیه السلام فرمود:

روز غدیر خم عید بزرگ خداست، خدا پیامبری مبعوث نکرده، مگر اینکه این روز را عید گرفته و عظمت آن را شناخته و نام این روز در آسمان، روز عهد و پیمان و در زمین، روز پیمان محکم و حضور همگانی است.

۴- عید ولایت

قیل لابی عبد الله(علیه السلام):

للمؤمنین من الاعیاد غیر العیدین و الجمعه؟

قال: نعم لهم ما هو اعظم من هذا، یوم اقیم امیرالمؤمنین علیه السلام فعقد له رسول الله الولایه فی اعناق الرجال و النساء بغدیر خم.

وسائل الشیعه، ۷: ۳۲۵، ح ۵.

به امام صادق علیه السلام گفته شد:

آیا مؤمنان غیر از عید فطر و قربان و جمعه عید دیگری دارند؟

فرمود:

آری، آنان عید بزرگتر از اینها هم دارند و آن روزی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خم بالا برده شد و رسول خدا

مساله ولایت را بر گردن زنان و مردان

قرار داد.

۵- روز تجدید بیعت

عن عمار بن حریز قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فی یوم الثامن عشر من ذی الحجه فوجدته صائما فقال لی:

هـذا یوم عظیم عظم الله حرمته علی المؤمنین و اکمل لهم فیه الـدین و تمم علیهم النعمه و جـدد لهم ما اخـذ علیهم من العهـد و المیثاق.

مصباح المتهجد: ۷۳۷.

عمار بن حریز گوید:

روز هجدهم ماه ذیحجه خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و آن حضرت را روزه یافتم. امام به من فرمود:

امروز، روز بزرگی است، خداونـد به آن عظمت داده و آن روز دین مؤمنـان را کامـل سـاخت و نعمت را بر آنـان تمام نمود و عهد و پیمان قبلی را تجدید کرد.

۶- عید آسمانی

قال الرضا(ع): حدثنی ابی، عن ابیه علیه السلام قال:

ان یوم الغدیر فی السماءاشهر منه فی الارض.

مصباح المتهجد: ۷۳۷.

امام رضا علیه السلام فرمود:

پدرم به نقل از پدرش (امام صادق علیه السلام) نقل کرد که فرمود:

روز غدیر در آسمان مشهورتر از زمین است.

۷- عید بی نظیر

قال علی علیه السلام:

ان هـذا یوم عظیم الشان، فیه وقع الفرج، و رفعت الـدرج و وضـحت الحجـج و هو یوم الایضاح و الافصاح من المقام الصـراح،و یوم کمال الدین و یوم العهد المعهود ...

بحارالانوار، ۹۷: ۱۱۶.

علی علیه السلام فرمود:

امروز (عید غدیر) روز بس بزرگی است.

در این روز گشایش رسیده و منزلت (کسانی که شایسته آن بودند) بلندی گرفت و برهان های خدا روشن شد و از مقام پاک با صراحت سخن گفته شد و امروز روز کامل شدن دین و روز عهد و پیمان است.

۸- عید پربرکت

عن الصادق علیه السلام:

والله لو عرف الناس فضل هذا الیوم بحقیقته لصافحتهم الملائکه فی کل یوم عشر مرات ...

وما اعطی الله لمن عرفه ما

لا یحصی بعدد.

مصباح المتهجد: ۷۳۸.

امام صادق علیه السلام فرمود:

به خدا قسم اگر مردم فضیلت واقعی (روز غدیر) را می شناختند، فرشتگان روزی ده بار با آنان مصافحه می کردند و بخششهای خدا به کسی که آن روز را شناخته، قابل شمارش نیست.

۹- عید فروزان

قال ابو عبد الله(ع):

... و یوم غدیر بین الفطر و الاضحی و یوم الجمعه کالقمر بین الکواکب.

اقبال سید بن طاووس: ۴۶۶.

امام صادق علیه السلام فرمود:

... روز غدیر خم در میان روزهای عید فطر و قربان و جمعه همانند ماه در میان ستارگان است.

۱۰- یکی از چهار عید الهی

قال ابو عبد الله(ع):

اذا کان یوم القیامه زفت اربعه ایام الی الله عز و جل کما تزف العروس الی خدرها:

یوم الفطر و یوم الاضحی و یوم الجمعه و یوم غدیر خم.

اقبال سید بن طاووس: ۴۶۶.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هنگامی که روز قیامت بر پا شود چهار روز به سرعت به سوی خدا می شتابند همانطور که عروس به حجله اش به سرعت می رود.

آن روزها عبارتند از:

روز عید فطر و قربان و جمعه و روز غدیر خم.

## فصل دوم: شایسته ها و بایسته های غدیر

۱۱- روز پیام و ولایت

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

یا معشر المسلمین لیبلغ الشاهد الغائب، اوصی من آمن بی و صدقنی بولایه علی، الا ان ولایه علی ولایتی و ولایتی ولایه ربی، عهدا عهده الی ربی و امرنی ان ابلغکموه.

بحارالانوار ۳۷: ۱۴۱، ح ۳۵.

رسول خدا صلی الله علیه و آله (در روز غدیر) فرمود:

ای مسلمانان!

حاضران به غایبان برسانند:

کسی را که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است، به ولایت علی سفارش می کنم، آگاه باشید ولایت علی، ولایت من است و ولایت من، ولایت خدای من است. این عهد و پیمانی بود از

طرف پروردگارم که فرمانم داد تا به شما برسانم.

۱۲- روز اطعام

قال ابو عبدالله علیه السلام:

... و انه الیوم الذی اقام رسول الله صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام للناس علما و ابان فیه فضله و وصیه فصام شکرا لله عزوجل ذلک الیوم و انه لیوم صیام و اطعام و صله الاخوان و فیه مرضاه الرحمن، و مرغمه الشیطان.

وسائل الشیعه ۷: ۳۲۸، ضمن حدیث ۱۲.

امام صادق علیه السلام فرمود:

عید غدیر، روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به عنوان پرچمدار برای مردم برافراشت و فضیلت او را در این روز آشکار کرد و جانشین خود را معرفی کرد، بعد به عنوان سپاسگزاری از خدای بزرگ آن روزه را روزه گرفت و آن روز، روز روزه داری و عبادت و طعام دادن و به دیدار برادران دینی رفتن است. آن روز روز کسب خشنودی خدای مهربان و به خاک مالیدن بینی شیطان است.

۱۳- روز هدیه

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال:

... اذا تلاقیتم فتصافحوا بالتسلیم و تهابوا النعمه فی هذا الیوم، و لیبلغ الحاضر الغائب، و الشاهد الباین، ولیعد الغنی الفقیر و القوی علی الضعیف امرنی رسول الله صلی الله علیه و آله بذلک.

وسائل الشیعه ۷: ۳۲۷.

امیرالمؤمنین علیه السلام (در خطبه روز عید غدیر) فرمود:

وقتی که به همدیگر رسیدید همراه سلام، مصافحه کنید، و در این روز به یکدیگر هدیه بدهید، این سخنان را هر که بود و شنید، به آن که نبود برساند، توانگر به سراغ مستمند برود، و قدرتمند به یاری ضعیف، پیامبر مرا به این چیزها امر کرده است.

۱۴- روز کفالت

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال:

... فکیف بمن تکفل عددا من المؤمنین و المؤمنات و

انا ضمینه علی الله تعالی الامان من الکفر و الفقر

وسائل الشیعه ۷: ۳۲۷.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

... چگونه خواهد بود حال کسی که عهده دار هزینه زندگی تعدادی از مردان و زنان مؤمن (در روز غدیر) باشد، در صورتی که من پیش خدا ضامنم که از کفر و تنگدستی در امان باشد.

۱۵- روز سپاس و شادی

قال ابو عبد الله علیه السلام:

... هو یوم عباده و صلوه و شکر لله و حمد له،و سرور لما من الله به علیکم من ولایتنا،و انی احب لکم ان تصوموه.

وسائل الشیعه ۷: ۳۲۸، ح ۱۳.

امام صادق علیه السلام فرمود:

عید غدیر، روز عبادت و نماز و سپاس و ستایش خداست و روز سرور و شادی است به خاطر ولایت ما خاندان که خدا بر شما منت گذارد و من دوست دارم که شما آن روز را روزه بگیرید.

۱۶- روز نیکوکاری

عن الصادق علیه السلام:

... و لدرهم فیه بالف درهم لاخوانک العارفین،فافضل علی اخوانک فی هذا الیوم و سر فیه کل مؤمن و مؤمنه.

مصباح المتهجد: ۷۳۷.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

یک درهم به برادران با ایمان و معرفت، دادن در روز عید غدیر برابر هزار درهم است، بنابراین در این روز به برادرانت انفاق کن و هر مرد و زن مؤمن را شاد گردان.

۱۷- روز سرور و شادی

قال ابو عبد الله علیه السلام:

انه یوم عید و فرح و سرور و یوم صوم شکرا لله تعالی.

وسائل الشیعه ۷: ۳۲۶، ح ۱۰.

امام صادق علیه السلام فرمود:

عید غدیر، روز عید و خوشی و شادی است و روز روزه داری به عنوان سپاس نعمت الهی است.

۱۸- روز تبریک و تهنیت

قال علی علیه السلام:

عودوا رحمکم الله بعد انقضاء مجمعکم بالتوسعه علی

عیالکم، و البر باخوانکم و الشکر لله عزوجل علی ما منحکم، و اجتمعوا یجمع الله شملکم، و تباروا یصل الله الفتکم، و تهانؤا نعمه الله کما هنا کم الله بالثواب فیه علی اضعاف الاعیاد قبله و بعده الا فی مثله ...

بحارالانوار ۹۷: ۱۱۷.

علی علیه السلام فرمود:

بعد از پایان گردهم آیی خود (در روز غدیر) به خانه برگردید، خدا بر شما رحمت فرستد. به خانواده خود گشایش و توسعه دهید، به برادران خود نیکی کنید، خداوند را بر این نعمت که شما را بخشیده است، سپاس گزارید، متحد شوید تا خدا به شما وحدت بخشد، نیکویی کنید تا خدا دوستیتان را پایدار کند، به همدیگر نعمت خدا را تبریک بگوئید، همانطور که خداوند در این روز با چندین برابر عیدهای دیگر پاداش دادن به شما تبریک گفته، این گونه پاداشها جز در روز عید غدیر نخواهد بود.

۱۹- روز درود و برائت

روی الحسن بن راشد عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

قلت:

جعلت فداک، للمسلمین عید غیرالعیدین؟

قال:

نعم، یا حسن!

اعظمهما و اشرفهما،

قال:

قلت له:

و ای یوم هو؟

قال: یوم نصب امیرالمؤمنین علیه السلام فیه علما للناس.

قلت له:

جعلت فداک و ما ینبغی لنا ان نصنع فیه؟

قال: تصومه یا حسن و تکثر الصلوه علی محمد و آله فیه و تتبرا الی الله، ممن ظلمهم،فان الانبیاء کانت تامر الاوصیاء بالیوم الذی کان یقام فیه الوصی ان یتخذ عیدا.

مصباح المتهجد: ۶۸۰.

حسن بن راشد گوید:

به امام صادق علیه السلام گفتم:

آیا مسلمانان به جز آن دو عید، عید دیگری هم دارند؟

فرمود:

بله، بزرگترین و بهترین عید.

گفتم:

کدام روز است؟

فرمود:

روزی که امیرمؤمنان به عنوان پرچمدار مردم منصوب شد.

گفتم:

فدایت شوم در آن روز سزاوار است، چه کنیم؟

فرمود:

روزه بگیر و درود برمحمد و آل او بفرست

و از ستمگران به آنان برائت بجوی، زیرا پیامبران به جانشینان دستور می دادند که روزی را که جانشین انتخاب می شود، عید بگیرند.

۲۰- عید اوصیاء

عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

... تذکرون الله عز ذکره فیه بالصیام و العباده و الذکر لمحمد و آل محمد، فان رسول الله صلی الله علیه و آله اوصی امیرالمؤمنین ان یتخذ ذلک الیوم عیدا، و کذلک کانت الانبیاء تفعل، کانوا یوصون اوصیائهم بذلک فیتخذونه عیدا.

وسائل الشیعه ۷: ۳۲۷، ح ۱.

امام صادق علیه السلام فرمود:

در روز عید غدیر، خدا را با روزه و عبادت و یاد پیامبر و خاندان او یادآوری کنید، زیرا رسول خدا به امیرالمؤمنین سفارش کرد که آن روز را عید بگیرد، همینطور پیامبران هم به جانشینان خود سفارش می کردند که آن روز را عید بگیرند، آنان هم چنین می کردند.

۲۱- روز گشایش و درود

عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

والعمل فیه یعدل ثمانین شهرا، و ینبغی ان یکثر فیه ذکر الله عزوجل، و الصلوه علی النبی صلی الله علیه و آله، و یوسع الرجل فیه علی عیاله.

وسائل الشیعه ۷: ۳۲۵، ح ۶.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ارزش عمل در آن روز (عید غدیر) برابر با هشتاد ماه است، و شایسته است آن روز ذکر خدا و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد شود، و مرد، بر خانواده خود توسعه دهد.

۲۲- روز دیدار رهبری

عن مولانا ابی الحسن علی بن محمد علیه السلام قال لابی اسحاق:

و یوم الغدیر فیه اقام النبی صلی الله علیه و آله اخاه علیا علما للناس و اماما من بعده،[قال] قلت:

صدقت جعلت فداک، لذلک قصدت، اشهد انک حجه الله علی خلقه.

وسائل الشیعه ۷: ۳۲۴، ح ۳.

امام هادی علیه السلام به

ابواسحاق فرمود:

در روز غـدیر پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله برادرش علی علیه السـلام را بلنـد کرد و به عنوان پرچمـدار (و فرمانـده) مردم و پیشوای بعد از خودش معرفی کرد.

ابواسحاق گفت:

عرض کردم، فـدایت شوم راست فرمودی. به خاطر همین به زیارت و دیـدار شـما آمدم، گواهی می دهم که تو حجت خدا بر مردم هستی.

۲۳- روز تکبیر

عن علی بن موسی الرضا علیه السلام:

من زار فیه مؤمنا ادخل الله قبره سبعین نورا و وسع فی قبره و یزور قبره کل یوم سبعون الف ملک و یبشرونه بالجنه.

اقبال الاعمال: ۷۷۸.

امام رضا علیه السلام فرمود:

کسـی که در روز (غـدیر) مؤمنی را دیدار کند، خداوند هفتاد نور بر قبر او وارد می کند و قبرش را توسـعه می دهد و هر روز هفتاد هزار فرشته قبر او را زیارت می کنند و او را به بهشت بشارت می دهند.

۲۴- روز دیدار و نیکی

قال الصادق علیه السلام:

ینبغی لکم ان تتقربوا الی الله تعالی بالبر و الصوم والصـلوه و صله الرحم و صله الاخوان، فان الانبیاء علیهم السلام کانوا اذا اقاموا اوصیاءهم فعلوا ذلک و امروا به.

مصباح المتهجد: ۷۳۶.

امام صادق علیه السلام فرمود:

شایسـته است با نیکی کردن به دیگران و روزه و نماز و به جا آوردن صـله رحم و دیدار برادران ایمانی به خدا نزدیک شوید، زیرا پیامبران زمانی که جانشینان خود را نصب می کردند، چنین می کردند و به آن توصیه می فرمودند.

۲۵- نماز در مسجد غدیر

عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

انه تستحب الصلوه فی مسجد الغدیر لان النبی صلی الله علیه و آله اقام فیه امیرالمؤمنین (ع) و هو موضع اظهر الله عزوجل فیه الحق.

وسائل الشیعه ۳: ۵۴۹.

امام صادق علیه السلام فرمود:

نماز خواندن در مسجد غدیر مستحب

است، چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آنجا امیرمؤمنان علیه السلام را معرفی و منصوب کرد و آنجایی است که خدای بزرگ، حق را آشکار کرد.

۲۶- نماز روز غدیر

عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

و من صلی فیه رکعتین ای وقت شاء و افضله قرب الزوال و هی الساعه التی اقیم فیها امیرالمؤمنین علیه السلام بغدیر خم علما للناس و ... کان کمن حضر ذلک الیوم ...

وسائل الشیعه ۵: ۲۲۵، ح ۲.

امام صادق علیه السلام فرمود:

کسی که در روز عید غدیر هر ساعتی که خواست، دو رکعت نماز بخواند و بهتر اینست که نزدیک ظهر باشد که آن ساعتی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن ساعت در غدیر خم به امامت منصوب شد، (هر که چنین کند) همانند کسی است که در آن روز حضور پیدا کرده است ...

۲۷- روزه غدیر

قال الصادق علیه السلام:

صیام یوم غدیر خم یعدل صیام عمر الدنیا لو عاش انسان ثم صام ما عمرت الدنیا لکان له ثواب ذلک. وسائل الشیعه ۷: ۳۲۴، ح ۴.

امام صادق علیه السلام فرمود:

روزه روز غدیر خم با روزه تمام عمر جهان برابر است. یعنی اگر انسانی همیشه زنده باشد و همه عمر را روزه بگیرد، ثواب او به اندازه ثواب روزه عید غدیر است.

۲۸- روز تبریک و تبسم

عن الرضا علیه السلام قال:

... و هو یوم التهنئه یهنئ بعضکم بعضا،فاذا لقی المؤمن اخاه یقول:

(الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه امیرالمؤمنین و الائمه علیه السلام)

و هو یوم التبسم فی وجوه الناس من اهل الایمان ...

اقبال: ۴۶۴.

امام رضا علیه السلام فرمود:

عید غدیر روز تبریک و تهنیت است. هر یک به دیگری تبریک بگوید، هر وقت مؤمنی برادرش را ملاقات کرد، چنین

بگوید:

(حمد و ستایش خدایی را که به ما توفیق چنگ زدن به ولایت امیرمؤمنان و پیشوایان عطا کرد) آری عید غدیر روز لبخند زدن به چهره مردم با ایمان است ...

## فصل سوم: ولایت در غدیر

۲۹- پیامبر و ولایت علی علیه السلام

عن ابی سعید قال:

لما کان یوم غدیر خم امر رسول الله صلی الله علیه و آله منادیا فنادی:

الصلوه جامعه!

فاخذ بید علی علیه السلام و قال:

اللهم! من کنت مولاه فعلی مولاه،

اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.

بحارالانوار ۳۷: ۱۱۲، ح ۴.

ابو سعید گوید:

در روز غدیر خم رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد:

منادی ندا دهد که:

برای نماز جمع شوید. بعد دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود:

خدایا کسی که من مولای اویم پس علی هم مولای اوست، خدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی کند.

۳۰- زندگی پیامبرگونه

قال رسول الله (ص):

من یرید ان یحیی حیاتی، و یموت مماتی،و یسکن جنه الخلد التی وعدنی ربی فلیتول علی ابن ابی طالب، (ع) فانه لن یخرجکم

من هدی،و لن یدخلکم فی ضلاله.

الغدیر ۱۰: ۲۷۸.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که می خواهد زندگی و مرگش همانند من باشد و در بهشت جاودانه ای که پروردگارم به من وعده کرده، ساکن شود، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را انتخاب کند، زیرا او هرگز شما را از راه هدایت بیرون نبرده، به گمراهی نمی کشاند.

۳۱- پیامبر و امامت علی علیه السلام

عن جابر بن عبد الله الانصاری قال:

سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لعلی بن ابی طالب علیه السلام:

یا علی!

انت اخی و وصیی و وارثی و

خلیفتی علی امتی فی حیوتی و بعد وفاتی محبک محبی و مبغضک مبغضی و عدوک عدوی.

امالی صدوق: ۱۲۴، ح ۵.

جابر بن عبد الله انصاری می گوید:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

ای علی، تو برادر و وصی و وارث و جانشین من در میان امت من در زمان حیات و بعد از مرگ منی. دوستدار تو دوستدار من و دشمن و کینه توز تو دشمن من است.

۳۲- پایه های اسلام

عن ابی جعفر علیه السلام قال:

بنی الاسلام علی خمس:

الصلوه و الزکوه و الصوم و الحج و الولایه و لم یناد بشیء ما نودی بالولایه یوم الغدیر.

کافی ۲، ۲۱، ح ۸.

امام باقر علیه السلام فرمود:

اسلام بر پنج پایه استوار شده است:

نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و به هیچ چیز به اندازه آنچه در روز غدیر به ولایت تاکید شده، ندا نشده است.

۳۳- ولایت جاودانه

عن ابی الحسن علیه السلام قال:

ولایه علی علیه السلام مکتوبه فی صحف جمیع الانبیاء و لن یبعث الله رسولا الا بنبوه محمد و وصیه علی (ع).

سفینه البحار ۲: ۶۹۱.

امام کاظم علیه السلام فرمود:

ولایت علی علیه السلام در کتابهای همه پیامبران ثبت شده است و هیچ پیامبری مبعوث نشد، مگر با میثاق نبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی (ع).

۳۴- ولایت و توحید

قال رسول الله (ص):

ولایه علی بن ابی طالب ولایه الله و حبه عباده الله و اتباعه فریضه الله و اولیاؤه اولیاء الله و اعداؤه اعداء الله و حربه حرب الله و سلمه سلم الله عز و جل.

امالی صدوق: ۳۲.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام ولایت خداست، دوست داشتن او عبادت خداست، پیروی کردن

او واجب الهی است و دوستان او دوستان خدا و دشمنان او دشمنان خدایند، جنگ با او، جنگ با خدا و صلح با او، صلح با خدای متعال است.

۳۵- روز ناله نومیدی شیطان

عن جعفر، عن ابیه صلی الله علیه و آله قال:

ان ابلیس عدوالله رن اربع رنات:

یوم لعن، و یوم اهبط الی الارض،و یوم بعث النبی صلی الله علیه و آله و یوم الغدیر.

قرب الاسناد: ۱۰.

امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود:

شیطان دشمن خدا چهار بار ناله کرد:

روزی که مورد لعن خدا واقع شد و روزی که به زمین هبوط کرد و روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبعوث شد و روز عید غدیر.

۳۶- ولایت علوی دژ توحید

عن النبی (ص):

یقول الله تبارک و تعالی:

ولایه علی بن ابی طالب حصنی،فمن دخل حصنی امن من ناری.

جامع الاخبار: ۵۲، ح ۷.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند می فرماید:

ولایت علی بن ابیطالب دژ محکم من است، پس هر کس داخل قلعه من گردد، از آتش دوزخم محفوظ خواهد بود.

۳۷- جانشین پیامبر

قال رسول الله (ص):

یا علی انا مدینه العلم و انت بابها و لن تؤتی المدینه الا من قبل الباب ... انت امام امتی و خلیفتی علیها بعدی، سعد من اطاعک و شقی من عصاک، و ربح من تولاک و خسر من عاداک.

جامع الاخبار: ۵۲، ح ۹.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای علی من شـهر علمم و تو درب آن هستی، به شـهر جز از راه درب آن وارد نشوند ... تو پیشوای امت من و جانشـین من در این شهری، کسی که اطاعت تو کند سعادتمند است،

و کسی که تو را نافرمانی کند، بدبخت است، و دوستدار تو سود برده و دشمن تو زیان کرده است.

۳۸- اسلام در سایه ولایت

قال الصادق علیه السلام:

اثافی الاسلام ثلاثه:

الصلوه و الزکوه و الولایه،لا تصح واحده منهن الا بصاحبتیها.

کافی: ۲، ص ۱۸.

امام صادق علیه السلام فرمود:

سنگهای زیربنای اسلام سه چیز است:

نماز، زکات و ولایت که هیچ یک از آنها بدون دیگری درست نمی شود.

۳۹- ده هزار شاهد

قال ابو عبد الله علیه السلام:

العجب یا حفص لما لقی علی بن ابی طالب!! انه کان له عشره الاف شاهد لم یقدر علی اخذ حقه و الرجل یاخذ حقه بشاهدین.

بحار الانوار: ۳۷، ۱۴۰.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ای حفص!

شگفتا از آنچه علی بن ابی طالب علیه السلام با آن مواجه شد! او با ده هزار شاهد و گواه (در روز غدیر) نتوانست حق خود را بگیرد، در حالی که شخص با دو شاهد حق خود را می گیرد.

۴۰- علی (ع)، مفسر قرآن

عن النبی صلی الله علیه و آله فی احتجاجه یوم الغدیر:

علی تفسیر کتاب الله، و الداعی الیه، الا و ان الحلال و الحرام اکثر من ان احصیهما و اعرفهما، فآمر بالحلال و انهی عن الحرام فی مقام واحد، فامرت ان آخذ البیعه علیکم و الصفقه منکم، بقبول ما جئت به عن الله عز و جل فی علی امیرالمؤمنین و الائمه

من بعده، معاشر الناس تدبروا و افهموا آیاته، و انظروا فی محکماته و لا تتبعوا متشابهه، فو الله لن یبین لکم زواجره، و لا یوضع لکم عن تفسیره الا الذی انا آخذ بیده.

وسایل الشیعه: ۱۸، ۱۴۲، ح ۴۳.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روز عید غدیر فرمود:

علی علیه السلام تفسیر کتاب خدا، و دعوت کننده

به سوی خداست، آگاه باشید که حلال و حرام بیش از آنست که من معرفی و به آنها امر و نهی کنم و بشمارم.

پس دستور داشتم که از شما عهد و پیمان بگیرم که آنچه را در مورد علی امیرمؤمنان، و پیشوایان بعد او از طرف خداوند بزرگ آوردم، بپذیرید.

ای مردم!

اندیشه کنید و آیات الهی را بفهمید، در محکمات آن دقت کنید و متشابهات آن را دنبال نکنید. به خدا قسم هرگز کسی نداهای قرآن را نمی تواند بیان کند و تفسیر آن را روشن کند، جز آن کسی که من دست او را گرفته ام (و او را معرفی کردم).

## منابع


۱- قرآن کریم.

۲- امالی شیخ صدوق، کتابخانه اسلامیه.

۳- قرب الاسناد، عبد الله جعفر الحمیری، آل البیت.

۴- مصباح المتهجد، شیخ طوسی، مؤسسه فقه الشیعه.

۵- وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، مکتبه الاسلامیه.

۶- سفینه البحار، شیخ عباس قمی، اسوه.

۷- جامع الاخبار، محمد سبزواری، آل البیت.

۸- بحار الانوار، علامه مجلسی، دار الکتب الاسلامیه.

۹- حماسه غدیر، محمد رضا حکیمی، مؤلف.

۱۰- اقبال الاعمال، سید بن طاووس مؤسسه الاعلمی.

۱۱- اصول کافی، کلینی، دار الکتب الاسلامیه.

۱۲- الغدیر، علامه امینی دار الکتب الاسلامیه.


## طبری و طرق حدیث غدیر

## طبری و طرق حدیث غدیر

تألیف: محمود شریفی

آن هـایی که با نام محمـد بن جریر طبری آشـنا هسـتند، تاریـخ طبری وی را نیز در یاد دارنـد، اثری که از جمله منابع معتبر در سیره نویسـی و تاریـخ نگـاری اسـلام به شـمار می آیـد. همچنین تفسـیر طبری بر قرآن کریم نیز از جمله آثار مانـدگار و مورد استفاده ای است که از این مورخ و مفسر نامدار به یادگار مانده است.

به تـازگی و به کوشـش رسول جعفریـان مورخ و پژوهشـگر تاریـخ اسـلام، متن عربی کتـاب «فضایـل علی ابن ابی طـالب علیه السلام و کتاب الولایه» طبری تصحیح و از سوی «انتشارات دلیل» روانه بازار نشر شده است.

این کتاب کم حجم، بخش های به جای مانده از کتاب اصلی است که تا کنون به دست آمده است.

آقای جعفریان بر این اثر مقدمه عالمانه ای نگاشـته اند که در آن به اهمیت این اثر از دیدگاه مورخان و فقیهان و سیره نویسان به نـام اسـلام اشـاره شـده است. بخش های مهمی از این مقـدمه با انـدکی تلخیص و البته حـذف برخی از ارجاعات و اشارات عربی ایشان از نظر شما گرامیان می گذرد.

محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری آملی (۲۲۴ ۳۱۰) محدث، مفسر، فقیه

و مورخ برجسته سنی مذهب قرن سوم و اوائل قرن چهارم هجری، شخصیت و عالمی شناخته شده است که درباره او تحقیقات و مطالعات فراوانی صورت گرفته و نیازی به تکرار آن در اینجا نیست (۱). در مقایسه او و نوشته هایش با آنچه که از عالمان بغداد این قرن می شناسیم، بدون تردید می توان برتری وی را در بیشتر زمینه های علمی مانند فقه، (۲) حدیث تفسیر و به ویژه تاریخ بر معاصرانش تشخیص داد. به علاوه، در تاریخ تفکر سنی، به لحاظ کثرت تألیفات خوب و ماندنی، تنها می توان او را در ردیف برخی از بزرگترین مؤلفان سنی مانند خطیب بغدادی، ابن جوزی، شمس الدین ذهبی و ابن حجر قرار داد. نفوذ چشمگیر نوشته های او، به ویژه دو کتاب تاریخ و تفسیر او بر آثاری که پس از او نگارش یافته، برای شناخت برجستگی او کافی است.

ما درباره معتقدات مذهبی او در جای دیگری به تفصیل سخن گفته و شرایط مذهبی ناهنجار حاکم بر بغداد را که سبب شد تا طبری در برابر حنابله و افراطیون اهل حدیث قرار گیرد شرح داده ایم (۳) بدون مطالعه آن مطالب دست کم نمی توان دلیل تمایل طبری را به نگارش اثری تحت عنوان کتاب الولایه را که گردآوری طرق حدیث غدیر است دریافت.

حنابله بغداد که دشمنی با امام علی علیه السلام را از دوران اموی به ارث برده بودند، به صراحت به انکار فضائل امام می پرداختند. این انکار به حدی بود که خشم ابن قتیبه عالم محدث سنی اهل حدیثی را برانگیخت. (۴) به علاوه، نگرش حدیثی و اخباری عثمانی مذهب ها و اصرارشان بر برخی از احادیث مجعول اما منسوب به

پیامبر صلی الله علیه و آله، سبب شد تا آنان اجازه کوچک ترین تخطی از ظواهر احادیث مزبور را به دیگر دانشمندان دنیای اسلام ندهند. در این میان طبری که خود را یک سر و گردن بالاتر از همه آنان و حتی احمد بن حنبل می دید، این فشار را بر نتافت و در زمینه های مختلف، به مخالفت با اهل حدیث پرداخت.

در این باره که چرا طبری کتاب الولایه را تالیف کرده، در عنوان بعدی سخن خواهیم گفت. آنچه در اینجا باید عرض کنیم این است که، بدون تردید این اثر که اصل آن بر حسب اطلاعات موجود بر جای نمانده، کتابی است از محمد بن جریر طبری مورخ معروف بغداد. در این باره، در کهن ترین منابع از یک نسل پس از طبری تا قرن دهم، نصوص متقنی در اختیار است که آنها را مرور خواهیم کرد. این درست است که یک یا دو طبری دیگر هم داریم که یکی از آنها شیعه و صاحب المسترشد (۵) و دیگری نویسنده کتاب دلائل الامامه است، (۶) اما احتمال نسبت دادن کتاب طرق حدیث غدیر به آن عالم شیعه، ناشی از بی اطلاعی از نصوص متقن تاریخی و به کلی ناشی از حدس و گمان هایی غیر تاریخی است (۷).

## عنوان کتاب

طبق معمول، کتاب طبری، مانند بسیاری از رساله ها و کتابهای کهن، دارای چندین نام مختلف شده است. دلیلش آن است که قدما در نقل از این قبیل کتابها، گاه به اقتضای موضوع کلی کتاب، نامی را که خود می خواستند و آن را مطابق با محتوای کتاب می دیدند، بر آن اطلاق می کردند.

نکته دیگر آن که، آنچنان که از این نام ها بر

می آید، برخی نام مجموعه ای از مطالب متنوع است که کنار هم قرار گرفته و برخی دیگر از این نامها، نام بخشی و فصلی از همان کتاب است که احیانا به صورت مستقل نیز تدوین شده است. برای نمونه، عنوان فضائل اهل البیت یا مناقب اهل البیت که ابن طاوس برای کتاب طبری از آن یا و استفاده کرده نامی کلی است که حدیث الولایه می توانسته بخشی از آن باشد، بخشی که خود به صورت کتابی مستقل نیز در آمده است.

عنوان کتاب الولایه افزون بر آن که مکرر توسط استفاده کنندگان از این اثر بکار رفته توسط ابن شهر آشوب در اثری کتاب شناسانه عنوان شده است. (۸) عنوان دیگر الرد علی الحرقوصیه در رجال النجاشی آمده و تصریح شده است که کتابی است از طبری مورخ عامی مذهب درباره حدیث غدیر: «له کتاب الرد علی الحرقوصیه، ذکر طرق خبر یوم الغدیر». (۹) ابن طاوس نیز تصریح کرده است که طبری نام کتابش را الرد علی الحرقوصیه گذاشته است. (۱۰) عقیده ابن طاوس بر آن است که انتخاب این نام به این سبب بوده است که احمد بن حنبل از نسل حرقوص بن زهیر، رهبر خوارج بوده و به همین دلیل از سوی طبری این نام انتخاب شده است. (۱۱)

«روزنتال» این احتمال را مطرح کرده است که حرقوص در لغت به معنای مگس یا پشه باشد و به احتمال، طبری این تعبیر را برای ابوبکر بن ابی داود سجستانی، که کتاب الولایه را در رد بر او نوشته است، به قصد تحقیر او، استفاده کرده است. (۱۲) شاید بتوان این احتمال را نیز افزود که این

نـام، اشـاره به فلسـفه نگارش این اثر دارد که طبری آن را در رد بر فردی ناصبی نگاشـته است. از آنجا که خوارج دشـمن امام علی علیه السـلام بوده انـد و حرقوص بن زهیر رهبر آنـان بوده، طبری چنین نـامی را برای کتـاب خود انتخـاب کرده تـا حنـابله افراطی را خارجی و ناصبی مسلک نشان دهد. نه آن که بحث از نسب احمد در میان بوده باشد.

عنوان رساله فی طرق حدیث غدیر نیز، عنوانی است که با مضـمون کتاب به راحتی سازگار است. (۱۳) در این میان، کالبرگ عنوان کتـاب الولاـیه و کتـاب المناقب را در دو جا آورده است، در حالی که خود وی به این نکته اشاره دارد که ممکن اسـت کتاب الولایه بخشی از کتاب فضائل یا کتاب مناقب بوده باشد. (۱۴)

آنچه در عمل رخ داده، این است که استفاده کنندگان از این کتاب، گاه نام کتاب فضائل علی علیه السلام یا مناقب را آورده، اما حـدیث غـدیر را نقل کرده اند، درست همان طور که کسانی چون ابن شـهر آشوب در مناقب، نام کتاب الولایه را آورده و فضائل را از آن نقل کرده اند. پیداست که دقتی در این کار صورت نگرفته است.

اکنون که بنـای جمع آوری نقـل هـای برجای مانـده این کتاب است، بهتر است احادیثی که از این کتاب در فضائل امام به جز حدیث غدیر نقل شده عنوان کتاب فضائل و احادیث غدیر هم تحت عنوان کتاب الولایه گردآوری شود.

### کتاب غدیر و مناقب طبری در اختیار چه کسانی بوده است؟

تا آنجا که آگاهیم، این کتاب، در اختیار چندین نفر از مؤلفان، مورخان و محدثان بزرگ اسلامی تا قرن نهم بوده است. (۱۵) فهرست اجمالی نام این افراد عبارت است از: قاضی نعمان اسماعیلی

(م ۳۶۳) که بیشترین نقل را از این کتاب دارد. نجاشی (۳۷۲ ۴۵۰) که نام را یاد کرده و طریق خود را به آن یادآور شده است. شیخ طوسی (م ۴۶۰) همین طور. حموی (م ۶۲۶) که گزارشی از چگونگی تألیف این اثر به دست داده است. ابن بطریق (م ۶۰۰) که به تعداد طرق نقل حدیث غدیر در این کتاب تصریح کرده است. ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) که او نیز نام این کتاب را در شرح حال او آورده و در جای دیگر خبر شمار طرق نقل شده برای حدیث غدیر در این کتاب را ارائه کرده و در المناقب، در چندین مورد از آن نقل کرده است. ابن طاووس (م ۶۶۴) نیز که هم از آن یاد و هم نقل کرده است. شمس الدین ذهبی (۷۴۸) که آن را دیده و چندین حدیث از آن نقل کرده است. ابن کثیر (م ۷۷۴) که کتاب را دیده و چندین روایت نقل کرده است و ابن حجر (م ۸۵۲) که او نیز کتاب را دیده است.

در واقع این مطالب به قدری واضح و روشن است که نیازی به اثبات آن نیست.

گفتنی است که در سالهای اخیر هیچ کس به اندازه استاد علامه مرحوم سید عبد العزیز طباطبایی که عمرش را وقف تحقیق درباره امیرالمؤمنین و اهل بیت علیه السلام کرده، به معرفی این اثر نپرداخت. (۱۶).

### انگیزه طبری در تالیف کتاب الولایه

درباره علت تألیف کتاب الولایه از سوی طبری، در چندین منبع، به آن اشاره شده است. خلاصه ماجرا آن است که عالمی سجستانی نام فرزند سجستانی صاحب سنن مطلبی در انکار حدیث غدیر گفت که سبب تألیف این اثر

از سوی طبری شـد. در متون کلامی شـیعه نیز در وقت بحث از غدیر به اشـکال ابوبکر عبد الله ابن ابی داود سـلیمان سجسـتانی اشاره شده و به برخورد طبری نیز با او اشارت رفته است. از جمله سـید مرتضی در الذخیره سخن سجستانی را باطل دانسته و به برخورد طبری با او اشاره می کند. (۱۷) همو در الشافی با اشاره به این که خبر غدیر را تمامی راویان شیعه و سنی روایت کرده اند، به عنوان اشـکال، از انکار سجسـتانی یاد کرده است. شـریف مرتضـی در پاسخ، جدای از آن که اظهار کرده است که نظر سجسـتانی، نظر شاذ و نادری است، از تبری بعدی او در مواجه با طبری، از این نظرش هم یاد کرده است. (۱۸) در همین منابع، آمده است که سجسـتانی این نسبت را تکذیب کرده و گفته است که وی نه اصل حدیث، بلکه منکر این شده است که مسجد غدیر خم آن روزگار هم وجود داشته است.

### تالیف کتاب الولایه و اتهام به تشیع

همان گونه که ذهبی اشاره کرده است، طبری به دلیل تألیف این اثر، متهم به تشیع گردید (۱۹) زیرا اهل حدیث، حدیث غدیر را نمی پذیرفتند و اگر هم می پذیرفتند، اجازه تالیف کتابی در طرق آن را که می توانست دستاویز شیعیان شود، به کسی چون طبری که امامی شـناخته شـده بود، نمی دادند. از همین روست که شاهدیم بخاری که تنها و تنها روایات موجود در دوایر اهل حدیث را ارائه می کند، از ذکر این حدیث با داشتن آن همه طریق خودداری ورزیده است.

اگر نگارش کتابی دیگر از سوی طبری را درباره حدیث الطیر که صحت آن بی تردید افضل بودن امام علی علیه السلام را

بر همه صحابه ثابت می کند، مورد توجه قرار دهیم، زمینه اتهام تشیع به طبری روشن تر می شود. ابن کثیر درباره این کتاب نوشته است:

(و رأیت فیه مجلدا فی جمع طرقه و الفاظه لابی جعفر محمد بن جریر الطبری المفسر صاحب التاریخ) در ادامه اشاره می کند که ابوبکر باقلانی کتابی در تضعیف طرق و دلالت این روایت در رد بر کتاب طبری نوشته است. (۲۰)

به هر روی روشن است که طبری در شرایطی مانند شرایط بغداد، با تسلطی که حنابله داشتند، با داشتن تالیفی در حدیث غدیر و جامع تر از آن، تالیف اثری در فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام می بایست به تشیع متهم می گردید.

کسی که طبری را متهم به تشیع می کرد، سجستانی فرزند سجستانی صاحب سنن بود که خود متهم به ناصبی گری بود. به همین دلیل، زمانی که به طبری خبر دادند سجستانی فضائل علی علیه السلام را روایت می کند، گفت:

تکبیره من حارس. (۲۱)

ذهبی پس از نقل این مطلب، از دشمنی موجود میان آنان سخن گفته است. همو نقل هایی درباره ناصبی گری او دارد که البته آن را انکار می کند. (۲۲) ابن ندیم، در شرح حال سجستانی یاد شده اشاره می کند که کتاب تفسیری نوشت، و این بعد از آن بود که طبری کتاب تفسیرش را نوشت. (۲۳) این هم نشانی از رقابت آنهاست ناصبی گری سجستانی سبب شد تا ابن فرات وزیر او را از بغداد به واسط تبعید کند و تنها وقتی که قدری از فضایل امام علی علیه السلام را روایت کرد علی ابن عیسی او را به بغداد باز گرداند.

پس از آن شیخ حنابله شد!

### تشیع طبری! (۲۴)

در اینجا پیش از وارد شدن در بحث از روایت غدیر

در کتاب طبری، این پرسش مطرح است که آیا تنها همین نکته سبب اتهام تشیع به طبری شده است یا نکته و مطلب دیگری هم مطرح بوده و اصولاـ این که چرا طبری، به رغم آن که در تاریخ و تفسیر خود به نقل حدیث غدیر نپرداخته، یکباره در سالهای پایانی عمر، به تالیف کتابی درباره طرق حدیث غدیر و حدیث طیر که می توانسته عواقب خطرناکی برای او داشته باشد، دست می زند؟

آیا ممکن است به جز ردیه نویسی، تغییری در بینش مذهبی طبری رخ داده باشد؟ چنین احتمالی با توجه به شخصیتی که از طبری و آثار او می شناسیم، بعید می نماید، جز آن که این مساله زاویه بلکه زوایای دیگری نیز دارد که بر ابهام آن می افزاید.

قصه از این قرار است که ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی (۳۱۶ ۳۸۳) (۲۵) ادیب معروف قرن چهارم هجری که از شاعران برجسته و پرآوازه دوره آل بویه بوده و از نظر باورهای مذهبی، فردی شیعه مذهب بوده، (۲۶) به عنوان خواهرزاده طبری معرفی شده و ضمن شعری، تشیع خود را مربوط به تشیع دایی های خود، یعنی خانواده همین ابن جریر طبری کرده است.

### الولایه و استفاده کنندگان از آن

در جمع باید گفت، در مقایسه میان کسانی که از این کتاب طبری مطلبی نقل کرده اند، قاضی نعمان در شرح الاخبار، بیشترین استفاده را برده است. جز آن که، همان گونه که گذشت، وی اسناد طبری را در نقل احادیث، به سان بیشتر موارد کتاب، حذف کرده است. از این رو، در نقل حدیث غدیر از کتاب طبری، روایات نقل شده در آن کتاب را مفصل نیاورده زیرا تنها سند آنها متفاوت بوده است. با

این حال تصریح دارد که طبری بابی خاص را به روایت غدیر اختصاص داده که در رد بر ابوبکر سجستانی است. سجستانی گفته بود که در سفر حجه الوداع، علی علیه السلام همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده و به همین دلیل، اساسا روایت غدیر نادرست است.

پس از قاضی نعمان، شخصی دیگری که از کتاب الولایه طبری بهره برده باید به ابن عبد البر اندلسی (۳۶۸ ۴۶۳) اشاره کرد که در بخش زیبای مربوط به شرح حال امام علی علیه السلام در کتاب الاستیعاب، سه حدیث به نقل از طبری آورده است. (۲۷) البته هیچ تصریحی بر این مطلب نیست که وی از کتاب الولایه یا کتاب الفضائل بهره برده باشد، اما به هر روی، طبیعی است که طبری این احادیث را در کتاب فضائل علی علیه السلام خود آورده باشد.

ابو جعفر رشید الدین محمد بن علی معروف به ابن شهرآشوب (م ۵۸۸) از دیگر کسانی است که از کتاب الولایه و کتاب المناقب یاد و از آن نقل کرده است.

ابن شهرآشوب در موارد زیادی از کتاب مناقب از کتاب الولایه بهره برده، اما این که مستقیم از این کتاب بهره برده یا نه، روشن نیست، آنچه مهم است این که نقلهای او از این کتاب، به جز اندکی، در منابع دیگر نیامده است. وی که معمولا در ابتدای جمله، منبع خود را می آورد، می نویسد:

«حلیه ابونعیم و ولایه الطبری، قال النبی ...» (۲۸)

یا می نویسد:

«ابن مجاهد فی التاریخ و الطبری فی الولایه». (۲۹) در یک مورد هم نوشته است:

«الطبریان فی الولایه و المناقب» (۳۰)

بدون تردید مقصود او دو کتاب الولایه و المناقب طبری است. در جای دیگر:

«و الطبری فی التاریخ و المناقب». (۳۱) از آن روی که وی در عبارتی می نویسد طبری حدیث طیر را در کتاب الولایه آورده» (۳۲) روشن می شود که او عنوان کتاب الولایه را اعم از کتاب فضائل می دانسته است. وی یک بار هم در متشابه القرآن از تعبیر الطبری فی الولایه یاد کرده است. (۳۳)

نکته دیگر این که ابن شهر آشوب، گاه به صراحت از کتاب الولایه و گاه از تاریخ طبری نقل می کند، اما در مواردی بدون یاد از کتاب خاصی، حدیثی را از وی نقل کرده است طبعا با توجه به این که محتوای برخی از این نقل ها فضائل امام علی علیه السلام است، می توان حدس زد که موارد یاد شده نیز از کتاب الولایه است.

ابن طاوس (م ۶۶۴) از هر دو کتاب طبری یاد کرده و به نقل مواردی از کتاب مناقب او در کتاب الیقین پرداخته است.

وی می گوید که طبری مناقب را باب باب آورده است، اما این که این تقسیم بندی بابی بر چه اساس بوده است، چندان روشن نیست.

سپس ابن طاوس عبارتی از خطیب بغدادی در ستایش ابن جریر طبری آورده که عینا در شرح حال طبری در تاریخ بغداد (۲/۱۶۲) آمده است. (۳۴) آنگاه با تاکید بر این که این نقل را آورده تا پایه استدلال خویش را استوار کرده باشد.

سپس متن احادیث را آورده است. ابن طاووس اشاراتی نیز به کتاب الولایه دارد که در جای دیگری به نقل از الطرائف آوردیم.

گذشت که ذهبی در یک مجلد از کتاب دو جلدی طبری را در طرق حدیث غدیر دیده و از کثرت طرق یاد شده در آن، حیرت زده شده

است. ذهبی که به احتمال به تقلید از طبری رساله مستقلی در طرق حدیث غدیر نوشته، در مواردی، روایاتی از کتاب طبری نقل کرده است.

گذشت که ابن کثیر نیز از این کتاب یاد کرده است. وی در دو مورد از کتاب البدایه و النهایه از حدیث غدیر سخن گفته است. نخست در حوادث سال دهم هجرت از آن یاد کرده و برخی از طرق آن را آورده است. (۳۵) دوم در پایان زندگی امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن فضائل آن حضرت، برخی از طرق حدیث غدیر را آورده اما یادی از کتاب طبری نکرده است. (۳۶)

وی سپس اشاره می کند به این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازگشت از حج در غدیر خم، فضیلتی از فضائل امام علی علیه السلام را آشکار ساخت.

سپس اشاره می کند که بنا دارد برخی از طرق آن را نقل کند و چنین می کند. از طرقی که نقل کرده، بخشی از کتاب طبری است. از آنچه در کتاب البدایه، آمده چنین بر می آید که ابن کثیر رساله او را در طرق حدیث غدیر در اختیار داشته است.

زین الدین علی بن یونس عاملی در مقدمه کتاب الصراط المستقیم خود فهرستی از منابعش را به دست داده و از جمله نام کتاب الولایه طبری را آورده است. (۳۷) در جای دیگری نیز، ضمن بر شمردن آثار سنیان درباره اهل بیت علیه السلام از کتاب طبری آغاز کرده می نویسد:

«فصنف ابن جریر کتاب الغدیر و ابن شاهین کتاب المناقب ...» (۳۸)

بر همین قیاس نقل هایی از این کتاب را در کتابش آورده که به ظن قوی، آنها را از ابن شهر آشوب، ابن طاوس یا

منابع دیگر گرفته است. از میان این نقل ها، یک نقل مفصل از زید بن ارقم به نقل از کتاب الولایه طبری دارد که علامه امینی نیز ظاهرا آن را از بیاضی نقل کرد، (۳۹) و البته این عبارت، در جای دیگر دیده نشد.

گفتنی است که وی گاه به صراحت از کتاب الولایه طبری یاد کرده، گاه از طبری مطلبی آورده و نامش را در کنار دیگر راویان اهل سنت نهاده که باید طبری مورخ باشد. در برابر از تاریخ الطبری در چندین مورد یاد کرده (۴۰) همچنان که از طبری شیعه و کتابش المسترشد (۴۱) نیز مطالبی آورده است. در مواردی که تنها به ارائه نام طبری اکتفا کرده، روشن نیست که مقصودش کدام طبری است. (۴۲) در یک مورد نیز از کتاب المناقب طبری یاد کرده که مطلب نقل شده درباره ابوبکر (۴۳)

یکی دیگر از کسانی که به تفصیل روایاتی در فضائل امام علی علیه السلام از طبری نقل کرده عالم محدث برجسته اهل سنت علاء الدین علی مشهور به متقی هندی (م ۹۷۵) است. وی در بخش فضائل امام علی علیه السلام از کتاب کنز العمال (۴۴) شمار زیادی روایت نقل کرده و در انتهای آنها نام ابن جریر را نهاده است. متقی هندی در مقدمه کتاب می گوید:

اگر به طور مطلق نام ابن جریر را آورده باشد، مقصودش کتاب تهذیب الاثار اوست، و در صورتی که از کتاب تفسیر یا تاریخ باشد، به این نکته تصریح کرده است. از آنجا که روایات انتخاب شده از وی در باب فضائل اهل البیت، به طور یقین در کتاب مناقب اهل البیت علیه السلام او نیز بوده و بخشی

از آنها طرق حدیث غدیر است. می توان این احادیث را نیز به عنوان بخشی از کتاب فضائل یا کتاب الولایه طبری دانست.

گفتنی است که تنها برخی از بخش های تهذیب الاثار بر جای مانده و بیشتر این روایات در بخش موجود چاپ شده نیست.

در دوره اخیر علامه امینی (۱۳۹۰ ۱۳۲۰ قمری) در الغدیر به این کتاب عنایت داشته و به نقل از کنز العمال و البدایه و النهایه، حدیث غدیر را به روایت طبری در الغدیر آورده است. (۴۵) استاد مرحوم سید عبد العزیز طباطبائی (م ۱۴۱۶) نیز کتاب الولایه را در میان آثاری که اهل سنت درباره اهل بیت علیه السلام نگاشته اند، آورده اند. (۴۶)

## پی نوشتها

۱ بنگرید:

تاریخ الاسلام ذهبی، ۳۱۰ ۳۲۰/۲۷۹ ۲۸۶ در پاورقی آنجا دهها منبع برای شرح حال وی آمده است. نیز لسان المیزان، ج، ۷۵۷ ۵، ش ۷۱۹۰ به همین ترتیب مآخذ شرح حال وی از مصادر مختلف فراهم آمده است. سیوطی در رساله ای که با عنوان التنبیه بمن یبعثه الله علی راس کل مائه نگاشته طبری را از کسانی دانسته، که شایسته است فرد برگزیده در آستانه سال ۳۰۰ هجری باشد. بنگرید:

خلاصه عبقات الانوار، ج ۶، ص ۹۴ (قم، ۱۴۰۴) به نقل از رساله یاد شده.

۲ طبرانی (م ۳۶۰) محدث بزرگ و صاحب سه معجم صغیر، اوسط و کبیر، وقتی از طبری نقل می کند او را با «الطبری الفقیه» یاد می کند:

بنگرید:

المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۲۹۲

۳ بنگرید به مقاله «اهل حدیث و کتاب صریح السنه طبری» در «مقالات تاریخی»، دفتر دوم و نیز مقاله «نقش احمد بن حنبل در تعدیل مذهب اهل سنت» در «مقالات تاریخی» دفتر ششم.

۴ ابن قتیبه با اشاره به

برخورد واکنشی اهل حدیث در برابر رافضه که مقام علی علیه السلام را بیش از حد بالا می برند، به کوتاهی آنها در نقل احادیث فضائل امام اشاره کرده می نویسد آنان او را از ائمه الهدی خارج از جمله ائمه فتن می دانند و عنوان خلافت را برای او ثابت نمی کنند به بهانه آن که مردم بر او اجتماع نکردند، اما در عوض یزید بن معاویه را خلیفه می دانند، چون مردم بر او اجماع کرده اند.

۵ تحقیق احمد المحمودی، قم، مؤسسه الثقافه الاسلامیه لکوشانپور، ۱۴۱۵

(بنگرید به مقدمه مصحح).

۶ تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثه، قم، ۱۴۱۳

۷ بنگرید به: البدایه و النهایه، ج ۱۱ ۱۲، ص ۱۶۷، ذیل حوادث سال ۳۱۰، ذریعه، ج ۱۶، ص ۳۵، شرح الاخبار، ج ۱، صص ۱۳۱ ۱۳۲ پاورقی.

«کلبرگ» با اشاره به حدس آقا بزرگ در این که مقصود از کتاب مناقب اهل البیت که ابن طاوس آن را به طبری مورخ نسبت داده، کتابی از طبری شیعی است می نویسد:

ظاهرا هیچ منبعی حدس آقا بزرگ را تایید نمی کند.

کتابخانه ابن طاوس، ص ۳۹۸، ش. ۳۵۶

۸ معالم العلماء (ص ۱۰۶، ش ۷۱۵)، و بنگرید:

عمده عیون صحاح الاخبار، ابن بطریق، ص ۱۵۷

۹ رجال النجاشی، ص ۳۲۲، ش. ۸۷۹

۱۰ اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۰ (قم ۱۴۱۵).

۱۱ الطرائف، ص ۱۴۲

۱۲ کتابخانه ابن طاوس، ص ۲۸۸

۱۳ درباره اطلاعات بیشتر در این زمینه، بنگرید:

کتابخانه ابن طاوس، ص ۲۸۶

۱۴ کتابخانه ابن طاوس، ص ۲۸۶، ش ۱۷۱، ص ۳۹۸ ش. ۳۵۶

۱۵ شگفت آن که فؤاد سزگین (تاریخ التراث العربی، مجلد الاول، ج ۱، التدوین التاریخی، ص ۱۶۸) به هیچ روی متوجه منقولات این کتاب طبری نشده و از آن در فهرست کتابهای طبری

یاد نکرده است. وی تنها در پاورقی همان صفحه، به نقل از بروکلمان و با اشاره به سخن نجاشی، از رساله الرد علی الحرقوصیه یاد نموده، بدون آن که به باقی مانده های این اثر مهم در کتابهای بعدی اشاره کند.

۱۶ الغدیر فی التراث الاسلامی، صص ۳۵ ۳۷، اهل البیت فی المکتبه العربیه، صص ۶۶۱. ۶۶۴

۱۷ الذخیره، ص ۴۴۲ (تصحیح سید احمد حسینی اشکوری.) به رغم آن که در هر دو نسخه کتاب، این قید شده که مقصود ابوبکر فرزند ابن ابی داود سجستانی صاحب سنن است، مصحح تصور کرده که آن خطاست و نام خود سجستانی را در متن آورده است!

۱۸ الشافی فی الامامه، ج ۲، ص ۲۶۴ (تصحیح سید عبد الزهراء الخطیب، تهران، مؤسسه الصادق علیه السلام. ۱۹ طرق حدیث من کنت ... ص ۶۲: و اظنه بمثل جمع هذا الکتاب نسب الی التشیع.

۲۰ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۹۰ (دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۳).

۲۱ تاریخ الاسلام ذهبی ۳۱۰ ۳۲۰، ص ۵۱۶

۲۲ همان، ص ۵۱۷

۲۳ الفهرست، ص ۲۸۸ (تصحیح تجدد).

۲۴ بارها نوشته ایم که اتهام به تشیع با اتهام به رفض متفاوت است. در این باره به بحثهای مقدمات کتاب تاریخ تشیع در ایران جلد نخست، مراجعه فرمایید.

۲۵ درباره سال تولد وی بنگرید به مقدمه دیوان ابی بکر الخوارزمی، دکتر حامد صدقی، ص ۱۰۷

۲۶ بنگرید به نامه او به شیعیان نیشابور در رسائل الخوارزمی، چاپ بیروت، ص ۱۶ استاد صدقی تمامی عباراتی که در نوشته های او بوی تشیع می دهد، در مقدمه دیوان ابی بکر الخوارزمی (تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۶) صص ۱۱۵ ۱۱۷ آورده است.

۲۷ المناقب، ج ۳، ص ۴۸

۲۸ همانجا، ج ۳، ص ۶۷

۲۹

المناقب، ج ۳، ص ۷۰، ج ۴ ص ۷۳

۳۰ همانجا، ج ۳، ص ۱۲۹

۳۱ همانجا، ج ۲، ص ۲۸۲

۳۲ متشابه القرآن، (قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۰) ج ۲، ص ۴۱

۳۳ در جای دیگری هم (الیقین باختصاص مولانا علی بامیرالمؤمنین، تصحیح الانصاری، قم، دار الکتاب، ۱۴۱۳، ص ۴۸۷) نقلهای دیگری در ستایش طبری از سوی علمای اهل سنت آورده است.

۳۴ البدایه و النهایه، ج ۵، صص ۲۲۷ ۲۳۳ (بیروت دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲).

۳۵ همان، ج ۷، صص ۳۸۳. ۳۸۷

۳۶ الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۹

۳۷ همانجا، ج ۱، ص ۱۵۳

۳۸ الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۴، بنگرید:

الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۰۱

۳۹ الصراط، ج ۳، ص ۷۹، ۸۱. ۱۶۲

۴۰ همانجا، ج ۱، ص ۴، ج ۳، ص ۲۵۵

۴۱ همانجا، ج ۱، ص ۲۴۶، در ج ۱، ص ۲۶۱ نام وی را در ردیف نویسندگان شیعه مانند ابن بطریق و ابن بابویه آورده که احتمال آن که مقصودش طبری شیعه باشد را تقویت می کند.

۴۲ الصراط، ج ۱، ص ۲۳۳،

و اسناد ابن جریر الطبری فی کتاب المناقب الی النبی ...

۴۳ بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹.

۴۴ درباره کتاب الولایه بنگرید:

الغدیر، ج ۱، ص ۱۵۲

۴۵ الغدیر فی التراث الاسلامی، بیروت، دار المؤرخ العربی، ۱۴۱۴) صص ۳۵ ۳۷، اهل البیت فی المکتبه العربیه، (قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۷) صص ۶۶۱ ۶۶۴، ش. ۸۵۲

مجله گلستان قرآن شماره ۴۳ رسول جعفریان

## خلافت و امامت

### مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: خلافت و امامت : مناظره مامون با فقها و متکلمین معاصر خود در پیرامون موضوع خلافت و امامت / مقدمه - ترجمه - پاورقی از حسن مصطفوی

مشخصات نشر: تهران .

مشخصات ظاهری: [۱۴۳] ص

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: کتابنامه : ص [۱۳۴]

همچنین به صورت زیرنویس

شماره

کتابشناسی ملی: ۴۰۱۵۸

# معانی و مراتب امامت

## معانی و مراتب امامت

مجموعه آثار جلد ۴ صفحه ۸۴۱ استاد شهید مرتضی مطهری (ره)

بحث ما درباره امامت است. می دانیم که در میان ما شیعیان مساله امامت اهمیت فوق العاده ای دارد و در میان سایر فرق اسلامی آن قدر برای این مساله اهمیت قائل نیستند. سر مطلب این است که مفهوم امامت در نزد شیعه با مفهوم امامت در نزد سایر فرق اسلامی متفاوت است. البته جهات مشترکی در کار هست ولی یک جهات اختصاصی هم در معتقدات شیعه در باب امامت هست که به همین جهت مساله امامت اهمیت فوق العاده ای پیدا می کند. مثلا ما شیعیان وقتی که می خواهیم اصول دین را بر طبق مذهب شیعه بیان کنیم می گوییم اصول دین توحید است و نبوت و عدل و امامت و معاد، امامت را جزء اصول دین می شماریم. اهل تسنن هم قائل به نوعی امامت هستند و اساسا منکر امامت به یک معنا نیستند، امامت را به شکل دیگری قائلند ولی به آن شکلی که قائل هستند، از نظر آنها جزء اصول دین نیست بلکه جزء فروع دین است.

بالاخره ما در مساله امامت اختلاف داریم، آنها قائل به نوعی امامتند و ما قائل به نوعی دیگر. چطور شده است که شیعه امامت را جزء اصول دین می شمارد ولی اهل تسنن از فروع دین می شمارند؟

علتش همان است که عرض کردم:

مفهوم امامت در شیعه با آنچه که در اهل تسنن هست، متفاوت است.

## معنی امام

کلمه «امام » یعنی پیشوا، کلمه «پیشوا» در فارسی، درست ترجمه تحت اللفظی کلمه «امام » است در عربی. خود کلمه «امام » یا «پیشوا» مفهوم مقدسی ندارد. پیشوا یعنی کسی که پیشرو است، عده ای تابع و پیرو او هستند اعم از آنکه

آن پیشوا عـادل و راه یافته و درست رو باشـد یا باطل و گمراه باشـد. قرآن هم کلمه امام را در هر دو مورد اطلاق کرده است. در یک جا می فرماید:

«و جعلنا هم ائمه یهدون بامرنا» (۱)

ما آنها را پیشوایان هادی به امر خودمان قرار دادیم. در جای دیگر می گوید:

«ائمه یدعون الی النار» (۲)

پیشوایانی که مردم را به سوی آتش می خوانند. یا مثلا درباره فرعون کلمه ای نظیر کلمه امام را اطلاق کرده است:

«یقدم قومه یوم القیامه » (۳)

که روز قیامت هم پیشاپیش قومش حرکت می کند.

پس کلمه امام یعنی پیشوا. ما به پیشوای باطل فعلا کاری نداریم، مفهوم پیشوا را عرض می کنیم.

پیشوایی در چند مورد است که در بعضـی از موارد، اهل تسـنن هم قائل به پیشوایی و امامت هستند ولی در کیفیت و شخصش با ما اختلاف دارند. اما در بعضـی از مفاهیم امامت، اصلا آنها منکر چنین امامتی هستند نه اینکه قائل به آن هستند و در فردش با ما اختلاف دارنـد. امامتی که مورد قبول آنها هم هست ولی در کیفیت و شـکل و فردش با ما اختلاف دارند، امامت به معنی زعامت اجتماع است که به همین تعبیر و نظیر همین تعبیر از قدیم در کتب متکلمین آمده است. خواجه نصـیر الدین طوسـی در تجرید امامت را این طور تعریف می کند:

«ریاسه عامه » یعنی ریاست عمومی. [در اینجا ذکر یک مطلب لازم به نظر می رسد:]

(انبیاء/۷۳. ۲. قصص/۴۱. ۳. هود/۹۸.)

## شؤون رسول اکرم (ص)

پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله به واسـطه آن خصوصـیتی که در دین اسـلام بود، در زمـان خودشان به حکم قرآن و به حکم سیره خودشان دارای شؤون متعددی بودند، یعنی در آن واحد

چنـد کار داشـتند و چند پست را اداره می کردند، اولین پستی که پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله از طرف خدا داشت و عملا هم متصدی آن پست بود، همین بود که پیغامبر بود یعنی احکام و دستورات الهی را بیان می کرد. آیه قرآن می گوید:

«ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا» (۱)

آنچه پیغمبر برایتان آورده بگیریـد و آنچه نهی کرده [رها کنیـد]، یعنی آنچه پیغمبر از احکام و دسـتورها می گویـد، از جانب خـدا می گویـد. پیغمبر از این نظر فقط بیان کننده آن چیزی است که به او وحی شده. منصب دیگری که پیغمبر اکرم متصدی آن بـود، منصب قضـاست، او قاضـی میـان مسـلمین بود، چون قضـا هم از نظر اسـلام یـک امر گـتره ای نیست که هر دو نفری اختلاف پیـدا کردنـد، یک نفر می توانـد قاضـی باشـد. قضاوت از نظر اسـلام یک شان الهی است، زیرا حکم به عـدل است و قاضی آن کسی است که در مخاصمات و اختلافات می خواهد به عدل حکم کند. این منصب هم به نص قرآن که می گوید:

«فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما» (۲)

به پیغمبر تفویض شـده و رسول اکرم از جـانب خـدا حق داشت که در اختلافات میان مردم قضاوت کنـد. این نیز یک منصـب الهی است نه یک منصب عادی. عملا هم پیغمبر قاضـی بود. منصب سومی که پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله رسما داشت و هم به او تفویض شده بود به نص قرآن و هم عملا عهده دار آن بود، همین ریاست عامه است. او رئیس و رهبر

اجتماع مسلمین بود و به تعبیر دیگر سائس مسلمین بود، مدیر اجتماع مسلمین بود.

گفته اند آیه ی:

«اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم » (۳)

ناظر به این جهت است که او رئیس و رهبر اجتماع شماست، هر فرمانی که به شما می دهد بپذیرید.

قهرا اینکه می گوییم سه شان، به اصطلاح تشریفات نیست بلکه اساسا آنچه از پیغمبر رسیده سه گونه است. یک سخن پیغمبر فقط وحی الهی است. در اینجا پیغمبر هیچ اختیاری از خود ندارد، دستوری از جانب خدا رسیده، پیغمبر فقط واسطه ابلاغ (حشر/۷. ۲. نساء/۶۵): [نه چنین است، قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی شوند مگر آنکه در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آنگاه به هر حکمی که کنی هیچ گونه اعتراضی در دل نداشته و کاملا از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند.] (نساء/۵۹.) است، مثل آنجا که دستورات دینی را می گوید:

نماز چنین بخوانید، روزه چنان بگیرید و ... آنجا که میان مردم قضاوت می کند، دیگر قضاوتش نمی تواند وحی باشد.

دو نفر اختلاف می کنند، پیغمبر طبق موازین اسلامی بین آنها حکومت می کند و می گوید حق با این است یا با آن. اینجا دیگر این طور نیست که جبرئیل به پیغمبر وحی می کند که در اینجا بگو حق با این هست یا نیست. حالا- اگر یک مورد استثنائی باشد مطلب دیگری است ولی به طور کلی قضاوتهای پیغمبر بر اساس ظاهر است همان طوری که دیگران قضاوت می کنند، منتها در سطح خیلی بهتر و بالاتر. خودش هم فرمود من مامورم که به ظاهر حکم کنم، یعنی مدعی و منکری پیدا می شوند و مثلا مدعی دو تا

شاهـد عـادل دارد، پیغمبر بر اسـاس همین مـدرک حکم می کنـد. این حکمی است که پیغمبر کرده [نه اینکه به او وحی شـده باشد].

در شـان سوم هم پیغمبر به موجب اینکه سـائس و رهبر اجتمـاع است، اگر فرمـانی بدهـد غیر از فرمانی است که طی آن وحی خـدا را ابلاغ می کنـد. خـدا به او اختیار چنین رهبری را داده و این حق را به او واگـذار کرده است. او هم به حکم اینکه رهبر است کار می کنـد و لهـذا احیانا مشورت می نمایـد. ما می بینیم در جنگهای احد، بدر و در خیلی جاهای دیگر پیغمبر اکرم با اصحابش مشورت کرد. در حکم خدا نمی شود مشورت کرد.

آیا هیچ گاه پیغمبر با اصحابش مشورت کرد که نماز مغرب را این طور بخوانیم یا آنطور؟

بلکه مسائلی پیش می آمد که وقتی درباره آنها با او سخن می گفتند، می فرمود این مسائل به من مربوط نیست، «من جانب الله » چنین است و غیر از این هم نمی توانـد باشد. ولی در این گونه مسائل [یعنی در غیر حکم خدا] احیانا پیغمبر مشورت می کند و از دیگران نظر می خواهد.

پس اگر در موردی پیغمبر اکرم فرمـان داد چنین بکنیـد، این به حکم اختیـاری است که خـدا به او داده است. اگر هم در یک مورد بالخصوص وحیی شده باشد، یک امر اسـتثنائی است و جنبه استثنائی دارد نه اینکه در تمام کارها و جزئیاتی که پیغمبر به عنوان رئیس اجتمـاع در اداره اجتماع انجام می داد، به او وحی می شـد که در اینجا چنین کن و در آنجا چنان، و در این گونه مسائل هم پیغمبر فقط پیام رسان باشد.

پس پیغمبر اکرم مسلما دارای این شؤون متعدد بوده

است در آن واحد.

### امامت به معنی رهبری اجتماع

مساله امامت به معنی اولی که عرض کردم، همین ریاست عامه است، یعنی پیغمبر که از دنیا می رود، یکی از شؤون او که بلا تکلیف می ماند رهبری اجتماع است.

اجتماع زعیم می خواهد و هیچ کس در این جهت تردید ندارد. زعیم اجتماع بعد از پیغمبر کیست؟

این است مساله ای که اصل آن را، هم شیعه قبول دارد و هم سنی، هم شیعه قبول دارد که اجتماع نیازمند به یک زعیم و رهبر عالی و فرمانده است و هم سنی، و در همین جاست که مساله خلافت به آن شکل مطرح است. شیعه می گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله رهبر و زعیم بعد از خودش را تعیین کرد و فرمود بعد از من زمام امور مسلمین باید به دست علی علیه السلام باشد و اهل تسنن با اختلاف منطقی که دارند، این مطلب را لااقل به شکلی که شیعه قبول دارد قبول ندارند و می گویند در این جهت پیغمبر شخص معینی را تعیین نکرد و وظیفه خود مسلمین بوده است که رهبر را بعد از پیغمبر انتخاب کنند.

پس آنها هم اصل امامت و پیشوایی را - که مسلمین باید پیشوا داشته باشند - قبول دارند منتها آنها می گویند پیشوا به آن شکل تعیین می شود و شیعه می گوید خیر، به آن شکل تعیین شد، پیشوا را خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به وحی الهی تعیین کرد.

اگر مساله امامت در همین حد می بود (یعنی سخن فقط در رهبر سیاسی مسلمین بعد از پیغمبر بود) انصافا ما هم که شیعه هستیم، امامت را جزء فروع دین قرار می دادیم نه اصول دین، می گفتیم این یک

مساله فرعی است مثل نماز. اما شیعه که قائل به امامت است، تنها به این حد اکتفا نمی کند که علی علیه السلام یکی از اصحاب پیغمبر، ابوبکر و عمر و عثمان و صدها نفر دیگر حتی سلمان و ابی ذر هم یکی از اصحاب پیغمبر بودند و علی علیه السلام از آنها برتر بوده، افضل و اعلم و اتقی و الیق از آنها بوده و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم او را معین کرده بود. نه، شیعه در این حد واقف نیست، دو مساله دیگر می گوید که اصلا اهل تسنن به این دو مساله در مورد احدی قائل نیستند، نه اینکه قائل هستند و از علی علیه السلام نفی می کنند. یکی مساله امامت به معنی مرجعیت دینی است.

### امامت به معنی مرجعیت دینی

گفتیم که پیغمبر مبلغ وحی بود. مردم وقتی می خواستند از متن اسلام بپرسند، از پیغمبر می پرسیدند. آنچه را که در قرآن نبود از پیغمبر سؤال می کردند. مساله این است که آیا هر چه اسلام می خواسته از احکام و دستورات و معارف بیان کند، همان است که در قرآن آمده و خود پیغمبر هم به عموم مردم گفته است، یا نه، آنچه پیغمبر برای عموم مردم گفت قهرا زمان اجازه نمی داد که تمام دستورات اسلام باشد، علی علیه السلام وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و پیامبر تمام کم و کیف اسلام و لا اقل کلیات اسلام را (آنچه را که هست و باید گفته بشود) به علی علیه السلام گفت و او را به عنوان یک عالم فوق العاده تعلیم یافته از خود و ممتاز از همه اصحاب خویش و کسی که حتی مثل خودش در گفته اش خطا

و اشتباه نمی کند و ناگفته ای از جانب خدا نیست الا اینکه او می داند، معرفی کرد و گفت ایها الناس!

بعد از من در مسائل دینی هر چه می خواهید سؤال کنید، از وصی من و اوصیای من بپرسید. در واقع در اینجا امامت، نوعی کارشناسی اسلام می شود اما یک کارشناسی خیلی بالاتر از حد یک مجتهد، کارشناسی من جانب الله، [و ائمه] یعنی افرادی که اسلام شناس هستند، البته نه اسلام شناسانی که از روی عقل و فکر خودشان اسلام را شناخته باشند - که قهرا جایز الخطا باشند – بلکه افرادی که از یک طریق رمزی و غیبی - که بر ما مجهول است - علوم اسلام را از پیغمبر گرفته اند، از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده به علی علیه السلام و از علی علیه السلام رسیده به امامان بعد و در تمام ادوار ائمه، علم اسلام یک علم معصوم غیر مخطئ که هیچ خطا نمی کند، از هر امامی به امامان بعد رسیده است.

اهل تسنن برای هیچ کس چنین مقامی قائل نیستند.

پس آنها در این گونه امامت، اصلا قائل به وجود امام نیستند، قائل به امامت نیستند نه اینکه قائل به امامت هستند و می گویند علی علیه السلام امام نیست و ابوبکر چنین است. برای ابوبکر و عمر و عثمان و به طور کلی برای هیچ یک از صحابه چنین شأن و مقامی قائل نیستند و لهذا در کتاب های خودشان هزاران اشتباه را از ابوبکر و عمر در مسائل دینی نقل می کنند. ولی شیعه امامان خودش را معصوم از خطا می داند و محال است که به خطایی برای امام اقرار کند. [در کتابهای اهل تسنن مثلا آمده

است] ابوبکر در فلان جا چنین گفت، اشتباه کرد، بعد خودش گفت:

«ان لی شیطانا یعترینی »

یک شیطانی است که گاهی بر من مسلط می شود و من اشتباهاتی می کنم،

و یا عمر در فلان جا اشتباه و خطا کرد و بعد گفت این زنها هم از عمر فاضلتر و عالمترند.

می گویند وقتی که ابوبکر مرد، خاندان او و از جمله عایشه - که دختر ابوبکر و همسر پیغمبر بود - گریه و شیون می کردند. صدای شیون که از خانه ابوبکر بلند شد، عمر پیغام داد که به این زنها بگویید ساکت شوند. ساکت نشدند. دو مرتبه پیغام داد بگویید ساکت شوند، اگر نه با تازیانه ادبشان می کنم.

هی پیغام پشت سر پیغام.

به عایشه گفتند:

عمر دارد تهدید می کند و می گوید گریه نکنید.

گفت:

پسر خطاب را بگویید بیاید تا ببینم چه می گوید.

عمر به احترام عایشه آمد.

عایشه گفت:

چه می گویی که پشت سر هم پیغام می دهی؟

گفت:

من از پیغمبر شنیدم که اگر کسی بمیرد و کسانش برایش بگریند، هر چه اینها بگریند او معذب می شود، گریه های اینها عذاب است برای او.

عایشه گفت:

تو نفهمیده ای، اشتباه کرده ای، قضیه چیز دیگری است، من می دانم قضیه چیست:

یک وقت مرد یهودی خبیثی مرده بود و کسانش داشتند برای او گریه می کردند، پیغمبر فرمود در حالی که اینها می گریند او

دارد عذاب می شود. نگفت گریه اینها سبب عذاب اوست بلکه گفت اینها دارند برایش می گریند ولی نمی دانند که او دارد عذاب می شود. این چه ربطی دارد به این مساله؟!

به علاوه، اگر گریه کردن بر میت حرام باشد، ما گناه می کنیم، چرا خدا یک بی گناه را عذاب کند؟! او چه گناهی دارد که ما گریه کنیم و خدا او را عذاب کند؟!

عمر گفت:

عجب!

این طور بوده مطلب؟!

عایشه گفت:

بله این طور بوده.

عمر گفت:

اگر زنها نبودند عمر هلاک شده بود.

خود اهل تسنن می گویند عمر در هفتاد مورد (یعنی در موارد زیاد، و واقعا هم موارد خیلی زیاد است) گفت:

«لو لا علی لهلک عمر».

امیرالمؤمنین اشتباهاتش را تصحیح می کرد، او هم به خطایش اقرار می نمود.

پس آنها قائل به چنین امامتی نیستند. ماهیت بحث بر می گردد به این معنا که مسلما وحی فقط به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می شد. ما نمی گوییم که به ائمه علیهم السلام وحی می شود.

اسلام را فقط پیغمبر صلی الله علیه و آله به بشر رساند و خداوند هم آنچه از اسلام را که باید گفته بشود، به پیغمبر گفت. این طور نیست که قسمتی از دستورات اسلام نگفته به پیغمبر مانده باشد. ولی آیا از دستورات اسلام نگفته به عموم مردم باقی ماند یا نه؟

اهل تسنن حرفشان این است که دستورات اسلام هر چه بود همان بود که پیغمبر به صحابه اش گفت. بعد در مسائلی که در مورد آنها از صحابه هم چیزی روایت نشده گیر می کنند که چه کنیم؟

اینجاست که مساله قیاس وارد می شود و می گویند ما اینها را با قانون قیاس و مقایسه گرفتن تکمیل می کنیم، که امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می فرماید یعنی خدا دین ناقص فرستاد که شما بیایید تکمیلش کنید؟! ولی شیعه می گوید نه خدا دستورات اسلام را ناقص به پیغمبر وحی کرد و نه پیغمبر آنها را ناقص برای مردم بیان کرد.

پیغمبر کاملش را بیان کرد اما آنچه پیغمبر کامل بیان کرد، همه، آن هایی نبود که به عموم مردم گفت (بسیاری از دستورات بود که اصلا موضوع آنها در زمان پیغمبر پیدا

نشـد، بعـدها سؤالش را می کردند)، بلکه همه دسـتوراتی را که من جانب الله بود به شاگرد خاص خودش گفت و به او فرمود تو برای مردم بیان کن.

اینجـاست که مسـاله عصـمت هم به میان می آیـد. شـیعه می گویـد همان طور که امکان نـداشت خود پیغمبر در گفته خودش عمـدا یا سـهوا دچار اشـتباه شود، آن شاگرد خاص پیغمبر هم امکان نـداشت که دچار خطا یا اشـتباه شود، زیرا همان گونه که پیغمبر به نوعی از انواع مؤید به تایید الهی بود، این شاگرد خاص هم مؤید به تایید الهی بود.

پس این، مرتبه دیگری است برای امامت.

### امامت به معنی ولایت

امامت، درجه و مرتبه سومی دارد که اوج مفهوم امامت است و کتابهای شیعه پر است از این مطلب، و وجه مشترک میان تشیع و تصوف است. البته از اینکه می گویم وجه مشترک، سوء تعبیر نکنیـد، چون ممکن است شـما بـا حرفهـای مستشـرقین در این زمینه روبرو شویـد که مساله را به همین شـکل مطرح می کنند. مساله ای است که در میان عرفا شدیدا مطرح است و در تشـیع نیز از صـدر اسـلام مطرح بوده و من یـادم هست که کربن حـدود ده سال پیش در مصاحبه ای که با علامه طباطبایی داشت، از جمله سؤالاتی که کرد این بود که این مساله را آیا شیعه از متصوفه گرفته اند یا متصوفه از شیعه؟

می خواست بگوید از این دو یکی از دیگری گرفته است.

علامه طباطبایی گفتند:

متصوفه از شـیعه گرفته انـد، برای اینکه این مسـاله از زمانی در میان شـیعه مطرح است که هنوز تصوف صورتی به خود نگرفته بود و هنوز این مسائل در میان متصوفه مطرح نبود، بعدها این مساله در میان متصوفه مطرح

شده است.

پس اگر بنا بشود که از این دو یکی از دیگری گرفته باشد، باید گفت متصوفه از شیعه گرفته اند.

این مساله، مساله «انسان کامل » و به تعبیر دیگر حجت زمان است. عرفا و متصوفه روی این مطلب خیلی تکیه دارند.

مولوی می گوید:

«پس به هر دوری ولیی قائم است » در هر دوره ای یک انسان کامل که حامل معنویت کلی انسانیت است وجود دارد. هیچ عصر و زمانی از یک ولی کامل - که آنها گاهی از او تعبیر به «قطب » می کنند - خالی نیست، و برای آن ولی کامل که انسانیت را به طور کامل دارد مقاماتی قائل هستند که از اذهان ما خیلی دور است. از جمله مقامات او تسلطش بر ضمائر یعنی دلهاست، بدین معنی که او یک روح کلی است محیط بر همه روحها. باز مولوی در داستان ابراهیم ادهم - که البته افسانه است - در این مورد اشاره ای دارد. او افسانه ها را ذکر می کند به اعتبار اینکه می خواهد مطلب خودش را بگوید. هدف او نقل تاریخ نیست، افسانه ای را نقل می کند تا مطلبش را بفهماند. [می گوید] ابراهیم ادهم به کنار دریا رفت و سوزنی را به دریا انداخت و بعد سوزن را خواست. ماهیها سر از دریا در آوردند در حالی که به دهان هر کدامشان سوزنی بود، تا آنجا که می گوید:

دل نگه دارید ای بی حاصلان در حضور حضرت صاحبدلان و تا آنجا که می گوید آن شیخ (یعنی آن پیر) از اندیشه آن طرف واقف شد:

شیخ واقف گشت از اندیشه اش شیخ چون شیر است و دلها بیشه اش مساله ولایت در شیعه معمولا- به آن معنای خیلی به اصطلاح غلیظش مطرح است،

به معنی حجت زمان که هیچ زمانی خالی از حجت نیست:

«و لو لا الحجه لساخت الارض باهلها»

یعنی هیچ وقت نبوده و نخواهد بود که زمین از یک انسان کامل خالی باشد

و برای آن انسان کامل مقامات و درجات زیادی قائلند و ما در اغلب زیارتها که می خوانیم، به چنین ولایت و امامتی اقرار و اعتراف می کنیم، یعنی معتقدیم که امام دارای چنین روح کلی است. ما در زیارت می گوییم (این را همه ما همیشه می خوانیم و جزء اصول تشیع است):

«اشهد انک تشهد مقامی و تسمع کلامی و ترد سلامی »

(تازه ما برای مرده اش می گوییم. البته از نظر ما مرده و زنده او فرقی ندارند، چنین نیست که زنده اش این طور نبوده و فقط مرده اش این طور است).

من گواهی می دهم که تو الآن وجود مرا در اینجا حس و ادراک می کنی، من اعتراف می کنم که تو سخنی را که من الآن می گویم:

«السلام علیک یا علی بن موسی الرضا» می شنوی، من اعتراف می کنم و شهادت می دهم که سلامی را که من به تو می کنم: «السلام علیک » تو به من جواب می دهی. اینها را هیچ کس برای هیچ مقامی قائل نیست. اهل تسنن (غیر از وهابیها) فقط برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قائل هستند و برای غیر پیغمبر برای احدی در دنیا چنین علو روحی و احاطه روحی قائل نیستند. ولی این مطلب جزء اصول مذهب ما شیعیان است و همیشه هم آن را می گوییم.

بنابراین، مساله امامت سه درجه پیدا می کند و اگر اینها را از یکدیگر تفکیک نکنیم، در استدلال هایی که در این مورد هست دچار اشکال می شویم. لهذا تشیع هم مراتبی دارد. بعضی از

شیعیان فقط قائل به امامت به همان معنی رهبری اجتماعی اند، می گویند پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را تعیین کرده بود برای رهبری بعد از خود و ابوبکر و عمر و عثمان بیجا آمدند. همین مقدار شیعه هستند و در آن دو مساله دیگر یا اعتقاد ندارند و یا سکوت می کنند.

بعضی دیگر، مرحله دوم را هم قائل هستند ولی به مرحله سوم نمی رسند. می گویند مرحوم آقا سید محمد باقر درچه ای، استاد آقای بروجردی در اصفهان منکر این مرحله سوم بوده، تا مرحله دوم پیش می آمده ولی از آن بیشتر اعتقاد نداشته است. اما اکثریت شیعه و علمای شیعه مرحله سوم را هم اعتقاد دارند.

ما اگر بخواهیم وارد بحث امامت بشویم باید در سه مرحله بحث کنیم:

امامت در قرآن

امامت در سنت

امامت به حسب حکم عقل.

در مرحله اول باید ببینیم آیا آیات قرآن در باب امامت دلالت بر امامتی که شیعه می گوید دارد یا نه و اگر دلالت دارد، آیا فقط امامت به معنی رهبری سیاسی و اجتماعی را می گوید یا امامت به معنی مرجعیت دینی و حتی امامت به معنی ولایت معنوی را هم می گوید؟

از این که فارغ شدیم باید وارد بحث امامت در سنت بشویم، ببینیم که در سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله راجع به امامت چه آمده؟

بعد مساله را از نظر عقلی تجزیه و تحلیل کنیم که عقل در هر یک از سه مرحله امامت چه چیز را قبول می کند؟

آیا می گوید از نظر رهبری اجتماعی حق با اهل تسنن است و جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله باید به وسیله شورای مردم انتخاب شود یا اینکه پیغمبر جانشین خود

را تعیین کرده است؟

همین طور در آن دو تای دیگر عقل چه می گوید؟

### حدیثی در باب امامت

قبل از ذکر آیات قرآن در باب امامت، حدیث معروفی را برایتان عرض می کنم که آن را هم شیعه روایت کرده است و هم سنی. معمولا حدیثی را که مورد اتفاق شیعه و سنی باشد، نمی شود کوچک شمرد زیرا وقتی هر دو فریق از دو طریق روایت می کنند، تقریبا نشان دهنده این است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا امام قطعا این مطلب را فرموده است.

البته عبارتها کمی با هم فرق می کنند ولی مضمون آنها تقریبا یکی است. این حدیث را ما شیعیان اغلب به این عبارت نقل می کنیم:

«من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه » (۱)

هر کس بمیرد و پیشوای زمان خود را نشناسد، مرده است از نوع مردن زمان جاهلیت. این، تعبیر خیلی شدیدی است چون در زمان جاهلیت مردم اصلا مشرک بودند و حتی توحید و نبوت هم نداشتند. این حدیث در کتب شیعه زیاد آمده و با اصول شیعه هم صد در صد قابل انطباق است. در کافی که معتبرترین کتاب حدیث شیعه می باشد، این حدیث هست. عمده این است که این حدیث در کتابهای اهل تسنن هم هست. آنها در روایتی به این عبارت نقل کرده اند:

«من مات بغیر امام مات میته جاهلیه » (۲)

هر کس بدون امام بمیرد، مانند این است که در جاهلیت مرده است. عبارت دیگری که نقل کرده اند این است:

«من مات و لیس فی عنقه بیعه مات میته جاهلیه » آن که بمیرد و در گردن او بیعت یک امام نباشد، مردنش از نوع مردن جاهلیت است. به عبارتی هم که

شیعه نقل می کنـد، سـنیها زیاد نقل کرده انـد. عبارت دیگر: «من مات و لا امام له مات میته جاهلیه ». این عبارت ها خیلی زیاد است و نشان دهنده اهتمام زیاد پیغمبر اکرم به مساله امامت است.

کسانی که امامت را تنها به معنی رهبری اجتماعی می داننـد، می گویند ببینید پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله به مساله رهبری تـا کجـا اهمیت داده که معتقـد شـده است اگر امت رهبر و پیشوا نداشـته باشـد، اصـلا مردنش مردن جـاهلی است، برای اینکه صحیح تفسـیر کردن و صـحیح اجرا کردن دستورات اسلامی بستگی دارد به اینکه رهبری، رهبری درستی (دلائل الصدق، ص ۶ و ۱۳. ۲. مسـند احمد). باشد و مردم پیوندشان را با رهبر محکم کرده باشـند. اسـلام یک دین فردی نیست که کسـی بگوید من به خـدا و پیغمبر اعتقاد دارم و بنابراین به هیچ کس کاری ندارم. خیر، غیر از خدا و پیغمبر، تو حتما باید بفهمی و بشناسـی که در این زمان رهبر کیست و قهرا در سایه رهبری او فعالیت کنی.

آنها که امامت را به مفهوم مرجعیت دینی معنی می کننـد، [در معنی این حـدیث] می گوینـد کسـی که می خواهد دین داشـته باشـد، بایـد مرجع دینی خودش را بشـناسد و بدانـد که دین را از کجـا بگیرد. اینکه انسـان دین داشـته باشـد ولی دینش را از ماخذی بگیرد که ضد آن است، عین جاهلیت است.

آن کسـی که امامت را در حـد ولایت معنوی می برد، می گویـد این حدیث می خواهد بگوید که اگر انسان مورد توجه یک ولی کامل نباشد، مانند این است که در جاهلیت مرده است.

این حدیث را چون متواتر است خواستم اول عرض کرده باشم که در ذهن

شما باشد تا بعد درباره اش بحث کنیم. حال برویم سراغ آیات قرآن.

## امامت در قرآن

در قرآن چند آیه هست که مورد استدلال شیعه در باب امامت است. یکی از آن آیات آیه ی:

«انما ولیکم الله » است

(اتفاقا در همه اینها روایات اهل تسنن هم وجود دارد که مفاد شیعه را تایید می کند).

ما آیه ای در قرآن داریم به این صورت:

«انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون » (۱).

«انما» یعنی منحصرا (چون اداه حصر است).

معنی اصلی «ولی » سرپرست است. ولایت یعنی تسلط و سرپرستی: سرپرست شما فقط و فقط خداست و پیغمبر خدا و مؤمنینی که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

ما در دستورات اسلام نداریم که انسان در حال رکوع زکات بدهد که بگوییم این یک قانون کلی است و شامل همه افراد می شود. این، اشاره است به واقعه ای که در خارج یک بار وقوع پیدا کرده است و شیعه و سنی به اتفاق آن را روایت کرده اند و آن این است که علی علیه السلام در حال رکوع (مائده/۵۵.) بود، سائلی پیدا شد و سؤالی کرد، حضرت اشاره کرد به انگشت خود، او آمد انگشتر را از انگشت علی علیه السلام بیرون آورد و رفت، یعنی علی علیه السلام صبر نکرد نمازش تمام شود و بعد به او انفاق کند، آنقدر عنایت داشت به اینکه آن فقیر را زودتر جواب بگوید که در همان حال رکوع با اشاره به او فهماند که این انگشتر را درآور، برو بفروش و پولش را خرج خودت کن.

در این مطلب هیچ اختلافی نیست و مورد اتفاق شیعه و سنی است که علی

علیه السلام چنین کاری کرده است و نیز مورد اتفاق شیعه و سنی است که این آیه در شان علی علیه السلام نازل شده، با توجه به اینکه انفاق کردن در حال رکوع جزء دستورات اسلام نیست (نه از واجبات اسلام است و نه از مستحبات آن) که بگوییم ممکن است عده ای از مردم به این قانون عمل کرده باشند.

پس «کسانی که چنین می کنند» اشاره و کنایه است، همان طور که در خود قرآن گاهی می گوید:

«یقولون » می گویند، و حال آنکه یک فرد آن سخن را گفته. در اینجا «کسانی که چنین می کنند» یعنی آن فردی که چنین کرده. بنابراین، به حکم این آیه علی علیه السلام تعیین شده است به ولایت برای مردم.

این، آیه ای است که مورد استدلال شیعه است. البته این آیه خیلی بیش از این بحث دارد [که در جلسات آینده درباره اش سخن خواهیم گفت].

آیات دیگر آیاتی است که درباره جریان غدیر است. خود قضیه غدیر جزء سنت است و ما بعد باید بحثش را بکنیم، ولی از آیاتی که در این مورد در سوره مائده وارد شده یکی این آیه است:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته » (۱)

اینجا لحن، خیلی شدید است) ای پیامبر!

آنچه راکه بر تو نازل شد، تبلیغ کن و اگر تبلیغ نکنی رسالت الهی را تبلیغ نکرده ای. مفاد این آیه آنچنان شدید است که مفاد حدیث «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه ». اجمالا خود آیه نشان می دهد که موضوع آنچنان مهم است که اگر پیغمبر تبلیغ نکند، اصلا رسالتش را ابلاغ نکرده است.

سوره مائده به اتفاق شیعه و سنی

آخرین سوره ای است که بر پیغمبر نازل شده و این آیات جزء آخرین آیاتی است که بر پیغمبر نازل شده، یعنی در وقتی نازل شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله تمام دستورات دیگر را در مدت سیزده سال مکه و ده سال مدینه گفته بوده و این، جزء آخرین دستورات بوده است. شیعه سؤال می کند این دستوری که جزء (مائده/۶۷) آخرین دستورهاست و آنقدر مهم است که اگر پیغمبر آن را ابلاغ نکند همه گذشته ها کأن لم یکن است، چیست؟

یعنی شما نمی توانید موضوعی نشان بدهید که مربوط باشد به سالهای آخر عمر پیغمبر و اهمیتش در آن درجه باشد که اگر ابلاغ نشود هیچ چیز ابلاغ نشده است. ولی ما می گوییم آن موضوع، مساله امامت است که اگر نباشد، همه چیز کان لم یکن است، یعنی شیرازه اسلام از هم می پاشد. به علاوه، شیعه از کلمات و روایات خود اهل تسنن دلیل می آورد که این آیه در غدیر خم نازل شده است.

در همان سوره مائده، آیه ی «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» (۱)

امروز دین را به حد کمال رساندم و نعمت را به حد آخر تمام کردم، امروز است که دیگر اسلام را برای شما به عنوان یک دین پسندیدم) نشان می دهد که در آن روز جریانی رخ داده که آنقدر با اهمیت است که آن را مکمل دین و متمم نعمت خدا بر بشر شمرده است و با بودن آن، اسلام اسلام است و خدا این اسلام را همان می بیند که می خواسته و با نبودن آن، اسلام اسلام نیست. شیعه به لحن این آیه -

که تا این درجه برای این موضوع اهمیت قائل است - استدلال می کند و می گوید آن موضوعی که بتواند نامش مکمل دین و متمم نعمت و آن چیزی باشد که با نبودنش اسلام اسلام نیست، چه بوده است؟

می گوید ما می توانیم موضوعی را نشان بدهیم که در آن درجه از اهمیت باشد ولی شما نمی توانید. به علاوه، روایاتی هست که تایید می کند این آیه هم در همین موضوع وارد شده است. اینها، سه آیه ای بود که من به طور عصاره از استدلالهای شیعه برایتان عرض کردم.

## امامت و بیان دین بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله

### مقدمه

مجموعه آثار جلد ۴ صفحه ۸۵۵ استاد شهید مرتضی مطهری (ره)

در جلسه قبل مساله امامت را از جنبه های مختلف تشریح و تشقیق کردیم و عرض کردیم که این جنبه های مختلف کاملا باید مشخص بشود و تا اینها مشخص نشود ما نمی توانیم این مساله را به خوبی طرح و بحث کنیم.

گفتیم یک مساله در باب امامت، مساله حکومت است، یعنی تکلیف حکومت، بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله چیست؟

آیا به عهده خود مردم است و این مردم هستند که باید حاکم در میان خودشان را انتخاب کنند و یا اینکه پیغمبر حاکم در میان مردم برای بعد از خودش را تعیین کرده است؟

چون اخیرا مساله را به این شکل طرح می کنند، قهرا اذهان در ابتدا متوجه نظریه اهل تسنن می شود یعنی این طور فکر می کنند که نظر آنها عادی تر و طبیعی تر است.

### طرح غلط مساله

مطلب را این طور طرح می کنند که ما مساله ای داریم به نام حکومت، می خواهیم ببینیم تکلیف حکومت از نظر اسلام چیست؟

آیا موروثی و تنصیصی است که هر حاکمی حاکم بعدی را تنصیص و تعیین کند و مردم هم هیچ حق دخالتی در امر حکومت نداشته باشند؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله یک شخص معین را تعیین کرد و او هم شخص معینی را برای بعد از خودش تعیین کرد و او هم کس دیگر را، و تا دامنه قیامت تکلیف امر حکومت این است که همیشه تعیینی و تنصیصی است، و قهرا این امر اختصاص به ائمه ندارد چون ائمه دوازده نفرند و این تعداد مطابق معتقدات شیعه نه قابل بیشتر شدن است و نه قابل کمتر شدن. طبق این سخن، قانون

کلی در باب حکومت از نظر اسلام این است که پیغمبر - که حاکم بود - باید حاکم بعد از خودش را تعیین کند، او هم حاکم بعد از خودش را، و تا دامنه قیامت چنین باشد. اگر اسلام دنیا را هم بگیرد (همان طور که نیمی از دنیا را گرفت و الآن هم جمعیتی در حدود هفتصد میلیون نفر (۱) تحت لوای اسلام هستند) و بنا بشود که مقررات اسلامی در تمام نقاط آن رعایت شود چه به صورت حکومت واحد و چه به صورت حکومتهای متعدد، قانون همین است.

پس اینکه می گوییم پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را تعیین کرد، بر اساس همین اصل کلی بود که حکومت باید تنصیصی و تعیینی باشد و مطابق این فلسفه اصلا لزومی ندارد که حتی پیغمبر علی را از جانب خدا تعیین کرده باشد، چون پیغمبر می توانست با وحی مطلبی را بیان کند و ائمه نیز، هم ملهم هستند و هم از ناحیه پیغمبر علومی را تلقی کردند، ولی بعد که این طور نیست.

پس اگر اصل کلی در حکومت از نظر اسلام این باشد [که حکومت باید تنصیصی و تعیین باشد]، حتی لزومی ندارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را از طریق وحی تعیین کرده باشد، بلکه به نظر و صوابدید شخص خودش تعیین کرده است و ائمه علیه السلام نیز به صلاحدید خودشان [جانشین خود را تعیین کرده اند.] بنابراین، از نظر پیغمبر صلی الله علیه و آله تعیین علی علیه السلام برای خلافت نظیر تعیین حاکم است برای مکه و تعیین امیر الحاج برای حجاج. همان طور که در آنجا کسی

نمی گوید که اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله فلان شخص را فرستاد برای حکومت مکه یا مثلا معاذ بن جبل را فرستاد به یمن برای تبلیغ اسلام، در اثر وحی بود، بلکه می گویند پیغمبر صلی الله علیه و آله به حکم اینکه از ناحیه خداوند مدیر و سائس مردم است، در برخی مسائل که به او وحی نمی رسد به تدبیر شخصی خودش عمل می کند، [در اینجا نیز باید گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله به تدبیر شخصی خودش علی علیه السلام را برای خلافت تعیین کرد.] اگر ما مساله امامت را به همین سادگی طرح کنیم - که مساله حکومت دنیائی می شود - غیر از اینکه بگوییم این مساله غیر از آن امامت محل بحث است، جواب

*****

(۱). [مطابق آمار آن زمان]. ر

دیگری نداریم چون - همان طور که عرض کردم - اگر مساله به این شکل باشد، اصلا لزومی ندارد که وحی دخالت کرده باشد. وحی حداکثر همین قدر دخالت می کند که ای پیامبر!

تو وظیفه داری کسی را که صلاح می دانی تعیین کنی و او هم برای بعد از خودش هر کسی را که صلاح می داند انتخاب کند و همین طور تا دامنه قیامت. اگر امامت را به این شکل ساده و در سطح حکومت طرح کنیم و بگوییم امامت یعنی حکومت، آن وقت می بینیم جاذبه آنچه که اهل تسنن می گویند بیشتر از جاذبه آن چیزی است که شیعه می گوید. چون آنها می گویند یک حاکم حق ندارد حاکم بعدی را خودش تعیین کند بلکه امت باید تعیین کند، اهل حل و عقد باید تعیین کنند، مردم باید تعیین کنند، انتخاب او باید بر

اساس اصول دموکراسی صورت بگیرد، حقی است مال مردم و مردم حق انتخاب دارند. ولی مساله به این سادگی نیست. از نظر مجموع آنچه که ما در شیعه می بینیم، این مساله که خلافت علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام تنصیصی بوده است، فرع بر یک مساله دیگر است که آن مساله اساسی تر از این مساله است.

در اینجا سؤالی مطرح می شود و آن اینکه ائمه علیهم السلام دوازده نفر بیشتر نبودند، بعد از دوازده امام تکلیف حکومت چیست؟

فرض کنیم همان طور که پیغمبر اکرم علی علیه السلام را تعیین فرمود حضرت امیر حاکم می شد، بعد امام حسن علیه السلام و بعد امام حسین علیه السلام تا می رسید به حضرت حجت علیه السلام. در این صورت قهرا بر اساس فلسفه ای که ما شیعیان در این باب داریم، موجبی هم برای غیبت امام زمان در کار نبود، ایشان هم مثل پدرانشان یک عمر کوتاهی می کردند و از دنیا می رفتند. بعد از ایشان چطور؟

آیا امامها از دوازده تا بیشتر می شدند؟ نه.

پس باید مساله دیگری در میان مردم باشد:

مساله حکومت به شکل عادی، در همین وضعی که الآن موجود است.

حضرت حجت در زمان غیبت که نمی تواند زمامدار مسلمین باشند. باز مساله زمامداری و حکومت دنیائی سر جای خودش هست.

### حکومت یکی از شاخه های امامت است

ما هرگز نباید چنین اشتباهی را مرتکب شویم که تا مساله امامت در شیعه مطرح شد بگوییم یعنی مساله حکومت، که در نتیجه مساله به شکل خیلی ساده ای باشد و این فروعی که برایش پیدا شده است پیدا شود و بگوییم حالا که فقط مساله حکومت و اینکه چه کسی حاکم باشد مطرح است، آیا آن کسی که می خواهد حاکم باشد حتما باید

از همه افضل باشد، یا نه، ممکن است کسی که حاکم می شود افضل نسبی باشد نه افضل واقعی، یعنی از نظر سیاستمداری و اداره امور الیق از دیگران باشد و لو اینکه از جنبه های دیگر خیلی پست تر است، مدیر و سیاستمدار خوبی باشد و خائن نباشد؟

آیا معصوم هم باشد یا نه؟ چه لزومی دارد؟! نماز شب خوان هم باشد یا نه؟ چه لزومی دارد؟! مسائل فقهی را هم بداند یا نه؟ چه لزومی دارد که بداند؟! در این مسائل رجوع می کند به دیگران. یک افضلیت نسبی کافی است. این، تابع این است که ما این مساله را فقط در سطح حکومت، و کوچک گرفتیم و این، اشتباه بسیار بزرگی است که احیانا قدما (بعضی از متکلمین) هم گاهی چنین اشتباهی را مرتکب می شدند. امروز این اشتباه خیلی تکرار می شود، تا می گویند امامت، متوجه مساله حکومت می شوند در حالی که مساله حکومت از فروع و یکی از شاخه های خیلی کوچک مساله امامت است و این دو را نباید با یکدیگر مخلوط کرد.

پس مساله امامت چیست؟

## امام، جانشین پیغمبر است در بیان دین

در مورد مساله امامت، آنچه که در درجه اول اهمیت است مساله جانشینی پیغمبر است در توضیح و تبیین و بیان دین منهای وحی. البته بدون شک کسی که به او وحی می شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و بس و با رفتن ایشان مساله وحی و رسالت به کلی قطع شد.

مساله امامت این است که آیا با رفتن پیغمبر، بیان آن تعلیمات آسمانی - که دیگر در آنها اجتهاد و رای شخصی وجود ندارد - در یک فرد متمرکز بود به طوری که مانند پیغمبر صلی الله

علیه و آله مردم هر چه از او در مسائل دینی سؤال می کردند می دانستند که پاسخ وی مر حق و حقیقت است و رای و فکر شخصی نیست که ممکن است اشتباه کرده باشد و روز بعد آن را تصحیح کند؟

ما درباره پیغمبر این سخن را نمی گوییم و نمی توانیم بگوییم که به نظر ما فلان پاسخ پیغمبر اشتباه است و او در اینجا عمدا تحت تاثیر هواهای نفسانی خود قرار گرفته است، زیرا این حرف مخالف با قبول نبوت است.

اگر جمله ای به دلایل قطعی ثابت شده باشد که از پیغمبر اکرم است، هرگز نمی گوییم که پیغمبر فرمود اما اشتباه کرد، غفلت کرد. در مورد یک مرجع تقلید ممکن است بگوییم در پاسخ فلان سؤال اشتباه کرده، غفلت کرده و یا - همان طور که درباره همه احتمال می دهیم - تحت تاثیر جریانی قرار گرفته است اما در مورد پیغمبر چنین سخنانی نمی گوییم، همان گونه که درباره آیه قرآن نمی گوییم که متاسفانه در اینجا وحی اشتباه کرده یا یک هوای نفسانی و ظلمی دخالت کرده است. «وحی اشتباه کرده » یعنی این آیه وحی نیست.

آیا بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله، انسانی وجود داشت که واقعا مرجع احکام دین باشد آن طوری که ایشان مرجع و مبین و مفسر بودند؟

آیا یک انسان کامل با این مشخصات وجود داشت یا نه؟

گفتیم وجود داشت با این تفاوت که آنچه پیغمبر در این گونه مسائل می گوید مستند به وحی مستقیم است و آنچه ائمه علیهم السلام می گویند مستند به پیغمبر است، نه به این شکل که پیغمبر به آنها تعلیم کرد بلکه به آن شکلی که می گوییم علی

علیه السلام فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله بابی از علم به روی من باز کرد که از آن باب هزار باب دیگر باز شد. ما نمی توانیم تفسیر کنیم که این، چگونه بوده است، همان طور که وحی را نمی توانیم تفسیر کنیم که پیغمبر چگونه علم را از ناحیه خدا می گیرد. نمی توانیم تفسیر کنیم که چه نوع ارتباط معنوی میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بود که پیامبر صلی الله علیه و آله حقایق را کما هو حقه و بتمامه به علی علیه السلام آموخت و به غیر او نیاموخت.

علی علیه السلام در نهج البلاغه - در جاهای دیگر هم نظیر این عبارت زیاد است - می فرماید:

من با پیغمبر در حرا بودم (بچه بوده اند)، صدای ناله دردناکی را شنیدم، گفتم یا رسول الله!

من صدای ناله شیطان را در وقتی که وحی بر تو نازل شد شنیدم، به من فرمود:

«یا علی!

انک تسمع ما اسمع و تری ما اری و لکنک لست بنبی » (خطبه ۱۹۲). اگر در همان جا کنار علی علیه السلام فرد دیگری هم بود، آن صدا را نمی شنید چون آن شنیدن، شنیدن صدایی نبوده که در فضا پخش شود که بگوییم هر کس گوش می داشت می شنید. آن، سمع و حس و بینش دیگری است

### حدیث ثقلین و مساله عصمت ائمه (علیهم السلام)

اساس مساله در باب امامت، آن جنبه معنوی است. امامان یعنی انسان هایی معنوی مادون پیغمبر که از طریقی معنوی اسلام را می دانند و می شناسند و مانند پیغمبر، معصوم از خطا و لغزش و گناه اند. امام، مرجع قاطعی است که اگر جمله ای از او بشنوید، نه احتمال خطا در آن می دهید و نه احتمال انحراف عمدی، که اسمش می شود «عصمت ». آن

وقت شیعه می گوید اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی »

(صحیح مسلم، جزء هفتم، ص ۱۲۲)

من بعد از خود دو شیء وزین باقی می گذارم: قرآن و عترت خودم.

نص در چنین مطلبی است.

اما آیا پیغمبر چنین چیزی گفته یا نگفته؟ قابل انکار نیست. این حدیث، حدیثی نیست که فقط شیعه روایت کرده باشد بلکه حدیثی است که حتی اهل تسنن از شیعه بیشتر روایت کرده اند. در ایامی که ما در قم بودیم، اوایلی بود که «رساله الاسلام » – که رساله ای است که دار التقریب منتشر می کند – منتشر می شد. در آنجا یکی از علمای اهل تسنن در مقاله ای این حدیث را به این شکل نقل کرده بود که پیغمبر فرمود:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و سنتی » مرحوم آیه الله بروجردی که مردی بود واقعا و به تمام معنا عالم و روحانی و در این گونه مسائل بسیار عاقلانه فکر می کرد، طلبه فاضلی به نام آقا شیخ قوام وشنوه ای را – که خیلی اهل کتاب و تتبع بود و نسبتا مرد خوبی هم هست – راهنمایی کردند که این حدیث را از کتب اهل تسنن استخراج کنند که شاید در بیش از دویست کتاب از کتب معتبر و مورد اعتماد اهل تسنن نوشته اند که پیغمبر فرمود:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی » و این حدیث در مقامات متعدد بوده، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله این مطلب را در جاهای مختلف به همین شکل فرموده است. البته منظور این نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله حتی یک بار هم نگفته است که من دو چیز

در میان شما می گذارم: کتاب و سنت، چون منافاتی نیست بین «کتاب و سنت » و «کتاب و عترت » زیرا عترت برای بیان سنت است.

صحبت این نیست که ما به سنت رجوع کنیم یا به عترت؟ مثل اینکه سنت موجودی از پیغمبر داریم و یک عترت در کنار آن، یا باید به سنت مراجعه کنیم یا به عترت! بلکه سخن این است که عترت است که مبین واقعی سنت است و تمام سنت نزد آنهاست.

«کتاب الله و عترتی » یعنی شما باید سنت مرا از عترت من تلقی کنید. علاوه بر این، خود همین که می گوییم پیغمبر فرمود:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی » سنت است چون حدیث پیغمبر است. منافاتی میان این دو نیست. تازه اگر در یک جا - که آن هم قطعی نیست - پیغمبر فرموده باشد:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و سنتی » در چندین جای دیگر به آن صورت فرموده. اگر در یک کتاب به این صورت نوشته شده، لا اقل در دویست کتاب دیگر به آن صورت نوشته شده است.

به هر حال آن شخص رساله ای در این زمینه تهیه کرد و آن را فرستادند به دار التقریب مصر. دارالتقریب هم بی انصافی نکرد و همان کتاب را چاپ و پخش کرد چون مستند بود و نمی توانستند آن را رد کنند و بگویند چنین چیزی نیست، قابل رد کردن نبود. حالا اگر مرحوم آیه الله بروجردی می خواست مثل دیگران عمل کند، جار و جنجال و هیاهو راه می انداخت که اینها چه می گویند؟! می خواهند حقوق اهل بیت را از بین ببرند، اینها سوء نیت دارند و ...

بنابراین آن روح اصلی امامت این

است که اسلام که دینی است جامع و کلی و پرفروغ، آیا بیان آن همان مقداری است که در قرآن اصول و کلیاتش ذکر شده و در کلمات پیغمبر اکرم - که خود اهل تسنن هم روایت کرده اند - توضیحاتش بیان گردیده است؟

هر چه اسلام بود، همین بود؟

البته نازل شدن اسلام بر پیغمبر تمام شد ولی آیا اسلام بیان شده همان بود؟، [تمام اسلام نازل شده بود؟] یا اینکه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله اسلام نازل شده بر ایشان که هنوز خیلی از مسائل آن از باب اینکه باید حاجت پیش بیاید، زمان بگذرد و تدریجا بیان شود بیان نشده بود، نزد علی علیه السلام بود که ایشان می بایست برای مردم بیان کند. در این صورت همین حدیث «کتاب الله و عترتی » عصمت را هم بیان می کند زیرا پیغمبر می فرماید دین را از این دو منبع بگیرید.

همان طور که قرآن معصوم است یعنی در آن خطا وجود ندارد، آن دیگری هم معصوم است. محال است که پیغمبر به این قاطعیت بگوید بعد از من دین را از فلان شخص بگیرید ولی آن شخص برخی از سخنانش اشتباه باشد.

اینجاست که فرضیه شیعه با فرضیه اهل تسنن در مساله بیان و اخذ دین در اساس فرق می کند. آنها می گویند همان طور که با رفتن پیغمبر وحی منقطع شد، بیان واقعی دین یعنی آن بیانی که معصوم از خطا و اشتباه باشد هم تمام شد. هر چه از قرآن و احادیثی که از پیغمبر رسیده استنباط کردیم، همان است و دیگر چیزی نیست.

### منع کتابت حدیث

جریانی را خود اینها به وجود آوردند که فرضیه شان را ضعیف کرد و

آن این است که عمر کتابت حدیث پیغمبر را منع کرد و این یک واقعیت تاریخی است. ما اگر نخواهیم از زبان یک شیعه با بدبینی صحبت کنیم خودمان را می گذاریم به جای یک مستشرق اروپایی که نه شیعه است و نه سنی. او خیلی هم بخواهد خوشبین باشد این طور خواهد گفت که عمر از باب اینکه اصرار زیاد داشت که تنها مرجع، قرآن باشد و رفتن زیاد مردم دنبال حدیث سبب می شد که مراجعه شان به قرآن کم شود، جلوی کتابت حدیث را گرفت. این از قطعیات تاریخ است و فقط حرف ما شیعیان نیست.

در زمان عمر جرئت نمی کردند حدیثی از پیغمبر بنویسند و بگویند این را پیغمبر گفته، یا بنشینند و روایت حدیث از پیغمبر کنند (البته نقل حدیث ممنوع نبود)، تا زمان عمر بن عبد العزیز که در سال ۹۹ هجری به خلافت رسید و در سنه ۱۰۱ هجری از دنیا رفت و دستور به کتابت حدیث داد.

تازه بعد از آنکه عمر بن عبد العزیز این سنت عمری را به هم زد و گفت احادیث پیغمبر باید نوشته شود، افرادی که سینه به سینه چیزی از احادیث پیغمبر ضبط داشتند آمدند و روایت کردند و نوشته شد. این جریان سبب شد که قسمتی از احادیث پیغمبر از میان برود.

می دانیم احکامی که در قرآن بیان شده خیلی مختصر و جزئی است و قرآن همه اش کلیات است. مثلا قرآن که این همه بر نماز اصرار دارد، درباره آن از «اقیموا الصلوه » و «ارکعوا و اسجدوا» (رکوع کنید، سجود کنید) تجاوز نکرده و حتی توضیح نداده است که نماز را به چه شکلی باید خواند.

همچنین درباره حج که این همه دستور دارد و پیغمبر صلی الله علیه و آله خودشان به آن دستورات عمل می کردند، در قرآن چیزی بیان نشده. سنت پیغمبر هم که عملا به این شکل درآمد. حالا اگر به این شکل هم در نیامده بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر چقدر فرصت پیدا کرد که حلال و حرام را بیان کند.

در سیزده سال مکه مردمی که با وجود فشارها و تضییقات بسیار مسلمان شدند، شاید چهار صد نفر نمی شدند. در آن مضیقه ها ملاقات با رسول اکرم قاچاقی صورت می گرفت و یک عده هفتاد خانواری که شاید نصف یا بیشتر جمعیت مسلمانان را تشکیل می دادند به حبشه مهاجرت کردند. البته مدینه از این نظر فرصتی بود اما گرفتاریهای پیغمبر در مدینه نیز زیاد بود. اگر رسول اکرم در همه این بیست و سه سال مثل یک معلم می بود که فقط می رفت سر کلاس و به مردم تعلیم می داد شاید وافی نبود برای اینکه همه آنچه را که اسلام دارد بیان کند، تا چه رسد با این تاریخ موجود، خصوصا که اسلام در تمام شؤون زندگی بشر حکم دارد.

## استفاده از قیاس

نتیجه این حرفی که اهل تسنن گفته اند این شد که عملا نارسایی هایی در احکام اسلام مشاهده کردند. مساله ای پیش می آمد، می دیدند در قرآن حکم این مساله بیان نشده است. به سنت (آن مقدار نقل هایی که دارند) مراجعه می کردند، می دیدند هیچ حکمی درباره آن وجود ندارد. بی حکم هم که نمی تواند باشد، چه کار باید کرد؟

گفتند «قیاس ». قیاس یعنی ما بر اساس مشابهت میان مواردی که درباره آنها حکمی در قرآن یا سنت موجود است و مساله مورد

نظر، حکم کنیم بگوییم در فلان جا این طور گفته، اینجا هم که بی شباهت به آنجا نیست، همان حکم را دارد.

شاید در آنجا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فلان دستور را داده به این مناط و علت و فلسفه بوده، این فلسفه در اینجا هم وجود دارد، پس اینجا هم آنطور می گوییم. بر اساس «شاید» است. به علاوه آنجا که سنت نارسا بود، یکی و دو تا نبود. دنیای اسلام مخصوصا در زمان عباسیان توسعه پیدا کرد و کشورهای مختلف فتح شد و احتیاجات، مرتب مساله می آفرید. نگاه می کردند به کتاب و سنت، می دیدند حکم این مسائل وجود ندارد. مرتب قیاس می کردند. دو فرقه شدند، یک فرقه منکر قیاس شدند نظیر احمد بن حنبل و مالک ابن انس (که می گویند در تمام عمرش فقط در دو مساله قیاس کرد)، فرقه دیگر جلوی قیاس را باز گذاشتند رفت تا آسمان هفتم، مثل ابو حنیفه.

ابو حنیفه می گفت این سنت هایی که از پیغمبر رسیده اصلا قابل اعتماد نیست که واقعا پیغمبر گفته باشد. می گویند گفته است فقط پانزده حدیث بر من ثابت است که پیغمبر فرموده، بقیه ثابت نیست. در بقیه قیاس می کرد. شافعی موضعی بینابین داشت، در بعضی موارد به احادیث اعتماد می کرد و در بعضی دیگر قیاس می نمود. یک فقه شلم شوربای عجیبی به وجود آمد.

می گویند ابو حنیفه چون اصلا ایرانی بود و ذهن ایرانیها بیشتر به مسائل عقلی توجه دارد و نیز در عراق سکونت داشت و از اهل حدیث که مرکزشان مدینه بود دور بود، خیلی قیّاس بود، می نشست و با خیال خودش قیاس درست می کرد. حتی اهل تسنن هم نوشته اند که:

روزی

رفت به سلمانی، ریشش جو گندمی بود و هنوز موی سفیدش زیاد نبود. به سلمانی گفت این موهای سفید را بکن. می خواست از ریشه در بیاورد که اصلا در نیاید. سلمانی گفت اتفاقا خاصیت موی سفید این است که اگر بکنی بیشتر در می آید.

گفت پس موهای سیاه را بکن.

این، قیاس است. قیاس گرفت: «اگر این درست باشد که چنانچه موی سفید را بکنی بیشتر در می آید، پس موهای سیاه را بکن که بیشتر در بیایند.»

در صورتی که اگر چنین قاعده ای باشد، فقط در موی سفید است و دیگر در موی سیاه جاری نیست. در فقه هم همین طور عمل می کرد.

## قیاس از نظر شیعه

وقتی ما به روایات شیعه مراجعه می کنیم می بینیم ریشه این مطلب را از اینجا می زنند که اصلا ریشه این فکر، خطا و اشتباه است که کتاب و سنت وافی نیست.

مساله رجوع به قیاس از اینجا ناشی می شود که می گویند کتاب و سنت برای بیان احکام وافی نیست، چون وافی نیست، برویم دنبال قیاس. نه، آنقدر از پیغمبر به طور مستقیم یا غیر مستقیم به وسیله اوصیای ایشان سنت رسیده است که با مراجعه به کلیات این سنت، نیازی به قیاس نیست. این است روح امامت از نظر دینی. اسلام فقط یک مسلک نیست که بعد از آنکه مبتکر آن مسلک ایدئولوژی اش را پدید آورد بگوید حالا این مکتب برای اجرا حکومت می خواهد، حکومت را چکار کند. اسلام یک دین است. وضع یک دین آنهم دینی مانند اسلام را باید در نظر گرفت.

## با وجود معصوم جای انتخاب نیست

مساله امامت از جنبه زعامت و حکومت این است که حالا- که بعد از پیغمبر مانند زمان ایشان معصوم وجود دارد و پیغمبر وصیی برای خود معین کرده است که او در سطح افراد دیگر نیست و از نظر صلاحیت مثل خود پیغمبر استثنائی است، دیگر جای انتخاب و شورا و این حرفها نیست. همان طور که در زمان پیغمبر نمی گفتند که پیغمبر فقط پیام آور است و وحی به او نازل می شود، تکلیف حکومت با شوراست و مردم بیایند رای بدهند که آیا خود پیغمبر را حاکم قرار دهیم یا شخص دیگر را، بلکه این طور فکر می کردند که با وجود پیغمبر، این بشر فوق بشر که در مرحله ای است که با عالم وحی اتصال دارد، اصلا این مساله مطرح نیست، بعد از

ایشان نیز جای این سخنان نیست، زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله اوصیای دوازده گانه ای داشته است که اینها باید در طول دو سه قرن پایه اسلام را محکم کنند و اسلام از یک منبع صاف و خطا ناپذیری بیان شود. با وجود چنین کسانی برای بیان احکام اسلامی، دیگر جای انتخاب و شورا و این حرفها نیست.

آیا ما شخص معصوم از خطا و عالم به تمام معنا داشته باشیم که حتی امکان اشتباه هم برایش وجود ندارد و با این حال برویم شخص دیگری را به جای او انتخاب کنیم؟! گذشته از اینکه چون علی علیه السلام به مقام امامت - به این معنی که عرض می کنم - تعیین شده است قهرا مقام زعامت دنیوی هم شان او خواهد بود، پیغمبر برای همین مقام هم تصریح کرده است. اما پیغمبر که علی را برای این مقام تصریح کرده به خاطر این است که علی علیه السلام آن مقام دیگر را واجد است. بنابراین در زمان غیبت امام زمان علیه السلام که دیگر مساله امام معصوم حاضری که مبسوط الید باشد مطرح نیست، یا اگر فرضا حوادث صدر اسلام پیش نمی آمد و امیرالمؤمنین خلیفه می شد و بعد امام حسن و بعد امام حسین تا زمان حضرت حجت و موجبی هم برای غیبت پیش نمی آمد، بعد که امام معصومی در میان مردم نبود، مساله حکومت مساله دیگری می شد و آن وقت باید گفت تکلیف مساله حکومت چیست؟

آیا حاکم حتما باید فقیه جامع الشرایط باشد یا چنین چیزی لازم نیست؟

آیا حاکم را مردم انتخاب کنند و ...

بنابراین ما نباید مساله امامت را از اول به صورت یک مساله خیلی ساده

دنیائی یعنی حکومت مطرح کنیم بعد بگوییم آیا از نظر اسلام حکومت، استبدادی و تنصیصی است یا [انتخابی] و سپس بگوییم چطور شده که شیعه می گوید حکومت باید اینچنین باشد؟ نه، مساله به این شکل مطرح نیست. در شیعه امامت مطرح است. یک شان امام حکومت است و البته با وجود امام معصوم جای حکومت کردن کس دیگری نیست همین طور که با وجود پیغمبر اکرم جای حکومت کردن کس دیگری نیست، و پیغمبر اکرم علی علیه السلام را برای امامت تعیین کرده است که لازمه امامت حکومت کردن هم هست و گذشته از این، در مواقعی به خود حکومت هم تصریح کرده ولی بر مبنای اینکه امام بعد از من اوست.

## مساله ولایت معنوی

در جلسه پیش مطلبی را عرض کردم که البته من خودم شخصا به آن اعتقاد دارم و آن را هم مطلب اساسی می دانم منتها این مطلب شاید از ارکان تشیع به شمار نمی رود، و آن اینکه آیا مقام پیغمبر اکرم فقط این بود که دستورات الهی، اصول و فروع اسلام به او وحی می شد؟ آن چیزی که او می دانست فقط اسلام واقعی بود و دیگر ماورای آن، شان او نبود که از جانب خدا بداند و در مقام عمل و تقوا نیز آیا [فقط] در مرحله ای بود مامون و معصوم از خطا؟ همچنین آیا مقام ائمه علیهم السلام فقط این است که گرچه به ایشان وحی نمی شده است ولی اسلام را به وسیله پیغمبر صلی الله علیه و آله دریافت کرده اند و فروع و کلیات و جزئیات اسلام را همچنانکه پیغمبر به علمی که هیچ شائبه اشتباه در آن نبود می دانست آنها نیز می دانند

و در مقام تقوا و عمل هم مامون و معصوم از خطا هستند؟

آیا فقط همین است یا چیزهای دیگری هم در شخص پیغمبر و شخص امام وجود دارد؟

آیا در ماورای مسائل مربوط به دین و معارف، چه علومی را می دانستند؟

آیا این سخن درست است که اعمال بر پیغمبر عرضه می شود و حتی اعمال مردم در زمان حیات هر امامی بر آن امام عرضه می شود به طوری که مثلا ـ الآن امام زمان علیه السلام نه تنها بر شیعیان بلکه بر همه مردم حاضر و ناظر است و غافل نیست؟ حتی امام، حی و میت ندارد، یعنی همان طور که در جلسه پیش عرض کردم وقتی شما به زیارت امام رضا علیه السلام می روید و می گویید:

«السلام علیک » در حد این است که شما با انسان زنده ای در این دنیا روبرو می شوید و می گویید:

«السلام علیک »، همان مقدار شما را شهود می کند. این همان مساله ولایت است، ولایت معنوی.

در جلسه پیش عرض کردم در اینجا نقطه التقایی میان عرفان و تشیع وجود دارد یعنی فکرها خیلی به هم نزدیک است. اهل عرفان معتقدند در هر دوره ای باید یک قطب، یک انسان کامل وجود داشته باشد و شیعه می گوید در هر دوره ای یک امام و حجت وجود دارد که او انسان کامل است و ... فعلا نمی خواهیم این بحث را مطرح کنیم چون این مساله مورد اختلاف ما و سنیها نیست. اختلاف تشیع و تسنن در آن دو مساله اول است، یکی مساله ای که ما اسمش را امامت در بیان احکام دین می گذاریم، و دیگر امامت به معنی زعامت مسلمین.

### اهمیت حدیث ثقلین

راجع به مساله امامت، از حدیث «انی تارک فیکم الثقلین » غافل نشوید.

اگر با یکی از علما یا غیر علمای اهل تسنن روبرو شدید، بگویید آیا پیغمبر چنین جمله ای را فرمود یا نه؟ اگر بگوید نه، می توان چندین کتاب از خودشان جلویش گذاشت.

می بینید اصلا علمای اهل تسنن نمی توانند در [وجود و صحت] چنین حدیثی اختلاف داشته باشند و ندارند (۱). بعد بگویید اینکه پیغمبر قرآن را به عنوان یک مرجع و عترت را به عنوان مرجع دیگر معین کرده، عترت چه کسانی هستند؟ آنها اصلا فرقی میان عترت پیغمبر و غیر عترت پیغمبر قائل نیستند بلکه آنچه که نقل می کنند از صحابه و غیر صحابه، از غیر علی علیه السلام بیشتر نقل کرده اند تا از علی علیه السلام. از علی علیه السلام گاهی به عنوان یک راوی نقل می کنند نه به عنوان یک مرجع.

## حدیث غدیر

گفتیم علاوه بر اینکه هر کس که مرجع دین است، زعیم دین هم باید همو باشد، در مساله زعامت هم پیغمبر تصریح کرده است. یک نمونه آن حدیث غدیر است که پیغمبر اکرم آن را در غدیر خم و در حجه الوداع فرمودند. حجه الوداع آخرین حج پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و شاید ایشان بعد از فتح مکه یک حج بیشتر نکردند، البته قبل از حجه الوداع حج عمره کرده بودند. رسول اکرم صلای عام دادند و مخصوصا مردم را دعوت کردند که به این حج بیایند. همه را جمع کردند و بعد در مواقع مختلف، در مسجد الحرام، در عرفات، در منی و بیرون منی، در غدیر خم و در جاهای دیگر خطابه های عمومی خود را القاء کردند.

*****

(۱). برخی منبریها و روضه خوان ها این حدیث را خراب کردند چون همیشه

آن را مقدمه گریز زدن برای مصیبت خواندن قرار داده اند. انسان خیال می کند که مقصود پیغمبر در این حدیث فقط این بوده که من بعد از خود دو چیز را در میان شما باقی می گذارم: یکی قرآن که احترامش کنید و دیگر عترت که احترامشان کنید و به ایشان اهانت نکنید، در حالی که مقصود این است:

یکی قرآن که به آن مراجعه کنید و دیگر عترت که به آنها مراجعه کنید زیرا در دنباله حدیث می فرماید:

«لن تضلوا ما ان تمسکتم بهما ابدا» تا وقتی که به این دو بچسبید گمراه نمی شوید. پس، مساله رجوع مطرح است و پیغمبر صلی الله علیه و آله عترت را عدل قرآن قرار داده است در رجوع کردن. خود پیغمبر هم فرمود قرآن ثقل اکبر است و عترت ثقل اصغر.

از جمله در غدیر خم بعد از آنکه جا به جا مطالبی را فرموده بود، مطلبی را به عنوان آخرین قسمت با بیان شدیدی ذکر نمود. به نظر من فلسفه اینکه پیغمبر این مطلب را در آخر فرمود همین آیه ای است که در آنجا قرائت کرد:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته » (۱). بعد از اینکه پیغمبر اکرم در عرفات و منی و مسجد الحرام کلیات اسلامی را در باب اصول و فروع بیان کرده - که مهمترین سخنان ایشان است - یکمرتبه در غدیر خم این طور می فرماید:

مطلبی است که اگر آن را نگویم هیچ چیز را نگفته ام: «فما بلغت رسالته » به من گفته اند که اگر آن را نگویی هیچ چیز را نگفته ای یعنی همه هبا و هدر است. بعد می فرماید:

«الست

اولی بکم من انفسکم؟»

(اشاره به آیه قرآن است که:

«النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم » (۲)

آیا من حق تسلط و ولایتم بر شما از خودتان بیشتر نیست؟

همه گفتند:

«بلی یا رسول الله ».

حضرت فرمود:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه ».

این حدیث هم مثل حدیث ثقلین دارای اسناد زیادی است.

خلاصه ای از بحث غدیر را چند سال پیش در مشهد همین کانونیها (۳) به صورت کتاب منتشر کردند. البته من هنوز آن را نخوانده ام ولی برخی از رفقایمان که وارد هستند خوانده اند، می گویند خیلی خوب است. لا اقل آن را مطالعه کنید.

اگر ما بخواهیم مدارک احادیثی مثل حدیث غدیر را که می گوییم متواتر است یا حدیث ثقلین را که آقای میر حامد حسین صاحب عبقات الانوار کتابی با قطع بزرگ و در چهار صد صفحه درباره مدارک آن نوشته است بررسی کنیم، خیلی طولانی می شود.

ممکن است احتیاج به بحث بیشتری داشته باشد ولی من مایلم که جوهر بحث را در مساله امامت عرض کرده باشم همراه با یک اشاره نسبتا اجمالی به مدارکی که اهل تشیع در باب امامت دارند.

*****

(۱). مائده/۶۷. ۲. احزاب/۶. ۳. [کانون نشر حقایق اسلامی].

## بررسی کلامی مساله امامت

### مقدمه

مجموعه آثار جلد ۴ صفحه ۸۶۹ استاد شهید مرتضی مطهری (ره)

برای اینکه درست روشن بشود که منطق علمای شیعه در بحث امامت چه بوده و دیگران اگر در این زمینه سخنی گفته اند چه

بوده است، من بهتر آن دیدم که متنی را که خواجه نصیر الدین طوسی در این زمینه نوشته است به اضافه توضیحاتی که لازم باشد، برای شما عرض کنم.

این متن خیلی خلاصه است و از زمان ایشان به این طرف در میان علمای شیعه و سنی مطرح است.

حتما نام این کتاب

را شنیده اید. خواجه کتابی نوشته است به نام «تجرید» که معروف است. قسمتی از این کتاب در فن منطق است که می گویند «منطق تجرید» و قسمت دیگرش در فن کلام است که مسائل توحید و نوبت و امامت و معاد و ... را بحث کرده و بخش توحید آن بیشتر جنبه فلسفی دارد و در این بخش خواجه به روش فلاسفه صحبت کرده است. هر دو قسمت این کتاب را علامه حلی شرح کرده است.

علامه حلی - که حتما نامش را زیاد شنیده اید - از اکابر و از بزرگترین فقهای اسلامی است، نه تنها از بزرگترین فقهای شیعه بلکه از بزرگترین فقهای اسلام شمرده شده است. او در منطق و کلام و فلسفه و ریاضیات و ... شاگرد خواجه نصیر الدین و در فقه شاگرد محقق حلی صاحب شرایع است که او هم از فقهای درجه اول شیعه است.

علامه و خواجه جزء نوابغ شمرده شده اند. خواجه نصیر الدین جزء ریاضیون تقریبا درجه اول جهان شمرده می شود.

اخیرا روزنامه ها اعلان کردند که قسمت هایی از کره ماه را به نام چند نفر از ریاضیون ایرانی نامگذاری کردند، عمر خیام، ابن سینا و خواجه نصیر الدین که فرضیاتی در باب کره ماه داشته اند. علامه هم در فن خودش که فقه است، قطعا و بدون شک از نوابغ است. کتابهای خیلی زیادی دارد، از جمله کتابی است به نام «تذکره الفقهاء» در دو جلد. به راستی وقتی انسان این کتاب را مطالعه می کند به حیرت می افتد از تبحر یک نفر در یک فن.

محمد قزوینی می گوید وقتی در تهران بودم به درس مرحوم میرزای آشتیانی می رفتم. بعد که به اروپا رفتم

و بعضی از متخصصین را در فن خودشان دیدم، حس می کردم که میرزا حسن آشتیانی در فن خودش همان معنی واقعی تبحر را دارد.

تـذکره الفقهـاء کتـابی است فقهی اما نه تنها فقه شـیعه را بیان کرده بلکه در هر مساله ای فتوای همه علمای اهل تسـنن آنهم نه فقط چهار امامشان: ابو حنیفه، شافعی، مالک و احمد، بلکه فتوای اکابر فقهای ما قبل از منحصر شدن مذاهب به این چهار تا را نیز نقل کرده است.

در هر مساله ای می گویـد در اینجا ابو حنیفه چنین گفته، شافعی چنین گفته و عقیده ما امامیه چنین است. گاهی رد و ایراد هم می کنـد مثلاـ می گویـد شافعی در یک قول خودش چنین گفته، در قول دیگرش چنین گفته، اول چنین گفته، بعـد از عقیـده خودش عدول کرده و چنین گفته است.

آقای شـیخ محمـد تقی قمی می گفت وقتی که می خواسـتند تـذکره را چاپ کنند، از علمای هر مذهبی از مذاهب اهل تسـنن متخصصی آوردند. اینها اعجاب داشتند که این مرد بر اقوال ما از خود ما بیشتر احاطه دارد. یک چنین آدم فوق العاده ای بوده است.

علامه کتاب «تجرید» را شـرح کرده. قسـمت منطقش به نام «الجوهر النضـید» معروف است که از بهترین کتابهای منطق است و قسـمت کلاـمش به نـام «کشف المراد» که امروز به آن «شـرح تجریـد» می گوینـد. شـرح علامه، هم بر منطق و هم بر کلامش خیلی مختصـر است. بعد از علامه مکرر این کتاب را شرح و حاشیه کرده اند. یکی آن را رد کرده، دیگری تایید کرده و شاید در دنیای اسلام هیچ کتابی به اندازه تجرید مورد بحث قرار نگرفته است یعنی هیچ متنی نداریم که به

اندازه این کتاب برایش شرح و حاشیه نوشته باشند و مرتب آن را رد و یا تایید کرده باشند.

علت این امر این است که خواجه وقتی خواسته مطالب و مسائل را بر مذاق شیعه بیان کند خیلی خلاصه و متن گویی کرده، تقریبا عجالتا گذشته، یک اشاره ای به مطالب کرده و گذشته است. در قسمتهای آخر کتاب تجرید بحثی برای امامت باز شده است. از این بحث، چون مورد قبول همه علمای شیعه هست، می توانید بفهمید که منطق علمای شیعه در این زمینه چگونه منطقی است.

کتابی که اکنون در دست دارم، شرح ملا علی قوشچی است بر تجرید. ملا علی قوشچی از اکابر علمای اهل تسنن است. قهرا او که نظر مخالف دارد، نظریات اهل تسنن را منعکس می کند و غالبا نظر خواجه نصیر الدین را رد می کند. بنابراین در این کتاب، هم نظر خواجه که نظر علمای شیعه هست منعکس شده و هم نظر اهل تسنن.

## تعریف امامت

اولین سخنی که در باب امامت می گویند، تعریفی است که از امامت می کنند. در این تعریف اختلافی نیست. می گویند:

«الامامه ریاسه عامه فی امور الدین و الدنیا»

[امامت] ریاستی است عمومی هم در امور دینی و هم در امور دنیایی.

خواجه تعبیری کلامی دارد، می گوید:

«الامام لطف ». مقصود این است که امامت هم نظیر نبوت از مسائلی است که از حد بشری بیرون است و به همین جهت [انتخاب امام] از حد استطاعت بشری بیرون است و بنابراین آن طرفی است، از آن طرف باید بیاید، مثل نبوت است که از طریق وحی و تعیین الهی باید بیاید با این تفاوت که نبوت مستقیما از ناحیه خداست، ارتباط پیغمبر است با خدا،

و امامت تعیینی است از ناحیه پیغمبر از ناحیه خدا.

### دلیل عقلی شیعه در باب امامت

خواجه در اینجا بیش از این یک جمله بیان نمی کند. ولی توضیحی که علمای شیعه در اینجا می دهند بر همان اساسی است که قبلا عرض کردم. اولا یک بحث تاریخی می کنند. می گویند فعلا بحث در امامت حضرت امیر است. اگر این ثابت شد، برای بقیه ائمه بیشتر به نص امام قبلی تمسک می شود. می گویند می دانیم که دین اسلام دین خاتم است و بناست که بعد از آن، دیگر شریعتی نیاید و دینی است کلی و جامع همه شؤون زندگی بشر، و وضع این دین هم از چنین مطلبی حکایت می کند زیرا در همه مسائل دخالت دارد. بعد می گویند آیا تاریخ زندگی پیغمبر اکرم نشان می دهد که ایشان شخصا این مقدار فرصت پیدا کرده باشند که تمام اسلام را به مردم تعلیم داده باشند؟

ما وقتی که تاریخ را مطالعه می کنیم می بینیم در آن بیست و سه سال چنین فرصتی برای پیغمبر اکرم به دست نیامد. البته پیغمبر از هیچ فرصتی کوتاهی نکرد و خیلی چیزها را تعلیم داد ولی با توجه به تاریخچه مکه و مدینه پیغمبر و گرفتاریها و مشاغل زیادی که ایشان داشت، مسلم این مدت وافی نبود که همه احکام اسلام را برای همه مردم بیان کند، و امکان ندارد که چنین دینی ناقص بیان شده باشد.

بنابراین حتما باید کسی یا کسانی در میان اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وجود داشته باشند که اسلام را به تمام و کمال از پیغمبر فرا گرفته و شاگردان مجهز پیغمبر باشند که بعد از رفتن او از نظر توضیح و بیان اسلام نظیر وی

باشند با این تفاوت که پیغمبر صلی الله علیه و آله از راه وحی الهی می گفت و اینها از راه یاد گرفتن از پیغمبر می گویند. بعد می گویند شما چون چنین کسی را سراغ ندارید و به او رجوع نکردید، خواه نا خواه از اول، دین اسلام را ناقص تلقی کردید و در نتیجه مساله قیاس را پیش آوردید و درست هم هست، مساله قیاس از آنجا در میان اهل تسنن مطرح شد که گفتند در مسائلی که باید حکمی داشته باشیم ولی از پیغمبر صلی الله علیه و آله نرسیده چه کنیم؟

گفتند چاره ای نداریم جز اینکه با مقایسه یک موضوع با موضوع دیگر و با مشابهات ظنی و گمانی حکم چنین مسائلی را استنباط کنیم. این سخن از علمای شیعه هم نیست، از حضرت امیر علیه السلام شروع شده و در نهج البلاغه هست و در کلمات سایر ائمه علیهم السلام نیز زیاد است که این چه گمان باطلی است؟!

علی علیه السلام می فرماید:

«ام انزل الله دینا ناقصا؟» (۱)

آیا خدا دین ناقص فرود آورد که نیاز داشته باشد به این رایهای «من عندی»؟

سایر ائمه علیهم السلام هم پافشاری زیادی بر این مساله کرده اند که صحبت نقصانگی دین نیست که مسائل دینی در بعضی موارد ناقص باشد و چون ناقص است، با رای و گمان خودمان حکمی به دست آوریم. در اصول کافی بابی است به نام «باب ...» (۲)

که هیچ مساله ای نیست که لا اقل صورت کلی آن در کتاب و سنت وجود نداشته باشد. کلی مسائل آمده است، مصداق را باید کشف کرد. اجتهاد از نظر شیعه همین است یعنی کلیات اسلام کافی است، مجتهد باید کلیات را

بر جزئیات تطبیق کند. ولی قیاس این است که حتی کلیات هم کافی نیست، باید با مشابهتها و گمانها حدس زد و به طور تخمینی حکم را استنباط کرد.

*****

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۸. ۲. [باب الرد الی الکتاب و السنه و انه لیس شیء من الحلال و الحرام الا و قد جاء فیه کتاب او سنه.]

بنابراین [علمای شیعه] می گویند که ما و شما هر دو اعتراف داریم که پیغمبر اکرم در آن بیست و سه سال نتوانست تمام احکام اسلام را ولو به صورت کلی برای مردم بیان کند. شما می گویید رسول اکرم همین طور رها کرد و رفت. ما می گوییم این طور نبوده بلکه به همان دلیل که پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد. از جانب پیغمبر افرادی معین شدند که جنبه قدسی داشتند و پیغمبر اکرم تمام حقایق اسلام را برای اولین آنها یعنی علی علیه السلام بیان کرد و آنان آماده بودند که به تمام سؤالات جواب بدهند.

علی علیه السلام همیشه می گفت هر چه از اسلام می خواهید بپرسید تا من به شما بگویم.

### امام یعنی کارشناس امر دین

حال ما این مطلب را به زبان امروز بیان می کنیم. [علمای شیعه] می گویند اینکه شما منکر امام با این مشخصات هستید، در واقع اسلام را تحقیر می کنید. یک دستگاه فنی که به جایی فرستاده می شود، متخصصش هم باید همراهش باشد. اگر کشوری مثل آمریکا یا شوروی یک ابزار فنی مانند فانتوم یا میگ را به کشوری که مردمش با آن ابزار آشنا نیستند صادر می کند، برای اینکه مردم را با آن آشنا کند، متخصص هم همراهش می فرستد. البته در مورد امور ساده مثل پارچه نیازی به همراهی متخصص نیست. شما

اسلام را که از جانب خدا به مردم رسیده، چگونه چیزی تلقی می کنید؟

آیا آن را به سادگی پارچه تلقی می کنید که وقتی از کشوری به کشور دیگر صادر می شود نیازی به همراهی متخصص و پارچه شناس با آن نیست؟ یا آن را به پیچیدگی یک ابزار فنی تلقی می کنید که هنگام صدور آن، کارشناسی هم باید همراهش باشد که تا مدتی مردم را با آن آشنا کند؟

امام یعنی کارشناس امر دین، کارشناسی حقیقی که به گمان و اشتباه نیفتد و خطا برایش رخ ندهد. پیغمبر اکرم اسلام را برای مردم آورده است. باید لا اقل برای مدتی کارشناسان الهی در میان مردم باشند که اسلام را به خوبی به مردم بشناسانند.

چنین شخصی را پیغمبر اکرم برای مردم تعیین کرده است. علمای شیعه این مطلب را با تعبیر «لطف » بیان کرده اند یعنی لطف الهی، و مقصود این است که این مساله برای هدایت بشر مفید است. چون راه بشر به سوی او بسته است، لطف الهی ایجاب می کند که از آن سو عنایتی بشود، همان طور که در مورد نبوت می گویند لطف.

پس این یک اصل از اصول شیعه که تقریبا می توان گفت دلیل عقلی شیعه در باب امامت است.

### مساله عصمت

در اینجا مساله عصمت پیش می آید. وقتی که شیعه امام (۱) را در چنین مقامی تلقی می کند که حافظ و نگهبان شریعت و مرجع مردم برای شناساندن اسلام است، همان طور که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله عصمت قائل است، برای او هم عصمت قائل است.

در مورد عصمت پیغمبر هیچ کس شبهه نمی کند و امر بسیار واضحی هم هست. اگر برای ما قطعی شود که

سخنی را پیغمبر اکرم فرموده، در صحت آن شک نمی کنیم و می گوییم پس درست است. هیچ وقتی نمی گوییم پیغمبر در اینجا اشتباه کرده است.

کسی که خدا او را برای هدایت مردم فرستاده در حالی که مردم به هدایت الهی نیاز داشته اند، نمی تواند انسانی جایز الخطا یا جایز المعصیه باشد. دو گونه خطاست:

یکی اینکه عالما عامدا معصیت کند مثلا خدا به پیغمبر دستور بدهد که چنین بگو، بعد پیغمبر ببیند مصلحت و منفعت خودش طور دیگری اقتضاء می کند و آن سخن را به گونه ای دیگر برای مردم بگوید. واضح است که این بر ضد نبوت است. اگر امامت را به این شکل تعریف کنیم که امری است متمم نبوت از نظر بیان دین، یعنی به آن دلیل وجودش لازم است که وظیفه پیغمبر را در بیان احکام انجام دهد، به همان دلیل که پیغمبر باید معصوم از اشتباه و گناه باشد، امام نیز باید چنین باشد. اگر کسی بگوید لازم نیست امام معصوم باشد و چنانچه اشتباهی کرد کس دیگری به او تذکر می دهد، می گوییم ما نقل کلام به آن کس دیگر می کنیم، باز او نگهبان دیگری می خواهد،

*****

(۱). بیشتر به جنبه دینی او نظر دارند. قبلا گفتم اینکه در عصر ما مساله امامت را فورا مساوی با مساله حکومت که جنبه دنیایی قضیه است می گیرند، صحیح نیست. در مساله امامت بیشتر جنبه دینی آن مطرح است. اصلا بین مساله امامت و مساله حکومت به یک اعتبار نوعی عموم و خصوص من وجه است. امامت یک مساله است و حکومت که از شؤون امامت است، مساله دیگری است. در زمان غیبت، ما درباره حکومت صحبت می کنیم ولی

درباره امامت صحبت نمی کنیم. نباید امامت را مساوی با حکومت دانست. امامت به تعبیر علما ریاست در دین و دنیاست و چون ریاست در دین است قهرا ریاست در دنیا هم هست، مثل خود پیغمبر که چون رئیس دینی بود، به تبع رئیس دنیایی هم بود. اگر در زمانی فرضا امام وجود نداشته باشد یا امام غیبت داشته باشد و ریاست دینی به آن معنا در کار نباشد، آن وقت مساله ریاست دنیایی پیش می آید که تکلیف آن چیست.

بالاخره شخصی باید باشد که [به دلیل دارا بودن عصمت] بتواند واقعا حافظ شرع باشد. علاوه بر این اگر امام خطاکار و گنهکار باشد، وظیفه دیگران است که او را به راه راست بیاورند و حال آنکه وظیفه دیگران این است که مطیع امر او باشند. این دو با همدیگر جور در نمی آیند.

### مساله تنصیص

از مساله عصمت می رسند به تنصیص. بنابراین شکل کلامی قضیه این است که از خدا شروع می کنند می گویند امامت لطفی است از جانب خدا، چون لطف است پس باید وجود داشته باشد و چون چنین لطفی بدون عصمت ممکن نیست، پس امام باید معصوم باشد و به همین دلیل باید منصوص باشد زیرا این امر [یعنی عصمت] موضوعی نیست که تشخیصش با مردم باشد. همان طور که تشخیص پیغمبر با مردم نیست و با خداست که چه کسی را به پیغمبری معین کند و او را با دلائل و آثار و معجزات معرفی نماید،

تشخیص امام هم با مردم نیست و از جانب خدا باید تعیین شود با این تفاوت که پیغمبر چون بشر دیگری در کار نیست، باید از راه آثار معجزات به مردم

شناسانـده شود ولی امام بایـد از راه پیغمبر شـناسانده شود. از اینجا وارد تنصـیص می شوند و می گویند پس امامت به این معنا که گفتیم باید به نص باشد از طرف پیغمبر نه به صورت تعیین مردم.

بنابراین از مساله لطف آمدند به مساله عصمت و از مساله عصمت آمدند به مساله تنصیص. به اینجا که می رسند، پله چهارمی را باید طی کنند:

بسیار خوب، اینها همه درست ولی چه ارتباطی با علی علیه السلام دارند؟ [خواجه نصیر] می گوید:

«و هما مختصان بعلی »

این دو [یعنی معصوم بودن و منصوص بودن] از مختصات علی علیه السـلام است. مقصود این است که در این جهت حتی یک نفر اختلاف ندارد که غیر علی منصوص نیست، یعنی صحبت این نیست که دیگران می گویند پیغمبر صلی الله علیه و آله کس دیگری را تعیین کرد و مـا می گوییم علی علیه السـلام را، بلکه صـحبت این است که آیا پیغمبر کسـی را تعیین کرده است که در این صورت غیر از علی کس دیگری نیست، و یا اساسا کسی را تعیین نکرده است؟

همین قدر که بگوییم نص و تنصـیص لازم و واجب است و پیغمبر بر انسانی تنصیص کرده، آن شخص غیر از علی علیه السلام کس دیگری نمی تواند باشد چون دیگران چنین ادعایی ندارند و بلکه انکار دارند. حتی خلفا مدعی تنصـیص [در مورد خود] نیستند چه رسد به دیگران. اتباعشان هم مدعی تنصیص بر آنها نیستند.

بنـابراین دیگر بحـثی نیست. در مورد عصـمت هم همین طور است، نه خلفـا مـدعی عصـمت خودشـان بودنـد بلکه صـریحا به اشتباهاتشان اعتراف می کردند و نه اهل تسنن قائل به عصمت آنها هستند چون همان طور که گفتیم مساله امامت از نظر

آنها یعنی حکومت. در مساله حکومت دیگر مطرح نیست که حاکم اشتباه یا گناه نکند. می گویند خیر، اشتباه هم زیاد می کردند، گناه هم مرتکب می شدند ولی در حد یک انسان عادل، در حد انسانی که لیاقت پیشنمازی دارد.

بیش از این دیگر برایشان [مقامی] قائل نیستند. لهذا این جمله را اهل تسنن هم روایت کرده اند و قوشچی نیز قبول دارد که ابوبکر می گفت:

«ان لی شیطانا یعترینی »

شیطانی هست که گاهی بر من مسلط می شود و مرا به غلط می اندازد.

اگر دیدید من کج رفتم، بیایید مرا مستقیم و هدایت کنید. خودش اعتراف می کرد.

عمر در مواردی (و بعضی که استقصا کرده اند، مدعی هفتاد مورد هستند. در اینکه زیاد است و مورد اتفاق شیعه و سنی، بحثی نیست) گفت:

«لو لا علی لهلک عمر»

اگر علی نبود، عمر بیچاره شده بود، هلاک شده بود.

اتفاق می افتاد که او حکمی می کرد، بعد امیرالمؤمنین او را بر اشتباهش آگاه می نمود و او قبول می کرد. بنابراین خلفا نه خودشان مدعی عصمت هستند و نه دیگران درباره آنها مدعی عصمتند.

اگر مساله امامت در این سطح خیلی بالا قرار گرفت، در سطح لطف و عصمت و تنصیص، دیگر غیر از علی علیه السلام اصلا کسی ادعا ندارد که در این سطح باشد. تا اینجا مساله شکل کلامی دارد یعنی همان طور که گفتیم از بالا شروع می شود، از این که به همان دلیلی که نبوت، لازم و لطف است، امامت هم باید باشد، تا آخرش که عرض کردم. گو اینکه تا همین جا مطلب خاتمه می پذیرد، ولی بیشتر از این وارد می شویم تا ببینیم آیا در خارج و در عمل هم چنین بوده و پیغمبر صلی الله علیه و

آله بر علی علیه السلام تنصیص کرده است یا نه؟ که از اینجا وارد نصوص می شویم.

در اینجا باید مطلبی را عرض کنم و آن اینکه به قول برخی ما اساسا چرا وارد روشهای کلامی شویم و از آن بالا شروع کنیم؟ ما از پایین شروع می کنیم یعنی از راه آنچه هست و وجود دارد. متکلمین از آن بالا می آیند تا می رسد به اینجا، ولی اگر ما بر اساس این مشرب صحبت کنیم، کارمان از اینجا شروع می شود که ما چکار داریم به این حرفها که آیا امامت لطف از جانب خدا هست یا نه که چون لطف است امام باید معصوم باشد و در نتیجه باید تنصیص در کار باشد؟ این بایدها، تکلیف برای خدا معین کردن است.

ما نمی خواهیم برای خدا تکلیف معین کنیم بلکه می رویم دنبال آن چیزی که وجود دارد. اگر پیغمبر تنصیص کرده، همان برای ما کافی است بدون اینکه لطف بودن آن، عصمت و تنصیص عقلا بر ما ثابت شود. می رویم سراغ اینکه ببینیم اصلا پیغمبر کسی را تعیین کرده یا نه؟ حال ببینیم استدلال هایی که شیعیان در این زمینه می آورند چیست؟ این استدلال ها را ناچار باید به طور سر بسته ذکر کنیم چون در این استدلال ها اهل تسنن غالبا یا قبول ندارند که چنین نصوصی باشد (البته انکار مطلق هم نمی کنند ولی می گویند خبر واحد است نه متواتر) و یا معنی و مفهوم آنها را توجیه می کنند و می گویند معنی اش غیر از آنی است که شما می گویید.

## بررسی نصوص

بررسی نصوصی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که ناظر بر امامت علی علیه السلام است

یکی این است که پیغمبر اکرم صلی الله

علیه و آله خطاب به اصحابش فرمود:

«سلموا علی علی بامره المؤمنین » (۱)

به علی سلام بدهید به عنوان امارت مؤمنان و امیرالمؤمنینی. این جمله مربوط به قضیه غدیر است. البته آن جمله حدیث غدیر را علیحده ذکر می کنند. اهل تسنن این جمله را به صورت متواتر قبول ندارند. کاری که علمای شیعه بعدها کرده اند همین بوده که ثابت کنند این گونه احادیث متواترند. در تجرید بیش از این ذکر نشده و این حدیث، ارسال مسلم گرفته شده است.

شارح (ملا علی قوشچی) هم می گوید:

خیر، ما قبول نداریم که متواتر باشد، یک خبر واحد است، بعضی نقل کرده اند همه نقل نکرده اند.

کتاب هایی نظیر عبقات و الغدیر، کوششان در این است که ثابت کنند این احادیث متواترند. در این دو کتاب، مخصوصا الغدیر، ناقلان حدیث غدیر طبقه به طبقه از قرن اول تا قرن چهاردهم ذکر شده اند. ابتدا شصت و چند نفر از طبقه صحابه پیغمبر را نام می برد (البته از کتب اهل تسنن). بعد، از طبقه تابعین ذکر می کند که از صحابه نقل کرده اند. اینها تقریبا مربوط به قرن اول می شوند. در قرون بعد نیز طبقه به طبقه نقل کرده است.

*****

(۱). بحار، ج ۲۸/ص ۹۲، روایت ۳.

مخصوصا کاری که در الغدیر صورت گرفته این است که از جنبه ادبی قضیه استفاده کرده و این، کار خیلی خوبی است. عبقات و کتابهای دیگر در این زمینه، بیشتر به نقل حدیثی تمسک کرده اند که در هر قرنی چه کسانی نقل کرده اند ولی الغدیر از جنبه ادبی هم استفاده کرده است چون در هر عصری هر مطلبی که در میان مردم وجود داشته باشد شعرا آن را منعکس می کنند. شعرا منعکس کننده

آن چیزی هستند که در زمان خودشان هست. می گوید اگر مساله غدیر مساله ای بود که به قول آنها مثلا در قرن چهارم به وجود آمده بود، دیگر در قرون اول و دوم و سوم شعرا این همه شعر درباره اش نگفته بودند. در هر قرنی ما می بینیم مساله غدیر جزء ادبیات آن قرن است. بنابراین چگونه می توانیم این حدیث را انکار کنیم و این، از نظر تاریخی روش خوبی است.

ما خیلی از اوقات برای اثبات وجود موضوعی در تاریخ، می رویم سراغ ادبا. می بینیم در هر قرنی همه ادبا این موضوع را منعکس کرده اند.

معلوم می شود که این، در زمان آنها فکر موجودی بوده است. عبقات نیز گاهی برای یک حدیث یک کتاب نوشته است که در آن راویان آن حدیث را ذکر کرده و اینکه آیا این راوی درست است یا نادرست، فلان کس گفته درست است و ... یک شاخه درخت پر شجری درست کرده که اصلا انسان حیرت می کند از این همه تتبعی که این مرد داشته است.

یکی دیگر جمله ای است که باز از پیغمبر نقل کرده اند که خطاب به علی علیه السلام فرمود:

«انت الخلیفه بعدی » (۱).

غیر از این دو جمله، جملات دیگری نیز هست. متاسفانه دو هفته پیش که از اینجا می رفتم، یادداشت هایم راجع به امامت را گم کردم. در آنجا این احادیث را یاد داشت کرده بودم. اجمالا کتابهایش را می دانم ولی خصوصیاتش یادم نیست.

سیره ابن هشام کتابی است که در قرن دوم نوشته شده. خود ابن هشام ظاهرا در قرن سوم است ولی اصل سیره از ابن اسحق است که در اوایل قرن دوم می زیسته و ابن هشام کتاب او را تلخیص و

تهـذیب کرده است. از کتبی است که مورد اعتماد اهل تسـنن است. در آنجا دو قضـیه را نقل می کنـد که این کتاب (تجرید) نقل نکرده ولی چون مضمون همین مضمون است من نقل می کنم.

*****

(۱). بحار، ج ۳۹/ص ۳۵۲، روایت ۲۶، با این عبارت:

«انت الخلیفه فی امتی ».

## داستان یوم الانذار

یکی مربوط به داستان یوم الانذار است که در اوائل بعثت پیغمبر اکرم آیه آمد: «و انذر عشیرتک الاقربین » (۱)

خویشاونـدان نزدیکت را انـذار و اعلام خطر کن. هنوز پیغمبر اکرم اعلام دعوت عمومی به آن معنا نکرده بودند. می دانیم در آن هنگام علی علیه السـلام بچه ای بوده در خانه پیغمبر. (علی علیه السلام از کودکی در خانه پیغمبر بودند که آن هم داستانی دارد.) رسول اکرم به علی علیه السلام فرمود غذایی ترتیب بده و بنی هاشم و بنی عبد المطلب را دعوت کن.

علی علیه السلام هم غذایی از گوشت درست کرد و مقداری شیر نیز تهیه کرد که آنها بعد از غذا خوردند.

پیغمبر اکرم اعلام دعوت کرد و فرمود من پیغمبر خدا هسـتم و از جانب خدا مبعوثم. من مامورم که ابتدا شـما را دعوت کنم و اگر سخن مرا بپذیرید سعادت دنیا و آخرت نصیب شما خواهد شد. ابو لهب که عموی پیغمبر بود تا این جمله را شنید عصبانی و ناراحت شـد و گفت تو ما را دعوت کردی برای اینکه چنین مزخرفی را به ما بگویی؟! جار و جنجال راه انـداخت و جلسه را به هم زد.

پیغمبر اکرم برای بار دوم به علی علیه السـلام دسـتور تشکیل جلسه را داد. خود امیرالمؤمنین که راوی هم هست می فرماید که اینها حدود چهل نفر بودند یا یکی کم یا یکی زیاد. در

دفعه دوم پیغمبر اکرم به آنها فرمود هر کسی از شما که اول دعوت مرا بپذیرد، وصی، وزیر و جانشین من خواهد بود. غیر از علی علیه السلام احدی جواب مثبت نداد و هر چند بار که پیغمبر اعلام کرد، علی علیه السلام از جا بلند شد. در آخر پیغمبر فرمود بعد از من تو وصی و وزیر و خلیفه من خواهی بود

*****

(۱). شعراء/۲۱۴.

## داستان ملاقات رئیس قبیله با پیغمبر اکرم

قضیه دیگر که باز در سیره ابن هشام است، از این بالاتر است. در زمانی که هنوز حضرت رسول در مکه بودند و قریش مانع بودند که ایشان تبلیغ کنند و وضع، سخت و دشوار بود، در ماههای حرام (۱) مزاحم پیغمبر اکرم نمی شدند یا لااقل زیاد مزاحم نمی شدند یعنی مزاحمت بدنی مثل کتک زدن نبود ولی مزاحمت تبلیغاتی وجود داشت.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله همیشه از این فرصت استفاده می کرد و وقتی مردم در بازار عکاظ در عرفات جمع می شدند (آن موقع هم حج بود ولی با یک سبک مخصوص) می رفت در میان قبائل گردش می کرد و مردم را دعوت می نمود. نوشته اند در آنجا ابولهب مثل سایه پشت سر پیغمبر حرکت می کرد و هر چه پیغمبر می فرمود، او می گفت دروغ می گوید، به حرفش گوش نکنید.

رئیس یکی از قبائل خیلی با فراست بود. بعد از آنکه مقداری با پیغمبر صحبت کرد، به قوم خودش گفت اگر این شخص از من می بود؛ «لاکلت به العرب»!

یعنی من اینقدر در او استعداد می بینم که اگر از ما می بود، به وسیله وی عرب را می خوردم.

او به پیغمبر اکرم گفت من و قومم حاضریم به تو ایمان بیاوریم (بدون شک ایمان آنها ایمان واقعی نبود)

به شرط اینکه تو هم به ما قولی بدهی و آن اینکه برای بعد از خودت من یا یک نفر از ما را تعیین کنی. فرمود اینکه چه کسی بعد از من باشد، با من نیست با خداست. این، مطلبی است که در کتب تاریخ اهل تسنن آمده است.

## حدیث غدیر و تواتر آن

یکی دیگر از ادله ای که شیعه ذکر کرده اند حدیث غدیر است. [خواجه نصیر] می گوید:

«و الحدیث الغدیر المتواتر»

حدیث غدیری که متواتر است. «متواتر» اصطلاحی است در علم حدیث، می گویند خبر واحد و خبر متواتر. مقصود از خبر واحد این نیست که ناقل آن یک نفر باشد بلکه یعنی خبری که نقل آن در حدی است که مفید یقین نیست خواه ناقل یک نفر باشد و خواه ده نفر باشند. مثلا شخصی نقل می کند که من فلان خبر را از رادیو شنیدم. شما گمان پیدا می کنید که این سخن راست باشد اما هنوز منتظرید که دیگران چه می گویند. از یک نفر دیگر هم می شنوید، گمانتان قویتر می شود. بعد می بینید که افراد زیادی همین حرف را می زنند. نمی توانید احتمال

*****

(۱). ماههای ذی القعده، ذی الحجه و محرم چون ماه حرام بود، ماه آزاد بود یعنی در این ماهها همه جنگها تعطیل بود، دشمنان از یکدیگر انتقام نمی گرفتند و رفت و آمدها در میانشان معمول بود. در بازار عکاظ جمع می شدند و حتی اگر کسی قاتل پدرش را که مدتها دنبالش بود پیدا می کرد، به احترام ماه حرام متعرضش نمی شد.

بدهید که همه اینها خواسته اند دروغ بگویند. حتی باید [تعداد ناقلان] در حدی باشد که تبانی بر دروغ هم در آن درست نباشد چون در یک حدی ممکن است افراد بشر تبانی

کنند ولی اگر از آن حد بیشتر باشد تبانی امکان ندارد.

تواتر یعنی [تعداد نقل خبر] فوق تبانی باشد. مثلا در همین مثالی که عرض کردم ممکن است ده نفر با همدیگر تبانی کنند که بگویند ما فلان خبر را از رادیو شنیدیم. تا دویست نفر ممکن است تبانی کنند ولی گاهی قضیه به حدی می رسد که اصلا نمی شود احتمال داد که تبانی باشد.

مثلا شما می روید به جنوب تهران می بینید شخصی می گوید رادیو چنین چیزی گفته. بعد می روید شرق تهران می بینید افرادی آن خبر را نقل می کنند. بعد می روید غرب تهران، همین طور. نمی توانید احتمال بدهید که همه اینها با یکدیگر تبانی کرده اند. این را می گویند تواتر.

شیعه مدعی است که نقل خبر غدیر در حدی است که ما احتمال تبانی هم در آن نمی توانیم بدهیم و بگوییم مثلا چهل نفر از صحابه پیغمبر تبانی کردند بر یک دروغ، خصوصا که بسیاری از ناقلان این خبر جزء دشمنان علی علیه السلام بوده یا از طرفداران ایشان شمرده نشده اند. اگر ناقلان فقط از تیپ سلمان و ابوذر و مقداد - یعنی همانها که دور علی می چرخیدند - بودند، می شد احتمال داد که اینها علاقه مفرطی به علی علیه السلام داشتند و با تبانی چنین حرفی زده اند، در حالی که این خبر را کسانی نقل کرده اند که علاقه ای به علی علیه السلام نشان نداده اند. امثال ملا علی قوشچی می گویند این خبر واحد است و به حد تواتر نرسیده است، ولی شیعیان می گویند خیر، خبر واحد نیست [و متواتر است]، این هم کتابها.

در حدیث غدیر، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«الست اولی بکم من انفسکم؟»

قالوا بلی.

آیا من از خود شما بر شما

اولویت ندارم؟ (۱)

گفتند: بلی.

بعد فرمود:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه ».

معلوم است که می خواهد همان اولویت خودش بر نفوس را برای علی علیه السلام تصویب کند.

*****

(۱). اشاره به آیه قرآن (سوره احزاب، آیه ۶) است که:

«النبی اولی بالمؤمنین من انفسکم » پیغمبر چون از جانب خداست، بر جان و مال و بر همه چیز مردم از خود مردم اولویت دارد. هر کسی اختیار مال و جان و همه چیز خودش را دارد اما پیغمبر در همین اختیار داری ها از خود صاحب اختیارها صاحب اختیارتر است. البته پیغمبر هیچ گاه کاری را - العیاذ بالله - به خاطر نفع خودش انجام نمی دهد. او نماینده جامعه اسلامی از طرف خداست. انسان اختیار مال و جان خودش را دارد برای خودش، پیغمبر این اختیار را بیشتر دارد برای جامعه اسلامی.

## حدیث منزلت

یکی دیگر از احادیثی که ایشان (خواجه نصیر) می فرمایند متواتر است و ملا علی قوشچی منکر اصلش نیست ولی می گوید خبر واحد است و باز اشخاصی نظیر میر حامد حسین در عبقات و آقای امینی در الغدیر و مخصوصا میر حامد حسین که یک کتاب را به آن اختصاص داده (الغدیر به سایر احادیث زیاد نپرداخته) بدان پرداخته اند، حدیث منزلت است که پیغمبر اکرم درباره علی علیه السلام فرمود:

«انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی » نسبت تو به من همان نسبتی است که هارون به موسی داشت به استثنای نبوت. این جمله را پیغمبر اکرم هنگامی که به غزوه تبوک می رفتند فرمود. غزوه تبوک در واقع لشکرکشی بود نه جنگ. بعد از غزوه مؤته بود که اولین و آخرین جنگ میان اعراب و رومیها در زمان پیغمبر بود

و در شمال مدینه رخ داد. مرکز امپراطوری روم شرقی همین اسلامبول (قسطنطنیه) بود و سوریه هم دست نشانده و تحت الحمایه آنها بود. رومیها داشتند در سوریه خودشان را برای یک حمله به طرف مدینه آماده می کردند. پیغمبر اکرم مصلحت چنین دید که یک لشکرکشی تا مرز روم بکند و این کار را انجام داد (۱).

به قول سیاسیون می خواست قدرت خودش را نشان بدهد که ما آماده ایم. تا مرز روم رفتند و بعد هم برگشتند. رسول اکرم در این سفر علی علیه السلام را با خود نبرد و گذاشت در مدینه به عنوان جانشین خودش. علمای شیعه می گویند این کار به این دلیل بود که پیغمبر می دانست در آنجا جنگی رخ نمی دهد.

علی علیه السلام از اینکه در مدینه ماند دلتنگ شد، عرض کرد:

یا رسول الله!

شما مرا اینجا می گذارید در ردیف زنها و بچه ها و با خود نمی برید؟

فرمود:

«اما ترضی ان تکون (یا: انت) منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی » (می خواست بگوید من تو را به عنوان جانشین خود گذاشتم نه اینکه تو را در مدینه رها کرده و رفته باشم)

یعنی هر نسبتی که هارون به موسی داشت تو با من داری.

*****

(۱). ما در سال گذشته به خیبر رفتیم و هیچ نمی دانستیم که بین مدینه تا خیبر و بین مدینه تا تبوک اینقدر فاصله است. از مدینه تا تبوک در جاده شوسه و مستقیم درست صد فرسخ یعنی ششصد کیلومتر است و شاید در آن جاده های قدیم بیشتر هم بوده و از مدینه تا خیبر شصت فرسخ است. واقعا تعجب کردیم که این چه قدرت و همتی بوده است که با وسائل آن روز

این راه را طی کرده اند.

به استثنای نبوت. ما وقتی به قرآن مراجعه می کنیم تا ببینیم چه نسبتی میان هارون و موسی هست می بینیم در یک جا قرآن نقل می کند که موسی در ابتدای کار خود از خدا چنین خواست:

«رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی »

(تا اینجایش محل شاهد ما نیست)

«و اجعل لی وزیرا من اهلی »

(وزیر اصلا یعنی کمک. وزر یعنی سنگینی، وزیر یعنی کسی که مقداری از سنگینی را متحمل می شود.

این اصطلاح معروف هم که بعد پیدا شده به اعتبار این است که وزیر معاون پادشاه بوده است.) برای من کمک و همراهی از خاندانم تعیین کن. پیشنهاد هم می دهد (یعنی قبول کن):

«هارون اخی » برادرم هارون را. «اشدد به ازری » پشت مرا با او محکم کن «و اشرکه فی امری » او را در این کار با من شریک گردان. «کی نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا» (۱)

تا بیشتر تو را تسبیح بگوییم و یاد کنیم یعنی بیشتر دین تو را رواج دهیم.

در جای دیگر قرآن می بینیم که می فرماید موسی به هارون گفت (بعد از این جریان است): «یا هارون اخلفنی فی قومی » (۲)

هارون! جانشین من باش در میان قوم من.

بنابراین وقتی پیغمبر می گوید:

«انت منی بمنزله هارون من موسی » می خواهد بگوید همان نسبتی را که هارون به موسی داشت و همه از طریق قرآن می دانند (وزیرش بود، پشتش به او محکم بود، شریک در کارش بود و جانشین او در قومش بود)، تو با من داری «الا انه لا نبی بعدی » به استثنای نبوت. اگر «الا انه لا نبی بعدی » نبود، می گفتیم اینجا پیغمبر نظرش به یک امر از

امور و به یک شباهت بالخصوصی است اما وقتی نبوت را استثناء می کند، کانه می خواهد بگوید در جمیع شؤون (البته شؤون اجتماعی نه شؤون طبیعی که هارون برادر طبیعی موسی بود، تو هم برادر طبیعی من هستی!) این نسبت برقرار است، نسبتی که هارون از ناحیه خدا در جمیع شؤون الهی به موسی داشت تو نسبت به من داری.

جوابی که اهل تسنن می دهند این است که اگر چنین حدیثی متواتر باشد ما قبول داریم ولی متواتر نیست، واحد است. ولی همان طور که عرض کردم علمایی نظیر میر حامد حسین در کتابهایشان ثابت می کنند که این حدیث هم متواتر است.

*****

(۱). طه/۲۵ - ۳۴. ۲. اعراف/۱۴۲.

[این بخش از آیه به طور کامل به این صورت است:

«و قال موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی ».]

سؤال:

برداشتی که بنده از پایان جلسه گذشته و تقریبا شروع جلسه امروز کردم این بود که یک مرزی در ذهنم بین مساله حکومت و امامت تا حدودی ایجاد شد. به این ترتیب که آقای مطهری فرمودند امامت وظائفی به عهده دارد که یک شعبه اش شعبه حکومت است. بنده نمی دانم غیر از حکومت، شعبات دیگرش چیست که مساله حکومت در آنها حل نشود و جریان را توجیه نکند؟ آنچه که ما تا حالا از اسلام یاد گرفته ایم این است که بین دنیا و آخرتمان یا اعمال دنیا و آخرتمان مرزی نیست. آنچه که به عنوان اعمال اخروی بیان می شود به عنوان ضمانت برای عمل به اعمال دنیا و دخالت در زندگی دنیاست و اعمال دنیای ما برای کمال و بهتر کردن زندگی اجتماعی و استوار کردن حکومت اجتماعی بر جامعه می باشد. در قرآن هم می بینیم

که خدا بهترین مدال را به کسانی می دهد که خواسته اند در اعمال عبادی خودشان زندگی دنیا و حاکمیت دنیا و دادن آن به دست عدالت را ثابت کنند.

بزرگترین ارزشها را برای جهاد قائل شده. در زندگی ائمه هم می بینیم که تمام دستورات و روش زندگیشان توجیه کننده این بوده که دنبال استیفای حقوق و به دست آوردن حق حاکمیت و حکومت بوده اند چه آن هایی که علنا مبارزه می کردند و چه آنها که یا در زندان و یا در مخفیگاه رهبریهای سازمانهای مخفی را داشتند.

این است که بنده نمی توانم وظائف دیگری غیر از حکومت برای امامت توجیه کنم زیرا حکومت آنها بر همه اعمال امامت توجیه خواهد شد. خواستم توضیح بفرمایید.

جواب:

شما مساله مرز را خودتان مطرح کردید. من که اصلا کلمه مرز را به کار نبردم و صحیح هم نمی دانم که به کار برده شود. من عرض کردم که امامت در میان شیعه در سطحی بالاتر از حکومت مطرح است که حکومت یکی از شؤون امامت خواهد بود و آن سطح بالاتر سطح بیان و توضیح اسلام و مرجع بودن برای احکام دین است در سطح عصمت و خطا ناپذیری. ما می گوییم یکی از شؤون پیغمبر اکرم حکومت بود.

این که مرز نیست. یکی از شؤونی که پیغمبر اکرم در میان مردم داشت حکومت بود ولی این حکومت حکومت از ناحیه مردم و حقی نبود که مردم به او داده باشند، حقی بود که خدا به او داده بود به دلیل اینکه او بشری بود فوق بشرهای دیگر.

[به عبارت دیگر پیغمبر] به دلیل اینکه مبین احکام الهی بود و با عالم غیب اتصال معنوی داشت، حکومت هم

در میان مردم داشت. من که نخواستم مرزی میان دنیا و آخرت قائل بشوم و تفکیکی کرده باشم میان امام و حاکم و بگویم امام مربوط به آخرت مردم است و حاکم مربوط به دنیای مردم. اگر من این طور گفته بودم، ایراد شما وارد بود. ما می گوییم در میان شیعه مساله دیگری مطرح است که اگر آن مساله را ثابت کنیم، حکومت هم خود به خود ثابت شده است.

ما مقامی تالی مقام نبوت قائل می شویم که با وجود و حضور آن مقام، دیگر سخنی از حکومت غیر مطرح نیست. همین طور که با وجود پیغمبر سخنی از حکومت غیر مطرح نیست، با وجود امام در سطحی که شیعه معرفی می کند نیز سخن حکومت غیر مطرح نیست. سخن حکومت به آن معنا که امروز مطرح است، در وقتی مطرح است که ما فرض کنیم امامی در دنیا وجود نداشته باشد یا مثل زمان ما امام غائب باشد، و الا با وجود و حضور امام در سطحی که شیعه می گوید تکلیف مساله حکومت خود به خود روشن شده است.

سؤال:

آیا اهل تسنن روایت مربوط به غدیر خم را واحد می دانند و متواتر نمی دانند یا آن روایتی را که فرمودید حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:

سلام کنید به علی که امیر شماست؟

جواب:

این قسمت از روایت غدیر را که:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه »

شاید حتی سنیها هم نتوانند انکار کنند که متواتر است گو اینکه ملا علی قوشچی می گوید این قسمت هم متواتر نیست. این قسمت آنقدر زیاد نقل شده که اهل تسنن هم [تواتر آن را] انکار نمی کنند (۱). عده بسیار زیادی بوده اند که قسمت اولش

را هم که می فرماید:

«الست اولی بکم من انفسکم » نقل کرده اند. شیعه این قسمت را هم متواتر می داند. ولی حدیث «سلموا علی علی بامره المؤمنین » را سنیها هیچ قبول ندارند که متواتر باشد و می گویند این خبر واحد است. شاید ما هم نتوانیم متواتر بودن این حدیث را اثبات کنیم (حالا من درست نمی دانم) و لزومی هم ندارد ولی تواتر اصل این مطلب

*****

(۱). علت زیاد نقل شدن این قسمت آن است که در آن زمان از سخن پیغمبر نسخه برداری نمی کردند که همانجا بنویسند بلکه به ذهنشان می سپردند. طبعا آن جمله ای از این حدیث که بیش از هر جمله دیگر به یاد افراد می ماند آنجایی است که اسم علی علیه السلام برده شده: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه ».

که پیغمبر فرمود:

«الست اولی بکم من انفسکم » و مردم گفتند:

«بلی » و بعد فرمود:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه » (۱)

_____

از نظر ما بدیهی است. به علاوه علمای اهل تسنن در این گونه مسائل اتفاق نظر ندارند که همه گفته باشند این خبر متواتر است یا همه گفته باشند واحد است. بعضی از ایشان گفته اند خبر واحد است و بعضی دیگر گفته اند خبر متواتر است ولی معنایش آن نیست که شیعه می گوید بلکه پیغمبر فرمود هر کس که دوست من است و مرا دوست دارد، علی را هم دوست داشته باشد. ما می گوییم این چه حرفی است که پیغمبر در غدیر خم مردم را جمع کند که هر کس مرا دوست دارد علی را هم دوست داشته باشد! این، چه خصوصیتی دارد؟ علی را فقط دوست داشته باشید؟! مخصوصا با ضمیمه شدن «الست

اولی بکم من انفسکم » و نیز با توجه به کلمه «مولا» که اساسا در هیچ جا به معنی دوست نیامده است.

سؤال:

آیا آیه ی «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» بعد از واقعه غدیر خم نازل شده است؟

جواب:

خیر، در غدیر خم بوده است.

*****

(۱). سفینه البحار، ج ۲/ص ۳۰۶.

## امامت در حدیث غدیر

### مقدمه

امامت در حدیث غدیر، ثقلین، منزلت ص ۱۷ غلامرضا کاردان

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از فراغت از انجام مناسک حج در بازگشت از حجه الوداع، هنگامی که به غدیر خم رسیدند بر اساس فرمان خداوند و نزول آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک (۱): ای پیامبر آنچه را که به سویت از جانب پروردگارت نازل شده است تبلیغ نما، مسلمانان را فرمان دادند تا متوقف شوند. در آن موقعیت که هوا بسیار گرم بود و برای مسلمانان که با آن حضرت حج به جا آورده بودند و برای بازگشت به محل خویش شتاب زده بودند این سؤال مطرح بود که چه حادث هایی باعث شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان را متوقف سازد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا خطبه ای خواندند و از مسلمانان سؤال کردند (۲):

الست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟

یا

(الست اولی بکم من انفسکم؟)

آیا من از مؤمنان نسبت به خود آنان اولی نیستم؟ (یا آیا من از خود شما به شما سزاوارتر نیستم؟)

همه گفتند:

چرا یا رسول الله.

فرمود:

«من کنت مولاه فعلی مولاه»

کسی که من مولای او هستم (اولی بنفس و صاحب اختیار او می باشم) علی نیز چنین است

سپس دعا فرمود:

خداوندا دوست بدار هر که علی را دوست

بدارد و دشمن بدار هر که علی را دشمن بدارد و یاری کن هر که علی را یاری کند و واگذار هر کس علی را واگذارد (۳)، و آیه ی:

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا:

امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد در آنجا نازل گردید (۴).

مسلمانان با علی علیه السلام بیعت کردند و این مقام و منصب جدید را به آن حضرت تهنیت و تبریک گفتند و عمر بن الخطاب از اول کسانی بود که به آن بزرگوار تهنیت و تبریک گفت (۵).

در بسیاری از طرق حدیث غدیر این مضامین هم آمده که من در آینده نزدیکی از میان شما رخت بر می بندم، ولی دو عنصر گرانقدر در میان شما می گذارم: یکی قرآن و دیگر عترتم که اهل بیت من می باشند. تا آن هنگام که به آن دو تمسک نمائید گمراه نخواهید شد. آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا (روز قیامت که) در کنار حوض بر من وارد شوند (۶).

## اعتبار حدیث غدیر

حدیث غدیر از نظر سند قابل مناقشه نیست و از احادیث متواتر است، بلکه دارای تواتری در حد بالا است به گون هایی که متجاوز از ۱۰۰ تن از صحابه آن را روایت کرده اند. علامه امینی در جلد اول کتاب ارزشمند «الغدیر» ۱۱۰ تن از صحابه را نام برده (۷) و مدارک و منابع آن را از اهل سنت آورده است و ۸۴ تن از تابعین (۸) و ۳۶۰ تن از علماء و راویانی که طی قرنها این حدیث را روایت کردند نیز در همان کتاب

ذکر کرده است (۹) و دانشمندانی طرق حدیث غدیر را در کتابهای مستقلی آورده اند از جمله طبری (۱۰) و ابن عقده (۱۱) که هر کدام کتاب مستقلی در این زمینه تألیف کردند.

مؤلف کتاب ینابیع الموده نقل می کند از امام الحرمین ابی المعالی جوینی استاد غزالی که می گوید:

در یک مغازه صحافی کتابی در دست صحافی بود که روی آن نوشته بود المجلد الثامن و العشرون فی طرق حدیث الغدیر و یتلوه المجلد التاسع و العشرون یعنی جلد ۲۸ در طرق حدیث غدیر و به دنبال آن جلد ۲۹ خواهد آمد (۱۲).

بنابراین این حدیث قطعی ترین حدیث یا از قطعی ترین احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شمار می آید.

دلالت حدیث نیز بر امامت علی علیه السلام روشن می باشد زیرا کلمه مولی چه از نظر معنای وضعی انحصاراً به معنی اولی باشد یا اولی یکی از معانی آن باشد که در جای خود مفصل بحث شده است (۱۳) در این حدیث شریف مولی قطعا به معنی اولی است (کسی که از هر جهت اولی به تصرف در امور انسان است). این مطلب با توجه به قرائن بسیار واضح و روشن است که قسمتی از آن قرائن یادآوری می شود:

قرینه اول: قبل از جمله:

«من کنت مولاه فعلی مولاه» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مسلمانان اعتراف گرفتند که:

«الست اولی بکم من انفسکم؟»

(۱۴)

آیا من از خود شما به شما اولی و سزاوارتر نیستم؟

قالوا: بلی

گفتند: چرا.

این مضمون که در جمله «الست اولی بکم» نسبت به آن اعتراف گرفته شده است همان است که در آیه کریمه: النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم (۱۵) پیامبر از مؤمنان به خود آنان

اولی (و سزاوارتر) است وجود دارد. در این جمله ولایت و سرپرستی و صاحب اختیاری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به نحو گسترد هایی بیان شده است زیرا اولویت و سزاوارتر بودن کسی از خود انسان به طور مطلق معنایش این است که هر گونه تصرفی که خود انسان در مورد خودش می تواند انجام دهد و هر فعلی که صلاحیت دارد که متعلق این اولویت در مورد خود انسان باشد جمله مذکور آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طور مطلق ثابت می کند.

مفسران (۱۶) از این جمله آیه کریمه استفاده کردند که انسان باید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از خودش بیشتر دوست بدارد و حکم آن حضرت را از اراده و خواست خود در وجود خویش نافذتر بداند.

پس از این که آن حضرت این اعتراف را از مسلمانان می گیرد، می فرماید:

من کنت مولاه فعلی مولاه، در این جمله همان اولویت را که از آیه مذکور استفاده شد برای علی علیه السلام نیز قرار می دهد و نمی تواند در این جمله مولی به معنای دیگر غیر از اولی باشد که در این صورت انسجام و تناسب دو جمله قطعات به هم خواهد خورد. با این وصف دلالت این جمله بر این که آن حضرت مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از هر مؤمنی به خود او اولی و سزاوارتر است ثابت و واضح است.

### اشکال فخر رازی و پاسخ آن

یادآوری این نکته لازم است که فخر رازی اشکالی ذکر کرده که مولی به معنی اولی نمی تواند باشد زیرا اولی افعل تفضیل است و با من به کار می رود.

مثلاـ گفته می شـود زیـد اولی من عمرو، ولی در مورد مولی آوردن من پس از آن صـحیح نیست و گفته نمی شود زیـد مولی من عمرو.

این اشـکال از ناحیه خود علمای اهل سنت پاسخ داده شده است. به شرح مقاصد تفتازانی (۱۷) مراجعه شود. بیان تفتازانی این است که اگر مولی وصف و به معنی اولی باشـد اشـکال مـذکور وارد است ولی مولی اسم و به معنای اولی است ماننـد اسـماء افعال که معانی آنها فعل می باشـند و اصـطلاحا آنها را اسماء افعال می گویند با این وصف، دیگر جایی برای آن اشکال باقی نمی ماند.

قرینه دوم:

آن حضرت پس از جمله مذکور دعا کردند و فرمودند:

اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله

(که این جمله به طرق متعدد و با سند صحیح روایت شده است) (۱۸):

خـدایا دوست بـدار هر که او را (علی را) دوست بـدارد و دشـمن بدار هر که او را دشـمن بدارد و یاری کن هر که او را یاری کند و واگذار هر که او را واگذارد.

اگر علی علیه السـلام به عنوان یک مؤمن درباره اش این دعا مطرح است و ویژگی خاصـی مانند ولایت و سـرپرستی برای وی مطرح نیست چه معنی دارد که درباره محبت او تأکید کنند به گون هایی که دوستی و دشـمنی او دوستی و دشمنی خداوند را در پی داشـته باشـد. وانگهی این چیزی است که از دین واضح و روشن است که هر مؤمنی را باید دوست داشت و از دشـمنی وی بر حذر بود و اگر آن حضرت دارای ویژگی خاصی است آن ویژگی چیزی جز امامت و رهبری نمی تواند

باشد. علاوه مسئله یاری کردن و دست از یاری برداشتن برای یک مسلمان معمولی مطرح نیست، معلوم است که علی علیه السلام در سمتی و منصبی قرار گرفته است که مسلمانان باید وی را دوست بدارند و او را یاری کنند و تنها در این صورت است که دوستی او دوستی خدا و دشمنی او دشمنی خدا و یاری وی یاری خدا و خذلان وی خذلان خدا را به دنبال خواهد داشت.

با این توضیح پاسخ از، اشکال دیگر اهل سنت نیز روشن می شود که جمله «اللهم و ال من والاه» را قرینه گرفته اند که مولی به معنی دوست است در حالی که قرینه بودن این جمله برای زعامت و سرپرستی آن حضرت روشن تر است.

قرینه سوم:

آن جمعیت سنگین که تا حدود ۱۲۰ هزار نفر (۱۹) در کتابها ذکر شده و در صحنه غدیر حضور داشتند، چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را در آن صحرای گرم و سوزان متوقف می سازد و این شرایط ویژه را فراهم می آورد و تنها این مطلب را متذکر می شود که ای مسلمانان هر که من دوست و یا ناصر و یاور او هستم علی دوست و ناصر او است! آیا این با حکمت آن حضرت سازگار است و آیا عقل چنین چیزی را تجویز می کند؟!!

یادآوری این نکته لازم است که در برخی از کتب اهل سنت آمده که این جمله را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر آن فرمودند که برخی از مسلمانان در سفری که با علی علیه السلام بودند از آن حضرت ناراحتی پیدا کرده بودند به گون هایی که به خود آن حضرت

درباره او شکایت کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این وضعیت را به خاطر آن مطلب به وجود آوردند که مسلمانان درباره علی علیه السلام بدبین و ناراحت نباشند.

پاسخ این مطلب روشن است، زیرا:

اولا:

ناراحتی چند نفر که در قضی هایی از علی علیه السلام ناراحت شدند دلیل نمی شود که آن حضرت آن جمعیت سنگین را به خاطر آن چند نفر متوقف سازند.

ثانیا:

حضرت درباره آن مسئله شخصی هیچ تعرضی در آن صحنه ننمودند و اگر این اجتماع تنها در آن رابطه بود شایسته بود آن مسئله را در آنجا مطرح فرمایند.

ثالثا: به فرض این که آن مسئله هم در کار باشد، انگیزه این اجتماع انگیزه خاصی بود که خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را یادآور شدند و آن امامت علی علیه السلام بود و قرینیت قرائن و صراحت آنها به گون هایی است که آن مطلب بر فرض وجود آن به هیچ وجه مضر نیست، اگر مؤکد امامت آن حضرت نباشد و همگان از این بیانات دریافتند که علی علیه السلام شخصیت عادی و معمولی نیست، بلکه او یک رهبر است و می بایست در رفتار و عملکرد و سلوکشان با وی این مطلب را در نظر داشته باشند.

قرینه چهارم:

فهم معنای امامت و رهبری از جمله مذکور و برداشت آن توسط حاضران و غیر آنان بود تا آنجا که این برداشت در اشعار و ادبیات طی قرنها آمده و در کتابها ذکر شده است. علامه امینی کتاب الغدیر را بر اساس همین محور تألیف کرده است، یعنی اشعار شعرایی که درباره غدیر شعر گفته اند و مسئله امامت و رهبری علی علیه السلام را در اشعار خویش آورده اند

در رأس آنان خود علی علیه السلام و پس از آن حضرت، حسان بن ثابت و عمرو بن عاص و قیس بن سعد بن عباده و دیگر شاعران که در طول قرنها این معنی را از جمله مذکور استفاده کرده اند (۲۰) مطرح کرده است.

قرینه پنجم:

تبریک و تهنیت از ناحیه مسلمانان چه اینکه اگر آن حضرت منصب و سمت جدیدی پیدا نکرده بود و تنها تاکید و یادآوری لزوم محبت و نصرت آن حضرت مطرح بود این مطلب شایسته تبریک و تهنیت نبود.

قرینه ششم:

در عبارت تهنیت عمر بن الخطاب (۲۱) ذکر شده است:

«اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه»

تو مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنین گردیدی

و این حاکی است از منصبی که آن حضرت قبلا نداشته و بعد آن را پیدا کرده است.

قرینه هفتم:

حدیث ثقلین در بسیاری از طرق همراه حدیث غدیر است چنانکه گفته شد و این حدیث به وضوح تمسک به اهل بیت و علی علیه السلام را به طور مطلق بر مردم لازم می سازد و اهل بیت را ملازم با قرآن یادآور می شود و این با زعامت و رهبری مناسبت دارد.

## پی نوشتها

۱) کتاب الولایه فی طرق حدیث الغدیر للطبری

(الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۵ نقلاً عن ضیاء العالمین).

الدر المنثور: ۳/۱۱۷ دار الفکر

اسباب النزول: ص ۱۳۵ انتشارات الشریف الرضی

تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۲۳۷ دار الفکر بیروت.

۲) مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴ دار الفکر

تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۲۰۵ ۲۳۴ دار الفکر، بیروت.

۳) مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۱۳۰

تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۳۰، دار الفکر، بیروت

البدایه و النهایه: ج ۵ ص

۱۸۵ و ج ۷ ص ۳۶۰ دار الکتب العلمیه.

۴) تاریخ بغداد: ج ۸، ص ۲۹۰، دار الفکر.

۵) تاریخ بغداد: ج ۸، ص ۲۹۰، دار الفکر.

۶) مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۲۵۸ و ۲۵۹ دار الفکر

تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۲۱۹ دار الفکر

البدایه و النهایه: ج ۵، ص ۱۸۴ دار الکتب العلمیه.

۷) الغدیر: ج ۱، ص ۶۰ دار الکتاب العربی بیروت.

۸) الغدیر: ج ۱، ص ۷۲ دار الکتاب العربی بیروت.

۹) الغدیر: ج ۱، ص ۱۵۱ دار الکتاب العربی بیروت.

۱۰) البدایه و النهایه: ج ۵، ص ۱۸۶ دار الکتب العلمیه

تهذیب التهذیب: ج ۷، ص ۲۹۷ دار الفکر.

۱۱) تهذیب التهذیب: ج ۷، ص ۲۹۷ دار الفکر.

۱۲) ینابیع الموده: ص ۳۶

۱۳) الغدیر: ج ۱، ص ۳۴۴ ۳۵۰

۱۴) به ص ۱۷ مراجعه شود.

۱۵) سوره الاحزاب: آیه. ۶

۱۶) الکشاف: ج ۳، ص ۲۲۷

محاسن التاویل: ج ۱۳، ص ۲۲۷

البحر المحیط: ج ۷، ص ۲۱۲

روح المعانی: ج ۲۲، ص ۱۵۰

۱۷) شرح المقاصد: ۵/۲۷۳ منشورات الشریف الرضی ایران قم.

۱۸) البدایه و النهایه ۵/۱۸۴– ۱۸۸ دار الکتب العلمیه

مجمع الزوائد ۹/۱۰۴ – ۱۰۸.

برای آگاهی از مدارک قرائن مذکور در حدیث به ص ۱۷ و ۱۸ مراجعه شود.

۱۹) السیره الحلبیه: ج ۳، ص ۳۰۸

۲۰) الغدیر: ج ۱، ص ۳۴۰ ۳۴۲، ج ۲ ص ۳۴ و ۶۷ و ۱۱۴ و ۱۸۰ و ۲۱۳

۲۱) تاریخ بغداد:

ج ۸، ص ۲۹۰، دار الفکر.

## امام شناسی از دیدگاه شیعه

### معنای امام

شیعه در اسلام صفحه ۱۷۵ علامه طباطبائی

امام و پیشوا به کسی گفته می شود که پیش جماعتی افتاده رهبری ایشان را در یک مسیر اجتماعی یا مرام سیاسی یا مسلک علمی یا دینی به عهده گیرد و البته به واسطه ارتباطی که با زمینه خود دارد در وسعت و

ضیق، تابع زمینه خود خواهد بود.

آیین مقدس اسلام (چنانکه از فصلهای گذشته روشن شد) زندگانی عموم بشر را از هر جهت در نظر گرفته، دستور می دهد، از جهت حیات معنوی مورد بررسی قرار داده و راهنمایی می کند و در حیات صوری نیز از جهت زندگی فردی و اداره آن مداخله می نماید چنانکه از جهت زندگی اجتماعی و زمامداری آن (حکومت) مداخله می نماید.

بنابر جهاتی که شمرده شد، امت و پیشوائی دینی در اسلام از سه جهت ممکن است مورد توجه قرار گیرد:

از جهت حکومت اسلامی و از جهت بیان معارف و احکام اسلام و از جهت رهبری و ارشاد حیات معنوی.

شیعه معتقد است که چنانکه جامعه اسلامی به هر سه جهت نامبرده نیازمندی ضروری دارد، کسی که متصدی اداره جهات نامبرده است و پیشوائی جماعت را در آن جهات به عهده دارد، از ناحیه خدا و رسول باید تعیین شود و البته پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز به امر خدا تعیین فرموده است.

## امامت و جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حکومت اسلامی

انسان با نهاد خدادادی خود بدون هیچگونه تردید، درک می کند که هرگز جامعه متشکلی مانند یک کشور یا یک شهر یا ده یا قبیله و حتی یک خانه که از چند تن انسان تشکیل یابد، بدون سرپرست و زمامداری که چرخ جامعه را به کار اندازد و اراده او به اراده های جزو حکومت کند و هر یک از اجزای جامعه را به وظیفه اجتماعی خود وادارد، نمی تواند به بقای خود ادامه دهد و در کمترین وقتی اجزای آن جامعه متلاشی شده وضع عمومیش به هرج و مرج گرفتار خواهد شد.

به همین دلیل کسی که زمامدار و فرمانروای جامعه ای

است (اعم از جامعه بزرگ یا کوچک) و به سمت خود و بقای جامعه عنایت دارد، اگر بخواهد به طور موقت یا غیر موقت از سر کار خود غیبت کند البته جانشینی به جای خود می گذارد و هرگز حاضر نمی شود که قلمرو فرمانروایی و زمامداری خود را سر خود رها کرده از بقا و زوال آن چشم پوشد.

رئیس خانواده ای که برای سفر چند روزه یا چند ماهه می خواهد خانه و اهل خانه را وداع کند، یکی از آنان را (یا کسی دیگر را) برای خود جانشین معرفی کرده امورات منزل را به وی می سپارد. رئیس مؤسسه یا مدیر مدرسه یا صاحب دکانی که کارمندان یا شاگردان چندی زیر دست دارد، حتی برای چند ساعت غیبت، یکی از آنان را به جای خود نشانیده دیگران را به وی ارجاع می کند و به همین ترتیب.

اسلام دینی است که به نص کتاب و سنت بر اساس فطرت استوار است و آیینی است اجتماعی که هر آشنا و بیگانه این نشانی را از سیمای آن مشاهده می کند و عنایتی که خدا و پیغمبر به اجتماعیت این دین مبذول داشته اند هرگز قابل انکار نبوده و با هیچ چیز دیگر قابل مقایسه نیست.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز مسئله عقد اجتماع را در هر جایی که اسلام در آن نفوذ پیدا می کرد، ترک نمی کرد و هر شهر یا دهکده ای که به دست مسلمین می افتاد، در اقرب وقت والی و عاملی در آنجا نصب و زمام اداره امور مسلمین را به دست وی می سپرد حتی در لشکر هایی که به جهاد اعزام می فرمود، گاهی برای اهمیت مورد، بیش از

یک رئیس و فرمانده به نحو ترتب برای ایشان نصب می نمود حتی در «جنگ موته» چهار نفر رئیس تعیین فرمود که اگر اولی کشته شد دومی را، و اگر دومی کشته شد سومی را و همچنین ... به ریاست و فرماندهی بشناسند.

و همچنین به مسئله جانشینی عنایت کامل داشت و هرگز در مورد لزوم، از نصب جانشین فروگذاری نمی نمود و هر وقت از مدینه غیبت می فرمود، والی به جای خود معین می کرد حتی در موقعی که از مکه به مدینه هجرت می نمود و هنوز خبری نبود، برای اداره چند روزه امور شخصی خود در مکه و پس دادن امانت هایی که از مردم پیشش بود، علی علیه السلام را جانشین خود قرار داد و همچنین پس از رحلت نسبت به دیون و کارهای شخصیش علی علیه السلام را جانشین خود نمود.

شیعه می گوید:

به همین دلیل، هرگز متصور نیست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرماید و کسی را جانشین خود قرار ندهد و سرپرستی برای اداره امور مسلمین و گردانیدن چرخ جامعه اسلامی، نشان ندهد. اینکه پیدایش جامعه ای بستگی دارد به یک سلسله مقررات و رسوم مشترکی که اکثریت اجزای جامعه آنها را عملا بپذیرند، و بقا و پایداری آن بستگی کامل دارد به یک حکومت عادله ای که اجرای کامل آنها را به عهده بگیرد، مسئله ای نیست که فطرت انسانی در ارزش و اهمیت آن شک داشته باشد یا برای عاقلی پوشیده بماند یا فراموشش کند در حالی که نه در وسعت و دقت شریعت اسلامی می توان شک نمود و نه در اهمیت و ارزشی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

برای آن قائـل بود و در راه آن فـداکاری و از خودگذشـتگی می نمود می توان تردیـد نمود و نه در نبوغ فکر و کمـال عقل و اصابت نظر و قدرت تدبیر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (گذشته از تأیید وحی و نبوت) می توان مناقشه کرد.

پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم به موجب اخبـار متواتری که عـامه و خـاصه در جوامع حـدیث (در باب فتن و غیر آن) نقل کرده انـد، از فتن و گرفتاری هایی که پس از رحلتش دامنگیر جامعه اسـلامی شـد و فساد هایی که در پیکره اسـلام رخنه کرد، ماننـد حکومت آل مروان و غیر ایشان که آیین پاک را فـدای ناپاکیها و بی بنـد و باری های خود ساختنـد، تفصـیلا خبر داده است و چگـونه ممکن است که از جزئیـات حـوادث و گرفتاریهـای سالهـا و هزاران سالهـای پس از خـود غفلت نکنـد، و سخن گوید، ولی از مهمترین وضـعی که باید در اولین لحظات پس از مرگش گوید، به وجود آید غفلت کند! یا اهمال ورزد و امری به این سـادگی (از یـک طرف) و به این اهمیت (از طرف دیگر) به نـاچیز گیرد و با اینکه به طبیعی ترین و عادی ترین کارها ماننـد خوردن و نوشـیدن و خوابیـدن، مداخله و صدها دسـتور صادر نموده و از چنین مسـئله با ارزشـی به کلی سـکوت ورزیده کسی را به جای خود تعیین نفرماید؟

و اگر به فرض محال تعیین زمامـدار جامعه اسـلامی در شـرع اسـلام به خود مردم مسـلمان واگذار شده بود باز لازم بود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیانات شافی در این خصوص کرده باشد و دستورات

کافی بایست بدهد تا مردم در مسئله ای که اساسا بقا و رشد جامعه اسلامی و حیات شعائر دین به آن متوقف و استوار است، بیدار و هشیار باشند.

و حال آنکه از چنین بیان نبوی و دستور دینی خبری نیست و اگر بود کسانی که پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زمام امور را به دست گرفتند مخالفتش نمی کردند در صورتی که خلیفه اول خلافت را به خلیفه دوم با وصیت منتقل ساخت و همچنین خلیفه چهارم به فرزندش وصیت نمود و خلیفه دوم خلیفه سوم را با یک شورای شش نفری که خودش اعضای آن و آیین نامه آن را تعیین و تنظیم کرده بود، روی کار آورد و معاویه امام حسن را به زور به صلح وادار نموده خلافت را به این طریق برد و پس از آن خلافت به سلطنت موروثی تبدیل شد و تدریجا شعائر دینی از جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود و غیر آنها یکی پس از دیگری از جامعه هجرت کرد و مساعی شارع اسلام نقش بر آب گردید (۱).

شیعه از راه بحث و کنجکاوی در درک فطری بشر و سیره مستمره عقلای انسان و تعمق در نظر اساسی آیین اسلام که احیای فطرت می باشد، و روش اجتماعی پیغمبر اکرم و مطالعه حوادث اسف آوری که پس از رحلت به وقوع پیوسته و گرفتاری هایی که دامنگیر اسلام و مسلمین گشته و به تجزیه و تحلیل در کوتاهی و سهل انگاری حکومتهای اسلامی قرون اولیه هجرت بر می گردد، به این نتیجه می رسد که از ناحیه پیغمبر اکرم صلی الله

علیه و آله و سلم نص کافی در خصوص تعیین امام و جانشین پیغمبر رسیده است آیات و اخبار متواتر قطعی مانند آیه ولایت و حدیث غدیر (۲) و حدیث سفینه و حدیث ثقلین و حدیث حق و حدیث منزلت و حدیث دعوت عشیره اقربین و غیر آنها به این معنا دلالت داشته و دارند ولی نظر به پاره ای دواعی تأویل شده و سرپوشی روی آنها گذاشته شده است.

### در تأیید سخنان گذشته

آخرین روزهای بیماری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود و جمعی از صحابه حضور داشتند آن حضرت فرمود:

دوات و کاغذی برای من بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من (با رعایت آن) هرگز گمراه نشوید، بعضی از حاضرین گفتند:

این مرد هذیان می گوید کتاب خدا برای ما بس است!!

آنگاه هیاهوی حضار بلند شد. پیغمبر اکرم فرمود:

«برخیزید و از پیش من بیرون روید، زیرا پیش پیغمبری نباید هیاهو کنند» (۳).

با توجه به مطالب فصل گذشته و توجه به اینکه کسانی که در این قضیه از عملی شدن تصمیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جلوگیری کردند همان اشخاصی بودند که فردای همان روز از خلافت انتخابی بهره مند شدند و به ویژه اینکه انتخاب خلیفه را بی اطلاع علی علیه السلام و نزدیکانش نموده، آنان را در برابر کار انجام یافته قرار دادند آیا می توان شک نمود که مقصود پیغمبر اکرم در حدیث بالا تعیین شخص جانشین خود و معرفی علی علیه السلام بود؟

و مقصود از این سخن ایجاد قیل و قال بود که در اثر آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از تصمیم خود منصرف شود

نه اینکه معنای جدی آن (سخن نابجای گفتن از راه غلبه مرض) منظور باشد، زیرا

اولا:

گذشته از اینکه در تمام مدت بیماری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حتی یک حرف نابجا شنیده نشده و کسی هم نقل نکرده است، روی موازین دینی، مسلمانی نمی تواند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که با عصمت الهی مصون است به هذیان و بیهوده گویی نسبت دهد.

ثانیا:

اگر منظور از این سخن معنای جدیش بود، محلی برای جمله بعدی (کتاب خدا برای ما بس است) نبود و برای اثبات نابجا بودن سخن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با بیماریش استدلال می شد نه با اینکه با وجود قرآن نیازی به سخن پیغمبر نیست، زیرا برای یک نفر صحابی نبایست پوشیده بماند که همان کتاب خدا، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مفترض الطاعه و سخنش را سخن خدا قرار داده و به نص قرآن کریم مردم در برابر حکم خدا و رسول، هیچگونه اختیار و آزادی عمل ندارند.

ثالثا:

این اتفاق در مرض موت خلیفه اول تکرار یافت و وی به خلافت خلیفه دوم وصیت کرد وقتی که عثمان به امر خلیفه، وصیتنامه را می نوشت، خلیفه بیهوش شد با این حال خلیفه دوم سخنی را که درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفته بود درباره خلیفه اول تکرار نکرد (۴).

گذشته از اینها خلیفه دوم در حدیث ابن عباس (۵) به این حقیقت اعتراف می نماید، وی می گوید:

من فهمیدم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می خواهد خلافت علی را تسجیل کند،

ولی برای رعایت مصلحت به هم زدم. می گوید:

خلافت از آن علی بود (۶) ولی اگر به خلافت می نشست مردم را به حق و راه راست وادار می کرد و قریش زیر بار آن نمی رفتند از این روی وی را از خلافت کنار زدیم [!!!] با اینکه طبق موازین دینی باید متخلف از حق را به حق وادار نمود نه حق را برای خاطر متخلف ترک نمود!

موقعی که برای خلیفه اول خبر آوردند که جمعی از قبایل مسلمان از دادن زکات امتناع می ورزند، دستور جنگ داد و گفت:

اگر عِقالی را که به پیغمبر خدا می دادند به من ندهند با ایشان می جنگم (۷) و البته مراد از این سخن این بود که به هر قیمت تمام شود باید حق احیا شود البته موضوع خلافت حقه از یک عقال مهمتر و با ارزش تر بود.

### امامت در بیان معارف الهیه

در بحثهای پیغمبر شناسی گذشت که طبق قانون ثابت و ضروری هدایت عمومی، هر نوع از انواع آفرینش از راه تکوین و آفرینش به سوی کمال و سعادت نوعی خود هدایت و رهبری می شود.

نوع انسان نیز که یکی از انواع آفرینش است از کلیت این قانون عمومی مستثنا نیست و از راه غریزه واقع بینی و تفکر اجتماعی، در زندگی خود به روش خاصی باید هدایت شود که سعادت دنیا و آخرتش را تأمین نماید و به عبارت دیگر: باید یک سلسله اعتقادات و وظایف عملی را درک نموده روش زندگی خود را به آنها تطبیق کند تا سعادت و کمال انسانی خود را به دست آورد و گفته شد که راه درک این برنامه زندگی که به نام «دین» نامیده می شود راه عقل نیست

بلکه راه دیگری است به نام «وحی و نبوت» که در برخی از پاکان جهان بشریت به نام انبیاء (پیغمبران خدا) یافت می شود!

پیغمبرانند که وظایف انسانی مردم را به وسیله وحی از جانب خدا دریافت داشته به مردم می رسانند، تا در اثر به کار بستن آنها تأمین سعادت کنند. روشن است که این دلیل چنانکه لزوم و ضرورت چنین درکی را در میان افراد بشر به ثبوت می رساند، همچنین لزوم و ضرورت پیدایش افرادی را که پیکره دست نخورده این برنامه را حفظ کنند و در صورت لزوم به مردم برسانند، به ثبوت می رساند.

چنانکه از راه عنایت خدایی لازم است اشخاصی پیدا شوند که وظایف انسانی را از راه وحی درک نموده به مردم تعلیم کنند، همچنان لازم است که این وظایف انسانی آسمانی برای همیشه در جهان انسانی محفوظ بماند و در صورت لزوم به مردم عرضه و تعلیم شود یعنی پیوسته اشخاصی وجود داشته باشند که دین خدا نزدشان محفوظ باشد و در وقت لزوم به مصرف برسد.

کسی که متصدی حفظ و نگهداری دین آسمانی است و از جانب خدا به این سمت اختصاص یافته «امام» نامیده می شود چنانکه کسی که حامل روح وحی و نبوت و متصدی اخذ و دریافت احکام و شرایع آسمانی از جانب خدا می باشد «نبی» نام دارد و ممکن است نبوت و امامت در یکجا جمع شوند و ممکن است از هم جدا باشند و چنانکه دلیل نامبرده عصمت پیغمبران را اثبات می کرد، عصمت ائمه و پیشوایان را نیز اثبات می کند، زیرا باید خدا برای همیشه دین واقعی دست نخورده و قابل تبلیغی در میان بشر داشته باشد

و این معنا بدون عصمت و مصونیت خدایی صورت نبندد.

## فرق میان نبی و امام

دلیل گذشته در مورد دریافت داشتن احکام و شرایع آسمانی که به واسطه پیغمبران انجام می گیرد، همین قدر اصل وحی یعنی گرفتن احکام آسمانی را اثبات می کند نه استمرار و همیشگی آن را به خلاف حفظ و نگهداری آن که طبعا امری است استمراری و مداوم، و از اینجاست که لزوم ندارد پیوسته پیغمبری در میان بشر وجود داشته باشد ولی وجود امام که نگهدارنده دین آسمانی است، پیوسته در میان بشر لازم است و هرگز جامعه بشری از وجود امام خالی نمی شود، بشناسند یا نشناسند و خدای متعال در کتاب خود می فرماید:

فان یکفر بها هؤلاء فقد و کلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین (۸).

یعنی:

«و اگر به هدایت ما که هرگز تخلف نمی کند کافران ایمان نیاوردند ما گروهی را به آن موکل کرده ایم که هرگز به آن کافر نخواهند شد».

و چنانکه اشاره شد، نبوت و امامت گاهی جمع می شود و یک فرد دارای هر دو منصب پیغمبری و پیشوایی (اخذ شریعت آسمانی و حفظ بیان آن) می شود و گاهی از هم جدا می شوند چنانکه در ازمنه ای که از پیغمبران خالی است در هر عصر امام حقی وجود دارد و بدیهی است عدد پیغمبران خدا محدود و همیشه وجود نداشته اند.

خدای متعال در کتاب خود جمعی از پیغمبران را به امامت معرفی فرموده است چنانکه درباره ی حضرت ابراهیم می فرماید:

و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین (۹).

یعنی:

«وقتی که خدای ابراهیم او را به کلمه هایی امتحان کرد پس آنها را تمام کرده و به آخر

رسانید، فرمود:

من تو را برای مردم امام و پیشوا قرار می دهم، ابراهیم گفت و از فرزندان من، فرمود عهد و فرمان من به ستمکاران نمی رسد».

و می فرماید:

و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا (۱۰).

یعنی:

«و ما ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت و رهبری می کردند».

## امامت در باطن اعمال

امام چنانکه نسبت به ظاهر اعمال مردم، پیشوا و راهنماست، همچنان در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد و اوست قافله سالار کاروان انسانیت که از راه باطن به سوی خدا سیر می کند. برای روشن شدن این حقیقت بدو مقدمه زیرین باید توجه نمود.

اول:

جای تردید نیست که به نظر اسلام و سایر ادیان آسمانی یگانه وسیله سعادت و شقاوت (خوشبختی و بدبختی) واقعی و ابدی انسان، همانا اعمال نیک و بد اوست که دین آسمانی تعلیمش می کند و هم از راه فطرت و نهاد خدادادی نیکی و بدی آنها درک می نماید و خدای متعال از راه وحی و نبوت این اعمال را مناسب طرز تفکر ما گروه بشر با زبان اجتماعی خودمان، در صورت امر و نهی و تحسین و تقبیح بیان فرموده و در مقابل طاعت و تمرد آنها، برای نیکوکاران و فرمانبرداران، زندگی جاوید شیرینی که مشتمل بر همه خواستهای کمالی انسان می باشد، نوید داده و برای بدکاران و ستمگران زندگی جاوید تلخی که متضمن هر گونه بدبختی و ناکامی می باشد خبر داده است.

و جای شک و تردید نیست که خدای آفرینش که از هر جهت بالاتر از تصور ماست، مانند ما تفکر اجتماعی ندارد و این سازمان قراردادی آقایی و بندگی و فرمانروایی و فرمانبری و امر و نهی و مزد و پاداش در بیرون از

زندگی اجتماعی ما وجود ندارد و دستگاه خدایی همانا دستگاه آفرینش است که در آن هستی و پیدایش هر چیز به آفرینش خدا طبق روابط واقعی بستگی دارد و بس.

و چنانکه در قرآن کریم (۱۱) و بیانات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشاره شده دین مشتمل به حقایق و معارفی است بالاتر از فهم عادی ما که خدای متعال آنها را با بیانی که با سطح فکر ما مناسب و با زبانی که نسبت به ما قابل فهم است، برای ما نازل فرموده است.

از این بیان باید نتیجه گرفت که میان اعمال نیک و بد و میان آنچه در جهان ابدیت از زندگی و خصوصیات زندگی هست، رابطه واقعی بر قرار است که خوشی و ناخوشی زندگی آینده به خواست خدا مولود آن است.

و به عبارت ساده تر: در هر یک از اعمال نیک و بد، در درون انسان واقعیتی به وجود می آید که چگونگی زندگی آینده او مرهون آن است.

انسان بفهمد یا نفهمد، درست مانند کودکی است که تحت تربیت قرار می گیرد، وی جز دستور هایی که از مربی با لفظ «بکن و نکن» می شنود و پیکر کار هایی که انجام می دهد، چیزی نمی فهمد ولی پس از بزرگ شدن و گذرانیدن ایام تربیت به واسطه ملکات روحی ارزنده ای که در باطن خود مهیا کرده در اجتماع به زندگی سعادتمندی نایل خواهد شد و اگر از انجام دستورهای مربی نیکخواه خود سرباز زده باشد، جز بدبختی بهره ای نخواهد داشت.

یا مانند کسی که طبق دستور پزشک به دوا و غذا و ورزش مخصوصی مداومت می نماید وی جز گرفتن و به کار بستن دستور پزشک با

چیزی سر و کار ندارد ولی با انجام دستور، نظم و حالت خاصی در ساختمان داخلی خود پیدا می کند که مبدأ تندرستی و هر گونه خوشی و کامیابی است.

خلاصه انسان در باطن این حیات ظاهری، حیات دیگری باطنی (حیات معنوی) دارد که از اعمال وی سرچشمه می گیرد و رشد می کند و خوشبختی و بدبختی وی در زندگی آن سرا، بستگی کامل به آن دارد.

قرآن کریم نیز این بیان عقلی را تأیید می کند و در آیات (۱۲) بسیاری برای نیکوکاران و اهل ایمان حیات دیگر و روح دیگری بالاتر از این حیات و روشن تر از این روح اثبات می نماید و نتایج باطنی اعمال را پیوسته همراه انسانی می داند و در بیانات نبوی نیز به همین معنا بسیار اشاره شده است (۱۳).

دوم:

اینکه بسیار اتفاق می افتد که یکی از ما کسی را به امری نیک یا بد راهنمایی کند در حالی که خودش به گفته خود عامل نباشد ولی هرگز در پیغمبران و امامان که هدایت و رهبریشان به امر خداست، این حال تحقق پیدا نمی کند ایشان به دینی که هدایت می کنند و رهبری آن را به عهده گرفته اند، خودشان نیز عاملند و به سوی حیات معنوی که مردم را سوق می دهند، خودشان نیز دارای همان حیات معنوی می باشند، زیرا خدا تا کسی را خود هدایت نکند هدایت دیگران را به دستش نمی سپارد و هدایت خاص خدایی هرگز تخلف بردار نیست.

از این بیان می توان نتایج ذیل را به دست آورد:

۱ در هر امتی، پیغمبر و امام آن امت در کمال حیات معنوی دینی که به سوی آن دعوت و هدایت می کنند، مقام اول را حایز می باشند، زیرا چنانکه

شاید و باید به دعوت خودشان عامل بوده و حیات معنوی آن را واجدند.

۲ چون اوَّل اند و پیشرو و راهبر همه هستند از همه افضلند.

۳ کسی که رهبری امتی را به امر خدا به عهده دارد چنانکه در مرحله اعمال ظاهری رهبر و راهنماست در مرحله حیات معنوی نیز رهبر و حقایق اعمال با رهبری او سیر می کند (۱۴).

## ائمه و پیشوایان اسلام

به حسب آنکه از فصلهای گذشته نتیجه گرفته می شود، در اسلام پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در میان امت اسلامی پیوسته امامی (پیشوای منصوب) از جانب خدا بوده و خواهد بود و احادیث انبوهی (۱۵) از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در توصیف ایشان و در عدد ایشان و در اینکه همه شان از قریشند و از اهل بیت پیغمبرند و در اینکه «مهدی موعود» از ایشان و آخرینشان خواهد بود، نقل شده است.

و همچنین نصوص (۱۶) از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در امامت علی علیه السلام که امام اول است وارد شده است و همچنین نصوص قطعی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام در امامت دوم و به همین ترتیب گذشتگان ائمه به امامت آیندگانشان نص قطعی نموده اند.

به مقتضای این نصوص، ائمه اسلام دوازده تن می باشند و نامهای مقدسشان به این ترتیب است:

۱ علی بن ابی طالب

۲ حسن بن علی

۳ حسین بن علی

۴ علی بن حسین

۵ محمد بن علی

۶ جعفر بن محمد

۷ موسی بن جعفر

۸ علی بن موسی

۹ محمد بن علی

۱۰ علی بن محمد

۱۱ حسن بن علی

۱۲ مهدی علیهم السلام

## پی نوشتها

۱ درباره مطالب مربوط به امامت و جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حکومت اسلامی به این مدارک مراجعه شود:

تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶ الی ۶۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۳ ۲۷۱. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۲۶. غایه المرام، ص ۶۶۴ از مسند احمد و غیر آن.

۲ برای اثبات خلافت علی بن ابیطالب به آیاتی

از قرآن استدلال شده و از جمله آنها این آیه است:

انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون

یعنی:

«ولی امر و صاحب اختیار شما فقط خدا و رسولش و مؤمنان هستند که نماز می خوانند و در حال رکوع صدقه و زکات می دهند»

(سوره مائده، آیه ۵۵)

مفسرین سنی و شیعی اتفاق دارند که آیه مذکور در شأن علی بن ابیطالب نازل شده است و روایات کثیری از عامه و خاصه نیز بر آن دلالت دارد.

ابوذر غفاری می گوید:

روزی نماز ظهر را با پیغمبر خواندیم سائلی از مردم تقاضای کمک نمود ولی کسی به او چیزی نداد، سائل دستش را به جانب آسمان بلند کرده گفت:

خدایا!

شاهد باش در مسجد پیغمبر کسی به من چیزی نداد.

علی بن ابیطالب در حال رکوع بود با انگشتش به سائل اشاره کرد، او انگشتر را از دست آن حضرت گرفت و رفت.

پیغمبر اکرم که جریان را مشاهده می فرمود سرش را به جانب آسمان بلند کرده عرضه داشت: خدایا!

برادرم موسی به تو گفت:

خدایا!

شرح صدری به من عطا کن و کارهایم را آسان گردان و زبان گویایی به من بده تا سخنانم را بفهمند و برادرم هارون را وزیر و کمک من قرار بده، پس وحی نازل شد که ما بازوی تو را به واسطه برادرت محکم می گردانیم و نفوذ و تسلطی به شما عطا خواهیم نمود. خدایا!

من هم پیغمبر تو هستم، صدری برایم عطا کن و کارهایم را آسان گردان و علی را وزیر و پشتیبانم قرار بده».

ابوذر می گوید:

هنوز سخن پیغمبر تمام نشده بود که آیه نازل گشت (ذخائر العقبی، تألیف طبری، ط قاهره، سال ۱۳۵۶، ص

۱۶) حدیث مذکور با اندکی اختلاف در در المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳ نیز نقل شده. بحرانی در کتاب غایه المرام، ص ۱۰۳، ۲۴ حدیث از کتب عامه و ۱۹ حدیث از کتب خاصه در شأن نزول آیه نقل کرده است. از جمله آیات این آیه است:

الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دینا.

یعنی:

«کفار امروز از برچیده شدن دستگاه اسلام نامید شدند پس دیگر از آنان نهراسید ولی از من بترسید و امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما برگزیدم»

(سوره مائده، آیه ۳)

ظاهر آیه این است که:

قبل از نزول آیه کفار امیدوار بودند که روزی خواهد آمد که دستگاه اسلام بر چیده شود، ولی خداوند متعال به واسطه انجام کاری آنان را برای همیشه از نابودی اسلام مأیوس گردانیده و همان کار سبب کمال و استحکام اساس دین بوده است و لابد از امور جزئی مانند جعل حکمی از احکام نبوده بلکه موضوع قابل توجه و مهمی بوده که بقای اسلام مربوط به آن بوده است.

ظاهرا این آیه با آیه ای که در اواخر این سوره نازل گشته بی ربط نباشد:

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس.

یعنی:

«ای پیغمبر!

موضوعی را که به تو دستور دادیم به مردم ابلاغ کن که اگر ابلاغ نکنی رسالت خدا را انجام نداده ای و خدا تو را از هر گونه خطری که متوجه تو باشد در امان خواهد داشت»

(سوره مائده، آیه ۷۲)

این

آیه دلالت می کند که:

خدا موضوع قابل توجه و بسیار مهمی را که اگر انجام نگیرد اساس اسلام و رسالت در خطر واقع می شود به پیغمبر دستور داده ولی از بس با اهمیت بوده پیغمبر از مخالفت و کارشکنی مردم می ترسیده و به انتظار موقعیت مناسب آن را به تأخیر می انداخته است، تا اینکه از جانب خدا امر مؤکد و فوری صادر شده که باید در انجام این دستور تعلل نورزی و از هیچ کس نهراسی. این موضوع هم لابد از قبیل احکام نبوده، زیرا تبلیغ یک یا چند قانون نه آن اهمیت را دارد که از عدم تبلیغش اساس اسلام واژگون گردد و نه پیغمبر اسلام از بیان قوانین ترسی داشته است.

این قرائن و شواهد، مؤید اخباری هستند که دلالت دارند که آیه های مذکور در غدیر خم درباره ولایت علی بن ابیطالب نازل گشته است و بسیاری از مفسرین شیعه و سنی نیز آن را تأیید نموده اند.

ابو سعید خدری می گوید:

پیغمبر در غدیر خم مردم را به سوی علی دعوت نموده بازوهای او را گرفته به طوری بلند کرد که سفیدی زیر بغل رسول خدا نمایان شد، سپس آیه نازل شد:

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دینا

پس پیغمبر فرمود:

«الله اکبر، از کامل شدن دین و تمامی نعمت و رضایت خدا و ولایت علی بعد از من».

سپس فرمود:

«هر کس من صاحب اختیار و متصدی امور او هستم، علی صاحب اختیارش می باشد. خدایا!

با دوست علی دوست باش و با دشمنش دشمنی کن. هر کس او را یاری نمود، تو یاریش کن و هر کس او را رها کرد تو نیز او را

رها کن».

بحرانی در کتاب غایه المرام، ص ۳۳۶، ۶ حدیث از طرق عامه و ۱۵ حدیث از طرق خاصه در شأن نزول آیه نقل کرده است.

خلاصه سخن: دشمنان اسلام که در راه نابودی آن از هیچ کاری خودداری نمی نمودند و از همه جا مأیوس گشتند فقط به یک جهت امیدوار بودند، آنها فکر می کردند که چون حافظ و نگهبان اسلام پیغمبر است وقتی از دنیا رفت، اسلام بی قَیِّم و سرپرست می گردد و نابودی برایش حتمی خواهد بود. ولی در غدیر خم، اندیشه آنان باطل گشت و پیغمبر علی را به عنوان سرپرست و متصدی اسلام به مردم معرفی نمود و پس از علی هم این وظیفه سنگین و ضروری به عهده دودمان پیغمبر که از نسل علی به وجود می آیند خواهد بود.

(برای توضیح بیشتر رجوع شود به تفسیر المیزان، تألیف استاد علامه طباطبائی، ج ۵، ص ۱۷۷ ۲۱۴ و ج ۶، ص ۵۰ ۶۴)

«حدیث غدیر»:

پیغمبر اسلام بعد از مراجعت از حجه الوداع در غدیر خم توقف نموده مسلمین را گرد آورده پس از ادای خطبه ای علی را به ولایت و پیشوائی مسلمین منصوب کرد.

براء می گوید:

در سفر حجه الوداع خدمت رسول خدا بودم، وقتی به غدیر خم رسیدیم دستور داد آن مکان را پاکیزه نمودند سپس دست علی را گرفته طرف راست خودش قرار داد و فرمود آیا من اختیار دار شما نیستم؟ پاسخ دادند:

اختیار ما به دست شما است.

پس فرمود:

«هر کس من مولا و صاحب اختیار او هستم، علی مولای او خواهد بود، خدایا!

با دوست علی دوستی و با دشمنش دشمنی کن».

پس عمر بن خطاب به علی گفت:

این مقام گوارایت باد که تو مولای من

و تمام مؤمنین شدی

(البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۰۸ و ج ۷، ص ۳۴۶.

ذخائر العقبی، تألیف طبری، ط قاهره، سال ۱۳۵۶، ص ۶۷.

فصول المهمه، تألیف ابن صباغ، ج ۲، ص ۲۳.

خصائص، تألیف نسائی، ط نجف، سال ۱۳۶۹ هجری ص ۳۱.

بحرانی در کتاب غایه المرام، ص ۷۹ مانند این حدیث را به ۸۹ طریق از عامه و ۴۳ طریق از خاصه نقل کرده است)

«حدیث سفینه»:

ابن عباس می گوید پیغمبر فرمود:

«مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس در آن سوار شد نجات یافت و هر کس تخلف نمود غرق گشت»

(ذخائر العقبی، ص ۲۰. الصواعق المحرقه، تألیف ابن حجر، ط قاهره، ص ۱۵۰ و ۸۴. تاریخ الخلفاء تألیف جلال الدین سیوطی، ص ۳۰۷. کتاب نور الابصار، تألیف شبلنجی، ط مصر، ص ۱۱۴. بحرانی در غایه المرام، ص ۲۳۷ حدیث مذکور را به یازده طریق از عامه و هفت طریق از خاصه نقل کرده است)

«حدیث ثقلین»:

زید بن ارقم از پیغمبر نقل کرده که فرمود:

«گویا خدا مرا به سوی خویش دعوت نموده باید اجابت کنم ولی دو چیز بزرگ و وزین را در بین شما می گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم، مواظب باشید که چگونه با آنها رفتار می کنید، آن دو امر هرگز از هم جدا نخواهند شد تا اینکه بر کوثر بر من وارد شوند»

(البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۰۹. ذخائر العقبی، ص ۱۶. فصول المهمه، ص ۲۲ خصائص، ص ۳۰ الصواعق المحرقه، ص ۱۴۷. در غایه المرام، ۳۹ حدیث از عامه و ۸۲ حدیث از خاصه نقل شده است)

حدیث ثقلین از احادیث مسلم و قطعی است که به سندهای بسیار و عبارات مختلفی

روایت شده و سنی و شیعه به صحتش اعتراف و اتفاق دارند. از این حدیث و امثالش چند مطلب مهم استفاده می شود:

۱ چنانچه قرآن تا قیامت در بین مردم باقی می ماند، عترت پیغمبر نیز تا قیامت باقی خواهند ماند، یعنی هیچ زمانی از وجود امام و رهبر حقیقی، خالی نمی گردد.

۲ پیغمبر اسلام به وسیله این دو امانت بزرگ، تمام احتیاجات علمی و دینی مسلمین را تأمین نموده و اهل بیتش را به عنوان مرجع علم و دانش به مسلمین معرفی کرده اقوال و اعمالشان را معتبر دانسته است.

۳ قرآن و اهل بیت نباید از هم جدا شوند و هیچ مسلمانی حق ندارد از علوم اهل بیت اعراض کند و خودش را از تحت ارشاد و هدایت آنان بیرون نماید.

۵ جمیع علوم لازم و احتیاجات دینی مردم در نزد اهل بیت موجود است و هر کس از آنها پیروی نماید در ضلالت واقع نمی شود و به سعادت حقیقی نایل می گردد، یعنی اهل بیت از خطا و اشتباه معصومند و به واسطه همین قرینه معلوم می شود که مراد از اهل بیت و عترت تمام خویشان و اولاد پیغمبر نیست بلکه افراد معینی می باشند که از جهت علوم دین، کامل باشند و خطا و عصیان در ساحت وجودشان راه نداشته باشد تا صلاحیت رهبری داشته باشند و آنها عبارتند از علی بن ابیطالب و یازده فرزندش که یکی پس از دیگری به امامت منصوب شدند. چنانچه در روایات نیز به همین معنا تفسیر شده است. از باب نمونه:

ابن عباس می گوید به پیغمبر اکرم گفتم خویشان تو که دوست داشتن آنها واجب است کیانند؟

فرمود:

«علی و فاطمه و حسن و

حسین»

(ینابیع الموده، ص ۳۱۱) جابر می گوید پیغمبر فرمود:

«خدا ذریه هر پیغمبری را در صلب خودش قرار داد ولی ذریه مرا در صلب علی قرار داد»

(ینابیع الموده، ص ۳۱۸).

«حدیث حق»: ام سلمه می گوید از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

«علی با حق و قرآن می باشد و حق و قرآن نیز با علی خواهند بود و از هم جدا نمی شوند تا اینکه بر کوثر بر من وارد شوند»

(در غایه المرام، ص ۵۳۹ این مضمون با چهارده حدیث از عامه و ده حدیث از خاصه نقل شده است)

«حدیث منزلت»: سعد بن وقاص می گوید رسول خدا به علی فرمود:

«آیا راضی نیستی که تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود؟»

(البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۳۹.

ذخائر العقبی، ص ۶۳. فصول المهمه، ص ۲۱.

کفایه الطالب، تألیف گنجی شافعی، ص ۱۴۸ ۱۵۴.

خصائص، ص ۱۹ ۲۵. صواعق، ص ۱۷۷.

در غایه المرام، ص ۱۰۹، صد حدیث از عامه و هفتاد حدیث از خاصه نقل است)

«حدیث دعوت عشیره»: پیغمبر صلی الله علیه و آله خویشانش را برای صرف غذا دعوت نمود پس از تناول غذا به آنان فرمود:

«من کسی را سراغ ندارم که بهتر از آنچه را که من برای شما آورده ام برای قومش آورده باشد. خدا به من دستور داده که شما را به سویش دعوت کنم پس کیست که در این امر به من کمک کند و برادر و وصی و خلیفه من در بین شما گردد؟»

تمام مردم سکوت کردند ولی علی در عین حال که از همه کوچکتر بود عرضه داشت: من وزیر و یار شما می شوم.

پس پیغمبر دست بر گردن او

نهاده فرمود:

این برادر و وصی و خلیفه من است، باید از او اطاعت کنید.

پس آن جماعت از جا حرکت نموده می خندیدند و به ابو طالب می گفتند:

محمد به تو دستور داد که از پسرت اطاعت کنی

(تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۱۶)

و از این گونه احادیث زیاد است از جمله حذیفه می گوید رسول خدا فرمود:

«اگر علی را خلیفه و جانشین من قرار بدهید و گمان نمی کنم چنین کاری را انجام بدهید او را راهنمایی با بصیرت خواهید یافت که شما را به راه راست وادار می کند»

(حلیله الاولیاء، تألیف ابو نعیم، ج ۱، ص ۶۴.

کفایه الطالب، ط نجف، سال ۱۳۵۶، ص ۶۷)

ابن مردویه می گوید پیغمبر فرمود:

«هر کس دوست دارد حیات و مرگش مانند من باشد و ساکن بهشت گردد، بعد از من دوستدار علی باشد و به اهل بیت من اقتدا کند، زیرا آنها عترت من و از گل من آفریده شده اند و علم و فهم من نصیب آنان گشته پس بدا به حال کسانی که فضل آنها را تکذیب نمایند، شفاعتم هرگز شامل حالشان نخواهد شد»

(منتخب کنز العمال که در حاشیه مسند احمد به چاپ رسیده، ج ۵، ص ۹۴)

۳ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۷۷.

شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۳.

الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۱۷.

تاریخ الرسل و الملوک، تألیف طبری، ج ۲، ص ۴۳۶

۴ الکامل، تألیف ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۹۲.

شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۵۴

۵ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۴

۶ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷

۷ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۳۱۱

۸ سوره انعام، آیه. ۸۹

۹ سوره بقره، آیه. ۱۲۴

۱۰ سوره انبیا، آیه.

۱۱ از باب نمونه:

و الکتاب المبین انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم

یعنی:

«قسم به این کتاب روشن! ما قرآن را عربی قرار دادیم شاید تعقل کنید و این قرآن در ام الکتاب نزد ما عالی و حکیم است». (سوره زخرف، آیه ۴)

۱۲ مانند این آیات: و جاءت کل نفس معها سائق و شهید لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید. یعنی:

«تمام نفوس با گواه و مأمور در قیامت مبعوث می گردند (و به آنان گفته می شود) تو از این زندگی غافل بودی، پس ما پرده غفلت را از دیدگانت برداشتیم و اکنون دیده ات تیز بین شده است»

(سوره ق، آیه ۲۱) من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوه طیبه. یعنی:

«هر کس عمل نیکی انجام دهد و مؤمن باشد، ما او را زنده می کنیم، زندگی پاکیزه و خوبی»

(سوره نحل، آیه ۹۷) استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم.

یعنی:

«وقتی که خدا و رسول شما را به چیزی دعوت کردند که زنده تان می کند اجابت کنید»

(سوره انفال، آیه ۲۴)

یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء.

یعنی:

«روزی که هر کس هر کار خوب و بدی انجام داده حاضر بیابد»

(سوره آل عمران، آیه ۳۰) انا نحن نحی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین. یعنی:

«ما مردگان را زنده می کنیم و اعمال و آثارشان را ثبت می کنیم و همه چیز را در امام مبین احصا کرده ایم»

(سوره یس، آیه ۱۲)

۱۳ از باب نمونه:

خداوند متعال در حدیث معراج به پیغمبر می فرماید:

فمن عمل برضائی الزمه ثلاث

خصال اعرضه شکرا لا یخالطه الجهل و ذکرا لا یخالطه النسیان و محبه لا یؤثر علی محبتی محبه المخلوقین. فاذا احبنی، احببته و افتح عین قلبه الی جلالی و لا اخفی علیه خاصه خلقی و اناجیه فی ظلم اللیل و نور النهار حتی ینقطع حدیثه مع المخلوقین و مجالسته معهم و أسمعه کلامی و کلام ملائکتی و أعرفه السر الذین سترته عن خلقی و ألبسه الحیا حتی یستحی منه الخلق و یمشی علی الارض مغفورا له و اجعل قلبه واعیا و بصیرا و لا اخفی علیه شیئا من جنه و لا نار و اعرفه ما یمر علی الناس فی القیامه من الهول و الشده»

(بحار الانوار، چاپ کمپانی، ج ۱۷، ص ۹) «عن ابی عبد الله علیه السلام قال استقبل رسول الله صلی الله علیه و آله حارثه بن مالک بن النعمان الانصاری فقال له:

کیف انت یا حارثه بن مالک؟ فقال:

یا رسول الله مؤمن حقا فقال رسول الله لکل شیء حقیقه فما حقیقه قولک؟ فقال یا رسول الله عرفت نفسی عن الدنیا فاسهرت لیلی و اظمأت هو اجری فکأنی انظر الی عرش ربی و قد وضع للحساب و کأنی انظر الی اهل الجنه یتزاورون فی الجنه و کأنی اسمع عوا اهل فی النار فقال رسول الله:

عبد نورالله قلبه»

(وافی، تألیف فیض، جزء سوم، ص ۳۳)

۱۴ و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات یعنی:

«ما آنها را امام قرار دادیم که به وسیله امر ما مردم را هدایت کنند و انجام کارهای نیک را به آنها وحی کردیم»

(سوره انبیاء، آیه ۷۳) و جعلنا منهم ائمه یهدون بامرنا لما صبروا یعنی:

«ما بعضی از آنها را امام قرار دادیم

تا مردم را به وسیله امر ما هدایت کنند، زیرا آنان صبر کردند»

(سوره سجده، آیه ۳۴) از این گونه آیات استفاده می شود که امام، علاوه بر ارشاد و هدایت ظاهری، دارای یک نوع هدایت و جذبه معنوی است که از سنخ عالم امر و تجرد می باشد و به وسیله حقیقت و نورانیت و باطن ذاتش، در قلوب شایسته مردم تأثیر و تصرف می نماید و آنها را به سوی مرتبه کمال و غایت، جذب می کند (دقت شود)

۱۵ از باب نمونه:

«عن جابر بن سمره قال سمعت رسول الله یقول:

لا یزال هذا الدین عزیزا الی اثنی عشر خلیفه قال:

فکبر الناس و ضجوا ثم قال کلمه خفیه، قلت لابی: یا ابه، ما قال؟

قال:

کلهم من قریش»

(صحیح ابی داوود، ج ۲، ص ۲۰۷. مسند احمد، ج ۵، ص ۹۲ و چندین حدیث دیگر قریب به همین مضمون) «عن سلمان الفارسی قال:

دخلت علی النبی صلی الله علیه و آله فاذا الحسین علی فخذیه و هو یقبل عینیه و یقبل فاه و یقول:

انت سید ابن سید و انت امام ابن امام و انت حجه ابن حجه و انت ابو حجج تسعه، تاسعهم قائمهم»

(ینابیع الموده، تألیف سلیمان بن ابراهیم قندوزی، چاپ هفتم، ص ۳۰۸)

۱۶ ر. ک: الغدیر، امینی.

غایه المرام، سید هاشم بحرانی.

اثبات الهداه، محمد بن حسن حر عاملی.

ذخائر العقبی، محب الدین احمد بن عبد الله طبری.

مناقب، خوارزمی.

تذکره الخواص، سبط ابن جوزی.

ینابیع الموده، سلیمان ابراهیم حنفی.

فصول المهمه، ابن صباغ.

دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری.

النص و الاجتهاد، شرف الدین موسوی.

اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱.

الارشاد، مفید.

## غدیر پژوهشی

## تبیین نظام سیاسی اسلام در غدیر خم

### مقدمه

مأخذ: مجله کوثر شماره ۲ محمدجواد صاحبی

تعیین جانشینی برای رهبری امت اسلامی از مهمترین و عمده ترین مسایلی

بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین سال حیات، هنگام بازگشت از حجه الوداع، به همراهان خویش ابلاغ کرد.

اگر چه این اعلام عمومی، به فرمان خداوند صورت گرفت، ولی صرف نظر از جنبه آن، می توانست حاکی از دغدغه طبیعی معمار و بنیانگذار مکتب نسبت به آینده امت باشد، این اقدام یک ضرورت اجتماعی اجتناب ناپذیر بود، و از انتظارات عقلای عالم به شمار می آمد و آن حضرت حتی در زمان حیات خویش از آن مهم غفلت نمی ورزید. او می دانست که جامعه بی سرپرست مانند رمه بی چوپان که هر لحظه در معرض اختلاف، گسستگی و هجوم فرصت طلبان است. لذا هر وقت برای جنگ یا غزوه ای از مدینه خارج می شد، شهر را بدون امیر و خلیفه وا نمی گذاشت؛ پس هنگامی که سفری ابدی در پیش رو داشت، چگونه ممکن بود امت را به حال خود واگذارد. (۱)

این بود که در زیر آفتاب سوزان بیابان تفتیده حجاز در میان جمعی از بزرگان اصحاب، کوشید تا رسالت خویش را به پایان رساند. علمای شیعه و شماری از دانشمندان اهل سنت بر این باورند که سوره مائده، به ویژه آیه ۶۷، آخرین کلامی بود که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد.

بسیاری از علمای اسلام معتقدند که آیه مزبور در روز هجدهم ذی حجه، پس از تمام شدن اعمال حجهالوداع در غدیر خم و قبل از آنکه پیامبر علی علیه السلام را خلیفه خود معرفی کند، نازل شده است آنها شأن نزول این آیه را انتصاب علی علیه السلام به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند. (۲)

و باز هنگام حرکت به سوی تبوک

به علی علیه السلام فرمود:

انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی؛ نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی است، جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله با این سخن مقام وزارت، اختصاص در دوستی، برتری بر همگان و جانشینی در زمان حیات و پس از وفاتش را برای علی علیه السلام ثابت کرد. زیرا قرآن کریم به تحقق همه این موارد هارون گواهی می دهد. (۳)

## ویژگیهای علی علیه السلام از نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر صلی الله علیه و آله بارها به موقعیت معنوی علی علیه السلام، فضایل آن حضرت، امتیازات او بر دیگران و مقام وصایت و وراثتش تأکید ورزیده است. آن بزرگوار در گفتار بلندی به دخترش فاطمه (سلام الله علیها) می فرماید:

ای فاطمه!

آیا خشنود نیستی من تو را به همسری کسی درآوردم که اسلامش پیشتر از دیگران و دانشش بیشتر از همگان است؟

به راستی خدای تعالی به اهل زمین توجه فرمود، از میان ایشان پدرت را برگزید و او را پیغمبر قرار داد؛ دوباره به آنها توجه فرمود، از ایشان شوهرت را برگزید و او را وصی قرار داد؛ خدای تعالی به من وحی فرمود:

که تو را به ازدواج او درآورم. ای فاطمه، آیا نمی دانی که خداوند به خاطر بزرگداشت تو، تو را به همسری بزرگترین، بردبارترین و دانشمندترین مردان، کسی که پیش از دیگران اسلام اختیار کرد، درآورد؟ فاطمه علیها السلام از این سخنان خندان و شکفته شد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود:

ای فاطمه، به راستی برای علی هشت فضیلت است که مانند آن به هیچ یک از پیشینیان و آیندگان داده نشده:

او در دنیا و آخرت برادر من است و این فضیلتی است که هیچ کس دارای آن نیست؛ تو، که بانوی زنان بهشتی، همسر او هستی؛ دو نتیجه و زاده رحمت [حسن و حسین ] که فرزندزادگان منند، فرزندان اویند؛ برادرش [جعفر بن ابی طالب ] کسی است که با دو بال در بهشت آرایش شده و با فرشتگان هر کجا خواهد پرواز می کند؛ علم اولین و آخرین نزد اوست؛ او نخستین کسی است که به من ایمان آورد؛ او آخرین کسی است که هنگام مرگ با من دیدار می کند و او وصی من و وارث همه اوصیاست.

و باز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود:

یا علی، با تو مخاصمه و پیکار می کنند و تو به سبب هفت خصلت و فضیلت بر دیگران پیروز می شوی که هیچ کس دارای آن هفت خصلت نیست:.

۱ تو نخستین ایمان آورندگانی.

۲ در پیکار و جهاد با دشمنان دین از همگان بزرگتر و برتری.

۳ داناترین ایشان به روزهای خدا هستی؛.

۴ در پیمان با خدا با وفاترین و پایدارترین آنهایی؛.

۵ با مردم مهربانتر از دیگرانی؛.

۶ در تقسیم بیت المال به خاطر رعایت مساوات بر دیگران برتری داری؛.

۷ در فضیلتها و مزیتها در نزد خدا از همگان برتر و بزرگتری. (۴)

احادیثی که درباره ی فضایل و مناقب علی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده به اندازه ای است که موضوع کتابهای بسیاری گردیده و در این مجمل نمی گنجد.

به هر حال از مجموع این احادیث در مراحل مختلف چنین به دست می آید:

۱ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نخستین روزهای بعثت، که به نص قرآن

مأموریت یافت خویشان نزدیکتر خود را به دین خدا دعوت کند، صریحا به آنان فرمود:

هر یک از شما که در اجابت دعوت من از دیگران پیشی گیرد، وزیر، جانشین و وصی من است.

علی علیه السلام از دیگران سبقت گرفت و اسلام را پذیرفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله از او قبول فرمود و او را وزیر و جانشین خود ساخت.

علی علیه السلام خود این رویداد را این گونه بازگو می کند:

من از همه کوچکتر بودم، عرض کردم:

من وزیر تو می شوم، پیغمبر دستش را به گردن من گذاشته، فرمود:

این شخص برادر، وصی و جانشین من است، از او اطاعت کنید. مردم می خندیدند و به ابوطالب می گفتند:

تو را امر کرد که از پسرت اطاعت کنی! (۵)

۲ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مکرر تصریح فرمود:

که علی علیه السلام در گفتار و کردار خود از خطا و گناه مصون است، هر سخنی که بگوید و هر کاری که انجام دهد با دعوت دینی مطابقت دارد و داناترین مردم به معارف و شرایع اسلام است.

راویان عامه و خاصه نقل کرده اند که، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

علی همیشه با حق و قرآن است و حق و قرآن همیشه با اوست و تا قیامت از هم جدا نخواهند شد. (۶)

۳ مجاهدتها و خدمات علی علیه السلام او را از دیگر صحابه همواره ممتاز گردانید، خوابیدن او در بستر پیامبر در شبانگاهان هجرت و فتوحات او در بدر، احد، خندق و خیبر زبانزد همگان بود.

۴ در غدیر خم پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به ولایت عامه مردم نصب و معرفی کرد و او را مانند خود سرپرست مؤمنان قرار داد.

## رحلت پیامبر و منازعات سیاسی

هر چند رحلت پیامبر و منازعات دامنه دار اصحاب برای تصدی خلافت امری اسف انگیز و فاجعه آفرین است، اما پیامی مهم دارد و آن اینکه مسأله رهبری و حکومت از روشن ترین و بدیهی ترین نیازهای جامعه اسلامی است؛ نیازی که صحابه پیامبر یکصدا برای تحقق آن قیام کردند، هیچ کس در لزوم آن تردید روا نداشت و تنها مصداق و شیوه تعیین آن مورد اختلاف واقع شد. شیعیان معتقد بودند که انتصاب علی علیه السلام به خلافت از سوی پیامبر، نه تنها به موجب نص صورت گرفته است، بلکه از جهت عقلی هم از پذیرش آن گریزی نیست؛ زیرا عقل نمی تواند بپذیرد که رهبری درباره ی کوچکترین مسایل فردی و اجتماعی با پیروان خویش سخن بگوید اما مهمترین مسأله جامعه را در پرده ابهام و سکوت باقی گذارد.

همچنین شیعیان ادعای تمسک به رأی اکثریت و یا اجماع امت در موضوع خلاف را بی وجه می دانند، خصوصا اگر کسی بخواهد آن را به گفتار و کردار پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مستند سازد؛ زیرا ارجاع به رأی اکثریت و یا واگذاری امر امت به اهل «حل و عقد» از سوی کسی که جز وحی سخن نمی گوید امری شایسته به نظر نمی رسد.

البته آنچه در سقیفه اتفاق افتاد، نه رأی اکثریت بود، نه انتخاب اهل حل و عقد، برای اینکه نه رأی گیری عمومی در کار بود و نه آنها که خلیفه تعیین کردند همه اهل حل و عقد به شمار می آمدند، به ویژه آنکه بسیاری از صحابه بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند ابن عباس، زبیر، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار در این انتخاب

حضور نداشتند و به شدت با آن مخالف بودند. همه می دانند حتی بیعتی که انجام شد در سطحی گسترده و عمومی نبود و تنها به تنی چند از متنفذین و سران قبایل اختصاص داشت. (۸) خلیفه دوم، با آنکه خود بنیانگذار این خلافت بود، می گفت:

«هر کس به چنین طریقی متوسل شود شایسته بیعت نیست و هر کس چنین بیعتی کند باطل خواهد بود». (۹)

اهل سقیفه حتی به همان شیوه که خود ابداع و عمل کردند وفادار نماندند، بلکه سالیانی بعد، خلیفه اول رسما عمر را به جانشینی خود برگزید.

در پی این عمل خلیفه اول، چنین پرسشی پدید آمد: اگر تعیین جانشین امری جایز است، چرا بر پیامبر روا نبود و اگر جایز نیست، چرا خلیفه بدان دست یازید؟

نظام رهبری در مکتب اهل بیت علیهم السلام بسیاری از صحابه پیامبر با استفاده از مفاد آیاتی چون:

و جعلنا ائمه یهدون بامرنا و کانوا بایاتنا یوقنون.

و جعلنا ائمه یهدون بأمرنا لما صبروا ...

و ... قال انی جاعلك للناس اماما. (۱۰)

و همچنین با استناد به قول و فعل پیامبر بر این باور شدند که امام و پیشوای جامعه باید از سوی خدا و به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی و معین شده، معصوم و از هر عیب و نقص خلقی و خلقی و سببی پیراسته باشد و در خاندانی پاك و پاکدامن تولد یافته باشد. بنابراین در عرف خاص شیعیان: «امام» رهبری سیاسی، فکری، اخلاقی را در بر می گیرد و اداره امور اجتماعی، راهنمایی و ارشاد فکری و آموزش دینی و تصفیه و تزکیه اخلاقی از او انتظار می رود. (۱۱) چنین شخصی مسلما باید از رذایل

اخلاقی وارسته، به فضایل آراسته و در دانش و بینش و بردباری و سایر صفات متعالی سرآمد همگان باشد.

«الامام المطهر من الذنوب، المبراء عن العیوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم» (۱۲)

امام در سایه این ویژگیها که ارشاد و هدایت امت را عهده دار می شود، اما روشن است که به هنجار آوردن ملت، بدون نظام و برنامه و مدیریت نیرومند، هرگز ممکن نیست. از اینرو امامت را «نظام دین و دنیا» دانسته اند:

هشتمین پیشوای ما حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

ان الامام نظام الدین، عز المسلمین، غیظ المنافقین و بوار الکافرین؛

امام سبب برپایی نظام دین، خشم منافقین و نابودی کافرین است.

آرمان طرفداران مکتب اهل بیت پیامبر این بود که چنین کسی بر جامعه اسلامی حکومت کند و آنها در سایه چنین آرمان بلندی همواره بر سلاطین فاسد و ستمگر شوریده اند. متفکر معروف عراقی دکتر علی الوردی در این باره می نویسد:

شیعه ائمه خود را معصوم از گناه (پیراسته از فساد اخلاقی و سیاسی و اجتماعی) می دانند و این عقیده یعنی اصل عصمت، نتایج اجتماعی و عملی سترگی در پی داشت؛ زیرا غیر مستقیم انتقادی از ستمگری ها و تباهکاری های خلفا، سلاطین و قدرتمندان بود. شیعیان، که اعتقاد به عصمت دارند، با عصمت ائمه خود، گناهان بزرگ ستمکاران و فرمانروایان را مورد حمله قرار می دادند و ائمه خود را به عنوان نمونه تمام عیار عصمت و پاکدامنی در برابر آنان می گذاشتند. تشیع، مانند هر مسلک انقلابی، ریشه فساد و تباه روزی و سیاه روزگاری جامعه را در سازمان حکومت جستجو می کند و نا آگاهان و شناخت نایافته ها (توده غافل و ناآگاه) را مسؤول و مقصر نمی شناسد. اعتقادی که شیعیان درباره ی امامت دارند همیشه آنها

را به قیام بر ضد حکومتها واداشته است؛ زیرا هر حکومتی در هر سیستمی؛ از نظر شیعه ستم کیش و بیدادگر فرمان است. شیعیان تنها حکومتی را بر حق می دانند و از آن رضایت دارند که امامی معصوم از آل علی آن را اداره کند.

این عقیده موجب دوام و استحکام دشمنی میان شیعیان و صاحبان قدرت شده و بر این اساس بود که شیعه را گاهی به زندقه و الحاد متهم می ساختند. رافضی بودن، معنی تلویحی و ضمنی آن، عبارت از رفض (رد و انکار) دین و دولت بود و دوره ای بر مسلمین گذشت که اگر به زندقه یا کفر یا الحاد متهم می شدند، بهتر از آن بود که به تشیع یا رفض متهم شوند و نشانه های آن تا امروز بر جای مانده است. (۱۳)

بحقیقت اصل عصمت و همچنین اندیشه ضرورت تنصیص امامت و رهبری از جانب خدا و پیامبر و حصر این رهبری در خاندان علی، درفش فکری و پرچم مقاومت سیاسی و مبارزه معنوی گروههای مخالف و انقلابی جامعه علیه خلفا و صاحبان امتیازات سیاسی و اجتماعی بود.

حتی «بارتلس»، محقق و مورخ روسی، نیز می پذیرد که نهضتها اغلب از آنجا آغاز می شد که داعیان از جانب مدعیان امامت به قصد متشکل ساختن پیروان در روستاها و میان قبایل و عشایر ظاهر می شدند و مخفیانه به کسانی که مورد اعتماد بودند، تلقین می کردند که قدرت و حکومت امویان و یا عباسیان از شیطان است و امیرالمؤمنین واقعی از اولاد علی علیه السلام ظهور کرده، زمین را از قسط و عدل پر خواهند کرد، چنانکه از جور و ستم پر شده است. (۱۴)

به گزارش قاضی نعمان،

در طول قرن هشتم تا نهم میلادی در اصفهان، هرات، خراسان، فارس، ری و نقاط دیگر صد و نه جنبش به رهبری فرزندان علی بر پا شد و همه آنها مدعی بودند که «علم حقیقی» محمد صلی الله علیه و آله و کلید گنج اسرار رسالت نزد آنها و مسند خلافت حق آنهاست». (۱۵)

اما باید دانست که غیبت امام معصوم هرگز به معنای تعطیل شدن نظام دینی نیست؛ زیرا اولا اجرای بسیاری از احکام اسلامی متوقف بر وجود نظام است و ثانیا حفظ کیان اسلام و مسلمین بدون برخورداری از قدرت و حاکمیت دین ممکن نیست. در عصر غیبت این مسؤولیت به عهده کسی است که از نظر علم و عدالت و دیگر ملاکها از دیگران به امام معصوم علیه السلام نزدیکتر باشد.

## پی نوشتها

۱ برای آگاهی بیشتر رجوع شود به کتاب «ماجرای سقیفه» نوشته محمدرضا مظفر، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، ص ۳۹

۲ سوره مائده، آیه. ۶۷

۳ برای آگاهی بیشتر رجوع شود به کتابهای «علی در قرآن و حدیث» و «تجلی امامت» تألیف سید علی اصغر ناظم زاده.

۴ ارشاد، ج ۱، ص ۳۲

۵ طبری، ج ۲، ص ۶۳

۶ غایه المرام، ص ۵۳۹

۷ برای آگاهی از منابع حدیث غدیر، رجوع شود به دو کتاب «عبقات الانوار، میرحامد حسین هندی» و «الغدیر، عبدالحسین امینی.»

۸ تاریخ یعقوبی. ج ۲، ص ۱۰۳ و ۱۰۶

مروج الذهب. ج ۲، ص ۳۰۷ و ۳۵۲

۹ کنزالعمال، ج ۳، ص ۲۳۲۶

۱۰ سجده، آیه ۲۴

انبیاء، آیه ۷۳

بقره، آیه. ۱۲۴

۱۱ پیشوای صادق، آیت الله خامنه ای، ص ۷۰ و ۷۱

۱۲ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۷

این حدیث در عیون الاخبار و تحف العقول نیز آمده است.

۱۳ وعاظ السلاطین، ص ۳۰۲ و ۳۰۳

۱۴

ناصرخسرو و اسماعیلیان، بارتلس، ص ۱۵۱۵. ۷۶ همان کتاب،

و نیز بنگرید به کتاب حکومت اسلامی از دیدگاه نائینی، حمیدرضا مستعان، ص ۸. ۱۰

## مشخصات

عنوان و نام پدیدآور: پژوهشنامه پیام غدیر[پیایند مجله]

مشخصات نشر: جهرم: [بنیاد پژوهشی- فرهنگی پیام غدیر]، ۱۳۸۸.

شاپا: ۲۰۰۸-۶۵۸ X

یادداشت: فهرست نویسی براساس شماره۱۴ پاییز ۱۳۸۸.

یادداشت: صاحب امتیاز: بنیاد پژوهشی- فرهنگی پیام غدیر

مدیر مسئول: علی دور اندیش

سردبیر: احمد بهشتی

یادداشت: فصلی

# عید غدیر و اعمال آن

## عید غدیر برترین و پرشکوه ترین عید اسلامی

### مقدمه

امام علی علیه السلام از ولادت تا شهادت ص ۴۰۷ سید محمد کاظم قزوینی

روزهای سرنوشت ساز ملی و عیدهای شادی بخش و نشاط آفرین دینی در نظر گاه جامعه ها و تمدن های زنده و آگاه، هر کدام دارای شکوه و اهمیت و ارزش ویژه ای است و مردم خردمند و خردورز و آگاه به تناسب نقش هر یک از این روزهای تاریخی در نجات و رستگاری و آزادی و رشد معنوی و اجتماعی آن جامعه و مردم، از دیرباز بر اساس راه و رسم مذهبی و ملی، مردمی و یا منطقه ای بدان روزها و عیدها بها می دهند و فرا رسیدن آنها را گرامی می دارند و روز شکوهبار «غدیر» و یا عید غدیر از دیرباز در نظر خدا و پیامبرش و نیز خاندان وحی و رسالت و توحیدگرایان و مسلمانان از ارزش و اهمیت وصف ناپذیری بهره ور بوده و هماره به آن سخت بها می دهند و آن را برترین و پر شکوه ترین عید مذهبی و دینی می نگرند.

این همه شکوه و عظمت برای این روز بزرگ چرا؟

از نظر آفریـدگار هستی اهمیت این روز بزرگ به خاطر آن است که در این روز سـرنوشت ساز به فرمان او، پیام آورش مـدال شکوه و افتخار پیشوایی و رهبری راستین را بر سینه علی علیه السلام نشاند و تاج معنوی خلافت را بر سر سرفراز او نهاد و او را به عنوان امیر و امام و سررشته دار دین و

دنیای مردم برگزید و به همین منظور فرشته وحی با پیام او به پیام آورش فرمود آمد و ضمن تسلیم گرم ترین تبریک و تهنیت خدا به پیامبر و مردم توحیدگرا این آیه را آورد که:

هان ای مردم!

امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خویشتن را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما به عنوان آیین جاودانه برگزیدم ...

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا ... (۱).

### از دیدگاه پیامبرصلی الله علیه و آله

و از نظر پیامبر اهمیت این روز پر شکوه تا آنجایی است که:

«حافظ ابو سعید» در کتاب خویش، «شرف المصطفی» از «احمد بن حنبل» و از «ابو سعید خدری» آورده است که:

آن پیشوای بزرگ در روز عید غدیر می فرمود:

هان ای مردم!

اینک به من تبریک بگویید، چرا که خدای پر مهر در این روز بزرگ، هم نعمت بزرگ رسالت را به من ارزانی داشت و هم مقام والای امامت راستین را به خاندانم.

«انه قال صلی الله علیه و آله یوم الغدیر:

هنئونی، ان الله تعالی خصنی بالنبوه و خص اهل بیتی بالإمامه»

و درست در این راستا بود که یاران پیامبر، از جمله «عمر» و «ابوبکر» پیش آمدند و به امیر والایی ها تبریک گفتند و تصریح کردند که:

خوشا به حالت، چقدر پر شکوه و زیباست برایت ای علی!

هان ای امیر مؤمنان!

گوارا باد که اینک مولا و سررشته دار ما و هر زن و مرد توحیدگرا و با ایمانی شده ای و خدا و پیامبرش تو را به این مقام بلند و پر شکوه برگزیده اند ...

«و عمر یهنئی علیا بقوله:

«طوبی لک» او «بخ بخ»، او «هنیئا لک»، اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه»

از ششمین

امام نور آورده اند که پیامبر در اهمیت این روز بزرگ فرمود:

«یوم غـدیر خم افضل اعیاد أمتی، و هو الیوم الـذی امرنی الله بنصب اخی علی بن ابی طالب علما لأمتی یهتـدون به من بعدی، و هو الیوم الذی اکمل فیه الدین، و أتم علی أمتی فیه النعمه، و رضی لهم الاسلام دینا»

روز پر شـکوه «غـدیر» از برترین عیدهای مذهبی برای جامعه و امت من است، چرا که در این روز پر برکت بود که خدا به من فرمـان داد تـا برادرم علی علیه السـلام را به رهبری راستین امت خویش برگزینم و به مردم روشـنگری کنم که پس از من از او پیروی نماینـد و نیز در این روز بود که خـدای فرزانه دین خود را کامل و نعمت خویش را بر امت من تمام گردانیـد و خشـنود گردید که دین آنان اسلام باشد و خودشان مسلمان واقعی.

## از نظرگاه خاندان رسالت

اما از دیدگاه پیشوایان راستین دین، روز «غدیر» بسـیار پر شـکوه و با عظمت است و به همین دلیل هم خاندان وحی و رسالت، آن را گرامی می داشتند و در این مورد نیز به پیامبر اقتدا داشتند.

در این مورد «فرات بن اخنف» آورده است که:

به حضرت صادق گفتم:

فـدایت گردم آیا برای مردم توحیـدگرا و مسـلمان عیـدی پر شـکوه تر از عیـد فطر و عیـد قربان و روز عرفه و روز جمعه آمده است؟

«قلت جعلت فداک، للمسلمین عید افضل من الفطر و الأضحی و یوم الجمعه و یوم عرفه؟»

فرمود:

آری، برترین، شـریف ترین و پر شـکوه ترین عیـد نزد خدا، همان روزی است که خدا در آن روز دین خود را کامل ساخت و به پیامبر و مردم پیام فرستاد که:

«الیوم اکملت لکم

دینکم ...»

پرسیدم: سرورم این روز کدام است؟

فرمود:

فرات!

پیامبران پیشین هر کدام می خواستند برای خود جانشینی بر گزینند، به دستور خدا روزی مردم را گرد می آوردند و برترین فرد امت خویش را به دستور خدا به امامت بر می گزیدند و آن روز را روز عید اعلام می داشتند و آن روز، همان روز شکوهباری است که خدا علی را به امامت مردم برگزید و بدین وسیله دین خود را کامل ساخت و نعمت خویشتن را بر آنان تمام گردانید ...

گفتم:

سرورم، این روز کدامین روز است؟

فرمود:

در میان بنی اسرائیل گاه روز شنبه اتفاق افتاد و گاه یکشنبه و گاه دوشنبه ... اما در اسلام روز عید غدیر می باشد.

پرسیدم: در این روز بزرگ چه کاری باید برای تقرب به خدا انجام داد؟

«فما ینبغی لنا ان نعمل فی ذلک الیوم؟»

فرمود:

فرات روز عید غدیر، روز پرستش خدا، روز نماز و نیایش، روز سپاس و ستایش خدا و روز شادی و شادمانی است، چرا که خدا در این روز به خاطر گزینش امامان خاندان وحی و رسالت به رهبری و سررشته داری دین و دنیای شما، بر مردم نعمتی گران ارزانی داشت. به همین دلیل در سپاس به بارگاه خدا دوست می دارم شما روزه بدارید.

«قال:

هو یوم عباده و صلاه و شکر لله و حمد له، و سرور لما من الله به علیکم من ولایتنا، فانی احب لکم ان تصوموا».

گفتنی است که روایات رسیده در این مورد بسیار است و به همین دلیل هم پیروان مذهب اهل بیت از دیرباز در عراق، ایران، هند، پاکستان، سوریه، لبنان، و دیگر کشورها و شهرهای کوچک و بزرگی که در آن زندگی می کنند، این روز بزرگ را

جشن می گیرند و عید می دانند و آن را گرامی می دارند.

در افریقا، به ویژه مراکش و مغرب عربی نیز در عصر فاطمیان و ادریسیان و سلسله های شیعه، این روز، سخت گرامی داشته می شد و دولت و ملت جشن های پر شکوهی در آن روز بر پا می داشتند، اما با گذشت زمان و پیدایش دگرگونی های نامطلوب این عید بزرگ دینی و انسانی که روز عدالت و آزادی و والایی و شایسته سالاری است در برخی کشورهای عربی و افریقایی به دست فراموشی سپرده شد که به باور من باید این روز را بسیار گرامی داشت و نسبت به دیگر عیدهای مذهبی و ملی آن را برتر شمرد و جشن های پر شکوهی بر پا ساخت، چرا که روز غدیر روز بسیار پر شکوهی است، روز یادآوری عدالت، آزادی، تقوا، پارسایی، آزادگی، بزرگ منشی، والایی، کرامت امنیت و ارزشهای والایی است که امیر مؤمنان و راه رسم آزادمنشانه و مردمی او در زندگی سمبل و تجلیگاه آن بود و باید به هوش بود که از این روز بزرگ و اصل انسان ساز امامت عادلانه و آسمانی دوازده امام معصوم سوء استفاده نشود و دیگران را با انواع شگردها در شمار آنان جا نزنند که پیامبر فرمود:

جانشینان راستین من دوازده تن هستند، نخستین آنان علی است و آخرین آنان مهدی که درود خدا بر همه آنان باد.

### پی نوشت

۱) سوره مائده، آیه. ۳

## عید غدیردر سیره اهل بیت علیه السلام

### مقدمه

مأخذ: مجله کوثر شماره ۳۷ جواد محدثی

سابقه «غدیر» و «عید گرفتن» این روز مقدس، به زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می رسد. در دوران ائمه دیگر نیز این سنت دینی ادامه داشته و امینان وحی الهی، همچون امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام آن را آشکار ساخته و یادش را گرامی و زنده نگه می داشتند. پیش از آنان نیز، امیرالمومنین علیه السلام احیاگر این عید بود.

رمز عید بودن «غدیر» نیز، کمال دین و اتمام نعمت در سایه تداوم خط رسالت در شکل و قالب امامت بود.

به فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان مامور شدند «ولایت» را به صاحب ولایت تبریک گویند و با آن حضرت بیعت کنند. رسول خدا نیز براین نعمت الهی شادمانی کرد و فرمود:

«الحمدلله الذی فضلنا علی جمیع العالمین.»

آیه قرآن که به صراحت، این روز را روز اکمال دین و خشنودی پروردگار از این واقعه و این تعیین وصی دانسته، رمز دیگری از عید بودن غدیر خم است. فرخندگی این روز و عظمت این مراسم و عید بودن غدیر، در آن روز و لحظه برهمگان روشن

بود. این نکته را حتی «طارق بن شهاب» مسیحی که در مجلس عمر بن خطاب حضور داشت، فهمیده بود که گفت:

اگر این آیه (الیوم اکملت لکم دینکم ...) (مائده / ۳) در میان ما نازل شده بود، روز نزول آیه را عید می گرفتیم. هیچ یک از حاضران نیز حرف او را رد نکردند. خود عمر نیز سخنی گفت که به نوعی پذیرش حرف او بود. (۱)

## عید گرفتن غدیر

غدیر، تنها نه به عنوان «روزی تاریخی»، بلکه به عنوان یک «عید اسلامی» مطرح است.

عید بودن آن نیز، مراسم و سنتهای خاصی را می طلبد و نه تنها باید آن را عید دانست، بلکه باید آن را عید گرفت و به شادمانی پرداخت و به عنوان تعظیم شعائر دینی، آن را بزرگ داشت و بر شکوه آن افزود، تا ارزشهای نهفته در این روز عظیم، همواره زنده بماند و سیره معصومین (علیهم السلام) احیا گردد.

همه این ویژگیها برای این روز بزرگ، موقعیتی والا و ارزشمند پدید آورد، آنچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی و مومنانی که پیرو آنان بودند، از موقعیت این روز شادمان بودند. مقصود ما از «عید گرفتن» این روز نیز همین است. خود حضرت رسول نیز به این نکته اشاره و تصریح فرموده است، از جمله در روایتی که می فرماید:

«روز غدیر خم، برترین اعیاد امت من است، روزی است که خدای متعال مرا فرمان داد تا برادرم علی بن ابی طالب را به عنوان پرچمی هدایتگر برای امتم تعیین کنم که پس از من به وسیله او راهنمایی شوند، و آن، روزی است که خداوند در آن روز، دین را کامل ساخت و نعمت را بر امتم به کمال و تمام رساند و اسلام را به عنوان دین، برایشان پسندید.»

کلام دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله که فرموده بود:

«به من تهنیت بگویید، به من تهنیت بگویید.» (۲)

نیز نشان دهنده همین عید بودن روز غدیر در کلام حضرت رسول است.

خود امیرالمومنین علیه السلام در ادامه خط پیامبر، این روز را عید گرفت و در سالی که روز جمعه با روز غدیر مصادف شده بود، در ضمن خطبه عید فرمود:

«خداوند متعال برای شما

مومنان، امروز دو عید بزرگ و شکوهمند را مقارن قرار داده است که کمال هر کدام به دیگری است، تا نیکی و احسان خویش را درباره ی شما کامل سازد و شما را به راه رشد برساند و شما را دنباله رو کسانی قرار دهد که با نور هدایتش روشنایی گرفته اند و شما را به راه نیکوی خویش ببرد و به نحو کامل از شما پذیرایی کند.

پس جمعه را محل گردهمایی شما قرار داده و به آن فراخوانده است، تا گذشته را پاک سازد و آلودگیهای جمعه تا جمعه را بشوید، نیز برای یادآوری مومنان و بیان خشیت تقوا پیشگان مقرر ساخته است و پاداشی چند برابر پاداشهای مطیعان در روزهای دیگر قرار داده و کمال این عید، فرمانبرداری از امر الهی و پرهیز از نهی او و گردن نهادن به طاعت اوست.

پس توحید خدا، جز با اعتراف به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفته نیست و دین، جز با قبول ولایت به امر الهی قبول نمی شود و اسباب طاعت خدا جز با چنگ زدن به دستگیره های خدا و اهل ولایت، سامان نمی پذیرد.

خداوند در روز غدیر، بر پیامبرش چیزی نازل کرد که بیانگر اراده اش درباره ی خالصان و برگزیدگان است و او را فرمان داد که پیام را ابلاغ کند و از بیماردلان و منافقان هراس نداشته باشد و حفاظت او را عهده دار باشد ... (تا آنجا که فرمود:)

رحمت خدا بر شما باد!

پس از پایان این تجمع، به خانه هایتان برگردید و به خانواده خود، وسعت و گشایش دهید و به برادران خود نیکی کنید و خداوند را بر نعمتی که ارزانی تان کرده، سپاس گویید.

باهم باشید، تا خداوند هم متحدتان سازد، به یکدیگر نیکی کنید، تا خداوند هم الفت شما را پایدار کند، از نعمت الهی به یکدیگر هدیه دهید، آن گونه که خداوند برشما منت نهاده و پاداش آن را در این روز، چندین برابر عیدهای گذشته و آینده قرار داده است. نیکی دراین روز، ثروت را می افزاید و عمر را طولانی می کند. ابراز عاطفه و محبت به هم در این روز، موجب رحمت و لطف خدا می شود. تا می توانید، در این روز از وجودتان خرج خانواده و برادرانتان کنید و در برخوردها و ملاقاتها ابراز شادمانی و سرور کنید ...» (۳)

## آیین عید غدیر و ائمه

ائمه اهل بیت (علیهم السلام)، این روز را شناخته و شناسانده و آن را عید نامیدند و همه مسلمانان را به عید گرفتن آن دستور دادند و فضیلت آن روز و ثواب نیکوکاری در آن را بیان کردند.

فرات بن احنف می گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

جانم فدایت!

آیا مسلمانان عیدی برتر از عید فطر و قربان و جمعه و روز عرفه دارند؟

فرمود:

آری! با فضیلت ترین، بزرگترین و شریفترین روز عید نزد خداوند، روزی است که خدا دین را در آن کامل ساخت و بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله این آیه را نازل فرمود:

(الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا)

گفتم:

آن کدام روز بود؟

فرمود:

هرگاه یکی از پیامبران بنی اسرائیل می خواست جانشین خود را تعیین کند و انجام می داد، آن روز را عید قرار می دادند. آن روز، روزی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به عنوان هادی امت نصب کرد و این آیه نازل شد

و دین کامل گشت و نعمت خدا بر مومنان، تمام شد.

گفتم:

آن روز، کدام روز از سال است؟

فرمود:

روزها جلو و عقب می افتد، گاهی شنبه است، گاهی یک شنبه، گاهی دوشنبه، تا ... آخر هفته.

گفتم:

در آن روز، چه کاری سزاوار است که انجام دهیم؟

فرمود:

آن روز، روز عبادت و نماز و شکر و حمد خداوند و شادمانی است، به خاطر منتی که خدا بر شما نهاد و ولایت ما را قرار داد. دوست دارم که آن روز را روزه بگیرید. (۴)

حسن بن راشد از امام صادق علیه السلام روایت می کند که:

به آن حضرت عرض کردم:

جانم فدایت! آیا مسلمانان را جز عید فطر و قربان، عیدی است؟

فرمود:

آری ای حسن! بزرگتر و شریف تر از آن دو.

پرسیدم: چه روزی است؟

فرمود:

روزی که امیرالمومنین علیه السلام به عنوان نشانه راهنما برای مردم منصوب شد.

گفتم:

فدای شما! در آن روز چه کاری سزاوار است که انجام دهیم؟

فرمود:

روزه می گیری و بر پیامبر و دودمانش درود می فرستی و از آنان که در حقشان ستم کردند، به درگاه خدا تبری می جویی. همانا پیامبران الهی به اوصیاء خویش دستور می دادند روزی را که جانشین تعیین شده، «عید» بگیرند.

پرسیدم: پاداش کسی که آن روز را روزه بگیرد چیست؟

فرمود:

برابر با روزه شصت ماه است. (۵)

عبدالرحمن بن سالم نیز از پدرش روایت کرده که:

از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مسلمانان غیر از جمعه، قربان و فطر، عیدی دارند؟

فرمود:

آری، عیدی محترم تر.

گفتم:

چه روز؟

فرمود:

روزی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله، امیرالمومنین علیه السلام را به امامت منصوب کرد و فرمود:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه».

عرض کردم:

آن روز، چه روزی است؟

فرمود:

به روزش چه کار داری؟ سال در گردش است، ولی آن روز، هیجدهم ذی حجه است.

پرسیدم: در آن

روز شایسته است چه کاری انجام شود؟

فرمود:

در آن روز، با روزه و عبادت و یاد کردن محمـد و آل محمـد، خداونـد را یاد می کنیـد. همانا پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله توصـیه فرمود که مردم این روز را عیـد بگیرنـد. پیامبران همه چنین می کردنـد و به جانشـینان خود وصـیت می کردند که روز تعیین جانشین را عید بگیرند. (۶)

امام صادق علیه السـلام نیز روزه غدیر خم را برابر با صد حج و عمره مقبول نزد خداوند می دانست و آن را «عید بزرگ خدا» می شمرد.

در «خصال» صدوق از مفضل بن عمر روایت شده که:

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم:

مسلمانان چند عید دارند؟

فرمود:

چهار عید.

گفتم:

عید فطر و قربان و جمعه را می دانم.

فرمود:

برتر از آنها روز هیجـدهم ذی حجه است. روزی که پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله، (دست) حضـرت امیر علیه السـلام را بلند کرد و او را حجت بر مردم قرار داد.

پرسیدم: دراین روز، چه باید بکنیم؟

فرمود:

با آنکه هرلحظه بایـد خدا را شـکر کرد، ولی دراین روز، به شـکرانه نعمت الهی باید روزه گرفت. انبیای دیگر نیز این گونه به اوصیای خود سفارش می کردند که روز معرفی وصی را روزه بدارند و عید بگیرند.

در حدیث دیگری در «مصـباح» شیخ طوسی» (۷) امـام صـادق علیه السـلام آن روز را روزی عظیم و مورد احترام معرفی کرده

است که خداونـد حرمت آن را بر مومنان گرامی داشـته و دینشان را کامل ساخته و نعمت را برآنان تمام نموده است و در این روز، با آنان عهـد و میثاق خویش را تجدیـد کرده است. امام، غـدیر خم را روز عیـد و شادمانی و سـرور و روز روزه شـکرانه دانسته که روزه اش معادل شصت

ماه از ماههای حرام (محرم، رجب، ذی قعده و ذی حجه) است.

در حدیثی دیگر است که، حضرت صادق علیه السلام در حضور جمعی از هواداران و شیعیانش فرمود:

آیا روزی را که خداوند، با آن روز، اسلام را استوار ساخت و فروغ دین را آشکار کرد و آن را برای ما و دوستان و شیعیانمان عید قرار داد، می شناسید؟

گفتند:

خدا و رسول و فرزند پیامبر داناتر است، آیا روز فطر است؟

فرمود:

نه.

گفتند:

روز قربان است؟

فرمود:

نه، هرچند این دو روز، بسیار مهم و بزرگند، اما روز «فروغ دین» از اینها برتر است، یعنی روز هیجدهم ذی حجه ... فیاض بن محمد بن عمر طوسی در سال ۲۵۹ (در حالی که خودش ۹۰ سال داشت.) گفته است که حضرت رضا علیه السلام را در روز غدیر ملاقات کردم، درحالی که در محضر او جمعی از یاران خاص وی بودند و امام علیه السلام آنان را برای افطار نگاه داشته بود و به خانه های آنان نیز طعام و خلعت و هدایا، حتی کفش و انگشتر فرستاده بود و وضع آنان و اطرافیان خود را دگرگون ساخته بود و پیوسته فضیلت و سابقه این روز بزرگ را یاد می فرمود.

محمد بن علاء همدانی و یحیی بن جریح بغدادی می گویند:

ما به قصد دیدار احمد بن اسحاق قمی (از اصحاب امام عسکری (ع» در شهر قم به در خانه اش رفته، در زدیم. دخترکی آمد. از او درباره ی احمد بن اسحاق پرسیدیم.

گفت:

او مشغول عید خودش است، امروز عید است.

گفتیم:

سبحان الله! عید شیعیان چهار تاست:

عید قربان، فطر، غدیر و جمعه. (۸)

این نیز نشان دهنده سیره عملی بزرگان شیعه، نسبت به این روز فرخنده است. امید است که جامعه شیعی، با اهتمام

ورزیدن به عید ولایت و رهبری، رشد خودشان را نشان دهند و با تکریم این حبل المتین استوار شیعه، دین خویش را نسبت به بنیادهای اعتقادی ادا کنند.

### پی نوشتها

۱ به نقل از علامه امینی در جلد ۳ الغدیر

۲ شرف المصطفی، ابو سعید خرگوشی

۳ مصباح المتهجد، صفحه ۵۲۴

۴ تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، در سوره مائده

۵ کافی، ج ۱، ص ۳۰۳

۶ همان، ص ۲۰۴

۷ همان، ص ۵۱۳

۸ الغدیر، ج ۳، به نقل از مختصر بصائر الدرجات

## نماز عید غدیر

### مقدمه

مأخذ: مجله کوثر شماره ۲ محمد جعفر طبسی

نماز عید غدیر عبادتی مستحب است که فقهاء رضوان الله علیهم أجمعین در کتابهای فقهی از آن یاد کرده اند. در این مقاله نگاهی گذرا به مسأله استحباب نماز غدیر در روایات و گفتار فقهای نامدار شیعه می افکنیم.

### گفتار فقها

فقهای شیعه در کتابهای فقهی غالبا به این مسأله پرداخته و در مورد استحباب آن فتوا داده اند. شروع بودن آن در حدی است که فقیه جاودانه صاحب جواهر متوفای ۱۲۶۶ ه. ق می گوید:

فلا خلاف احده فی هذه الصلاه بین قدماء الاصحاب و متأخریهم.

در این نماز اختلافی میان فقهای قدم و جدید شیعه ندیدم . ۱ شیخ مفید (ره) متوفای ۴۱۳ ه در این باره می نویسد:

«فاذا ارتفع النهار من اليوم الثامن عشر من ذی الحجه فاغتسل فيه كغسلك للعيدين و الجمعه و ألبس أطهر ثيابك و امس شيئا من الطيب ان قدرت عليه، و ابرز تحت السماء، و ارتقب الشمس فاذا بقی لزوالها نصف ساعه او نحو ذلك فصل ركعتينی ...» (۱)

هنگامی که خورشید در روز هجدهم ذی حجه بالا آمد، مانند غسل عید قربان، عید فطر و روز جمعه غسل کن. بهترین لباسهایت را بپوش، اگر توانستی مقداری عطر استعمال کن، زیر آسمان قرار بگیر و مواظب خورشید باش؛ وقتی نیم ساعت به زوال آفتاب باقی ماند دو رکعت نماز بخوان.

۲ أبوالصلاح حلبی (ره) متوفای ۴۴۷ ه در این مسأله می نویسد:

«و من وكيد السنه الاقتداء برسول الله فی يوم الغدير، و هو الثامن عشر من ذی الحجه الحرام بالخروج الی ظاهر المصر و عقد الصلاه قبل ان تزول الشمس بنصف ساعه لمن تتكامل له صفات امامه الجماعه بركعتين يقراء فی كل ركعه

منهما الحمد و سوره الاخلاص عشرا و سوره القدر عشرا و آیه الکرسی عشرا ...» (۲)

از سنتهای سفارش شده پیروی از رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر، هجدهم ذی حجه، است. پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با خروج از شهر و برگزار کردن نماز غدیر در نیم ساعت قبل از زوال خورشید به وسیله کسی که دارای شرایط امامت جماعت است، تحقق می یابد. نماز غدیر دو رکعت است، در هر رکعت آن پس از حمد، ده بار سوره توحید و قدر و آیه الکرسی خوانده می شود.

۳ شیخ طوسی (ره) متوفای ۴۶۰ ه در این باره چنین نوشته است:

«و یستحب أن یصلی الانسان یوم الغدیر اذا بقی الی الزوال نصف ساعه بعد ان یغتسل رکعتین، یقراء فی کل واحده منهما الحمد مره و قل هو الله أحد، عشر مرات، و آیه الکرسی عشر مرات، و انا انزلناه عشر مرات، فاذا سلم دعا بعدهما بالدعا المعروف.» (۳)

مستحب است انسان در روز غدیر، نیم ساعت به زوال خورشید مانده پس از غسل، دو رکعت نماز به جای آورد و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه سوره توحید، قدر و آیه الکرسی را تلاوت کند و بعد از سلام دعای معروف را بخواند.

۴ قاضی ابن براج طرابلسی (ره) متوفای ۴۸۱ ه می نویسد:

«هذا العید هو الیوم الثامن عشر من ذی الحجه فمن أراد هذا الصلاه فالافضل له أن یغتسل فی هذا الیوم و یلبس أجمل ثیابه و یمس شیئا من الطیب و یبرز تحت السماء فأذا بقی من النهار الی زوال الشمس مقدار ساعه او نحو ذلک صلاها رکعتین ...» (۴)

این

عید همان روز هجدهم ذی حجه است. کسی که می خواهد در این روز نماز عید [عید غدیر] بخواند بهتر است غسل کند، زیباترین لباسش را بپوشد، عطر بزند، در زیر آسمان قرار گیرد و حدود یک ساعت قبل از زوال خورشید دو رکعت نماز به جای آورد ...

۵ ابن زهره حلبی (ره) متوفای ۵۸۵ ه این گونه نگاشته است:

«... و یستحب ان یصلی جماعه، أن یحجر فیها بالقراءه و ان یخطب قبل الصلاه خطبه مقصوره علی حمد الله و الثناء علیه و الصلاه علی محمد و آله، و ذکر فضل هذا الیوم و ما امر الله به فیه من النص بالامامه علی أمیرالمؤمنین علیه السلام.» (۵)

... و مستحب است این نماز به جماعت خوانده شود، قرائت نماز با صدایی بلند باشد و قبل از نماز، خطبه کوتاهی شامل حمد و ثنای الهی، صلوات بر محمد و آل محمد، و فضیلت این روز و مأموریت رسول خدا در انتصاب أمیرمؤمنان به امامت ایراد شود.

۶. مرحوم حلبی (ره) می نویسد:

... و «صلاه یوم الغدیر رکعتان و وقتهما قبل الزوال ساعه ... و لو ابتدأ قبلها بخطبه مشتمله علی الحمد و الثناء و الصلاه و الولاء و الاعلام بفضیله ذلک الیوم و ما خص الله به ولیه من النص علیه بالامامه و تشریفه بالولایه الموکده عهدها علی جمیع الامه لکان اتم فضلا و أعظم أجرا.» (۶)

نماز روز غدیر دو رکعت و وقت آن نیم ساعت به زوال خورشید است ... و چنانچه قبل از نماز در خطبه ای از حمد و ثنای الهی، درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله، دوستی اهل بیت علیه السلام فضیلت آن روز و آنچه خدا

به ولیش اختصاص داده مانند امامت و تشرف به ولایتی که همه امت به پذیرش سفارش شده اند یاد کند، از فضیلتی والا و پاداشی بزرگ برخوردار است.

۷ سلار بن عبدالعزیز (ره) متوفای ۴۶۳ ه در کتاب «مراسم» چنین نوشته است:

«و هی من وکیدا السنن وقتها اذا بقی من الزوال مقدار نصف الساعه فی الیوم الثامن عشر من ذی الحجه ...» (۷)

این نماز از سنت های مؤکد بوده، وقت آن نیم ساعت قبل از زوال خورشید روز هیجدهم ذی حجه است.

۸ علامه حلی (ره) متوفای ۷۲۶ ه می نویسد:

«هذه الصلاه تستحب فی هذا الیوم و اشده تأکیدا قبل الزوال بنصف ساعه.» (۸)

این نماز در روز غدیر مستحب است و نیم ساعت قبل از زوال خورشید بر خواندن آن تأکید شده است.

او همچنین می فرماید:

خدا به سبب هدایت، اکمال دین و اتمام نعمت منتی بر بندگان دارد که سپاس آن در روز غدیر لازم است، بدین خاطر نماز عید غدیر را مستحب شمرده اند.

۹ شهید اول (ره) متوفای ۷۸۶ ه در «ذکری» چنین نوشته است:

«و من الصلوات المستحبه صلوه یوم الغدیر و هی مشهوره بین الاصحاب.» (۹)

یکی از نمازهای مستحبی، نماز روز غدیر است که بین أصحاب شهرت دارد. علاوه بر این او می گوید:

و ثوابها مائه ألف حجه و عمره و یعطی ما سأل. (۱۰)

و پاداش این نماز با هزار حج و عمره برابر است و هر چه [نمازگزار] درخواست کند برآورده می شود.

۱۰ مقدس اردبیلی (ره) متوفای ۹۹۳ ه می نویسد:

«و المشهور بین الاصحاب جواز فعلها جماعه و لیس ببعید، لعدم المنع من الجماعه فی النافله مطلقا بحیث یشملها ظاهرا و لا اجماع فیه، مع الترغیب فی الجماعه، خصوصا فی هذه الصلاه فی هذا

الیوم، و لانه یحصل النفع اکثر لحصول ثوابها لمن لم یعرف هذه الایات بالاقتداء.» (۱۱)

مشهور میان أصحاب جواز خواندن نماز [عید غدیر] به جماعت است و این سخن بعید نیست؛ زیرا خواندن نمازهای نافله به جماعت منع مطلقی ندارد که ظاهر این مورد را شامل شود و اجماعی نیز بر منع تحقق نیافته است. علاوه بر این. جماعت در نمازها، به خصوص در نماز این روز، مورد تشویق شرع قرار گرفته است. از سوی دیگر به جماعت خواند نماز عید سود بیشتر را دارد، چون کسی که با آیات آشنا نیست [توانایی قرائت ندارد] پاداش بسیار می یابد.

۱۱ محقق کرکی (ره) متوفای ۹۴۰ ه در این باره می گوید:

«و صلاه الغدیر رکعتان قبل الزوال بنصف ساعه یقراء فی کل رکعه منها الحمد و کلا من التوحید و القدر و آیه الکرسی الی قوله (هم فیها خالدون) عشرا، جماعه فی الصحراء بعد ان یخطب الامام بهم، و یعرفهم فضل الیوم فاذا انقضت الخطبه تصافحوا و تهانوا.» (۱۲)

نماز غدیر دو رکعت است که نیم ساعت قبل از زوال خورشید خوانده می شود، در هر رکعت، پس از حمد، سوره توحید، قدر و آیه الکرسی، تا هم فیها خالدون، هر یک ده بار خوانده می شود. این نماز پس از خطبه خطیب، که فضیلت آن روز را بیان می کند، پس از پایان خطبه مردم به یکدیگر دست داده، تبریک می گویند.

۱۲ مرحوم نراقی (ره) متوفای ۱۲۴۵ ه می نویسد:

«و استحبابها مشهور بین الاصحاب قدیما و حدیثا و تدل علیه روایه العبدی و غیرها.» (۱۳)

استحباب این نماز بین اصحاب گذشته و حاضر مشهور است و روایت عبدی و غیر آن بر این مطلب دلالت دارد.

مرحوم

سید محمد کاظم یزدی نیز در عروه الوثقی به این مسأله اشاره می کند و تمام کسانی که بر «عروه الوثقی» حاشیه نوشته اند، از جمله مرحوم امام خمینی (ره) آن را پذیرفته اند.

## روایات

به دو روایت در این مسأله اشاره می کنیم:

محدث جلیل القدر شیخ حر عاملی (ره) متوفای ۱۱۰۴ ه. ق در وسائل الشیعه بابی را به استحباب نماز در روز غدیر اختصاص داده، از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند:

«محمد بن الحسن باسناده عن الحسین بن الحسن الحسنی، عن محمد بن موسی الهمدانی، عن علی بن حسان الواسطی، عن علی بن الحسینی العبدی قال:

سمعت أبا عبدالله الصادق علیه السلام یقول:

صیام یوم غدیر خم یعدل صیام عمر الدنیا الی أن قال و هو عید الله الاکبر و ما بعث الله نبیا الا و تعید فی هذا الیوم و عرف حرمته؛ و اسمه فی السماء یوم العهد المعهود و فی الارض یوم المیثاق المأخوذ و الجمع المشهود؛ و من صلی فیه رکعتین یغتسل عند زوال الشمس من قبل أن تزول مقدار نصف ساعه ... عدلت عندالله عزوجل مأئه ألف حجه، و مأئه ألف عمره، و ما سال الله عز و جل حاجه من حوائج الدنیا و حوائج الاخره الا قضیت کائنا ما کانت الحاجه.» (۱۴)

محمد بن حسن با سندش از حسین بن حسن حسنی از محمد بن موسی همدانی از علی بن حسان واسطی از علی بن حسین عبدی نقل کرده است که گفت:

از امام صادق علیه السلام شنیدم، فرمود:

روزه روز عید غدیر با روزه تمام عمر دنیا برابر است [و سخن را ادامه داد] تا آنکه فرمود:

غدیر عیدالله أکبر است، خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر آنکه این

روز را برایش عید قرار داد و حرمتش را به وی شناساند.

غدیر در آسمان «روز عهد معهود» و در زمین «روز میثاق گرفته شده و جمع مشهود» نام دارد. کسی که در این روز نیم ساعت قبل از زوال خورشید دو رکعت نماز بخواند و قبل از آن غسل کند ... نزد خداوند پاداشی برابر با هزار حج و هزار عمره خواهد داشت و خواستهای دنیایی و آخرتی اش برآورده می شود.

ایراد هایی که بر حدیث وارد شده، چنین است:

۱ اشکال مرحوم عاملی شیخ طوسی این روایت را در «تهذیب الاحکام» (۱۵) نقل کرده و مرحوم عاملی در «مدارک الاحکام» (۱۶) سند آن را ضعیف دانسته است. هر چند این بزرگوار عامل ضعف را بیان نکرده، ولی احتمال دارد که به خاطر وجود علی بن الحسین العبدی در سلسله راویان روایت را ضعیف شمرده باشد چون در کتب رجال به وی اعتنایی نشده است.

۲ اشکال مرحوم صدوق (ره) مرحوم صدوق (ره) به خاطر حضور محمد بن موسی همدانی در سند روایت آن را ضعیف می داند و می گوید:

خبر نماز روز غدیر خم و پاداش کسی که در آن روزه بگیرد به طریق محمد بن موسی همدانی نقل شده است. شیخ ما محمد بن حسن بن الولید، محمد بن موسی را مورد اعتماد نمی دانست و هر که در نقل روایت مورد تصدیق و تایید استادم قرار نگیرد نزد من متروک و غیر قابل اعتماد است.

### پاسخ به اشکالها

فقهای بزرگوار ما این موارد را از طریق تسامح در ادله سنن حل کرده اند. چنانکه مرحوم صاحب جواهر می گوید:

و أنت خبیر بما فیه، خصوصا و الحکم استحبابی؛ (۱۷)

و تو از ضعف کلام (صدوق) آگاهی، به

خصوص که این مسأله از احکام استحبابی است. مرحوم صاحب حدائق (ره) می نویسد:

ظاهرا این أخبار و آنچه که به تسامح در ادله سنن شهرت دارد سبب شده است که این نماز میان قدما و متأخران مشهور شود و سخن صدوق و استادش محمد بن حسن بن ولید مورد توجه قرار نگیرد. حدیث دوم از داود بن کثیر از أبی هارون عبدی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است بر اساس این روایات امام ششم علیه السلام فرمود:

کسی که در آن روز دو رکعت نماز به جای می آورد می تواند نماز را در هر وقتی بخواند، [ولی ] بهتر است که نزدیک زوال خورشید باشد [زیرا] آن ساعتی است که امیر مؤمنان علیه السلام در غدیر خم به عنوان پرچمدار (رهبر) مردم معرفی شد [نیز] همان ساعتی است که مردم سمت آن جایگاه نزدیک می شدند.

پس [بهتر است ] در این وقت دو رکعت نماز بگذارد آنگاه سجده کرده صد مرتبه شکرالله بگوید و بعد از نماز دعایی را که وارد شده است بخواند.

## پی نوشتها

۱ المقنعه.

۲ الکافی فی الفقه، ص ۱۶۰

۳ النهایه، ص ۱۴۱

المبسوط، ج ۱، ص ۱۳۲

۴ الهمذب، ج ۱، ص ۱۴۶

۵ غنیه النزوع، ص ۱۰۸

۶ همان کتاب، ص ۱۰۶

۷ المراسم، ص ۸۱

۸ منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۶ رک: تحریر الاحکام، ص ۴۸ و نهایه الاحکام، ج ۱، ص ۹۶ و ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۲۶۷ و تبصره المتعلمین، ص ۳۴

۹ ذکری الشیعه، ص ۲۵۴

۱۰ البیان، ص ۲۱۶

۱۱ مجمع الفائده و البرهان، ج ۳، ص ۳۲

۱۲ جامع المقاصد، ج ۲، ص ۴۸۵

۱۳ مستند الشیعه، ج ۶، ص ۳۸۰

۱۴ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۸۹

مستدرک الوسائل، ج ۶، ص

۱۵ تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۴۳

۱۶ مدارک الاحکام، ج ۴، ص ۲۱۰

۱۷ جواهر الکلام، ج ۱۲، ص ۲۱۵

۱۸ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۹۰

## عید غدیر بزرگترین عید اسلامی

### مقدمه

مأخذ: مجله کوثر شماره ۲ عباس کوثری

«اللهم فکما جعلته عیدک الاکبر و سمیته فی السماء یوم العهد المعهود و فی الارض یوم المیثاق المأخوذ و الجمع المسؤول (۱) صل علی محمد و آل محمد و اقرر به عیوننا.»

(خدایا، چنانکه این روز را بزرگترین عید خود قرار دادی، [آن را] در آسمان روز پیمان و در زمین روز میثاق و جمع مورد بازپرسی نام نهادی، بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله درود فرست و چشمان ما را بدان روشن فرما).

تقدیر الهی بر این قرار گرفت که «غدیر» به ابدیت بپیوندد، و جلوه ای از آیات الهی و تجسمی از تاریخ جاودانه اسلام شود. گویا «برکه خم» به پاس سالیان طولانی خزانه داری بارانهای رحمت الهی و آبرسانی به زائران حرم، اینک باید پایگاه ریزش کلام الهی و قله کمال دین شود. غدیر دیگر برکه ای کم آب نیست که به آبهای سرزمین «رابغ» نیازمند باشد. بلکه در پرتو آن فروغ آسمانی، خود به چشمه سار زمزم و کوثر پیوسته، آب گوارای عدالت و پاکی از مولود کعبه و فرزند «زمزم» و «صفا» گرفته است. غدیر از هنگامی که نظاره گر جلوه زیبای وصایت و جانشینی علی علیه السلام بر دستان پر مهر و سراسر رحمت خاتم رسولان صلی الله علیه و آله شد، دیگر نقطه ای پست در جغرافیای جحفه نیست، پرچم عدالت علوی است که بر بام بلند تاریخ افراشته شده است. غدیر اینک بزرگترین و دل انگیزترین هدیه آسمان «امامت» را

به آدمیان ارزانی می دارد. بدین گونه غدیر، سرزمینی مقدس شد و روز هجدهم ذی حجه بزرگترین عید اسلامی؛ و چنان شد که امام صادق علیه السلام در باره اش فرمود:

«و ان یوم غدیر خم بین الفطر و الاضحی و الجمعه کالقمر بین الکواکب»

روز غدیر خم در میان اعیاد «فطر» و «قربان» و «جمعه»، به سان ماه در میان ستارگان، می درخشد. (۲) در این نوشتار بر «عیدک الاکبر»، که در دعای روز غدیر آمده است، درنگ می کنیم؛ و عید بودن این روز بزرگ را در سنت پیامبر و عترت معصومش جویا می شویم و مشاهده می کنیم که شیعه در برگزاری جشن غدیر، به سان دیگر معتقدات خویش، پایبند وحی الهی و سر سپرده سنت رسول گرامی صلی الله علیه و آله است.

## عید غدیر، سنت نبوی

زنده نگهداشتن شعائر الهی رسالتی است که مرزبانان عقیده و ایمان همواره بر آن تأکید داشته اند. چرا که تقوای دلها و پاکی جانها در گرو بزرگداشت آن است، در قرآن کریم می خوانیم:

«و من یعظم شعائر القلوب فانها من تقوی القلوب». (۳)

جوامع بشری نیازمند یادآوری و حضور دایم هویت های فرهنگی و اصالتهای معنوی است. رسول گرامی اسلام در این امر پیشقدم شد و با عمل خویش راه جامعه اسلامی را روشن ساخت. یکی از دلائل عید بودن غدیر، حدیث «هنئونی» است.

این حدیث در منابع اهل سنت نیز با اسناد و عبارات مختلف ذکر شده است. بزرگانی چون احمد ابن حنبل، پیشوای حنبلیان، در صفحه ۲۸۱، جلد چهارم مسند، و حافظ ابوجعفر محمد ابن جریر طبری در صفحه ۴۲۸ جلد سوم تفسیر خویش، از این روایت یاد کرده اند در نقل حافظ ابو سعید چنین آمده است:

«ثم قال النبی صلی الله

علیه و آله هنئونی هنئونی، ان الله تعالی خصنی بالنبوه و خص اهل بیتی بالامامه» پیامبر گرامی فرمود:

به من تبریک بگویید، به من تبریک بگویید، زیرا خداوند مرا به پیامبری و اهل بیتم را به امامت ممتاز ساخته است. (۴)

در روایت دیگری یکی از مورخین اهل سنت پس از ذکر حدیث غدیر چنین آورده است:

ثم جلس رسول الله صلی الله علیه و آله فی خیمه تخص به و امر امیرالمؤمنین علیه السلام ان یجلس فی خیمه أخری و أمر اطباق الناس بأن یهنئوا علیا علیها السلام؛ سپس رسول گرامی صلی الله علیه و آله در خیمه مخصوص خویش نشست و به امیرمؤمنان علیه السلام دستور داد که در خیمه دیگری بنشیند و به مردم فرمان داد تا به حضور علی علیه السلام رسیده، به آن حضرت تبریک بگویند.

این مورخ سپس می نویسد:

و لما فرغ الناس امر رسول الله صلی الله علیه و آله امهات المؤمنین بان یسرن الیه و یهنئنه ففعلن؛

بعد از متفرق شدن مردم، پیامبر صلی الله علیه و آله به همسران خویش دستور داد که به سوی علی علیه السلام رفته، به آن حضرت تبریک بگویند، آنان نیز اطاعت کردند. (۵)

دلیل دیگری که بیانگر عید بودن روز غدیر در سنت پیامبر گرامی اسلام است خطبه ای است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در روز عید غدیر ایراد کرده است.

در اینجا قسمتی از آن را، که به وسیله یکی از غدیرشناسان معاصر ترجمه شده است. می آوریم:

امام رضا علیه السلام از پدران خویش نقل می کند که:

در روزی از روزهای خلافت علی علیه السلام جمعه و غدیر به یک روز افتاده بود. امام در آن روز خطبه ای عجیب خواند و توحیدی شگفت گفت. آن حضرت

در بخشی از سخنان خویش چنین فرمود:

«ان الله تعالی جمع لکم معشر المؤمنین فی هذا الیوم عیدین عظیمین کبیرین لا یقوم احدهما الا بصاحبه ...؛

خدای عزوجل در این روز برای شما دو عید فراهم کرد؛ دو عید بزرگ که یکی از این دو جز به آن دیگری استوار نتواند بود».

سپس آن حضرت به داستان غدیر اشاره فرمود و ویژگیهای روز غدیر را چنین برشمرد: ان هذا یوم عظیم الشأن فیه وقع الفرج و رفعت الدرج هو یوم الایضاح و الافصاح من المقام الصراح و یوم کمال الدین و یوم العهد المعهود و یوم تبیان العقود عن النفاق و الجحود ...

همانا امروز، روزی بس بزرگ است. در این روز گشایش در رسید، منزلت کسان که شایسته بودند بلندی گرفت و برهان خدا روشن شد. آری، امروز روز روشن کردن حق و از مقام پاک «رهبر معصوم» به صراحت و «نص» سخن گفتن است، امروز روز کامل شدن دین است، امروز روز عهد و پیمان است، امروز روز گواهی و گواهان است، امروز روز نمایاندن بنیادهای نفاق و انکار است.

حضرت در آخر خطبه می فرماید:

و اذإ؛ تلاقیتم فتصافحوا بالتسلیم و تهانؤ النعمه فی هذا الیوم و لیبلغ الحاضر الغائب ...

امرنی رسول الله صلی الله علیه و آله بذلک، چون به یکدیگر رسیدید، همراه سلام، مصافحه کنید و نعمتی را که در این روز نصیبتان شده است به یکدیگر تبریک بگویید. باید این سخنان را آن که بود و شنید به آن که نبود و نشنید برساند و باید توانگران به سراغ مستمندان روند و قدرتمندان به دنبال ضعیفان؛ پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به این چیزها

امر کرده است. (۶)

اینجاست که به اهمیت این روز تاریخی و بزرگ بیشتر واقف می شویم؛ روزی خجسته و مبارک که پیامبر صلی الله علیه و آله به بزرگداشت آن دستور داده، آن را وظیفه همگانی نسلها برشمرده و خطابه و بزرگداشت این روز از جانب علی علیه السلام در همین راستاست.

## معصومین و بزرگترین عید اسلامی

امام صادق علیه السلام از پدران خویش نقل می کند که، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«یوم غدیر خم افضل اعیاد امتی و هو الیوم الذی امرنی الله تعالی ذکره فیه بنصب اخی علی ابن ابیطالب علما لامتی یهتدون به من بعدی؛

روز غدیر خم برترین عیدهای امت من است؛ و آن روزی است که خدا مرا به جانشینی علی علیه السلام دستور داد تا نشانه ای برای امت من باشد و به وسیله او هدایت شوند. (۷)

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام در پاسخ این پرسش که آیا برای مسلمین عیدی غیر از فطر و قربان هست فرمود:

آری، عیدی است که بزرگترین و شریفترین عیدهاست و آن روزی است که امیر مؤمنان به جانشینی پیامبر منصوب شد. (۸) علاوه بر این از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

هو عید الله الاکبر و ما بعث الله عز و جل نبیا الا و تعید فی هذا الیوم؛

روز غدیر خم بزرگترین عید الهی است و خداوند متعال پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه این روز را عید گرفت. (۹)

با توجه بدین حقایق در دعا و نیایشی که در این روز ذکر شده است، می خوانیم:

اللهم فکما جعلته عیدک الاکبر ... صل علی محمد و آل محمد؛ خدایا، چنانکه این روز را بزرگترین عید خود قرار دادی، بر محمد و آل

محمد درود فرست. (۱۰) اولیای الهی و معصومین علیهم السلام این روز را پاس می داشتند و برنامه هایی برای بزرگداشت آن تدارک می دیدند، که دو نمونه از آن را یاد آور می شویم:

الف) مراسم اطعام از جانب امام مجتبی علیه السلام

مرحوم علامه مجلسی (ره) می نویسد:

روز عید غدیر با جمعه مصادف شده بود. امام علی علیه السلام خطبه جمعه خواند و سپس حضرت با فرزندان و شیعیانش به منزل امام حسن علیه السلام جهت اطعامی که امام حسن برایشان تدارک دیده بود، رفت. (۱۱)

ب) فیاض بن محمد بن طوسی که به سال ۲۵۹ هجری سخن می گفت می گوید:

در یکی از سالها خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم، دیدم امام رضا علیه السلام دوستان خویش را برای غدا خوردن نگه داشته و به خانه های آنان نیز طعام، هدیه، لباس و حتی انگشتر و کفش فرستاده است، آن بزرگوار وضعیت خدمتکاران و دوستانش را تغییر داده بودو با وسایلی، غیر از آنچه در روزهای پیشین بود، از مهمانانش پذیرایی می کرد. (۱۲)

## چرا غدیر، عید است؟

آیات قرآن کریم و گفتار معصومین علیهم السلام بیانگر عظمت و جایگاه رفیع امامت در اعتقادات اسلامی است. با نگاهی به آیات غدیر می توان به خوبی رمز عید بودن این روز را دریافت بخشی از اشارات قرآن کریم و معصومان در این باره چنین است:

الف) امامت مکمل تبلیغ رسالت الهی است.

به اتفاق شیعیان و به نقل بسیاری ازاهل سنت آیه شریف تبلیغ جهت انتصاب علی علیه السلام به جانشینی رسول گرامی صلی الله علیه و آله نازل شد. این نکته هنگامی بود که ترس آشوب بود و احتمال تفرقه افکنی از جانب منافقین و افراد سست ایمان وجود داشت. وحی الهی به همه این نگرانیها

خاتمه داد و با تأکید بر اهمیت موضوع، حفظ رسول گرامی صلی الله علیه و آله از توطئه ها را نوید داد و فرمود:

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس؛ ای پیامبر، آنچه از خدا بر تو نازل شده به مردم برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده ای و خدا تو را از [آزار] مردمان محفوظ خواهد داشت. (۱۳)

علامه امینی ۳۰ منبع از مدارک اهل سنت را برمی شمارد که همه آنها این آیه را با معرفی ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام در ارتباط دانسته اند. جلال الدین سیوطی شافعی در تفسیر در المنثور، تفسیر فخرالدین رازی شافعی در شمار این منابع جای دارند. (۱۴)

نکته ای که از دقت در آیه، با استفاده از جمله «فما بلغت رسالته» می توان فهمید این است که امامت در حدی از منزلت است که عدم معرفی آن با انجام ندادن وظیفه رسالت مساوی است.

ب) امامت مایه تکمیل دین است

دین مجموعه قوانین الهی است که برای اجرای آن به فردی که بتواند با تکیه بر دو عنصر ایمان و آگاهی موجب اجرای آن شود، نیاز دارد. دین کامل دینی است که این امر را از قبل پیش بینی کرده، برای آن برنامه داشته باشد. از این رو وقتی کفار احساس کردند با فوت عبدالله فرزند پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله جانشینی برای استمرار راهش وجود ندارد آن بزرگوار را «ابتر» و کارش را ناقص قلمداد کردند. (۱۵)

بعد از انتصاب علی علیه السلام، این آیه نازل می شود و می فرماید «الیوم اکملت لکم دینکم» امروز دین شما را کامل کردم.

(۱۶) امامت در جهت بیان احکام تکمیل کننـده دین است؛ زیرا به مقتضای روایتی، که از طریق شـیعه و اهل سـنت نقل شده و پیامبر گرامی فرمود:

من شهر علم هستم و علی در آن شهر. هر که خواستار ورود به شهر حکمت است باید از راه علی علیه السلام وارد شود. (۱۷)

امامت در جهت اجرای صحیح برنامه های دینی نیز تکمیل کننده دین است. از این رو پیشوایان پنجگانه اهل سنت مانند مسلم، مالک، بخاری، نسایی و ترمذی می نویسند:

وقتی طارق ابن شهاب، از اهل کتاب، در مجلس خلیفه دوم گفت:

اگر آیه ی «اکمال» در دین ما نازل می شـد آن را عید می گرفتیم. (۱۸) کسی بر او خرده نگرفت و عمر با سکوت خود آن را مورد قبول قرار داد.

ج) امامت عامل یأس دشمنان اسلام است.

آیه سوم سوره مائده نیز درباره ی انتصاب علی علیه السلام در غدیر خم نازل شده است

«الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون»

امروز کافران از اینکه به دین شما دستبرد زنند و اختلالی رسانند طمع بریدند پس شما از آنان بیمناک نشوید. (۱۹)

این آیه نشان می دهد که روز تکمیل دین و روز یأس و نومیدی دشمنان اسلام یکی است. علامه طباطبایی می نویسد:

صحـابه و تابعـان و آنها که بعـد از آنان آمـده انـد، همگی اتفاق دارنـد که این دو آیه مرتبط هسـتند و هر یک تکمیل کننـده معنای دیگری است و این نیست مگر بدان سبب که هر دو با هم نازل شده، یک معنا را می رسانند. (۲۰)

از آنچه گفته شـد نتیجه می گیریم که بایـد این روز را عیـد شـمرد؛ زیرا خداوند متعال چنان بدان اهمیت داده است که آن را موجب اکمال دین، تبلیغ

رسالت و نومیدی دشمنان اسلام دانسته است تا خود یادی از «ایام الله» باشد و فرموده است:

و ذکرهم بایام الله

روزهای خداوندی را بدانان یادآوری کن. (۲۱)

د) امامت ضامن استمرار وحدت اسلامی است

قرآن کریم، آنجا که از دعای حضرت عیسی و درخواست نزول مائده آسمانی سخن به میان می آورد، از عید بودن آن برای نسلهای آینده و گذشته یاد می کند و می فرماید:

«اللهم ربنا انزل علینا مائده من السماء تکون لنا عیدا لاولنا و آخرنا و آیه منک

پروردگارا، بر ما از آسمان مائده ای فرست تا این روز برای ما و کسانی که پس از ما می آیند عید شود». (۲۲)

چنانکه ملاحظه می شود حضرت عیسی نزول این مائده و عید شدن آن را برای این می خواهد که برای همیشه مایه افتخار و عزت جامعه دینی شود و بتواند حبل المتین و نقطه وحدت آنان باشد؛ وحدتی که یکی از علتهای بعثت پیامبران شمرده شده است، و راز و حکمت عید شمردن نیز در همین راستاست تا جامعه اسلامی مائده آسمانی امامت و وصایت را پاس دارند و آن را به عنوان نقطه مرکزی حل اختلافات خویش بپذیرند و این است رمز کلام باقر العلوم آل محمد (علهیم السلام) که فرمود:

«و لم یناد بشیء ما نودی بالولایه یوم الغدیر

در میان احکام اسلامی هیچ یک به اندازه ولایت روز غدیر مهم شمرده نشده است». (۲۳)

## پی نوشتها

۱ بحارالانوار (چاپ ایران)، ج ۹۵، ص ۳۲۰

۲ همان، ج ۹۵، ص ۳۲۳

۳ حج، ۳۲

۴ الغدیر، ج ۱، ص ۲۷۴

۵ الغدیر، ج ۱، ص ۲۷۱

۶ بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۱۸

۷ همان، ص ۱۱۰

۸ همان، ص ۱۱۱

۹ همان، ج ۹۵، ص ۳۰۳

۱۰ همان، ص ۳۲۰

مفاتیح الجنان، اعمال

روز عید غدیر.

۱۱ همان، ج ۹۴، ص ۱۱۸

۱۲ همان، ص ۱۱۲ و ج ۹۵، ص ۳۲۲

۱۳ مائده، ۶۷

۱۴ درالمنثور، سیوطی، دارالکتب العلمیه، ج ۲، ص ۴۵۷

تفسیر فخررازی، ج ۱۲، ص ۴۹

۱۵ ر. ک تفسیر مجمع البیان، ج ۵، تفسیر سوره کوثر؛

۱۶ مائده، ۳

۱۷ الغدیر، ج ۶، ص ۶۱. ۷۷

۱۸ الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۳

۱۹ سوره مائده، ۳

۲۰ المیزان، ج ۵، ص ۱۷۹

۲۱ دارالکتب العلمیه ۲۲ ابراهیم، ۵

۲۳ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱، باب دعائم الاسلام، حدیث ۸ .

## فقه غدیر

### مقدمه

مأخذ: مجله کوثر شماره ۲ احمد مبلغی

غـدیر دریایی از معارف است. فقه، فرهنگ، کلام، اخلاق و تفسیر، همه را دارد؛ ولی دریغ که گوهرهایش تا کنون اسـتخراج نشده است، هر چند دستان سخاوتمند امواج غدیر گاه دانه های گرانب هایی را به ساحل نشینانش ارزانی داشته است.

در این نوشتار بر آنیم نگاهی به فقه غدیر افکنیم، پیش از ورود به بحث توجه به چند نکته ضروری می نماید:

۱. مراد از فقه غدیر اعمال مستحب این روز است. روایات سی و شش عمل را در این روز مستحب شمرده اند که ما آنها را به ترتیب حروف الفبا ارائه می کنیم.

۲. این تعداد حکم برای یک روز نشان از اهمیت، حساسیت و عظمت آن دارد. در اسلام برای هیچ روزی، هر چند بسیار مهم و مقدس، این تعداد حکم ارائه نشده است. در برخی از روزهای مهم مانند فطر و قربان، عرفه و مباهله اعمال متعددی مستحب شمرده شده، ولی اگر همه آنها را به یکدیگر ضمیمه کنیم، با مستحبات غدیر برابری نمی کنند ۳. دومین ویژگی فقه غدیر جامعیت است. در هر زمینه ای عملی وارد شده، اعمالی جامع و بی کم و کاست؛ از عمل

عبادی تا برنامه سیاسی همایش و طرح اقتصادی ایجاد مساوات همه در فقه غدیر گرد آمده است. گستردگی و غنای این اعمال چنان است که می توان گفت در آینه فقه کامل غدیر کمال دین تجلی یافته است.

۴ سومین ویژگی فقه غدیر این است که برای اعمال آن فضیلتهای منحصر بفرد قرار داده اند؛ که در جای دیگر به چشم نمی خورد و این حتی از فضیلتهای ماه رمضان نیز بیشتر است. مرحوم میرزا جواد آقا تبریزی می گوید:

«فضیلتی که برای روز غدیر وارد شده نسبت به فضیلتهای ماه رمضان زیادتر است.» (۱)

در خلال اعمال غدیر به برخی از این فضیلتها اشاره خواهد شد.

۵. چرا این حجم از اعمال را، با آن همه فضیلت، برای روز غدیر قرار داده اند؟

امام صادق علیه السلام در پاسخ بدین پرسش می فرماید:

«اعظاما لیومک؛ (۲)

تا با این اعمال روز غدیر را بزرگ بداری».

این سخن امام ششم علیه السلام دو حقیقت را آشکار می سازد:

یکی اینکه باید روز غدیر را بزرگ داشت و دیگر اینکه بزرگداشت غدیر با انجام دادن اعمال ویژه این روز تحقق می یابد.

### الف افطاری دادن

در میان اعمل روز غدیر افطاری دادن به مؤمن جایگاهی والا دارد. بر اساس روایات در این عمل فضیلتی بزرگ نهفته است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

من افطر مؤمنا فی لیله فکأنما افطر فئاما ... (۳)

کسی که مؤمن روزه داری رادر غدیر افطار دهد، مانند این است که ده فئام را افطار داده است. فردی پرسید:

ای امیرمؤمنان علیه السلام «فئام» چیست؟

حضرت فرمود:

صد هزار پیامبر و صدیق و شهید!

آنگاه ادامه داد:

پس چگونه خواهد بود فضیلت کسی که جمعی از مؤمنین و مؤمنات را تکفل کند.

شبیه به این روایت، حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است. (۴)

بر

اساس برخی از روایات امام رضا علیه السلام در روز غدیر گروهی را برای افطار نزد خود نگاه داشت. (۵)

### ب برادر شدن

روز ولایت روز برادری است و روز برادری روز ولایت است؛ این دو با یکدیگر پیوندی ناگسستنی دارند و حلقه وصلشان ایمان است؛ زیرا از سویی ایمان با ولایت پا می گیرد و از سوی دیگر اهل ایمان برادر یکدیگرند. (انما المؤمنون اخوه) (۶)

به همین دلیل عقد برادری یکی از آداب روز غدیر شمرده شده است. این عقد به صورت زیر است:

یکی از دو نفر دست راست خود را بر دست راست دیگری می گذارد و می گوید:

و اخیتک فی الله و صافیتک فی الله و صافحتک فی الله و عادهت الله و ملائکته و رسله و انبیائه و الائمه المعصومین علیهم السلام علی أنی إن کنت من اهل الجنه و الشفاعه و أذن لی بأن أدخل الجنه لا ادخلها الا و أنت معی.

با تو در راه خدا برادر می شوم؛ با تو در راه خدا راه صفا و صمیمیت در پیش می گیرم؛ با تو در راه خدا دست می دهم و با خدا، ملایکه، کتابها، فرستادگان و پیامبرانش و ائمه معصومین علیه السلام عهد می بندم که اگر از اهل بهشت و شفاعت شده، اجازه ورود به بهشت یافتم، داخل آن نشوم مگر آنکه تو با من همراه شوی.

آنگاه دیگری می گوید:

قبلت

یعنی، قبول کردم. سپس می گوید:

اسقطت عنک جمیع حقوق الاخوه ما خلا الشفاعه و الدعاء و الزیاره

جز شفاعت و دعا و زیارت، همه حقوق برادری را ساقط کردم. (۷)

### بیرازی جستن

امام صادق علیه السلام فرمود:

تبری إلی الله عز و جل ممن ظلمهم حقهم؛ (۸)

در روز غدیر از کسانی که به اهل بیت علیه السلام ستم کردند بیزاری می جویی.

### پ پوشیدن لباس پاکیزه و نو

امام صادق علیه السلام فرمود:

یحب ... أن یلبس المؤمن انظف ثیابه و افخرها؛ (۹)

در روز غدیر لازم است مؤمن پاکیزه ترین و فاخرترین لباس خود را بپوشد. مرحوم میرزا جواد آقا تبریزی این عمل را از مستحبات مؤکد غدیر می شمرد. (۱۰)

### ت تبریک و تهنیت

تبریک و تهنیت از برجسته تریم آداب هر عیدی است. در اسلام نیز سنت تبریک و تهنیت در عید غدیر جایگاهی ویژه یافته است.

پیامبر صلی الله علیه و آله بر تبریک گفتن در این تأکید می ورزید و به مردم می فرمود:

هنئونی هنئونی؛ (۱۱)

به من تهنیت بگویید، به من تهنیت بگویید.

امام صادق علیه السلام شیوه تهنیت گفتن در روز غدیر را چنین آموزش داده است:

وقتی یکدیگر را ملاقات کردید، بگویید:

الحمدلله الذی اکرمنا بهذا الیوم و جعلنا من الموفین به عهده الینا و میثاقه الذی واثقنا به من ولایه ولاه امره و القوام بقسطه و لم یجعلنا من الجاحدین و المکذبین بیوم الدین. (۱۲)

سپاس خدای را که ما را به این روز گواهی داشت و ما را از مؤمنان و کسانی قرار داد که به پیمان و میثاقی که درباره ی والیان امرش و بر پا دارندگان قسط و عدالتش از ما گرفته است وفا کردیم و ما را از انکار کنندگان و تکذیب کنندگان رستاخیز قرار نداد.

امام رضا علیه السلام فرمود که، هنگام برخورد با یکدیگر بگویید:

الحمدلله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه امیرالمؤمنین علیه السلام (۱۳)

سپاس خدای را که ما را از تمسک کنندگان به ولایت امیرمؤمنان علیه السلام قرار داده است.

### تبسم

امام رضا علیه السلام فرمود:

... و هو یوم التبسم فی وجوه الناس من اهل الایمان فمن تبسم فی وجه اخیه یوم الغدیر نظر الله الیه یوم القیامه بالرحمه و قضی

له الف حاجه و بنی له فی الجنه قصرا من در بیضاء و نضر وجهه ... (۱۴)

روز غدیر روز تبسم به روی مؤمنین است. کسی که در این روز به روی برادر مؤمنش تبسم کند، خداوند، در روز قیامت، نظر رحمت به

او می افکند، هزار حاجتش را برآورده ساخته و قصری از در سفید برایش بنا می کند و صورتش را زیبا می سازد.

### توسعه زندگی

در روز غدیر، باید چهره زندگی عوض شود. همه باید بکوشند برنامه عادی زندگی خود را بر هم زده و آن را با رفتار هایی سخاوتمندانه تر و نشاط انگیزتر بیارایند تا همگان در همه جا طعم شیرین عید را بچشند و رایحه دل انگیز آن را استشمام کنند. یقینا در صدر توسعه دادن زندگی توسعه مالی قرار دارد. امام رضا علیه السلام فرمود:

هو الیوم الذی یزید الله فی مال من عبدالله و وسع علی عیاله و نفسه و اخوانه ... (۱۵)

روز غدیر روزی است که خدای متعال در مال کسی که خدا را عبادت کند و بر خانواده، خویشتن و برادران ایمانی اش توسعه دهد فزونی پدید می آورد.

### ج جشن گرفتن

امام رضا علیه السلام در عید غدیر احوال کسان و اطرافیان خود را تغییر داد و وضع تازه ای در آنان ایجاد کرد. (۱۶)

### ح حمد کردن

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

یکی از سنتها این است که مؤمن، در روز غدیر، صد بار بگوید:

الحمدلله الذی جعل کمال دینه و تمام نعمته بولایه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام. (۱۷)

### د دعا

معصومان علیه السلام پیروانشان را به دعا در روز غدیر سفارش کرده اند. دعاهای ویژه این روز عبارت است از:

۱ دعایی که با این جمله آغاز شده است:

اللهم انک دعوتنا إلی سبیل طاعتک ... (۱۸).

۲ دعایی که در آغاز این عبارت دیده می شود:

اللهم انی اسئلک بحق محمد نبیک و علی ولیک و الشأن و القدر الذی خصصتهما دون خلقک ... (۱۹). این دعا در مفاتیح الجنان ذکر شده است. (۲۰)

۳ دعایی که با این جمله آغاز شده است:

اللهم بنورک اهتدیت و بفضلک استغنیت ...

به بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۱۸ مراجعه شود.

### دید و بازدید

دیـد و بازدیـد یکی از آداب روزهای عیـد و شادی است. این سـنت مردم را شادابتر و نام و یاد عید را در دل و ذهنشان ریشـه دارتر می کند. اسلام همین سنت را برای عید غدیر در نظر گرفته و آن را مورد تأکید قرار داده است.

امام رضا علیه السلام فرمود:

من زار مؤمنا ادخل الله قبره سبعین نورا و وسع فی قبره، و یزور قبره کل یوم سبعون الف ملک یبشرونه بالجنه. (۲۱)

کسـی که در روز غـدیر به دیـدار مؤمنی برود خداونـد هفتاد نور بر قبر او وارد و قبرش را وسـیع می سازد؛ هر روز هفتاد هزار فرشته قبرش را زیارت کرده، به او بشارت بهشت می دهند.

شایسته است این سنت در روز غدیر، که بزرگترین عیدهاست، اجرا شود تا علاوه بر احیای روز غدیر رشته های الفت و مودت میان مردم محکمتر شود.

### ر روزه

روزه در روز غدیر، بسیار مستحب است و فضیلتی استثنایی دارد.

امام علی علیه السلام فرمود:

إذا اخلص المخلص فی صومه لقصرت ایام الدنیا عن کفائته. (۲۲)

اگر بنـده مخلصـی در روزه این روز اخلاص داشـته باشـد، همه روزهای دنیا توان برابری با آن را نـدارد؛ به عبارت دیگر، اگر کسی تمام روزهای دنیا زنده باشد و همه را روزه دار سپری کند، ثوابش کمتر از ثواب روزه این روز خواهد بود.

نخستین جانشین راستین رسول خدا همچنین فرمود:

... و جعل الجزاء العظیم کفاءه عنه. (۲۳)

... خداوند در برابر روزه عید غدیر پاداشـی بزرگ نهاده است. امام صادق علیه السـلام یارانش را به این امر تشویق می کرد و می فرمود:

إنی احب لکم أن تصوموه ... (۲۴).

من دوست دارم شما این روز را روزه بگیرید.

آن بزرگوار همچنین می فرمود:

صیام یوم غدیر خم یعدل عندالله فی

کل عام مائه حجه و مائه عمره مبرورات متقبلات. (۲۵)

روزه روز غدیر خم نزد خداوند، در هر سال، برابر با صد حج و صد عمره مقبول است.

پیرامون روزه غدیر روایت بسیار وارد شده آنچه ذکر شد از باب نمونه بود.

## ز زیارت

یکی از اعمال روز غدیر زیارت امیرمؤمنان علی علیه السلام است.

زیارت آن حضرت علیه السلام به دو صورت ممکن است:

۱ زیارت در حرم مطهر

امام رضا علیه السلام به احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی فرمود:

ای فرزند ابونصر، هر کجا بودی در روز غدیر کنار قبر امیرمؤمنان علیه السلام حاضر شو! همانا خداوند در این روز گناه شصت سال مرد و زن مؤمن را می آمرزد.

به درستی که پروردگار در این روز دو برابر آنچه در ماه رمضان شب قدر و شب عید فطر آزاد می کند، می رهاند. (۲۶)

شیوه زیارت آن حضرت را از امام هادی علیه السلام مرحوم شیخ عباسی قمی (ره) در مفاتیح الجنان روایت کرده است. (۲۷)

۲ زیارتهای عمومی این زیارت، که به حرم مطهر اختصاص ندارد و ارادتمندان ولایت در همه جا می توانند از آن بهره گیرند، دو مورد است:

الف. زیارت امین الله؛ (۲۸)

ب. زیارت روایت شده از امام صادق علیه السلام (۲۹).

هر دو زیارت در مفاتیح ذکر شده است.

## زینت دادن

آراستن پیکر و آذین بستن خانه، کوچه و بازار، در روزهای عید، عملی رایج است. عیدی در ذهن و دل مردم زنده است که در آن خویش را بیارایند و در و دیوار را آذین بندی کنند.

چون عید غدیر بزرگترین عید است مردم باید در آن، بیش از هر عید دیگر، شادمانی کنند و خود و جامعه را بیارایند. فضیلت این عمل بسیار است، امام رضا علیه السلام فرمود:

روز غدیر روز زینت است، کسی که برای روز غدیر زینت کند خداوند همه گناهان کوچک و بزرگش را آمرزیده، فرشتگانی به سویش می فرستد تا حسنات او را بنویسند و تا عید غدیر سال بعد بر درجات او بیفزایند. (۳۰)

اهمیت زینت در این

روز چنان است که امام رضا علیه السلام برای گروهی لباسهای نو، انگشتر و کفش فرستاد. (۳۱)

### ش شادی کردن

امام علی علیه السلام فرمود:

و اظهروا ... السرور فی ملاقاتکم؛ (۳۲)

در برخوردها شادی را آشکار کنید.

امام صادق علیه السلام فرمود:

روز غدیر روز خوشحالی و شادی است. (۳۳)

شکر گزاری امام علی علیه السلام فرمود:

در روز غدیر، خدای را بر آنچه به شما ارزانی داشته (نعمت ولایت) شکر کنید. (۳۴)

### ص صدقه دادن

روز غدیر یکی از مستحبات مؤکد صدقه دادن است. امام علی علیه السلام فرمود:

الدرهم فیه بمائتی الف درهم؛ فضیلت یک درهم، (۳۵) که در روز غدیر داده شود، با فضیلت دویست هزار درهم برابر است.

### صلوات فرستادن

امام صادق علیه السلام فرمود:

در روز غدیر، بر محمد و اهل بیتش صلوات بسیار می فرستی. (۳۶)

### ط طعام دادن

در روز غدیر غذا دادن به مؤمنان اهمیت بسیار دارد، امام صادق علیه السلام می فرماید:

و اطعم اخوانک؛ (۳۷)

در روز غدیر، برادران دینی ات را اطعام کن.

امام رضا علیه السلام در فضیلت این عمل فرمود:

من اطعم مؤمنا کان کمن اطعم جمیع الانبیاء و الصدیقین؛ (۳۸)

کسی که مؤمنی را در روز غدیر غذا دهد مانند فردی است که تمام پیامبران و صدیقین را غذا داده است. اهمیت طعام دادن در این روز به اندازه ای است که امام صادق علیه السلام روز غدیر را روز اطعام طعام (۳۹) خوانده است.

### ع عبادت

امام رضا علیه السلام فرمود:

هو الیوم الذی یزید الله فی مال من عبد فیه ... (۴۰)

غدیر روزی است که خداوند بر مال کسی که در آن عبادت کند، می افزاید ...

### عطر زدن

بر اساس برخی از روایات امام صادق علیه السلام مؤمنان را به استعمال عطر در روز غدیر سفارش کرده است. (۴۱)

### عمل صالح انجام دادن

روی ان العمل فیه یعدل ثمانین شهرا و روی انه کفاره ستین سنه. (۴۲)

روایت شده که کردار نیک در روز غدیر، با عمل هشتاد ماه برابری می کند؛ و نیز روایت شده که کردار نیک در این روز کفاره شصت سال است.

### غ غسل کردن

علمای شیعه بر استحباب غسل در روز غدیر اجماع دارند (۴۳) و آن را مستحب مؤکد می دانند. (۴۴) بهتر این است که غسل در اول روز انجام گیرد. (۴۵)

### ق قضای حوائج مؤمنان

امام صادق علیه السلام فرمود:

واقض حوائج اخوانک؛ (۴۶)

در عید غدیر حاجتهای برادرانت را برآور!

### ک کمک کردن

کمک کردن به ضعیفان و نیازمندان پیام ویژه صاحب غدیر برای روز غدیر است؛ پیامی که به فرمان حضرت علیه السلام باید

دهان به دهان به همه مردم ابلاغ شود:

و لیعد الغنی علی الفقیر و القوی علی الضعیف؛ (۴۷)

باید در روز غدیر ثروتمند به تهیدست و توانا به ناتوان کمک کند.

### گ گذشت و آشتی کردن

چشم پوشی از گناه برادران و برقراری ارتباط دوستانه از دیگر مستحبات روز غدیر شمرده شده است. (۴۸)

### گشاده رویی

امام علی علیه السلام فرمود:

و اظهروا البشر فیما بینکم؛ (۴۹)

با یکدیگر با گشاده رویی برخورد کنید.

### م مساوات

امام علی علیه السلام فرمود:

و ساووا بکم ضعفائکم؛ (۵۰)

میان خویش و ضعیفان مساوات ایجاد کنید.

### مصافحه

امام علی علیه السلام فرمود:

إذا تلاقیتم فتصافحوا بالتسلیم؛ (۵۱)

وقتی در روز غدیر یکدیگر را ملاقات کردید به هم دست بدهید و سلام کنید.

### مهربانی و عطوفت کردن

امام علی علیه السلام فرمود:

و التعاطف فیه یقتضی رحمه الله و عطفه ... (۵۲)

با یکدیگر عطوفت و مهربانی کردن در روز غدیر، موجب رحمت و عطوفت خدای متعال خواهد شد.

مهمان کردن امام رضا علیه السلام در روز غدیر گروهی را برای افطار نزد خود نگاه داشت. (۵۳)

## ن نماز

۱ نماز شب عید غدیر

این نماز دوازده رکعت است. هر دو رکعت یک تشهد دارد و در پایان رکعت دوازدهم باید سلام داد. در هر رکعت، بعد از سوره حمد توحید ده بار و آیهالکرسی یک بار خوانده می شود. در رکعت دوازدهم باید هر یک از حمد و سوره را هفت بار خواند و این ذکر را ده بار در قنوت تکرار کرد:

لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شی قدیر. در دو سجده رکعت آخر، این ذکر ده بار خوانده می شود:

سبحان من احصی کل شی علمه سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان ذی المن و النعم سبحان ذی الفضل و الطول سبحان ذی العز و الکرم اسألک بمعا قد العز من عرشک و منتهی الرحمه من کتابک و بالاسم الاعظم و کلماتک التامه ان تصلی علی محمد رسولک و اهل بیته الطیبین الطاهرین و ان تفعل بی کذا و کذا [به جای کذا و کذا حاجت خود را ذکر کند] و سپس بگوید انک سمیع مجیب. (۵۴)

۲ نماز روز عید غدیر

نیم ساعت پیش از ظهر غدیر، دو رکعت نماز مستحب است. در هر رکعت بعد از حمد، سوره های توحید، قدر و آیهالکرسی ده

بار خوانده می شود. (۵۵)

۳ نماز مسجد غدیر

امام صادق علیه السلام فرمود:

یستحب الصلاه فی مسجد الغدیر؛ (۵۶)

نماز در مسجد غدیر مستحب است.

## نیکی و احسان

امام علی علیه السلام فرمود:

تباروا یصل الله الفتکم و البر فیه یثمر المال و یزید فی العمر. (۵۷)

به یکدیگر نیکی کنید که خداوند الفت میان شما را پایدار می سازد و نیکی در این روز موجب افزایش مال و عمر می شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

... و اکثر برهم. (۵۸)

... در روز غدیر به برادران ایمانی، بسیار نیکی کن.

## و وام گرفتن برای کمک به دیگران

امام علی علیه السلام فرمود:

من استدان لإخوانه و أعانهم فأنا الضامن علی الله إن ابقاه قضاه و إن قبضه حمل عنه. (۵۹)

کسی که وام بگیرد تا به برادران مؤمنش کمک کند از سوی خدا ضمانت می کنم که اگر او را زنده نگه داشت، بتواند وامش را بپردازد و اگر نگه نداشت، آن دین از دوش او برداشته شود.

توجه به دو نکته آشکار می سازد که چگونه روز غدیر روزی ویژه به شمار آمده، کمک کردن به دیگران در آن عملی بسیار مهم است.

الف) هر چند وام گرفتن از نظر شرع کار چندان مرغوبی نیست، ولی این کار برای کمک به دیگران مستحب قرار داده شده است.

ب) اسلام حق الناس را بسیار مهم شمرده است، ولی در روایت آمده که اگر وام گیرنده توفیق حیات نیافت، خداوند حق مالی قرض دهنده را از دوش او برمی دارد.

### ه هدیه دادن

امام علی علیه السلام فرمود:

هبو أو هیئوا لاخوانکم و عیالکم عن فضله؛ (۶۰)

از آنچه خدای متعال بر شما ارزانی داشته، به خانواده و برادرانتان ببخشید. (۶۱)

و نیز فرمود:

تهادوا نعم الله کما مناکم

نعمتهای خداوند را به یکدیگر هدیه کنید همان طور که به شما عطا فرموده است. امام رضا علیه السلام فرمود:

أفضل علی اخوانک فی هذا الیوم؛ (۶۲)

در این روز بر برادرانت بخشش کن.

امام رضا علیه السلام در این روز برای خانواده گروهی از اصحاب غذا، گندم، لباسهای نو و حتی انگشتر و کفش فرستاد. (۶۳)

### همایش

گردهمایی یکی از اعمال و احکام روز غدیر است. این دستور الهی سیاسی در راستای تقویت ارتباط با ولایت و رهبری الهی و پایبندی به لوازم آن صادر شده است.

علی علیه السلام فرمود:

... واجمعوا یجمع الله شملکم؛ (۶۴)

در روز غدیر، گرد هم آیید تا خداوند امورتان را از نابسامانی و پراکندگی برهاند.

### پی نوشتها

۱) المراقبات، میرزا جواد آقای تبریزی، ص ۲۱۷ و ۲۱۸

۲) بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۰۲

۳) المراقبات، میرزا جواد آقا تبریزی، ص ۲۵۶

۴) التهذیب، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۱۴۳

۵) الغدیر، علامه امینی، ج ۱، ص ۲۸۷

۶) سوره حجرات، آیه. ۱۰

۷) مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۱، ص ۴۵۶

۸) بحارالانوار، مجلسی، ج ۹۵، ص ۳۲۲

۹) همان، ص ۳۰۱

۱۰) المراقبات، ص ۲۶۰

۱۱) الغدیر، ص ۲۷۴

۱۲) بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۰۳

۱۳) المراقبات، ص ۲۶۰

۱۴) همان، ص ۲۵۷

۱۵) همان.

۱۶) الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۷

۱۷) بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۲۱

۱۸) المراقبات، ص ۲۵۵

۱۹) بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۱۹

۲۰) مفاتیح الجنان، ص ۵۰۷

۲۱) المراقبات، ص ۲۵۷

۲۲) مصباح المتهجد، ص ۷۰۲

۲۳) همان.

۲۴) الغدیر، ص ۲۸۵

۲۵) همان، ص ۲۸۶

۲۶) التهذیب، ج ۶، ص ۲۴

۲۷) مفاتیح الجنان، ص ۶۵۹

۲۸) همان.

۲۹) همان، ص ۸۰

۳۰) همان، ص ۵۰۳

۳۱) المراقبات، ص ۲۵۷

۳۲) الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۷

۳۳) همان، ص ۲۸۴

۳۴) بحارالانوار، ج، ص ۹۵

۳۵) الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۴؛

المراقبات، ص ۲۵۵

۳۶) المراقبات، ص ۲۶۲

۳۷) همان، ص ۲۵۶

۳۸) بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۲۲

۳۹) همان، ص ۳۰۲

۴۰) همان، ج ۹۵، ص ۳۰۱

۴۱) المراقبات، ص ۲۵۸

۴۲) التهذیب، ج ۱، ص ۱۱۴

۴۳) المراقبات، ص ۲۶۰

۴۴) تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۹۸

۴۵) بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۰۲

۴۶) المراقبات، ص ۲۵۶

۴۷) مفاتیح الجنان، ص ۵۱۱

۴۸) مصباح المتهجد، ص ۷۰۲

الغدیر، ج

۱، ص ۲۸۴

المراقبات، ص ۲۵۶

۴۹) مصباح المتهجد، ص ۷۰۲

المراقبات، ص ۲۵۶

۵۰) همان.

۵۱) همان.

۵۲) الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۷

۵۳) المراقبات، ص ۲۵۵

۵۴) التهذیب، ج ۳، ص ۱۴۳

۵۵) الکافی، ج ۴، ص ۵۶۷

۵۶) الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۴

المراقبات، ص ۲۵۵

۵۷) بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۰۲

۵۸) مصباح المتهجد، ص ۷۰۲

المراقبات، ص ۲۵۶

۵۹) همان، ص ۲۵۵

۶۰) مصباح المتهجد، ص ۷۰۲

۶۱) بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۱۱۹

۶۲) الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۷

۶۳) مصباح المتهجد، ص ۷۰۲

## عید غدیر از دیدگاه علامه جعفر مرتضی العاملی

### عید غدیر خم (۱)

عید غدیر، یک عید اصیل اسلامی است. چرا که روز هجدهم ذی الحجه را مسلمانان در سه قرن اول، به این عنوان جشن می گرفته اند.

گفتار مقریزی که می گوید:

«اولین باری که این عید در اسلام معروف شد، در زمان فرمانروایی معز الدوله علی بن بویه، در عراق بود، وی آن را به سال سیصد و پنجاه و دو هجری، به وجود آورد و از آن پس، شیعیان این روز را عید قرار دادند، (۲) غیر صحیح و قابل قبول نیست. زیرا مسعودی گفته است:

«فرزندان و شیعیان علی رضی الله عنه، این روز را گرامی می داشتند.» (۳) و این در حالی است که مسعودی شش سال قبل از تاریخی که مقریزی می گوید، یعنی به سال سیصد و چهل و شش هجری، فوت کرده است. فرات بن ابراهیم از دانشمندان قرن سوم، حدیثی را از امام صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت در آن از آباء طاهرینش علیهم السلام نقل می کند:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«یوم غدیر خم أفضل أعیاد أمتی ...»

(روز غدیر از بهترین اعیاد امت من است ...) (۴)

امام علی علیه السلام در سالی که روز جمعه و روز غدیر با هم

مصادف شده بود، برای مردم خطبه خواند و در آن فرمود:

«ان الله عز و جل جمع لکم معشر المؤمنین فی هذا الیوم عیدین عظیمین کبیرین ...»

(خدای عزوجل در این روز، دو عید عظیم بزرگ را برای شما گروه مؤمنان جمع کرده است.)

در این خطبه طولانی امام مردم را به انجام کار هایی که شایسته است در اعیاد انجام گردد و اظهار شادی و سرور در این گونه ایام به طور تفصیل امر می کند. طالبین به این خطبه مراجعه کنند. (۵)

فرات به سند خود از فرات بن أحنف و او از امام صادق علیه السلام روایت می کند که:

به امام عرض کردم:

فدایت شوم، آیا عیدی بهتر از عید فطر، و عید قربان، و روز جمعه، و روز عرفه برای مسلمین وجود دارد؟

حضرت به من فرمود:

«نعم، أفضلها و أعظمها و أشرفها عندالله منزله، هو الیوم الذی أکمل الله فیه الدین، و أنزل علی نبیه محمد: ألیوم اکملت لکم دینکم الخ ...» (۶)

(بلی، افضل و أعظم و أشرف اعیاد از نظر قدر و منزلت در نزد خدا، روزی است که در آن خدا دینش را کامل کرد و آیه شریفه:

الیوم أکملت لکم دینکم ... را بر پیامبرش نازل کرد.)

در کتاب شریف کافی آمده است:

حسن بن راشد از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت روز غدیر را عید خواند و در آخر کلام خود فرمود:

«فإن الأنبیاء صلوات الله علیهم کانت تأمر الأوصیاء بالیوم الذی کان یقام فیه الوصی أن یتخذ عیدا»

(انبیاء الهی صلوات الله علیهم به جانشینان خود دستور می دادند که روز انتخاب و برگزیدن وصی را جشن بگیرند)

حسن می گوید: عرض کردم:

اگر کسی آن را روزه بگیرد چه وضعی دارد؟

حضرت فرمود:

«صيام

ستین شهرا» (۷)

مؤید این مطلب روایتی است که خطیب بغدادی از ابوهریره، با سندی که راویان آن همگی از ثقات می باشند، نقل می کند.

در این روایت ابوهریره نقل می کند:

هر کس روز هجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد، ثواب روزه شصت ماه برایش نوشته می شود. (۸) و این روز، روز غدیر خم است.

و در روایت دیگری آمده است که:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام سفارش کرد که مسلمین این روز را عید بگیرند. (۹) در این باره به روایات ذیل مراجعه کنید:

روایت مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام، (۱۰) روایت عمار بن حریز عبدی از امام صادق علیه السلام (۱۱) و روایت ابوالحسن لیثی از امام صادق علیه السلام (۱۲) و نیز روایت زیاد بن محمد از آن حضرت علیه السلام (۱۳).

«فیاض بن عمر محمد بن طوسی در سال دویست و پنجاه و نه، در حالی که بیش از نود سال از عمرش می گذشت گفت:

ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را در روز غدیر خم دیدم که گروهی از خواصش، در حضور آن بزرگوار نشسته بودند.

حضرت علیه السلام آنان را برای صرف افطار دعوت کرده بود و طعام و خیرات و عطا یابی از قبیل پوشاک و حتی انگشتر و کفش به منازل آنان فرستاد و وضع آنان و حواشی خود را تغییر داد و در آن روز وسائلی را دیدم بکار گرفتند که سابقه نداشت و در این حال حضرت علیه السلام فضایل این روز بزرگ را برای آنان ذکر می کرد. الخ ...» (۱۴)

در کتاب مختصر بصائر الدرجات، به اسناد از محمد بن علاء همدانی واسطی و یجبی بن جریح بغدادی آمده است که گفتند:

«با

هم، به قصد دیدار احمد بن اسحاق قمی، از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام (متوفای ۲۶۰) عازم شهر قم شدیم. هنگامی که رسیدیم، در منزل او را کوبیدیم، دخترکی عراقی در را باز کرد. حال احمد را از او پرسیدیم.

گفت:

مشغول برگزاری عید خود است، زیرا امروز عید است.

گفتیم:

سبحان الله، أعیاد شیعه چهار تاست:

عید قربان، عید فطر، عید غدیر و روز جمعه الخ ...» (۱۵)

علامه امینی در کتاب ارزشمند الغدیر، دهها روایت از دهها کتاب مورد وثوق اهل سنت دال بر عید بودن روز غدیر در قرون اول اسلام و اینکه این عید، شایع و معروف بود، جمع آوری و نقل کرده است ... کافی است به فصلی از این کتاب مراجعه شود که در آن تبریک و تهنیت شیخین (ابوبکر و عمر) به حضرت علی علیه السلام را به مناسبت انتصاب او از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله به ولایت، ذکر می کند.

غیر از منابعی که تهنیت صحابه را بدین مناسبت ذکر کرده اند و علاوه بر منابع بسیاری که بر عید بودن روز غدیر تصریح کرده اند، علامه امینی تبریک شیخین را از شصت منبع معتبر ذکر کرده است.

در این باره رجوع کنید به:

الغدیر ج ۱ از ص ۲۶۷ تا ص ۲۸۹

لذا از این مطالب معلوم می شود که:

گفته ابن تیمیه در مورد عید غدیر که:

عید گرفتن این روز هیچگونه دلیلی ندارد و در بین سلف، چه از اهل بیت و چه از دیگران، کسی آن را جشن نگرفته، (۱۶) صحیح نیست و مستند به دلیل علمی یا تاریخی نمی باشد و دلائل محکم خلاف آن را ثابت می کند.

## پی نوشتها

۱ بزرگداشت ها در اسلام (المواسم و المراسم)، علامه جفعر

مرتضی عاملی، ترجمه: محمد سپهری.

۲ الخطط مقریزی، ج ۱، ص ۲۸۸

۳ التنبیه و الاشراف، ص ۲۲۱ و ۲۲۲

۴ الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۳

۵ مصباح المتهجد، ص ۶۹۸

۶ الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۴ و ۲۸۵ و تفسیر فرات، ص ۱۲

۷ کافی، ج ۴، ص ۱۴۹ ۱۴۸؛

الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۵ به نقل از کافی و مصباح المتهجد، ص ۶۸۰

۸) تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰

تذکره الخواص، ص ۳۰

مناقب خوارزمی، ص ۹۴ به جای شصت ماه، شصت سال آورده

مناقب الامام علی از ابن مغازلی، ص ۱۹

فرائد السمطین، باب ۱۳، ج ۱، ص ۷۷ مانند مناقب خوارزمی

الغدیر، ج ۱، ص ۴۰۱ و ۴۰۲

۹ کافی، ج ۴، ص ۱۴۹؛

الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۵ و ۲۸۶

۱۰ خصال صدوق، ج ۱، ص ۲۴۶؛

الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۶

۱۱ مصباح المتهجد، ص ۶۸۰؛

الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۶

۱۲ الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۷ به نقل از حمیری

۱۳ مصباح المتهجد، ص ۶۷۹

۱۴ الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۷؛ مصباح المتهجد، ص ۶۹۶

۱۵ الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۷

۱۶ اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۴

مأخذ: مجله کوثر شماره ۲

## علامه امینی و الغدیر

### مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۷۸-۲۶۷۳۰

عنوان و نام پدیدآور: الغدیر و علامه امینی

منشا مقاله:، همشهری ، (۲۶ اسفند ۱۳۷۸): ص ۵.

توصیفگر: امینی ، عبدالحسین

### علامه امینی غواص غدیر

#### میلاد نور

مأخذ: مجله کوثر سال اول شماره دوم ص ۴۲ سید علیرضا سید کباری

زمین و آسمان تبریز نور باران بود، بوی گل محمدی در فضای شهر پیچیده بود، بوی بهار می آمد، تبریز در شبی رؤیایی به سر می برد و صدای حمد، تهلیل و تکبیر از همه جا بلند بود؛ هزار و سیصد و بیست سال از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می گذشت، که «آقا میرزا احمد» صاحب پسر شد. سر به خاک سایید و طلوع آفتاب زندگی در خانه اش را سپاس نهاد. در کنار بستر کودک جای گرفت، او را بغل کرد، بوسید و بویید. اشک شوق به سان مرواریدی بر گونه کودک غلتید. جاذبه و نور سیمای طفل پدر را جذب کرده بود، چشم از رخ فرزند بر نمی داشت. به یاد آن که همه عمر مرادش بود، نام نوزاد را «عبدالحسین» نهاد تا در مسیر «امامت»

«شهادت» و «ایثار» گام نهد.

روزها گذشت، فرزند به دوره ای از زندگی رسید که می توانست تعالیم پدر را به جان بپذیرد. او دیگر کمتر در اندیشه بازی بود و بیشتر در عالم خیال سیر می کرد. می خواست بداند، بیاموزد و در هستی اندیشه کند. نخست آموزشهای مادر را فرا گرفت؛ آیات قرآنی و سوره های کوتاهی، که با آهنگی الهی جانش را صیقل می داد، به تدریج وی را برای گام نهادن در محفل علمی پدر آماده کرد.

آقا میرزا احمد در سال ۱۲۸۷ هجری قمری در قریه «سردها»، از نواحی تبریز، متولد شده بود. او از سال ۱۳۰۴ برای ادامه

تحصیل به شهر آمده بعد از فراگیری مقدمات در محضر درس علامه بزرگوار مرحوم حاج میرزا اسدالله حضور یافت و به مرتبه ای از دانش پژوهی رسید که صلاحیت علمی اش از طرف زعیم بزرگوار حضرت آیت الله میرزا علی آقای شیرازی و فقیه برجسته حاج میرزا علی ایروانی تأیید شد.

علم و عمل از وی شخصیتی برجسته ساخته بود. حسن سیرت، وقار و پرهیزگاری اش زبانزد خاص و عام بود. (۱)

وی خود تربیت فرزندش را به عهده گرفت تا نیک پرورش یابد و در جمع دوستان پاکدل اهل بیت علیه السلام جای گیرد. عبدالحسین به چنین پدری افتخار می کرد و خدای را سپاس می گفت.

او به زودی ادبیات فارسی و عربی، منطق، فقه و اصول را نزد پدر فرا گرفت و در سایه هدایت آن مجتهد فرزانه «الفیه ابن مالک» و اشعار برخی از بزرگان دین را حفظ کرد. از اولین شعر هایی که پدر، فرزندش را به آموختن و حفظ آن تشویق کرد، شعری از حضرت علی علیه السلام بود. (۲)

عبدالحسین کتابهای مختلفی در حدیث و اعتقادات را نزد پدر خواند و از آنها بهره برد. او مسائل مشکل را با استاد در میان می نهاد و از دریای دانش او سیراب می شد. اهتمام به قرآن و حدیث، به خصوص نهج البلاغه، وی را عاشق امام علی علیه السلام کرد، او با اندیشه در گفتار امام علیه السلام درستی این سخن گرانمایه را که:

«هیچ آیه ای در قرآن کریم نیست که اول آن «یا ایها الذین آمنوا» باشد، مگر آنکه علی ابن ابی طالب علیه السلام سردار، امیر و شریف و اول مخاطبان آن آیه است.» (۳) با جانش دریافت.

قرآن و نهج البلاغه برای این محصل جوان دو

کتـاب گرانقـدر بود. وی این دو کتـاب را بارهـا مطـالعه کرده، در معـانی آن دقیق شـده بود. گاه هنگام مطالعه این کتابها می گریست، اشک بر گونه اش جاری و چون دری گرانمایه در سینه اش نهان می شد.

جدش «مولا نجف علی» مشهور به «امین الشرع» از اهالی آذربایجان بود، که در سال ۱۲۵۷ هجری قمری متولد شده و خویشتن را به علم، ادب، پاکی و پرهیزکاری آراسته بود. آن بزرگ از شیفتگان گردآوری آثار ائمه اطهار علیه السلام شمرده می شد و چون از ادب فارسی و ترکی بهره وافر داشت، قصایدی چند به این دو زبان سروده بود. خانواده عبدالحسین، به خاطر شهرت جدش، «امینی» شهرت یافت (۴) و عبدالحسین راه جدش را در پیش گرفت تا امین شرع و مدافع اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله باشد.

## قیام سرو

شیخ محمد خیابانی در ۱۲۹۹ ش. علیه استعمار شوم انگلیس قیام کرد و به شهادت رسید.

عبدالحسین، که چهارده سال داشت و با سخنان و اندیشه شیخ آشنا بود، چون دیگر دوستدارانش عزا گرفت و از پدر آموخت که پس از قیام و شهادت باید با مکتب دعا، فرهنگ سیاسی اجتماعی اسلام را در جامعه نشر داد.

## هجرت عشق

سال ۱۳۴۲ هجری بود. عبدالحسین بیست و دو سال در سایه رفتار و گفتار پدر با اسـلام و قرآن آشنا شده، از محضر بزرگانی چون جناب حاج سید محمد، مؤلف «مصباح السالکین» مشهور به «مولانا» و جناب حاج سید مرتضی خسرو شاهی، صاحب «اهداء الحقیر در معنی حدیث غدیر»، و جناب شیخ حسین، مؤلف «هدیه الانام» بهره های علمی برده بود.

عشق به امام علی علیه السلام و علاقه به تحصیلات عالی آتش اشتیاق به نجف را در جانش شعله ور ساخت. بنابراین هدفش را با پـدر در میان نهاد. پـدر بر قامت برومنـد فرزند نگریست و با دیدگانی اشـکبار به وی پاسخ مثبت داد. میرزا احمد از ندای امـام آگـاه بود و از جـاذبه علی علیه السـلام حکایـات فراوان به خاطر داشت. چگونه می توانست عاشق را از معشوق دور نگاه دارد؟ پدر لذت دیدار و همنوایی با فرزند را از دل شـست و وی را به امام علی علیه السـلام و فرزندش امام حسین علیه السلام بخشید. عبدالحسین هوا خواه علی علیه السلام بود و خود می دانست که علی علیه السلام او را به شهر خویش فرا خوانده است. از اینرو ملامت سرزنشگران و کوردلان را به هیچ انگاشت و زیر لب چنین زمزمه کرد:

ملک در سجده آدم، زمین بوس تو نیت کرد

که در حسن تو لطفی

دید بیش از حد انسانی

شهر نجف از عصر شیخ طوسی مهد علم و تقوا بود، دانشگاه بزرگ عالم تشیع به شمار می آمد و برای تحصیل مناسب بود. عبدالحسین می خواست با تحصیل در این پایگاه اهل بیت علیه السلام به جهاد علمی پرداخته، عالمی فریادگر شود و مسیر حق را تداوم بخشد. از این رو در درس حضرات آیات: سید محمد فیروزآبادی (متوفی ۱۳۴۵ ه. ق) و سید ابوتراب خوانساری (متوفی ۱۳۴۶ ه. ق) حاضر شد.

## سپاه شقایق

«علمدار غدیر» روزگاری به شهر علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد که امپراطوری عثمانی از هم پاشیده، عراق به دست انگلیسیهای ناپاک افتاده بود. او که هنوز شهدای انقلاب مشروطیت را به خاطر داشت، در صدد برآمد تا با یاد شهیدان راه فضیلت امت متفرق اسلامی را به وحدت و اخوت اسلامی دعوت کند؛ چرا که خون شهیدان رایج ترین سکه تاریخ بشریت در راه آزادی و استقلال امت اسلامی است؛ این سکه طلایی نه در ضرابخانه های آزادیخواهان، بلکه در ضرابخانه های مستبدان به نفع امت اسلام زده شده است.

علامه امینی زندگی شهدای راه حق و فضیلت را اولین تألیف خویش قرار داد تا با جمع آوری گلهای بوستان فضیلت، امت اسلامی را به سمت آرمان بزرگ پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله سوق دهد؛ آرمان والایی که برای تحقق آن رادمردان بسیاری وضوی خون ساخته، در محراب عشق به نماز ایستادند. علامه امینی در اولین تألیف خویش ابداع و ابتکاری به کار برد که پیش از آن کسی بدان دست نیافته بود.

او با تألیف «شهداء الفضیله» گوی سبقت از همگان ربوده، و بر گذشتگان و معاصرانش برتری یافت. علامه برای نگارش این

اثر، بار سفر بسته با رنج بسیار کتابخانه های ایران و عراق را مورد بررسی قرار داد و در کتابهای خطی کمیاب دنبال مردانی گشت که در راه حق شهید شده اند. او پس از سالها تحقیق این اثر را به جامعه عرضه کرد و به عنوان مجاهدی نستوه زبانزد خاص و عام شد. برخی از دانشمندان اسلامی که با تقریظهای خود این اثر جاودانه را ستودند، عبارتند از:

۱ بزرگ مرجع شیعه حضرت آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی

۲ حضرت آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی قمی.

۳ حضرت آیت الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی.

۴ حضرت علامه محقق شیخ آقا بزرگ تهرانی.

علامه امینی، با «شهداء الفضیله» زندگینامه صد و سی تن از علمای دین و پیروان اهل بیت علیه السلام را، از قرن چهارم تا چهاردهم، به رشته تحریر درآورد تا امت اسلامی همچنان سرفراز و استوار در مقابل فتنه های دشمنان ایستادگی کند.

زمانی که استعمارگران با به راه انداختن جنگهای جهانی در صدد برآمدند ملل اسلامی را مورد تجاوز قرار داده، مستعمره خویش سازند، امینی با تألیف شریف «شهدا الفضیله» بزرگ اسوه های شجاعت و ایثار را در مقابل دیدگان مردم غیور مسلمان قرار داد و آنان را به پایداری و استقامت فرا خواند.

### غواص بحر

معانی محدث، مفسر، فیلسوف، متکلم و فقیه امین شیعه پس از «شهداء الفضیله» به تحقیقات دامنه داری دست زد. او بر آن بود فلسفه سیاسی اسلام را برای مردم کوچه و بازار هم قابل فهم کند، پس به کوشش فزونتر پرداخت و با تحقیق و تعلیق بر کتاب «کامل الزیارات» ابن قولویه قمی، که از مشایخ شیعه به شمار می رود، معتبرترین متون زیارات را در اختیار

امت اسلامی قرار داد. او همچنین با تألیف «أدب الزائر لمن یمم الحائر»، که شرح آداب زیارت حضرت امام حسین علیه السلام است، فلسفه زیارت را بیان کرد. علاوه بر این شیخ مصلح عبدالحسین امینی، که سالها در مکتب درس استادان بزرگ نشسته، فقه، اصول، فلسفه و کلام اسلامی را فرا گرفته بود، «ثمرات الاسفار» را در دو جلد فراهم آورد و بر «رسائل» و «مکاسب» شیخ اعظم انصاری حاشیه نوشت.

رساله ای درباره ی نیت، رساله ای در علم «درایه الحدیث» و «رساله ای در بیان حقیقت زیارت»، در پاسخ به برخی از علمای پاکستان از دیگر آثار علامه امینی در این دوره است. او با تألیفات گرانقدر خویش بنیه علمی خود را در برابر چشم معاصران قرار داد، از حضرات آیات عظام: سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا محمد حسین نائینی، شیخ عبدالکریم حائری و شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی، اجازه اجتهاد دریافت کرد و به زادگاهش تبریز بازگشت تا «امین الشرع» دیار خویش باشد. اما دلش دیگر بار آهنگ نجف کرد.

او در این دوره رو به قرآن کریم آورد تا راه سعادت بشر را از کتاب الهی استخراج کند. شاگرد مکتب وحی آیات ۱۷۲ و ۱۸۰ سوره اعراف، ۷ واقعه و ۱۱ مؤمن را برمی گزیند و به تفسیر آن پرداخت. آنگاه «العتره الطاهره فی الکتاب العزیز» را نگاشت و حق اولویت و مولویت خاندان رسالت را تبیین کرد.

### شهر آرمانی غدیر

تألیف رسالات گوناگون جان شیفته امین شریعت را خشنود ساخت، پس تصمیم گرفت مدینه فاضله اسلامی را به امت اسلامی عرضه کند و داستان سال دهم هجرت رادر خاطره ها زنده سازد. زمانی که استعمارگران با حیله های خاص خود امپراطوری عثمانی را از

بین بردند، او چنان اندیشید که هرگز نباید به دولت های غارتگر اجازه داد جایگزین دولت به ظاهر اسلامی عثمانی شوند در دیدگاه او بهتر آن بود که امت اسلام، پس از زوال دولت ۶۲۳ ساله عثمانی و چشیدن تلخی های بسیار، نظام مدینه فاضله اسلامی را که در آن اصل بنیادی غدیر مطرح است. تجربه کند، نظامی که پیامبر صلی الله علیه و آله جز به آن سفارش نفرموده است.

علامه امینی با تألیف «الغدیر» خاطرات عصر نبوی را تجدید کرد؛ عصری که سروری از آن امت قرآنی بود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله رهبری آن را بر عهده داشت و خود علی بن ابی طالب علیه السلام را جانشین خویش قرار داد.

امینی، احیاگر سنت نبوی، با «الغدیر» جلوه های شوکت و عظمت امت اسلامی را در خاطره ها زنده کرد و اصل اصیل و محور حکومت قرآنی، غدیر خم، را یادآور شد. دکتر سید جعفر شهیدی که خود در نجف و تهران از یاران آن فرزانه بود، نقل می کند که، روزی علامه امینی به من گفت:

«برای تألیف «الغدیر» ده هزار جلد کتاب خوانده ام.» وی در ادامه می گوید:

«او مردی گزافه گو نبود. وقتی می گفت کتابی را خوانده ام، به درستی خوانده و در ذهن سپرده و از آن یادداشت برداشته بود.» (۵)

احیاگر مدینه فاضله قرآنی، به یاری کتاب خدا، حدیث و شعر، مبانی فلسفه سیاسی اسلام را به جهانیان ابلاغ کرد. او نه تنها با رجوع به قرآن و سنت و رعایت موازین «سند شناسی» و «نقد حدیث» حقایق غیر قابل انکاری را در برابر چشم امت اسلامی قرار داد و مسأله اختلاف اهل یک کتاب و قبله را از میان برداشت،

بلکه جهانیان را به این مسأله واقف ساخت که امامت و رهبری از مبانی اصیل اسلامی است.

غواص غدیر با نقد آثار و تألیفات کسانی چون «ابن تمیمه»

«آلوسی»

«قصیمی» و «رشید رضا» در صدد برآمد نهال وحدت و اخوت اسلامی را در دل مسلمانان بکارد. وی در پی اسناد حدیث غدیر بیست و چهار کتاب تاریخی، بیست و هفت محدث، چهارده مفسر قرآن و هفت متکلم مسلمان را می یابد که به نقل حدیث غدیر پرداخته اند. آنگاه گروهی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را، که راوی حدیث غدیر شمرده می شوند، به ترتیب حروف الفبا ذکر می کند.

او در بخش راویان اولیه حدیث غدیر به نام حدود ده تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و هشتاد و چهار «تابعی» اشاره می کند. سپس طبقات دانشوران راوی حدیث غدیر را برمی شمارد و از ۳۶۰ دانشمند نام می برد. البته «الغدیر» تنها گنجینه راویان غدیر نیست در این کتاب نورانی آیات الهی و متن روایات بسیار یافت می شود؛ آیات و روایاتی که باید آنها را کلید ورود به شهر نیکبختی جاودان دانست.

متون هدایتگری که آیات شریف تبلیغ (۶) اکمال دین (۷) و ولایت (۸) از سوره مائده، آیات سوره معارج، (۹) سوره هل أتی (۱۰) و روایات گرانقدر غدیر و ولایت، أخا، منزلت، ثقلین، تبلیغ، انذار العشیره، ردالشمس، سد الابواب، علی مع الحق و ان علیا اول من اسلم ... تنها بخشی از آن شمرده می شود.

او برای نگارش این کتاب به دورترین سرزمینها مسافرت کرد و کتابهای بسیاری را مورد بررسی قرار داد. نام بخشی از کتابخانه هایی که آن بزرگوار در تألیف الغدیر در آنها به تحقیق

پرداخته و تعداد کتابهایشان چنین است:

کتابخانه ناصریه، ۰۰۰/۳۰ جلد کتاب، لکنهو

کتابخانه مدرسه الواعظین ۰۰۰/۲۰ جلد کتاب، لکنهو.

کتابخانه سلطان المدارس ۰۰۰/۵ جلد کتاب، لکنهو

کتابخانه ممتاز العلماء، ۰۰۰/۱۸ جلد کتاب، لکنهو

کتابخانه فرنگی محل، ۰۰۰/۹ جلد کتاب، لکهنو

کتابخانه ندوه العلماء، ۰۰۰/۶۰ جلد کتاب، لکنهو

کتابخانه امیر الدوله ۰۰۰/۱۱۰ جلد کتاب لکنهو

کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره، ۰۰۰/۵۰۰ جلد کتاب، علیگره

کتابخانه عمومی رظلا،، رامپور

کتابخانه خدابخش، ۰۰۰/۵۰ جلد کتاب، پتنه

کتابخانه عمومی دانشگاه عثمانی، ۰۰۰/۱۱۱ جلد کتاب، حیدرآباد

کتابخانه عمومی آصفیه، ۰۰۰/۱۲۵ جلد کتاب، حیدرآباد

کتابخانه سالار جنگ ۰۰۰/۵۲ جلد کتاب حیدر آباد

علامه نستوه پس از بررسی اسناد حدیث غدیر و اثبات این واقعه مهم عصر نبوی، شاعران چهارده قرن را، که از سفره قرآن توشه برداشته اند، به شهادت آورد تا هم از نام آوران و مبارزان مکتب ارجمند علوی یاد کرده باشد و هم فضایل امام علی علیه السلام، وصی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، را به اثبات رساند. وی ادبیات متعهد شیعی را یکی دیگر از حجتهای واقعه غدیر دانست و برای فراهم آوردن شعر بزرگمردان فضیلت سالها تلاش کرد تا علاوه بر گردآوری شعر حماسه سرایان غدیر، اشتباهات عمدی محققین مغرض را بر ملا سازد.

در سال ۱۳۲۴ ش چاپ اول کتاب الغدیر در نجف آغاز شد و تا نه جلد آن به چاپ رسیده، و در سراسر جهان منتشر شد. با انتشار کتاب گرانمایه «الغدیر» سیل نامه ها و ستایشهای دانشمندان بزرگ مسلمان و برخی از حکام کشورهای اسلامی به سوی دانشمند فرزانه به حرکت درآمد. نکته مهمی که در تمام ستایشها به چشم می خورد، پذیرش غدیر به عنوان محور حرکت اسلامی و بنیان حکومت اسلامی بود. پادشاهان فرصت طلب در

صـدد بودند از این جنبش دینی به نفع خود بهره گیرند، ولی دانشـمندان از جایگاهی بی غرضانه به مسأله می اندیشـیدند و در حقیقت، بعد از قرنها به راهنمایی مصـلح بزرگ حضـرت علامه امینی، زنجیر متصل به وحی را یافته بودند. شـیخ محمد سـعید دحـدوح از دانشـمندان محقق و امـام جمعه و جماعت «اریحا»، منقطه ای در نواحی حلب در نامه ادیبانه اش به مؤلف «الغـدیر» چنین نوشت:

«آقای من!

کتـاب «الغـدیر» را دریافت کردم و آن را مورد مطالعه قرار دادم ... قبل از آنکه در امواج انبوه معانی آن وارد شوم نیروی فکر و انـدیشه ام در آن شـناور گشـت و شـمه ای از آن را بـا ذائقـه روحی خـویش چشـیدم. احسـاس نمـودم که این همـان یگـانه سرچشمه و منبع آب گوارائیست که هرگز دگرگون نشود. این منبع جوشان معانی از آب باران صاف تر و گواراتر و از مشک خوشبوتر است ...». (۱۱)

## بوستان هدایت

صاحب الغدیر در سال ۱۳۷۳ هجری قمری، هشت سال پس از انتشار نخستین جلد الغدیر، کتابخانه ای بنیاد نهاد، آن را «مکتبه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام» نامید و در روز عید غدیر افتتاح کرد.

فعـالیت این کتابخانه با ۴۲۰۰۰ جلـد کتاب خطی و چاپی آغاز شـد. برای غنی ساختن این کتابخانه نسـخه های خطی بسـیار از کتابخانه های معتبر جهان تهیه شد.

## نماز آخر

تلاش بی پایان، معمار مـدینه غدیر را در بیماری فرو برد؛ بیماری و ضـعفی که به تدریج فزونی یافت و او را از کوشـش علمی باز داشت. بیماری و بستری شـدن علامه حـدود دو سال به طول انجامیـد و حتی درمانهای خارج از کشور نیز مفیـد واقع نشـد. سرانجام در نیمروز جمعه ۱۲ تیرماه ۱۳۴۹ برابر ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۹۰ ق، آیتی از آیات الهی و عاشقی از عاشقان ولایت، جهان خـاکی را بـدرود گفت. وی، که همـواره در نمـاز بـود و جز به عبـادت خـدای کعبه و خـدمت به مولود آن نمی اندیشـید، در شصت و هشت سالگی از دنیا رفت و جهانی را در غم ارتحال خویش فرو برد و به راستی الغدیر وی، چراغ خانه دلها و مشـعل هدایت امت اسلامی فروزان باقی ماند.

## پی نوشتها

۱ الغدیر، علامه امینی، ترجمه ...، ج ۱، ص ۱۵۶

۲ همان، ج ۲، ص ۲۵؛

ترجمه الغدیر، ج ۳، ص ۴۳ و ۴۴

۳ اعتقادات، شیخ صدوق، ص ۱۱۰

۴ الغدیر، ج ۱، ص ۱۵۴؛ شهداء الفضیله، علامه امینی، ص ۷

۵ «شهداء الفضیله»، مقدمه شیخ محمد خلیل الدین عاملی، ص ۴

۶ اندیشه اصلاحی در نهضتهای اسلامی، محمد جواد صاحبی، ص ۲۰۸ و ۲۰۹

۷ مائده، ۶۷

۸ مائده، ۵

۹ معارج، ۳. ۱

۱۰ مائده، ۵۵

۱۱ حماسه غدیر، محمد رضا حکیمی، ص ۴۸۰

## ویژگی های الغدیر

### مقدمه

مأخذ: مجله کوثر سال اول شماره دوم صفحه ۴۸ غلامحسین زینلی

بحث از علامه امینی (ره) و اثر پر مغز و جاودانه اش، کتاب «الغدیر» و نمایاندن عظمتهای این اثر و پدید آورنده آن، آنچنانکه نه حقی از این اثر بی نظیر ضایع گردد و نه از آن مؤلف بی بدیل، الحق کاری است بس مشکل. امینی، متفکر و پژوهشگری است عمیق، همه سو نگر و جامع الاطراف، که همه خوبیها و زیباییها و بایدهای یک نویسنده برجسته و ممتاز را در خود فراهم آورده است و اگر او را در دایره تحقیقات و پژوهشهای دینی، جزء نوادر و نوابغ مسلم، به حساب آوردیم، سخنی به گزاف نگفته ایم. در چند دهه اخیر در اندیشه ارباب فرهنگ و ادب، در کشور ما و سایر بلاد اسلامی، دو واژه «امینی و الغدیر» با هم متلازم گشته اند، قدر و منزلت این اثر بزرگ و آن دانشمند کم نظیر، هنوز بر بسیاری از طبقات اجتماع ما، حتی طبقات تحصیل کرده و مراکز دینی پوشیده است. آنها هم که با «الغدیر» آشنایند، غالبا اطلاعاتشان از حد کلیات فراتر نمی رود، و همین قدر می دانند که «الغدیر» اثر بزرگی است

که توسط یکی از عالمان طراز اول اسلام و تشیع پدید آمده است و اما اینکه این کتاب، پیام آور چه رسالتی است و حول محور چه موضوعاتی بحث می کند و چه معارفی، با چه سبک و ویژگی هایی در این کتاب طرح گشته است؟

بر بسیاری از مردم، بلکه بر بسیاری از طبقات تحصیل کرده و خواص نیز پوشیده مانده است، بنابراین هم «امینی» و هم «الغدیر» هنوز جایگاه واقعی خود را در جامعه ما پیدا نکرده و همچنان مهجور مانده اند. امروز، در عصر انقلاب شکوهمند اسلامی، یکی از کارهای که باید به جد به آن پرداخته شود، معرفی این گونه دانشمندان و این گونه آثار است، تا نسل جوان با گذشته فرهنگی خود آشنا شوند، و الگوهای مناسب را بشناسند و از آن پیروی کنند. در این فرصت ما بر آنیم تا در حد وسع خویش، برخی از امتیازات و ویژگیهای این اثر بزرگ را بیان نماییم تا طبقات مختلف جامعه ما، بیش از پیش با «الغدیر» آشنا شده و از معارف بلند آن بهره مند گردند.

اکنون نظر خوانندگان گرامی را به مواردی از این ویژگیها جلب می کنم:

### ۱ شاهکار ادبی

بدون تردید «الغدیر» یکی از شاهکارها و متون معتبر و مستحکم ادب عربی است، و از این جهت با معتبرترین متون ادب عربی که توسط دانشمندان و ادبای عرب زبان پدید آمده است قابل مقایسه و برابری است، اهمیت این قضیه وقتی به خوبی روشن می شود که بدانیم نویسنده این اثر شگرف، یک دانشمند غیر عرب و ایرانی و ترک زبان است و نشانی است از استعداد، تلاش، کوشش، هوشمندی و نبوغ فرزندان ایران؛ [زیرا تا آنجا که ما

اطلاع داریم نمونه های فراوانی از دانش پژوهان ایرانی را می توان سراغ گرفت که برای تحصیل علم دین به حوزه نجف اشرف، یا سایر حوزه های عتبات مقدسه هجرت نموده و در شعر و نثر و به طور کلی در ادب عربی سرآمد دانشمندان دوران خود گشته اند و این واقعیتی است که خود دانشمندان عرب نیز به آن معترفند، از جمله در برخی از تقریظ هایی که بر «الغدیر» نوشته اند، آن را گامی بزرگ در جهت احیاء ادبیات عرب به شمار آورده اند.

## ۲ وحدت اسلامی

علامه امینی، از جمله متفکران و مصلحانی است که ایده و اندیشه وحدت امت اسلامی را در سرلوحه کار خویش قرار داده، و این ایده، همواره ذهن پویای دانشور صلح اندیش ما را به خود معطوف داشته است، تا جایی که بازتاب این اندیشه را در سرتاسر کتاب «الغدیر» می توان مشاهده نمود. او هر گاه سخن یا نوشته ای مشاهده می کند که در جهت خلاف فکر «وحدت امت اسلامی» گفته و یا نوشته شده باشد، بر می آشوبد و سخت از خود حساسیت نشان می دهد. از دیدگاه صاحب الغدیر تنها رشته ای که می تواند امت اسلام را به یکدیگر پیوند دهد و آنان می توانند با چنگ زدن به آن در طریق سعادت آفرین وحدت اسلامی قرار گیرند، همانا تمسک به قرآن و عترت است. قرآن و عترت دو عضو هدایت گر و سعادت آفرین اند و به منزله دو بالند برای هر مسلمانی که می خواهد در مسیر سعادت و کمال حرکت کند و چنان که در حدیث ثقلین آمده است، پیامر گرامی، هدایت و سعادت امت اسلامی را تنها در پرتو پیروی از این دو مسیر می داند و بس.

بنابراین اگر کسی بخواهد

با تمسک به یکی از این دو در مسیر کمال حرکت کند، به سر منزل مقصود نخواهد رسید. در گذشته تاریخ نیز کسانی که اهل بیت (علیهم السلام) را رها کردند و خواستند راه سعادت را تنها در پرتو قرآن بپیمایند، راه به جایی نبرده و در انبوهی از انحرافات و مشکلات گرفتار آمدند. عنصر دیگری که از دیدگاه علامه امینی در مسأله وحدت امت اسلامی نقش مهمی بر عهده دارد، عنصر «شناخت و آگاهی» است.

وحدت پایدار پیروان مذاهب اسلامی در صورتی میسر است که برخاسته از شناخت و آگاهی و درک متقابل پیروان مذاهب، از اعتقادات و باورهای مذهبی یکدیگر باشد، و «الغدیر» نیز دقیقا در راستای تحقق این عنصر وحدت آفرین، پدید آمده است.

از دیدگاه صاحب «الغدیر» عامل دیگری که در ایجاد وحدت اسلامی از نقش مهمی برخوردار است، حسن ظن و مراعات انصاف و حق جویی از یک سو، و پرهیز از سوءظن و بدگمانی و بی انصافی از سوی دیگر است. اگر هر انسان عاقل و منصفی، در طرحی که «الغدیر» برای وحدت اسلامی ارائه می کند با بی طرفی بیندیشد، آن را به حال امت اسلامی سودمند و ضروری تشخیص داده و به عنوان پایه و اساس درستی برای تحقق وحدت اسلامی، خواهد پذیرفت، چنانکه جمع کثیری از دانشمندان اهل سنت پس از آگاهی از «الغدیر»، اقدام مرحوم امینی را مورد تأیید قرار داده و بر آن صحه گذاردند.

متفکر و اندیشمند ما علامه امینی، اظهار نظرهای غیر محققانه، سطحی و جاهلانه و گاه مغرضانه برخی از دانشمندان و نویسندگان اهل سنت نسبت به تشیع را عامل مهمی در جهت تفرقه امت اسلامی به شمار

آورده و آن را مخل وحدت اسلام می داند و راه از میان برداشتن این مانع را در آگاهی و شناخت درست آنان از منابع تشیع جستجو می کند. یکی از اصلی ترین هدفهای «الغدیر» چاره اندیشی در جهت رفع سوءظن ها و ارائه راهی برای ایجاد تفاهم و اتحاد در میان امت اسلامی است.

### ۳ اثری بی بدیل

از نخستین قرون اسلامی تا کنون، در دفاع از تشیع و حقانیت امام علی بن ابیطالب علیه السلام آثار و تألیفات فراوانی به رشته تحریر درآمده است ولی در میان همه این پژوهشها «الغدیر» از جایگاه رفیع و منزلت خاصی برخوردار است و تا کنون از حیث محتوی و استحکام مطالب، ابتکار و نوآوری، جامعیت و تنوع موضوعات، و حجم و گستردگی کتاب، اثری که از هر حیث بتوان آن را با «الغدیر» قابل مقایسه دانست، نگارش نیافته است. بدین لحاظ می توان گفت که «الغدیر» در نوع خود نمونه منحصر به فرد است.

### ۴ امین نقل

از امتیازات «الغدیر» آن است که نویسنده دانشمند آن، در سراسر این کتاب بزرگ، جمله جمله و سطر سطر مطالب کتاب خود را به صدها و هزاران جلد از منابع فریقین و بخصوص، آثار معتبر دانشمندان اهل سنت مستند نموده است. نخست به نقل مطالب می پردازد، و با رعایت امانت و بدون هیچ گونه دخل و تصرفی، مطالب را از منابع معتبر اهل سنت نقل می کند، و پس از طرح مطلب، در صورت نیاز، از آن، در راستای اهداف خود استفاده می کند. دقت و امانت کامل او در نقل، به گونه ای است که او را «امین نقل» لقب داده اند.

### ۵ آموزگار نقد و دانشگاه نقدشناس

در کتاب پر ارج «الغدیر» «نقد»، از اهمیت و جایگاه ویژه ای برخوردار است، و اساسا می توان گفت شالوده «الغدیر» بر پایه «نقد و نقادی» پی ریزیی شده است، خواننده، هیچ فصل و مبحثی را در این کتاب بزرگ پیدا نمی کند، مگر اینکه یک یا چند نقد اساسی و آموزنده در آن وجود دارد. مرحوم امینی این کتاب را با هدف اثبات یکی از اساسی ترین مسائل اعتقادی و سیاسی تشیع، یعنی مسأله «امامت و ولایت»، بر اساس منابع مورد قبول خود اهل سنت تألیف نموده است، این رسالت بزرگ را با چنان دقت و قدرت و استحکام و هوشیاری، به انجام رسانده است که تعجب هر خواننده ای را برمی انگیزد. در حول محور «نقد و نقادی»، می توان از ابعاد مختلفی درباره ی «الغدیر» سخن گفت، و «نقد» را از دیدگاه «الغدیر» و مؤلف دانشمند آن به اقسام مختلفی تقسیم نمود. مانند:

نقد کتابهای منفی و تفرقه افکن، نقد شخصیتهای منفی، نقد نظریه های نادرست، نقد اجمالی، نقد تفصیلی و ... اینها و مواردی

از این قبیل برخی از اقسام نقد است که در «الغدیر» به زیباترین شکلی مطرح است.

نکته مهم آن است که این نقدها، نه از سر خصومت و دشمنی، بلکه از سر صدق و صفا و با هدف متحد ساختن صفوف امت اسلامی صورت گرفته است.

به عنوان مثال اگر علامه امینی، شخصیت و عملکرد افرادی مانند عمرو عاص و معاویه یا افکار و اندیشه های افرادی مانند:

ابن عبد ربه، ابن حزم اندلسی، عبدالکریم شهرستانی، ابن تیمیه، و رشید رضا و ... را مورد نقد قرار می دهد، به خاطر آن است که در پرتو نقد، و با نشان دادن انحرافات موجود در اندیشه و عمل این اشخاص، چهره واقعی آنها را به جامعه اسلامی بشناساند، تا کسی فریب سخنان غرض آلود آنان را نخورد. علامه امینی (ره) پس از نقل و نقد مطالب تعدادی از آثار مغرضانه و سراسر اتهام برخی از پیشینیان اهل سنت می گوید:

«این بود نمونه هایی از یاوه سرایی های کتب قوم، بدون اینکه بخواهیم به طور کامل آنها را بررسی کنیم ... تنها مقصود ما از نشان دادن این نمونه ها، توجه امت اسلامی به موجبات کینه توزی ها و دشمنی های آمیخته با روحیات گروهی دشمنان دغل باز اهل بیت علیه السلام و دنباله روی های متعصب آنان است تا در قبال طایفه بزرگی از امت (شیعه اهل بیت)، به این گونه کتب و نوشته های آلوده مانند باطل گرایان و گمراهان شتابزده ای که نام بردیم، اعتماد نکند. پیداست، وقتی خواننده، انگیزه خیانت آنان را بداند، او را می رسد که پیرامون مطالب موهن و بی اساس و نسبتهای ناروای آنان تحقیق بعمل آورد.» (۱)

مرحوم امینی، شخصیت و افکار شمار زیادی از این گونه افراد

را بـا شـیوه ای کاملاـ تحقیقی و عالمـانه، و بـا تکیه بر ادله محکم و غیر قابـل انکـار، به نقـد کشـیده است، به گونه ای که اگر مؤلفان و نویسـندگان آن کتابها امروز زنـده بودنـد و نقـدهای نیرومند علامه امینی را بر نوشـته های خود می دیدند، از نوشـته خود اظهار پشیمانی می کردند.

در این زمینه نیز «الغـدیر» بمنزله آموزشـگاهی است و «امینی» بمنزله آموزگـاری که بهـترین نوع «نقـد» را به انسـان می آموزد. رسم مرحوم امینی (ره) بر آن است که در نقـد نظریـات حریف، در مسائـل مهمی که مورد اختلاف فریقین است، ماننـد مسأله جانشـینی پیامبر صـلی الله علیه و آله و مباحث مربوط به آن، هرگز بر منابع تشیع تکیه نمی کند، بلکه نقد خود را صرفا بر منابع گوناگون اهل سنت استوار می سازد تا اینکه سخن حق او ضایع نشده و مورد قبول مخاطب قرار گیرد.

### ۶ ویژگیهای نقد در الغدیر

علامه امینی، در نقـد آثار، شخصـیتها و نظرات نادرست، دارای اصول و ویژگیهای خاصـی است. برخی از آن ویژگیها عبارت است از:

الف) خستگی ناپذیری:

صاحب «الغدیر» کار خود را در نقد، بر پایه صبر و بردباری و متانت، بنا نهاده است و سعی او بر آن است تا مسأله مورد نظر را به صورت جامع و با همه ابعاد و زوایای آن، نقـد و بررسـی کند و هیچ گاه در انجام رسالتی که در جهت بیان حقایق بر عهده دارد احساس خسـتگی نمی کند. به عنوان نمونه بنگرید به نقد و پاسخ ایشان به «عبدالله قصـیمی» در بحث «سلسله دروغگویان و حدیث سازان».

«قصیمی» پس از اینکه رجال شیعه را متهم به جهل و دروغ سازی می کند، می گوید:

«و در میان اهل سنت، کسی که متهم به

دروغ سازی به خاطر دنیا و تقرب به اهل آن ... باشد وجود ندارد.» (۲)

علامه امینی در پاسخ به ادعای قصیمی، اگر چند نمونه از دروغ سازانش که نامشان در منابع اهل سنت آمده و خود دانشمندان اهل سنت به حدیث سازی و دروغ پردازی آنها اعتراف و تصریح کرده اند را ذکر می نمود، برای اثبات بی اساس بودن ادعای آقای «قصیمی» کافی بود ولی ایشان به این مقدار اکتفا نکرده و از تعداد ۷۰۰ نفر با نام و نشان یاد کرده از رجال احادیث اهل سنت که به جعل حدیث و دروغ پردازی اشتغال داشته اند.

مرحوم امینی هم زمان با ذکر نام و نشان آن ۷۰۰ نفر، شمار کثیری از دانشمندان بزرگ اهل سنت را نام می برد که به دروغ سازی این ۷۰۰ نفر اعتراف نموده و احادیث وارده از طریق آنها را فاقد ارزش و اعتبار اعلام داشته اند». (۳)

ب) استفاده از منابع مورد قبول اهل سنت:

«ایشان در تمامی موارد، نقدهای خود را بر منابعی استوار ساخته اند که مورد قبول مخاطبان اصلی «الغدیر» یعنی اهل سنت، است و بر این اساس، باب هر گونه بهانه جویی را بر حریف بسته است».

ج) رعایت ادب علمی:

مؤلف «الغدیر» در نقد اندیشه ها و افکار دیگران، همواره از متانت و ادب علمی سود می جوید، و هرگز سخنان یاوه و بی اساس دروغ پردازان، قلم او را از صراط مستقیم اعتدال خارج نمی سازد.

د) امانت در نقل:

وی در نقدهای خود می کوشد تا نخست سخن طرف را نقل نموده و آنگونه که مقصود خود نویسنده آن است به طرح سخن او بپردازد، بدون آنکه هیچ گونه دخل و تصرفی در آن روا داشته باشد و آنگاه به

نقد آن می پردازد.

ه) در نقد شبهات، همواره، بیش از حد نیاز به القاء کننده شبهه پاسخ می دهد، حسن این اقدام این است که موجب می شود تا خواننـده «الغـدیر» بطلان شـبهه، و نیز حقانیت پاسـخ های صاحب «الغدیر» را با همه وجود باور کند، و در حقانیت تشـیع، جای هیچ گونه شک و تردیدی برای او باقی نماند.

### ۷ نقد نقد

«الغـدیر» را افزون بر «نقـد» «نقـد نقـد» نیز می توان به حسـاب آورد، چون نویسـنده هوشـمند آن، کتاب خویش را به گونه ای تألیف نموده است که اشکالات و نقدهای احتمالی مخالفین را پیشاپیش پاسخ گفته است. بنابراین اگر کسی به نقد «الغدیر» یا بخش هایی از آن بپردازد، پاسـخ ناقـد، در خود «الغـدیر» موجود است، و نیاز به پاسـخ و نقـد تازه ای نخواهـد داشت. یکی از عللی که موجب شـده تـا «الغـدیر» در طی بیش از نیم قرن که از انتشار نخستین جلـدهای آن می گـذرد، مورد نقـد قرار نگیرد همین مسأله است. چرا که نویسـنده دانشـمند «الغدیر» کوشیده است تا با بکار بردن اصول و روشهایی، این کتاب را به صورت اثری نقـد ناپـذیر درآورد و باب هر گونه چون و چرا را بر حریف ببنـدد. وی برای تحقق این هدف، دست به اقداماتی زده که مواردی از آن چنین است:

۱) مثلا در مواردی که به روایات استفاده شده که ممکن است کسی بگوید:

فلانـن روایت که امینی به آن اسـتناد نمـوده ضـعیف است، یـا راوی ثقه نیست. مرحوم امینی هم صـحت روایت و هم ثقه بودن راوی را اثبات نموده است، و آن را به تأیید عده ای از صاحب نظران اهل سنت نیز رسانده است.

۲) یک حدیث را از طرق مختلف و

با سلسله سندهای متعدد، نقل نموده تا جای هیچ گونه شبهه ای در صحت و واقعیت آن باقی نماند.

۳) در هر مورد، به ذکر یک دلیل اکتفا نمی کند، بلکه ادله فراوانی از دیدگاه های مختلف، برای اثبات مدعای خود اقامه نموده است که نمونه آن (در بحث در سلسله دروغگویان و حدیث سازان) گذشت.

۴) در نقل مطالب از متون و منابع اهل سنت، به یک یا دو کتاب اکتفا ننموده، بلکه به منابع متعددی استناد نموده، و گاه دهها و یا صدها دلیل برای اثبات مدعای خود ذکر می کند، و خواننده، وقتی به دقت آن را مورد مطالعه قرار دهد به صحت آن اطمینان حاصل خواهد نمود.

### ۸ منابع اهل سنت تکیه گاه اصلی الغدیر

مؤلف «الغدیر» تکیه گاه اصلی خویش را، آثار و منابع اهل سنت قرار داده و شالوده «الغدیر» را بر اساس این منابع پی ریزی نموده، و بیشترین بهره را از آن برده است. او با انتخاب این روش منطقی و درست، باب هر گونه بهانه جویی را بر اهل سنت که مخاطبین اصلی «الغدیر» اند بسته است. دانشور فرزانه ما، استفاده از منابع تشیع را به موارد خاص و معین محدود ساخته و از آن در حد ضرورت استفاده نموده است. صاحب «الغدیر» معتقد بود که برای اثبات فضائل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و به خصوص حقانیت و فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام باید به منابع اهل سنت روی آورد و خود نیز چه در اعتقاد و چه در عمل، از پیشتازان این عقیده بود. در این راه، حدود ۲۰ هزار کتاب، از آثار معتبر اهل سنت را از نخستین قرون اسلامی تا قرن حاضر، به خدمت گرفت و از آن بهره

برد.

### ۹ اهل سنت بر سر دو راهی

یکی از ویژگیهای کتاب «الغدیر» آن است که پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت را بر سر یک دو راهی قرار داده است. که آنان به ناچار، باید یکی از آن دو را انتخاب کنند.

یا باید «الغدیر» را بپذیرند و یا از پذیرفتن آن خودداری کنند، اگر بپذیرند، لازمه اش آن است که تغییر عقیده داده و به مکتب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله روی آورند، و از امام علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان نخستین جانشین بر حق پیامبر، و فرزندان معصوم آن حضرت علیه السلام آنگونه که مورد نظر پیامبر اسلام است، پیروی کنند، که البته این یک راه عاقلانه و هوشمندانه است، که برخی از دانشمندان روشن ضمیر و آگاه اهل سنت، پس از مطالعه «الغدیر» و دیگر آثار پر مغز، تشیع برگزیده اند و اما اگر «الغدیر» را نپذیرند، باید از بسیاری از منابع و کتابهای معتبر خود دست بشویند.

چون کتاب «الغدیر» با استفاده از هزاران جلد از منابع دست اول و مورد قبول اهل سنت به رشته تحریر درآمده است. چون آنان نمی توانند برای همیشه در مقابل «الغدیر» سکوت اختیار کنند، چرا که عصر ما، عصر تبادل افکار و اندیشه ها و پیشرفت شتابنده علم و آگاهی در میان طبقات مختلف جامعه، به خصوص در بین طبقه تحصیل کرده و نسل جوان است، و آگاهی یافتن آنان از این کتاب این سؤال را مطرح خواهند نمود که چرا عالمان و دانشمندان اهل سنت، در برابر کتابی با این عظمت و با ارزشی علمی و تحقیقی، که به نقد عقاید آنها پرداخته، اظهار نظر نکرده و سکوت اختیار کرده اند؟

### ۱۰ آمیختگی «الغدیر» با «قرآن کریم»

بدون تردید «الغدیر» یک

اثر بزرگ قرآنی، و علامه امینی یک قرآن شناس بزرگ و کم نظیر است. او در پدید آوردن «الغدیر» قرآن کریم را به عنوان نخستین و اصلی ترین تکیه گاه خود قرار داده است، و با برداشت تازه و فهم عمیقی که از کتاب خداوند دارد، توانسته است در جای جای اثر بزرگ خود «الغدیر» از آیات نورانی قرآن کریم، بهره گیرد، و بهره گیری مرحوم امینی از قرآن کریم به موضوع خاصی محدود نمی شود، بلکه او در همه زمینه ها، و موضوعاتی که در «الغدیر» به طرح آن پرداخته است، این راه را با دقت و زیبایی تمام پیموده است. گستردگی برداشتهای صاحب «الغدیر» از «قرآن» به حدی است که اگر کسی آن را به یک نقطه منتقل نموده و در یک جا جمع کند، این مجموعه یک الی دو اثر قوی و پر مغز تفسیری را تشکیل خواهد داد.

آشنایی و انس او با قرآن به گونه ای است که در چند مورد از کتاب «الغدیر» مطالبی را که به عنوان افتتاح و مقدمه، نگاشته است. به تمام و کمال، ترکیبی است از آیات قرآن کریم. بدون آنکه ایشان اشاره ای به این حقیقت نموده باشد. مثل مقدمه جلد ششم، هفتم، هشتم، نهم و دهم «الغدیر».

علامه، در تمامی این سرآغازها، همه گفتنی های لازم را در قالب آیات کلام خداوند، و از زبان قرآن بیان داشته است. بدون آنکه سخن دیگری به آن آمیخته باشند، در پایان بسیاری از مباحث نیز یک یا چند آیه از آیات قرآن کریم را با رعایت مناسبت و ظرافتی خاص، و در مقام نتیجه گیری آورده است و این میسر نیست مگر در پرتو آشنایی عمیق و

گسترده ایشان با قرآن کریم. به همین دلیل می توان «الغدیر» را یک اثر قرآنی دانست که با دقت و ظرافت فوق العاده ای با قرآن عجین گشته است.

### ۱۱ محبت اهل بیت

علامه امینی عالمی است دوستدار پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت و به خصوص امیرالمؤمنین علیه السلام یعنی چهره شاخص و شخصیت بزرگ اهل بیت علیه السلام. او به علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت علیه السلام عشق می ورزید و محبت آنان در قلب و روح او موج می زد. هر گاه که بارگاه مطهر و نورانی مولی الموحدین علی بن ابی طالب علیه السلام را می نگریست، بی اختیار سیلاب اشک از چشمانش سرازیر می شد.

یا هنگامی که برای زیارت به حرم مطهر مشرف می شد و به خواندن زیارت می پرداخت، از آغاز تا پایان زیارت اشک می ریخت. مهمترین انگیزه ای که به او نیرو بخشید تا این همه مشقت و زحمت را تحمل کندو آن اثر بزرگ را پدید آورد، محبت علی علیه السلام و اولاد معصوم آن حضرت بود و مهمترین پشتوانه او برای رسیدن به چنین مقصودی، عنایت خداوند و توجه خاص علی علیه السلام بود.

### ۱۲ مرد دین و کتاب سیاست

علامه امینی، تنها یک فقیه یا متکلم یا مفسر یا محدث یا مورخ و ... نیست. گر چه او از همه این علوم حظی وافر دارد، اما ابعاد شخصیت او به اینها محدود نمی شود. نیز او از آن دسته عالمانی نیست که در کنج خانه یا کتابخانه ای نشسته کتابی تألیف کند، و از آنچه در محیط او و در کل جهان اسلام می گذرد باخبر نباشد. او دانشمند و متفکری است که افزون بر آگاهی از علوم مختلف اسلامی، دارای اندیشه و عمل سیاسی است. گر چه او در هیچ دانشگاهی در رشته علوم سیاسی تحصیل نکرده است ولی در عین حالی هم در بعد سیاست نظری از درک و فهم

سیاسی بالایی برخوردار است و هم در زمینه سیاست عملی، از فعالان سیاسی به حساب می آید و اما در بعد سیاست نظری، دو اثر بس ارزشمند علامه امینی یعنی کتاب «الغدیر» و کتاب «شهیدان راه فضیلت» شاهد صادقی است بر ادعای ما.

در «الغدیر» مرحوم امینی، دست های سیاست را در جعل احادیث و در سایر زمینه ها، به خوبی شناخته و آن را به همگان شناسانده است. «الغدیر» را افزون بر یک کتاب قرآنی، کلامی، فقهی، حدیثی، تاریخی و ... باید یک کتاب سیاسی نیز دانست، چرا که این اثر، مهمترین کتابی است که در فلسفه سیاسی تشیع به رشته تحریر درآمده است.

### ۱۳ «الغدیر» دایره المعارفی بزرگ

ویژگی دیگر «الغدیر» جامعیت آن است. «الغدیر» تنها یک کتاب معمولی نیست، بلکه یک دایره المعارف بزرگ و عمیق دینی است. گر چه نخستین و مهمترین هدفی که «الغدیر» برای آن پدید آمده است، بررسی همه جانبه حدیث «غدیر» و اثبات خلافت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است، و در این زمینه حق مطلب را نیز ادا نموده است، ولی «الغدیر» به این موضوع منحصر نشده و به صورت دفاع جامعی از اسلام راستین و مکتب اهل بیت علیه السلام درآمده است، و به واقع می توان آن را دایرهالمعارف بزرگی دانست که افکار و اندیشه های ناب اسلامی و دین شناسی را در موضوعات گوناگون، اعم از تفسیر، تاریخ، کلام، فقه، سیره، رجال، حدیث، اخلاق، ادب و ... به صورت کاملا عالمانه و تحقیق و با چهره ای آراسته و زیبا، به جامعه اسلامی و همه پویندگان راه حقیقت، عرضه نموده است.

به گونه ای که خواننده را در حیرت و شگفتی فرو می برد، و به جرأت می توان گفت، در

تمام موضوعاتی که «الغدیر» به آنها پرداخته است هیچ دایره المعارفی، آن سلسله از مباحث را با آن قوت و دقت و وسعت مطرح ننموده است.

بسیاری از علما و دانشمندانی که بر «الغدیر» تقریظ نوشته اند و یا درباره ی عظمت و جذابیتهای آن اشعاری سروده اند، به این حقیقت مهم اعتراف نموده اند.

### ۱۴ «الغدیر» محل تلاقی دانشهای مختلف

یکی دیگر از ویژگیهای «الغدیر» آن است که این کتاب، فراهم آمده از مجموعه ای از علوم و دانشهای مختلف است. مؤلف اندیشمند آن، با مهارت و تسلط کامل، مجموعه ای از علوم را به هم ربط داده و برای دستیابی به اهداف خود، آن را به خدمت گرفته است، به گونه ای که خواننده این کتاب، در برابر خود، مجموعه ای فراهم آمده از علومی چون، فقه، تفسیر، حدیث کلام، منطق، تاریخ، رجال، سیره، لغت و ادب را مشاهده می کند که نویسنده از هر دانشی در جای خود و با رعایت تناسب و به زیباترین شکلی استفاده نموده است.

مؤلف «الغدیر» وقتی به «تفسیر» و تحلیل آیات قرآن می پردازد چنان با مهارت و ژرف اندیشی به این امر مبادرت می ورزد که گویی همه عمر خویش را در تفسیر قرآن کریم صرف نموده است.

وقتی به نقل و تجزیه و تحلیل و نقد «حدیث» می پردازد، می پنداری، همه عمر خویش را مصروف این رشته از علم داشته است.

وقتی وارد عرصه «علم رجال» و مباحث رجالی و تحلیلی زندگی رجال حدیث، و یا شعرای «غدیر» می شود و زوایای مختلف زندگی، اندیشه و آثار آنان را مورد بررسی قرار می دهد که گویی خود با آنان می زیسته است.

در مباحث «تاریخی» او را مورخی متبحر و تمام عیار می یابی که احاطه و اطلاعات وسیع خود را

در زمینه تاریخ، در کتاب بزرگ خود «الغدیر» به خدمت گرفته است. در پاسخگویی به شبهات فقهی خصم، فقیهی است متبحر که علاوه بر فقه مذهب اهل بیت علیه السلام، بر فقه مذاهب چهارگانه اهل سنت نیز احاطه دارد و در وقت لزوم از آن بهره می برد و از همه مهمتر، وقتی به مباحث کلامی می پردازد، نخست براهین خصم را نقد نموده و آنگاه، خود به استدلال می پردازد و در این راه چنان با دقت و قوت و هوشمندی عمل می کند که گویی تنها رشته تخصصی او رشته «کلام تطبیقی» است، و همه عمر پر برکت خود را صرف این رشته از دانش نموده است.

مرحوم امینی، این همه را با دقت و مهارت در خور تحسین با هم درآمیخته است و این نشان دهنده تبحر او در همه این فنون است و اینکه او همه این فضائل و زیبایی ها را در وجود خویش متبلور ساخته است.

### ۱۵ بیست هزار عنوان کتاب

از جمله ویژگیهای «الغدیر» آن است که این اثر، نمود خارجی محصول یک سلسله تحقیقات گسترده و دراز مدت است. مؤلف به طور معمول، مطالب خود را از یک منبع یا از یک دانشمند نقل نمی کند، یا اگر نقل کرد، منابع و نظرات فراوان دیگری را به عنوان شاهد و مؤید، در تأیید مطلب مورد نظر، ذکر می کند، و همواره سعی او بر این است که از منابع مهم و معروف اهل سنت، بهره گیرد تا از آثار و منابع ناشناخته آنان. چنانکه خود در جایی نوشته اند برای پدید آوردن «الغدیر» از ۱۵ هزار عنوان کتاب بهره گرفته اند و ساختمان مستحکم و زیبای «الغدیر» را بر بیش از پانزده

هزار پایه و اساس، استوار نموده اند و بدین ترتیب، کتاب خود را در برابر لغزشها و تحولات زمان مصونیت بخشیده اند.

این آمـار مربوط است به زمان انتشار جلـدهای سوم و چهارم «الغـدیر» و مرحوم امینی از آن زمان به بعـد نیز تا پایان عمر، همه وقت خویش را صـرف تکمیل «الغـدیر» نموده انـد. به همین دلیل آگاهان و کارشـناسان مربوطه عقیـده دارنـد که علامه امینی برای پدید آوردن «الغدیر» در طی مدت بیش از چهل سال، حداقل از ۲۰ هزار عنوان کتاب استفاده نموده است.

صـاحب «الغـدیر» از قـدیمی ترین آثـار و تألیفـات گرفته تا آخرین دسـتاوردهای علمی که در موضوع «غـدیر» به جهان دانش عرضه شده، کمک گرفته و سود جسـته است، و این از ویژگی هایی است که جز در «الغدیر» در جای دیگری نمی توان آن را یـافت. وی برای غنـا بخشـیدن به اثر عمیق و ارزشـمند خویش به کشورهـای مختلف مسافرت نمود و بسـیاری از کتابخانه های مهم دنیای اسـلام را، از شـمال آفریقا گرفته تا شبه قاره ی هند، مورد بازدید و بررسی قرار داد و از همه کتاب هایی که در آن کتابخانه ها، یافت می شود و می توانست برای او مفید باشد استفاده نمود و همچون باغبانی که در فصل بهار با اشتیاق به باغ و مزرعه می رود تـا از گلهـای رنگارنـگ بهـاری بچینـد، با شور و شوق تمام، به کتابخانه ها که همان باغ و بوسـتان دانشـمندان است، روی می آورد و بخش اعظم وقت خویش را در کتابخـانه ها و مراکز تحقیقاتی می گذرانـد، و از پیمودن چنین راهی و انجام چنین کاری، احساس خستگی نمی کرد که هیچ، بلکه پر شور و با نشاط و امیدوار، به حرکت خود ادامه می داد.

### ۱۶ الغدیر برای دو کس تعجب آور است

مطالعه این کتاب برای دو کس می تواند تعجب آور باشد، نخست آنکه اگر یک نفر «شیعه» این کتاب را مطالعه کند، تعجب خواهد نمود که با وجود این همه دلائل و شواهد و قرائن انکارناپذیر، بر حقانیت علی بن ابی طالب و مکتب اهل بیت علیه السلام چرا اهل سنت راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیه السلام را رها کرده و از مذاهب دیگری پیروی نمودند و اگر مطالعه کننده این کتاب پیرو یکی از مذاهب «اهل سنت» باشد بدون شک، از «سنی» بودن خود تعجب خواهد کرد، که چرا با وجود این همه دلیل و شاهد بر حقانیت مذهب اهل بیت علیه السلام، راه دیگری پیموده و از صراط مستقیم «قرآن و عترت» منحرف گشته است.

### ۱۷ جداسازی مطالب

وسعت و گستردگی بیش از حد مطالب، برای یک نویسنده تا حدودی موجب سر در گمی است. لکن نویسنده محترم «الغدیر» با همه گستردگی اطلاعات و دانشها، مباحث و موضوعات مختلف را بسیار هنرمندانه از یکدیگر تفکیک نموده و با نظم و اسلوبی خاص به عرضه آن پرداخته است.

اما «الغدیر» از این جهت نیز مستثنی است، و مطالب آن به خوبی از هم تفکیک شده و متمایز گشته است.

### ۱۸ روشی ایده آل در اقامه دلیل

علامه امینی برای دستیابی به هدف «اثبات خلافت و وصایت» و جانشینی بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله برای امام علی بن ابی طالب علیه السلام در هر بحثی که پا نهاده و به هر موضوعی پرداخته، در نگاه اول چنین به نظر می رسد که بیش از حد نیاز، به اقامه برهان و ارائه دلیل، مبادرت نموده است. به عنوان مثال: اگر امینی حدیث «الغدیر» را از ۲۰ تن از صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله، و یا از ۳۰ تن از دانشمندان برجسته اهل سنت نقل می نمود، برای اثبات مقصود او کافی بود. یا اگر این حدیث را از چند تن از صاحبان «صحاح سته» نقل کرده بود به مقصود خویش نائل آمده بود. ولی او به این مقدار اکتفا نکرده و حدیث «غدیر» را بر اساس کاوشی گسترده، ابتدا از یکصد و ده تن از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند. آنگاه از ۸۴ تن از تابعین نقل نموده است.

وی سپس در فاصله آغاز قرن دوم ه. ق تا سالهای پایانی قرن ۱۴ ه. ق در طی ۱۳ قرن، حدیث «غدیر» را از منابع و آثار ۳۶۰ تن از

دانشمندان طراز اول اهل سنت نقل می کند.

او گرچه پیرامون یک موضوع، ادله فراوانی اقامه می کند، اما از آنجا که برای این مقصود، اسناد و مدارک فراوانی را به شهادت طلبیده، و نوشته خود را به آنها مستند ساخته است، تنوع و جذابیت مباحث در حدی است که هرگز خواننده را خسته نمی کند.

سطر سطر اثر ارزشمند «الغدیر» سرشار است از نکات تازه و خواندنی، و تحلیل های دقیق و نکات آموزنده به گونه ای که خواننده هر لحظه خود را در مقابل نکات تازه ای می بیند؛ حسن این اقدام هوشمندانه این است که موجب می شود تا مطالبی که ممکن است در بدو امر برای خواننده بعید جلوه نموده و پذیرش آن دشوار باشد، آرام، آرام به خوبی روشن شده و جلوه گر شود، و خواننده، آن حقیقت را با همه وجود باور کند.

### ۱۹ الغدیر اثری متعلق به بین الملل اسلامی

از خصوصیات «الغدیر» جهانی بودن و بین المللی بودن آن است، اثری است فراتر از قوم و ملیت، تعلق داشتن به مذهب خاص و متعلق به همه امت اسلامی، و از این فراتر، متعلق به همه کسانی که می خواهند از سعادت هر دو جهان بهره مند باشند، و در پرتو تعالیم «قرآن و عترت» و اندیشه های ناب الهی زندگی کنند.

### ۲۰ پشتوانه های برتر

صاحب «الغدیر»، به یقین دانشمندی است هوشیار، با ذکاوت، پر تلاش، فداکار، با صبر و حوصله و خستگی ناپذیر و تردیدی نیست که او برای پدید آوردن «الغدیر» از همه این عوامل بهره گرفته است، اما این عوامل گرچه برای پدید آوردن اثری مانند «الغدیر» لازمند، لکن کافی نیستند، و به طور حتم، صاحب «الغدیر» برای خلق این اثر بزرگ، از دو عنصر و پشتوانه مهم دیگر نیز برخوردار بوده است:

نخست، عنایت خداوند بزرگ، دوم توجه و حمایت صاحب ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام. همچنان که بسیاری از دانشمندانی که بر «الغدیر» تقریظ نوشته اند نیز به این حقیقت بزرگ اعتراف نموده اند.

الغدیر بهترین دفاعی است که در طی ۱۴ قرن که از حیات اسلام و تشیع می گذرد، از تشیع و مکتب اهل بیت علیه السلام به عمل آمده است. نیز در میان هزاران عنوان کتاب که درباره ی زندگانی علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته شده است، «الغدیر» بهترین کتابی است که در این زمینه به رشته تحریر در آمده، و در میان این همه آثار همانند خورشید می درخشد و نورافشانی می کند.

در عظمت «الغدیر» همین بس که تاکنون، هر متفکر و دانشمندی، چه شیعه و چه سنی و چه از پیروان سایر ادیان که آن را با دقت مورد مطالعه قرار

داده است، در برابر عظمت آن، به نشانه تواضع و فروتنی سر فرود آورده و زبان به تحسین این اثر بزرگ و مؤلف دانشمند آن گشوده است.

پی نوشتها

۱ الغدیر، ج ۳، ص ۲۴۸ و ترجمه فارسی، ج ۶، ص ۶۸

۲ الغدیر (ترجمه فارسی)، ج ۱۰، ص ۱۰

۳ بنگرید به الغدیر (ترجمه فارسی)، ج ۱۰، ص ۱۱۳. ۱۱۶

## الغدیر و فقه التاریخ

### مقدمه

حماسه غدیر ص ۱۹۲ محمد رضا حکیمی

پس از این همه، آنچه در کار کتاب «الغدیر» مهم است فقه التاریخ است. مورخان ما کمتر به فقه تاریخ پرداخته اند و بیشتر کار آنان منحصر به جمع و تدوین بوده است نه نقد و تطبیق. لیکن در «الغدیر»، به مباحث تطبیقی بیشماری می رسیم که، برای روشن کردن تاریخ اسلام و نشاندادن مقدار اعتبار دیگر مآخذ و هم مقیاس هایی کلی برای شناخت این مسائل، سندی علمی و قاطع است. در واقع صاحب «الغدیر»، به علت مطالعات بیکران خویش در مآخذی که به چندین هزار می رسد، به اعمال ضوابط تطبیقی دست زد. ضوابطی که برای متتبعی چون او اصالت دارد، و برای مراجعان به کتاب او نیز حجیت آنها، از روی مستندات فراوانی که به دست می دهد، به زودی استنباط می شود.

و در واقع، همان گونه که ابن خلدون، به فلسفه تاریخ رسید و آن را ملاک قرار داد و «فیلسوف تاریخ» نامیده شد، و محققان گفتند:

ابن خلدون، در مقدمه ای که برای تاریخ خود نوشته به درک و تصور و ابداع فلسفه ای برای تاریخ نایل آمده است که بی شک، در نوع خود، از بزرگترین اعمال به شمار می رود، فلسفه ای که با هر عقلی و هر زمان و مکان تطبیق می کند (۱).

صاحب «الغدیر» نیز به فقه

تاریخ پرداخت و بر پایه شناخت مبانی و اصول علم تاریخ، و به تعبیر ابن خلدون «تشخیص راه و روشهای تاریخ» (تحقیق مذاهبه)، به فحص و عرضه دست زد، و به عنوان «فقیه تاریخ» (۲) خوانده شد و اگر ابن خلدون در قلعه ابن سلامه گوشه گرفت و به تألیف «مقدمه» پرداخت، صاحب «الغدیر» نیز، چهل سال از عمر خویش را منزویانه گذراند و در این مدت هر چه سفر کرد و هر جا رفت، همواره در پی کار خویش بود و همراه مآخذ و یادداشتهای خود.

این است که محقق، در مطالعه «الغدیر»، به روحی علمی و با روش و تازه و مستند و تحول زای می رسد و از اینجا به باز شناخت تاریخ اسلام دست می یابد. مسلم کسی که «الغدیر» را بخواند، از اسلام و تاریخ آن (و علوم حدیث و تفسیر و ...) صورتی به دست می آورد که تا کنون نداشته و در مآخذ دیگر بدان نرسیده بوده است.

البته مسئله زمان نیز دخالت عمده ای دارد. زیرا برای صاحب «الغدیر» که در نیمه دوم قرن چهاردهم به نوشتن کتابی درباره اسلام دست زد، مآخذ قرون و اعصار گذشته را در کنار هم قرار دادن و با اشراف بر همه، به تطبیق آنها پرداختن تا حد زیادی، به علت نشر این مآخذ یا معرفی آنها در فهرستها، امکان داشت. نهایت، کوشش ستودنی صاحب الغدیر، در رفتن به دنبال این مآخذ بود و آرام نگرفتن تا رسیدن به آنها.

البته روح بزرگ این قهرمان بررسی و اطلاع، هنوز قانع نبود و آرزو داشت جهان را سیر کند و کتابخانه های همه گیتی را برای «احیای عظیم» خویش از نظر

بگذارنـد و کلمه ای از آنچه برای تأییـد حق لازم است از خـامه او نیفتـد. از این بـابت، همواره در تلاش بود و از اینکه مبادا روزی عمرش تمـام شود و کـارش ناتمـام بمانـد نگران. او هم از عظمت کار آگاه بود و هم از وسـعت دامنه فرهنگ و منابع و ذخایر اسلامی.

از این رو، بـا اینکه در داشـتن مآخـذ بیکران، یکی از کم مانـنـدترین محققان بود و از جمله، همین امر نظر پژوهشـیان را بسـیار جلب می کرد باز چون تشنه ای سیراب ناشدنی دنبال نسخه ها و مدارک می گشت. چون او می دانست که:

هزاران نسـخه خطی عربی در علوم و ادبیات و فلسفه همچنان در کتابخانه های دنیای اسلام نهان مانده است. تنها در اسلامبول سی کتابخانه در مسجدها هست که از نسخه های خطی آن اندکی منتشر شده است.

در قاهره و دمشق و موصل و بغداد و دهلی مجموعه های فراوان هست که فهرستی برای آن تنظیم نشده است. در «اسکوریال»، نزدیـک مادریـد، یک کتابخانه مفصل هست که هنوز نسـخه های خطی آن را در علوم و ادبیات و دین و فلسـفه اسـلام شـمار نکرده اند.

اطلاعـاتی کـه دربـاره ثمرات فکر اسـلامی در ایـن سـه قرن داریـم، انـدکی از باقیمانـده آثـار آنهـاست و این نیز مختصـری از محصـول قریحه آنهـا بـوده است و آنچه در این صـفحات آوردیم، از دریـای مواریث اسـلام فقـط قطره ای بود. اگر علمـا این میراث فراموش شـده را کشف کننـد، به احتمـال قوی، قرن دهم شـرق اسـلامی را در تاریـخ عقل انسانی به صف قرون طلایی خواهیم برد (۳).

و امینی این میراث فراموش شده را کشف کرده بود و می شناخت، به ویژه در بخشهای مربوط به تخصص او، و

حتی کتابخانه های بسیار دیگری را، در زمره میراث اسلام، می شناخت که در سخن این مورخ نیامده است. باری اینها بود، و ایمان عمیق او به کار خود که او را به اندازه گروهی نیرو می داد. او در استفاده از وقت و حذف زواید معاشرت و فضول رفت و آمدها نمونه بود. در واقع زندگی او سرمشقی بود برای هر مرد علم و دانش. بدین گونه می توان ۴۰ سال عمر تحقیقی او را مطابق ۸۰ سال عمر یک محقق عادی دانست. او با این پشتکار و ایمان به کار، موفق به این همه شناخت و اطلاع شد و چون چنین شد، حق داشت که چون قاضیی آگاه و عادل در صدر محکمه بنشیند و در دادگاه «الغدیر» به محاکمات معروف خود بپردازد.

آری او شاگرد مکتب علی «ع» بود و علی خود گفته است:

من از زندگی فقط همین را دوست دارم که حقی را ثابت کنم یا باطلی را نفی.

### ایجاد ذهنیت مرتبط

و از راه همین چگونگی یعنی اقامه حق و نفی باطل، از طریق نشان دادن حقیقت های بسیاری در حدیث و تاریخ و تفسیر و فقه و معارف و فلسفه سیاسی اسلام بود که گروها گروه از دانشمندان و محققان به کار او به چشم احترام نگریستند. از آغاز انتشار «الغدیر»، به آفاق گسترده آن روی آوردند، به طوری که می توان گفت، در عین اینکه او یکه بود و تنها، «هزاران مرد همراهیش می کردند تا در راه اندیشه شکوهمندش پیکار کند» و هر جا کتاب بدانجا می رسید، یا سخنی از آن به میان می آمد، این مسائل مطرح می شد و مورد فحص قرار می گرفت.

در اینجا حقیقت بسیار نظرگیر این

است که صاحب «الغدیر»، به ایجاد این ذهنیت مرتبط و ایجاد رابطه ذهنی در سطح جهان اسلام موفق گشت. ما هنگامی که به شعاع کتاب الغدیر در افکار مردم گوناگون و محققان و ناقدان مختلف در سرتاسر سرزمینهای اسلامی و جز آن می نگریم، و وقتی با نامهای متفاوت پژوهشیان آبادی های مختلف جهان آشنا می شویم که به تقدیر از کتاب وی پرداخته اند، به حقیقت مذکور می رسیم و این خود، به جز جنبه دینی، مسئله ای است جالب و عمیق در سطح ارزیابی تلاش در راه روابط انسانی و این همه ما را از این ذهنیت مرتبط و حسن تأثیر کتاب و حسن نیت مؤلف و والایی این کار آگاه می سازد.

### نقد در «الغدیر»

خوب است، بس کوتاه و مختصر، به چگونگی نقدهای «الغدیر» اشاره کنیم.

وقتی که علامه و اومانیستی چون صاحب «الغدیر» پس از طی دوران تحصیلات عالی و اجتهاد، چهل سال از همه کس و همه چیز می گسلد و در زوایای کتابخانه ها عمر می گذراند و به حاصل مواریث علمی اسلام و مسلمین دست می یابد، و در فن خویش، کمتر مأخذی خطی یا چاپی، از مکه تا رامپور از نظر او دور می ماند، تا جایی که خود به صورتی در این چهارده قرن زندگی می کند، و به تحریفها و انحراف هایی که قلمها و ذهنها کرده و یافته اند پی می برد، و از آنجا که راوی ای برای پوشاندن حقیقت و کمک به دستگاه قدرت به جعل حدیث می پردازد، تا جایی که طبری آن مجعول را نقل می کند، تا جایی که به هنگام چاپ کتب خطی علمای سلف، برخی از فضایل آل علی و دلایل تشیع یا مثالب دیگران را از کتاب حذف

می کنند، تا آنجا که دکتری در شرح دیوان شاعر شیعی مشهور، کلمه «غدیر خم» را «غدا برحم» ضبط می کند (۴)، و صدها امثال این ...

وقتی کسی بر همه این جریانات واقف می شود و رسالت علم، او را به بازسازی و تصحیح مأمور می دارد، و ایمان به محمد و تاریخ دین محمد، او را نمی هلد که چشم از این همه بپوشد، چنین کسی حق دارد که چونان مدافعی راستین و سنگربانی متعهد و مفسر آفتابی نستوه، این مسائل را بر ملا کند و ملل اسلام و علمای اقوام را بر این امور وقوف بخشد و چون، به تألیفات سایر محققان معاصر رجوع می کنیم و تحقیقات آنان را می خوانیم، می نگریم که هر جا آنان نیز با آراء کسانی که مورد انتقاد «الغدیر» قرار گرفته اند، برخورد کرده اند و درباره آن آراء نظر داده اند. نظر هایی اظهار داشته اند از قبیل نظر صاحب «الغدیر» و این ما را از صحت نظر علامه امینی و صلاحیت او در قضاوت، و عدالت او در نقد و اعتلای سطح نقدهای وی بیشتر آگاه می سازد.

برای نمونه مقایسه شود:

نقد الغدیر (ج ۱) بر ابن حزم اندلسی، با نقد عباس محمود العقاد بر وی (فاطمه الزهراء و الفاطمیون/۸۱)

نقد الغدیر (ج ۱) بر ابن حزم اندلسی، با نقد دکتر طه حسین بر وی (الکاتب المصری، ج ۲، شماره ۵، سال ۱۹۴۶).

نقد الغدیر (ج ۱ و ۸) بر کار تاریخ نویسان اهل سنت، با نقد دکتر عمر فاروق بر همین مورخان (العباسیون الاوائل، ج ۱/۲۱۹).

نقد الغدیر (ج ۲) بر دکتر محمد حسین هیکل، با نقد شیخ محمد رضا المظفر بر وی (السقیفه/۴۷).

نقد الغدیر (ج ۲) بر احمد زکی صفوت،

با نقد شیخ هادی کاشف الغطا بر وی (مدارک نهج البلاغه و دفع الشبهات عنه/۴۸ به بعد).

نقد الغدیر (ج ۲ و ۸) بر طبری، با نقد سید عبد الرزاق موسوی مقرم بر وی (الشهید مسلم بن عقیل/۹۷ ۹۸). نقد الغدیر (ج ۳) بر مؤلفان ملل و نحل، با نقد شیخ محمود شلتوت بر همین مؤلفان (الامام الصادق و المذاهب الاربعه، جزء ۶/۳۹۱ ۳۹۲)

نقد الغدیر (ج ۳) بر ابو الفتح شهرستانی، مؤلف «ملل و نحل»، با نقد سید عبد الحسین شرف الدین بر وی (المراجعات/۳۳۶).

نقد الغدیر (ج ۳) بر شهرستانی نامبرده، با نقد شرف الدین بر وی (مؤلفو الشیعه فی صدر الاسلام/۶۶ ۶۸ و ۸۲ ۸۴).

نقد الغدیر (ج ۳) بر شهرستانی، با نقد دکتر علی سامی النشار بر وی (نشأه الفکر الفلسفی فی الاسلام، ج ۱/۶۱ ۶۲، چاپ دوم).

نقد الغدیر (ج ۳) بر شهرستانی، با نقد دکتر ابراهیم مدکور بر وی (فی الفلسفه الاسلامیه، منهج و تطبیقه/۲۰۴، چاپ دوم).

نقد الغدیر (ج ۳) بر شهرستانی، با نقد حنا الفاخوری و خلیل الجر بر وی (تاریخ الفلسفه العربیه، ج ۲/۲۳).

نقد الغدیر (ج ۳) بر محمود شکری الآلوسی، با نقد شرف الدین بر وی (الفصول المهمه فی تألیف الامه/۵۵، چاپ چهارم).

نقد الغدیر (ج ۳) بر شیخ محمد خضری، از استادان دکتر طه حسین، با نقد طه حسین بر وی (مذکرات طه حسین/۶۶).

نظر الغدیر (ج ۳/۳۳۵) درباره دکتر طه حسین، با نظرات دکتر عبد الهادی مسعود مصری درباره وی (مع رجال الفکر فی القاهره/۱۷۷ ۱۸۰).

نقد الغدیر (ج ۳) بر احمد امین مصری، با نقد کاشف الغطا بر وی (اصل الشیعه و اصولها/۸ به بعد).

نقد الغدیر (ج ۳) بر احمد امین، با

نقد زکی مبارک بر وی (مجله «الرساله» قاهره، زیر عنوان «جنایه احمد امین علی الادب العربی»).

نقد الغدیر (ج ۳) بر احمد امین، با نقد شیخ عبد الله سبیتی بر وی (تحت رایه الحق).

نقد الغدیر (ج ۳) بر احمد امین، با نقد دکتر حامد حفنی داود مصری بر وی (مع رجال الفکر فی القاهره/۱۰۷).

نقد الغدیر (ج ۳) بر احمد امین، با نقد استاد اسد حیدر النجفی بر وی (الامام الصادق و المذاهب الاربعه، مجلد ۳/۳۷۵).

نقد الغدیر (ج ۳) بر احمد امین، با نقد دکتر مصطفی السباعی بر وی (السنه/۲۱۴، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، مجلد ۳/۳۷۶).

نقد الغدیر (ج ۳) بر مؤلفان ملل و نحل از اهل سنت، با نقد دکتر عمر فاروق بر همین مؤلفان (العباسیون الاوائل، ج ۱/۲۲۴).

نقد الغدیر (ج ۳) بر امیل درمنگام و دونالدسن، با نقد جرج جرداق بر لامنس (الامام علی صوت العداله الانسانیه، ج ۵/۱۲۳۲ به بعد).

نقد الغدیر (ج ۴) بر ذهبی و ابن خلکان، با نقد امتیاز علیخان عرشی بر آنان (استناد نهج البلاغه/۵ به بعد).

نقد الغدیر (ج ۹) بر دکتر طه حسین، با نقد کاشف الغطا بر وی (اصل الشیعه و اصولها/۳۶).

نقد الغدیر (ج ۱۱) بر غزالی، با نقدهای شیخ مجتبی قزوینی بر وی (بیان الفرقان، ج ۴).

### همچنان نستوه

محقق یا نویسنده، باید در انگاره کار خویش، دچار سستی و فتور نگردد.

چه بسیار دیده می شود که نویسنده کتابی، یا مقاله و بحثی، در آغاز پرمایه و با نشاط و بر پایه استقصا و تحقیق دست به کار می شود، اما همین که کار در مثل به نیمه می رسد، لحظه به لحظه افت می کند و سستی می گیرد و نشانه های خستگی، کم توانی، دنباله

رها کنی و سرسری گیری در آن پدیدار می شود تا سرانجام که به روشنی کار از اوج خود فرو می افتد.

این گونه کار کرد بر خلاف سنت علم و آیین تحقیق و دقت در عمل و رضایت وجدان علمی است، و هم تقصیر و کوتاهی است نسبت به حق جامعه، در استفاده و مراجعه به اثر.

محقق باید، شکیبا باشد، صبر پیشه کند، تاب آورد، توان بنمایاند و بر سر هر ریزه از عمل چه در آغاز آن و چه در انجام بایستد و خیرگی کند و چیرگی نشان دهد، تا هیچ بخشی و فصلی و هیچ استنتاجی و سنجشی، سرسری گرفته نشود، و آبکی از آب در نیاید. این راهی است که محققان بزرگ آنان که با علم صمیمی شده اند و با معرفت اخت، و آنچه آنان را به کار کشانده است عشق به شناختن بوده است و شناساندن، و عشق به مردم و احترام به حق مردم همواره سپرده اند.

مؤلف «الغدیر»، از نمونه های کامل این روش صحیح و علمی است. در کار سترگ او، سراسر، هر بحثی را چنان می یابیم که گویی نخستین بخشی که از این کتاب نوشته شده است همین است، از بس که هر فصل و هر مبحث، از هر نظر، غنی است:

بسیاری مآخذ، استقصای آراء، شور بیان، غنای واژگانی، استواری منطق، رزانت استدلال، قدرت تفهیم و تلألؤ الهام.

ناقدان به این نکته نیز نیک توجه یافته اند و هر کدام به گونه ای آن را خاطر نشان ساخته اند. در بخشهای دیگر این کتاب، به نمونه هایی از گفته های ناقدان در این باره برمی خورید.

### الهام

و از همینجاست و همین چگونگی به جز ایمان و خلوص نیت مؤلف

که «الغدیر» خواننده خویش را به سادگی رها نمی کند، و همین سان نمی هلد، بلکه سطر به سطر، و صفحه به صفحه، مضامین و مقاصد خویش را به خواننده القا می کند، و چونان خود الهام، روح او را از حقیقتها می آکند و منور و روشن می سازد و این الهام بخشی از ویژگیهای کتاب هایی است چند، از جمله «الغدیر». یکی از ناقدان (۵) در این باره چنین می گوید:

صاحب «الغدیر»، از آن کسان است که خداوند ملکه وحی کردن به دلهای پاک را به آنان عطا کرده است، و آنان را قادر ساخته است تا به طبقات درس خوانده و با فرهنگ، حقایقی را الهام و افهام کنند، حقایقی که تیرگی دل را می زداید و زنگار وسواس و شک را از جانها می سترد. اینان این حقایق ثابت را با صراحت و بی پروا اظهار می دارند، اما بی پروایی و صراحتی دوست داشتنی ...

## آمیختگی «الغدیر» با «قرآن کریم»

در اینجا باید به واقعیتی دیگر نیز اشاره کنیم و آن، آمیختگی شگرف «الغدیر» است با آیات قرآن. قرآن کریم بر سراسر کتاب حکومت می کند. همواره با آیات قرآن، به صورتهای گوناگون: افتتاح، اختتام، استدلال، تأیید، تضمین و اقتباس، روبرو می شویم، چه لطیف و چه زیبا، چه الهام بخش و چه نورانی برای این موضوع، بهتر از هر چیز، مراجعه و نگریستن به خود کتاب است و گاه چه جذاب و شکوهمند می شود که مؤلف، سخنانی را که می خواهد به عنوان سر سخن و دیباچه (افتتاح) با خواننده بگوید، با آیات قرآن می گوید و از زبان قرآن، از جمله سرآغاز جلد ۶ و جلد ۷ و جلد ۸ و جلد ۹ و جلد ۱۰ و گاه

در پایان (اختتام) و در مقام تذکار و استنتاج چنین می کند، چه سحرانگیز و فروغ زای و مهتاب گون و از این نمونه در «الغدیر» بسیار است که در پایان بسیاری از مباحث، آیات قرآن کریم، با مناسبت و لطفی ویژه، آمده است.

و این چگونگی حال می رساند که مؤلف آنقدر با کتاب خدا مأنوس بوده است و آیات قرآن را می خوانده است و از برداشته است، که گویی خود «حافظ قرآن» بوده است و همین است که عبد الفتاح عبد المقصود مصری، استاد دانشگاه اسکندریه، می گوید:

انه لیستهدی التنزیل (۶).

او بحق، از «قرآن» هدایت می طلبد.

## لحن

صاحب «الغدیر»، در خلال هزارها صفحه مطالعه خویش در کتب قرون گذشته و معاصران، به صدها تعبیر رکیک، توهین، جعل، افترا، فحش و هتک مقدسات برخورد کرده است چنانکه خود با لحنی دردناک از آنها یاد می کرد با این همه در سراسر ۴۵۱۳ صفحه «الغدیر» (تا اینجا که چاپ شده است)، همواره وقار یک مصلح دلسوز را با خود داشته و به تعبیر خود (به اقتباس از قرآن کریم) «و اذا مروا علی اللغو مروا کراما» بوده است. هر جای کوشیده است تا با روشن کردن مطلب و ذکر اسناد و تطبیق، به هتک و افترا و فحاشی مؤلفان پاسخ دهد و از زی یک محقق دوستدار هر کس و عاشق روشن کردن و هدایت بیرون نرود، و چونان قله ای رفیع که هر چه ماسه بر پایش ریزند نجنبد، یا چونان دریایی عظیم که هر چه در آن افکنند خیزابه نگیرد، به حرکت علمی خویش ادامه دهد.

بنابراین اگر گاه عتابی کند بر مؤلفی از سر هتاکی بسیار آن مؤلف یا خطابی با کسی،

مسئله ای نخواهد بود و این همان مواردی است که برخی از فاضلان آن را شدت لحن دانسته اند.

به تعبیر دیگر، باید گفت صاحب «الغدیر»، در این موارد، چونان دریایی است که از تلاقی امواج و سهمگینی طوفان، گاه کفی بر لب می آورد، یا خاشه ییش بر سر امواج پیدا می شود و این مقدار، ما را از عظمت دریا و استخراج منافع از آن، باز نمی دارد.

نیز باید دانست که این گونه تعبیرات تند و عتاب آمیز (که بسیار اندک است و در برابر بیش از ۴۵۰۰ صفحه علم و تصحیح و شناخت و مأخذ، چون معدوم است) نوعا در مواجهه با مؤلفان بسیار هتاک و بی ادب است و بس.

چنانکه از سوی دیگر، همواره در هر جای، او را می نگریم که از عالمان، مفسران و حفاظ حدیث اهل سنت با تجلیلی فراوان و القابی حشمت آمیز یاد می کند و از اینجاست که «الغدیر» خود یکی از منابع اطلاع از شؤون و احوال بسیاری از علمای سنت، یعنی برادران ماست.

بنابراین، تنبیه زبانی برخی از مؤلفان بی حفاظ و قلم به دستان خیره سر یا جیره خوار، گاه گاه، آن هم برای تکان دادن اذهان مراجعان، نباید خروج از حد ادب تألیف و قلم (که مؤلف «الغدیر» همواره بدان مقید بوده است و بدیگران سفارش کرده است). به حساب آید، بلکه باید به تازیانه ای تعبیر شود در خور گرده آنان (۷).

در اینجا باید توجه داشت که ذکر اعمال اشخاص و تحلیل آن، و روشن کردن جنایات و اتهامات مؤلفان مفتری و متعصب یا مزدور، اگر برای روشن کردن تاریخ اسلام و رد تهمتها و افتراهای عقیدتی و نشان دادن حقایق اعتقادی و تحکیم مبانی ایمان درست در

مردم و بازسازی جامعه های اسلامی لازم شد و تکلیف و لغاتی به کار رفت در مورد این گونه مؤلفان که صراحتا معنایی را می رساند که نقص آنان است اما این نقص متأسفانه در آن کسان هست نباید آن را تند لحنی دانست. به دیگر سخن، واقعگویی را نباید با تند لحنی اشتباه کرد. صاحب «الغدیر» خود، این موضوع را در آغاز جلد هفتم در میان گذاشته است:

آنچه را خواننده درشتگویی می پندارد، به ابدیت سوگند که چنین نیست، بلکه این نیرومندی دلیل است نه سخت زبانی در استدلال و همین خوی است در ما که استاد محمد عبد الغنی حسن مصری بدان پی برده و در قصیده خویش گفته است:

یشتد فی سبب الخصومه لهجه

لکن یرق خلیقه و طباعا

و کذلک العلماء فی اخلاقهم

یتباعدون و یلتقون سراعا

به هنگام بحث و درگیری، لحن او تند می شود. لیکن خلق و خوی او بسی نرم است.

اخلاق دانشمندان این گونه است:

از هم (به خاطر موضعگیری در راه عقاید) دور می شوند، اما به زودی باز گرد هم می آیند.

بدین گونه می نگریم که ناقدان بزرگی که به بزرگداشت «الغدیر» پرداخته اند و این بزرگداشتن را تکلیف علمی و دینی و اجتماعی خویش شمرده اند، زمینه این چگونگی گهگاهی در تعبیر را دانسته و آن را هضم کرده اند.

پس تصور درست در این باره این است که:

«الغدیر»، تا همین جا که چاپ شده است اکنون، بیش از ۴۵۰۰ صفحه علم و اطلاع و مأخذ و تطبیق و استنتاج و تصحیح و هدایت است. بنابراین، چنین مؤلفی، در خلال این همه صفحات، که خود حاصل وقوف بر دهها هزار صفحه است، مؤلفی که همواره سر و کارش با پیدا کردن

و نشـان دادن خبطهـا و خطاها و تعمـدها و تحریفها و غرض ورزیها و کین توزیهاست، اگر گاه کلامی آتشین برانـد و پس از اسـتنادات فراوان، با بیانی شعله ور در رشته های پنبه شده خصمان حقیقت افتد، مسئله ای دور از موازین نخواهد بود. علاوه بر این، بایـد دیـد آیا او در برابر چه کسانی تنـد شده است. او نسـبت به سـلف امت، همچنین عالمان امین و بی غرض، همواره به حشـمت گزاری و حرمت پرداخته است و اینکه یاد شد نوعا در برابر مؤلفانی است که در پوشـیدن حق کوشیده اند و حقایق و احکام اسـلام را وارونه نشان داده اند و به بزرگان بد گفته اند، و گاه از سـر خبث نفس از توهین به مقدسات والا در نگذشـته اند. این است.

پس کسی که می خواهد در این باره صاحب قضاوتی درست باشد، باید هم تمام «الغدیر» را بخواند و هم آن کتابها را.

ببینیـد، صاحب «الغـدیر»، در جلـد سوم، چند تن از ملل و نحل نویسان تهمت زن دروغنویس غرض ورز را محاکمه می کند و رأی مستند خویش را درباره ارزش کتابهای آنان اظهار می دارد، و جامعه را از پذیرفتن نظریات آنان، پیش از عرضه بر مآخذ دیگر، پرهیز می دهـد، و ایشـان را بر این همه تهمت و افترا و خلاـف نویسـی مورد عتاب می سازد، سـپس می نگریم که عالم فقید مصـر، مفتی و مصـلح مشـهور، شـیخ محمود شلتوت نیز، درباره نویسندگان ملل و نحل رأیی اظهار می دارد تندتر از رأی صاحب «الغدیر» (۸).

بدین گونه می نگریم که عالم و مصـلحی شـیعی (از نجف) و عالم و مصـلحی سنی (از قاهره)، درباره مطالب مندرج در کتب ملل و نحل به یک نتیجه می رسند، عالم شیعی به قصد

نشـان دادن چهره راستین مـذهب خویش و به خاطر ایجاد تفاهم و وحـدت، و عالم سـنی به قصـد بیان یک مسـئله تحقیقی در جهت درست شناساندن مذاهب اسلامی به یکدیگر، و جبران و تدارکی، در برابر کار برخی از ملل و نحل نویسان.

یعنی کسانی که بنابر عللی که چندان هم نامعلوم نیست این مصالح را نادیده گرفته اند و به تباه گری خویش برخاسته اند.

بی مناسبت نیست، اشاره کنیم به نظر یکی از محققان معاصر اهل سنت، دکتر فاروق عمر.

وی معتقد است و درست معتقد است که:

درباره تاریخ شـیعه و سـیر افکار و فرهنگ و جریانهای شـیعی کتابهای مفید و مناسبی تألیف نشده است، و اصولا شـیعه درباره تاریـخ مـذهب خود کتـاب جامع و روشـنگری ننوشـته است و محققان سـنی یا مستشـرقینی که درباره شـیعه کتاب نوشـته انـد، متأسـفانه، مآخذ آنان تألیفات اهل سـنت بوده است و این تألیفات و مآخذ بیطرفانه نوشته نشده است و مدارک مهم شیعه هنوز در دسترس قرار نگرفته است. بنابراین تاریخ تشیع تاکنون در انتظار بحث و تحقیقی است موضوعی و منظم که نه تنها به مسائل کلی بپردازد، بلکه سیر تاریخی و مذهبی و تحولات تشیع را دقیق شرح دهد.

دکتر فاروق عمر، سپس به ارزیابی کتب ملل و نحل و عقاید می پردازد و با اینکه خود اهل سنت است چنین اظهار می دارد:

اغلب کتـاب هـایی که دربـاره ملـل و نحل و عقایـد تألیف شـده است، نوشـته و تألیف علمای سـنی است. هـدف این تألیفات، کوبیـدن آراء و عقایـد فرقه های مخالف اهل سـنت بوده است، و این گونه وانمود کردن که عقاید این فرقه های مخالف، دور از اسلام است! (۹)

اکنون خوب است، به مناسبت بحث

درباره لحن کتاب، سخنی از خود «الغدیر» نقل کنیم. مؤلف در آخرین صفحه جلد هشتم، تحت عنوان «ادب امیرالمؤمنین، ادب الشیعه، ادب الامینی» چنین می نویسد:

مولای ما امیرالمؤمنین، به حجر بن عدی و عمرو بن حمق گفت:

«دوست ندارم شما نفرین کن و ناسزاگوی باشید، همواره ناسزا گفتن گیرید و بیزاری طلبید. اگر به جای این نفرین و ناسزاگویی، کارهای بد آنان را بشناسانید، مثلا- بگویید، روش آنان این است و این، و کردار آنان چنان است و چنین، هم سختتان استوار خواهد بود و هم عذرتان پذیرفته. خوب است به جای اینکه آنان را لعن کنید و از آنان بیزاری جویید، بگویید:

پروردگارا!

خون ما و خون آنان را حفظ کن، میان ما و آنان آشتی ده، آنان را از گمراهی برهان، تا آن کسان که حق را نشناخته اند بشناسند و آن کسان که در پی غَوایَت و گمراهی رفته اند از آن دل بردارند.

اگر این گونه باشد هم من این روش را بیشتر دوست دارم و هم برای شما نیکوتر است». چون علی، علیه السلام، چنین گفت، حجر و عمرو گفتند:

یا امیرالمؤمنین!

پندت را می پذیریم و به همین سان که تو می خواهی تربیت می شویم. امینی نیز همین را می گوید، بلکه این سخن همه شیعه است (۱۰).

و الحق، صاحب «الغدیر»، چنین کرد:

کردارها را روشن کرد. اسرار اعمال سلف را باز نمود. تاریخ را دوباره پیش چشم ما گذاشت و به تعبیر شیخ محمد سعید دحدوح حلبی: از گذشته فیلمی تهیه کرد و به ما نشان داد (۱۱)، تا حقایق را نه تنها بدانیم بلکه ببینیم و این بود روحیه و اخلاص و وسیع نگری مردی که خویشتن را فدای حقیقت بزرگ

کرد.

و بـدین سـان می نگریم که «معمـار مـدینه الغـدیر» چنانکه یاد شـد خود یکی از با اخلاصترین چهره های اصـلاح طلب جهان اسـلام بود. از این رو «الغـدیر» را به عنوان کتابی اصـلاحی و تفاهمی به جهان تقـدیم کرد. او به اقتضای بحث علمی و رعایت واقع تـاریخی، پژوهشـهای خویش را بـا کمـال حریت و قـاطعیت دنبـال می کرد و برای زنـده نگاهداشـتن شـعله ولای علی در جانها، زبان آتشین خویش را، هیچ گاه میان سخن به کام نمی برد.

راست و صـریح و قاطع سـخن می گفت و مـدرک ارائه می داد. با خلوص و امانت تمام به نقد تاریخ و حدیث می پرداخت و گاه در اثر تحریفهای گمراهی آفرین فراوانی که می دید به شور می افتاد و این همه باعث نمی شد که از واقع زمان دور ماند. بلکه بر عکس نوع محققان که چون غرق دریای کتاب و تحقیق می شوند از آنچه در اطراف آنان می گذرد ناآگاه می مانند، از از واقع جوامع اسلامی آگاه بود.

او از سـید محمد رشـید رضا به عنوان کسـی که آثار تربیت سـید جمال الدین را دیده است و شیخ محمد عبده را درک کرده است گله می کرد که چرا، حتی پس از درک محضـر کاشف الغطا و گفتگو با او، کتابش را از اتهام به شـیعه آکنـده و کتابی موجب تفرقه نوشته است.

او از سـید احمـد زینی دحلاـن، مفتی مکه، می خواست که به خاطر تصـحیح برخی از روشـهای نادرست سـلف، چهره احکام اجتماعی اسلام را درهم نریزد و روش صحابه مجاهد را نادیده نگیرد.

او از دکتر طه حسین می خواست که در نوشتن تاریخ اسلام و سیره نبوی و هامش السیره و الفتنه الکبری، به نقل مجعولات

نپردازد و حقایق تاریخ را صحیح بازگو کند.

او از دکتر محمد حسین هیکل می خواست که «حدیث بدء الدعوه» را درباره خلافت حضرت علی «ع» که در چاپ اول کتاب خود (حیاه محمد) آورده است از چاپ دوم حذف نکند و به خاطر ملاحظات حق را نپوشاند.

او از محمد احمد جاد المولی بک، عبد الوهاب النجار، عمر ابو نصر، علی فکری مصری و ... می خواست که در تألیف و تشریح تاریخ اسلام و تاریخ خلافت، بالفاظی و عبارت پردازی، چهره حقایق را نپوشانند و باعث گمراهی نسلها نشوند و با «درایت» به «روایت» بپردازند.

او از شیخ محمد خضری، محمد کرد علی شامی، عبد الله قصیمی، موسی جار الله و امثال اینان می خواست که روایات مجعول به دست امویان را سند تاریخ اسلام نشناسانند.

او از صادق ابراهیم عرجون می خواست که در نوشتن تاریخ خلافت، در دوره عثمان، به فقه التاریخ بگراید، تا موجب گمراهی امت نگردد و آنچه حقیقت تاریخی است نشان دهد.

او از دکتر ابراهیم ملحم اسود می خواست که کلمه مشهور «غدیر خم» را در شعر شاعر شیعی معروف، کمیت بن زید اسدی، «غدا برحم» ضبط نکند.

او از برخی چاپخانه های جهان سنت می خواست که به هنگام چاپ متون و مآخذ قدیم اسلامی، استنادات و روایات و مطالبی را که به نفع تشیع است، از کتابها و نسخه ها حذف نکنند.

او از احمد زکی صفوت، گله داشت که چرا در کتاب «جمهره خطب العرب» خود، خطبه غدیر را با آن همه سندی که دارد نیاورده است؟

او از احمد امین و احمد الزین و ابراهیم الابیاری، و علی جارم و علی امین و خلیل مطران و مصطفی الدمیاطی بک

و دیگر ادبای مصر شکایتی بس دردناک داشت که چرا دیوانی (۱۲) را شرح و چاپ و ترویج می کنند که در آن ابیاتی آمده است مربوط به سوزاندن در خانه حضرت فاطمه زهرا «ع».

او از محققان شرقی و اسلامی می خواست که این گونه با مرعوبیت و بی قید احتیاط به تألیفات غیر قابل اعتماد مستشرقین مراجعه نکنند و آنها را سند ندانند.

او از مؤلفان مسلمان می خواست که در ذکر وقایع و مسائل تاریخی و حدیثی سند ارائه دهند، و با ترک سند، اصول و مآخذ علم را نفراموشانند.

او از عادل زعیتر و دیگر مترجمان مسلمان می خواست، که هر کتابی که رسید و به هر منظوری که نوشته شده بود ترجمه نکنند و به هنگام ترجمه کتابی، نخست بنگرند تا آن کتاب برای جامعه سودمند باشد و شامل علمی و فایده ای، و در مرتبه دوم، مطالب آن کتاب را بر اصول و منابع عرضه کنند، و هر جا خلافگویی و اشتباه داشت، با افزودن «توضیحات»، مردم را بیاگاهانند و از نشر مطالب و نوشته های نادرست مؤلفان مغرض یهودی و نصرانی خودداری کنند، و فضای اصیل و منسجم فرهنگ اسلامی را با دسیسه های تألیفی بیگانگان درهم نریزند، و موجب تفرقه بیشتر مسلمانان و لا اعتقادی جوانان نشوند.

بنگرید! یک عالم شیعی، عالمی سراپا شور و احساس که سوز و گداز عاشقانه او در راه آل محمد «ص» معروف همگان بود و به شنیدن و ذکر مصائب آل محمد «ص» علاقه داشت، از اینکه این جنایات بازگو شود گله می کرد و می خواست آنها را «جنایات منسیه» بخواند و تا اینجا به تفاهم مسلمین می اندیشید که به بازگو کردن این وقایع

رضا نمی داد، فریاد می کشید که چرا این دیوان را چاپ کرده اید؟ چرا دیوانی را منتشر می کنید که در آن شعری است از این دست؟ چرا در این دوره بحرانی و در این روز بس سخت و هولناک عواطف را می خراشید و این گونه صفای برادری اسلامی را کدر می سازید و وحدت جامعه اسلام را متزلزل می کنید و صفوف مسلمانان را می پراکنید؟ چرا؟ چرا؟. (۱۳)

و این بود روحیه واقعی و اخلاص بیکران و تفاهم معقول و دلسوزی راستین و وسعت نظر او نسبت به اسلام و تقریب راستینی که خود داعی آن بود و این بود دیدگاه اجتماعی مسامحه آمیز و انسانی مصلحی که با خوی محمد و آل محمد «ص» تربیت یافته بود و نسبت به اسلام و مسلمین، همچون مادر اصلی، اینسان مهربان بود و دلسوز و بیدار و نگران.

و از این رو که از واقع جوامع اسلامی و درگیری با استعمار و لزوم تفاهم مسلمین نیک آگاهی داشت، همواره از علمای اهل سنت تجلیل می کرد، و چاپ کتابهای پر ماده آنان را توصیه می نمود، و خود در این راه پیش می افتاد، و علمای شیعه را در حرکات اجتماعی به تماس با علمای اهل سنت و کمک گرفتن از آنان و کمک رساندن به آنان دعوت می کرد، که از جمله در مورد یکی از حوادث، که در سنین اخیر، برای اسلام و مسلمین پیش آمد، علامه امینی به آیت الله سید ابو القاسم خوئی، پیشنهاد کرد که از فقها و قضات و مفتیان بزرگ اهل سنت کمک بخواهد، و او خواست و نتیجه هم داد. در اینجا و در این حالات، گاه ممکن بود کسی

در او احساس تضاد کند و نه چنین بود. او دچار تضاد نبود.

او به وحدت اسلامی معتقد بود و «الغدیر» را برای همین نوشت، نوشت تا شیعه را درست بشناساند و در مقیاس جهانی تثبیت کند و بدینگونه رشته های استعمار را پنبه سازد و اتهاماتی را که به شیعه زده بودند بزداید و اتحاد اسلامی را با ایجاد معرفت صحیح نسبت به شیعه در سطح جهانی قوام بخشد چنانکه نظر ناقدان را در این باره نوشتیم.

او «الغدیر» را نوشت تا به حساب تألیفات جاهلانه یا استعمار املا کرده، که برای تفرقه افکنی و تجزیه آفرینی نشر یافته بود، برسد و رسید. اما در قلمرو عرضه معتقدات و ایدئولوژیها، و در مقام بحث و استدلال معتقد به صراحت بود و به همان اصل دینی که علمای سنی و شیعه در طول تاریخ اسلام بدان معتقد بوده اند احترام می گذاشت. اصلی که می گوید، هر کس باید عقاید خود را از روی استدلال و اجتهاد بداند نه از روی تقلید و دنباله روی، و هر کس باید به صورتی در عقاید خود مجتهد باشد نه مقلد.

بدین جهت برای ملت اسلام کتابی استدلالی و روشنگر نوشت. او عقیده داشت که فرزندان اسلام باید در اندیشه و ایمان حر باشند و حریت داشته باشند. از این رو در سطح بحث و بازسازی اذهان، مباحث خویش را درباره روشن کردن گذشته و نقد تاریخ و تبیین حرکات اجتماعی و تفسیر سر انحطاط مسلمانان دنبال می کرد و این بود که استاد عباس محمود العقاد کتابش را از استاد محمد عبد الغنی حسن می گرفت و می خواند و درباره اش مقاله می نوشت.

استاد عادل غضبان مدیر مجله

الکتاب قاهره در شماره ای پس از شماره ای، در آن مجله، به شناساندن «الغدیر» می پرداخت. استاد عبد الفتاح عبد المقصود، موقعیت دانشگاهی خویش را، در دانشگاه اسکندریه، به خطر می افکند و از نوشتن معرفی نامه برای «الغدیر» دست بر نمی داشت. استاد علاء الدین خروفه از عالمان الازهر همواره آرزوی دیدن نویسنده «الغدیر» را داشت و در روزنامه های پر انتشار قاهره به معرفی و دفاع از کتاب می پرداخت. مراجع نجف و قم گرامیداشت و ترویج «الغدیر» را وظیفه می دانستند. شیخ مجتبی قزوینی عالم ربانی و متأله اخیر خراسان پیشنهاد می کرد که «الغدیر» جزو کتب درسی حوزه های روحانی شیعه قرار گیرد. شیخ محمد سعید دحدوح امام جمعه و جماعت حلب از اهل سنت جلسه «الغدیر» تشکیل می داد. جوانان حلب که نویسنده «الغدیر» را ندیده بودند، چون با کسی از مسافران نجف روبرو می شدند چشمان او را می بوسیدند که تو، نویسنده «الغدیر» و فرا دارنده این مشعل هدایت را دیده ای! دبیران دبیرستانهای مکه «الغدیر» را می خواستند تا، بر خلاف برنامه هم که شده، حقایق وحی بنیاد آن را به نوجوانان سرزمین وحی بیاموزند. دکتر صفا خلوصی به ترجمه کتاب به انگلیسی می پرداخت. استاد احمد علی جوهر امروهوی به پیشنهاد و کوشش حضرت سید ابو الحسن حافظیان «الغدیر» را به زبان اردو بر می گردانید و ...

و همین سان در سفر هایی که می کرد، همواره مورد تجلیل عالمان مذاهب قرار می گرفت. استادان دانشگاهها به استقبال او می شتافتند. دانشمندان و مدیران کتابخانه ها از سنی و شیعه از سر اخلاص وسایل تحقیق را در اختیار او می گذاشتند. عالمان سنت با او تماس می گرفتند. شاعران در گرامیداشت او چکامه ها می سرودند. متصدیان کتابخانه ها نشریات و فهرست

کتابخانه های خویش را به او تقدیم می کردند.

او نیز انتشارات دائره المعارف عثمانی حیدر آباد دکن را تهیه می کرد. تألیفات با ارزش اهل سنت را به چاپ می رسانید و چه بسیار از تألیفات با ارج آنان را که استنساخ کرد، یا عکس گرفت و از سرزمینهای مختلف با خود به نجف آورد و به شیعه شناساند.

### امانت

در صفحات گذشته، درباره لحن و چگونگی تعبیر گفتگو کردیم. اکنون بجاست که به امانت شگرف صاحب «الغدیر» به عنوان یک مؤلف مسلمان نیز اشاره کنیم. می دانیم که در تألیفاتی که پایه آنها بر نقل استوار است، تنها جوهر اصلی و مایه وثوق، امانت است. اگر در چنین کتابها امانت رعایت نشود، هیچ است و دریغا که چه بسیاری از آنان که به عنوان محقق و مورخ و عقاید نویس معرفی شده اند، (۱۴) از این صفت که جوهر کار و الفبای مکتب است بی بهره بوده اند و هستند و یکی از جریانات «الغدیر»، همین مچ گرفتنهاست و روشن کردن نقلهای تقطیعی (۱۵) یا مکذوب.

اکنون جا دارد که مؤلفان و محققان، به ویژه نسلهای جوان و تازه کار این رشته ها، در امانت تألیف و نقل، از کسانی چون صاحب «الغدیر» سرمشق گیرند و امانت «امینی» را همواره پیش چشم دارند و دستور العمل خویش سازند، که جمال علم و فضیلت تألیف این است، به ویژه در کتاب هایی که پایه آنها نقل و تاریخ و فقه تاریخ است. در این گونه کتابها نقل نا معتبر، خیانت در نقل، عدم دقت در نقل، اعتماد بر نسخه های نامعتبر، استناد به نسخه های مغشوش و مخدوش، یا نقل تقطیعی، حقایق را دگرگون می کند، و شالوده را ویران

می سازد، و معرفت را عقیم می گذارد، و علم را ضایع می کند، و خواننده را گمراه می نماید، و تاریخ را تباه می دارد، و پژوهشی را سر در گم می سازد و این همه، مسائلی است که مؤلف باید به آنها توجه داشته باشد، چونان که صاحب «الغدیر». دقت و امانت در نقل در «الغدیر»، چنان است که از یک عالم راستین توقع می رود. نقل نمونه در این مقوله معنی ندارد، همه کتاب، نمونه این صفت است. عالمان و ناقدان بزرگ نیز به این چگونگی اشاره کرده اند.

خلاصه، این است «الغدیر» در ۱۱ جلد آن که تاکنون منتشر شده است، در ۴۵۱۳ صفحه، با دهها بحث مهم و نقد و تطبیق و روشنگری و هدایت و تصحیح و اگر گفته اند:

«شرح حال هر متفکر بزرگ، مهمترین قسمت فلسفه اوست» می شود دید که صاحب «الغدیر» چه فلسفه ای داشته است و اگر به گفته سلیمان کتانی، آنچه را بانوی اکرم، فاطمه زهرا طلب می کرد، زمین و نخلستان نبود، بلکه اصالت حق بود و امتداد وجود محمد و تجدید تلألؤ رسالت (۱۶)، «الغدیر» نیز همان امتداد خطبه عرفات و غدیر پیامبر است، و سخنرانی بانوی اکرم حضرت زهرا، و خطبه شقشقیه، و حرکات اجتماعی ابوذر غفاری، و سخنرانی عمار یاسر و مالک اشتر و هاشم مرقال، در صفین، و خطبه شب عاشورا و پاسخ هایی که اصحاب حسین به او دادند، و شمشیرهای روز عاشورا، و خطبه ناتمام مانده امام زین العابدین در مسجد اموی دمشق، و سخنرانیهای سران نهضت توابین در نهضت سلیمان بن صرد خزاعی، و قیام مختار ثقفی، و اقدام عالم بزرگ شیعی سعید بن جبیر تابعی علیه حجاج بن یوسف

ثقفی، و ... و ...

تاکنون سخن بر سر آفاق کتاب «الغدیر» بود و اکنون چون وسیعتر بنگریم خواهیم دید که «الغدیر» به عنوان دفاعنامه جانشینان محمد و مفسران اصلی قرآن: علی و اولاد علی تنها کتاب ما شیعیان نیست، چون آنچه در «الغدیر» آمده است همه از مآخذ و مدارک و کتب موثق برادران اهل سنت است، مآخذی که همه سنن و آداب و عقاید و احکام دینی اهل سنت، از نماز و روزه گرفته تا دفن مردگان، در سراسر جهان و در طول تاریخ، بر پایه آنها قرار داشته است و دارد.

و اگر ببینیم که ابن خلدون می گوید:

مالک و ابو حنیفه، خلافت محمد بن عبد الله بن حسن مثنی [یعنی نواده امام حسن مجتبی «ع»] را از خلافت منصور عباسی اصلح می دانستند و از این جهت آنان را شکنجه کردند (۱۷).

و اگر ببینیم که:

خود امام ابو حنیفه، در اختلافاتی که بین علویان و عباسیان روی می داد، به آل محمد «ص» متمایل بود، و هنگامی که ابراهیم نواده حضرت امام حسن و برادر محمد نفس زکیه بر منصور خلیفه عباسی شورید، ابو حنیفه به حمایت او بود و به قول زفر بن هذیل که خطیب بغدادی نقل کرده است با شدت و جهد، بر خلاف منصور سخن راندی

(تاریخ بغداد، ۱۳/۳۲۹)،

و حتی وقتی منصور دو نامه ی مجعول از طرف همین ابراهیم حسنی، به نام اعمش محدث و ابو حنیفه نوشت، اعمش بعد از خواندن آن را به خورد گوسپند داد، ولی چون نامه به ابو حنیفه رسید، آن را بوسید و جواب نوشت

(ضحی الاسلام ۲/۱۸۲، به نقل از ابن عبد البر/۱۷)

و این امر سبب شد که

بین ابو حنیفه و خلیفه عباسی، کدورتی پدید آید، و در نتیجه به امر خلیفه تازیانه خورد و به زندان افتاد و در آنجا به قول برخی مسموما از جهان رفت (۱۸).

آری اگر این اظهارها و حقیقتها و دهها امثال آن را ببینیم (۱۹) به این نتیجه درست می رسیم که «الغدیر»، کتاب مسلمانان است، نه تنها شیعیان، زیرا «الغدیر» نیز در جوهر خود، صورت دیگری است از ابراهیم حسنی یا هر ثائر علوی دیگر.

و حتی می نگریم که اگر در رگهای فرزندان سرزمینهای اسلام، خونی زنده است، که مایه ی پایداری آنان است در خطیرترین مقاومتها، باز همان خونی است که با ولای علی و آل علی در رگها می گردد و در قلبها می دود، و شاعران سرزمینهای آیات قرآن چنین می گویند:

تحت سماء صیفه الحمراء

من قبل الف سنه یرتفع البکاء

حزنا علی شهید کربلاء

و لم یزل علی الفرات دمه المراق

یصبح وجه الماء و النخیل فی السماء (۲۰).

یا:

سمعت صوت و لزمن

السقوط نحوی فی الولاده

و النهر الممدود کالوساده

من شفتی سقراط حتی جثه الحسین (۲۱)

یا:

من رحم الایام نأتی ...

من وجع الحسین نأتی ...

من اسی الزهراء

من احد نأتی و من بدر ...

و من احزان کربلاء ... (۲۲)

نأتی لکی نصحح التاریخ و الاشیاء (۲۳).

و همین گونه شاعران شیعی ایرانی شاعران روشنگر تعهد شناس.

و چون به این همه توجه کنیم، خواهیم دریـافت که با این کتاب، اسـلام که ماهیت انقلابی داشت و «دین تحرک» بود، دوباره روشـنتر شـناسانده شـد و این تاکنون چنانکه گفتیم یازده جلـد «الغـدیر» است. این کتاب صاحب رسالت، هنوز مجلداتی دیگر دارد که به زودی انتشار خواهد یافت و از جمله مباحث مجلدات باقیمانده، رسیدگی فنی و عمیق به «صحاح ست»

است و بحث عجیب «مسند المناقب و مرسلها»، و بحث بیدار کننده «حکومه الالفاظ»، و مباحث فراوان دیگر، که چون انتشار یابد، بار دیگر جوامع را در جریان حکومت معصوم و مدینه قرآنی غدیر و فلسفه سیاسی اسلام قرار خواهد داد، و با خواسته های پیامبر اکرم روبرو خواهد ساخت.

پس از بحثی که از آغاز تاکنون کردیم، باید دید این همه معلومات و موضعگیری که در «الغدیر» گرد آمده است، روی هم، یعنی چه. این همه چه معنی می دهد و از آنها چه نتیجه می شود و آیا این همه سند و اطلاع و عرضه و تحلیل و بحث و استناد یعنی چه؟ این همه سند و اطلاع و عرضه و تحلیل و بحث و استناد یعنی:

معاویه بن ابی سفیان نه امام حسن مجتبی آری یزید بن معاویه نه امام حسین آری ولید بن عبد الملک اموی نه امام علی بن الحسین زین العابدین آری هشام بن عبد الملک نه امام محمد باقر آری منصور دوانیقی نه امام جعفر صادق آری هارون الرشید عباسی نه امام موسی بن جعفر علوی آری عبد الله مأمون نه امام علی بن موسی الرضا آری ابراهیم معتصم نه امام محمد التقی آری متوکل عباسی نه امام علی النقی آری معتمد عباسی نه امام حسن عسکری آری عبید الله بن زیاد نه مسلم بن عقیل آری حجاج بن یوسف ثقفی نه سعید بن جبیر تابعی آری القادر عباسی نه شریف رضی آری و ... بدین گونه می نگریم که «الغدیر» کتاب زندگی و آفتاب و طلوع و انسانیت است، بلکه باید گفت کتاب همه ی نسلهاست و برای همه نسلها مورد حرمت است و

ارجمندی کار صاحب «الغدیر»، همه محققان و بازسازان و حماسه داران و حق جویان و آزادیخواهان جهان را روشن.

و از این رو به نظر این بنده مناسب است بر کلماتی که در صفحه عنوان «الغدیر» آمده است، یعنی این کلمات:

کتاب دینی، علمی، فنی، تاریخی، ادبی، اخلاقی.

کلمات زیر نیز افزوده شود:

مُبدِءای، انسانی، تقدمی، اصلاحی، عملی، اجتماعی، ایدئولوجیکی، سیاسی، انقلابی.

و این است کلیت ذهنی و حماسه ی عینی تشیع و این است فلسفه ی بعثت غدیر عاشورا مهدی.

این است که ما، پیام آوران راستین اصلاح و دیگر مصلحان بزرگ انسانیت را که در طول تاریخ تا هم امروز، در هر گوشه جهان، پیدا شده اند و هر یک به اصلاح بخشی از زندگی بشری پرداخته اند و در سرزمینهای خود، یا دیگر سرزمینها، پدید آورنده انقلابهای انسانی شده اند، و برای بازیافت حقوق محرومان به تلاش برخاسته اند، بزرگ می داریم و به عظمت هر یک از آنان، از هر مذهب و ملتی و با هر نوع جهان بینی، در حد لازم، خستوییم و آنان که در گذشته اند و هر کدام به نوعی به مسائل انسانی خدمت کرده اند، همواره برای روحشان آرزوی آرامش می کنیم، و برای آنان که زنده اند آرزوی کامیابی بیشتر، اما به سویشان دست دراز نمی کنیم که از این باب و بابت غنی ایم زیرا که خود، آنچه را که باید، داریم.

تنها باید بدانیم که چه داریم و بشناسیم و بشناسانیم، و در سطح عرضه بر نسلهای جهان و مشارف تاریخ بکوشیم کوششی چونان هجوم فجر بر تاریکیها و تابیدن آفتاب بر آبادیها.

## پی نوشتها

(۱) «مقدمه ابن خلدون»، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۱/ ۳۶

۲) یا به تعبیری: «فقیه المورخین و مورخ الفقهاء» «الغدیر»، ج ۹

۳) «تاریخ

تمدن» ویل دورانت، کتاب چهارم، عصر ایمان، بخش دوم (تمدن اسلامی) /۱۷۶ ۱۷۷، از ترجمه فارسی.

۴) دکتر ملحم ابراهیم الاسود، در تعلیقات «دیوان ابو تمام» «الغدیر»، ج ۱/۱۲، و ج ۲/۳۳۱ ۳۳۳

۵) سید حسین موسوی هندی، از عالمان عراق، مؤلف کتاب ارجمند «الاسلام مبدأ و عقیده».

۶) «الغدیر»، ج ۶/و.

۷) برای دیدن نمونه ای از توهینها و هتاکیهای وحشتناک برخی نویسندگان به مقدسات اسلام یعنی همان چیزها که برانگیزنده عتابهای صاحب «الغدیر» شده است، از جمله «الغدیر»، ج ۳/۲۵۸ ۲۵۹، نیز همین جلد/۲۷۷ به بعد، نیز همین جلد/۳۲۹ به بعد و ... دیده شود.

۸) «یادنامه علامه امینی»، چاپ تهران شرکت انتشار، کتاب اول، مقاله بیستم/ ۵۰۰

۹) «العباسیون الاوائل»، ج ۱/۲۱۸ ۲۲۴ چاپ بیروت، با کمک دانشگاه بغداد (۱۳۹۰)

۱۰) «الغدیر» ج ۸، ص ۳۹۶، نقل از کتاب «صفین» تألیف نصر بن مزاحم (م ۲۱۲) / ۱۱۵

۱۱) «الغدیر»، ج ۸/یا ...

۱۲) دیوان محمد حافظ ابراهیم، شاعر مصری مشهور.

۱۳) «الغدیر» ج ۷/۸۵ به بعد.

۱۴) و در این میان به برخی از آثار مستشرقین می رسیم که در نقل به دروغ گفتن پرداخته اند و ذره ای امانت را رعایت نکرده اند.

بگذریم از جا هایی که شنیعانه اعمال غرض کرده اند، یا مواردی که مطلب مأخذ اصل را درست درک نکرده اند و زبان را نفهمی داند، با این وصف، دریافت غلط خود را چونان وحی منزل بازگو کرده اند. درباره مستشرقین، در همینجا ذیل «خطوطی از اهداف» سخن خواهیم گفت.

۱۵) نقل تقطیعی، یعنی نقل یک مقدار از حدیث، یا متن تاریخی، یا متن حدیثی، یا متن فلسفی یا ... و حذف مقداری دیگر، در جایی که مطلب پیوسته و مرتبط است و نقل همه مطلب چیز دیگری را

می رساند، یا ممکن است خواننده از نقل همه مطلب استنباط دیگری بکند.

۱۶) «فاطمه الزهراء وتر فی غمد» /۱۱۸، چاپ نجف (۱۳۸۸).

۱۷) «تاریخ ابن خلدون»، ج ۴/ ۳

۱۸) «هزاره شیخ طوسی»، تهیه و تنظیم علی دوانی، ج ۱/۸۴ مقاله پوهاند عبد الحی حبیبی افغانی.

۱۹) نمونه هایی از این گونه در گذشته نیز آورده شد.

۲۰) عبد الوهاب البیاتی «الموت فی الحیات»، چاپ دار الآداب، بیروت.

۲۱) ادونیس «المسرح و المرایا»، چاپ دار الآداب (۱۹۶۸)، این شعر را، از این شاعر، به دلیل اهمیت محتوای آن آوردم.

۲۲) و در اینجا به اصالتی دیگر بر می خوریم:

رابطه مستقیم «احد» و «بدر»، با «کربلا»، که تبلور دیگر همان جهاد است پس از ۴۸ سال و ایمان به این رابطه و تبلور را شیعه هیچگاه از دست نهشته است و بیخود نیست که بیش از ۱۳۰۰ سال است که از جمله در زیارت حضرت ابو الفضل العباس علیه السلام می خواند:

«اشهد و اشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدریون»

من گواهم ... که تو در همان راهی شهید شدی، که شهدای بدر شهید شدند. یعنی شیعه، خلافت امثال یزید را خلافت جاهلیت می داند نه خلافت اسلام.

۲۳) نزار قبانی.

## کتابخانه

## گزارش لحظه به لحظه از واقعه غدیر

### غدیر، داستان اعتقاد

نویسنده: محمد باقر انصاری زنجانی

در نقطه ی غدیر توقفی باید، که با حقیقت انسان سر و کار دارد. هزار و چهارصد سال است که شیعه زلال پر برکت غدیر را به پای درختان ولایت می افشاند، و از آن بیابان خشک باغهای پر ثمر اعتقادی و گلهای زیبای محبت را پرورش می دهد.

آغاز پانزدهمین قرنی است که شیعه با حجتی قوی و برهانی قاطع، که پیامبر صلی اللّه علیه و آله به دستش داده، پرچم بلند

«اَشْهَدُ اَنَّ عَلِیاً وَلِی

اللَّهِ» را برافراشته و از مرزهای اعتقادی خویش پاسداری می کند.

غـدیر، مراسـمی عظیم و مجموعه ای فراموش نشـدنی در تاریـخ اسـلام است که به عنوان «واقعه ی غـدیر» جایگـاه خاصـی در اعتقادات مقدس ما دارد.

در کتاب حاضر با یادی از عظمت مراسم سه روزه ی غدیر در تاریخ اسلام، گزارشی به صورت لحظه به لحظه با تمام جزئیات واقعه ی غدیر در قالب داستانی تقدیم می شود؛ تا غدیر را آنگونه که واقع شده بیاموزیم و به نسلهای آینده بسپاریم.

آنچه در ترسـیم واقعه ی غـدیر آورده ایم بـا اسـتناد به منـابع است، و حتی یک کلمه به صورت تخیل و پردازش آورده نشـده است. آدرسهای منابع نیز به صورت پی نوشت در پایان کتاب آمده است.

به امید روزی که در کنار صاحب غدیر حضرت بقیه اللّه الاعظم ارواحنا فداه و عجّل اللّه فرجه، غدیر را به جشنی دیگر نشینیم، و داستان آن روزهای شیرین را از دو لب مبارک آن حضرت بشنویم.

قم، محمد باقر انصاری زنجانی

عید غدیر ۱۴۲۱، زمستان ۱۳۷۹

## عظمت غدیر

خطـابه ی غـدیر به عنوان آینه ی تمام نمای ولایت امیرالمؤمنین علیه السـلام بین تمام خطابه های اسـلام ویژگی هایی دارد که آن را به صورت منحصـر بفرد درآورده است. این اهمیت باز می گردد به متن خطبه و فضای خاصـی که این سـخنرانی در آن انجام شده است.

مهمترین مقاصد حضرت در خطبه ی غدیر را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. نتیجه گیری از زحمات ۲۳ ساله ی رسالت با تعیین ادامه دهندگان این راه.

۲. حفظ دائمی اسلام با جانشینانی که از عهده ی این مهم برآیند.

۳. اقدام رسمی برای تعیین خلیفه که از نظر قوانین ملل سندیت دارد.

۴. ترسیم خط مشی آینده ی مسلمین تا آخر دنیا.

۵. اتمام حجت بر مخالفان اسلام اعم

از مقصرین و معاندین.

این اهداف بلند در سایه ی شرایطی انجام شد که شایسته ی ابدیت غدیر بود، و آن را به عنوان یک واقعه ی استثنایی در آورد. امام باقر علیه السلام می فرماید:

لَمْ ینادِ بِشَیءٍ مِثْلَ ما نُودِی بِالْوِلایهِ یوْمَ الْغَدیرِ. (۱)

هیچ حکمی مثل ولایت در غدیر اعلام نشده است!

عظمت خاص غدیر را در جهات زیر می توان ترسیم کرد:

۱. شرایطی که برای ابلاغ این اصل اعتقادی اسلام بر پا شد که آن اجتماع بزرگ و شیوه ی خاص بیان و منبر، فقط در این ماجرا بوده است. به خصوص مسئله ی وداع پیامبر صلی اللّه علیه و آله با مردم حاکی از این بود که با اعلام ولایت اسلام از نظر دشمنان خارجی نفوذ ناپذیر شده است.

۲. مسئله ی امامت فقط به صورت یک خبر و پیام و خطابه اجرا نشد، بلکه به عنوان حکم و فرمان اجرا گردید، و با گرفتن بیعت از عموم مسلمانان و تعهد گرفتن از آنان اعلام شد.

۳. شرایط جغرافیایی غدیر که قبل از تقاطع جاده ها در جحفه و پیش از تفرق قبایل بوده است. همچنین توقف سه روزه در بیابانی داغ و شرایط زمانی حجه الوداع پس از ایام حج که عظیم ترین اجتماع مسلمانان تا آن روز بود.

۴. مقام مخاطِب خطبه، و نیز حالت خاص مخاطَبین یعنی

حاجیان، آن هم پس از اتمام حج و هنگام بازگشت، و نیز اعلام نزدیکی رحلت پیامبر صلی اللّه علیه و آله، چه آنکه حضرت ۷۰ روز پس از این سخنرانی از دنیا رحلت نمودند.

(۱). اصول کافی: ج ۲ ص ۲۱.

۵. خطاب خداوند که:

«ای پیامبر، ابلاغ کن آنچه از طرف خداوند بر تو نازل شده که اگر ابلاغ نکنی رسالت خود

را نرسانده ای»، که در هیچ یک از فرامین الهی چنین مطلبی گفته نشد.

۶. بیم پیامبر صلی اللّه علیه و آله از کارشکنی های منافقین، و دستور قاطع الهی بر لزوم ابلاغ حکم ولایت و امامت برای آینده ی مسلمین، از خصوصیات ابلاغ این حکم الهی بود.

۷. ضمانت الهی بر حفظ پیامبر صلی اللّه علیه و آله از شرّ دشمنان در خصوص این ابلاغ و رسالت که در هیچ یک از احکام الهی چنین ترسی نبود و چنین ضمانتی انجام نشد.

۸. مفاهیم بلند و حساسی که در تبیین مقام ولایت در متن خطبه فرمودند و معنای دقیق آن را به روشن ترین وجهی بیان نمودند.

۹. مراسم خاصی که قبل و بعد از خطبه واقع شد که بیعت و عمامه ی «سحاب» و تهنیت از نمونه های آن است و دلالت بر اهمیت ویژه ی این ماجرا می نماید.

۱۰. خطاب خداوند که:

«امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم»، که تا آن روز مشابه آن را هم نفرموده بود.

۱۱. توجه خاصّ ائمه علیهم السلام به سخنان پیامبر صلی اللّه علیه و آله در غدیر،و به خصوص کلام امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهماالسلام که فرمودند:

«روز غدیر خم برای کسی عذری باقی نگذاشت». (۱) همچنین اهتمام علما به تفصیل مباحث مربوط به غدیر به تبعیت از ائمه علیهم السلام به عنوان ریشه ی اصیل ولایت و امامت، بیانگر ارزش اعتقادی آن در طول تاریخ است.

(۱). بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۱۸۶، ج ۴۳ ص ۱۶۱. دلائل الامامه: ص ۳۸. خصال: ص ۱۷۳. اثبات الهداه: ج ۲ ص ۱۱۵.

۱۲. سند و شیوه ی نقل این حدیث از نظر حدیثی، تاریخی، کلامی و ادبی، و همچنین

فراگیری و راهیابی آن به قلوب مردم، در میان روایات ولایت بی مانند است. محققان تواتر این حدیث را به اثبات رسانده، و همه ی مسلمانان با هر فرقه و مسلکی که دارند به درستی این حدیث اعتراف کرده اند.

همه ی اینها حاکی از اهمیت ویژه ی غدیر در فرهنگ اسلام است، و به ما هشدار می دهد که این اصل اعتقادی شیعه را با تمام هستی خویش پاس بداریم.

## از مدینه تا غدیر

آغاز سفر

در سال دهم هجری پیامبر صلی اللّه علیه و آله برای اولین بار به طور رسمی اعلان عمومی حج دادند تا همه ی مردم در حد امکان حاضر شوند. آن حضرت این سفر را به عنوان «حجه الوداع» مطرح کردند، که به معنای تنها سفر پر خاطره ی آن حضرت در دلها جای گرفت.

هدف از این سفر بیان دو حکم مهم از قوانین اسلام بود که هنوز برای مردم به طور کامل و رسمی تبیین نشده بود:

یکی حج، و دیگری مسئله ی خلافت و ولایت و جانشینی بعد از پیامبر صلی اللّه علیه و آله.

پس از دستور الهی، پیامبر صلی اللّه علیه و آله منادیانی را به مدینه و اطراف آن فرستادند و تصمیم این سفر را به اطلاع همه رساندند تا هرکس بخواهد خود را آماده ی این سفر و همراهی آن حضرت نماید.

(۱). عوالم العلوم: ج ۱۵: ۳ ص ۱۶۷ و ۲۹۷.

الغدیر: ج ۱ ص ۹ و ۱۰.

بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۶۰ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۹۰، ج ۲۸ ص ۹۵، ج ۳۷ ص ۲۰۱.

پس از اعلان عمومی، عده ی بسیاری از اطراف مدینه به شهر آمدند تا همراه حضرت و مهاجرین و انصار در سفر مکه ملازم رکاب حضرت باشند.

با حرکت

کاروان پیامبر صلی اللّه علیه و آله در بین راه مدینه تا مکه افراد قبایل به جمعیت اضافه می شدند. با رسیدن این خبر مهم به مناطق دورتر، مردم اطراف مکه و شهرهای یمن و غیر آن نیز به سوی مکه سرازیر شدند تا جزئیات احکام حج را شخصاً از پیامبرشان بیاموزند و در این اولین سفر رسمی حضرت به عنوان حج شرکت داشته باشند.

اضافه بر آنکه حضرت اشاراتی فرموده بودند که امسال سال آخر عمر من است، و این می توانست باعث شرکت همه جانبه ی مردم باشد.

جمعیتی حدود یکصد و بیست هزار نفر در مراسم حج شرکت کردند، که فقط هفتاد هزار نفر آنان از مدینه بهمراه حضرت حرکت کرده بودند، و جمعیت لبیک گویان در جای جای جاده در حرکت بودند.

### از مدینه تا مکه

کاروان بزرگ پیامبر صلی اللّه علیه و آله روز شنبه بیست و پنجم ماه ذی قعده از مدینه حرکت کردند. به دستور آن حضرت مردم لباس احرام همراه برداشته بودند، و خود حضرت نیز غسل کرده و دو لباس احرام همراه برداشتند؛ و برای احرام تا مسجد شجره در نزدیکی مدینه آمدند.

(۱). الغدیر: ج ۱ ص ۹ و ۱۰. بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۶۰ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۹۰، ج ۲۸ ص ۹۵، ج ۳۷ ص ۲۰۱. عوالم العلوم: ج ۱۵: ۳ ص ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۲۹۷.

اهل بیت معظم پیامبر صلی اللّه علیه و آله که فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و سایر فرزندان آن حضرت بودند، و نیز همسران آن حضرت همگی سوار بر هودجهای شتران همراه حضرت بودند.

با رسیدن به «مسجد شجره» احرام بستند و

مسیر ده روزه تا مکه را آغاز کردند، و قافله ای عظیم که شامل مردم سواره و پیاده بود همراه آن حضرت به حرکت در آمدند.

صبح روز یکشنبه را در منطقه ای توقف کردند و تا شب همانجا ماندند، و پس از نماز مغرب و عشا حرکت کردند. صبح روز بعد به «عِرْق الظَّبْیه» رسیدند، و سپس در «رَوْحاء» توقف مختصری کردند. از آنجا برای نماز عصر به «مُنصرَف» رسیدند. هنگام نماز مغرب و عشا در «مُتَعَشّی» پیاده شدند و شام را همانجا صرف کردند. برای نماز صبح به «اثایه» رسیدند، و صبح روز سه شنبه در «عَرْج» بودند، و روز چهارشنبه به «سَقْیاء» رسیدند.

در بین راه، پیاده ها سختی راه را مطرح کردند و از حضرت سواری درخواست نمودند.

حضرت که سواری در اختیار نداشتند، دستور دادند تا برای آسانی سیر، کمرهای خود را ببندند و راه رفتنشان را بین تند رفتن و دویدن قرار دهند. با انجام این دستور راحت تر شدند.

روز پنجشنبه به «اَبْواء» رسیدند که قبر حضرت آمنه مادر پیامبر صلی اللّه علیه و آله آنجا بود، و حضرت قبر مادر را زیارت کردند.

روز جمعه با عبور از «جُحفه» و «غدیر خم» عازم «قُدَید» شدند و شنبه آنجا بودند. روز یکشنبه تا «عُسفان» آمدند و روز دوشنبه به «مَرّ الظهران» رسیدند و تا شب آنجا ماندند.

شب به سوی «سَیرَف» حرکت کردند و به آنجا رسیدند که منزل بعدی مکه معظمه بود. بعد از ده روز طی مسافت، در روز سه شنبه پنجم ذی حجه اولین کاروان حج اسلام با جلال و عظمتی بی نظیر وارد شهر «مکه» شدند.

### حجاج یمن همراه امیرالمؤمنین

در ایامی که سفر حج اعلام شد، امیرالمؤمنین علیه السلام با لشکری

از طرف پیامبر صلی اللّه علیه و آله به «نَجْران» و سپس «یمن» رفته بودند. هدف از این سفر دعوت به اسلام و جمع آوری خمس و زکات و جزیه بود و نیز حل اختلافی که بین اهل یمن پیش آمده بود.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله هنگام حرکت از مدینه برای امیرالمؤمنین علیه السلام نامه ای فرستادند، و طی آن دستور دادند آن حضرت نیز با لشکر و کسانی از اهل یمن که مایل به شرکت در مراسم حج هستند از آنجا به سوی مکه حرکت کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پایان کارهای محوله در نجران و یمن، با لشکر همراه و دوازده هزار نفر از اهل یمن عازم مکه شدند. با نزدیک شدن کاروان پیامبر صلی اللّه علیه و آله به مکه از طرف مدینه، امیرالمؤمنین علیه السلام هم از طرف یمن به این شهر نزدیک شدند و دستور دادند مردم در میقات اهل یمن احرام ببندند.

سپس حضرت جانشینی در لشکر تعیین کردند و خود پیشتر به ملاقات پیامبر صلی اللّه علیه و آله شتافتند، و در نزدیکی مکه خدمت حضرت رسیدند و گزارش سفر را دادند.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله بسیار مسرور شدند و دستور دادند هر چه زودتر لشکر همراه و حجاج یمنی را به مکه بیاورد. امیرالمؤمنین علیه السلام به محل لشکر بازگشتند و همراه آنان- همزمان با قافله ی پیامبر صلی اللّه علیه و آله- روز سه شنبه پنجم ذی حجه وارد مکه شدند.

(۱). بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۶۰، ج ۳۷ ص ۲۰۱. عوالم العلوم: ج ۱۵: ۳ ص ۲۹۷.

### اعمال حج

با رسیدن روز نهم ذی حجه مراسم حج آغاز شد.

حضرت به موقف عرفات و سپس به مشعر

رفتند، و روز دهم در مِنی قربانی و رمی جمرات و سایر اعمال را انجام دادند.

سپس طواف و سعی و بعد از آن اعمال دیگر حج را به ترتیب به انجام رساندند، و در هر مورد واجبات و مستحبات آن را برای مردم بیان فرمودند. بدین سان تا پایان روز دوازهم ذی حجه اعمال سه روزه ی حج پایان یافت.

## تحویل میراث انبیاء به صاحب ولایت

پس از پایان مراسم حج دستور الهی بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله چنین نازل شد:

نبوت تو به پایان رسیده و روزگارت کامل شده است. اسم اعظم و آثار علم و میراث انبیاء را به علی بن ابی طالب بسپار که او اولین مؤمن است. من زمین را بدون عالمی که اطاعت من و ولایتم با او شناخته شود و حجت بعد از پیامبرم باشد رها نخواهم کرد.»

یادگارهای انبیاء علیهم السلام صُحُف آدم و نوح و ابراهیم علیهم السلام و تورات و انجیل و عصای موسی علیه السلام و انگشتر سلیمان علیه السلام و سایر میراثهای ارجمندی است که فقط در دست حجج الهی است، و نزد انبیای گذشته و اوصیای ایشان دست به دست گشته تا آن روز که خاتم انبیاء صلی اللّه علیه و آله حافظ آن بود، و اینک باید به اوصیای آن حضرت انتقال می یافت.

(۱). بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۹۶، ج ۳۷ ص ۲۰۲، ج ۴۰ ص ۲۱۶.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام را فراخواند و مجلس خصوصی تشکیل دادند و ودایع الهی را به آن حضرت تحویل داد، و بدین سان میراث شش هزار ساله ی انبیاء علیهم السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام سپرده شد. این ودایع از امیرالمؤمنین علیه السلام به امامان

بعد منتقل شده تاکنون که در دست مبارک آخرین حجت پروردگار حضرت بقیه اللّه الاعظم علیه السلام است.

### سلام به عنوان «امیرالمؤمنین»

پیش از حرکت به سوی غدیر، در مکه جبرئیل لقب «امیرالمؤمنین» را به عنوان اختصاص آن به علی بن ابی طالب علیه السلام از جانب الهی آورد، اگر چه این لقب قبلاً نیز برای آن حضرت تعیین شده بود.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله دستور دادند تا بزرگان اصحاب جمع شوند و طی مراسم خاصی نزد علی علیه السلام بروند و به عنوان «امیرالمؤمنین» بر او سلام کنند و «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» بگویند، و بدینوسیله در زمان حیات خود، از آنان اقرار بر امیر بودن علی علیه السلام گرفت.

در اینجا ابوبکر و عمر به عنوان اعتراض به پیامبر صلی اللّه علیه و آله گفتند:

آیا این حقی از طرف خدا و رسولش است؟

حضرت غضبناک شد و فرمود:

«حقی از طرف خدا و رسولش است. خداوند این دستور را به من داده است».

(۱). بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۱۱ و ۱۲۰.

عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۳۹.

کتاب سلیم: ص ۷۳۰.

### اعلان عمومی حضور در غدیر

با اینکه انتظار می رفت پیامبر صلی اللّه علیه و آله در این اولین و آخرین سفر حج خود مدتی در مکه بمانند، ولی بلافاصله پس از اتمام حج حضرت به منادی خود بلال دستور دادند تا به مردم اعلان کند:

فردا- روز چهاردهم ذی حجه- همه باید حرکت کنند تا در وقت معین در «غدیر خم» حاضر باشند و کسی جز معلولان نباید باقی بماند.

انتخاب منطقه ی «غدیر» به امر خاص الهی از چند جهت قابل ملاحظه بود:

یکی اینکه در راه بازگشت از مکه، کمی قبل محل افتراق کاروانها و تقاطع مسیرها در جحفه است.

دوم اینکه در آینده های اسلام که کاروانهای حج در راه رفت و برگشت از این مسیر عبور می کنند با رسیدن

به وادی غدیر و نماز در مسجد پیامبر صلی اللّه علیه و آله، تجدید خاطره و بیعتی با این زیربنای اعتقادی خود می نمایند و یاد آن در دلها احیا می گردد.

سوم اینکه «غدیر» محلی بسیار مناسب برای برنامه ی سه روزه پیامبر صلی اللّه علیه و آله و ایراد خطبه برای آن جمعیت انبوه بود.

اینک پیامبر صلی اللّه علیه و آله پس از دوری ده ساله از وطن خود مکه- بدون آنکه مدتی اقامت کنند تا مسلمانان به دیدارش بیایند و مسائل خود را مطرح کنند- با پایان مراسم حج فوراً از مکه خارج شدند و مردم را نیز به خروج از مکه و حضور در «غدیر» امر نمودند.

*****

(۱). بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۵، ج ۳۷ ص ۱۱۱ و ۱۵۸

اثبات الهداه: ج ۲ ص ۱۳۶ ح ۵۹۳

الغدیر: ج ۱ ص ۱۰ و ۲۶۸.

## موقعیت جغرافیایی غدیر خم

منطقه ی غدیر خم بیابانی باز و وسیع در مسیر سیلاب وادی جحفه بود. این سیلاب از مشرق به مغرب جاری می شد و پس از عبور از غدیر به جحفه می رسید و سپس تا دریای سرخ ادامه پیدا می کرد و سیلهای سالیانه را به دریا می ریخت.

در این مسیر آبگیر هایی طبیعی به وجود آمده بود که پس از عبور سیل، آبهای باقیمانده در آن جمع می شدند و در طول سال به عنوان ذخایر آبی شناخته می شدند و به آنها اصطلاحاً «غدیر» می گفتند.

در مناطق مختلف، غدیرهای زیادی در مسیر سیلها وجود داشت که با نامگذاری از یکدیگر شناخته می شدند. این غدیر هم برای شناخته شدن از غدیرهای دیگر به نام «غدیر خم» نامگذاری شده بود.

کنار این آبگیر پنج درخت سرسبز و کهنسال از نوع «سَمُر» شبیه درخت

چنـار وجود داشت، که درخت خـاص صـحراها است. این پنـج درخت بـا شاخ و برگ انبوه و قامت بلنـد، سایبانی خوب برای مسافران خسته ایجاد کرده بود.

لـذا در آن شـرایط، این بیابان وسـیع به عنوان بهترین مکان برای مراسم سه روزه ی غـدیر انتخاب شد، و جایگاه سـخنرانی زیر همـان درختـان در نظر گرفته شـد که هم مشـرف بر بیابان و محل تجمع مخاطبین بود و هم سایبان مناسبی برای ایراد خطابه به نظر می آمد.

*****

(۱). معجم ما استعجم: ج ۲ ص ۳۶۸ و ۴۹۲ و ۵۱۰

لسان العرب: ماده ی خمم و غدر.

معجم البلدان: ج ۲ ص ۳۵۰ و ۳۸۹، ج ۳ ص ۱۵۹، ج ۴ ص ۱۸۸، ج ۶ ماده غدیر.

معجم معالم الحجاز: ج ۱ ص ۱۵۶.

تاج العروس: ماده خمم، غدر.

النهایه (ابن اثیر): ماده خم.

الروض المعطار: ص ۱۵۶.

وفاء الوفاء: ج ۲ ص ۲۹۸.

صفه جزیره العرب: ص ۲۵۹.

## سخنرانی غدیر

ورود به منطقه غدیر

روز پنجشنبه قافله ی عظیم غدیر به حرکت درآمد، و سیل جمعیت که بیش از صد و بیست هزار نفر بودند بهمراه حضرت سفر پنـج روزه تا غـدیر را آغاز کردند. حتی پنج هزار نفر از اهل مکه و دوازده هزار نفر از اهل یمن- در جهت مخالف مسیر دیار خود- برای درک مراسم غدیر همراه حضرت آمدند.

طبق فرمان پیامبر صـلی اللّه علیه و آله کسی از حاجیان در مکه باقی نماند و همه به قصد حضور در بزرگترین همایش تاریخی اسلام عازم میعادگاه غدیر شدند. کاروان از همان مسیری که از مدینه تا مکه آمده بودند باز می گشتند.

*****

(۱). بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۷، ج ۳۷ ص ۱۷۳ و ۲۰۳ و ۲۰۴، ج ۹۸ ص ۲۹۸.

عوالم: ج ۱۵:

۳ ص ۵۰ و ۶۰ و ۷۵ و ۷۹ و ۸۰ و ۳۰۱.

الغدیر: ج ۱ ص ۱۰ و ۲۲.

مدینه المعاجز: ص ۱۲۸.

الفصول المهمه: ص ۲۴ و ۲۵.

---

پس از خروج از مکه ابتدا به «سَرِیَف» رسیدند و از آنجا تا «مَرّ الظهران» آمدند. آبادی بعدی «عُسفان» بود و از آنجا به «قُدَید» رسیدند. اینک به جحفه نزدیک می شدند که «غدیر» کنار آن بود.

نزدیک ظهر روز دوشنبه هیجدهم ذی حجه، همین که به منطقه ی «غدیر خم» رسیدند، حضرت مسیر حرکت خود را به طرف راست جاده و به سمت غدیر تغییر دادند و فرمودند:

اَیهَا النَّاسُ، أجیبُوا داعِی اللَّهِ، اَنَا رَسُولُ اللَّهِ.

ای مردم، دعوت کننده ی خدا را اجابت کنید که من پیام آور خدایم.

این کنایه از آن بود که هنگام ابلاغ پیام مهمی فرا رسیده است. لذا فرمان دادند تا منادی ندا کند:

«همه ی مردم متوقف شوند، و آنان که پیش رفته اند بازگردند، و آنان که پشت سر هستند توقف کنند»، تا آهسته آهسته همه ی جمعیت در محل از پیش تعیین شده جمع گردند.

همچنین دستور دادند:

کسی زیر درختان کهنسالی که در آنجا بود نرود و آن مکان برای برپایی جایگاه سخنرانی خالی بماند.

پس از این دستور، همه ی مَرْکبها متوقف شدند، و کسانی که پیشتر رفته بودند بازگشتند، و همه ی مردم در منطقه ی غدیر پیاده شدند، و هر یک برای خود جایی پیدا کردند و برای توقف سه روزه خیمه زدند، و کم کم آرام گرفتند.

اینک صحرا برای اولین بار شاهد تجمع عظیم بشری بود. وجود مقدس پنج نور پاک، پیامبر و امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام عظمت این اجتماع بزرگ را چندین برابر می کرد.

ترکیب

مختلفی مردان و زنان، از اقوام و قبایل و شهرهای مختلف، با درجات متفاوتی از ایمان در برابر منبر پیامبرشان زانو زده بودند، که این نیز نقطه ی جالب توجه دیگری از این همایش با شکوه بود.

شدت گرما در اثر حرارت آفتاب و داغی زمین بحدی ناراحت کننده بود که مردم و حتی خود حضرت گوشه ای از لباس خود را به سر انداخته و گوشه ای از آن را زیر پای خود قرار داده بودند، و عده ای از شدت گرما عبای خود را به پایشان پیچیده بودند!

### آماده سازی جایگاه سخنرانی و منبر

از سوی دیگر، پیامبر صلی اللّه علیه و آله چهار نفر از اصحاب خاص خود یعنی مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را فراخواندند و به آنان دستور دادند تا به محل درختان کهنسال - که در یک ردیف کنار هم بودند- بروند و آنجا را آماده کنند.

آنها خارهای زیر درختان را کندند و سنگهای ناهموار را جمع کردند و آنجا را جارو زدند و آب پاشیدند. سپس شاخه های پایین آمده ی درختان را که تا نزدیکی زمین آمده بود قطع کردند.

بعد از آن در فاصله ی بین دو درخت، روی شاخه ها پارچه ای انداختند تا سایبانی از آفتاب باشد، و آن محل برای برنامه ی سه روزه ای که حضرت در نظر داشتند کاملاً مساعد شود.

سپس در زیر سایبان، سنگها را روی هم چیدند و از روانداز‌های شتران و سایر مرکبها هم کمک گرفتند، و منبری به بلندی قامت حضرت ساختند و روی آن پارچه ای انداختند. منبر را طوری بر پا کردند که نسبت به جمعیت در وسط قرار بگیرد و پیامبر صلی اللّه علیه و آله هنگام سخنرانی مشرف بر مردم باشد

تا صدای حضرت به همه برسد و همه او را ببینند.

با توجه به کثرت جمعیت، ربیعه را که صدای بلندی داشت انتخاب کردند تا کلام حضرت را برای افرادی که دورتر قرار داشتند تکرار کند تا مطالب را بهتر بشنوند.

*****

(۱). بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۷، ج ۳۷ ص ۱۷۳ و ۲۰۳ و ۲۰۴، ج ۹۸ ص ۲۹۸.

عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۵۰ و ۶۰ و ۷۵ و ۷۹ و ۸۰ و ۳۰۱.

## پیامبر و امیرالمؤمنین بر فراز منبر

مقارن ظهر، انتظار مردم به پایان رسید و منادی حضرت ندای نماز جماعت داد. مردم از خیمه ها بیرون آمدند و مقابل منبر جمع شدند و صفهای نماز را منظم کردند.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله نیز از خیمه ی خود بیرون آمدند و در جایگاه نماز قرار گرفتند، و نماز جماعت را اقامه فرمودند.

بعد از آن مردم ناظر بودند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله از منبر غدیر بالا رفتند، و بر فراز آن ایستادند. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام را فراخواندند، تا بر فراز منبر در سمت راستش بایستد. قبل از شروع خطبه، امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر یک پله پائین تر در طرف راست حضرت ایستادند و دست پیامبر صلی اللّه علیه و آله بر شانه ی آن حضرت بود.

سپس آن حضرت نگاهی به راست و چپ جمعیت نمودند و منتظر شدند تا مردم کاملاً جمع شوند. زنان نیز در قسمتی از مجلس نشستند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله را به خوبی می دیدند.

پس از آماده شدن مردم، پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله سخنرانی تاریخی و آخرین خطابه ی رسمی خود را برای جهانیان آغاز کردند.

(۱). بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۷، ج ۳۷

ص ۲۰۹.

عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۴۴ و ۹۷ و ۳۰۱.

اثبات الهداه: ج ۲ ص ۲۶۷ ح ۳۸۷ و ۳۹۱.

احقاق الحق: ج ۲۱ ص ۵۳ و ۵۷.

با در نظر گرفتن این شکل خاص سخنرانی، که دو نفر بر فراز منبر ایستاده اند، و بیش از صد و بیست هزار بیننده، آن مُبلِّغ اعظم را می نگرند؛ به استقبالِ سخنانِ حضرت خواهیم رفت.

دقت در این نکته لازم به نظر می رسد که اجتماع ۱۲۰۰۰۰ نفر برای یک سخنرانی و در مقابل یک خطیب که همه بتوانند او را ببینند، در دنیای امروز هم مسئله ی غیرعادی است؛ تا چه رسد به عصر بعثت که در گذشته ی شش هزار ساله ی انبیاء تا آن روز هرگز چنین مجلس عظیمی برای سخنرانی تشکیل نشده بود.

## سخنرانی پیامبر

سخنرانی تاریخی پیامبر صلی اللّه علیه و آله در غدیر که حدود یک ساعت طول کشید، در یازده بخش قابل ترسیم است:

## بنده خدا و تسلیم اویم

حضرت در اولین بخش سخن، به حمد و ثنای الهی پرداختند و صفات قدرت و رحمت حق تعالی را ذکر نمودند، و بعد از آن به بندگی خود در مقابل ذات الهی شهادت دادند و فرمودند:

به او و ملائکه اش و کتابهایش و پیامبرانش ایمان می آورم. دستور او را گوش می دهم و اطاعت می نمایم و به آنچه او را راضی می کند مبادرت می ورزم و در مقابل مقدرات او تسلیم می شوم.

*****

(۱). «روضه الواعظین»: ج ۱ ص ۸۹.

«الاحتجاج»: ج ۱ ص ۶۶.

«الیقین»: ص ۳۴۳ باب ۱۲۷.

«نزهه الکرام»: ج ۱ ص ۱۸۶.

«العُدَد القویه»: ص ۱۶۹.

«التحصین»: ص ۵۷۸ باب ۲۹ از قسم دوم.

«الصراط المستقیم»: ج ۱ ص ۳۰۱، به نقل از کتاب:

«الولایه» تألیف مورخ طبری.

«نهج الایمان»: ص ۹۲، به نقل از کتاب:

«الولایه» تألیف مورخ طبری.

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۲۰۱ تا ۲۰۷.

اثبات الهداه: ج ۲ ص ۱۱۴، ج ۳ ص ۵۵۸.

## یا ایها الرسول بَلِّغ

در بخش دوم، سخن را متوجه مطلب اصلی نمودند و تصریح کردند که باید فرمان مهمی درباره ی علی بن ابی طالب ابلاغ کنم، و اگر این پیام را نرسانم رسالت الهی را نرسانده ام و ترس از عذاب او دارم. همچنین تصریح کردند که خداوند به من چنین وحی کرده است:

یا اَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یعْصِمُکَ مِنَ الناس:

(۱)

ای پیامبر ابلاغ کن آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده- درباره ی علی، یعنی خلافت علی بن ابی طالب- و اگر انجام ندهی رسالت او را نرسانده ای، و خداوند تو را از مردم حفظ می کند.

سپس امر مؤکد پروردگار درباره ی اعلام ولایت را با صراحت تمام مطرح کردند و فرمودند:

جبرئیل سه مرتبه

بر من نازل شد و از طرف خداوندِ سلام پروردگارم- که او سلام است- مرا مأمور کرد که در این محل اجتماع بپاخیزم و بر هر سفید و سیاهی اعلام کنم که علی بن ابی طالب برادرِ من و وصی من و جانشین من بر امتم و امام بعد از من است. نسبت او به من همانند نسبت هارون به موسی است جز اینکه پیامبری بعد از من نیست و او صاحب اختیار شما بعد از خدا و رسولش است.

خداوند در این مورد آیه ای از کتابش بر من نازل کرده است:

«اِنَّما وَلِیکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ»، (۲)

«صاحب اختیار شما خدا و رسولش هستند و کسانی که ایمان آورده و نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند» و علی بن ابی طالب است که نماز را به پا داشته و در حال رکوع زکات داده و در هر حال خداوند عزوجل را قصد می کند. خداوند از من راضی نمی شود مگر آنچه در حق علی بر من نازل کرده ابلاغ نمایم.

*****

(۱). سوره ی مائده: آیه ی ۶۷.

(۲). سوره ی مائده: آیه ی ۵۵.

## دوازده امام تا آخر دنیا

در سومین بخش، امامت دوازده امام بعد از خود را تا آخرین روز دنیا اعلام فرمودند تا همه ی طمعها یک باره قطع شود. برای درک عمیق از اهمیت مسئله فرمودند:

ای مردم، این آخرین باری است که در چنین اجتماعی به پا می ایستم.

پس بشنوید و اطاعت کنید و در مقابل امر خداوند پروردگارتان سر تسلیم فرود آورید.

از نکات مهم در سخنرانی حضرت، اشاره به عمومیت ولایت آنان بر همه ی انسانها و در طول زمانها

و در همه ی مکانها و نفوذ کلماتشان در جمیع امور بود، که به این صورت اعلام فرمودند:

خداونـد عزوجل صاحب اختیار شـما و معبود شـما است، و بعد از خداوند رسولش و پیامبرش که شـما را مخاطب قرار داده، و بعـد از من علی صاحب اختیار شـما و امام شـما به امر خداونـد است، و بعد از او امامت در نسل من از فرزندان اوست تا روزی که خدا و رسولش را ملاقات خواهید کرد.

نیابت ائمه علیهم السلام از خدا و رسول در حلال و حرام و جمیع امور دنیا و آخرت از نکات بسیار مهم خطبه بود که آن را با کلماتی دقیق بیان فرمودند:

حلالی نیست مگر آنچه خـدا و رسولش و آنان (امامان) حلال کرده باشـند، و حرامی نیست مگر آنچه خـدا و رسولش و آنان (امامـان) بر شـما حرام کرده باشـند. خداونـد عزوجـل حلاـل و حرام را به من شـناسانده است، و آنچه پروردگارم از کتابش و حلال و حرامش به من آموخته به او سپرده ام.

پس از بیان این همه عظمت، مردم را از مخالفت برحذر داشتند و فرمودند:

ای مردم، او از طرف خداونـد امـام است، و هرکس ولایت او را انکار کنـد خداونـد هرگز توبه اش را نمی پـذیرد و او را نمی بخشد.

ای مردم، به خـدا قسم پیامبران و رسولان پیشـین به من بشارت داده اند، و من به خدا قسم خاتم پیامبران و مرسـلین و حجت بر همه ی مخلوقین از اهل آسمانها و زمینها هستم. هر کس در این مطالب شک کند مانند کفر جاهلیت اول کافر شده است و هر کس در چیزی از این گفتار من شک کند در همه ی آنچه بر من

نازل شده شک کرده است، و هر کس در یکی از امامان شک کند در همه ی آنان شک کرده است، و شک کننده درباره ی ما در آتش است.

بدانید که جبرئیل از جانب خداوند این خبر را برای من آورده است و می گوید:

«هرکس با علی دشمنی کند و ولایت او را نپذیرد لعنت و غضب من بر او باد».

در اینجا حضرت می خواستند حساس ترین قسمت سخنرانی را که برنامه ای عملی نیز همراه داشت بیان کنند. لذا برای آمادگی مردم فرمودند:

به خدا قسم، باطن قرآن را برای شما بیان نمی کند و تفسیرش را برایتان روشن نمی کند مگر این شخصی که من دست او را می گیرم و او را به سوی خود بالا می برم و بازوی او را می گیرم و با دو دستم او را بلند می کنم و به شما می فهمانم که:

هر کس من صاحب اختیار اویم این علی صاحب اختیار او است؛ و او علی بن ابی طالب برادر و جانشین من است، و ولایتِ او از جانب خداوندِ عزوجل است که بر من نازل کرده است.

سپس تصویر زیبایی از ارتباط دو رکن اعظم اسلام ارائه نمودند و فرمودند:

ای مردم، علی و پاکان از فرزندانم از نسل او ثقل اصغرند و قرآن ثقل اکبر است. هر یک از این دو از دیگری خبر می دهد و با آن موافق است. آنها از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. بدانید که آنان امین های خداوند بین مردم و حاکمان او در زمین هستند.

در این مرحله با قاطعیتی تمام هرگونه تعرض به مقام صاحب غدیر را حرام شمردند و فرمودند:

بدانید که امیرالمؤمنینی جز این برادرم نیست.

بدانید که «امیرالمؤمنین» بودن بعد از من برای احدی جز او حلال نیست.

### من کنت مولاه فهذا علی مولاه

در بخش چهارم خطبه، پیامبر صلی اللّه علیه و آله پس از مقدمه چینی های قبل و ذکر مقام خلافت و ولایتِ امیرالمؤمنین علیه السلام، برای آنکه تا آخر روزگار راه هر گونه شک و شبهه بسته باشد و در این راه هر تلاشی در نطفه خنثی شود، آنچه به طور لسانی فرموده بودند به صورت عملی انجام دادند.

ابتدا به امیرالمؤمنین علیه السلام که بر فراز منبر کنارشان ایستاده بودند، فرمودند:

«نزدیکتر بیا». آن حضرت نزدیکتر آمدند و پیامبر صلی اللّه علیه و آله از پشت سر دو بازوی او را گرفتند. در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام دست خود را باز کردند تا دستهای هر دو به سوی آسمان قرار گرفت.

سپس پیامبر صلی اللّه علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را- که یک پله پایین تر قرار داشت- از جا بلند کردند تا حدی که پاهای آن حضرت محاذی زانوهای پیامبر صلی اللّه علیه و آله قرار گرفت و مردم سفیدی زیر بغل ایشان را دیدند که تا آن روز دیده نشده بود. در این حال فرمودند:

مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِی مَوْلاهُ، اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.

هر کس من نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر بوده ام این علی هم نسبت به او صاحب اختیارتر است. خدایا دوست بدار هر کس علی را دوست بدارد، و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد، و یاری کن هر کس او را یاری کند، و خوار کن هر کس او را خوار کند.

در این قسمت از خطبه، نزول

وحی درباره ی کمال دین با ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را اعلام نمودند که بسیار احساس برانگیز بود.

حضرت فرمودند:

پروردگارا، تو هنگام روشن شدن این مطلب و منصوب نمودن علی در این روز، این آیه را درباره ی او نازل کردی:

«الْیوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لکُمُ الْإِسْلامَ دیناً». (۱) «و مَنَ یبْتَغِ غَیرَ الْإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرینَ»، (۲) «امروز دین شما را برایتان کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین شما راضی شدم»

«هر کس دینی غیر از اسلام انتخاب کند هرگز از او قبول نمی شود و در آخرت از زیانکاران خواهد بود». پروردگارا، تو شاهدی که من ابلاغ نمودم.

## دین خدا کامل شد

در بخش پنجم حضرت صریحاً فرمودند:

«ای مردم، خداوند دین شما را با امامت او کامل نمود.

پس هر کس اقتدا نکند به او و به کسانی که جانشین او از فرزندان من و از نسل او هستند تا روز قیامت و روز رفتن به پیشگاه خداوند عزوجل، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت از بین رفته و در آتش دائمی خواهند بود».

*****

(۱). سوره ی مائده: آیه ی ۳.

(۲). سوره ی آل عمران: آیه ی ۸۵.

---

سپس برای آنکه مردم قدر چنین نعمتی را بدانند فرمودند:

پیامبرتان بهترین پیامبر و وصیتان بهترین وصی و فرزندان او بهترین اوصیاء هستند. ای مردم، نسل هر پیامبری از صلب خود او هستند ولی نسل من از صلب امیرالمؤمنین علی است.

بعد از آن ضمن بیان شمه ای از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

بدانید که با علی دشمنی نمی کند مگر شقی و با علی دوستی نمی کند مگر با تقوی، و به او ایمان

نمی آورد مگر مؤمن مخلص. در اینجا با توجه به آیه ی «رضیت لکم الاسلام دیناً» فرمودند:

ای مردم، من خدا را شاهد گرفتم و رسالتم را به شما ابلاغ نمودم، و بر عهده ی رسول جز ابلاغ روشن چیزی نیست. ای مردم از خدا بترسید آنطور که باید ترسید، و از دنیا نروید مگر آنکه مسلمان باشید.

## ماجرای سقیفه

مرحله ششم از سخنان پیامبر صلی اللّه علیه و آله جنبه ی غضب الهی را نمودار کرد.

حضرت با تلاوت آیات عذاب و لعن از قرآن فرمودند:

منظور از این آیات عده ای از اصحاب من هستند که مأمور به چشم پوشی از آنان هستم، ولی بدانند که خداوند ما را بر معاندین و مخالفین و خائنین و مقصرین حجت قرار داده است، و چشم پوشی از آنان در دنیا مانع از عذاب آخرت نیست.

در این مرحله به خلقت نورانی خود واهل بیت اشاره کردند و فرمودند:

ای مردم، نور از جانب خداوند عزوجل در من نهاده شده و سپس در علی بن ابی طالب و بعد در نسل او تا مهدی قائم؛ که حق خداوند و هر حقی که برای ما باشد می گیرد.

سپس به امامانِ گمراهی که مردم را به جهنم می کشانند اشاره کرده فرمودند:

ای مردم، بعد از من امامانی خواهند بود که به آتش دعوت می کنند و روز قیامت کمک نمی شوند. ای مردم، خداوند و من از آنان بیزار هستیم. ای مردم، آنان و یارانشان و تابعینشان و پیروانشان در پائین ترین درجه ی آتشند و چه بد است جای متکبران!

سپس اشاره ای رمزی به ماجرای سقیفه نمودند که نطفه ی آن توسط منافقان در حجه الوداع با امضای صحیفه ی ملعونه در مکه منعقد شده بود، و فرمودند:

«بدانید

که آنان اصحاب صحیفه هستند.

پس هر یک از شما در صحیفه ی خود نظر کند»!!

وقتی پیامبر صلی اللّه علیه و آله نام «اصحاب صحیفه» را آورد اکثر مردم منظور حضرت از این کلام را نفهمیدند و برایشان سؤال انگیز شد، و فقط مجریان سقیفه و عده ی کمی که توسط آن حضرت از ماجرا مطلع بودند، مقصود حضرت را فهمیدند.

احساس رساندن پیامی بزرگ توسط بزرگِ پیامبران، سنگینی آن را از دوش حضرت برداشته بود. این بود که کلماتی حاکی از این رضایت قلبی بر لسان مبارک حضرت جاری شد و فرمودند:

من رسانیدم آنچه مأمور به ابلاغش بودم، تا حجت باشد بر حاضر و غائب، و بر همه ی کسانی که حضور دارند یا ندارند، به دنیا آمده اند یا نیامده اند.

پس حاضران به غائبان، و پدران به فرزندان تا روز قیامت برسانند.

در اینجا با صراحت بیشتری درباره ی سقیفه فرمودند:

«به زودی امامت را بعد از من به عنوان پادشاهی و با ظلم و زور می گیرند. خداوند غاصبین و تعدی کنندگان را لعنت کند».

سپس مسئله ی امتحان الهی و عاقبت غاصبین را چنین مطرح کردند:

«ای مردم، خداوند عزوجل شما را به حال خود رها نخواهد کرد تا آنکه خبیث را از پاکیزه جدا کند، و خداوند شما را بر غیب مطلع نمی کند. ای مردم، هیچ سرزمینِ آبادی نیست مگر آنکه خداوند اهل آن را در اثر تکذیبِ آیات الهی قبل از روز قیامت هلاک خواهد کرد و آن را تحت حکومت مهدی در خواهد آورد، و خداوند وعده ی خود را عملی می نماید».

## ولایت و محبت اهل بیت

در بخش هفتم، حضرت تکیه ی سخن را بر اثراتِ ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام قرار دادند و سوره ی حمد

را- که همه روزه تمام مسلمانان آن را می خوانند- قرائت کردند و فرمودند:

«این سوره درباره ی من نازل شده، و به خدا قسم درباره ی ایشان (امامان) نازل شده است. به طور عموم شامل آنهاست و به طور خاص درباره ی آنان است» و بیان کردند که اصحاب صراط مستقیم در سوره ی حمد شیعیان اهل بیت علیهم السلام هستند.

سپس آیاتی از قرآن درباره ی اهل بهشت تلاوت فرمودند و آنها را به شیعیان و پیروان آل محمد علیهم السلام تفسیر فرمودند.

آیاتی هم درباره ی اهل جهنم تلاوت کردند و آنها را به دشمنان آل محمد علیهم السلام معنی کردند. از جمله فرمودند:

بدانید که دوستان ایشان کسانی اند که با سلامتی و در حال امن وارد بهشت می شوند، و ملائکه با سلام به ملاقات آنان می آیند و می گویند:

«سَلامٌ عَلَیکُمْ، طِبْتُمْ، فَادْخُلُوها خالِدینَ».

«سلام بر شما، پاکیزه شدید، پس برای همیشه داخل بهشت شوید».

نسل امامت، مسئله ی دیگری بود که با لسانی دیگر در این بخش مورد تأکید حضرت قرار گرفت و فرمودند:

ای مردم، بدانید که من پیامبرم و علی امام و وصی بعد از من است، و امامان بعد از او فرزندان او هستند. بدانید که من پدر آنانم و آنها از صلب او به وجود می آیند.

## حضرت مهدی

در بخش هشتم مطالبی اساسی درباره ی حضرت بقیه اللّه الاعظم حجه بن الحسن المهدی ارواحنا فداه فرمودند و مفصلاً اوصاف و شؤون خاص حضرتش را مطرح کردند و آینده ای پر از عدل و داد به دست امام زمان عجل اللّه فرجه را به جهانیان مژده دادند. سخنان بلند حضرت برای جمعیتی که در آغاز راه اسلام بودند بسیار تعجب انگیز بود که فرمودند:

بدانید که آخرینِ امامان، مهدی قائم از

ماست. اوست غالب بر ادیان، اوست انتقام گیرنـده از ظالمین، اوست فاتـح قلعه ها و منهـدم کننـده ی آنها، اوست غالب بر هر قبیله ای از اهل شرک و هدایت کننده ی آنان.

بدانید که اوست گیرنده ی انتقام هر خونی از اولیاء خدا. اوست یاری دهنده ی دین خدا.

بدانیـد که اوست اسـتفاده کننده از دریایی عمیق. اوست که هر صاحب فضـیلتی را بقدر فضـلش و هر صاحب جهالتی را بقدر جهلش نشانه می دهد. اوست انتخاب شده و اختیار شده ی خداوند. اوست وارث هر علمی و احاطه دارنده به هر فهمی.

بدانیـد که اوست خبر دهنـده از پروردگارش، و بالا برنـده ی آیات الهی. اوست هدایت یافته ی محکم بنیان. اوست که کارها به او سپرده شده است.

اوست که پیشـینیان به او بشارت داده انـد، اوست که به عنوان حجت باقی می ماند و بعد از او حجتی نیست. هیچ حقی نیسـت مگر همراه او، و هیچ نوری نیست مگر نزد او.

بدانیـد او کسـی است که غالبی بر او نیست و کسـی بر ضـد او کمک نمی شود. اوست ولی خدا در زمین و حکم کننده ی او بین خلقش و امین او بر نهان و آشکارش.

## پیمان وفاداری با غدیر

در بخش نهم مسئله ی بیعت را مطرح کردند و ارزش و پشتوانه ی آن را چنین بیان فرمودند:

بدانیـد که من بعد از پایان خطابه ام شـما را به دست دادن با من به عنوان بیعت با او و اقرار به او، و بعد از من به دست دادن با خود او فرا می خوانم. بدانید که من با خدا بیعت کرده ام و علی با من بیعت کرده است، و من از جانب خداوند برای او از شما بیعت می گیرم.

در این باره به قرآن استناد

کردند و فرمودند:

خداوند می فرماید:

اِنَّ الَّذینَ یبایعُونَکَ اِنَّما یبایعُونَ اللَّهَ، یدُ اللَّهِ فَوْقَ اَیدِیهِمْ، فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّما ینْکُثُ عَلی نَفْسِهِ، وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیهُ اللَّهَ فَسَیؤْتیهِ اَجْراً عَظیماً: (۱).

کسانی که با تو بیعت می کنند در واقع با خدا بیعت می کنند، دست خداوند بر روی دست آنان است.

پس هر کس بیعت را بشکند این شکستن بر ضرر خود اوست، و هر کس به آنچه با خدا عهد بسته وفادار باشد خداوند به او اجر عظیمی عنایت خواهد کرد.

### احکام الهی جاودانه است

در دهمین بخش، حضرت درباره ی احکام الهی سخن گفتند که مقصود بیانِ چند پایه ی مهم عقیدتی بود:

یکی پیش بینی آینده ی مسلمین در مشکلات که فرمودند:

اگر زمان طویلی بر شما گذشت و کوتاهی نمودید یا فراموش کردید، علی صاحب اختیار شما است و برای شما بیان می کند. او که خداوند عزوجل بعد از من به عنوان امین بر خلقش او را منصوب نموده است. او از من است و من از اویم. او و آنان که از نسل منند از آنچه سؤال کنید به شما خبر می دهند و آنچه را نمی دانید برای شما بیان می کنند.

*****

(۱). سوره ی فتح: آیه ی ۱۰.

---

سپس مسئله ی ثابت بودن احکام الهی تا ابد را با عباراتی بلند بیان فرمودند:

ای مردم، هر حلالی که شما را بدان راهنمایی کردم و هر حرامی که شما را از آن نهی نمودم، هرگز از آنها بر نگشته ام و تغییر نداده ام. این مطلب را به یاد داشته باشید و آن را حفظ کنید و به یکدیگر سفارش کنید، و آن را تبدیل نکنید و تغییر ندهید.

نکته ی دیگر مسائل جدیدی بود که در آینده برای مسلمین پیش می آمد که در این باره

فرمودند:

مأمورم که از شما بیعت بگیرم و با شما دست بدهم بر اینکه قبول کنید آنچه از طرف خداوند عزوجل درباره ی امیرالمؤمنین علی و جانشینان بعد از او آورده ام که آنان از نسل من و اویند، (و آن موضوع) امامتی است که فقط در آنها به پا خواهد بود، و آخر ایشان مهدی است تا روزی که خدای مدبِّرِ قضا و قدر را ملاقات کند.

دیگر اینکه بالاترین امر به معروف و نهی از منکر را تبلیغ پیام غدیر اعلام کردند و فرمودند:

بدانید بالاترین امر به معروف آنست که سخن مرا بفهمید و آن را به کسانی که حاضر نیستند برسانید و او را از طرف من به قبولش امر کنید و از مخالفتش نهی نمائید، چرا که این دستوری از جانب خداوند عزوجل و از نزد من است، و هیچ امر به معروف و نهی از منکری نمی شود مگر با امام معصوم.

### با دوازده امام بیعت کنید

در آخرین مرحله ی خطابه بیعتِ لسانی انجام شد. برای این هدف دو زمینه سازی انجام شد:

یکی بیان علت این بیعت لسانی بود. درباره ی اینکه قبل از بیعت با دست به صورت زبانی از آنان اقرار گرفتند، فرمودند:

ای مردم، شما بیش از آن هستید که با یک دست و در یک زمان با من دست دهید، و پروردگارم مرا مأمور کرده است که از زبان شما اقرار بگیرم درباره ی آنچه منعقد نمودم برای علی امیرالمؤمنین و امامانی که بعد از او می آیند و از نسل من و اویند، چنانکه به شما فهماندم که فرزندان من از صلب اویند.

دیگری تعیین عبارات حاکی از محتوای بیعت بود که می بایست همه ی مردم به آن اقرار می کردند و

بیعت با دست هم حساب می شد. از آنجا که این بیعت بر سر یک مسئله ی موقت و زود گذر نبود بلکه بر سر یک اعتقاد آن هم به بلنـدای ابدیت بود، لذا حضـرت عبارات مفصـلی را بر لسان مبارک جاری کردند و از مردم خواسـتند آنها را عیناً تکرار کنند.

لذا خطاب به حاضرین فرمودند:

پس همگی چنین بگوئید:

«ما شنیدیم و اطاعت می کنیم و راضی هستیم و سر تسلیم فرود می آوریم درباره ی آنچه از جانب پروردگار ما و خودت به ما رساندی، درباره ی امر امامتِ امامان علی امیرالمؤمنین و امامانی که از صلب او به دنیا می آیند.

بر این مطلب با قلبهایمان و با جانمان و با زبانمان و با دستانمان با تو بیعت می کنیم. بر این عقیده زنده ایم و با آن می میریم و (روز قیـامت) بـا آن محشور می شویم. تغییر نخواهیم داد و تبـدیل نمی کنیم و شک نمی کنیم و انکار نمی نمائیم و تردیـد به دل راه نمی دهیم و از این قول بر نمی گردیم و پیمان را نمی شکنیم.

تو ما را به موعظه ی الهی نصیحت نمودی درباره ی علی امیرالمؤمنین و امامانی که گفتی بعد از او از نسل تو و فرزندان اویند، یعنی حسن و حسین و آنان که خداوند بعد از آن دو منصوب نموده است.

پس برای آنان عهد و پیمان از ما گرفته شد، از قلبهایمان و جانهایمان و زبانهایمان و ضمایرمان و دستهایمان. هر کس توانست بـا دسـت بیعـت می نمایـد و گرنـه بـا زبـانش اقرار می کنـد. هرگز در پی تغییر ایـن عهـد نیسـتیم و خداونـد (در ایـن بـاره) از نفسهایمان دگرگونی نبیند.

ما این مطالب را از قول تو به نزدیک و دور از فرزندانمان و فامیلمان

می رسانیم، و خدا را بر آن شاهد می گیریم. خداوند در شاهد بودن کفایت می کند و تو نیز بر این اقرار ما شاهد هستی.»

پیداست که حضرت، عین کلامی را که می بایست مردم تکرار کنند به آنان القا فرمودند و عبارات آن را مشخص کردند تا هر کس به شکل خاصی برای خود اقرار نکند، بلکه همه به مطلب واحدی که حضرت از آنان می خواهد التزام دهند و بر سر آن بیعت نمایند. مردم نیز پس از هر جمله، آن را تکرار می کردند و بدینوسیله از همان فراز منبر بیعت عمومی گرفته شد.

همچنین از مردم خواستند خدا را بر چنین نعمتی سپاسگزار باشند که اجازه نداد مردم با انتخاب ناقص خود خلیفه ای برای خود برگزینند، بلکه ذات الهی مستقیماً در این باره تصمیم گیری نمود و نتیجه ی آن را به بشر الزام فرمود.

کلمات ن هایی پیامبر صلی اللّه علیه و آله دعا برای اقرار کنندگان به سخنانش و نفرین بر منکرین اوامر آن حضرت بود، و با حمد خداوند خطابه ی حضرت پایان یافت.

### مراسم سه روزه در غدیر

تبریک و تهنیت غدیر و ولایت

پس از اتمام خطبه، صدای مردم بلند شد که:

«آری، شنیدیم و طبق فرمان خدا و رسول با قلب و جان و زبان و دستمان اطاعت می کنیم».

بعد به سوی پیامبر و امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیهما و آلهما ازدحام کردند و برای بیعت سبقت می گرفتند و با ایشان دست بیعت می دادند. این ابراز احساسات و فریادهای شعفی که از جمعیت برمی خاست، شکوه و ابهت بی مانندی به آن اجتماع بزرگ می بخشید.

در این حال پیامبر صلی اللّه علیه و آله می فرمود:

«الْحَمْدُ للَّهِ الَّذی فَضَّلَنا عَلی جَمیعِ الْعالَمینَ».

نکته ی قابل توجهی که در هیچ یک

از پیروزی های پیامبر صلی اللّه علیه و آله - چه در جنگها و چه سایر مناسبتها و حتی فتح مکه- سراغ نداریم، این است که حضرت در روز غدیر فرمودند:

«به من تبریک بگوئید! به من تهنیت بگوئید! زیرا خداوند مرا به نبوّت و اهل بیتم را به امامت اختصاص داده است»؛ و این نشانه ی فتح بزرگ و در هم شکستن کامل سنگرهای کفر و نفاق بود.

از سوی دیگر پیامبر صلی اللّه علیه و آله به منادی خود دستور دادند تا بین مردم گردش کند و این خلاصه ی غدیر را تکرار کند:

«مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِی مَوْلاهُ، اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»،

تا در غدیر به عنوان تابلوی ابدی ولایت بر دلها نقش بندد.

(۱). بحارالانوار: ج ۲۱ ص ۳۸۷.

امالی شیخ مفید: ص ۵۷.

### بیعت مردان

پیامبر صلی اللّه علیه و آله ضمن سخنرانی وعده داده بودند که پس از پایان سخنرانی از شما بیعت خواهم گرفت، آنجا که فرمودند:

بدانید که من بعد از پایان خطابه ام شما را به دست دادن با من به عنوان بیعت با او و اقرار به او، و بعد از من به دست دادن با خود او فرا می خوانم. بدانید که من با خدا بیعت کرده ام و علی با من بیعت کرده است، و من از جانب خداوند برای او از شما بیعت می گیرم.

بیعت غدیر به معنای التزام و پیمان وفاداری به ولایت دوازده امام معصوم علیهم السلام بود، و محتوای آن ضمن سخنرانی حضرت تعیین شده بود، و مردم به صورت لسانی به آن اقرار کرده بودند.

برای آنکه رسمیت مسئله محکم تر شود، و

آن جمعیت انبوه بتوانند مراسم بیعت را به طور منظم و برنامه ریزی شده ای انجام دهند، پیامبر صلی اللّه علیه و آله پس از پایان سخنرانی دستور دادند تا دو خیمه بر پا شود. یکی از خیمه ها را مخصوص خود قرار دادند و در آن جلوس فرمودند، و به امیرالمؤمنین علیه السلام دستور دادند تا در خیمه ی دیگر جلوس نماید، و امر کردند تا مردم جمع شوند.

*****

(۱). بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۷، ج ۲۸ ص ۹۰، ج ۳۷ ص ۱۶۶ و ۱۲۷.

الغدیر: ج ۱ ص ۵۸ و ۲۷۱ و ۲۷۴.

عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۴۲ و ۶۰ و ۶۵ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۲۰۳ و ۲۰۵.

_____

پس از آن مردم دسته دسته در خیمه ی پیامبر صلی اللّه علیه و آله حضور می یافتند و با آن حضرت دست بیعت می دادند و تبریک و تهنیت می گفتند. سپس در خیمه ی مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر می شدند و به عنوان امام و خلیفه ی بعد از پیامبرشان با آن حضرت دست بیعت می دادند و پیمان وفاداری می بستند، و به عنوان «امیرالمؤمنین» بر او سلام می کردند، و این مقام والا را تبریک می گفتند.

برنامه ی بیعت تا سه روز ادامه داشت، و این مدت را حضرت در غدیر اقامت داشتند، و برنامه چنان حساب شده بود که همه ی مردم در آن شرکت کردند.

از کسانی که در غدیر با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نمودند همان هایی بودند که زودتر از همه آن را شکستند و پیش از همه پیمان خود را زیر پا گذاشتند و بعد از پیامبر صلی اللّه علیه و آله یکی پس از دیگری رو در روی امیرالمؤمنین علیه السلام ایستادند.

جالب اینکه عمر

بعد از بیعت این کلمات را بر زبان می راند:

«افتخار برایت باد، گوارایت باد ای پسر ابی طالب، خوشا به حالت ای اباالحسن، اکنون مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شده ای»!

از آن جالب تر اینکه پس از امر پیامبر صلی اللّه علیه و آله همه ی مردم بدون چون و چرا با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت می کردند، ولی ابوبکر و عمر گفتند:

آیا این امر از طرف خداوند است یا از طرف رسولش (یعنی:

از جانب خود می گویی)؟

حضرت فرمود:

از طرف خدا و رسولش است.

آیا چنین مسئله ی بزرگی بدون امر خداوند می شود «و نیز فرمود:

«آری حق است از طرف خدا و رسولش که علی امیرالمؤمنین است.»

### بیعت زنان

پیامبر صلی اللّه علیه و آله دستور دادند تا زنان هم با آن حضرت بیعت کنند و به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنند و به حضرتش تبریک و تهنیت بگویند، و این دستور را درباره ی همسران خویش مؤکد داشتند.

برای این منظور- چون اکثر زنان نامحرم بودند- به دستور حضرت ظرف آبی آوردند و پرده ای بر روی آن زدند بطوری که زنان در آن سوی پرده دستِ خود را در آب قرار می دادند و امیرالمؤمنین علیه السلام در سوی دیگر دست خود را در آب می گذاشت و بدین صورت بیعت زنان هم با آن حضرت انجام گرفت.

یادآور می شود که بانوی بزرگ اسلام حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام از حاضرین در غدیر بودند. همچنین کلیه ی همسران پیامبر صلی اللّه علیه و آله و ام هانی خواهر امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه دختر حضرت حمزه و اسماء بنت عمیس در آن مراسم حضور داشتند.

### عمامه «سحاب»

عرب هرگاه می خواستند ریاست شخص بزرگی را بر قومی اعلام کنند یکی از مراسمشان بستن عمامه بر سر او بود. اهمیت این برنامه آنگاه بیشتر می شد که شخص بزرگی عمامه ی خود را بر سر کسی ببندد و این به معنای اعتماد بر او بود.

*****

(۱). بحارالانوار: ج ۲۱ ص ۳۸۸.

عوالم ج ۱۵: ۳ ص ۳۰۹.

(۲). الغدیر: ج ۱ ص ۲۹۱.

عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۱۹۹.

اثبات الهداه: ج ۲ ص ۲۱۹ ح ۱۰۲.

---

پیامبر صلی اللّه علیه و آله در مراسم غدیر عمامه ی خود را که «سحاب» نام داشت، به عنوان تاج افتخار بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام بستند و انتهای عمامه را بر دوش آن حضرت قرار دادند و فرمودند:

«عمامه تاج عرب است». امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره چنین می فرمایند:

پیامبر در

روز غدیر خم عمامه ای بر سرم بستند و یک طرف آن را بر دوشم آویختند و فرمودند:

«خداوند در روز بدر و حنین، مرا با ملائکه ای که چنین عمامه ای به سر داشتند یاری نمود».

## شعر غدیر

از زیباترین برنامه های غدیر جلوه ی فرهنگی آن بود که در قالب ادبیات شعری خود را نشان داد. در مراسم پرشور غدیر، حضور حسان بن ثابت شاعر بزرگ عرب از عنایات خداوند بود، چرا که درخواست این شاعر زبردست بسیار جلب توجه کرد.

او به حضرت عرض کرد:

یا رسول اللّه، اجازه می فرمائید شعری را که به مناسبت این واقعه ی عظیم درباره ی علی بن ابی طالب علیه السلام سروده ام بخوانم؟

حضرت فرمودند:

بخوان به نام خداوند و برکت او.

حسان بر جای بلندی قرار گرفت و مردم برای شنیدن کلامش ازدحام کردند و گردن کشیدند.

او گفت:

«ای بزرگان قریش، سخن مرا به گواهی و امضای پیامبر گوش کنید».

سپس اشعاری را که همانجا سروده بود خواند تا به عنوان سند غدیر بماند. ذیلاً متن عربی شعر حسان و ترجمه ی آن را می آوریم:

*****

(۱). بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۸، ج ۳۷ ص ۱۱۲ و ۱۶۶ و ۱۹۵.

عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۴۱ و ۹۸ و ۱۴۴ و ۲۰۱.

کفایه الطالب: ص ۶۴.

---

اَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ النَّبِی مُحَمَّداً

لَدى دَوْحِ خُمٍّ حينَ قامَ مُنادِياً/

وَ قَد جاءَهُ جِبْريلُ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ

بِأَنَّكَ مَعْصُومٌ فَلا تَكُ وانِياً/

وَ بَلِّغْهُمُ ما أَنْزَلَ اللَّهُ رَبُّهُمْ

وَ إِنْ اَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ وَ حاذَرْتَ باغِياً/

عَلَيكَ فَما بَلَّغْتَهُمْ عَنْ إِلهِهِمْ

رِسالَتَهُ إِنْ كُنْتَ تَخْشَى الْأَعادِيا/

فَقامَ بِهِ إِذْ ذاكَ رافِعُ كَفِّهِ

بِيمْنى يدَيهِ مُعْلِنُ الصَّوْتِ عالِياً/

فَقالَ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ مِنْكُمُ

وَ كانَ لِقَوْلى حافِظاً لَيسَ ناسِياً/

فَمَوْلاهُ مِنْ بَعْدى عَلِى وَ اِنَّنى

بِهِ لَكُمْ دُونَ الْبَرِيهِ راضِياً/

فَيا رَبِّ مَنْ والى عَلِياً فَوالِهِ

وَ

كُنْ لِلَّذى عادى عَلِياً مُعادِياً/

وَ يا رَبِّ فَانْصُرْ ناصِريهِ لِنَصْرِهِمْ

إِمامَ الْهُدى كَالْبَدْرِ يجْلُو الدَّياجِيا/

وَ يا رَبِّ فَاخْذُلْ خاذِليهِ وَ كُنْ لَهُمْ

إِذا وَقَفُوا يوْمَ الْحِسابِ مُكافِياً/.

آیا نمی دانید که محمد پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله کنار درختان غدیر خم به حالت ندا ایستاد، و این در حالی بود که جبرئیل از طرف خداوند پیام آورده بود که در این امر سستی مکن که تو محفوظ خواهی بود، و آنچه از طرف خداوند بر تو نازل شده به مردم برسان، و اگر نرسانی و از ظالمان بترسی و از دشمنان حذر کنی رسالت پروردگار را نرسانده ای.

در اینجا بود که پیامبر صلی اللّه علیه و آله دست علی علیه السلام را بلند کرد و با صدای بلند فرمود:

«هر کس از شما که من مولای او هستم و سخن مرا به یاد می سپارد و فراموش نمی کند، مولای او بعد از من علی است، و من فقط به او- نه به دیگری- به عنوان جانشین خود برای شما راضی هستم. پروردگارا، هر کس علی را دوست بدارد او را دوست بدار، و هر کس با علی دشمنی کند او را دشمن بدار. پروردگارا، یاری کنندگان او را یاری فرما به خاطر نصرتشان امام هدایت کننده ای را که در تاریکیها مانند ماه شب چهارده روشنی می بخشد. پروردگارا، خوار کنندگان او را خوار کن و روز قیامت که برای حساب می ایستند خود جزا بده».

پس از اشعار حسان، پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود:

ای حسان، مادامی که با زبانت از ما دفاع می کنی، از سوی روح القدس مؤید خواهی بود.

## حضور جبرئیل در غدیر

ظهور ملائکه به صورت آدمی در موارد خاصی اتفاق افتاده که

پیام خاصی برای هدایت مردم همراه داشته است. در غدیر نیز این اتفاق پس از سخنرانی پیامبر صلی اللّه علیه و آله پیش آمد و بار دیگر حجت را بر همگان تمام کرد.

مردی زیبا صورت و خوشبوی کنار مردم ایستاده بود و می گفت:

به خدا قسم، روزی مانند امروز هرگز ندیدم. چقدر کار پسر عمویش را مؤکّد نمود، و برای او پیمانی بست که جز کافر به خدا و رسولش آن را بر هم نمی زند. وای بر کسی که پیمان او را بشکند.

عمر نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله آمد و عرض کرد:

شنیدی این مرد چه گفت؟!

حضرت فرمود:

آیا او را شناختی؟

گفت:

نه.

حضرت فرمود:

او روح الأمین جبرئیل بود. تو مواظب باش این پیمان را نشکنی، که اگر چنین کنی خدا و رسول و ملائکه و مؤمنان از تو بیزار خواهند بود!

### معجزه الهی در غدیر

آنچه در غدیر برای مردم بیان شد بزرگترین پیام اسلام، یعنی ولایت اهل بیت علیهم السلام بود. اگر در موارد بسیاری از اتمام حجتهای الهی معجزه ای از سوی پیامبر صلی اللّه علیه و آله صورت می گرفت تا اطمینان قلوب آن مردم و نسلهای تاریخ باشد، در غدیر خداوند در حضور پیامبرش مستقیماً معجزه نشان داد و امضای الهی را بر خط پایان غدیر ثبت کرد.

*****

(۱). بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۲۰ و ۱۶۱.

عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۸۵ و ۱۳۶.

(۲). بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۳۶ و ۱۶۲ و ۱۶۷.

عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۵۶ و ۵۷ و ۱۲۹ و ۱۴۴.

الغدیر: ج ۱ ص ۱۹۳.

---

در آخرین ساعات از روز سوم «حارث فهری» با دوازده نفر از اصحابش نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت:

ای محمد!

سه سؤال از تو دارم:

۱. آیا شهادت به یگانگی خداوند و پیامبری خود را از جانب پروردگارت آورده ای یا از پیش خود گفتی؟

۲. آیا نماز و زکات و حج و جهاد را از جانب پروردگار آورده ای یا از پیش خود گفتی؟

۳. آیا اینکه درباره ی علی بن ابی طالب گفتی:

«مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِی مَوْلاه ...»

از جانب پروردگار بود یا از پیش خود گفتی؟

حضرت در جواب هر سه سؤال فرمودند:

«خداوند به من وحی کرده است، و واسطه ی بین من و خدا جبرئیل است، و من اعلان کننده ی پیام خدا هستم، و بدون اجازه ی پروردگارم خبری را اعلان نمی کنم».

حارث گفت:

«خدایا، اگر آنچه محمد می گوید حق و از جانب توست، سنگی از آسمان بر ما ببار یا عذابی دردناک بر ما بفرست».

همین که سخن حارث تمام شد و به راه افتاد، خداوند سنگی از آسمان بر او فرستاد که از مغزش وارد شد و همانجا او را هلاک کرد و ماجرای اصحاب فیل جلوی دیدگان ۱۲۰۰۰۰ جمعیت حاضر در غدیر تکرار شد.

بعد از این جریان، آیه ی «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ، لِلْکافِرِینَ لَیسَ لَهُ دافِعٌ ...» (۱) نازل شد.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله رو به مردم کردند و فرمودند:

آیا دیدید؟

گفتند:

آری. فرمودند:

شنیدید؟

گفتند:

آری.

پس از این اقرار مردم فرمودند:

*****

(۱). سوره ی معارج: آیات ۱ تا ۳.

---

خوشا به حال کسی که ولایت او را بپذیرد، و وای بر کسی که با او دشمنی کند.

علی و شیعیانش را می بینم که در روز قیامت سوار بر شتران با چهره هایی جوان، در باغهای بهشت گردانده می شوند در حالی که تاج بر سر دارند و ترسی بر آنان نیست و محزون نمی شوند و با رضایتی عظیم از

سوی خدا مؤید هستند، و این است رستگاری بزرگ!! تا آنکه در حظیره القدس از جوار رب العالمین ساکن شوند، که در آن برایشان هر چه بخواهند و آنچه چشمها لذت ببرند آماده است و در آن دائمی خواهند بود، و ملائکه به آنان می گویند:

«سَلامٌ عَلَیکُمْ بِما صَبَرْتُمْ، فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ». (۱).

با این معجزه، بر همگان مسلّم شد که «غدیر» از منبع وحی سرچشمه گرفته و یک فرمان الهی است.

از سوی دیگر، تعیین تکلیف برای همه ی منافقان آن روز و طول تاریخ شد که همچون حارث فهری فکر می کنند و به گمان خود خدا و رسول را قبول دارند، و بعد از آنکه می دانند ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام از طرف خداست صریحاً می گویند:

ما تحمل آن را نداریم!! این پاسخ دندان شکن و فوری خداوند ثابت کرد که هر کس ولایت علی علیه السلام را نپذیرد منکر سخن خدا و رسول است.

## پایان مراسم غدیر

بدین ترتیب پس از سه روز، مراسم غدیر پایان پذیرفت و آن روزها به عنوان «ایام الولایه» در ذهنها نقش بست. گروهها و قبائل عرب، با دنیایی از معارف اسلام، پس از وداع با پیامبرشان و معرفت کامل به جانشینِ او، راهی شهر و دیار خود شدند.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله نیز عازم مدینه گردیدند در حالی که کاروان نبوت را به سر منزل مقصود رسانده بودند.

(۱). سوره ی رعد: آیه ی ۲۴.

(۲). بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۳۶، ج ۳۹ ص ۳۳۶، ج ۴۱ ص ۲۲۸.

عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۶۸.

کشف المهم: ص ۱۰۹.

بصائر الدرجات: ص ۲۰۱.

---

خبر «واقعه ی غدیر» در شهرها منتشر شد و به سرعت شایع گردید و به گوش همگان رسید، و

بدون شک توسط مسافران و ساربانان و بازرگانان تا اقصی نقاط عالم آن روز یعنی ایران و روم و چین پخش شد و غیر مسلمانان هم از آن با اطلاع شدند.

بدین وسیله جامعه ی اسلامی بار دیگر قدرت خود را به نمایش گذاشت، و از حملات احتمالی بیگانه مصون ماند. بدین گونه بود که خداوند حجتش را بر مردم تمام کرد؛ چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

ما عَلِمْتُ اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللَّه علیه و آله تَرَکَ یوْمَ الْغَدیرِ لِاَحَدٍ حُجَّةً وَ لا لِقائِلٍ مَقالاً: ... (۱)

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر برای احدی عذری و برای کسی سخنی باقی نگذاشت.

به امید آنکه در پانزدهمین قرن غدیر پیام آن را به فرداها برسانیم، و از سنگر غدیر سقیفه را نشانه رویم، تا پرچم ولایت را بر بلندای تاریخ سر فراز داریم و لبخند رضایت بر لبان مبارک صاحب غدیر بنشانیم.

*****

(۱). بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۱۸۶.

اثبات الهداه: ج ۲ ص ۱۱۵.

## حماسه غدیر

### دفاع از حق

نویسنده: محمد رضا حکیمی

لحظه ها می گذرند و بار گذشتشان بر دوش ماست. ما می گذریم و بار گذشتمان بر دوش دفاع از حق زندگی است. زندگی می گذرد و بار گذشتش بر دوش تاریخ.

انسان بر سرود بی آرام لحظه ها قایق می راند، قایقی از تخته بند هستی، از عمق تکلیف و درخشانی وجدان و پاکی پیوست و عصمت التقاء. اکنون آیا این تکلیف عمیق و وجدان درخشان و پیوست پاک و التقای معصوم را به چه روز می نشانند؟

آنچه هست و انسان باید از آن آگاه باشد یا آگاه شود این است.

لحظه های پا به گریز در جام وجود انسان می ریزند تا آن را لبریز کنند و خورشید بر این جام می تابد

تا انسان آن را همی روشن بدارد و از فروغ زندگی پر.

در (تفسیر آفتاب)،، به اینجا می رسیم که لحظه ها همواره از عصمت سرشارند و اعماق متعالی زندگی از این لحظه ها آکنده. تا در مفاهیم حق و عمل به آنها، تبدیلی راه نیافته باشد، چنین است و چون آن تبدیل راه یافت، بر مفسران آفتاب است که به مرزبانی خیزند و نگهداشت عصمت لحظه ها را از جان سپر سازند و تعالی اعماق را حراست کنند، حراستی از جوهر غرور و تلالوی حماسه.

سطح زندگی چندان ارجمند نیست اگر عمق آن ارجمند نباشد. شناخت و وصول عمق است و حرکت سطح. در جهان تحرک بسیار است اما وصول اندک. طبیعت با انسان در تحرک همگام است و در وصول پیش و در این میان اگر انسانی به وصول دست یافت؛ او از طبیعت پیشتر است و ارجمندتر؛ که در این شرط، طبیعت انسان را خنگی است رهوار و از اینجاست که معنویت و حماسه، از پدیده های دیگر عظیم ترند و از همه زیبایی ها زیباتر.

وقتی که می گوییم حق، یعنی راستین ترین کائن در همه تفسیرها و عمق ها و چون می گوییم:

دفاع از حق، یعنی تبلور معنویت و تشخص حماسه، این است آنچه هست.

انسان و تاریخ و حماسه، سه بعدی است که بدون توجه به بعد چهارم، ارجشان ناشناخته است و تعالیشان بی بن و آن بعد چهارم، حق است به معنای وسیع و ژرف آن.

و چون در اینجا به باری که بر دوش لحظه ها گذاشته شده است توجه کنیم یعنی:

تکلیف و به تفسیر آفتاب برسیم، یعنی استقامت، هم در هستی خویش و هم در ذات زمان و عمق رابطه، تشخص

حماسه را لمس می کنیم و چون بنگریم که حق در مفهوم اصلیش از همه کس و همه چیز و همه وقت و همه جاست، می نگریم که چه سان دریا و کتاب و کوه و استدلال و آفتاب و دل و قلم و عصیان و سپیده و سخن و روز و تفسیر و صخره و عقیده و ظهر و اقدام در مرز هستی مشعلداران معنویت متبلور و حماسه متشخص (۱) یکسانند.

حق در عینیت خویش، متعلق به انسان و طبیعت و لحظه هاست و قوام راستین این هر سه به حق است و از اینجاست که اگر حق پایمال شد، طبیعت کدر میگردد و زمان پلید و هامون ها تاریک و چشمه سارها اندک جوش و آفتابها ملول وار و سپیده ها کاذب.

و چون از این مقوله است حق خلافت علی، گفته اند:

چون حق خلافت از علی سلب شد، مردمان به ندانم کاری افتادند و آبادی ها چنان چون خشک سال ها، یکباره بی چیز شدند و خشکیدند و بهار جای ها و چراگاه ها از فرو افتادن نعمت و خَصب سر به «وای کشیدن» نهادند و آشکارا گشت و فراوان، تباهی در دشت ها و شهرها به «بد کرد» دست های مردمان (۲).

و از اینجاست که بازتاب مقاومت در راه احیای حق، چون انعکاس اشعه خورشید در آفاق در مرزهای شب و روز نمودار می گردد و در ذات گیتی پایدار میماند و بانگ ادیب (معّره) بلند می شود:

و علی الدهر من دماء الشهیدین علی و نجله شاهدان

فهما فی اواخر اللیل فجران و فی اولیاته شفقان

ثبتافی قمیصه لیجیؤ الحشر مستعدیاً الی الرحمان

روزگار، روزگار با خون علی و فرزندش رنگ گرفته است:

فجر و شفق ... و همین

سان است تا ... تا قیامت!

و اگر روزگار، از این رنگ پـذیری ناگزیر است، پدیـده های زنـدگی و تاریخ نیز همین رنگ را رنگ خون و حق را پذیرفته اند و چون چنین است، این رنگ در فش افراشته هر شورش راستین است و ثبت جاوید ابعاد زنده تاریخ و جنبشهای اقوام.

و این، چنین است و چنین و این حماسه همین گونه سیال است و خونین و در گوهر گیتی نافذ و در هفت اندام روزگار نابض، به ویژه در آنجـا که حقی، سـنگر حق همه کس و همه چیز در همه جـا و همه وقت باشـد، زنـان حق علی زیرا که حکومت او یعنی امتـداد حکومت محمد برای ایصال حق بود به همه کائنات زندگی و مزج همه کائنات زندگی با حق و چون چنین حقی زیر پا هشته شود، همه کائنات زندگی مصدوم می گردند.

پس عظیمترین عرصه حماسه، عرصه دفاع و مرزبانی است، دفاع از حق و مرزبانی حدود و ابعاد آن.

پیونـد انسـان تاریـخ حمـاسه، با حق در همین نگهـداشت و مرزبانی است و نقاط اوج (نظری) این واقعیت، آنجاست که آفتاب های شناساندن این حماسه و دفاع طلوع می کنند و حاصل مواریث را در این شناساندن گرد میآورند و در معرض توده ها قرار می دهند و در درون واقعیت سازی، راه می شـکافند، با مشعلی بردوش، چونان: (الغدیر) و درفشی خونین برفراز کرده، چونان: (شهداء الفضیله).

چنانکه نقاط اوج (علمی) این واقعیت، آنجاست که آفتابهای شـناساندن این حماسه و دفاع طلوع می کنـد و حاصل مواریث را در این شـناساندن، با عمل، نشان می دهند و در معرض توده های بر می آورند و برای تطهیر زمان و تصـحیح جامعه و تهذیب رهبری

و ایجاد خشم مقدس به پا میخیزند، ولو بلغ ما بلغ، مانند پساوند بیت النبی ... (۳)

و هنگـامی که این دو نقطه اوج در هم آمیخت، همـان خواهـد بود که از آن، به (حمـاسه جاویـد) تعبیر می کنیم و این ملتقای حماسـی در هرقلهـای از تاریـخ، تنفسـگاه عظیم انسـان بـوده است، و مثـالی بوده است از حیویت حق، که اگر همین نبود، همه زنـدگی پیکری بود و مردار و کـائنی بود نـاحق. اگر از گذشـته هـا بخواهیم برای این التقـا، مثـال بیاوریم، می توان تعالیم امام سجاد (صـحیفه) را در نظر آورد همراه پیکر خونین زید بر سـردار در کناسه کوفه، یا سـخنرانی خرد کنده حضرت زینب را در مجلس یزید، همراه سر مطهر امام حسین در طشت طلا در همان مجلس.

و چون حق، چونان یک واحـد سـیال در انسان و طبیعت ساری است و اگر در قلمرو زیست عینی یا ذهنی انسان پایمان شد در طبیعت نیز می پژمرد در این هنگام، کسی که به یاری حق با پا میخیزد، همه ارجمندی ها با اوست.

او برای دفاع از انسان و طبیعت برخاسته است، او بر خاسته است تا نه انسان دلیل باشد و نه طبیعت پژمان.

پس به راستی، درفش حمـاسه و بهـار حقیقی اوست و در حقیقت در کـائن وحـدانی (یگانه) عالم، اگر یک ذره را برگیری از جای خلل یابـد همه عالم سـراپای به ویژه اگر آنچه را از جای خویش برگیرنـد، واحدی عظیم باشد و مقوله عصـمت و التقا و حیـات و حمـاسه و عمق و گستردگی، به نسـبت سـریان در همه کائنـات گیتی و تاریـخ و زمان، یعنی چنان باشـد که خـداوند حیات حق را در

وجود او تمرکز داده باشد، چنانکه بنا به نقل محدثان سنت و شیعه پیامبر فرموده است:

- علی مع الحق - و الحق مع علی علی با حق است. - و حق با علی است.

بنابراین، پیکره زکریای پیامبر را با درخت اره کردن، به سقراط شوکران نوشانیدن، علی را یک ربع قرن خانه نشین کردن، سر حسین را به سرنیزه ها کردن و در شهرها و بیابان ها گردانیدن و در چراغدان تنور نهادن و در طشت طلا بر لبان او تازیانه زدن، دختران پیامبر را هامون به هامون گردانیدن، خانه امام صادق را زیر نظر گرفتن که جامعه حق ندارد و به او مراجعه کند یا فتوایش را باز گوید و سپس او را در حیره کوفه زندانی کردن، موسی بن جعفر را چندین سال در زندانهای زیرزمینی به غل و زنجیر کشیدن، امام علی بن موسی الرضا را در سرخس زندانی کردن و از میانه راه رفتن به نماز عید فطر باز گردانیدن و امام علی النقی را و امام حسن عسکری را سالها در پادگان نظامی سامرا بازداشتن (۴) و ...

که هست و هست، اینها همه، به یک تن صدمه زدن و حق یک تن را ضایع کردن نیست. اینها جنایاتی است به عمق تاریخ و گستردگی زمان و وسعت دامنه حق در همه کائنات زندگی و به دیگر سخن: مصدوم کردن حق است در طبیعت همه اشیاء و خشکانیدن سرچشمه آب حیات است در همه پهنه های زیست عینی و ذهنی انسان

و نتیجه اش آن است که پس از ۱۴۰۴ سال که از طلوع اسلام می گذرد و پس از ۱۳۸۱ سال که از واقعه غدیر سپری

شده است (۵)، می نگریم که مردم جهان به چه روزی روز سیاهی به سر می برند و هم در طول نسلها و عصرهای گذشته چه ها دیدند و چه ها کشیدند. در حالی که اگر (مدینه غدیر) تشکیل یافته بود و رئیس این مدینه در خانهاش زندانی نشده بود، عمل به اسلام اصیل ادامه مییافت و با پیگیری روش پیامبر و گسترش فریادهای قرآن و عادت کردن و تربیت شدن نسل هایی چند، راه تاریخ تصحیح می گشت و آن همه مرذول مسلط که به دست اسلام کوبیده شده بود دوباره جان نمی یافت و مسیر انسان به تعالی و تعالیمی که باید، میافتاد؛ چنانکه به روایت خود اهل سنت پیامبر فرمود:

و ان ولیتموها علیا، وجدتموه هادیاً مهدیاً، یسلك بكم علی الطریق المستقیم (۶).

اگر خلافت اسلامی را به علی بسپارید، رهبری خواهید داشت راه شناخته که همی راه سپر صراط مستقیمان بدارد.

بدین سان روشن است که اگر کسانی از این حق دم زنند (۷)، تجلیل از شخصی و توهین به اشخاصی نیست، بلکه التجا به دامن حقیقت است برای جبران و تصحیح و دفاع است به خاطر ابعاد وسیع مورد.

پس زنده کردن خاطره (غدیر) و بحث و تالیف درباره آن، مسئله ای تاریخی و شخصی و فرقه ای نیست، بلکه یاد کرد طرح مدینه ای است و مسئله ای مربوط به کلیت انسانیت در ابعاد زندگی و آفاق تحرك و حیات.

و اگر روزی و روزگاری، قدرتهای مسلط، اهل بحث و قلم وابسته را وا می داشتند تا این موضوع را مسکوت بگذارند، یا شخصی و زمانی معرفی کنند، اکنون، این حقیقت را همه درك می کنند که چنین نیست، بلکه این بحث و روشنگری، هم اکنون، جدیترین

شعـار است، بلکه حرکتی است در سـطر احیـای مجـدد اسـلام و بـازگشت به جـدیترین سـفارش پیـامبر، که در نتیجه به اعتقاد اسلامی احیای حق انسانیت است در همه قلمروهای آن.

و چون چنین است و اسـلام، دین پیامبر آخرین است و پس از محمـد صـلی الله علیه و آله، پیامبری و پیامبریی نخواهد بود، آیا می توان پـذیرفت که او مجموعه این تعلیم و حرکت و اقـدام را رهـا کنـد و به دست زمـانه سـراپا خبـط و دگرگونی و انسـان (ظلوم جهول) بسـپارد، بـا اینکه از پیش نیز تجربه هـای بسـیار نشـان داده بود که امتهـا پس از درگـذشت پیامبران، دچار انواع انحراف و ضلالت و دست بردن در تعالیم دین خود شده بودند. محمد بر همه ملل و اقوام مبعوث بود:

و ما ارسلناک الا کافه للناس (۸)

ما تو را به پیامبری نفرسـتادیم مگر برای همه خلقها و مردمان. نهایت، زمان و مکان و مبارزات بی امان روزگار نخستین اسـلام در محیطی چون مکه شـهر بت و بت پرستی و بازار اشـرافیت اموی در آن ایام و درگیری های بسـیار دیگر که دین جدید و ن هایی داشت، به محمـد اجازه نداد تا بیش از آنچه کرد بکند و چون چنین بود، تکمیل جهانگیر شدن تعلیمات اسـلام، از ناحیه خود پیامبر با دسـتور وحی (۹) بر عهـده علی و سـپس دیگر ائمه گذاشـته شـد و اگر سد راه آنان نمیشدند و به جای پیروی از آنان، به قدرت طلبی و خلافت خواهی نمی افتادند، این نتیجه به دست می آمد

*****

۱- (متشخص) را در اینجا به معنای لغوی یا عرفی آن به کار نمیبرم، بلکه. به معنای فلسفیش به کار میبرم، یعنی

حماسه ای که ابعاد خویش را شناخته و در آفاق تعین و تحقق خود تابیده است.

۲- (الغدیر)، ج ۷/۲۴۳. ترجمه قسمت آخر، که بخشی است از آغاز آیه ۴۱ سوره

۳- (روم)، از تفسیر (کشف الاسرار) میبدی (تالیف اوایل قرن ششم هجری) گرفته شده است (ج ۷ / ۴۶۰).

۳- و این گونه پیشوایان، (شهادت) را (احدی الحسنیین) می دانند و (احدی الحسنیین) میخوانند. در این باره، در گذشته، به سخن معروف مالک اشتر نخعی شاگرد خاص علی علیه السلام می رسیم (الغدیر، ج ۱۰/۹۵) و در حال به سخن پیشوای شیعی اندیش.

۴- نام های پاکی را که در این چند سطر آوردیم، از باب نمونه بود و ذکر گرفتاری هایشان نیز نمونه.

۵- در تاریخی که این مقدمه نوشته می شده است (۱۳۹۱ ق).

۶- (تاریخ بغداد) حافظ ابوبکر خطیب بغدادی، ج ۱/۴۷.

۷- به ویژه که اگر در این دم زدن، تنها به جنبه تاریخی آن بسنده نکنند و به موضع انسانی و علمی و اجتماعی امروزین آن نیز نظر داشته باشند.

۸- سوره ۳۴ (سباء)، آیه ۲۸.

۹- (آیات غدیر) در (الغدیر)، ج ۱/۱۲۴ ۲۶۶، ج ۳/۱۵۶ ۱۶۲ و مآخذ (الغدیر)، از تفاسیر اهل سنت.

### هسته اصلی فلسفه ی سیاسی اسلام

امامت و خلافت علی علیه السلام، هسته اصلی فلسفه سیاسی اسلام است و همه شوون و مصالح اسلام وابسته به آن. از این رو که خود علمای اهل سنت، از علی علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:

اصول الاسلام ثلاثه، لاینفع واحد منها دون صاحبه: الصلاه و الزکاه و الموالاه. پایه های اسلام سه چیز است:

نماز خواندن، زکات دادن، به ولایت و حکومت حقه اعتقاد داشتن.

و بسیار روشن است که مقصود از این ولایت، تنها جنبه درونی و معنوی آن نیست، بلکه علاوه بر

آن، منظور این است که مسلمان، هنگامی مسلمان است که نماز بخواند و زکات بدهد و جز خلافت عدل و ولایت امام عادل گردن ننهد و همین است که قوام دین و نشر آیین به آن بسته است، نه حکومت بنی امیه و بنی عباس و امثال آن و همین است که در سایه آن، نوامیس و حدود خدایی اجرا می شود و متروک نمی ماند.

پس جا دارد که از مهمترین مسائلی باشد که خدا از آن بازخواست می کند. چنانکه آلوسی بغدادی عالم بسیار متعصب سنی در تفسیر خود (ج ۲۳/۷۴) در ذیل این آیه ی:

وقفوهم انهم مسؤولون (۱)

نگاه داریدشان که مسؤولند

پس از اینکه اقوال علما را درباره مقصود این آیه نقل می کند می گوید:

نزدیکترین این اقوال به صحت، این است که در آن روز، از عقاید و اعمال می پرسند و راس اینها همه، (لااله الاالله)

(یعنی: اقرار به یگانگی خدا) است و از مهمترین آنها (یعنی آنچه در قیامت از آن می پرسند و باز خواست میکنند)، ولایت علی کرم الله وجهه است. (۲)

و از اینجاست که می نگریم، بانوی اکرم حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در خطبه معروف خویش (۳)، که در واقع تفسیری است بر اصالت های اسلام و رسالت های قرآن است از حکومت حقه و حقوق اجتماعی اسلام و مسلمین و نشاندادن خط مشی صحیح امت است در لزوم پیروی از امام حق، چنین می گوید:

انتم عبادالله! نصب امره و نهیه و حمله دینه و وحیه و امناء اللّه علی انفسکم و بلغاه الی الامم (۴)

ای مسلمانان!

این شمایید که درفشهای افراشته احکام خدایید و این شمایید که بار گران دین خدا را و آیات وحی او را بر دوش

کشیدهاید، تا هم خود از سر صدق و امانت به آن عمل کنید و هم این همه آیات و مواریث تربیتی را به سراسر گیتی و اقوام جهان برسانید ...

و چون توجه کنیم که قصد اصلی حضرت زهرا از این سخنرانی، دفاع از خلافت علی و وصیت پیغمبر در مورد خلافت و نشر فلسفه سیاسی اسلام و تایید حق اجتماعی و دینی مسلمین و تصحیح شکل حکومت بوده است، به این نکته خوب پی می بریم، که این همه، یعنی نشر دین خدا و عمل صادقانه به احکام آن و ابلاغ دین به اقوام و ملل گیتی، همواره در پرتو رهبری کسی میسر است که وجودش، از هر حیث، دنباله و امتداد وجود پیامبر باشد و با همه ملکات پیامبر پرورش یافته باشد و از کودکی در دامان پیامبر بزرگ شده باشد و لحظه ای انحراف در روح و جسم و زندگیش راه نیافته باشد و بت نپرستیده باشد و گناه نکرده باشد و جاهلیت در زندگی او راه نداشته باشد و از همه مهمتر، او نیز چون خود پیامبر، از مجموعه این رسالت آگاه باشد و به مجموعه این رسالت مومن باشد و به خود و مسوولیت های خود علم و اعتقاد داشته باشد (۵).

و همه میدانند که چنین فردی در اسلام، با این مشخصات، به تصدیق تمام فرق اسلام، بلکه دیگر بیگانگان آگاه از تاریخ اسلام، جز علی بن ابیطالب علیه السلام، کسی نبوده است. این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله، به دستور خدا، او را برای ادامه رسالت های اسلام و دنباله گیری دقیق کلیت اقدام های خود و تشکیل (مدینه غدیر)، یعنی نشر

ن هایی و قدرتمندانه و در عین حال بر پایه عدل و رافت اسلام بارها و بارها و از جمله در روز غدیر تعیین کرد، اما به گفته ولتر فیلسوف معروف فرانسوی:

«آخرین اراده محمد انجام نشد، او علی را (به جانشینی خود) منصوب کرده بود ...» (۶)

نیز باید به این اصل بسیاری مهم در شرایع و ادیان الهی توجه کرد و آن، اصل وصایت است که انبیاء گذشته همه، جانشین (وصّی) داشته اند و به دستور وحی، به اصل وصایت (تعیین وصی) عمل کرده اند. این موضوع در قرآن کریم در شرح حال پیامبران، بارها یاد شده است. از طرف دیگر در قرآن تصریح شده است که سنت خدایی، (تبدیل) و (تحویل) و دگرگونی بردار نیست. بنابراین، پیامبر ما نیز باید مانند آن پیامبران، به دستور وحی، به اصل وصایت عمل کند و وصی (جانشین) خویش را در امت معرفی نماید، تا به سنت غیر قابل تبدیل الهی عمل شده باشد.

پیامبر اکرم، به اقتضای پیامبری و به امر خدایی چنین کرد و جز این هم نمیتوانست. باشد

(و لن تجد لسنه الله تبدیلا).

## پی نوشت ها

۱- سوره ۳۷ (صافات)، آیه ۲۴

۲- (الغدیر)، ج ۱/۳۸۸.

۳- خطبه ای (سخنرانی) که در ظاهر، برای احقاق حق مسلم و میراث شرعی خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله ایراد شد، یعنی استرداد فدک، اما در واقع، فدک، عنوان بود و مقصود اصلی، آحاد ذهن جامعه بود و نجات امت و نشان دادن انحراف اصولی در مقام رهبری و بر حذر داشتن اجتماع از پذیرش مراحل اولیه ظلم، تا به مراحل بعدی نکشد و پایه های ستم استوار نگردد. این خطبه فاطمیه در حقیقت، یکی از نهادهای اساسی

(فلسفه سیاسی) در اسلام است.

۴- (من لا یحضره الفقیه)، ج ۳/۳۷۲،

(مشیخه) /۱۱۴،

(ریاحین الشریعه)، ج ۱/۳۱۴ به بعد و مآخذ آن از کتب اهل سنت.

۵- ایمان به شعار پس از صحیح بودن آن از عمده ترین عوامل پیشرفت آن است، که (آمن الرسول بما انزل الیه من ربه ...)

(سوره ۲ آیه ۲۸۵)،

یعنی:

(پیامبر به آنچه بر او نازل شد بگروید و ایمان آورد). رمز صداقت رهبران نیز همین ایمان است و از اینجاست که در تاریخ اسلام، به تصدیق تجربه تاریخی و واقعیت ملموس، تنها ائمه آل محمد صلی الله علیه و آله بودند که به خاطر همین ایمان به همه اسلام و رضا ندادن به هیچ گذشتی درباره آن، خود و فرزندان و نزدیکان و پیروان و حتی علاقه مندانشان، یا به دست حکومت غاصب شهید شدند، یا همواره مورد انواع شکنجه و حبس و توهین و محرومیت اجتماعی و ... بودند، که یک نمونه آن در گذشته (فاجعه کربلا) است ... اما دیگر کسانی که رهبری جامعه های اسلامی را در دست می گرفتند، نخست به نام اسلام به قدرت می رسیدند، آنگاه با قرآن و احکام قرآن و عدل اسلامی، خداحافظی می کردند و قرآن را بر طاق می هشتند.

۶. (... La dernicre volonte do (Mahomet ne fut point exccutee. Il avait nomme Ali .Oeuvgres. Completes، vol xi، p. ۲۰۹ Louis Maland

(این قسمت را آقای دکتر جواد حدیدی، استاد دانشگاه مشهد در دسترس این بنده قرار دادند).

و اکنون چرا از ولتر فرانسوی (۱۶۹۴ ۱۷۷۸) نقل می کنیم، با آن همه اعترافاتی که در این باره، از علما و عقلای ملل و مذاهب عالم در طول تاریخ و حتی از خود

خلفا ثبت شده است؟

برای اینکه بدانیم که اشخاص دور از اسلام و دنیای اسلام و فرهنگ اسلام نیز، به این حقایق پی برده اند.

## پایه اصلی تشیع

پایه ی اصلی تشیع (قائل بودن به لزوم وصی برای پیامبر و تعیین آن از طرف پایه اصلی تشیع خدا، به وسیله پیامبر)، براساس خود قرآن و زندگی پیامبر مذکور در قرآن قرار دارد و ریشه های این عقیده در زمینه های وحی خدایی و من و اصل دین فرو رفته است و از خود پیامبر و قرآن وسنت صحیح برخاسته و نشات یافته است. در واقع، اگر خود اسلام، ریشه اش در قرآن است و سنت صحیح، تشیع نیز چنین است و با این دقت، معلوم می شود که کلمه (تشیع)، کلمه ای است مترادف با اسلام و نه جز این.

پس نه مسلکی است بعد پیدا شده و نه دینی است ساخته شده به دست فلان نژاد و نه (چهره ایرانی اسلام) و نه دینی که ایرانیان آن را پدید آورده باشند و نه لفافه ای که طبقات خاصی صرفاً برای مقاصد خویش از آن استفاده کرده باشند.

این قضاوت ها همه و همه، اشتباه محض است و دور است از واقعیت و حقیقت و مایه ضلالت ذهن دینی جامعه است و اجحاف است بر حق.

در روزگار گذشته سیاست و اراده خلافت اموی و عباسی و برخی قدرت های دیگر باعث پراکندن این گونه سخنان می شد. در دوران اخیر، برخی از مستشرقین که کم و کیف کارهاشان بر صاحب نظران و متاملان پوشیده نیست برای ایجاد تشتّت در میان ملل اسلام و ترویج بی ایمانی و نشر تفرقه ذهنی در میان مسلمین، امثال این خلاف واقعها و دروغ ها را گفتند و

نوشتند. سپس برخی نا آگاه و نامتخصص در اسلام و تاریخ و کلام و حدیث و تفسیر اسلامی، یا آگاه ولی مغرض، این سخنان را بازگو کردند و در کتابهای خود نوشتند و در کلاس های درس گفتند.

با این همه، هیچ گاه در طول زندگی انسان، حق پوشیده نمانده است و پوشیده نیست و این است که با آن همه ستم و حق پوشی و اجحافی که شده است، باز می نگریم که از میان خود اهل سنت، صدها دانشمند و مورخ و حافظ حدیث و مفسر قرآن و متکلم (مجتهد در عقاید) و حتی ادیب و لغوی، پایه های اصلی تشیع را میشناسند و حدیث غدیر را روایت می کنند و در کتب خویش مینویسند و محمد بن جریر طبری، مورخ و مفسر سنی معروف (م ۳۱۰)، با اینکه در کتاب تاریخ بزرگ خود، جریان آخرین حج پیامبر (حجّه الوداع) را که همه جزئیات آن برای مسلمانان اهمیت بسیار دارد، ناقص ذکر می کند، یعنی دنباله واقعه را از آخرین روز هایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه است رها می کند و در مورد شرح بازگشت پیامبر تا مدینه خاموش می شود (۱)، تا مبادا کار به ذکر (واقعه غدیر) بکشد، (۲) با این همه، پس از مدتها، به عنوان یک حافظ حدیث و فقیه و مورخ مسلمان، بر کتمان واقعه دینی آرام نمییابد و کتابی مستقل به نام (الولایه فی طرق حدیث الغدیر) درباره این ماجرای مهم اسلامی و اسناد حدیث آن تالیف می کند.

مللک الشعرا بهار، درباره این تالیف طبری می گوید:

بی اندازه از تهمت رفض بیم داشته است. مع ذلک روزی میشنود که مردی از شیوخ

اهل سنت بر ضد حدیث (غدیر خم) در فضیلت علی بن ابیطالب، علیه السلام، سخن می گوید. محمد بن جریر علیرغم وی مجلس درسی در تایید و اثبات (غدیر خم) بر پا کرد و کتابی در فضایل علی علیه السلام، آغاز نمود، ولی هنوز آن کتاب تمام نشده مقتضی دید کتابی هم در فضایل شیخین بنویسد و آن را در دست داشت که باز ناچار شد تا کتابی هم در فضیلت عباس، جد بنی العباس، تحریر کند. نتیجه این شد که هر سه کتاب ناتمام ماند (۳).

می بینید که این مورخ نیز چون می رود یک سخن حق بگوید و تدارک مافات کند، باید چه چیزهای دیگر بگوید و به چه روزها بنشیند؟!

باری طبری در کتاب نامبرده، حدیث غدیر را از فزون بر ۷۰ تن از اصحاب پیغمبر روایت می کند، که چندین مرتبه بالاتر از حد (تواتُر) (صدور و ثبوت قطعی) است و حدیث را آنچنان به دقت و تفصیل نقل می کند که از جمله دیده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله در همان روز (روز ۱۸ ماه ذیحجه سال ۱۰ هجری) و همان خطبه، به جز تعیین موکد و صریح علی بن ابیطالب برای وصایت و خلافت، به دیگر ائمه طاهرین نیز اشاره می کند و اطاعت آنان را در روزگار آنان، بر همه امت فرض میشمارد و حتی نام (مهدی) را نیز بر زبان می آورد.

نیز حافظ (۴) ابوالفرج بن جوزی حنبلی (م ۵۹۷) می گوید:

علمای تاریخ و سیره (۵) اجماع کرده اند که واقعه غدیر، پس از بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجه الوداع اتفاق افتاده است در روز ۱۸ ذیحجه و در

آن روز، از اصحاب و اعراب و ساکنان حومه مدینه و مکه، ۱۳۰ تن جمعیت با پیامبر بودند و اینان کسانی بودند که با او در (حجه الوداع) شرکت کرده بودند و حدیث غدیر را از او شنیدند و شاعران در این باره اشعار بسیار سرودند. (۶) نیز ضیاء الدین مقبلی (م ۱۱۰۸) می گوید:

اگر حدیث غدیر مسلم نباشد، هیچ امر مسلمی در اسلام وجود ندارد (۷) و همین گونه در طول سده های اسلامی چنانکه اشاره شد صدها تن، از عالمان اهل سنت، واقعه غدیر را روایت کرده اند. اگر بخواهیم روایتها و اظهارهای آنان را بیاوریم باید چند جلد از کتاب (عبقات الانوار)، یا (الغدیر) را ر اینجا ذکر کنیم.

پس می گذریم و همین اندازه می گوییم که در همین سده و همین روز و روزگار نیز، بسیاری از محققان و محدّثان و مولفّان اهل سنت، به ذکر روایت غدیر و ثبت آن پرداخته اند، از جمله:

احمد زینی دحلان مکی شافعی در کتاب (الفتوحات الاسلامیه)

شیخ یوسف نبهانی بیروتی در کتاب (الشرف الموبّد)

سید مومن شبلنجی مصری در کتاب (نور الابصار)

شیخ محمد عبدهدر کتاب تفسیر (المنار)

عبدالحمید آلوسی بغدادی در کتاب (نثرالّلآلی)

شیخ محمد حبیب الله شنقیلی در کتاب (کفایه الطّالب)

دکتر احمد فرید رفاعی در کتاب تعلیقات (معجم الادباء)

استاد احمد زکی مصری در کتاب تعلیقات (الاغانی)

استاد احمد نسیم مصری در کتاب تعلیقات (دیوان مهیار دیلمی)

استاد اعظمی بغدادی در کتاب شرح (الغدیر)، ج ۱/۱۵۰

استاد محمد محمود رافعی در کتاب شرح (هاشمیات)

استاد محمد شاکرنابلسی در کتاب شرح (هاشمیات)

استاد عبدالفتار عبد المقصود در کتاب (الغدیر)، ج ۶

حافظ ناصر الُسّنه حضرمی در کتاب (تشنیف الآذان) (۸)

دکتر عمر فروخدر کتاب (حکیم المعرّه)

و اخیراً استاد و محقق معروف جهان

سنت، عبدالله علایلی در سخنرانی خود در رادیو لبنان (به تاریخ ۱۸ ذیحجه ۱۳۸۰ ق) چنین گفته است:

ان عید الغدیر جزء من الاسلام، فمن انکره فقد انکر الاسلام بالذات (۹)

عید غدیر جز اسلام است. هر کسی منکر آن شود، منکر خود اسلام شده است.

### تحلیل سخن علایلی

چرا علایلی می گوید، (من انکر الغدیر فقد انکر الاسلام بالذات) هر کس منکر غدیر شود، منکر اصل اسلام شده است، چون غدیر، جزء رئیسی اسلام است. در هر سازمانی، مقام رهبری و نیروی اجرایی اصل است و در هر شعاری، چگونگی رهبری شعار، قسمت رئیسی آن. در سازمانی که اسلام پدید آورد و پیامبری مومن به همه جزئیات احکام خویش، آن را پی افکند، می بایست چنانکه اشاره شد جای فرماندهی پس از او و رهبری شعار اسلامی را کسی بگیرد که چون خود او باشد در همه چیز: علم، تقوی، ایمان، جهاد، تحمل، اطلاع، سعی، ایثار، بینش و ...

و این همه را با هم از میان تربیت شدگان اسلام تنها علی داشت و همین بود که خلیفه اول، ابوبکر بن ابی قُحافه، می گفت:

مرا کنار بگذارید! مرا کنار بگذارید! من بهترین شما نیستم. (۱۰)

و خلیفه دوم، عمر بن خطاب، می گفت:

علی از من و ابوبکر برای خلافت سزاوارتر بود. (۱۱)

---

۱- (تاریخ طبری)، ج ۴/۱۷۵۶ چاپ لیدن.

۲- گمان قوی، درباره این عالم و مورخ، این است که به علت محدودیتها و ملاحظاتی که ناگزیر از دربار عباسی داشته است، واقعه غدیر را که خط بطلان است بر هر خلافتی جز خلافت آل محمد صلی الله علیه و آله، ذکر نکرده است، به ویژه که سادات حسنی و حسنی و موسوی همواره علیه دستگاه خلافت

می شوریـده اند و ذکر واقعه غدیر در تاریخ رسـمی، میتوانسـته است برای آنان بهترین تایید باشد. چون طبری این تاریخ را در بحبوحه قدرت عباسـی در بغداد تالیف کرده است و اطلاعاتی از قضایای عباسـیان و مسائل خصوصـی آنان به دست می دهد، که دانستن آن گونه مسائل، برای فقیهی عادی نامیسور است. از اینجا دانسته می شود که تالیف این تاریخ، بدون آگاهی دربار عباسی، نبوده است و چنین آگاهی نمیتواند محدود کننده و دست و پاگیر نباشد.

۳- (بهار و ادب فارسی)، ج ۲/۸۸.

۴- چون در این نوشـته، کلمه (حافظ) را مکر به کار میبریم، درباره آن توضـیحی می دهیم. حافظ در اصـطلاح علم حـدیث و رجال اهل سـنت، به دانشمندی گویند که ۱۰ حدیث، با سـند، از حفظ بداند. بنابراین کسانی که در فرهنگ اهل سنت، به این عنـوان شـناخته شـده انـد و این لقب علمی به آنـان داده شـده است و مـا نیز در مـورد کسـانی آن را به کـار میـبریم که از نظر متخصصان بزرگ اهل سنت، عنوان یاد شده به آنان داده شده باشد مرجعی معتبرند و قولشان درباره حدیث و سیر سند است.

۵- سیره یا سیرت، یعنی:

روش، رفتار. مقصود از سـیره در فرهنگ اسلامی، مجموعه اخبار و روایات راجع به زندگی و احوال پیامبر است. علمای سیره، یعنی کسانی که درباره تاریخ زندگی پیامبر آگاهی و اطلاع داشته اند.

۶- (الغدیر)، ج ۱/۲۹۶.

۷- این گونه سـخنان از عالمان اهل سـنت بسـیار رسیده است. برای دین نمونه هایی چند (الغدیر)، ج ۱، فصل (الکلمات حول سند الحدیث).

۸- حافظ ناصر السنه شهاب الدین ابو الفیض مذکور، این حدیث را از ۵۴ تن از اصحاب روایت کرده است. درباره این

مولفان و ذکر حدیث غدیر (الغدیر)، ج ۱/۱۴۷ ۱۵۱.

۹- (الشیعه و التشیع) تالیف شیخ محمد جواد مفنیه لبنانی /۲۸۸.

۱۰ و ۱۱-. از این گونه اظهارات و حتی آشکارتر از آن، از این دو خلیفه، بسیار نقل شده است، آن هم از روی کتاب ها و مآخذ معتبر خود علمای اهل سنت. (الغدیر)، ج ۱/۳۸۸ ۳۸۹، ج ۵/۳۶۸، ج ۷/ ۸ ۸۱، ۱۱۹ و..

## انکار غدیر انکار اسلام است

انکار (غدیر) از این رو انکار اسلام است که غدیر تعیین سرنوشت حیاتی اسلام انکار (غدیر) انکار اسلام است است. یعنی اگر اسلام بخواهد بماند و اسلام باشد و به همه جزئیات آن مانند دوران پیامبر عمل شود و مسائلی که تازه پیش میآید بر طبق ملاکهای صرفاً اسلامی و قرآنی نه آرا و ظنون و گمانهای اشخاص بر میزان علم نبوی فیصله داده شود و آنگاه آیات قرآن و احکام وحی محمدی جهانگیر گردد، باید جامعه اسلامی کسی را در راس داشته باشد تالی تلو پیامبر، که جز پیشبرد اسلام صحیح و اجرای یکایک برنامه های آن، (با اطلاع وسیع و درست و احتیاط کافی در مورد این برنامه ها)، به صورتی جدی و حقیقی و صحیح، هدفی نداشته باشد و به اصطلاح، سر تا پا مجسمه ای باشد از اسلام و عمل به اسلام و اجرای دقیق آن، که نه تنها ۲۰ سال معاویه را بر قسمت عمدهای از سرزمین های اسلام و قرآن مسلط نگذارد، بلکه یک لحظه هم حکومت چون اویی را در اسلام تحمل نکند، چونان خود پیامبر و نه تنها ابوذر غفاری را به خاطر دفاعش از بیت المال و حقوق عام تبعید نکند، بلکه به هنگام تبعید شدن او

به مشایعتش برود و دلداریش بدهد.

پس محتوای غدیر، یعنی اسلام و عمل به اسلام و بقای اسلام و تثبیت اسلام در داخل قلمرو اسلامی و نشر و تبلیغ صحیح آن نظراً و عملاً- در خارج، تا دورترین نقاط گیتی. به عبارت دیگر، محتوای غدیر، یعنی اقامه حدود اسلام و ادامه اجرای امر به معروف و نهی از منکر که عزت و بقای احکام خدا به این دو امر است و بس و تبلیغ همه احکام قرآن به سراسر جهان. بنابراین آیا انکار چنین محتوایی انکار اسلام نیست (۱)؟

و از این روست که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

(بدترین عید مسلمانان، عید غدیر است). یعنی والاترین پدیده اجتماعی و دینی که در اسلام وجود دارد و در خور تجدید خاطره است و عطف توجه، غدیر است و محتوای غدیر است و مسئله رهبری و پیداست که این رهبری، رهبری ای است که رهبری قرآنی و اسلامی و محمدی است، حقیقةً نه عنواناً و به دیگر سخن، بنای اسلام چنانکه در حدیث نبوی آمده است بر این است که کسرویت و قیصریت، جای نبوت و وصایت را نگیرد و پایه های سلطنت اموی و عباسی، بر روی پیکر مسلمانان آزاده و شب زنده داران مجاهد و پاکدلان حافظ قرآن و مومنان راستین بنا نگردد و ...

به عبارت دیگر، به جای حکومت علوی و حسنی و حسینی و دیگر امامان، حکومت فاسق و خونخوار و ضد قرآنی اموی و عباسی و عمال آنان نباشد. این است که بنابر احادیث فراوان، پیامبر اکرم، به جز ایجاد صحنه غدیر، به عنوان تعلیم مذهبی، جامعه های اسلامی را به این اصل مهم

توجه داده است. از این جمله است روایتی که بدان اشاره شد، یعنی روایت فرات بن ابراهیم کوفی، از محمد بن ظهیر، از عبدالله بن فضل هاشمی، از امام جعفر صادق، از پدران خویش، که پیامبر فرمود:

روز غدیر خم، برترین عیدهای امت من است و آن روزی است که خدای تعالی مرا امر کرد تا برادرم (۲) علی بن ابیطالب علیه السلام را رهبر امت خود قرار دهم، تا پس از من به او اقتدا کنند و آن روزی است که خداوند در آن روز دین را کامل کرد.

و این است که می گوییم بدون امام و پیشوا دین کامل نیست. به گفته شاعر شیعی معروف عرب، شیخ کاظم ازری بغدادی شاعر معروف عرب در قصیده مشهور (هائیه) می گوید:

ا نبی بلا وصی تعالی الله عما یقوله سفهاها

آیا پیامبر، بی وصی و جانشین می شود؟ (۳) خدا و دین خدا بالاتر از این سخن ناخردمندانه است.

و این موضوع بدیهی است که انسان را به یاد سوال و جواب بسیار جالب ابن ابی الحدید و نقیب ابوجعفر العلوی میاندازد. ابن ابی الحدید هنگام نقل گفتگوی خود با نقیب علوی، درباره مسئله خلافت و جریان سقیفه و شوری، می گوید:

به نقیب گفتم:

(دلم راضی نمی شود که بگویم اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله معصیت کردند و بر خلاف گفته او رفتند و نص ٔ(غدیر) را زیر پا گذاشتند).

نقیب در جواب گفت:

(دل من نیز راضی نمی شود که بگویم پیامبر صلی الله علیه و آله اهمال کار بود و امت را همین گونه رها و ول کرد و رفت و مسلمانان را بی سرپرست و هر که، هر که گذاشت. با اینکه او

هرگاه از مدینه بیرون میرفت، برای مدینه امیری معین می کرد و این در حالی بود که هنوز خود زنده بود و از مدینه نیز چندان دور نمیشد.

پس چگونه ممکن است برای پس از مرگش کسی را امیر مسلمانان قرار ندهد پس از مرگ، که دیگر نمیتواند هیچ حادثه ای را تدارک کند) ... (۴)

نیز انسان را به یاد این سخن فرزند خلیفه دوم، عبدالله بن عمر، میاندازد که به پدر خود گفت:

مردم می گویند تو نمیخواهی کسی را جانشین خود قرار دهی! اگر تو ساربانی، یا چوپانی میداشتی و او نزد تو میآمد و شتران یا گوسفندان تو را همین گونه رها می کرد، تو می گفتی این چوپان مقصر است در حالی که اداره و سرپرستی مردم از چراندن گوسفندان و شتران مهمتر است. ای پدر!

چون به نزد خدای عزوّجل رسی، چه پاسخ دهی در صورتی که کسی را برای سرپرستی بندگان او به جای خویش تعیین نکرده باشی؟!. (۵)

و همین گونه این سخن عایشه.

عایشه به عبدالله بن عمر گفت:

(پسرم، سلامت مرا به پدرت عمر برسان و بگو: امت محمد را بی سرپرست رها مکن. کسی را در میان آنان جانشین خود ساز و مسلمانان را چون رمه بی شبان مهل. می ترسم آشوب بر پا شود) (۶).

با این سخن معاویه بن ابی سفیان، که هنگامی که خواست مثل یزیدی را در میان مسلمانان به خلافت برساند، به همین حکم عقلی مسلم چنگ زد و گفت:

من هراسناکم از اینکه امت محمد را پس از خود چون رمه ای بی شبان رها کنم (۷).

شگفتا!

آیا در این صورت، می بایست یزید را سرپرست مسلمانان کنی یا امام و خلیفه بر حق حسین را

و شگفتتر اینکه عبداللّه بن عمر، عایشه و معاویه بن ابی سفیان، برای امت و بی سرپرست ماندن امت آن هم پس از اقوام یافت اسلام نگرانند و دل سوزانند، لیکن خدا و پیامبر خدا، به این امر توجه ندارند و در روزگاری که هنوز اسلام، مکتبی تازه پاست، محمد آن را همین گونه رها می کند و می رود ...؟ واقعاً جای تکرار سخن ازری است:

(تعالی الله عما یقوله ...)

باری، سخن درباره اهمیت حکومت در اسلام بود و اهمیت توجه به فلسفه سیاسی اسلام، یعنی رهبری عادل و محتوای غدیر و اشارات و تصریحات خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره و از این جمله است این سخن پیامبر اکرم در دنباله حدیث یادشده: و خداوند در آن روز، نعمت را بر امت من کامل کرد.

و این نعمت کامل گشته با نصب علی بن ابیطالب برای حکومت، نعمت رسالت و هدایت اسلامی است و زیستن سعادتمندانه و انسانی در قلمرو خدایی ولایت و سرپرستی اهل حق و ائمه عدل، که بشریت اگر بدان رسید که رسید و گرنه باید تا دامنه قیامت در راه تحقق آن بکوشد. به دیگر سخن، این نعمت که پیامبر می گوید، یعنی همان چیز که با نصب و تعیین علی بن ابیطالب برای حکومت و خلافت، به مردم داده شد و با کنار زدن علی از صحنه حکومت و سرنوشت اسلام، از مردم گرفته شد. سپس پیامبر در همان حدیث می گوید:

خداوند دین اسلام را برای امت من برگزید.

یعنی اسلام کامل شده به وسیله حکومت عادل را خداوند برگزید و صورت کامل و ن هایی دین قرار داد. اسلامی که

تا محمـد بود محمـد را داشت و سـپس در متن خود چیزی ندارد جز قرآن و علی و لاغیر. اسـلامی که به گفته یکی از شاعران معاصر مصری:

لئن قیل اسلام و ما قیل حیدر (۸)

فذلک قلب لیس ینبضه دم

اگر بگویند اسلام و نام علی را با آن نبرند، این قلبی است که خونی در آن جریان ندارد.

آری، این گونه پیشوا ... نه یزید و ولید، نه حجاج و خالد قسری، نه هارون الرشید و متوکل عباسی ...

*****

۱- و خوشـبختانه می نگریم که از میان جهان سنت، از یک فرستنده مشهور در قرن چهاردهم اسلامی، همین فریاد را می زنند که شیعه در طول چهارده قرن زده است:

(من انکر الغدیر فقد انکر الاسلام بالذات).

۲- مقصود، برادر خدایی و دینی و مسـلکی است و اشاره است به واقعه (مواخات) و پیمان برادری بسـتن میان اصحاب، که در آنجا پیامبر میان دو تن، دو تن، از اصـحاب خود پیمان برادری بست و چون به خود رسـید، میان خویشتن و علی پیمان برادری بست و علی را برادر ایمانی خویش قرار داد.

۳- آیا یک انسان عادی که طرحی را پی افکنـده و کاری را به سامان رسانیـده است بی وصـیت و بی وصـی می شود، صـرف نظر از مقام پیامبری؟

۴- (شرح نهج البلاغه)، ج ۹/۲۴۸ چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر.

۵- این روایت را علامه امینی؛ از این مآخذ معتبر اهل سنت نقل کرده است:

(سنن بیهقی)، ج ۸/۱۴۹ (از صحیح مسلم)،

(سیره عمر)، تالیف ابن الجوزی /۱۹۰

(الریاض النضره)، ج ۲/۷۴،

(حلیه الاولیاء)، ج ۱/۴۴،

(فتح الباری) (شرح صحیح بخاری)، ج ۱۳/۱۷۵ (از صحیح مسلم)

(الغدیر)، ج ۷/۱۳۲ ۱۳۳.

۶- (الامامه و السیاسه)، ج ۱/۲۲.

۷- (تاریخ طبری)، ج ۶/۱۷۰

(الامامه السیاسه)،

ج ۱/۱۵۱.

۸- (الغدیر)، ج ۱/۲۸۳.

## محتوای غدیر حقیقتی ابدی است

اصولاً نگریستن به واقعه غدیر به چشم یک امر تاریخی که قرونی بر آن گذشته است، نگریستن به واقعه غدیر خلاف فهم دین است و فهم این واقعه. صورت ماجرای غدیر، یک امر تاریخی است که ۱۴ قرن بر آن گذشته است، اما محتوای آن چه؟ بر خود اسلام نیز ۱۴ قرن گذشته است. بر دعوتهای اسلام: دعوت به یکتا پرستی، حریت، عدالت، نماز و زکات و جهات و امر به معروف و نهی از منکر نیز ۱۴ قرن گذشته است، اما اینها حقایق زمانی نیستند، حقایق ابدینـد. اینها را با واحد (زمان) نمیتوان سنجید، با واحد (انسان) و واحد (حیات انسانی) باید سنجید و به دیگر سخن، اینها حقایق خداییند که تا جاودان دگرگونی نیابند، چنانکه قرآن فرموده است:

(و لن تجد لسنه الله تحویلا).

محتوای غدیر نیز یکی از همین حقایق خدایی و ابدی است، که تا هر لحظه که فجر بدمد و طلوعی باشد و روزی آید، حقیقت آن از نظر منطقی الهی باید حکم بر زندگی و زندگیها باشد.

اگر بخواهیم در این باره ساده تر از این سخن بگوییم، یعنی سخنی بگوییم در سطر مسائل ملموس انسانی، باید به کلام دکتر عبدالعزیز الدوری توجه کنیم:

تاریخ امت اسلام، یک واحد پیوسته و مربوط به هم است، مانند حلقه های یک زنجیر یا بستر یک رود، که پارهای از آن، زمینه پاره دیگر است. وضع کنونی امت، نتیجه سیر تاریخی گذشته است و سرآغاز راه گشایی به سوی آینده.

بنابراین در تاریخ ما هیچ انقطاع و گسستگی وجود ندارد و هیچ پدیدهای در آن، بدون ریشه و زمینه پیشین وجود نمی یابد.

پس برای درک

وضع کنونی امت (و اینکه چه علت هایی باعث انحطاط امت شد و چه چیز هایی هم اکنون موجب پیش افتادن می شود)، باید ریشه های فرو رفته در گذشته و روش زندگی امت را در خلال قرون و اعصار پیشین درک کنیم.

این سخن بدان معنی نیست که باید به عقب بر گردیم، نه، بلکه به این معنی است که باید ذات و هویت امت مسلمان را (با تامل در گذشته و چگونگی حکومتها و زندگانی ها) بفهمیم و با کنار ریختن پوسته های صرفاً تاریخی آن، برای حرکت دادن مسلمانان به پیش، یک جنبش سازنده تدارک بینیم. هر امتی دوره های انقلابی داشته است. در تاریخ اسلام نیز دوره های متفاوتی وجود یافته است. ممکن است تاثیر یک دوره بسیار دور در وضع کنونی امت، از یک دوره بسیار نزدیک بیشتر باشد ... (۱)

اکنون با توجه به آنچه گفته شد، حتی یک خواننده جوان که شاید خود را فارغ از این بحثها و چند و چونها تصور کند، یا سری در این سرها نداشته باشد، یا اطلاعاتی در این مقوله به دست نیاورده باشد میتواند بفهمد که این همه اهتمامی که هم از روزگاران قدیم به مسئله غدیر میشده است و تاکنون نیز ادامه دارد، از اینجاست و از اینجاست که پس از پیامبر اکرم، علی بارها بدان احتجاج کرده است (۲) و همین گونه شخصیتهای اسلامی دیگر، مانند بانوی اکرم فاطمه زهرا، امام حسن مجتبی، امام حسین، عبدالله بن جعفر، عمار یاسر، اصبغ بن نباته، قیس بن سعد انصاری و حتی عمر و بن عاص و عمر بن عبدالعزیز و مامون عباسی. (۳)

و از اینجاست که امام محمد باقر و

امام جعفر صادق و امام علی بن موسی الرضا، علیه السلام، غدیر را مطرر کرده اند و روز غدیر را عید می گرفته اند و به مردم یادآوری می کرده اند که (غدیر) بزرگترین عید اسلام است.

ثقه الاسلام کلینی در کتاب (کافی) (۴) روایت کرده است، به اسناد خویش، از حسن بن راشد که:

به امام جعفر صادق گفتم:

(فدایت شوم، برای مسلمانان به جز دو عید (فطر و قربان) عید دیگری هست؟) فرمود:

(آری ای حسن! عیدی است از این دو برتر و بالاتر).

گفتم:

(آن عید کدام است؟)

فرمود:

(روز نصب امیرالمومنین به پیشوایی امت).

نیز فیاض بن محمد بن عمر طوسی، به سال ۲۵۹ در حالی که به ۹۰ سالگی رسیده بوده است، جریان روز غدیری را شرح داده است ک در آن روز، به حضور امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیده است. فیاض بن محمد طوسی گوید:

در آن روز غدیر، دیدم که امام رضا، جمعی از دوستان خود را برای صرف غذا نگاه داشته بود. به خانه های آنان زی طعام و هدیه و جامه حتی انگشتری و موزه فرستاده بود. سر و وضع دوستان و خدمتگاران خود را تغییر داده بود. در آن روز با وسایل پذیرایی تازه غیر از آنچه در دیگر روزها در خانه امام به کار میرفت از آنان پذیرایی می شد و امام همواره فضیلت و عظمت آن روز را و سابقه ی دیرینش را در تاریخ اسلام شرح می داد (۵) در اینجا که سخن در استدلال و استشهاد به حدیث غدیر است و جریان نصب امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام به امامت و خلافت، به دست خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در حضور ۱۲۰ هزار

تن مسلمان، آن هم در میان راه و در دل بیابانی تفتیده و در شرایطی مهم، ممکن است این سوال برای برخی پیش آید که چرا در روز سقیفه که جریان به خلافت رسیدن خلیفه اول، ابوبکر بن ابی قحافه، پیش آمد، خود امام به حدیث غدیر استشهاد نکرد؟

## پرسش شیخ سلیم بشری مصری (نامه ۱۰۱)

خوب است این پرسش و پاسخ آن را، از زبان دو عالم بزرگ سنی و شیعه بشنویم. این دو عالم، یکی شیخ سلیم بشری مالکی مصری شبرخیتی (۱۲۴۸ - ۱۳۳۵ ه. ق) است، از عالمان بزرگ مصر در سده اخیر، که دو بار به ریاست الازهر رسید. (۶) و دیگری، مصلح علامه سید عبدالحسین شرف الدین موسوی عاملی لبنانی (۱۲۹۰ ۱۳۷۷) از بزرگان علما و مراجع و مصلحین و فقهای اجتماعی و آزادیخواه شیعه.

میان این دو عالم مسلمان، ۱۱۲ نامه در مسائل دقیق دینی و ایدئولوژیکی اسلامی ردوبدل شده است. نامه های شیخ سلیم شبری نوعاً به صورت پرسش است و طرح موضوع و نامه های شرف الدین پاسخ و توضیح. البته در آخرین نامه های سلیم بشری، به یک سلسله اعترافات بر میخوریم در برابر حقایقی که سید شرف الدین ابراز داشته است. این نامه ها، به جز نثر بلیغ و بلندی که دارد و نمونه عالی بلاغت عربی است، حاوی بسیاری از حقایق اسلام است، با بیانی روشن و منطقی و جذاب. مجموعه این نامه ها کتاب کم مانند (المراجعات) را پدید آورده است، که متن عربی آن تاکنون بارها به چاپ رسیده است (۷) و به چند زبان نیز گردانیده شده است.

شیخ سلیم بشری در نامه ۱۰۱، با اشاره به پذیرفتن حقایقی که شرف الدین در نامه های پیشین

بر او عرضه داشته است چنین می گوید:

حقیقت محض آشکار شد، خدا را شکر. تنها یک چیز مانده که ناشناخته است و من از آن تصور روشنی ندارم. آن را با تو در میان میگذارم تا پرده از آن برگیری و علتش را بازگویی. چرا امام در روز سقیفه، با ابوبکر و بیعت کنندگان با او، به نصوصی (احادیث صریحی) که درباره خلافت او بود و شما شیعه همواره تکیه تان بر این نصوص است، استدلال نکرد؟

آیا شما شیعه، از خود علی، بهتر از این امور خبر دارید؟

### پاسخ شرف الدین (نامه ۱۰۲)

همه مردم میدانند که امام و دیگر دوستانش، از بنی هاشم و غیر بنی هاشم در بیعت با ابوبکر حضور نداشتند و پا به سقیفه نگذاشتند. آنان از سقیفه و آنچه در سقیفه میگذشت دور بودند. آنان با همه وجودشان سر گرم مصیبت بزرگ بودند:

مرگ پیامبر و به وظیفه واجب و فوری، کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته بودند و جز به این حادثه به چیزی نمی اندیشیدند. از طرف دیگر، تا آنان مشغول جمع کردن بدن پیامبر و ادای مراسم نماز و دفن او بودند، مردم سقیفه کار خود را کردند و مسئله بیعت با ابوبکر را سر و صورت دادند و از باب رعایت احتیاط و دور اندیشی در برابر هر نظر یا حرکت مخالف، که باعث درهم ریختن تشکیلاتشان میشد، متفقاً ایستادگی می کردند.

بنابراین، علی کجا بود و سقیفه کجا؟ علی کجا بود و ابوبکر کجا؟ علی کجا بود و بیعت کنندگان با ابوبکر کجا، تا بتواند برای آنان استدلال کند و پس از آنکه جریان سقیفه راه افتاد و زمام امور

را آنان به دست گرفتند، شد آنچه شد، از سویی زیرکی کردند و از دیگر سوقلدری و خشونت نشان دادند و چنان شد که نه علی و نه غیر علی، هیچ کس نمی توانست به حیث استدلال کند. کسی گوش شنیدن یا امکان انعطاف به طرف مضمون حدیث نداشت؟

آیا در زمان ما، چند نفر می توانند با کسانی که قدرت را در دست دارند درافتند، به طوری که قدرت آنان را از میان بردارند و دولتشان را سرنگون کنند و آیا اگر کسی قصد چنین کاری داشته باشد آزادش میگذارند؟ هیهات، هیهات و اکنون تو گذشته را به با زمان حاضر بسنج، که مردم همان مردمند و زمانه همان زمانه است.

از اینها گذشته، علی در آن روز، برای استدلال و استشهاد، نتیجه ای نمیدید جز بر پا شدن فتنه و آشوب و در آن شرایط (که اسلام دوران نخستین خویش را میگذرانید و نهال دین تازه کاشته شده بود)، ترجیح می داد که حق او ضایع شود اما شر و آشوبی بر پا نگردد.

علی به خوبی متوجه خطر هایی بود که دین اسلام و کلمه (لا اله الا اللّه) را تهدید می کرد. در واقع، علی بن ابیطالب در آن ایام به مصیبتی گرفتار شده بود که احدی بدان گونه مصیبت گرفتار نشده است، زیرا بار دو امر بزرگ بر دوش علی سنگینی می کرد:

یکی خلافت اسلام، با آن همه نص و وصیت و سفارشی که از پیامبر درباره آن رسیده بود و این همه، متوجه علی بود و در گوش او فریاد میکشید و با شکوه ای دلگداز و جگر خراش او را به شور و حرکت فرا میخواند. دوم آشوبها و

طغیان هایی که ممکن بود منتهی شود به از هم پاشیدن جزیره العرب و مرتد شدن اعراب نو مسلمان و ریشه کن شدن اسلام و میدان یافتن منافقان مدینه و دیگر اعراب منافق و دو رویی که به نص قرآن، اهل نفاق و دو رویی بودند و کافر ماجراتر و نفاق پیشه تر از هر کس دیگر بودنـد و از هر کس دیگر دورتر بودنـد از فهم و هضم حـدود احکام خدا (۸) و اینان با از میان رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله قوت یافته بودند.

آری مسـلمانان در آن روز، پس از رحلت پیامبر، ماننـد گلهای بودنـد سـیل زده در شبی زمسـتانی، گرفتار شده میان گرگهای خونخوار و حیوانات درنـده و مسـیلمه کذاب و طلیحه بن خویلد و سـجار بن حرث و رجاله هایی که دور و بر اینان گرد آمده بودند و برای محو اسـلام و مسـلمین پای می فشـردند. علاوه بر این، دو امپراطوری روم و ایران در آن روزگار در کمین اسلام بودند و به جز اینها همه، ده ها مانع و مشـکل دیگر بود که همه در حال کین توزی با محمد و خاندان محمد و اصحاب محمد بودنـد و برای گرفتن انتقـام خود از اسـلام (که همه اعتبـارات اشـرافی و امکانـات مختلف اسـتثمار را نـابوده کرده بود)، به هر وسیلهای دست میزدند.

میخواستند اسلام را براندازند و ریشه اش را بکنند و در راه این مقصود، با نشاط و شتاب گام بر میداشتند. چون میدیدند که با مرگ رهبر اسـلام، برای کارشکنی و تخریب فرصت خوبی پیش آمده است. از این رو میکوشیدند تا این فرصت را مهار کنند و از بی سرپرست شدن مسلمانان، پس

از استقرار یک نظام داخلی، بهره گیرند. آری در چنین شرایطی، علی بر سر دو راهی بزرگ رسید و طبیعی بود که مانند علی بن ابیطالبی، حق خلافت خویش را فدای اسلام و مسلمین کند و چنین هم کرد. نهایت برای اینکه نظریه خلافت حقه اسلام را، که خلافت خودش بود، حفظ کند و در برابر کسانی که حق اسلامی خلافت را از او سلب کردند (۹) موضع گیری لازم را کرده باشد البته آن هم باز به صورتی که شق عصای مسلمین نشود و فتنه برنخیزد و فرصت به دست دشمن داده نشود برای این مقصود در خانه نشست و بیعت نکرد، تا اینکه او را بزور اما بی خونریزی از خانه به مسجد آوردند. در صورتی که اگر حضرت علی علیه السلام خود به پای خود برای بیعت رفته بود، حجتی برای خلافت او نمی ماند و برای شیعه (و هر طالب حقّی) برهان حق آشکار نمی گشت. اما علی علیه السلام با این روش خود، دو کار کرد:

هم اسلام را حفظ کرد و هم صورت شرعی خلافت حقه اسلام را نفراموشاند و چون نگریست که در آن روز و آن شرایط، حفظ اسلام و خنثی کردن فعالیت های دشمنان اسلام، متوقف است بر عدم درگیری او (با سران امت)، چنین کرد و با خلافت سقیفه در نیاویخت و این همه برای حفظ امت بود و حراست شریعت و نگهداشت دین و چشم پوشی از مناصب خویش برای خدا و ادای امری که شرعاً و عقلاً بر او واجب بود، یعنی علم به اهم (حفظ اسلام و مسلمین) و ترک مهم (حفظ خلافت حقه) در مرحله ای که

دو تکلیف تعارض کنند. این است که شرایط و محیط آن روز، نه به علی علیه السلام اجازه می داد که شمشیر در میان مردم گذارد و نه جامعه آن روز مدینه را جامعه نو مسلمانان را زیر ضربه های استدلال و سخنرانی و تکفیر و تخطئه خرد و منزلزل و متشنج سازد و با این همه که گفتیم، علی و اولاد علی و عالمان شیعه، از آن روز تا امروز، همواره با روشی حکیمانه، احادیث وصایت را ذکر کرده اند و نصوص روشن نبوی را در این باره نشر داده اند. چنانکه بر مردم آگاه پوشیده نیست. والسلام (۱۰)

*****

۱- (الجذور التاریخیه للشعوبیه) /۵ ۶

۲- (الغدیر)، ج /۱۵۹ ۱۹۶.

۳- (الغدیر)، ج /۱۹۶ ۲۱۳.

۴- ج ۱/۳۰۳

۵- (الغدیر)، ج ۱/۲۸۷.

۶- برای شرح حال وی، از جمله (الاعلام) زرکلی، ج ۳/۱۸۰

۷- چاپ اخیر آن، چاپ ۱۷، اکنون در مصر در حال انجام یافتن است.

۸- سوره ۹ (توبه)، آیه ۹۷.

۹- و در حقیقت این حق، حق تنها فرد او نبود، حق اسلام و مسلمین بود، حق قرآن و قبله بود، حق همه احکام و حدود خدا بود و شهرها و مردمان در طول تاریخ. چون با حکومت او بود که همه شهرها و مردمان به حقیقت سعادت می رسیدند.

۱۰- (المراجعات) /۱۳ ۳۳.

### فلسفه سیاسی اسلام

پس از آنچه گفته شد، به شکل فلسفه سیاسی اسلام میرسیم. برخی چنین پنداشته اند، فلسفه سیاسی اسلام یا چنین به پنداشتها داده اند، که در اسلام، راجع به امامت و رهبری (فلسفه سیاسی)، تاکید و تبیینی نشده است و به اصطلاح، اسلام فلسفه سیاسی ندارد و این امر را که خود پنداشته اند نقص مجموعه فرهنگی و تربیتی اسلام خوانده اند. البته اگر چنین پنداری درست

باشد، این خود نقص خواهد بود. اما این ایراد تنها بر روشی وارد است که میخواهد چنین وا نماید که:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در طول مدت بیش از بیست سال پیامبری که صدها تعلیم آورده و جزئی ترین چیزها حتی آداب و رسوم ورود به حمام را فرموده است لام تا کام، درباره رهبری امت و سرنوشت مسلمانان و قرآن و قبله و آینده ابدی اسلام چیزی نگفته است کاری که از یک آدم عادی نیز سر نمی زند. نیازی نیست که بگوییم این سخن، بر خلاف خود سنت است، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از روز آشکار کردن دعوت تا دم مرگ بر پایه مآخذ خود اهل سنت و صرف نظر از مدارک شیعه لحظه ای سخن گفتن درباره این موضوع مهم و تاکید و تبیین آن را فرو نگذاشته است. مآخذ و کتب حدیث و سنت اسلام، از این احادیث مملو است، یعنی احادیث ارشاد امت به امامت. جالب توجه است که طبری، مورخ معروف، نوشته است:

و فرق رسول الله صلی الله علیه و آله فی جمیع البلاد التی دخلها الاسلام عمالا علی الصدقات (۱)

پیامبر اکرم، کارگزاران خود را به همه شهرها و سرزمین هایی که مردمان آنها مسلمانان شده بودند فرستاد تا اموال عمومی و سهم بیت المال را بستانند و به مرکز اسلام بفرستند.

اکنون آیا چنین دینی به تشکیل حکومت دینی و مسائل سیاسی نظر ندارد؟

آیا چنین دینی میتواند صرف یک رشته پندهای اخلاقی و عقاید اخروی باشد بدون نظام رهبری و فلسفه سیاسی و آیا چنین پیغمبری که به همه شهرهای مسلمان شده، برای جمع آوری

وجوه بیت المال کارگزار میفرستد و در صدد تشکیل حکومت و قدرت مرکزی و نظام مالی بر می آید و این حکومت را تشکیل هم می دهد و صدها حکم مالی و اقتصادی و اجرای حد و قصاص و تنظیم سپاه و کسب قدرت تشریع می کند، می شود نسبت به جانشین و خلیفه پس از خود و سرنوشت آینده قرآن و امت کلمه ای بر زبان نیارد؟ نه، نمی شود و روح دین اسلام و اصل اسلام محمد صلی الله علیه و آله همان است که ائمه طاهرین علیهم السلام و عالمان بزرگ شیعه گفته اند. تعلیمات عالیه علی نیز در همین راه بوده است، چنانکه درباره (نهج البلاغه) گفته اند:

معظم خطبه فی السیاسه و اقلها فی الزهد (۲).

بخش عمده خطبه ها و سخنان نهج البلاغه درباره سیاست است و اندکی از آن درباره زهد و اندرز.

و همین است دین زنده و جز این نمی تواند باشد. در (قرآن کریم) نیز آیات چندی درباره رهبری آمده است (۳) چنانکه پیشتر اشاره کردیم.

پس در اسلام فلسفه سیاسی به جدی ترین صورت و از آغاز کار دعوت، مطرح بوده است و جزء ارکان اصلی قرار داده شده است (۴) و علما و سلف شیعه، از آغاز و از میان خود صحابه، به اهمیت مسئله رهبری توجه داشتند و عدالت را در آن، شرط قطعی میدانستند. در طول تاریخ هیچگاه از اهمیت آن و پراکندن و یاددادن این اهمیت غفلت نکردند و تن نزدند و به جز آنچه از نظر عملی انجام دادن و بزرگان شیعه از روز سقیفه تا روز عاشورا و ... همواره با حکومت غیر عادل درگیر شدند، تا جایی که خون خود را

دادند، به جز اینها در عرصه های فکری نیز درباره اهمیت آن همی کار کرده اند و کتاب نوشته اند.

و با ید دانست که به جز حرکت عینی عاشورا در تعیین فلسفه سیاسی اسلام و تصحیح حکومت و ر هایی بخشیدن اسلام و مسلمین از دست حکومتهای مسرف و کذاب، اقدامات مهم و متعدد دیگری از ائمه طاهرین به ظهور رسیده است و تعلیمات روشنفکری آموخته شده است، از جمله، این تعلیم از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام:

ان الامامه زمام الدین و نظام المسلمین (۵) امام رضا علیه السلام، رهبری و امامت را شیرازه دین و مایه نظم مسلمین می داند، که بدون نظم و شیرازه، هیچ امتی نه بر سر پا میایستد و نه در جهان نفوذ می کند و از این نمونه، تعلیم والا، بسیار است و همین بود که دانشمندان و فیلسوفان و متکلّمان و مفکّران و ادیبان و شاعران شیعه سپس کوشیدند تا این مفاهیم را بگسترانند و اگر قسمت عمده متکلمان و علمای بزرگ دیگر مذاهب اسلامی کوشیدند تا این گونه در میان امت رواج دهند که اطاعت از هر فاسق و فاجری وظیفه شرعی است، علمای شیعه یکصدا گفتند، نه چنین است، فقط امام معصوم، فقط حاکم عادل.

حافظ محیی الدین یحیی نووی شافعی (م ۶۷۶) عالم و محدث معروف اهل سنت در کتاب شرح (صحیح مسلم) می گوید:

همه اهل سنت از فقها و محدثین و متکلمین، بر این عقیده اند که خلیفه و حاکم به خاطر فسق و ظلم و تعطیل احکام خدا عزل و خلع نمی شود و خروج و قیام علیه او نیز جایز نیست، فقط باید او را پند داد (۶)!

در مسائل

و احکام فقهی نیز، بدین موضوع، به طور آشکار بر می خوریم، از جمله درباره نماز جمعه و احکام آن: مسلمانان همگی نماز جمعه را واجب میدانند ... ولی در این امر اختلاف دارند که آیا در وجوب نماز جمعه، وجود سلطان یا نایب او شرط است، یا در هر حال، واجب است؟

حنفیان و شیعیان وجود سلطان یا نایب او را شرط میدانند ... و شیعه عدالت سلطان را نیز شرط کرده اند و گرنه بود و نبودش یکی است. اما حنفیان عدالت را شرط نمیدانند (۷).

و حتی روشنفکری چون رفاعه رافع الطهطاوی مصری (۸) می گوید:

... حاکم نماینده خداست و تنها داور کارهای او، وجدان اوست و محکومان یعنی توده مردم، باید به طور مطلق از فرمان روایان خود اطاعت کنند ... و این دنباله عقاید فق هایی چون ماوردی و اشعری و ابن جماعه است (۹) ...

اکنون این طرز تفکر و جهان بینی را مقایسه کنید با آنچه شیعه بدان معتقد است و فارابی، به عنوان یک فیلسوف شیعی، آن را پیشنهاد می کند، چنانکه مورخان فلسفه گفته اند و حتی این طرز تفکر را دلیل تشیع او دانسته اند:

از تمایل فارابی به تشیع از آنجا آگاه می شویم که او نیز فلسفه را به طرف سیاست سوق می داد و این راهی بود که همه پیروان تشیع، برای سرنگون ساختن قدرت حاکمه و اقامه نظامی سیاسی که امام در راس آن باشد گام بر میداشتند. به عقیده ایشان امام هم هادی است و هم مهدی، بدین معنی که عقل فعال (یا نیروی غیبی و الهی) به نور خود او را راهنمایی می کند و او مردم را در پرتو این نور

راهبری می فرماید (۱۰).

و بدین سان فارابی، (مدینه فاضله) خود را بر پایه امامت پی ریخت. گذشته از او دیگر علما و فلاسفه شیعه پیش از فارابی و پس از او همواره درباره این تعلیم حیاتی سخن گفتند.

ابن سینا به اهمیت فلسفه (نصّ) (محتوای غدیر) توجه داد.

خواجه نصیرالدین طوسی در (تجرید) نوشت:

(لانّهُ حابظ للشّرع)، چرا امام معصوم و حاکم عادل لازم است، چون تنها چنین پیشوایی نگهبان دین است.

شیخ الطّایفه، عالم بزرگ اسلام، محمد بن حسن طوسی در آغاز کتاب (تلخیص الشافی) در شرح اهمیت موضوع (امامت) چنین گفت:

فانی رایت اهم الامور و اولاها و آکد الفرائض و احراها للمکلف بعد النظر فی طریق معرفه الله تعالی و صفاته و توحیده و عدله الاشتغال بالنظر فیما یعود الاخلال به بالضرر علی ما حصل له من المعرفه و یرجع التفریط فیه بالنقض علی ما ثبت له من التوحید و العدل، لانه متی لم یفعل ذلک لم یکن مستکملا لجمیع شرائط التوحید، بل یکون مخلا ببعضها ... و هو الامامه.

من دیدم که مهمترین و سزاوارترین امور و موکدترین و شایسته ترین فرایض دینی مکلف، پس از تحصیل معرفت خدا و علم به توحید و عدل و دیگر صفات خداوند، تحصیل علم و معرفت به چیزی است که اخلال به آن و سهل انگاری در آن به توحید و معرفت خدا زیان میرساند و کوتاهی کردن درباره فهم آن و اعتقاد یافتن به آن، اعتقاد توحید را نقض می کند، زیرا اگر مکلف، درباره این موضوع، اطلاع و معرفت درست نداشته باشد، شرایط توحید را کامل نکرده است، بلکه برخی از شرایط ایمان به توحید را تباه ساخته است (۱۱)

... این موضوع، (امامت) است.

و علامه حلّی در آغاز کتابی که درباره امامت نگاشت، به نام (منهاج الکرامه) چنین آورد:

فهذه رساله شریفه منیفه، اشتملت علی اهم المطالب فی احکام الدین و اشرف مسائل المسلمین و هی مساله الامامه.

می نگرید که یکی از بزرگترین علمای اسلام و شیعه، امامت و مسئله رهبری و فلسفه سیاسی را، مهمترین حکم دین و شریفترین مسئله مسلمین می خواند.

تامّل در سخن شیخ طوسی و علامه حلی و دیگر علمای پیشین شیعه، که مذهب تشیع را با نظر فلسفی، تحلیل کرده و شناخته بودند، روشن می کند که در این مذهب (و به سخن درست تر: در دین اسلام)، فلسفه توحید و فلسفه امامت، یعنی فلسفه الهی و فلسفه سیاسی مکمل یکدیگرند و پس از شناختن خدا شناختن رهبر است و این جزء دین بلکه عین دین است. اگر در همه جهان و در سراسر تاریخ بشر و در میان همه مکاتب و مذاهب و نظام ها و ایدئولوژی های عالم، ایدئولوژیی به این مرحله مترقی یافتید، که پس از ایمان به خدا، ایمان به رهبر معصوم را جزء دین قرار داده باشد، بیابید و ما شیعه را نیز آگاه سازید، که آن کدام است. این است نهایت مرتبه بلوغ انسان در زندگی در این سیاره.

در ضمن، سخنان این متفکران و عالمان بزرگ شیعی را مقایسه کنید با سخن متفکران بزرگ اهل سنت، از جمله کسی که او را (حجه الاسلام) خوانده اند - یعنی «غزالی» - وی می گوید:

اصول ایمان سه است:

ایمان به خدا، ایمان به رسول او، ایمان به آخرت. جز اینها هر چه هست فروع است (۱۲)

او بدین گونه، ایمان به حکومت و امامت

را جزو اصول نمی شمارد و این، میراندن روح اسلام و پایمال کردن نقش تاسیسی اسلام است در جهت اجتماع و از نظر ایدئولوژیک و این حتی خلاف همان ایمان به خدا و ایمان به رسول است، زیرا در کتاب خدا و سنت رسول، مسئله وجوب اطاعت از (ولی) و (اولوالامر) و (امام عادل معصوم)، همواره مطرح شده است و پایه اصلی اسلام از نظر اجتماعی همین است، زیرا اسلام دینی صرفاً اخلاقی و آخرتی نیست. اسلام برای تامین همه جهات و مسائل بشری است و شیعه بر این اساس، امامت و ایمان به پیشوا را جزو اصول مذهب خویش می داند. اما غزالی، به خاطر رعایت جانب دستگاه خلافت، دین ابدی و متحرک اسلام را، فاقد فلسفه سیاسی و موضع اجتماعی معرفی می کند. این است نتیجه دوری از آل محمد و این است نتیجه صوفی گری و خانقاه گرایی. یک بار دیگر در سخن علامه حلّی و غزالی نیک بنگرید و آن دو را با هم مقایسه کنید!

این را هم، همراه دریغ و درد بسیار، بگویم که بسیاری از عالمان شیعه این روزگار که به هر حال، وارث آن فرهنگند، یعنی فرهنگ خدا پرستان انسانگرایی چون ابوذر غفاری، مقداد کندی، عمار یاسر، مالک اشتر، حجر بن عدی، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، میثم تمار، رشید هجری، سعید بن جبیر، ابن سکیت، فارابی، ابن سینا، خواجه نصیر طوسی، شیخ مفید، علامه حلی، شیخ طوسی، شهید اول، شهید ثانی، قاضی نور الله شوشتری، میرزای شیرازی، سید جمال الدین اسد آبادی شیخ محمد خیابانی و ... مسائلی را که مطرح می کنند همین مسائل معمولی طهارت و نجاست

و اجاره و رهن و بیع و ارث و مستحبات دفن اموات است و امثال آن.

به یقین این فروع و مسائل نیز احکام دین است (البته آن مقدار معقول و مستند و صحیح آن، اگر چه به عنوان حکم ظاهری) و تا دامنه قیامت باید باشد و بیان شود، اما فرع است و فروع بی اصل اصل در جهت اجتماعی همین است که ملاحظه می فرمایید و اگر می بینیم که مصلح نامبرده، رفاعه رافع الطهطاوی، با حساسیت می گوید:

در کشورهای مسلمان رسم است که کودکان را پیش از آموختن حرفه ها، قرآن می آموزند ... ولی در همین کشورها از آموختن اصول حکومت و سیاست که بنیاد حاکمیت عمومی است غفلت می کنند و حال آنکه این گونه تعلیم، لازمه تعلیم مصالح عامه است. دشوار نیست که در هر مدرسه آموزگاری بگمارند تا کودکان را پس از فرا گرفتن قرآن و مبادی صرف و نحو عرب، اصول سیاست و اداره عمومی بیاموزد و آنان را از مصالح عمومی کشور داری درست آگاه کند (۱۳) ...

این، رسیدن به آستانه حقیقتی است که جزء اصول مذهب شیعه است. شیعه می گوید بر هر دختر ۹ ساله و پسر ۱۵ ساله واجب است پنج اصل را، از روی فهم و هضم شخصی، بداند و بشناسد، که یکی از این پنج اصل، امامت است، یعنی حکومت عادل و ولایت اهل حق و اینکه انسان میتواند مطیع چه کسی باشد و با چه دستی بیعت کند.

پس با این حساب روشن و مستند، پیداست که گرایش به عصاره (و به اصطلاح فقها، تنقیر مناط شده) محتوای غدیر که طرح مدینه قرآنی و بیان فلسفه سیاسی اسلام است

مسئله ای تاریخی و مربوط به گذشته ها نیست و کسی که چنین بپندارد چنانکه اشاره رفت از بدفهمی دین است و بی اطلاعی، یا بی توجهی، به تاکید دین بر مسائل انسان جامعه. بدین گونه می نگرید که این خود میتواند آرمان والای اسلامی و موضع گیری انسانی و تلاش قرآنی هر مسلمان باشد و مایه سعادت دو جهانی و سیادت و عزت اقوام مسلمان و عمل به خواسته واقعی پیامبر و تصحیح مسیر و بازگشت به اصل.

این است فلسفه اجتماعی و کمال مطلوب و آرمان والای کسانی که چون این نویسنده می اندیشند و در این مرحله مهم، به عظمت و عمق تکلیف پی برده اند و برای تفاهم مسلمین می کوشند و برای نشان دادن واقعیت اسلامی تشیع و بر طرف ساختن اتهام ها و سوء تفاهم ها و برای ایجاد وحدت راستین و سنت گرایانه، (۱۴) و توجه دادن ذهن جامعه به اصل رهبری و گستردن امکانات ماهوی واقعه غدیر و این است راز پایداری در شناساندن این اصل و گرامیداشت کسانی که در این راه عالمانه و خالصانه گام زده اند و این مساله در عمق و مال خویش، از مرز اسلام و وحدت مسلمانان نیز در میگذرد و مسئله ای می شود چنانکه. اسلام خواسته است مربوط به همه انسان ها و انسانیت ها ...

*****

۱- (طبری)، ج ۴/۱۷۵۰، چاپ دخویه

۲- (تاریخ الادب العربی) تالیف دکتر عمر فروخ، ج ۱/۳۰۹

۳- از جمله این آیات، بر طبق تفاسیر بسیاری از مفسران بزرگ اسلام، اعم از شیعه و سنی:

سوره ۴ (نسا)، آیه ۵۹

سوره ۴ (مائده)، آیه ۳ و آیه ۵۵ و آیه ۶۷

سوره ۴ (قصص)، آیه ۶۸

سوره ۴ (احزاب)، آیه ۳۶

سوره ۴ (معارج)، آیه ۱ تا

۳

سوره ۴ (بینه)، آیه ۷

۴- چنانکه در مذهب شیعه، جزء اصول است.

۵- (سفینه البحار)، ذیل ماده (ام).

۶- (المنهاج) در حاشیه (ارشاد الساری، شرح صحیح بخاری)، ج ۸/۳۶ و این نظر عموم متکلمین و محققین بزرگ اهل سنت است، نظیر باقلانی و ابوالثنا اصفهانی و ... برای دیدن نمونهای چند از این نظریات (الغدیر)، ج ۷/۱۳۶ به بعد.

۷- (الفقه علی المذاهب الخمسه: الجعفری، الحنفی، المالکی، الشافعی، الحنبلی) تالیف شیخ محمد جواد مغنیه /۱۳۷، چاپ چهارم، بیروت.

۸- از مصلحان دینی و اجتماعی مصر در سده سیزدهم (م ۱۲۹۰ ه. ق)

۹- (تخلیص الابریز من تخلیص باریز) /۳۵۴ و ۳۶۸،

نقل از کتاب:

(سیری در اندیشه سیاسی عرب) تالیف دکتر حمید عنایت /۳۲.

البته الطهطاوی، سپس این نظریه نادرست را به صورتی تعدیل می کند همان کتاب.

۱- (تاریخ فلسفه در جهان اسلامی) تالیف حسنا الفاخوری و خلیل الجر، ترجمه عبدالمحمد آیتی /۴۰۲

۱۱- این موضوع، اصلی است اساسی در تشیع، چنانکه امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز در حدیث معروف (سلسله الذهب)، پس از ذکر کلمه (توحید)، شراط امامت را یادآور شده به این معنی که بقای توحید و دین توحید، به وسیله رهبری خواهد بود معتقد به توحید و نشر توحید.

۱۲- (فیصل التفرقه) /۷۷ ۷۸، نقل از (تاریخ فلسفه در جهان اسلامی) /۸۹.

۱۳- (سیری در اندیشه سیاسی عرب) /۳۳.

۱۴- یعنی عمل به سنت نبوی غدیر و دیگر سنتهای نبوی راجع به وصایت و امامت.

### اهمیت اعتقادی موضوع

در روزی از روزهای خلافت امام علی علیه السلام، جمعه و عید غدیر (۱۸ ماه ذیحجه) به یک روز افتاده بود. اما در آن روز

خطبه ای عجیب خواند و توحیدی شگفت گفت. این خطبه (سخنرانی) را

مآخـذ چنـدی نقل کرده انـد. من در اینجا ترجمه آن را به جوانان پرشور پارسـی زبان ارمغان میکنم (۱). البته در ترجمه، همه بلاغت و جاذبه و رونق و آهنگ کلمات آن محفوظ نمی ماند.

امیـد که روزی این مواریث عظیم و زندگی آفرین به همه زبانها گردانیده شود و بشـریت به عمق این تعلیم و محبت و پیمان و پاکی و جهاد و اعتقاد برسـد. اما در آن روز، پنـج ساعت از آفتاب بالا آمـده، به منبر بر آمد. در آغاز، خدای را سـتایش کرد، آنگونه که چونـان ستایشـی، از آن پیش، کس نشـنیده بود و ثنـایی گفت خداونـد را که دیگران بـدان سان نیارسـته بودنـد ثنا گفتن. از این خطبه آنچه در خاطر روایان ماند این است:

خداونـد را سـپاس، که سـپاس را در عین بی نیـازی از سـپاس گزاران، وسـیله ای سـاخت برای اذعـان خلق به پروردگاری او و سببی افزونی رحمت را و راهی روشن، آن کس را، که فضل بیشتر او را خواهان باشد.

من گواهی می دهم که جز اللّه، معبودی نیست. اوست یگانه و بی انباز و نیز گواهی می دهم که محمـد بنده اوست و فرسـتاده او. در ازل، به علم خویش، او را از میان خلقها همه برگزید و در میان پیامبران نیز مرتبه ای والایش بخشـید، تا از سوی خداوند امر و نهی کنـد. خداوند در رساندن احکام خود، محمد را به جای خویش قرار داد. زیرا خداوند خود به چشم ها دیده نشود و به خاطرها در نگنجد و در لایه های پیچیده گمان ها و پندارهای انسان جای نگیرد.

آری خدایی نیست جز همان اللّه ملک جبار. خداوند اعتراف به نبوّت محمد را با اعتراف به

الهیت خود مقرون ساخت و او را به چنان اکرامی ویژه کرد که یکی دیگر از خلق بدان پایه نخواهد رسید. محمد نیز شایسته این ویژگی و عنایت بود، چه او خود را ویژه خداوند کرد بود و ربیب خدا بود. آری آن کس که هر لحظه به گونه ای باشد به این ویژگی نرسد و آن دل که دست خوش هر گمانی گردد به مرتبه محبت حق نایل آمدن نتواند.

خداوند فرمود که بر او درود فرستیم (۲)، تا گرامیداشت بیشتر او باشد و هم سببی که درخواست درود فرستند به اجابت رسد (۳). اکنون خدای بر او درود فرستد و او را از این بیش تکریم کند و تشریف بخشد و بزرگ افزاید، تا آنجا که عظمتش پایان یافتن نشناسد و تا جاودان هماره بر جای باشد.

آنکه خداوند، پس از محمد، از میان خلق، تنی چند را ویژه خویش ساخت. (۴) این ویژگان را در پرتو اعتلای حضرت محمد صلی الله علیه و آله اعتلا بخشید و رتبت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بدیشان سپرد. تا داعیانی باشند راستین که خلق را به سوی خدای خوانند و مردمان را خداشناسی آموزند. از این دسته در هر قرنی و زمانی، کس هست. خداوند اینان را در ازل بیافرید، به صورت انواری زبان، به ستایش او گشوده و شکر و تمجید او در دلشان افتاده. آنگاه ایشان را حجتهای خویش کرد بر هر کس که به ربوبیت خدا خستو است و به عبودیت خویش معترف.

خداوند، این ویژگان را به هنگام آفرینش دیگر آفریده ها حاضر داشت و تا آنجا که خود خواست، کار را به ایشان

سپرد (۵) و ایشان را ترجمان خواست و مشیت خویش قرار داد و زبان اراده خود ساخت.

اما با این همه، ایشان بندگان اویند، بندگانی که بی دستور او سخن نگویند و همواره به فرمان او روند. خداوند خود چگونگی و احوال ایشان را نیک می داند. ایشان برای کس آمرزش نخواهند مگر آن را که خدای پسندد. هیچگاه دل از بیم خدای فارغ ندارند. همی احکام او را به جای آرند و سنت الهی را پیروی کنند. از حدود خدایی در نگذرند و او را فرمان برند.

خداوند (گذشته از این راهنمایان، از جهت دیگر نیز) خلق را در تاریکی و بی راهی نهشت و نابینا و ناشنوا رها نکرد، چرا که به آنان عقل داد. آن را در وجودشان بیامیخت و در کالبدشان بنهاد و در جانشان استوار ساخت. نیروی حواس را خدمتکار عقل کرد و در گوش و چشم و درون جای داد. بدین سان حجت را گریبانگیر همه کرد و راه روشن را به همه نمود. او با قدرت خویش به مردمان زبان گویا داد، تا یافته های حس و اندیشه را باز توانند گفت.

پس از این باید بگویم:

ای جماعت مومنان!

خدای عزوجل در این روز برای شما دو عید فراهم کرد، دو عید بزگ سترگ، که یکی از این دو جز به آن دیگری استوار نتواند بود. این چنین کرد تا نیکی را در حقتان به امام رساند و از راه درست آگاهتان کند و در پس روشندلانی تان برد از پرتو هدایت او فروغ یافته و راهسپارتان سازد به راه روشن دین خود و فراوان بر سرتان ریزی از نعتمهای خویش.

بدین روی، جمعه را روز اجتماع

قرار داد و همه را به شرکت کردن در آن فرا خواند، تا آنچه در روزهای هفته کرده اید تطهیر پذیرد و کژی و کاستی هایی که در کار و کسبتان روا داشته اید، جمعه به جمعه، به هنجار آید و تصحیح شود. هم در این روز است یاد کرد مومنان یکدیگر را و هم پدیدار شدن بیم پرهیزگاران از خداوند و در این روز است که خداوند پاداش کردار نیکوکاران را چندین برابر دیگر روزها دهد. اما کار به اینجا تمام نشود، مگر آنکه هر چه را فرموده است به جای آرید و از آنچه نهی کرده است دست بکشید و برای کار هایی که به تاکید امر کرده است فروتنانه کمر اطاعت بندید.

اکنون بدانید، که اعتقاد به توحید پذیرفته نیست مگر با اعتراف به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و هیچ اعتقادی و عملی قبول نیست مگر با قبول ولایت و سرپرستی آن کس که خداوند خود او را ولی و سرپرست قرار داده است و آیین طاعت خدا بهنجار نخواهد بود مگر چنگ در زنید به توفیق و نگهداشت خدایی و نگهداشت آنان که اهل ولایت اویند. یعنی کسانی که در روز دور (غدیر) (۶) درباره آنان آیت فرستاد و اراده خویش را در حق بندگان خاص و گزیدگان خود اظهار داشت و پیامبر را فرمود تا ابلاغ کند و گمراهان و منافقان را به چیزی نشمرد و خود ضمانت کرد که او را از بد ایشان نگاه دارد.

بدین گونه و با اشاره (به نگهداشت پیامبر از بداندیشان) درون آنان را که به ریب اندر بودند نمایان ساخت و از بطن آن کسان که

راه ارتداد می سپردند پرده افکند. اینجا بود که هم مومن و هم منافق، آنچه را باید بدانند دانستند. سپس آن کس که بی پروا بود و لاابالی، از حق روی گردانید و آن کس که پا بر جای بود و استوار، بر پذیرفتن حق پای فشرد و اینجا بود که جهالت پیشگی منافقان و خیره سری نابفرمانان فزونی گرفت و بس دندان بر دندان فشردند و دست بر دست زدند. یکی سخنی گفت. یکی بانگی کرد و آن کس که نابفرمانی پیشه ساخته بود بر همان سر بایستاد و در این میان گروهی نیز اعتراف کردند، اما نه از ته دل و نه از سر ایمان، چنانکه گروهی دیگر اعتراف کردند هم به زبان و هم از جان.

بدین سان، خداوند دین خویش را کامل کرد و با کامل کردن دین، چشم پیامبر و مومنان و تابعان او را روشن ساخت و این همان (واقعه غدیر) بود که بر خی از شما خود شاهد آن بو دید و به برخی دیگرتان خبر آن رسید و بدین واقعه، آن وعده نیکوی خداوند به شکیبایان در پیوست و پرداخته های فرعون و هامان و قارون و سپاه اینان و تختگاهشان را تباه و ویران کرد. اما گروهی گمراه برجای مانده در تباه ساختن کار مردمان هیچ فرد نگذارند. اینان را نیز خداوند در همان جایگاه های خود فرو خواهد گرفت و آثارشان را نابود خواهد ساخت و نشانه هایشان را محو خواهد کرد و از آن پس، دلهاشان را از دریغ و درد خواهد آکند و به گروهی ملحقشان خواهد فرمود، که دستان ایشان باز هشت و کالبد ایشان نیرومند

ساخت و تواناییشان داد، تا بدانجا که (به سوء اختیار و سوء استفاده از مواهب الهی) دین خدا را دگرگون کردند و احکام او را باژگونه ساختند و بس زود اما به هنگام خداوند بر دشمنان خویش پیروز گردد و خدا لطیف است و خبیر.

(لازم نبود این اندازه سخن گویم، چه) اندکتر از این نیز ابلاغ را بسنده بود. اکنون ای مردمان، مشمول رحمت خدای باشید! در آنچه خداوند شما را بدان فرا خوانده و ترغیب کرده است یکی بیندیشید و به سوی دین او روی آورید و راه او بسپرید. راه های پراکنده دیگر در پیش مگرید تا از راه خدا باز نمانید.

همانا امروز، روزی بس بزرگ است.

در این روز، گشایش در رسید و در این روز منزلت آن کسان که شایسته بودند بلند گرفت و برهان خدا روشن گشت.

آری امروز روز روشن کردن حق است و از مقام پاک (رهبر معصوم) به صراحت و (نص) سخن گفتن.

امروز روز کامل شدن دین است. امروز روز عهد و پیمان است. امروز روز گواهی و گواهان است. امروز روز نمایاندن بنیادهای نفاق و انکار است. امروز روز حقایق ایمان است. امروز روز راندن شیطان است. امروز روز موعود فیصله دادن حق است. امروز روز فراموش گشته بلند گرایان است. امروز روز راه نشان دادن و ارشاد است. امروز روز آزمودن مردمان است. امروز روز رهنمونی به رهنمایان است. امروز روز آشکار ساختن مقاصد پوشیده و زمینه سازیها و تمهیدهای دیگران است. امروز روز نص (تصریح) بر شخص است، یعنی آنان که ویژه اند رهبری را.

(امام در آن روز، همواره می گفت، امروز ... امروز ... تا اینکه فرمود:)

اکنون در

اعمالتان مراقب خدای عزوجل باشید! و از او بپرهیزید و با او مکر مکنید و از راه فریب در میایید. با اعتقاد به توحید و یگانگی خداونـد و بـا اطاعت آن کس که شـما را به اطاعت او امر کرده است (۷) به خـدا تقرب جوییـد. راه گمراهی مسپرید و از پی آنان که گمراه شدنـد و دیگران را گمراه کردنـد مرویـد. خـدای عزیز، گروهی را نکوهیـده است و در کتاب خویش (از قول آنان) چنین فرموده است:

(انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیلا. ربناآتهم ضعفین من العذاب و العنهم لعناً کبیراً) (۸)

ما مهتران و بزرگان خویش را اطاعت کردیم و ایشان گمراهمان کردند.

پروردگار ما!

عذاب ایشان را دو چندان کن و برایشان لعنتی بزرگ فرست.

نیز فرموده است:

(و اذ یتحـاجون فی النار، فیقول الضـعفاء للـذین اسـتکبروا اناکنا لکم تبعاً، فهل انتم مغنون عنا من عـذاب الله من شـیء، قالوا لو هدانا اللّه لهدیناکم) (۹)

و آنگاه که در دوزخ مشاجره کنند، پس روان به آنان که (اسـتکبار) کردند و بزرگی فروختند گویند، ما پیرو شـما بودیم، آیا اکنون میتوانیـد انـدکی از این عـذاب را از ما بردارید، آن گردن کشان گویند، اگر ما به راه خدا رفته بودیم شـما را نیز به راه میبردیم.

اکنون، آیا میدانید که این استکبار (که در قرآن آمده است) چیست؟

اسـتکبار، ترک اطاعت آن کس (امام) است که خداوند امر به اطاعت او کرده است و گردن فرازی است در برابر آن کس که خداوند پیروی او را خواسـته است. در قرآن از این گونه سرگذشت مستکبران بسیار آمده است. اگر آدمی در این گونه آیات ژرف بیندیشد بی گمان او را از

راه بد باز دارد و اندرز دهد.

ای مومنان!

بدانی که خدای عزوجل فرموده است:

(ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص) (۱)

خداوند آن کسان را دوست میدارد که در راه او میجنگند، با صف هایی چونان بناهای استوار درهم پیوسته.

آیا میدانید مقصود از (در راه او) (فی سبیله) چیست و راه خدا کیست و صراط اللّه و سبیل اللّه چه کسی است؟

منم صراط خدا، که هر کس آن را نپیماید (از او اطاعت نکند) در چاه گمراهی فرو افتد. منم راه خدا، که پس از پیامبر مرا نصب کرده و نشان داده است. منم قسیم بهشت و دوزخ. منم حجت خدا، هم بر بدکاران و هم بر نیکوکاران.

از غنودن در غفلت برخیزید و پیش از فرا رسیدن اجل عمل کنید و برای دست یافتن به آمرزش پروردگار بر یکدیگر پیشی گیرید، پیش از آنکه (رستاخیز شود) با روی برافرازند درون آن بهشت و برون آن دوزخ. آنگاه بانگ کنید و بانگتان نشنوند و غریو بر کشید و غریوتان به هیچ نگیرند. (به خود آیید) پیش از آنکه فریاد بخواهید و کس به فریادتان نرسد. شتاب کنید در طاعت پیش از گذشتن فرصت!

(مپندارید که فرا رسیدن روز پاداش بس دور است، بلکه همین حال) چنین است که گوی هادم لذّات (تباه کننده خوشیها = مرگ) در رسیده است، دیگر نه گریز گاه نجاتی هست و نه دور شدگاه خلاصی.

این مجمع اکنون به پایان می رسد و شما همگی روانه خانه های خویش می شوید. بروید خدای بر شما رحمت فرستد و بر خانواده خود فراخ گیرید. به برادران خود نیکی کنید. خداوند را بر این نعمت که شما

را بخشیده است سپاس گزارید. متحد شوید تا خدا کمکتان کند. نیکویی کنید تا خدا دوستی تان را پایدار دارد. از نعمتهای خداداد یکدیگر را هدیه فرستید. خداوند در این روز، چندین برابر دیگر عیدها پاداش دهد.

این گونه پاداشی را جز در این روز (غدیر) دیگر نخواهید یافت. نیکویی کردن در این روز، مال را بسیار کند و عمر را دراز. مهربانی کردن باعث رحمت خدا شود و مهربانی او. در این روز، به برادران و به خانـدان از مال خدا داده ببخشید، هر اندازه که بتوانید. همواره چهره خندان دارید.

چون به یکدیگر رسیدید شادمانگی کنید و خدای را بر نعمت هایش سپاس دارید. بروید و به آنان که امیدشان به شماست نیکی بسیار کنید. در خورد و خوراک، خود و زیردستانتان یکسان باشید. این یکسانی و مساوات را تا جایی که توانایی دارید عملی سازید، که پاداش یک درهم در این روز، صدهزار درهم است و برکت به دست خداست.

روزه این روز را نیز خداوند مستحب قرار داده است و در برابر آن پاداشی بس بزرگ نهاده. اما اگر کسی در این روز، نیاز برادران خود را برآورد پیش از تمنا و درخواست و با میل و رغبت خوبی کند، پاداش او چونان کسی باشد که این روز را روزه داشته است و شب آن را با عبادت به بامداد رسانیده و هر کس در این روز به روزه داری افطاری دهد، چنان است که گویی دسته دسته مردم را افطاری داده است ... همین که به یکدیگر رسیدید، همراه سلام، مصافحه کنید و نعمتی را که در این روز نصیبتان شده است به

یکدیگر تبریک گویید. باید این سخنان را آن که بود و شنید به آن که نبود و نشنید برساند و باید توانگران به سراغ مستمندان روند و قدرتمندان به دنبال ضعیفان.

پیامبر که درود خدا بر او باد مرا به این چیزها امر کرده است. (۱۱)

اکنون سخنان علی را درباره (غدیر) دانستید. من نمیخواهم در اینجا این خطبه را شرح دهم. امیدوارم خوانندگان خود در آن بیندیشند و هر کس از هر فرقه آن را میخواند جانش روشن شود و روانش با سخنان علی در آمیزد. اما در اینجا به چند نکته که در کلام علی علیه السلام گذشت اشاره میکنم.

الف:

امام صریحا می فرماید که خدا خود رهبر را معین کرده است و در این باره آیت فرستاده و این پاسخ یاوه سرایی آن کسانی است که گفتند در اسلام امام و خلیفه تعیین نشده است و در قرآن در این باره سخن نرفته است. بدین گونه دین اسلام را از فلسفه سیاسی خالی معرفی کردند. اکنون آیا علی علیه السلام از قرآن و اسلام بهتر خبر دارد و از چگونگی و شأن نزول آیات آن، یا فلان متکلم سنی و قاضی القضاه وابسته به دربار خلافت، یا فلان مستشرق یهودی مأمور مرموز، یا فلان استاد تاریخ ادبیات، یا فلان دکتر حقوق مدنی، یا فلان به اصطلاح محقق در جامعه شناسی ولی بی اطلاع از اسلام، یا فلان چانه زن بر سر لفظ سمیرم و شمیرم ...

ب:

امام در سخنان خود به این حقیقت اشاره می فرماید که جانشینان پیامبر، خلق را به سوی خدا می خوانند و به مردمان خدا شناسی می آموزند، یعنی فلسفه رهبری در دین، نشر خدا شناسی است

و بر پـا کردن جـامعه ای خـدایی انسـانی. حالاـ آیا کسانی چون مروان و یزیـد و ولیـد و حجاج و هارون و متوکل و همانـنـدان اینان، معلمان خداشناسـی بودنـد و آیا اینان بودنـد که خـدا رتبه جانشـینی پیامبر را به آنان بخشـید و مبلغ احکام خود قرارشان داد.

آیا اینان به مردم خداشناسی آموختند و پاسدار رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بودند.

آیا اینان ترجمان مشیت ازلی و زبان اراده الهی بودند و آیا ... و آیا ...

ج:

امام در چند مورد از این سـخنرانی که در روز عید غدیر و جمعه ادا کرده است، از واقعه غدیر به عنوان (نعمت) یاد می کند و میفرماید خدای را بر آن شکر گزارید و این یاد آوری را تکرار می کند. معلوم است که این همه یادآوری و تاکید و تکرار به خاطر مضمون غدیر و محتوای آن است، یعنی تامین حقوق انسان و حدود اسلام.

د:

امام خود را (سبیل اللّه) (= راه خدا) میخواند و میفرماید قرآن هم گفته است در پیرامون همین مقام، چونان صـفی استوار، گرد آیید و پیکار کنید.

این تصریح است به اهمیت مقام رهبر دینی در جامعه اسلامی و اینکه امت بدون رهبر دینی، راه خدا را در پیش ندارد.

ه:

امام در این خطبه به صـراحت می گویـد، اقرار و ایمان به توحید، بی اقرار و ایمان به نبوت و بی اقرار و ایمان به امامت پذیرفته نیست. چرا؟ چون منظور از عرضه دین الهی بر بشـر، تامین سـعادت کلی و رستگاری ن هایی انسان است و بلوغ انسانیت است و وصول آدمی به اصل حقیقت در جهت علم و اصل عدالت در جهت عمل و این منظور،

چنـان که پیـداست، نیازمنـد به علم و عمـل است، علم صـحیح و عمـل درست، یعنی جهـان بینی مطابق واقع و رفتار و تصـرف مطابق چگونگی ای که بایـد و شایـد و پر روشن است که بشـر در رسـیدن به این مقصود، نیازمنـد به حق است و کمک حق و این کمـک و راهنمـایی جز از طریق پیشوای الهی، یعنی امام معصوم (۱۲)، که خـدا او را تعیین کرده باشـد و گفته و حکم او، گفته و حکم خدا باشد، به گونه ای دیگر، میسـر نخواهد بود. بشـر با اسـتعدادها و معلومات بشـری خود قادر به طی کردن این راه نیست.

پس ایمان به خـدا و پیامبر و امام و اطاعت از آنان، همه با هم، لازم است و این هر سه ایمان، هر یک مکمل آن دیگری اسـت و هر یـک بی آن دیگری نـاقص است و یکی از فلسـفه هـای لزوم امـام همین حتمیت لزوم علم است در رسـیدن به سـعادت و عمـل بر طبـق آن علم. چـون ممکن است پیـامبر، جزئیـات و فروع و تفصـیل هـای همه معـارف و احکـام را در مـدت محـدود زنـدگی خویش نگفته باشـد، به خاطر کشاکش ها و گرفتاری های اصل تاسـیس و تبلیغ، یا به خاطر تاخر زمانی ظرف بیان، یا عـدم آمادگی نفوس و امثال این علل، که نزد خردمندان روشن است و اینجاست که تنها امام معصوم تعیین شده از جانب خدا و پیامبر میتواند مرجعی مطمئن باشد و دین و تفاصیل آن را بیاموزد و مربی امت باشد و:

خلاء وجود پیامبر و انقطاع وحی را پر کند و علمی بیاموزد و حکمی بدهد که علم درست و حکم خدا باشد.

و همین

است که برخی از محققان، از جمله ملامحسن فیض کاشانی، بدان تصریح کرده اند. فیض می گوید:

فرایض و نوامیس دین از این جهت به وسیله ولایت و امامت تکمیل شد، که پیامبر صلی الله علیه و آله علوم و تعالیمی را که خدا به او داده بود به علی علیه السلام آموخت و علی علیه السلام به اوصیاء خود، یکی پس از دیگری.

پس چون پیامبر صلی الله علیه و آله علی و همه اولاد معصوم علی علیه السلام را به جای خویش معرفی کرد و برای امت ممکن گشت که در معرفت حلال و حرام و احکام دین خدا به آنان رجوع کنند و این امر با آمدن هر یک از آنان پس از دیگری استمرار توانست یافت، دین کامل گشت و نعمت هدایت تمام والحمدللّه و این مطلب را خود امامان ما فرموده اند (۱۳).

بنابراین، دیگر علما و فق هایی که نه خود امام معصوم تعیین شده اند و نه علم آنان به امام معصوم و از طریق او به پیامبر منتهی می شود، هر چه بگویند نمی توان آن را به قطع و یقین حکم خدا دانست اگر چه به عنوان حکم ظاهری.

پس در پی این گونه فقها و مفسران و علما رفتن، راه را بی راهبر سپردن است و اینسان راه سپردنی مصون از گمراهی نتواند بود، به ویژه در راه دین و تربیت نفس و احیاء قلب و انعقاد عقیده، که راه ابدیت است و آسان گرفتن و اهمال در آن به زیان خود انسان است و آن منظور ن هایی را برای انسان نتیجه نخواهد داد. از نظر اجتماعی نیز، مدینه قرآنی مقصود، به این گونه تشکیل نخواهد یافت چنانکه

واضح است.

و ضمن توضیح گذشته، معنای این سخن امام نیز معلوم شد، یعنی اینکه با تعیین شخص رهبر دین در جامعه اسلامی کامل گشت. این سخن را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرموده است، چنانکه پیشتر یاد کردیم. (در قرآن کریم) نیز این آیه نازل شده است:

(الیوم اکملت لکم دینکم ...) (۱۴) امروز دینتان را کامل کردم.

این آیه بنابر ۱۵ تفسیر معتبر از علمای اهل سنت در روز غدیر، پس از نصب علی بن ابیطالب علیه السلام به خلافت و امامت نازل شده است. این آیه و آیه (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ...) (۱۵) ای فرستاده!

آنچه پروردگارت بر تو فرو فرستاده است ابلاغ کن!

مربوط به خلافت و امامت است. زیرا این دو آیه در هفته های آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، یعنی هنگامی که به جز مسئله جانشینی، مسائل دیگر را فرموده بوده است.

مورخان و محدثان نوشته اند، روزی طارق بن شهاب کتابی (از اهل کتاب، یهودی یا مسیحی) در حضور خلیفه دوم بود، گفت:

اگر این آیه (یعنی آیه (الیوم اکملت لکم دینکم)

امروز دینتان را کامل کردم ...) در دین ما نازل شده بود، روز نزول آن را جشن میگرفتیم (۱۶).

پس ملاحظه می کنید که به تصریح قرآن و احادیث نبوی و گفته امام علی بن ابیطالب علیه السلام که به شهادت علمای اهل سنت، برای هر مسلمانی از هر مذهبی که باشد حجت است، دین اسلام، بدون فلسفه سیاسی و جهت داشتن نسبت به چگونگی حکومت، کامل نیست و به تعبیر شیعه، امام شناسی (معرفه الامام) نیز جزو اصول دین است.

بدین گونه و با توجه

به آنچه نقل کردیم و توضیح دادیم، روشن است که عید غدیر، اسلامی است نه صرفاً شیعی. زیرا روزی که به جز اهمیت قرآنی آن و سخنان پیامبر درباره آن و محتوای حیوی آن، علی بن ابیطالب نیز این گونه به یاد کرد اهمیتش بپردازد و آن را عیدی بزرگ و سترگ و بخواند، جز یک روز عظیم و یک عید اسلامی چه میتواند باشد؟ پس اگر در اثر تداوم سوء تربیت و تعلیم در دوران گذشته و روزگاران خلافت اموی و عباسی و دیگر سلاطین دور از حق و عالمان متعصب و هم غفلت امروزین متفکران مسلمان، اکنون نیز این روز حیاتی در بسیاری از جوامع اسلامی، به دست فراموشی سپرده شده است، این، از نظر مبادی اسلام، یک گناه بزرگ اجتماعی است و میراندن یکی از چهار اصل اساسی اسلام است یعنی:

توحید، نبوت، امامت و معاد.

از این رو باید جامعه های اسلامی، با زنده کردن خاطرات این روز و تفهیم محتوای آن به فرزندان سرزمینهای اسلام، کفاره این گناه را بپردازند و محققان و مولفان و شاعران و نویسندگان مسلمان، با نشر تعلیم نهفته در آن و حساسیت نشان دادن نسبت به آن تعلیم، یکی از بزرگترین آرمانهای انسانی اسلام را احیا کنند. آری پوشاندن یا پوشیده ماندن (غدیر)، پوشاندند یا پوشیده ماندن یکی از روشنترین روزهای انسان است و نسیان یکی از پاکترین و عظیم ترین و درخشنده ترین سنت های پیامبر اسلام و به دیگر سخن، رد کردن عظیم ترین فریاد و بلکه فریاد ن هایی و ابدی وحی است به حلقوم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و دست رد در برابر

آن فراز کردن است.

تبلور جوهر ن هایی در جامعه اسلام غدیر است و پایان فریادهای وحی خدایی غدیر و چون پیامبر ما، خاتم پیامبران است باید گفت، آخرین حکم آسمان، حکم روز غدیر است، یعنی ارشاد ابدیت در مسیر حیات انسانی، امامت علی بن ابیطالب علیه السلام است و امامت اولاد او، به عنوان معلمان علم یقین و مجریان احکام و حدود خدایی تا دامنه قیامت.

و در واقع، آنچه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و خروج موعود نیز روایت شده است و خاطره ای را که مسلمین درباره آینده جهان و استقرار دولت مهدی (یعنی:

پراکندن حق در هر کائن و آکندن گیتی از عدل) دارند، همان تاسیس (مدینه غدیر) است، که همواره و هر روز، وظیفه مسلمانان راستین و معتقدان به حکومت قرآنی است که در تشکیل دادن آن برای هر نسل و در هر نسل بکوشند ... و آن که مهدی تاسیس می کند، تکلف دینی خود آن امام است در روزگار ظهور خود و در ظرف زمانی آن تکلیف و خواهد کرد، که (ان الله غالب علی امره) (۱۷) و در حقیقت، بعثت غدیر عاشورا مهدی، چهار جهت اصلی خانه اسلام است که به روزگار (مهدی) سراسر جهان خواهد بود:

(ان الارض یرثها عبادی الصالحون) (۱۸).

---

۱- امام در ضمن این خطبه، بسیاری از آیات قرآن را در کلام خویش آورده است.

آیات نیز در خلال سخنان امام ترجمه شد و یادآوری شماره آیات و نام سوره ها به نظر لازم نیامد. در مواردی خود امام به نقل آیه تصریح فرموده است.

۲- سوره ۳۳ (احزاب)، آیه ی:

۵۶ (ان الله و ملائکته

یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما).

۳- اشاره است به اینکه صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله به هنگام دعا و توسل و طلب حاجات در اجابت موثر است و این تعلیم در روایات دیگر نیز رسیده است و اساتید راه گفته اند.

۴- مقصود ائمه طاهرین علیهم السلام است و اشاره به ایشان.

۵- یعنی به عنوان (ولی) و (خلیفه اللّه) و ولایت و ماموریت از جانب خدا.

۶- (دور)، بر وزن (لوح)، جمع دوحه است، به معنای درخت بزرگ و تنومند پر شاخ و پربرگ و پر سایه. چون در کنار غدیر و بر که ای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در آنجا در صحرای جحفه، علی علیه السلام را به خلافت نصب کرد، از این گونه درختان بیابانی (سمرات) چند تایی بود و به هنگام ظهر زیر آنها را رفتند و در سایه آنها نماز گزاردند. از این رو، (روز غدیر) را، (یوم الدور) نیز گفته اند، از باب اشاره به آن درختان، چنانکه شاعر قدیم شیعه، کمیت بن زید اسدی (م ۱۲۶) در یکی از قصاید معروف خود (هاشمیات) گویند:

و یوم الدوح دوح غدیر خم

ابان له الولایه لو اطیعا/

۷- اشاره است به آیه ۵۹، سوره ۴ (نساء).

۸- سوره ۳۳ (احزاب)، آیه ۶۷ و ۶۸.

۹- از آیه ۲۱، سوره ۱۴ (ابراهیم) و آیه ۴۷، سوره ۴۰ (مومن).

۱۰- سوره ۶۱ (صف)، آیه ۴.

۱۱- این خطبه، مدارک چندی دارد، از جمله (مستدرک نهج البلاغه) باب اول ۶۷ ۷۲ تالیف علامه شیخ هادی کاشف الغطاء نجفی. چاپ نجف (۱۳۵۴ ق) و به ضمیمه آن کتاب تحقیقی (مدارک نهج البلاغه و

دفع الشبهات عنه).

۱۲- یا کسی از عالمان دین که آگاه از راه و روشی امام معصوم باشد و همان را پیشنهاد کند.

۱۳- (تفسیر الصافی)، ج ۱/۴۲۱،

به نقل از:

(تفسیر عیاشی)، ج ۱/۲۹۳، پانوشت.

۱۴- سوره ۵ (مائده)، آیه ۳.

۱۵- سوره ۵، آیه ۶۷.

۱۶- (الغدیر)، ج ۱/۲۸۳.

۱۷- سوره ۱۲ (یوسف)، آیه ۲۱.

۱۸- سوره ۲۱ (انبیاء)، آیه ۱۰۵.

## چند موضوع

بدین گونه روشن گشت که بحث درباره (غدیر) و هویت رهبری در اسلام، حرکتی است در سطر احیای مجدد اسلام و دانستیم که این بحث و روشنگری در این سطر و این حرکت ذهنی دادن به جوامع اسلامی و آفرینش عصیان و حماسه، هم اکنون، از قاطع ترین وظایف مصلحان مطلع اسلام است. اما از روز روشنتر است که در این راه و این کار، همواره باید، چند موضوع را پیش چشم مجسم داشت.

## موضوع اول: مشکل امروز مسلمین

موضوع اول، چگونگی کنونی جهان اسلام است و توجه به مشکل امروز مسلمین. امروز مردم جهان اسلام در قلب اردوی جهانی ضد استعمار سر گرم جهادند و با کفر انسانی اجتماعی غرب و مسیحیت در مبارزه. استعماری که به صور گوناگون به تحقیر شرق و تغییر سنن آن و نشر فساد و تباهی در آن و دامن زدن به آتش اختلافات سیاسی و مرزی و مذهبی در میان مردم آن و به هدر دادن ارزش های آنان پرداخته است و میکوشد تا این خونمردگی و مرگی را که نصیب همه کرده است به زندگی بدل نشود. بگذریم از مسئله سیاست ... و مسئله اقتصاد ... و بگذریم از صدها مسئله کلی و جزئی دیگر که در جهت تباه کردن کشورهای اسلامی و نشر فساد در آنها و از میان بردن و به هدر دادن ارزشهای آنها وجود دارد از اینها بگذریم و توجه کنیم، به مقوله علم و تحقیق در دانشگاه ها.

سالهاست که در دانشگاه های متعدد (۱) در نقاط گوناگون جهان، ده ها کلاس و کرسی، برای تدریس مسائل شرقی و اسلامی تاسیس شده است. این همه کلاس و درس و زحمت و

هزینه ای را که متحمل می شوند برای چیست؟ برای شناختن شرق است (۲) و شناختن نقاط ضعف و قوت آن، تا نقاط ضعفش را تقویت کنند و توسعه دهند و همه گیر سازند و نقاط قوتش را درهم کوبند و ریشه کنند و تحریف کنند و با خرافات و ابتذال کاری بیامیزند. (۳) و از این میان، توجه بیشتری به اسلام می شود، از این بابت که نقاط مقاومت و قوت در آن بسیار است. بنابراین، برای دشمنی با اسلام در جهان سرمایه و معصیت و طبقات و اجحاف، دلیل فراوان است.

اسلام، از روزی که همراه تیغه آفتاب طلوع کرد، طبقه ستمگر در برابرش قرار گرفتند و طبقه ستمکش پشت سرش (و هرگاه غیر از این بوده، اسلام نبوده است، چیزی بوده است به نام اسلام و حربه دست بهره کشان و غفلت آفرینان اعم از سیاسی و روحانی). اسلام دین آزادی است و دین توحید و فلاح است و دین عدل و احسان و دین حماسه و اقدام و دین ر هایی بخشیدن و به زنجیر گسستن ها کمک کردن. این بود که یکی از نمایندگان سپاه اسلام، به سردار ایران، رستم فرخزاد هنگامی که از وی درباره اسلام و مقصد اسلام از پیشروی و فتور، توضیح خواست چنین گفت:

اللّه ما را برانگیخت و اللّه ما را فرستاد، تا مردم را از پرستیدن مردم را سازیم و به پرستیدن اللّه رهنمون شویم. از تنگنای رسوم پوچ دنیائی به رفاه و وسعت بکشانیم از ستم ادیان به (۴) عدل اسلام آوریم. هر کس این امور را بپذیرد، ما از او دست میداریم و سرزمینش را به دست او داده

باز میگردیم (۵).

این است هویت اصلی روی نهادن سربازان اسلام به مرزها و کشورها و از جمله کشور عزیز ما ایران و این حقیقت، غیر از فساد بعدی حکومت امور است و انحراف قطعی آن حکومت یزیدها و حجاجها و ... بنابراین به هنگام سخن گفتن درباره حمله عرب به ایران، اگر سخنگو بی غرض باشد و از خیانت به معنویات بهراسد، باید میان این دو یعنی این اسلام و سلطنت بنی امیه و بنی عباس فرق گذارد. ورود اسلام به ایران و استقبال مردم مذهبی خصلت ایران از دین حق و زنده اسلام، امری است و حکومت غاصب و فاسق و فاسد و هتاک و خونریز و غیر قرآنی اموی و سپس عباسی امری دیگر. این دو را نباید خلط کرد و به استناد به آن حکومت و ذکر مثال از کارهای استاندارد و عاملان آن، نباید به کار سپاه اسلام و آوردن دین اسلام به ایران تاخت.

استعمار همواره و در هر جا در تضعیف اسلام میکوشد، زیرا مهمترین مقاوم آشتی ناپذیر در برابر او اسلام است. چون تنها اسلام است که بر سر انسان معامله نمی کند و به خاطر (حسن روابط) و (جلب مصالح) و امثال این عناوین، ۱۸۰ درجه تغییر جهت نمی دهد.

با توجه به آنچه در کمال اختصار و اشاره گفته شد، هر کس به هرگونه، درست کردن مبانی اسلامی و نیروی قرآنی اجتماع بکوشد، خدمت به استعمار کرده است (۶) و خیانت به ایران و ایرانی، نهایت برخی این کار را آگاهانه می کنند و با مزد و برخی ناخود آگاه و بی اجر. البته اینان باید بدانند که حمله به کتاب

خدا، حمله به حقیقت انسانیت است و مثل اعلای حیات. حمله به کتابی که می گوید:

و ما ارسلناک الا کافه للناس

نفرستادیم تو را، مگر همواره برای همه مردمان. کتابی که می گوید:

ان الله یأمر بالعدل و الاحسان

خدای به عدالت و دادگری امر می کند و به نیکی. کتابی که می گوید:

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم

خدای هیچ چیز را در هیچ ملتی تغییر نمیدهد، مگر آنکه آن ملت، خود را از آن گونه که هستند، تغییر دهند. کتابی که می گوید:

هل ستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون آیا یکسانند آنان که میدانند و آنان که نمیدانند؟ کتابی که می گوید:

الا بذکر الله تطمئن القلوب هان!

تنها با یاد (ذکر) خدا (الله)، دلها آرام یابد. کتابی که می گوید:

اتقوالله و کونوا مع الصادقین تقوی پیشه سازید و با راستان و راستگویان باشید. کتابی که می گوید:

و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض

چیزهای مردمان را کم بها نسازید و در زمین تباهی نکنید!

کتابی که می گوید:

و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن به فحشاء و کارهای بد نزدیک نشوید، چه آن هایی که آشکار است و چه آن هایی که پنهان. کتابی که می گوید:

یا ایها الذین آمنوا استجیبوا اللّه و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم.

ای مومنان به ندای خدا و پیامبر، که شما را میخواند تا حیات بخشد، پاسخ دهید!

کتابی که می گوید:

والعصر ان الانسان لفی خسر. الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات

قسم به عصر (عصر بلوغ بشریت)، انسان در زیانکاری است، مگر آنان که مومن شدند و کارهای خوب کردند. کتابی که می گوید:

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان، لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه

بأس شدید ما پیامبران خویش را با دلیل های روشن فرستادیم و بر آنان کتاب فرود آوردیم و ترازو، تا مردم بر سر داد و دادگری ایستند. آهن را نیز فرستادیم که در آن توانی است سخت. کتابی که می گوید:

الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه، اولئک الذین هداهم اللّه و اولئک هم اولوالالباب کسانی که سخن را می شنوند و از بهترین آن پیروی می کنند، اینانند آنان که خدای راهشان نموده است و اینانند همان خردمندان. کتابی که می گوید:

یا ایتها النفس المطمئنه. ارجعی الی ربک راضیه مرضیه

ای جان آرام یافته انسان، به سوی خدای خویش باز گرد، شادمان تو از خدای و خدای از تو. کتابی که می گوید:

ان الارض یرثها عبادی الصالحون زمین، سرانجام، از آن بندگان صالح خواهد بود.

حمله به اینچنین کتابی، حمله به انسانیت بالغ است و مثل اعلای حیات و مضمون راستین زندگی. این، همان ماه است که نور میفشاند و آوای وحش آن نور افشانی را نمی پوشاند. گذشته از اینها، حمله بردن به این حقیقتها در مثل چونان صدای ضعیف پشه است در پای دماوند.

به گفته ی یکی از دانشمندان علوم تجربی: ... اگر چه خیلی ها در رد کتب آسمانی کوشیده و انتقادات نابجای زیادی کرده اند، ولی در برابر عظمت و اهمیت ادعای کتب مقدس آسمانی، این ایرادات، چندان قابل اهمیت و اعتنا نیستند.

و از همین مقوله خدمت به استعمار و خیانت به ملت شمرده می شود آنچه از ناحیه بعضی، درباره به اصطلاح حمله عرب به ایران و دیگر مسائل مربوط به آورندگان اسلام به ایران، یعنی عرب، گفته و عمل و عرضه می شود. هوشمندان میدانند که تعبیرات زشت و بی ادبانه (نمیخواهم بگویم، لا

دینانه)

در این باره، زیر هر عنوان ظاهر الصلاحی نیز که قرار داده شود (۷)، علاوه بر اینکه خلاف حقیقت گفتن است، خیانت است به ملت و خدمت است به بیگانه. خیانت است به جوانان معصوم تاریخ نخوانده و از این تحقیقات بی خبر، خیانت است به کسانی که دارای ذهن تحلیلی و اطلاعات کافی و امکانات مطالعاتی نیستند، خیانت است به جامعه و دشمنی است با معنویت اجتماعی و طهارت قومی و موضوع داشتن اسلامی و موازین اخلاقی و معنویت اعلای دین و خداپرستی و تقوای عملی و نشر تحیر و انحراف است در میان خلق و راه استعمار را بازتر و بازتر کردن است. گوینده هر که گو باش: خودی یا بیگانه، استاد یا شاگرد، کشیش مسیحی یا خام خام یهودی یا موبد زردشتی، صاحب ادعا درباره ایران پیش از اسلام یا ایران اسلامی، فرمایش فرماینده از تلویزیون و دیگر وسایل ارتباط جمعی یا وسایل ارتباط فردی و ... متأسفم که می بینم برخی از کسانی که چنین گمانی درباره شان نمی رفت یعنی اینکه به گونه ای به استعمار خدمت کنند در این پرتگاه گول زننده در افتاده اند.

پس چنانکه دیدید، دین اسلام با این چگونگی به بشریت روی آورد که خلقها را از اطاعت مردمانی چند برهاند و از چنگ متصدیان ادیان و حکام ستمگر و دیگر قاطعان طریق اجتماعی ر هایی بخشد و چنین دینی در میان طبقات روحانی و سیاسی و اقتصادی ادیان و ممالک عالم، همواره دشمنان سرسخت داشته است و دارد و بدینگونه عکس العملی که بر هر مسلمان واجب است روشن است و این مسلمانانند که. باید، پیوسته، مراقب وضع و موضع خویش

باشند.

*****

۱ در آینده تعدادی از این دانشگاه ها را نام می بریم

۲ که گفته اند:

(برای شکست دادن قومی، نخست باید آنان و چگونگی زندگی و تمدنشان را شناخت.)

۳ پس تصادفی نیست که در ماده اول قانون بنیاد مدرسه زبانهای شرقی پاریس (تاسیس ۲۹ آوریل ۱۷۹۵) چنین قید کنند:

(در محوطه کتابخانه ملی، درسه عمومی ایجاد خواهد شد و هدف آن، آموزش زبانهای زنده شرقی خواهد بود، که برای سیاست و تجارت سودمند تشخیص داده شوند).. Siecle بXIX auب J de orientalistes، XII du Europe des. ist

نقل از:

مقاله (شرق شناسی، دانشی با ابعاد سیاسی و تجارتی)، نوشته دکتر یوسف رحیم لو، (نگین) شماره ۸ (تیرماه ۱۳۵۱).

۴ مقصود، ستم متصدیان است و نظام ها و تحمیل های بس سنگین آنان.

۵ (طبری) و (ابن اثیر) حوادث سال ۱۴ هجری.

۶ هنگامی که می نگریم گلادستون (۱۸۰۹ ۱۸۹۸) نخست وزیر معروف انگلیس و وزیر مستعمرات آن کشور و مومن کلیسایی! قرآن را بر سر دست می گیرد و می گوید:

(تا این کتاب در دست مسلمانان است نمی توان بر آنان مسلط شد) در شگفت نمی شویم اگر ببینیم برخی از اذناب آنان عناصری فاسق و خائن و عامل و بی شخصیت و ... در صدد برآیند تا به موضع کتاب خدا حمله کنند. این همه دنباله یک جریان خائنانه است:

استعمار ...

۷- برخی می گویند تاختن به عرب (به عنوان مهاجم) منافات ندارد با احترام بلکه اعتقاد به دین اسلام. اما با توجه هوشیارانه به این مسئله، این نظر را نمیتوان پذیرفت.

**موضوع دوم: تفرقه افکنی**

موضوعی دومی که باید پیش چشم مجسم داشت، مسأله بزرگ ترین حربه ای است که دشمن بزرگ ارزش های انسانی اسلام، یعنی استعمار در دست دارد و آن تفرقه افکنی

است. کار گزاران استعمار خوب فرا گرفته انـد که حتی در هر یک از سـرزمین های اسـلامی، چه مسـئله ای را مطرح کننـد و آتش جـدایی مسـلکی و تفرقه های سـستی آفرین و بـدبخت کننده را چه سان و از کجا بر افروزند و اختلاف را چگونه شدت دهنـد و برای تجریه جامعه و طعمه ساختن آن، چه مرامها و مسـلک هایی تازه بیافرینـد و از مرام ها و مـذاهب موجود چگونه بهره برداری کنند.

مثلاً در مسـتعمرات آن سوی جهان، برای ایجاد تفرقه عقیدتی و تجزیه اجتماع، مسـئله ای را به عنوان مساله (مهدویت) نمیتوان مطرر کرد و فرقه هایی ساخت و مورد بهره برداری قرارداد، اما در کشورهای اسـلامی به ویژه ایران این امر ممکن است و بلکه عملی است، چنـانکه مشـهود است. چـون مسـئله ای است که برای مردم مطرح است، فقـط بایـد زیرکـانه از آن سـود جست و عیارانی را مدد رساند تا بدین نام، پوشالی مسلک لادینی و لاوطنی را رواج دهند.

جالب توجه است که برای پدید آوردن عامل تفرقه در هر یک از سرزمین های اسلامی، مساله را به صورتی مناسب همان آب و خاک، مورد بهره برداری قرار می دهند و در یک سـرزمین نیز، از چند جانب متضاد: یکی را وا میدارند تا در پیرامون اعتقاد به این مفهوم (مهـدویت) ادعا هایی وارد ذهن اشخاصـی چند بکند و دیگری را وا میدارند تا از بیخ و بن چنین مسأله ای را رد کنـد و در انکار و تمسـخر آن قلم فرساید. در نتیجه گروهی این، گروهی آن پسـندند، یکی در نهایت درجه انحطاط از باور و یکی در نهایت درجه انحطاط از تعصب در انکار و در هر صورت، هر یک

چونان شاخهای جدا افتاده از پیکر کلی اجتماع در می آیند و چه از این بهتر، برای استعمار!

بدین گونه می نگریم که این مسأله یعنی ایجاد تفرقه یا تشدید آن به مستشرقین و دانشگاه ها و کرسیهای خارجی (توضیحی در این باره خواهد آمد) منحصر نبوده است، بلکه این معصیت اجتماعی و مصیب انسانی در داخل اقالیم اسلام نیز، به وسیله کسانی ارتکاب شده و به وجود آمده است و یکی از جوانب نگرانی بار این موضوع، مساله سنت و شیعه است و کتاب هایی که در آن به ستم، علیه شیعه سخن گفته اند و به مذهب اهل بیت پیامبر که قرآن و پیامبر همواره امت را به پیروی از آنان و تمسک به آنان سفارش کرده اند و پیروانشان تهمت ها زده اند و افتراها بسته اند.

این حقیقت شوم و استعمار پرورده را، هنگامی درک بلکه لمس می کنیم که به کتاب هایی (۱) بر خوریم چون:

فجر الاسلام تالیف احمد امین

ضحی الاسلام تالیف احمد امین

ظهر الاسلام تالیف احمد امین

السنه و الشیعه تالیف محمد رشید رضا

محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه تالیف شیخ محمد خضری

الصراع بین الاسلام و الوثنیه تالیف عبداللّه قصیمی

الجوله فی ربوع الشرق الادنی تالیف محمد ثابت

عقیده الشیعه تالیف دونالدس

الوشیعه تالیف موسی جاراللّه و ...

و اینها برخی از کتاب هایی است که جلد سوم الغدیر، صرف روشن کردن اتهامات آنها به شیعه و خنثی کردن تاثیر سوء آنها شده است، کتاب هایی که دانسته یا ندانسته یه اسلام خیانت کرده است و به مسلمین و وحدت راستین آنان صدمه زده است و الغدیر از جمله در راه تدارک و جبران این صدمات برآمده است و این یکی از جوانب اصلاحی کتاب (الغدیر) است و یکی از ضربات

او بر پیکر استعمار، چه این کتابها مستقیم یا غیر مستقیم به املا استعمار نوشته و پخش و ترجمه شده است.

## اشاره

در اینجا باید به مسئله ای اشاره کنم.

این اشاره مربوط است به سید جمال الدین اسدآبادی و نهضت او و ارتباطی که این موضوع یا مساله مورد گفتگوی ما دارد، یعنی وحدت اسلامی و فعالیتهای سید در این باره و واکنش های گوناگون استعمار در برابر آن.

شکی نیست که هدف نهضت سید جمال الدین حسینی پیشوای بزرگ آزادی خواهی در شرق و فیلسوف سیاسی و اجتماعی شعیه و مصلح دنیای اسلام و بیدارگر اقالیم قبله ایجاد پایگاه ضد استعماری بود در شرق و ایجاد اتحاد میان مسلمانان و تشکل امت قرآن در برابر استعمار و نجات ایران و ایرانی بخصوص، چنانکه خود در این باره می گوید:

اگر چشم من در او، خیر عباد اللّه نباشد کور باد بهتر است و اگر دستم برای سعادت مخلوق نکوشد از حرکت باز ماند و اگر پایم در راه نجات امت محمدیه قدم نزند شکسته شود. این است مذهب من و این است مشرب من و امید آن دارم که جناب جلالت مآب اجل، به قدر اقتدار خود در خیر ایرانیان مسکین فلک زده بکوشند ... (۲)

این بود که استعمار و استعمارگران در برابر این نهضت وسیع و همه گیر، که به سراسر سرزمین های اسلام کشیده شد، سخت مقاومت کردند و در صدد بر آمدند تا آثار این جنبش فکری عظیم و تحرک اجتماعی و اصلاحی و مقاوم را از میان ببرند. در زمان خود سید تا توانستند او را تبعید و شکنجه و آزار کردند (۳) و به تهمت هایی که

هیچ کم خردی نیز، آنها را در حق شخصیتی و عالمی و مصلحی قرآنی و فیلسوفی مسلمان و علوی و حسینی چونان سید جمال الدین نمی پذیرد متهمش ساختند و یاران و هم فکرانش را سربریدند (۴) و خود او را معلوم نیست به چه صورت تلف کردند (۵).

همین اندازه معلوم است که نگذاشتند احدی مجلس ترحیمی برای درگذشت یکی از بزرگ ترین مردان تاریخ و مجاهدان اسلام بگیرد و جزوه قرآنی برای یکی از سرسخت ترین حامیان قرآن بخواند و یادی از شهادت یا درگذشت یکی از رشیدترین فرزندان حسین بکند. اگر چه به گفته ی خود او: انعدام صاحب نیت، اسباب انعدام نیت نمی شود. صفحه روزگار حرف حق را ضبط می کند. ۸۸

پس از مرگ او نیز اقداماتی صورت گرفت. این اقدامات به طور وسیع در چند جهت و غرض اصلی و عمده این است که مساله اتحاد مسلمانان و بیداری ملل شرق، که هسته مرکزی آرمانها و تعلیمات سید جمال الدین و سرلوحه مقاصد او بود، پا نگیرد و این خطر عظیم استعمار را تهدید نکند. من در اینجا به مناسبت بحثی که دارم تنها به یک جهت، از آن چند جهت، اشاره میکنم.

سید جمال الدین در راه این هدف بزرگ، سفرها کرد، خطابه ها خواند، مقالات بسیار انتشار داد و در این مقصد، باعزم راسخ و قدرت منطق و شور ایمان و حماسه عظیمی که داشت تا آنجا موفق گشت که در شخصیتهای بزرگ و متفکران آن روز جهان اسلام تاثیر بگذارد و هدف خویش را تجسم دهد. به عنوان نمونه باید یاد کرد که مفتی بزرگ مصر، شیخ محمد عبده در سلک شاگردان

سید در آمد و همکار و همگام او شد و روزی بر (نهج البلاغه) شرح نوشت (۶) و چاپ کرد و حتی (خطبه شقشقیه) را جزء خطب امام دانست و با چنین دید، نهج البلاغه را به سراسر سرزمین های عرب و اسلام سرازیر کرد، به طوری که تاکنون بارها نهج البلاغه در کشورهای اهل تسنن چاپ شده است و استادان و محققان اهل سنت، آن را، به صور گوناگون، با حاشیه و شرح با حفظ همان متن و عین انتقادات و اعتراضاتی که از ناحیه امام بر دستگاه خلافت شده است چاپ کرده اند و این همه، دنباله همان کار شیخ محمد عبده است.

باری این ایجاد رابطه اسلامی و مقامات تفاهم، که به دست سید جمال الدین نقشی راستین پذیرفت، استعمار را واداشت تا از راه قلم و تالیف نیز به کار افتد و بکوشد تا رشته های سید را پنبه کند و آثار خوب افکار او را محو سازد و آن وحدتی را که سید تا مراحل چندی به پی ریزیش توفیق یافته بود، دوباره، به دو گانگی و اختلاف مبدل نماید. البته در این مقصود، توفیق کامل نصیب آنان نگشت. زیرا ملل اسلام روز به روز درباره وحدت اسلامی و دیگر مسائل جهان خود حساسیت بیشتر یافته اند. اما بیگانگان چنانکه گفتیم به کوشش برخاستند و در این منظور از پای ننشستند. از این رو دو گروه را برانگیختند:

گروهی خریده شده و مزدور و گروهی معاند، یا سفیه، یا بی اطلاع از مبانی مذهب و تاثیر فرهنگ مذهبی در جوهر اجتماع و عنصر مقاومت و این دو دسته را مامور کردند تا کتابها و مقالاتی بنویسند در توهین به

شیعه و مقدسات شیعه و گاه تکفیر شیعه. آن هم یکی پس از دیگری و در نواحی مختلف کشورهای اسلامی، وبا موضع گیری های متفاوت، که در صفحه (۷) نمونه چندی از این کتابها را نام بردیم. در همین ایام نیز می نگریم که دنباله این خیانت رها نشده است و پس از آن همه تحقیق و تفاهم از سوی علمای بزرگ اسلام، سنی و شیعه، باز گاه در ایام حج، مزدوران استعمار، با نوشتن و پخش رسالاتی در این مقوله، به دشمنان حج و قبله و قرآن مدد میرسانند ... هر کس این کتابها را خوانده باشد و جو انتشار و وقت انتشار آنها را بداند میفهمد که ما چه می گوییم و میفهمد که کتاب هایی را که ما مورد تجلیل قرار می دهیم چه کرده اند.

در مثل، از میان کتاب هایی که به عنوان نمونه نام بردیم، یکی کتاب (الصراع بین الاسلام و الوثنیه) است. مولف این کتاب، عبدالله قصیمی، شیعه را وثنی و بت پرست خوانده و به دنیای وسیع اسلام این گونه معرفی کرده است. گویی از نظریات کفرآمیز علمای مذهب خودش درباره توحید خبر ندارد، که رویت خدا را جایز دانسته اند، (۸) و خدا را هر سال یک بار به زیارت قبر احمد حنبل آورده اند (۹) و ... و ...

آری او شیعه را بت پرست خوانده است،

شیعه ای که به جز آیات توحیدی قرآن و سنت نبوی، خطب توحیدی (نهج البلاغه) دارد،

شیعه ای که در توحید، (دعای عرفه) (۱۰) دارد،

شیعه ای که (صحیفه سجادیه) دارد،

شیعه ای که تعلیمات توحیدی امام باقر و امام صادق دارد،

شیعه ای که در شناخت توحید و دین صحیح، حجت های رسای امام علی بن موسی الرضا (الحجج الرضویه)

دارد،

شیعه ای که معارف تابناک دیگر ائمه طاهرین را به ارث برده است،

شیعه ای که در توحید، دارای سریح ترین و خالص ترین مفاهیم و تعالیم است،

شیعه ای که یک لحظه در تاریخ اعتقادی خود، سخنان و نظریات امثال اشعری و حنبلی و مجسمه و مشبهه و معطله را بر زبان نیاورده است،

شیعه ای که بزرگ ترین علمای علم توحید را پرورده است،

شیعه ای که بهترین و روشن ترین و مستندترین کتابها را درباره توحید و معرفه الله نوشته است،

شیعه ای که گروهی بزرگ از اولیا الله را تربیت کرده است،

شیعه ای که اعمال و عبادات خود را بدون قصد قربت و جهت (وجه) توحیدی صحیح نمی داند،

شیعه ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و قرآن و علی علیه السلام و همه اولاد معصوم علی علیه السلام را نیز به خاطر خدا و قرب به خدا دوست دارد و از آنان پیروی می کند،

شیعه ای که هیچ کتابی، مقاله ای، گفتاری، بنایی، اقدامی، رابی نام خدا نه آغاز کرده و نه به پایان برده است،

شیعه ای که بخشی از عظیم ترین مساجد را در سراسر جهان بنا کرده است،

شیعه ای که در راه استقرار دین توحید و احکام خدا در لحظه به لحظه تاریخ، جان باخته و خون داده و شهید شده است،

شیعه ای که فصلی مبسوط و عملی در کتب فقهی اش در باب معرفت قبله است و بهترین قبله نما را هم اکنون او ساخته است،

شیعه ای که ذبیحه را، بی ذکر نام خدا، نه حلال می داند نه پاک، این شیعه را یک مولف مسلمان در یک مرکز اسلامی، وَثَنی و بت پرست میخواند و آیا عبدالله قصیمی و موسی جار الله و احمد امین و امثال اینان

نمیدانند که چه می گویند و درباره که می گویند و چه می کنند و برای که میکنند؟!

و اینجاست که باز می نگریم که اراده خداوند و لطف تقدیر، از میان شیعه، مردان مصلح و مجاهد و عالمی را بر می انگیزد، تا در قلمرو کتاب و تالیف نیز، رشته های استعمار را پنبه کنند و مبانی و پایه های نهضت اتحاد اسلامی را از نو استحکام بخشند و با نشر علم و معرفت و گسترش تفاهم اصولی، اذهان فرزندان سرزمینهای مختلف اسلام را از آن تیرگی ها برهانند و جامعه اسلامی را همواره برای پاسداری و پیش برد این هدف آماده دارند، مردانی چون میر حامد حسین هندی، سید محسن امین جبل عاملی، سید عبدالحسین شرف الدین موسوی لبنانی، شیخ محمد حسین کاشف الغطای نجفی، شیخ آقا بزرگ تهرانی، شیخ عبدالحسین امینی ... یعنی کسانی که نوع دید و کار مجاهدت بارشان در این راه عظیم بود راه مقاومت در برابر نشر تفرقه.

در اینجا لازم است یاد شود که برخی از کسانی که در صد سال اخیر در جهان اسلام، خود را جزو مصلحان به شمار آوردهاند، چه بسا از مهمترین مبادی فرهنگی یک مصلح اسلامی عاری بودهاند. از این گروه است سید محمد رشید رضا (۱۲۸۲ ۱۳۵۴ ق)، که برخی او را به عنوان (احد رجال الاصلاح الاسلامی) (۱۱) نام برده اند. این (مصلح)، هنگامی که به مساله مهم مربوط به امامت و فلسفه سیاسی در اسلام و جریانات شیعه و تاریخ شیعه میرسد، به صورت انسانی جلوه می کند بی اطلاع، یا مغرض، یا غیر مصلح.

شخصی که در دنیای اسلام در صدد اقدامات روشن فکرانه و ضد استعماری بر میآید، باید اطلاعات

وسیعی در مورد تاریخ و جغرافیای انسانی و اقتصادی اقوام مسلمان داشته باشد، فرهنگ های اقلیمی اسلام را بشناسد، از مذاهب و اعتقادات و ارزشها و فداها و جهادهای فرقه های اسلامی با خبر باشد، ارج آنها را بداند، پاکدل و گشاده سینه و بزرگ اندیش باشد، به ارزشهای فرهنگی و غنای انسانی اقوام مختلف مسلمان به چشم احترام بنگرد در تعبیر از حد ادب نگذرد در مناقشات جانب یگانگی را رها نکند و برادران اهل قبله را یکسان بیند.

از اینجاست که سید جمال الدین اسد آبادی می کوشد تا وطن و مذهبش درست معلوم نباشد و از اینجاست که شیخ محمد عبده چنانکه گذشت بر (نهج البلاغه) شرح می نویسد و آن را منتشر می کند، تا از راه های گوناگون میان فرق اسلام تفاهم پدید آید. اما کردار رشید رضا به عکس این است. او اولا از تاریخ و فقه و حدیث و موقعیت اسلامی رجال شیعه بی اطلاع است. ثانیاً در هر مناسبتی اختلافات مذهبی را دامن میزند و در مورد شیعه اظهاراتی می کند حاکی از بی اطلاعی او از فرهنگ اسلامی شیعی و بی مبالات او درباره ایجاد تفرقه و دامن زدن به آتش اختلافات، صرف نظر از بی ادبی ها و تعبیرهای نامناسب او نسبت به رجال اسلام.

و این چگونگی، برای کسی که خود را در شمار مصلحان دینی می بیند و پیرو مکتب سید جمال الدین و شیخ محمد عبده می داند، هیچگاه شایسته نیست. نمونه آنچه گفتیم سخنان و نسبتهای نادرست و بی ماخذ اوست در حق شیعه در کتاب (السنه و الشیعه) (۱۲). از اینجا میتوان حدس زد که آنچه از این گونه مطالب در تفسیر (المنار)

نیز آمده است، کار رشید رضاست نه شیخ محمد عبده. بنابراین رشید رضا، بیشتر در شمار یک داعی قومیت عربی جای دارد تا یک مصلح اسلامی.

خوب، تا اینجا در این بحث و گفتگو که به عنوان (موضوع دوم) مطرح کردم، پیدا گشت که لزوم حتمی و جدی بیدار بودن در برابر تفرقه افکنی دشمن، اکنون وظیفه ای است قطعی و اسلامی و اجتماعی، زیرا که وضع حساس فعلی ملل اسلام، از هر روز دیگر بیشتر نیازمند تفاهم و همبستگی و وحدت و یکپارچگی است، که باید با دقتی چونان دقت عمل به تکلیف، به فریاد (قرآن کریم) گرایید:

و اعتصموا بحبل اللّه جمیعاً و لا تفرقوا

در ریسمان خدای چنگ در زنید، همه و میراکنید!

و به سخن پیامبر اکرم گوش فرا داد:

«وَ هُمْ یَدٌ عَلَی مَنْ سِوَاهُمْ»

مسلمانان در برابر بیگانگان، همه چون یک دستند.

---

۱ یا برخی کتابها که در سی چهل سال اخیر در ایران انتشار یافته است، که جز تجزیه جامعه و طعمه ساختن آن برای استعمار و تفکیک نیروها از هم و جدا ساختن صفوف از یکدیگر و ترویج بدبینی و ولایتی و بی ایمانی و یاس و تحیر و بی حماسگی، یا بیگانه گرایی، هیچ نتیجه ای نداشته است.

۲ (نقش سید جمال الدین اسد آبادی در بیداری مشرق زمین) /۱۸۷ تالیف سید محمد محیط طباطبائی، با مقدمه و ملحقات از سید هادی خسرو شاهی، چاپ قم (۱۳۵۰ ش).

۳ همان کتاب /: ۱۹۲ (چگونه مرا تبعید کردند).

۴ همان کتاب /۱۶۶: ۱۷۶ (شهدای راه آزادی).

۵ همان کتاب /۲۸۱، نیز کتاب (قصه های استاد) /۲۰ (شهید راه اسلام و آزادی).

۶ همان کتاب /۲۸۲.

۷ به جز تالیف کتاب (کلمات الامام)، با مقدمه ای

شامل تعریفی عظیم از (نهج البلاغه) و تالیف کتاب (مقتبس السیاسه) در شرح عهدنامه مالک اشتر و سیاسی حکومتی امام علی بن ابیطالب علیه السلام.

۸ نظریه معروف اشعری، پیشوای بزرگ اهل سنت در مسئله (رویت).

۹ (الغدیر)، ج ۵/۱۹۹، نقل از (مناقب احمد) تالیف حافظ ابن الجوزی.

۱۰ از امام حسین علیه السلام.

۱۱ (الاعلام)، ج ۶/۳۶۱.

۱۲ (الغدیر)، ج ۳، صفحات ۲۶۶ تا ۲۸۷ دیده شود.

### موضوع سوم: رعایت عواطف و احساسات (۱)

موضوع سوم، مسئله ای است که باید همواره بدان توجه داشت و بر مولف مسلمان اهل هر مذهبی که باشد رعایت آن ضروری است. آن مسئله، رعایت عواطف و احساسات خلق های مسلمان جهان است. مبادا در بحث و منطق خویش، این احساسات را نادیده انگارند و از حدود لازم احترام به سلف (صحابه و تابعان) در گذرند.

البته این حرمت گزاری، به صورت مطلق و دربست منظور نیست، زیرا احترام به صحابه و تابعین اگر نسبت به همه افراد آنان در نظر گرفته شود نه عملی است و نه برای وحدت ایدئولوژیک اسلامی ضروری است و نه به سود اسلام است و نه مطابق سنت پیامبر. زیرا خود اهل سنت نیز عملاً برای همه صحابه و تابعان حرمت قائل نیستند، چون قاتلان عثمان از میان صحابه و تابعان برخاستند و هم خالد بن ولید، قاتل مالک بن نویره صحابی بود در حالی که بارها خلیفه دوم، به ابوبکر اصرار می کرد که بر او حد جاری کن و او را به قصاص قتل مالک بکش و از این قبیل بسیار است.

همین گونه در تابعان کسانی بوده اند از قبیل یزید و عمر سعد و شمر و حتی در صحابه، کسانی بوده اند چون حکم بن ابی العاص و

مروان بن الحکم که پیامبر خود لعن و طرد و نفرینشان کرده است.

پس سنت نبوی نیز احترام به همه صحابه را دربست و بی گفتگو ایجاب نمی کند و افزون بر عمل به سنت پیامبر هم که نه از هیچ مسلمانی می شود توقع داشت و نه باید توقع داشت، زیرا علاوه کردن بر سنت، عین بدعت است (۱).

بنابراین، اینکه برخی از صحابه و تابعین، مورد حرمت برخی از مذاهب اسلامی نیستند، نه با وحدت اسلامی منافات دارد و نه باید موجب طعن و طنز و تکفیری شود نسبت به مسلمانی و اهل قبله ای. چطور می شود که این امر موجب طعن باشد، با اینکه می نگریم که در میان خود صحابه و تابعین طعن و طنز که هیچ، حتی جدال و کشتار نیز بوده است. از باب نمونه میتوان به این قضا توجه کرد:

رفتار حباب بن منذر با ابوبکر (در سقیفه)،

فریاد کشیدن چند تن از طرفداران سقیفه درباره سعد بن عباده صحابی انصاری بزرگ و امیر خزرج که او را بکشید

زبیر و فریاد او که شمشیرم را در نیام نمی کنم مگر با علی بیعت کنید،

فریاد عمر درباره صحابی ای چون زبیر که این سگ را بگیرید و ریختن عده ای و زدن زبیر،

رفتار عثمان با ابوذر غفاری و عمار یاسر و ابن مسعود،

قتل عمار یاسر به دست سپاه شامی معاویه،

رفتار معاویه با حجر بن عدی و کشتن او و یارانش،

مسموم کردن معاویه امام حسن را،

سپس شهادت امام حسین و دیگر فرزندان پیامبر و اصحاب امام به دست اینان و ده ها صحابه و تابعی دیگر که به دست معاویه و یزید و حجاج و دیگر کارگزاران آنان شهید شدند، چونان

محمد بن ابی بکر، مالک اشتر، هاشم مرقال، میثم تمار، سعید بن جبیر و ...

پس صحابی بودن یا تابعی بودن، هیچ مسئله ای را حل نمی کند، مگر اینکه شخص صحابی یا تابعی، همه تعلیمات اسلام را جذب کرده باشد و جنبه های رسوب کرده جاهلیت خویش را معدوم ساخته باشد و شخصیت ثانوی اسلامی پیدا کرده باشد و نسج قرآنی و ریخت محمدی یافته باشد و به مرحله تولدی دیگر رسیده باشد و پس از درگذشت پیامبر و رفتن او چیزی را تغییر نداده باشد و میدانیم که همه آنان که به نام صحابه معرفی شده اند یا تابعی به بداهت تاریخ چنین نبوده اند و اگر همه چنین بودند و این چنین، پس این حدیث نبوی که در (صحیح بخاری) آمده است چیست؟ معلوم است که کتاب (صحیح بخاری) در جهان تسنن، به تصریح باری ما علمای اهل سنت، معتبرترین کتاب است پس از قرآن مجید و در طول حدود ۱۲۰ سالی که از تالیف آن میگذرد، تنها مدرک درجه اول همه مسائل دینی سنی است. مولف این کتاب، حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶ ه)

در این کتاب در کتاب الفتن، این حدیث را نقل کرده است:

پیامبر فرمود:

(در قیامت، من بر لب حوض کوثر ایستاده ام منتظر کسانی که نزد من خواهند آمد. در این هنگام گروهی را از کنار من میبرند و دور میکنند. میگویم:

اینان نیز امت منند. میگویند:

تو نمیدانی، اینان (پس از تو) واپس رفتند و به قهقرا بازگشتند).

نیز مولف کتاب (صحیح) در همانجا، از پیامبر روایت کرده است که فرمود:

میگویم:

(پروردگار من! اینان اصحاب منند) خطاب می رسد: (تو نمی دانی که پس از

تو چه کردند!).

و از این قبیل حدیث در صحیح مسلم و دیگر مآخذ معتبر خود اهل سنت بسیار است.

آیا نباید به این احادیث که سخنان پیامبر است و در مدارک معتبر نقل شده است توجه کرد؟

در اینجا برای اینکه بیشتر روشن شود که این نظریه یعنی نظریه ای که می گوید همه صحابه دربست و صد در صد، عادل و معصوم و بری از خطا و اشتباه نبوده اند اختصاص به شیعه ندارد، به جز اشارهای که به احادیث نبوی در این باره کردم و نمونه ای آوردم، سخن سه تن از محققان اهل سنت را نقل میکنم، یکی، از عالمان مشهور اهل سنت در گذشته و دو تن از مردم این سده.

سخن تفتازانی سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی شافعی (م ۷۹۲ ه)، عالم و ادیب و محقق و متکلم معروف دنیای سنت در نیمه دوم قرن هشتم، مولف کتاب های مشهوری چون (تهذیب المنطق و الکلام) و (شرر عقاید نسفی) و (مقاصد الطالبین فی اصول الدین) (معروف به (مقاصد) و (شرح تفسیر کشاف) و ... می گوید:

جنگ های و کشمکش هایی میان صحابه به وقوع پیوسته است و در کتب تاریخ ثبت شده و از زبان راویان موثق نقل گشته است، ظاهراً این همه دلالت دارد. بر اینکه عده ای از صحابه از راه حق منحرف شدند و ظالم و فاسق گشتند. باعث این انحراف و این ظلم و فسق، کینه و عناد و تباهی و حسد و دشمنی پیشگی و سلطنت خواهی و ریاست طلبی و میل به لذت ها و شهوت ها بوده است، زیرا چنین نبوده است که صحابه، همگی، مبری از گناه باشند و معصوم (۲).

سخن احمد امین مصری این

نویسنده و محقق معاصر اهل سنت که تعصب های او علیه شیعه معروف است نیز در کتاب (فجر الاسلام) می گوید:

آیا به مجرد داخل شدن عرب در اسلام، تعلیمات و آداب جاهلیت و گرایش های جاهلی آنان از میان رفت؟ حق این است که چنین نبود (۳).

سخن عبدالهادی مسعود این ادیب و نویسنده و مورخ مصری، عبد الهادی مسعود ابیاری، نیز چنین می گوید:

برخی از آنان که با علی بیعت کرده بودند، بیعت و پیمان خویش را شکستند (۴) و آنچه را بر آهنگ آن، پیمان استوار کرده بودند تباه ساختند. از اینجا جنگ های داخلی میان مسلمانان بیاغازید (۵) و سرانجام با پیروزی زورمندان پایان یافت. این جنگها با پیروزی حق پایان نگرفت. اگر با پیروزی حق پایان گرفته بود، علی علیه السلام خود مجسمه حق بود و می بایست او بر همه چیز پیروز گردد: بر حیله مکاران، بر نیروی مال و اسلحه، بر جست و خیز ستم و اغراض و دسیسه انگیزی و فریب گستری، گویی خدا می خواست که دولت مسلمانان به محنتی بزرگ دچار گردد در حالی که هنوز اصول اسلام در دل های مردم درست جایگیر نشده بود و رور اسلام آن گونه که ما در آغاز تحقیق درباره قضایای صدر اسلام می پنداشتیم در خون آنان سرایت و نفوذ نکرده بود ... (۶)

و از این گونه اظهارات حق گرایانه، از سوی عالمان و محققان قدیم و معاصر اهل سنت بسیار است و از همین چگونگی و واقعیت نامبرده است که در (قرآن کریم) نیز برخی از آنان به عنوان (فاسق) و (منافق) معرفی شده اند. من یقین دارم که خواننده توجه دارد که ما هم اکنون این مباحث را

طرر نمی کنیم تـا برای گروهی ایجاد آشـفتگی ذهنی کنیم، نه، بلکه چنانکه یاد شـد برای ایجاد هماهنگی ذهنی است و اینکه اگر برادر سـنی ای دید برادر شیعی اش بر یکی از اصحاب خرده می گیرد، به این اندازه، از او نرنجد و جان بر او تیره نسازد و کینه از او در دل نگیرد و او را تفسـیق نکند، و کافر نپندارد و بدان که این مناقشات در طول قرون اسـلامی و از همان آغاز امر و ظهور کردارهای گوناگون در صـحابه در میان علما و نویسـندگان و مورخان مطرح بوده است و حتی به کتب عقاید و کلام استدلالی (چنانکه از تفتازانی نقل کردیم) کشیده است و این نباید (اخوت اسلامی) را به هم زند.

بدین گونه روشن می شود که مسـئله پذیرفتن در بست صحابه و عدالت آنان (۷)، مسـئله ای است سیاسی که بعدها پیدا شد و از این راه خواستند تا هر عملی که آنان کرده اند درست تلقی شود و هر چه که بر رهبران راستین شعار قرآن (ائمه آل محمد) رفته است، نه تنها کفر و ارتـداد به حساب نیایـد، بلکه توجیهی داشـته باشـد و در مورد احکامی از قرآن که نقض کرده انـد و سنت هـایی را که به ضـدش تبـدیل نموده انـد و اجتهاداتی که در برابر نص کرده انـد (۸) و قهراً مقـداری از حقـایق تعلیمی و تربیتی اسلام در این میان پایمال شده است، مورد مواخذه نسل های بعدی اسلام قرار نگیرند.

پس در حقیقت آنچه درست است و شعاری است صحیح، (عدول صحابه) است (یعنی:

عادلان و پرهیزگاران صـحابه)، نه (صـحابه عدول) (یعنی صحابه دربست عادل و پرهیزگار!) (۹). یعنی اینکه در میان صحابه، هم مومن ترین

و فداکارترین کسان وجود داشتند که در نتیجه عمل به اسلام بدان اوج راستین رسیدند و هم کسانی بودند که هنوز بقایای خوی و خصلت پیشین را از دست نداده بودند و با وجود اولی خویش زندگی می کردند و زوایای روحشان از رسوبات و ته نشین های عادات جاهلیت تهی نشده بود. به ویژه برخی از آنان که در سنین آخر عمر پیامبر و پس از فتح ن هایی (فتح مکه سال ۸ هجرت، یعنی ۲۱ سال پس از دعوت پیامبر و تبلیغ اسلام و ۲ سال به مرگ پیامبر) از سر ضرورت در اسلام داخل شده بودند و به اصطلاح مورخین اسلام، (مسلمه الفتح) بودند، مانند ابوسفیان و معاویه، چنانکه دکتر طه حسین می گوید:

ابوسفیان، به هنگام فتح مکه، نگریست که بر سر دو راهی قرار دارد: یا باید در برابر سپاه پیامبر مقاومت کند تا مکه نابود شود، یا باید مجامله و سازش کند و همراه دیگر مردم اسلام آورد و منتظر باشد تا این قدرت سیاسی که هم اکنون از مکه به مدینه و از قریش (مشرک) به انصار (مسلمان) منتقل شده است بار دیگر به دست قریش افتد. اما انتظار ابوسفیان به طول انجامید تا اینکه نواده اش یزید بن معاویه بر سر کار آمد. یزید انتقام غزوه بدر را، با ایجاد (واقعه حره) (۱۰) گرفت. یزید در دشمنی با اسلام و احکام اسلامی، بهترین نمونه جدش ابوسفیان بود (۱۱). نیز محقق سنی مصری، دکتر علی سامی النشار، استاد دانشگاه اسکندریه مصر، می گوید:

اگر کار پس از علی به دست مسلمانان پاک افتاد بود ... ولی کار به دست معاویه بن ابی سفیان افتاد ... هر چه

درباره معاویه گفته باشند و هر اندازه علمای متاخری که تابع روش (سلفیه) هستند و برخی دیگر از علمای اهل سنت بکوشند، تا او را در شمار اصحاب پیامبر قرار دهند، معاویه هیچ لحظه مسلمان نبود و بیش از آنچه با اسلام کرد نتوانست بکند و از اینجا بود که فرزندان فاطمه به پا خاستند و بزرگترین حماسه ها را با خون خود نوشتند:

حسن مسموم شد. حسین، پسر علی و فاطمه، به صورتی کشته شد که تاریخ نظیر آن فاجعه به یاد ندارد. آل مروان با شمشیر برگردن مسلمین سوار شدند. زید بن علی با بر پا کردن حماسه ای دیگر، حماسه ای سخت و با صلابت، کشته شد ... (۱۲)

مورخ دیگری از محققان عرب می گوید:

چون علی درگذشت، نام معاویه، به عنوان خلافت برده شد. بیشتر کسانی که خلافت معاویه را قبول کردند اهل سوریه بودند. اما مردم عراق که شیعیان متعهدی بودند، حسن بن علی را خلیفه شرعی میدانستند. مردم محافظ حجاز، خبر خلافت امام حسن را با شادی پذیرفتند، چرا؟ چون مردم حجاز به مسلمان بودن معاویه و اطرافیانش اطمینان نداشتند، چه اینان پس از اینکه پیامبر (همراه سپاه انصار) مکه را فتح کرد و پیروزمندانه (پس از هشت سال) وارد آن شهر شد، اظهار اسلام کردند. از این رو عده زیادی معتقد بودند که مسلمان شدن معاویه از روی عقیده و ایمان نبوده است. بلکه برای رعایت مصالح شخصی بوده است.

محقق عراقی دیگر، دکتر نوری جعفر، چنین می گوید:

من به هنگام بحث و پژوهش درباره (پیراهن عثمان) (کشته شدن عثمان)، به این عقیده رسیدم که درگیری علی و دشمنان علی در حقیقت و جوهر خود، درگیری

میان دو فلسفه بوده است:

فلسفه ای اخلاقی و نمونه، مبتنی بر قرآن و سنت رسول که ملاک حکومت امام بوده است و فلسفه ای منحرف و مکار و مبتنی بر زندگانی و عادات دوره جاهلیت که دشمنان امام تا گلو در آن غرق بودند.

درگیری علی با دشمنان خود، جریان درگیری پیامبر با کفار قریش پیرو بنی امیه را به یاد می آورد. نهایت در آن درگیری پیامبر در برابر دشمنان بت پرست خویش پیروز گشت، لیکن امام به پیروزی ن هایی دست نیافت تا بتواند بر اندام دشمنان (معاویه و کسانی چون معاویه)، جامه اسلام بپوشاند. گویا دشمنان مطرود پیامبر یعنی بنی امیه و همانندان آنان با پسر عم پیامبر، علی، نیز با همان عقاید باطنی خویش، که با پوششی از اسلام مستور داشته بودند، میجنگیدند، مثلاً معاویه، او پسر هند جگر خوار بود و ابوسفیان. ابوسفیان در هر جنگی که با اسلام شد پیشرو مشرکان بود و هر آشوب و فتنه ای به سرکردگی او برپاگشت. ه

یچ پرچمی علیه اسلام نیافراشتند مگر اینکه پرچمدار او بود. بدون عقیده قلبی اظهار اسلام کرد و با دلبستگی به کفر آن را پنهان میداشت. برای من روشن است که مکاری معاویه پیش از آنکه به ابوتراب (علی) آسیب برساند، به روح اسلام آسیب رسانید. زیرا کشته شدن غافلگیرانه علی، برای شیوع قوای شر میدانی وسیع فراهم ساخت همان قوای شری که امام آنها را، با خداترسی و نشر آموزشهای دین حنیف در بند کشیده بود از اینجا شعله ایمانی که دل مردمان را گرم میداشت و به دل (خلیفه بزرگ) پیوسته بود فرو مرد.

دیگر والیان و حکام در راه تطبیق زندگی جامعه

با تعالیم اسلام سستی پیشه کردند و برای به دست آوردن سلطه بر مردم به دستاویزهای فاسد رشوه، نیرنگ، تهدید و گرسنگی دادن چنگ زدند. روح اسلام پژمرد و طومار تعلیمات اسلامی درهم پیچید و از نفوذ و انتشار افتاد. نتیجه این شد که درمیان جامعه اسلامی، روحیه بی دینی و تدارک ناکامیهای گذشته (۱۳) شایع شد و سطح اخلاق والا، به طور مساوی در حاکم و محکوم، پایین آمد.

سبکسری و لاابالیگری و ستم گستری و اقدام علیه قرآن و تعالیم پیامبر از سوی حاکم و اطاعت و تملق و نفاق از سوی مردم پدیدار گشت و بانگ حقگویان در زیر فشار سرکوبی و خواریاری به خاموشی گرایید. تا کار به جایی رسید که هر کس برای احقاق حق خویش به پا می خاست، (زندیق)، (ملحد)، (رافضی) خوانده می شد و این ماکیاولیها و منافق ها بودند که همه چیز میتوانستند داشت و همه کار میتوانستند کرد.

بنابراین جرم معاویه بزرگتر از مکری است که در حق امام کرد (۱۴)، زیرا او بنیان اسلام را، به عنوان یک نظام سیاسی مبتنی بر نمونه های آرمانی و مکارم اخلاقی، ویران ساخت (۱۵).

و از این قبیل کسان فراوان بودند و این شخصیت پیامبر بود که تا زنده بود، از سویی به صحابه راستین و فرزندان پاک اسلام نیز می داد و از سویی دیگر بر معتقدات و سجایا و گرایشهای درونی این گونه کسان چونان سرپوشی بود، یعنی حشمت و عظمت پیامبر اجازه نمی داد آنان چیزی از امور درونی خویش را آشکار سازند و این بود که تا چهره نهفت، به تعبیر بانوی اکرم، حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیه السلام به اقتباس از قرآن

کریم:

(انقلبتم علی اعقابکم) (۱۶) شدند. اشاره به اینکه سیره پیشین در پیش گرفتند و به آداب و چگونگیهای جاهلیت بازگشتند، یعنی آنچه اسلام در این گور میرانده بود زنده شد و چون آنچه زنده شد، مضادِّ با اسلام بود، قهراً مقداری از عناصر اسلام را میراند و در تداوم حرکت اجتماعی تربیتی قرآن، وقفه افکند. اگر در کار نشر اسلام چنین وقفه ای پدیدار نمی گشت و اسلام همان سان زمان پیامبر، بی وقفه ای و بی عایقی می گسترد و رهبری، پرورده روح قرآن و آموخته دست محمد در راس حکومت (مسجد) قرار میگرفت و منبر همسان تخت نمی شد و (سقیفه) بر (غدیر) تاختن نمی آورد و دستگاه های خلافت پا نمی گرفت و دستهای ستم گستر باز نمی شد و (خون فرزندان پیامبر در همه جای سرزمین های اسلام بر زمین نمی ریخت) (۱۷)

پیشرفت اسلام به گونه ای دیگر می بود و بیشتر روح واقعی اسلام و تعالیم صحیح آن بود که نفوذ می کرد و آنچه برای سربازان اسلام سربازانی که در شرط مفروش، به دستور علی حرکت می کردند مهم نبود، فتور صرفاً نظامی (نه فرهنگی) و غنایم بود.

و حقیقت این است که تنها توجیهی که برای رکود عملی اسلام، پس از پیامبر، وجود دارد، همین چگونگی و واقعیت صحابه است. چون این مساله روشن است که پس از رحلت پیامبر اکرم ما اسلام به معنای مجموعه تعلیمات آن در سطح عمل فرد و جامعه و حکومت از نظر تحلیل تاریخی و شناخت عناصر جریانها و فرق کردن میان واقعیت و حقیقت در آنها، پیشرفتی چندان و چنانکه باید نکرد.

آنچه هم به عنوان فتوحات عملی شد، بیشتر گسترش جغرافیایی و سیاسی بود

تـا نقـل دادن و بردن مفاهیم و تعالیم قرآن (۱۸) و از این رو، ویژگی هـای حکومت اموی، که حکومـتی بود نژادی و مـادی و مضـاد بـا اسـلام و دین و مغـایر بـا حکومت قرآنی اسـلام و بر بـاد دهنـده عظمت حق و حشـمت قبله، خود بـاعث بیچارگی و استیصال اقوام مسـلمان شـد و صـدها حکم به ناحق داد و صـدها خون بنا حق ریخت و تا آنجا کشـید که اسـلام را تباه ساخت (۱۷) و چنان رسوایی نصـیب اسلام کرد که سر فرزند پیامبر در شهرهای مسلمانان، بر سر نیزه رفت و به دیر ترسا رسید (۱۸) و نوامیس وصـی، به عنوان اسـیر در به درِ هـامون هـا گشـتند و این بود که نخستین بـذرهای پیـدایش (شـعوبیه) از همین جا و از همینان شد.

بنابراین شعوبیه زاییده خود عرب است، عرب اموی نژاد پرست متجاوز (۱۹)، عرب به حکومت رسیده و قرآن بر طاق هشته، نه زاییـده دست ایرانی، یـا قومی دیگر. بنـابراین برخی از نویسـندگان عرب، یـا دیگران، که از این بابت به ما ایرانیان حمله کرده اند، قضیه را از روی جهل یا تعمد و غرض وارونه دیده اند و وارونه توجیه کرده اند.

در حقیقت بایـد گفت بنی امیه، انتقـامی را که از آغـاز ظهور پیـامبر در مکه، همواره، به دل داشـتند گرفتنـد. اسـلام انقلابی و مبارزه را به جای خود نشاندند.

سنت پیامبر را محو کردند. مکه را به منجنیق بستند. مردم مدینه را قتل عام کردند. قرآن را هدف تیر ساختند. ا

ولاد پیامبر را کشـتند. نوامیس پیامبر و قرآن را در هامون ها و آبادی ها گرداندند. بدگویی و سب امام بر حق و وصی پیامبر و مجسمه ملموس

اسلام را همه جا رسم کردند. صحابه پاک و حاملان قرآن و علوم قرآن را پیوسته به دست شکنجه و تبعید و آزار سپردند و آواره بیابانها و سر به نیست زندآنها کردند.

آمران به معروف و ناهیان از منکر را خوار داشتند و به کام دژخیم انداختند. دمبدم زندان ساختند و آنها را از احرار و آزادگان انباشتند. حقوق مسلمان و غیر مسلمان را ضایع گذاردند. مقررات اهل ذمه را که اسلام تعیین کرده بود زیر پا هشتند. به خاطر ازدیاد ثروت حکومت، طلب جزیه را به قبول مسلمانی اقوام مقدم داشتند و ... و این چگونگی در حکومت عباسی نیز ادامه داشت. بنابراین، طبیعی است که مردم کشور هایی چون ایران، که به خاطر توحید و عزت و سربلندی و نجات و آزادگی و علم و شرف و تقوای اجتماعی به اسلام گرویده بودند، از حکومت عرب اموی و عباسی متنفر باشند و به دنبال حقیقت اسلام به جستجو برخیزند و طبعاً به سوی ائمه معصوم و عادل از آل محمد صلی الله علیه و آله سوق داده شوند و با دیدن روش علی عملی و تقوای ژرف و سلوک اسلامی و موضع انسانی آن پیشوایان، به بطلان حکومت غاصب بیش از پیش واقف گردند.

آری، حکومتی ضد اسلامی و غیر قرآنی، چگونه می توانست مردمانی را خرسند بدارد که به آهنگ حکومت انسانی توحید، آیینی را پذیرا شده بودند؟ این بود که برای بسیاری از مردم بیدار، آن چگونگی، قابل تحمل، بلکه قابل قبول نبود. برای اینکه مساله دیگری نیز وجود داشت، چون گذشته از دوره اموی و عباسی، به دوره خلفای راشدین نیز که باز

نگریم و در وقایعی، مانند واقعه (فدک) (۲) و واقعه خالد بن ولید و مالک بن نویره دقت کنیم، می بینیم که در همان دوره نیز و حتی در نزدیکی های رحلت پیامبر، حرکاتی شده است دوره از موازین فقه و مبانی اسلامی، حرکاتی که بیشتر در جهت استقرار حکمرانی بوده است، نه در جهت بسط حدود اسلام و احکام قرآن (۲۱).

### موضوع سوم: رعایت عواطف و احساسات (۲)

خوب، حال که چنین بوده است و حال بدین منوال، ملل مسلمان جهان در برابر این سوال قرار میگیرند، که پس از در گذشت پیامبر که چنین شد، چرا شد؟ ... و این چگونگی از دو حال بیرون نیست:

اول:

این که اصحاب پیامبر، همگی، به دستورات پیامبر، وفادار ماندند و خود تماماً از صدیق ترین و مومن ترین مردان روزگار بودند و کمترین بی وفایی نسبت به خواسته ها و دستورات پیامبر و قرآن نشان ندادند و این گروه که در تاریخ، به نام صحابه و اصحاب، معرفی می شوند و به دیگر سخن: هر کس که عنوان (صحابی) داشته و به نحوی، از اصحاب به شمار بوده است همه، بدون استثنا، مردان خدا و دین بودند و همه دستورات پیامبر را عملی کردند و کمترین تحریف یا انحرافی را باعث نشدند و ذرهای خیانت نکردند و هیچ گونه نفاقی و هیچ منافقی در میان آنان نبود و ... اگر این است و با این وصف چنان شده است، که تاریخ گواه است، پس باید بپذیریم که اسلام دینی بوده است یک ربع قرنی و برای چندین سال و بیشتر از این، قدرت اداره و رهبری نداشته است.

دوم:

این که نه، این گونه نیست، بلکه مجموعه تعالیمی را که

پیامبر به صورت قرآن و سنت به جا گذاشت چنانکه هم قرآن کریم و هم خود پیامبر گفته اند برای خوشبختی همه جانبه و سعادت مادی و معنوی همیشگی انسانها بسنده بود و در اسلام قدرت رهبری همه جوامع بشری یا چنانکه اسلام میخواهد: جامعه بشری تا روز رستاخیر وجود داشت، که تا دورترین نقطه ای که یک خانواده انسانی در آن زندگی کند برسد و هدایت کند، اما پس از درگذشت پیامبر چنانکه گفتیم مسئله (انقلاب علی الاعقاب)، پیش آمد. این سیر قهقری با کنار گذاشتن علی بن ابیطالب آغاز گشت و از روز فوت پیامبر مسائل دیرینه زنده شد.

یعنی تا پیامبر مرد، بسیاری از آنچه میرانده بود زنده شدن و جان گرفت و بسیاری از آنچه را زنده کرده بود میراندند. و عده ای از صحابه، چنانکه درخور بود و توقع می رفت، به اسلام و سفارشهای پیامبر وفادار نماندند و سنت پیامبر از جمله سنت متواتر غدیر و سنن مربوط به پیروی از عترت را بر طاق هشتند و عترت را که رهبر شعار قرآن بودند و هم مصداق آیاتی چند از کتابی آسمانی و هم مصداق و محتوای مقدار بسیاری از سنت آه به پیروی از آنان امر کرده بود، منزوی کردند و حدیث متواتر در نزد فریقین (سنی و شیعه)، یعنی حدیث (ثقلین) (۲۲) را مانند بسیاری دیگر از احادیث صریر این مقوله، مقوله رهبری، ناشنیده انگاشتند و اندک اندک حکومت هایی در راس جامعه قرآن قرار گرفتند که از اسلام جز اسم چیزی نداشتند و این همه، باعث رکود حرکات سازنده اسلام شد، نه اینکه خود اسلام نارسا باشد. به دیگر سخن، اگر همه

تعالیم اسلام عملی می شد مخصوصاً آنچه از همه مهمتر بود و پیشوانه همه، یعنی تعالیم مربوط به رهبری، اسلام جهانی میشد، اما پس از در گذشت رسول، برخی را گرفتند و برخی را رها کردند و معلوم است که چون نسخه طبیب را، برخی به کار بندیم و برخی نه، بهبود نیابیم، تا چه رسد به نسخه دین و این همان سخن معقول شیعه است که:

پیامبر به ایجاد عظیم ترین دگرگون کردنها و انقلابها موفق شد و مرده ترین جامعه را به زنده ترین جامعه تبدیل کرد و به پرورش گروهی از بزرگترین انسانهای تاریخ کام یافت و کسانی چون علی، ابوذر، مقداد، سلمان، عمار یاسر، عثمان بن مظعون، عبدالله بن مسعود، قیس بن سعد بن عباده و ... را پرورش داد. اما پس از او چنانکه معلوم است همه آنچه خواسته بود و سفارش کرده بود عملی نشد.

از این رو اسلام به مقصود ن هایی خویش نرسید و از برآمدگاه خورشید تا «فروشدگاه» آن را نگرفت و به دست یزیدها و ولیدها و مروانها و حجاجها و منصورها و متوکل ها و شریح قاضی ها و قاضی ابویوسفها و ماوردی ها و ... افتاد و هَلُمَّ جَرّا

و در حقیقت با مرگ پیامبر، اصل اسلام، منزوی گشت و به صورتی در سینه ی حاملانی چون علی و ابوذر و عمار یاسر و ابن مسعود و ... دفن شد.

و اینهاست و این حقیقتها، که اکنون، بیشتر محققان بی غرض جهان و نوع روشنفکران سایر مذاهب اسلامی نیز بدآنها توجه یافته اند و آن را صریر یا به اشاره گفته اند و بازشناسی تشیع را به منظور بازشناسی اسلام و برای آرمان وحدت اسلامی لازم و

ضروری دانسته اند.

پس اگر می بینیم که فقه شیعه را در الازهر تدریس می کنند و حتی فقیهان مطلع و متخصصان حقوق تطبیقی، آن را بر فقه مذاهب دیگر ترجیح می دهند، اگر بر (نهج البلاغه) حتی با خطبه (شقشقیه)، که تخطئه صریح موضع خلفاست از جانب امام بارها شرح مینویسند و آن را مکرر چاپ میکنند، اگر در تاریخ اندیشه اسلامی، خطب علی علیه السلام را نقطه آغاز فلسفه اسلامی معرفی میکنند، اگر میگویند:

(نخستین متکلم (سخن گو و صاحب نظر درباره اعتقادات و عالم به ایدئولوژی) در اسلام، علی بن ابیطالب بوده است) (۲۳)، اگر امام چهارم، زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام، را برتر از حد و صف میدانند (۲۴)، اگر زیر این عنوان: (دعاهای امام زین العابدین و استفاده هایی که مسلمانان میتوانند از آنها بکنند)، مقابله مینویسند (۲۵)، اگر امام باقر و امام صادق را استادان ائمه مذاهب اربعه میشناسند (۲۶)، اگر زیر عنوان (جعفر الصادق رائد السنه و الشیعه) کتاب مینویسند (۲۸)، اگر میگویند:

(اگر ما مبداء مذاهب اربعه اهل سنت ... و حتی تفسیر و نحو عربی را جستجو کنیم، باز هم ریشه آن به قدوه علم علی بن ابیطالب میرسد) (۲۹)، اگر میگویند:

(بستگی مدرسه حدیث و فقه بلخ، با آل محمد، عین از قرن دوم و اوقات حیات امام ابوحنیفه است) (۳).

اگر ده ها کتاب و مقاله و رساله، درباره حضرت علی و قیام بانوی اکرم حضرت زهرا و ابوذر غفاری و دیگر بزرگان و دعات شیعه تالیف و نشر میکنند، اگر دیوانهای سترگ و کوبنده شاعران بزرگ و در گیر شیعه را، مانند سید شریف رضی (م ۶۴) و ابوالحسن مهیار دیلمی (م ۴۲۸) و

... همواره با مقدمه و شرح چاپ میکنند،

اگر شب عاشورا، درجامع الازهرا، به تجلیل و تحلیل فلسفه قیام حسینی میپردازند و کتاب (سموالمعنی فی سموالذات) را، به عنوان خاطره یک شب عاشورای الازهر مینگارند (۳۱)، اگر مذهب جعفری را مذهب رسمی میشناسند و به جواز پیروی اهل سنت از آن فتوی می دهند و بدین گونه چهار چوبه مذاهب اربعه را میشکنند و سرانجام، (حق اکبر) را میشناسند (۳۲)، اگر با صراحت تمام میگویند:

دست یافتن به فقه آل محمد، دست یافتن به عدالت و هدایت و به ایمنی از گمراهی است و دست یافتن به فقهی است هماهنگ با قرآن، تا ورود به بهشت (۳۳).

اگر میگویند:

ما آرزو می کنیم که مجتهدان و متفکران شیعه همواره بکوشند باری نشر و تعمیق نظریه معنوی شیعی، یعنی دوست داشتن خاندان پیامبر، همان نظریه ای که در عمق و نهاد مذهب شیعه جای دارد و پیوسته این مذهب را شکل داده است ... (۳۴)

اگر میگویند:

بسیاری از محققان، چه در شرق و چه غرب، چه در گذشته و چه اکنون نظرهای نادرست بسیاری درباره شیعه دادهاند، بدون هیچ دلیلی و مدرک قابل اعتمادی. از نظرها را برخی از مردم بازگو میکنند، بی آنکه از خود، درباره صحت و سقم آنها، سوال کنند. یکی از عواملی که باعث شده ست حق شیعه به دست این گونه محققان پایمال شود، بی اطلاعی این محققان است از کتابهای خود شیعه و بسنده کردن آنان به کتاب هایی که دشمنان شیعه نوشته اند ... یکی دیگر از عواملی که باعث شده است حق شیعه پایمال شود، استعمار غربی است که همواره خواسته است شکاف میان سنی و شیعه در

این عصر، بیشتر شود و امت اسلام دچار تفرقه و تجزیه گردد. از این نرو به برخی از مستشرقین پرورده دست خود، اشاره کرده است تـا این نظریـات اختلاف انگیز و دور از انصاف و غیر مطلعانه را، به نام بحث آزاد علمی و دانشـگاهی (آکادمیک)، نشـر دهند ... (۳۵)

اگر میگویند:

مجله (الازهر) از آن همه مسلمانان است، از این رو ما امیدواریم علما و استادان شیعی مذهب، اخبار و مقالات و عقاید خویش را بفرستند تا در این مجله چاپ کنیم و انتشار دهیم. ما از این کار استقبال می کنیم (۳۶). اگر می گویند:

سیاست اموی و عباسـی در سر صورت دادن به مذاهب اربعه، نقش عمدهای داشته است. شیعه در طول هشت قرن، تحت فشار سنگین این دو حکومت بوده است. علمای شیعه با تاثر از جریان های گذشته به احیای راستین فرهنگ و بازسازی کاخ معارف اسـلامی دست زده انـد. شـیعه مردمی مومن و پایبنـد به عقیـده اند. ایمان این فرقه تقلیدی و زبانی نیست و همین ایمان عمیق و جهان بینی مبتنی بر مبانی اعتقادی است که شـیعه در هر قرنی خود به تن هایی آن را زنده نگاه داشـته است و همین ایمان، سر نشاط و پی گیری است که در دعوت شیعه ملحوظ است و همین است سر آن همه فتوحات علمی پیاپی در تالیفات شیعه و این است راز آن فریاد خاموش نشدنی که از کتاب های شیعه، همواره، طنین افکن است ... (۳۷)

اگر می گویند:

چرا به مصـر نمی آییـد؟! چرا در مجالس و کنفرانس های علمی که در مصـر تشـکیل میابد شـرکت نمی کنید؟ وهابی ها، که همه فرق و مذاهب اسلامی با آنان مخالفند، به مصر می آیند

و کتاب های ابن تیمیه و امثال او را نشر میکنند. کتابفروش مصری نیز هنگامی که می بیند این کتاب ها بازار دارد به نشر آنها میپردازد. با این حال، آیا در میان شما شیعه یک تن پیدا می شود که بیدار گردد و به این سرزمین بیاید و کتاب های شما را چاپ کند و نشر دهد؟ کتاب هایی که در مصر چاپ می شود، به همه جهان سرازیر می شود. من نمیدانم چرا علمای شما متوجه این موضوع نیستند و چرا بازرگانان و توانگران شما کاری نمی کنند (۳۸)

اگر می گویند:

خوشبختانه، اهل سنت در دوست داشتن خاندان پیامبر و یاری و تقدیس آنان، با شیعه هماهنگند و در گرایش قلبی ژرف به امام بزرگ علی بن ابیطالب و سزاوارتر بودن امام و فرزندانش برای خلافت، چون شیعه می اندیشند و قبول دارند که منزلت حضرت علی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله، منزلت هارون (وصی حضرت موسی) است نسبت به موسی ... (۳۹)

اگر می گویند:

ما باید در این عصر دین را دوباره و از نو بفهمیم و در این باز فهمی مراحل وجود دارد. یکی از مهم ترین این مراحل، تحقیق درباره چیز هایی است که از پیشینیان به ما رسیده است ... یهودیان برای ایجاد ناهماهنگی در فرهنگ اسلامی کوشش کرده اند. رجال حکومت و خلافت در طول قرنها، برخی از حقایق را پنهان نگاه داشته اند. همین گونه، مسائل تازه ای که اصل دینی و اسلامی نداشته است مطرح ساخته و در میان مسلمانان رواج داده اند. مستشرقین ... نیز در توسعه و نشر اختلاف میان مسلمانان نقش عمده ای به عهده گرفته اند. اکنون ما باید گذشته را، از راه بحث و پژوهش، مانند کف دست روشن

کنیم، تا بتوانیم دریافت اسلامی تازه ای داشته باشیم.

بنابراین هیچ غیر متخصصی و غیر پژوهنده و محققی حق ندارد درباره چیزی که نمی داند سخنی بگوید یا بنویسد. شکی نیست که ما باید درباره مذهب شیعه که یکی از مهم ترین مذاهب بزرگ اسلامی است و بیش از ۱۰ میلیون مسلمان در هند، ایران، عراق و ... اهل این مذهبند تحقیق کنیم، تا بتوانیم به هدف خویش، که اتحاد اسلامی است در چهار چوبه کتاب اللّه، قرآن، برسیم. این مذهب اسلامی نیز، دارای پی های استوار فکری است و در فش آن همواره در اهتزاز است ... علمای شیعه نیز مانند علمای سنی، همه مفاهیم دینی را بر پایه قرآن و سنت نبوی قبول دارند و می فهمند. تحقیقات و پژوهش های علمای شیعه در کلیت فرهنگ بزرگ اسلام، ارزشی ویژه دارد. شیعه در زنده کردن فرهنگ اسلامی میدان داری های بسیار کرده است. حقیقت این است که من در شیعه پشتکاری ممتاز و فرهنگی کم مانند و فطرتی مستقیم میبینم (۴).

اگر میگویند:

شیعه مذهب اسلامی عظیمی است ... موضع گیری شیعه خبر می دهد از دل هایی آباد و سرشار از ایمان، راست و صادق در احساس، آزاد در اندیشه و یکدل و یک زبان در تصمیم. اینهاست آنچه برادران شیعه ما در سراسر کشورهای اسلامی: عراق، ایران، بحرین، یمن، هند، پاکستان و ... بدان معروفند.

این خطای آشکار است که کسی بپندارد شیعه در کشاکش پیش آمدهای هولناکی که معاویه آتش آنها را روشن می کرد، پدید آمده است. نه، چنین نیست، بلکه این مردم از لحظه فوت پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال علی رفتند و شیعه و پیرو او شدند،

یعنی روزی که انصار دعوی خلافت داشتند و دیگر عرب آن را برای مهاجرین می خواستند و بنی هاشم برای خاندان رسول و این اختلاف را عمر از بین برد، اما عمر در مورد خلافت، نظری فلسفی و دور اندیشانه و عمیق نداشت. زیرا او درباره این نظریه فلسفی که حوادث صدق آن را نشان داد به خطا رفت. نظریه این بود که می گفت با خروج خلافت و ولایت مسلمین از خاندان محمد صلی الله علیه و آله اگر چه به دست ابوبکر و عمر و عثمان باشد خلافت به صورتی در می آید که هر کسی از آن دیگری قویتر است آن را تصرف کند و مقام جانشینی پیامبر، هدف و مقصدی می شود برای هر طمع ورز یا خطر جو. (چنانکه چنین هم شد).

اما اگر خلافت، تنها و تنها در دست آل محمد بود، همراه عمل به اصول شوری و خیر اندیشی اسلامی، یعنی اگر عمر این نظریه را تایید کرده بود و پیرو آن شده بود و در آن به گونه ای ژرف اندیشیده بود (یعنی اگر در طرف علی بن ابیطالب قرار گرفته بود و برای رسیدن حق به صاحب آن کوشش کرده بود) این همه مصیبت و سوک در اسلام رخ نمی داد. بلکه اسلام، تا جاودان، زنان بالاترین، پر نفوذ ترین، نور افشان ترین و هدایت آفرین ترین دین در می آمد ... این است آنچه من از مطالعه این گنج راستین احادیث (۴۱) و آداب انسانی (۴۲) که شیعه در سراسر کره زمین به داشتن آنها مشهورند دریافتم ... (۴۳)

اگر می گویند:

امام جعفر صادق (م ۱۴۸)، پیشوای فقه شیعه، استاد دو امام مذهب سنی است:

ابوحنیفه

نعمان (م ۱۵) پیشوای مـذهب حنفی و مالـک بن انس (م ۱۷۹) پیشوای مـذهب مالکی. ابو حنیفه خود بـدین امر اقرار کرده و گفته است:

(لو لا السنتان لهلک النعمان) (یعنی:

اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک شـده بود). مقصود او دو سالی است که نزد امام جعفر صادق علیه السـلام میرفته و چیز می آموخته است (۴۴).

اگر می گویند:

مصـیبت بزرگ وقتی روی می کند که گروهی تازه کار (و کم معلومات)، با عنوان دانشمند و استاد پیدا می شوند و در جامعه آگاهی و اطلاع خودنمایی میکنند! کاش این کسان فروتن بودند و وقتی میخواسـتند به فرقه ای از فرق اسلام و بیشتر از همه به شیعه، حمله کننـد خود را بالاتر از آنچه هسـتند، جا نمیزدند و با این کار روش بحث علمی را تباه نمی ساختند و دروازه علم و شناخت را به روی خود نمی بسـتند. با کمال تاسف باید بگویم، استاد ما احمد امین یکی از همین کسان بود، یعنی کسانی که به هنگام شـناخت یکی از ارکان عظیم تمدن اسلامی رکنی که شیعه بر همه بانیان این تمدن و پدید آورندگان میراث اسلامی در پایه گذاری آن تقدم دارد خود را از رسـیدن به معرفت درست محروم کردند و این ننگ را تاریخ به نام آنان ثبت کرد ... (۴۵)

و اگر می گویند:

نوشتن کتاب و مقاله درباره ائمه آل محمد عبادت است، پس باید به بهترین وجه انجام گیرد.

گفتگو دربـاره آنـان، زنـدگی در زنـدگی است. برای روشن کردن تاریـخ آنـان کمر بسـتن توفیقی است کمیاب و با اخلاص درباره آنان اندیشیدن عنایتی است نه چندان در دسترس و تنها درخور مردان خدا ... (۴۶)

و اگر می گویند:

ما شیعه

ایم، ما از خواندن تاریخ شیعه شدیم ... (۴۷)

اینها و ده ها و ده ها امثال اینها، همه و همه، مظاهر این بازشناسی است. پس، خلاصه این قسمت از سخن این شد که آنچه تداوم پیشروی اجتماعی تربیتی قرآن را کند کرد، مسئله تشتت صحابه و اختلاف آنان بود، که برخی خود باعث این اختلاف شدند و برخی در برابر آن سکوت کردند و به کمک صاحب حق نشتافتند ...

این است آنچه هست و این است که برخی از پژوهشگران بیگانه که درباره مسائل اسلامی مطالعه کرده اند، گفته اند:

۲۵ سال پس از رحلت پیامبر، علی پیشوای مسلمین گردید. در ظرف این ۲۵ سال، همه چیز تغییر کرده بود. مسلمین عربستان دیگر آن قهرمانانی نبودند که جان خود را در راه پیروزی پیغمبر فدا می کردند. امروز مشتهیات نفسانی تحریک شده و روح نفع جویی و کامرانی غلبه داشت نه روح جنگ و جهاد. در مکه و مدینه و در سراسر عربستان، هجوم همه به جانب زر بود. هنگامی که در راس حکومت اسلام، یک مرد دولتمند صراف قرار داشت چگونه ممکن بود وضع غیر از این باشد. (چطور زر ناب بدل به عیار قلب گردید؟) این پرسشی بود که علی در ساعتی که زمام امور اسلام را به دست گرفت از خود کرد و با اندوه و اضطراب با خود می اندیشید:

آیا خواهد توانست جریان اوضاع را تغییر داده و این امپراتوری را که بدو سپرده شده دوباره به سنن و شعائر مقدس عصر پیغمبر باز گرداند ...

و چرا در این مقام، استشهاد کنیم، به گفته دیگر و دیگران؟

امام خود در آغاز خلافت خویش، هنگامی که مردمان در مدینه،

با اصرار با او برای خلافت بیعت کردند، آشکارا این حقیقت را گفته و بر زبان آورده است و امام خود شاهد و ناظر عینی چگونگی های احوال امت در آن ۲۵ سال بوده است، از این رو سخن او بیان واقع محض است.

الا و ان بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث اللّه نبیه (۴۸) ...

اکنون مصیبت و گرفتاری (اداره و رهبری) شما به یقین به حالت آن روز باز گشته است که خداوند پیامبر خود را برانگیخت.

امام آشکارا و صریر، ۲۵ سال گذشته را، دوران تباهی جامعه اسلامی و بازگشت امت به چگونگی ها و عادات و احوال جاهلیت میخواند و اینکه هم اکنون کسی که بخواهد شما را به عنوان امت قرآن و جامعه مسلمان رهبری کند و به صلاح و اصلاح آرد، باید از صفر شروع کند و به نخستین مراحل پیروزی های اسلامی و قرآنی باز گردد و همین کار و وظیفه ای بود که امام بر عهده گرفت و به آهنگ آن به پا خاست و کمر بست، اما معاویه ها و کسانی که در کمین انتقام جویی از دین توحید بودند نگذاشتند. آری، ۲۵ سال خانه نشینی و ۵ سال بلوی نشانی، بلوایی انگیخته از سوی پیمان شکنان (ناکثین) و ستم گستران (قاسطین و دین تباهان (مارقین).

و معنای حدیثی که سنی و شیعه روایت کرده اند، همین است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

بدء الاسلام غریباً و سیعود کما بدء. اسلام در آغاز، تنها و بی یار بود و نا آشنا و زودا که همان سان شود.

و این چگونگی در واقع، از روز رحلت پیامبر آغاز شد.

آیا به شهادت همه عالم، پس از پیامبر

که بانی اسلام بود، اسلام یاری و یاوری و عالمی و فقیهی و قاضیی و مفسری و سلحشوری و گسترنده ای عظیم تر و صمیمی تر و شجاع تر و دلسوزتر و آشناتر و سابقه دارتر و فداکارتر از علی داشت؟ ... علی نه تنها مومن به اسلام بود، بلکه اعلم صحابه بود و صاحب وسیع ترین فرهنگ قرآنی و نیرومندترین وجدان اسلامی و به تعبیر نویسنده مسیحی، جرج جرداق (ضمیر عملاق) این علی بود که از کودکی در دامن وحی و اسلام پرورش یافته بود، این علی بود که در هر لحظه که جزئی از بنای اسلام پی ریخته می شد در کنار بانی اسلام بود، این علی بود که روز نخست برای نشر اسلام با بانی بزرگ همدست و هم پیمان بود، این علی بود که از لحظه بعثت تا لحظه رحلت همه جا با پیامبر بود و همه وقت در خدمت او و این علی بود که به گفته فلسفه دان مصری، دکتر علی سامی النشار، (ربانی امت) بود.

اکنون اگر چون کسی را، (ربانی امت) (۴۹) را و بزرگ ترین یار اسلام را از جریان های اسلام جدا سازند و کنار گذارند، غربت اسلام آغاز نشده است (۵)؟ آری، روزی که پیامبر در گذشت، اسلام هم محمد را از دست دهم علی را و مگر غربت چیست و واقع این است که اسلام حقیقی، همان سان که با مجاهدات علی علیه السلام آفتابی شد با تاراندن علی علیه السلام صحنه مسجد و جامعه غروب کرد، تا سرانجام که به گفته نویسنده عرب، دکتر علی الوردی: دین مساواتی را که پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، با

علی بن ابیطالب علیه السلام در یک قبر مدفون شد (۵۱).

پس آنچه را باید به مسلمین و به ویژه مولفین و ارباب مطبوعات و خطبای آنان توصیه کرد، احترام به سلف است، اما این احترام به سلف اسلام، به خاطر اسلام و به حرمت اسلام، توصیه می شود، بنابراین تا حدی خواهد بود که به خود اسلام و ارزیابی قدرتها و نیروهای آن و باز فهمی مسائل و تعالیم آن صدمه ای نداشته باشد.

## پاورقی های موضوع سوم

---

۱ در این باره که اصحاب پیامبر، از هیچ گونه مخالفتی با یکدیگر ابا نداشتند ارزیابی قدرتها و نیروهای آن و باز فهمی مسائل و تعالیم آن صدمه ای نداشته باشد.

و این گونه مخالفت ها را دلیل بد دینی یا کفر و خروج از اسلام نمی دانستند، آنقدر شاهد و مدرک در تاریخ و حدیث اسلام هست که نمی توان آن همه را در یک جا گرد آورد. بنابراین از باب عمل به روش خود اصحاب، اگر شیعه نسبت به برخی از صحابه بی اعتقاد است نباید بر او نقص گرفت، یا خدای ناکرده، شیعه را به این علت، تفسیق یا تکفیر کرد. زیرا که این کار بر خلاف عمل خود صحابه است. در اینجا برای نمونه، یک مورد فقهی را میآورم. در کتاب (صحیح ترمذی) (که یکی از شش کتاب معتبر اهل سنت است پس از قرآن کریم) درباره (متعه) که اینقدر از بابت آن به شیعه حمله کرده اند، چنین آمده است:

(مردی از اهل شام، از عبدالله بن عمر، درباره متعه پرسید. عبدالله گفت:

حلال است. آن مرد گفت:

پدرت (یعنی عمر) از آن نهی کرده است. عبدالله بن عمر گفت:

اگر کاری را پدرم نهی کرده باشد

ولی پیغمبر اجازه داده باشد، آیا ما سنت پیامبر را ترک می کنیم و دنبال حرف پدرم میرویم؟ (الفصول المهمه فی تالیف الامه /۶۴، چاپ ۴) و در سراسر فقه مسائل بسیاری از این قبیل هست که در آنها بر خلاف نظر یا عمل پیامبر عمل کرده اند و فتوی داده اند از جمله رجوع شود به کتاب (النص و الاجتهاد) به این موضوع، برخی از بزرگان علمای اهل سنت نیز توجه به اعتراف کرده اند، مانند ابن ابی شیبه (م ۲۳۵) کتاب عظیم (المصنف).

۲ (شرر المقاصد)، به نقل از (تتمهالمنتهی) /۴۶.

۳ (فجر الاسلام) /۷۸.

۴ اشاره است به بیعت شکنانی که باعث فراهم آمدن جنگ (جمل) شدند.

۵ (مع رجال الفکر فی القاهره) تالیف سید مرتضی الرضوی، چاپ قاهره، مطبوعات النجار (۱۳۹۴) /۲۳۷.

۶ جالب توجه (و مایه تاسف) است که بر شیعه طعن زده اند که قائل به (عصمت) است، یعنی بیگناه بودن و بری از اشتباه بودن چهارده تن، به تایید و خواست الهی آنگاه خود هر عربی را که نام صحابی بر خویش نهاده است، به نوعی، معصوم میدانند و بری از اشتباه و هوی و هوس و تمایلات نفسی و هر کاری را که کرده است درست تلقی میکنند، نهایت نام را عوض کرده اند، به جای (عصمت) گفته اند (عدالت).

۷ رجوع شود به کتاب مهم (النص و الاجتهاد).

۸ البته عدالت جمیع صحابه، از روزگاران قدیم مسئله ای اختلافی بوده و در میان مسلمانان بر سر آن، بحثها رفته است. در این مقوله مهم، گروهی از محققان اهل سنت، به خصوص در روزگاران اخیر با ما بیشتر هماوا شده اند و پی برده اند که تایید دربست صحابه و چهره ی قدیس دادن به

هر کسی که هر طور شده عنوان صحابی به او داده اند، مسئله ای بوده است بیشتر سیاسی تا دینی. در این باره از جمله رجوع شود به کتاب (اضوا علی السنه المحمدیه) تالیف استاد شیخ محمود ابوریه مصری، فصول مربوط به (عداله الصحابه).

۹ خلاصه (واقعه حره) این است:

مردم مدینه، پس از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام، بیعت خود را با یزید نقض کردند. یزید مسلم بن عقبه مری را با سپاهی گران از شام به مدینه فرستاد. چون مسلم با سپاه خود به سنگستان نزدیک مدینه، معروف به (حره راقم) رسید، مردم مدینه برای دفاع در آمدند. سپاهیان به کشتن مردم دست زدند و جمعی بسیار بکشتند.

مروان بن حکم پیوسته مسلم بن عقبه را به کشتن مردم مدینه تحریض می کرد، تا خلقی عظیم کشته شدند. مردم تاب نیاورده به حرم پیامبر پناه بردند. سپاه مسلم سواره وارد مسجد پیامبر شدند و در آنجا نیز چندان از مردم بکشتند که مسجد و حرم پیامبر را خون بگرفت.

سپس مسلم بن عقبه دست تعدی به اموال و اعراض مردم مدینه دراز کرد و اموال و زنان را تا سه روز بر لشکر خویش مبار ساخت. لشکر شام که دین نداشتند و به حکم (الناس علی دین ملوکهم) آیینی جز آیین یزید نمی دانستند، به تجاوز و تعدی ور بودن اموال و نزدیکی با زنان پرداختند، تا حدی که گفته اند در مسجد پیامبر نیز زنا کردند. برخی از مورخان گفته اند، پس از واقعه حره، هزار زن بی شوهر فرزند زنا زاییدند، که آنان (اولاد الحره) نامیده شدند. ابن قتیبه گفته است:

(در واقعه حره ۱۷۰ تن از صحابه به

کشته شدند)

(الامامه و السیاسه).

پس از این قتل و غارت عام و فساد تام، مسلم بن عقبه مردم را به بیعت با یزید فراخواند و هر کس ابا می کرد او را میکشت. همه اهل مدینه، جز امام زین العابدین علیه السلام و یکی از پسر عموهای امام، بیعت کردند ...

۱۰- (دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه) تالیف استاد سید حسن الامین لبنانی، ج ۱/۹.

۱۱- (نشاه الفکر الفلسفی فی الاسلام)، ج ۲/و، ط چاپ دار المعارف مصر.

۱۲ مقصود ناکامی هایی است که اشراف و فزون طلبان در روزگار مساوات اسلام دیده بودند و از ربودن حقوق دیگران ناکام گشته بودند.

۱۳- بر بیان این محقق بیفزایم که آنچه را با امام کرد با اسلام کرد، زیر امام جز نمونه مجسم اسلام نبود.

معاویه در مبارزات و دشمنی هایش با امام، با چیزی و کسی مبارزه و دشمنی نمی کرد جز با حقیقت متجسد اسلام.

۱۴ (علی و مناوئوه) تالیف دکتر نوری جعفر، چاپ دوم، قاهره، مطبوعات النجار (۱۳۹۴) ۱۰ ۱۱.

۱۵ این تعبیر را بانوی بزرگ اسلام در سخنرانی معروف خویش در مسجد مدینه که پیشتر نیز بدان اشاره شد در حق آنان به کار برده است و از این آیه کریمه اقتباس فرموده است:

(و ما محمد الارسول، قدخلت من قبله الرسل، افائن مات او قتل، انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه، فلن یضراللّه شیئاً و سیجزی اللّه الشاکریم) (سوره ۳، آل عمران، آیه ۱۴۴). یعنی:

محمد فرستاده است، پیش از او فرستادگان فراوان گذشتند. اکنون اگر او بمیرد، یا او را بکشند، آیا شما به چگونگی ها و اوضاع گذشته خود باز می گردید؟ کسانی که چنین کنند و باز پس گردند به خدای گزند

نرسانند هیچ و خدای پاداش دهد سپاس داران را. ۱۱۰ چنانکه ابن خلدون گوید:

(و طلت دماء اهل البیت فی کل ناحیه ...)

(تاریخ ابن خلدون)، ج ۴/۳ چاپ افست بیروت.

۱۶ گو اینکه بیشتر سربازان و فرماندهان مخلص اسلام، به همان نیت نشر دین و

تعالیم، پیش میراندند، اما سردمداران در همه موارد، چنین نبودند.

۱۷ (الصراع بین الامویین و مبادی الاسلام) تالیف دکتر نوری جعفر، چاپ بغداد (۱۹۵۳) نیز (خدمات متقابل اسلام و ایران) تالیف مرتضی مطهری، چاپ تهران، شرکت انتشار، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۱۸ دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی

آه اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زبور

۱۹ معلوم است که مقصود از این عرب، بنی امیه اند و دیگر اعرابی که کار گزار و دنباله رو بنی امیه بودند ... نه اعراب فداکار و مخلص صدر اسلام، که با ایمان آوردن به اسلام و فداکاریها و جانبازیهای خود در راه این دین و کمک به پیامبر اکرم، باعث نضج یافتن دین خدا و نشر آن در جهان شدند و ملتها و اقوام دیگر، از جمله ما ایرانیان، به وسیله آنان با اسلام و مسلمانی و قرآن و قبله، آشنا شدیم.

۲۰- (فدک فی التاریخ)، از سید محمد باقر الصدر، چاپ نجف، دیده شود.

۲۱ (الغدیر)، ج ۱۰.

۲۲ حدیث (ثقلین) یکی از معروف ترین احادیث اسلام است و متواتر نزد سنی و شیعه: (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ...) پیامبر فرمود:

(من در میان شما دو شیء گرانقدر به جا میگذارم:

کتاب خدا و خاندانم

(مقصود علی و ائمه طاهرین است که در روایات دیگر تصریح شده است)

تا هنگامی که به این دو، چنگ در زنید و از آنها

پیروی کنید، گمراه نخواهید بود. این دو از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند) (یعنی تا قیامت)

فراوانی مآخذ این حدیث، از طریق خود اهل سنت وحشت آور است. از جمله ۶ جلد از کتاب عظیم (عبقات الانوار) (تالیف علامه مجاهد کبیر میر حامد حسین هندی م ۶۱۳ ه. ق) ویژه سند و شرح این حدیث است از طریق علمای اهل سنت.

در این کتاب از جمله نقل شده است از گروهی از عالمان بزرگ اهل سنت که گفته اند:

(چون پیامبر اکرم، خاندان خود را در این حدیث، با کتاب خدا (قرآن) قرین و ردیف قرار داده است و قرآن تا ابد در میان امت باقی است، معلوم می شود که از خاندان او نیز، همیشه، کسی که شایسته مقام هدایت باشد وجود دارد).

و در اینجا می بینیم که بزرگان اهل سنت به وجود (امام باقی) و (امام زمان) از خاندان پیامبر، بر پایه گفته خود پیامبر، اعترافات کرده اند به جز اعترافات و احادیث بسیار دیگر در این مقوله، که از اهل سنت رسیده است.

۲۳ (الفرق بین الفرق) بغدادی /۱۷، نیز (مذاهب الاسلامیین) دکتر عبدالرحمان بدوی، ج ۱/۶۷۵.

۲۴ دکتر علی سامی النشار مصری می گوید:

(تنها فرزندی که از حسین ماند علی بن الحسین بود. او برای شیعه، بلکه برای همه مسلمانان، سنتی دیگر پی ریزی کرد. به اجماع اهل سنت و جماعت و شیعه، او به (زین العابدین) (زیور خداپرستان)، (سجاد) (بسیار سجده کننده در عبادت)، و) ذی الثفنات) (صاحب پیشانی و زانوهای پینه بسته از بسیاری نماز) ملقب است، لیکن لقب نخستین بیشتر معروف است. عالم بزرگ این روزگار، محمد بن زاهد الکوثری

او را چنین خوانده است:

(الامام الذی یجل عن الوصف) (نشاه الفکر الفلسفی فی الاسلام)، ج ۲/۱۱۷، چاپ سوم، دارالمعارف مصر.

۲۵ اشاره است به مقاله عالم و مفسر معروف مصری، طنطاوی جوهری (مولف تفسیر معروف) تحت عنوان (ادعیه علی زین العابدین و ماذا یستفید منها المسلمون) مجله (الرضوان)، چاپ الکناهور، سال سوم، شماره ۴/۳ ۷ ۳/۴ و شماره ۱۰ ۶ و شماره ۷/۱۱ ۱۴. نیز ادیب مصری استاد محمد کامل حسین، مقالهای ارد زیر عنوان (واطرفی ادعیه الامام زیر العابدین علیه السلام) (الهام هایی از دعاهای امام زین العابدین علیه السلام نقل از (تبویب الذریعه)، ج ۱/۳۴، پا نوشت.

۲۶ (الامام الصادق و المذاهب الاربعه) اسد حیدر النجفی.

۲۷ تالیف استاد محمود عبدالقادر مصری (یادنامه علامه امینی) صفحات ۵۱۳

۲۸. در اینجا ۱۰ کتاب از تالیفات علمای اهل سنت، درباره مناقب والا و عظمتهای علی و فاطمه و ائمه آل محمد صلی الله علیه و آله، نام برده شده است.

۲۹ (فجر الاسلام) احمد امین /۲۷۶، (هزاره شیخ طوسی)، ج ۱/۸۳ ۸۴، مقاله استاد عبدالحی حبیبی افغانی

۳۰ (هزاره شیخ طوسی)، ج ۱/۸۵.

۳۱ تالیف استاد عبدالله علایلی.

۳۲ اشاره به فتوای خداپسند و حق گرای و مسلمان (شیخ محمود شلتوت)، رئیس اسبق جامع الازهر.

۳۳ (والظفر بفقه آل البیت، ظفر بالعدل و الهدی و بالامان من الضلال و بکتاب الله مقتر نأبه، حتی دخول الجنه). (معجم فقه ابن حزم الظاهری)، مجلد اول، مقدمه دوم، به قلم السید محمد المنتصر الکتانی، چاپ لبنان /۳۹. مقدمه اول، از استاد مصطفی احمد الزرقا.

۳۴ (نشاه الفکر الفلسفی فس الاسلام)، ج ۲/ط، چاپ سوم، مصر (۱۳۸۵). از این کتاب گاه به خاطر حقایقی که در آن اظهار شده است چیزی

نقل کرده ام، اما در این کتاب مانند گروهی دیگر از کتابها درباره شیعه و تشیع و حقایق تاریخ شیعه و مفاهیم فرهنگی تشیع اشتباهات سخیفی نیز راه یافته است.

۳۵ استاد ابو الوفا غنیمی تفتازانی، مدرس فلسفه اسلامی در دانشگاه قاهره نقل از کتاب (مع رجال الفکر فی القاهره) / ۴ ۴۱ تالیف سید مرتضی الرضوی، چاپ قاهره، مطبوعات النجار (۱۳۹۴).

۳۶ شیخ احمد حسن باقوری، از علمای مصر و وزیر اوقاف آن کشور همان کتاب /۵۳.

۳۷ دکتر حامد حفنی داود مصری، استاد ادبیان عربی در دانشکده عالی زبان، رئیس بخش ادبیات عرب در دانشگاه عین شمس همان کتاب /۷۹ ۸۰.

۳۸ استاد ابو الوفا مراغی مصری، رئیس کتابخانه (جامع الازهر) همان کتاب /۴۹ ۵.

۳۹ استاد محمد فکری ابوالنصر، از نویسندگان و فاضلان مصر (المراجعات)، چاپ ۱۷، قاهره، مطبوعات النجار، مقدمه /۹. عبارت آخر سخن وی، اشاره است به حدیث معروف در میان سنی و شیعه، که پیامبر اکرم، خطاب به علی بن ابیطالب فرمود:

(انت منی بمنزله هارون من موسی، الا انه لا نبی بعدی) تو نسبت به من، چون هارونی نسبت به موسی، جز اینکه پس از من دیگر پیامبری نخواهد بود. یعنی:

همچنان که هارون برادر موسی بن عمران وصی و خلیفه و جانشین او بود، تو نیز پس از من، وصی و خلیفه و جانشین من هستی. منتهی موسی خاتم نبوت نبود و پس از او پیامبران آمدند، اما من خاتم نبوتم و پس از من دیگر تا قیامت، پیامبری نخواهد آمد.

۴۰ استاد عبدالهادی مسعود مصری فیومی، مدیر فهرستهای عمومی دارالکتب المصریه و صاحب آثار تحقیقی (مع رجال الفکر فی القاهره) /۲۱۵ ۲۱۶.

۴۱ مقصود کتاب (وسائل

الشیعه) است تالیف شیخ حر عاملی و کتاب (مستدرک

الوسائل) تالیف حاج میرزا حسین نوری.

۴۲ اشاره است به تعالیم والای آل محمد.

۴۳ محمد فکری ابوالنصر (مع رجال الفکر فی القاهره) /۲۶۱ ۲۶۳.

۴۴ دکتر حامد حفنی داود همان کتاب /۶۱ ۷۱.

۴۵ دکتر حامد حفنی داود همان کتاب /۷۱.

۴۶ استاد شیخ محمد زکی ابراهیم مصری، از شخصیتهای علمی مصر، صاحب تالیفات و مقالات بسیار و مدیر مجله (المسلم) همان کتاب /۲۷۲ ۲۷۳.

۴۷ دکتر بانو عایشه بنت الشاطی، استاد زبان و ادبیات عرب در دانشگاه عین شمس، استاد دروس قرآنی در دانشگاه قروبین مغرب همان کتاب /۱۸۳.

۴۸ (نهج البلاغه)، خطبه ۱۶، شرح ابن ابی الحدید، چاپ مصر، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱/۲۷۲.

۴۹ (ربانی) کسی بود که در وی هم فقه بود هم حکمت هم ولایت و آن که خلق را دین خدای در میآموزد و ایشان را بر آن میدارد. (کشف الاسرار) میبدی، ج ۲/۱۷۸.

۵۰ اگر گفته شود:

(در صورتی که توده مسلمان آگاه باشد نه و اگر آگاه نباشد چه جدا کنند و چه نکنند غربت است). گوییم صورت این سخن درست است، اما با اندکی دقت معلوم می شود که حکم بدین اطلاق نیست. چون آگاهی توده بسته است به خواست منابع قدرت. بنابراین اگر قدرت به دست علی و امثال علی باشد، توده آگاه می شود و راه آگاهی بر توده گشوده میگردد. اما اگر قدرت به دست معاویه و امثال معاویه باشد نه، چون آگاهی یافتن توده ها بزرگترین کمک به امثال علی بن ابیطالب است و بزرگترین ضربه بر امثال معاویه بن ابی سفیان و به دیگر سخن: آگاهی توده نیز یکی از پدیده های طبیعی است و

محکوم به احکام و قوانین علت و معلول. اگر مقتضی آگاهی موجود باشد و مانع آن مفقود، توده آگاه میگردد و گرنه، نه و پیداست که در حکومت امثال علی مقتضی آگاهی خلق موجود است و مانع آن مفقود و در حکومتهای دیگر، درست به عکس است:

مانع آگاهی موجود است و مقتضی

آن مفقود.

۵۱ (نقش وعاظ در اسلام) /۱۹۸.

### موضوع چهارم: شناساندن جوهر اسلام

چهارمین موضوعی که باید، پیوسته، بدان توجه داشت، شناساندن جوهر اسلام است در موضوع چهارم این فاصله از زمان و در این روز و این روزگار، که عصر علم و تحقیق و شناخت و تحلیل است و دوران طلب و عطش اندیشه ها و اذهان و این مسئله (شناساندن جوهر اسلام) اهمیتش به مراتب از سه مسئله پیش، بیشتر است، زیرا بازشناسی اسلام و بازگشت به آنچه پیامبر خواسته است و سفارش کرده است و آن را برای سعادت قاطع انسان بسنده دانسته است، اگر مقدمه جهانی شدن اسلام و دریافت کلی حقوق انسان و فلاح خلقها و نجات بشریت از چنگال دیوان و ددان عصر جدید و دوران معصیت تاریخ و افسار گسیختگی معاصر باشد، بزرگترین خدمت به انسانیت و ابعاد متعالی زندگی و عصمت مهتوک تاریخ است و بزرگترین وظیفه ای است که هر مسلمانی می تواند آن را بشناسد. شاید برخی از علما و مصلحین شیعه با این آرزو، به مجاهدات طاقت سوز و جانگاه خویش برخاسته اند.

و اگر مساله شناساندن اسلام مطرح باشد، آیا می توانیم تحت این عنوان، یعنی شناساندن جوهر اسلام و قرآن و اصول تربیتی محمد صلی الله علیه و آله، نظام های خلافت را ملاک قرار دهیم، آیا میتوانیم با نظامهای خلافت اموی و عباسی

و آن عـده از متکلمـان و فق هـایی که به خـاطر منـافع این نظامهـا نه منـافع توده و واقعیت مسائـل قرآنی علم کلاـم را تالیف و مسائل فقه را تدوین کردند (۱) اسلام را معرفی کنیم و آن را در آیینه گفتار و رفتار اینان بشناسانیم؟

آیا میتوانیم، مثلا مانند کشـیش عنود، «پدر لامنس» دشـمن شناخته شده حق و شرق و اسلام (۲) در مقام معرفی تربیت شدگان اسلام، معاویه و یزید و حجاج بن یوسف ثقفی را نام ببرید؟

آیا میتوانیم با واقعه بسـر بن ارطاه (مامور معاویه) در یمن و واقعه مسـلم بن عقبه (واقعه حره) در مـدینه و صـدها جنایت دیگر، امثال اینها، اسلام را معرفی کنیم؟

آیا می توانیم کارهای کسانی چون ولیـد بن یزیـد مروانی اموی و متوکل عباسـی (اکفر بنی عباس) را کار هایی صادر شده از خلیفه رسول اللّه بدانیم؟

آیا این حکومت ها، حکومت هایی اسلامی بوده است و آن حاکمان نمایندگان یک زمامدار اسلامی بوده اند

و آیا؟ ...

و آیا؟ ...

و آیا هیـچ انسان مطلع از تاریخ و وقایع اسـلام و از حکمت و فقه قرآن، میتوان بگوید که منهای سـیره عملی علی و آل علی و معارف ایشان میتوان به معرفی حقیقت اسلام پرداخت؟

فشـرده سـخن در این بخش اینکه، پس از توجه به اهمیت بحث درباره غدیر و معرفی فلسـفه سیاسـی اسلام و راز گستردن این مباحث از این دیدگاه، به چهار مساله باید سخت توجه داشته باشیم:

۱ وضع امروزین جهان اسلام.

۲ بیداری در برابر تفرقه افکنی.

۳ رعایت عواطف خلقهای مسلمان.

۴ شناساندن جوهر اسلام.

پس ما، هم نیازمنـد رعایت وضع امروزین جهان اسـلامیم، هم نیازمنـد بیداری جدی در برابر تفرقه افکنی و تجزیه آفرینی، هم نیازمند رعایت

عواطف مسلمانان و هم نیازمند شناساندن جوهر اسلام و واقعیت حکومت قرآنی و رهبری معصوم.

و این کاری است که دانشمندان مجاهد بسیاری در طول تاریخ از سر ایمان به خدا و انسان و اخلاص در معنویت و استقامت در حماسه برای انجام آن به پا خاسته اند و چنانکه پیشتر یاد کردیم فیلسوف شیعی، ابونصر فارابی، نیز فلسفه سیاسی اسلام را با همین بحث شکل داده است و فیلسوف بزرگ دیگر، ابن سینا، به همین علت در کتاب شفا (فصل امامت و خلافت)، فلسفه (نص) (غدیر) را مطرح کرده است و فیلسوف و ریاضیدان بزرگ، ابوریحان بیرونی، واقعه غدیر را (در الآثار الباقیه) ثبت کرده است و فیلسوف و ریاضیدان بزرگ دیگر، خواجه نصیرالدین طوسی، مبحث پنجم کتاب (تجرید العقائد) را، اثبات خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام نوشته است و در همین راه و همین ارجمندی و عزت و جهاد و حماسه است کتابهای ارجمند و بیدارگر معلم امت و پیشوای بزرگ علمی بغداد در آغاز سده پنجم هجری و متکلم سترگ، محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید و کارهای عظیم شیخ صدوق و ثقه الاسلام کلینی و سید مرتضی علم الهدی و شیخ الطایفه محمد بن حسن طوسی و همین گونه ... تا علامه و مصلح مجاهد حضرت میر حامد حسین هندی مولف کتاب عظیم (عبقات الانوار) و علامه و مصلح مجاهد حضرت سید عبدالحسین شرف الدین عاملی، صاحب (المراجعات) و (النص و الاجتهاد) و (الفصول المهمه فی تالیف الامه) و ...

و در این عصر، نمونه کامل چنین خدمتی به عالم علم و اسلام و چنین بزرگداشت و دفاعی از حق و

انسان و تاریخ و طبیعت و لحظه ها و زمان و عمق و عصمت و حماسه و عصیان اجتماعی، الغدیر است و اگر گفته اند:

الغدیر یوحد الصفوف فی الملاء الاسلامی

کتاب الغدیر صفهای مسلمانان جهان را یکی می کند، برای این است و اگر دهها دانشمند روشنگر از برادران اهل قبله، به سوی نویسنده (الغدیر) دست موافقت و هماهنگی دراز کردند و برای او تقدیر نامه ها نوشتند و در کشورها و سرزمینهای خود در مجلات و روزنامه ها و کلاس های درس و محافل دانشگاهی و منابر عمومی و مساجد جامع به شناساندن کتاب او و ارج کار او پرداختند و به این نیز اکتفا نکردند بلکه در ستایشش قصایدی بلند سرودند و تا توجه یافتند که استادی یا محققی کتاب را ندیده است در دسترسش قرار دادند (چنانکه شخصیت علمی و ادبی معروف مصر، محمد عبدالغنی حسن، الغدیر را برای استاد عباس محمود العقاد میفرستد و عقاد مقالهای مبسوط درباره الغدیر مینگارد)، همه و همه، برای همین است و ما هم که با چگونگی امکانات محدود خویش و عمق نگرانی و لمس عظمت فاجعه بزرگداشت او و معرفی موضعی و هر چه عمیق تر کتابش را، گه گاه، از دست نهشته ایم، برای همین است.

---

۱ (النظم الاسلامیه)، ج ۱/۷۲ به بعد تالیف محقق سنی، دکتر عبدالعزیز الدوری. چاپ بغداد، مطبعه نجیب (۱۹۵۰).

۲ (الامام علی صوت العداله الانسانیه)، ج ۵/۱۲۳۲ تالیف نویسنده و ادیب مسیحی، جرج سجعان جرداق لبنانی.

## عید غدیر در اسلام

### سخن ناشر

تدوین و ترجمه: جواد محدثی

کتاب ارزشمند و عظیم (الغدیر)، اثر محقق بزرگوار و عاشق اهل بیت و مدافع بزرگ حریم ولایت و امامت، علامه عبدالحسین امینی (۱۳۲۰ - ۱۳۹۰ ق) از ذخائر

گرانقدر شیعه است که بر اساس قرآن و حدیث و منابع تاریخی به دفاع از حق و رفع و دفع شبهات مخالفان پرداخته و از چنان تتبع و کاوشی عمیق برخوردار است که برای بعضی باور این نکته که این کار بزرگ و سترک از عهده یک نفر برآید، دشوار است. مباحث سودمند و ابتکاری که در الغدیر آمده، سزاوار آگاهی عموم است. اصل کتاب به زبان عربی است و به فارسی هم ترجمه شده است. اما شاید بسیاری از علاقه مندان ولایت، حوصله یا مجال مطالعه مجموعه عظیم و چند جلدی الغدیر را نداشته باشند.

از این رو این موسسه بر آن شد که برخی از موضوعات بحث شده در (الغدیر) را، به صورت گزینشی و خلاصه، تدوین و در اختیار عموم قرار دهد، تا از این چشمه فیض، بهره مند شوند. در این کار، علاوه بر ترجمه، نوعی تلخیص و چکیده نویسی به کار رفته است، تا مباحث مبسوط و فنی و نقلهای فراوان یک مساله از منابع بیشمار، برای خواننده فارسی زبان خسته کننده نباشد.

امید است که این سلسله جزوات، پیروان اهل بیت علیه السلام را با معارف شیعی و دیدگاه ها و تحقیقات علامه امینی در اثر ماندگارش (الغدیر) آشناتر سازد و گامی در تقدیر از خدمات و زحمات این بزرگ مدافع ولایت علوی محسوب گردد و عنایات خاصه مولی الموحدین، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را فراهم آورد. ان شاء الله.

معاونت پژوهشهای فارسی

## پیشگفتار مترجم

در اینکه (امامت)، تداوم خط نورانی (رسالت) و ضامن اجرای احکام خدا در جامعه است، شکی نیست و بدون این پشتوانه، دین الهی از حالت قانون به صورت اجرا در

نمی آید.

پیش بینی مکتب وحی برای این منظور، همان (وصایت) است که در مورد پیامبران گذشته نیز تحقق داشته و انبیاء الهی برای ادامه دین خداپس از خودشان (وصی) معرفی می کردند تا هادی مردم و مبین شریعت باشد.

در اسلام، آن چه که در روز هیجدهم ذی حجه سال دهم هجری در (غدیر خم) پیش آمد و حضرت رسالت، به فرمان الهی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به امامت و وصایت و خلافت تعیین نمود، یکی از حلقه های همین سلسله نورانی و رشته مستمر (وصایت) بود. در اهمیت آن نیز، همین بس که خداوند به پیامبرش فرمان اکید داد که آن را به مردم (ابلاغ) کند و گرنه رسالت خدا را ابلاغ نکرده است.

پس از انجام آن مراسم نیز، آیه (اکملت لکم دینکم ...) نازل شد که نشان دهنده جایگاه والای ولایت و رهبری در اکمال دین و اتمام نعمت است.

غدیر، کاشتن بذر ولایت درجانها بود و نشان دادن خورشید، به گرفتاران ظلمتها.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم، برای مسلمانانی که (طاعت خدا) را در (اطاعت از رسول) به اثبات رسانده بودند، رهنمود داد که (اطاعت از اولی الامر) را هم در این قائمه قرار دهند، که آن هم اطاعت از خداست.

از این رو، غدیر خم، عید ولایت و رهبری، عید عدالت و حق گستری و عید بشریت و روز (انسان) است، روز پیمان و میثاق با (ولی خدا) و (دین خدا) و (رسول خدا).

دریغ است که بشر، سرچشمه ساز زلال (ولایت علی) سیراب نشود.

بدون ولایت علی، کشتی مسلمانان به ساحل نجات و امنیت نمی رسد. در دنیای طوفان زده ما، نوح، علی

علیه السلام است که ره شناس است و موج آشنا و قاطع و هادی. امت بی امام، رمه ای بی چوپان است و گله ای بی شبان و کشتی بی ناخدا و راه بی علامت و شب بی چراغ! برای پیمودن این راه، چه کسی ره شناس تر از (مولود کعبه) و قاطع تر از (ابوتراب) و پسندیده تر از (مرتضی) و والاتر از (علی)؟

این بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سوی پروردگار فرمان یافت تا (حق مجسم) را آشکارا در بازگشت از (حجه الوداع)، به مردم معرفی کند و (علی بن ابی طالب) علیه السلام را به امامت و خلافت نصب نماید تا پس از وی، مردم در حیرت و ضلالت نمانند. پس، چه روزی شایسته تر از (غدیر) برای عید گرفتن و بزرگ داشتن و شادمانی کردن؟

آن چه می خوانید، فشرده بحثی است که مرحوم (علامه امینی) در جلد اول کتاب ارزشمند (الغدیر)، تحت عنوان (عید الغدیر فی الاسلام) (۱) آورده و با استفاده از منابع فراوان اهل سنت و با تکیه بر روایات و نقلهای راویان و بزرگان آن فرقه، هم به عید بودن غدیر اشاره کرد، هم ریشه تاریخی موضوع را از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بررسی نموده است و این که این مساله، از روزگار حضرت رسول و از زبان و زمان او مطرح بوده است، نه آن که از اختراعات شیعه در قرون بعد و به دست معز الدوله باشد. تبریک و تهنیت گویی مسلمانان، به خصوص ابوبکر و عمر را به علی بن ابی طالب علیه السلام در همان روز غدیر به صورت مستند آورده و بحثی محققانه

هم درباره سلسله سند این نقلها و روایات و معتبر بودن راویان و ناقلان حدیث غدیر و حدیث تهنیت، از دیدگاه خود اهل سنت انجام داده است.

بخش (عنایت خدا و رسول به غدیر) از صفحه ۱۲ همین جلد گرفته شده است.

در مواردی که نقلهای متعدد از منابع مختلف، پیرامون یک موضوع آمده، جهت پرهیز از طولانی شدن نوشته، به ترجمه بعضی از آن نقلها اکتفا شده و به مضمون و محتوای بقیه موارد اشاره شده است.

امید است که این نوشته، خوانندگان گرامی را با گوشه ای از معارف والای گنجینه پر گوهر (الغدیر) آشنا سازد و گامی کوچک در ارج نهادن به کار عظیم حضرت علامه امینی (ره) به شمار آید.

قم - جواد محدثی دی ۱۳۷۵

## عنایت خدا و رسول به (غدیر)

خدای سبحان عنایتی فراوان داشت که حدیث و ماجرای (غدیر خم) علنی و آشکار باشد، تا زبانها و نقل های راویان پیوسته بر مدار آن بچرخد، تا آن که حجت و دلیلی آشکار برای حمایتگر بزرگوار دینش حضرت امام علی علیه السلام گردد.

از این رو، ابلاغ این ماموریت را هنگامی به پیامبرش داد، که همراه جمعیت انبوهی از حج اکبر بازمی گشت.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز در حالی این دعوت را ابلاغ کرد که توده های وسیعی از مردم از شهرها و آبادی های مختلف بر گرد او بودند. فرمان داد تا جلو رفتگان برگردند و عقب ماندگان برسند، آن گاه پیام را به همه گوشها رساند و به حاضران فرمان داد تا به غایبان برسانند، تا همگان راوی این حدیث باشند، در حالی که حاضران بیش از صد هزار نفر بودند.

خداوند به این مقدار بسنده نکرد، بلکه در این باره

آیاتی نازل فرمود، تا پیوسته و با گذشت روز و شب، تلاوت شود، تا مسلمانان هر لحظه به یاد این ماجرا باشند و راه و پیشوایی را که باید به او روی آورند و دین خود را از او فرا گیرند، بشناسند.

این عنایت و توجه خاص را رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز داشت، آن حضرت در آن سال، گروههای مختلف مردم را به حج فرا خواند و مردم، دسته دسته به او پیوستند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانست که در پایان این سفر، آن (خبر بزرگ) را به آنان خواهد داد؛ خبری که قوام بخش بنای مکتب و مایه سروری امت اسلام بر امتهای دیگر و سیطره حکومت اسلام بین خاور و باختر می شد، اگر به مصالح امت می اندیشیدند و راه روشن هدایت را می دیدند و می پذیرفتند. (۲)

به خاطر همین هدف بود که امامان علیه السلام پیوسته یادآور این واقعه بودند و برای اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام به آن احتجاج و استدلال می کردند. خود حضرت امیر علیه السلام نیز در طول حیاتش به آن استدلال می کرد و در اجتماعات و جلساتی که مردم دور هم بودند، از کسانی که در صحنه غدیر حضور داشتند می خواست که آن را بازگو کنند و شهادت دهند. همه اینها به این جهت بود که داستان غدیر، علی رغم گذشت دورانها و سالها، همچنان تر و تازه و شاداب بماند.

از این رو به پیروان خود دستور می دادند که روز غدیر را عید گرفته، دور هم جمع شوند، به یکدیگر تبریک و شادباش گویند، تا آن حادثه بزرگ یاد شود (که اشاراتی به این مساله خواهد

آمد).

در روز غدیر، شیعیان در کنار مرقد مقدس علوی، اجتماع شکوهمندی دارند که بزرگان قبایل و چهره های برجسته شهرهای دور و نزدیک، برای گرامیداشت این خاطره گرامی جمع می شوند و به نقل از پیشوایان دین، زیارت بلندی را روایت و تکرار می کنند که متضمن دلائل امامت و حجتهای استواری از قرآن و حدیث در اثبات خلافت و به ویژه حدیث غدیر است. هر یک از آن هزاران نفر را می بینی که با شادی و مسرت، الفاظ آن را بر زبان جاری می سازد و خدا را سپاس می گوید که او را بر این راه روشن (ولایت)، رهنمون شده است و خود را راوی آن فضیلت و اثبات کننده آن می بیند که به مفاد آن حدیث، ایمان دارد.

کسانی هم که توفیق حضور در آن گردهمایی مقدس را ندارند، در شهرهای دوردست، هر جا هستند آن زیارت را تلاوت کرده و از همانجا به قبر شریف مولی اشاره می کنند.

روز غدیر، برنامه هایی از قبیل روزه، نماز و دعا دارد که همه، احیاگر یاد آنند و شیعیان در شهرهای کوچک و بزرگ و دور و نزدیک و روستاها و آبادی ها به آن می پردازند. میلیونها نفر شیعه که به یک سوم یا یک دوم مسلمانان تخمین زده می شوند، راوی این حدیث و معتقد به آنند و آن را دین و آیین خویش قرار داده اند.

و اما کتب حدیث، تفسیر، تاریخ و کلام شیعه، بر هر کدام که دست بگذاری، می بینی که در اثبات داستان غدیر و استدلال به مفهوم حدیث غدیر، استوار و پرمطلب است، چه کتبی که احادیث را با سلسله سند تا به حضرت رسول صلی الله علیه و آله

نقـل کرده، چه آنهـا که به خـاطر اتفـاقی بودن حـدیث میـان همه فرقه هـای اسـلامی، سـند را نیـاورده و احادیث را به صورت مرسل، نقل کرده است.

فکر نمی کنم که اهل سنت، در اثبات این حدیث و پذیرش صحت آن و گرایش به مفاد آن و صحیح شمردن احادیث غدیر و ادعای تواتر آن، خیلی کمتر و عقب تر از شـیعیان باشند! البته به جز عده ای که بیراهه رفته اند و تعصب کورکورانه، آنان را به گفتار بی پایه واداشـته است. آنان تنها خودشان را عالم و اندیشـمند می پندارند. وگرنه، محققان برجسـته و آگاه و خبره، هیچ شکی در اعتبار سلسله سند حدیث غدیر ندارند و سند آن را به صورت تواتر، به صحابه و تابعین می رسانند. (۳)

### عدم اختصاص به شیعه

از جمله چیز هـایی که موجب جاودانگی داسـتان غـدیر گشـته و مفاد آن را ثابت و محقق ساخته است، (عیـد) قرار گرفتن آن است. روز غدیر، عید به شـمار آمده و روز و شب آن همراه با عبادت و خشوع و جشن و نیکی به ضـعیفان و توسـعه بر خود و خانواده قرار گرفته است و مردم در این جشن، لباسهای خوب و زینتهای خود را می پوشند.

هرگاه که مردم به این گونه امور گرایش داشـته باشـند، در پی عوامل آن رفته، از راویان آن جسـتجو کرده و به سرودن و نقل کردن پیرامـون آن می پردازنـد و این گونه در هر دوره ای، همه سـاله توجه نسـلها به آن معطوف می شود و همواره سـندهای واقعه و متون و اخبار مربوط به آن، خوانده می شود و ماندگار می گردد.

برای یک پژوهشگر در این مساله، دو چیز آشکار می گردد:

۱ – اینکه این عید، تنها به

شیعه مربوط نیست؛ هرچند که شیعه، دلبستگی خاصی نسبت به آن دارد. فرقه های دیگر مسلمین هم در عید گرفتن غدیر، با شیعه شریکند و بزرگانی از غیر شیعه در فضیلت این روز و عید بودنش به خاطر تعیین امیرالمؤمنین علیه السلام به مقام والای ولایت از سوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله سخنانی ابراز کرده اند، چرا که این موسم، موسم شادمانی هواداران علی علیه السلام است، چه او را به عنوان جانشین بلافصل پیامبر بدانند، چه چهارمین خلیفه. (۴)

کتب تاریخ، درس هایی از این عید بر ما می خواند و اینکه امت اسلامی در شرق و غرب، در عید بودن آن متفقند و مصریان و مغربیان و عراقیان، به جایگاه آن اعتنا و اهتمام داشته اند و روز غدیر نزد آنان به عنوان روزی مشخص برای نماز، دعا، خطبه و مدیحه خوانی مشهور بوده است و نامگذاری این روز به عید، مورد اتفاق بوده است. (۵)

ابن خلکان می نویسد:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از مکه در حجه الوداع، وقتی به غدیر خم رسید، میان خود و علی علیه السلام عقد برادری بست و او را برای خود، همچون هارون برای حضرت موسی علیه السلام دانست و فرمود:

(خدایا دوستدارانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار، یارانش را یاور باشد و خوار کنندگان ش را خوار کن) و شیعه را به این روز، دلبستگی خاصی است. (۶)

سخن ابن خلکان را مسعودی هم تایید کرده است، آن جا که می گوید:

(فرزندان علی علیه السلام و شیعیان او این روز را بزرگ می دارند. (۷)

ثعالبی نیز پس از آن که شب غدیر را از شبهای مشهور نزد امت شمرده است، می نویسد:

و این،

شبی است که فردایش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم، بر فراز جهاز شتران خطبه خواند و فرمود:

(من کنت مولاه فعلی مولاه ...) و شیعیان، این شب را گرامی داشته، به احیاء و عبادت می پردازند. (۸) این، به خاطر عقیده شیعه بر این نکته است که نص صریح بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد و شهرت این شب به فضیلت و فرخندگی، بر اساس این باور است که در صبح این شب، حادثه ای مهم و فضیلتی آشکار روی داده و آن روز را مشخص کرده و عیدی فرخنده ساخته است، تا آن جا که در سروده ها نیز در باب نیکویی و مسرت و جلوه، به آن تشبیه می کنند. تهنیت و شادباش گفتن ابوبکر و عمر و همسران پیامبر و صحابه آن حضرت، به علی علیه السلام که به فرمان پیامبر بود، از نشانه های دیگر عید بودن این روز است، چرا که تبریک و تهنیت، از ویژگیهای عیدها و روزهای شادمانی است.

### سابقه عید غدیر

۲ – سابقه این عید، به زمانی دیرین و پیوسته به دوران پیامبر صلی الله علیه و آله می رسد. آغاز آن همان روز غدیر در حجه الوداع بود، که پیامبر خدا پایگاه و قرارگاه خلافت بزرگ خویش را بیان کرد و جایگاه دینی و دنیوی حاکمیت خویش را برای جامعه دینی روشن ساخت و سطح بلند و والای دینش را برای مردم تعیین نمود. از این رو، روزی برجسته گشت و جایگاه آن هر معتقد به اسلام را شادمان ساخت، زیرا پس از این رخداد، خاستگاه انوار فروزان دین روشن گشت و دیگر هوسها و جهالتها نخواهد توانست دین را

به این سو و آن سو بگرداند. چه روزی بزرگتر از غدیر، که خطوط اصلی سنتها و روشهای روشن دین آشکار گشت و آیین به کمال رسید و نعمت پایان گرفت، چیزی که قرآن، آن را اعلام نمود.

اگر روز بر تخت نشستن پادشاهان شایسته است که جشن و چراغانی گرفته شود و اجتماعات بر پا گردد و سخنرانیها و سرودها و مهمانی ها بر پا شود - آن چنان که میان ملتها و نسلها رایج است - پس روزی که حکومت اسلامی و ولایت دینی به فرمان صریح خداوند استقرار یافت و پیامبری که جز به حق سخن نمی گوید، آن را بیان کرد، سزاوارتر است که عید گرفته شود و چون این عید، از اعیاد دینی است، لازم است که غیر از جشن و شادمانی، چیز هایی به آن افزوده گردد که موجب قرب به خداوند است، همچون روزه، نماز، دعا و ...

از این رو، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد همه کسانی که در صحنه غدیر حضور داشتند، از جمله ابوبکر و عمر و بزرگان قریش و چهره های برجسته انصار و همسران پیامبر، به حضور امیرالمؤمنین شرفیاب شوند و او را به خاطر این منصب والا تهنیت بگویند.

### متن تبریک

محمد بن جریر طبری، ضمن بیان ماجرای آن روز، چنین آورده است:

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای مردم!

بگویید:

(با تو پیمان بستیم و با زبان و دست بیعت کردیم و متعهد شدیم که به فرزندان و خانواده خویش برسانیم و جایگزینی بر آن نخواهیم گزید و خدا را بر این میثاق، شاهد می گیریم). آن چه را گفتم، بگویید و به علی علیه السلام به

عنوان (امیرالمؤمنین) سلام دهید و بگویید:

(الحمد لله الذی هدانا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله) - خدا را سپاس که به این مرام، هدایتمان فرمود و اگر خدا هدایت نمی کرد، راه را نمی یافتیم - همانا خداوند هر صدایی و نهانی را می داند. هرکس پیمان شکند، به زیان خویش پیمان شکسته است و هرکس به پیمان وفا کند، خداوند پاداشی بزرگ می دهد. چیزی بگویید که خدا را از شما راضی سازد و اگر ناسپاسی و کفران کنید، همانا خداوند از شما بی نیاز است.

زید بن ارقم گوید:

آن گاه مردم شتافتند و چنین می گفتند:

آری! شنیدیم و گوش به فرمانیم و فرمان خدا و رسول را به جان می پذیریم.

اولین کسانی که با پیامبر و علی علیه السلام دست دادند، عبارت بودند از: ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر و باقی مهاجرین و انصار و مسلمانان دیگر، تا آن که پیامبر خدا نماز ظهر و عصر را با هم خواند. مراسم بیعت ادامه یافت، تا آن که آن حضرت، نماز مغرب و عشاء را نیز با هم خواند و بیعت همچنان ادامه داشت. (۹) و هرگاه که گروهی برای بیعت می آمدند، پیامبر می فرمود:

حمد خدایی را که ما را بر جهانیان برتری داد.

نیز نقل شده که:

عمر بیعت کرد و گفت:

ای پسر ابوطالب، گوارا باد بر تو که مولای من شدی ... و هر صحابی که به دیدار علی علیه السلام می آمد، آن گونه تهنیت می گفت. (۱۰)

نقل دیگر: ... سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیمه مخصوص خود نشست و به امیرالمؤمنین هم فرمود تا در خیمه دیگری بنشیند و به مردم فرمود که در خیمه اش،

علی علیه السلام را تهنیت گویند و چون مردم از تهنیت گویی فراغت یافتند، حضرت رسول همسران خود را فرمان داد که نزد علی علیه السلام رفته، به او تبریک گویند - و چنان کردند - از جمله کسانی از صحابه که تبریک گفتند، عمر بن خطاب بود که گفت:

گوارا باد بر تو، ای فرزند ابوطالب!

مولای من و مولای همه زنان و مردان مؤمن شدی. (۱۱)

در (حبیب السیر) نیز نزدیک به همین مضمون آمده است. (۱۲)

تهنیت گویی ابوبکر و عمر را، به خصوص ناقلان روایات و پیشوایان حدیث و تفسیر و تاریخ از اهل سنت آن قدر نقل کرده اند که نمی توان شمار آنان را نادیده گرفت، چه آنان که مساله را به صورت یک واقعه حتمی و قطعی نقل کرده و از مسلمات دانسته اند، و چه کسانی که با سندهای صحیح از تعدادی از صحابه، همچون ابن عباس، ابوهریره، براء بن عازب، زید بن ارقم و ... نقل کرده اند. (۱۳)

به روایت انس: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و او را بر فراز منبر بالا برد و فرمود:

خداوندا!

این از من است و من از اویم، جز اینکه او نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی است. آگاه باشید!

هر کس را من مولای او بودم، این علی علیه السلام مولای اوست.

علی علیه السلام با چشمانی پر اشک از صحنه بازگشت، عمر بن خطاب در پی او روان شد و به آن حضرت این گونه تبریک و تهنیت گفت:

(بخ بخ یا ابا الحسن!

اصبحت مولای و مولی کل مسلم).

و به روایت براء بن عازب: در حجه الوداع همراه پیامبر آمدیم تا به میان مکه

و مدینه رسیدیم.

حضرت فرمود آمد و دستور داد که همگان برای نماز فرود آیند. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

آیا من از مؤمنان نسبت به خودشان شایسته تر نیستم؟

گفتند:

چرا. فرمود:

(پس من بر هرکس ولایت دارم، این علی، ولی اوست. خداوندا دوستدارانش را دوست بدار و با دشمنش دشمنی کن. هرکسی را که من مولای او هستم، علی مولای اوست) و این سخن را رسول خدا با رساترین صدا بیان می کرد.

پس از آن، عمر بن خطاب، علی علیه السلام را دیدار کرد و گفت:

ای پس ابوطالب!

گوارا باد بر تو. اکنون مولای من و مولای هر زن و مرد مسلمان شدی (هنیئا لک یابن ابی طالب. اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه.)

## عید غدیر و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله

تبریک گویی ولایت در غدیر که به فرمان حضرت رسالت بود و آن بیعت یاد شده و شادمانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

الحمد لله الذی فضلنا علی جمیع العالمین، و نزول آیه قرآن که به صراحت، این روز را روز اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار به واقعه آن روز دانسته است، رمز عید بودن غدیر است. این نکته را حتی طارق بن شهاب مسیحی که در مجلس عمر بن خطاب حضور داشت فهمیده بود، که گفت:

اگر این آیه (۱۴) در میان ما نازل شده بود، روز نزول آیه را عید می گرفتیم (۱۵) و هیچ یک از حاضران حرف او را رد نکردند و عمر نیز سخنی گفت که به نوعی پذیرش حرف او بود و این پس از نزول آیه تبلیغ (۱۶) بود که متضمن نوعی تهدید بود که پیامبر، به خاطر پرهیز و بیم

از پیامدهای ابلاغ آن پیام آشکار از طرف امت، تاخیر در رساندن پیام الهی نکند.

همه این ویژگیها برای این روز بزرگ، موقعیتی والا و ارزشمند پدید آورد، آن چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هـدی و مومنـانی که پیرو آنان بودنـد، از موقعیت این روز شادمان بودنـد. مقصود ما از (عیـد گرفتن) این روز نیز همین است. خود حضرت رسول نیز به این نکته اشاره و تصریح فرموده است، از جمله در روایتی که می فرماید:

(روز غدیر خم، برترین اعیاد امت من است. روزی است که خدای متعال مرا فرمان داد تا برادرم علی بن ابی طالب را به عنوان پرچمی هـدایتگر برای امتم تعیین کنم که پس از من به وسیله او راهنمایی شونـد، و آن، روزی است که خداونـد در آن روز، دین را کامل ساخت و نعمت را بر امتم به کمال و تمام رساند و اسلام را به عنوان دین، برایشان پسندید.)

کلام دیگر پیامبر که فرموده بود:

(به من تهنیت بگویید، به من تهنیت بگویید) (۱۷)

نیز نشان دهنده همین عید بودن روز غدیر در کلام حضرت رسالت است.

خود امیرالمؤمنین علیه السـلام در ادامه خط پیامبر، این روز را عیـد گرفت و در سالی که روز جمعه با روز غدیر مصادف شده بود، در ضمن خطبه عید فرمود:

(خداونـد متعـال برای شـما مؤمنـان، امروز دو عیـد بزرگ و شـکوهمند را مقارن قرار داده است که کمال هر کـدام به دیگری است، تا نیکی و احسان خویش را درباره شـما کامل سازد و شـما را به راه رشد برساند و شما را دنباله رو کسانی قرار دهد که با نور هدایتش روشنایی گرفته اند

و شما را به راه نیکوی خویش ببرد و به نحو کامل از شما پذیرایی کند.

پس جمعه را محل گردهمایی شما قرار داده و به آن فراخوانده است، تا گذشته را پاک سازد و آلودگیهای جمعه تا جمعه را بشوید، نیز برای یادآوری مؤمنان و بیان خشیت تقوا پیشگان مقرر ساخته است و پاداشی چند برابر پاداش های مطیعان در روزهای دیگر قرارداده و کمال این عید، فرمانبرداری از امر الهی و پرهیز از نهی او و گردن نهادن به طاعت اوست.

پس توحید خدا، جز با اعتراف به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفته نیست و دین، جز با قبول ولایت به امر الهی قبول نمی شود و اسباب طاعت خدا جز با چنگ زدن به دستگیره های خدا و اهل ولایت، سامان نمی پذیرد. خداوند در روز غدیر، بر پیامبرش چیزی نازل کرد که بیانگر اراده اش درباره خالصان و برگزیدگان است و او را فرمان داد که پیام را ابلاغ کند و از بیمار دلان و منافقان هراس نداشته باشد و حفاظت او را عهده دار شد ...

(تا آن جا که فرمود:)

رحمت خدا بر شما باد! پس از پایان این تجمع، به خانه ها برگردید و به خانواده خود، وسعت و گشایش دهید و به برادران خود نیکی کنید و خداوند را بر نعمتی که ارزانیتان کرده سپاس گویید، با هم باشید، تا خداوند هم متحدتان سازد، به یکدیگر نیکی کنید، تا خداوند هم الفت شما را پایدار کند، از نعمت الهی به یکدیگر هدیه دهید، آن گونه که خداوند بر شما منت نهاد، و پاداش آن را در این روز، چندین برابر عیدهای گذشته

و آینده قرار داده است. نیکی دراین روز، ثروت را می افزاید و عمر را طولانی می کند. ابراز عاطفه و محبت به هم در این روز، موجب رحمت و لطف خدا می شود. تا می توانید، در این روز از وجودتان خرج خانواده و برادرانتان کنید و در برخوردها و ملاقاتها ابراز شادمانی و سرور کنید ...) (۱۸)

ائمه اهل بیت، این روز را شناخته و شناسانده و آن را عید نامیدند و همه مسلمانان را به عید گرفتن آن دستور دادند و فضیلت آن روز و ثواب نیکوکاری در آن را بیان کردند.

فرات بن احنف می گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

جانم فدایت!

آیا مسلمانان عیدی برتر از عید فطر و قربان و جمعه و روز عرفه دارند؟

فرمود:

آری! با فضیلت ترین، بزرگترین و شریفترین روز عید نزد خداوند، روزی است که خدا دین را در آن کامل ساخت و بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله این آیه را نازل فرمود:

(الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا).

گفتم:

آن کدام روز بود؟

فرمود:

هرگاه یکی از پیامبران بنی اسرائیل می خواست جانشین خود را تعیین کند و انجام می داد، آن روز را عید قرار می دادند. آن روز، روزی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به عنوان هادی امت نصب کرد و این آیه نازل شد و دین کامل گشت و نعمت خدا بر مؤمنان، تمام شد.

گفتم:

آن روز، کدام روز از سال است؟

فرمود:

روزها جلو و عقب می افتد، گاهی شنبه است، گاهی یک شنبه، گاهی دوشنبه، تا ... آخر هفته.

گفتم:

در آن روز، چه کاری سزاوار است که انجام دهیم؟

فرمود:

آن روز، روز عبادت و نماز

و شکر و حمد خداوند و شادمانی است، به خاطر منتی که خدا بر شما نهاد و ولایت ما را قرار داد. دوست دارم که آن روز را روزه بگیرید. (۱۹)

حسن بن راشد از امام صادق روایت می کند که به آن حضرت عرض کردم:

جانم فدایت!

آیا مسلمانان را جز عید فطر و قربان، عیدی است؟

فرمود:

آری ای حسن! بزرگتر و شریف تر از آن دو.

پرسیدم: چه روزی است؟

فرمود:

روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان نشانه راهنما برای مردم منصوب شد.

گفتم:

فدای شما! در آن روز چه کاری سزاوار است که انجام دهیم؟

فرمود:

روزه می گیری و بر پیامبر و دودمانش درود می فرستی و از آنان که در حقشان ستم کردند، به درگاه خدا تبری می جویی. همانا پیامبران الهی به اوصیاء خویش دستور می دادند روزی را که جانشین تعیین شده، (عید) بگیرند.

پرسیدم: پاداش کسی که آن روز را روزه بگیرد چیست؟

فرمود:

برابر با روزه شصت ماه است. (۲۰)

نیز عبدالرحمان بن سالم از پدرش روایت کرده که:

از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مسلمانان غیر از جمعه، قربان، فطر، عیدی دارند؟

فرمود:

آری، عیدی محترم تر.

گفتم:

چه روز؟

فرمود:

روزی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین را به امامت منصوب کرد و فرمود:

(من کنت مولاه فهذا علی مولاه). عرض کردم:

آن روز، چه روزی است؟

فرمود:

به روزش چه کار داری؟ سال در گردش است، ولی آن روز، هیجدهم ذی حجه است.

پرسیدم: در آن روز چه کاری شایسته است انجام شود؟

فرمود:

در آن روز، با روزه و عبادت و یاد کردن محمد و آل محمد، خداوند را یاد می کنید. همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین توصیه فرمود که مردم این روز را عید بگیرند. پیامبران همه چنین

می کردند و به جانشینان خود وصیت می کردند که روز تعیین جانشین را عید بگیرند. (۲۱)

امام صادق علیه السلام نیز روزه غدیر خم را برابر با صد حج و عمره مقبول نزد خداوند می دانست و آن را (عید بزرگ خدا) می شمرد.

در (خصال) صدوق از مفضل بن عمر روایت آمده که:

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم:

مسلمانان چند عید دارند؟

فرمود:

چهار عید.

گفتم:

عید فطر و قربان و جمعه را میدانم. فرمود:

برتر از آنها روز هیجدهم ذی حجه است، روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، حضرت امیر علیه السلام را بلند کرد و او را حجت بر مردم قرار داد.

پرسیدم: دراین روز، چه باید بکنیم؟

فرمود:

با آن که هر لحظه باید خدا را شکر کرد، ولی دراین روز، به شکرانه نعمت الهی باید روزه گرفت. انبیای دیگر نیز این گونه به اوصیای خود سفارش می کردند که روز معرفی وصی را روزه بدارند و عید بگیرند.

در حدیث دیگری (۲۲) امام صادق علیه السلام آن روز را روزی عظیم و مورد احترام معرفی کرده است که خداوند حرمت آن را بر مؤمنان گرامی داشته و دینشان را کامل ساخته و نعمت را بر آنان تمام نموده است و در این روز، با آنان عهد و میثاق خویش را تجدید کرده است. امام، غدیر خم را روز عید و شادمانی و سرور و روز روزه شکرانه دانسته که روزه اش معادل شصت ماه از ماههای حرام است.

در حدیثی دیگر است که، حضرت صادق علیه السلام در حضور جمعی از هواداران و شیعیانش فرمود:

آیا روزی را که خداوند، با آن روز، اسلام را استوار ساخت و فروغ دین را آشکار کرد و آن را برای ما و دوستان

و شیعیانمان عید قرار داد، می شناسید؟

گفتند:

خدا و رسول و فرزند پیامبر داناتر است، آیا روز فطر است؟

فرمود:

نه.

گفتند:

روز قربان است؟

فرمود:

نه، هرچند این دو روز، بسیار مهم و بزرگند، اما روز (فروغ دین) از اینها برتر است، یعنی روز هیجدهم ذی حجه ... تا آخر حدیث.

فیاض بن محمد بن عمر طوسی در سال ۲۵۹ (در حالی که خودش ۹۰ سال داشت) گفته است که حضرت رضا علیه السلام را در روز غدیر ملاقات کردم، در حالی که در محضر او جمعی از یاران خاص وی بودند و امام، آنان را برای افطار نگاه داشته بود و به خانه های آنان نیز طعام و خلعت و هدایا، حتی کفش و انگشتر فرستاده بود و وضع آنان و اطرافیان خود را دگرگون ساخته بود و پیوسته فضیلت و سابقه این روز بزرگ را یاد می فرمود.

محمد بن علاء همدانی و یحیی بن جریح بغدادی می گویند:

ما به قصد دیدار احمد بن اسحاق قمی (از اصحاب امام عسکری علیه السلام در شهر قم به در خانه اش رفته، در زدیم. دخترکی آمد. از او درباره احمد بن اسحاق پرسیدیم، گفت:

او مشغول عید خویش است، امروز عید است.

گفتیم:

سبحان الله!

عید شیعیان چهار تاست:

عید قربان، فطر، غدیر و جمعه. (۲۳)

## پاسخی به یک دروغ

تـا اینجـای بحـث، حقیقـت این عیـد و ارتبـاط آن را بـا همه امت و سـابقه آن را که به دوران پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله میرسد، فهمیدیم.

پس از عهـد پیامبر نیز، عیـد گرفتن این روز، از امامی به امام دیگر رسـیده است و امینان وحی الهی، همچون امام صادق و امام رضا علیه السلام آن را آشکار کرده و یادش را زنده نگه داشته اند. پیش از آنان هم

امیرالمؤمنین علیه السلام احیاگر این عید بود.

سخن و عمل امام صادق و امام رضا علیه السلام در زمانی بود که هنوز نطفه (آل بویه) بسته نشده بود و روایات این دو امام در تفسیر فرات و کافی که در قرن سوم تالیف شده اند، آمده است و این گونه روایات، مدرک و منبع شیعه است که این روز را از دیر زمان عید گرفته اند، در سایه عمل به آن سخنان نورانی و طلایی امامان.

اکنون تعجب از (نویری) و (مقریزی) است که گفته اند این عید را معز الدوله در سال ۳۵۲ پدید آورده است و آن را از بدعتهای شیعه شمرده اند.

نویری ضمن برشمردن اعیاد اسلامی، گفته است:

یک عید هم هست که شیعه آن را ساخته اند و نامش را عید غدیر گذاشته اند و سبب آن، عقد اخوتی بوده که پیامبر، میان خود و علی علیه السلام در روز غدیر خم بست و (غدیر) برکه ای است که آب چشمه در آن بریزد و اطرافش درختهای انبوه باشد. بین غدیر و چشمه، مسجد پیامبر است. روزی را که شیعه عید ساخته اند، هیجدهم ذی حجه است، چرا که آن برادری در حجه الوداع سال دهم هجری بود و اینان شب غدیر را با نماز زنده می دارند و فردایش، پیش از زوال، دو رکعت نماز می خوانند و شعارشان در این روز، پوشیدن جامه نو و آزاد کردن برده و نیکی به دیگران و قربانی کردن است و اولین کسی که این روز را عید قرار داد، معز الدوله بود (که اخبار او را در قضایای سال ۳۵۲ خواهیم آورد) و چون شیعه، این عید را ساختند و از سنتها و مراسم خویش قرار دادند، عوام

اهل سنت نیز در سال ۳۸۹، مثل شیعیان روزی را روز شادی و جشن قرار دادند و آن را هشت روز پس از عید شیعه تعیین کردند و گفتند:

این روز، روز داخل شدن پیامبر و ابوبکر به غار است و در این روز، زیورها و جشنها و آتش افروختن هایی را رسم نمودند ...) (۲۴)

مقریزی نیز گفته است:

عید غدیر، عید مشروعی نبوده و هیچ یک از پیشینیانی که مقتدای مردمند به آن عمل نکرده اند و اولین باری که در تاریخ اسلام دیده شده، در روزگار معزالدوله است که در سال ۳۵۲ آن را بنا نهاد و شیعه نیز از آن پس، غدیر را عید قرار داد ... (۲۵)

چه می توان گفت درباره نگارنده ای که پیش از آن که حقیقت تشیع را بشناسد، درباره تاریخ شیعه می نگارد، یا آن که حقیقت را شناخته، ولی هنگام نگارش، آن را فراموش کرده است، یا به دلایلی از آن چشم پوشیده، یا آن که نمی فهمد چه می گوید، یا آن که به آن چه می گوید، بی اعتناست! مگر مسعودی (م ۳۴۶) نمی گوید:

فرزندان و شیعیان علی علیه السلام این روز را گرامی می دارند؟ (۲۶) مگر کلینی، راوی حدیث در کافی (م ۳۲۹) و پیش از او فرات کوفی در تفسیرش آن را نگفته است؟

این کتابها پیش از تاریخی که مقریزی گفته (یعنی ۳۵۲) تالیف شده است. مگر فیاض بن عمر در سال ۲۵۹ از آن خبر نداده و نگفته است که امام رضا علیه السلام را دیده است که این روز را عید می گرفت و فضیلت و سابقه اش را می گفت و آن را از پدرانش از امیرالمؤمنین نقل می کرد؟ مگر امام صادق علیه السلام (م

۱۴۸) خبر از آن نداده و اینکه پیامبران پیشین هم روز نصب وصی را عید می گرفتند، آن گونه که سلاطین و امرا، روز به تخت نشستن خود را عید می گرفتند؟

امامان شیعه علیه السلام در دوران های کهن و زمان خویش پیروانشان را به انجام کارهای نیک و دعا و عبادت در این روز دستور می دادند. حدیثی که از (مختصر بصائر الدرجات) نقل شد، نشان می دهد که در اوایل قرن سوم، غدیر از اعیاد چهارگانه مشهور شیعه بوده است.

این است حقیقت غدیر. اما آن دو نویسنده خواسته اند از شیعه ایراد بگیرند، آن سابقه شایسته را انکار کرده و غدیر را از بدعت های منسوب به معزالدوله دانسته اند و به خیال خود پنداشته اند که هیچ تاریخ شناسی سخن آنان را به نقد نخواهد کشید! ...

### تاج امانت

چون صاحب خلافت و ولایت، به منصب جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله معین شد، شایسته بود که تاجگذاری کند، همچنانکه سلاطین و امیران عادت دارند.

تاجهای زرین و جواهرنشان، از نشانه های پادشاهان ایران بود و عرب، عمامه را جایگزین تاج ساخته بود. جز بزرگان و اشراف، عمامه بر سر نمی نهادند و دیگران بیشتر در صحرا و دشت، سر برهنه بودند، یا کلاه بر سر داشتند. عمامه نزد عرب، به منزله تاج نزد دیگران بود. از این رو از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که عمامه ها، تاجهای عرب است (العمائم تیجان العرب) (۲۷) و به عمامه، تاج می گفتند و افراد اندکی عمامه داشتند و هرگاه می خواستند کسی را به سروری و بزرگی برسانند عمامه ای سرخ بر سرش می نهادند.

از لقبهای پیامبر نیز یکی (صاحب التاج) است، یعنی صاحب عمامه. (۲۸)

بر

این اساس، رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر، امیرالمؤمنین را به شکل خاصی عمامه بر سر نهاد که نشانگر شکوه و جلوه او باشد. به دست مبارکش، عمامه مخصوص خودش را (به نام سحاب) در برابر دیدگان آن جمع انبوه، بر سر علی علیه السلام نهاد، تا نشان دهد که این تاجدار، همچون خود رسول الله، حاکم و فرمانرواست، جز این که ابلاغگر از سوی آن حضرت و جانشین پس از اوست. از خود علی علیه السلام روایت است که:

پیامبر اکرم روز غدیر خم بر سر من عمامه گذاشت و یک طرف آن را از پشتم آویخت (و در نقل دیگر: یک طرف آن را روی دوشم انداخت) ... خداوند، روز جنگ بدر و حنین، مرا با فرشتگانی امداد کرد که این عمامه را بر سر داشتند. نیز از او روایت است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمامه بر سر علی علیه السلام نهاد، فرمود:

برو، رفت، فرمود:

بیا، آمد. آن گاه روی به اصحاب فرمود:

تاج فرشتگان نیز همین گونه است. (۲۹)

این روز تاج گذاری، فرخنده ترین روز در اسلام و بزرگترین عید برای موالیان امیرالمومنین علیه السلام است و در عین حال، یکی از عوامل و انگیزه های کینه توزی ناصبی ها با علی علیه السلام است.

## تذکر

(مولف بزرگوار، علامه امینی (ره) پس از این بحث، سخن مبسوطی پیرامون سند حدیث دارد. از آن جا که ممکن است برخی کج اندیشان و مغرضان نسبت به سند حدیث غدیر تشکیک کنند و آن را ضعیف بشمارند، مولف بر اساس مستندات فراوان، نظرات محققان و مولفان و صاحبنظران اهل سنت را که درباره حدیث و سند و

رجال، اظهارنظر می کنند، آورده و از زمانهای کهن تا عصر حاضر را مورد بررسی قرار داده است که همه، حدیث را متقن و راویان آن را موثق شمرده اند.

تعابیری که در نوشته های آنان به کار رفته، متنوع است، از قبیل: حدیث حسن، صحیح، متواتر، مامون علیها، موافق بالاصول، ثابت، لا اعرف له علة، اجماعی، مستفیض، مشهور، روته الثقات، قویه الاسناد، حسان، لامریه فیه، اتفق علیه جمهور اهل السنه، نص، المفیده للعلم، طرقه کثیره، رواه من الصحابه عدد کثیر و ... که همه، حاکی از اعتبار این حدیث، به خصوص ذیل آن که مربوط به تهنیت گویی دو خلیفه به علی بن ابی طالب علیه السلام است، می باشد و پاسخی علمی و محققانه است به کسانی که حدیث غدیر یا ذیل آن را تضعیف و تشکیک کرده اند. این بحث گسترده و محققانه در ص ۲۴۹ تا ۳۱۳ کتاب آمده است.)

## غدیر شناسی (پاسخ به ۷۲ سوال پیرامون غدیر)

### سرآغاز

نام نویسنده: محمد دشتی

بسم الله الرحمن الرحیم

غدیر، زلال حقیقت همیشه جاری است. شیعه برای غدیر و غدیر، همه چیز شیعه می باشد. غدیر، نام دیگر شیعه و تشیع است. شیعه با غدیر معنا پیدا کرد، و ماهیت وجودی خود را یافت که بدون غدیر، شیعه تشیع معنایی نخواهد داشت. غدیر رمز پایداری و تلاش و کوشش جاودانه عاشقان خداست. غدیر رمز و اکمال دین و اتمام نعمت پروردگاری است. غدیر علة العلل جاودانگی رسالت است. غدیر علت اصلی تداوم دین و جاودانگی احکام الهی است. غدیر ریشه تمام فضیلت ها، شرافت ها، ارزشها، و به تکامل رسیدن هاست. غدیر عامل اصلی ایثارگریها، فدا شدن ها، فدائی دادن ها، شهادت ها، سر بر دار شدن ها، و عاشوراهای مکرر تاریخ است. چون غدیر سامان یافت، عاشورا

تحقق پذیرفت و عاشورائیان همیشه تاریخ در تداوم خط اسلام ناب، و خط ولایت و غدیر، برای پای فشردن در خط غدیر در تداوم وفاداریها، رعایت عهد و پیمان ها، به استقبال شهادت رفتند و خواهند رفت. اگر غدیر نبود، عشق می مرد و رسالت ناتمام می ماند و گلواژه های شهادت و ایثار بی معنا بود و رسالت بدون ولایت در توطئه های مکرر خناسان فرو می خشکید.

آنگاه که رسالت با غدیر همیشه جاری ولایت پیوند خورد. دین الهی کامل شد که فرمود:

الیوم اکملت لکم دینکم.

امروز نیز غدیر باوران عاشق شهادت، ابر قدرتها را به سقوط کشاندند و در عصر اسلحه های اتمی، همه سلاح های مدرن را با ایمان و خون، شکست دادند و ترس را ترساندند و مرگ را خجل کردند. چه اینان پیرو امام غدیرند. امامی که در غدیر، بیعت عمومی مسلمانان برای رهبری او تحقق یافت و امامت او و فرزندان معصومش تا قیامت و رجعت، شناسانده شد و امت اسلامی با تحقق ولایت به ابدیت پیوند خورد، و عزت و سربلندی مسلمانان جاودانه گردید و آینده نیز آن امام غدیر است که با دست توانمند غدیر باوران عاشق، و منتظران تشنه زلال حقیقت غدیر، بازسازی خواهد شد و زمین با نور پروردگاری روشن خواهد گشت و پس از طلوع آخرین خورشید از سلاله غدیر، غدیر باوران منتظر در رکاب او حاضر شده و به پاکسازی زمین همت خواهند کرد.

پس گذشته ما با غدیر سامان یافت و امروز و فردای ما در پرتوی غدیر نور می گیرد، معنا پیدا می کند به امید آن روز که فرزند راستین غدیر، رمز و راز غدیر را بر همگان باز گوید. انشاء الله

قم، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام محمد دشتی

## ۱ پیرامون غدیر

سوال ۱:

غدیر چه معنایی دارد؟

پاسخ:

رود کوچکی که مقدار کمی آب همواره در آن جاری باشد.

چون در صحرای نزدیک (جحفه) رود کوچکی وجود داشت آن را به صحرای غدیر نام نهادند.

سوال ۲:

چرا حادثه عظیم بیعت مردم با امام علی علیه السلام با نام غدیر معروف شد؟

پاسخ:

بیابان غدیر خم پس از سرزمین (جحفه) در ۳ میلی (۱)

مکه قرار دارد، و در آنجا رود همیشه جاری وجود داشت، چون برای اعلام ولایت امام علی علیه السلام و بیعت ۱۲۰ هزار حاجی از زن و مرد، دو روز در آنجا توقف کردند، و در آن هوای گرم و کمبود آب، از آن رود کوچک استفاده می شد، آن حادثه بزرگ به نام (غدیر) معروف شد. از آن پس در نوشته ها و گفته ها و شعرهای گوناگون، روز بیعت عمومی مردم با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با نام غدیر مطرح گردید.

سوال ۳:

آیا با نامهای دیگری نیز آمده است؟

پاسخ:

نام معروف حادثه عظیم بیعت عمومی مردم با امام علی علیه السلام همان غدیر است اما با نامهای دیگری نیز مطرح شده است مانند:

یوم الو لایه (روز اعلام ولایت) یوم البیعه (روز بیعت) یوم الدوح (روز بزرگ، که حادثه بزرگی در آن رخ داد، یا روزی که مردم در کنار درختان تنومند صحرای غدیر، از سایه های آن استفاده می کردند و سایبان برای خود درست نمودند.) (۲)

سوال ۴:

حادثه عظیم در چه روزی تحقق یافت؟

پاسخ:

روز پنجشنبه، سال دهم هجرت، هیجدهم ذی الحجه، درست هشت روز پس از عید قربان، در صحرای غدیر خم فرمان بیعت عمومی مردم با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف خدا و فرشته وحی صادر شد که:

یا ایها الرسول بلغ

ما انزل الیک. (۳)

(ای پیامبر آنچه نسبت به ولایت علی علیه السلام به تو ابلاغ کرده ایم برای مردم بازگو)

سوال ۵:

پس از کدام مراسم مهمی غدیر شکل گرفت؟

پاسخ:

پس از مراسم حج واجب، که مسلمانان بلاد اسلامی چون شنیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مراسم شرکت دارد، به گونه ای گسترده شرکت کردند، و چون آخرین حج رسول خدا صلی الله علیه و آله و در روزهای آخر عمر آن حضرت بود آن را (حجه الوداع) نامیدند.

شیخ کلینی روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از هجرت ده سال در مدینه ماند و حج به جا نیاورد تا آنکه در سال دهم خداوند عالمیان این آیه را فرستاد که:

و اذن فی الناس بالحج یا توک رجالا و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق لیشهدوا منافع لهم. (۴)

(ای رسول خدا!

در میان مردم برای سفر حج ندا در ده و همه را به مراسم حج فراخوان تا مردم پیاده و سواره و از راه دور به سوی تو آیند)

پس امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله مؤذنان را که با آواز بلند به مردم اطلاع دهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این سال به حج می رود.

سوال ۶:

چرا در آخرین سفر حج پیامبر صلی الله علیه و آله حماسه غدیر مطرح شد؟

پاسخ:

هر پیامبری دارای جانشین و امام بوده و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می بایست جانشین و امامی داشته باشد که او را معرفی و برای او از مردم بیعت بگیرد، اما در کجا و در میان کدام جمعیت؟

در کدام

اجتماع عظیمی می شود مسئله بیعت برای امامت امام علی علیه السلام را بگوش مسلمانان جهان رساند؟ اجتماع عظیمی چون سفر حج، آن هم حجه الوداع، که همه مسلمانان از سراسر بلاد اسلامی به جهت حضور شخص پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت کرده بودند بهترین موقعیت بود.

سوال ۷:

حجه الوداع چیست و کدام خاطره را در ذهن انسان تداعی می کند؟

پاسخ:

شرکت رسول گرامی اسلام در مراسم حج سال دهم هجرت را (حجه الوداع) می نامند. زیرا دیگر پیامبر اسلام نتوانست به حج برود، آخرین سفر حج آن حضرت را وداع با حج نامیدند، و چون پس از مراسم حج آن سال در روز هیجدهم ذی الحجه در صحرای غدیر خم، ولایت امام علی علیه السلام و دیگر امامان معصوم شیعه تا قیام حضرت مهدی علیه السلام را مطرح کرد و از عموم مسلمانان بیعت گرفت، نام حجه الوداع، حادثه غدیر خم را در دلها زنده می کند.

سوال ۸:

چرا در شهر مکه یا عرفات و منی در مراسم حج بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح نگردید؟

پاسخ:

فرمان الهی پس از خارج شدن از مکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله ابلاغ شد، و برخی از علل آن چنین است. اگر در مراسم شهر مکه یا عرفات یا منی این حقیقت مطرح می شد شاید جاذبه روز غدیر را نداشت و دلها و مغزها را بخود جذب نمی کرد، چون همه در حال عبادت و انجام مراسم بودند.

اما پس از پایان مراسم حج و کوچ کردن حاجیان به سوی شهر و دیار خود، زمینه بیشتری برای بیعت با امام علیه السلام وجود داشت.

سوال ۹:

چرا در حادثه عظیم بیعت عمومی مسلمین با امیرالمؤمنین علیه السلام با نام

غدیر معروف شد؟

پاسخ:

این یک امر طبیعی است. در تمام ملتها این شیوه نامگذاری رواج دارد، که گاهی یک حادثه تاریخی را با نام شهری یا خیابانی، یا کوهستانی، یا نام فرد خاصی مطرح می کنند. چون در صحرای سوزان غدیر خم، ۱۲۰ هزار حاجی از نظر آب در زحمت بودند و همه از یک رود کوچکی استفاده می کردند، آن حادثه بزرگ، و آن خاطره نورانی با نام آن رود کوچک (بنام غدیر) با صحرای غدیر مشهور شد.

سوال ۱۰:

چرا در سرزمین (جحفه) این حادثه عظیم سامان یافت؟ آنجا چه امتیازی داشت؟

پاسخ:

چون همه مسلمانان پس از مراسم حج برای رفتن به شهرهای خود تا سرزمین (جحفه) با یکدیگر همراه بودند، که از آنجا تقسیم شده هر یک به سوی شهر و دیار خود می رفتند.

سرزمین جحفه چهار راهی است که مردم سرزمین حجاز را با دیگران از هم جدا می کند، از آنجا راهی به سوی مدینه در شمال، و راهی به سوی عراق، و راهی به سوی مصر در غرب، و راهی به سوی یمن در جنوب وجود دارد.

سرزمین اگر فرمان الهی تحقق نمی یافت، دیگر اجتماع بزرگی از همه مسلمانان بلاد اسلامی شکل نمی گرفت و همه پراکنده می شدند و چون در آن روزگاری، رادیو، تلویزیون، ماهواره، تلکس خبری، تلگراف، وجود نداشت، ابلاغ پیام الهی به همه مسلمانان در تمام بلاد اسلامی غیر ممکن بود.

پس امتیاز بزرگ سرزمین غدیر آن بود که می توانستند، مسلمانان بلاد اسلامی را در آنجا گرد هم آورند.

سوال ۱۱:

چرا در شهر مدینه، یا دیگر مراسم مذهبی بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح نشد؟

پاسخ:

خداوند بزرگ صحرای غدیر را برگزید و علت آن بود که اگر در

شهر مدینه یا دیگر مراسم مذهبی بیعت با ولایت مطرح می گردید، از حضور همه مسلمانان بلاد اسلامی خبری نبود و در محدوده مرزهای مشخص، یا زمان و مکان مشخص محصور می شود. در صورتی که در مراسم حج جهانی و شرکت مسلمانان همگانی است.

پس برای جهانی شدن غدیر می بایست در مدینه یا دیگر مراسم یاد شده این مهم صورت نپذیرد.

سوال ۱۲:

چرا حجه الوداع برای این مهم انتخاب شد؟

پاسخ: چون سفر آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله بود و باید جانشین خود را معرفی می کرد، و اجتماع بی سابقه ای از مسلمانان دیگر بلاد اسلامی در آنجا گرد می آمدند، و همه مسلمانان پس از انجام مراسم حج در یک حالت معنوی، عبادی خاصی بودند، که آن حالات معنوی در دیگر اجتماعات یافت نمی شد و حجاج معمولا پس از بازگشت به وطن خود وقایع مهم سفر را بازگو و حکایت می کنند.

سوال ۱۳:

آیا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آغاز این سفر با پیامبر صلی الله علیه و آله بود؟

پاسخ:

خیر، امام علی علیه السلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله در شهر یمن بود که عازم مکه شد، اما حضرت زهرا (س) از آغاز تا پایان سفر حجه الوداع همواره با پیامبر بوده و حوادث و تحولات روز غدیر و پس از آن را شاهد بود.

سوال ۱۴:

در میان هموار جایگاه سخنرانی پیامبر را چگونه فراهم کردند؟

پاسخ:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا اشتران را خوابانده و از جهاز شتران جایگاه بلندی برای سخنرانی آماده سازند، به گونه ای که بتواند برای آن جمعیت انبوه سخن بگوید و همگان او را به روشنی بنگرد.

سوال ۱۵:

شمار مردم در

آن اجتماع عظیم چقدر بود؟

پاسخ:

تعداد جمعیت انبوه روز غدیر را مختلف ثبت کرده اند، برخی ۱۲۴ هزار نفر و بعضی ۱۰۰ هزار، و بعضی ۹۰ هزار، و گروهی ۱۲۰ هزار نفر نوشته اند. (۵)

سوال ۱۶:

اجتماع بزرگ غدیر چه ویژگی هایی داشت؟

پاسخ:

ویژگیهای فراوانی داشت مانند:

۱ اجتماعی از تمام بلاد اسلامی بود.

۲ حاضران پس از اعمال حج با جاذبه های معنوی خاصی گرد هم آمدند.

۳ انگیزه اجتماع معنوی و با فرمان الهی بود.

۴ فراوانی این اجتماع در آن روزگاران بی نظیر بود.

سوال ۱۷:

آیا چنان اجتماع بزرگی را می شود در جای دیگری گرد آورد؟

پاسخ:

نه هرگز!! زیرا ارتش های بزرگ آن روزگاران با همه فراخوانی و جمع آوری نیروها نمی توانستند آن تعداد از جمعیت را گرد هم آوردند، و با همه تلاش ۱۰ هزار یا ۱۵ هزار نفر را گرد می آورند.

و دیگر اجتماعات، جاذبه حضور پیامبر را نداشت، و از جاذبه های معنوی حج برخوردار نبود.

## ۲ پیرامون حادثه بزرگ غدیر

سوال ۱۸:

سخنرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه آغاز و پایان یافت؟

صلی الله علیه و آله پس از آنکه در جایگاه بلند سخنرانی قرار گرفت. با حمد و ستایش الهی و اعتراف گرفتن از حاضران بحث را آغاز کرد و فرمود:

شما درباره من چگونه شهادت می دهیم؟ همه مردم پاسخ دادند:

شهادت می دهیم که تو فرمان خدا را ابلاغ و ما را به خوبیها دعوت کردی خدا تو را پاداش نیکو دهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ایها الناس من اولی الناس بالمؤمنین من انفسهم؟

(ای مردم!

چه کسی نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است؟

) همه پاسخ دادند:

خدا و پیامبر او دانا ترند.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله نزول فرشته وحی و آخرین فرمان الهی پیرامون

مومی مردم با

علی علیه السلام و یازده فرزندانش را تا قیامت، مطرح و از همگان اقرار و اعتراف گرفت و همگان را به پخش این خبر و فرمان الهی، فرمان داد، و در پایان سخنرانی، فرمان بیعت عمومی را صادر فرمود که همه زن و مرد حاضر در صحرای غدیر با امام علی علیه السلام بیعت کردند.

سوال ۱۹: پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را چگونه برای بیعت معرفی کرد؟

پاسخ:

پس از ابلاغ ولایت امام علی علیه السلام و یازده امام دیگر از فرزندان او، آن حضرت را به جایگاه بلند سخنرانی فرا خواند، دست او را گرفت و بلند کرد به گونه ای که زیر بغل پیامبر صلی الله علیه و آله پیدا شد و فرمود:

فمن کنت مولاه فعلی مولاه (۶)

(پس هر کس را من رهبر او می باشم، پس علی علیه السلام نیز رهبر اوست.)

سوال ۲۰:

اول کسی که با امام علی علیه السلام بیعت کرد چه کسی بود؟

پاسخ:

پس از ابلاغ وحی، و فراخوان امام علی علیه السلام به جایگاه سخنرانی، اول کسی که دست علی علیه السلام

را گرفت وبا آن حضرت بیعت کرد، شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و سپس دیگران با امام بیعت کردند.

سوال ۲۱:

بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام از کی آغاز و تا چه زمانی به طول انجامید؟

پاسخ:

امروز اخذ رای با نوشتن ورقه های مخصوص انتخابات انجام می گیرد، اما در آن روزگاران به گونه دیگری بود که دست در دست امام می گذاشتند و به او به عنوان رهبر سلام می کردند. که بیعت مردان از ظهر روز غدیر تا شب، و زنان تا پاسی از شب گذشته بطول انجامید.

مرحوم شیخ عباس قمی این گونه نقل می کند:

حضرت رسول صلی

الله علیه و آله از منبر فرود آمد و آن وقت، نزدیک زوال بود در شدت گرما، پس دو رکعت نماز کرد و مؤذن آن حضرت اذان گفت و مردم نماز ظهر را با آن حضرت به جا آوردند.

پس به خیمه خود مراجعت فرمود و امر کرد خیمه ای برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر خیمه آن حضرت بر پا کردند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن خیمه نشست.

پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا مسلمانان فوج فوج به خدمت آن حضرت رفته و بگویند:

(اسلام علیک یا امیرالمؤمنین) پس مردان چنین کردند.

آنگاه امر فرمود تا همسران آن حضرت و زنان مسلمانان که همواره بودند بروند و با امام علی علیه السلام بیعت کنند. (۷)

سوال ۲۲:

اگر در آن روز بیعت با امام انجام نمی گرفت چه می شد؟

کامل نمی شد، و امت اسلامی بدون رهبر، سرگردان و مضطرب می گشت و دیگر گرد آوردن چنان اجتماع بزرگی غیر ممکن بود و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله نا تمام می ماند که جبرئیل هشدار گونه وحی الهی را این گونه برای پیامبر صلی الله علیه و آله خواند:

(و ان لم تفعل فما بلغت رسالته (اگر امروز برای علی علیه السلام بیعت نگیری رسالت خود را به پایان نبرده ای)

سوال ۲۳: آیا پیامبر هم بیعت کرد؟ به دستور چه کسی؟

پاسخ:

مردم با فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله با امام علی علیه السلام بیعت کردند، زیرا رسالت پیامبران بدون امامت تداوم نخواهد یافت.

سوال ۲۴:

آیا زنان هم بیعت کردند؟

پاسخ:

یکی از جلوه های زیبای غدیر، عمومی بودن همگانی بودن آن است که همه اقشار جامعه، از سفید و سیاه،

از سرمایه دار و تهیدست، از مهاجر و انصار، و از زن مرد، همه و همه در آن روز بزرگ نقش داشتند و با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند؟

آری زنان هم بیعت کردند که زنان هم از دیدگاه اسلام حق انتخاب دارند. حق شرکت در سرنوشت خویش را دارند و آزادند.

سوال ۲۵:

مردان و زنان چگونه با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند؟

پاسخ:

مردان خدمت امام علی علیه السلام آمده دست در دست آن حضرت گذاشته می گفتند:

(السلام علیک یا امیرالمؤمنین)

پس از پایان بیعت عمومی مردان وقتی نوبت به زنان رسید، امام در جلوی خیمه بر نشست، طشت آبی مقابل آن حضرت نهادند و امام دست مبارک در آب طشت فرو برد، آنگاه زنان مسلمان جلو می آمدند دستی بر آب زده می گفتند:

(السلام علیک یا امیرالمؤمنین علیه السلام)

سوال ۲۶:

به هنگام بیعت، زنان و مردان خطاب به امام علی علیه السلام چه می گفتند؟

پاسخ:

زنان و مردان با نام امیرالمؤمنین علیه السلام سلام می دادند و می گفتند:

(السلام علیک یا امیرالمؤمنین (ع و برخی مانند ابابکر و عمر و عثمان جلو آمده خطاب به امام علی علیه السلام گفتند:

بخ بخ لک یا ابا لحسن لقد اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنه.

(درود بر تو، درود بر تو ای پدر حسن!

از هم اکنون امام من و امام هر مرد و زن مسلمانان می باشد.) (۸)

### ۳ در آستانه غدیر

سوال ۲۷:

روز غدیر فرشته وحی چه آیاتی را آورد، و از پیامبر چه خواست؟

آیه ۶۷ سوره مائده را آورد، از پیامبر خواست که (در روز غدیر برای امام علی علیه السلام و یازده امام دیگر از فرزندان آن حضرت، از عموم مردم بیعت بگیرد.) و هشدار داد که:

اگر امروز ولایت امام علی علیه السلام و یازده امام دیگر را

اعلام نکنی و برای آنان بیعت نگیری، رسالت خود را ناقص گذاشته ای.

سوال ۲۸: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل خواست که او را معاف دارد؟

پاسخ:

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از گروه های مخالف اطلاع داشت، و از توطئه های سیاسی، نظامی آنان باخبر بود، و می دانست که برای به دست گرفتن حکومت و قدرت سیاسی جامعه برخی پیمان سیاسی نظامی امضاء کردند و برخی دیگر با یکدیگر هم سوگند شده تا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله قدرت را به دست گیرد که خود فرمود:

و سالت جبرئیل علیه السلام ان یستعفی لی السلام عن تبلیغ ذلک الیکم، ایها الناس لعلمی بقله المتقین، و کثره المنافقین، و ادغال الاثمین، و حیل المستهزئین بالاسلام (۹)

(از جبرئیل (درود خدا بر او باد) در خواست کردم، تا مرا از اعلام ولایت علی علیه السلام معاف بدارد، زیرا ای مردم می دانم که تعداد پرهیزکاران اندک، و شمار منافقان فراوان است، و گنهکارانی پر فریب، و نیرنگ کارانی که اسلام را مورد استهزاء قرار می دهند وجود دارند.

سوال ۲۹:

در روز غدیر فرشته وحی کدام تهدید را مطرح کرد؟

پاسخ:

چون نبوت و رسالت بدون امامت و رهبری، دوام نمی آورد و ره آورد رسالت بر باد می رود، تهدید کرد که:

(و ان لم تفعل فما بلغت رسالته). (۱۰)

(اگر امروز برای امام علی علیه السلام و یازده امامان دیگر از فرزندان آن حضرت بیعت نگیری، رسالت خود را ناقص گذاشته ای).

سوال ۳۰:

در روز غدیر فرشته وحی چه وعده ای به پیامبر صلی الله علیه و آله داد؟

: چون پیامبر صلی الله علیه و آله از عمق کینه توزی مخالفان با خبر بود و می ترسید

که پس از اعلام ولایت و فرمان بیعت عمومی دست به شورش بزنند، و دست به شمشیر ببرند، و حرمت فرمان الهی، و رسالت در هم شکسته شود. از این رو جبرئیل از طرف خدا به پیامبر وعده پیروزی و حفظ سلامت و امنیت داد که فرمود:

(والله یعصمک من الناس) (خدا تو را از مردم حفظ می کند)

سوال ۳۱: اگر پیامبران نمی ترسند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر از چه می ترسید؟

پاسخ:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر جان خود نمی ترسید. می ترسید که مخالفان ولایت برابر اعلام بیعت عمومی دست به شورش بزنند

وحدت امت اسلامی خدشه دار شود. می ترسید که مخالفان کینه توز دست به شمشیر ببرند و حرمت وحی و رسالت را در هم بشکنند. می ترسید که مخالفان مانع بیعت عمومی شده و رسالت نا تمام بماند.

سوال ۳۲:

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم از مردم چه خواست؟

از مردم خواست تا به امامت امام علی علیه السلام و یازده امام دیگر از فرزندان او ایمان آوردند، و اعتراف کنند و سپس با امام علی علیه السلام بیعت کنند و آنگاه پیام آن حادثه عظیم را در شهر و دیار خود به فرزندان و خویشاوندان خود برسانند تا غدیر فراموش نشود فرمود:

معاشر الناس!

انی ادعها امامه و واراثه فی عقبی الی یوم القیامه، و قد بلغت ما امرت بتبلیغه، حجه علی کل حاضر و غائب و علی کل احد ممن شهد اولم یشهد، ولدا اولم یولد، فلیبغ الحاضر الغائب، و الوالد الولد یوم القیامه

، من امامت علی علیه السلام را در میان شما باقی می گذارم که مامور ابلاغ آن بوده ام

به شـما رسانده ام، که حجت آشکاری بر هر حاضر و غائب است. به آنها که امروز با هستند و آنان که در این جمعیت نیستند. آنان که هم اکنون از مادر متولد شدند یا در آینده متولد خواهند شد.

پس بر حاضـران در صحنه غدیر، واجب است که امر الهی را به دیگران که حضور ندارند برسانند، و بر پدران واجب است که حماسه غدیر را به فرزندان خود تا قیامت بشناسند.)

سوال ۳۳: آیا تا روز غدیر بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح بود؟

پاسخ:

خیر، بیعت با همه امامان معصوم علیه السـلام از امام علی علیه السـلام تا حضرت قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرج الشریف) مطرح شـد. جمع حاضـران بـا دسـتور خـدا به امـامت همه امامـان اعتراف کردنـد و سـپس چون امام علی علیه السـلام در جمع حاضران، حضور داشت با آن حضرت بیعت کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

معاشر الناس!

انکم اکثر من ان تصـافقونی بکف واحـد، فی وقت واحـد قـد امرنی الله عزوجـل ان اخـذ من السـنتکم الا قرار بما عقـدت لعلی امیرالمؤمنین و لمن جاء بعده من الائمه منی و منه.

(ای جمعیت انسانها!

جمعیت شـما بیشتر از آن است که بتواند با دست خود با من در این صـحرا بیعت کنید پس از طرف خدا داده شدم که از شـما اقرار بگیرم نسبت به ولایت علی علیه السلام و امامت امامان پس از او که فرزندان من و علی هستند.

سوال ۳۴:

طرح جامع امامت و رهبری، چگونه در روز غدیر مطرح شد؟

برخی فکر می کنند که در روز غدیر تنها ولایت امام علی علیه السـلام مطرح و مردم تنها با آن حضرت بیعت کردند، آنگاه از امامت دیگر

امامت دیگر امامان معصوم علیه السلام دچار غفلت شده اند. بلکه در روز غدیر طرح جامع امامت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا ظهور و ولایت حضرت مهدی (عج) و دوران پس از ظهور و شهادت، و دوران رجعت تا قیامت، مطرح بود. که امامان و جانشینان پیامبران گذشته فاصله میان وفات پیامبری را تا بعثت پیامبر بعدی پر کرده و رهبری مردم را بر عهده داشتند تا انسانها در هیچ شرایطی بدون رهبر نباشند و زمین از حجت خدا خالی نباشد.

امامان معصوم شیعه علیه السلام نیز فاصله زمانی، از وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا قیامت و بر پائی آخرت، را پر کرده، رهبری امت اسلامی را را بر عهده دارند.

سوال ۳۵: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از اجتماع بزرگ آن روز چه درخواستهای داشت؟

پاسخ:

۱ از همگان خواست تا به امامت دوازده امام اعتراف کنند.

۲ از همگان خواست تا به امام علی علیه السلام بیعت کنند.

۳ از همگان خواست تا از فرمان علی علیه السلام سرپیچی نکنند که فرمود:

معاشر الناس!

انی ادعها امامه، و وراثه فی عقبی الی یوم القیامه، و قد بلغت ما امرت بتبلیغه، حجه علی کل حاضر و غائب، و علی کل احد ممن شهد اولم یشهد، ولد اولم یولد فلیبلغ الحاضر الغائب، و الوالد الولد الی یوم القیامه.

امامت علی و فرزندان او را تا روز قیامت در میان شما باقی می گذارم و من به آنچه نسبت به ابلاغ ولایت مامور بودم به شما رساندم که بر هر انسان حاضر و غائبی، و بر هر شاهد و غیر شاهدی، و بر هر کس که تا کنون متولد شده

یا نشده حجت تمام شده است.

پس باید حاضران به غائبان، و پدران به فرزندان تا روز قیامت مسئله امامت علی و فرزندانش را بازگو نمایند.

سوال ۳۶:

مسئولیت عظیم حاضران غدیر از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله چه بود؟

پاسخ:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مسئولیت بزرگ حاضران غدیر را این گونه مطرح فرمود:

۱ پس از بیعت وفادار بمانند.

۲ با دوستان امام علی علیه السلام دوست و با دشمنانش دشمن باشد.

۳ حادثه روز غدیر را به آنان که حضور نداشتند ابلاغ کنند.

۴ حادثه روز غدیر را زبان به زبان، به نسل های آینده منتقل کنند.

سوال ۳۷:

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر به چه کسانی هشدار داد؟

پاسخ:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به همه مسلمانان حاضر در روز غدیر هشدار داد که مبادا تسلیم قدرت طلبان شوند و حماسه غدیر را فراموش کنند و فرمود:

معاشر الناس!

انه سیکون من بعدی ائمه یدعون الی النار و یوم القیمه لا ینصرون.

معاشر الناس!

ان الله تعالی و انا بریئان منهم

معاشر الناس!

انهم و انصارهم و اشیاعهم، و اتباعهم، فی الدرک الاسفل من النار، و لبس مثوی المتکبرین، الاانهم اصحاب الصحیفه، فلینظر احدکم فی الصحیفه!!

فذهب علی الناس الاشر ذمه منهم امر الصحیفه.

از من رهبران فاسدی خواهند آمد که مردم را به سوی آتش جهنم می کشانند و در روز قیامت یاوری نخواهند داشت، ای مردم!

همانا خدا، و من از آنان بیزاریم ای جمعیت انسانها!

همانا آن رهبران فاسد و اطرافیان و پیروان و یارانشان در پائین ترین جایگاه آتش قرار دارند، و چه بد جایگاهی برای متکبران است.

آگاه باشید:

آنان پدید آورندگان طوماری (صحیفه و نامه ای در مخالفان امامت علی علیه السلام می باشند.

پس بر همه

شما لازم است که در آن طومار ننگین بنگرید، اکثر مردم جز اندکی از صحیفه غفلت کردند و همه را از مخالفت کردن و سرپیچی از فرمان امام علی علیه السلام هشدار داد.

سوال ۳۸:

چه کسانی را پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر لعنت کرد؟

پاسخ:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به افراد زیر در روز غدیر لعنت کرد:

۱ کسانی که امامت امام علی علیه السلام را انکار کنند.

۲ کسانی که امامت امام علی علیه السلام را غصب کنند.

(و العن من انکره، و اغضب علی من جحد حقه.)

## ۴ پیرامون ولایت و غدیر

سوال ۳۹:

چرا امام امت اسلامی را خدا باید تعیین کند؟

شرایط و ویژگی هایی دارد که شناخت انسان کامل، و شناسائی آن ویژگیها، برای انسانها ممکن نیست. انسان موجودی است ناشناخته، و کشف راز درون انسانها برای مردم امکان ندارد، حال که انسانها در انتخاب و شناخت رهبر کامل عاجزند باید خداوند خالق بشر به کمک انسانها آمده و رهبران کامل را معرفی فرماید که:

(الله اعلم حیث یجعل رسالته.)

(خدا آگاه تر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد.) از این رو

امام علی علیه السلام را خداوند برگزید و در روز غدیر به بیعت همگانی با آن حضرت، فرمان داد.

سوال ۴۰: اگر امام را خدا انتخاب می کند، پس بیعت مردم چه نقشی دارد؟

هدایت می کند همانگونه که خوبیها و بدیها را معرفی کرد و راه سعادت و شقاوت را نشان داد. امام حق را نیز معرفی می کند. اما انسانها در انتخاب رهبر آزادند، می توانند امام حق را انتخاب کنند و به سعادت برسند و یا مخالفت کنند و گمراه شوند. آنگونه که در دیگر رهنمودهای الهی گروهی رستگار و گروه دیگر

منحرف گشتند.

پس از حادثه غدیر نیز گروهی امامت امام علی علیه السلام را انکار و غصب کردند و گروهی بر ولایت و رهبری آن حضرت وفادار ماندند، و انواع شکنجه ها را به جان خریدند.

پس اعلام وحی تضادی با اختیار انسان ندارد.

سوال ۴۱: بیعت مردم چه ره آورد هایی دارد؟

پاسخ:

چون امام و رهبر جامعه باید در میان مردم زندگی کند، امر و نهی داشته باشد به خوبیها فرمان دهد، و مردم را برای پاکسازی و تصفیه دلها و جامعه از پلیدیها بسیج کند، باید مردم او را قبول داشته و با او بیعت کنند تا پشتوانه اجرائی داشته باشد.

اگر مردم به علل گوناگونی از حق منحرف شوند و دستورات امام حق را رعایت نکنند یا او را در انزوا قرار دهند، فرمان و دستورات امام بر زمین می ماند و در عمل امامت و رهبری او برای آنها نقشی نخواهند داشت.

سوال ۴۲:

آیا تنها در روز غدیر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام اعلام شد؟

لام ولایت امام علی علیه السلام پیش از غدیر بارها و بارها توسط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مطرح گردید. بریده بن خضیب اسلمی می گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به جمعی و به من امر فرمود (ما هفت نفر بودیم از جمله ابوبکر، عمر، طلحه و زبیر) که:

(سلمو علی علی با مره المؤمنین.) (۱۱) (به علی سلام کنید) ما به او به لفظ یا امیرالمؤمنین، سلام کردیم، با آنکه رسول الله زنده و در کنار ما بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها از امامت امام علی علیه السلام و یازده فرزند او، و امامان معصوم علیه السلام سخن گفت، در روز غدیر برای امامت

امام علی علیه السلام و دیگر امامان معصوم علیه السلام بیعت گرفته شد که فرمود:

فامرت ان اخذ البیعه منکم و الصفقه لکم بقبول ما جئت به عن الله عزوجل فی علی امیرالمؤمنین، و الاوصیاء من بعده الذین هم منی و منه امامه فیهم المهدی الی یوم یلقی الله الذی یقدر و یقضی.

پس از طرف خدای عزیز و بزرگ مأمورم که برای علی امیرالمؤمنین علیه السلام از شما بیعت بگیرم، و برای امامان پس از او نیز بیعت کنید. امامانی که همگان از من و تز علی می باشند، و قائم آنان مهدی (عج) است تا روز قیامت که به حق قضاوت خواهند شد.

سوال ۴۳: اگر در گذشته ولایت امامان معصوم علیه السلام اعلام و ابلاغ شد، پس در روز غدیر واقعیتی شکل گرفت؟

پاسخ:

در روز غدیر همه مسلمانان با رهنمود رسول خدا صلی الله علیه و آله با امام علی علیه السلام بیعت کردند و همه به امامت دیگر امامان معصوم علیه السلام تا حضرت قائم (عجل الله) اعتراف و اقرار کردند و امامت آنان را تا رجعت و قیامت پذیرفتند.

سوال ۴۴:

با بیعت عمومی مردم کدام اصل از اصول آزادی و دموکراسی ثابت می گردد؟

پاسخ:

اصل شرکت مردم در سرنوشت خویش اصل آزادی مردم در حکومت اسلامی

حادثه غدیر زیباترین جلوه آزادی در حکومت اسلامی است با اینکه امام حق را خدا برگزید، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را معرفی فرمود.

حق بیعت به مردم داده شده است.

سوال ۴۵:

آیا در روز غدیر تنها روز بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام است؟

پاسخ:

خیر بلکه روز غدیر روز بیعت با دوازده امام معصوم علیه السلام است.

روز غدیر اعتراف و اقرار به امامت دوازده امام شیعیان است.

امیرالمؤمنین و یازده امام

دیگر از فرزندان آن حضرت است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

معاشر الناس!

فبایعوا الله و با یعونی و با یعوا علیا امیرالمؤمنین، والحسن والحسین والائمه منهم فی الدنیا والاخره کلمه طیبه باقیه یهلک الله من غدر و یرحم من و فی. فمن نکث فانما یتکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیوتیه اجرا عظیما

ای جمعیت انسانها!

پرهیزگار باشید، و بیعت کنید با علی امیر مؤمنان، و حسن و حسین و امامان پس از آنان، که کلمه طیبه جاودانه هستند، خدا نیرنگ باز را هلاک می کند، و رحمت خدا را می نگرد کسی که وفای به عهد کند و کسی که پیمان شکند، پس بر زیان خود عمل کرده است.

سوال ۴۶:

اگر امامت نباشد چرا رسالت پیامبر ناقص است؟

پاسخ:

هر چیزی برای تداوم و جاودانه ماندن به دو اصل نیازمند است.

۱ اصل علل پیدایش

۲ و اصل علل پایداری و حفاظت.

اصل اختراعی را به ثبت برساند و برود، و دیگر کسی آن اختراع را مطرح نکند به تولید انبوه نرساند، آن را حفظ نکند، چون اصل تداوم و پایداری با اصل پیدایش و اختراع هماهنگ نشد آن اختراع فراموش می شود، از یاد می رود، نابود می شود. در حفظ و نگهداری یک ساختمان یک کتاب، یک طرح اقتصادی، نیز این واقعیت جاری است

در مسائل فکری و عقیدتی نیز به دو اصل نیازمندیم:

۱ اصل پیدایش (علت محدثه) و پدید آورنده.

۲ و اصل پایداری و حفاظت (علت مبقیه) و نگهدارنده

مکتب را معرفی کند، و ملت و دولت را با انواع زحمت ها و تلاش ها پدید آورد، و پس از دورانی از دنیا برود و علت پایداری و حفاظتی نباشد که راه

و رسم او را تـداوم دهـد، و مکتب او را از انواع تحریف و دگرگونی برهانـد. ره آورد رسالت تاراج می شود و پس از انـدک زمانی اثری از آن باقی نخواهد ماند.

پس رسالت بدون ولایت و امامت نا تمام است.

## ۵ حوادث پس از غدیر

سوال ۴۷:

چرا مخالفان ولایت در روز غدیر به آخر خط و به بن بست رسیدند؟

مخالفان سیاسی که با یکدگر پیمان سیاسی، نظامی بستند معتقد بودند که:

تا پیامبر صلی الله علیه و آله زنده است آنها نمی توانند به اهداف سیاسی خود برسند.

پس تمـام طرح هـا و نقشه هـا را برای دوران پس از پیـامبر نگه داشـتند تـا رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بر منبر مـدینه یا در کوچه و خیابان، یا در اجتماعات معمولی، از امامت امام علی علیه السـلام و فرزندانش سخن می گفت و رهنمود می داد، برای مخالفان هم ناگوار بود اما تا حدودی قابل تحمل بود.

روز غـدیر خم به دنبـال سالهـا تـذکر و رهنمود، از نظر کـاربردی وارد ن هایی ترین مرحله تحقق رهبری شـده و از آن اجتماع عظیـم برای امـام علی علیـه السـلام بیعت گرفت. زیرا احـادیث و روایـات را می تـوان بـا تهـاجم و محاصـره فرهنگی به دسـت فراموشی سپرد، اما بیعت ۱۲۰ هزار زن و مرد حاجیان از حرم بازگشته را چگونه می شود بدون فشار نظامی از خاطره ها زدود؟ از فرهنگنامه ها پاک کرد؟ از ذهن ها و دلها شست؟ اینجا بود که چاره ای جز حرکت نظامی و رسوائی خود ندیدند.

سوال ۴۸: اول کسی که آشکارا مخالفت کرد چه کسی بود؟

پاسخ:

شخصـی به نام حارث بن نعمان فهری بود. که با تحریک دیگر مخالفان جرئت کرد تا آشکارا مخالفت کند و با رسول خدا به مجادله

پردازد.

سوال ۴۹:

چه افرادی پس از بیعت عمومی دست به توطئه و مخالفت زدند؟

پاسخ:

آنان که نقشه ترور پیامبر را ریختند. آنان که پس از ۷۵ روز به خانه امام علی علیه السلام هجوم آوردند. (۱۲) آنان که امامت را از اهل بیت علیه السلام غصب کردند.

سوال ۵۰:

چرا پس از غدیر، عذری برای کسی باقی نماند؟

پاسخ:

زیرا هم ابلاغ فرشته بود هم اعلام رسول خدا.

انتخاب الهی بود و هم بیعت آشکاری پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام و سرانجام بیعت عمومی مسلمانان با امامان معصوم علیه السلام از امام علی علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام.

زبانی و بیعت علمی تمام مسلمانان بلاد اسلامی همراه با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آیا دیگر عذری برای انکار غدیر باقی خواهد ماند؟ هرگز!!

که حضرت زهرا (س) بارها این حقیقت را مطرح می کرد که فرمود:

فما جعل الله لا حد بعد غدیر خم من حجه و لا عذر. (۱۳) (خداوند بزرگ پس از حادثه غدیر خم (که ولایت علی علیه السلام اعلام گردید) برای هیچکس عذر و بهانه ای باقی نگذاشته است)

سوال ۵۱:

اولین مخالف غدیر که عذاب شد به پیامبر چه گفت؟

: حارث بن نعمان فهری پس از مخالفت آشکار خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

(ای محمد!

ما را به خدا خواندی پذیرفتم، نبوت خود را مطرح کردی، «لااله الاالله و محمد رسول الله» گفتیم، ما را به اسلام دعوت کردی اجابت کردیم، گفتی، نماز در پنج وقت بخوانید خواندیم، به زکات و روزه و حج و جهاد سفارش کردی اطاعت کردیم، حال پسر عموی خود را امیر ما ساختی که نمی دانیم این حکم از طرف خداست یا با اراده

شخصی شما پیدا شده است؟) (۱۴)

رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد سوگند به خدا که جز او پروردگاری نیست، این دستور از طرف اوست.

سوال ۵۲: اولین مخالف غدیر چگونه عذاب شد؟

پاسخ:

حارث بن نعمان فهری خود تقاضای عذاب کرد و آنقدر مغرور بود که می پنداشت که قدرتی وجود ندارد تا او را کیفر دهد. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود اعلام ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرمان بیعت عمومی به دستور خدا انجام گرفت و من وظیفه ای جز ابلاغ و اجرای آن نداشتیم.

نعمان پس از شنیدن این جواب، خشمناک شده سر به آسمان بلند کرد و گفت:

(خدایا اگر آنچه را که محمد درباره علی می گوید از طرف تو است، و به امر توست، سنگی از آسمانی بر من فرود آید و مرا عذاب کند) هنوز سخنان حارث بن نعمان به پایان نرسیده بود که از آسمان سنگی بر او فرود آمد و او را به هلاکت رساند که آیات ۱ و ۲ سوره معراج نازل شد.

سوال ۵۳: کدام آیه قرآن به کیفر مخالف غدیر اختصاص دارد؟

پاسخ:

آیه ۱ و ۲ سوره معارج

سئل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع. (۱۵)

سوال ۵۴:

فاطمه زهرا علیه السلام نسبت به آغاز مخالفت چه فرمود؟

پاسخ:

حضرت زهرا (س) نگاهی معنادار به امام علی علیه السلام نمود و فرمود:

اتظن یا الحسن ان هذا الرجل وحده؟!

والله ما هو الا طلیعه قوم لا یلبثون ان یکشفوا عن وجوههم اقنعتها عندما تلوح لهم الفرصه. (۱۶)

(ای ابوالحسن!

آیا گمان می کنی در می کنی در مخالفت با غدیر، این مرد تنهاست؟

سوگند به خدا او پیشگام قومی است که هنوز نقاب از چهره هایشان فرو نیفتاده است

و آنگاه که فرصت به دست آوردند مخالف خود را آشکار خواهد ساخت)

علی علیه السلام در پاسخ فرمود:

من دستور خدا و پیامبر را انجام می دهم و به خدا توکل می کنم که بهترین یاری دهنده است سوال ۵۵:

چند آیه به مخالفان غدیر اختصاص دارد؟

پاسخ:

۱- آیه ۱ و ۲ سوره معارج به مخالفت و عذاب حارث بن نعمان فهری

۲ آیه ۶۷ مائده به کل مخالفان ارتباط دارد که فرمود:

و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین.

(خدا تو را از شر انسانهای مخالف حفظ می کند همانا خدا مردم کافر را هدایت نخواهد کرد.)

سوال ۵۶:

مخالفان غدیر چه توطئه های را طراحی کردند؟

پاسخ:

توطئه های فراوانی را طرح کردند که مهمترین آنها به شرح زیر است:

۱ مخالفت آشکار

۲ طرح ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله در جاده های کوهستانی بین راه مدینه

۳ پیمان سیاسی نظامی برای به دست گرفتن قدرت

۴ نوشتن طومار دروغین و نفرین شده

سوال ۵۷:

اولین برخورد مسلحانه پس از غدیر چگونه شکست خورد؟

دشمنان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام که فکر می کردند اسلام در بن بست کاملی قرار گرفته تصمیم ن هایی را گرفتند، و

آن ترور پیامبر صلی الله علیه و آله بود که به گونه ای طبیعی با رم دادن شتر آن حضرت در (عقبه) که راه کوهستانی، و دره های عمیق داشت به اهداف خود برسند، با یکدیگر گفتند:

بر سر راه کوهستانی (عقبه) کمین کرده و با پرتاب سنگ و چوب و آلاتی که صداهای وحشتناک تولید کند، شتر پیامبر صلی الله علیه و آله را رم می دهیم تا سقوط کند و در آن دره های عمیق فرو غلتد، آنگاه از تاریکی شب بهره جسته فرار می کنیم، و فردا همه جا می گوئیم

که مرگ پیامبر یک حادثه طبیعی بود.

اب رفتند و بر سر راه کمین کرده و منتظر رسیدن شتر پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهان شدند. رسول گرامی اسلام به وسیله فرشته وحی از نقشه آنان آگاهی یافت، چون به عقبه نزدیک شدند، به حذیفه بن یمان، و عمار یاسر فرمود تا یکی عنان شتر را در دست گیرد، و دیگری شتر را هدایت کند.

منافقان کمین کرده، هر چه داشتند پرتاب نمودند، و با سر و صداهای گوناگون سعی کردند، شتر را رم دهند که به امر خدا هیچ تزلزلی در حرکت شتر پدید نیامد، و ترور نافرجام ماند.

ترور پیامبر صلی الله علیه و آله این فرصت طلایی را نمی توانستند از دست بدهند که با شمشیرهای برهنه، خود به پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کردند، ولی با مقاومت بی نظیر عمار یاسر و حذیفه روبرو شدند. اگر اندکی درنگ می کردند دیگر یاران پیامبر صلی الله علیه و آله که پیوسته و آهسته در یک کاروان بزرگ در حرکت بودند سر می رسیدند و کار همه منافقان تباه می شد.

پس ناچار فرار کردند.

حذیفه گفت یا رسول الله آنها چه کسانی بودند؟

پیامبر فرمود نگاه کن: در آن هنگام برقی جهید و چهره آنان آشکار دیده شد که حذیفه با شگفتی آنها را شناسایی کرد. (۱۷)

ترور نافرجام و افشای اسامی دست اندر کاران، اولین زنگ خطر در امت اسلامی به صدا در آمد که مخالفان به آخر خط رسیدند، و از هیچگونه اقدامی دست بردار نیستند، که اندوهی بر دل یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نشست، و با نگرانی و با مراقبت شدیدتری در

حفظ جان رسول خدامی کوشیدند. همه می دانستند چه اختلافاتی پدید خواهد آمد.

و به روشنی، حوادث تلخ آینده را می نگریستند. که نگرانیها و گریه های رسول خدا در آستانه رحلت، برای تنهای علی علیه السلام و اهل بیت گرامی او بر همین اساس شکل می گرفت.

سوال ۵۸:

تشکل های سیاسی پس از غدیر چه اهدافی داشتند؟

پاسخ:

پس از بیعت عمومی مسلمانان با علی علیه السلام و نگرانی سخت مخالفان، هر لحظه احتمال می رفت که از غدیر خم تا مدینه، در آن راه طولانی تشکل های شیطانی شکل گیرد، و دست به یک سلسله حرکات مذبوحانه بزنند که برای جهان اسلام، و وحدت امت اسلامی ناخوشایند باشد. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا منادی اعلام کند که:

(در طول راه به امر رسول خدا تا رسیدن به شهر مدینه، دو نفر یا سه نفر حق ندارند گردهم آمده و در گوش یکدیگر زمزمه کنند.)

با این فرمان تشکیل های شیطانی ضربه خورد، و اجتماعات توطئه آمیز لغو گردید، مخالفان دیگر نتوانستند در طول راه نقشه ای را سامان دهند یا طرح خطر ناکی را تحقق بخشند.

سوال ۵۹: اولین طومار ننگین را چگونه و برای چه نوشتند؟

فکر تهیه طوماری افتادند تا مخالفت خود را با ولایت علی علیه السلام اعلام دارند، و بگویند که مخالفت ما سازمان یافته و مستحکم است. از این رو در خانه ابابکر گرد آمدند و پس از گفتگوهای فراوان، عهدنامه ای با خط سعید بن عاص نوشتند که با بررسی امضاء تایید کنندگان این طومار، عمق کینه توزی قریش و مخالفان علی علیه السلام به اثبات می رسد که نام: ابوسفیان، و فرزند ابی جهل، و صفوان بن امیه در راس همه امضاها

به چشم می خورد. یعنی سردمداران شرک و کفر دست در دست منافقان مسلمان نما گذاشته اند تا خورشید ولایت را انکار کنند. (۱۸)

سوال ۶۰: پیامبر صلی الله علیه و آله کدام آیه از قرآن را در افشای طومار ننگین قرائت کردند؟

پاسخ:

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مشاهده ابو عبیده جراح چون آگاهی به توطئه پنهانی آنان داشت آیه ۷۹ سوره بقره را تلاوت فرمود:

فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله

(وای بر کسانی که کتاب را با دستان خود می نویسند و آن را برای اینکه به بهای اندک بفروشد به خدا نسبت می دهند)

## ۶ غدیر در آیات و روایات

سوال ۶۱:

اولین آیات مربوط به روز غدیر کدام است؟

پاسخ:

اولین آیه ای که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به حادثه عظیم غدیر نازل شد آیه ۶۷ سوره مائده است که فرود: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک.

ای پیامبر!

آنچه بر تو نازل شد (نسبت به ولایت علی علیه السلام از طرف پروردگار تو امروز ابلاغ کن.

سوال ۶۲:

چند آیه قرآن به حادثه عظیم روز غدیر اختصاص دارد؟

پاسخ:

چهار آیه به ماجرای عظیم غدیر اختصاص دارد:

۱ آیه ۶۷ سوره مائده اولین آیه (یا ایها الرسول بلغ)

۲ آیه ۳ سوره مائده. (الیوم اکملت لکم دینکم)

۳ آیه ۱ و ۲ سوره معارج (سال سائل بعذاب واقع نسبت به عذاب کردن حارث بن نعمان فهری

۴ آیه ۷۹ بقره. (فویل للذین یکتبون الکتاب (نسبت به پیمان نامه سیاسی ابابکر و عمر و عثمان و ابوعبیده و سالم، که پیمان نامه را در اختیار ابوعبیده گذاشتند و پیامبر صبح فردا خطاب به او این آیه را خواندند.

سوال ۶۳:

چرا در روز غدیر دین کامل شد؟

ین

به نبوت و امامت بستگی دارد زیرا پیامبران دین الهی را به مردم ابلاغ می کنند و تشکیل ملت و دولت توحیدی می دهند و عامل (محدثه آورنده دین می باشند و امامان معصوم علیه السلام دین الهی را پس از پیامبران با همان اصالت و سلامت به عصرها و نسل های آینده انتقال می دهند، حفظ می کنند و عامل جاودانگی و حفظ دین خداوند، چون در غدیر بیعت با ولایت تحقق یافت و اصل امامت در پرتو اصل نبوت سامان گرفت دین تکمیل شد که فرمود:

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دنیا.

امروز (روز غدیر دین را برای شما کامل کردم، و نعمت من بر شما تمام شد و رضایت دادم که اسلام دین شما باشد.

سوال ۶۴: چرا نعمت های خدا بر انسانها در روز غدیر به اکمال رسید؟

پاسخ:

همه نعمت ها، و خوبیها، صلح و آرامش، امنیت و رفاه، همه و همه در سایه حاکمیت اسلام است، و حاکمیت اسلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در پرتو ولایت عترت است، پس نعمت ولایت از همه نعمت ها برتر است که در روز غدیر با تحقق بیعت عمومی برای ولایت عترت، نعمت پروردگاری کامل شد.

و اتممت علیکم نعمتی.

سوال ۶۵:

حضرت زهرا علیها السلام چگونه حادثه غدیر را مطرح می فرماید؟

حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

و اعجباه انسیتم یوم غدیر خم؟ سعمت رسول الله یقول:

علی خیر من اخلفه فیکم، و هو الامام و الخلیفه بعدی، و سبطای و تسعه من صلب الحسین علیه السلام ائمه ابرار لئن اتبعتوهم وجدتموهم هادین مهدیین و لئن خالفتموهم لیکون الاختلاف فیکم الی یوم القیامه.

فرمود:

(شگفتا!

آیا حادثه عظیم غدیر خم را فراموش کرده اید؟ شنیدم که

پیامبر گرامی اسلام فرمود:

و علی بهترین کسی است که او را جانشین خود در میان شما قرار می دهم علی علیه السلام امام و خلیفه بعد از من است و دو فرزندم حسن و حسین علیه السلام و نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام پیشوایان و امامانی پاک و نیک اند. اگر از آنها اطاعت کنید شما را هدایت خواهند نمود و اگر مخالفت ورزید، تا روز قیامت بلای تفرقه و اختلاف در میان شما حاکم خواهد شد ۱۹

سوال ۶۶:

امامان معصوم علیهم السلام چگونه غدیر را تبلیغ می کردند؟

پاسخ:

امامان معصوم علیهم السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره در بحث و مناظرات سیاسی، عقیدتی خود مردم را به یاد غدیر می انداختند و می فرمودند اگر اعتراف دارید که روز غدیری وجود دارد، و بیعت با ولایت در آن روز تحقق یافت، پس چرا حکومت غیر ما را پذیرفته اید؟ پس از حضرت زهرا علیها السلام کسی که روش مناظره با حدیث غدیر را از نظر کاربردی مطرح فرمود علی علیه السلام است. در بسیاری از مواقع حساس، و در روز شوری و تا (سال ۲۳ هجری که امام فرمود:

فانشد کم باالله هل فیکم احد قال رسول الله صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فعلی مولاه، الهم وال من والاه، و عاد من عاداه وانصر من نصره، لیبلغ الشاهد الغایب غیری؟

یان شما غیر از من کسی هست که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرمود باشد؟ (هر کس را که من مولی او هستم، علی مولی اوست، خدایا دوست دار دوستان او را، دشمن دار دشمنان او را، یاری کن یاری کنندگان او را، پس

باید حاضران به غائبان خبر دهند

همه گفتند:

نه غیر از تو کسی نیست (قَالُوا اللَّهُمَّ لَا) ۲۰

و پس از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت امام مجتبی علیه السلام و عمار یاسر و عبدالله بن جعفر و قیس بن سعد با یاد حماسه غدیر با دشمنان ولایت علی علیه السلام بحث و مناظره کردند.

از حدیث غدیر را دیگران از حضرت زهرا علیها السلام یاد گرفتند، که آغازگر این راه بود، و با دشمنان ولایت بر اساس حماسه غدیر بحث و مناظره می کرد که یکی از آنها اصبغ نباته است. اصبغ یکی از رجال به نام و از یاران حضرت علی علیه السلام است که برای مذاکره با معاویه به شام فرستاده شد. ر معاویه وارد شدم دیدم عمرو بن عاص و جمعی از سران بنی امیه در اطراف معاویه حلقه زدند، و ابو الدرداء در پیش روی او قرار دارند. تا چشم او به من افتاد، گفت:

عثمان مظلوم کشته شد و چرا علی علیه السلام قاتلان عثمان را به من تحویل نمی دهد؟ در جواب معاویه گفتم:

ای معاویه، ما و هم می دانی که دروغ می گویی، تو عثمان را بهانه قرار دادی که به حکومت دست یابی.

بعد به ابوهریره گفتم:

تو را به خدائی که می پرستی سوگند می دهم در روز غدیر خم کجا بودی؟ ابوهریره گفت:

در میان جمعیت بودم.

پرسیدم، رسول خدا در آن روز درباره علی علیه السلام چه فرمود؟

ابوهریره گفت شنیدم که رسول خدا فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و ال من والاه و عادمن عاداه و انصر من نصره و خذله.

گفتم: ای ابوهریره!

تو که این سخنان را با گوش خود از پیامبر شنیدی پس چرا علی علیه السلام را دشمن می داری؟

ابوهریره فقط گفت:

انالله

و انا الیه راجعون.

چون معاویه دید که روش مناظره من در حاضران مجلس تاثیر کرد فریاد زد و با سخنان بی مورد مرا ساکت کرد. ۲۱

حماسه غدیر آنقدر والاست که دشمنان امام نیز در بحث و مناظره خود از حدیث غدیر یاد می کردند مانند:

عمرو عاص که برای غلبه بر معاویه عمر بن عبدالعزیز برای پیروزی بر مخالفان و مأموران برای پاسخ دادن به علماء فرق سلامی، را می توان نام برد.

سوال ۶۷:

از دیدگاه امامان شیعه بزرگترین عید اسلامی کدام است؟

پاسخ:

پس از حادثه عظیم غدیر یکی از مسئولیت های سیاسی اجتماعی مسلمین این بود که از دیدگاه امامان شیعه بزرگترین عید ملت اسلام عید غدیر است. امام رضا علیه السلام فرمود:

و هو یوم الزینه فمن تزین لیوم الغدیر غفرالله کل خطیئه عملها صغیره او کبیره. ۲۲

روز غدیر، روز زینت و آراستن است، کسی که برای روز غدیر خود را بیاراید خدا گناهان او را چه کوچک باشد چه بزرگ می آمرزد.

سوال ۶۸:

چرا غدیر همه چیز شیعه می باشد؟

پاسخ:

زیرا غدیر یعنی بیعت با ولایت، و ولایت همه چیز امت اسلام است، اگر ولایت عترت نباشد، دین ناقص است و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله ناتمام و نعمت های الهی نیز تمام نیست.

سوال ۶۹:

سخن حضرت زهرا علیها السلام با مردم مدینه در مورد روز غدیر چه بود؟

یکی از روزهای پس از پیامبر صلی الله علیه و آله که مردم در کوچه نزدیک خانه حضرت علی علیه السلام گرد آمده بودند، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمده و در کنار درب ورودی منزل ایستاد، و خطاب به مردم فرمود:

لا عهد لی بقوم حضروا اسوء محضر منکم،ترکتم رسول الله

صلی الله علیه و آله جنازه بین ایدیننا و قطعتم امرکم فیمابینکم، لم تستامروننا و لم تردو النا حقا کانکم لم تعلموا ما قال یوم غدیر خم، والله لقد له (علی بن ابی طالب یومئذ الولاء لیقطع منکم بذالك منها الرجاء، ولکنکم قطعتم الاسباب بینکم و بین نبیکم، والله حسیب بیننا و بینکم فی الدنیا و الاخره.

من ملتی را مثل شما نمی شناسم که این گونه عهد شکن و بد برخورد باشند، جنازه رسول خدا را در دست ما گذاشته رها کردید، و عهد ما پیمان های میانتان را بریده، فراموش نموده اید و ولایت و رهبری امام علی علیه السلام و ما اهل بیت را انکار کردید، و حق مسلم ما را باز نگرداندید.

غدیر خم آگاهی ندارید؟ سوگند به خدا که رسول گرامی اسلام در آن روز ولایت و رهبری امام علی علیه السلام را مطرح کرد و از مردم بیعت گرفت، تا امید شما فرصت طلبان تشنه قدرت را قطع نماید، ولی شما رشته های پیوند معنوی میان پیامبر صلی الله علیه و آله و خودتان را پاره کردید، این را بدانید که خداوند در دنیا و آخرت بین ما و شما داوری خواهد کرد. ۲۳

سوال ۷۰:

اگر غدیر نبود آیا عاشورایی وجود داشت؟

پاسخ:

خیر، زیرا عاشورا در تداوم تحقق فرهنگ غدیر به وجود آمد.

غدیر خم یعنی بیعت با ولایت عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و اگر امت اسلامی با ولایت عترت بیعت کرد و آن را پذیرفت دیگر نمی تواند حکومت ننگین یزید را بپذیرد! پس شهدای عاشورا نیز فدائیان آگاه خط غدیرند.

سوال ۷۱:

اگر غدیر نبود آیا شناخت مؤمن و منافق ممکن بود؟

ولایت نبود مدعیان دروغین، منافقان

تشنه قدرت، انسانهای متظاهر به اسلام آزمایش نمی شدند، همه می گفتند ایمان داریم همه ادعا داشتند از یاران پیامبرند، همه اظهار می کردند مسلمانند اما وقتی فرمان خدا ابلاغ شد که همه باید با امام بر حق بیعت کنند، و بر این بیعت وفادار بمانند. گروهی آشکارا مخالفت کردند و گروه دیگر پیمان نامه سیاسی نوشتند. برخی انواع توطئه ها را سامان دادند تا خلافت از خاندان عترت خارج شود آنگاه غدیر معیار شناخت مؤمن و منافق که حضرت اباعبدالله فرمود:

ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله، الا ببغضهم علیا و ولده علیه السلام. ۲۴

امام حسین علیه السلام فرمود:

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله منافقین را نمی شناختیم جز با دشمنی و کینه توزی آنان نسبت به علی علیه السلام و فرزندان او.

سوال ۷۲: اگر غدیر نبود آیا تداوم اسلام ناب امکان داشت؟

پاسخ:

خیر، هرگز!!

زیرا اسلام بدون ولایت نبود، انواع آداب و رسوم جاهلی را به نام اسلام مطرح می کردند، چه اینکه ۷۲ فرقه به وجود آوردند. از این رو غدیر اسلام ولایت را مطرح کرد و اسلام ولایت ضامن تداوم اسلام ناب تا قیامت شد.

## شیعه در اسلام

### کلامی از ناشر

تألیف: علامه سید محمد حسین طباطبایی

بسمه تعالی

پرودگار متعال در هر عصری از اعصار، جهت هدایت ابنای بشر، انبیای عظام و رسولان فراوانی چون حضرت آدم، نوح، موسی و عیسی علیهم السلام همراه با کتب آسمانی و احکام و قوانین الهی، ارسال داشته است، تا اینکه پیامبر عظیم الشأن اسلام حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله به پیامبری مبعوث شد و قرآن، این معجزه ابدی و مکمل ادیان سلف برای هدایت انسانها نازل گشت. رسول خدا با

۲۳ سال زحمات طاقت فرسا توانست مکتب متعالی اسلام را در شبه جزیره حجاز استقرار بخشیده و از سران برخی از امپراطوری های معروف آن عصر نیز دعوت به اسلام نماید و بدین وسیله نور پر فروغ اسلام و قرآن را در سراسر گیتی پرتو افکن نماید.

تنها فرقه ممتاز اسلام که از صدر اسلام تا به حال از موفقیت و جایگاه خاص خویش دفاع نموده «فرقه ناجیه تشیع» می باشد که پیروان حقیقی اهل بیت عصمت و طهارت بوده و احکام نورانی اسلام و قرآن را تنها از اهل بیت پیامبر گرفته و فقط قول آنان را حجت می دانند.

بحمد الله با انقلاب اسلامی در ایران، «تشیع» قوت و جان تازه ای گرفت و علما و اندیشمندان شیعی از این فرصتهای به دست آمده، حداکثر استفاده را برده و با تمام توان و امکانات خویش با بیان و قلم، در نشر معارف اصیل شیعه همت گماشته و نکات مبهم و اتهامات ناجوانمردانه مغرضین و بدخواهان را پاسخ هایی مناسب دادند و گرد و غبار فراوانی را که از سوی منحرفین و بدخواهان بر روی تشیع نشسته بود، زدودند.

یکی از متفکرین و اندیشمندان ممتاز جهان اسلام، مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه است که در طول عمر پربرکت خود با تألیف کتابهای فراوان و رساله های عدیده و تربیت شاگردان ممتاز و برجسته، خدمات فراوانی به جهان تشیع نموده است. یکی از آثار مفید و بسیار ارزشمند آن مرحوم، کتاب «شیعه در اسلام» است که مکرر طبع شده و مورد استفاده علاقه مندان داخل و خارج کشور قرار گرفته است.

این کتاب اساسا برای معرفی تشیع در مغرب زمین تألیف شده چرا که

اغلب مطالعات و تحقیقات اندیشمندان مغرب زمین پیرامون شیعه، عاری از تعصب و غرض ورزی نیست، چون مصادر تحقیقی آنان از اهل سنت و یا از فرقه منحرف اسماعیلیه می باشد.

لازم به ذکر است که این کتاب، توسط یکی از شاگردان استاد، به زبان انگلیسی ترجمه شده و مدتی نیز در آمریکا در سطح دانشگاهی تدریس شده است. از ویژگیهای دیگر این کتاب این است که مرحوم علامه (ره) بدون کوچکترین اهانت به اهل سنت و جماعت، به دفاع از مبانی و اصالت شیعه و بیان علل پیدایش آن برآمده و بر این عقیده استوار است که نشان دهد «تشیع» تنها مذهب صحیح اسلام می باشد و این مهم را با بیانی بسیار ساده و روان به انجام رسانیده است. ما مطالعه این کتاب را بسیار مفید و سودمند می دانیم.

این دفتر، بعد از بررسی، ویرایش، مقابله و اصلاحاتی چند، آن را طبع و در اختیار علاقه مندان قرار می دهد، امید است مورد قبول خداوند متعال قرار گیرد. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

## پیشگفتار

به قلم یکی از شاگردان استاد

کتابی که اکنون از نظر خواننده می گذرد، جزئی از طرحی است که جهت معرفی «تشیع» در مغرب زمین تحقق پذیرفته است. گرچه در طی قرن گذشته، دانشمندان مغرب زمین، مطالعات زیادی درباره جوانب مختلف اسلام و تمدن اسلامی انجام داده اند، اما اکثر این آثار با نهایت تعصب و غرض انجام گرفته و در آنها کوشش در تحریف اسلام دیده می شود.

وانگهی تقریبا تمام منابع اروپائیان در تحقیقاتی که درباره اسلام انجام می گیرد، از منابع اهل تسنن است و هرگاه از قرآن، حدیث، سیره نبوی، فقه و کلام

سخن به میان می آید، معمولا مقصود همان نظر اهل سنت و جماعت است و حتی این نظر نیز اغلب تحریف یافته و مغرضانه بیان شده است.

در آثار موجود به زبانهای اروپایی، تشیع به صورت یک فرقه فرعی معرفی شده و تمام دید و علت وجودی آن به یک نزاع صرفا سیاسی و اجتماعی تقلیل یافته و کمتر به علل دینی که باعث پیدایش «شیعه» گردید، توجه شده است، حتی در تحقیقات درباره «شیعه» به طور کلی باز سهم اساسی از آن «اسماعیلیه» است! و «شیعه دوازده امامی» حتی به اندازه مکتب اسماعیلی مورد نظر قرار نگرفته است!!

شاید سوابق تاریخی مغرب زمین، علت اصلی این محدودیت باشد. غرب تا کنون دو بار با اسلام تماس مستقیم داشته است، با اعراب در اندلس و صقلیه (سیسیل) و با اتراک در شرق اروپا و در هر دو مورد تماس با اسلام به صورت سنی آن بود و رابطه با «تشیع» محدود به روابط نسبتا سری و محدود با برخی حوزه های اسماعیلی در فلسطین در جنگهای صلیبی و شاید در برخی مراکز اندلس گردید.

مغرب زمین، هیچگاه قبل از دوران جدید با عالم تشیع و مخصوصا ایران شیعی، تماسی نداشت و با فرهنگ ایران اسلامی نیز برای اولین بار در هند آشنا شد.

به هر حال، به این علل و شاید جهت کوشش غربیان در تحقیر آن جوانب از اسلام که جنبه عقلی آن قوی است، تشیع هیچ گاه چنان که واقعا در تاریخ اسلام وجود داشته و هنوز نیز مذهب دهها میلیون فرد ایرانی و عرب، پاکستانی و هندی و غیره را تشکیل می دهد، خارج از جهان پیروان این مذهب

شناخته نشده است و در مغرب زمین همان نظر مستشرقان قرن گذشته که «تشیع» را یک بدعت! در اسلام می دانستند در اکثر محافل پذیرفته شده و حتی برخی، تشیع را اختراع عده ای دشمنان اسلام در قرون بعدی می دانند. نگاهی به چند کتاب معروف موجود که یا مربوط به تشیع می باشد و یا در آن اشاره ای به تشیع شده است، جهت اثبات این ادعا کافی است.

با توجه به این زمینه و نحوه تفکر جدیدی که به تدریج بر تحقیق درباره ادیان در مغرب زمین و مخصوصا در ممالک «انگلوساکسون» حکم فرما می شود، ضرورت یک سلسله تحقیقات اصیل درباره شیعه، هر روز بیشتر احساس می شود.

بعد از جنگ بین المللی، به تدریج در آمریکا و سپس در انگلستان به این نکته برخوردند که بهترین معرف یک دین، فردی است که از درون آن دین به آن می نگرد و صرف توصیف «عینی» یک دین مخصوصا توسط کسی که یا اصلا به دین اعتقاد ندارد و یا دین خاصی را که مورد مطالعه اوست، از بدو امر مطرود و بی اساس می شمارد، به هیچ وجه کافی نیست.

کشف این حقیقت توأم با احتیاج روز افزون خواص متفکران مغرب زمین و مخصوصا جوانان به استفاده از ادیان مشرق زمین جهت پر کردن خلأی که به علت تضعیف مسیحیت و غلبه عجیب مادیگری در اروپا و آمریکا پیش آمده است، باعث شد که در آمریکا به تدریج مراکزی به منظور تحقیق اصیل در ادیان تأسیس گردد و حتی المقدور از دانشمندان و مآخذ خود ادیان جهت درک آنها استفاده شود، البته اسلام به طور کلی و تشیع بالأخص نمی توانست کاملا از این امر مستثنا

باشد.

یکی از صاحب قدمان و پیشکسوتان در این نهضت پرفسور کنث مورگان «KennethMorgan» دانشمند آمریکایی و استاد دانشگاه کولیگت «Colgate» است که مدتی از عمر خود را در مشرق زمین گذرانیده و رابطه مستقیم با بسیاری از برجسته ترین علما و استادان و بزرگان معنوی تمام ادیان شرقی داشته است.

این استاد که شهرت او در جهان اسلامی بیشتر به علت تنظیم کتاب «اسلام صراط مستقیم» است که توسط گروهی از دانشمندان مسلمان نوشته شده است و استاد محمود شهابی نیز «فصل تشیع» آن را نگاشته اند، چندین سال پیش، مرکزی در دانشگاه «کولگیت» جهت اجتماع نمایندگان اصیل ادیان جهانی تأسیس کرد و خود اکنون ریاست آن را عهده دار است و گروهی دانشجوی برجسته را در تاریخ ادیان، راهنمایی می کند.

پرفسور مورگان، همواره در چاپ منابع مهم ادیان شرقی و معرفی آنها به غربیان از نظرگاه اصیل پیروان واقعی این ادیان کوشیده است.

هنگامی که هشت سال پیش برای بار اول راقم این سطور از این مرکز دیدن کرد، سخن از کمبود کتب اصیل درباره تشیع به میان آمد. البته «پرفسور هنری کربن» از دانشگاه «سوربن» خدمات ارزنده ای در معرفی تفکر شیعه انجام داده اند لیکن

اولا:

آثار ایشان به زبان فرانسه در سطحی بسیار بالاست

و ثانیا:

با عرفان و حکمت سر و کار دارد و جوانب عمومی تر دین را مطرح نمی سازد. دو سه کتاب و رساله دیگر که به زبان انگلیسی موجود است اکثرا تراوش فکر چند مبلغ مسیحی است که عمر خود را صرف از بین بردن تشیع و رد آن کرده اند.

اتفاقا یکی دو سال بعد، در تابستان ۱۹۶۴ «پرفسور مورگان» به ایران آمد، در آن هنگام این جانب افتخار تلمذ در

محضر استاد ارجمند «علامه سید محمد حسین طباطبائی» را داشت و هفته ای چند بار به «درکه» به خانه تابستانی ایشان مشرف شده و از خرمن دانش بی کرانشان خوشه ای چند مطابق با استعداد محدود خود می چید.

روزی به اتفاق آقای مورگان خدمت علامه طباطبائی رسیدیم. از اولین لحظه، حضور معنوی و روحانیت علامه طباطبائی، پرفسور مورگان را شیفته خود ساخت و استاد مورگان فورا احساس کرد که در حضور شخصی قرار گرفته است که علم و حکمت را از مرحله فکر به مقام عمل رسانیده و آنچه می گوید چشیده و پیموده است. در کوچه های تنگ و خاکی و در عین حال پر لطف «درکه» در مراجعت از محضر استاد، فورا طرح نگارش یک سلسله کتاب درباره شیعه برای مردم مغرب زمین توسط علامه طباطبائی و با همکاری این جانب، مطرح گردید و چندی بعد برنامه کار پی ریزی شد و استاد بزرگوار در عرض سه سال بعد، دو اثر پرارزش که یکی کتاب فعلی و دیگری «قرآن از نظر شیعه» است به رشته تحریر درآورد و با این عمل، خدمت بزرگی بر خدمات فراوانی که به علم و دانش اسلامی کرده است افزود.

متن این کتاب توسط این جانب به زبان انگلیسی ترجمه شد و مدتی نیز در آمریکا در سطح دانشگاهی تدریس شده است و به زودی پس از اتمام این دوره تجربی و ارزیابی عکس العمل دانشجویان در فهم اثری که مستقیما از قلم یک عالم بزرگ اسلامی تراوش کرده است، به صورت نهایی، انتشار خواهد یافت.

جلد دوم درباره قرآن، در شرف ترجمه است و سومین اثر در این سلسله که به منظور شناساندن شیعه در

جهان می باشد، ترجمه منتخبی از گفتار امامان شیعه خواهد بود که تا کنون در غرب، کتابی مکتوم و گنجی نهفته باقی مانده است.

بنابراین، کتاب «شیعه در اسلام» یک تحقیق جدید با هدفی تازه است. منظور آن شناساندن شیعه و جوانب گوناگون آن به افرادی است که با عالم فکری اسلامی و شیعی آشنایی ندارند و مایلند از دیدگاهی کلی، نظری جامع به این بخش مهم از اسلام بیفکنند.

مؤلف محترم، این هدف را بدون اهانت به اهل سنت و جماعت و در عین حال دفاع از اصالت شیعه و بیان علت پیدایش آن، دنبال کرده و کوشیده است تا نشان دهد که تشیع جنبه ای کاملا اصیل از اسلام است بدون اینکه کوچکترین مقصودی در ایجاد تفرقه یا شکاف بین تشیع و تسنن در نظر باشد. بر عکس با دفاع از اصالت شیعه گفتگوی بین دو بخش اصلی اسلام را آسانتر ساخته است از آنجا که تقریب واقعی، فقط با حفظ اصالت طرفین امکان پذیر می باشد.

از عجایب زمان ما این است که احتیاج به این کتاب به زبان فارسی شاید کمتر از انگلیسی نباشد. نه تنها دهها و صدها بلکه هزارها جوان ایرانی امروزه دچار جهل و نادانی درباره دین خود می باشند و در عین حال احساس احتیاج به آشنایی با آن می کنند و دانش آنها اکتفای استفاده از کتب عادی دینی را نمی کند.

در سالیان گذشته بین طبقه ای از جامعه، مسئله تعلیمات دینی وضعی بس شگفت آور پیدا کرده است که شاید در کمتر جامعه دیده شود در حالی که اقلیتهای مذهبی و نیز خارجیان مقیم ایران در خانه و مدرسه، نهایت کوشش را دارند تا فرهنگ

و دین خود را به فرزندان خود منتقل سازند، بین مسلمانان که اکثریت قاطع را در جامعه ایرانی دارا می باشند، در برخی طبقات تعلیمات دینی به کلی فراموش شده است. والدین مسئولیت را از خود سلب کرده و امید دارند به نحوی معجزآسا مدارس از عهده این امر خطیر برآید و مدارس به نوبه خود با فقدان معلمان کافی برای تدریس دروس عادی طبعا هیچگونه صلاحیتی جهت تحقق دادن به این معجزه را ندارد، لذا به تدریج عده ای پرورش یافته اند که به آنها همه نوع وسائل مادی داده شده و برایشان هر چه دلخواه آنها در زندگی باشد فراهم شده است به جز معنا و جهت. آنها می دانند چگونه حرکت کنند لیکن نمی دانند به کجا بروند.

و از آنجا که انسان موجودی است هدف طلب و نمی تواند عمر خود را تماما در سرگرمیهای پوچ و گذران مادی و شهوانی بگذراند، عده ای از این بی تکلیفی رنج می برند و بسیاری از آنها در جستجوی یک نوع تعلیم معنوی و دینی هستند لیکن یافتن مربی و راهنما و حتی کتابی که به لسان آنان حقایق دینی و تفکر و تاریخ تشیع را برایشان تشریح کند، بس مشکل است.

در چنین وضعی چاپ این کتاب که در بدو امر برای محققان و دانش طلبان مغرب زمین نگاشته شده بود، برای ایرانیان نیز اهمیت فراوان دارد و می توان گفت که این تصنیف در نوع خود بی نظیر است.

علامه طباطبائی با لسانی ساده تقریبا تمام جوانب شیعه را از تاریخ گرفته تا حکمت و عرفان توضیح داده و در صفحاتی معدود بسیاری از مهمترین حقایق معارف اسلامی و شیعی را بیان کرده است.

با

چاپ این اثر برای بار اول علاقه مند فارسی زبان می تواند با مطالعه یک کتاب به رؤوس تفکر شیعی احاطه یافته و کلید هایی جهت باز کردن راههای تحقیق و تفحص بعدی به دست آورد. درواقع این اثر نفیس، راهنمایی است که با کمک آن فردی که تا کنون با جهان معنوی شیعه نامأنوس بوده است می تواند در این عالم وسیع، قدم نهد و با اتکای به این راهنمای موثق یقین داشته باشد که گمراه نخواهد گردید بلکه با توسل به این حبل متین به مقصد ن هایی خواهد رسید.

تمام مراتب علم و معرفت شیعی از نحوه پیدایش تاریخی آن و فقه و شریعت تا لطیف ترین حقایق معنوی به زبانی بس ساده که می تواند فقط متعلق به یک استاد واقعی باشد، در چهار فصل کلی جمع آوری گردیده و برای بار اول به زبان فارسی بحثی با چنین جامعیت و در لباسی این چنین ساده آراسته شده و به جامعه ایرانی که اکنون از هر زمان بیشتر محتاج به خودشناسی و ارشاد است، عرضه گردیده است. این مهم فقط می توانست از فکر و قلم توانایی با جامعیت و کمال علامه طباطبائی تراوش کند.

## شرح حال استاد

علامه سید محمد حسین طباطبائی از یکی از خاندان های بزرگ علم برخاسته است و چهارده پشت ایشان از دانشمندان و علمای به نام تبریز بوده اند. ولادت ایشان در پایان سال ۱۳۲۱ هجری قمری مصادف با ۱۲۸۲ شمسی در تبریز به وقوع پیوست و ایشان در زادگاه خود تحصیلات مقدماتی را دنبال نمود.

پس از اتمام اولین مراحل علمی در ۱۳۰۴ رهسپار نجف اشرف شد و ده سال در آن مرکز بزرگ تشیع به تکمیل معلومات خود

در شعب مختلف علوم اسلامی پرداخت.

فقه و اصول را نزد استادان معروف «نائینی و کمپانی» و فلسفه را نزد «سید حسین بادکوبی» که خود از شاگردان جلوه و آقا علی مدرس بود و ریاضیات را نزد «آقا سید ابو القاسم خوانساری» و اخلاق را در محضر «حاج میرزا علی قاضی» که در حکمت عملی و عرفان، مقامی بس ارجمند داشتند تلمذ کرد. سپس در سال ۱۳۱۴ به زادگاه خود مراجعت فرمود.

تحصیلات علامه طباطبائی فقط محدود به سطوح عادی فقه نبود بلکه علاوه بر عمیق ترین تحصیلات در صرف و نحو و ادبیات عرب و فقه و اصول، ایشان یک دوره کامل از ریاضیات قدیم از «اصول» اقلیدس تا «مجسطی» بطلمیوس و نیز فلسفه و کلام و عرفان و تفسیر را فرا گرفت و در این علوم به مرحله اجتهاد نائل آمد.

شهرت علامه طباطبائی در تهران و حوزه های دیگر علمی ایران خارج از تبریز هنگامی آغاز شد که در اثر حوادث سیاسی جنگ دوم جهانی و عواقب بعد از آن، ایشان از مسقط الرأس خود به قم مهاجرت کرد و از سال ۱۳۲۵ در آنجا ساکن شد و بدون کوچکترین سر و صدا مجالس درس خود را در تفسیر و حکمت آغاز کرد و در سفرهای پیاپی به تهران با علاقه مندان به حکمت و معارف اسلامی نیز تماس حاصل نمود و حتی از بحث و مناظره با مخالفان دین و حکمت، دریغ نورزید و از راه عقل و منطق، بسیاری از افرادی را که از طریق صواب منحرف شده بودند به درک حقایق دینی و حکمی نایل ساخت و توانست در عرض بیست و چند سال اخیر،

اثر عمیقی از خود نه تنها در طبقه روحانیت بلکه بین عده ای از طبقه متجدد و تحصیل کرده در غرب به جا گذارد.

سالیان دراز هر پاییز بین ایشان و استاد هنری کربن مجالسی با حضور جمعی از فضلا و دانشمندان تشکیل شده است که در آن مباحثی حیاتی درباره دین و فلسفه و مسائلی که جهان امروز در مقابل شخص معنوی و جوینده حقیقت قرار می دهد، مطرح می شود و این جلسات نتایج بسیار مهمی به بار آورده است. بدون شک چنین جلساتی در سطحی آنچنان بالا و با افقی آنچنان وسیع در جهان اسلامی امروز بی نظیر بوده است و حتی می توان گفت که از دوره قرن وسطی که تماس فکری و معنوی اصیل بین اسلام و مسیحیت قطع شد، چنین تماسی بین شرق اسلامی و غرب حاصل نشده است.

در حوزه علمیه قم، خدمت بزرگ علامه طباطبائی، احیای علوم عقلی و نیز تفسیر قرآن کریم بوده است. به تدریج ایشان تدریس سطوح اساسی حکمت مانند کتاب «شفاء» و «اسفار» را متداول ساخت. شخصیت بارز ایشان و تخلق به صفات حمیده و حسن سلوک در تماس با طلاب، هر روز گروه بیشتری از افراد علاقه مند و با استعداد را به سوی مجالس درس ایشان جلب کرد تا در سالیان اخیر در درس حکمت، صدها طلبه حضور داشتند و در طی بیست و چند سال گذشته عده کثیری دانشمند که برخی اکنون خود اساتید حکمت هستند، موفق به نیل به مقام اجتهاد در این علم نفیس، تحت ارشاد علامه طباطبائی شدند.

شاید حتی مهمتر از خدمت ایشان به حکمت که از طریق تربیت عده کثیری از طلاب و نشر

کتب انجام پذیرفته است، توجه علامه طباطبائی به اهمیت تربیت اخلاقی و تزکیه نفس بین شاگردان خود بوده است. ایشان در واقع به تن هایی مکتب جدیدی در تربیت افرادی که علم و اخلاق را توأما توسعه داده اند تأسیس کرده و اشخاصی بس لایق به جامعه تقدیم داشته و همواره لزوم توأم کردن آموزش و پرورش را تأیید کرده است، امری که همیشه از اصول اولیه فرهنگ اسلامی ایران بوده است و متأسفانه امروزه در نظام مدارس جدید و حتی در مدارس قدیم تا حدی فراموش شده است.

## آثار علامه طباطبائی

از ایشان آثار علمی بسیار به جا مانده است که قسمتی از آنها بدین قرار است:

۱ تفسیر المیزان به زبان عربی (در ۲۰ جلد) و ترجمه فارسی آن تا کنون بارها چاپ شده است.

۲ اصول فلسفه و روش رئالیسم با حواشی آقای مرتضی مطهری که سه جلد از پنج جلد آن تا کنون چاپ شده و بقیه به صورت خطی باقی است (۱). یک جلد عربی از آن نیز انتشار یافته است.

۳ حاشیه بر اسفار صدر الدین شیرازی که بر چاپ جدید اسفار که زیر نظر علامه طباطبائی در شرف چاپ (۲) است و شش جلد آن تا کنون انتشار یافته است نوشته شده است.

۴ مصاحبات با استاد کُربن، در دو جلد که یک جلد آن در سالنامه مکتب تشیع ۱۳۳۹ انتشار یافته و جلد دیگر در شرف چاپ است. (۳)

۵ رساله در حکومت اسلامی که به فارسی و عربی و آلمانی چاپ شده است.

۶ حاشیه کفایه.

۷ رساله در قوه و فعل.

۸ رساله در اثبات ذات.

۹ رساله در صفات.

۱۰ رساله در افعال.

۱۱ رساله در وسائط.

۱۲ الانسان قبل الدین.

۱۳

الانسان فی الدین.

۱۴ الانسان بعد الدین.

۱۵ رساله در نبوت.

۱۶ رساله در ولایت.

۱۷ رساله در مشتقات.

۱۸ رساله در برهان.

۱۹ رساله در مغالطه.

۲۰ رساله در تحلیل.

۲۱ رساله در ترکیب.

۲۲ رساله در اعتبارات.

۲۳ رساله در نبوت و مقامات.

۲۴ منظومه در رسم خط نستعلیق.

۲۵ علی و الفلسفه الالهیه (به فارسی ترجمه شده است)

۲۶ قرآن در اسلام.

۲۷ شیعه در اسلام (که همین کتاب مورد نظر است)

و چند رساله و مقالات دیگر

به علاوه از علامه طباطبائی مقالات متعددی در نشریات گوناگون مانند «مکتب تشیع» و «درسهائی از مکتب اسلام» و «راهنمای کتاب» و ... به انتشار رسیده است.

مهمترین اثر علامه طباطبائی یقینا همان «تفسیر المیزان» است که تا کنون هفده جلد (۴) از آن که شامل بیش از نیمی از قرآن کریم می باشد به اتمام رسیده است. این اثر نفیس از بزرگترین تفاسیر عصر حاضر است و همان خدمتی را که تفاسیر بزرگ قدیم با توجه به علوم و فلسفه زمان خود در فهم قرآن به مسلمانان اعصار گذشته انجام داده است، برای نسل فعلی انجام می

دهـد. وانگهی علاـمه طباطبـائی روش جدیـدی در تفسـیر به کـار برده است که مبتنی بر نص حـدیث است و آن تفسـیر آیات قرآنی توسط سایر آیات می باشد. امروزه تمام وقت علامه طباطبائی مصروف تألیف این اثر بزرگ می شود و امید می رود که ایشان بتوانند آن را به پایان رسانند (۵).

علاـمه طباطبـائی با نهایت متانت و بـدون توجه به جار و جنجال و سـر و صـدا و زرق و برق ظاهری، زنـدگی ساده خود را در خدمت به علم و دین و تربیت شاگرد و تألیف کتب ارزنده ادامه می دهند.

کتاب مورد بحث فعلی «شیعه در اسلام»

بدون شک ایشان را برای بار اول به طبقه جدیدی از ایرانیان و نیز به اسلام شناسی و ایران شناسی در مغرب زمین، معرفی می کند. البته ایشان را احتیاجی به معرفی به جامعه علمی ایران نیست و اگر خوانندگان این کتاب نیز به این گروه محدود می بود این جانب به خود اجازه نمی داد که سخنان ناچیز خود را در معرفی شخصیتی این چنین بارز به رشته تحریر در آورد، لیکن از آنجا که گروه جدیدی بدون شک از راه این کتاب برای بار اول با آثار این استاد بزرگوار روبرو می شوند، راقم این سطور که سالها سعادت تلمذ نزد ایشان را داشته و وظیفه مطبوع ترجمه این اثر را نیز به زبان انگلیسی عهده دار بوده است، تکلیف خود دانست که نکاتی چند درباره ی علامه طباطبائی مرقوم دارد و با کلمات نارسای خود تا حدی یکی از اساطین بزرگ علم و حکمت این عصر را معرفی کند.

البته قلم، قاصر از معرفی شخصیت بزرگ ایشان است و کلام، نمی تواند مراتب کمال و فضل و مقام روحانی ایشان را توصیف کند. این صفحات شرح قطره ای است از دریایی که سالها با سکوت و آرامش به خدمتی بس اساسی به جامعه اسلامی و ایرانی کمر همت بسته است و از آنجا که خود به مرتبه وصال به حقیقت نایل آمده است مانند مشعلی نورانی اطراف خود را منور ساخته و راه پای بسیاری از شاگردان و ارادتمندان و خوانندگان آثار خود را از دور و نزدیک روشن ساخته و به حیات فکری و معنوی آنان روح و جهت و معنا بخشیده است.

## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

این کتاب که

به نام «شیعه در اسلام» نامیده می شود، هویت واقعی مذهب تشیع را که یکی از دو مذهب بزرگ اسلامی (تشیع و تسنن) است بیان می کند. کیفیت پیدایش و نشو و نمای تشیع، طرز تفکر مذهبی شیعه و معارف اسلامی از نظر شیعه:

۱ «دین»: تردید نیست در اینکه هر یک از افراد انسان در زندگی طبعا به همنوعان خود گراییده در محیط اجتماع و زندگی دسته جمعی اعمالی انجام می دهد و کار هایی که انجام می دهد از همدیگر بیگانه و بی رابطه نیستند و اعمال گوناگون وی مانند خوردن و نوشیدن و خواب و بیداری و گفتن و شنیدن و نشستن و راه رفتن و اختلاطها و معاشرتها در عین حال که صورتا از همدیگر جدا و متمیز می باشند به همدیگر ارتباط کامل داند، هر کاری را در هر جا و به دنبال هر کار دیگر نمی شود کرد بلکه حسابی در کار است.

پس اعمالی که انسان در مسیر زندگی انجام می دهد تحت نظامی است که از آن تخطی نمی کند و در حقیقت از یک نقطه مشخصی سرچشمه می گیرد و آن این است که انسان می خواهد یک زندگی سعادتمندانه داشته باشد که در آن تا می تواند کامروا بوده به خواسته و آرزوهای خود برسد و به عبارت دیگر: تا می تواند نیازمندیهای خود را از جهت بقای وجود، به طور کاملتری رفع نماید.

و از اینجاست که انسان پیوسته اعمال خود را به مقررات و قوانینی که بدلخواه خود وضع کرده یا از دیگران پذیرفته، تطبیق می کند و روش معینی در زندگی خود اتخاذ می نماید، برای تهیه وسائل زندگی کار می کند، زیرا تهیه وسائل زندگی را یکی از مقررات می داند،

برای التـذاذ ذایقـه و رفـع گرسـنگی و تشـنگی، غـذا می خـورد و آب می آشامـد، زیرا خـوردن و آشامیـدن را برای بقـای سعادتمندانه خود ضروری می شمرد و به همین قرار ...

قوانین و مقررات نامبرده که در زندگی انسان حکومت می کند به یک اعتقاد اساسـی استوارند و انسان در زندگی خود به آن تکیـه داده اسـت و آن تصـوری اسـت کـه انسـان از جهـان هسـتی که خـود نیز جزئی از آن است دارد و قضـاوتی است که در حقیقت آن می کنـد و این مسـئله بـا تأمـل در افکـار مختلفی که مردم در حقیقت جهان دارنـد بسـیار روشن است، کسانی که جهان هستی را همین جهان مادی محسوس و انسان را نیز پدیده ای صد در صد مادی (که با دمیده شدن حیات پیدا و با مرگ نابود می شود) می دانند روشن شان در زندگی این است که خواسته های مادی و لذایذ چند روزه دنیوی خود را تأمین کنند و همه مساعی شان در این راه مبذول است که شرایط و عوامل طبیعت را برای خود رام سازند.

و کسانی که ماننـد عامه بت پرسـتان جهان طبیعت را آفریده خدائی بالاتر از طبیعت می داند که جهان به ویژه انسان را آفریده و غرق نعمتهـای گونـاگون خود سـاخت تا از نیکیهای وی برخوردار شونـد، اینان برنامه زنـدگی را طوری تنظیم می کننـد که خشـنودی خدا را جلب کنند و موجبات خشم او را فراهم نیاورند چه اگر خدا را خشـنود کنند نعمت خود را بر ایشان فراوان و پاینده گرداند و اگر خشمگین سازند نعمت خود را از دستشان خواهد گرفت.

و کسانی که علاوه بر ایمان تنها به خدا برای انسان زندگانی جاودانی قائل بوده

او را مسئول خوب و بد اعمالش می دانند و در نتیجه روز بازخواست و پاداش (روز قیامت) اثبات می کنند مانند مجوس و یهود و نصارا و مسلمین، در زندگی خود راهی را می خواهند بپیمایند که این اصل اعتقادی در آن مراعات شود و سعادت این سرا و آن سرا را تأمین نماید.

مجموع این اعتقاد و اساس (اعتقاد در حقیقت انسان و جهان) و مقررات متناسب با آن که در مسیر زندگی مورد عمل قرار می گیرد، «دین» نامیده می شود و اگر انشعاباتی در دین پیدا شود، هر شعبه را «مذهب» می نامند مانند مذهب تسنن و مذهب تشیع در اسلام و مذهب ملکانی و مذهب نسطوری در مسیحیت.

بنابر آنچه گذشت، هرگز انسان (اگر چه به خدا نیز معتقد نباشد) از دین (برنامه زندگی که بر اصل اعتقادی استوار است) مستغنی نیست، «پس دین همان روش زندگی است و از آن جدایی ندارد».

قرآن کریم معتقد است که بشر از «دین» گریزی ندارد و آن راهی است که خدای متعال برای بشر باز کرده که با پیمودن آن به وی برسند منتها امر کسانی که دین حق (اسلام) را پذیرفته به راستی راه خدا را می پیمایند و کسانی که دین حق را نپذیرفته اند راه خدا را کج کرده عوضی گرفته اند (۶).

۲ «اسلام»: اسلام در لغت به معنای تسلیم و گردن نهادن است و قرآن کریم دینی را که به سوی آن دعوت می کند از این روی اسلام نامیده که برنامه کلی آن تسلیم شدن انسان است به خدای جهان و جهانیان (۷) که در اثر این تسلیم پرستش نکند جز خدای یگانه را و طاعت نکند جز فرمان او

را، چنانکه قرآن کریم خبر می دهد اولین کسی که این دین را «اسلام» و پیروان آن را «مسلمان» نامید، حضرت ابراهیم علیه السلام بود (۸).

۳ «شیعه»: شیعه که در اصل لغت به معنای پیرو می باشد به کسانی گفته می شود که جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را حق اختصاصی خانواده رسالت می دانند و در معارف اسلام پیرو مکتب اهل بیت می باشند (۹).

## پی نوشتها

۱ و ۲ با توجه به اینکه متن فوق مربوط به سالها پیش است، در عصر حاضر به احتمال قوی تمام این کتابها به طبع رسیده است.

۳ با توجه به اینکه متن فوق مربوط به سالها پیش است، در عصر حاضر به احتمال قوی تمام این کتابها به طبع رسیده است.

۴ بعد از چاپ این کتاب، بحمد الله تمام مجلدات عربی و فارسی به چاپ رسید، و در اختیار علاقه مندان قرار گرفت.

۵ لازم به ذکر است که این مطالب مربوط به ایامی است که مرحوم علامه، مشغول نوشتن کتاب ارزشمند المیزان بوده است لیکن امروزه تفسیر المیزان، عربی و فارسی آن مکرر به طبع رسیده است.

۶ ان لعنه الله علی الظالمین الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا.

یعنی:

«آگاه باشید لعنت خدا بر ستمکاران باد، کسانی که از راه دین خدا، مردم را بر می گردانند و خودشان آن را کج و معوج می خواهند و می پذیرند»،

(سوره اعراف، آیه ۴۴ و ۴۵)

۷ و من احسن دینا ممن اسلم وجهه لله و هو محسن و اتبع مله ابراهیم حنیفا.

یعنی:

«کدام دین بهتر از آن است که شخص خودش را تسلیم حکم خدا کند و نیکوکار هم باشد و از آیین پاک و معتدل ابراهیم

پیروی نماید»،

(سوره نساء، آیه ۱۲۵)

قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون.

یعنی:

«به اهل کتاب بگو بیایید در یک سخن مشترک با هم همکاری کنیم:

جز خدا را عبادت نکنیم و شریکی برایش قرار ندهیم و بعضی از ما بعض دیگر را ارباب قرار ندهد اگر از این سخن اعراض کردند به ایشان بگو: پس گواه باشید ما تسلیم حق هستیم»، (سوره آل عمران، آیه ۶۴)

یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافه. یعنی:

«ای اهل ایمان!

همگی داخل در مقام تسلیم شوید»

(سوره بقره، آیه ۲۰۸)

۸ ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امه مسلمه لک.

یعنی:

«(ابراهیم و اسماعیل گفتند:)

پروردگارا!

ما را تسلیم فرمان خود گردان و از فرزندان ما نیز امتی را مسلم قرار ده»، (سوره بقره، آیه ۱۲۸)

مله ابیکم ابراهیم هو سمیکم المسلمین. یعنی:

«این آیین پدر شما ابراهیم است اوست که شما را مسلمان (تسلیم شونده) نامیده است».

۹ به طایفه ای از «زیدیه» که پیش از علی علیه السلام در خلیفه دیگر را اثبات می نمایند و در فروع به فقه ابی حنیفه عمل می کنند نیز «شیعه» گفته می شود به مناسبت اینکه در برابر خلفای بنی امیه و بنی عباس، خلافت را مختص علی و اولاد علی می

دانند.

## بخش اول: کیفیت پیدایش و نشو و نمای شیعه

### آغاز پیدایش شیعه و کیفیت آن

آغاز پیـدایش «شـیعه» را که برای اولین بار به شـیعه علی علیه السـلام (اولین پیشوا از پیشوایان اهل بیت علیهم السـلام) معروف شدنـد، همان زمان حیات پیغمبر اکرم باید دانست و جریان ظهور و پیشـرفت دعوت اسـلامی در ۲۳ سال زمان بعثت، موجبات زیادی در بر داشت

که طبعا پیدایش چنین جمعیتی را در میان یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایجاب می کرد (۱).

الف: پیغمبر اکرم در اولین روزهای بعثت که به نص قرآن مأموریت یافت که خویشان نزدیکتر خود را به دین خود دعوت کند (۲) صریحا به ایشان فرمود که هر یک از شما به اجابت دعوت من سبقت گیرد، و زیر و جانشین و وصی من است.

علی علیه السلام پیش از همه مبادرت نموده اسلام را پذیرفت و پیغمبر اکرم ایمان او را پذیرفت و وعده های خود را (۳) تقبل نمود و عادتا محال است که رهبر نهضتی در اولین روز نهضت و قیام خود یکی از یاران نهضت را به سمت وزیری و جانشینی به بیگانگان معرفی کند، ولی به یاران و دوستان سر تا پا فداکار خود نشناساند یا تنها او را با امتیاز وزیری و جانشینی بشناسد و بشناساند ولی در تمام دوره زندگی و دعوت خود، او را از وظایف وزیری معزول و احترام مقام جانشینی او را نادیده گرفته و هیچگونه فرقی میان او و دیگران نگذارد.

ب: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به موجب چندین روایت مستفیض و متواتر که سنی و شیعه روایت کرده اند تصریح فرموده که علی (۴) علیه السلام در قول و فعل خود از خطا و معصیت مصون است، هر سخنی که گوید و هر کاری که کند با دعوت دینی مطابقت کامل دارد و داناترین (۵) مردم است به معارف و شرایع اسلام.

ج: علی علیه السلام خدمات گرانب هایی انجام داده و فداکاریهای شگفت انگیزی کرده بود، مانند خوابیدن در بستر پیغمبر اکرم در شب

هجرت (۶) و فتوحاتی که در جنگهای بـدر و احد و خندق و خیبر به دست وی صورت گرفته بود که اگر پای وی در یکی از این وقایع در میان نبود، اسـلام و اسـلامیان به دست دشـمنان حق، ریشه کن شـده بودنـد (۷). د: جریان «غـدیر خم» که پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم در آنجا علی علیه السلام را به ولایت عامه مردم نصب و معرفی کرده و او را مانند خود متولی قرار داده بود (۸).

بـدیهی است این چنین امتیـازات و فضائل اختصاصـی دیگر که مورد اتفاق همگان بود (۹) و علاـقه مفرطی که پیغمبر اکرم به علی علیه السلام داشت (۱۰)، طبعا عده ای از یاران پیغمبر اکرم را که شـیفتگان فضیلت و حقیقت بودند بر این وا میداشت که علی علیه السـلام را دوست داشـته به دورش گرد آینـد و از وی پیروی کنند، چنانکه عده ای را بر حسد و کینه آن حضـرت وا می داشت.

گذشـته از همه اینها نام «شـیعه علی» و «شـیعه اهل بیت» در سـخنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بسیار دیده می شود (۱۱).

### سبب جدا شدن اقلیت شیعه از اکثریت سنی و بروز اختلاف

هواخواهـان و پیروان علی علیـه السـلام نظر به مقـام و منزلـتی که آن حضـرت پیش پیغمـبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم و صحابه و مسلمانان داشت مسلم می داشتند که خلافت و مرجعیت پس از رحلت پیغمبر اکرم از آن علی علیه السلام می باشد و ظواهر اوضـاع و احوال نیز جزء حوادثی که در روزهـای بیماری پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم به ظهور پیوست (۱۲) نظر آنان را تأیید می کرد.

ولی بر خلاف انتظار آنان درست در حالی

که پیغمبر اکرم رحلت فرمود و هنوز جسد مطهرش دفن نشده بود و اهل بیت و عده ای از صحابه سرگرم لوازم سوگواری و تجهیزاتی بودند که خبر یافتند عده ای دیگر که بعدا اکثریت را بردند با کمال عجله و بی آنکه با اهل بیت و خویشاوندان پیغمبر اکرم و هوادارانشان مشورت کنند و حتی کمترین اطلاعی بدهند، از پیش خود در قیافه خیرخواهی، برای مسلمانان خلیفه معین نموده اند و علی و یارانش را در برابر کاری انجام یافته قرار داده اند (۱۳).

علی علیه السلام و هواداران او مانند عباس و زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از فراغ از دفن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اطلاع از جریان امر در مقام انتقاد بر آمده به خلافت انتخابی و کارگردانان آن اعتراض نموده اجتماعاتی نیز کرده اند ولی پاسخ شنیدند که صلاح مسلمانان در همین بود (۱۴).

این انتقاد و اعتراف بود که اقلیتی را از اکثریت جدا کرد و پیروان علی علیه السلام را به همین نام «شیعه علی» به جامعه شناسانید و دستگاه خلافت نیز به مقتضای سیاست وقت، مراقب بود که اقلیت نامبرده به این نام معروف نشوند و جامعه به دو دسته اقلیت و اکثریت منقسم نگردد بلکه خلافت را اجماعی می شمردند و معترض را متخلف از بیعت و متخلف از جماعت مسلمانان می نامیدند و گاهی با تعبیرات زشت دیگر یاد می کردند (۱۵).

البته شیعه همان روزهای نخستین، محکوم سیاست وقت شده نتوانست با مجرد اعتراض، کاری از پیش ببرد و علی علیه السلام نیز به منظور رعایت مصلحت اسلام و مسلمین و نداشتن نیروی کافی دست به یک قیام

خونین نزد، ولی جمعیت معترضین از جهت عقیده تسلیم اکثریت نشدند و جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مرجعیت علمی را حق طلق علی علیه السلام می دانستند (۱۶) و مراجعه علمی و معنوی را تنها به آن حضرت روا می دیدند و به سوی او دعوت می کردند (۱۷).

## دو مسئله جانشینی و مرجعیت علمی

«شیعه» طبق آنچه از تعالیم اسلامی به دست آورده بود معتقد بود که آنچه برای جامعه در درجه اول اهمیت است، روشن شدن تعالیم اسلام و فرهنگ دینی است (۱۸) و در درجه تالی آن، جریان کامل آنها در میان جامعه می باشد.

و به عبارت دیگر اولا: افراد جامعه به جهان و انسان با چشم واقع بینی نگاه کرده، وظایف انسانی خود را (به طوری که صلاح واقعی است) بدانند و به جا آورند اگر چه مخالف دلخواهشان باشد.

ثانیا: یک حکومت دینی نظم واقعی اسلامی را در جامعه حفظ و اجرا نماید و به طوری که مردم کسی را جز خدا نپرستند و از آزادی کامل و عدالت فردی و اجتماعی بر خوردار شوند، و این دو مقصود به دست کسی باید انجام یابد که عصمت و مصونیت خدایی داشته باشد و گرنه ممکن است کسانی مصدر حکم یا مرجع علم قرار گیرند که در زمینه وظایف محوله خود، از انحراف فکر یا خیانت سالم نباشد و تدریجا ولایت عادله آزادیبخش اسلامی به سلطنت استبدادی و ملک کسرایی و قیصری تبدیل شود و معارف پاک دینی مانند معارف ادیان دیگر دستخوش تحریف و تغییر دانشمندان بلهوس و خودخواه گردد و تنها کسی که به تصدیق پیغمبر اکرم در اعمال و اقوال خود مُصیب و روش

او با کتاب خدا و سنت پیغمبر مطابقت کامل داشت همان علی علیه السلام بود (۱۹).

و اگر چنانچه اکثریت می گفتند قریش با خلافت حقه علی مخالف بودند، لازم بود مخالفین را بحق وا دارند و سرکشان را به جای خود بنشانند چنانکه با جماعتی که در دادن زکات امتناع داشتند، جنگیدند و از گرفتن زکات صرف نظر نکردند نه اینکه از ترس مخالفت قریش، حق را بکشند.

آری آنچه شیعه را از موافقت با خلافت انتخابی باز داشت، ترس از دنباله ناگوار آن یعنی فساد روش حکومت اسلامی و انهدام اساس تعلیمات عالیه دین بود، اتفاقا جریان بعدی حوادث نیز این عقیده (یا پیش بینی) را روز به روز روشن تر می ساخت و در نتیجه شیعه نیز در عقیده خود استوارتر می گشت و با اینکه در ظاهر با نفرات ابتدائی انگشت شمار خود به هضم اکثریت رفته بود و در باطن به اخذ تعالیم اسلامی از اهل بیت و دعوت به طریقه خود، اصرار می ورزیدند در عین حال برای پیشرفت و حفظ قدرت اسلام، مخالفت علنی نمی کردند و حتی افراد شیعه، دوش به دوش اکثریت به جهاد می رفتند و در امور عامه دخالت می کردند و شخص علی علیه السلام در موارد ضروری، اکثریت را به نفع اسلام راهنمایی می نمود (۲۰).

## روش سیاسی خلافت انتخابی و مغایرت آن با نظر شیعه

«شیعه» معتقد بود که شریعت آسمانی اسلام که مواد آن در کتاب خدا و سنت پیغمبر اکرم روشن شده تا روز قیامت به اعتبار خود باقی و هرگز قابل تغییر نیست (۲۱) و حکومت اسلامی با هیچ عذری نمی تواند از اجرای کامل آن سرپیچی نماید، تنها وظیفه حکومت اسلامی این است که با شورا در شعاع شریعت به

سبب مصلحت وقت، تصمیماتی بگیرد ولی در این جریان، به علت بیعت سیاست آمیز شیعه و همچنین از جریان حدیث دوات و قرطاس که در آخرین روزهای بیماری پیغمبر اکرم اتفاق افتاد، پیدا بود که گردانندگان و طرفداران خلافت انتخابی معتقدند که کتاب خدا مانند یک قانون اساسی محفوظ بماند ولی سنت و بیانات پیغمبر اکرم را در اعتبار خود ثابت نمی دانند بلکه معتقدند که حکومت اسلامی می تواند به سبب اقتضای مصلحت، از اجرای آنها صرفنظر نماید و این نظر با روایتهای بسیاری که بعدا در حق صحابه نقل شد (صحابه مجتهدند و در اجتهاد و مصلحت بینی خود اگر اصابت کنند مأجور و اگر خطا کنند معذور می باشند) تأیید گردید و نمونه بارز آن وقتی اتفاق افتاد که خالد بن ولید یکی از سرداران خلیفه، شبانه در منزل یکی از معاریف مسلمانان «مالک بن نویره» مهمان شد و مالک را غافلگیر نموده، کشت و سرش را در اجاق گذاشت و سوزانید و همان شب با زن مالک همبستر شد! و به دنبال این جنایتهای شرم آورد، خلیفه به عنوان اینکه حکومت وی به چنین سرداری نیازمند است، مقررات شریعت را در حق خالد اجرا نکرد (۲۲)!!

و همچنین خمس را از اهل بیت و خویشان پیغمبر اکرم بریدند (۲۳) و نوشتن احادیث پیغمبر اکرم به کلی قدغن شد و اگر در جای حدیث مکتوب کشف یا از کسی گرفته می شد آن را ضبط کرده می سوزانیدند (۲۴) و این قدغن در تمام زمان خلفای راشدین تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز خلیفه اموی (۹۹ ۱۰۲) استمرار داشت (۲۵) و در زمان خلافت خلیفه دوم (۱۳

۲۵ ق) این سیاست روشنتر شد و در مقام خلافت، عده ای از مواد شریعت را مانند حج تمتع و نکاح متعه و گفتن «حی علی خیر العمل» در اذان نماز ممنوع ساخت (۲۶) و نفوذ سه اطلاق را دایر کرد و نظایر آنها (۲۷).

در خلافت وی بود که بیت المال در میان مردم با تفاوت تقسیم شد (۲۸) که بعدا در میان مسلمانان اختلاف طبقاتی عجیب و صحنه های خونین دهشتناکی به وجود آورد و در زمان وی معاویه در شام با رسومات سلطنتی کسری و قیصر حکومت می کرد و خلیفه او را کسرای عرب می نامید و متعرض حالش نمی شد.

خلیفه دوم به سال ۲۳ هجری قمری به دست غلامی ایرانی کشته شد و طبق رأی اکثریت شورای شش نفری که به دستور خلیفه منعقد شد، خلیفه سوم زمام امور را به دست گرفت. وی در عهد خلافت خود خویشاوندان اموی خود را بر مردم مسلط ساخته در حجاز و عراق و مصر و سایر بلاد اسلامی زمام امور را به دست ایشان سپرد (۲۹) ایشان بنای بی بند و باری گذاشته آشکارا به ستم و بیداد و فسق و فجور و نقص قوانین جاریه اسلامی پرداختند، سیل شکایت ها از هر سوی به دار الخلافه سرازیر شد، ولی خلیفه که تحت تأثیر کنیزان اموی خود و خاصه مروان بن حکم (۳۰) قرار داشت، به شکایت های مردم ترتیب اثر نمی داد بلکه گاهی هم دستور تشدید و تعقیب شاکیان را صادر می کرد (۳۱) و بالأخره به سال ۳۵ هجری، مردم بر وی شوریدند و پس از چند روز محاصره و زد و خورد، وی را کشتند.

خلیفه سوم در عهد خلافت

خود حکومت شام را که در رأس آن از خویشاوندهای اموی او معاویه قرار داشت، بیش از پیش تقویت می کرد و در حقیقت سنگینی خلافت، در شام متمرکز بود و تشکیلات مدینه که دار الخلافه بود جز صورتی در بر نداشت (۳۲) خلافت خلیفه اول با انتخاب اکثریت صحابه و خلیفه دوم با وصیت خلیفه اول و خلیفه سوم با شورای شش نفری که اعضا و آیین نامه آن را خلیفه دوم تعیین و تنظیم کرده بود، مستقر شد و روی هم رفته سیاست سه خلیفه که ۲۵ سال خلافت کردند در اداره امور این بود که قوانین اسلامی بر طبق اجتهاد و مصلحت وقت که مقام خلافت تشخیص دهد، در جامعه اجرا شود و در معارف اسلامی این بود که تنها قرآن بی اینکه تفسیر شود یا مورد کنجکاوی قرار گیرد خوانده شود و بیانات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (حدیث) بی اینکه روی کاغذ بیاید روایت شود و از حدود زبان و گوش تجاوز نکند.

کتابت، به قرآن کریم انحصار داشت و در حدیث ممنوع بود (۳۳) پس از جنگ یمامه که در سال دوازده هجری قمری خاتمه یافت و گروهی از صحابه که قاری قرآن بودند در آن جنگ کشته شدند، عمر بن الخطاب به خلیفه اول پیشنهاد می کند که آیات قرآن در یک مصحف جمع آوری شود، وی در پیشنهاد خود می گوید اگر جنگی رخ دهد و بقیه حاملان قرآن کشته شوند، قرآن از میان ما خواهد رفت، بنابراین، لازمست آیات قرآنی را در یک مصحف جمع آوری کرده به قید کتابت در بیاوریم (۳۴)

این تصمیم را درباره

قرآن کریم گرفتند با اینکه حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که تالی قرآن بود نیز با همان خطر تهدید می شد و از مفاسد نقل به معنا و زیاده و نقیصه و جعل و فراموشی در امان نبود ولی توجهی به نگهداری حدیث نمی شد بلکه کتابت آن ممنوع و هر چه به دست می افتاد سوزانیده می شد تا در اندک زمانی کار به جایی کشید که در ضروریات اسلام مانند نماز، روایات متضاد به وجود آمد و در سایر رشته های علوم در این مدت قدمی بر داشته نشد و آن همه تقدیس و تمجید که در قرآن و بیانات پیغمبر اکرم نسبت به علم و تأکید و ترغیب در توسعه علوم وارد شده بی اثر ماند و اکثریت مردم سرگرم فتوحات پی در پی اسلام و دلخوش به غنایم فزون از حد که از هر سو به جزیره العرب سرازیر می شد، بودند و دیگر عنایتی به علوم خاندان رسالت که سر سلسله شان علی علیه السلام بود و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را آشناترین مردم به معارف اسلام و مقاصد قرآن معرفی کرده بود نشد.

حتی در قضیه جمع قرآن (با اینکه می دانستند پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مدتی در کنج خانه نشستند و مصحف را جمع آوری نموده است) وی را مداخله ندادند حتی نام او را نیز به زبان نیاوردند (۳۵).

اینها و نظایر اینها اموری بود که پیروان علی علیه السلام را در عقیده خود راسختر و نسبت به جریان امور، هشیارتر می ساخت و روز به روز بر فعالیت خود می افزودند.

علی نیز

که دستش از تربیت عمومی مردم کوتاه بود به تربیت خصوصی افراد می پرداخت.

در این ۲۵ سال، سه تن از چهار نفر یاران علی علیه السلام که در همه احوال در پیروی او ثابت قدم بودند (سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد) در گذشتند ولی جمعی از صحابه و گروه انبوهی از تابعین در حجاز و یمن و عراق و غیر آنها در سلک پیروان علی درآمدند و در نتیجه پس از کشته شدن خلیفه سوم، از هر سوی به آن حضرت روی نموده و به هر نحو بود با وی بیعت کردند و وی را برای خلافت برگزیدند.

## انتهای خلافت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و روش آن حضرت

خلافت علی علیه السلام در اواخر سال ۳۵ هجری قمری شروع شد و تقریبا چهار سال و پنج ماه ادامه یافت.

علی علیه السلام در خلافت، رویه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را معمول می داشت (۳۶) و غالب تغییراتی را که در زمان خلافت پیشینیان پیدا شده بود به حالت اولی برگردانید و عمال نالایق را که زمام امور را در دست داشتند از کار بر کنار کرد (۳۷) و در حقیقت یک نهضت انقلابی بود و گرفتاریهای بسیاری در بر داشت.

علی علیه السلام نخستین روز خلافت در سخنرانی که برای مردم نمود چنین گفت:

«آگاه باشید!

گرفتاری که شما مردم هنگام بعثت پیغمبر خدا داشتید امروز دوباره به سوی شما برگشته و دامنگیرتان شده است. باید درست زیر و روی شوید و صاحبان فضیلت که عقب افتاده اند پیش افتند و آنان که به ناروا پیشی می گرفتند، عقب افتند (حق است و باطل و هر کدام اهلی دارد باید از حق پیروی کرد) اگر باطل بسیار است چیز تازه ای

نیست و اگر حق کم است گاهی کم نیز پیش می افتند و امید پیشرفت نیز هست. البته کم اتفاق می افتد که چیزی که پشت به انسان کند دوباره برگشته و روی نماید» (۳۸).

علی علیه السلام به حکومت انقلابی خود ادامه داد و چنانکه لازمه طبیعت هر نهضت انقلابی است، عناصر مخالف که منافعشان به خطر می افتد از هر گوشه و کنار سر به مخالفت بر افراشتند و به نام خونخواهی خلیفه سوم، جنگهای داخلی خونینی بر پا کردند که تقریبا در تمام مدت خلافت علی علیه السلام ادامه داشت به نظر شیعه، مسببین این جنگهای داخلی جز منافع شخصی منظوری نداشتند و خونخواهی خلیفه سوم، دستاویز عوام فریبانه ای بیش نبود و حتی سوء تفاهم نیز در کار نبود (۳۹). سبب جنگ اول که «جنگ جمل» نامیده می شود، غائله اختلاف طبقاتی بود که از زمان خلیفه دوم در تقسیم مختلف بیت المال پیدا شده بود، علی علیه السلام پس از آنکه به خلافت شناخته شد، مالی در میان مردم بالسویه قسمت فرمود (۴۰) چنانکه سیرت پیغمبر اکرم نیز همانگونه بود و این روش زبیر و طلحه را سخت بر آشفت و بنای تمرد گذاشتند و به نام زیارت کعبه، از مدینه به مکه رفتند و عایشه را که در مکه بود و با علی علیه السلام میانه خوبی نداشت با خود همراه ساخته به نام خونخواهی خلیفه سوم! نهضت و جنگ خونین جمل را بر پا کردند (۴۱).

با اینکه همین طلحه و زبیر هنگام محاصره و قتل خلیفه سوم در مدینه بودند از وی دفاع نکردند (۴۲) و پس از کشته شدن وی اولین کسی بودند که از طرف خود

و مهاجرین با علی بیعت کردند (۴۳) و همچنین عایشه خود از کسانی بود که مردم را به قتل خلیفه سوم تحریص می کرد (۴۴) و برای اولی بار که قتل خلیفه سوم را شنید به وی دشنام داد و اظهار مسرت نمود. اساسا مسببین اصلی قتل خلیفه، صحابه بودند که از مدینه به اطراف نامه ها نوشته مردم را بر خلیفه می شورانیدند.

سبب جنگ دوم که جنگ صفین نامیده می شود و یک سال و نیم طول کشید، طمعی بود که معاویه در خلافت داشت و به عنوان خونخواهی خلیفه سوم این جنگ را بر پا کرد و بیشتر از صد هزار خون ناحق ریخت و البته معاویه در این جنگ حمله می کرد نه دفاع، زیرا خونخواهی هرگز به شکل دفاع صورت نمی گیرد.

عنوان این جنگ «خونخواهی خلیفه سوم» بود با اینکه خود خلیفه سوم در آخرین روزهای زندگی خود برای دفع آشوب از معاویه استمداد نمود وی با لشگری از شام به سوی مدینه حرکت نموده آنقدر عمدا در راه توقف کرد تا خلیفه را کشتند آنگاه به شام برگشته به خونخواهی خلیفه قیام کرد (۴۵).

و همچنین پس از آنکه علی علیه السلام شهید شد و معاویه خلافت را قبضه کرد، دیگر خود خلیفه سوم را فراموش کرده، قتله خلیفه را تعقیب نکرد!!

پس از جنگ صفین، جنگ نهروان در گرفت، در این جنگ جمعی از مردم که در میانشان صحابی نیز یافت می شد، در اثر تحریکات معاویه در جنگ صفین به علی علیه السلام شوریدند و در بلاد اسلامی به آشوبگری پرداخته هر جا از طرفداران علی علیه السلام می یافتند می کشتند، حتی شکم زنان آبستن را پاره کرده جنینها را بیرون

آورده سر می بریدند (۴۶).

علی علیه السلام این غائله را نیز خوابانید ولی پس از چندی در مسجد کوفه در سر نماز به دست برخی از این خوارج شهید شد.

## بهره ای که شیعه از خلافت پنج ساله علی علیه السلام بر داشت

علی علیه السلام در خلافت چهار سال و نه ماهه خود اگر چه نتوانست اوضاع درهم ریخته اسلامی را کاملا به حال اولی که داشت برگرداند ولی از سه جهت عمده موفقیت حاصل کرد:

۱ به واسطه سیرت عادله خود، قیافه جذاب سیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به مردم، خاصه به نسل جدید نشان داد، وی در برابر شوکت کسرایی و قیصری معاویه در زی فقرا و مانند یکی از بینواترین مردم زندگی می کرد. وی هرگز دوستان و خویشاوندان و خاندان خود را بر دیگران مقدم نداشت و توانگری را به گدایی و نیرومندی را به ناتوانی ترجیح نداد.

۲ با آن همه گرفتاریهای طاقت فرسا و سرگرم کننده، ذخایر گرانب هایی از معارف الهیه و علوم حقه اسلامی را میان مردم به یادگار گذاشت.

مخالفین علی علیه السلام می گویند:

وی مرد شجاعت بود نه مرد سیاست، زیرا او می توانست در آغاز خلافت خود، با عناصر مخالف، موقتا از در آشتی و صفا در آمده آنان را با مداهنه راضی و خشنود نگهدارد و بدین وسیله خلافت خود را تحکیم کند سپس به قلع و قمعشان بپردازد.

ولی اینان این نکته را نادیده گرفته اند که خلافت علی یک نهضت انقلابی بود و نهضتهای انقلابی باید از مداهنه و صورت سازی دور باشد. مشابه این وضع در زمان بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز پیش آمد و کفار و مشرکین بارها به آن حضرت پیشنهاد

سازش دادند و اینکه آن حضرت به خدایانشان متعرض نشود ایشان نیز کاری با دعوت وی نداشته باشند ولی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نپذیرفت با اینکه می توانست در آن روزهای سخت، مداهنه و سازش کرده موقعیت خود را تحکیم نماید، سپس به مخالفت دشمنان قد علم کند. اساسا دعوت اسلامی هرگز اجازه نمی دهد که در راه زنده کردن حقی، حق دیگری کشته شود یا باطلی را با باطل دیگری رفع نمایند و آیات زیادی در قرآن کریم در این باره موجود است (۴۷).

گذشته از اینکه مخالفین علی درباره ی پیروزی و رسیدن به هدف خود از هیچ جرم و جنایت و نقض قوانین صریح اسلام (بدون استثنا) فرو گذاری نمی کردند و هر لکه را به نام اینکه صحابی هستند و مجتهدند، می شستند ولی علی به قوانین اسلام پایبند بود.

از علی علیه السلام در فنون متفرقه عقلی و دینی و اجتماعی نزدیک به یازده هزار کلمات قصار ضبط شده (۴۸) و معارف اسلام را (۴۹) در سخنرانیهای خود با بلیغترین لهجه و روانترین بیان ایراد نموده (۵۰) وی دستور زبان عربی را وضع کرد و اساس ادبیات عربی را بنیاد نهاد. وی اول کسی است در اسلام که در فلسفه الهی غور کرده (۵۱) به سبک استدلال آزاد و برهان منطقی سخن گفت و مسائلی را که تا آن روز در میان فلاسفه جهان، مورد توجه قرار نگرفته بود طرح کرده و در این باب بحدی عنایت به خرج می داد که در بحبوحه (۵۲) جنگها به بحث علمی می پرداخت.

۳ گروه انبوهی از رجال دینی و دانشمندان اسلامی را تربیت کرد (۵۳) که در

میان ایشان جمعی از زهاد و اهل معرفت مانند «اویس قرنی و کمیل بن زیاد و میثم تمار و رشید هجری» وجود دارند که در میان عرفای اسلامی، مصادر عرفان شناخته شده اند و عده ای مصادر اولیه علم فقه و کلام و تفسیر و قرائت و غیر آنها می باشند.

انتقال خلافت به معاویه و تبدیل آن به سلطنت موروثی

پس از شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به موجب وصیت آن حضرت و بیعت مردم، حضرت حسن بن علی علیهما السلام که پیش شیعه دوازده امامی، امام دوم می باشد متصدی خلافت شد ولی معاویه آرام ننشسته به سوی عراق که مقر خلافت بود لشکر کشیده با حسن بن علی به جنگ پرداخت.

وی با دسیسه های مختلف و دادن پولهای گزاف، تدریجا یاران و سرداران حسن بن علی را فاسد کرده بالأخره حسن بن علی را مجبور نمود که به عنوان صلح، خلافت را به وی واگذار کند و حسن بن علی نیز خلافت را به این شرط که پس از در گذشت معاویه، به وی برگردد و به شیعیان تعرض نشود، به معاویه واگذار نمود (۵۴).

در سال چهل هجری، معاویه بر خلافت اسلامی استیلا یافت و بلافاصله به عراق آمده در سخنرانی که کرد به مردم اخطار نموده و گفت:

«من با شما سر نماز و روزه نمی جنگیدم بلکه می خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود رسیدم» (۵۵)!!

و نیز گفت:

«پیمانی که با حسن بستم لغو و زیر پای من است!!» (۵۶)

معاویه با این سخن اشاره می کرد که سیاست را از دیانت جدا خواهد کرد و نسبت به مقررات دینی، ضمانتی نخواهد داشت و همه نیروی خود را در زنده نگهداشتن

حکومت خود به کار خواهد بست و البته روشن است که چنین حکومتی سلطنت و پادشاهی است نه خلافت و جانشینی پیغمبر خدا و از اینجا بود که بعضی از کسانی که به حضور وی بار یافتند به عنوان پادشاهی سلامش دادند (۵۷) و خودش نیز در برخی از مجالس خصوصی، از حکومت خود با ملك و پادشاهی تعبیر می کرد (۵۸) اگر چه در ملأ عام خود را خلیفه معرفی می نمود.

و البته پادشاهی که بر پایه زور استوار باشد وراثت را به دنبال خود دارد و بالأخره نیز به نیت خود جامه عمل پوشانید و پسر خود یزید را که جوانی بی بند و بار بود و کمترین شخصیت دینی نداشت، ولایت عهدی داده به جانشینی خود برگزید (۵۹) و آن همه حوادث ننگین را به بار آورد.

معاویه با بیان گذشته خود اشاره می کرد که نخواهد گذاشت حسن علیه السلام پس از وی به خلافت برسد، یعنی در خصوص خلافت بعد از خود، فکری دیگر دارد و آن همان بود که حسن علیه السلام را با سم شهید کرد (۶۰) و راه را برای فرزند خود یزید هموار ساخت.

معاویه با الغای پیمان نامبرده می فهمانید که هرگز نخواهد گذاشت شیعیان اهل بیت در محیط امن و آسایش بسر برند و کما فی السابق به فعالیتهای دینی خود ادامه دهند و همین معنا را نیز جامه عمل پوشانید (۶۱).

وی اعلام نمود که هر کس در مناقب اهل بیت حدیثی نقل کند هیچگونه مصونیتی در جان و مال و عرض خود نخواهد (۶۲) داشت و دستور داد هر که در مدح و منقبت سایر صحابه و خلفا حدیثی بیاورد، جایزه کافی

بگیرد و در نتیجه اخبار بسیاری در مناقب صحابه جعل شد (۶۳) و دستور داد در همه بلاد اسلامی در منابر به علی علیه السلام ناسزا گفته شود (و این دستور تا زمان عمر بن عبد العزیز خلیفه اموی «۹۹ ۰۱۱» اجرا می شد)

وی به دستیاری عمال و کارگردانان خود که جمعی از ایشان صحابی بودند، خواص شیعه علی علیه السلام را کشت و سر برخی از آنان را به نیزه زده در شهرها گردانیدند و عموم شیعیان را در هر جا بودند به ناسزا و بیزاری از علی تکلیف می کرد و هر که خود داری می کرد به قتل می رسید (۶۴).

## سخت ترین روزگار برای شیعه

سخت ترین زمان برای شیعه در تاریخ تشیع، همان زمان حکومت بیست ساله معاویه بود که شیعه هیچگونه مصونیتی نداشت و اغلب شیعیان اشخاص شناخته شده و مارک دار بودند و دو تن از پیشوایان شیعه (امام دوم و امام سوم) که در زمان معاویه بودند، کمترین وسیله ای برای برگردانیدن اوضاع ناگوار در اختیار نداشتند حتی امام سوم شیعه که در شش ماه اول سلطنت یزید، قیام کرد با همه یاران و فرزندان خود شهید شد، در مدت ده سالی که در خلافت معاویه می زیست تمکن این اقدام را نیز نداشت.

اکثریت تسنن، این همه کشتارهای ناحق و بی بند و باریها را که به دست صحابه و خاصه معاویه و کارگردانان وی انجام یافته است، توجیه می کنند که آنان صحابه بودند و به مقتضای احادیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده، صحابه مجتهدند و معذور و خداوند از ایشان راضی است و هر جرم و جنایتی که از ایشان سر بزند معفو است!!!

ولی شیعه این عذر را نمی پذیرد، زیرا:

اولا:

معقول نیست یک رهبر اجتماعی مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای احیای حق و عدالت و آزادی بر پا خاسته و جمعی را هم عقیده خود گرداند که همه هستی خود را در راه این منظور مقدس گذاشته آن را لباس تحقق بخشند و وقتی که به منظور خود نایل شد، یاران خود را نسبت به مردم و قوانین مقدسه خود آزادی مطلق بخشد و هر گونه حق کشی و تبهکاری و بی بند و باری را از ایشان معفو داند، یعنی با دست و ابزاری که بنایی را بر پا کرده با همان دست و ابزار آن را خراب کند.

و ثانیا: این روایات که صحابه را تقدیس و اعمال ناروا و غیر مشروع آنان را تصحیح می کند و ایشان را آمرزیده و مصون معرفی می نماید از راه خود صحابه به ما رسیده و به روایت ایشان نسبت داده شده است و خود صحابه به شهادت تاریخ قطعی با همدیگر معامله مصونیت و معذوریت نمی کردند، صحابه بودند که دست به کشتار و سب و لعن و رسوا کردن همدیگر گشودن و هرگز کمترین اغماض و مسامحه ای در حق همدیگر روا نمی داشتند.

بنابر آنچه گذشت، به شهادت عمل خود صحابه، این روایات صحیح نیستند و اگر صحیح باشند مقصود از آنها معنای دیگری است غیر از مصونیت و تقدیس قانونی صحابه.

و اگر فرضا خدای متعال در کلام خود، روزی از صحابه در برابر خدمتی که در اجرای فرمان او کرده اند اظهار (۶۵) رضایت فرماید، معنای آن، تقدیر از فرمانبرداری گذشته آنان است نه اینکه در آینده

می توانند هر گونه نافرمانی که دلشان می خواهد بکنند.

## استقرار سلطنت بنی امیه

سال شصت هجری قمری معاویه در گذشت و پسرش یزید طبق بیعتی که پدرش از مردم برای وی گرفته بود زمان حکومت اسلامی را در دست گرفت.

یزید به شهادت تاریخ، هیچگونه شخصیت دینی نداشت، جوانی بود حتی در زمان حیات پدر، اعتنایی به اصول و قوانین اسلام نمی کرد و جز عیاشی و بی بند و باری و شهوترانی سرش نمی شد و در سه سال حکومت خود، فجایعی راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام با آن همه فتنه ها که گذشته بود، سابقه نداشت.

سال اول، حضرت حسین بن علی علیه السلام را که سبط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود با فرزندان و خویشان و یارانش با فجیعترین وضعی کشت و زنان و کودکان و اهل بیت پیغمبر را به همراه سرهای بریده شهدا در شهرها گردانید (۶۶) و در سال دوم، «مدینه» را قتل عام کرد و خون و مال و عرض مردم را سه روز به لشکریان خود مباح ساخت (۶۷) و سال سوم، «کعبه مقدسه» را خراب کرده و آتش زد!! (۶۸) و پس از یزید، آل مروان از بنی امیه زمام حکومت اسلامی را به تفصیلی که در تواریخ ضبط شده در دست گرفتند حکومت این دسته یازده نفری که نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت، روزگار تیره و شومی برای اسلام و مسلمین به وجود آورد که در جامعه اسلامی جز یک امپراطوری عربی استبدادی که نام خلافت اسلامی بر آن گذاشته شده بود، حکومت نمی کرد و در دوره حکومت اینان کار به جایی کشید که خلیفه وقت (ولید بن یزید)

که جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و یگانه حامی دین شمرده می شد، بی محابا تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرفه ای بسازد تا در موسم حج در آنجا مخصوصا به خوش گذرانی بپردازد (۶۹)!!

خلیفه وقت [ولید بن یزید] قرآن کریم را آماج تیر قرار داد و در شعری که خطاب به قرآن انشاء کرد گفت:

روز قیامت که پیش خدای خود حضور می یابی بگوی خلیفه مرا پاره کرد!! (۷۰) البته شیعه که اساسا اختلاف نظر اساسی شان با اکثریت تسنن در سر دو مسئله خلافت اسلامی و مرجعیت دینی بود، در این دوره تاریک، روزگاری تلخ و دشواری می گذرانیدند ولی شیوه بیدادگری و بی بند و باری حکومتهای وقت و قیافه مظلومیت و تقوا و طهارت پیشوایان اهل بیت آنان را روز به روز در عقایدشان استوارتر می ساخت و مخصوصا شهادت دلخراش حضرت حسین پیشوای سوم شیعه در توسعه یافتن تشیع و به ویژه در مناطق دور از مرکز خلافت، مانند عراق و یمن و ایران کمک بسزایی کرد.

گواه این سخن این است که در زمان امامت پیشوای پنجم شیعه که هنوز قرن اول هجری تمام نشده و چهل سال از شهادت امام سوم گذشته بود، به مناسبت اختلال و ضعفی که در حکومت اموی پیدا شده بود، شیعه از اطراف کشور اسلامی مانند سیل به دور پیشوای پنجم ریخته به اخذ حدیث و تعلم معارف دینی پرداختند (۷۱). هنوز قرن اول هجری تمام نشده بود که چند نفر از امرای دولت شهر قم را در ایران بنیاد نهاده و شیعه نشین کردند (۷۲) ولی در عین حال شیعه به حسب دستور پیشوایان

خود، در حال تقیه و بدون تظاهر به مذهب زندگی می کردند.

بارها در اثر کثرت فشار و سادات علوی بر ضد بیدادگریهای حکومت قیام کردند ولی شکست خوردند و بالأخره جان خود را در این راه گذاشتند و حکومت بی پروای وقت در پایمال کردنشان فروگذاری نکرد. جسد زید را که پیشوای شیعه زیدیه بود از قبر بیرون آورده به دار آویختند و سه سال بر سر دار بود، پس از آن پایین آورده و آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند!! (۷۳) به نحوی که اکثر شیعه معتقدند امام چهارم و پنجم نیز به دست بنی امیه با سم در گذشتند (۷۴) و درگذشت امام دوم و سوم نیز به دست آنان بود. فجایع اعمال امویان به حدی فاحش و بی پرده بود که اکثریت اهل تسنن با اینکه خلفا را عموما مفترض الطاعه می دانستند ناگزیر شده خلفا را به دون دسته تقسیم کردند. خلفای راشدین که چهار خلیفه اول پس از رحلت پیغمبر اکرم می باشند (ابوبکر و عمر و عثمان و علی) و خلفای غیر راشدین که از معاویه شروع می شود.

امویین در دوران حکومت خود در اثر بیدادگری و بی بند و باری به اندازه ای نفرت عمومی را جلب کرده بودند که پس از شکست قطعی و کشته شدن آخرین خلیفه اموی، دو پسر وی با جمعی از خانواده خلافت از دار الخلافه گریختند و به هر جا روی آوردند پناهشان ندادند، بالأخره پس از سرگردانی های بسیار که در بیابانهای نوبه و حبشه و به جاوه کشیدند و بسیاری از ایشان از گرسنگی و تشنگی تلف شدند، به جنوب یمن در آمدند و به در

یوزگی خرج راهی از مردم تحصیل کرده و درزی حمالان عازم مکه شدند و آنجا در میان مردم ناپدید گردیدند (۷۵).

## شیعه در قرن دوم هجری

در اواخر ثلث اول قرن دوم هجری، به دنبال انقلابات و جنگهای خونینی که در اثر بیدادگری و بد رفتاری های بنی امیه در همه جای کشورهای اسلامی ادامه داشت، دعوتی نیز به نام اهل بیت پیغمبر اکرم در ناحیه خراسان ایران پیدا شده، متصدی دعوت «ابو مسلم مروزی» سرداری ایرانی بود که به ضرر خلافت اموی قیام کردو شروع به پیشرفت نمود تا دولت اموی را برانداخت (۷۶).

این نهضت و انقلاب اگر چه از تبلیغات عمیق شیعه سرچشمه می گرفت و کم و بیش عنوان خونخواهی شهدای اهل بیت را داشت و حتی از مردم برای یک مرد پسندیده از اهل بیت (سربسته) بیعت می گرفتند با این همه به دستور مستقیم یا اشاره پیشوایان شیعه نبود، به گواهی اینکه وقتی که «ابو مسلم» بیعت خلافت را به امام ششم شیعه امامیه در مدینه عرضه داشت، وی جدا رد کرد و فرمود:

«تو از مردان من نیستی و زمان نیز زمان من نیست» (۷۷).

بالأخره بنی عباس به نام اهل بیت خلافت را ربودند (۷۸) و در آغاز کار روزی چند به مردم و علویین روی خوش نشان دادند حتی به نام انتقام شهدای علویین، بنی امیه را قتل عام کردند و قبور خلفای بنی امیه را شکافته هر چه یافتند آتش زدند (۷۹) ولی دیری نگذشت که شیوه ظالمانه بنی امیه را پیش گرفتند و در بیدادگری و بی بند و باری هیچگونه فروگذاری نکردند.

«ابو حنیفه» رئیس یکی از چهار مذهب اهل تسنن به زندان منصور رفت

(۸۰) و شکنجه ها دید و «ابن حنبل» رئیس یکی از چهار مذهب، تازیانه خورد (۸۱) و امام ششم شیعه امامیه پس از آزار و شکنجه بسیار، با سم درگذشت (۸۲) و علویین را دسته دسته گردن می زدند یا زنده زنده دفن می کردند یا لای دیوار یا زیر ابنیه دولتی می گذاشتند.

«هارون» خلیفه عباسی که در زمان وی امپراطوری اسلامی به اوج قدرت و وسعت خود رسیده بود و گاهی خلیفه به خورشید نگاه می کرد و آن را مخاطب ساخته می گفت به هر کجا می خواهی بتاب که به جایی که از ملك من بیرون است نخواهی تابید! از طرفی لشکریان وی در خاور و باختر جهان پیش می رفتند ولی از طرفی در جسر بغداد که در چند قدمی قصر خلیفه بود، بی اطلاع و بی اجازه خلیفه، مأمور گذاشته از عابرین حق عبور می گرفتند، حتی روزی خود خلیفه که می خواست از جسر عبور کند، جلویش را گرفته حق العبور مطالبه کردند! (۸۳) یك مغنی با خواندن دو بیت شهوت انگیز، «امین» خلیفه عباسی را سر شهوت آورد، امین سه میلیون درهم نقره به وی بخشید، مغنی از شادی خود را به قدم خلیفه انداخته گفت:

یا امیرالمؤمنین!

این همه پول را به من می بخشی؟

خلیفه در پاسخ گفت اهمیتی ندارد ما این پول را از یك ناحیه ناشناخته کشور می گیریم!! (۸۴) ثروت سرسام آوری که همه ساله از اقطار کشورهای اسلامی به عنوان بیت المال مسلمین به دار الخلافه سرازیر می شد، به مصرف هوسرانی و حق کشی خلیفه وقت می رسید، شماره کنیزان پریوش و دختران و پسران زیبا در دربار خلفای عباسی به هزاران می رسید!!

وضع شیعه از انقراض دولت اموی و

روی کار آمدن بنی عباس، کوچکترین تغییری پیدا نکرد جز اینکه دشمنان بیدادگری وی تغییر اسم دادند.

## شیعه در قرن سوم هجری

با شروع قرن سوم، شیعه نفس تازه ای کشید و سبب آن اولا: این بود که کتب فلسفی و علمی بسیاری از زبان یونانی و سریانی و غیر آنها به زبان عربی ترجمه شد و مردم به تعلیم علوم عقلی و استدلالی هجوم آوردند. علاوه بر آن «مأمون» خلیفه عباسی (۱۹۵ ۲۱۸) معتزلی مذهب به استدلال عقلی در مذهب علاقه مند بود و در نتیجه به تکلم استدلالی در ادیان و مذاهب رواج تام و آزادی کامل داده بود و علما و متکلمین شیعه از این آزادی استفاده کرده در فعالیت علمی و در تبلیغ مذهب اهل بیت فروگذاری نمی کردند (۸۵).

و ثانیا: مأمون عباسی به اقتضای سیاست خود به امام هشتم شیعه امامیه ولایت عهد داده بود و در اثر آن علویین و دوستان اهل بیت تا اندازه ای از تعرض اولیای دولت مصون بوده و کم و بیش از آزادی بهره مند بودند ولی باز دیری نگذشت که دم برنده شمشیر به سوی شیعه برگشت و شیوه فراموش شده گذشتگان به سراغشان آمد، خاصه در زمان متوکل عباسی (۲۳۲ ۲۴۷ هجری) که مخصوصا با علی و شیعیان وی دشمنی خاصی داشت و هم به امر وی بود که مزار امام سوم شیعه امامیه را در کربلا با خاک یکسان کردند (۸۶).

## شیعه در قرن چهارم هجری

در قرن چهارم هجری عواملی به وجود آمد که برای وسعت یافتن تشیع و نیرومند شدن شیعه کمک به سزایی می کرد که از آن جمله سستی ارکان خلافت بنی عباسی و ظهور پادشاهان «آل بویه» بود.

پادشاهان «آل بویه» که شیعه بودند، کمال نفوذ را در مرکز خلافت که بغداد بود و همچنین در خود خلیفه داشتند (۸۷)

و این قدرت قابل توجه به شیعه اجازه می داد که در برابر مدعیان مذهبی خود که پیوسته به اتکای قدرت، خلافت آنان را خرد می کردند، قد علم کرده آزادانه به تبلیغ مذهب بپردازند.

چنانکه مورخین گفته اند در این قرن، همه جزیره العرب یا قسمت معظم آن به استثنای شهرهای بزرگ، شیعه بودند و با این وصف برخی از شهرها نیز مانند هجر و عمان و صعده در عین حال شیعه بودند. در شهر بصره که پیوسته مرکز تسنن بود و با شهر کوفه که مرکز تشیع شمرده می شد رقابت مذهبی داشت، عده ای قابل توجه شیعه بودند و همچنین در طرابلس و نابلس و طبریه و حلب و هرات، شیعه بسیار بود و اهواز و سواحل خلیج فارس از ایران نیز مذهب شیعه رواج داشت (۸۸).

در آغاز این قرن بود که «ناصر اطروش» پس از سالها تبلیغ که در شمال ایران به عمل آورد به ناحیه طبرستان استیلا یافت و سلطنت تأسیس کرد که تا چند پشت ادامه داشت و پیش از «اطروش» نیز حسن بن زید علوی سالها در طبرستان سلطنت کرده بود (۸۹).

در این قرن، فاطمیین که اسماعیلی بودند به مصر دست یافتند و سلطنت دامنه داری (۲۹۶ ۵۲۷) تشکیل دادند (۹۰).

بسیار اتفاق می افتاد که در شهرهای بزرگ مانند بغداد و بصره و نیشابور کشمکش و زد و خورد و مهاجمه هایی میان شیعه و سنی در می گرفت و در برخی از آنها شیعه غلبه می کرد و از پیش می برد.

### شیعه در قرن نهم هجری

از قرن پنجم تا اواخر قرن نهم، شیعه به همان افزایش که در قرن چهارم داشت ادامه می داد و پادشاهانی نیز که مذهب شیعه داشتند به

وجود آمده از تشیع ترویج می نمودند.

در اواخر قرن پنجم هجری، دعوت اسماعیلیه در قلاع الموت ریشه انداخت و اسماعیلیه نزدیک به یک قرن و نیم در وسط ایران در حال استقلال کامل می زیستند (۹۱) و سادات مرعشی در مازندران، سالهای متمادی سلطنت کردند (۹۲).

«شاه خدا بنده» از پادشاهان مغول، مذهب شیعه را اختیار کرد و اعقاب او از پادشاهان مغول، سالیان دراز در ایران سلطنت کردند و از تشیع ترویج می کردند و همچنین سلاطین «آق قویونلو و قره قویونلو» که در تبریز حکومت می کردند (۹۳) و دامنه حکمرانی شان تا فارس و کرمان کشیده می شد و همچنین حکومت فاطمیین نیز سالیان دراز در مصر بر پا بود.

البته قدرت مذهبی جماعت با پادشاهان وقت تفاوت می کرد چنانکه پس از بر چیده شدن بساط فاطمیین و روی کار آمدن سلاطین «آل ایوب»، صفحه برگشت و شیعه مصر و شامات، آزادی مذهبی را به کلی از دست دادند و جمع کثیری از تشیع از دم شمشیر گذشتند (۹۴).

و از آن جمله «شهید اول محمد بن محمد مکی»، یکی از نوابغ فقه شیعه، سال ۷۸۶ هجری در دمشق به جرم تشیع کشته شد (۹۵)!!

و همچنین شیخ اشراق «شهاب الدین سهروردی» در حلب به جرم فلسفه به قتل رسید (۹۶)!!

روی هم رفته در این پنج قرن، شیعه از جهت جمعیت در افزایش و از جهت قدرت و آزادی مذهبی، تابع موافقت و مخالفت سلاطین وقت بوده اند و هرگز در این مدت، مذهب تشیع در یکی از کشورهای اسلامی، مذهب رسمی اعلام نشده بود.

### شیعه در قرن دهم تا یازدهم هجری

سال ۹۰۶ هجری، جوان سیزده ساله ای از خانواده شیخ صفی اردبیلی (متوفای ۷۳۵ هجری) که از مشایخ طریقت

در شیعه بود با سیصد نفر درویش از مریدان پدرانش به منظور ایجاد یک کشور مستقل و مقتدر شیعه از اردبیل قیام کرده شروع به کشور گشایی و بر انداختن آیین ملوک الطوایفی ایران نمود و س از جنگهای خونین که با پادشاهان محلی و مخصوصا با پادشاهان آل عثمان که زمان امپراطوری عثمانی را در دست داشتند، موفق شد که ایران قطعه قطعه را به شکل یک کشور درآورده و مذهب شیعه را در قلمرو حکومت خود رسمیت دهد (۹۷).

پس از درگذشت شاه اسماعیل صفوی، پادشاهان دیگری از سلسله صفوی تا اواسط قرن دوازدهم هجری سلطنت کردند و یکی پس از دیگری رسمیت مذهب شیعه امامیه را تأیید و تثبیت نمودند، حتی در زمانی که در اوج قدرت بودند (زمان شاه عباس کبیر) توانستند وسعت ارضی کشور و آمار جمعیت را به بیش از دو برابر ایران کنونی (سال ۱۳۸۴ هجری قمری) برسانند (۹۸) گروه شیعه در این دو قرن و نیم تقریبا در سایر نقاط کشورهای اسلامی به همان حال سابق با افزایش طبیعی خود باقی بوده است.

## شیعه در قرن دوازده تا چهاردهم هجری

در سه قرن اخیر، پیشرفت مذهبی شیعه به همان شکل طبیعی سابقش بوده است و فعلا که اواخر قرن چهاردهم هجری است تشیع در ایران مذهب رسمی عمومی شناخته می شود و همچنین در یمن و در عراق اکثریت جمعیت را شیعه تشکیل می دهد و در همه ممالک مسلمان نشین جهان، کم و بیش شیعه وجود دارد و روی هم رفته در کشورهای مختلف جهان، نزدیک به صد میلیون شیعه زندگی می کند.

## پی نوشتها

۱ اولین اسمی که در زمان رسول خدا پیدا شد، «شیعه» بود که سلمان و ابوذر و مقداد و عمار با این اسم مشهور شدند (حاضر العالم الاسلامی، ج ۱، ص ۱۸۸)

۲ و انذر عشیرتک الاقربین (سوره شعرا، آیه ۲۱۴)

۳ در ذیل این حدیث، علی علیه السلام می فرماید:

«من که از همه کوچکتر بودم عرض کردم:

من وزیر تو می شوم، پیغمبر دستش را به گردن من گذاشته فرمود:

این شخص برادر و وصی و جانشین من می باشد باید از او اطاعت نمایید، مردم می خندیدند و به ابی طالب می گفتند:

تو را امر کرد که از پسرت اطاعت کنی»،

تاریخ طبری، ج ۲ ص ۳۲۱.

تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۱۶.

البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۳۹.

غایه المرام، ص ۳۲۰

۴ ام سلمه می گوید پیغمبر فرمود:

«علی همیشه با حق و قرآن است و حق و قرآن نیز همیشه با اوست و تا قیامت از هم جدا نخواهند شد.»، (این حدیث با پانزده طریق از عامه و یازده طریق از خاصه نقل شده و ام سلمه و ابن عباس و ابوبکر و عایشه و علی علیه السلام و ابو سعید خدری و ابو لیلی و ابو ایوب انصاری از راویان آن هستند. غایه المرام

بحرانی، ص ۵۳۹ و ۵۴۰)

پیغمبر فرمود:

«خدا علی را رحمت کند که همیشه حق با اوست»،

البدایه و النهایه،، ج ۷، ص ۳۶

۵ پیغمبر فرمود:

«حکمت ده قسمت شده، نه جزء آن بهره علی و یک جزء آن در میان تمام مردم قسمت شده است» (البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۵۹)

۶ هنگامی که کفار مکه تصمیم گرفتند محمد صلی الله علیه و آله را به قتل رسانند و اطراف خانه اش را محاصره کردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت به مدینه هجرت کند، به علی فرمود:

«آیا تو حاضری شب در بستر من بخوابی تا گمان برند من خوابیده ام و از تعقیب آنان در امام باشم»

علی در آن وضع خطرناک، این پیشنهاد را با آغوش باز پذیرفت.

۷ تواریخ و جوامع حدیث.

۸ «حدیث غدیر» از احادیث مسلمه میان سنی و شیعه می باشد و متجاوز از صد نفر صحابی با سندها و عبارتهای مختلف آن را نقل نموده اند و در کتب عامه و خاصه ضبط شده، برای تفصیل به کتاب غایه المرام، ص ۷۹ و عبقات، جلد غدیر و الغدیر مراجعه شود.

۹ تاریخ یعقوبی (ط نجف) ج ۲، ص ۱۳۷ و ۱۴۰.

تاریخ ابی الفداء ج ۱، ص ۱۵۶

صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۷.

مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۷.

ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۲۷ و ۱۶۱

۱۰ صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۷۶.

صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۷.

مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۳ و ج ۲، ص ۴۳۷.

تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۲۷ و ۱۸۱

۱۱ جابر می گوید:

نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم که علی علیه السلام از دور نمایان شد، پیغمبر فرمود:

«سوگند به کسی که جانم به

دست اوست! این شخص و شیعیانش در قیامت رستگار خواهند بود»

ابن عباس می گوید وقتی آیه ی:

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه نازل شد، پیغمبر به علی فرمود:

«مصداق این آیه تو و شیعیانت می باشید که در قیامت خشنود خواهید بود و خدا هم از شما راضی است»

این دو حدیث و چندین حدیث دیگر، در تفسیر الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹ و غایه المرام، ص ۳۲۶ نقل شده است.

۱۲ محمد صلی الله علیه و آله در مرض وفاتش لشکری را به سرداری اسامه بن زید مجهز کرده اصرار داشت که همه در این جنگ شرکت کنند و از مدینه بیرون روند، عده ای از دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تخلف کردند که از آن جمله «ابوبکر و عمر» بودند و این قضیه پیغمبر را به شدت ناراحت کرد

(شرح ابن ابی الحدید، ط مصر، ج ۱، ص ۵۳)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام وفاتش فرمود:

«دوات و قلم حاضر کنید تا نامه ای برای شما بنویسم که سبب هدایت شما شده گمراه نشوید»

عمر از این کار مانع شده گفت:

مرضش طغیان کرده هذیان می گوید!!!

(تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳۶.

صحیح بخاری، ج ۳. صحیح مسلم، ج ۵.

البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۲۷.

ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۳

همین قضیه در مرض موت خلیفه اول تکرار یافت و خلیفه اول به خلافت عمر وصیت کرد و حتی در اثنای وصیت بیهوش شد، ولی عمر چیزی نگفت و خلیفه اول را به هذیان نسبت نداد در حالی که هنگام نوشتن وصیت، بیهوش شده بود، ولی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله معصوم و مشاعرش

به جا بود

روضه الصفا، ج ۲ ص ۲۶۰

۱۳ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۵۸ و ص ۱۲۳ ۱۳۵.

یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۲.

تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۵. ۴۶۰

۱۴ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۳ ۱۰۶.

تاریخ ابی الفداء ج ۱، ص ۱۵۶ و ۱۶۶.

مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۷ و ۳۵۲.

شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷ و ۱۳۴

۱۵ عمرو بن حریث به سعید بن زید گفت:

آیا کسی با بیعت ابی بکر مخالفت کرد؟

پاسخ داد:

هیچ کس مخالف نبود جز کسانی که مرتد شده بودند یا نزدیک بود مرتد شوند!

(تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۷)

۱۶ در حدیث معروف ثقلین می فرماید:

«من در میان شما دو چیز با ارزش را به امانت می گذارم که اگر به آنها متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد. قرآن و اهل بیتم تا روز قیامت از هم جدا نخواهند شد»

این حدیث با بیشتر از صد طریق از ۳۵ نفر از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است، رجوع شود به طبقات حدیث ثقلین.

غایه المرام. ص ۲۱۱

پیغمبر فرمود:

«من شهر علم و علی درب آن می باشد پس هر که طالب علم است از درش وارد شود»، البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۵۹

۱۷ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵ ۱۵۰ مکررا ذکر شده است.

۱۸ کتاب خدا و بیانات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت با ترغیب و تحریص به تحصیل علم تا جایی که پیغمبر اکرم می فرماید:

«طلب العلم فریضه علی کل مسلم»

طلب دانش به هر مسلمانی واجب است

بحار، ج ۱، ص ۱۷۲

۱۹ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۶۰

۲۰ تاریخ یعقوبی، ص ۱۱۱، ۱۲۶

و ۱۲۹

۲۱ خدای تعالی در کلام خود می فرماید:

و انه لکتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه یعنی:

«قرآن کتابی است گرامی که هرگز باطل از پیش و پس به آن راه نخواهد یافت»، (سوره فصلت، آیه ۴۱ و ۴۲)

می فرماید:

ان الحکم الا لله یعنی:

«جز خدا کسی نباید حکم کند»،

سوره یوسف، آیه ۶۷

یعنی شریعت تنها شریعت و قوانین خداست که از را نبوت باید به مردم برسد

و می فرماید:

و لکن رسول الله و خاتم النبیین

سوره احزاب، آیه ۴۰

و با این آیه، ختم نبوت و شریعت را با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اعلام می فرماید.

و می فرماید:

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون.

یعنی:

«هر کس مطابق حکم خدا حکم نکند، کافر است»

سوره مائده، آیه ۴۴

۲۲ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۰.

تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۵۸

۲۳ در الذر المنثور، ج ۳، ص ۱۸۶.

تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۴۸،

گذشته از اینها وجوب خمس در قرآن کریم منصوص می باشد:

و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی،

سوره انفال، آیه ۴۱

۲۴ ابوبکر در خلافتش پانصد حدیث جمع کرد، عایشه می گوید یک شب تا صبح پدرم را مضطرب دیدم، صبح به من گفت:

احادیث را بیاور، پس همه آنها را آتش زد

(کنزل العمال، ج ۵، ص ۲۳۷)

عمر به همه شهرها نوشت:

نزد هر کس حدیثی هست باید نابودش کند

(کنز العمال ج ۵، ص ۲۳۷)

محمد بن ابی بکر می گوید:

در زمان عمر، احادیث زیاد شد، وقتی به نزدش آوردند دستور داد آنها را سوزانیدند

(طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۰)

۲۵ تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۵۱ و غیر آن.

۲۶ پیغمبر اکرم صلی الله

علیه و آله در حجه الوداع عمل حج را برای حجاج که از دور به مکه وارد شوند (طبق آیه ی:

فمن تمتع بالعمره الخ) به شکل مخصوص مقرر داشت و عمر در خلافت خود آن را ممنوع ساخت و همچنین در زمان رسول خدا متعه (ازدواج موقت) دایر بود ولی عمر در ایام خلافت خود آن را قدغن کرد و برای متخلفین مقرر داشت که سنگسار شوند و همچنین در زمان رسول خدا در اذان نماز «حی علی خیر العمل»

یعنی مهیا باش برای بهترین اعمال که نماز است»

گفته می شد، ولی عمر گفت:

این کلمه مردم را از جهاد باز می دارد و قدغن کرد! و همچنین در زمان رسول خدا به دستور آن حضرت در یک مجلس یک طلاق بیشتر انجام نمی گرفت ولی عمر اجازه داد که در یک مجلس سه طلاق داده شود!!

قضایای نامبرده در کتب حدیث و فقه و کلام سنی و شیعه مشهور است.

۲۷ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۱. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۶۰

۲۸ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۸۶. الاصابه، ج. ۳

۲۹ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۶۸. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۷۷ و غیر آنها.

۳۰ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۷

۳۱ جماعتی از اهل مصر به عثمان شوریدند، عثمان احساس خطر کرده از علی بن ابیطالب استمداد نموده اظهار ندامت کرد، علی به مصریین فرمود:

شما برای زنده کردن حق قیام کرده اید و عثمان توبه کرده می گوید:

من از رفتار گذشته ام دست بر می دارم و تا سه روز دیگر به خواسته های شما ترتیب اثر خواهم داد و فرمانداران

ستمکار را عزل می کنم، پس علی از جانب عثمان برای ایشان قراردادی نوشته و ایشان مراجعت کردند.

در بین راه، غلام عثمان را دیدند که بر شتر او سوار و به طرف مصر می رود، از وی بدگمان شده او را تفتیش نمودند، با او نامه ای یافتند که برای والی مصر نوشته بود بدین مضمون:

به نام خدا، وقتی عبد الرحمان بن عدیس نزد تو آمد، صد تازیانه به او بزن و سر و ریشش را بتراش و به زندان طویل المده محکومش کن و مانند این عمل را درباره عمرو بن احمق و سودان بن حمران و عروه بن نباع اجزاء کن!!

نامه را گرفته و با خشم به جانب عثمان برگشته اظهار داشتند:

تو به ما خیانت کردی!

عثمان نامه را انکار نمود.

گفتند غلام تو حامل نامه بود. پاسخ داد بدون اجازه من این عمل را مرتکب شده.

گفتند مرکوبش شتر تو بود، پاسخ داد شترم را دزدیده اند!

گفتند:

نامه به خط مشی تو می باشد، پاسخ داد بدون اجازه و اطلاع من این کار را انجام داده!!

گفتند پس به هر حال تو لیاقت خلافت نداری و باید استعفا دهی، زیرا اگر این کار به اجازه تو انجام گرفته خیانت پیشه هستی و اگر این کارهای مهم بدون اجازه و اطلاع تو صورت گرفته پس بی عرضگی و عدم لیاقت تو ثابت می شود و به هر حال یا استعفا کن و یا الآن عمال ستمکاران را عزل کن.

عثمان پاسخ داد:

اگر من بخواهم مطابق میل شما رفتار کنم پس شما حکومت دارید، من چه کاره هستم؟ آنان با حالت خشم از مجلس بلند شدند

(تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۰۲ ۴۰۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲

ص ۱۵۰ و ۱۵۱)

۳۲ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۷۷

۳۳ صحیح بخاری، ج ۶، ص ۸۹.

تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳

۳۴ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۱.

تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۹. ۱۳۲

۳۵ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳.

شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۹.

در روایات زیادی وارد شده که بعد از انعقاد بیعت ابی بکر، وی پیش علی فرستاد و از وی بیعت خواست، علی پاسخ داد که من عهد کرده ام که از خانه به جز برای نماز بیرون نروم تا قرآن را جمع کنم و باز وارد است که علی پس از شش ماه با ابی بکر بیعت کرد و این دلیل تمام کردن جمع قرآن می باشد و نیز وارد است که علی پس از جمع قرآن مصحف را به شتری بار کرده پیش مردم آورده نشان داد و نیز وارد است که جنگ یمامه که قرآن پس از آن تألیف شده، در سال دوم خلافت ابی بکر بوده است، مطالب نامبرده در غالب کتب تاریخ و حدیث که متعرض قصه جمع مصحف شده اند یافت می شود.

۳۶ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۴

۳۷ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۵.

مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۴

۳۸ نهج البلاغه، خطبه. ۱۵

۳۹ پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اقلیت انگشت شمار به پیروی علی علیه السلام از بیعت تخلف کردند و در رأس این اقلیت از صحابه سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بودند و در آغاز خلافت علی علیه السلام نیز اقلیت قابل توجهی به عنوان مخالف از بیعت سر باز زدند و از جمله متخلفین و مخالفین سر سخت سعید بن عاص و

ولید بن عقبه و مروان بن حکم و عمرو بن عاص و بسر بن ارطاه و سمره بن جندب و مغیره بن شعبه و غیر ایشان بودند.

مطالعه بیوگرافی این دو دسته و تأمل در اعمالی که انجام داده انـد و داسـتان هایی که تاریخ از ایشان ضـبط کرده، شخصـیت دینی و هـدف ایشـان را به خوبی روشن می کنـد. دسـته اولی از اصـحاب خـاص پیغمبر اکرم و از زهـاد و عبـاد و فـداکاران و آزادیخواهان اسـلامی و مورد علاقه خاص پیغمبر اکرم بودنـد. پیغمبر فرمود خـدا به من خبر داد که چهار نفر را دوست دارد و مرا نیز امر کرده که دوستشان دارم. نام ایشان را پرسیدند سه مرتبه فرمود:

علی سپس نام ابوذر و سلمان و مقداد را برد (سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۶)

عایشه گوید رسول خدا فرمود:

هر دو امری که بر عمار عرضه شود حتما حق و ارشد آنها را اختیار خواهد کرد (سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۶)

پیغمبر فرمود:

«راستگوتر از ابوذر در میان زمین و آسمان وجود ندارد»

(سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۸)

از اینان در همه مدت حیات، یک عمل غیر مشـروع نقل نشده و خونی به نا حق نریخته اند، به عرض کسـی متعرض نشده اند، مال کسی را نربوده اند یا به افساد و گمراهی مردم نپرداخته اند.

ولی تاریـخ از فجایع اعمال و تبه کاری های دسـته دوم پر است و خونهای نا حق که ریخته اند و مال های مسـلمانان که ربوده انـد و اعمـال شـرم آور که انجـام داده انـد، از شـماره بیرون است و بـا هیـچ عـذری نمی تـوان توجیه کرد جز اینکه گفته شود (چنانکه جماعت می گویند) خدا از اینان راضی بود و در هر

جنایتی که می کردند آزاد بودند و مقررات اسلام که در کتاب و سنت است در حق دیگران وضع شده بوده است!!

۴۰ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۲.

نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲.

تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰

شرح ابن ابی الحدید ج ۱، ص ۱۸۰

۴۱ تاریخ یعقوبی، ج.

تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۷۲.

مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۶

۴۲ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۲

۴۳ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۴.

تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۷۱

۴۴ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۲

۴۵ هنگامی که عثمان در محاصره شورشیان بود به وسیله نامه از معاویه استمداد کرد، معاویه دوازده هزار لشکر مجهز تهیه کرده به سوی مدینه حرکت نمود ولی دستور داد در حدود شام توقف نمایند و خودش نزد عثمان آمد آمادگی لشگر را گزارش داد، عثمان گفت:

تو عمدا لشگر را در آنجا متوقف کردی تا من کشته شوم سپس خونخواهی مرا بهانه کرده قیام کنی

(تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۲.

مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵.

تاریخ طبری، ص ۴۰۲)

۴۶ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۵

۴۷ به شأن نزول آیه ی:

و انطلق الملأ منهم ان امشوا و اصبروا على الهتكم،

(سوره ص، آیه ۵)

و آیه ی:

و لو لا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا

(سوره اسری، آیه ۷۴)

و آیه ی:

ودوا لو تدهن فیدهنون

(سوره قلم، آیه ۹)

در تفاسیر روایتی مراجعه شود.

۴۸ کتاب الغرر و الدرر آمدی و متفرقات جوامع حدیث.

۴۹ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۱.

شرح ابن ابی الحدیث ج ۱، ص ۱۸۱

۵۰ اشباه و نظایر سیوطی در نحو، ج ۲.

شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۶

۵۱ ر، ک: نهج البلاغه.

۵۲ در بحبوحه جنگ جمل، عربی خدمت علی علیه السلام عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین!

تو می گویی

خدا واحد است؟

مردم از هر طرف بـه وی حمله کرده گفتنـد ای عرب! مگر پراکنـدگی قلب و تشـویش خـاطر علی را مشاهـده نمی کنی که به بحث علمی می پردازی؟

علی علیه السلام به اصحاب خود فرمود:

این مرد را به حـال خـود بگذاریـد، زیرا من در جنـگ بـا این قوم هم جز روشن شـدن عقایـد درست و مقاصـد دین، منظوری ندارم، سپس تفصیلا به پاسخ سؤال عرب پرداخت (بحار، ج ۲، ص ۶۵)

۵۳ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۶. ۹

۵۴ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۱ و سایر تواریخ.

۵۵ شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۶۰.

تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۴.

تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۳

۵۶ همان مدرک.

۵۷ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۳

۵۸ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۲

۵۹ یزیـد مردی بـود عیـاش و هوسـران و دائم الخمر، لباسـهای حریر و جلـف می پوشـید، سـگ و میمـونی داشت که ملاـزم و همبازی وی بودند، مجالس شب نشینی او با طرب و ساز و شراب برگزار می شد، نام میمون او «ابو قیس» بود و او را لباس زیبا پوشانیده در مجلس شربش حاضر می کرد! گاهی هم سوار اسبش کرده به مسابقه می فرستاد

(تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۶. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷)

۶۰ مروج الذهب، ج ۳، ص ۵. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۸۳

۶۱ النصایح الکافیه، ص ۷۲، نقل از کتاب الاحداث.

۶۲ روی ابو الحسن المدائنی فی کتاب الاحداث قال:

کتب معاویه نسخه واحده الی عماله بعد عام الجماعه: انی برئت الذمه ممن روی شیئا من فضل ابی تراب و اهل بیته النصایح الکافیه، تألیف محمد بن عقیل، چاپ نجف، سال ۱۳۸۶ هجری، ص ۸۷

و ۱۹۴

۶۳ النصایح الکافیه، ص ۷۲ و ۷۳

۶۴ النصایح الکافیه، ص ۵۸، ۶۴، ۷۷ و ۷۸

۶۵ سوره توبه، آیه. ۱۰۰

۶۶ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶ تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۹۰. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴ و تواریخ دیگر.

۶۷ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۳. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۹۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۸

۶۸ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۴ تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۹۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۱

۶۹ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۷۳

۷۰ اذا ما جئت ربک یوم حشر فقل یا رب خرقنی الولید (مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱۶)

۷۱ ر. ک: بحث امام شناسی همین کتاب.

۷۲ معجم البلدان، ماده «قم»

۷۳ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱۷ ۲۱۹. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۶۶

۷۴ بحار، ج ۱۲ و سایر مدارک شیعه.

۷۵ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۸۴

۷۶ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۷۹.

تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۲۰۸ و تواریخ دیگر.

۷۷ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۸۶.

مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۸

۷۸ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۸۶.

مروج الذهب ج ۳، ص ۲۷۰

۷۹ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۹۱ ۹۶.

تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۲۱۲

۸۰ تاریخ ابی الفداء، ج ۲، ص ۶

۸۱ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۹۸.

تاریخ ابی الفداء، ج ۲، ص ۳۳

۸۲ بحار، ج ۱۲، احوالات حضرت صادق علیه السلام.

۸۳ قصه جسر بغداد.

۸۴ آغانی ابی الفرج، قصه امین.

۸۵ تواریخ.

۸۶ تاریخ ابی الفداء و تواریخ دیگر.

۸۷ به تواریخ مراجعه شود.

۸۸ الحضاره الاسلامیه، ج ۱، ص ۹۷

۸۹ مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۷۳. الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۵۴

۹۰

تاریخ ابی الفداء، ج ۲، ص ۶۳ و ج ۳، ص ۵۰

۹۱ ر. ک: تواریخ کامل، روضه الصفا و حبیب السیر.

۹۲ تاریخ کامل و تاریخ ابی الفداء، ج. ۳

۹۳ تاریخ حبیب السیر.

۹۴ تاریخ حبیب السیر و تاریخ ابی الفداء و غیر آنها.

۹۵ روضات الجنات و ریاض العلماء

به نقل از:

ریحانه الادب، ج ۲، ص ۳۶۵

۹۶ روضات و کتاب مجالس

و وفیات الاعیان.

۹۷ روضه الصفا و حبیب السیر و غیره.

۹۸ روضه الصفا و حبیب السیر.

## انشعابات شیعه

### اصل انشعاب [و انقراض برخی از شعب ]

هر مذهبی یک رشته مسائلی (کم یا زیاد) دارد که اصول اولیه آن مذهب را تشکیل می دهند و مسائلی دیگر که در درجه دوم واقعند و اختلاف اهل مذهب در چگونگی مسائل اصلی وقوع آنها با حفظ اصل مشترک «انشعاب» نامیده می شود.

«انشعاب» در همه مذاهب و خاصه در چهار دین آسمانی کلیمی و مسیحی و مجوسی و اسلام و حتی در شعب آنها نیز وجود دارد.

«مذهب شیعه» در زمان سه پیشوای اول از پیشوایان اهل بیت (حضرت امیرالمؤمنین علی و حسن بن علی و حسین بن علی علیهم السلام) هیچگونه انشعابی نپذیرفت ولی پس از شهادت امام سوم، اکثریت شیعه به امامت حضرت علی بن الحسین (امام سجاد) قائل شدند و اقلیتی معروف به «کیسانیه» پسر سوم علی علیه السلام محمد بن حنفیه را امام دانستند و معتقد شدند که محمد بن حنفیه پیشوای چهارم و همان مهدی موعود است که در کوه رضوی غایب شده و روزی ظاهر خواهد شد

پس از رحلت امام سجاد علیه السلام اکثریت شیعه به امامت فرزندش امام محمد باقر علیه السلام معتقد شدند و اقلیتی به زید شهید که پسر دیگر امام سجاد بود گرویدند و به «زیدیه» موسوم شدند.

پس

از رحلت امام محمد باقر علیه السلام شیعیان وی به فرزندش امام جعفر صادق علیه السلام ایمان آوردند و پس از در گذشت آن حضرت، اکثریت، فرزندش امام موسی کاظم علیه السلام را امام هفتم دانستند و جمعی اسماعیل پسر بزرگ امام ششم را که در حال حیات پدر بزرگوار خود در گذشته بود امام گرفتند و از اکثریت شیعه جدا شده به نام «اسماعیلیه» معروف شدند و بعضی پسر دیگر آن حضرت، «عبد الله افطح» و بعضی فرزند دیگرش «محمد» را پیشوا گرفتند و بعضی در خود آن حضرت توقف کرده آخرین امامش پنداشتند.

پس از شهادت امام موسی کاظم علیه السلام اکثریت شیعه فرزندش امام رضا علیه السلام را امام هشتم دانستند و برخی در امام هفتم توقف کردند که به «واقفیه» معروفند.

دیگر پس از امام هشتم تا امام دوازدهم که پیش اکثریت شیعه «مهدی موعود» است، انشعاب قابل توجهی به وجود نیامد و اگر وقایعی نیز در شکل انشعاب پیش آمده چند روز بیش نپاییده و خود به خود منحل شده است مانند اینکه «جعفر» فرزند امام دهم پس از رحلت برادر خود «امام یازدهم» دعوی امامت کرد و گروهی به وی گرویدند ولی پس از روزی چند متفرق شدند و «جعفر» نیز دعوی خود را تعقیب نکرد و همچنین اختلافات دیگری در میان رجال شیعه در مسائل علمی کلامی و فقهی وجود دارد که آنها را انشعاب مذهبی نباید شمرد.

فرقه های نامبرده که منشعب شده و در برابر اکثریت شیعه قرار گرفته اند، در اندک زمانی منقرض شدند جز دو فرقه «زیدیه و اسماعیلیه» که پایدار مانده اند و هم اکنون گروهی از ایشان در مناطق مختلف زمین مانند یمن

و هنـد و لبنـان و جاهـای دیگر زنـدگی می کننـد. از این روی تنهـا به ذکر این دو طایفه با اکثریت شـیعه که دوازده امامی می باشند اکتفا می شود.

## شیعه زیدیه

«زیدیه» پیروان زید شهید، فرزند امام سجاد علیه السلام می باشند.

زید سال ۱۲۱ هجری بر خلیفه اموی، هشـام بن عبـد الملـک قیام کرد و گروهی بیعتش کردنـد و در جنگی که در شـهر کوفه میان او و کسان خلیفه در گرفت کشته شد.

وی پیش پیروان خود امـام پنجم از امامان اهل بیت شـمرده می شود و پس از وی فرزنـدش «یحیی بن زیـد» که بر خلیفه اموی ولیـد بن یزیـد قیـام کرده و کشـته شـد، به جای وی نشـست و پس از وی محمـد بن عبـد الله و ابراهیم بن عبـد الله که بر خلیفه عباسی، منصور دوانقی شوریده و کشته گردیدند، برای امامت برگزیده شدند.

پس از آن تـا زمـانی امور زیـدیه غیر منظم بود تـا «ناصـر اطروش» که از اعقـاب برادر زیـد بود در خراسان ظهور کرد و در اثر تعقیب حکومت محل از آنجا فرار کرده به سوی مازندران که هنوز اهالی آن اسـلام نپذیرفته بودند رفت و پس از سـیزده سال دعوت، جمع کثیری را مسـلمان کرده به مـذهب زیدیه در آورد، سـپس به دستیاری آنان ناحیه طبرسـتان را مسـخر ساخته و به امامت پرداخت و پس از وی اعقاب او تا مدتی در آن سامان امامت کردند.

به عقیده زیدیه هر فاطمی نژاد، عالم زاهد شجاع، سخی که به عنوان قیام به حق خروج کند می تواند امام باشد.

«زیدیه» در ابتدای حال، مانند خود زید دو خلیفه اول (ابوبکر و عمر) را جزو ائمه می شمردند ولی پس از چندی،

جمعی از ایشان نام دو خلیفه را از فهرست ائمه برداشتند و از علی علیه السلام شروع کردند.

بنا به آنچه گفته اند «زیدیه» در اصول اسلام، مذاق معتزله و در فروع، فقه ابی حنیفه رئیس یکی از چهار مذهب اهل سنت را دارند. اختلافات مختصری نیز در پاره ای از مسائل در میانشان هست (۱).

## شیعه اسماعیلیه و انشعاباتشان

«باطنیه»: امام ششم شیعه فرزند پسری داشت به نام «اسماعیل» (۲) که بزرگترین فرزندانش بود و در زمان حیات پدر وفات نمود و آن حضرت به مرگ اسماعیل استشهاد کرد حتی حاکم مدینه را نیز شاهد گرفت، در این باره جمعی معتقد بودند که اسماعیل نمرده بلکه غیبت اختیار کرده است! و دوباره ظهور می کند و همان مهدی موعود است و استشهاد امام ششم به مرگ او یک نوع تعمید بوده که از ترس منصور خلیفه عباسی به عمل آورده است و جمعی معتقد شدند که امامت، حق اسماعیل بود و با مرگ او به پسرش «محمد» منتقل شد و جمعی معتقد شدند اسماعیل با اینکه در حال حیات پدر در گذشته امام می باشد و امامت پس از اسماعیل در «محمد بن اسماعیل» و اعقاب اوست.

دو فرقه اولی پس از اندک زمانی منقرض شدند ولی فرقه سوم تا کنون باقی هستند و انشعاباتی نیز پیدا کرده اند.

«اسماعیلیه» به طور کلی فلسفه ای دارند شبیه به فلسفه ستاره پرستان که با عرفان هندی آمیخته می باشد و در معارف و احکام اسلام برای هر ظاهری، باطنی و برای هر تنزیلی، تأویلی قائلند. اسماعیلیه معتقدند که زمین هرگز خالی از حجت نمی شود و حجت خدا بر دو گونه است:

ناطق و صامت، ناطق، «پیغمبر» و صامت، «ولی و امام»

است که وصی پیغمبر می باشد و در هر حال حجت مظهر تمام ربوبیت است.

اساس حجت، پیوسته روی عدد هفت می چرخد به این ترتیب که یک نبی مبعوث می شود که دارای نبوت (شریعت) و ولایت است و پس از وی هفت وصی دارای وصایت بوده و همگی دارای یک مقام می باشند جز اینکه وصی هفتمین، دارای نبوت نیز هست و سه مقام دارد: «نبوت و وصایت و ولایت». باز پس از وی هفت وصی که هفتمین دارای سه مقام می باشد و به همین ترتیب.

می گویند:

آدم علیه السلام مبعوث شد با نبوت و ولایت و هفت وصی داشت که هفتمین آنان نوح و دارای نبوت و وصایت و ولایت بود و ابراهیم علیه السلام وصی هفتمین نوح و موسی وصی هفتمین ابراهیم و عیسی وصی هفتمین موسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم وصی هفتمین عیسی و محمد بن اسماعیل وصی هفتمین محمد صلی الله علیه و آله و سلم به این ترتیب محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی و حسین و علی بن الحسین (امام سجاد) و محمد باقر و جعفر صادق و اسماعیل و محمد بن اسماعیل (امام دوم حضرت حسن بن علی را امام نمی دانند) و پس از محمد بن اسماعیل، هفت نفر از اعقاب محمد بن اسماعیل که نام ایشان پوشیده و مستور است و پس از آن هفت نفر اولی از ملوک فاطمیین مصر که اول آنها «عبید الله مهدی» بنیانگذار سلطنت فاطمیین مصر می باشد.

اسماعیلیه معتقدند که علاوه بر حجت خدا، پیوسته در روی زمین دوازده نفر نقیب که حواریین و خواص حجتند وجود دارد ولی بعضی از

شعب باطنیه (دروزیه)، شش نفر از نقباء را از ائمه می گیرند و شش نفر از دیگران.

در سال ۲۷۸ هجری (چند سال قبل از ظهور عبید الله مهدی در آفریقا) شخصی خوزستانی ناشناسی که هرگز نام و نشان خود را اظهار نمی کرد در حوالی کوفه پیدا شد. شخص نامبرده روزها را روزه می گرفت و شبها را به عبادت می گذرانید و از دسترنج خود ارتزاق می کرد و مردم را به مذهب اسماعیلیه دعوت نمود. به این وسیله مردم انبوهی را به خود گروانید و دوازده نفر به نام نقباء از میان پیروان خود انتخاب کرد و خود عزیمت شام کرده از کوفه بیرون رفت و دیگر از او خبری نشد.

پس از مرد ناشناس، «احمد» معروف به «قرمط» در عراق به جای وی نشست و تعلیمات باطنیه را منتشر ساخت و چنانکه مورخین می گویند او نماز تازه ای را به جای نمازهای پنجگانه اسلام گذاشت و غسل جنابت را لغو و خمر را اباحه کرد و مقارن این احوال، سران دیگری از باطنیه به دعوت قیام کرده گروهی از مردم را به دور خود گرد آوردند.

اینان برای جان و مال کسانی که از باطنیه کنار بودند هیچگونه احترامی قائل نبودند و از این روی در شهر هایی از عراق و بحرین و یمن و شامات نهضت راه انداخته خون مردم را می ریختند و مالشان را به یغما می بردند و بارها راه قافله حج را زده دهها هزار نفر از حجاج را کشتند و زاد و راحله شان را به یغما بردند.

«ابو طاهر قرمطی» یکی از سران باطنیه که در سال ۳۱۱ بصره را مسخر ساخته و از کشتار و تاراج اموال

مردم فروگذاری نکرد و در سال ۳۱۷ با گروه انبوهی از باطنیه در موسم حج عازم مکه گردید و پس از در هم شکستن مقاومت مختصر دولتیان، وارد شهر مکه شد و مردم شهر و حجاج تازه وارد را قتل عام نمود و حتی در مسجد الحرام و داخل کعبه جوی خون روان ساخت. پیراهن کعبه را در میان یاران خود قسمت نمود و در کعبه را کند و حجر الأسود را از جای خود در آورده به یمن برد که مدت ۲۲ سال پیش قرامطه بود.

در اثر این اعمال بود که عامه مسلمین از باطنیه برائت کرده آنان را خارج از آیین اسلام شمردند و حتی «عبید الله مهدی» پادشاه فاطمی که آن روزها در آفریقا طلوع کرده، خود را مهدی موعود و امام اسماعیلیه معرفی می کرد، از قرامطه بیزاری جست.

طبق اظهار مورخین، مشخصه مذهبی باطنیه این است که احکام و مقررات ظاهری اسلام را به مقامات باطنی عرفانی تأویل می کنند و ظاهر شریعت را مخصوص کسانی می دانند که کم خرد و از کمال معنوی بی بهره بوده اند، با این وصف گاهی برخی از مقررات از مقام امامتشان صادر می شود.

### نزاریه و مستعلیه و دروزیه و مقنعه

عبید الله مهدی که سال ۲۹۶ هجری قمری در آفریقا طلوع کرد، به طریق اسماعیلیه به امامت خود دعوت کرد و سلطنت فاطمی را تأسیس نمود.

پس از وی اعقابش مصر را دار الخلافه قرار داده تا هفت پشت بدون انشعاب، سلطنت و امامت اسماعیلیه را داشتند.

پس از هفتمین که مستنصر بالله، سعد بن علی بود، دو فرزند وی «نزار و مستعلی» سر خلافت و امامت منازعه کردند و پس از کشمکش بسیار و جنگهای خونین،

«مستعلی» غالب شد و برادر خود «نزار» را دستگیر نموده زندانی ساخت تا مرد. در اثر این کشمکش، پیروان فاطمیین دو دسته شدند:

«نزاریه و مستعلیه».

الف «نزاریه»: گروندگان به «حسن صباح» می باشند که وی از مقربان مستنصر بود و پس از مستنصر، برای طرفداری که از نزار می نمود، به حکم مستعلی از مصر اخراج شد. وی به ایران آمده پس از چندی از قلعه الموت از توابع قزوین سر در آورد. قلعه الموت و چند قلعه دیگر مجاور را تسخیر کرد و به سلطنت پرداخت. در آغاز کار به نزار دعوت کرد و پس از مرگ حسن (سال ۵۱۸ هجری قمری) «بزرگ امید رودباری» و پس از وی فرزندش «کیا محمد» به شیوه و آیین حسن صباح سلطنت کردند و پس از وی فرزندش «حسن علی ذکره السلام» پادشاه چهارم الموتی، روش حسن صباح را که نزاری بود بر گردانیده به باطنیه پیوست.

تا اینکه هلاکو خان مغول به ایران حمله کرد، وی قلاع اسماعیلیه را فتح نمود و همه اسماعیلیان را از دم شمشیر گذرانید، بنای قلعه ها را نیز با خاک یکسان ساخت و پس از آن در سال ۱۲۵۵ هجری، آقا خان محلاتی که از نزاریه بود در ایران به محمد شاه قاجار یاغی شد و در قیامی که در ناحیه کرمان نمود شکست خورده به بمبئی فرار کرد و دعوت باطنی نزاری با به امامت خود منتشر ساخت و دعوتشان تا کنون باقی است و نزاریه فعلا «آقا خانیه» نامیده می شوند.

ب «مستعلیه»: پیروان «مستعلی» فاطمی بودند که امامتشان در خلفای فاطمیین مصر باقی ماند تا در سال ۵۵۷ هجری قمری منقرض شدند و پس

از چندی فرقه «بهره» در هند به همان مذهب ظهور کردند و تا کنون نیز می باشند.

ج «دروزیه»: طایفه دروزیه که در جبال دروز شامات ساکنند در آغاز کار، پیروان خلفای فاطمیین مصر بودند تا در ایام خلیفه ششم فاطمی به دعوت «نشتگین دروزی» به باطنیه ملحق شدند. دروزیه در «الحاکم بالله» که به اعتقاد دیگران کشته شده، متوقف گشته می گویند وی غیبت کرده و به آسمان بالا رفته! و دوباره به میان مردم خواهد برگشت!

د «مقنعه»: در آغاز پیروان «عطاء مروی» معروف به «مقنع» بودند که طبق اظهار مورخین از اتباع ابو مسلم خراسانی بوده است و پس از ابو مسلم، مدعی شد که روح ابو مسلم در وی حلول نموده است و پس از چندی دعوی پیغمبری و سپس دعوی خدایی کرد! و سر انجام در سال ۱۶۲ در قلعه کیش از بلاد ماوراء النهر به محاصره افتاد و چون به دستگیری و کشته شدن خود یقین نمود، آتش روشن کرده با چند تن از پیروان خود داخل آتش شده و سوخت. پیروان «عطاء مقنع» پس از چندی مذهب اسماعیلیه را اختیار کرده و به فرقه باطنیه ملحق شدند.

## شیعه دوازده امامی و فرق ایشان با زیدیه و اسماعیلیه

اکثریت شیعه که اقلیتهای نامبرده از آن منشعب و جدا شده اند «شیعه امامیه و دوازده امامی» نامیده می شوند و چنانکه گفتیم در آغاز پیدایش به عنوان انتقاد و اعتراض در دو مسئله اساسی از مسائل اسلامی پیدا شده اند بی آنکه در آیینی که طبق تعلیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در میان مسلمین معاصر آن حضرت بود، سخنی داشته باشند و آن دو مسئله «حکومت اسلامی و مرجعیت علمی» بود که

شیعه آن را حق اختصاصی اهل بیت می دانستند.

«شیعه» می گفتند:

خلافت اسلامی که البته ولایت باطنی و پیشوائی معنوی لازم لاینفک آن است، از آن علی و اولاد علی علیه السلام است که به موجب تصریح خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سایر ائمه اهل بیت، دوازده تن می باشند و می گفتند:

تعلیمات ظاهری قرآن که احکام و قوانین شریعت می باشند و در عین حال که به حیات معنوی کامل نیز مشتملند، دارای اصالت و اعتبارند و تا قیامت، فسخ بردار نیستند و این احکام و قوانین را از راه اهل بیت باید به دست آورد و بس.

و از اینجا روشن می شود که:

فرق کلی میان شیعه دوازده امامی و شیعه زیدی این است که «شیعه زیدی» غالبا امامت را مختص به اهل بیت نمی داند و عدد ائمه را به دوازده منحصر نمی بیند و از فقه اهل بیت پیروی نمی کند بر خلاف «شیعه دوازده امامی» و فرق کلی میان شیعه دوازده امامی و شیعه اسماعیلی نیز این است که اسماعیلیه معتقدند که امامت به دور «هفت» گردش می کند و نبوت در حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ختم نشده است و تغییر و تبدیل در احکام شریعت بلکه ارتفاع اصل تکلیف خاصه به قول باطنیه مانع ندارد!

بر خلاف شیعه دوازده امامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را خاتم الانبیاء می دانند و برای وی دوازده وصی و جانشین قائلند و ظاهر شریعت را معتبر و غیر قابل نسخ می بیند و برای قرآن کریم هم ظاهر و هم باطن اثبات می کنند.

خاتمه فصل: دو طایفه «شیخیه و کریم خانیه» که در دو

قرن اخیر در میان شیعه دوازده امامی پیدا شده اند نظر به اینکه اختلافشان با دیگران در توجیه پاره ای از مسائل نظری است نه در اثبات و نفی اصل مسائل، جدایی ایشان را انشعاب نشمردیم.

و همچنین فرقه «علی اللهی» از شیعه دوازده امامی که غلاه نیز نامیده می شوند و مانند باطنیه، شیعه اسماعیلی، تنها به باطن قائلند از این روی که هیچگونه منطق منظمی ندارند به حساب نیاوردیم.

## خلاصه تاریخچه شیعه دوازده امامی

چنانکه در فصول گذشته روشن شد اکثریت شیعه همان شیعه دوازده امامی بودند و همان عده از دوستان و هواداران علی علیه السلام بودند که پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای احیای حقوق اهل بیت، در خصوص خلافت و مرجعیت علمی به انتقاد و اعتراض پرداختند و از اکثریت مردم جدا شدند.

## «شیعه» در زمان خلفای راشدین (۱۱ – ۳۵ هجری قمری)

پیوسته زیر فشار قرار داشتند و پس از آن در مدت خلافت بنی امیه (۴۰ -۱۳۲) هر گونه امن و مصونیت از جان و مالشان برداشته شده بود، ولی هر چه فشار ستم و بیدادگری بر ایشان بیشتر می شد، در عقیده خود استوارتر می گشتند و مخصوصا از مظلومیت خود در پیشرفت عقیده بیشتر بهره می بردند و از آن پس در اواسط قرن دوم که خلفای عباسی زمام حکومت اسلامی را به دست گرفتند، شیعه از فتوری که در این میان پیدا شد، نفسی تازه کرد ولی با مهلت کمی باز عرصه بر ایشان تنگ شد تا اواخر قرن سوم هجری، روز به روز تنگتر می شد.

در اوایل قرن چهارم که سلاطین با نفوذ آل بویه که شیعه بودند روی کار آمدند، شیعه قدرتی کسب کرد و تا حدود زیادی آزادی عمل یافت و به مبارزه علنی پرداخت و تا آخر قرن پنجم جریان کار به همین ترتیب بود و در اوایل قرن ششم که حمله مغول آغاز شد، در اثر گرفتاریهای عمومی و هم در اثر ادامه یافتن جنگهای صلیبی حکومتهای اسلامی چندان فشار به عالم تشیع وارد نمی ساختند و مخصوصا شیعه شدن جمعی از سلاطین مغول در ایران و حکومت سلاطین مرعشی در مازندران، در قدرت و

وسعت جمعیت شیعه کمک بسزایی نمود و در هر گوشه از ممالک اسلامی و خاصه در ایران، تراکم میلیونها نفر شیعه را محسوس ساخت و این وضع تا اواخر قرن نهم هجری ادامه داشت و از حدود افتتاح قرن دهم هجری در اثر ظهور سلطنت صفویه در ایران پهناور آن روز، مذهب شیعه رسمیت یافت و تا کنون که اواخر قرن چهارده هجری می باشد به رسمیت خود باقی است و به علاوه در همه نقاط جهان، دهها میلیون شیعه زندگی می کنند.

### پی نوشتها

۱ این مطالب از ملل و نحل شهرستانی و کامل ابن اثیر مأخوذ است.

۲ این مطالب از کامل ابن اثیر، روضه الصفا، حبیب السیر، ابی الفداء و ملل و نحل شهرستانی و بعضی جزئیات آن از تاریخ آقا خانه مأخوذ است.

## بخش دوم: تفکر مذهبی شیعه

### معنای تفکر مذهبی

تفکر مذهبی، تفکر بحث و کنجکاوی را می گوییم که ماده ای از مواد مذهبی را که در تعالیم آن مذهب است نتیجه بدهد، چنانکه تفکر ریاضی مثلا تفکری را می گویند که یک نظریه ریاضی را نتیجه بدهد یا یک مسئله ریاضی را حل کند.

### مأخذ اساسی تفکر مذهبی در اسلام

البته تفکر مذهبی نیز مانند سایر تفکرات، مأخذی می خواهد که مواد فکری از آن سرچشمه بگیرد و به آن تکیه بزند، چنانچه در تفکر برای حل یک مسئله ریاضی، یک رشته معلومات ریاضی را باید استخدام نمود که بالأخره به عملیات فن مربوط منتهی شود. یگانه مأخذی که دین آسمانی اسلام (از آن جهت که به وحی آسمان می رسد) به آن اتکا دارد، همانا «قرآن کریم» است. قرآن کریم است که مدرک قطعی نبوت همگانی و همیشگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و محتویات آن دعوت اسلامی می باشد، البته تنها مآخذ و مصادر دیگر تفکر صحیح و حجتهای دیگر را الغا نمی کند چنانکه خواهیم گفت.

راه هایی که قرآن برای تفکر مذهبی نشان می دهد

قرآن کریم در تعلیمات خود برای رسیدن و درک نمودن مقاصد دینی و معارف اسلامی، سه راه در دسترس پیروان خود قرار داده، به ایشان نشان می دهد که ظواهر دینی و حجت عقلی و درک معنوی از راه اخلاص و بندگی است.

توضیح اینکه:

ما می بینیم قرآن کریم در بیانات خود، همه مردم را طرف خطاب قرار داده گاهی بی اینکه حجتی به گفته خود اقامه کند،

بلکه به مجرد اتکا به فرمانروایی خدائی خود، به پذیرفتن اصول اعتقادی مانند توحید و نبوت و معاد و احکام عملی مانند نماز و روزه و غیر آنها امر می کند و

در برخی از اعمال نهی می نماید و اگر این بیانات لفظی را حجیت نمی داد هرگز از مردم پذیرش و فرمانبرداری آنها را نمی خواست، پس ناگزیر باید گفت این گونه بیانات ساده قرآن، راهی است برای فهم مقاصد دینی و معارف اسلامی. ما این بیانات لفظی را مانند:

آمنوا بالله و رسوله و اقیموا الصلوه را ظواهر دینی می نامیم.

و از سوی دیگر می بینیم قرآن کریم در آیات بسیاری به سوی حجت عقلی، رهبری می کند و مردم را به تفکر و تعقل و تدبر در آیات آفاق و انفس، دعوت می فرماید و خود نیز در موارد احقاق حقایق به استدلال عقلی آزاد می پردازد و حقا هیچ کتاب آسمانی علم و معرفت برهانی را برای انسان مانند قرآن کریم نمی شناسد.

قرآن کریم با این بیانات اعتبار حجت عقلی و استدلال و برهانی آزاد را مسلم می شمارد، یعنی نمی گوید که اول حقانیت معارف اسلامی را بپذیرید سپس به احتجاج عقلی پرداخته معارف نامبرده را از آنها استنتاج کنید، بلکه با اعتماد کامل به واقعیت خود می گوید:

به احتجاج عقلی پرداخته حقانیت معارف نامبرده را از آن دریابید و بپذیرید و سخنانی که از دعوت اسلامی می شنوید، تصدیق آنها را از آفرینش جهان که گواهی است راستگوی بپرسید و بشنوید و بالأخره تصدیق و ایمان را از نتیجه دلیل به دست آورید نه اینکه اول ایمان بیاورید و بعد به قید مطابقت آن دلیل اقامه کنید، پس تفکر فلسفی نیز راهی است که رسائی آن را قرآن کریم تصدیق می نماید و از سوی دیگر می بینیم قرآن کریم با بیانی جالب روشن می سازد که همه معارف حقیقیه از توحید و خدا شناسی واقعی سرچشمه

می گیرد و استنتاج می شود و کمال خدا شناسی از آن کسانی است که خداوند آنان را از هر جای جمع آوری کرده و برای خود اختصاص داده است.

آنان هستند که خود را از همه کنار کشیده و همه چیز را فراموش کرده اند و در اثر اخلاص و بندگی، همه قوای خود را متوجه عالم بالا ساخته دیده به نور پروردگار پاک روشن ساخته اند و با چشم واقع بین، حقایق اشیاء و ملکوت آسمان و زمین را دیده اند، زیرا در اثر «اخلاص و بندگی» به یقین رسیده اند و در اثر یقین ملکوت آسمان و زمین و زندگی جاودانی جهان ابدیت بر ایشان مکشوف شده است. با توجه در آیات کریمه ذیل این مدعا کاملا روشن می شود:

الف و ما ارسلنا من قبلک من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الاانا فاعبدون (۱)، (سوره انبیاء، آیه ۲۵)

ب و می فرماید:

سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین (۲)،

(سوره صافات، آیه ۱۵۹ و ۱۶۰)

ج و می فرماید:

قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعباده ربه احدا (۳)،

(سوره کهف، آیه ۱۱۰)

د و می فرماید:

و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین (۴)،

(سوره حجر، آیه ۹۹) ه و می فرماید:

و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکون من الموقنین (۵)، (سوره انعام، آیه ۷۵)

و و می فرماید:

کلا ان کتاب الابرار لفی علیین و ما ادریک ما علیون، کتاب مرقوم، یشهده المقربون (۶)،

(سوره مطففین، آیه ۱۸-۲۱)

ز و می فرماید:

كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم (۷)

سوره تکاثر، آیه ۵ و ۶

پس یکی از راههای درک معارف الهیه، همان تهذیب نفس و اخلاص

در بندگی است.

## تفاوت در میان سه طریق نامبرده

با بیان گذشته روشن شد که قرآن کریم برای درک معارف دینی، سه راه نشان داده است، ظواهر دینی و عقل و اخلاص در بندگی که موجب انکشاف حقایق و مشاهده باطنی آنهاست ولی باید دانست که این سه طریق از چند جهت با هم تفاوت دارند.

اولا: ظواهر دینی چون بیاناتی هستند لفظی و به ساده ترین زبانی القا شده اند، در دسترس مردم قرار دارند و هر کس به اندازه ظرفیت فهم خود از آنها بهره مند (۸) می شود، به خلاف دو طریق دیگر که اختصاص به گروه خاصی داشته، همگانی نمی باشند.

ثانیا: طریق ظواهر دینی راهی است که با پیمودن آن می توان به اصول و فروع معارف اسلامی پی برده و موارد اعتقادی و عملی دعوت (اصول معارف و اخلاق) را به دست آورد به خلاف دو طریق دیگر، زیرا اگر چه از راه عقل می توان مسائل اعتقادی و اخلاقی و کلیات مسائل عملی (فروع دین) را به دست آورد ولی جزئیات احکام نظر به اینکه مصالح خصوصی آنها در دسترس عقل قرار ندارند از شعاع عمل آن خارجند و همچنین راه تهذیب نفس چون نتیجه آن انکشاف حقایق می باشد و آن علمی است خدادادی نمی توان نسبت به نتیجه آن و حقایقی که با این موهبت خدایی مکشوف و مشهود می شوند، تحدیدی قائل شد یا اندازه ای گرفت اینان چون از همه جا بریده اند و همه چیز را جز خدا فراموش کرده اند، تحت ولایت و سرپرستی مستقیم خدا می باشند و آنچه را می خواهد (نه آنچه خودشان می خواهند) بر ایشان مشهود می شود.

## پی نوشتها

۱ از آیه فهمیده می شود که پرستش در دین خدا فرع توحید و بر اساس آن تنظیم

و بنا شده است.

۲ توصیف فرع درک است و از آیه فهمیده می شود که جز مخلصین و پاک شدگان خدا به نحوی که باید شناخته شود نمی شناسد و خدا از توصیف دیگران منزه است.

۳ از آیه فهمیده می شود که برای لقای حق، جز توحید و عمل صالح راهی نیست.

۴ از آیه فهمیده می شود که پرستش واقعی خدا منتج یقین است.

۵ از آیه فهمیده می شود که یکی از لوازم یقین، مشاهده ملکوت آسمانها و زمین است.

۶ از آیات فهمیده می شود که سرنوشت «ابرار» در کتابی است به نام علیین (بسیار بلند) که مقربان خدا آن را مشاهده می کنند و ضمنا از لفظ «یشهده» پیداست که مراد، کتاب مخطوط نیست بلکه عالم قرب و ارتقاست.

۷ از آیه فهمیده می شود که علم یقین باعث مشاهده سر انجام حال اشقیا که جحیم (جهنم) نامیده می شود، می باشد.

۸ و از اینجاست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی که عامه و خاصه نقل کرده اند می فرماید:

«ما گروه پیامبران با مردم به اندازه خرد ایشان سخن می گوییم»

(بحار، ج ۱، ص ۳۷. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۳)

طریق اول: ظواهر دینی، اقسام ظواهر دینی

چنانکه گذشت قرآن کریم که مأخذ اساسی تفکر مذهبی اسلام است به ظواهر الفاظ خود در برابر شنوندگان خود حجیت و اعتبار داده است و همان ظواهر آیات، بیان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را تالی بیان قرآن قرار می دهد و مانند آن حجت می سازد، چنانکه می فرماید:

و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم (۱).

و می فرماید:

هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم ایاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه (۲)

و

می فرماید:

لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه (۳).

پر روشن است که اگر گفتار و رفتار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حتی سکوت و امضای آن حضرت برای ما، مانند قرآن حجت نبود آیات مذکوره مفهوم درستی نداشت، پس بیان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای کسانی که از آن حضرت می شنوند یا با نقل قابل اعتماد نقل می شود حجت و لازم الاتباع است و همچنین با تواتر (۴) قطعی از آن حضرت رسیده است که بیان اهل بیت وی مانند بیان خودش می باشد و به موجب این حدیث و احادیث نبوی قطعی دیگر بیان اهل بیت تالی بیان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و اهل بیت در اسلام سمت مرجعیت علمی داشته در بیان معارف و احکام اسلام هرگز خطا نمی کنند و بیانشان به طریق مشافهه یا نقل، قابل اعتماد و حجت است.

از این بیان روشن می شود که ظواهر دینی که در تفکر اسلامی مدرک و مأخذ می باشد دو گونه اند «کتاب و سنت» و مراد از «کتاب» ظواهر آیات کریمه قرآنی می باشد و مراد از «سنت» حدیثی است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام رسیده باشد.

## حدیث صحابه

### حدیث

اما احادیثی که از صحابه نقل می شود اگر متضمن قول یا فعل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد و مخالف با حدیث اهل بیت نباشد، قابل قبول است و اگر متضمن نظر و رأی خود صحابی باشد، دارای حجیتی نیست و حکم صحابه مانند حکم سایر افراد مسلمانان است و

خود صحابه نیز با یک نفر صحابی معامله یکنفر مسلمان می کردند.

## بحث مجدد در کتاب و سنت

کتاب خدا (قرآن) مأخذ اساسی هر گونه تفکر اسلامی است واوست که مآخذ دیگر دینی را اعتبار و حجیت می دهد و از همین جهت باید برای همگان قابل فهم باشد.

گذشته از این، خود قرآن کریم، خود را نور و روشن کننده همه چیز معرفی می کند و هم در مقام تحدی از مردم در خواست می کند که در آیات آن تدبر کرده ببینند که هیچگونه اختلاف و تناقض وجود ندارد و اگر می توانند، کتابی مانند آن بسازند و معارضه اش کنند. روشن است که اگر قرآن برای همگان قابل فهم نبود این گونه خطابات مورد نداشت.

البته نباید پنداشت که این مطلب (که قرآن به خودی خود برای همه قابل فهم است) با مطلب سابق که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او در معاریف اسلامی که در حقیقت مضامین قرآن کریم می باشند، مراجع علمی هستند، منافات دارد، زیرا بخشی از معارف اسلامی که احکام و قوانین شریعت می باشد، قرآن کریم تنها کلیات آنها را متضمن است و روشن شدن تفاصیل آنها مانند احکام نماز و روزه و داد و ستد و سایر عبادات و معاملات به مراجعه سنت (حدیث اهل بیت) متوقف است.

و بخشی دیگر که معارف اعتقادی و اخلاقی است اگر چه مضامین و تفاصیل آنها قابل فهم عموم می باشد ولی در درک معانی آنها روش اهل بیت را باید اتخاذ نمود و هر آیه قرآنی را با آیات دیگر قرآنی توضیح داده و تفسیر کرد نه به رأی و نظر خود که از عادات و رسوم معمولی برای

ما دلنشین شده و با آن مأنوس گردیده ایم.

علی علیه السلام می فرماید:

«برخی از قرآن با برخی دیگر به سخن در آمده معنای خود را می فهماند و بعضی از آن به بعضی دیگر گواهی می دهد» (۵).

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«بخشی از قرآن بخش دیگر را تصدیق می کند» (۶).

و نیز می فرماید:

«هر که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، برای خود در آتش جایگاه می سازد». (۷) مثالی ساده برای تفسیر قرآن به قرآن: خدای تعالی در قصه عذاب قوم لوط در جایی می فرماید:

«بر ایشان باران بد، بارانیدیم» (۸)

و در جای دیگر، این کلمه را به کلمه ای دیگر تبدیل کرده می فرماید:

«بر ایشان سنگ بارانیدیم» (۹)

و از انضمام آیه دوم به آیه اول روشن می شود که مراد از باران بد، سنگهای آسمانی است کسی که با نظر کنجکاوی و در احادیث اهل بیت و در روایات که از مفسرین صحابه و تابعین در دست است رسیدگی نماید تردید نمی کند که روش تفسیر قرآن به قرآن تنها روش ائمه اهل بیت علیه السلام می باشد.

## ظاهر و باطن قرآن

چنانکه فهمیدیم قرآن کریم با بیان لفظی خود مقاصد دینی را روشن می کند و دستوراتی در زمینه اعتقاد و عمل به مردم می دهد ولی مقاصد قرآن تنها به این مرحله منحصر نیست بلکه در پناه همین الفاظ و در باطن همین مقاصد مرحله ای معنوی و مقاصدی عمیقتر و وسیعتر قرار دارد که خواص با دلهای پاک خود می توانند بفهمند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که معلم خدائی قرآن است می فرماید:

«قرآن ظاهری انیق (زیبا و خوش آیند) و باطنی عمیق دارد» (۱۰).

و نیز می فرماید:

«قرآن بطن دارد و بطنش نیز بطن دارد

تا هفت بطن» (۱۱)

و در کلمات ائمه اهل بیت نیز از باطن قرآن بسیار نامبرده شده است (۱۲).

ریشه اصلی این روایات مثلی است که خدای متعال در سوره رعد، آیه ۱۷ می زند، خدای تعالی در این آیه افاضه های آسمانی را تشبیه فرموده به بارانی که از آسمان نازل می شود و حیات زمین و اهل زمین بسته به آن است، با آمدن باران، سیل راه می افتد و مسیلهای گوناگون هر کدام به اندازه ظرفیت خود از آن سیل بر داشته جریان پیدا می کند، روی سیل در جریان خود با کفی پوشیده شده است ولی در زیر کف، همان آب قرار دارد که حیاتبخش و به حال مردم سودمند می باشد.

چنانکه این مثل اشاره می کند، ظرفیت افهام مردم در فرا گرفتن این معارف آسمانی که حیاتبخش درون انسان هستند مختلف می باشد.

کسانی هستند که جز به ماده و زندگی مادی چند روزه این جهان گذران به چیزی اصالت نمی دهند و جز مشتهیات مادی، به چیزی دل نمی بندند و جز محرومیتهای مادی از چیزی نمی ترسند. اینان با اختلاف مراتبی که دارند حد اکثر آنچه از معارف آسمانی بپذیرند این است که اعتقادات اجمالی را باور کنند و دستورهای عملی اسلام را به طور جمود اجرا نمایند و بالأخره خدای یگانه را به امید ثواب اخروی یا از ترس عقاب اخروی بپرستند.

و کسانی هستند که در اثر صفای فطرت، سعادت خود را در دلبستگی به لذایذ گذران و زندگی چند روزه این جهان نمی بینند و سود و زیان و شیرین و تلخ این سرا پیش ایشان جز پنداری فریبنده نیست و یاد گذشتگان کاروان هستی که کامروایان دیروز و افسانه های امروز

می باشند، درس عبرتی است که پیوسته بر ایشان تلقین می شود.

اینان طبعا با دلهای پاک خودشان متوجه جهان ابـدیت می شوند و به نمودهای گوناگون این جهان ناپایدار به نظر آیه و نشانه نگاه می کنند و هیچگونه اصالت و استقلالی به آنها نمی دهند.

آن وقت است که از دریچه آیـات و نشانه های زمینی و آسـمانی نور نا منتهای عظمت کبریای خـدای پاک را با درک معنوی مشاهـده می کننـد و دلهـای پاکشـان یکجـا شـیفته درک رمزهای آفرینش می شود و به جای اینکه در چاله تنگ سود پرستی شخصی، زندانی شوند در فضای نامتناهی جهان ابدیت به پرواز در آمده، اوج می گیرند.

وقتی که از راه وحی آسـمانی می شـنوند که خدای تعالی از پرستش بتها نهی می کند و ظاهر آن مثلا نهی از سر فرود آوردن در برابر بت است، به سـبب تجلیل از این نهی می فهمند که غیر از خدا را نباید اطاعت کرد، زیرا حقیقت اطاعت همان بندگی و سر فرود آوردن است و از آن بالاتر می فهمند که از غیر خدا نباید بیم و امید داشت و از آن بالاتر می فهمند که نباید به غیر خدا توجه نمود.

و همچنین وقتی که از زبان قرآن می شـنوند که به نماز امر می کند و ظاهر آن به جا آوردن عبادت مخصوص است، به حسب باطن از آن می فهمند که باید با دل و جان، کرنش و نیایش خدا را کرد و از آن بالاتر می فهمند که باید در برابر حق، خود را هیچ شمرد و فراموش کرد تنها به یاد خدا پرداخت. چنانکه پیداست معانی باطنی که در دو مثال گذشته یاد آوری شد، مدلول لفظی امر و نهی نامبرده نیست

ولی درک آنها برای کسی که به تفکر وسیعتری پرداخته جهان بینی را به خود بینی ترجیح می دهد، اجتناب ناپذیر می باشد.

با بیان گذشته، معنای ظاهر و باطن قرآن روشن شد و نیز روشن شد که باطن قرآن ظاهر آن را ابطال و الغا نمی کند بلکه به منزله روحی است که جسم خود را حیات می بخشد و اسلام که دینی است عمومی و ابدی و اصلاح جامعه بشری را در درجه اول اهمیت قرار می دهد، از قوانین ظاهری خود که مصلح جامعه می باشند و از عقاید ساده خود که نگهبان قوانین نامبرده هستند، هرگز دست بردار نیست.

چگونه ممکن است جامعه ای به دستاویز اینکه دل انسان باید پاک باشد و ارزش برای عمل نیست، با هرج و مرج زندگی کند و به سعادت برسد و چگونه ممکن است کردار و گفتار نا پاک، دلی پاک بپروراند یا از دل پاک کردار و گفتار نا پاک ترشح نماید؟ خدای تعالی در کتاب خود می فرماید:

«پاکان از آن پاکان و نا پاکان از آن نا پاکانند» و می فرماید:

«زمین خوب، نبات خود را خود می رویاند و زمین بد، جز محصول ناچیز نمی دهد» (۱۳).

از بیان گذشته روشن شد که قرآن کریم ظاهر و باطن و باطنش نیز مراتب مختلفه دارد و حدیث نیز که مبین مضمون قرآن کریم است به همان حال خواهد بود.

## تأویل قرآن

در صدر اسلام در میان اکثریت تسنن معروف بود که قرآن کریم را در جایی که دلیل باشد می توان از ظاهرش صرف کرده به معنای خلاف ظاهر حمل کرد و معمولا معنای خلاف ظاهر «تأویل» نامیده می شد و آنچه در قرآن کریم به نام «تأویل» ذکر شده به

همین معنا تفسیر می گردد.

در کتاب مذهبی جماعت و همچنین در مناظره های مذاهب مختلفه که به تحریر در آمده بسیار به چشم می خورد که در مسئله ای که با اجماع علمای مذهب یا دلیل دیگری ثابت می شود اگر با ظاهر آیه ای از آیات قرآنی مخالف باشد، آیه را تأویل نموده به معنای خلاف ظاهر حمل می کنند و گاهی دو طرف متخاصم برای دو قول متقابل با آیات قرآنی احتجاج می نمایند و هر کدام از دو طرف آیه، طرف دیگر را تأویل می کند.

این رویه کم و بیش به شیعه نیز سرایت نموده است و در برخی از کتب کلامیشان دیده می شود. ولی آنچه پس از تدبر کافی در آیات قرآنی و احادیث اهل بیت به دست می آید این است که قرآن کریم در لهجه شیرین و بیان روشن و رسای خود، هرگز شیوه لغز و معما پیش نگرفته و مطلبی را جز با قالب لفظی خودش به مردم القا نکرده است و آنچه در قرآن کریم به نام «تأویل» ذکر شده است از قبیل مدلول لفظ نیست بلکه حقایق و واقعیت هایی است که بالاتر از درک عامه بوده که معارف اعتقادی و احکام عملی قرآن از آنها سرچشمه می گیرد.

آری همه قرآن تأویل دارد و تأویل آن مستقیما از راه تفکر قابل درک نیست و از راه لفظ نیز قابل بیان نمی باشد و تنها پیامبران و پاکان از اولیای خدا که از آلایشهای بشریت پاکند، می توانند از راه مشاهده، آنها را بیابند. آری، تأویل قرآن روز رستاخیز برای همه مکشوف خواهد شد.

توضیح: به خوبی می دانیم آنچه بشر را وادار به سخنگویی و وضع لغت و استفاده از الفاظ نموده،

همانا نیازمندیهای اجتماعی مادی است. بشر در زندگی اجتماعی خود ناگزیر است که منویات و محتویات ضمیر خود را به همنوعان خود بفهماند و برای همین منظور از صدا و گوش استمداد جوید و گاهی کم و بیش از اشاره و چشم استفاده کند و از اینجاست که در میان شخص گنگ و نابینا هیچگونه تفاهم برقرار نمی شود، زیرا آنچه نابینا به زبان می گوید، گنگ نمی شنود و آنچه گنگ به اشاره می فهماند نابینا نمی بیند و از این روی در وضع لغات و نامگذاری اشیاء تأمین نیازمندی مادی منظور بوده و برای چیز هایی و اوضاع و احوالی، لفظ ساخته شده که مادی و در دسترس حس یا نزدیک به محسوس می باشد چنانکه می بینیم در مواردی که مخاطب ما یکی از حواس را فاقد است.

اگر بخواهیم از چیز هایی که از راه همان حس مفقود درک می شود، سخن بگوییم دست به یک نوع تمثیل و تشبیه می زنیم مثلا- اگر بخواهیم به یک نابینای مادر زاد از روشنایی و رنگ، یا به کودکی که به حد بلوغ نرسیده از لذت عمل جنسی توصیف کنیم، مقصود خود را با نوعی از مقایسه و تشبیه و آوردن مثل مناسب تأدیه می کنیم، بنابراین، اگر فرض کنیم در جهان هستی، واقعیت هایی وجود دارد که از ماده و آلایش ماده منزه است (و واقع امر هم همین است) و از گروه بشر در هر عصر یک یا چند تن انگشت شمار، استعداد درک و مشاهده آنها را دارند، چنین چیز هایی از راه بیان لفظی و تفکر عادی قابل تفهیم و درک نخواهد بود و جز با تمثیل و تشبیه نمی توان به آنها اشاره کرد.

خدای

متعال در کتاب خود می فرماید:

«ما این کتاب را از قبیل لفظ، خواندنی و عربی قرار دادیم شاید شما آن را تعقل کنید و بفهمید و همانا این کتاب نزد ما در لوح محفوظ که اصل کتب آسمانی است، بسی بلند پایه و محکم اساس است (فهم عادی به آن نمی رسد و در آن رخنه نمی کند)» (۱۴)

و نیز می فرماید:

«تحقیقا این کتاب قرآنی است گرامی در کتابی که از انظار عادی پنهان است، کسی به آن مس نمی کند مگر پاک شدگان» (۱۵)

و همچنین در حق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت وی می فرماید:

«خدای متعال می خواهد از شما اهل بیت هر گونه پلیدی را ببرد و شما را پاک گرداند» (۱۶)

به دلالت این آیات، قرآن کریم از مرحله ای سر چشمه می گیرد که افهام مردم از رسیدن به آنجا و نفوذ کردن در آنجا زبون است، کسی را نمی رسد که کمترین درکی در آنجا داشته باشد جز بندگانی که خدا آنان را پاک گردانیده است و اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن پاکانند.

و در جای دیگر می فرماید:

«اینان که ایمان به قرآن نمی آورند تکذیب کردند چیزی را که به علم او احاطه نیافته اند و هنوز تأویل آن برای آنها مشهود نشده است (یعنی روز قیامت که حقایق اشیاء بالعیان دیده می شود)» (۱۷)

و باز در جای دیگر می فرماید:

«روزی که تأویل قرآن (همه قرآن) مشهود می شود، کسانی که آن را فراموش کرده بودند به راستی و صدق دعوت نبوت، اعتراف خواهند کرد» (۱۸).

## تتمه بحث در حدیث

اعتبار اصل حدیث که قرآن کریم آن را امضا کرده است در میان شیعه و سایر

مسلمین جای گفتگو نیست، ولی در اثر تفریطی که از ناحیه فرمانروایان صدر اسلام در نگهداری حدیث و افراطی که از ناحیه صحابه و تابعین در ترویج حدیث به عمل آمد، حدیث به سرنوشت اسف آوری گرفتار شد.

از یک سوی خلفای وقت از ثبت و کتابت حدیث، منع می نمودند و هر چه اوراق حدیث به دست می آوردند می سوزانیدندو گاه از نقل حدیث منع می نمودند، از این جهت بسیاری از احادیث دستخوش تغییر و تحریف و فراموشی و نقل گردید.

و از سوی دیگر، صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که افتخار درک حضور و استماع حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را داشتند و مورد احترام خلفای وقت و عموم مسلمانان بودند، به ترویج حدیث پرداختند و کار به جایی رسید که حدیث به قرآن حکومت می کرد و حتی گاهی حکم آیه با حدیث فسخ می شد (۱۹) و بسیار اتفاق می افتاد که نقل یک حدیث برای استماع یک حدیث، در سنگها راه پیموده رنج سفر بر خود هموار می نمودند.

گروهی از بیگانگان که به لباس اسلام درآمده بودند و جمعی از دشمنان خانگی اسلام به وضع و تغییر حدیث پرداختند و حدیث را از اعتبار و وثوق انداختند (۲۰).

به همین سبب دانشمندان اسلامی به فکر چاره افتاده دو علم «رجال و درایه» را وضع کردند تا حدیث درست را از نادرست تمیز دهند.

ولی «شیعه» گذشته از اینکه در تنقیح سند حدیث می کوشد مطابقت متن حدیث را با قرآن در اعتبار آن لازم می داند. از طریق شیعه در اخباری زیادی (۲۱) که سند آنها قطعی است از پیغمبر اکرم و

ائمه اهل بیت رسیده است حدیثی که مخالف قرآن کریم باشد ارزشی ندارد و حدیثی را باید معتبر شمرد که با قرآن موافقت داشته باشد.

به موجب این اخبار، شیعه به احادیثی که مخالف قرآن است عمل نمی کند و اخباری که (۲۲) مخالفت و موافقت آنها معلوم نیست طبق دستور دیگری که از ائمه اهل بیت رسیده بی اینکه رد کند یا قبول نماید مسکوت عنه می گذارد، البته در شیعه نیز اشخاصی پیدا می شوند که مانند گروهی از اهل سنت به هر حدیثی که به دستشان رسد، عمل می کنند.

## روش شیعه در عمل به حدیث

حدیثی که بدون واسطه از زبان خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا ائمه اهل بیت علیهم السلام شنیده شود حکم قرآن کریم را دارد ولی حدیثی که با واسطه به دست ما می رسد عمل شیعه در آن به ترتیب زیر است:

در معارف اعتقادی که به نص قرآن، علم و قطع لازم است به خبر متواتر یا خبری که شواهد قطعی به صحت آن در دست است عمل می شود و به غیر این دو قسم که خبر واحد نامیده می شود، اعتبار نیست، ولی در استنباط (۲۳) احکام شرعیه نظر به ادله ای قائم شده علاوه به خبر متواتر و قطعی، به خبر واحد نیز که نوعا مورد وثوق باشد عمل می شود.

پس خبر متواتر و قطعی پیش شیعه مطلقا حجت و لازم الاتباع است و خبر غیر قطعی (خبر واحد) به شرط اینکه مورد وثوق نوعی باشد تنها در احکام شرعیه حجت می باشد.

## تعلیم و تعلیم عمومی در اسلام

تحصیل علم یکی از وظایف دینی اسلام است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«طلب علم برای هر مسلمانی فریضه (وظیفه واجب) می باشد» (۲۴)

و طبق اخباری که با شواهد قطعیه تأیید شده است، مراد از این علم، دانستن اصول سه گانه اسلامی: توحید، نبوت و معاد با لوازم قریب آنهاست و دانستن تفصیل احکام و قوانین اسلامی است برای هر فرد به اندازه ابتلاء و احتیاج وی.

البته روشن است که تحصیل علم به اصول دین، اگر چه با دلیل اجمالی باشد برای همه میسر و در خور توانایی است ولی تحصیل علم به تفصیل احکام و قوانین دینی از راه استفاده و استنباط فنی از مدارک اصلی

کتاب و سنت (فقه استدلالی) کار همه کس نیست و تنها در خور توانائی برخی از افراد می باشد و در اسلام حکم طاقت فرسا (حرجی) تشریع نشده است.

از این روی، تحصیل علم به احکام و قوانین دینی از راه دلیل به طور واجب کفایی به بعضی از افراد که توانایی و صلاحیت آن را دارند، اختصاص یافته و وظیفه بقیه افراد طبق قاعده عمومی «وجوب رجوع جاهل به عالم (قاعده رجوع به خبره)» آن است که به افراد نامبرده (که مجتهدین و فقها نامیده می شوند) مراجعه کنند (و اینها مراجع تقلید نامیده می شوند) البته این مراجعه و تقلید غیر از تقلید در اصول معارف است که به نص آیه کریمه «و لا تقف ما لیس لک به علم» (۲۵) ممنوع می باشد (۲۶) باید دانست که شیعه، تقلید ابتدایی را از مجتهد میت جایز نمی داند، یعنی کسی که مسئله را از راه اجتهاد نمی داند و طبق وظیفه دینی باید از مجتهد تقلید کند، نمی تواند به نظر مجتهدی که زنده نیست مراجعه کند مگر اینکه در همین مسئله به مجتهد زنده ای تقلید کرده باشد و پس از مرگ مرجع و مقلد خود، به نظر وی باقی بماند.

این مسئله یکی از عوامل مهمه زنده و تر و تازه ماندن فقه اسلامی شیعه است که پیوسته افرادی در راه تحصیل اجتهاد، تلاش کرده به کنجکاوی در مسائل فقهی می پردازند، لیکن اهل سنت در اثر اجماعی که در قرن پنجم هجری بر لزوم اتباع مذهب یک از فقهای اربعه شان: ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد بن حنبل نمودند اجتهاد آزاد را و همچنین تقلید غیر یکی از این چهار فقیه

را جایز نمی دانند! و در نتیجه فقه شان در همان سطح تقریبا ۱۲۰۰ سال پیش باقی مانده است و در این اواخر، جمعی از منفردین، از اجماع نامبرده سر پیچیده به اجتهاد آزاد می پردازند.

## شیعه و علوم نقلیه

علوم اسلامی که مرهون تدوین علمای اسلامی می باشد به دو بخش «عقلیه و نقلیه» منقسم می شود، «علوم نقلیه» علومی است که مسائل آنها به نقل، متکی است مانند لغت و حدیث و تاریخ و نظایر آنها و «علوم عقلیه» غیر آن است مانند فلسفه و ریاضیات.

تردید نیست که عامل اصلی پیدایش علوم نقلیه در اسلام، همانا قرآن کریم می باشد و به استثنای دو سه فن مانند تاریخ و انساب و عروض، عموما خانه زاد این کتاب آسمانی هستند.

مسلمانان به راهنمائی بحث و کنجکاوی های دینی، به تدوین این علوم پرداختند که عمده آنها از ادبیات عربی، علم نحو، صرف، معانی، بیان، بدیع و لغت می باشد و از فنون مربوط به ظواهر دینی، علم قرائت، تفسیر، حدیث، رجال، درایه اصول و فقه می باشد.

«شیعه» نیز به نوبت خود، در تأسیس و تنقیح این علوم، سهم بسزایی دارند بلکه مؤسس و مبتکر بسیاری از آنها «شیعه» بوده است، چنانکه نحو (دستور زبان عربی را) ابو الأسود دوئلی که از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام بود به املاء و راهنمایی علی علیه السلام تدوین نمود و یکی از بزرگترین مؤسسین (۲۷) علوم فصاحت و بلاغت (معانی و بیان و بدیع) صاحب بن عباد شیعی از وزرای آل بویه بود و اولین کتاب لغت (۲۸) «کتاب العین» است که تألیف دانشمند معروف خلیل بن احمد بصری شیعی است که واضع

علم عروض بوده است و هم در علم نحو استاد سیبویه نحوی می باشد.

و قرائت عاصم (۲۹) در قرآن به یک واسطه به علی علیه السلام می رسد و عبد الله بن عباس که در تفسیر، مقدمترین صحابه شمرده می شود، شاگرد علی علیه السلام می باشد و مساعی اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان در حدیث و فقه و اتصال فقهای اربعه و غیر آنها به امام پنجم و ششم شیعه معروف است و در اصول فقه نیز پیشرفت عجیبی که در زمان وحید بهبهانی (متوفای ۱۲۰۵) و بالأخص به دست شیخ مرتضی انصاری (متوفای سال ۱۲۸۱ هجری قمری) نصیب شیعه شده هرگز با اصول فقه اهل سنت قابل مقایسه نیست.

## پی نوشتها

۱ سوره نحل، آیه. ۴۴

۲ سوره جمعه، آیه. ۲

۳ سوره احزاب، آیه. ۲۱

۴ مدرک روایت در بخش اول گذشت

۵ نهج البلاغه، خطبه ۲۳۱ در پاورقی قرآن در اسلام نیز هست.

۶ در المنثور، ج ۲، ص ۶

۷ تفسیر صافی، ص ۸. بحار، ج ۱۹، ص ۲۸

۸ سوره شعراء، آیه. ۱۲۷

۹ سوره حجر، آیه. ۷۴

۱۰ تفسیر صافی، ص ۴

۱۱ سفینه البحار تفسیر صافی، ص ۱۵ و در تفاسیر مرسلاً از آن حضرت منقول است و در کافی و تفسیر عیاشی و معانی الاخبار، روایاتی در این معنا نقل شده است.

۱۲ بحار، ج ۱، ص ۱۱۷

۱۳ سوره اعراف، آیه. ۵۸

۱۴ سوره زخرف، آیه ۳ و ۴

۱۵ سوره واقعه، آیه. ۷۹

۱۶ سوره احزاب، آیه. ۳۳

۱۷ سوره یونس، آیه. ۲۹

۱۸ سوره اعراف، آیه. ۵۳

۱۹ مسئله فسخ قرآن به حدیث، یکی از مسائل علم اصول است و جمعی از علمای عامه به آن قائلند و از قضیه فدک نیز معلوم می شود که خلیفه اول نیز به

آن قائل بوده است.

۲۰ و گواه این مطلب تألیفات زیادی است که علما در اخبار موضوعه کرده انـد و همچنین در کتب رجال جماعتی از روات را کذاب و وضاع معرفی نموده اند.

۲۱ بحار، ج ۱، ص ۱۳۹

۲۲ بحار، ج ۱، ص ۱۱۷

۲۳ بحث حجیت خبر واحد از علم اصول.

۲۴ بحار، ج ۱، ص ۱۷۲

۲۵ سوره اسری، آیه. ۳۶

۲۶ در این مسائل به بحث اجتهاد و تقلید از علم اصول مراجعه شود.

۲۷ وفیات ابن خلکان، ص ۷۸. اعیان الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۳۱

۲۸ وفیات، ص ۱۹۰ و اعیان الشیعه و سایر کتب تراجم.

۲۹ اتقان سیوطی.

## طریق دوم: بحث عقلی

### تفکر عقلی، فلسفی و کلامی

سابقا تذکر دادیم (۱) که قرآن کریم تفکر عقلی را امضـا نمـوده و آن را جزء تفکر مـذهبی قرار داده است البته به عکس هم، تفکر عقلی نیز پس از آنکه حقـانیت و نبوت پیغمـبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم تصـدیق نموده است، ظواهر قرآن را که وحی آسـمانی است و بیانـات پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم و اهل بیت گرامیش علیهم السـلام را در صف حجتهای عقلی قرار داده و حجتهـای عقلی که انسـان بـا فطرت خـدادادی نظریـات خود را با آنها اثبات می کنـد دو قسم است «برهان و جدل».

«برهان» حجتی است که مواد آن مقدماتی حق (واقعی) باشـند اگر چه مشهود یا مسلم نباشند و به عبارت دیگر، قضایایی باشند که انسان با شـعور خـدادادی خود اضـطراراً آنها را درک و تصدیق می کند چنانکه می دانیم عدد سه از چهار کوچکتر است، این گونه تفکر، تفکر عقلی است و در صورتی که در کلیات جهان هستی انجام گیرد مانند تفکر در مبدأ آفرینش و

سر انجام جهان و جهانیان تفکر فلسفی نامیده می شود.

و «جدل» حجتی است که همه یا برخی از مواد آن از مشهورات و مسلمات گرفته شود چنانکه در میان گروندگان ادیان و مذاهب معمول است که در داخل مذهب خود، نظریات مذهبی را با اصول مسلمه آن مذهب، اثبات می کنند. قرآن کریم هر دو شیوه را به کار بسته و آیات بسیاری در این کتاب آسمانی در هر یک از این دو شیوه موجود است:

اولا: به تفکر آزاد در کلیات جهان هستی و در نظام کلی عالم و در نظامهای خاص مانند نظام آسمان و ستارگان و شب و روز و زمین و نباتات و حیوان و انسان و غیر آنها امر می کند و با رساترین ستایش از کنجکاوی عقلی آزاد می ستاید و ثانیا: به تفکر عقلی جدلی که معمولا بحث کلامی نامیده می شود مشروط به اینکه با بهترین صورتی (به منظور اظهار حق، بی لجاجت مقرون به اخلاق نیکو) انجام گیرد، امر نموده است، چنانکه می فرماید:

ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن (۲)

پیش قدمی شیعه در تفکر فلسفی و کلامی در اسلام کاملا روشن است که از روز اول، گروه اقلیت شیعه از اکثریت تسنن جدا شده پیوسته با مخالفین خود در نظریات خاصه ای که داشت به محاجه می پرداخت. درست است که محاجه دو طرفی است و متخاصمین هر دو در آن سهیم می باشند ولی پیوسته شیعه جانب حمله و دیگران جانب دفاع را به عهده داشته اند و پیشقدمی در تهیه وسائل کافی مخاصمت در حقیقت از آن کسی است که به حمله می پردازد.

و نیز در پیشرفتی که تدریجا

نصیب مبحث کلامی شد و در قرن دوم و اوایل قرن سوم با شیوع مذهب اعتزال به اوج ترقی رسید پیوسته علما و محققین شیعه که شاگردان مکتب اهل بیت بودند در صف اول متکلمین قرار داشتند. گذشته از اینکه (۳) سلسله متکلمین اهل سنت از اشاعره و معتزله و غیر ایشان به پیشوای اول شیعه علی علیه السلام می رسد.

و اما کسانی که به آثار صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آشنایی دارند خوب می دانند که در میان این همه آثار که از صحابه (در حدود دوازده هزار نفر از ایشان ضبط شده) در دست است، حتی یک اثر که مشتمل به تفکر فلسفی باشد نقل نشده، تنها امیرالمؤمنین علیه السلام است که بیانات جذاب وی در الهیات عمیق ترین تفکرات فلسفی را دارد.

صحابه و علمای تابعین که به دنبال صحابه آمده اند و بالأخره عرب آن روز به تفکر آزاد فلسفی هیچگونه آشنایی نداشتند و در سخنان دانشمندان دو قرن اول هجری نمونه ای از کنجکاوی فلسفی دیده نمی شود تنها بیانات عمیق پیشوایان شیعه و بالخصوص امام اول و هشتم شیعه است که ذخایر بی کرانی از افکار فلسفی را داراست و آنان می باشند که گروهی از شاگردان خود را با این طرز تفکر آشنا ساختند.

آری عرب از طرز تفکر فلسفی دور بود تا نمونه ای از آن را در ترجمه برخی از کتب فلسفی یونان به عربی در اوایل قرن دوم هجری دید و پس از آن کتب بسیاری در اوایل قرن سوم هجری از یونانی و سریانی و غیر آن به عربی ترجمه شد و روش تفکر فلسفی در دسترس عموم قرار گرفت و

با این حال اکثریت فقها و متکلمین به فلسفه و سایر علوم عقلیه که مهمانان تازه واردی بودند، روی خوشی نشان نمی دادند و این مخالفت اگر چه در آغاز کار به واسطه حمایتی که حکومت وقت از این علوم می کرد، تأثیر قابل توجهی نداشت ولی پس از کمی، صفحه برگشت و همراه منع اکید، کتب فلسفی را به دریا ریختند و رسائل اخوان الصفا که تراوش فکری یک عده مؤلفین گمنامی است یادگاری است از آن روز و گواهی است که چگونگی وضع ناهنجار آن وقت را نشان می دهد.

پس از این دوره در اوایل قرن چهارم هجری، فلسفه توسط «ابی نصر فارابی» احیا شد و در اوایل قرن پنجم در اثر مساعی فیلسوف معروف «بو علی سینا» فلسفه توسعه کامل یافت و در قرن ششم نیز فلسفه اشراق را «شیخ سهروردی» تنقیح نمود و به همین جرم نیز به اشاره سلطان صلاح الدین ایوبی کشته شد! و دیگر پس از آن داستان فلسفه از میان اکثریت برچیده شد و فیلسوفی نامی به وجود نیامد جز اینکه در قرن هفتم در اندلس که در حاشیه ممالک اسلامی واقع بود ابن رشد اندلسی به وجود آمد و در تنقیح فلسفه کوشید (۴).

### کوشش پایدار شیعه در فلسفه و سایر علوم عقلیه

شیعه چنانکه در آغاز، برای پیدایش تفکر فلسفی عاملی مؤثر بود در پیشرفت این گونه تفکر و ترویج علوم عقلیه نیز رکنی مهم بود و پیوسته بذل مساعی می کرد و از این روی با اینکه با رفتن ابن رشد، فلسفه از میان اکثریت تسنن رفت، هرگز از میان شیعه نرفت و پس از آن نیز فلاسفه ای نامی مانند خواجه طوسی و میرداماد و صدر المتألهین

به وجود آمده یکی پس از دیگری در تحصیل و تحریر فلسفه کوشیدند.

همچنین در سایر علوم عقلیه کسانی مانند خواجه طوسی و بیرجندی و غیر ایشان به وجود آمدند. همه این علوم و به ویژه فلسفه الهی در اثر کوشش خستگی ناپذیر شیعه پیشرفت عمیق کرد چنانکه با سنجش آثار خواجه طوسی و شمس الدین ترکه و میرداماد و صدر المتألهین با آثار گذشتگان روشن است.

## چرا فلسفه در شیعه باقی ماند

چنانکه عامل مؤثر در پیدایش تفکر فلسفی و عقلی در میان شیعه و به وسیله شیعه در میان دیگران ذخایر علمی بوده که از پیشوایان شیعه به یادگار مانده، عامل مؤثر در بقای این طرز تفکر در میان شیعه نیز همان ذخایر علمی است که پیوسته شیعه به سوی آنها با نظر تقدیس و احترام نگاه می کند و برای روشن شدن این مطلب، کافی است که ذخایر علمی اهل بیت علیهم السلام را با کتب فلسفی که با مرور تاریخ نوشته شده بسنجیم، زیرا عیاناً خواهیم دید که روز به روز فلسفه به ذخایر علمی نامبرده نزدیکتر می شد تا در قرن یازده هجری تقریبا به همدیگر منطبق گشته و فاصله ای جز اختلاف تعبیر در میان نمانده است.

## چند تن از نوابغ علمی شیعه

الف ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (متوفای ۳۲۹ هجری) وی در شیعه اولین کسی است که روایات شیعه را از اصول (هر یک از محدثین روایت هایی که از ائمه اهل بیت اخذ کرده بود در کتابی جمع آوری می کرده و کتاب نامبرده «اصل» نامیده می شد) استخراج و تفطیع کرده و به ترتیب ابواب فقه و اعتقاد مرتب ساخته است. کتاب وی که «کافی» نامیده می شود به سه بخش اصول، فروع و روضه (متفرقات) منقسم و به «۹۶۱۹۱» حدیث مشتمل است و معتبرترین و معروفترین کتاب حدیثی است که در عالم تشیع شناخته می شود.

و سه کتاب دیگر که تالی کافی می باشند [عبارتند از:] کتاب «من لا یحضره الفقیه» شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی (متوفای ۳۸۱ هجری قمری) و کتاب «تهذیب» و کتاب «استبصار» تألیف شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هجری قمری) می باشد.

ب ابو القاسم جعفر بن حسن بن

یحیای حلی، معروف به محقق (متوفای ۶۷۶) وی نابغه فقه و سر آمد فقهای شیعه می باشد و از شاه کارهای فقهی وی کتاب «مختصر نافع» و کتاب «شرایع» است که هفتصد سال است در میان فقها دست به دست می گردند و به نظر اعجاب و تجلیل دیده می شوند.

و به عنوان تالی محقق، شهید اول شمس الدین محمد بن مکی را باید شمرد که در سال ۷۸۶ هجری قمری، در دمشق به جرم تشیع کشته شد و از شاه کارهای فقهی او کتاب «لمعه دمشقیه» است که پس از گرفتاری، به مدت هفت روز در زندان نوشته است و همچنین باید شیخ جعفر کاشف الغطاء نجفی (متوفای ۱۲۲۷) را برشمرد و از شاهکارهای فقهی وی کتاب «کشف الغطاء» است.

ج شیخ مرتضی انصاری شوشتری (متوفای ۱۲۸۱ هجری قمری) وی علم اصول فقه را تنقیه فرموده مجاری اصول عملیه را که مهمترین بخش این فن است محرر ساخت و اکنون بیشتر از صد سال است که مکتب وی پیش فقهای شیعه دایر است.

د خواجه نصیر الدین طوسی (متوفای ۶۷۶ هجری قمری) وی اولین کسی است که علم کلام را به شکل فنی کامل در آورد و از شاهکارهای وی کتاب «تجرید الکلام» است که بیشتر از هفتصد سال می باشد اعتبار خود را در میان اهل فن حفظ کرده است و شروح و حواشی بی شماری از عامه و خاصه بر آن نوشته شده. خواجه علاوه بر نبوغی که در علم کلام دارد، در فلسفه و ریاضیات نیز یکی از نوابغ عصر خود به شمار می رود و بهترین گواه آن تألیفات ارزنده ای است که در همه علوم عقلیه دارد و

رصد خانه مراغه هم از آثار اوست.

صدر الدین محمد شیرازی (متولد ۹۷۹ و متوفای ۱۰۵۰ هجری قمری) وی اولین فیلسوفی است که مسائل فلسفه را (پس از آنکه قرنها در اسلام سیر کرده بود) از حالت پراکندگی در آورده مانند مسائل ریاضی روی هم چید.

و از این روی اولا:

امکان تازه ای به فلسفه داده شد که صدها مسئله فلسفی که در فلسفه قابل طرح نبود مطرح و حل شود

و ثانیا:

یک سلسله از مسائل عرفانی (که تا آن روز طوری ورای طور عقل و معلوماتی بالاتر از درک تفکری شمرده می شدند) به آسانی مورد بحث و نظر قرار گیرند و ثالثا: ذخایر زیادی از ظواهر دینی و بیانات عمیق فلسفی پیشوایان اهل بیت علیهم السلام که قرنها صفت معمای لاینحل را داشتند و غالبا از متشابهات شمرده می شدند، حل و روشن شدند و به این ترتیب ظواهر دینی و عرفان فلسفه آشتی کامل پذیرفته و در یک مسیر افتادند و پیش از صدر المتألهین نیز دانشمندانی مانند «شیخ سهروردی» مؤلف «حکمه الاشراق» از فلاسفه قرن ششم و «شمس الدین محمد ترکه» در فلاسفه قرن هشتم هجری، قدمهای مؤثری در این راه برداشته اند ولی موفقیت کامل، نصیب «صدر المتألهین» شد.

صدر المتألهین، در پیرو این روش موفق شد که نظریه حرکت جوهری را به ثبوت برساند و بعد رابع و نظریه نسبیت را (البته در خارج ذهن نه در فکر) کشف نماید و نزدیک به پنجاه کتاب و رساله تألیف کرده و از شاهکارهای وی در فلسفه کتاب «اسفار» در چهار جلد می باشد.

## پی نوشتها

۱ بخش اول کتاب.

۲ سوره نحل، آیه. ۱۲۵

۳ شرح ابن ابی الحدید، اوایل ج. ۱

۴ مطالب

فوق را باید از اخبار الحکماء و وفیات و سایر کتب تراجم به دست آورد.

### طریق سوم: کشف

## انسان و درک عرفانی

در عین حال که اکثریت قاطع افراد انسان سرگرم تنظیم امور معاش و تلاش در رفع حوایج زندگی روزانه هستند و به معنویات نمی پردازند، در نهاد این نوع، غریزه ای به نام «غریزه واقع بینی» موجود است که گاهی در برخی از افراد به کار افتاده به یک رشته درکهای معنوی وادارش می کند.

هر انسان (علی رغم سوفسطائی ها و شکاکان که هر حقیقت و واقعیتی را پندار و خرافه می نامند) به واقعیت ثابتی ایمان دارد و گاهی که با ذهنی صاف و نهادی پاک به واقعیت ثابت جهان آفرینش تماشا می کند، از سوی دیگر ناپایداری اجزای جهان را درک می نماید، جهان و پدیده های جهان را مانند آیینه هایی می یابد که واقعیت ثابت زیبایی را نشان می دهند که لذت درک آن هر لذت دیگری را در چشم بیننده خوار و ناچیز می نمایاند و طبعا از نمونه های شیرین و ناپایدار زندگی مادی باز می دارد.

این همان جذبه عرفانی است که انسان خداشناس را به عالم بالا متوجه ساخته و حجت خدای پاک را در دل انسان جایگزین می کند و همه چیز را فراموش می دارد و گرداگرد همه آرزوهای دور و دراز وی خط بطلان می کشد و انسان را به پرستش و ستایش خدای نادیده که از هر دیدنی و شنیدنی روشنتر و آشکارتر است، وا می دارد و در حقیقت هم این کشش باطنی است که مذاهب خدا پرستی را در جهان انسانی به وجود آورده است.

عارف، کسی است که خدا را از راه مهر و محبت پرستش می کند نه به امید ثواب (۱) و نه از

ترس عقاب و از اینجا روشن است که عرفان را نباید در برابر مذاهب دیگر، مذهبی شمرد بلکه عرفان راهی است از راههای پرستش (پرستش از راه محبت نه از راه بیم یا امید) و راهی است برای درک حقایق ادیان در برابر راه ظواهر دینی و راه تفکر عقلی.

هر یک از مذاهب خدا پرستی حتی وَثَنیت، پیروانی دارد که از این راه سلوک می کنند. وثنیت و کلیمیت و مسیحیت و مجوسیت و اسلام عارف دارند و غیر عارف.

## ظهور عرفان در اسلام

در میان صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (که نزدیک به دوازده هزار نفر از ایشان در کتب رجال ضبط و شناخته شده اند) تنها علی علیه السلام است که بیان بلیغ او از حقایق عرفانی و مراحل حیات معنوی به ذخایر بیکرانی مشتمل است و در آثاری که از سایر صحابه در دست است خبری از این مسائل نیست، در میان یاران و شاگردان او کسانی مانند «سلمان فارسی و اویس قرنی و کمیل بن زیاد و رشید هجری و میثم تمار» پیدا می شود که عامه عرفا که در اسلام به وجود آمده اند ایشان را پس از علی علیه السلام در رأس سلسله های خود قرار داده اند و پس از این طبقه، کسان دیگری مانند «طاووس یمانی و مالک بن دینار و ابراهیم ادهم و شقیق بلخی» در قرن دوم هجری به وجود آمده اند که بی اینکه به عرفان و تصوف تظاهر کنند، در زی زهاد و پیش مردم، اولیای حق و مردان وارسته بودند ولی در هر حال ارتباط تربیتی خود را به طبقه پیشین خود نمی پوشانیدند.

پس از این طبقه، طایفه دیگری در اواخر

قرن دوم و قرن سوم مانند «با یزید بسطامی و معروف کرخی و جنید بغدادی» و نظایرشان به وجود آمدند که به سیر و سلوک عرفانی پرداختند و به عرفان و تصوف تظاهر نمودند و سخنانی به عنوان کشف و شهود زدند که به واسطه ظواهر زننده ای که داشت، فقها و متکلمین وقت را بر ایشان می شورانید و در نتیجه مشکلاتی بر ایشان به وجود می آورد و بسیاری از ایشان را به دخمه زندان یا زیر شکنجه یا پای دار می کشانید.

با این همه در طریقه خود در برابر مخالفین خود سماجت کردند و بدین ترتیب روز به بروز طریقت در حال توسعه بود تا در قرن هفتم و هشتم هجری به اوج وسعت و قدرت خود رسید و پس از آن نیز گاهی در اوج و گاهی در حضیض، تا کنون به هستی خود ادامه داده است (۲).

اکثریت مشایخ عرفان که نامهایشان در تذکره ها ضبط شده است به حسب ظاهر مذهب تسنن را داشته اند و طریقت به شکلی که امروز مشاهده می کنیم (مشتمل به یک رشته آداب و رسومی که در تعالیم کتاب و سنت خبری از آنها نیست) یادگار آنان می باشد اگر چه برخی از آداب و رسومشان به شیعه نیز سرایت نموده است.

چنانکه گفته اند جماعت بر این بودند که در اسلام برنامه برای سیر و سلوک بیان نشده است بلکه طریق معرفت نفس، طریقی است که مسلمین به آن پی برده اند و مقبول حق می باشد مانند طریق رهبانیت که بی اینکه در دعوت مسیح علیه السلام وارد شده باشد، نصارا از پیش خود در آوردند و مقبول قرار گرفت (۳).

از این روی هر یک

از مشایخ طریقت آنچه را از آداب و رسوم صلاح دیده در برنامه سیر و سلوک گذاشته و به مریدان خود دستور داده است و تدریجا برنامه وسیع و مستقلی به وجود آمده است، مانند مراسم سرسپردگی و تلقین ذکر و خرقه و استعمال موسیقی و غنا و وجد در موقع ذکر و گاهی در بعضی سلسله ها کار به جایی کشیده که شریعت در سویی قرار گرفته و طریقت در سوی دیگر و طرفداران این روش عملا به باطنیه ملحق شده اند ولی با ملاحظه موازین نظری شیعه، آنچه از مدارک اصلی اسلام (کتاب و سنت) می توان استفاده نمود خلاف این است و هرگز ممکن نیست بیانات دینی به این حقیقت راهنمایی نکند یا در روشن کردن برخی از برنامه های آن اهمال ورزد یا در مورد کسی (هر که باشد) از واجبات و محرمات خود صرفنظر نماید.

### راهنمائی کتاب و سنت به عرفان نفس و برنامه آن

خدای متعال در چندین جا از کلام خود امر می کند که مردم در قرآن تدبر و دنباله گیری کنند و به مجرد ادراک سطحی قناعت ننمایند و در آیات بسیاری جهان آفرینش و هر چه را که در آن است (بی استثنا) آیات و علامات و نشانه های خود معرفی می کند.

با کمی تعمق و تدبر در معنای آیه و نشانه، روشن می شود که آیه و نشانه از این جهت آیه و نشانه است که دیگری را نشان دهد نه خود را، مثلا چراغ قرمز که علامت خطر، نصب می شود کسی که با دیدن آن متوجه خطر می شود چیزی جز خطر در نظرش نیست و توجهی به خود چراغ ندارد و اگر در شکل چراغ یا ماهیت شیشه یا رنگ آن فکر

کند در متفکره خود صورت چراغ یا شیشه یا رنگ را دارد نه مفهوم خطر را.

بنابراین، اگر جهان و پدیده های جهان همه و از هر روی آیات و نشانه های خدای جهان باشند هیچ استقلال وجودی از خود نخواهند داشت و از هر روی که دیده شوند جز خدای پاک را نشان نخواهند داد و کسی که به تعلیم و هدایت قرآن با چنین چشمی به چهره جهان و جهانیان نگاه می کند چیزی جز خدای پاک درک نخواهد کرد و به جای این زیبایی که دیگران در نمود دلربای جهان می یابند وی زیبایی و دلربایی نامتناهی خواهد دید که از دریچه تنگ جهان، خودنمایی و تجلی می نماید و آن وقت است که خرمن هستی خود را به تاراج داده دل را به دست محبت خدایی می سپارد.

این درک چنانکه روشن است به وسیله چشم و گوش و حواس دیگر یا به وسیله خیال یا عقل نیست، زیرا خود این وسیله ها و کار آنها نیز آیات و نشانه ها می باشند و در این دلالت و هدایت مغفول عنه هستند (۴).

این راهرو که هیچ همتی جز یاد خدا و فراموش نمودن همه چیز ندارد وقتی که می شنود خدای متعال در جای دیگر از کلام خود می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید!

نفس خود را دریابید وقتی که شما راه را یافتید دیگران که گمراه می شوند به شما زیانی نخواهند رسانید» (۵)، خواهد فهمید که یگانه شاهراهی که هدایتی واقعی و کامل را در بر دارد، همان راه نفس اوست و راهنمای حقیقی وی که خدای اوست او را موظف می دارد که خود را بشناسد و همه راهها را پشت سر انداخته راه

نفس خود را در پیش گیرد و به خدای خود از دریچه نفس خود نگاه کند که مطلوب واقعی خود را خواهد یافت و از این روی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«هر که خود را شناخت خدا را شناخت» (۶).

و نیز می فرماید:

«کسانی از شما خدا را بهتر می شناسد که خودرا بهتر شناسد» (۷).

و اما برنامه سیر و سلوک این راه، آیات قرآنی بسیاری است که به یاد خدا امر می کند مانند اینکه می فرماید:

«مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم» (۸) و غیر آن و اعمال صالحه ای است که کتاب و سنت تفصیل داده اند و در اختتام آن فرموده اند:

«از پیغمبر خود پیروی کنید» (۹)، و چگونه ممکن و متصور است اسلام راهی را راه خدا تشخیص دهد و مردم را به پیمودن آن توصیه نکند یا آن را بشناساند ولی از بیان برنامه آن غفلت کند یا اهمال ورزد و حال آنکه خدای متعال در کلام خود می فرماید:

«ما قرآن را به سوی تو نازل کردیم در حالی که بیان روشنی است نسبت به هر چیزی که به دین و دنیای مردم ارتباط دارد» (۱۰).

## پی نوشتها

۱ امام ششم می فرماید:

«عبادت سه نوع است، گروهی خدا را از ترس می پرستند و آن پرستش بردگان می باشد و گروهی خدا را برای پاداش نیک می پرستند و آن پرستش مزدوران می باشد و گروهی خدا را به مهر و محبت می پرستند و آن پرستش آزادمردان است و آن نیکوترین و پرستشهاست»

(بحار، ج ۱۵، ص ۲۰۸)

۲ به کتب تراجم و تذکره الاولیاء و طرائق و غیر آن مراجعه شود.

۳ خدای متعال، می فرماید:

«و رهبانیتی که نصارا از خود در

آورده بودند ما آن را در حقشان ننوشته بودم جز اینکه در این کار رضای خدا را منظور داشتند»

(سوره حدید، آیه ۲۷)

۴ علی علیه السلام می فرماید:

«خدا نیست آنکه خود تحت احاطه معرفت درآید، اوست که دلیل را به سوی خود هدایت می کند»

(بحار، ج ۲، ص ۱۸۶)

۵ سوره مائده، آیه. ۱۰۵

۶ (من عرف نفسه، فقد عرف ربه)،

غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۶۵

۷ «اعرفکم بنفسه، اعرفکم بربه».

۸ سوره بقره، آیه. ۱۵۲

۹ سوره احزاب، آیه. ۲۱

۱۰ سوره نحل، آیه. ۸۹

## بخش سوم: اعتقادات اسلامی از نظر شیعه دوازده امامی

### ۱ خداشناسی

نظری به جهان هستی و واقعیت ضرورت وجود خداوند

درک و شعور انسان که با پیدایش او توأم است در نخستین گامی که بر می دارد هستی خدای جهان و جهانیان را بر وی روشن می سازد، زیرا به رغم آنان که در هستی خود و در همه چیز اظهار شک و تردید می کنند و جهان هستی را خیال و پندار می نامند ما می دانیم یک فرد انسان در آغاز پیدایش خود که با درک و شعور توأم است، خود و جهان را می یابد، یعنی شک ندارد که او هست و چیزهای دیگری جز او هست و تا انسان انسان است این درک و علم در او هست و هیچگونه تردید بر نمی دارد و تغییر نمی پذیرد.

این واقعیت و هستی که انسان در برابر سوفسطی و شکاک اثبات می کند ثابت است و هرگز بطلان نمی پذیرد، یعنی سخن سوفسطی و شکاک که در حقیقت نفی واقعیت می کند هرگز و هیچگاه درست نیست پس جهان هستی واقعیت ثابتی در بر

دارد.

ولی هر یک از این پدیـده های واقعیت دار که در جهان می بینیم دیر یا زود واقعیت را از دست می دهـد و نابود می شود و از اینجا

روشن می شود که جهان مشهود و اجزاء آن خودشان عین واقعیت (که بطلان پذیر نیست) نیستند بلکه به واقعیتی ثابت تکیه داده با آن واقعیت، واقعیت دار می شود و به واسطه آن دارای هستی می گردند و تا با آن ارتباط و اتصال دارند با هستی آن هستند و همین که از آن بریدند نابود می شوند (۱) ما این واقعیت ثابت بطلان ناپذیر را «واجب الوجود» خدا می نامیم.

## نظری دیگر از راه ارتباط انسان و جهان

راهی که در فصل گذشته برای اثبات وجود خدا پیموده شد، راهی است بسیار ساده و روشن که انسان با نهاد خدادادی خود آن را می پیماید و هیچگونه پیچ و خم ندارد، ولی بیشتر مردم به واسطه اشتغال مداوم که به مادیات دارند و استغراقی که در لذایذ محسوسه پیدا کرده اند رجوع به نهاد خدادادی و فطرت ساده و بی آلایش بر ایشان بسیار سخت و سنگین می باشد.

از این روی اسلام که آیین پاک خود را همگانی معرفی می کند و همه را در برابر مقاصد دینی مساوی می داند اثبات وجود خدا را با این گونه مردم از راه دیگر در میان می نهد و از همان راهی که فطرت ساده را از توجه مردم به دور داشته با ایشان سخن گفته خدا را می شناساند. قرآن کریم خداشناسی را از راههای مختلف به عامه مردم تعلیم می دهد و بیشتر از همه افکارشان را به آفرینش جهان و نظامی که در جهان حکومت می کند معطوف می دارد و به مطالعه آفاق و انفس دعوت می نماید، زیرا انسان در زندگی چند روزه خود هر راهی را پیش گیرد و در هر حالی که مستغرق شود از جهان آفرینش و نظامی که در آن

حکومت می کند بیرون نخواهد بود و شعور و ادراک وی از تماشای صحنه شگفت آور آسمان و زمین چشم نخواهد پوشید.

این جهـان پهناور هستی (۲) که پیش چشم مـاست (چنـانکه می دانیم) هر یک از اجزای آن و مجموع آنها پیوسـته در معرض تغییر و تبدیل می باشد و هر لحظه در شکل تازه و بی سابقه ای جلوه می کند.

و تحت تأثیر قوانین اسـتثنا ناپـذیر لباس تحقق می پوشـد و از دورترین کهکشانها گرفته تا کوچکترین ذره ای که اجزای جهان را تشـکیل می دهـد هر کـدام متضـمن نظامی است واضـح که با قوانین اسـتثنا ناپذیر خود به طور حیرت انگیزی در جریان می باشد و شعاع عملی خود را از پست ترین وضع به سوی کاملترین حالات سوق می دهد و به هدف کمال می رساند.

و بالاـتر از نظامهـای خصوصـی، نظامهـای عمـومی تر و بالأـخره نظـام همگـانی جهـانی که اجزای بیرون از شـمار جهـان را به همـدیگر ربط می دهد و نظامهای جزئی را به هم می پیوندد و در جریان مداوم خود هرگز اسـتثنا نمی پذیرد و اختلال بر نمی دارد.

نظام آفرینش اگر انسانی را مثلا در زمین جای می دهد ساختمان وجودش را طوری ترکیب می کند که با محیط زندگی خود سازش کند و محیط زندگی وی را طوری ترتیب می دهد که مانند دایه ای با مهر و عطوفت به پرورشـش پرداخته آفتاب و ماه و سـتارگان و آب و خاک و شب و روز و فصول سال و ابر و باد و باران و گنجینه های زیرزمینی و روی زمینی و بالأخره همه سرمـایه و نیروی خود را در راه آسـایش و آرامش خـاطر وی گذاشـته به کـار می بنـدد. ما چنین ارتباط و سازشـی را میان هر پدیده و

میان همسایگان دور و نزدیک و خانه ای که در آن زندگی می کند می یابیم.

این گونه پیوستگی و به هم بستگی در تجهیزات داخلی هر یک از پدیده های جهان نیز پیداست. آفرینش اگر برای انسان نان داده برای تحصیل آن پای و برای گرفتن آن دست و برای خوردن آن دهان و برای جویدن آن دندان داده است و آن را با یک رشته وسائلی که مانند حلقه های زنجیر به هم پیوسته اند به هدف کمالی این آفریده (بقا و کمال) مرتبط ساخته است.

دانشمندان جهان تردید ندارند که روابط بی پایانی که در اثر تلاش علمی چندین هزار ساله خود به دست آورده اند، طلیعه ناچیزی است از اسرار آفرینش که دنباله های تمام نشدنی به دنبال خود دارد و هر معلوم تازه ای مجهولات بیشماری را به بشر اخطار می کند.

آیا می توان گفت این جهان پهناور هستی که سر تا سر اجزای آن جدا و در حال وحدت و اتصال با استحکام و اتفاق حیرت انگیز خود از یک علم و قدرت نامتناهی حکایت می کند، آفریدگاری نداشته و بی جهت و بی سبب به وجود آمده است؟

آیا این نظامهای جزئی و کلی و بالأخره نظام همگانی جهانی که با ایجاد رابطه های محکم و بی شمار جهان را یک واحد بزرگ قرار داده و با قوانین استثنا ناپذیر و دقیق خود در جریان است همه و همه بدون نقشه و به حسب اتفاق و تصادف بوده؟ یا هر یک از این پدیده ها و محیطهای کوچک و بزرگ جهان برای خود پیش از پیدایش نظامی برگزیده و راه و رسمی انتخاب کرده و پس از پیدایش، آن را به موقع اجرا می گذارد؟

یا این جهان با

وحدت و اتصال کاملی که دارد و یک واحد بیش نیست ساخته و پرداخته سببهای متعدد و مختلف می باشد، با دستورهای گوناگون گردش می کند؟

البته فردی که هر حادثه و پدیده ای را به علت و سببی نسبت می دهد و گاهی برای پیدا کردن سببی مجهول، روزگارها با بحث و کوشش می گذراند و دنبال پیروزی علمی می گردد، فردی که با مشاهده چند آجر که با نظام و ترتیب روی هم چیده شده نسبت آن را به یک علم و قدرتی می دهد و اتفاق و تصادف را نفی کرده به وجود نقشه و هدفی قضاوت می نماید، هرگز حاضر نخواهد شد جهان را بی سبب پیدایش، یا نظام جهان را اتفاقی و تصادفی فرض کند.

پس جهان با نظامی که در آن حکومت می کند آفریده آفریدگار بزرگی است که با علم و قدرت بی پایان خود آن را به وجود آورده و به سوی هدفی سوق می دهد و اسباب جزئیه که حوادث جزئیه را در جهان به وجود می آورند همه بالأخره به او منتهی می شوند و از هر سوی، تحت تسخیر و تدبیر وی می باشند، هر چیزی در هستی خود نیازمند به اوست و او به چیزی نیازمند نیست و از هیچ علت و شرطی سرچشمه نمی گیرد.

## وحدانیت خداوند

هر واقعیتی را از واقعیت های جهان فرض کنیم واقعیتی است محدود، یعنی بنا به فرض و تقدیری (فرض وجود سبب و شرط) هستی را داراست و بنا به فرض و تقدیری (فرض عدم سبب و شرط) منفی است و در حقیقت وجودش مرزی دارد که در بیرون آن مرز یافت نمی شود تنها خداست که هیچ حد و نهایتی برای وی فرض نمی توان کرد،

زیرا واقعیت وی مطلق است و به هر تقدیر موجود می باشد و به هیچ سبب و شرطی مرتبط و نیازمند نیست.

روشن است که در مورد امر نا محدود و نامتناهی نمی توان «عدد» فرض نمود، زیرا هر دوم که فرض شود، غیر از اولی خواهد بود و در نتیجه هر دو محدود و متناهی خواهند بود و به واقعیت همدیگر مرز خواهند زد، چنانکه اگر حجمی را مثلا نامحدود و نامتناهی فرض کنیم در برابر آن حجمی دیگر نمی توان فرض کرد و اگر هم فرض کنیم دومی همان اولی خواهد بود، پس «خدا» یگانه است و شریک وجود ندارد (۳).

## ذات و صفت

اگر انسانی را مثلا مورد بررسی عقلی قرار دهیم، خواهیم دید ذاتی دارد که همان انسانیت شخصی اوست و صفاتی نیز همراه دارد که ذاتش با آنها شناخته می شود مانند اینکه زاده فلان شخص است و پسر فلان کسی است، داناست و تواناست و بلند قامت و زیباست یا خلاف این صفات را دارد.

این صفات اگر چه برخی از آنها مانند صفت اولی و دومی هرگز از ذات جدا نمی شوند و برخی مانند دانایی و توانایی امکان جدایی و تغییر را دارند ولی در هر حال همگی غیر از ذات و همچنین هر یک از آنها غیر از دیگری می باشد.

این مطلب (مغایرت ذات با صفحات و صفات با همدیگر) بهترین دلیل است بر اینکه ذاتی که صفت دارد و صفتی که معرف ذات است هر دو محدود و متناهی می باشند، زیرا اگر ذات نامحدود و نامتناهی بود صفات را نیز فرا می گرفت و همچنین صفات نیز همدیگر را فرا می گرفتند و در نتیجه همه یکی می شد

مثلاـ ذات انسان مفروض همان توانایی بود و همچنین توانایی و دانایی و بلند قامتی و زیبایی همه عین همدیگر و همه این معانی یک معنا بیش نبود.

از بیان گذشته روشن می شود که برای ذات خداوند عز و جل، صفت (به معنایی که گذشت) نمی توان اثبات نمود، زیرا صفت بی تحدید صورت نمی گیرد و ذات مقدسش از هر تحدیدی منزه است (حتی از همین تنزیه که در حقیقت اثبات صفتی است)

## معنای صفات خداوندی

در جهان آفرینش کمالات زیادی سراغ داریم که در صورت صفات ظاهر شده اند اینها صفات مثبتی هستند که در هر جا ظاهر شوند مورد خود را کاملتر نموده ارزش وجودی بیشتری به آن می دهند، چنانکه از مقایسه یک موجود زنده مانند انسان با یک موجود بی روح مانند سنگ، روشن است. بی شک این کمالات را خدا آفریده و داده است و اگر خودش آنها را نداشت به دیگران نمی بخشید و تکمیل شان نمی کرد و از این رو به قضاوت عقل سلیم باید گفت خدای آفرینش علم دارد قدرت دارد و هر کمال واقعی را دارد. گذاشته از این چنانکه گذشت آثار علم و قدرت و در نتیجه آثار حیات از نظام آفرینش پیداست.

ولی نظر به اینکه ذات خداوندی نامحدود و نامتناهی است این کمالات که در صورت صفات برای او اثبات می شوند در حقیقت عین ذات و همچنین عین یکدیگر می باشند (۴) و مغایرتی که میان ذات و صفات و همچنین در میان خود صفات دیده می شود تنها در مرحله مفهوم است و به حسب حقیقت جز یک واحد غیر قابل تقسیم در میان نیست.

اسلام برای جلوگیری از این اشتباه ناروا (تحدیدات به واسطه توصیف یا

نفی اصل کمال) عقیده پیروان خود را در میان نفی و اثبات نگه می دارد (۵) و دستور می دهد این گونه اعتقاد کنند که:

خدا علم دارد نه مانند علم دیگران، قدرت دارد نه مانند قدرت دیگران، می شنود نه با گوش، می بیند نه با چشم و به همین ترتیب.

## توضیح بیشتر در معنای صفات

صفات بر دو قسمند:

«صفات کمال و صفات نقص»

صفات کمال چنانکه پیشتر اشاره شد معانی اثباتی هستند که موجب ارزش وجودی بیشتر و آثار وجودی فزونتر برای موصوفات خود می باشند، چنانکه با مقایسه یک موجود زنده و دانا و توانا با یک موجود دیگر مرده و بی علم و قدرت روشن است، و صفات نقص صفاتی هستند بر خلاف آن.

وقتی که در معانی صفات نقص، دقیق شویم خواهیم دید که به حسب معنا منفی بوده از فقدان کمال و نداشتن یک نوع ارزش وجودی حکایت می کند، مانند جهل و عجز و زشتی و ناتندرستی و نظایر اینها. بنابر آنچه گذشت، نفی صفات نقص، معنای صفات کامل می دهد، مانند نفی نادانی که معنای دانایی و نفی ناتوانی که معنای توانایی می دهد.

و از اینجاست که قرآن کریم هر صفت کمالی را مستقیما برای خدای متعال اثبات می کند و هر صفت نقص را نیز نفی کرده، منفی آن را برای وی اثبات می نماید، چنانکه می فرماید:

و هو العلیم القدیر و هو الحی و لا تأخذه سنه و لا نوم و اعلموا انکم غیر معجزی الله. نکته ای که نباید از نظر دور داشت این است که خدای متعال واقعیتی است مطلق که هیچگونه حد و نهایت ندارد و از این روی (۶) هر صفت کمالی هم که در موردش اثبات می شود، معنای محدودیت را

نخواهـد داشت. وی مـادی و جسـمانی و محـدود به مکان و زمان نیست و از هر صـفت حالی که حادث باشـد منزه است و هر صفتی که حقیقتا برای وی اثبات می شود از معنای محدودیت تعریه و تخلیه شده است، چنانکه می فرماید:

لیس کمثله شیء (۷)

## صفات فعل

صفات (علاوه بر آنچه گذشت) با انقسام دیگری منقسم می شوند به صفات ذات و صفات فعل. توضیح اینکه:

صفت گاهی با خود موصوف قائم است مانند حیات و علم و قدرت که با شـخص انسان زنده و دانا و توانا قائم هستند و ما می توانیم انسـان را به تن هـایی بـا آنها متصف فرض کنیم اگر چه غیر از وی چیز دیگر فرض نکنیم و گاهی تنها با موصوف قائم نیست و موصـوف برای اینکه بـا آن صـفت متصـف شـود، نیازمنـد تحقـق چیز دیگری است ماننـد نویسـندگی و سـخنگویی و خواسـتاری و نظایر آنها، زیرا انسان وقتی می توانـد نویسـنده باشد که دوات و قلم و کاغذ مثلا فرض شود و وقتی سـخنگو می شـود که شـنونده ای فرض شود و وقـتی خواسـتار می شود که خواسـتنی وجود داشـته باشـد و تنهـا فرض انسـان در تحقق این صفات، کافی نیست.

از اینجا روشن می شود که صـفات حقیقی خدای متعال (چنانکه گذشت عین ذاتند) تنها از قسم اول می باشـند و اما قسم دوم که در تحقق آنهـا پای غیر در میان است و هر چه غیر اوست آفریـده او و در پیـدایش پس از اوست، صـفتی را که با پیـدایش خود به وجود می آورد نمی شود صفت ذات و عین ذات خدای متعال گرفت.

صفاتی که برای خدای متعال بعد از تحقق آفرینش، ثابت می شود مانند آفریدگار، کردگار، پروردگار، زنده

کننده، میراننده، روزی دهنده و نظایر آنها عین ذات نیستند بلکه زاید بر ذاتند و صفت فعلند.

مراد از «صفت فعل» این است که پس از تحقق فعل، معنای صفت از فعل گرفته شود نه از ذات، مانند آفریدگار که پس از تحقق آفرینش از آفریده ها آفریدگار بودن خدای متعال مأخوذ و مفهوم می شود و با خود آفریده ها قائم است نه با ذات مقدس خدای متعال تا ذات با پیدایش صفت از حالی به حالی تغییر کند.

شیعه دو صفت اراده و کلام را به معنایی که از لفظ آنها فهمیده می شود (اراده به معنای خواستن، «کلام» یعنی کشف لفظی از معنا) صفت فعل می دانند (۸) و معظم اهل سنت آنها را به معنای علم گرفته وصفت ذات می شمارند.

## قضا و قدر

قانون علیت در جهان هستی به نحو استثنا ناپذیر، حکمفرما و جاری است. به مقتضای این قانون، هر یک از پدیده های این جهان در پیدایش خود به عللی (اسباب و شرایط تحقق) بستگی دارد که با فرض تحقق همه آنها (که علت تامه نامیده می شود) پیدایش آن پدیده (معلول مفروض) ضروری (جبری) است و با فرض فقدان همه آنها یا برخی از آنها پیدایش پدیده نامبرده محال است. با بررسی و کنجکاوی این نظریه، دو مطلب ذیل برای ما روشن می شود:

۱ اگر یک پدیده (معلول) را با مجموع علت تامه و همچنین با اجزای علت تامه اش بسنجیم، نسبت آن به علت تامه نسبت ضرورت (جبر) خواهد بود و نسبتش به هر یک از اجزای علت تامه (که علت ناقصه نامیده می شود) نسبت امکان است، زیرا جزء علت نسبت به معلول تنها امکان وجود را می دهد، نه ضرورت وجود

را.

بنابراین، جهان هستی که هر پدیده از اجزای آن در پیدایش خود بستگی ضروری به علت تامه خود دارد، ضرورت در سراسر آن حکمفرما و پیکره آن از یک سلسله حوادث ضروری و قطعی تنظیم شده است، با این حال صفت امکان در اجزای آن (پدیده ها که به غیر علت تامه خود نسبت و ارتباط دارند) محفوظ می باشد.

قرآن کریم در تعلیم خود این حکم ضرورت را به نام «قضای الهی» نامیده، زیرا همین ضرورت از هستی دهنده جهان هستی سرچشمه گرفته و از این روی حکم و قضایی است حتمی که قابل تخلف نیست و عادلانه می باشد که استثنا و تبعیض بر نمی دارد.

خدای متعال می فرماید:

الا له الخلق و الامر (۹)

و می فرماید:

اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون (۱۰)

و می فرماید:

و الله یحکم لا معقب لحکمه (۱۱)

۲ هر یک از اجزای علت، اندازه و الگویی مناسب خود نسبت به معلول می دهد و پیدایش معلول موافق و مطابق مجموع اندازه هایی است که علت تامه برایش معین می کند مثلا عللی که تنفس را برای انسان به وجود می آورد تنفس مطلق را ایجاد نمی کند بلکه اندازه معینی از هوای مجاور دهان و بینی را در زمان معین و مکان معین و شکل معین از مجرای تنفس به محوطه ریه می فرستد و عللی که ابصار را برای انسان به وجود می آورد (و انسان نیز جزء آنهاست) ابصار بی قید و شرط را محقق نمی سازد بلکه ابصاری که به واسطه وسائل آن از هر جهت برای وی اندازه گرفته شده ایجاد می کند این حقیقت در همه پدیده های جهان و حوادثی که در آن اتفاق می افتد بدون تخلف جاری است.

قرآن کریم در تعلیم

خود این حقیقت را «قدر» نامیده و به خدای متعال که سرچشمه آفرینش می باشد نسبت داده است، چنانکه می فرماید:

انا کل شیء خلقناه بقدر (۱۲).

و می فرماید:

و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم (۱۳) (۱۴)

و چنانکه به موجب قضای الهی هر پدیده و حادثه ای که در نظام آفرینش جای می گیرد ضروری الوجود و غیر قابل اجتناب است همچنین به موجب «قدر» هر پدیده و حادثه ای که به وجود می آید از اندازه ای که از جانب خدا برایش معین شده هرگز کمترین تخلف و تعدی نخواهد نمود.

## انسان و اختیار

فعلی که انسان انجام می دهد یکی از پدیده های جهان آفرینش است و پیدایش آن مانند سایر پدیده های جهان بستگی کامل به علت دارد و نظر به اینکه انسان جزء جهان آفرینش و ارتباط وجودی با اجزای دیگر جهان دارد، اجزای دیگر را در فعل وی بی اثر نمی توان دانست، مثلا لقمه نانی که انسان می خورد، برای انجام این فعل چنانکه وسایل دست و پا و دهان و علم و قدرت و اراده لازم است، وجود نان در خارج و در دسترس بودن و مانع نداشتن و شرایط دیگر زمانی و مکانی برای انجام عمل لازم است که با نبودن یکی از آنها فعل غیر مقدور است و با تحقق همه آنها (تحقق علت تامه) تحقق فعل ضروری است.

و چنانکه گذشت ضروری بودن فعل نسبت به مجموع اجزای علت تامه منافات با این ندارد که نسبت فعل انسان که یکی از اجزای علت تامه است نسبت امکان باشد.

انسان امکان یعنی اختیار فعل را دارد و ضروری بودن نسبت فعل به مجموع اجزای علت موجب ضروری بودن نسبت

فعل به برخی از اجزای آن که انسان است نمی باشد.

درک ساده و بی آلایش انسان نیز این نظر را تأیید می کند، زیرا ما می بینیم مردم با نهاد خدادادی خود میان امثال خوردن و نوشیدن و رفتن و آمدن و میان صحت و مرض و بزرگی و کوچکی، بلندی قامت، فرق می گذارند و قسم اول را که با خواست و اراده انسان ارتباط مستقیم دارد در اختیار شخص می دانند و مورد امر و نهی و ستایش و نکوهش قرار می دهند بر خلاف قسم دوم که در آنها تکلیفی متوجه انسان نیست.

در صدر اسلام میان اهل سنت در خصوص افعال انسان، دو مذهب مشهور بود، گروهی از این روی که افعال انسان متعلق اراده غیر قابل تخلف خداست، انسان را در افعال خود مجبور می دانستند! و ارزش برای اختیار و اراده انسان نمی دیدند و گروهی انسان را در فعل خود مستقل می دانستند و دیگر متعلق اراده خدایی ندیده از حکم «قدر» خارج می شمردند.

ولی به حسب تعلیم اهل بیت که با ظاهر تعلیم قرآن مطابقت دارد، انسان در فعل خود مختار است ولی مستقل نیست، بلکه خدای متعال از راه اختیار، فعل را خواسته است و به حسب تعبیر سابق ما: خدای متعال از راه مجموع اجزای علت تامه که یکی از آنها اراده و اختیار انسان می باشد، فعل را خواسته و ضرورت داده است و در نتیجه این گونه خواست خدایی فعل ضروری و انسان نیز در آن مختار می باشد، یعنی فعل نسبت به مجموع اجزای علت خود، ضروری و نسبت به یکی از اجزاء که انسان باشد، اختیاری و ممکن است.

امام ششم علیه السلام می فرماید:

«نه جبر است

و نه تفویض بلکه امری است میان دو امر» (۱۵).

## پی نوشتها

۱ در کتاب خدا به این برهان اشاره کرده می فرماید:

قالت رسلهم أ فی الله شک فاطر السموات و الارض

یعنی:

«آیا می شود در خدا شک کرد خدایی که آسمانها و زمین را به وجود آورده، عدم را شکافته و آسمانها و زمین را پایدار ساخته است».

(سوره ابراهیم، آیه ۱۰)

۲ خدای متعال می فرماید:

ان فی السموات و الارض لایات للمؤمنین و فی خلقکم و ما یبث من دابه آیات لقوم یوقنون و اختلاف اللیل و النهار و ما انزل الله من السماء من رزق فأحیا به الارض بعد موتها و تصریف الریاح آیات لقوم یعقلون تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق فبأی حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون

(سوره جاثیه، آیه ۶ ۳)

۳ مرد عربی در جنگ جمل به امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزدیک شد و گفت با امیرالمؤمنین آیا می گویی خدا یکی است؟

مردم از هر سوی به مرد عرب حمله کرده گفتند:

آیا نمی بینی که امیرالمؤمنین تا چه اندازه تقسم قلب (تشویش خاطر) دارد؟

امیرالمؤمنین فرمود:

«او را به حال خود بگذارید، زیرا آنچه این مرد عربی می خواهد همان است که ما از این جماعت می خواهیم»

پس به مرد عرب فرمود:

«اینکه گفته می شود خدا یکی است، چهار قسم است، دو معنای از آن چهار معنا درست نیست و دو معنا درست است، اما آن دو معنا که درست نیست یکی این است که کسی گوید خدا یکی است و عدد و شماره را در نظر گیرد، این معنا درست

نیست، زیرا آنکه دوم ندارد داخل عدد نمی شود آیا نمی بینی کسانی که گفتند:

خدا، سوم سه تا است (اشاره به قول نصارا ثالث ثلاثه) کافر شدند

و یکی این است که کسی بگوید:

فلانی یکی از مردم است، یعنی نوعی است از این جنس (یا واحد است از این نوع) این معنا نیز در خدا درست نیست، زیرا تشبیه است و خدا از شبیه منزه است.

و اما آن دو معنا که در خدا درست است یکی این است که کسی بگوید خدا یکی است به این معنا که در میان اشیاء شبیه ندارد، خدا چنین است و یکی اینکه کسی بگوید:

خدا یکی است (احد یعنی هیچگونه کثرت و انقسام بر نمی دارد نه در خارج و نه در عقل و نه در وهم) خدا چنین است»

(بحار، ج ۳، ص ۲۰۷)

و باز علی علیه السلام می فرماید:

«شناختن خدا همان یگانه دانستن اوست»

(بحار، ج ۲، ص ۱۸۶)

یعنی اثبات وجود خدای تعالی که وجودی است نامتناهی و غیر محدود در اثبات وحدانیت وی کافی است، زیرا دوم برای نا متناهی تصور ندارد.

۴ امام ششم می فرماید:

«خدا هستی ثابت دارد و علم او خود اوست در حالی که معلومی نبود و سمع او خود اوست در حالی که مسموعی نبود و بصر او خود او بود در حالی که مبصری نبود و قدرت او خود او بود در حالی که مقدوری نبود»

(بحار، ج ۲، ص ۱۲۵)

و اخبار اهل بیت در این مسائل از شماره بیرون است

(ر. ک: نهج البلاغه، توحید عیون و بحار، ج ۲)

۵ امام پنجم، ششم و هشتم علیهم السلام می فرمایند:

«خدای تعالی نوری است که با ظلمت مخلوط نیست و علمی است که جهل در آن نیست و حیاتی است که مرگ در آن نیست»

(بحار، ج ۲، ص ۱۲۹)

امام هشتم علیه السلام می فرماید:

«مردم در صفات، سه مذهب دارند:

گروهی صفات را

به خدا اثبات می کنند با تشبیه به دیگران و گروهی صفات را نفی می کنند و راه حق مذهب سوم و آن اثبات صفات است با نفی تشبیه به دیگران»

(بحار، ج ۲، ص ۹۴)

۶ امام ششم می فرماید:

«خداوند تبارک و تعالی با زمان و مکان و حرکت و انتقال و سکون متصف نمی شود بلکه او آفریننده زمان و مکان و حرکت و سکون است»

(بحار، ج ۲، ص ۹۶)

۷ سوره شوری، آیه. ۱۱

۸ امام ششم می فرماید:

«خدا پیوسته در ذات خود «عالم» بود در حالی که معلومی نبود و «قادر» بود در حالی که مقدوری نبود». راوی گوید گفتم:

و «متکلم» بود؟

فرمود:

«کلام، حادث است، خدا بود و «متکلم» نبود پس از آن کلام را احداث و ایجاد کرد»

(بحار، ج ۲، ص ۱۴۷) و امام هشتم علیه السلام می فرماید:

«اراده از مردم ضمیر است و پس از آن فعل پیدا می شود و از خدا احداث و ایجاد اوست و بس، زیرا خدا مانند ما تروی و هم (قصد) و تفکر ندارد»

(بحار، چاپ کمپانی، ج ۲، ص ۱۴۴)

۹ سوره اعراف، آیه. ۵۴

۱۰ سوره بقره، آیه. ۱۱۷

۱۱ سوره رعد، آیه. ۴۱

۱۲ سوره قمر، آیه. ۴۹

۱۳ و ۱۴ سوره حجر، آیه ۲۱. امام ششم علیه السلام می فرماید:

«خدای تعالی وقتی که چیزی را اراده کرد، مقدر می کند و وقتی که تقدیر کرد، قضاء می کند و وقتی قضاء کرد، امضا (اجرا) می کند»

(بحار، چاپ کمپانی، ج ۳، ص ۳۴)

۱۵ (بحار، ج ۳، ص ۵) و از امام ششم علیه السلام از یزید شامی از امام هشتم علیه السلام و امام پنجم و ششم علیه السلام فرمودند:

«خدا به آفرینش خود مهربانتر از آن است که آنان را به گناه اجبار کند و پس از

آن عذاب کند و خدا عزیزتر از آن است که امری را بخواهد و نشود»

(بحار، ج ۳، ص ۶)

و باز امام ششم می فرماید:

«خدا اکرم از آن است که مردم را به چیزی که قدرت ندارند تکلیف کند و اعز از آن است که در ملک او امری به وجود آید که وی نمی خواهد»

(بحار، ج ۳، ص ۱۵) اشاره به دو مذهب جبر و تفویض است.

### ۲ پیغمبر شناسی به سوی هدف هدایت عمومی

دانه گندمی که در شکم خاک با شرایط مناسبی قرار می گیرد، شروع به رشد و نمو کرده به شاهراه تحول می افتد و هر لحظه صورت و حالت تازه ای به خود گرفته با نظم و ترتیب مشخصی راهی را می پیماید تا یک بوته ای کامل، دارای خوشه های گندم می شود و اگر یکی از دانه های آن به زمین افتد باز مسیر گذشته را آغاز کرده به سر انجام می رساند، و اگر هسته میوه ای است در مهد زمین آغاز حرکت نموده، پوست را شکافته جوانه سبزی می دهد و راه منظم و مشخصی را پیموده بالأخره درختی برومند و سر سبز و باردار می شود.

اگر نطفه حیوانی است در میان تخم یا در رحم مادر، شروع به تکامل نموده راه مشخصی را که ویژه همان حیوان نطفه ای است، سیر نموده، فردی کامل از همان حیوان می شود.

این راه مشخص و سیر منظم در هر یک از انواع آفرینش که در این جهان مشهودند برقرار و در سرنوشت همان نوع است و هرگز بوته سبز گندم که از دانه شروع نموده به گوسفند یا بز یا فیل نمی رسد و هرگز حیوانی ماده که از نر خود باردار گشته، خوشه گندم یا درخت چنار نمی زاید حتی اگر نقصی در

ترکیب اعضا یا در عمل طبیعی نوزادی پیدا شود مثلا گوسفندی بی چشم یا بوته گندمی بی خوشه به وجود آید، ما تردید نمی کنیم که به یک آفت و سبب مخالف مستند می باشد.

نظم و ترتیب مداوم در تحول و تکون اشیاء و اختصاص هر نوع از انواع آفرینش در تحول و تکامل خود به نظامی خاص، برای متتبع کنجکاوی و غیر قابل انکار می باشد. از این نظریه روشن دو مسئله دیگر می توان نتیجه گرفت:

۱ در میان مراحل که نوعی از انواع آفرینش از آغاز پیدایش تا انجام آن می پیماید یک اتصال و ارتباطی برقرار است مانند اینکه نوع نامبرده در هر یک از مراحل تحول و تکون خود از پشت سر دفع و از پیش رو جذب می شود.

۲ نظر به اتصال و ارتباط نامبرده آخرین مرحله سیر هر نوع از آغاز پیدایش مطلوب و مورد توجه تکوینی همان پدیده نوعی است چنانکه مغز گردویی که در زیر خاک جوانه سبز می دهد از همان وقت متوجه یک درخت برومند گردویی است و جنین در تخم یا در رحم، از آغاز تکون به سوی حیوان کاملی رهسپار می باشد.

قرآن کریم در تعلیم خود (که مطلق آفرینش و پرورش اشیاء را به خدا نسبت می دهد) این رهسپاری و کشش را که هر نوع از انواع آفرینش در راه کمال خود دارد به هدایت الهی و رهبری خدایی نسبت می دهد، چنانکه می فرماید:

الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی (۱).

و می فرماید:

الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی (۲) و به نتیجه های نامبرده اشاره کرده می فرماید:

و لکل وجهه هو ولیها (۳)

و می فرماید:

و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لا عبین ما

خلقنا هما الا بالحق و لکن اکثرهم لا یعلمون (۴)

## هدایت خصوصی

بـدیهی است نوع انسان از این کلیات مسـتثنا نیست و همین هدایت تکوینی که در همه انواع آفرینش حکومت می کند در وی نیز حکومت خواهـد کرد و چنانکه هر نوع با سـرمایه اختصاص خود به سوی کمال خود رهسـپار می شود و هـدایت می یابـد، انسـان نیز بـا هـدایت تکـوینی به سوی کمـال واقعی خود هـدایت یابـد. انسـان در عین اینکه بـا انواع دیگر نبـاتی و حیوانی در بسـیاری از خصایص شریک است، خصیصه اختصاصی دارد که از دیگران تمیزش می دهد و آن «خرد» است. «خرد» است که انسان به واسـطه آن به تفکر پرداخته و از هر وسیله ای ممکن به نفع خود استفاده می نماید. در فضای بیکران آسمانها اوج می گیرد و در اعماق دریاها شـناوری می کند و در سطح زمین از انواع جماد و نبات و حیوان استثمار و استخدام می نماید و حتی از همنوعان خود تا جایی که می تواند سود می گیرد.

انسـان به حسب طبع اولی سـعادت و کمـال خود را در آزادی مطلق خود می بینـد ولی نظر به اینکه سازمان وجودیش سازمان اجتمـاعی است و نیازمنـدیهای بی شـمار دارد که هرگز به تن هـایی توانایی رفع آنها را نـدارد و در صورت اجتماع و تعاون با همنوعان خود که آنان نیز همان غریزه خودخواهی آزادی دوستی را دارنـد، ناگزیر است مقداری از آزادی خود را در این راه از دست بدهـد، در برابر سودی که از دیگران می برد سودی بدهـد و معادل آنکه از رنـج دیگران بهره می گیرد، از رنج خود بهره بدهد، یعنی «اجتماع تعاونی» را از روی ناچاری می پذیرد.

این حقیقت از حال نوزادان و کودکان،

بسیار روشن است، نوزادان در آغاز درخواستهای خود به چیزی جز زور و گریه متوسل نمی شوند و نیز زیر بار هیچ قانون و مقرراتی نمی روند، ولی تدریجا به حسب تکامل فکر می فهمند که کار زندگی تنها با سرکشی و زورگویی پیش نمی رود و کم کم به حال فرد اجتماعی نزدیک می شوند تا در سن یک فرد اجتماعی که تفکر کامل دارد به همه مقررات اجتماعی محیط خود، رام می گردند، انسان به دنبال پذیرفتن «اجتماع تعاونی» وجود قانون را لازم می شمرد که در اجتماع حکومت کرده وظیفه هر یک از افراد را معین و سزای هر مختلف را مشخص سازد. قانونی که با جریان عملی آن هر یک از افراد جامعه به سعادت واقعی خود برسند و نیکبختی را که معادل ارزش اجتماعی وی می باشد بیابند.

این قانون همان قانون عملی همگانی است که بشر از روز پیدایش تا امروز پیوسته خواهان و شیفته آن است و همیشه آن را در سر لوحه آرزوهای خود قرار داده در بر آوردن آن تلاش می کند، بدیهی است اگر چنین چیزی امکان نداشت و در سرنوشت بشریت نوشته نشده بود، خواست همیشگی بشر قرار نمی گرفت (۵).

خدای متعال به حقیقت این اجتماع بشری اشاره نموده می فرماید:

نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوه الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا (۶)

در معنای خود خواهی و انحصار طلبی انسان می فرماید:

ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا (۷)

## خرد و قانون

اگر درست دقت کنیم خواهیم دید قانونی که بشر پیوسته در آرزوی آن است و مردم تنها و دسته دسته با نهاد خدادادی لزوم چنان مقرراتی را

که سعادتشان را تأمین کند، درک می کنند، همانا قانونی است که جهان بشریت را از آن جهت که جهان بشری است بی تبعیض و استثنا به نیکبختی رسانیده در میانشان کمال عمومی را بر قرار سازد و بدیهی است تا کنون در دوره های گوناگون زندگی بشر، چنین قانونی که تنظیم یافته عقل و خرد باشد، درک نشده است و اگر چنین قانونی به حسب تکوین به عهده خرد گذاشته شده بود، البته در این روزگاران دراز برای بشریت درک و مفهوم می شد بلکه همه افراد مردم که با جهاز تعقل مجهز می باشند آن را تفصیلا درک می کردند چنانکه لزوم آن را در جامعه خود درک می کنند.

و به عبارت روشنتر: قانون کامل مشترکی که باید سعادت جامعه بشری را تأمین کند و باید بشر از راه آفرینش و تکوین به سوی آن هدایت شود، اگر تکوینا به عهده خرد گذاشته شده بود، هر انسان با خردی آن را درک می کرد چنانکه سود و زیان و سایر ضروریات زندگی خود را درک می کند ولی از چنین قانونی تا کنون خبری نیست و قوانینی که خود به خود یا با وضع یک فرد فرمانروا یا افراد یا ملل که تا کنون در جامعه های بشری جریان یافته، برای جمعی مسلم برای غیر آنان مسلم است و دسته ای از آن با اطلاع و دسته ای بی اطلاع می باشند و هرگز همه مردم که در ساختمان بشری مساوی و همه با خرد خدادادی مجهزند درک مشترکی در این باب ندارند.

شعور مرموزی که «وحی» نامیده می شود

با بیان گذشته روشن شد که قانونی را که سعادت جامعه بشری را تأمین کند خرد درک نمی کند و

چون به مقتضای نظریه هدایت عمومی، وجود چنین درکی در نوع انسانی ضروری است ناگزیر دستگاه درک کننده دیگری در میان نوع انسانی باید وجود داشته باشد که وظایف واقعی زندگی را به آنان بفهماند و در دسترس همگان گذارد و این شعور و درک که غیر از عقل و حس می باشد، «شعور وحی» نامیده می شود، البته لازمه پیدایش چنین نیرویی در انسانیت این نیست که در همه افراد پیدا شود چنانکه نیروی تناسل در انسانیت آفریده شده ولی درک لذت ازدواج و مهیا شدن برای آن، تنها در افرادی پیدا می شود که به سن بلوغ برسند و شعور وحی در افرادی که ظهور نکرده، شعوری است مرموز چنانکه درک لذت ازدواج برای افراد نا بالغ انسان، درکی است مرموز.

خدای متعال در کلام خود در خصوص وحی شریعت خود و نارسایی عقل در این خصوص اشاره کرده می فرماید:

انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده ... رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجه بعد الرسل (۸).

## پیغمبران عصمت نبوت

ظهور پیغمبران خدا نظریه وحی را که در فصل سابق گذشت تأیید می کند پیغمبران خدا مردانی بودند که دعوی وحی و نبوت نمودند و برای دعوی خود حجت قاطع اقامه کردند و مواد دین خدا را که همان قانون سعادتبخش خدایی است، به مردم تبلیغ نموده در دسترس عموم گذاشتند و چون پیغمبران که با وحی و نبوت مجهز بودند، در هر زمان که ظاهر شدند بیش از یک فرد یا چند فرد نبودند، خدای متعال هدایت بقیه مردم را با مأموریت دعوت و تبلیغ که به پیغمبران خود داده، تتمیم و تکمیل

فرمود.

و از اینجاست که پیغمبر خدا باید با صفت عصمت متصف باشد، یعنی در گرفتن وحی از جانب خدا و در نگهداری آن و در رسانیدن آن به مردم از خطای مصون باشد و معصیت (تخلف از قانون خود) نکند، زیرا چنانکه گذشت تلقی وحی و حفظ و تبلیغ آن سه رکن هدایت تکوینی می باشند و خطا در تکوین معنا ندارد.

گذشته از اینکه معصیت و تخلف از مؤدای دعوت و تبلیغ خود، دعوتی است عملی به ضد دعوت و موجب سلب وثوق و اطمینان مردم است از راستی و درستی دعوت و در نتیجه غرض و هدف دعوت را تباه می کند. خدای متعال در کلام خود به عصمت پیغمبران اشاره نموده می فرماید:

و اجتبیناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم (۹)

و باز می فرماید:

عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا لیعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم (۱۰).

## پیغمبران و دین آسمانی

آنچه پیغمبران خدا از راه وحی به دست آورده و به عنوان پیغام و سفارش خدایی به مردم رسانیدند «دین» بود، یعنی روش زندگی و وظایف انسانی که سعادت واقعی انسان را تأمین می کند (۱۱).

دین آسمانی به طور کلی از دو بخش اعتقادی و عملی مرکب می باشد، بخش اعتقادی یک رشته اعتقادات اساسی و واقع بینی ها است که باید انسان پایه زندگی خود را به روی آنها گذارد و آنها سه اصل کلی «توحید، نبوت و معاد» است که با اختلال یکی از آنها پیروی دین صورت نبندد.

و بخش عملی یک رشته وظایف اخلاقی و عملی است که مشتمل است بر وظایفی که انسان نسبت به پیشگاه

خدای جهان و وظایفی که انسان در برابر جامعه بشری دارد و از اینجاست که وظایف فرعی که در شرایع آسمانی برای انسان تنظیم شده بر دو گونه است اخلاق و اعمال و هر یک از آنها نیز بر دو قسم است:

الف قسمتی، اخلاق و اعمالی است که به پیشگاه خداوندی ارتباط دارد مانند خلق و صفت ایمان و اخلاص و تسلیم و رضا و خشوع و مانند عمل نماز و روزه و قربانی و این دسته به ویژه «عبادات» نامیده می شود و خضوع و بندگی انسان را نسبت به پیشگاه خدایی مسجل می سازد.

ب و قسمتی، اخلاق و اعمال شایسته ای است که به جامعه ارتباط دارد مانند اخلاق و صفات بشر دوستی و خیرخواهی و عدالت و سخاوت و مانند وظایف معاشرت و داد و ستد و غیر آنها و این قسم به ویژه «معاملات» نامیده می شود.

و از طرف دیگر نوع انسانی تدریجا متوجه کمال است و جامعه بشری به مرور زمان، کاملتر می شود، ظهور این تکامل در شرایع آسمانی نیز ضروری است و قرآن کریم نیز همین تکامل تدریجی را (چنانکه از راه عقل به دست می آید) تأیید می کند چنانکه از آیاتش استفاده می شود هر شریعتی لاحق از شریعت سابق کاملتر است، می فرماید:

و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه (۱۲) و البته چنانکه نظریات علمی نشان می دهد و قرآن کریم نیز تصریح می کند، زندگی جامعه انسانی در این جهان ابدی نیست و طبعا تکامل نوع وی نامتناهی نخواهد بود و از این روی، کلیات وظایف انسانی از جهات اعتقاد وعمل ناگزیر در مرحله ای متوقف خواهد شد بالتبع

نبوت و شریعت نیز روزی که از جهت کمال اعتقاد و توسعه مقررات عملی به آخر مرحله رسید، ختم خواهد گردید.

و از اینجاست که قرآن کریم برای روشن ساختن اینکه اسلام، دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم آخرین و کاملترین ادیان آسمانی است، خود را کتاب آسمانی غیر قابل نسخ و پیغمبر اکرم را خاتم انبیاء و دین اسلام را مشتمل به همه وظایف، معرفی می کند، چنانکه می فرماید:

و انه لکتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه (۱۳).

و می فرماید:

ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین (۱۴).

و می فرماید:

و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء (۱۵).

## پیغمبران و حجت وحی و نبوت

بسیاری از دانشمندان امروزی که در وحی و نبوت کنجکاوی کرده اند، مسئله وحی و نبوت و مسائل مربوط به آن را با اصول روانی اجتماعی توجیه نموده اند می گویند:

پیغمبران خدا مردانی پاک نهاد، بلند همت و بشر دوست بوده اند که برای پیشرفت مادی و معنوی بشر و اصلاح جامعه های فاسد قوانین و مقرراتی تنظیم نموده اند و مردم را به سوی آن دعوت کرده اند و چون مردم آن روز زیر بار منطق عقل نمی رفته اند برای جلب اطاعت مردم، خود و افکار خود را به عالم بالا نسبت داده اند و روح پاک خود را روح القدس و فکری که از آن ترشح می کند (وحی و نبوت) و وظایفی را که از آن نتیجه گرفته می شود (شریعت آسمانی) و بیاناتی که مشتمل به آنهاست مثلا «کتاب آسمانی» نامیده اند.

کسی که با انصاف و نظر عمیق به کتب آسمانی و به ویژه به قرآن کریم و همچنین به شریعت پیغمبران نگاه کند، تردید

نخواهـد داشت که این نظریه درست نیست، پیغمبران خدا مردان سـیاست نبودند بلکه مردان حق و سـراپا صدق و صـفا بودند. چیزی را که درک می کردند بی کم و کاست می گفتند و آنچه را می گفتند، می کردند و آنچه مدعی بودند شعور مرموزی بود که با مـدد غیبی به ایشان اضافه می شد و از آن راه، وظایف اعتقادی و عملی مردم را از پیشـگاه خدایی فرا گرفته به مردم تبلیغ می کردند.

و از اینجـا روشن می شـود که برای ثبوت دعوی نبوت، حجت و دلیـل لاـزم است و مجرد اینکه شـریعتی که پیغمـبر می آورد مطابق عقل می باشـد، در صـدق دعوی پیغمبری کافی نیست، زیرا کسـی که دعوی پیغمبری می کنـد علاوه بر دعوی صـحت شریعت خود، دعوی دیگری دارد و آن این است که با عالم بالا رابطه وحی و نبوت دارد واز جانب خدا مأموریت دعوت یافته است و این دعوی در جای خود دلیل می خواهد و از این روی بود که (چنانکه قرآن کریم خبر می دهد) پیوسـته مردم با ذهن ساده خود از پیغمبران خدا برای اثبات صدق دعوی نبوت معجزه می خواسته اند.

و معنای این منطق ساده و درست این است که وحی و نبوت که پیغمبر خـدا دعوی می کند در سایر مردم که مانند وی انسانند یافت نمی شود و ناچار نیرویی است غیبی که خدا به طور خرق عادت به پیغمبر خود داده که به وسـیله آن سخن خدا را شنیده از روی مأموریت، به مردم برساند، اگر راست است، پس پیغمبر از خدای خود بخواهد که خارق عادت دیگری به وجود آورد که مردم به وسیله آن، صدق نبوت پیغمبر (مدعی نبوت) را باور کنند.

چنانکه روشن

است در خواست معجزه از پیغمبران طبق منطقی است درست و بر پیغمبر خداست که برای اثبات نبوت خود ابتدا یا طبق در خواست مردم، معجزه بیاورد و قرآن کریم نیز این منطق را تأیید کرده از بسیاری از پیغمبران ابتدا یا پس از در خواست مردم معجزه نقل می فرماید.

البته بسیاری از کنجکاوان تحقق معجزه (خرق عادت) را انکار نموده اند ولی سخنشان به دلیل قابل توجهی تکیه نمی دهد و علل و اسبابی که برای حوادث تا کنون با تجربه و فحص به دست ما رسیده هیچگونه دلیلی نداریم که آنها دائمی هستند و هیچ حادثه ای هرگز با غیر علل و اسباب عادی خود متحقق نمی شود و معجزاتی که به پیغمبران خدا نسبت داده شده محال و خلاف عقل (مانند زوج بودن عدد سه) نیستند بلکه خرق عادت می باشد در صورتی که اصل خرق عادت از اهل ریاضت بسیار دیده و شنیده شده است.

## شماره پیغمبران خدا

به حسب نقل در گذشته تاریخ، پیغمبران بسیاری آمده اند و قرآن کریم نیز کثرت ایشان را تأیید فرموده و عده ای از ایشان را به نام و نشان یاد کرده ولی عده مشخص بر ایشان ذکر ننموده است.

از راه نقل قطعی شماره ایشان به دست نیامده جز اینکه در روایت معروف که از ابی ذر غفاری از پیغمبر اکرم است عدد ایشان ۱۲۴ هزار تعیین شده است.

## پیغمبران اولوا العزم و صاحبان شریعت

به حسب آنچه از قرآن کریم استفاده می شود همه پیغمبران خدا شریعت نیاورده اند بلکه پنج نفر از ایشان که حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند اولوا العزم و صاحبان شریعت می باشند و دیگران در شریعت تابع اولوا العزم بوده اند. خدای متعال در کلام خود می فرماید:

شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی (۱۶)

و می فرماید:

و اذا اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم و اخذنا منهم میثاقا غلیظا (۱۷).

## نبوت محمد صلی الله علیه و آله

آخرین پیغمبران خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد که صاحب کتاب و شریعت است و مسلمانان به وی ایمان آورده اند.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله ۵۳ سال پیش از شروع تاریخ هجری و قمری در شهر مکه از حجاز در میان خانواده بنی

هاشم از قریش که گرامیترین خانواده عربی شناخته می شد، تولد یافت.

پـدر آن حضـرت «عبـد الله» و مادرش «آمنه» نام داشت و در همان اوایل کودکی، پدر و مادر را از دست داد و در کفالت جد پـدری خود عبـد المطلب قرار گرفت، به زودی عبـد المطلب نیز بدرود زندگی گفت و عمویش ابو طالب به سـرپرستی او قیام کرده او را به خـانه خـود آورد. آن حضـرت در خـانه عموی خود بزرگ شـد و ضـمنا پیش از بلوغ بـا عموی خود همراه مـال التجاره به شام سفر کرد.

آن حضرت درس نخوانده بود و نوشتن یاد نگرفته بود ولی پس از بلوغ و رشد با عقل

و ادب و امانت معروف شد و در نتیجه عقل و امانت یکی از بانوان قریش که به ثروت معروف بود او را سرپرست اموال خود قرار داد و اداره امر تجارت خود را به او واگذار کرد. آن حضرت سفری دیگر نیز با مال التجاره به شام نمود و در اثر نبوغی که از خود نشان داد، سود فراوانی عاید گردید و دیری نگذشت که آن بانو پیشنهاد ازدواج به آن حضرت نمود و او نیز پذیرفت و پس از ازدواج که در ۲۵ سالگی آن حضرت واقع شد تا سن چهل سالگی در همان حال بود و شهرت به سزایی در عقل و امانت پیدا کرد جز اینکه بت نپرستید (با اینکه مذهب معمولی عرب حجاز بت پرستی بود) و گاهی به خلوت رفته با خدا به راز و نیاز می پرداخت، تا در سن چهل سالگی که در «غار حراء» (غاری است در کوههای تهامه در نزدیکی مکه) خلوت کرده بود از جانب خدای متعال برای نبوت برگزیده شد و مأموریت تبلیغ یافت و اولین سوره قرآنی (سوره علق) بر وی نازل شد و همان روز به خانه خود مراجعت و در راه پسر عموی خود علی بن ابیطالب را دید و پس از بیان واقعه، علی علیه السلام به وی ایمان آورد و پس از ورود به منزل، همسرش نیز اسلام را پذیرفت.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای اولین بار که گروه مردم را دعوت کرد با عکس العمل طاقت فرسا و دردناکی روبرو شد و ناچار پس از آن مدتی دعوت سری می کرد تا دوباره مأمور شد که

خویشاوندان بسیار نزدیک خود را دعوت کند، ولی این دعوت نتیجه ای نداد و کسی از آنان جز علی بن ابیطالب به وی ایمان نیاورد (ولی طبق مدارکی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل و به استناد اشعاری از ابو طالب در دست است شیعه معتقد است که وی به اسلام گرویده بود ولی چون یگانه حامی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود ایمان خود را از مردم کتمان می فرمود تا قدرت ظاهری خود را پیش قریش حفظ کند) پس از آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم طبق مأموریت خدایی به دعوت علنی پرداخت شروع دعوت علنی توأم بود با شروع سخت ترین عکس العمل و دردناکترین آزارها و شکنجه ها از ناحیه اهل مکه نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مردمانی که تازه مسلمان شده بودند تا سختگیری قریش به جایی رسید که گروهی از مسلمانان خانه و زندگی خود را ترک نموده به حبشه مهاجرت کردند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با عموی خود ابو طالب و خویشاوندان خود از بنی هاشم سه سال در شعب ابو طالب (حصاری بود در یکی از دره های مکه) در نهایت سختی و تنگی متحصن شدند و کسی با آنان معامله و معاشرت نمی کرد و قدرت بیرون آمدن نداشتند.

بت پرستان مکه با اینکه هر گونه فشار و شکنجه از زدن و کوبیدن و اهانت و استهزا و کار شکنی در حق وی روا می داشتند گاهی نیز برای اینکه او را از دعوت خود منصرف کنند از راه ملاطفت پیش

آمـده وعـده مالهای گزاف و ریاست و سـلطنت به وی می دادنـد ولی پیش آن حضـرت وعـده و وعید آنان مساوی بود و جز تشدید همت و تصـمیم عزیمت نتیجه ای نمی بخشـید. در یکی از مراجعه هایی که به آن حضـرت کرده و وعده مال گزاف و ریاست می دادند، آن حضرت به عنوان تمثیل به آنان فرمود:

«اگر خورشـید را در کف راست و ماه را در کف چپ من بگذاریـد، از فرمانبرداری خـدای یگانه و انجام مأموریت خود روی بر نخواهم تافت».

در حوالی سـال دهم بعثت که آن حضـرت از شـعب ابیطـالب بیرون آمـد، کمی بعـد از آن، ابو طـالب عمو و یگانه حامی وی بدرود زندگی گفت و همچنین یگانه همسـر با وفای وی در گذشت. دیگر برای آن حضـرت هیچگونه امن جانی و پناهگاهی نبـود و بالأـخره بـت پرسـتان مکه نقشه محرمـانه ای برای کشـتن وی طرح کرده شـبانه خـانه ای را از هر سـوی به محاصـره در آوردند که آخر شب ریخته در بستر خواب قطعه قطعه اش کنند.

ولی خـدای متعـال مطلعش سـاخته به هجرت یـثرب مـأمورش کرد، آنگـاه حضـرت علی علیه السـلام را در بسـتر خـواب خـود خوابانید شبانه به نگهداری خدایی از خانه بیرون آمد و از میان گروه دشمنان بگذشت و در چند فرسخی مکه به غاری پناهنده شود و پس از سه روز که دشـمنان به هر سوی گشـته و از دستگیری او نومید شده بودند، به مکه بازگشتند، از غار بیرون آمده راه یثرب را در پیش گرفت.

اهـل یثرب که بزرگانشان پیش از آن به حضـرت ایمان آورده و بیعت کرده بودنـد، مقـدمش را آغوش باز پذیرفتنـد و جان و مال خودشان را در

اختیارش گذاشتند.

آن حضرت برای اولین بار در شهر یثرب یک جامعه کوچک اسلامی تشکیل داده با طوایف یهود که در شهر و اطراف آن ساکن بودند و همچنین با قبایل نیرومند عرب آن نواحی پیمانها بست و به نشر دعوت اسلامی قیام فرمود و شهر یثرب به «مدینه الرسول» معروف شد.

اسلام روز به روز به سوی توسعه و ترقی پیش می رفت و مسلمانانی که در مکه در چنگال بیدادگری قریش گرفتار بودند تدریجا خانه و زندگی خود را رها کرده، به مدینه مهاجرت نمودند و پروانه وار به دور شمع وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گرد آمدند و «مهاجرین» نامیده شدند، چنانکه یاوران یثربی آن حضرت به «انصار» شهرت یافتند. اسلام با سرعت تمام پیشرفت می کرد ولی با این حال بت پرستان قریش و طوایف یهود حجاز از کار شکنی و ماجراجویی هیچگونه فروگذاری نمی کردند و به دستیاری گروه منافقین که در داخل جمعیت مسلمانان بودند و به هیچ سمت خاصی شناخته نمی شدند هر روز مصیبت تازه ای برای مسلمانان به وجود می آوردند، تا بالأخره کار به جنگ کشید و جنگهای بسیاری میان اسلام و وثَنیت عرب و یهود اتفاق افتاد که در اغلب آنها پیروزی با لشگر اسلام بود. شماره این جنگها به هشتاد و چند جنگ بزرگ و کوچک می رسد و در همه جنگهای خونین بزرگ و بسیاری از جنگهای کوچک، گوی پیروزی به دست علی علیه السلام ربوده می شود و تنها کسی بود که هرگز در جنگی از آن همه جنگها پا به عقب نگذاشت و در همه این جنگها که در مدت ده سال پس از هجرت درگرفت

از مسلمانان کمتر از دویست و از کفار کمتر از هزار تن کشته شده است.

در اثر فعالیت آن حضرت و فداکاریهای مهاجرین و انصار در مدت ده سال پس از هجرت، اسلام، شبه جزیره عربستان را فرا گرفت و نامه های دعوتی به پادشاهان کشورهای دیگر مانند ایران و روم و مصر و حبشه نوشته شد.

آن حضرت در زی فقرا می زیست و به فقر افتخار (۱۸) می کرد و لحظه ای از وقت خود را بیهوده نمی گذرانید بلکه وقت خود را سه بخش کرده بود:

بخشی اختصاص به خدا داشت و با عبادت و یاد خدا می گذشت و بخشی به خود و اهل خانه و نیازمندیهای منزل می پرداخت و بخشی از آن مردم بود و در این بخش به نشر و تعلیم و معارف دینی و اداره امور جامعه اسلامی و اصلاح مفاسد آن و سعی در رفع حوایج مسلمین و تحکیم روابط داخلی و خارجی و سایر امور مربوطه می پرداخت. آن حضرت پس از ده سال اقامت در مدینه در اثر سمی که زنی یهودی در غذای وی خورانیده بود، نقاهت پیدا نمود و پس از چند روز رنجوری، رحلت فرمود و چنانکه در روایاتی وارد است، آخرین کلمه ای که از زبانش شنیده شد، توصیه بردگان و زنان بود.

## پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و قرآن

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز مانند سایر پیغمبران معجزه می خواستند و آن حضرت نیز وجود معجزه را در پیغمبران تأیید می کرد چنانکه در قرآن کریم بالصراحه تأیید شده است.

از آن حضرت معجزات بسیاری رسیده که نقل برخی از آنها قطعی و قابل اعتماد می باشد ولی معجزه باقیه آن حضرت که هم اکنون زنده

است همانا «قرآن کریم» است که کتاب آسمانی اوست. قرآن کریم کتابی است آسمانی که به شش هزار و چند صد آیه مشتمل است و به ۱۱۴ سوره بزرگ و کوچک تقسیم می شود.

آیات کریمه قرآنی در مدت ۲۳ سال ایام بعثت و دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تدریجا نازل شده و کمتر از یک آیه تا یک سوره تمام، در حالات مختلف شب و روز، سفر و حضر و جنگ و صلح و روزهای سخت و لحظات آسودگی، وحی گردیده است.

قرآن کریم در آیات بسیاری با صراحت لهجه خود را معجزه معرفی می کند و عرب آن روز که به شهادت تاریخ به راقی ترین درجات فصاحت و بلاغت رسیده بود و در شیرینی زبان و روانی بیان پیشتازان میدان سخنوری شمرده می شدند به معارضه و مبارزه می طلبد و می گوید:

اگر چنین می پندارید که قرآن کریم سخن بشر و ساخته خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم است یا از کسی یاد گرفته و تعلیم یافته، مانند او را (۱۹) یا مانند ده سوره (۲۰) و یا حتی یک سوره (۲۱) از سوره های آن را بیاورند و از هر وسیله ممکن در این کار استفاده کنند، سخنوران نامی عرب پاسخی که در برابر این درخواست آماده کردند این بود که گفتند قرآن سحر است و از عهده ما بیرون می باشد (۲۲). قرآن کریم تنها از راه فصاحت و بلاغت تحدی نمی کند و به معارضه نمی طلبد بلکه گاهی از جهت معنا نیز پیشنهاد معارضه می نماید و به نیروی فکری همه جن و انس تحدی می نماید، زیرا کتابی است که به برنامه کامل

زنـدگی جهـان انسـانی مشـتمل است و اگر به دقت کنجکاوی شود این برنامه وسـیع و پهناور که هر گوشه و کنار اعتقادات و اخلاق و اعمال بیرون از شـمار انسانیت را فرا گرفته و به تمام دقایق و جزئیات آن رسـیدگی می نماید، همانا «حق» قرار داده و آن را «دین حق» نامیـده (اسـلام دینی است که مقررات آن از حق و صـلاح واقعی سـر چشـمه می گیرد نه از خواست و تمایل اکثریت مردم یا دلخواه یک فرد توانا و فرمانروا).

اساس این برنامه وسـیع گرامی ترین کلمه حق که ایمان به خـدای یگانه باشـد، قرار داده شـد و همه اصول و معارف از توحید استنتاج گردیده است و از آن پس پسندیده ترین اخلاق انسانی از اصول معارف استنتاج و جزء برنامه شده است.

و از آن پس کلیات و جزئیات بیرون از شـمار اعمال انسانی و اوضاع و احوال فردی و اجتماعی بشـر، بررسی و وظایف مربوط به آنها که از یگانه پرستی سرچشمه می گیرد تنظیم گشته است.

در آیین اسـلام ارتباط و اتصال میان اصول و فروع به نحوی است که هر حکم فرعی از هر باب باشـد اگر تجزیه و تحلیل شود به همان کلمه توحید تنها بر می گردد و کلمه توحید نیز با ترکیب همان احکام و مقررات فرعی حاصل می شود.

البته گذشـته از تنظیم نهـایی، چنین آیین پهناوری با چنین وحـدت و ارتباط حتی تنظیم فهرست ابتـدایی آن نیز از نیروی عادی یک نفر از بهترین حقوقدانان جهان در حال عادی بیرون است چه برسد به کسی که در زمان ناچیزی در میان هزاران گرفتاری جانی و مالی و شخصی و عمومی و جنگهای خونین

و کارشکنیهای خارجی و داخلی قرار گیرد و بالأخره در برابر جهانی تنها بیفتد.

گذشته از اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آموزگاری ندیده بود و خواند و نوشتن یاد نگرفته بود و پیش از دعوت (۲۳) دو سوم زندگی خود را در میان قومی به سر برده بود که از فرهنگ عاری بودند و بویی از مدنیت و حضارت نشنیده بودند و در زمینی بی آب و علف و هوایی سوزان با پست ترین شرایط زندگی می کردند و هر روز زیر سلطه یکی از دول همجوار خود می رفتند.

گذشته از اینها قرآن کریم از راه دیگر، تحدی می کند و آن این است که این کتاب تدریجا با شرایطی کاملا- مختلف و گوناگون از گرفتاری و آسودگی و جنگ و صلح و قدرت و ضعف و غیر آنها در مدت ۲۳ سال نازل شده است، اگر از جانب خدا نبود و ساخته و پرداخته بشر بود، تناقض و تضاد بسیاری در آن پدید می آمد و ناگزیر آخر آن از اولش بهتر و مترقی تر بود چنانکه لازمه تکامل تدریجی بشر همین است و حال آنکه آیات مکی این کتاب با آیات مدنی آن یکنواخت می باشد و آخرش از اولش متفاوت نیست و کتابی است متشابه الاجزاء و در قدرت بیان حیرت انگیز خود به یک نسق (۲۴) می باشد.

## پی نوشتها

۱ یعنی:

«خدایی که به هر چیزی آفرینش ویژه اش را داده و پس از آن راهنمایی کرده (به سوی هدف زندگی و آفرینش)»

(سوره طه، آیه ۵۰)

۲ سوره اعلی، آیه. ۳۲

۳ یعنی:

«هر کدام هدف و غایتی دارد که آن را در پیش می گیرد»

(سوره بقره، آیه ۱۴۸)

۴ یعنی:

«ما آسمانها و

زمین و آنچه را که در میان آنهاست برای اینکه بازی کنیم، نیافریدیم (بی هدف نیستند)، نیافریدیم آنها را مگر با آفرینش حق (هدف و غرضی در میان است) ولی بیشتر مردم نمی دانند»

(سوره دخان، آیه ۳۹)

۵ افراد انسان حتی ساده ترین و بی فکرترین آنان به حسب طبع، دوست دارد که جهان انسانی، وضعی داشته باشد که همه با آسایش و صلح و صفا زندگی کنند و از نظر فلسفی خواستن و میل و رغبت و اشتها، اوصافی هستند اضافی و ارتباطی و به دو طرف قائمند مانند خواهان و خواسته و دوست دارنده و دوست داشته شده و روشن است اگر دوست داشتنی امکان نداشت، دوست داشتن آن معنا نداشت و بالأخره همه این گونه به درک نقص برمی گردد و اگر کمال امکان نداشت، نقص معنا نداشت.

۶ یعنی:

«ما معیشت و زندگی مردم را در میانشان قسمت نمودیم (هر فرد متکفل بخشی از آن است) و برخی از ایشان را برتری دادیم تا بعضی از ایشان بعضی را تحت تسخیر بیاورند (چنانکه هر یک از کارگر و کارفرما با موقع اختصاص خود، دیگری را مسخر دارد و همچنین رئیس و مرؤوس و موجر و مستأجر و خریدار و فروشنده)»

(سوره زخرف، آیه ۳۲)

۷ یعنی:

«انسان، هلوع (حریص) آفریده شده وقتی که به وی شر و ناگواری مس کرد (رسید) جزع و وقتی که خیری به او برسد، دیگران را منع می کند»

(سوره معارج، آیه ۲۱)

۸ یعنی:

«ما وحی کردیم به سوی تو چنانکه وحی کردیم به سوی نوح و پیغمبرانی که بعد از او بودند ... پیغمبرانی که نوید دهندگان و ترسانندگان بشر بودند برای اینکه پس از فرستادن پیغمبران، مردم

بر خدا حجتی نداشته باشند (بدیهی است که اگر عقل در اتمام حجت خدا کافی بود، حاجتی به پیغمبران در اتمام حجت نبود)»

(سوره نساء، آیه ۱۶۲)

۹ یعنی:

«و پیغمبران را به سوی خود جمع آوری کردیم (به غیر ما نمی پردازند و از غیر ما اطاعت نمی کنند) و به راهی راست رسانیدیم»

(سوره انعام، آیه ۸۷)

۱۰ یعنی:

«تنها اوست که داننده غیب است و به غیب خود کسی را مسلط نمی کند مگر پسندیدگان را از پیغمبران و در این صورت از پس و پیش او (پیغمبر یا وحی) مراقبت کامل و رصدی به راه می اندازد که محققاً پیامهای خدای خود را برسانند»

(سوره جن، آیه ۲۶ ۲۸)

۱۱ به مقدمه کتاب مراجعه شود.

۱۲ یعنی:

«و فرستادیم کتاب (قرآن) را به سوی تو به حق در حالی که کتابی (مانند تورات و انجیل) را که در برابر خود دارد تصدیق می کند و تسلط و برتری دارد نسبت به آن»

(سوره مائده، آیه ۴۸)

۱۳ یعنی:

«و تحقیقا قرآن کتابی است گرامی و از حریم خود منع کننده که هیچ باطلی را از پس و پیش نمی پذیرد»

(سوره حم سجده، آیه ۴۱ و ۴۲)

۱۴ یعنی:

«محمد پدر کسی از شماها نیست بلکه پیغمبر خدا و ختم کننده پیغمبران می باشد»

(سوره احزاب، آیه ۴۰)

۱۵ یعنی:

«و نازل کردیم به سوی تو کتاب را در حالی که روشن کننده هر چیز است». (سوره نحل، آیه ۸۹)

۱۶ یعنی:

«خدا تشریع فرمود برای شما از دین آنچه به نوح علیه السلام توصیه شده و آنچه را که به خودت وحی کردیم و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام توصیه شده است»

(سوره شوری، آیه ۱۳)

آیه در مقام امتنان است و معلوم است در این صورت

اگر غیر از این پنج تن که در آیه ذکر شده اند اگر پیغمبر دیگری صاحب شریعت بود ذکر می شد.

۱۷ یعنی:

«و وقتی که از پیغمبران پیمانشان را گرفتیم و از تو و ابراهیم و موسی و عیسی و از ایشان پیمان محکمی گرفتیم»

(سوره احزاب، آیه ۷)

۱۸ در روایت مشهور می فرماید:

«الفقر فخری»

(در مطالب این فصل به کتاب سیره ابن هشام، سیره حلبی، بحار، ج ۶ و غیر آن مراجعه شود)

۱۹ چنانکه می فرماید:

فلیأتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین

یعنی:

«اگر راست می گویند سخنی مانند قرآن بیاورند»

(سوره طور، آیه ۳۴)

۲۰ چنانکه می فرماید:

ام یقولون افتراه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله یعنی:

«بلکه می گویند:

محمد قرآن را به خدا تهمت بسته، بگو بنا بر این، ده سوره افترایی مانند قرآن بیاورید و از هر که می توانید استمداد کنید»

(سوره هود، آیه ۱۳)

۲۱ چنانکه می فرماید:

ام یقولون افتراه قل فأتوا بسوره مثله

یعنی:

«بلکه می گویند:

قرآن دروغی است که به خدا بسته، بگو بنابراین، یک سوره مانند قرآن بیاورید»

(سوره یونس، آیه ۳۸)

۲۲ چنانکه از یکی از سخنوران عرب نقل می کنند:

فقال ان هذا الا سحر یؤثر ان هذا الا قول البشر

یعنی:

«(ولید پس از فکر بسیار، پشت به حق کرده و سرکشی نموده) گفت:

این قرآن جز سحر (جذاب) نیست این قرآن جز سخن بشر نیست»

(سوره مدثر، آیه ۲۴ و ۲۵)

۲۳ چنانکه از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

فقد لبثت فیکم عمرا من قبله افلا تعقلون

یعنی:

«من در میان شما پیش از نبوت و نزول قرآن، عمری بوده و گذرانیده ام آیا تعقل نمی کنید؟»

(سوره یونس، آیه ۱۶)

و می فرماید:

و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب و لا تخطه بیمینک

یعنی:

«تو پیش از نزول قرآن نوشته ای را

نمی خواندی و به دست خود نمی نوشتی»

(سوره عنکبوت، آیه ۴۸)

و باز می فرماید:

و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله

یعنی:

«و اگر از قرآنی که به بنده خودمان نازل کردیم در شک می باشید، یک سوره از شخصی که در شرایط وجود (نخواندن و ننوشتن و مربی ندیدن) مانند محمد باشد بیاورید تا معلوم شود که قرآن سخن خدا نیست»

(سوره بقره، آیه ۲۳)

۲۴ چنانکه می فرماید:

افلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا.

یعنی:

«آیا در قرآن تدبر نمی کنند و اگر از پیش غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری می یافتند»

(سوره نساء، آیه ۸۲)

### ۳ معاد شناسی ترکیب انسان از روح و بدن

کسانی که به معارف اسلامی تا اندازه ای آشنایی دارند می دانند که در خلال بیانات کتاب و سنت، سخن روح و جسم یا نفس و بدن بسیار به میان می آید و یا اینکه تصور جسم و بدن که به کمک حس درک می شود تا اندازه ای آسان است و تصور روح و نفس، خالی از ابهام و پیچیدگی نیست. اهل بحث از متکلمین و فلاسفه شیعه و سنی در حقیقت «روح»، نظریات مختلفی دارند ولی تا اندازه ای مسلم است که روح و بدن در نظر اسلام دو واقعیت مخالف همدیگر می باشند. بدن به واسطه مرگ، خواص حیات را از دست می دهد و تدریجا متلاشی می شود ولی روح نه این گونه است بلکه حیات بالإصاله از آن روح است و تا روح به بدن متعلق است، بدن نیز از وی کسب حیات می کند و هنگامی که روح از بدن مفارقت نمود و علقه خود را برید (مرگ) بدن از کار می افتد و «روح» همچنان به حیات خود ادامه می دهد. آنچه

با تـدبر در آیات قرآن کریم و بیانات ائمه اهل بیت علیهم السـلام به دست می آیـد این است که روح انسانی پدیـده ای اسـت غیر عادی که با پدیده بدن، یک نوع همبستگی و یگانگی دارد. خدای متعال در کتاب خود می فرماید:

لقـد خلقنـا الانسـان من سـلاله من طین ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین ثم خلقنا النطفه علقه و خلقنا العلقه مضـغه فخلقنا المضـغه عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر (۱)

یعنی:

«تحقیقا ما انسان را از خلاصه ای که از گل گرفته شده بود آفریدیم، سـپس او را نطفه ای قرار دادیم در جایگاه آرامی، سپس نطفه را خونی بسـته کردیم پس خون بسته را گوشتی جویده شده کردیم، سپس گوشت جویده شده را استخوان هایی کردیم، پس استخوانها را گوشت پوشانیدیم پس از آن او را آفریده دیگری بی سابقه قرار دادیم».

از سیاق آیات روشن است که صدر آیات، آفرینش تدریجی مادی را وصف می کند و در ذیل که به پیدایش روح یا شعور و اراده اشاره می کند آفرینش دیگری را بیان می کند که با نوع آفرینش قبلی مغایر است.

و در جای دیگر در پاسخ اسـتبعاد منکرین معاد به این مضـمون که انسان پس از مرگ و متلاشـی شدن بدن و گم شدن او در میان اجزای زمین چگونه آفرینش تازه ای پیدا کرده انسان نخستین می شود، می فرماید:

«بگـو فرشـته مرگ، شـما را از ابـدانتان می گیرد پس از آن به سـوی خـدای خودتـان بر می گردیـد، یعنی آنچه پس از مرگ متلاشـی گشـته و در میان اجزای زمین گم می شود، بدنهای شـماست ولی خودتان (ارواح) به دست فرشـته مرگ از بدنهایتان گرفته شده اید و پیش ما محفوظید» (۲).

گذشته از این

گونه آیات، قرآن کریم با بیانی جامع، مطلق روح را غیر مادی معرفی می کند، چنانکه می فرماید:

«از تو حقیقت روح را می پرسند بگو روح از سنخ امر خدای من است» (۳).

و در جای دیگر در معرفی امر خود می گوید:

«امر خدا وقتی که چیزی را خواست این است و بس که بفرماید بشو، آن چیز بی توقف می شود و ملکوت هر شیء همین است» (۴).

و مقتضای این آیات آن است که فرمان خدا در آفرینش اشیاء، تدریجی نیست و در تحت تسخیر زمان و مکان نمی باشد، پس روح که حقیقتی جز فرمان خداوند ندارد مادی نیست و در وجود خود خاصیت مادیت را که تدریج و زمان و مکان است ندارد.

## بحث در حقیقت «روح» از نظر دیگران

کنجکاوی عقلی نیز نظریه قرآن کریم را درباره روح، تأیید می کند. هر یک از ما افراد انسان از خود حقیقتی را درک می نماید که از آن به «من» تعبیر می کند و این درک، پیوسته در انسان موجود است، حتی گاهی سر و دست و پا و سایر اعضا حتی همه بدن خود را فراموش می کند ولی تا خود هست، خود «من» از درک او بیرون نمی رود این (مشهود) چنانکه مشهود است قابل انقسام و تجزی نیست و با اینکه بدن انسان پیوسته در تغییر و تبدیل است و امکنه مختلف برای خود اتخاذ می کند و زمانهای گوناگون بر وی می گذرد، حقیقت نامبرده «من» ثابت است و در واقعیت خود تغییر و تبدیل نمی پذیرد و روشن است که اگر مادی بود خواص مادیت را که انقسام و تغییر زمان و مکان می باشد می پذیرفت.

آری بدن همه این خواص را می پذیرد و بواسطه ارتباط و تعلق روحی این خواص

به روح نیز نسبت داده می شود ولی با کمترین توجهی برای انسان آفتابی می شود که این دم و آن دم و از اینجا و آنجا و این شکل و آن شکل و این سوی و آن سوی، همه از خواص بدن می باشد و روح از این خواص منزه است و هر یک از این پیرایه ها از راه بدن به وی می رسد.

نظیر این بیان در خاصه درک و شعور «علم» که از خواص «روح» است جاری می باشد و بدیهی است که اگر علم خاصه مادی بود به تبع ماده انقسام و تجزی و زمان و مکان را می پذیرفت.

البته این بحث عقلی دامنه دراز و پرسشها و پاسخهای بسیاری به دنبال خود دارد که از گنجایش این کتاب بیرون است و این مقدار از آن بحث در اینجا به عنوان اشاره گذاشته شد و برای استقصای بحث باید به کتب فلسفی اسلامی مراجعه نمود.

## مرگ از نظر اسلام

در عین اینکه نظر سطحی، مرگ انسان را نابودی وی فرض می کند و زندگی انسان را تنها همین زندگی چند روزه که در میان زایش و در گذشت، محدود می باشد، می پندارد، اسلام مرگ را انتقال انسان از یک مرحله زندگی به مرحله دیگری تفسیر می نماید. به نظر اسلام، انسان زندگانی جاویدانی دارد که پایانی برای آن نیست و مرگ که جدایی روح از بدن می باشد، وی را وارد مرحله دیگری از حیات می کند که کامروایی و ناکامی در آن بر پایه نیکوکاری و بد کاری در مرحله زندگی پیش از مرگ استوار می باشد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«گمان مبرید که با مردن نابود می شوید بلکه از خانه ای به خانه

دیگری منتقل می شوید» (۵).

## برزخ

طبق آنچه از کتاب و سنت استفاده می شود انسان در فاصله میان مرگ و رستاخیز عمومی، یک زندگانی محدود و موقتی دارد که برزخ و واسطه میان حیات دنیا و حیات آخرت است (۶).

انسان پس از مرگ از جهت اعتقاداتی که داشته و اعمال نیک و بدی که در این دنیا انجام داده مورد باز پرسی خصوصی قرار می گیرد و پس از محاسبه اجمالی، طبق نتیجه ای که گرفته شد به یک زندگی شیرین و گوارا یا تلخ و ناگوار محکوم گردیده با همان زندگی در انتظار روز رستاخیز عمومی به سر می برد (۷).

حال انسان در زندگی برزخی بسیار شبیه است به حال کسی که برای رسیدگی اعمالی که از وی سر زده به یک سازمان قضایی احضار شود و مورد بازجویی و باز پرسی قرار گرفته به تنظیم و تکمیل پرونده اش بپردازند، آنگاه در انتظار محاکمه در بازداشت به سر برد.

روح انسان در برزخ، به صورتی که در دنیا زندگی می کرد، بسر می برد اگر از نیکان است از سعادت و نعمت و جوار پاکان و مقربان درگاه خدا بر خوردار می شود و اگر از بدان است در نقمت و عذاب و مصاحبت شیاطین و پیشوایان ضلال می گذراند. خدای متعال در وصف حال گروهی از اهل سعادت می فرماید:

و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا به هم من خلفهم ان لا خوف علیهم و لا یحزنون یستبشرون بنعمه من الله و فضل و ان الله لا یضیع اجر المؤمنین (۸).

یعنی:

«البته گمان مبر (ای پیغمبر) کسانی

که در راه خدا کشته شده اند، مرده اند بلکه زنده اند و پیش خدای خودشان (در مقام قرب) روزی داده می شوند از آنچه خدا از فضل خود به ایشان داده شاد هستند و به کسانی از مؤمنین که به دنبالشان می باشند و هنوز به ایشان نرسیده اند مژده می دهند که هیچگونه ترس و اندوهی بر ایشان نیست. مژده می دهند با نعمت و فضل (وصف نشدنی) خدا و اینکه خدا مزد و پاداش مؤمنان را ضایع و تباه نمی کند».

و در وصف حال گروهی دیگر که در زندگی دنیا از مال و ثروت خود استفاده مشروع نمی کنند، می فرماید:

حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمه هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون (۹).

یعنی:

«تا آن دم که به یکی از آنان مرگ می رسد می گوید خدایا!

مرا (به دنیا) برگردانید شاید در ترکه خود کار نیکی انجام دهم، نه هرگز این سخنی است که او می گوید (به سخنش گوش داده نمی شود) و در پیش شان برزخی است که تا روز رستاخیز ادامه دارد».

## روز قیامت رستاخیز

در میان کتب آسمانی، قرآن کریم تنها کتابی است که از روز «رستاخیز» به تفصیل سخن رانده و در عین اینکه تورات نامی از این روز به میان نیاورده و انجیل جز اشاره مختصری ننموده در قرآن کریم در صدها مورد با نامهای گوناگون، روز رستاخیز را یاد کرده و سرنوشتی را که جهان و جهانیان در این روز دارند، گاهی به اجمال و گاهی به تفصیل بیان نموده است.

و بارها تذکر داده که ایمان به روز جزا (روز رستاخیز) همتراز ایمان به خدا و یکی از اصول سه گانه اسلام

است که فاقد آن (منکر معاد) از آیین اسلام خارج و سرنوشتی جز هلاکت ابدی ندارد.

و حقیقت امر نیز همین است، زیرا اگر از جانب خدا حسابی در کار و جزاء و پاداشی در پیش نباشد، دعوت دینی که مجموعه ای از فرمانها خدا و اوامر و نواهی اوست، کمترین اثری در بر نخواهد داشت و وجود و عدم دستگاه نبوت و تبلیغ در اثر، مساوی خواهدبود بلکه عدم آن بر وجودش رجحان خواهد داشت، زیرا پذیرفتن دین و پیروی از مقررات شرع و آیین، خالی از کلفت و سلب آزادی نیست و در صورتی که متابعت آن اثری در بر نداشته باشد هرگز مردم زیر بار آن نخواهند رفت و از آزادی طبیعی دست بر نخواهند داشت.

و از اینجا روشن می شود که اهمیت تذکر و یاد آوری روز رستاخیز، معادل با اهمیت اصل دعوت دینی است.

و هم از اینجا روشن می شود که ایمان به روز جزاء مهمترین عاملی است که انسان را به ملازمت تقوا و اجتناب اخلاق ناپسندیده و گناهان بزرگ وادار می کند چنانکه فراموش ساختن یا ایمان نداشتن به آن، ریشه اصلی هر بزه و گناهی است. خدای متعال در کتاب خود می فرماید:

ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب (۱۰)

یعنی:

«کسانی که از راه خدا بیرون رفته و گمراه می شوند، برای ایشان عذابی است سخت در مقابل اینکه روز حساب را فراموش کردند».

چنانکه پیداست در آیه کریمه، فراموشی روز حساب منشأ هر گمراهی گرفته شده است. تأمل در آفرینش انسان و جهان و همچنین در غرض و هدف شرایع آسمانی در پیش بودن چنین روزی (روز رستاخیز) را

روشن می سازد.

ما وقتی در کار هایی که در آفرینش تحقق می پذیرد، دقیق می شویم می بینیم که هیچ کاری (که به طور ضرورت به نوعی از حرکت نیز مشتمل است) بدون غایت و هدف ثابت انجام نمی یابد و هرگز خود کار به طور اصالت و استقلال مقصود و مطلوب نیست بلکه پیوسته مقدمه هدف و غایتی است و بپاس آن مطلوب می باشد حتی در کار هایی که به نظر سطحی بی غرض شمرده می شوند مانند افعال طبیعی و بازیهای بچگانه و نظایر آنها اگر به دقت نگاه کنیم غایتها و غرض هایی مناسب نوع کار می یابیم چنانکه در کارهای طبیعی که عموما از قبیل حرکت می باشد غایتی که حرکت به سوی آن است غایت و غرض آن است و در بازیهای بچگانه مناسب نوع بازی غایتی است خیالی و وهمی که مطلوب از بازی همانا رسیدن بدان است.

البته آفرینش انسان و جهان، کار خداست و خدا منزه است از اینکه کار بیهوده و بی هدف انجام دهد و دائما بیافریند و روزی دهد و بمیراند و باز بیافریند و روزی دهد و بمیراند و همچنین درست کند و به هم زند بی اینکه از این آفرینش غایت ثابتی را بخواهد و غرض پا بر جایی را تعقیب کند.

پس ناچار برای آفرینش جهان و انسان، هدف و غرض ثابتی در کار است و البته سود و فائده آن به خدای بی نیاز نخواهد برگشت و هر چه باشد به سوی آفریده ها عاید خواهد شد، پس باید گفت که جهان و انسان به سوی یک آفرینش ثابت و وجود کاملتری متوجهند که فنا و زوال نپذیرد.

و نیز وقتی که از نظر تربیت دینی در

حال مردم دقیق می شویم می بینیم که در اثر راهنمائی خدایی و تربیت دینی، مردم به دون گروه نیکوکاران و بدکاران منقسم می شوند، با این حال در این نشأه زندگی تمیز و امتیازی در کار نیست بلکه بالعکس و علی الاغلب پیشرفت و موفقیت از آن بدکاران و ستمکاران می باشد و نیکوکاری توأم با گرفتاری و بدگذرانی و هر گونه محرومیت و ستمکشی می باشد.

در این صورت، مقتضای عدل الهی آن است که نشأه دیگری وجود داشته باشد که در آن نشأه هر یک از دو دسته نامبرده جزای عمل خود را بیابند و هر کدام مناسب حال خود زندگی کنند. خدای متعال در کتاب خود به این دو حجت اشاره نموده می فرماید:

و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لا عبین ما خلقناهما الا بالحق و لکن اکثرهم لا یعلمون (۱۱).

یعنی:

«ما آسمان و زمین و آنچه را که در میان آنهاست بیهوده نیافریدیم [آنها را جز به حق و از روی حکمت و مصلحت خلق نکردیم و لکن اکثر این مردم آگاه نیستند] (این احتمال دور از خرد، گمان کسانی است که به خدا کافر شدند، وای به حال این کافران از آتش که به کفار وعده داده شده! آیا ما کسانی را که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند مانند کسانی قرار خواهیم داد که در زمین افساد می کنند؟ یا پرهیزکاران را مانند اهل فجور قرار خواهیم داد؟)».

و در جای دیگر که هر دو حجت را در یک آیه جمع نموده، می فرماید:

ام حسب الذین اجترحوا السیئآت ان نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا الصالحات سواء محیاهم و مماتهم ساء ما یحکمون و خلق الله السموات

و الارض بالحق و لتجزی کل نفس بما کسبت و هم لا یظلمون (۱۲).

یعنی:

«آیا کسانی که به جرم و جنایتها پرداخته اند، گمان می برند که ما آنان را مانند کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده انـد قرار خواهیم داد؟ به طوری که زنـدگی و مرگشان برابر باشـد، بد حکمی است که می کنند! خدا آسـمانها و زمین را آفرید به حق (نه بیهوده) و برای اینکه هر نفس به آنچه با عمل خود کسب کرده جزا داده شود بی اینکه به مردم ستم شود».

## بیان دیگر

در بحث ظـاهر و بـاطن قرآن در بخش دوم کتـاب اشـاره کردیم که معارف اسـلامی در قرآن کریم، از راههای گوناگون بیان شده است و راههای نامبرده به طور کلی به دو طریق ظاهر و باطن منقسم می شود.

بیان از طریق ظاهر بیانی است که مناسب سـطح افکار ساده عامه می باشـد به خلاف طریق باطن که اختصاص به خاصه دارد و با روح حیات معنوی درک می شود.

بیانی که از طریق ظاهر سرچشـمه می گیرد خـدای متعال را فرمانروای علی الاطلاق جهان آفرینش معرفی می کنـد که سراسـر جهان ملک اوست، خداوند جهان فرشـتگان بسـیار بیرون از شـمار آفرید که فرمانبران و مجریان اوامری هستند که به هر سوی جهان صادر می فرماید و هر بخش از آفرینش و نظام آن ارتباط به گروه خاصی از فرشتگان دارد که موکل آن بخش هستند.

نوع انسان از آفریـدگان و بندگان او هسـتند که باید از اوامر و نواهی او پیروی و فرمانبرداری کنند و پیغمبران حاملان پیامها و آورنده شرایع و قوانین او هستند که به سوی مردم فرستاده و جریان آنها را خواسته است. خدای متعال از

این روی که به ایمان و اطاعت، وعـده ثواب و پاداش نیک داده و به کفر و معصـیت، وعیـد عقاب و سـزای بـد داده و چنانکه فرمـوده، خلـف وعـده نخواهـد نمود و از این روی که عـادل است و مقتضـای عـدل او این است که در نشـأه دیگری دو گروه نیکوکاران و بدکاران را که در این نشأه، موافق خوبی و بدی خود زندگی نمی کنند از هم جدا کرده خوبان را زندگی خوب و گوارا و بدان را زندگی بد و ناگوار عطا نماید.

خـدای متعال به مقتضای عـدل خود و وعده ای که فرموده گروه انسان را که در این نشأه می باشـند بدون اسـتثنا پس از مرگ دوبـاره زنـده می کنـد و به جزئیات اعتقادات و اعمالشان رسـیدگی حقیقی می نمایـد و میان ایشان بحق قضاوت و داوری می فرمایـد و در نتیجه حق هر ذی حق را به وی می رسانـد و داد هر مظلومی را از ظـالمش می گیرد و پـاداش عمل هر کس را به خودش می دهد، گروهی به بهشت جاودان و گروهی به دوزخ جاودان محکوم می شوند.

این بیان ظاهری قرآن کریم است و البته راست و درست می باشد ولی از موادی که مولود تفکر اجتماعی انسان است تألیف و تنظیم شده تا فایده اش عمومی تر و شعاع عملش وسیعتر باشد.

کسانی که در ساحت حقایق جای پای و به زبان باطنی قرآن کریم تا اندازه ای آشـنایی دارند، از این بیانات مطالبی می فهمند که بسی بالاتر از سطح فهم ساده و همگانی است و قرآن کریم نیز در خلال بیانات روان خود گاهگاهی به آنچه مقصد باطنی این بیانات است، گوشه ای می زند.

قرآن با اشاره های گوناگون خود، اجمالا می رساند که جهان

آفرینش بـا همه اجزای خود که یکی از آنها انسان است، با سـیر تکوینی خود (که پیوسـته رو به کمال است) به سوی خـدا در حرکت است و روزی خواهد رسـید که به حرکت خود خاتمه داده، در برابر عظمت و کبریای خدایی، اِنِّیَّت و استقلال خود را به کلی از دست می دهد.

انسان نیز که یکی از اجزای جهان و تکامل اختصاصی وی از راه شعور و علم است، شتابان به سوی خدای خود در حرکت می باشـد و روزی که حرکت خود را به آخر رسانیـد حقانیت و یگانگی خدای بیگانه را عیانا مشاهده خواهد نمود. او خواهد دید که قدرت و ملک و هر صـفت کمال در انحصار ذات مقدس خداوندی است و از همین راه حقیقت هر شـیء چنانکه هست بر وی مکشوف خواهد شد.

این نخستین منزل از جهان ابدیت است، اگر انسان به واسطه ایمان و عمل صالح در این جهان ارتباط و اتصال و الفت و انس با خدا و نزدیکان او داشـته باشد با سـعادتی که هرگز به وصف نمی آید در جوار خدای پاک و صحبت پاکان عالم بالا بسر می برد و اگر به واسـطه دلبسـتگی و پایبندی به زندگی این جهان و لذایذ گذران و بی پایه آن از عالم بالا بریده و انس و الفتی به خدای پاک و پاکان درگاهش نداشته باشد گرفتار عذابی دردناک و بدبختی ابدی خواهد شد.

درست است که اعمال نیک و بد انسان در این نشأه گذران است و از میان می رود ولی صور اعمال نیک و بد در باطن انسان مستقر می شود و هر جا برود همراه اوست و سرمایه زندگی شیرین یا

تلخ آینده او می باشد. مطالب گذشته را می توان از آیات ذیل استفاده نمود، خدای متعال می فرماید:

ان الی ربک الرجعی (۱۳)

یعنی:

«برگشت مطلقا به سوی خدای توست».

و می فرماید:

الا الی الله تصیر الامور (۱۴)

یعنی:

«آگاه باشید همه امور به سوی خدا برمی گردد» و می فرماید:

و الامر یومئذ لله (۱۵)

یعنی:

«امروز امر یکسره از آن خداست».

یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی (۱۶)

یعنی:

«ای نفس که اطمینان و آرامش یافته ای (با یاد خدا) به سوی خدای خود برگرد، در حالی که خشنودی و از تو خشنود شده، پس داخل شو در میان بندگان من و داخل شو در بهشت من».

و در حکایت خطابی که روز قیامت به بعضی از افراد بشر می شود می فرماید:

لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید (۱۷)

یعنی:

«تو از اینها که مشاهده می کنی در غفلت بوده ای اینک پرده را از پیش چشمت برداشتیم و در نتیجه چشم تو امروز تیزبین است».

در مورد تأویل قرآن کریم (حقایقی که قرآن کریم از آنها سرچشمه می گیرد) می فرماید:

هل ینظرون الا تأویله یوم یأتی تأویله یقول الـذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شـفعاء فیشـفعوا لنا او نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل قد خسروا انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون (۱۸).

یعنی:

«آیا کسانی که قرآن را نمی پذیرند، جز تأویل آن چیزی را منتظرند روزی که تأویلش مشـهود می شود، کسانی که قبلا آن را فراموش کرده اند خواهند گفت:

پیغمبران خدای ما، به حق آمدند پس آیا برای ما نیز شـفاعت کنندگان ی هسـتند که برای ما شـفاعت کنند یا اینکه برگردانده شویم (به دنیا) و عملی غیر از آن

عمل که انجام می دادیم، انجام دهیم؟ اینان نفسهای خود را زیان کردند و افترایی که می بستند گم نمودند».

و می فرماید:

یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین (۱۹).

یعنی:

«در چنین روزی خدا پاداش واقعی ایشان را می دهد و می دانند که خدا واقعیتی آشکار و بی پرده است و بس».

و می فرماید:

یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه (۲۰).

یعنی:

«ای انسان تو با رنج به سوی خدای خود در کوشش می باشی پس او را ملاقات خواهی کرد».

و می فرماید:

من کان یرجوا لقاء الله فإن اجل الله لآت (۲۱)

یعنی:

«هر که ملاقات خدا را امیدوار باشد موقعی را که خدا برای ملاقات مقرر فرموده خواهد آمد».

و می فرماید:

فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعباده ربه احدا (۲۲).

یعنی:

«پس هر که به ملاقات خدای خود امیدوار باشد باید عمل صالح (کار سزاوار) بکند و در پرستش خدای خود کسی را شریک ننماید».

و می فرماید:

یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی (۲۳).

و می فرماید:

فاذا جاءت الطامه الکبری یوم یتذکر الإنسان ما سعی و برزت الجحیم لمن یری فاما من طغی و آثار الحیوه الدنیا فان الجحیم هی المأوی و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنه هی المأوی (۲۴).

یعنی:

«وقتی که بزرگترین داهیه (روز رستاخیز) رسید روزی که انسان هر گونه تلاش و کوشش خود را به یاد می آورد و آتشی که برای عذاب روشن شده آشکار گردید، (مردم دو گروه می شوند) اما کسی که طغیان نموده و زندگی دنیا را برای خود انتخاب نمود، آتش نامبرده جایگاه اوست و اما کسی که از مقام خدای خود

ترسیده و نفس خود را از هوای دلخواه ناپسند نهی کرد، بهشت جایگاه اوست و بس».

و در بیان هویت جزای اعمال می فرماید:

یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون (۲۵).

یعنی:

«ای کسانی که کافر شدید اعتذار مجویید، امروز (روز رستاخیز) جزایی که به شما داده می شود همان خود اعمالی است که انجام می دادید».

## استمرار و توالی آفرینش

این جهان آفرینش که مشهود ماست، عمر بی پایان ندارد و روزی خواهد رسید که بساط این جهان و جهانیان برچیده شود چنانکه قرآن همین معنا را تأیید می کند، خدای متعال می فرماید:

ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمی (۲۶).

یعنی:

«نیافریدم آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست مگر بحق و اجل معین (برای مدت محدود و معینی که نام برده شده است)».

و آیا پیش از پیدایش این جهان فعلی و نسل موجود انسانی، جهان دیگری آفریده شده و انسانی بوده است؟

آیا پس از بر چیده شدن بساط جهان و جهانیان که قرآن کریم نیز از آن خبر می دهد، جهان دیگری به وجود خواهد آمد و انسانی آفریده خواهد شد، پرسش هایی است که پاسخ صریح آنها را در قرآن کریم نمی توان یافت، جز اشاراتی، ولی در روایاتی که از ائمه اهل بیت نقل شده، به این پرسشها پاسخ مثبت داده شده است (۲۷)

## پی نوشتها

۱ سوره مؤمنون، آیه ۱۲. ۱۴

۲ سوره سجده، آیه. ۱۱

۳ سوره اسری، آیه. ۸۵

۴ سوره یس، آیه. ۸۳

۵ بحار، ج ۳، ص ۱۶۱ از اعتقادات صدوق.

۶ و ۷ بحار، ج ۲، باب البرزخ.

۸ سوره آل عمران، آیه. ۱۶۹

۹ سوره مؤمنون، آیه ۹۹ و ۱۰۰

۱۰ سوره ص، آیه. ۲۶

۱۱ سوره دخان، آیه. ۳۸

۱۲ سوره جاثیه، آیه ۲۱ و ۲۲

۱۳ سوره علق، آیه. ۸

۱۴ سوره شوری، آیه. ۵۳

۱۵ سوره انفطار، آیه. ۱۹

۱۶ سوره فجر، آیه ۲۷. ۳۰

۱۷ سوره ق، آیه. ۲۲

۱۸ سوره اعراف، آیه. ۵۳

۱۹ سوره نور، آیه. ۲۵

۲۰ سوره انشقاق، آیه. ۶

۲۱ سوره عنکبوت، آیه. ۵

۲۲ سوره کهف، آیه. ۱۱۰

۲۳ سوره فجر، آیه ۲۷. ۳۰

۲۴ سوره

نازعات، آیه ۳۴. ۴۱

۲۵ سوره تحریم، آیه. ۷

۲۶ سوره احقاف، آیه. ۳

۲۷ بحار چاپ کمپانی، ج ۱۴، ص ۷۹

## ۴ امام شناسی معنای امام

امام و پیشوا به کسی گفته می شود که پیش جماعتی افتاده رهبری ایشان را در یک مسیر اجتماعی یا مرام سیاسی یا مسلک علمی یا دینی به عهده گیرد و البته به واسطه ارتباطی که با زمینه خود دارد در وسعت و ضیق، تابع زمینه خود خواهد بود.

آیین مقدس اسلام (چنانکه از فصلهای گذشته روشن شد) زندگانی عموم بشر را از هر جهت در نظر گرفته، دستور می دهد، از جهت حیات معنوی مورد بررسی قرار داده و راهنمایی می کند و در حیات صوری نیز از جهت زندگی فردی و اداره آن مداخله می نماید چنانکه از جهت زندگی اجتماعی و زمامداری آن (حکومت) مداخله می نماید.

بنابر جهاتی که شمرده شد، امت و پیشوائی دینی در اسلام از سه جهت ممکن است مورد توجه قرار گیرد: از جهت حکومت اسلامی و از جهت بیان معارف و احکام اسلام و از جهت رهبری و ارشاد حیات معنوی. شیعه معتقد است که چنانکه جامعه اسلامی به هر سه جهت نامبرده نیازمندی ضروری دارد، کسی که متصدی اداره جهات نامبرده است و پیشوائی جماعت را در آن جهات به عهده دارد، از ناحیه خدا و رسول باید تعیین شود و البته پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز به امر خدا تعیین فرموده است.

## امامت و جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حکومت اسلامی

انسان با نهاد خدادادی خود بدون هیچگونه تردید، درک می کند که هرگز جامعه متشکلی مانند یک کشور یا یک شهر یا ده یا قبیله و حتی یک خانه که از چند تن انسان تشکیل یابد، بدون سرپرست و زمامداری که چرخ جامعه را به کار اندازد و اراده او به اراده های جزو حکومت کند

و هر یک از اجزای جامعه را به وظیفه اجتماعی خود وادارد، نمی تواند به بقای خود ادامه دهد و در کمترین وقتی اجزای آن جامعه متلاشی شده وضع عمومیش به هرج و مرج گرفتار خواهد شد.

به همین دلیل کسی که زمامدار و فرمانروای جامعه ای است (اعم از جامعه بزرگ یا کوچک) و به سمت خود و بقای جامعه عنایت دارد، اگر بخواهد به طور موقت یا غیر موقت از سر کار خود غیبت کند البته جانشینی به جای خود می گذارد و هرگز حاضر نمی شود که قلمرو فرمانروایی و زمامداری خود را سر خود رها کرده از بقا و زوال آن چشم پوشد.

رئیس خانواده ای که برای سفر چند روزه یا چند ماهه می خواهد خانه و اهل خانه را وداع کند، یکی از آنان را (یا کسی دیگر را) برای خود جانشین معرفی کرده امورات منزل را به وی می سپارد. رئیس مؤسسه یا مدیر مدرسه یا صاحب دکانی که کارمندان یا شاگردان چندی زیر دست دارد، حتی برای چند ساعت غیبت، یکی از آنان را به جای خود نشانیده دیگران را به وی ارجاع می کند و به همین ترتیب.

اسلام دینی است که به نص کتاب و سنت بر اساس فطرت استوار است و آیینی است اجتماعی که هر آشنا و بیگانه این نشانی را از سیمای آن مشاهده می کند و عنایتی که خدا و پیغمبر به اجتماعیت این دین مبذول داشته اند هرگز قابل انکار نبوده و با هیچ چیز دیگر قابل مقایسه نیست.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز مسئله عقد اجتماع را در هر جایی که اسلام در آن نفوذ پیدا می کرد، ترک

نمی کرد و هر شهر یا دهکده ای که به دست مسلمین می افتاد، در اقرب وقت والی و عاملی در آنجا نصب و زمام اداره امور مسلمین را به دست وی می سپرد حتی در لشکر هایی که به جهاد اعزام می فرمود، گاهی برای اهمیت مورد، بیش از یک رئیس و فرمانده به نحو ترتب برای ایشان نصب می نمود حتی در «جنگ موته» چهار نفر رئیس تعیین فرمود که اگر اولی کشته شد دومی را، و اگر دومی کشته شد سومی را و همچنین ... به ریاست و فرماندهی بشناسند.

و همچنین به مسئله جانشینی عنایت کامل داشت و هرگز در مورد لزوم، از نصب جانشین فروگذاری نمی نمود و هر وقت از مدینه غیبت می فرمود، والی به جای خود معین می کرد حتی در موقعی که از مکه به مدینه هجرت می نمود و هنوز خبری نبود، برای اداره چند روزه امور شخصی خود در مکه و پس دادن امانت هایی که از مردم پیشش بود، علی علیه السلام را جانشین خود قرار داد و همچنین پس از رحلت نسبت به دیون و کارهای شخصیش علی علیه السلام را جانشین خود نمود.

شیعه می گوید:

به همین دلیل، هرگز متصور نیست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرماید و کسی را جانشین خود قرار ندهد و سرپرستی برای اداره امور مسلمین و گردانیدن چرخ جامعه اسلامی، نشان ندهد. اینکه پیدایش جامعه ای بستگی دارد به یک سلسله مقررات و رسوم مشترکی که اکثریت اجزای جامعه آنها را عملا بپذیرند، و بقا و پایداری آن بستگی کامل دارد به یک حکومت عادله ای که اجرای کامل آنها را به عهده بگیرد، مسئله ای نیست که فطرت انسانی در

ارزش و اهمیت آن شک داشته باشد یا برای عاقلی پوشیده بماند یا فراموشش کند در حالی که نه در وسعت و دقت شریعت اسلامی می توان شک نمود و نه در اهمیت و ارزشی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای آن قائل بود و در راه آن فداکاری و از خود گذشتگی می نمود می توان تردید نمود و نه در نبوغ فکر و کمال عقل و اصابت نظر و قدرت تدبیر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (گذشته از تأیید وحی و نبوت) می توان مناقشه کرد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به موجب اخبار متواتری که عامه و خاصه در جوامع حدیث (در باب فتن و غیر آن) نقل کرده اند، از فتن و گرفتاری هایی که پس از رحلتش دامنگیر جامعه اسلامی شد و فساد هایی که در پیکره اسلام رخنه کرد، مانند حکومت آل مروان و غیر ایشان که آیین پاک را فدای ناپاکیها و بی بند و باریهای خود ساختند، تفصیلا خبر داده است و چگونه ممکن است که از جزئیات حوادث و گرفتاریهای سالها و هزاران سالهای پس از خود غفلت نکند، و سخن گوید، ولی از مهمترین وضعی که باید در اولین لحظات پس از مرگش گوید، به وجود آید غفلت کند! یا اهمال ورزد و امری به این سادگی (از یک طرف) و به این اهمیت (از طرف دیگر) به ناچیز گیرد و با اینکه به طبیعی ترین و عادی ترین کارها مانند خوردن و نوشیدن و خوابیدن، مداخله و صدها دستور صادر نموده و از چنین مسئله با ارزشی به کلی سکوت ورزیده کسی

را به جای خود تعیین نفرماید؟

و اگر به فرض محال تعیین زمامدار جامعه اسلامی در شرع اسلام به خود مردم مسلمان واگذار شده بود باز لازم بود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیانات شافی در این خصوص کرده باشد و دستورات کافی بایست بدهد تا مردم در مسئله ای که اساسا بقا و رشد جامعه اسلامی و حیات شعائر دین به آن متوقف و استوار است، بیدار و هشیار باشند.

و حال آنکه از چنین بیان نبوی و دستور دینی خبری نیست و اگر بود کسانی که پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زمام امور را به دست گرفتند مخالفتش نمی کردند در صورتی که خلیفه اول خلافت را به خلیفه دوم با وصیت منتقل ساخت و همچنین خلیفه چهارم به فرزندش وصیت نمود و خلیفه دوم خلیفه سوم را با یک شورای شش نفری که خودش اعضای آن و آیین نامه آن را تعیین و تنظیم کرده بود، روی کار آورد و معاویه امام حسن را به زور به صلح وادار نموده خلافت را به این طریق برد و پس از آن خلافت به سلطنت موروثی تبدیل شد و تدریجا شعائر دینی از جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود و غیر آنها یکی پس از دیگری از جامعه هجرت کرد و مساعی شارع اسلام نقش بر آب گردید (۱).

شیعه از راه بحث و کنجکاوی در درک فطری بشر و سیره مستمره عقلای انسان و تعمق در نظر اساسی آیین اسلام که احیای فطرت می باشد، و روش اجتماعی پیغمبر اکرم و مطالعه حوادث

اسف آوری که پس از رحلت به وقوع پیوسته و گرفتاری هایی که دامنگیر اسلام و مسلمین گشته و به تجزیه و تحلیل در کوتاهی و سهل انگاری حکومتهای اسلامی قرون اولیه هجرت بر می گردد، به این نتیجه می رسد که از ناحیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نص کافی در خصوص تعیین امام و جانشین پیغمبر رسیده است آیات و اخبار متواتر قطعی مانند آیه ولایت و حدیث غدیر (۲) و حدیث سفینه و حدیث ثقلین و حدیث حق و حدیث منزلت و حدیث دعوت عشیره اقربین و غیر آنها به این معنا دلالت داشته و دارند ولی نظر به پاره ای دواعی تأویل شده و سرپوشی روی آنها گذاشته شده است.

## در تأیید سخنان گذشته

آخرین روزهای بیماری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود و جمعی از صحابه حضور داشتند آن حضرت فرمود:

دوات و کاغذی برای من بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من (با رعایت آن) هرگز گمراه نشوید، بعضی از حاضرین گفتند:

این مرد هذیان می گوید کتاب خدا برای ما بس است!!

آنگاه هیاهوی حضار بلند شد. پیغمبر اکرم فرمود:

«برخیزید و از پیش من بیرون روید، زیرا پیش پیغمبری نباید هیاهو کنند» (۳).

با توجه به مطالب فصل گذشته و توجه به اینکه کسانی که در این قضیه از عملی شدن تصمیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جلوگیری کردند همان اشخاصی بودند که فردای همان روز از خلافت انتخابی بهره مند شدند و به ویژه اینکه انتخاب خلیفه را بی اطلاع علی علیه السلام و نزدیکانش نموده، آنان را در برابر کار انجام یافته قرار دادند آیا می توان

شک نمود که مقصود پیغمبر اکرم در حدیث بالا تعیین شخص جانشین خود و معرفی علی علیه السلام بود؟

و مقصود از این سخن ایجاد قیل و قال بود که در اثر آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از تصمیم خود منصرف شود نه اینکه معنای جدی آن (سخن نابجای گفتن از راه غلبه مرض) منظور باشد،

زیرا اولا:

گذشته از اینکه در تمام مدت بیماری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حتی یک حرف نابجا شنیده نشده و کسی هم نقل نکرده است، روی موازین دینی، مسلمانی نمی تواند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که با عصمت الهی مصون است به هذیان و بیهوده گویی نسبت دهد.

ثانیا:

اگر منظور از این سخن معنای جدیش بود، محلی برای جمله بعدی (کتاب خدا برای ما بس است) نبود و برای اثبات نابجا بودن سخن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با بیماریش استدلال می شد نه با اینکه با وجود قرآن نیازی به سخن پیغمبر نیست، زیرا برای یک نفر صحابی نبایست پوشیده بماند که همان کتاب خدا، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مفترض الطاعه و سخنش را سخن خدا قرار داده و به نص قرآن کریم مردم در برابر حکم خدا و رسول، هیچگونه اختیار و آزادی عمل ندارند.

ثالثا: این اتفاق در مرض موت خلیفه اول تکرار یافت و وی به خلافت خلیفه دوم وصیت کرد وقتی که عثمان به امر خلیفه، وصیتنامه را می نوشت، خلیفه بیهوش شد با این حال خلیفه دوم سخنی را که درباره پیغمبر اکرم صلی الله

علیه و آله و سلم گفته بود درباره خلیفه اول تکرار نکرد (۴).

گذشته از اینها خلیفه دوم در حدیث ابن عباس (۵) به این حقیقت اعتراف می نماید، وی می گوید:

من فهمیدم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می خواهد خلافت علی را تسجیل کند، ولی برای رعایت مصلحت به هم زدم. می گوید:

خلافت از آن علی بود (۶) ولی اگر به خلافت می نشست مردم را به حق و راه راست وادار می کرد و قریش زیر بار آن نمی رفتند از این روی وی را از خلافت کنار زدیم [!!!] با اینکه طبق موازین دینی باید متخلف از حق را به حق وادار نمود نه حق را برای خاطر متخلف ترک نمود، موقعی که برای خلیفه اول خبر آوردند که جمعی از قبایل مسلمان از دادن زکات امتناع می ورزند، دستور جنگ داد و گفت:

اگر عقالی را که به پیغمبر خدا می دادند به من ندهند با ایشان می جنگم (۷) و البته مراد از این سخن این بود که به هر قیمت تمام شود باید حق احیا شود البته موضوع خلافت حقه از یک عقال مهمتر و با ارزش تر بود.

### امامت در بیان معارف الهیه

در بحثهای پیغمبر شناسی گذشت که طبق قانون ثابت و ضروری هدایت عمومی، هر نوع از انواع آفرینش از راه تکوین و آفرینش به سوی کمال و سعادت نوعی خود هدایت و رهبری می شود.

نوع انسان نیز که یکی از انواع آفرینش است از کلیت این قانون عمومی مستثنا نیست و از راه غریزه واقع بینی و تفکر اجتماعی، در زندگی خود به روش خاصی باید هدایت شود که سعادت دنیا و آخرتش را تأمین نماید و به عبارت

دیگر: بایـد یک سلسـله اعتقادات و وظایف عملی را درک نموده روش زنـدگی خود را به آنها تطبیق کند تا سـعادت و کمال انسانی خود را به دست آورد و گفته شـد که راه درک این برنامه زنـدگی که به نام «دین» نامیده می شود راه عقل نیست بلکه راه دیگری است به نام «وحی و نبوت» که در برخی از پاکان جهان بشریت به نام انبیاء (پیغمبران خدا) یافت می شود!

پیغمبراننـد که وظایف انسانی مردم را به وسـیله وحی از جانب خـدا دریافت داشـته به مردم می رساننـد، تا در اثر به کار بسـتن آنهـا تـأمین سـعادت کننـد. روشن است که این دلیـل چنـانکه لزوم و ضـرورت چنین درکی را در میان افراد بشـر به ثبوت می رساند، همچنین لزوم و ضرورت پیدایش افرادی را که پیکره دست نخورده این برنامه را حفظ کنند و در صورت لزوم به مردم برسانند، به ثبوت می رساند.

چنانکه از راه عنایت خدایی لازم است اشخاصی پیدا شوند که وظایف انسانی را از راه وحی درک نموده به مردم تعلیم کنند، همچنـان لاـزم است که این وظـایف انسـانی آسـمانی برای همیشه در جهـان انسـانی محفوظ بمانـد و در صورت لزوم به مردم عرضه و تعلیم شود یعنی پیوسـته اشخاصـی وجود داشـته باشـند که دین خـدا نزدشان محفوظ باشد و در وقت لزوم به مصـرف برسد.

کسـی که متصـدی حفظ و نگهـداری دین آسـمانی است و از جانب خـدا به این سـمت اختصاص یافته «امام» نامیـده می شود چنانکه کسـی که حامل روح وحی و نبوت و متصدی اخذ و دریافت احکام و شـرایع آسمانی از جانب خدا می باشد «نبی» نام دارد و ممکن است نبوت

و امامت در یکجا جمع شوند و ممکن است از هم جدا باشند و چنانکه دلیل نامبرده عصمت پیغمبران را اثبات می کرد، عصمت ائمه و پیشوایان را نیز اثبات می کند، زیرا باید خدا برای همیشه دین واقعی دست نخورده و قابل تبلیغی در میان بشر داشته باشد و این معنا بدون عصمت و مصونیت خدایی صورت نبندد.

## فرق میان نبی و امام

دلیل گذشته در مورد دریافت داشتن احکام و شرایع آسمانی که به واسطه پیغمبران انجام می گیرد، همین قدر اصل وحی یعنی گرفتن احکام آسمانی را اثبات می کند نه استمرار و همیشگی آن را به خلاف حفظ و نگهداری آن که طبعا امری است استمراری و مداوم، و از اینجاست که لزوم ندارد پیوسته پیغمبری در میان بشر وجود داشته باشد ولی وجود امام که نگهدارنده دین آسمانی است، پیوسته در میان بشر لازم است و هرگز جامعه بشری از وجود امام خالی نمی شود، بشناسند یا نشناسند و خدای متعال در کتاب خود می فرماید:

فان یکفر بها هؤلاء فقد و کلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین (۸).

یعنی:

«و اگر به هدایت ما که هرگز تخلف نمی کند کافران ایمان نیاوردند ما گروهی را به آن موکل کرده ایم که هرگز به آن کافر نخواهند شد».

و چنانکه اشاره شد، نبوت و امامت گاهی جمع می شود و یک فرد دارای هر دو منصب پیغمبری و پیشوایی (اخذ شریعت آسمانی و حفظ بیان آن) می شود و گاهی از هم جدا می شوند چنانکه در ازمنه ای که از پیغمبران خالی است در هر عصر امام حقی وجود دارد و بدیهی است عدد پیغمبران خدا محدود و همیشه وجود نداشته اند.

خدای متعال در کتاب خود جمعی از پیغمبران را به

امامت معرفی فرموده است چنانکه درباره حضرت ابراهیم می فرماید:

و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین (۹).

یعنی:

«وقتی که خدای ابراهیم او را به کلمه هایی امتحان کرد پس آنها را تمام کرده و به آخر رسانید، فرمود:

من تو را برای مردم امام و پیشوا قرار می دهم، ابراهیم گفت و از فرزندان من، فرمود عهد و فرمان من به ستمکاران نمی رسد».

و می فرماید:

و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا (۱۰).

یعنی:

«و ما ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت و رهبری می کردند».

امامت در باطن اعمال

امام چنانکه نسبت به ظاهر اعمال مردم، پیشوا و راهنماست، همچنان در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد و اوست قافله سالار کاروان انسانیت که از راه باطن به سوی خدا سیر می کند. برای روشن شدن این حقیقت بدو مقدمه زیرین باید توجه نمود.

اول:

جای تردید نیست که به نظر اسلام و سایر ادیان آسمانی یگانه وسیله سعادت و شقاوت (خوشبختی و بدبختی) واقعی و ابدی انسان، همانا اعمال نیک و بد اوست که دین آسمانی تعلیمش می کند و هم از راه فطرت و نهاد خدادادی نیکی و بدی آنها درک می نماید و خدای متعال از راه وحی و نبوت این اعمال را مناسب طرز تفکر ما گروه بشر با زبان اجتماعی خودمان، در صورت امر و نهی و تحسین و تقبیح بیان فرموده و در مقابل طاعت و تمرد آنها، برای نیکوکاران و فرمانبرداران، زندگی جاوید شیرینی که مشتمل بر همه خواستهای کمالی انسان می باشد، نوید داده و برای بدکاران و ستمگران زندگی جاوید تلخی که متضمن هر گونه بدبختی

و ناکامی می باشد خبر داده است.

و جای شک و تردید نیست که خدای آفرینش که از هر جهت بالاتر از تصور ماست، مانند ما تفکر اجتماعی ندارد و این سازمان قراردادی آقایی و بندگی و فرمانروایی و فرمانبری و امر و نهی و مزد و پاداش در بیرون از زندگی اجتماعی ما وجود ندارد و دستگاه خدایی همانا دستگاه آفرینش است که در آن هستی و پیدایش هر چیز به آفرینش خدا طبق روابط واقعی بستگی دارد و بس.

و چنانکه در قرآن کریم (۱۱) و بیانات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشاره شده دین مشتمل به حقایق و معارفی است بالاتر از فهم عادی ما که خدای متعال آنها را با بیانی که با سطح فکر ما مناسب و با زبانی که نسبت به ما قابل فهم است، برای ما نازل فرموده است.

از این بیان باید نتیجه گرفت که میان اعمال نیک و بد و میان آنچه در جهان ابدیت از زندگی و خصوصیات زندگی هست، رابطه واقعی بر قرار است که خوشی و ناخوشی زندگی آینده به خواست خدا مولود آن است.

و به عبارت ساده تر: در هر یک از اعمال نیک و بد، در درون انسان واقعیتی به وجود می آید که چگونگی زندگی آینده او مرهون آن است.

انسان بفهمد یا نفهمد، درست مانند کودکی است که تحت تربیت قرار می گیرد، وی جز دستور هایی که از مربی با لفظ «بکن و نکن» می شنود و پیکر کار هایی که انجام می دهد، چیزی نمی فهمد ولی پس از بزرگ شدن و گذرانیدن ایام تربیت به واسطه ملکات روحی ارزنده ای که در باطن خود مهیا کرده

در اجتماع به زندگی سعادتمندی نایل خواهد شد و اگر از انجام دستورهای مربی نیکخواه خود سرباز زده باشد، جز بدبختی بهره ای نخواهد داشت.

یا مانند کسی که طبق دستور پزشک به دوا و غذا و ورزش مخصوصی مداومت می نماید وی جز گرفتن و به کار بستن دستور پزشک با چیزی سر و کار ندارد ولی با انجام دستور، نظم و حالت خاصی در ساختمان داخلی خود پیدا می کند که مبدأ تندرستی و هر گونه خوشی و کامیابی است.

خلاصه انسان در باطن این حیات ظاهری، حیات دیگری باطنی (حیات معنوی) دارد که از اعمال وی سرچشمه می گیرد و رشد می کند و خوشبختی و بدبختی وی در زندگی آن سرا، بستگی کامل به آن دارد.

قرآن کریم نیز این بیان عقلی را تأیید می کند و در آیات (۱۲) بسیاری برای نیکوکاران و اهل ایمان حیات دیگر و روح دیگری بالاتر از این حیات و روشن تر از این روح اثبات می نماید و نتایج باطنی اعمال را پیوسته همراه انسانی می داند و در بیانات نبوی نیز به همین معنا بسیار اشاره شده است (۱۳).

دوم:

اینکه بسیار اتفاق می افتد که یکی از ما کسی را به امری نیک یا بد راهنمایی کند در حالی که خودش به گفته خود عامل نباشد ولی هرگز در پیغمبران و امامان که هدایت و رهبریشان به امر خداست، این حال تحقق پیدا نمی کند ایشان به دینی که هدایت می کنند و رهبری آن را به عهده گرفته اند، خودشان نیز عاملند و به سوی حیات معنوی که مردم را سوق می دهند، خودشان نیز دارای همان حیات معنوی می باشند، زیرا خدا تا کسی را خود هدایت نکند هدایت دیگران

را به دستش نمی سپارد و هدایت خاص خدایی هرگز تخلف بردار نیست. از این بیان می توان نتایج ذیل را به دست آورد:

۱ در هر امتی، پیغمبر و امام آن امت در کمال حیات معنوی دینی که به سوی آن دعوت و هـدایت می کنند، مقام اول را حایز می باشند، زیرا چنانکه شاید و باید به دعوت خودشان عامل بوده و حیات معنوی آن را واجدند.

۲ چون اولند و پیشرو و راهبر همه هستند از همه افضلند.

۳ کسـی که رهبری امتی را به امر خدا به عهده دارد چنانکه در مرحله اعمال ظاهری رهبر و راهنماست در مرحله حیات معنوی نیز رهبر و حقایق اعمال با رهبری او سیر می کند (۱۴).

## ائمه و پیشوایان اسلام

به حسب آنکه از فصـلهای گذشـته نـتیجه گرفته می شود، در اسـلام پس از رحلت پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم در میـان امت اسـلامی پیوسـته امـامی (پیشوای منصوب) از جانب خـدا بوده و خواهـد بود و احادیث انبوهی (۱۵) از پیغمـبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در توصیف ایشان و در عدد ایشان و در اینکه همه شان از قریشند و از اهل بیت پیغمبرند و در اینکه «مهدی موعود» از ایشان و آخرینشان خواهد بود، نقل شده است.

و همچنین نصوص (۱۶) از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در امامت علی علیه السلام که امام اول است وارد شده است و همچنیـن نصـوص قطعی از پیغمـبر اکرم صـلی الله علیـه و آلـه و سـلم و علی علیـه السـلام در امـامت دوم و بـه همیـن ترتیب گذشتگان ائمه به امامت آیندگانشان نص قطعی نموده اند.

به مقتضای این نصوص، ائمه اسلام دوازده

تن می باشند و نامهای مقدسشان به این ترتیب است:

۱ علی بن ابی طالب

۲ حسن بن علی

۳ حسین بن علی

۴ علی بن حسین

۵ محمد بن علی

۶ جعفر بن محمد

۷ موسی بن جعفر

۸ علی بن موسی

۹ محمد بن علی

۱۰ علی بن محمد

۱۱ حسن بن علی

۱۲ مهدی علیهم السلام

۱ چنانچه قرآن تا قیامت در بین مردم باقی می ماند، عترت پیغمبر نیز تا قیامت باقی خواهند ماند، یعنی هیچ زمانی از وجود امام و رهبر حقیقی خالی نمی گردد.

۲ پیغمبر اسلام به وسیله این دو امانت بزرگ، تمام احتیاجات علمی و دینی مسلمین را تأمین نموده و اهل بیتش را به عنوان مرجع علم و دانش به مسلمین معرفی کرده اقوال و اعمالشان را معتبر دانسته است.

۳ قرآن و اهل بیت نباید از هم جدا شوند و هیچ مسلمانی حق ندارد از علوم اهل بیت اعراض کند و خودش را از تحت ارشاد و هدایت آنان بیرون نماید

۵ جمیع علوم لازم و احتیاجات دینی مردم در نزد اهل بیت موجود است و هر کس از آنها پیروی نماید در ضلالت واقع نمی شود و به سعادت حقیقی نایل می گردد، یعنی اهل بیت از خطا و اشتباه معصومند و به واسطه همین قرینه معلوم می شود که مراد از اهل بیت و عترت تمام خویشان و اولاد پیغمبر نیست بلکه افراد معینی می باشند که از جهت علوم دین، کامل باشند و

خطا و عصیان در ساحت وجودشان راه نداشته باشد تا صلاحیت رهبری داشته باشند و آنها عبارتند از علی بن ابیطالب و یازده فرزندش که یکی پس از دیگری به امامت منصوب شدند. چنانچه در روایات نیز به همین معنا تفسیر شده

است. از باب نمونه:

ابن عباس می گوید به پیغمبر اکرم گفتم خویشان تو که دوست داشتن آنها واجب است کیانند؟

فرمود:

«علی و فاطمه و حسن و حسین»

(ینابیع الموده، ص ۳۱۱)

جابر می گوید پیغمبر فرمود:

«خدا ذریه هر پیغمبری را در صلب خودش قرار داد ولی ذریه مرا در صلب علی قرار داد»

(ینابیع الموده، ص ۳۱۸).

«حدیث حق»: ام سلمه می گوید از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

«علی با حق و قرآن می باشد و حق و قرآن نیز با علی خواهند بود و از هم جدا نمی شوند تا اینکه بر کوثر بر من وارد شوند»

(در غایه المرام، ص ۵۳۹ این مضمون با چهارده حدیث از عامه و ده حدیث از خاصه نقل شده است)

«حدیث منزلت»:

سعد بن وقاص می گوید رسول خدا به علی فرمود:

«آیا راضی نیستی که تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود؟»

(البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۳۹.

ذخائر العقبی، ص ۶۳

فصول المهمه، ص ۲۱.

کفایه الطالب، تألیف گنجی شافعی، ص ۱۴۸ ۱۵۴.

خصائص، ص ۱۹ ۲۵. صواعق، ص ۱۷۷.

در غایه المرام، ص ۱۰۹، صد حدیث از عامه و هفتاد حدیث از خاصه نقل است)

«حدیث دعوت عشیره»:

پیغمبر صلی الله علیه و آله خویشانش را برای صرف غذا دعوت نمود پس از تناول غذا به آنان فرمود:

«من کسی را سراغ ندارم که بهتر از آنچه را که من برای شما آورده ام برای قومش آورده باشد. خدا به من دستور داده که شما را به سویش دعوت کنم پس کیست که در این امر با من کمک کند و برادر و وصی و خلیفه من در بین شما گردد؟»

تمام مردم سکوت کردند ولی علی در

عین حال که از همه کوچکتر بود عرضه داشت:

من وزیر و یار شما می شوم.

پس پیغمبر دست بر گردن او نهاده فرمود:

این برادر و وصی و خلیفه من است، باید از او اطاعت کنید.

پس آن جماعت از جا

حرکت نموده می خندیدند و به ابو طالب می گفتند:

محمد به تو دستور داد که از پسرت اطاعت کنی

(تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۱۶)

و از این گونه احادیث زیاد است از جمله حذیفه می گوید رسول خدا فرمود:

«اگر علی را خلیفه و جانشین من قرار بدهید و گمان نمی کنم چنین کاری را انجام بدهید او را راهنمایی با بصیرت خواهید یافت که شما را به راه راست وادار می کند»

حلیله الاولیاء، تألیف ابو نعیم، ج ۱، ص ۶۴.

کفایه الطالب، ط نجف، سال ۱۳۵۶، ص ۶۷

ابن مردویه می گوید پیغمبر فرمود:

«هر کس دوست دارد حیات و مرگش مانند من باشد و ساکن بهشت گردد، بعد از من دوست دار علی باشد و به اهل بیت من اقتدا کند، زیرا آنها عترت من و از گل من آفریده شده اند و علم و فهم من نصیب آنان گشته پس بدا به حال کسانی که فضل آنها را تکذیب نمایند، شفاعتم هرگز شامل حالشان نخواهد شد»

منتخب کنز العمال که در حاشیه مسند احمد به چاپ رسیده، ج ۵، ص ۹۴

۳ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۷۷.

شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۳.

الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۱۷.

تاریخ الرسل و الملوک،

تألیف طبری، ج ۲، ص ۴۳۶

۴ الکامل، تألیف ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۹۲.

شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۵۴

۵ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۴

۶ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷

۷

البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۳۱۱

۸ سوره انعام، آیه. ۸۹

۹ سوره بقره، آیه. ۱۲۴

۱۰ سوره انبیا، آیه. ۷۳

۱۱ از باب نمونه:

و الکتاب المبین انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم

یعنی:

«قسم به این کتاب روشن!

ما قرآن را عربی قرار دادیم شاید تعقل کنید و این قرآن در ام الکتاب نزد ما عالی و حکیم است». (سوره زخرف، آیه ۴)

۱۲ مانند این آیات:

و جاءت کل نفس معها سائق و شهید لقد کنت فی غفلهمن هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید.

یعنی:

«تمام نفوس با گواه و مأمور در قیامت مبعوث می گردنـد (و به آنان گفته می شود) تو از این زندگی غافل بودی، پس ما پرده غفلت را از دیدگانت برداشتیم و اکنون دیده ات تیز بین شده است»

(سوره ق، آیه ۲۱)

من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوه طیبه.

یعنی:

«هر کس عمل نیکی انجام دهد و مؤمن باشد، ما او را زنده می کنیم، زندگی پاکیزه و خوبی»

(سوره نحل، آیه ۹۷)

استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم.

یعنی:

«وقتی که خدا و رسول شما را به چیزی دعوت کردند که زنده تان می کند اجابت کنید»

(سوره انفال، آیه ۲۴)

یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء.

یعنی:

«روزی که هر کس هر کار خوب و بدی انجام داده حاضر بیابد»

(سوره آل عمران، آیه ۳۰)

انا نحن نحی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین.

یعنی:

«ما مردگان را زنده می کنیم و اعمال و آثارشان را ثبت می کنیم و همه چیز را در امام مبین احصا کرده ایم»

(سوره یس، آیه ۱۲)

۱۳ از باب نمونه:

خداوند متعال در

حدیث معراج به پیغمبر می فرماید:

فمن عمل برضائی الزمه ثلث خصال اعرضه شکرا لا یخالطه الجهل و ذکرا لا یخالطه النسیان و محبه لا یؤثر علی محبتی محبه المخلوقین. فاذا احبنی، احببته و افتح عین قلبه الی جلالی و لا اخفی علیه خاصه خلقی و اناجیه فی ظلم الیل و نور النهار حتی ینقطع حدیثه مع المخلوقین و مجالسته معهم و أسمعه کلامی و کلام ملائکتی و أعرفه السر الذین سترته عن خلقی و ألبسه الحیا حتی یستحی منه الخلق و یمشی علی الارض مغفورا له و اجعل قلبه واعیا و بصیرا و لا اخفی علیه شیئا من جنه و لا نار و اعرفه ما یمر علی الناس فی القیامه من الهول و الشده»

(بحار الانوار، چاپ کمپانی، ج ۱۷، ص ۹)

«عن ابیعبد الله علیه السلام قال استقبل رسول الله صلی الله علیه و آله حارثه بن مالک بن النعمان الانصاری فقال له:

کیف انت یا حارثه بن مالک؟ فقال:

یا رسول الله مؤمن حقا فقال رسول الله لکل شیء حقیقه فما حقیقه قولک؟ فقال یا رسول الله عرفت نفسی عن الدنیا فاسهرت لیلی و اظمأت هو اجری فکأنی انظر الی عرش ربی و قد وضع للحساب و کأنی انظر الی اهل الجنه یتزاورون فی الجنه و کأنی اسمع عوا اهل فی النار فقال رسول الله:

عبد نورالله قلبه»

(وافی، تألیف فیض، جزء سوم، ص ۳۳)

۱۴ و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات

یعنی:

«ما آنها را امام قرار دادیم که به وسیله امر ما مردم را هدایت کنند و انجام کارهای نیک را به آنها وحی کردیم»

(سوره انبیاء، آیه ۷۳)

و جعلنا منهم ائمه یهدون بامرنا لما صبروا

یعنی:

«ما بعضی از آنها

را امام قرار دادیم تا مردم را به وسیله امر ما هدایت کنند، زیرا آنان صبر کردند»

(سوره سجده، آیه ۳۴)

از این گونه آیات استفاده می شود که امام، علاوه بر ارشاد و هدایت ظاهری، دارای یک نوع هدایت و جذبه معنوی است که از سنخ عالم امر و تجرد می باشد و به وسیله حقیقت و نورانیت و باطن ذاتش، در قلوب شایسته مردم تأثیر و تصرف می نماید و آنها را به سوی مرتبه کمال و غایت ایجاد، جذب می کند (دقت شود)

۱۵ از باب نمونه:

«عن جابر بن سمره قال سمعت رسول الله یقول:

لا یزال هذا الدین عزیزا الی اثنی عشر خلیفه قال:

فکبر الناس و ضجوا ثم قال کلمه خفیه،

قلت لابی:

یا ابه، ما قال؟

قال:

کلهم من قریش»

صحیح ابی داوود، ج ۲، ص ۲۰۷.

مسند احمد، ج ۵، ص ۹۲

و چندین حدیث دیگر قریب به همین مضمون

«عن سلمان الفارسی قال:

دخلت علی النبی صلی الله علیه و آله فاذا الحسین علی فخذیه و هو یقبل عینیه و یقبل فاه و یقول:

انت سید ابن سید و انت امام ابن امام و انت حجه ابن حجه و انت ابو حجج تسعه، تاسعهم قائمهم»

(ینابیع الموده، تألیف سلیمان بن ابراهیم قندوزی، چاپ هفتم، ص ۳۰۸)

۱۶ ر. ک: الغدیر، امینی.

غایه المرام، سید هاشم بحرانی.

اثبات الهداه، محمد بن حسن حر عاملی.

ذخائر العقبی، محب الدین احمد بن عبد الله طبری.

مناقب، خوارزمی.

تذکره الخواص، سبط ابن جوزی.

ینابیع الموده، سلیمان ابراهیم حنفی.

فصول المهمه، ابن صباغ.

دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری.

النص و الاجتهاد، شرف الدین موسوی.

اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱.

الارشاد، مفید.

## اجمالی از تاریخ زندگی دوازده امام علیه السلام

### امام اول

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام وی فرزند ابو طالب شیخ بنی هاشم، عموی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

و سلم بود که پیغمبر اکرم را سرپرستی نموده و در خانه خود جای داده و بزرگ کرده بود و پس از بعثت نیز تا زنده بود از آن حضرت حمایت کرد و شر کفار عرب و خاصه قریش را از وی دفع نمود.

علی علیه السلام (بنا به نقل مشهور) ده سال پیش از بعثت متولد شد و پس از شش سال در اثر قحطی که در مکه و حوالی آن اتفاق افتاد، بنا به درخواست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از خانه پدر به خانه پسر عموی خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منتقل گردید و تحت سرپرستی و پرورش مستقیم آن حضرت در آمد (۱۷).

پس از چند سال که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به موهبت نبوت نایل شد و برای نخستین بار در «غار حرا» وحی آسمانی به وی رسید وقتی که از غار رهسپار شهر و خانه خود شد، شرح حال را فرمود، علی علیه السلام به آن حضرت ایمان آورد (۱۸) و باز در مجلسی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خویشاوندان نزدیک خود را جمع و به دین خود دعوت نموده فرمود:

نخستین کسی که از شما دعوت مرا بپذیرد خلیفه و وصی و وزیر من خواهد بود، تنها کسی که از جای خود بلند شد و ایمان آورد علی علیه السلام بود و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایمان او را پذیرفت و وعده های خود را درباره اش امضا نمود (۱۹) و از این روی علی علیه السلام نخستین کسی است در اسلام که

ایمان آورد و نخستین کسی است که هرگز غیر خدای یگانه را نپرستید.

علی علیه السلام پیوسته ملازم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود تا آن حضرت از مکه به مدینه هجرت نمود و در شب هجرت نیز که کفار خانه آن حضرت را محاصره کرده بودند و تصمیم داشتند آخر شب به خانه ریخته و آن حضرت را در بستر خواب قطعه قطعه نمایند، علی علیه السلام در بستر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خوابیده و آن حضرت از خانه بیرون آمده رهسپار مدینه گردید (۲۰) و پس از آن حضرت مطابق وصیتی که کرده بود، امانتهای مردم را به صاحبانش رد کرده، مادر خود و دختر پیغمبر را با دو زن دیگر برداشته به مدینه حرکت نمود (۲۱).

در مدینه نیز ملازم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود و آن حضرت در هیچ خلوت و جلوتی علی علیه السلام را کنار نزد و یگانه دختر محبوبه خود فاطمه را به وی تزویج نمود و در موقعی که میان اصحاب خود عقد اخوت می بست او را برادر خود قرار داد (۲۲).

علی علیه السلام در همه جنگها که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرکت فرموده بود حاضر شد جز جنگ تبوک که آن حضرت او را در مدینه به جای خود نشانیده بود (۲۳) و در هیچ جنگی پای به عقب نگذاشت و از هیچ حریفی روی نگردانید و در هیچ امری مخالفت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نکرد چنانکه آن حضرت فرمود:

«هرگز علی از حق و حق از علی جدا

نمی شوند» (۲۴).

علی علیه السلام روز رحلت پیغمبر اکرم ۳۳ سال داشت و با اینکه در همه فضائل دینی سر آمد و در میان اصحاب پیغمبر ممتاز بود، به عنوان اینکه وی جوان است و مردم به واسطه خون هایی که در جنگها پیشاپیش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ریخته با وی دشمنند از خلافت کنارش زدند و به این ترتیب دست آن حضرت از شؤونات عمومی به کلی قطع شد. وی نیز گوشه خانه را گرفته به تربیت افراد پرداخت و ۲۵ سال که زمان سه خلیفه پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود، گذرانید و پس از کشته شدن خلیفه سوم، مردم با آن حضرت بیعت نموده و به خلافتش برگزیدند.

آن حضرت در خلافت خود که تقریبا چهار سال و نه ماه طول کشید، سیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را داشت و به خلافت خود صورت نهضت و انقلاب داده به اصلاحات پرداخت و البته این اصلاحات به ضرر برخی از سود جویان تمام می شد و از این روی عده ای از صحابه که پیشاپیش آنها «عایشه و طلحه و زبیر و معاویه» بودند، خون خلیفه سوم را دستاویز قرار داده سر به مخالفت برافراشتند و بنای شورش و آشوبگری گذاشتند.

آن حضرت برای خوابانیدن فتنه، جنگی با عایشه و طلحه و زبیر در نزدیکی بصره کرد که به «جنگ جمل» معروف است و جنگی دیگر با معاویه در مرز عراق و شام کرد که به جنگ «صفین» معروف است و یک سال و نیم ادامه یافت و جنگی دیگر با خوارج در

نهروان کرد که به جنگ «نهروان» معروف است و به این ترتیب، بیشتر مساعی آن حضرت در ایام خلافت خود، صرف رفع اختلاف داخلی بود و پس از گذشت زمان کوتاه، صبح روز نوزدهم ماه رمضان سال چهلم هجری در مسجد کوفه در سر نماز به دست بعضی از خوارج ضربتی خورده و در شب ۲۱ همان ماه شهید شد (۲۵).

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شهادت تاریخ و اعتراف دوست و دشمن در کمالات انسانی نقیصه ای نداشت و در فضائل اسلامی نمونه کاملی از تربیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود.

بحث هایی که در اطراف شخصیت او شده و کتاب هایی که در این باره شیعه و سنی و سایر مطلعین و کنجکاوان نوشته اند، درباره هیچ یک از شخصیت های تاریخ اتفاق نیفتاده است.

علی علیه السلام در علم و دانش، داناترین یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سایر اهل اسلام بود و نخستین کسی است در اسلام که در بیانات علمی خود، در استدلال و برهان را باز کرد و در معارف الهیه بحث فلسفی نمود و در باطن قرآن سخن گفت و برای نگهداری لفظش دستور زبان عربی را وضع فرمود و تواناترین عرب بود در سخنرانی (چنانکه در بخش اول کتاب نیز اشاره شد).

علی علیه السلام در شجاعت ضرب المثل بود در آن همه جنگها که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و پس از آن شرکت کرد، هرگز ترس و اضطرابی از خود نشان نداد و با اینکه بارها و ضمن حوادثی مانند جنگ احد و جنگ حنین و جنگ خیبر و جنگ خندق،

یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و لشکریان اسلام لرزیدند و یا پراکنده شده فرار نمودند، وی هرگز پشت به دشمن نکرد و هرگز نشده که کسی از ابطال و مردان جنگی با وی در آویزد و جان به سلامت برد و در عین حال با کمال توانایی، ناتوانی را نمی کشت و فراری را دنبال نمی کرد و شبیخون نمی زد و آب به روی دشمن نمی بست.

از مسلمات تاریخ است که آن حضرت در جنگ خیبر در حمله ای که به قلعه نمود، دست به حلقه در رسانیده با تکانی در قلعه را کنده به دور انداخت (۲۶).

و همچنین روز فتح مکه که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امر به شکستن بتها نمود، بت «هبل» که بزرگترین بتهای مکه و مجسمه عظیم الجثه ای از سنگ بود که بر بالای کعبه نصب کرده بودند، علی علیه السلام به امر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پای روی دوش آن حضرت گذاشته بالای کعبه رفت و «هبل» را از جای خود کند و پایین انداخت (۲۷).

علی علیه السلام در تقوای دینی و عبادت حق نیز یگانه بود، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ کسانی که نزد وی از تندی علی علیه السلام گله می کردند می فرماید:

«علی را سرزنش نکنید، زیرا وی شیفته خداست (۲۸)».

ابودردای صحابی پیکر آن حضرت را در یکی از نخلستانهای مدینه دید که مانند چوب خشک افتاده است، برای اطلاع، به خانه آن حضرت آمد و به همسر گرامی وی که دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود، در گذشت همسرش

را تسلیت گفت، دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«پسر عم من نمرده است بلکه در عبادت از خوف خدا غش نموده است و این حال برای وی بسیار اتفاق می افتد».

علی علیه السلام در مهربانی به زیر دستان و دلسوزی به بینوایان و بیچارگان و کرم و سخا به فقرا و مستمندان، قصص و حکایات بسیار دارد. آن حضرت هر چه را به دستش می رسید در راه خدا به مستمندان و بیچارگان می داد و خود با سخت ترین و ساده ترین وضعی زندگی می کرد. آن حضرت کشاورزی را دوست می داشت و غالبا به استخراج قنوات و درختکاری و آباد کردن زمینهای بایر می پرداخت ولی از این راه هر ملکی را که آباد می کرد و یا هر قناتی را که بیرون می آورد وقف فقرا می فرمود و اوقاف آن حضرت که به صدقات علی معروف بود در اواخر عهد وی، عواید سالیانه قابل توجهی (۲۴ هزار دینار طلا) داشت (۲۹).

## امام دوم

امام حسن مجتبی علیه السلام آن حضرت و برادرش امام حسین علیه السلام دو فرزند امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودند از حضرت فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و پیغمبر اکرم بارها می فرمود که:

«حسن و حسین فرزندان منند» و به پاس همین کلمه، علی علیه السلام به سایر فرزندان خود می فرمود:

«شما فرزندان من هستید و حسن و حسین فرزندان پیغمبر خدایند» (۳۰).

امام حسن علیه السلام سال سوم هجرت در مدینه متولد شد (۳۱) و هفت سال و خرده ای جد خود را درک نمود و در آغوش مهر آن حضرت به سر برد و پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

که با رحلت حضرت فاطمه، سه ماه یا شش ماه بیشتر فاصله نداشت، تحت تربیت پدر بزرگوار خود قرار گرفت.

امام حسن علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوار خود به امر خدا و طبق وصیت آن حضرت، به امامت رسید و مقام خلافت ظاهری را نیز اشتغال کرده نزدیک به شش ماه به اداره امور مسلمین پرداخت و دراین مدت معاویه که دشمن سرسخت علی علیه السلام و خاندان او بود و سالها به طمع خلافت (در ابتدا به نام خونخواهی خلیفه سوم و اخیرا به دعوی صریح خلافت) جنگیده بود به عراق که مقر خلافت امام حسن علیه السلام بود لشکر کشید و جنگ آغاز کرد و از سوی دیگر سرداران لشکریان امام حسن علیه السلام را تدریجا با پولهای گزاف و نویدهای فریبنده اغوا نمود و لشکریان را بر آن حضرت شورانید (۳۲).

بالأخره آن حضرت به صلح مجبور شده، خلافت ظاهری را با شرایطی (به شرط اینکه پس از درگذشت معاویه دوباره خلافت به امام حسن علیه السلام برگردد و خاندان و شیعیانش از تعرض مصون باشند) به معاویه واگذار نمود (۳۳) معاویه به این ترتیب خلافت اسلامی را قبضه کرد و وارد عراق شده و در سخنرانی عمومی رسمی شرایط صلح را الغاء نمود (۳۴) و از هر راه ممکن استفاده کرده سخت ترین فشار و شکنجه را به اهل بیت و شیعیان ایشان روا داشت.

امام حسن علیه السلام در تمام مدت امامت خود که ده سال طول کشید در نهایت شدت و اختناق زندگی کرد و هیچگونه امنیتی حتی در داخل خانه خود نداشت و بالأخره در سال پنجاه هجری به تحریک معاویه به دست همسر خود مسموم

و شهید شد (۳۵).

امام حسن علیه السلام در کمالات انسانی یادگار پدر و نمونه کامل جد بزرگوار خود بود و تا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در قید حیات بود، او و برادرش در کنار آن حضرت جای داشتند و گاهی آنان را بر دوش خود سوار می کرد.

عامه و خاصه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که درباره حسن و حسین علیهما السلام فرمود:

این دو فرزند من امام می باشند خواه برخیزند و خواه بنشینند (کنایه است از تصدی مقام خلافت ظاهری و عدم تصدی آن) (۳۶) و روایات بسیار از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علی علیه السلام در امامت آن حضرت بعد از پدر بزرگوارش، وارد شده است.

## امام سوم

امام حسین (سید الشهداء) فرزند دوم علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که در سال چهارم هجری متولد شده است. آن حضرت پس از شهادت برادر بزرگوار خود امام حسن مجتبی علیه السلام به امر خدا و طبق وصیت وی، به امامت رسید (۳۷).

امام حسین علیه السلام ده سال امامت نمود و تمام این مدت را به استثنای (تقریبا) شش ماه آخر در خلافت معاویه واقع بود و در سخت ترین اوضاع و ناگوارترین احوال با نهایت اختناق زندگی می فرمود، زیرا گذشته از اینکه مقررات و قوانین دینی اعتبار خود را از دست داده بود و خواسته های حکومت جایگزین خواسته های خدا و رسول شده بود و گذشته از اینکه معاویه و دستیاران او از هر امکانی برای خرد کردن و از میان بردن اهل بیت

و شیعیانشان و محو نمودن نام علی و آل علی استفاده می کردند، معاویه در صدد تحکیم اساس خلافت فرزند خود یزید بر آمده بود و گروهی از مردم به واسطه بی بند و باری یزید، از این امر خشنود نبودند، معاویه برای جلوگیری از ظهور مخالفت، به سخت گیریهای بیشتر و تازه تری دست زده بود.

امام حسین خواه ناخواه این روزگار تاریک را می گذرانید و هر گونه شکنجه و آزار روحی را از معاویه و دستیاران وی تحمل می کرد تا در اواسط سال شصت هجری، معاویه در گذشت و پسرش یزید به جای پدر نشست (۳۸).

بیعت یک سنت عربی بود که در کارهای مهم مانند سلطنت و امارت، اجرا می شد و زیردستان به ویژه سرشناسان دست بیعت و موافقت و طاعت به سلطان یا امیر مثلاـ می دادند و مخالفت بعد از بیعت، عار و ننگ قومی بود و مانند تخلف از امضای قطعی، جرمی مسلم شمرده می شود و در سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فی الجمله یعنی در جایی که به اختیار و بدون اجبار انجام می یافت، اعتبار داشت.

معاویه نیز از معاریف قوم برای یزید بیعت گرفته بود ولی متعرض حال امام حسین علیه السلام نشده و به آن حضرت تکلیف بیعت ننموده بود و بالخصوص به یزید وصیت کرده بود (۳۹) که اگر حسین بن علی از بیعت وی سر باز زند پیگیری نکند و با سکوت و اغماض بگذراند، زیرا پشت و روی مسئله را درست تصور کرده عواقب وخیم آن را می دانست.

ولی یزید در اثر خودبینی و بی باکی که داشت، وصیت پدر را فراموش کرده، بی درنگ پس از درگذشت

پدر به والی مدینه دستور داد که از امام حسین برای وی بیعت گیرد وگرنه سرش را به شام فرستد (۴۰)!!

پس از آنکه والی مدینه در خواست یزید را به امام حسین علیه السلام ابلاغ کرد آن حضرت برای تفکر در اطراف قضیه مهلت گرفت و شبانه با خاندان خود به سوی مکه حرکت فرمود و به حرم خدا که در اسلام مأمن رسمی می باشد پناهنده شد.

این واقعه در اواخر ماه رجب و اوایل ماه شعبان سال شصت هجری بود و امام حسین علیه السلام تقریبا چهار ماه در شهر مکه در حال پناهندگی به سر برد و این خبر تدریجا در اقطار بلاد اسلامی منتشر شد. از یک سوی بسیاری از مردم که از بیدادگریهای دوره معاویه دلخور بودند و خلافت یزید بر نارضایتی شان می افزود با آن حضرت مراوده و اظهار همدردی می کردند و از یک سوی سیل نامه از عراق و به ویژه از شهر کوفه به شهر مکه سرازیر می شد و از آن حضرت می خواستند که به عراق رفته و به پیشوایی و رهبری جمعیت پرداخته برای بر انداختن بیداد و ستم قیام کند و البته این جریان برای یزید خطرناک بود.

اقامت امام حسین علیه السلام در مکه، ادامه داشت تا موسم حج رسید و مسلمانان جهان به عنوان حج، گروه گروه و دسته دسته وارد مکه و مهیای انجام عمل حج می شدند، آن حضرت اطلاع پیدا کرد که جمعی از کسان یزید در زی حجاج وارد مکه شده اند و مأموریت دارند با سلاحی که در زیر لباس احرام بسته اند آن حضرت را در اثناء عمل حج به قتل رسانند (۴۱).

آن حضرت عمل خود را

مخفف ساخته تصمیم به حرکت گرفت و در میان گروه انبوه مردم سرپا ایستاده سخنرانی کوتاهی کرده (۴۲) حرکت خود را به سوی عراق خبر داد. وی در این سخنرانی کوتاه شهادت خود را گوشزد می نماید و از مسلمانان استمداد می کند که در این هدف یاریش نمایند و خون خود را در راه خدا بذل کنند و فردای آن روز با خاندان و گروهی از یاران خود رهسپار عراق شد.

امام حسین علیه السلام تصمیم قطعی گرفته بود که بیعت نکند و به خوبی می دانست که کشته خواهد شد و نیروی جنگی شگرف و دهشتناک بنی امیه که با فساد عمومی و انحطاط فکری و بی ارادگی مردم و خاصه اهل عراق تأیید می شد، او را خرد و نابود خواهد کرد. جمعی از معاریف به عنوان خیرخواهی سر راه را بر وی گرفته و خطر این حرکت و نهضت را تذکر دادند، ولی آن حضرت در پاسخ فرمود که من بیعت نمی کنم و حکومت ظلم و بیداد را امضا نمی نمایم و می دانم که به هر جا روم و در هر جا باشم مرا خواهند کشت و اینکه مکه را ترک می گویم برای رعایت حرمت خانه خداست که با ریختن خون من هتک نشود (۴۳).

امام حسین علیه السلام راه کوفه را پیش گرفت، در اثنای راه که هنوز چند روز راه تا کوفه داشت، خبر یافت که والی یزید در کوفه نماینده امام را با یک نفر از معاریف شهر که طرفداری جدی بود، کشته و به دستور وی ریسمان به پایشان بسته در کوچه و بازار کوفه کشیده اند (۴۴) و شهر و نواحی آن تحت مراقبت شدید در

آمده و سپاه بی شمار دشمن در انتظار وی بسر می برند و راهی جز کشته شدن در پیش نیست. همینجا بود که امام تصمیم قطعی خود را به کشته شدن بی تردید اظهار داشت و به سیر خود ادامه داد (۴۵).

در هفتاد کیلومتری کوفه (تقریبا) در بیابانی به نام کربلا، آن حضرت و کسانش به محاصره لشگریان یزید در آمدند و هشت روز توقف داشتند که هر روز حلقه محاصره تنگتر و سپاه دشمن افزونتر می شد و بالأخره آن حضرت و خاندان و کسانش با شماره ناچیز، در میان حلقه های متشکل از سی هزار مرد جنگی قرار گرفتند (۴۶).

در این چند روز امام به تحکیم موضع خود پرداخته یاران خود را تصفیه نمود، شبانه عموم همراهان خود را احضار فرمود در ضمن سخنرانی کوتاهی اظهار داشت که:

ما جز مرگ و شهادت در پیش نداریم و اینان با کسی جز من کار ندارند، من بیعت خود را از شما برداشتم هر که بخواهد می تواند از تاریکی شب استفاده نموده جان خود را از این ورطه هولناک برهاند.

پس از آن فرمود چراغها را خاموش کردند و اکثر همراهان که برای مقاصد مادی همراه بودند پراکنده شدند و جز جماعت کمی از شیفتگان حق (نزدیک به چهل تن از یاران امام) و عده ای از بنی هاشم کسی نماند.

امام علیه السلام بار دیگر بازماندگان را جمع کرده و به مقام آزمایش در آورده در خطابی که به یاران و خویشاوندان هاشمی خود کرد، اظهار داشت که:

این دشمنان تنها با من کار دارند، هر یک از شما می تواند از تاریکی شب استفاده کرده از خطر نجات یابد، ولی این بار هر یک از

یاران باوفای امام با بیانهای مختلف پاسخ دادند که ما هرگز از راه حق که تو پیشوای آنی روی نخواهیم تافت و دست از دامن پاک تو نخواهیم برداشت و تا رمقی در تن و قبضه شمشیر به دست داریم از حریم تو دفاع خواهیم نمود (۴۷).

آخر روز نهم ماه محرم، آخرین تکلیف (یا بیعت یا جنگ) از جانب دشمن به امام رسید و آن حضرت شب را برای عبادت مهلت گرفت و مصمم به جنگ فردا شد (۴۸).

روز دهم محرم سال ۶۱ هجری، امام با جمعیت کم خود (روی هم رفته کمتر از نود نفر که چهل نفر ایشان از همراهان سابق امام و سی و چند نفر در شب و روز جنگ از لشکر دشمن به امام پیوسته بودند و ما بقی خویشاوندان هاشمی امام، از فرزندان و برادران و برادرزادگان و خواهر زادگان و عمو زادگان بودند) در برابر لشکر بی کران دشمن صف آرایی نمودند و جنگ در گرفت.

آن روز از بامداد تا وا پسین جنگیدند و امام علیه السلام و سایر جوانان هاشمی و یاران وی تا آخرین نفر شهید شدند (در میان کشته شدگان دو فرزند خردسال امام حسن و یک کودک خردسال و یک فرزند شیرخوار امام حسین را نیز باید شمرد (۴۹).

لشکر دشمن پس از خاتمه یافتن جنگ، حرمسرای امام را غارت کردند و خیمه و خرگاه را آتش زدند و سرهای شهدا را بریده، بدنهای ایشان را لخت کرده، بی اینکه به خاک بسپارند، به زمین انداختند. سپس اهل حرم را که همه زن و دختر بی پناه بودند با سرهای شهدا به سوی کوفه حرکت دادند (در میان

اسیران از جنش ذکور تنی چند بیش نبود که از جمله آنان فرزند ۲۲ ساله امام حسین که سخت بیمار بود یعنی امام چهارم و دیگر فرزند چهار ساله وی محمد بن علی که امام پنجم باشد و دیگر حسن مثنی فرزند امام دوم که داماد امام حسین علیه السلام بود و در جنگ زخم کاری خورده و در میان کشتگان افتاده بود او را نیز در آخرین رمق یافتند و به شفاعت یکی از سرداران، سر نبریدند و با اسیران به کوفه بردند) و از کوفه نیز به سوی دمشق پیش یزید بردند.

واقعه کربلا و اسیری زنان و دختران اهل بیت و شهر به شهر گردانیدن ایشان و سخنرانی هایی که دختر امیرالمؤمنین علیه السلام و امام چهارم که جزء اسیران بودند در کوفه و شام نمودند بنی امیه را رسوا کرد و تبلیغات چندین ساله معاویه را از کار انداخت و کار به جایی کشید که یزید از عمل مأمورین خود در ملأ عام بیزاری جست و واقعه کربلا عامل مؤثری بود که با تأثیر مؤجل خود، حکومت بنی امیه را بر انداخت و ریشه شیعه را استوارتر ساخت و از آثار معجل آن، انقلابات و شورش هایی بود که به همراه جنگهای خونین تا دوازده سال ادامه داشت و از کسانی که در قتل امام شرکت جسته بودند، حتی یک نفر از دست انتقام نجستند.

کسی که در تاریخ حیات امام حسین علیه السلام و یزید و اوضاع و احوال که آن روز حکومت می کرد، دقیق شود و در این بخش از تاریخ کنجکاوی نماید، شک نمی کند که آن روز در برابر امام حسین علیه السلام یک راه بیشتر

نبود و آن همان کشته شدن بود و بیعت یزید که نتیجه ای جز پایمال کردن علنی اسلام نداشت، برای امام مقدور نبود، زیرا یزید با اینکه احترامی برای آیین اسلام و مقررات آن قائل نبود و بند و باری نداشت، به پایمال کردن مقدسات و قوانین اسلامی بی باکانه تظاهر نیز می کرد. ولی گذشتگان وی اگر با مقررات دینی مخالفت می کردند، آنچه می کردند در لفافه دین می کردند و صورت دین را محترم شمرده با یاری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سایر مقامات دینی که مردم برای ایشان معتقد بودند، افتخار می نمودند.

و از اینجا روشن می شود که آنچه برخی از مفسرین حوادث گفته اند که این دو پیشوا (امام حسن و امام حسین) دو سلیقه مختلف داشتند و امام حسن مسلک صلح را می پسندید به خلاف امام حسین که جنگ را ترجیح می داد چنانکه آن برادر با داشتن چهل هزار مرد جنگی با معاویه صلح کرد و این برادر با چهل نفر به جنگ یزید بر خاست، سخنی است نابجا، زیرا می بینیم همین امام حسین که یک روز زیر بار بیعت یزید نرفت، ده سال در حکومت معاویه مانند برادرش امام حسن (که او نیز ده سال با معاویه به سر برده بود) به سر برد و هرگز سر به مخالفت برنداشت و حقا اگر امام حسن یا امام حسین با معاویه می جنگیدند کشته می شدند و برای اسلام کمترین سودی نمی بخشید و در برابر سیاست حق به جانبی معاویه که خود را صحابی و کاتب وحی و خال المؤمنین معرفی کرده و هر دسیسه را به کار می برد، تأثیری نداشت.

گذشته از اینکه

با تمهیدی که داشت می توانست آنان را به دست کسان خودشان بکشد و خود به عزایشان نشسته به مقام خونخواهی بیاید چنانکه با خلیفه سوم نظیر همین معامله را کرد.

## امام چهارم

امام سجاد (علی بن حسین ملقب به زین العابدین و سجاد) وی فرزند امام سوم بود که از شاه زنان دختر یزدجرد شاهنشاه ایران متولد شده بود و تنها فرزند امام سوم بود که باقی مانده بود، زیرا سه برادر دیگرش در واقعه کربلا به شهادت رسیدند (۵۰) و آن حضرت نیز همراه پدر به کربلا آمده بود ولی چون سخت بیمار بود و توانایی حمل اسلحه و جنگ نداشت، از جهاد و شهادت باز ماند و با اسیران حرم به شام اعزام گردید.

پس از گذرانیدن دوران اسیری، به امر یزید برای استمالت افکار عمومی محترما به مدینه روانه گردید، آن حضرت را بار دوم نیز به امر عبد الملک خلیفه اموی، با بند و زنجیر از مدینه به شام جلب کرده اند و بعد به مدینه برگشته است (۵۱).

امام چهارم پس از مراجعه به مدینه گوشه خانه را گرفته و در به روی بیگانه بسته مشغول عبادت پروردگار بود و با کسی جز خواص شیعه مانند «ابو حمزه ثمالی و ابو خالد کابلی» و امثال ایشان تماس نمی گرفت البته خواص، معارفی را که از آن حضرت اخذ می کردند در میان شیعه نشر می دادند و از این راه، تشیع توسعه فراوانی یافت که اثر آن در زمان امامت امام پنجم به ظهور پیوست.

از جمله آثار امام چهارم، ادعیه ای است به نام «ادعیه صحیفه» و آن ۵۷ دعاست که به دقیقترین معارف الهیه مشتمل می باشد و زبور

آل محمدش می گویند.

امام چهارم پس از ۳۵ سال امامت به حسب بعضی از روایات شیعه به تحریک هشام خلیفه اموی، به دست ولید بن عبد الملک مسموم شد (۵۲) و در سال ۹۵ هجری در گذشت.

## امام پنجم

امام محمد بن علی (باقر) لفظ «باقر» به معنای «شکافنده» است و لقبی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آن حضرت داده بود (۵۳). آن حضرت فرزند امام چهارم و در سال ۵۷ هجری متولد شده بود، در واقعه کربلا چهار ساله و حاضر بود و پس از پدر بزرگوارش به امر خدا و معرفی گذشتگان خود، به امامت رسید و در سال ۱۱۴ و یا ۱۱۷ هجری (به حسب بعضی از روایات شیعه (۵۴) توسط ابراهیم بن ولید بن عبد الملک برادرزاده هشام خلیفه اموی مسموم شده) در گذشت.

در عهد امام پنجم از طرفی در اثر مظالم بنی امیه، هر روز در قطری از اقطار بلاد اسلامی انقلاب و جنگ هایی رخ می داد و از خود خاندان اموی نیز اختلافات بروز می کرد و این گرفتاریها دستگاه خلافت را مشغول و تا اندازه ای از تعرض به اهل بیت صرف می کرد.

و از طرفی وقوع فاجعه کربلا ـ و مظلومیت اهل بیت که ممثل آن، امام چهارم بود مسلمانان را مجذوب و علاقه مند اهل بیت می ساخت. این عوامل دست به دست هم داده مردم و خاصه شیعه را مانند سیل به سوی مدینه و حضور امام پنجم سرازیر ساخت و امکاناتی در نشر حقایق اسلامی و معارف اهل بیت برای آن حضرت به وجود آمد که برای هیچ یک از پیشوایان گذشته اهل بیت میسر نشده بود

و گواه این مطلب اخبار و احادیث بی شماری است که از امام پنجم نقل شده و گروه انبوهی است از رجال علم و دانشمندان شیعه که در فنون متفرقه معارف اسلامی در مکتب آن حضرت پرورش یافته اند و در فهرستها و کتب رجال، اسامیشان ضبط شده است (۵۵).

## امام ششم

امام جعفر بن محمد (صادق) فرزند امام پنجم که در سال ۸۳ هجری، متولد و در سال ۱۴۸ هجری (طبق روایات شیعه) به تحریک منصور خلیفه عباسی مسموم و شهید شده است (۵۶).

در عهد امامت امام ششم در اثر انقلابهای کشورهای اسلامی و خصوصا قیامی که مسوده (سیاه جامگان) برای بر انداختن خلافت بنی امیه کرده بودند و جنگهای خونینی که منجر به سقوط خلافت و انقراض بنی امیه گردید و در اثر آنها زمینه خوبی که امام پنجم در بیست سال زمان امامت خود با نشر حقایق اسلامی و معارف اهل بیت مهیا کرده بود، برای امام ششم امکانات بیشتر و محیط مناسبتری برای نشر تعالیم دینی پیدا شد.

آن حضرت تا اواخر زمان امامت خود که مصادف با آخر خلافت بنی امیه و اول خلافت بنی عباس بود از فرصت استفاده نموده به نشر تعالیم دینی پرداخت و شخصیتهای علمی بسیاری در فنون مختلفه عقلی و نقلی مانند «زراره» و «محمد بن مسلم» و «مؤمن طاق» و «هشام بن حکم» و «ابان بن تغلب» و «هشام بن سالم» و «حریز» و «هشام کلبی نسابه» و «جابر بن حیان صوفی» شیمیدان و غیر ایشان را پرورش داد، حتی عده ای از رجال علمی عامه نیز مانند «سفیان ثوری» و «ابو حنیفه» رئیس مذهب حنفیه و «قاضی سکونی» و

«قاضی ابو البختری» و غیر ایشان افتخار تلمذش را پیدا کردند (معروف است که از مجلس درس و حوزه تعلیم امام ششم چهار هزار نفر محدث و دانشمند بیرون آمده است) (۵۷).

احادیثی که از صادقین یعنی از امام پنجم و ششم مأثور است، از مجموع احادیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ده امام دیگر ضبط شده است، بیشتر است.

ولی در اواخر عهد خود، دچار منصور خلیفه عباسی شد و تحت مراقبت و محدودیت شدید در آمد. منصور آزارها و شکنجه ها و کشتارهای بی رحمانه ای در حق سادات علویین روا دید که از بنی امیه با آن همه سنگدلی و بی باکی سر نزده بود. به دستور وی آنان را دسته دسته می گرفتند و در قعر زندانهای تاریک با شکنجه و آزار به زندگیشان خاتمه می دادند و جمعی را گردن می زدند و گروهی را زنده زیر خاک می کردند و جمعی را در پی ساختمانها یا میان دیوارها گذاشته رویشان بنا می ساختند.

منصور، دستور جلب امام ششم را از مدینه صادر کرد (امام ششم پیش از آن نیز یک بار به امر سفاح خلیفه عباسی به عراق و پیش از آن نیز در حضور امام پنجم به امر هشام خلیفه اموی به دمشق جلب شده بود) مدتی امام را زیر نظر گرفتند و بارها عزم کشتن آن حضرت را نموده و هتکها کرد ولی بالأخره اجازه مراجعه به مدینه را داده و امام به مدینه مراجعت فرمود و بقیه عمر را با تقیه شدید و نسبتا با عزلت و گوشه نشینی برگزار می کرد تا به دسیسه منصور مسموم و شهید شد) (۵۸).

منصور پس

از آنکه خبر شهادت امام ششم را دریافت داشت، به والی مدینه نوشت که به عنوان تفقد بازماندگان، به خانه امام برود و وصیتنامه آن حضرت را خواسته و بخواند و کسی را که وصی امام معرفی شده فی المجلس گردن بزند و البته مقصود منصور از جریان این دستور این بود که به مسئله امامت خاتمه دهد و زمزمه تشیع را به کلی خاموش کند ولی بر خلاف توطئه وی وقتی که والی مدینه طبق دستور، وصیتنامه را خواند دید امام پنج نفر را برای وصایت تعیین فرموده. خود خلیفه و والی مدینه و عبد الله افطح فرزند بزرگ و موسی فرزند کوچک آن حضرت و حمیده و به این ترتیب تدبیر منصور نقش بر آب شد) (۵۹).

## امام هفتم

امام موسی بن جعفر (کاظم) فرزند امام ششم در سال ۱۲۸ هجری متولد شد و سال ۱۸۳ هجری در زندان مسموما شهید شد (۶۰).

آن حضرت پس از درگذشت پدر بزرگوار خود به امر خدا و معرفی گذشتگان خود به امامت رسید.

امام هفتم از خلفای عباسی با منصور و هادی و مهدی و هارون معاصر و در عهد بسیار تاریک و دشوار با تقیه سخت می زیست تا اخیرا هارون در سفر حج به مدینه رفت و به امر وی امام را در حالی که در مسجد پیغمبر مشغول نماز بود گرفته و به زنجیر بسته زندانی کردند و از مدینه به بصره و از بصره به بغداد بردند و سالها از زندانی به زندانی منتقل می نمودند و بالأخره در بغداد در زندان سندی ابن شاهک با سم در گذشت (۶۱) و در مقابر قریش که فعلا شهر

کاظمیه می باشد مدفون گردید.

۱۷ فصول المهمه (چاپ دوم) ص ۱۴.

مناقب خوارزمی، ص ۱۷

۱۸ ذخائر العقبی (چاپ قاهره، سال ۱۳۵۶) ص ۵۸.

مناقب خوارزمی (چاپ نجف، سال ۱۳۸۵ هجری) ص ۱۶ ۲۲.

ینابیع الموده (چاپ هفتم) ص ۶۸. ۷۲

۱۹ ارشاد مفید (چاپ تهران، سال ۱۳۷۷) ص ۴.

ینابیع الموده، ص ۱۲۲

۲۰ فصول المهمه، ص ۲۸ ۳۰.

تذکره الخواص (چاپ نجف، سال ۱۳۸۳ هجری) ص ۳۴.

ینابیع الموده، ص ۱۰۵.

مناقب خوارزمی، ص ۷۳ و ۷۴

۲۱ فصول المهمه، ص ۳۴

۲۲ فصول المهمه، ص ۲۰.

تذکره الخواص، ص ۲۰ ۴۲.

ینابیع الموده، ص ۶۵. ۶۳

۲۳ تذکره الخواص، ص ۱۸.

فصول المهمه، ص ۲۱.

مناقب خوارزمی، ص ۷۴

۲۴ مناقب آل ابیطالب، تألیف محمد بن علی بن شهر آشوب (چاپ قم) ج ۳، ص ۶۲ و ۲۱۸.

غایه المرام، ص ۵۳۹.

ینابیع الموده، ص ۱۰۴

۲۵ مناقب آل ابیطالب، ج ۳، ص ۳۱۲.

فصول المهمه، ص ۱۱۳ ۱۲۳.

تذکره الخواص، ص ۱۷۲. ۱۸۳

۲۶ تذکره الخواص، ص ۲۷

۲۷ تذکره الخواص، ص ۲۷.

مناقب خوارزمی، ص ۷۱

۲۸ مناقب آل ابیطالب، ج ۳، ص ۲۲۱.

مناقب خوارزمی، ص ۹۲

۲۹ نهج البلاغه، جزء ۳، کتاب. ۲۴

۳۰ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۱ و ۲۵.

ذخائر العقبی، ص ۶۷ و ۱۲۱

۳۱ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۸.

دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری (چاپ نجف، سال ۱۳۶۹ هجری) ص ۶۰ فصول المهمه، ص ۱۳۳. تذکره الخواص، ص ۱۹۳.

تاریخ یعقوبی (چاپ نجف سال ۱۳۱۴ هجری) ج ۲، ص ۲۰۴.

اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۱

۳۲ ارشاد مفید، ص ۱۷۲.

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۳.

فصول المهمه، ص ۱۴۴

۳۳ ارشاد مفید، ص ۱۷۲.

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۳.

الامامه و السیاسه، عبد الله بن مسلم بن قتیبه، ج ۱، ص ۱۶۳.

فصول المهمه،

ص ۱۴۵.

تذکره الخواص، ص ۱۹۷

۳۴ ارشاد مفید، ص ۱۷۳.

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۳۵ الامامه و السیاسه ج ۱، ص ۱۶۴

۳۵ ارشاد مفید، ص ۱۷۴.

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲.

فصول المهمه، ص ۱۴۶ تذکره الخواص، ص ۲۱۱

۳۶ ارشاد مفید، ص ۱۸۱.

اثبات الهداه، ج ۵، ص ۱۲۹ و ۱۳۴

۳۷ ارشاد مفید، ص ۱۷۹.

اثبات الهداه، ج ۵، ص ۱۶۸ ۲۱۲.

اثبات الوصیه، مسعودی (چاپ تهران، سال ۱۳۲۰) ص ۱۲۵

۳۸ ارشاد مفید، ص ۱۸۲.

تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۶ ۲۲۸.

فصول المهمه، ص ۱۶۳

۳۹ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۸

۴۰ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۸.

ارشاد مفید، ص ۱۸۲.

الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۰۳.

تاریخ یعقوب، ج ۲، ص ۲۲۹.

فصول المهمه، ص ۱۶۳.

تذکره الخواص، ص ۲۳۵

۴۱ ارشاد مفید، ص ۲۰۱

۴۲ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۹

۴۳ ارشاد مفید، ص ۲۰۱.

فصول المهمه، ص ۱۶۸

۴۴ ارشاد مفید، ص ۲۰۴.

فصول المهمه، ص ۱۷۰.

مقاتل الطالبیین (چاپ دوم) ص ۷۳

۴۵ ارشاد مفید، ص ۲۰۵.

فصول المهمه، ص ۱۷۱.

مقاتل الطالبیین، ص ۷۳

۴۶ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۸

۴۷ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۹.

ارشاد مفید، ص ۲۱۴

۴۸ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۸.

ارشاد مفید، ص ۲۱۴

۴۹ بحار الانوار (چاپ کمپانی) ج ۱۰، ص ۲۰۰، ۲۰۲ و ۲۰۳

۵۰ مقاتل الطالبیین، ص ۵۲ و ۵۹

۵۱ تذکره الخواص، ص ۳۲۴.

اثبات الهداه، ج ۵، ص ۲۴۲

۵۲ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷۶.

دلائل الامامه، ص ۸۰

فصول المهمه، ص ۱۹۰

۵۳ ارشاد مفید، ص ۲۴۶.

فصول المهمه، ص ۱۹۳.

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۹۷

۵۴ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۹.

ارشاد مفید، ص ۲۴۵.

فصول المهمه، ص

۲۰۲ و ۲۰۳

تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۶۳.

تذکره الخواص، ص ۳۴۰.

دلائل الامامه، ص ۹۴.

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۱۰

۵۵ ارشاد مفید، ص ۲۴۵ ۲۵۳.

ر. ک: رجال کشی، محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی.

و رجال طوسی، محمد بن حسن طوسی،

فهرست طوسی و سایر کتابهای رجال.

۵۶ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۲.

دلائل الامامه، ص ۱۱۱.

ارشاد مفید، ص ۲۵۴.

تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۱۹.

فصول المهمه، ص ۲۱۲.

تذکره الخواص، ص ۳۴۶.

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۸۰

۵۷ ارشاد مفید، ص ۲۵۴.

فصول المهمه، ص ۲۰۴.

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۴۷

۵۸ فصول المهمه، ص ۲۱۲.

دلائل الامامه، ص ۱۱۱.

اثبات الوصیه، ص ۱۴۲

۵۹ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۰

۶۰ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۶.

ارشاد مفید، ص ۲۷۰.

فصول المهمه، ص ۲۱۴ ۲۲۳.

دلائل الامامه، ص ۱۴۶ ۱۴۸.

تذکره الخواص، ص ۳۴۸ ۳۵۰.

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۲۴

تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۵۰

۶۱ ارشاد مفید، ص ۲۷۹ ۲۸۳.

دلائل الامامه، ص ۱۴۸ و ۱۵۴.

فصول المهمه، ص ۲۲۲

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۲۳ و ۳۲۷.

تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۵۰

## امام هشتم

امام علی بن موسی (رضا) فرزند امام هفتم که (بنا به اشهر تواریخ) سال ۱۴۸ هجری متولد و سال ۲۰۳ هجری در گذشته است (۶۲).

امام هشتم پس از پدر بزرگوار خود به امر خدا و معرفی گذشتگان خود به امامت رسید و مدتی از زمان امامت خود با هارون خلیفه عباسی و پس از آن با پسرش امین و پس از آن با پسر دیگرش مأمون معاصر بود.

مأمون پس از پدر، اختلافاتی با برادر خود امین پیدا کرد که منجر به جنگهای خونین و بالأخره کشته شدن امین

گردیـد و مـأمون به سـیر خلاـفت استیلا یافت (۶۳). تـا آن روز سـیاست خلاـفت بنی عبـاس نسـبت به سادات علوی، سیاسـت خشونت آمیز و خونینی بوده، پیوسـته رو به سختی می رفت و هر چند گاهی یکی از علوییـن قیام کرده جنگ خونین و آشوبی بر پا می شد و این خود برای دستگاه خلافت گرفتاری سختی بود.

و ائمه و پیشوایان شـیعه از اهل بیت اگر چه با نهضت و قیام کنندگان همکاری نمی کردند و مداخله ای نداشتند ولی شیعه که آن روز جمعیت قابل توجهی بودنـد، پیوسـته ائمه اهل بیت را پیشوایان دینی مفترض الطاعه و خلفای واقعی پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم می دانستند و دستگاه خلافت را که قیافه دربار کسری و قیصر داشت و به دست یک مشت مردم بی بند و بار اداره می شـد، دسـتگاهی ناپاک و دور از ساحت قدس پیشوایان خود می دیدند و دوام و پیشـرفت این وضع برای دسـتگاه خلافت خطرناک بود و آن را به شدت تهدید می کرد.

مأمون به فکر افتاد که به این گرفتاریها که سـیاست کهنه و هفتاد ساله پیشـینیان وی نتوانست چاره کند، با سیاست تازه دیگری خاتمه بخشـد و آن این بود که امام هشـتم را ولایت عهد بدهد و از این راه هر گرفتاری را رفع کند، زیرا سادات علوی پس از آنکه دست خودشان به خلافت بند شد دیگر به ضـرر دستگاه قیام نمی کردند و شیعه نیز پس از آنکه آلودگی امام خود را به خلاـفتی که پیوسـته آن را و کارگردانان آن را پلیـد و نا پاک می شـمردند، مشاهـده کردنـد، دیگر آن اعتقاد معنوی و ارادت باطنی را که

در حق امامـان اهل بیت داشـتند، از دست می دهنـد و تشـکل مـذهبیشان سـقوط کرده دیگر خطری از این راه متوجه دسـتگاه خلافت نخواهد گردید (۶۴).

بدیهی است که پس از حصول مقصود، از بین بردن امام برای مأمون اشـکالی نداشت، مأمون برای تحقق دادن به این تصـمیم، امـام را از مـدینه به مرو احضـار کرد و پس از حضور اول خلافت و پس از آن ولایت عهـد خود را به امام پیشـنهاد نمود و آن حضـرت اعتذار جسته نپذیرفت ولی بالأخره به هر ترتیب بود قبولانید و امام نیز به این شرط که در کارهای حکومتی و عزل و نصب عمال دولت مداخله نکند، ولایت عهد را پذیرفت (۶۵).

این واقعه در سال دویست هجری اتفاق افتاد ولی چیزی نگذشت که مأمون از پیشـرفت سـریع شـیعه و بیشتر شدن ارادت ایشان نسـبت به سـاحت امـام و اقبـال عجیب عـامه مردم و حتی سـپاهیان و اولیای امور دولتی، به اشـتباه خود پی برد و به صـدد چاره جویی بر آمده آن حضرت را مسموم و شهید ساخت. امام هشتم پس از شهادت در شهر طوس ایران که فعلا شهر مشهد نامیده می شود مدفون گردید.

مـأمون، عنـایت بسـیاری به ترجمه علـوم عقلی به عربی نشـان می داد و مجلس علمی منعقـد کرده بود که دانشـمندان ادیـان و مـذاهب در آن حضور یـافته به منـاظره علمی می پرداختنـد امـام هشـتم نیز در آن مجلس شـرکت می فرمود و با علمای ملل و ادیان به مباحثه و مناظره می پرداخت و بسیاری از این مناظره ها در جوامع حدیث شیعه مضبوط است (۶۶).

## امام نهم

امام محمد بن علی (تقی و گاهی به لقب امام جواد و ابن الرضا نیز

ذکر می شود) فرزنـد امام هشـتم که سال ۱۹۵ هجری در مـدینه متولد شده و طبق روایات شـیعه، سال ۲۲۰ هجری به تحریک معتصم خلیفه عباسـی به دست همسـر خود که دختر مأمون خلیفه عباسـی بود مسموم و شهید شده در جوار جد خود امام هفتم در کاظمیه مدفون گردید.

پس از پدر بزرگوار خود به امر خدا و معرفی گذشـتگان خود به امامت رسید. امام نهم موقع در گذشت پدر بزرگوار خود در مدینه بود، مأمون وی را به بغداد که آن روز عاصمه خلافت بود احضار کرده به حسب ظاهر محبت و ملاطفت بسیاری نمود و دختر خود را به عقـد ازدواج وی در آورد و در بغـداد نگهـداشت و در حقیقت می خواست به این وسـیله امـام را از خـارج و داخل تحت مراقبت کامل در آورد.

امام مـدتی در بغـداد بود سپس از مأمون اسـتجاره کرده به مـدینه رفت تا آخر عهد مأمون در مدینه بود و پس از در گذشـت مـأمون که معتصم، زمـان خلافـت را به دست گرفت، دوبـاره امام را به بغـداد احضار کرده تحت نظر گرفت و بالأخره چنانکه گذشت به تحریک معتصم، آن حضرت به دست همسر خود مسموم شد و درگذشت (۶۷).

## امام دهم

امام علی بن محمـد (نقی و گاهی به لقب امام هادی ذکر می شود) فرزند امام نهم در سال ۲۱۲ در مدینه متولد شده و در سال ۲۵۴ (طبق روایات شیعه) معتز، خلیفه عباسی با سم شهیدش کرده است (۶۸).

امام دهم در ایام حیات خود با هفت نفر از خلفای عباسـی، مأمون و معتصم و واثق و متوکل و منتصـر و مسـتعین و معتز معاصر بوده است. در

عهـد معتصم، سال ۲۲۰ بود که پـدر بزرگوارش در بغـداد بـا سم در گـذشت، وی در مـدینه بود و به امر خـدا و معرفی امامان گذشته به امامت رسید و به نشر تعالیم دینی می پرداخت تا زمان متوکل رسید.

متوکل در سال ۲۴۳ در اثر سـعایت هایی که کرده بودند یکی از امرای دولت خود را مأموریت داد که آن حضرت را از مدینه به سامرا که آن روز عاصـمه خلافت بود جلب کند و نامه ای مهر آمیز با کمال تعظیم به آن حضـرت نوشته تقاضای حرکت و ملاقـات نمود (۶۹) و البتـه پس از ورود آن حضـرت بـه سـامرا در ظـاهر اقـداماتی بـه عمـل نیامـد ولی در عین حـال آنچه می توانست در فراهم آوردن وسائـل اذیت و هتـک آن حضـرت کوتـاهی نمی کرد و بارهـا به منظور قتل یا هتک، امام را احضار کرده و به امر وی خانه اش را تفتیش می نمودند.

متوکل در دشـمنی با خاندان رسالت در میان خلفای عباسـی نظیر نداشت و به ویژه با علی علیه السـلام دشـمن سر سخت بود و آشـکارا ناسـزا می گفت و مرد مقلـدی را موظف داشت که در بزمهـای عیش، تقلیـد آن حضـرت را در می آورد و خلیفه می خندید!! و در سال ۲۳۷ هجری بود که امر کرد قبه ضـریح امام حسین علیه السلام را در کربلا و همچنین خانه های بسیاری که در اطرافش ساخته بودند، خراب و با زمین یکسان نمودند! و دسـتور داد که آب به حرم امام بستند و دستور داد زمین قبر مطهر را شخم و زراعت کنند تا به کلی اسم و رسم مزار فراموش شود (۷۰).

در زمان متوکل، وضع زندگی سادات علوی که در حجاز

بودنـد به مرحله رقت بـاری رسـیده بود چنـانکه زنهای ایشان ساتر نداشـتند و عـده ای از ایشان یک چادر کهنه داشـتند که در اوقات نماز آن را به نوبه پوشـیده نماز می خواندند (۷۱) و نظیر این فشارها را به سادات علوی که در مصـر بودند نیز وارد می ساخت.

امام دهم به شـکنجه و آزار متوکل صبر می فرمود تا وی درگذشت و پس از وی منتصر و مستعین و معتز روی کار آمدند و به دسیسه معتز، آن حضرت مسموم و شهید شد.

## امام یازدهم

امام حسن بن علی (عسـکری) فرزنـد امام دهم در سال ۲۳۲ هجری متولـد شده و در سال ۲۶۰ هجری (بنا به بعضـی از روایات شیعه) به دسیسه معتمد خلیفه عباسی مسموما در گذشته است (۷۲).

امام یازدهم پس از در گذشت پدر بزرگوار خود به امر خدا و حسب التعیین پیشوایان گذشته به امامت رسید و هفت سالی که امامت کرد به واسـطه سـختگیری بیرون از انـدازه مقام خلافت، با تقیه بسـیار شدیـد رفتار می کرد، درب روی مردم حتی عامه شیعه بسته جز خواص شیعه کسی را بار نمی داد با اینحال اکثر اوقات زندانی بود (۷۳).

و سـبب این همه فشـار این بود که اولاـ در آن ازمنه جمعیت شـیعه کثرت و قـدرتشان به حـد قابل توجهی رسـیده بود و اینکه شیعه به امامت قائلند برای همگان روشن و آفتابی شده بود و امامان شیعه نیز شناخته می شدند و از این روی مقام خلافت بیش از پیش ائمه را تحت مراقبت در آورده و از هر راه بود با نقشه هایی مرموز در محو و نابود کردن ایشان می کوشیدند.

ثانیا: مقام خلافت پی برده بود که خواص شیعه برای

امـام یازدهم فرزنـد معتقدنـد و طبق روایاتی که از خود امام یازدهم و هم از پـدرانش نقل می کننـد فرزنـد او را همان مهـدی موعود می شناسـند که به موجب اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود (۷۴) و او را امام دوازدهم می دانند.

بدین سـبب امام یازدهم بیشتر از سایر ائمه تحت مراقبت مقام خلافت در آمده بود و خلیفه وقت تصمیم قطعی گرفته بود که به هر طریق باشد به داستان امامت شیعه خاتمه بخشد و در این خانه را برای همیشه ببندد.

و از این روی همین که بیماری امام یازدهم را به معتمد، خلیفه وقت گزارش دادند، طبیب نزد آن حضرت فرستاد و چند تن از معتمـدان خود و چند نفر از قضات را به منزلش گماشت که پیوسـته ملازم وی و مراقب اوضاع داخلی منزل بوده باشـند و پس از شـهادت امام نیز خانه را تفتیش و توسط قابله ها کنیزان آن حضـرت را معاینه کردند و تا دو سال مأمورین آگاهی خلیفه در خط پیدا کردن خلف آن حضرت مشغول فعالیت بودند تا به کلی نومید شدند (۷۵).

امام یازدهم را پس از درگـذشت در خانه خودش در شـهر سامرا، پهلوی پـدر بزرگوارش به خاک سپردنـد و بایـد دانست که ائمه اهل بیت در دوره زندگیشان گروه انبوهی از علما و محدثین را پرورش دادند که شـماره ایشان به صدها تن می رسد و ما برای رعایت اختصار در این کتاب متعرض فهرست اسامی خودشان و مؤلفان و آثار علمی و شرح احوالشان نشدیم (۷۶).

## امام دوازدهم

حضرت مهدی موعود (که غالبا به لقب امام عصر

و صاحب الزمان ذکر می شود) فرزند امام یازدهم که اسمش مطابق اسم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود در سال ۲۵۶ یا ۲۵۵ هجری در سامرا متولد شده و تا سال ۲۶۰ هجری که پدر بزرگوارش شهید شد تحت کفالت و تربیت پدر می زیست و از مردم پنهان و پوشیده بود و جز عده ای از خواص شیعه کسی به شرف ملاقات وی نایل نمی شد.

و پس از شهادت امام یازدهم که امامت در آن حضرت مستقر شد به امر خدا غیبت اختیار کرد و جز با نواب خاص خود بر کسی ظاهر نمی شد جز در موارد استثنایی (۷۷).

## نواب خاص

آن حضرت چندی عثمان بن سعید عمری را که از اصحاب جد و پدرش بود و ثقه و امین ایشان قرار داشت نایب خود قرار داد و به توسط وی به عرایض و سؤالات شیعه جواب می داد.

و پس از عثمان بن سعید، فرزندش محمد بن عثمان به نیابت امام منصوب شد و پس از وفات محمد بن عثمان عمری، ابو القاسم حسین بن روح نوبختی، نائب خاص بود و پس از وفات حسین بن روح نوبختی، علی بن محمد سمری نیابت ناحیه مقدسه امام را داشت.

و چند روز به مرگ علی بن محمد سمری (که در سال ۳۲۹ هجری اتفاق افتاد) مانده بود که از ناحیه مقدسه توقیعی صادر شد که در آن به علی بن محمد سمری ابلاغ شده بود که تا شش روز (دیگر) بدرود زندگی خواهد گفت و پس از آن در نیابت خاصه بسته، غیبت کبری واقع خواهد شد و تا روزی که خدا در ظهور آن حضرت اذن دهد،

غیبت دوام خواهد یافت (۷۸) و به مقتضای این توقیع، غیبت امام زمان علیه السلام به دو بخش منقسم می شود.

اول «غیبت صغری»: که از سال ۲۶۰ هجری شروع نموده و در سال ۳۲۹ خاتمه می یابد و تقریبا هفتاد سال مدت امتداد آن می باشد.

دوم «غیبت کبری»: که از سال ۳۲۹ شروع کرده و تا وقتی که خدا بخواهد ادامه خواهد یافت. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث متفق علیه می فرماید:

«اگر نمانده باشد از دنیا مگر یک روز، خدا آن روز را دراز می کند تا مهدی از فرزندان من ظهور نموده دنیا را پر از عدل و داد کند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد (۷۹).

## بحث در ظهور مهدی علیه السلام از نظر عمومی

در بحث نبوت و امامت اشاره کردیم که به موجب قانون هدایت عمومی که در همه انواع آفرینش جاری است، نوع انسان به حکم ضرورت با نیرویی (نیروی وحی و نبوت) مجهز است که او را به سوی کمال انسانیت و سعادت نوعی راهنمایی می کند و بدیهی است که اگر این کمال و سعادت برای انسان که زندگیش زندگی اجتماعی است، امکان و وقوع نداشته باشد اصل تجهیز لغو و باطل خواهد بود و لغو در آفرینش وجود ندارد.

و با بیانی دیگر: بشر از روزی که در بسیط زمین سکنی ورزیده پیوسته در آرزوی یک زندگی اجتماعی مقرون به سعادت (به تمام معنا) می باشد و به امید رسیدن چنین روزی قدم بر می دارد و اگر این خواسته تحقق خارجی نداشت هرگز چنین آرزو و امیدی در نهاد وی نقش نمی بست چنانکه اگر غذایی نبود، گرسنگی نبود و اگر آبی نبود، تشنگی تحقق نمی گرفت و اگر

تناسلی نبود، تمایل جنسی تصور نداشت.

از این روی، به حکم ضرورت (جبر) آینده جهان روزی را در بر خواهد داشت که در آن روز جامعه بشری پر از عدل و داد شده و با صلح و صفا همزیستی نماید و افراد انسانی غرق فضیلت و کمال شوند و البته استقرار چنین وضعی به دست خود انسان خواهد بود و رهبر چنین جامعه ای منجی جهان بشری و به لسان روایات، «مهدی» خواهد بود.

در ادیان و مذاهب گوناگون که در جهان حکومت می کنند، مانند وثنیت و کلیمیت و مسیحیت و مجوسیت و اسلام، از کسی که نجات دهنده بشریت است، سخن به میان آمده و عموما ظهور او را نوید داده اند اگر چه در تطبیق اختلاف دارند و حدیث متفق علیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم «المهدی من ولدی».

یعنی:

«مهدی موعود از فرزندان من (از نسل من) می باشد»، اشاره به همین معناست.

## بحث در ظهور مهدی علیه السلام از نظر خصوصی

علاوه بر احادیث بی شماری که از طریق عامه و خاصه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اهل بیت علیهم السلام در ظهور مهدی علیه السلام و اینکه از نسل پیغمبر می باشد و با ظهور خود جامعه بشری را به کمال واقعی خواهد رسانید و حیات معنوی خواهد بخشید (۸۰).

روایات بی شمار دیگری وارد است که مهدی فرزند بلافصل امام حسن عسکری (امام یازدهم) می باشد (۸۱) و پس از تولد و غیبت طولانی، ظهور کرده جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد، چنانکه با ظلم و جور پر شده باشد.

## اشکالی چند و پاسخ آنها

الف:

مخالفین شیعه اعتراض می کنند که طبق اعتقاد این طایفه، امام غایب باید تا کنون نزدیک به دوازده قرن عمر کرده باشد درصورتی که هرگز انسان عمر به این درازی نمی کند؟

پاسخ: بنای اعتراض به استبعاد است و البته عمر به این درازی و بیشتر از این قابل استبعاد می باشد ولی کسی که به اخباری که در خصوص امام غایب از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سائر ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده مراجعه نماید، خواهد دید نوع زندگی امام غایب را به طریق خرق عادت معرفی می کنند.

البته خرق عادت غیر از محال است و از راه علم هرگز نمی توان خرق عادت را نفی کرد، زیرا هرگز نمی توان اثبات کرد که

اسباب و عواملی که در جهان کار می کنند تنها همانها هستند که ما آنها را دیده ایم و می شناسیم و دیگر اسبابی که ما از آنها خبر نداریم، یا آثار و اعمال آنها را ندیده ایم، یا نفهمیده ایم، وجود ندارد. از این روی ممکن است در فردی

یا افرادی از بشر اسباب و عواملی به وجود آید که عمری بسیار طولانی هزار یا چندین هزار ساله برای ایشان تأمین نماید و از اینجاست که جهان پزشکی تا کنون از پیدا کردن راهی برای عمرهای بسیار طولانی، نومید و مأیوس نشده است.

این اعتراض از ملیین مانند کلیمیت و مسیحیت و اسلام که به موجب کتابهای آسمانی خودشان، خرق عادت و معجزات پیغمبران خدا را قبول دارند، بسیار شگفت آور است.

ب:

مخالفین شیعه اعتراض می کنند که شیعه وجود امام را برای بیان احکام دین و حقایق آیین و راهنمائی مردم لازم می دانند و غیبت امام ناقض این غرض است، زیرا امامی که به واسطه غیبتش، مردم هیچگونه دسترسی به وی ندارند، فایده ای بر وجودش مترتب نیست و اگر خدا بخواهد امامی را برای اصلاح جهان بشری بر انگیزد قادر است که در موقع لزوم او را بیافریند دیگر به آفرینش چندین هزار سال پیش از موقع وی نیازی نیست.

پاسخ:

اینان به حقیقت معنای امامت پی نبرده اند، زیرا در بحث امامت روشن شد که وظیفه امام تنها بیان صوری معارف و راهنمایی ظاهری مردم نیست و امام چنانکه وظیفه راهنمائی صورت مردم را به عهده دارد همچنان ولایت و رهبری باطنی اعمال را به عهده دارد و اوست که حیات معنوی مردم را تنظیم می کند و حقایق اعمال را به سوی خدا سوق می دهد.

بدیهی است که حضور و غیبت جسمانی امام در این باب تأثیری ندارد و امام از راه باطن به نفوس و ارواح مردم اشراف و اتصال دارد، اگر چه از چشم جسمانی ایشان مستور است و وجودش پیوسته لازم است اگر چه موقع ظهور

و اصلاح جهانیش تا کنون نرسیده است.

## پی نوشتها

۱ درباره مطالب مربوط به امامت و جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حکومت اسلامی به این مدارک مراجعه شود:

تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶ الی ۶۱.

سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۳ ۲۷۱.

تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۲۶.

غایه المرام، ص ۶۶۴ از مسند احمد و غیر آن.

۲ برای اثبات خلافت علی بن ابیطالب به آیاتی از قرآن استدلال شده و از جمله آنها این آیه است:

انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون

یعنی:

«ولی امر و صاحب اختیار شما فقط خدا و رسولش و مؤمنان هستند که نماز می خوانند و در حال رکوع صدقه و زکات می دهند»

(سوره مائده، آیه ۵۵)

مفسرین سنی و شیعی اتفاق دارند که آیه مذکور در شأن علی بن ابیطالب نازل شده است و روایات کثیری از عامه و خاصه نیز بر آن دلالت دارد.

ابوذر غفاری می گوید:

روزی نماز ظهر را با پیغمبر خواندیم سائلی از مردم تقاضای کمک نمود ولی کسی به او چیزی نداد، سائل دستش را به جانب آسمان بلند کرده گفت:

خدایا!

شاهد باش در مسجد پیغمبر کسی به من چیزی نداد.

علی بن ابیطالب در حال رکوع بود با انگشتش به سائل اشاره کرد، او انگشتر را از دست آن حضرت گرفت و رفت.

پیغمبر اکرم که جریان را مشاهده می فرمود سرش را به جانب آسمان بلند کرده عرضه داشت: خدایا!

برادرم موسی به تو گفت:

خدایا!

شرح صدری به من عطا کن و کارهایم را آسان گردان و زبان گویایی به من بده تا سخنانم را بفهمند و برادرم هارون را وزیر و کمک

من قرار بده، پس وحی نازل شد که ما بازوی تو را به واسطه برادرت محکم می گردانیم و نفوذ و تسلطی به شما عطا خواهیم نمود. خدایا!

من هم پیغمبر تو هستم، صدری برایم عطا کن و کارهایم را آسان گردان و علی را وزیر و پشتیبانم قرار بده».

ابوذر می گوید:

هنوز سخن پیغمبر تمام نشده بود که آیه نازل گشت (ذخائر العقبی، تألیف طبری، ط قاهره، سال ۱۳۵۶، ص ۱۶) حدیث مذکور با اندکی اختلاف در در المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳ نیز نقل شده.

بحرانی در کتاب غایه المرام، ص ۱۰۳، ۲۴ حدیث از کتب عامه و ۱۹ حدیث از کتب خاصه در شأن نزول آیه نقل کرده است.

از جمله آیات این آیه است:

الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دینا.

یعنی:

«کفار امروز از برچیده شدن دستگاه اسلام نامید شدند پس دیگر از آنان نهراسید ولی از من بترسید و امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما برگزیدم»

(سوره مائده، آیه ۳)

ظاهر آیه این است که:

قبل از نزول آیه کفار امیدوار بودند که روزی خواهد آمد که دستگاه اسلام بر چیده شود، ولی خداوند متعال به واسطه انجام کاری آنان را برای همیشه از نابودی اسلام مأیوس گردانیده و همان کار سبب کمال و استحکام اساس دین بوده است و لابد از امور جزئی مانند جعل حکمی از احکام نبوده بلکه موضوع قابل توجه و مهمی بوده که بقای اسلام مربوط به آن بوده است.

ظاهرا این آیه با آیه ای که در اواخر این

سوره نازل گشته بی ربط نباشد:

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس.

یعنی:

«ای پیغمبر!

موضوعی را که به تو دستور دادیم به مردم ابلاغ کن که اگر ابلاغ نکنی رسالت خدا را انجام نداده ای و خدا تو را از هر گونه خطری که متوجه تو باشد در امان خواهد داشت»

(سوره مائده، آیه ۷۲)

این آیه دلالت می کند که:

خدا موضوع قابل توجه و بسیار مهمی را که اگر انجام نگیرد اساس اسلام و رسالت در خطر واقع می شود به پیغمبر دستور داده ولی از بس با اهمیت بوده پیغمبر از مخالفت و کارشکنی مردم می ترسیده و به انتظار موقعیت مناسب آن را به تأخیر می انداخته است، تا اینکه از جانب خدا امر مؤکد و فوری صادر شده که باید در انجام این دستور تعلل نورزی و از هیچ کس نهراسی. این موضوع هم لابد از قبیل احکام نبوده، زیرا تبلیغ یک یا چند قانون نه آن اهمیت را دارد که از عدم تبلیغش اساس اسلام واژگون گردد و نه پیغمبر اسلام از بیان قوانین ترسی داشته است.

این قرائن و شواهد، مؤید اخباری هستند که دلالت دارند که آیه های مذکور در غدیر خم درباره ولایت علی بن ابیطالب نازل گشته است و بسیاری از مفسرین شیعه و سنی نیز آن را تأیید نموده اند.

ابو سعید خدری می گوید:

پیغمبر در غدیر خم مردم را به سوی علی دعوت نموده بازوهای او را گرفته به طوری بلند کرد که سفیدی زیر بغل رسول خدا نمایان شد، سپس آیه نازل شد:

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم

الإسلام دینا پس پیغمبر فرمود:

«الله اکبر، از کامل شدن دین و تمامی نعمت و رضایت خدا و ولایت علی بعد از من».

سپس فرمود:

«هر کس من صاحب اختیار و متصدی امور او هستم، علی صاحب اختیارش می باشد. خدایا!

با دوست علی دوست باش و با دشمنش دشمنی کن. هر کس او را یاری نمود، تو یاریش کن و هر کس او را رها کرد تو نیز او را رها کن».

بحرانی در کتاب غایه المرام، ص ۳۳۶، ۶ حدیث از طرق عامه و ۱۵ حدیث از طرق خاصه در شأن نزول آیه نقل کرده است.

خلاصه سخن: دشمنان اسلام که در راه نابودی آن از هیچ کاری خودداری نمی نمودند و از همه جا مأیوس گشتند فقط به یک جهت امیدوار بودند، آنها فکر می کردند که چون حافظ و نگهبان اسلام پیغمبر است وقتی از دنیا رفت، اسلام بی قیم و سرپرست می گردد و نابودی برایش حتمی خواهد بود. ولی در غدیر خم، اندیشه آنان باطل گشت و پیغمبر علی را به عنوان سرپرست و متصدی اسلام به مردم معرفی نمود و پس از علی هم این وظیفه سنگین و ضروری به عهده دودمان پیغمبر که از نسل علی به وجود می آیند خواهد بود.

(برای توضیح بیشتر رجوع شود به تفسیر المیزان، تألیف استاد علامه طباطبائی، ج ۵، ص ۱۷۷ ۲۱۴ و ج ۶، ص ۵۰ ۶۴)

«حدیث غدیر»: پیغمبر اسلام بعد از مراجعت از حجه الوداع در غدیر خم توقف نموده مسلمین را گرد آورده پس از ادای خطبه ای علی را به ولایت و پیشوائی مسلمین منصوب کرد.

براء می گوید:

در سفر حجه الوداع خدمت رسول خدا بودم، وقتی به غدیر خم رسیدیم دستور

داد آن مکان را پاکیزه نمودند سپس دست علی را گرفته طرف راست خودش قرار داد و فرمود آیا من اختیار دار شما نیستم؟

پاسخ دادند:

اختیار ما به دست شما است.

پس فرمود:

«هر کس من مولا و صاحب اختیار او هستم، علی مولای او خواهد بود، خدایا!

با دوست علی دوستی و با دشمنش دشمنی کن».

پس عمر بن خطاب به علی گفت:

این مقام گوارایت باد که تو مولای من و تمام مؤمنین شدی

البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۰۸ و ج ۷، ص ۳۴۶.

ذخائر العقبی، تألیف طبری، ط قاهره، سال ۱۳۵۶، ص ۶۷.

فصول المهمه، تألیف ابن صباغ، ج ۲، ص ۲۳.

خصائص، تألیف نسائی، ط نجف، سال ۱۳۶۹ هجری ص ۳۱.

بحرانی در کتاب غایه المرام، ص ۷۹ مانند این حدیث را به ۸۹ طریق از عامه و ۴۳ طریق از خاصه نقل کرده است)

«حدیث سفینه»: ابن عباس می گوید پیغمبر فرمود:

«مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس در آن سوار شد نجات یافت و هر کس تخلف نمود غرق گشت»

(ذخائر العقبی، ص ۲۰.

الصواعق المحرقه، تألیف ابن حجر، ط قاهره، ص ۱۵۰ و ۸۴.

تاریخ الخلفاء تألیف جلال الدین سیوطی، ص ۳۰۷.

کتاب نور الابصار، تألیف شبلنجی، ط مصر، ص ۱۱۴.

بحرانی در غایه المرام، ص ۲۳۷ حدیث مذکور را به یازده طریق از عامه و هفت طریق از خاصه نقل کرده است)

«حدیث ثقلین»: زید بن ارقم از پیغمبر نقل کرده که فرمود:

«گویا خدا مرا به سوی خویش دعوت نموده باید اجابت کنم ولی دو چیز بزرگ و وزین را در بین شما می گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم، مواظب باشید که چگونه با آنها رفتار می کنید، آن دو امر

هرگز از هم جدا نخواهند شد تا اینکه بر کوثر بر من وارد شوند»

(البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۰۹.

ذخائر العقبی، ص ۱۶.

فصول المهمه، ص ۲۲ خصائص، ص ۳۰ الصواعق المحرقه، ص ۱۴۷.

در غایه المرام، ۳۹ حدیث از عامه و ۸۲ حدیث از خاصه نقل شده است)

حدیث ثقلین از احادیث مسلم و قطعی است که به سندهای بسیار و عبارات مختلفی روایت شده و سنی و شیعه به صحتش اعتراف و اتفاق دارند.

از این حدیث و امثالش چند مطلب مهم استفاده می شود:

۶۲ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۶.

ارشاد مفید، ص ۲۸۴ ۲۹۶.

دلائل الامامه، ص ۱۷۵.

۱۷۷ فصول المهمه، ص ۲۲۵ ۲۴۶.

تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۸۸

۶۳ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۸.

فصول المهمه، ص ۲۳۷

۶۴ دلائل الامامه، ص ۱۹۷.

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۶۳

۶۵ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۹.

ارشاد مفید، ص ۲۹۰.

فصول المهمه، ص ۲۳۷.

تذکره الخواص، ص ۳۵۲.

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۶۳

۶۶ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۵۱.

احتجاج، احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی (چاپ نجف، سال ۱۳۸۵ هجری) ج ۲، ص ۱۷۰. ۲۳۷

۶۷ ارشاد مفید، ص ۲۹۷.

اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۲ ۴۹۷.

دلائل الامامه، ص ۲۰۱.

۲۰۹ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۷۷ ۳۹۹.

فصول المهمه، ص ۲۴۷ ۲۵۸.

تذکره الخواص، ص ۳۵۸

۶۸ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۷ ۵۰۲.

ارشاد مفید، ص ۳۰۷.

دلائل الامامه، ص ۲۱۶.

۲۲۲ فصول المهمه، ص ۲۵۹ ۲۶۵.

تذکره الخواص، ص ۳۶۲.

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۰۱. ۴۲۰

۶۹ ارشاد مفید، ص ۳۰۷ ۳۱۳.

اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۱.

فصول المهمه، ص ۲۶۱ تذکره الخواص، ص ۳۵۹، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۱۷.

اثبات

الوصیه، ص ۱۷۶ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۲۱۷

۷۰ مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵

۷۱ مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵ و ۳۹۶

۷۲ ارشاد مفید، ص ۳۱۵.

دلائل الامامه، ص ۲۲۳.

فصول المهمه، ص ۲۶۶ ۲۷۲.

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۲.

اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۳

۷۳ ارشاد مفید، ص ۳۲۴.

اصول کافی، ج ۱، ص ۵۱۲.

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۹ و ۴۳۰

۷۴ ر. ک: صحیح ترمذی، ج ۹، باب ما جاء فی المهدی.

صحیح ابی داوود، ج ۲، کتاب المهدی.

صحیح ابن ماجه، ج ۲، باب خروج المهدی.

ینابیع الموده.

البیان فی اخبار صاحب الزمان، محمد بن یوسف شافعی.

نور الابصار شبلنجی.

مشکوه المصابیح، محمد بن عبد الله خطیب.

الصواعق المحرقه، ابن حجر.

اسعاف الراغبین، محمد الصبان،

فصول المهمه.

صحیح مسلم.

الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی: کمال الدین، شیخ صدوق.

اثبات الهداه، محمد بن حسن حر عاملی.

بحار الانوار، مجلسی، ج ۵۱ و ۵۲

۷۵ اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۵.

ارشاد مفید، ص ۳۱۹

۷۶ ر. ک: رجال کشی، رجال طوسی، فهرست طوسی و سایر کتابهای رجال.

۷۷ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۲ و ۳۴۳ ۳۶۶.

الغیبه، محمد بن حسن طوسی (چاپ دوم) ص ۲۱۴ ۲۴۳.

اثبات الهداه، ج ۶ و ۷

۷۸ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۰ و ۳۶۱.

الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۴۲

۷۹ از باب نمونه:

«عبد الله بن مسعود قال قال النبی صلی الله علیه و آله:

لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث فیه رجلا من امتی و من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی یملأ الارض قسطا عدلا کما ملئت جورا و ظلما»

(فصول المهمه، ص ۲۷۱)

۸۰ از باب نمونه:

«قال ابو جعفر علیه السلام:

اذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد فجمع به عقولهم و كملت بها

احلامهم»

(بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸ و ۳۳۶)

«قال ابو عبد الله علیه السلام:

العلم سبعه و عشرون حرفا فجمیع ما جاءت به الرسل حرفان فلم یعرف الناس حتی الیوم غیر الحرفین. فاذا قام قائمنااخرج الخمسه و العشرین حرفا فبثها فی الناس و ضم الیها الحرفین حتی یبثها سبعه و عشرین حرفا»

(بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۳۳۶)

۸۱ از باب نمونه:

«قال علی بن موسی الرضا علیه السلام فی حدیث (الی ان قال) الإمام بعدی محمد ابنی و بعد محمد ابنه علی و بعد علی ابنه الحسن و بعد الحسن ابنه الحجه القائم المنتظر فی غیبته المطاع فی ظهوره لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج فیملأها عدلا کماملئت جورا و اما متی فاخبار عن الوقت و لقد حدثنی ابی عن ابیه عن آبائه عن علی علیه السلام ان النبی صلی الله علیه و آله قیل له:

یا رسول الله!

متی یخرج القائم من ذریتک فقال:

مثله مثل الساعه لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات و الارض لا یأتیکم الا بغته»

(بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۴)

«صقر بن ابی دلف قال:

سمعت ابا جعفر محمد بن الرضا علیه السلام یقول:

الإمام بعدی ابنی علی، امره امری و قوله قولی و طاعته طاعتی و الإمام بعده ابنه الحسن، امره امر ابیه و قوله قول ابیه و طاعته طاعه ابیه. ثم سکت، فقلت له:

یا بن رسول الله! فمن الإمام بعد الحسن؟

فبکی بکاء شدیدا ثم قال:

ان من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر»

(بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۸)

«موسی بن جعفر البغدادی قال سمعت ابا محمد الحسین بن علی یقول:

کأنی بکم و قد اختلفتم بعدی فی الخلف منی اما ان المقر بالائمه بعد رسول الله المنکر

لولـدی کمن اقر بجمیع انبیـاء الله و رسوله ثم انکر نبوه محمـد رسول الله و المنکر لرسول الله کمن انکر جمیع الانبیـاء لان طاعه آخرنا کطاعهاولنا و المنکر لاخرنا کالمنکر لاولنا اما ان لولدی غیبه یرتاب فیها الناس الا من عصمه الله»

(بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰)

## پیام معنوی شیعه

پیام معنوی شیعه به جهانیان، یک جمله بیش نیست و آن این است که «خدا را بشناسید» و تعبیر دیگر:

«راه خدا شناسـی را پیش گیرید تا سعادتمند و رستگار شوید» و این همان جمله ای است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای نخستین بار دعوت جهانی خود را به آن افتتاح فرمود:

«ای مردم!

خدا را به یگانگی بشناسید و اعتراف کنید تا رستگار شوید»

در توضیح این پیام به طور اجمال می گوییم:

ما افراد بشر به حسب طبع دلداده بسیاری از مقاصد زندگی و لذایذ مادی هستیم، خوردنیها و نوشیدنیهای گوارا و پوشیدنیهای شیک و کاخها و منظره های فریبنده، همسر زیبا و دلنواز، دوستان صمیمی و ثروت سنگین از راه قدرت و سیاست مقام و جاه و بسط سلطه و فرمانروایی و خرد کردن هر چیزی که با خواسته های ما مخالفت می کند را می خواهیم و دوست داریم.

ولی بـا نهاد خـدادادی خود می فهمیم که این همه لذایـذ و مطالب برای انسان آفریـده شـده نه انسان برای آنها و آنها به دنبال انسان باید باشند نه انسان به دنبال آنها.

هدف نهایی، بودن شکم و پایین تر از شکم، منطق گاو و گوسفند است و دریدن و بریدن و بیچاره کردن دیگران، منطق ببر و گرگ و روباه است، منطق انسان، منطق فطری خرد می باشد و بس.

«منطق خرد» با واقع بینی

خود، ما را به سوی پیروی حق هدایت می کند نه به سوی دلخواه انواع شهوترانی و خودبینی و خودخواهی. «منطق خرد» انسان را جزئی از جمله آفرینش می داند که هیچگونه استقلال و سرخودی ندارد و بر خلاف آنچه انسان خود را فرمانروای آفرینش پنداشته به گمان خود طبیعت سرکش را به خواسته های خود رام می کند و به زانو در می آورد خودش نیز آلت دست طبیعت و یکی از دستیاران و فرمانبرداران آن است.

«منطق خرد» انسان را دعوت می کند که در درکی که از هستی این جهان گذران دارد، دقیق شود تا روشن گردد که هستی جهان و هر چه در آن است از پیش خودشان نیست بلکه جهان و هر چه در آن است از یک منبع نامتناهی سرچشمه می گیرد تا روشن گردد که این همه زشت و زیبا و موجودات زمین و آسمان که در صورت واقعیتهای مستقل در دیده انسان جلوه می کند، در پناه واقعیت دیگری واقعیت دار می نمایند و در زیر پرتو آن پیدا و هویدا شده اند نه از خود و نه از پیش خود و چنانکه واقعیتها و قدرتها و عظمتهای دیروزی، امروز افسانه ای بیش نیستند واقعیتهای امروزی نیز همچنانند و بالأخره همه چیز در پیش خود افسانه ای بیش نیست.

تنها خداست که واقعیتی است غیر قابل زوال و همه چیز در پناه هستی او رنگ هستی می یابند و با روشنائی ذات او روشن و پیدا می شوند.

هنگامی که انسان با چنین درکی مجهز شود، آن وقت است که خیمه هستی او در پیش چشمش مانند حباب روی آب فرو می خوابد و عیانا مشاهده می کند که جهان و جهانیان به یک هستی نامحدود

و حیات و قدرت و علم و هرگونه کمال نامتناهی تکیه زده اند و انسان و هر پدیده دیگر جهانی مانند دریچه های گوناگونی هستند که هر کدام به اندازه ظرفیت خود ماورای خود را که جهان ابدیت است نشان می دهند.

آن وقت است که انسان اصالت و استقلال را از خود و از هر چیز گرفته به صاحبش رد می کند و دل از هر جا کنده به خدای یگانه می پیوندد و در برابر عظمت و کبرای وی به چیزی جز وی سر تعظیم فرود نمی آورد.

آن وقت است که انسان تحت ولایت و سرپرستی پروردگار پاک قرار می گیرد، هر چه را بشناسد با خدا می شناسد و با هدایت و رهبری خدا با اخلاقی پاک و اعمالی نیک (آیین اسلام و تسلیم حق که آیین فطرت است) متلبس می گردد.

این است آخرین درجه کمال انسانی و مقام انسان کامل یعنی امام که به موهبت خدایی به این مقام رسیده و کسانی که از راه اکتساب به این کمال نائل شوند با اختلاف درجاتی که دارند پیروان حقیقی امام می باشند.

و از اینجا روشن می شود که خداشناسی و امام شناسی هرگز از هم جدا نمی شوند چنانکه خداشناسی و خود شناسی از هم جدا نمی شوند، زیرا کسی که هستی مجازی خود را بشناسد، هستی حقیقی خدای بی نیاز را شناخته است. پایان.

## میراث مکتوب غدیر

### مقدمه

کتاب و قلم سابقه هزار و چهار صد ساله با غدیر دارند. از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله در صحرای غدیر امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان جانشین خود به جهانیان معرفی کرد، کار حفظ و ثبت آن نیز آغاز شد و در هر زمانی حقایق آن به گونه ای انعکاس

یافت. از قرن اول هجری، همگام با روایت سینه به سینه غدیر، کتاب نیز نقش خود را در نقل آن برای نسلهای بعد ایفا کرد و پرونده پر افتخار غدیر را باز نگه داشت، و از قرن دوم کتاب و کتابت به صورتی جدی در مورد آن به کار گرفته شد.

غدیر که کتاب ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و حد فاصل بین دوستان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام است، با بکارگیری قلم، از دست دشمنان مصون ماند و کسی نتوانست مانع این حقیقت بزرگ شود، به طوری که مؤلفین بزرگی از غیر شیعه هم درباره غدیر کتاب هایی نوشتند.

با این همه باید اذعان داشت جای کتاب هایی در حد عظمت غدیر همچنان خالی است و مقام بلند غدیر اقتضای بیش از این دارد.

## غدیر در فرهنگ اسلام

از روز رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا پایان قرن اول هجری ثبت و تدوین احادیث و تاریخ اسلام از طرف غاصبین خلافت ممنوع اعلام شده و مجازاتهای سختی برای اقدام کنندگان به چنین مهمی در نظر گرفته شده بود. علت اصلی این نقشه جلوگیری از ثبت مطالبی چون واقعه غدیر بود که با اساس حکومت غاصبین منافات داشت.

اکنون باید دید غدیر چگونه از این گذرگاه تاریک گذشته و خود را به نسلهای آینده مسلمین رسانده است. آنان که که با گذشت هفتاد روز غدیر را به فراموشی سپردند و صاحب غدیر یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام را خانه نشین کردند چگونه باور می کنند که امروز نام غدیر در سراسر جهان شناخته شده و اینک جشن چهاردهمین قرن خود را پشت سر گذاشته باشد؟

با چنان دشمنان پر قدرتی که غدیر دارد و با چنان جاهلان فراموشکاری

که نخواستند آن را به یاد بیاورند و از گواهی دادن به یک کلمه درباره آن ابا کردند، ولی اینک میلیاردها کلمه در وصفش به رشته تحریر در آمده و نور آن در جهان معرف بزرگ مذهب اهل بیت علیهم السلام است.

با آنکه هر یک از صد و بیست هزار مخاطب پیامبر صلی الله علیه و آله که در غدیر خم حضور داشتند باید در راه ثبت و ضبط آن واقعه بزرگ اقدامی می کردند و نکردند، و با آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش اکید کرده بود که پیام غدیر را به نسلهای آینده برسانید و اختناق حکومتها مانع از آن شد، ولی باز فرهنگ غنی اسلام پر از نام غدیر است و در کتب تاریخ و حدیث اسلامی در هر کجا و هر زمان که تألیف شده باشد نور غدیر قابل کتمان نبوده است.

همه اینها نظر عنایت الهی است و او حافظ غدیر است که خود آن را نازل کرده است. اگر دین با غدیر تکمیل شده و نعمت پروردگار با ولایت به درجه کمال خود رسیده، نگهدارنده اش نیکو نگاه خواهد داشت، و دشمن عاجزتر از آن است که در مقابل ذات الهی آهنگ مخالف برافرازد.

رسوخ غدیر در جهات مختلف دین در حدی است که در موضوعات متعددی مورد بحث قرار گرفته است. در کتب حدیثی به عنوان سند و متن آن، در کتب تاریخی به عنوان مهمترین واقعه اسلام، در کتب کلامی به عنوان مؤثرترین بحث اعتقادی که همان ولایت و خلافت است، در کتب تفسیر به عنوان تفسیر آیاتی که به خلافت برمی گردد، در کتب لغت به عنوان معنای کلمه

«مولی» و در کتب ادب و شعر به عنوان قطعه زیبای تاریخ اسلام که در قالب نظم و نثر ارائه شده است.

## تبلیغ گسترده غدیر با فرهنگ مکتوب

در یک نگاه به فرهنگ مکتوب غدیر، جلوه های آن را به صورتهای مختلفی می بینیم. کتابهای بزرگ و کوچک، جزوه ها، بروشورها، مقالات مجلات و روزنامه ها، برنامه های علمی کامپیوتری، خطاطی های زیبا در کاشی ها و تابلوها و به صورت کارتها و پوسترها.

این روند هر ساله اوج بیشتری از خود نشان می دهد، و در ظل عنایت حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله فرجه آثار عمیق خود را در ابلاغ پیام غدیر به اثبات رسانده است.

## اولین کتابها در موضوع غدیر

سه کتاب را باید به عنوان اولین کتاب هایی نام برد که ماجرای غدیر را ثبت کرده اند:

۱. «کتاب علی علیه السلام»، که نوشته امیرالمؤمنین علیه السلام از املای پیامبر صلی الله علیه و آله است، و این کتاب از ودایع امامت است که جز معصومین علیهم السلام کسی به آن راه ندارد.

شخصی به نام «معروف» خدمت امام باقر علیه السلام رسید و داستان غدیر را به نقل از ابی الطفیل برای حضرت نقل کرد.

حضرت آن را تأیید کرد و فرمود:

«این مطلب را در کتاب علی علیه السلام دیده ایم و نزد ما صحیح است». (۱)

۲. اولین کتاب از تألیفات بشری که مسئله غدیر را در خود ثبت کرده «کتاب سلیم بن قیس الهلالی» است. این کتاب که در سالهای اولیه بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تألیف شده و مؤلف آن در سال ۷۶ هجری در گذشته، دور از چشم غاصبین خلافت در موارد مختلف کتاب خود مسئله غدیر را آورده و حتی در یک حدیث مستقل ماجرای غدیر را به طور کامل منعکس نموده است. این یادگار هزار و چهار صد ساله هم اکنون موجود است و متن عربی و ترجمه فارسی و اردو و

انگلیسی آن بارها چاپ شده است. (۲)

۳. اولین کتاب مستقلی که در موضوع غدیر تألیف شده، «خطبه النبی صلی الله علیه و آله یوم الغدیر»، از عالم بزرگ ادبیات عرب خلیل بن احمد فراهیدی متوفای سال ۱۷۵ است که خطبه مفصل پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر را آورده است. اگر چه این کتاب امروزه مفقود است، ولی نام و خصوصیات آن در تاریخ ثبت شده است. (۳)

مراحل چهارگانه فرهنگ غدیر در تاریخ

مسیر فرهنگی غدیر که چهارده قرن را پشت سرگذاشته است به طور کلی می توان در چهار مرحله ترسیم نمود:

### مرحله اول: روایت

در طول قرن اول هجری که تدوین معارف اسلام ممنوعیت رسمی داشت و اگر هم کتابی نوشته می شد مخفیانه بود و یا اگر نوشته ای مجوز پیدا می کرد فقط اراجیف غاصبین خلافت بود که انتشار می یافت، در چنان جوی بهترین کتاب برای غدیر سینه های امین و حافظه های قوی افراد بود که به خوبی توانست این راه صد ساله را بپیماید و این ودیعه آل محمد علیهم السلام را در خود حفظ کند. بیش از صد و بیست نفر از صحابه و عده بسیاری از تابعین، واقعه غدیر را در محافل بیان می کردند و آن را به نسلهای بعد از خود انتقال می دادند. به طوری که زید بن ارقم و حذیفه بن یمان متن کامل خطبه غدیر را که بیش از یک ساعت به طول انجامیده، حفظ کرده و برای مردم بازگو کرده اند.

از سوی دیگر صاحب غدیر امیرالمؤمنین علیه السلام برای اتمام حجت و برای آنکه نسلهای آینده راه خود را بیابند، در اجتماعات مختلف مردم و در مناسبتها و فرصتهای گوناگون حتی در بحبوحه

جنگ صفین مسئله غدیر را مطرح می ساخت و درباره آن از شاهدان عینی اقرار می گرفت.

فاطمه زهرا علیها السلام در عمر کمتر از سه ماهه خود پس از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله بارها جریان غدیر را برای مردم متذکر شد و تعجب خود را از چنین جو ظلمانی فرهنگی اعلام فرمود.

ائمه علیهم السلام نیز از هر فرصت مناسبی برای تبلیغ پیام غدیر استفاده کرده و آن را برای مردم بیان می کردند، تا آنجا که امام باقر علیه السلام متن کامل خطبه غدیر را برای مردم بازگو فرمود و امام رضا علیه السلام مناظراتی در این باره برقرار نمود.

از سوی دیگر اصحاب ائمه علیهم السلام حاملان پیام غدیر بودند، و در حضور امامان علیهم السلام اقدام به حفظ و نشر غدیر نمودند.

شعر شاعران نیز نقش مهمی در حفظ غدیر در طول زمانهای ظلمانی داشته چه آنکه قالب شعر محفوظتر است و مردم علاقه خاصی به آن دارند. از ساعتی که خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله پایان یافت حسان بن ثابت اولین شعر را در حضور آن حضرت سرود و دلیل روشنی شد تا شاعران در طول چهارده قرن با هنر خود غدیر را حفظ کنند و براحتی به نسلهای بعد برسانند. اینها شکلهای مختلف فرهنگی بود که غدیر را در قرن اول حفظ کرد و البته این طرق در قرنهای بعد نیز ادامه یافت. تنها اثر مکتوبی که در قرن اول درباره غدیر شناخته شده همان «کتاب سلیم» است که ذکر شد.

### مرحله دوم: از روایت به تألیف

از اوایل قرن دوم هجری که تدوین معارف دینی رسما آزاد اعلام شد، تبلیغ غدیر نیز شکلی تازه بخود گرفت و کم

کم از شکل روایت به صورت تألیف در آمد. در اواسط قرن دوم اولین تألیف مستقل درباره غدیر را می بینیم که از فراهیدی است. در ادامه این راه کتابهای مختلفی به صورت مستقل یا ضمنی در موضوع غدیر تدوین شد.

ابو المعالی جوینی از قرن پنجم می گوید:

در بغداد در دست صحافی کتابی دیدم که بر جلد آن نوشته بود:

«جلد بیست و هشتم از اسناد حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه، و بعد از این جلد بیست و نهم خواهد بود»!!

همچنین ابن کثیر دمشقی می گوید:

«کتابی در دو جلد ضخیم دیدم که محمد بن جریر طبری احادیث غدیر خم را در آن جمع آوری کرده بود»! (۴)

آنچه در این مرحله مشهود است اینکه اکثر کتب، مربوط به اسناد و رجال خطبه است و هدف اول مؤلفین استحکام اصل مطلب بوده است. آنان که جو خاص فرهنگی را به خوبی لمس می کردند در مرحله اول دست به کار محکم کاری در اسناد و حفظ متون شدند تا نسلهای آینده مدارک لازم برای تحقیق و موشکافی و بحث و بررسی داشته باشند.

این دوران در طول قرن دوم و سوم و چهارم و پنجم اوج خاص داشته و حق آن به خوبی ادا شده است.

### مرحله سوم: تحقیق در سند و متن

از قرن چهارم تحقیق و بحث در متن و سند حدیث غدیر آغاز شده و قطعه اصلی خطبه غدیر که جمله «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» است در مناظرات مطرح شده، و رجال اسناد و ناقلین حدیث غدیر نیز به دقت مورد بررسی قرار گرفته اند. کتب شیخ صدوق و سید مرتضی و شیخ مفید بهترین شاهد بر این مدعا هستند.

این تحقیقات در قرنهای چهارم و پنجم

و ششم اوج داشته و تا سال هزار همچنان پیش رفته، و آثار برجسته ای از این قرون در دست است.

### مرحله چهارم: شکوفائی علمی غدیر

از اوائل قرن یازدهم هجری تا امروز با ایجاد میدان باز علمی، محققین و اندیشمندان اسلام تألیفات بسیار مهمی درباره غدیر تألیف کرده و به خوبی از زحمات هزار ساله نتیجه گیری نموده اند. در این دوران تمام جوانب غدیر مورد جمع و بررسی و تحقیق قرار گرفت. ارتباط غدیر با قرآن، بحثهای مفصل در اسناد غدیر، بررسیهای عمیق در متن حدیث غدیر، جمع آوری و تدوین اشعار مربوط به غدیر و جوانب دیگر آن مورد توجه خاص واقع شد و در هر مورد کتاب هایی تدوین گردید.

تحقیقات بزرگانی همچون قاضی شوشتری، علامه مجلسی، شیخ حر عاملی، سید هاشم بحرانی، میر حامد حسین هندی، علامه امینی و بسیاری دیگر از علما، بهترین شاهد این مدعا است.

علامه مجلسی نیمی از یک جلد از «بحار الانوار» را به مسئله غدیر اختصاص داده است. سید هاشم بحرانی کتابی مستقل به نام «کشف المهم» تألیف نموده است. سید حامد حسین هندی در ۱۰ جلد ۴۰۰ صفحه ای از کتاب «عبقات الأنوار» به بحثهای تحقیقی درباره غدیر پرداخته است. علامه امینی طی ۱۱ جلد کتاب «الغدیر» جوانبی از آن و نیز کلیه شعرای غدیر و شعرهای آنان را جمع آوری نموده و مطالب مهمی درباره آنها آورده است. کتاب هایی از قبیل «التکمیل» از سید مرتضی حسین و «الغدیر فی الإسلام» از شیخ محمد رضا فرج الله نیز نمونه های دیگری از این تحقیقات علمی هستند.

بدین امید که در آینده های نزدیک شاهد کتابی به عظمت غدیر باشیم که به عنوان یک مجموعه پر محتوی، همه مطالب مربوط

به غدیر را در خود جمع کرده باشد و این آبروی ابدی اسلام را آن طور که هست در معرض دید جهانیان قرار دهد.

## کتابنامه های غدیر

معرفی کتاب هایی که طی چهارده قرن درباره غدیر تألیف شده به دو صورت دیده می شود:

الف. کتابشناسی ضمنی

با توجه به اهمیت خاص غدیر در اسلام و ارتباط مستقیم آن با مسئله امامت و خلافت، از دیر زمان علمای بزرگ به اهمیت کتب مربوط به غدیر توجه داشته اند. در این راستا شیخ محمد بن علی بن شهرآشوب از قرن ششم در کتاب مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۲۵، و سید بن طاووس از قرن هفتم در کتاب اقبال الاعمال: ص ۴۵۳ ۴۵۴، اقدام به معرفی تعدادی از کتابهای مربوط به غدیر نموده اند.

در سده اخیر که مسئله کتابشناسی رسما مطرح شده اولین قدم را علامه حاج آقا بزرگ تهرانی برداشته و کتابهای بسیاری در ارتباط با غدیر در کتاب «الذریعه» معرفی نموده است. بعد از ایشان هم کسانی که تألیفات مهمی درباره غدیر داشته اند کتب مربوط به غدیر را معرفی کرده اند که شرح آن چنین است:

۱. الذریعه، آقا بزرگ تهرانی: ج ۱۶ ص ۲۸ ۲۵، و موارد دیگر.

۲. الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، عبد الحسین امینی: ج ۱ ص ۱۵۲. ۱۵۷

۳. الغدیر فی الإسلام، محمد رضا فرج الله: ص ۵. ۷

۴. پیامی بزرگ از بزرگ پیامبران، حسین عماد زاده: ص ۴۵

۵. امام شناسی، سید محمد حسین حسینی تهرانی: ج ۷ ص ۱۵۶. ۱۶۲

۶. در صحنه غدیر، محمد مهدی رکنی: ص ۴۰. ۴۱

۷. معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت علیهم السلام، عبد الجبار رفاعی: ج ۶ ص ۱۹۰ ۲۲۰

و موارد دیگر.

۸. تجلی ولایت در خطبه غدیر، مهدی جعفری، ص ۷۸. ۹۰

۹. نگرشی بر غدیر خم، عبد الصالح انتصاری، ص ۸۵. ۸۶

۱۰. الغدیر (مجله اردو)، مقاله ۴: «غدیر شماریات کراجالی مین»، سید مسعود عابدی.

۱۱. الثقلین (مجله اردو)، شماره ۲ (آوریل ژوئن ۱۹۹۸).

ب. کتابشناسی مستقل

۱. الغدیر فی التراث الإسلامی، علامه سید عبد العزیز طباطبائی.

اولین قدم به عنوان کتابشناسی مستقل غدیر را علامه فقید سید عبد العزیز طباطبائی در کتاب «الغدیر فی التراث الإسلامی» برداشته، و به حق کاری عظیم در احیای فرهنگ غدیر به انجام رسانده است.

این کتاب که نامش به معنای «غدیر در میراث فرهنگی اسلام» است، ابتدا با معرفی ۱۲۵ کتاب مستقل درباره غدیر در شماره ۲۱ مجله «تراثنا» به مناسبت چهاردهمین قرن غدیر در سال ۱۴۱۰ ق در قم به چاپ رسید. سپس توسط مؤلف تکمیل شد و به صورت کتابی مستقل با معرفی ۱۶۴ کتاب مستقل در سال ۱۴۱۳ ق در بیروت چاپ شد. در سال ۱۴۱۵ ق پس از تکمیل دوم مؤلف با معرفی ۱۸۴ عنوان کتاب مستقل در قم به چاپ رسید.

در این کتاب تألیفات مستقل درباره غدیر از قرن دوم تا پانزدهم هجری معرفی شده و بیشتر از دیدگاه رجالی مورد تحقیق قرار گرفته و به شرح حال مفصل مؤلفین آنها پرداخته شده است.

۲. غدیر در مآخذ اسلامی، ترجمه و تلخیص: مهدی جعفری. این کتاب ترجمه ملخص و فارسی کتاب «الغدیر فی التراث الإسلامی» است.

۳. کتابنامه غدیر خم»، نادر مطلبی، سید محسن دین پرور، که توسط بنیاد نهج البلاغه در غدیر سال ۱۴۱۵ ق منتشر شده است.

۴. کتابنامه غدیر (حجه الوداع)، پژوهشکده باقر العلوم علیه السلام قم، که به صورت

کامپیوتری است.

۵. غدیر در آئینه کتاب، فاضل دانشمند محمد انصاری.

در زمینه کتابشناسی غدیر آخرین و کاملترین کتاب است و بالاترین رقم از کتب مستقل غدیر را ارائه داده است.

این کتاب ابتدا در سال ۱۴۱۶ ق با معرفی ۲۶۷ عنوان مستقل درباره غدیر در قم به چاپ رسید. مقدمه مفصلی در آغاز آن تنظیم شده که با ترسیم تاریخچه کاملی از «کتاب و غدیر» آمارهای علمی مفیدی در آن ارائه شده است. ترجمه ملخصی از مقدمه کتاب به زبانهای عربی و اردو و انگلیسی در آغاز و انجام آن آمده است.

بار دوم پس از تکمیل آن با معرفی ۴۱۴ عنوان مستقل در سال ۱۴۲۰ ق در قم در دست انتشار است که آمارهای جدیدی به آن افزوده شده است.

کتابهای معرفی شده در این کتابنامه در چهار مرحله شناسایی شده اند:

۱. تعریف کلی کتاب و بیان روش کار مؤلف، تفصیل مطالب و موضوعات و نکات خاص مربوط به کتاب.

۲. تعریف کیفیت محتوای کتاب: شامل بودن کتاب بر همه مطالب مربوط به غدیر یا جنبه خاصی از آن، جهت تاریخی یا حدیثی یا ادبی در کتاب، نقل مطالب یا تحقیقی و تحلیلی بودن کتاب، تقسیم بندی کتاب، کیفیت قلم مؤلف، نکات خاص در هر کتاب از قبیل توضیح مدارک آن.

۳. خصوصیات فنی کتاب: نام کتاب، زبان، چاپی یا خطی، مؤلف و تاریخ وفات او، مترجم یا محقق، ناشر، محل چاپ، نوبت چاپ، سال چاپ، قطع کتاب، تعداد صفحات، مدرک معرفی کتاب.

۴. نمونه عکسی از جلد کتابهای موجود، به عنوان شاهدی زنده از آن.

ج. زمینه کتابشناسی غدیر

کتابشناسی غدیر از سه جهت زمینه باز دارد:

۱. کتابهای خطی بسیاری در کتابخانه های عمومی و

خصوصی درباره غدیر وجود دارد که از یکسو اطلاع بر بسیاری از آنها در طول زمان صورت می گیرد و از زوایای کتابخانه ها بیرون می آید، و از سوی دیگر فهرست های موجود کتابخانه های خطی جهان نیز تاکنون به طور کامل و جامعی در این باره مورد مطالعه قرار نگرفته است. بنابراین احتمال اضافه شدن کتابهای خطی زیادی به آمارهای موجود بسیار است.

۲. با توجه جهانی به مکتب اهل بیت علیهم السلام و عنایت خاص ائمه علیهم السلام، در سده اخیر گرایش خاصی به تألیف کتب مربوط به آل محمد علیهم السلام مشهود است و شاهد کتابهای پر محتوا و تحقیقی چه از نظر تاریخی و حدیثی و چه از نظر ادبی و شعری هستیم که غدیر نیز یکی از همین زمینه ها است.

۳. با توجه به گسترش روزافزون ذخایر کامپیوتری و ارتباطات سریع مراکز کامپیوتری با یکدیگر، به خصوص شبکه جهانی اینترنت، از یک سو شاهد کتاب هایی هستیم که فقط به صورت نرم افزار منتشر شده اند، و از سوی دیگر دسترسی به کتابخانه های بزرگ جهان و نیز مراکز علمی و مؤسسات انتشاراتی به سهولت انجام می پذیرد و در نتیجه اطلاع از کتابهای زیادی که در آرشیوهای خود نگهداری می کنند و یا حتی در دست انتشار دارند بسیار آسان خواهد بود.

با در نظر گرفتن این زمینه ها پیداست که هر کتابنامه ای تهیه شود، با گذشت مدتی کم احتیاج به ملحقات و استدراک دارد تا کتابهای جدید به آن اضافه شود.

آماری در رابطه با کتابشناسی غدیر

با در دست داشتن اطلاعات وسیع از کتب تألیف شده درباره غدیر آمارهای سودمند و متعددی به دست می آید. این آمارها در محاسبات مذهبی نسبت به

مکانها و زمانها و ملتها بسیار مؤثر بوده و بیانگر عظمت کارهای انجام شده در موضوع است.

بعضی از کتابهای مربوط به غدیر به صورت چند جلدی هستند که از جمله آنها «عبقات الانوار» و ترجمه آن «نفحات الازهار» و نیز «الغدیر» را می توان نام برد.

بعضی از کتابهای مربوط به غدیر به عنوان یک جلد از مجموعه ای بزرگند، که نمونه آن جلد ۱۵/۳ از مجموعه مفصل کتاب «عوالم العلوم» است.

تعدادی از کتب مفقود شده و تعدادی به صورت خطی موجود است که تعدادی از نسخه های خطی تحقیق و چاپ شده و تعدادی هم تألیفات جدید چاپی هستند.

در اینجا فقط چهار جهت به عنوان نمونه آمار اشاره می شود:

کتب چاپی و خطی و محل چاپ مطبوعات یا نگهداری کتب خطی، مؤلفین، زبانهای مختلف، موضوعات و گرایشهای تحقیقی.

### آمار کتابهای چاپی

کتابهای چاپی مربوط به غدیر که در کشورهای مختلف طبع شده ۲۹۰ کتاب است و تفصیل آن به ترتیب کثرت تعداد کتابها چنین است:

ایران: ۱۸۰ کتاب،

شهرهای: تهران: ۵۷ کتاب، قم: ۷۸ کتاب، اصفهان: ۵ کتاب، تبریز: ۶ کتاب، کرمانشاه: ۱ کتاب، مشهد: ۱۷ کتاب، کاشان: ۲ کتاب، یزد:

۱ کتاب، شیراز: ۱ کتاب، و ۱۲ کتاب که شهر آنها مشخص نیست.

هند: ۳۲ کتاب،

شهرهای: دهلی: ۷ کتاب، لکنهو: ۱۲ کتاب، کلکته: ۲ کتاب، بنارس: ۱ کتاب، علیگره: ۱ کتاب، محمود آباد: ۱ کتاب، بمبئی: ۴ کتاب، بیهار: ۱ کتاب، و ۳ کتاب که شهر آنها مشخص نیست.

پاکستان: ۲۷ کتاب،

شهرهای: لاهور: ۱۵ کتاب، کراچی: ۸ کتاب، پیشاور: ۱ کتاب، سیالکوت: ۲ کتاب، راولپندی: ۱ کتاب.

عراق: ۱۷ کتاب،

شهرهای: نجف: ۱۳ کتاب، کربلا: ۲ کتاب، عماره: ۱ کتاب، بغداد:

۱ کتاب.

لبنان: ۲۴ کتاب: شهرهای: بیروت: ۲۲ کتاب،

صیدا: ۲ کتاب.

بحرین: ۱ کتاب.

بنگلادش: ۱ کتاب.

تانزانیا: ۱ کتاب:

شهر دودوما.

انگلستان: ۲ کتاب:

شهر لندن.

مصر: ۱ کتاب: شهر قاهره.

نروژ: ۱ کتاب، که نام شهر آن مشخص نیست.

همچنین در ۶۸ کتاب چاپی، کشور محل نشر و یا چاپ آنها مشخص نیست.

### آمار کتابهای خطی

در این مجموعه کتاب هایی که چاپ نشده باشند خطی تلقی شده اند اگر چه مربوط به قرن های گذشته نباشد و به عنوان دست نویس نزد مؤلف باشد. کتابهای خطی این مجموعه ۱۲۶ کتاب است که به جز دست نویس مؤلفان که ۲۴ کتاب است و ۶۸ کتاب که محل نگهداری آنها مشخص نیست، بقیه بدین شرح در مراکز زیر نگهداری می شود:

ایران

کتابخانه دانشگاه تهران، ۵ کتاب.

کتابخانه گوهرشاد (مشهد)، ۱ کتاب.

کتابخانه شاهچراغ علیه السلام (شیراز)، ۳ کتاب.

کتابخانه آستان قدس رضوی، ۳ کتاب.

کتابخانه مجلس شوری (تهران)، ۲ کتاب.

کتابخانه مجلس سابق (تهران)، ۱ کتاب.

کتابخانه آیه الله مرعشی (قم)، ۴ کتاب.

کتابخانه وزیری (یزد)، ۱ کتاب.

کتابخانه سید محمد علی روضاتی (اصفهان)، ۳ کتاب.

کتابخانه مدرسه سپهسالار (تهران)، ۱ کتاب.

کتابخانه دانشکده الهیات تهران، ۱ کتاب.

کتابخانه نوربخش (تهران)، ۱ کتاب.

سوریه

کتابخانه ظاهریه (دمشق)، ۱ کتاب.

یمن

کتابخانه جامع کبیر صنعاء (یمن)، ۱ کتاب.

هند

کتابخانه فیضی (بمبئی)، ۱ کتاب.

کتابخانه خدابخش (پتنه)، ۱ کتاب.

کتابخانه شیخ عبد القیوم (بمبئی)، ۱ کتاب.

پاکستان

کتابخانه جمعیت اسماعیلیه (کراچی)، ۱ کتاب.

آلمان

کتابخانه برلین، ۲ کتاب.

### آمار مؤلفین

تألیفات مربوط به غدیر اکثرا به صورت فردی انجام شده، و گاهی به صورت گروهی و یا با نام هیئت تحریریه به چشم می

خورد.

در میان این خدمتگزاران غدیر که به نام امیرالمؤمنین علیه السلام و اظهار محبت به ساحت اقدسش قلم زده اند، علمای بزرگ و محدثین طراز اول دیده می شوند. همچنین خطبای مشهوری دیده می شوند که مستقلا درباره غدیر تألیف داشته اند و یا متن خطابه های پر محتوای آنان درباره به صورت کتاب عرضه شـده است. دامنه این محبت تا آنجا کشـیده شـده که حتی جوانانی را می بینیم که با سن کم خود مشتاقانه و آگاهانه قلم به دست گرفته اند و شعاعی از نور علوی را

به نمایش گذاشته انـد. عـده ای از مؤلفین را نیز زنان تشـکیل می دهند که در راه ولایت تألیف داشـته اند و نام غدیر را برای تألیف و تحقیق خود برگزیده اند.

اکثر مؤلفین کتب مربوط به غدیر از شـیعه اثنا عشـری هسـتند و باید هم چنین باشد. دراین میان چند مؤلف از اسماعیلیه و چند نفر از عامه نیز دیـده می شونـد. البته از سوی دیگر تعـدادی از کتب مجهول المؤلفنـد که گاهی به علت در دست نبودن اصـل کتـاب یـا منبع معرفی کننـده بوده و گـاهی در کتـاب اثری از نام مؤلف دیـده نشـده که اکثرا در کتب خطی است. البته کتاب هـایی که «هیئت تحریریه» مؤلف آن باشـند مجهول المؤلف تلقی نمی شونـد. تعـدادی از کتابها نیز چنـد مؤلفی هسـتند که هر کدام از آن مؤلفان جداگانه به حساب می آیند.

مجموع مؤلفین بیش ۴۱۹ نفر هستند که ذیلاً آمار مربوطه ذکر می شود:

### از نظر مذهب

شیعه: ۳۴۸ نفر.

اسماعیلی: ۱۴ نفر.

عامه: ۱۰ نفر.

مؤلفانی که مذهب آنان مشخص نیست: ۲۴ نفر.

کتاب هایی که مؤلفان آنها مشخص نیست (مجهول المؤلف): ۲۳ کتاب.

از نظر زبان و ملیت:

در مؤلفین غدیر عرب و فارس و هندی و پاکستانی و ترک و ترکمن و کرد و اروپایی دیده می شوند.

### از نظر تعداد تألیف

بعضی از مؤلفین دو کتاب یا بیشتر درباره غدیر تألیف کرده اند مانند شیخ مفید و شیخ کراجکی و غیر ایشان. در بعضی موارد نیز دو یا چند مؤلف در تألیف یک کتاب مشارکت کرده اند.

### مؤلفین مشهور چهارده قرن

از مؤلفین مشهور چهارده قرن می توان نامهای زیر را معرفی کرد:

خلیل بن احمد فراهیدی متوفای ۱۷۵،

علی بن حسن طاطری متوفای حدود ۲۰۰،

ابو جعفر بغدادی متوفای حدود ۳۰۰،

محمد بن جریر طبری متوفای ۳۱۰،

شیخ کلینی متوفای ۳۲۸،

ابو العباس ابن عقده کوفی متوفای ۳۳۳،

حسن بن ابراهیم علوی نصیبی متوفای حدود ۳۵۰،

علی بن هلال مهلبی متوفای ۳۵۰،

ابوبکر جعابی متوفای ۳۵۵،

ابو طالب انباری متوفای ۳۵۶،

ابو جعفر محمد بن علی بن دحیم شیبانی متوفای حدود ۴۰۰،

ابو الحسن دار قطنی متوفای ۳۸۵،

ابو المفضل شیبانی متوفای ۳۸۷،

حاکم نیشابوری متوفای ۴۰۵،

ابو عبد الله غضائری متوفای ۴۱۱،

شیخ مفید متوفای ۴۱۳،

ابو الحسن علی القنانی متوفای ۴۱۳،

منصور لائی رازی قرن ۵،

سید مرتضی علم الهدی متوفای ۴۳۶،

محسن خزاعی نیشابوری (قرن ۵)،

ابو الفتح کراجکی متوفای ۴۴۹،

هبه الله بن موسی شیرازی متوفای ۴۷۰،

حافظ سعید بن ناصر سجستانی متوفای ۴۷۷،

حاکم حسکانی متوفای (قرن ۵)،

ابو طالب فارسی (قرن ۶)،

شمس الدین ذهبی متوفای ۷۴۸،

زین الدین کردی رازیانی متوفای ۷۲۵،

مولی عبد الله قزوینی قرن ۱۰،

ابن طولون دمشقی متوفای ۹۵۳،

سید علی خان مدنی متوفای ۱۰۸۸،

سید هاشم بحرانی متوفای ۱۱۰۷،

ملا مسیحا فسوی متوفای ۱۱۲۷،

میر حامد حسین هندی متوفای ۱۳۰۶،

حاج شیخ عباس قمی متوفای ۱۳۵۹،

سید مرتضی حسین متوفای ۱۴۰۰،

شیخ عبد الحسین امینی.

### آمار زبانهای مختلف

تألیفات مستقل درباره غدیر تاکنون به ۸ زبان دنیا به دست آمده است.

اکثریت کتابها به زبانهای فارسی، عربی و اردو هستند و این دقیقا به علت گسترش مذهب تشیع در اهل این زبانها است.

اکثر کتاب هایی که به غیر این سه زبان هستند ترجمه از فارسی یا عربی و یا اردو است. مخاطبین خاص این کتابها یا مسلمانانی هستند که به یکی از این زبان ها سخن می گویند، و یا از ادیان و ملل غیر مسلمانند که

چنین کتاب هایی به عنوان هـدایت و راهنمایی آنان تألیف شده است. به همین جهت در این کتابها رعایت اختصار و پرداختن به مسائل کلی مشهود است.

طبق شمارش تعداد کتابها در هر زبانی چنین است:

فارسی: ۱۷۱ کتاب.

عربی: ۱۵۴ کتاب.

اردو: ۸۴ کتاب.

انگلیسی: ۵ کتاب.

ترکی آذری: ۱ کتاب.

ترکی استانبولی: ۱ کتاب.

بنگالی: ۱ کتاب.

نروژی: ۱ کتاب.

### آمار موضوعات و گرایشهای تحقیقی

درباره غـدیر موضوعات بسیاری باید مورد تحقیق و تألیف قرار گیرد و هنوز جای آنها خالی است. موضوعاتی که تاکنون در کتابهای تألیف شده درباره غدیر مورد نظر مؤلفین قرار گرفته چنین است:

۱. اعتقادی:

از آنجا که غدیر مظهر خلافت و امامت است در کتابهای غدیر موضوع خلافت و امامت محور اصلی تألیفات است.

۲. تفسیری:

تحقیق در مورد آیاتی که در غدیر و یا در رابطه با غدیر نازل شده که بیش از ۵۰ آیه است و عمده آنها سه آیه است:

«یا أیها الرسول ...»

«الیوم أکلمت لکم دینکم ...»

«سأل سائل بعذاب ...».

۳. تاریخی:

تحقیق در جزئیات تاریخی واقعه غدیر و حجه الوداع که در چند جنبه می تواند باشد:

*ابتدای حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله برای سفر حجه الوداع و سپس مراسم حج.

*منتهی شدن حج به واقعه غدیر.

*خطبه و مراسم قبل و بعد از خطبه که تا سه روز به طول انجامید.

*منافقین و سخنان آنان در غدیر و نقشه های آنان برای ضربه به غدیر.

*سابقه تاریخی غدیر و وقایع امم گذشته در روز غدیر.

۴. جغرافیایی:

موقعیت منطقه غدیر از نظر جغرافیایی و تاریخچه آن در طول تاریخ و موقعیت آن در زمان حاضر.

۵. رجالی:

جمع آوری اسناد و طرق حدیث غدیر از صحابه و تابعین و جمع آوری راویان و ناقلین حدیث غدیر از شیعه و عامه و غیر عامه، و

بحث های سندی و رجالی درباره آنها.

۶. دلالت حدیث غدیر:

بحث در دلالت حدیث غدیر بر امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام، به خصوص معنای کلمه مولی.

۷. متن شناسی:

مقابله، ویرایش، ترجمه، شرح، تفسیر خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر و نیز کتب مربوط به غدیر، شاهد آوردن برای فرازهای خطبه از آیات و روایات، بررسی مدارک و منابع و نسخه های خطبه، جمع آوری عبارات مختلف جمله «من کنت مولاه ...»،

۸. احتجاج به غدیر:

احتجاجات معصومین علیهم السلام، صحابه و تابعین، اصحاب ائمه علیه السلام و علمای شیعه و دیگر افراد در طول تاریخ درباره غدیر.

۹. رد شبهات و جواب مخالفان:

پاسخ به سؤالات و اشکالاتی که دشمنان تشیع و علمای عامه در مسئله غدیر و معنای آن و مفاد کلمه «مولی» و سایر موارد القاء نموده اند.

جا دارد مجموعه هایی تدوین شود که در آنها جواب سؤالات مطرح شده و یا احتمالی جوانان در مورد غدیر داده شود.

۱۰. شعر و ادبیات:

شعرهای بسیاری، چه از شاعران عرب یا فارسی یا اردو، و چه شعرای شیعه و یا مذاهب دیگر درباره غدیر سروده شده است. این اشعار که به اصطلاح «غدیریه» نامیده می شوند بسیار مورد توجه بوده و کتابهای مستقلی برای جمع آوری این اشعار تألیف شده است.

جلوه دیگر ادبی انتخاب نام های زیبا و پر محتوایی است که به تن هایی یک دنیا معنای اعتقادی به همراه دارد و وقایع غدیر را تداعی می کند و روح شنونده را به حقیقت غدیر نزدیک می نماید.

۱۱. عبادی:

اهمیت روز غدیر، دعاهای روز غدیر، زیارات روز غدیر.

۱۲. کتابشناسی غدیر:

جمع آوری کتب، فهرست موضوعی کتابهای غدیر، فهرست مؤلفین، فهرست زبانها، آمارهای مختلف در مورد کتب غدیر، معرفی یک یا چند کتاب

ارزشمند درباره غدیر.

۱۳. اقتباس از آثار بزرگان:

برداشت از کتابهای مرجع و تألیفات علمای گذشته.

۱۴. کتاب کودک و نوجوان:

تدوین مجموعه های تفریحی و سرگرم کننده و یا علمی و پرسش و پاسخ و یا داستان نویسی عامیانه و مجموعه های مسابقه ای و پرسشنامه و نظایر آن برای کودکان و نوجوانان.

۱۵. ترجمه:

برگردان کتابهای ارزشمند به زبانهای دیگر راهی سریع برای توسعه فرهنگی در تبلیغ غدیر است. بسیارند کتاب هایی که به خاطر آشنا نبودن طالبین به زبان تألیفی آن قدرشان ناشناخته مانده است. همچنین ترجمه کتابهای غدیر به زبانهای اروپایی و در رأس همه انگلیسی و نیز به زبانهای آفریقایی و شرقی از کار هایی است که در مراحل آغازین قرار دارد.

گاهی متون قدیمی به صورت بازنویسی به زبان های دیگر برگردانده می شود.

پیداست که اشتیاق فارسی زبانان و عرب زبانان و اردو زبانان به آثار یکدیگر با توجه به یگانگی مذهب از نشاط خاصی برخوردار است. ترجمه هایی که غیر این سه زبان است اکثرا جنبه تبلیغی دارند، و یا برای کسانی است که به آن زبان ها مأنوس هستند.

همچنین مجتمع های آموزشی نابینایان، کتاب هایی درباره غدیر به خط «بریل» مخصوص نابینایان تهیه کرده اند که در پایان این بخش معرفی خواهد شد.

۱۶. خلاصه نویسی:

این روش در واقع نوعی فهرست گویا برای کتابهای مفصل غدیر است. خلاصه نمودن آثار بزرگان و کتابهای مرجع و تألیفات قدیم که به چند صورت دیده می شود:

تلخیص کتابهای بزرگ، تلخیص احادیث و قطعه های تاریخی، داستان پردازی تلفیقی که با برداشت از چند متن به دست می آید، تدوین چهل حدیث ها، انتخاب یک قطعه از کتب مؤلفین و نشر جداگانه آن به خاطر اهمیت محتوای آن.

۱۷. تنظیم سخنرانی ها:

بیانات و سخنرانی های ارزشمندی که به

صورت مکتوب در آمده و منتشر می گردد.

۱۸. جمع آوری مقالات و قصائد:

تنظیم چندین مقاله و نوشته و نشر آنها به عنوان مجموعه ای درباره غدیر چه به صورت کتاب و یا شماره ای از مجله.

۱۹. یادنامه ها:

که به چند صورت دیده می شوند:

۱. آنچه همه ساله در عید غدیر به عنوان یادبود همان سال منتشر می شود که اکثرا مجموعه ای از حدیث و تاریخ و شعر است و گاهی به صورت شماره مخصوص یک مجله ارائه شده است.

۲. کتاب هایی که در کنگره های مربوط به غدیر انتشار می یابد و شامل مقالات ارائه شده در کنگره و نیز کتابهای تدوین شده به مناسبت کنگره است.

۳. سخنرانی هایی که به مناسبت غدیر ایراد شده و به خاطر محتوای ارزشمند آن به صورت کتاب در آمده است.

## نگاهی به ترجمه های خطبه غدیر

«خطبه غدیر» به صورت ترجمه فارسی و اردو و ترکی و انگلیسی، و نیز به صورت شعر عربی و فارسی و اردو و ترکی، به طور مکرر برگردانده شده و بسیاری از آنها به چاپ رسیده است. ذیلاً به مواردی از نثر و نظم خطبه اشاره می نماییم:

ترجمه خطبه غدیر به زبان فارسی اولین بار در قرن ششم هجری توسط عالم بزرگ شیخ محمد بن حسین رازی در کتاب «نزهه الکرام» انجام گرفته و عینا در کتاب مزبور به چاپ رسیده است.

از ترجمه های فارسی خطبه به چهار عنوان چاپی اشاره می شود:

۱. خطبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم، تألیف مرحوم استاد حسین عمادزاده اصفهانی. این ترجمه گاهی با متن عربی و زیرنویس فارسی، و گاهی به صورت ترجمه فارسی جداگانه به چاپ رسیده است. همچنین به صورت کتابی مفصل تحت عنوان «پیامی بزرگ از بزرگ پیامبران»

منتشر شده است.

۲. غدیریه، تألیف ملا محمد جعفر بن محمد صالح قاری.

۳. غدیر پیوند ناگسستنی رسالت و امامت، تألیف علامه شیخ حسن سعید تهرانی.

۴. خطابه غدیر، تألیف محمد باقر انصاری، که از روی متن مقابله شده بر نه کتاب در یازده بخش ترجمه شده، و در کتاب «اسرار غدیر» تفصیل مقابله آن ثبت شده است.

از ترجمه های اردوی خطبه به سه عنوان چاپی اشاره می کنیم:

۱. غدیر خم اور خطبه غدیر، تألیف علامه سید ابن الحسن نجفی، که در کراچی چاپ شده است.

۲. حدیث الغدیر، تألیف علامه سید سبط الحسن جایسی، که در هند چاپ شده است.

۳. حجه الغدیر فی شرح حدیث الغدیر، که در دهلی چاپ شده است.

ترجمه ترکی آذری خطبه غدیر با عنوان «غدیر خطبه سی» از روی کتاب خطابه غدیر انجام شده است.

از ترجمه های انگلیسی خطبه غدیر به سه عنوان اشاره می شود:

۱. «What Happend in Qadir ؟»، که از روی کتاب خطابه غدیر انجام شده است.

۲. «The Last Two Khutbas Of The Last Prophet PBUH»، سید فیض الحسن فیضی، که در راولپندی پاکستان چاپ شده است.

۳ «The Last Sermon Of Prophet Mohammad at Ghadire Khom»، حسین بهانجی، که در تانزانیا چاپ شده است.

نظم عربی حدیث غدیر در کتاب شریف «الغدیر» طی یازده جلد به صورت جامعی تدوین گردیده است. همچنین کتاب «شعراء الغدیر» مؤسسه الغدیر بیروت در دو جلد تدوین و چاپ شده است. نظم فارسی خطابه غدیر توسط عده ای از شعرای فارسی زبان انجام گرفته و در کتابهای سرود غدیر: ۲ جلد، شعرای غدیر از گذشته تا امروز: ۱۰ جلد، غدیر در شعر فارسی از کسائی مروزی تا شهریار تبریزی به صورت مبسوطی

جمع آوری شده است.

ذیلاً چهار عنوان چاپی ذکر می شود:

۱. خطبه الغدیر، اثر صغیر اصفهانی، با همکاری مرحوم عمادزاده.

۲. خطبه غدیریه، اثر میرزا رفیع، که در سال ۱۳۱۳ ق در هند چاپ شده است.

۳. ترجمه (منظوم) خطبه غدیر خم، اثر میرزا عباس جبروتی قمی.

۴. غدیر خم، مرتضی سرافراز، ۱۳۴۸ ش.

این چند عنوان کتاب به عنوان نمونه ذکر شد. برای اطلاع بیشتر به دو کتاب «الغدیر فی التراث الاسلامی» و «غدیر در آئینه کتاب» رجوع شود.

نگاهی به کتابهای لاتین در زمینه غدیر

با توجه به اهمیت مسئله غدیر در بعد اعتقادی شیعه، و برهان مستحکمی که در برابر دشمنان و مخالفین شیعه است، جا دارد از جمله اولین کتاب هایی که به زبانهای مختلف ترجمه و تألیف می شود، تألیفاتی در رابطه با غدیر باشد.

به دلیل سابقه طولانی زبانهای عربی، فارسی و اردو با مسئله غدیر، اکثر تألیفات مربوط به آن در این سه زبان هستند. در غیر این زبانها باید بگوییم که تألیف و نشر، هنوز در آغاز راه است.

در زبان انگلیسی تاکنون شش کتاب منتشر شده است. از این تعداد، چهار مورد ترجمه خطبه غدیر است که مقدمه ای درباره واقعه غدیر هم ضمیمه آنها است. یک مورد ترجمه جلد اول الغدیر علامه امینی است. یک مورد هم ترجمه مطالبی از چند مؤلف درباره غدیر است.

این کتابهای انگلیسی از سال ۱۳۵۳ شمسی یعنی ۲۵ سال پیش تاکنون در سالهای مختلفی، در انگلستان، تانزانیا، پاکستان و ایران منتشر شده است.

به زبان ترکی دو کتاب درباره غدیر در قم منتشر شده که یکی به زبان ترکی استانبولی و دیگری ترکی آذری است. کتاب اول برداشتی از کتاب الغدیر و کتاب دوم ترجمه

خطبه به ضمیمه خلاصه ای از واقعه غدیر است.

یک کتاب هم به زبان نروژی به صورت بحث علمی درباره غدیر در نروژ منتشر شده است، و کتاب دیگری به زبان بنگالی به صورت جزوه ای درباره غدیر که در بنگلادش چاپ شده است.

ذیلاً کتابهای مزبور با کتابشناسی مختصر معرفی می شوند:

انگلیسی

۱. ترجمه الغدیر

عبد الحسین امینی.

مترجم: دکتر صفا خلوصی.

این کتاب ترجمه جلد اول «الغدیر» علامه امینی توسط دکتر خلوصی استاد دانشگاه لندن است. این ترجمه بیش از بیست سال پیش در لندن چاپ و منتشر شده است. (۵)

۲. دلست سرمن آو پرافت محمد صلی الله علیه و آله ات غدیر خم

حسین بهانجی.

دار المسلمین، دودوما، تانزانیا.

رقعی، ۶۰ ص.

این کتاب ترجمه خطبه غدیر به انگلیسی شامل دو بخش اصلی است:

متن خطبه، راویان خطبه. عنوان انگلیسی کتاب به معنای «آخرین خطبه پیامبر محمد صلی الله علیه و آله در غدیر خم» چنین است:

۳ «at Ghadire Khum (Saw) The Last Sermon Of Prophet Muhammad»

سید فیض الحسن فیضی.

آرمی پریس، راولپندی، سال ۱۹۹۲ م.

۸۵ ص.

این کتاب ترجمه خطبه غـدیر همراه با متن عربی آن است. (۶) عنوان انگلیسی کتاب به معنای «آخرین دو خطبه آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله» چنین است:

«PBUH The Last Two Khutbas Of The Last Prophet»

۴. غدیر

سید محمد باقر صدر، عبد العزیز ساشادینا، سید محمد رضوی، حسین کامیجی.

ترجمه: گروهی از محققین.

انتشارات انصاریان، قم، سال ۱۴۱۶ ق، ۱۹۹۶ م.

رقعی، ۱۰۳ ص.

۵. غدیر خم

حسین نجفی

گروه برادران مسلمان، تهران، سال ۱۳۵۳ ش.

جیبی، ۴۵ ص.

۶. نام انگلیسی کتاب چنین است:

«Khom e Ghadeer»

محمد باقر انصاری

مترجم: بدر شاهین

این کتاب ترجمه کتاب «خطابه غدیر» است که از روی عربی آن «معا فی الغدیر» ترجمه شده است. عنوان انگلیسی

کتاب به معنای «در غدیر چه واقعه ای رخ داد» چنین است:

«What Happend in Ghadeer»

ترکی آذری

۷. غدیر خطبه سی

محمد باقر انصاری

مترجم: عباد ممی زاده

نشر مولود کعبه، قم، سال ۱۴۲۰ ق، ۲۰۰۰ م.

رقعی، ۱۱۲ ص.

ترجمه کتاب «خطابه غدیر» به زبان ترکی آذری و با خط کریل است.

ترکی استانبولی

۸. گدیری هوم، اوزتلی الگدیر

علی اصغر مروج خراسانی

مترجم: سید علی حسینی بحری آکیول

انتشارات بین المللی الهدی، تهران، مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، قم، سال ۱۳۷۸ ش، ۱۹۹۸ م.

رقعی، ۴۴۲ ص این کتاب ترجمه کتاب «فی رحاب الغدیر» است. عنوان لاتین کتاب به معنای «غدیر خم در سایه الغدیر» چنین است:

«Gadir i Hum Ozetle el Gadir»

نروژی

۹. غدیر

زیر نظر: سید شمشاد حسین رضوی اترولوی

چاپ نروژ، سال ۱۹۹۰ م.

در این کتاب مطالبی پیرامون غدیر از کتب عامه استخراج شده و مورد استدلال قرار گرفته است. (۷)

بنگالی

۱۰. غدیر دیباشر تتپارجا

علی عکاس

بنگلادش، ۱۴۱۶ ق.

رقعی، ۲۳ ص.

این کتاب در مورد اهمیت روز غدیر است و نام آن به زبان بنگالی به همین معنی است. مدارک این کتاب از کتب عامه است.

کتابهای بریل در زمینه غدیر

کتابهای محدود و انگشت شماری از کتب مذهبی برای نابینایان به خط سوزنی «بریل» ترجمه شده، که خوشبختانه دو کتاب از آنها درباره غدیر است و در «فهرستگان کتابهای بریل ایران» معرفی شده است. این اقدام که توسط مجتمع های توانبخشی نابینایان صورت گرفته، از دیدگاه دستور اکید پیامبر صلی الله علیه و آله در ابلاغ پیام غدیر در خور تقدیر است و صفحه جدیدی در تاریخ هزار و چهار صد ساله غدیر به شمار می آید.

ذیلاً به معرفی این کتابها می پردازیم:

۱. غدیر خم

حبیب الله رهبر اصفهانی

اصل کتاب: جیبی، ۸۴ ص

محل نگهداری: مجتمع توانبخشی

نابینایان ۷ تیر، اصفهان

معرفی: فهرستگان کتابهای بریل ایران: ص ۱۶۰

۲. داستان غدیر

جمعی از دبیران مشهد

اصل کتاب: جیبی، ۸۰ ص

محل نگهداری: مجتمع خدمات بهزیستی نابینایان رودکی

معرفی: فهرستگان کتابهای بریل ایران: ص ۹۹

## پی نوشتها

۱) بحار الانوار ج ۳۷ ص ۱۲۱ ح. ۱۵

عوالم العلوم، ج ۵۱/۳ ص ۴۴

۲) الغدیر، ج ۱ ص ۶۶، ۱۵۹، ۲۳۲ ج ۲ ص ۳۴

کتاب سلیم، مقدمه

۳) الذریعه، ج ۵ ص ۱۰۱

۴) بحار الانوار، ج ۳۷ ص ۲۳۵

احقاق الحق، ج ۲ ص ۴۸۶

۵) داستان غدیر، ص ۱۲۲

۶) مجله الثقلین (آوریل ژوئن ۱۹۸۸) ج ۵ ش ۲ ص ۱۸۱

۷) تصانیف الشیعه فی الهند، سید شهوار نقوی (خطی)

چهارده قرن با غدیر ص ۱۳۷ محمد باقر انصاری

## شعر غدیر

## شعر و ادبیات غدیر

در میان وقایع اسلام، تنها واقعه غدیر است که از همان لحظات وقوع قطعه شعری به عنوان سند دائمی ضمیمه آن است. شعر با وزن و قافیه ای که دارد مدرک ماندگاری در پرونده غدیر است که سینه به سینه حفظ شده و با توجه به اهمیت ادبی آن در کتابها ثبت گردیده است. نسلهای بعدی که در اثر تبلیغات سوء سقیفه از معارف خود فاصله گرفته اند از طریق شعر حسان و امثال او درباره غدیر آن را باز یافته اند.

در طول تاریخ نیز، در کنار اسناد و مدارک حدیثی و تاریخی، شعر غدیر که توسط شعرای قرنهای مختلف سروده شده در حفظ این ماجرا اثر بسزایی داشته است.

نکته دیگری که در شعر وجود دارد این است که توانسته غدیر را در کتابها و محافلی حاضر کند که با روشهای دیگر ممکن نیست و یا لااقل آسان نیست. بسیاری از کتب ادبی که حتی در مواردی مخالف ولایت اهل بیت علیهم السلام بوده اند، به عنوان یک قطعه جالب ادبی از شاعری توانا شعر غدیر را نقل کرده اند. همچنین بسیاری از مردم که برای مطالعه و شنیدن متون علمی وقت و حوصله کافی ندارند،

گاهی در یک قطعه شعر معارف غدیر را در می یابند.

غدیر در شعر عربی، فارسی، اردو، ترکی

در طول چهارده قرن، مسئله غدیر در قالب اشعار عربی، فارسی، اردو، ترکی و غیر آن به نظم کشیده شده است. اولین قدم را شاعر زبردست عرب حسان بن ثابت برداشت که با اجازه رسمی پیامبر صلی الله علیه و آله لحظاتی پس از خطابه آن حضرت اشعاری را که در غدیر درباره واقعه آن سروده بود در حضور مردم خواند.

خود امیرالمؤمنین علیه السلام درباره غدیر شعری سروده اند و چند تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز عده ای از اصحاب ائمه علیهم السلام اشعاری درباره غدیر دارند که از جمله آنان قیس بن سعد بن عباده، سید حمیری، کمیت اسدی، دعبل خزاعی و ابو تمام است.

عده ای از علمای بزرگ نیز که قریحه شعری داشته اند اشعار رسایی درباره غدیر سروده اند که از جمله آنان شریف رضی، سید مرتضی، قطب راوندی، حافظ برسی، شیخ کفعمی، شیخ بهایی، شیخ کرکی، شیخ حر عاملی، سید علی خان مدنی و آیه الله کمپانی است.

شعرای زبردستی چون ابن رومی، وامق نصرانی، حمانی، تنوخی، ابو فراس حمدانی، بشنوی کردی، کشاجم، ناشی صغیر، صاحب بن عباد، مهیار دیلمی، ابو العلاء معری، اقساسی، ابن عرندس، ابن عودی، ابن داغر حلی، بولس سلامه مسیحی از شعرای عرب درباره غدیر شعر سروده اند.

گذشته از شعرای عرب، شاعران پارسی گوی و اردو زبان و ترک زبان نیز سهم بسزایی در نظم محتوای غدیر و حفظ و نشر آن در غالب شعر داشته اند.

لازم به تذکر است که عده ای از شعرا داستان غدیر را به صورت مفصل یا مختصر در قالب شعر

آورده اند که اول آنان حسان است. برخی دیگر فقط مقطع حساس آن را که «من کنت مولاه فعلی مولاه» است به شعر کشیده و پرورش داده اند. گروهی نیز با قالب ریزی ادبی غدیر، مبانی اعتقادی آن را بیان کرده اند و تا آنجا که توانسته اند شکوفایی روحی آن را در زندگی معنوی یک شیعه جلوه گر ساخته اند تا با خواندن آنها حلاوت و خنکای ولایت در سراسر وجود انسان نمودار شود.

## تدوین کتب شعر غدیر

مؤلفینی اقدام به جمع آوری و تدوین اشعار مربوط به غدیر کرده اند و این اسناد ادبی غدیر را به صورت مجموعه های تنظیم یافته ارائه نموده اند. برخی از این کتابها مستقلا درباره اشعار غدیر است که نمونه هایی از آنها نام برده می شود:

عربی

۱. الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، علامه امینی.

۲. شعراء الغدیر، مؤسسه الغدیر، بیروت.

۳. الغدیر فی الأدب الشعبی، حسین بن حسن بهبهانی.

۴. غدیریات، علامه امینی، برگزیده از الغدیر.

۵. غدیریات هادفه، سید طالب خرسان.

فارسی

۶. غدیر در شعر فارسی، سید مصطفی موسوی گرمارودی.

۷. سرود غدیر، علامه سید احمد اشکوری، ۲ جلد.

۸. شعرای غدیر از گذشته تا امروز، علامه محمد هادی امینی، ۱۰ جلد.

۹. غدیر در شعر فارسی از کسائی مروزی تا شهریار تبریزی، محمد صحتی سردرودی.

۱۰. پاسداران حماسه غدیر، پرویز عباسی.

۱۱. بیعت با خورشید، اداره ارشاد خراسان.

۱۲. در ساحل غدیر، احمد احمدی بیرجندی.

۱۳. گلبانگ غدیر، محمد مهدی بهداروند.

۱۴. دریا در غدیر، ثابت محمودی.

۱۵. مهر آب خم، سید علی رضوی.

۱۶. یک جرعه از غدیر، شعرای قم.

اردو

۱۷. صهبای غدیر، شعرای هند.

۱۸. ترانه غدیر، سید محمد رضا ساجد زید پوری.

### شعر غدیر در عصر حاضر

در زمان ما آثار شعر غدیر از جنبه های ادبی فراتر رفته و ارزش تبلیغی خاصی به خود گرفته است و انعکاس آن در موارد بسیاری چون کتابها، مجلات، روزنامه ها، برنامه های رادیویی و تلویزیونی و کامپیوتری، در جشنها به صورت مداحی و تهیه نوارهای صوتی و تصویری و کامپیوتری و حتی پخش آنها از طریق اینترنت جلوه های تازه ای به شعر غدیر داده است.

چهارده قرن با غدیر ص ۱۶۵ محمد باقر انصاری

## غدیر در شعر و ادب فارسی

### آیه الله کمپانی

ساقی خم غدیر

باده بده ساقیا، ولی ز خم غدیر

چنگ بزن مطربا، ولی به یاد امیر/

وادی خم غدیر، منطقه نور شد

باز کف عقل پیر، تجلی طور شد/

آیه الله کمپانی: غدیر، حدیثی از قدیم

ولایتش که در غدیر شد فریضه امم/

حدیثی از قدیم بود ثبت دفتر قدم

که زد قلم به لوح قلب سید امم رقم/

مکمل شریعت آمد و متمم نعم

شد اختیار دین به دست صاحب اختیار من/.

**آیه الله میرزا حبیب الله خراسانی**

نوبت خم و غدیر است

امروز بگو، مگو چه روز است؟

تا گویمت این سخن به اکرام/

موجود شد از برای امروز

آغاز وجود تا به انجام/

امروز ز روی نص قرآن

بگرفت کمال، دین اسلام/

امروز به امر حضرت حق

شد نعمت حق به خلق اتمام/

امروز وجود پرده برداشت

رخساره خویش جلوه گر داشت/

امروز که روز دار و گیر است

می ده که پیاله دلپذیر است/

از جام و سبو گذشت کارم

وقت خم و نوبت غدیر است/

امروز به امر حضرت حق

بر خلق جهان علی امیر است/

امروز به خلق گردد اظهار

آن سر نهان که در ضمیر است/

عالم همه هر چه بود و هستند

امروز به یک پیاله مستند/.

**مصطفی محدثی خراسانی**

انتظار آسمان در غدیر

ملتهب در کنار یک برکه

روح تاریخ پیر منتظر است/

دست خورشید تا نهد در دست

آسمان در غدیر منتظر است/

بر سر آسمانی آن ظهر

آیه های شکوه نازل شد/

مژده دادند آیه های شکوه

دین احمد تمام و کامل شد/.

**محمد علی سالاری**

نام غدیر حک بود بر جبینم

سر زد از دوش پیمبر، ماه در شام غدیر

تا که جبرائیل او را داد پیغام غدیر/

مژده داد او را ز ذات حق که با فرمان خویش

نخل هستی بار و بر آرد در ایام غدیر/

دین خود را کن مکمل با ولای مرتضی

خوف تا کی باید از فرمان و اعلام غدیر/

می شود مست ولای مرتضی، از خود جدا

هر که نو شد جرعه ای از باده جام غدیر شد/

بپا هنگامه ای در آسمان و در زمین

تا ولایت شد علی را ثبت، هنگام غدیر/

شور و شوقی شد در آن صحرای سوزان حجاز

مرغ اقبال آمد و بنشست بر بام غدیر/

عشق مولا در دلم از زاد روز من نشست

بر جبینم حک بود تا مرگ خود نام غدیر/.

**طاهره موسوی گرمارودی**

آب غدیر آب حیات

ای شرف اهل ولایت، غدیر

برکه سرشار هدایت، غدیر/

زمزم و کوثر ز تو کی بهترند

آبروی خویش ز تو می خرند/

این که کند زنده همه چیز آب

زآب غدیر است نه از هر سراب/

از ازل این برکه به جا بوده است

آینه لطف خدا بوده است/.

### خوشدل کرمانشاهی

خم ولای ساقی کوثر

در غدیر خم نبی خشت از سر خم بر گرفت

خشت از خم و لای ساقی کوثر گرفت/

از خم خمر خلافت در غدیر خم بلی

ساقی کوثر ز دست مصطفی ساغر گرفت/.

### سید مصطفی موسوی گرمارودی

غدیر، گل همیشه بهار

گل همیشه بهارم غدیر آمده است

شراب کهنه ما در خم جهان باقی است/

خدای گفت که «اکملت دینکم» آنک

نوای گرم نبی در رگ زمان باقی است/

قسم بخون گل سرخ در بهار و خزان

ولایت علی و آل، جاودان باقی است/

گل همیشه بهارم بیا که آیه عشق

به نام پاک تو در ذهن مردمان باقی است/.

### عرش بر دوش غدیر

در روز غدیر، عقل اول

آن مظهر حق، نبی مرسل/

چون عرش تو را کشید بر دوش

آنگاه گشود لعل خاموش/

فرمود که این خجسته منظر

بر خلق پس از من است رهبر/

بر دامن او هر آن که زد دست

چون ذره به آفتاب پیوست/.

**علیرضا سپاهی لائین**

تنها در غدیر!!

دشت غوغا بود، غوغا بود، غوغا در غدیر

موج می زد سیل مردم مثل دریا در غدیر/

در شکوه کاروان آن روز با آهنگ زنگ

بی گمان باری رقم می خورد فردا در غدیر/

ای فراموشان باطل سر به پایین افکنید

چون پیغمبر دست حق را برد بالا در غدیر/

حیف اما کاروان منزل به منزل می گذشت

کاروان می رفت و حق می ماند تنها در غدیر!!/.

**ناصر شعار ابوذری**

چراغانی صحرای غدیر

گفت برخیز که از یار سفیر آمده است

به چراغانی صحرای غدیر آمده است/

موج یک حادثه در جان غدیر است امروز

و علی چهره تابان غدیر است امروز/

بیعت شیشه ای و آهن پیمان شکنی

داد از بیعت آبستن پیمان شکنی!/

پس از آن بیعت پر شور علی تنها ماند

و وصایای نبی در دل صحرا جا ماند/

موج آن حادثه در جان غدیر است هنوز

و علی چهره تابان غدیر است هنوز./

**ناظم زاده کرمانی**

شب غدیر، شب قدر

عارفان را شب قدر است شب عید غدیر

بلکه قدر است از این عید مبارک تعبیر/

کرده تقدیر بدین سان چو خداوند قدیر

ای علی، ای که تویی بر همه خلق امیر/

بهترین شاهد این قصه بود خم غدیر

کرد تقدیر چنین لطف خداوند قدیر/.

**فرصت شیرازی**

نوش از خم غدیر

این خم نه خم عصیر باشد

این خم، خم غدیر باشد/

از خم غدیر می کنم نوش

تا چون خم برآورم جوش/.

**محمد جواد غفورزاده (شفق)**

شیعه جوشیده ست از غدیر

جلوه گر شد بار دیگر طور سینا در غدیر

ریخت از خم ولایت می به مینا در غدیر/

رودها با یکدگر پیوست کم کم سیل شد

موج می زد سیل مردم مثل دریا در غدیر/

هدیه جبریل بود «الیوم اکملت لکم»

وحی آمد در مبارک باد مولی در غدیر/

با وجود فیض «اتممت علیکم نعمتی»

از نزول وحی غوغا بود غوغا در غدیر/

بر سر دست نبی هر کس علی را دید گفت

آفتاب و ماه زیبا بود زیبا در غدیر/

بر لبش گلواژه «من کنت مولا» تا نشست

گلبن پاک ولایت شد شکوفا در غدیر/

«برکه خورشید» در تاریخ نامی آشناست

شیعه جوشیده ست از آن تاریخ آنجا در غدیر/.

گرچه در آن لحظه شیرین کسی باور نداشت

می توان انکار دریا کرد حتی در غدیر/

باغبان وحی می دانست از روز نخست

عمر کوتاهی ست در لبخند گلها در غدیر/

دیده ها در حسرت یک قطره از آن چشمه ماند

این زلال معرفت خشکید آیا در غدیر؟/

دل درون سینه ها در تاب و تب بود ای دریغ

کس نمی داند چه حالی داشت زهرا در غدیر/.

**سید رضا موید**

ولایتعهدی حیدر، لبخند فاطمه

از ولایتعهدی حیدر، خدا تاج شرف

بار دیگر بر سر زهرای اطهر می زند/

در حریم ناز و عصمت زین همایون افتخار

فاطمه لبخند بر سیمای شوهر می زند/

این بشارت دوستان را جان دیگر می دهد

دشمنان را این خبر، بر قلب خنجر می زند/.

سید رضا مؤید

سلام بر غدیر، باب رحمت

باز تابید از افق روز درخشان غدیر

شد فضا سرشار عطر گل ز بستان غدیر/

موج زد دریای رحمت در بیابان غدیر

چشمه های نور جاری شد ز دامان غدیر/

شد غدیر خم تجلیگاه انوار خدا

تا در آنجا جلوه گر شد نور مصباح الهدی/

آفرینش را بود بر سوی آن سامان نگاه

ما سوی الله منتظر تا چیست فرمان اله/

ناگهان ختم رسل آن آفتاب دین پناه

برفراز دست

می گیرد علی را همچو ماه/

تا شناساند به مردم آن ولی الله را

وال من والاه خواند، عاد من عاداه را/

ای غدیر خم که هستی روز بیعت با امام

بر تو ای روز امامت از همه امت سلام/

از تو محکم شد شریعت و ز تو نعمت شد تمام

ما به یاد آن مبارک روز و آن زیبا پیام/

از ولای مرتضی دل را چراغان می کنیم

با علی بار دگر تجدید پیمان می کنیم/

خط سرخی کز غدیر خم پیمبر باز کرد

باب رحمت را ز اول تا به آخر باز کرد/

بر جهان ما سوی حق راه دیگر باز کرد

از بهشت آرزوها بر بشر در باز کرد/

از غدیر خم کمال شرع پیغمبر شده است

مهر این فرمان بخون محسن و اصغر شده است/

این خدائی روز، بر شیر خدا تبریک باد

بر تمام انبیاء و اولیا تبریک باد/

یا امام العصر این شادی تو را تبریک باد

چهارده قرن امامت بر شما تبریک باد/

سینه ها از داغ هجران داغدارت تا به کی

چون «مؤید» شیعیان در انتظارت تا به کی/.

### نظیری نیشابوری

هستی ما از خم غدیر تو مست

قسم به جان تو ای عشق ای تمامی هست

که هست هستی ما از خم غدیر تو مست/

در آن خجسته غدیر تو دید دشمن و دوست

که آفتاب بود آفتاب بر سر دست/

فراز منبر یوم الغدیر این رمز است

که سر ز جیب محمد، علی برآورده/

حدیث لحمک لحمی بیان این معناست

که بر لسان مبارک پیمبر آورده/.

### دکتر یحیی حدادی ابیانه

به یمن فیض ولایت

ستاره سحر از صبح انتظار دمید

غدیر از نفس رحمت بهار چکید/

گرفت دست قدر، رایت شفق بر دوش

زمین به حکم قضا آب زندگی نوشید/

بر آسمان سعادت ز مشرق هستی

سپیده داد نوید تولد خورشید/

به باغ، بلبل شوریده رفت بر منبر

چو از نسیم صبا بوی عشق یار شنید/

ز خویش رفته، نوا خوان عشق بود و سرود

به بانک زیر و بم، اسرار خطبه توحید/

فتاد غلغله در باغ و شورشی انگیخت

که خیل غنچه شکفت و به روی او خندید/

هوا ز عطر گلاب محمدی مشحون

زمین به عترت و آل رسول بست امید/

رسول، سدره نشین شد، علی به صدر نشست

پی تکامل دینش خدای کعبه گزید/

گرفت پرچم اسلام را علی در دست

از این گزیده زمین و زمان به خود بالید/

به یمن فیض ولایت شراب خم الست

به عشق آل علی از غدیر خم جوشید/.

**محمود شاهرخی**

جوشش غدیر در رگ زمان

به کام دهر چشاندی می ای ز خم غدیر

که شور و جوشش آن در رگ زمان جاری است/

ز چشمه سار ولای تو ای خلاصه لطف

به جویبار زمان فیض جاودان جاری است/.

**محمد علی صفری (زرافشان)**

صحرای غدیر زیارتگه دلها

آن روز که با پرتو خورشید ولایت

ره را به شب از چهار طرف بست محمد/

صحرای غدیر است زیارتگه دلها

از شوق علی داد دل از دست محمد/

تا جلوه حق را به تماشا بنشینند

بگرفت علی را به سر دست محمد/.

**یحیی**

کوثری از می غدیر خم

ساقی ای قدت طوبی، ای لبت کوثر

کوثری میم امروز، از غدیر خم آور/

آور از غدیر خم، خم خمم می کوثر

من منم بده ساغر، خم خمم بده صهبا/

باده در غدیرم ده، از غدیر خم، خم خم

همچون زاهدان شهر، در غدیر خم شو گم/

می ز خم وصلم ده، تا کف آورم بر لب

خم دل کنم دجله، دجله را کنم دریا/.

**محمد تقی بهار**

باده تولا، شراب روحانی

ای نگار روحانی، خیز و پرده بالا زن

در سرادق لاهوت، کوس «لا» و «الا» زن/

در ترانه معنی، دم ز سر مولا زن

وانگه از غدیر خم، باده تولا زن/

تا ز خود شوی بیرون، زین شراب روحانی/.

در خم غدیر امروز، باده ای به جوش آمد

کز صفای او روشن، جان باده نوش آمد/

و آن مبشر رحمت، باز در خروش آمد

کان صنم که از عشاق، برده عقل و هوش آمد/

با ... توحید در لباس انسانی/.

اوست کز خم لاهوت، نشأه صفا دارد

در خریطه تجرید، گوهر وفا دارد/

در جبین جان پاک، نور کبریا دارد

در تجلی ادراک جلوه خدا دارد/

در رخش بود روشن، رازهای رحمانی/.

**حالی اردبیلی**

خم جنت

صبح سعادت دمید، عید ولایت رسید

فیض ازل یار شد، نوبت دولت رسید/

از کرمش بر گدا، داد همی جان فزا

گفت بخور زین هلا، کز خم جنت رسید/.

**احمد عزیزی**

جوشش غدیر از غیرت

غدیر خم از غیرت بجوش است

ببین قرآن ناطق را خموش است/

خم غدیر از کف این می ترست

زانکه علی ساقی این کوثر است/.

**مکرم اصفهانی**

غدیر حقه الماس

اندیشه مکن زانکه کند وسوسه، خناس

در بابِ علی، یعصمک الله من الناس/

باید بشناسانیش امروز به نشناس

بازارِ خزف بشکنی از حقه ی الماس/.

حق را کنی آنگونه که حق گفت مدلل/.

**یوسف علی میر شکاک**

آفتاب روی زهرا در غدیر

ماه صد آئینه دارد نیمه شبها در غدیر

روزها می گسترد خورشید، خود را بر غدیر/

پیش چشم آسمان، پیشانی باز علی

آفتاب روی زهرا در پس معجز غدیر/.

**طائی شمیرانی**

ماه سایه آفتاب

سایبان باور نکردم مه شود بر آفتاب

تا ندیدم بر فراز دست احمد بو تراب/

آری آری ماه بر خورشید گردد سایبان

مصطفی گر آفتاب آید، علی گر ماهتاب/.

**حکیم ناصر خسرو**

مگریز از عهد روز غدیر

بیاویزد آن کس به غدر خدای

که بگریزد از عهد روز غدیر/

چه گوئی به محشر اگر پرسدت

از آن عهد محکم شبر یا شبیر/.

**حاج غلامرضا سازگار**

غدیر نقش ولای علی به سینه ما

غدیر عید همه عمر با علی بودن

غدیر آینه دار علی ولی الله ست/

غدیر حاصل تبلیغ انبیاء همه عمر

غدیر نقش ولای علی به سینه ماست/

غدیر یک سند زنده، یک حقیقت محض

غدیر از دل تنگ رسول عقده گشاست/

غدیر صفحه تاریخ وال من والاه

غدیر آیه توبیخ عاد من عاد است/

هنوز لاله «اکملت دینکم» روید

هنوز طوطی «اتممت نعمتی» گویاست/

هنوز خواجه لولاک را نداست بلند

که هر که را که پیمبر منم، علی مولاست/

بگو که خصم شود منکر غدیر، چه باک

که آفتاب، به هر سو نظر کنی پیداست/

چو عمر صاعقه کوتاه باد دورانش

خلافتی که دوامش به کشتن زهراست/.

## قطعات ادبی

اسماعیل نوری علاء: غدیر، معیاری که به دنیا آمد

آری ... خم!

شربدار ولایت

غدیر حادثات

و میان منزل افشای رازهاست.

بنگریدش

که بر اوج دست و بازو

در چنگ چنگالی از نور

ایستاده است

به ابرها نزدیکتر تا به ما

و نگاه نمی کند

نه در چشمان مشتاق

نه در دیدگان دریده از حسد.

به این ترانه گوش کنید

که در هفت آسمان می طپد:

«هر که مرا مولای خویش بداند اینکه فرا چنگ من ایستاده مولای اوست». آری

امروز همه چیز کامل است

معیاری بدنیا آمده

که در سایه اش

نیک و بد از هم مشخصند.

در این زلال، باید جان را به شستشو نشست

در غدیر، یک تاریخ تبلور پیدا کرد.

و بدینسان، آن دشت که دیروز گمنامش،

کندی و سستی قافله ها را می زدود،

امروز،

طلوع آفتاب ولایت را بستر شد.

آن برکه آب، میانه کویری برهوت،

که رنج و خستگی مسافران را به جان می خرید،

امروز،

چشمه جوشان و همیشه جاری پهنه آرمان های والا گشت.

بدین سان بود که پیامبر (درود خدا بر او و خاندانش)

ندا در داد:

آنها که بی ولایت علی (سلام خدا بر او) رفته اند،

باز گردند و

در کناره غدیر، «آینه بلند ای آسمان کویر»

با حماسه ساز نهضت

اسلام، روح مطهر زمان،

بیعتی دوباره کنند،

و در طبیعت حقیقت، تنفسی روحنواز و مستی زا ...

و این گونه بود که به یکباره،

از کالبد بی جان یک دشت پر سکوت

غوغای اجابت و پذیرش برخاست و هیاهوی سر در گم انسانی،

در بازتاب مرزهای روشنی و جاودانگی

جوششی مداوم یافت،

بیراهه ها، نهاده شد،

و حجت در جانشان بیامیخت.

راستی را،

مگر خورشید در غروبش،

ماه را به نور افشانی، نمی گمارد؟

و مگر دریا،

ابر را،

از خود و برای خود، غنا نمی بخشد؟

در این زلال، باید جان را به شستشو نشست و از این دریا، باید گوهرهای ناب به دست آورد.

در غدیر که به چه می اندیشد؟

در غدیر گویا محمد صلی الله علیه و آله می اندیشد:

بدون علی علیه السلام چگونه خواهد رفت؟

و علی علیه السلام می اندیشد:

بدون محمد صلی الله علیه و آله چگونه خواهد رفت؟

و علی علیه السلام می اندیشد:

بدون محمد صلی الله علیه و آله چگونه خواهد ماند؟

و مردم بین همین رفتن و ماندن است که به ابهامی شگفت گرفتار آمده اند:

این همان محمد صلی الله علیه و آله است که می ماند، اگر با علی بیعت می کردیم،

و این حتی علی علیه السلام است که می رود، اگر بیعت را شکستیم!!

توده مردم به چگونگی بیعت می اندیشند و سران توطئه به شکستن بیعت ...!!

چهارده قرن با غدیر ص ۱۷۷ محمد باقر انصاری

## حماسه غدیر در آئینه سرایندگان

در گذر قرون و اعصار رویداد پر افتخار غدیر از موضوعاتی است که شاعران و سرایندگان اندیشمند و چیره دست، از مذاهب گوناگون درباره آن قصیده هایی زیبا و دل انگیز سروده و شعرهای گوناگونی گفته اند که هماره زینت بخش مجلس ها و عطرآگین سازنده نشست های دینی و فرهنگی و انسانی و اخلاقی بوده و دوست و دشمن و دور نزدیک هر بامداد و شامگاه آنها را زمزمه کرده و

بدان ها مترنم گردیده اند.

افزون بر این قصیده ها و سروده ها از سوی شاعران، دانشمندان و بزرگان ما در این مورد دست به تألیف کتابها و گردآوری دیوانهای بسیاری زده و انبوهی از این قصیده ها و اشعار زیبا و پر محتوا را در آنها به ثبت رسانده اند که از جمله این فرهنگ ها و مجموعه ها کتاب ارزشمند «الغدیر»، یادگار ارج دار علامه امینی است که در طول بحث های ما یکی از مدارک و منابع روایاتی است که می آوریم.

۱ نخستین سراینده حماسه غدیر

شاید نخستین سراینده حماسه بزرگ غدیر، خود امیر والایی ها است که در این مورد از جمله این گونه سرود:

محمد النبی اخی و صنوی

و حمزه سید الشهداء عمی ...

فاوجب لی ولایته علیکم

رسول الله یوم غدیر خم

فویل ثم ویل ثم ویل

لمن یلقی الاله غدا بظلمی (۱)

محمد صلی الله علیه و آله پیام آور بزرگ خدا، برادر و همتا و هم سنگر من است و حمزه، آن سالار شهیدان احد عموی من. جعفر طیار که بامدادان و شامگاهان، هماره با فرشتگان پرواز می کند، فرزند ارجمند مادر من است.

دخت سرفراز پیامبر فاطمه که کران تا کران دنیای زیبای وجود او با گوشت و خون من آمیخته است، همتا و همسر و مایه مباهات و آرامش خاطر من، و دو نواده و نور دیده پیامبر از فاطمه، فرزندان من می باشند. با این وصف کدامین شما از زندگی و نعمت های زندگی و پیامبر زندگی ساز، از من بهره بیشتری دارید.

من در اعلان اسلام و ایمان به پیام آور آزادی و حقوق بشر بر همه شما مسلمانان پیشی گرفتم و پیشگام شدم، و این به برکت دانش و بینش ژرفی است که خدا آن را به من ارزانی داشته است.

از این رو همان سر رشته دارای و ولایت معنوی، و راستین را، که خدا به پیامبر داده است، همان را به من ارزانی داشت و مرا به امامت دین و رهبری امت برگزید.

و نیز آورده اند که گروهی از یاران پیامبر از آن جمله، سلمان، عمار، ابو ذر، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، فضل بن عباس، عبد الرحمان بن عوف، مقداد، ابن مسعود و ... در جایی نشسته بودند و هر کدام از فضیلت ها و امتیازات خویش سخن می گفت که امیر والایی ها از در در آمد و پرسید:

در چه مورد گفتگو می کنید؟

پاسخ دادند، درباره سخنانی گفتگو می کنیم که از پیامبر گرامی در وصف خود شنیده ایم. فرمود پس از این را هم بشنوید! و آن گاه در دم به سرودن این سروده پرداخت.

لقد علم الاناس بان سهمی

من الاسلام یفضل کل سهم ...

واقعیت این است که همه مردم خوب می دانند که بهره من از اسلام بر بهره دیگران برتری دارد، چرا که پیامبر خدا، احمد، برادر معنوی و عقیدتی و پدر همسر ارجمندم من است.

درود همواره خدا بر آن حضرت باد که افزون بر این دو پیوند بزرگ، عموزاده گران قدر من نیز می باشد. امتیاز دیگر من این است که من پیشوای همه مردم به سوی اسلام هستم و عرب و عجم را، من به سوی حق و عدالت رهنمون گردیدم و من هستم که سر کردگان و گردنکشان خشونت و تزویر و زورمداران حق ستیز و گردن کلفت را از سر راه حق طلبان و عدالت خواهان و تشنگان آزادی و آزادگی برداشتم. خدای فرزانه در کتاب پر شکوه اش سررشته داری مرا بر همگان واجب فرمود و

فرمان برداری از مرا به روشنی بر همگان لازم و بایسته اعلان کرد.

موقعیت من نسبت به پیامبر، همان موقعیت هارون است نسبت به موسی، او برادر موسی و جانشین او بود و من نیز برادر پیامبر و جانشین او و این هم نام من است. به همین جهت است که آن حضرت در غدیر مرا به رهبری و پیشوایی امت برگزید و این انتخاب آسمانی را به همگان اعلان کرد و به همه گزارش داد.

اینک کدامین شما در اسلام و ایمان و سابقه درخشان در فداکاری و ایثار و پیوند خویشاوندی با پیامبر می تواند با من و بهره ای که من دارم با من برابری کند؟

بر این باور وای و هزاران وای بر کسی که روز رستاخیز، در حالی که بر من ستم روا داشته است خدا را دیدار کند! و هزاران وای بر کسی که از فرمان برداری من سر باز زند و بخواهد با من درگیر شود و مرا از میان بردارد ...

۲ شاعر عصر رسالت

از سرایندگان نامدار حماسه جاودانه غدیر، حسان بن ثابت، شاعر بلند آوازه عصر رسالت است.

انبوهی از دانشمندان شیعه و اهل سنت آورده اند که پس از اعلان امامت آسمانی امیر مؤمنان به وسیله پیامبر و به فرمان خدا در آن روز تاریخی، «حسان» در برابر پیامبر قرار گرفت و گفت:

اجازه می فرمایید تا در این مورد سروده ای را، که هم اکنون پرداخته ام برای همگان بخوانم؟

پیامبر فرمود:

بخوان، و او این گونه سرود:

یناديهم يوم الغدير نبييهم

بخم و اسمع بالنبی منادیا ...

پیامبر توحیدگرایان در روز تاریخی غدیر برای امت خویش سخن گفت و من نیز در آنجا سخنان آن حضرت را گوش می دادم.

آن روز

فرشته وحی از سوی پروردگارش به او فرمان آورده بود که:

تو ای پیامبر در پرتو قدرت ما در امن و امان خواهی بود، پس از رساندن فرمان من بیمی به دل راه مده.

آن چه را خدای فرزانه، پروردگار مردم بر تو فرو فرستاده است، آن را به مردم برسان، و در رساندن پیام خدا از دشمنان حق نترس.

پس از این پیام بود که پیامبر به پا خاست و در حالی که دست علی علیه السلام را در دست داشت با ندایی رسا، فریاد برآورد که:

هان ای مردم!

سالار و سررشته دار شما چه کسی است؟

مردم در پاسخ او گفتند:

سررشته دار ما خدای توست و خودت ای پیامبر، هر دستوری داری بده که امروز نافرمانی، در میان ما نخواهی یافت.

پس از آن پیامبر فرمود:

علی جان برخیز که من می خواهم به فرمان خدا، تو را پس از خویشتن امام و پیشوای آسمانی امت سازم. آن گاه رو به مردم کرد که:

هان ای مردم!

هر آن کس مرا پیشوا و سررشته دار خویش می شناسد، بداند که این علی علیه السلام سالار و سررشته دار اوست، بنابراین بر اساس راستی و اخلاص، همواره یار و یاور او باشید.

و این جا بود که دست به دعا برداشت و گفت:

بار خدایا!

هر کس علی را دوست داشت، تو او را دوست بدار و هر آن کس که او را دشمن داشت تو وی را دشمن دار.

خداوندا، یار و یاور او را یاری کن، چرا که آنان پیشوای عدالت و امام هدایتگری را یاری می کنند که به سان ماه شب چهاردهم نور افشانی می کند و تیرگی ها را می زداید.

هنگامی که «حسان» به این جا رسید، پیامبر در تشویق او فرمود:

هان ای «حسان»!

تا

آن گـاه که بـا زبـان و ذوق هنری ات آرمـان آزادمنشانه و بشـر دوسـتانه و شایسـته سالاری ما را یاری می رسانی فرشـته وحی یاریت خواهد رساند.

«لا تزال یا حسان مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک».

۳ قیس بن سعد و حماسه غدیر

حماسه جاودانه غدیر، از رویدادهای شناخته شده ای است که در نظرگاه یاران پیامبر و فرزندان آنان، هیچ رویدادی به شهرت آن نبـوده اسـت و درسـت بـه همین دلیـل است که این رویـداد شُـکوه بـار در نـثر و نظم بسـیاری از آنـان از مـوقعیت ویژه ای برخوردار بوده است، به گونه ای که می توان گفت موضوع غدیر و امامت آسـمانی امیر مؤمنان در نظرگاه یاران پیامبر و نسل پس از آنـان، به سـان رسالت پیامبر، موضوعی است تردیـد ناپـذیر. برای نمونه «قیس انصاری» فرزنـد «سـعد بن عباده»، بزرگ خزرج، که در پیکار صفین در سپاه امیر والایی ها بود، روزی به پا خاست و این گونه سرود:

قلت لما بغی العدو علینا

حسبنا ربنا و نعم الوکیل ...

و علی امامنا و امام

لسوانا اتی به التنزیل ...

هنگامی که دشـمن بیداد پیشه بر ما سـتم کرد، گفتم پروردگارمان ما را بسنده است و او بهترین یار و سررشته دار است. همان پروردگاری ما را بسنده است که دیروز در بصره و پیکار جمل پیروزی و سرفرازی را به ما ارزانی داشت.

هان ای مردم!

به هـوش باشـید که علی علیه السـلام امـام آسـمانی مـا و سالاـر همه انسانهـاست، و این حقیقت و این موقعیت بلنـد او را قرآن آورده است.

قرآن آن روز این حقیقت را بیان کرد که پیامبر در غدیر خم، دست علی علیه السلام را گرفت و بلند نمود و فرمود:

هان ای مردم!

هر که را من سرور و

سررشته دارم، علی سررشته دار و امام اوست و آگاه باشید که این اصلی سرنوشت ساز و اساسی است.

آری، آنچه را پیامبر آورد و بیان فرمود، ایمان عمیق به آن، بر امت او قطعی است و کسی را نرسد که در مورد آن بهانه جویی کند.

۴ عمرو بن عاص و حماسه غدیر

این عنصر نیرنگ باز و تیره بخت، وزیر مشاور معاویه و مهره اصلی نظام سرکوب و فریب اموی است، هم او دشمن کینه توز امیر عدالت ها و آزادگی ها و سرفرازیهاست، اما از شگفتی های شخصیت والای آن حضرت یکی هم این است که بدترین استبدادگران نیز گاه نتوانسته اند از بیان امتیازات و فضیلت های پر تلألؤ او بگذرند و خورشید وجود او را هماره زیر دستار کتمان حقیقت، نهان دارند، به همین جهت با همه سانسور و اختناق و حق کشی و حق پوشی و حق ستیزی دشمنان ناجوانمرد علی علیه السلام، گاه به صورت ناخواسته و ناخودآگاه خود آنان زبان به شکوه و عظمت او گشوده و در نثر و سروده، پرتویی از ویژگی ها و درخشندگی های زندگی او را باز گفته اند.

برای نمونه:

وزیر مشاور معاویه در قصیده ای طولانی که از شصت و شش بیت تشکیل شده است، چنین می سراید:

معاویه الحال لا تجهل

و عن سبل الحق لا تعدل ... (۲)

هان ای معاویه!

خود را از روند تاریخ و جامعه و فراز و نشیب روزگار به نادانی مزن و از راه حق و عدالت بیشتر از این انحراف مجوی ... آیا دجالگری مرا در آن روز سرنوشت ساز و آن شرایط سخت از یاد بردی؟ روزی که بر صاحبانش جامه زیور و آراستگی پوشیده بود؟

هان ای پسر هند!

ما از سر نادانی و حق کشی و

هوای دل دست به یاری تو گشودیم، و تو را در برابر علی علیه السلام که برترین شخصیت روزگاران و «نبأ پر شکوهتر» است پشتیبانی نمودیم.

آن گاه که ما تو را بر فراز سر خویش بالا بردیم، در حقیقت خود و جامعه و عصر خویشتن را به پست ترین و فروترین مراتب فرومایگی و انحطاط فرو بردیم.

چه بسیار سفارش هایی که ما از پیامبر خدا در وصف علی علیه السلام شنیدیم و نشنیده گرفتیم!!

مگر در روز جاودانه غدیر نبود که پیامبر بر فراز منبر صعود کرد و در حالی که کاروانهای بی شمار حج از حرکت باز ایستاده بودند، به رساندن پیام خدا پرداخت؟

مگر دست آن حضرت را در دست خویش نگرفت و در حالی که فرمان خدا را در وصف او به مردم می رسانید، فرمود هان ای مردم!

آیا من نسبت به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟!

آنان یک صدا فریاد بر آوردند که چرا، چرا، هر آنچه می خواهی انجام ده که گوش بفرمانیم.

درست در آن شرایط بود که علی علیه السلام را به عنوان امیر مؤمنان مفتخر ساخت و این عنوان را نه از جانب خویش که از سوی خدای فرزانه به او ارزانی داشت و آن گاه افزود که:

هان ای مردم!

هر کسی مرا سررشته دار و مولای خویش می شناسد، بداند که اینک علی نیک سرور و سررشته داری برای اوست و از پی آن نیایشگرانه رو به بارگاه خدا آورد که:

هان ای خدای شکوه و عظمت!

دوستداران و یاران و رهروان راه علی را دوست بدار و هر آن کس که این برادر پیامبرت را دشمن دارد، تو دشمن او باش.

سپس رو به مردم آورد و در هشداری سخت فرمود:

هان ای مردم!

در مورد

خاندان وحی و رسالت پیمان شکنی نکنید، چرا که هر کس با خاندان من پیوند خویش را بشکند و از آنان ببرد، به دوستی و شفاعت من نخواهد رسید.

هان ای معاویه!

آن جا بود که سرورت «عمر» هنگامی که دریافت که دیگر پیوندهای گست ناپذیر علی علیه السلام گسستنی نیست، گام به پیش نهاد و امامت و پیشوایی آسمانی او را تبریک گفت.

و پیامبر به او و دیگر حاضران فرمود:

هان بدانید که علی پیشوا و امام و سررشته دار جامعه و دین شماست، پس از او حمایت کنید و حرمت او را پاس دارید که هر کس بر راه و رسم او در آید و از در دوستی به او وارد شود، چنان است که بر من وارد شده است ...

«فقال صلی الله علیه و آله:

ولیکم: فاحفظوه ...» (۳).

۵ سید حمیری

این شاعر بلند آوازه نیز در شمار شاعران و سرایندگان حماسه غدیر است که از جمله در این مورد چنین می سراید:

یا بایع الدین بدنیاه

لیس بهذا امر الله ...

هان ای کسی که دین و ایمان خود را به زرق و برق دنیا و جاه و مقام آن فروخته ای، بدان که خدا چنین دستوری نداده است.

تو از کجا و با کدامین معیار و ملاک به دشمنی با جانشین راستین پیامبر، علی علیه السلام برخاسته ای، آن هم با این آگاهی که پیامبر خدا از آن حضرت خشنود بود؟

راستی در روز غدیر پیامبر گرامی چه کسی را از میان همه یاران خویش که بر گردش بودند، ندا داد و نام بلند آوازه اش را برد؟ در مورد چه کسی فرمود:

این علی، سررشته دار و امام راستین هر کسی است که من سررشته دار او هستم و

دعا کرد که:

بار خدایا!

هر آن که علی را دوست بدارد، تو او را دوست داشته باش و هر کس او را دشمن دارد، تو دشمن او باش!

راستی پیامبر، اینها را در مورد چه کسی جز امیر مؤمنان فرمود؟!

و نیز در سروده دیگری درباره حماسه جاودانه غدیر این گونه می سراید:

هلا وقفت علی المکان المعشب ...

چرا در یک سرزمین پر طراوت و سرسبز دستور بر زمین نهادن بارها و فرود کاروان ها را ندادی؟ ... آری، در سرزمین غدیر خم بود که خدای فرزانه به پیامبرش پیام داد که:

هان ای محمد! (صلی الله علیه و آله)

به پا خیز و در میان مردم سخن بگو.

به پا خیز و علی علیه السلام را در میان جامعه و مردم خویش به عنوان رهبر و امام راستین برگزین که اگر چنین نکنی، رسالت خویش را به انجام نرسانده ای.

و آن گاه بود که پیامبر علی علیه السلام را صدا زد و از پی او مردم را ندا داد، سپس در راه رساندن پیام خدا او را به عنوان امیر مؤمنان و پیشوای شایسته کرداران روی دست گرفت و به همگان نشان داد و او و مردم را دعا کرد، اما پس از آن رویداد شگفت و آشکار، گروهی امامت آن حضرت را دروغ انگاشتند و گروهی تصدیق نمودند.

پیامبر، ولایت راستین را برای انسانی پاک و معصوم قرار داد، چرا که این مقام پر شکوه و این موقعیت پرفراز هرگز برای انسان های غیر معصوم و ساخته نشده بارگاه خدا قرار داده نشده است.

علی علیه السلام آراسته به فضیلت ها و ویژگی های شکوه باری بود که هر تلاشگر پر اخلاصی بخواهد به پاره ای از آنها آراسته گردد سرگردان و وامانده

می شود.

هان ای مردم!

ما دوستی و پیروی از خاندان محمد صلی الله علیه و آله را از دین می شماریم و هر آن کس که آنان را دوست بدارد، از دیدگاه ما در خور دوستی است، و هر کس به جای آنان، دیگران را به دوستی بر گیرد، ما او را دوست نخواهیم داشت.

کسی که به جای خاندان پیامبر دیگران را برگزیند و دوست بدارد، آن گاه که بمیرد به دوزخ وارد می گردد و نه به حوض کوثر و پیام آور خدا، چرا که اگر بخواهد در کنار حوض در آید و بر پیامبر نزدیک شود او را می زنند و دور می سازند.

و نیز از شاهکارهای این شاعر آزادمنش و آگاه در این مورد این سروده است که می گوید:

... عجبت من قوم اتوا احمدا

بخطبه لیس لها موضع

قالوا له:

لو شئت اعلمتنا

الی من الغایه و المفزع ...

... من از مردمی شگفت زده ام که نزد پیامبر خدا آمدند و گفتاری ناپسند و بی جا گفتند! چرا که آنان به آن حضرت گفتند:

هان ای پیامبر!

تو اگر بخواهی می توانی به ما اعلان کنی که سرانجام پس از شما چه کسی پیشوا و پناهگاه مردم است؟! و می توانی آشکار سازی که پس از رحلت غم بار تو چه کسی در اداره جامعه دستخوش طمع ورزی و جاه طلبی خواهد گردید و حق را غصب خواهد نمود؟

پیامبر فرمود:

آری، اما اگر این حقیقت را به شما بگویم، از آن بیم دارم که شما همان کاری را انجام دهید که گوساله پرستان بنی اسرائیل آن گاه که رهبری هارون را وا نهادند و رفتند انجام دادند! بر این باور بهتر است نگویم و از بیان آن بگذرم!

راستی که آنچه

پیامبر در پاسخ آنان فرمود، برای کسانی که بیندیشند و به حقیقت گوش سپارند، بیانی روشن و رسا وجود دارد.

اما از این پرسش و پاسخ چیزی نگذشته بود که از سوی پروردگارش فرمانی تخلف ناپذیر فرود آمد، فرمان این بود که:

هان ای پیامبر!

آنچه را فرمان یافته ای به مردم برسان، که اگر نرسانی چنان است که گویی پیام خدا را نرسانده و رسالت خویش را انجام نداده ای و اطمینان داشته باش که خدا تو را از شرارت بد اندیشان حراست خواهد کرد ...

و آن گاه بود که پیامبر با آن تدبیر حکیمانه اش در غدیر علی علیه السلام را به امامت و سر رشته داری مردم برگزید و همگان را به دوستی و پیروی از او سفارش کرد ...

پی نوشتها

۱) الغدیر، ج ۲، ص ۲۵

۲) الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۴

۳) الغدیر، ج ۲، ص ۱۱۴

امام علی علیه السلام از ولادت تا شهادت ص ۳۹۷ سید محمد کاظم قزوینی

## داستانهای الغدیر

### مشخصات کتاب

سرشناسه: امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹.

عنوان قراردادی: الغدیر الکتاب و السنه و الارب. فارسی. برگزیده.

عنوان و نام پدیدآور: داستان های الغدیر: تجلی امیر مومنان علی علیه السلام/تالیف علامه امینی؛ به کوشش رضا باقریان موحد.

مشخصات نشر: قم: شیعه، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری: ۳۶۵ ص.

شابک: ۱۲۰۰۰ ریال : ۸-۴-۹۳۹۲۵-۹۶۴

یادداشت: این کتاب توسط ناشران مختلف در سال های مختلف منتشر شده است.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: تجلی امیر مومنان علی علیه السلام.

موضوع: علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. - داستان.

موضوع: داستان های مذهبی - قرن ۱۴.

شناسه افزوده: باقریان موحد، رضا، ۱۳۵۳ -، گردآورنده.

رده بندی کنگره: BP۹ /الف ۲د۵۸۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۸

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۴۷۴۹۸

## پیشگفتار

نویسنده: عبدالحسین امینی- تعلیق: سید رضا باقریان موحد

یکی از مهمترین رخـدادهای تاریخ بشـریت در یک روز گرم، در کنار غدیر خم رقم خورد، در آن روز پیامبر رحمت و امید، دست وفادارترین یار خود را بالا برد و ضـمن سخنانی سرشار از حکمت و معرفت ایشان را به جانشینی خود منصوب ساخت و بدین وسیله دین خود را کامل کرد.

آری! تعبـد بـدون ولاـیت علی علیه السـلام تعبـدی است که راه به مقصـود نمی برد. شـریعت منهـای ولاـیت علی علیه السـلام شریعتی بی روح و بی معنویت است. ولایت علی علیه السـلام مرز شـناخت حق از باطل است. شـعاع و درخشـندگی این حادثه فرخنده، چنان عالم گیر است که هیچ عقل سلیم و وجدان پاکی نمی تواند آن را انکار کند.

دوست و دشـمن، شـیعه و سـنی، مسـیحی و یهودی، همه و همه از جام ولایت و عدالت آن حضرت نصیب برده و لذت درک آن را چشـیده انـد و در اشـعار و کتابهـای خود، داسـتان عـدالت، رحمت، اجرای قوانین الهی و قضاوتهـای الهی و قضاوتهـای عادلانه آن حضرت را آورده اند.

با

فرا رسیدن ایام خجسته غدیر خم، شیفتگان ولایت به یاد حماسه سازی می افتند که عمر سراسر تحقیق خود را بر سر اثری جاودانه نهاد، تا شعله فروزان و خورشید تابان غدیر خم را فرا روی انسانها در هر زمان پرتوافشان سازد.

بزرگ مردی که بیش از ۵۰ سال عمرش را صرف مطالعه و تحقیق و نگارش کرد و آرامش و آسایش خود را در خدمت عقیده و انتشار علوم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نهاد.

آری! این قهرمان دفاع از ولایت «علامه عبد الحسینی امینی» است که چون سربازی شجاع در میدان تحقیق گام برداشت و در این راه رنجهای بسیاری متحمل شد. رنج هایی که جز در سایه عشق به خاندان نبوت بسیار طاقت فرسا می باشد.

آری الغدیر حاصل یک عمر از سرمستان جام ولایت است.

علامه امینی عمر خود را به پای این کتاب نهاد و نام خود را برای همیشه تاریخ در دفتر عاشقان خاندان اهل بیت ثبت کرد.

الغدیر در واقع بیانگر نیروی خلاق و قدرت و پشتکار بی نظیر علامه امینی در تحمل سختی ها برای رسیدن به هدفهای معنوی است.

الغدیر مانند مشعلی فروزان از نیروی بیان و اعجاز سر انگشتان هنرمند این عالم بزرگوار است.

علامه امینی با الغدیر تولدی دوباره یافت و غدیر خم نیز با این کتاب مورد توجه محافل علمی دانشمندان اهل تسنن و مسیحیت قرار گرفت.

الغدیر دایره المعارف بزرگی از معارف دینی است که سرشار از حکمت ها و حکایتهای شیرین و شنیدنی است.

اینک به همت انتشارات نصر، داستانهای شیرین و آموزنده این کتاب شریف، در یک مجموعه به نام داستانهای الغدیر گردآوری شده است، امید است که این مجموعه

مورد استفاده عاشقان خاندان اهل بیت علیه السلام قرار گیرد.

سید رضا باقریان موحد

قم

عید غدیر ۱۶/ ۱/ ۷۹

## نگاهی به زندگی علامه امینی

علامه شیخ عبدالحسین فرزند شیخ احمد و نوه شیخ نجف قلی ملقب به امین الشرع است که نام امینی را از همین جد به میراث گرفته است.

علامه امینی در سال ۱۳۲۰ (ه ق) در شهر تبریز دیده به جهان گشود.

از همان آغاز کودکی به دانش و فراگیری علم رغبت فراوان داشت.

فراگیری علوم در ابتدا نزد پدر پس از آن نزد استادان مدرسه طالبیه که از مهمترین مراکز فرهنگی تبریز است، آغاز نمود.

مقدمات و سطوح فقه و اصول را نزد دانشمندانی چون آیت الله سید محمد بن عبدالکریم موسوی مشهور به مولانا و آیت الله خسروشاهی و آیت توتونچی و علامه شیخ میرزا علی اصغر ملکی آموخت.

پس از پایان تحصیلات مقدماتی، جهت فراگیر علوم الهی راهی نجف اشرف شد و در این شهر مقدس از محضر استادانی چون آیت الله فیروزآبادی، خوانساری و ایروانی بهره مند شد و درس خارج را نزد آنان فرا گرفت. هنوز در دوران جوانی بود که از مراجع بزرگی چون آیه الله سید ابولحسن اصفهانی و آیت الله میرزا محمدحسین نائینی و آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری و آیه الله شیخ محمدحسین اصفهانی اجازه اجتهاد دریافت کرد.

برای ورود به جرگه حاملان احادیث خاندان رسول و اتصال به سلسله روایت گران معارف محمدی و علوی با کسب اجازه از بزرگانی همچون آیت الله میرزا علی شیرازی و آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی و آیت الله شیخ علی اکبر خویی، این وظیفه مهم و این رسالت خطیر شیعی را به انجام رسانید. از آن پس به

تبریز بازگشت و پس از گذشت مدتی اقامت بار دیگر به نجف مراجعت فرمود و کوشش پیگیر خود را درباره بزرگترین کتاب عصر «الغدیر» آغاز کرد و با کوشش پیگیر و مسافرت به اکثر کشورهای اسلامی و غیراسلامی و بررسی متون و مدارک علمی و تاریخی اسلام در طول نزدیک به چهل سال، بزرگترین اثر ارزنده خود «الغدیر» را در دسترس اهل تحقیق قرار داد.

علامه امینی در مسیر مطالعاتش برای نگارش الغدیر تمامی کتابخانه های مشهور نجف و کربلا، سامرا و بغداد حله و بصره را بهره برداری نمود. اما برای این بزرگمردی که پا به میدان پاسداری از حریم ارزشهای غدیر نهاده بود، این همه کافی نبود. لذا به سفر پرداخت. ابتدا به ایران آمد و از کتابخانه های علمی شهرهای مشهد و تهران و بروجرد و کرمانشاه استفاده نمود. سفر بعدی او به هندوستان بود. در این سفر کتابخانه های شهرهای لکهنو، رامپور و حیدرآباد را مورد استفاده قرار داد و سپس عزم سفر به سوریه را نمود. آخرین سفر علامه امینی برای مطالعه و تحقیق در سال ۱۳۷۸ (ه ق) به ترکیه صورت گرفت و در این کشور کتابخانه های مهم را مورد استفاده قرار داد.

نکته قابل تذکر است که در طول این مدت علامه امینی به میزان وسیعی دست اندر کار استنساخ کتابهای گرانبها و ارزنده بود که در صورت عدم رسیدگی امکان داشت از میان بروند و چنین ذخایر ارجمندی برای نسل های آینده باقی نماند.

پس از سفر به ترکیه، علامه به نجف بازگشت و شروع به تجهیز کتابخانه عظیم و عمومی امیرالمؤمنین علیه السلام نمود که هم اکنون نیز با نام «مکتبه امیرالمؤمنین العامه» در

نجف مشغول به کار است. ولی دیگر شمع وجود گرانبهایی چنین پاسدار و مرزبانی شجاع رو به خاموشی نهاده بود و بیماری با شدت تمام او را از پای در می آورد. تا این که لحظات خاموشی این شمع فروزان فرا رسید و در روز جمعه ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۹۰، حالش به وخامت گرائید ... علامه شروع به سخن گفتن نمود و آخرین کلماتش این بود:

خداوندا!

این سکرات مرگ است که بر من عارض شده، پس به من توجه فرما و مرا به خودم یاری ده. آن سان که صالحان را بر خودشان یاری می دهی ... و هنوز این دعا را به پایان نبرده بود که دعوت حق را لبیک گفت و روحش به ملکوت اعلی پرواز کرد.

بدین پس دفتر زندگی قهرمان پاسداری از حریم ارزشهای راستین بسته شد.

این مرد بزرگ علاوه بر این اثر مهم، تألیفات و تحقیقات مهم دیگری هم از خود بر جای گذاشته است که عبارتند از:

۱ تفسیر فاتحه الکتاب،

۲ شهداءالفضیله،

۳ کامل الزیاراه،

۴ آداب الزائر لمن یمم الحائر،

۵ سیرتنا و سنتنا،

۶ تعلیقات کتاب مکاسب شیخ انصاری،

۷ تعلیقات بر کتاب رسائل شیخ انصاری،

۸ المقاصد العلیه فی المطلب السنیه،

۹ ریاض الانس،

۱۰ رجال آذربایجان،

۱۱ ثمرات الاسفار،

۱۲ العتره الطاهره فی الکتاب الغدیر.

**دیدگاهای علما و دانشمندان پیرامون الغدیر**

## اشاره

کسانی که در کار تألیف و تدوین دقت نظر داشته باشند، به خوبی واقفند که کتاب الغدیر شایسته ستایش و تمجید و تقدیر است و می دانند که در نوع خود بی نظیر است و در این رشته هیچکس چنین ابداعی نکرده است ... الغدیر فرا رسید و پرده های دودآلودی را که ستمکاران به دورش تنیده بودند، بر درید و نیرنگی که دغلبازان بر چهره اش مالیده

بودنـد، سترد و حقیقت را چنـان درخشان که هست برنمود تا فروغ چو آفتاب تابان نیمروز به دیـده حقیقت پژوهان بدمیـد ... الغدیر کتابی که سخن راست می گوید و نمی گذارد که ستم و نادانی بر کس رود.

### آیت الله سید حسین موسوی نجفی

به راستی الغدیر دایره المعارفی خورشیدآساست که موج نورش دیدگان را خیره می سازد و دیده خفاش گونه حق ناپذیران را بر می بندد ... معجزه ای است در زمینه ابداع. معجزه ای که واژه محال را از فرهنگ کار تحقیقی و ادبی به در کرده است ... بـا همتی بلنـد و اراده ای کوه آسـا روی به این کـار آوردیـد تـا دایره المعـارفی فراهم آمـد که پنـداری جمـاعتی از محققان و دانشـمندان دست به دست هم داده و کمر همت بسـته و هر یک به حسب تخصـص و اسـتعداد به پاره ای از آن برخاسته باشد ...

### دانشمند بزرگوار سید حسین موسوی هندی

کتـاب الغـدیر ... دریـایی خروشان است که از در و مروارید غلطان سـرشار است. یا کشتی ای است که بارش همه حقیقت و الماس اسـرار است. خورشیدی بایدش خواند که از افق نجف برآمده و دنیا را با نور تابناکش خیره کرده و پرده های ظلمت را دریـده است ... بوسـتانی دلاویز از بوسـتانهای بهشت که در آن هر چه دیـده را لـذت می بخشـد و دل را به هوس می انـدازد هست ...

### دانشمند توانا شیخ حیدر قلی سردار کابلی

الغدیر کتاب حق است و رساله راستی و دیوان دانش، حکمت، ادبیات و تاریخ. در آن شـیوه حدیث شناسـی متینی به کار رفته و ارائه گشته تا به صورت منبع تحقیقی درآمده است. گنجینه ای از دلایل روشنگر است و براهین قاطع بر امامت.

### محمد نجیب زهر الدین عاملی استاد دانشگاه

سرور من!

بی مبالغه می گویم اثری به وجود آورده اید که گذشـتگان هرگز نتوانسـته و نمی توانسته اند به وجود آورند و نه آیندگان از عهده اش بر خواهند آمد. سعی ای را که در طول سالهای متمادی مبذول داشته و موانع دشواری را که از سر راه تتبع و بررسی و کاوش در اسـناد تاریخی و احادیث برداشـته اید تا آنچه را که خواسـته اید، برای افکار عمومی ثابت کنید و روشن دارید، با اتمام این کتاب ارزنده به هدف نایل آورده اید.

### استاد سلمان دواح زبیدی

مؤلف در این کتاب از دانش ها و اشـعار، آن هایی را جمع آوری کرده که بسیار نیکوست. بطوری که الغدیر می تواند عیدی کاملی باشد برای هر مومنی زیرا هر چه را که آرزو می کند در آن می یابد. از دانش فراوان و فقه وسیع و ادب بسیار.

پس آن قوی ترین مجمع است برای هر داوطلب دانش هر چند که اندیشه ها و آراءشان مختلف شود.

### محمد سعید عرفی مفتی بزرگ سوریه

نزدیک بود ادراک من گم شود در عالم وسیعی از دانش در حالی که زیر و رو می کردم و دیده ام را به خطوط این کتاب و کلمات آن.

آیا آن حقیقتا کتاب است یا واقعا آن غدیر است؟

بلکه آن دریای ژرفی است که در و مرواریدش را بالا- آورده و به اقسام گوناگون و رنگ های مختلف که حیران ماند در شمردن آن اندیشه ها و افکار.

ای شیخ بزرگوار ... اگر من مناسب می دیدم که فراگیرم از مصادر شیعیان، هر آینه تو را یگانه مرجع خود قرار می دادم. زیرا که کتابهای گرانبهای شما فقط مجمع احادیث نیست بلکه آن دایره المعارفی است که اقرار می کند به آن بیان و تاریخ را مطمئن می سازد و آفاق معرفت و شناخت را می گشاید و سبز می شود شعر تا آن که فرا می گیرد، خواننده را موجی از غبطه و حسرت.

پس احسان نمی کند مگر آن که دو لبش به هم می خورد، به دو لفظ سبک و علامی بر زبان و سنگین در سنجش و میزان، «الله اکبر»

### استاد بولس سلامه پژوهشگر مسیحی

الغدیر شاهکاری است. در آن تتبع استادانه و امین با نقل صحیح و دقیق و حسن ارزشیابی و نقد و اصالت رأی فراهم آمده است و کمتر کتابی یافت می شود که چنین مزایایی یکجا در آن گرد آید و پنجمین مزیت که آن راست، خوش بیانی و حسن ظاهری مطالب است.

دایره المعارفی اسلامی است. در بوستانش گونه گون گل و ریحان از فضایل و معارف که همه تألیفات پیشنیان از آن تهی است.

### آیت الله سید صدرالدین صدر

به راستی این آیت جاودانه تو است که رمز نبوغ و شخصیت نادرت خواهد بود و نسل های بشر چون صفحات سپید و درخشانش را ورق بزنند، به دیده بصیرت برگهای سیمین شخصیت تو را خواهند نگریست و در خلال سطور تابانش قدرت کلک رخشانت را و از لا به لای مساعی پرقدرت که در آن بکار رفته، به عظمت کوشش مستمر و پشتکار پهلوانی ات پی خواهند برد.

### شیخ مرتضی آل یاسین

در عصری که جهل و گمراهی بر اندیشه ها سنگین می نماید، جامعه اسلامی سخت نیازمند چنین کتابی بود. کتابی که سخن از روی حق بگوید و پرده جهل و ضلالت را بدرد. همواره در حمایت پروردگار بمانی و به صلاح و رستگاری بخوانی و مشعلی فروزان باشی راهنمای امت اسلام.

جان و قلمت پاک باشد و در خدمت اسلام و مسلمانان که نوشته اند با کتاب گرامی الهی راست آمده است.

### محمد بن مهدی حسینی شیرازی

از حقایق بسیار روشن این است که کتاب ارزشمند الغدیر نوشته رهبر دینی بی نظیر و مصلح کبیر و علم اخلاقی جلیل، حجت الاسلام امین نجفی از عالی ترین چیز هایی است که دانشگاه بزرگ اسلام نجف اشرف به آن مباهات می کند. چنانکه از فاخر همه مسلمین نیز به شمار می رود. زیرا آن بزرگترین دایره المعارفی است که در خود علوم فراوان، ادب زیاد احاطه گسترده، کوشش عظیم و حقایق خالص را جمع کرده است.

### آیت الله عبدالهادی شیرازی

۱۲- من تقدیم رساله و تزم را به دانشگاه لندن تا صدور کتابتان و آگاهی ام نسبت به آن تأخیر انداختم. زیرا دوست می داشتم که در متن رساله ام به الغدیر و کوشش ارزشمندتان اشاره کنم و به زودی نظر مستشرقین را به این ناحیه مهم از ادب جلب خواهم کرد و امیدوارم که عدالت و رابطه فکری، همواره پایدار باشد.

### استاد صفاء خلوص از لندن

۱۳- الغدیر بهترین کتابی است که دانشگاه نجف در طول تاریخ تحویل جهان دانش داده است.

خواننده هنگام مطالعه آن خود را در باغستانی می یابد که در آن همه نوع میوه، بلکه آنچه را که دل می خواهد و چشم از آن لذت می برد، وجود دارد و من فکر می کنم که از ستم بزرگ بر علم و از جنایت بر حقیقت است که چنین کتاب ارزشمندی با این همه مطالب نوشته شود ولی ثروتمندان مسلمان اقدام به عالیترین چاپ آن ننمایند تا همانطور از لحاظ محتوا نمونه است، از لحاظ چاپ و ظاهر نیز نمونه باشد

## استان هایی از زندگی رسول الله

### نخستین نماز جماعت

روزی امام صادق علیه السلام در جواب یکی از اصحابش فرمود:

نخستین نماز جماعتی که بر پا شد. آنجا بود که رسول خدا نماز می گذارد و امیرمؤمنان علی بن ابیطالب نیز با او بود که ابوطالب بر او گذشت. جعفر نیز با او بود.

پس گفت:

پسرکم به عموزاده ات بپیوند و هرگز از او جدا مشو ابوطالب که از دیدن این صحنه شادمان بود، این گونه سرود: «به راستی که علی و جعفر پشتوانه من هستند، در روزهای گرفتاری و دردسر ... عموزاده تان را یاری کنید و دست از او مدارید. در میان برادران من، پدر او تنها برادر پدر و مادری من است. به خدا نه من و نه هیچکس از فرزندانم که گوهر پاک داشته باشند، دست از پیامبر نخواهد داشت.

## قدرت الهی

پیغمبر هر گاه در مسافرت در مکانی فرود می آمد، اصحاب آن حضرت درخت سایه داری انتخاب می کردند که پیغمبر خواب نیمروز را در زیر آن درخت بیاسایند. روزی هنگام استراحت پیغمبر، عربی صحرایی آمد و شمشیر خود را کشید و گفت:

چه کسی تو را از حمله من مانع خواهد شد؟

پیامبر گفت:

خدا. در این هنگام دست عرب لرزید و شمشیر از دست او افتاد. عرب با وضع غیرعادی و مضطرب آنقدر سر خود را به درخت کوبید تا مغز او متلاشی گشت.

## سنگ محک

عایشه همسر پیامبر گرامی، اشعار زیادی را حفظ داشت و بنابر قول خودش دوازده هزار بیت از لبید شاعر به خاطر داشت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اکثر اوقات می خواست که برایش از اشعاری که حفظ است بخواند.

از آن جمله است این دو بیت:

هر گاه طلا با سنگ محک آزمایش شود، بدون شک غش آن آشکار می گردد و طلای خالص و ناخالص از هم جدا می شود.

علی علیه السلام هم در بین ما مانند آن سنگ محک است.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۳۵.

## صدقه دادن

روزی سعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید:

ای رسول خدا مادرم فوت کرده است و می دانم که اگر او زنده بود، صدقه می داد. اینک اگر از ناحیه او صدقه بدهم برای او فایده ای خواهد داشت؟

رسول خدا فرمود:

آری.

آنگاه پرسید:

چه صدقه ای نافع تر است ای رسول خدا؟

فرمود:

آب: سعد چاهی را حفر کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ثواب حفر چاه هدیه به روح مادر سعد باشد.

پس نذرها یک نوع هدایائی است که زنده ها برای اموات می فرستند و این عمل هم مشروع است و هم ثواب دارد.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۳۰۲.

## زیارت قبور

عایشه روایت کرده است که، روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به من کرده و فرمود:

«جبرئیل نزد من آمده و گفته که:

پروردگارم به من فرمان داده است که به بقیع رفته و برای آنان طلب آمرزش کنم»

عایشه می گوید:

من چگونه دعایشان کنم ای رسول خدا؟

فرمود:

بگو: درود بر مومنان و مسلمانانی که در این دیار آرمیده اند. خدا پیشگامان و پس گامانمان را بیامرزد و ما نیز ان شاءالله به شما ملحق خواهیم شد. از خدا برای ما و شما عافیت می طلبم.

حضرت علی علیه السلام نیز همیشه به زیارت قبور کوفه می رفت و می فرمود:

خوشا به حال کسی که تصمیم گرفتن به سوی معاد دارد و اعمال نیکو انجام می دهد.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۲۸۳.

## دری از درهای بهشت

قیس بن سعد روایت می کند:

روزی پیامبر اکرم بر من عبور کرد در حالی که از خواندن نماز فارغ شده بودم.

ایشان به من فرمودند:

آیا تو را به دری از درهای بهشت راهنمایی کنم؟ عرض کردم:

آری.

فرمود:

لا حول و لا قوه الا بالله یکی از درهای بهشت است.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۶۲.

## شوق بهشت

روزی مرد سیاهی به نزد پیامبر اکرم آمد و شروع به پرسیدن سؤالات در رابطه با تسبیح و تهلیل.

عمر بن خطاب که در آن جا حاضر بود، با تندی به آن مرد گفت:

بس کن ای مرد تو با این سؤالهایت، پیامبر را خسته می کنی. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عمر فرمود:

آرام باش ای عمر. تندی مکن.

بگـذار تا سؤالاتش را بکنـد و در این هنگام این آیات نازل شـد. «هل اتی علی الانسان حین من الـدهر» «آیا بر آدمی زمانی از روزگار تا آنجا که یادی از بهشت شده» در این هنگام آن مرد سیاه، فریادی از جان کشید و بر زمین افتاد.

پیامبر با دیده این صحنه فرمود. او از شوق بهشت جان داد.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۵۵.

### حج استیجاری و زیارت قبر پیامبر

روزی از یکی از فقهـای بزرگ به نام آبی زیـد، درباره مردمی که برای انجام حـج، اجیر می شونـد و یکی از شـروط آن اجیر شـدن، این است که حتما به زیارت قبر پیامبر اکرم بروند، ولی آن گروه بنا بر دلایلی نمی توانند این شـرط را اجر کنند، سؤال شد.

آن فقیه که به زیارت قبر پیامبر علاقه و عشق بسیار داشت، در جواب گفت:

آنان باید این کار را انجام می دادند و حال که بر اثر مانعی نتوانسته اند، از اجرت باید به مقدار مسافت زیارت، برگردانند.

وعـده دیگری از فقها نیز در پاسخ این سؤال گفتند که آنان باید برگردند و به عنوان نیابت زیارت نمایند و به وعده خود عمل نمایند و گرنه به مقدار مسافت زیارت، از اجرتشان کم می شود.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۲۲۱.

### نانی از آسمان

روزی «محمـد بن علاء» وارد مـدینه شـد، در حالی که بسـیار گرسـنه بود و پولی هم برای تهیه غـذا نداشت او برای زیارت قبر پیامبر رفت و خطاب به آن حضرت، گفت:

ای رسول خدا به خدمت شما آمدم، در حالی که شدت فقر و گرسنگی ام را جز خدا نمی داند و امشب را مهمان تو هستم.

آنگاه خواب بر او غلبه کرد. در عالم رویا، رسول خدا را دید که به او گرده نانی لطف می کند.

نصف آن را خورد و ناگهان از خواب بیدار شد. در حالی که نصف دیگر نان را در دستش بود.

محمد بن علاء می گوید:

با این مطلب صدق گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده بود «هر کس مرا در خواب ببیند، واقعا مرا دیده است. زیرا شیطان به شکل من در نمی آید» برایم

روشن شد آنگاه صدایی شنیدم که می گفت:

ای محمد!

کسی قبرم را زیارت نمی کند، مگر آن که گناهش بخشوده و شفاعتم فردای قیامت نصیبش خواهد گردید.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۱۸۹.

## غذای اسیران

روزی جمعی از اصحاب پیامبر، گوسفندی را بدون اجازه از صاحبش گرفته و برای پیامبر، طبخ کردند پیامبر که در ابتدا از جریان آگاه نبود، بر سر سفره حاضر شد. هنگامی که خواست از آن میل نماید، فرمود:

این گوسفند مرا خبر می دهد که او را بدون اجازه صاحبش گرفته اند و طبخ کرده اند.

یاران، حرف پیامبر را تصدیق کردند و گفتند که چنین است.

پیامبر فرمود:

این غذا را به اسیران بدهید.

و دلیل این نزد ما این است که آن گوسفند مال آنها شده به ضمان قیمت.

پس امر کرد ایشان را به صدقه دادن آن برای آن که گوسفند از طریق ممنوع مال ایشان شده بود و آنها قیمت آن را به صاحبانش نداده بودند این روایت را جصاص آورده در دفاع از حکم عمر در رابطه با الحاق مهریه زن به بیت المال، در حالی که بین این قضیه و آن حکم عمر هیچ وجه شباهتی وجود ندارد.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۲۶.

## سزای توهین

عقبه بن ابی معیط با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشست و برخاست داشت ولی هنوز اسلام نیاورده بود.

روزی پیامبر را به یک مهمانی دعوت کرد.

پیامبر گفت:

من در مهمانی حاضر می شوم ولی لب به غذا نمی زنم مگر این که تو مسلمان شوی. عقبه این کار را کرد. دوستانش از این کار مطلع شدند، او را از خود راندند و سرزنش کردند.

او گفت:

من از عمق دل، اسلام نیاورده ام.

بلکه به این خاطر که او از غذایم بخورد، شهادتین را گفتم. دوستانش به او گفتند که اگر می خواهد با ما باشی باید بر روی پیامبر آب دهان بیندازی.

او نیز قبول کرد و به روی

پیامبر آب دهان انداخت ولی آب دهانش به روی مبارک پیامبر نرسید بلکه به عقب برگشت و به صورت خود او رسید و دو گونه او را سوزاند و اثر آن تا پایان عمرش بر صورتش باقی بود.

*****

الغدیر، ج ۱۶، ص ۶۶.

## هدیه الهی

انس روایت کرده است که:

روزی رسول خدا بر استر سوار گشته تا کوه کدی روان گشت. آنگاه استر را به من سپرده فرمود:

به فلان موضع برو.

علی علیه السلام را خواهی یافت که به تسبیح پروردگار مشغول است. سلام مرا به او برسان و او را همراه خود بیاور. او را به خدمت پیامبر آوردم.

رسول خدا فرمود:

بنشین. این مکانی است که ۷۰ پیامبر مرسل بر آن قرار گرفته و من از همه آنان والاترم. با هر یک از آن پیامبران، برادر او همراه بوده و تو از همه آنان بهتری.

در این هنگام ابر سفید رنگی بر سر آن دو سایه افکند. خوشه انگوری از میان ابر آویزان شد.

رسول خدا تناول می کرد و می فرمود:

ای برادرم بخور این هدیه الهی است.

بعد از تناول انگور، آب آشامیدند. ابر بالا رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

سوگند به آن که هر چه خواهد آفریند. از این خوشه سیصد و سیزده پیامبر و سیصد و سیزده وصی تناول کرده اند.

هیچ پیامبری گرامی تر و هیچ وصی از علی گرامی تر نیست.

*****

الغدیر، ج ۷، ص ۲۵۸.

## انتخاب جانشین

روزی ام سلمه و عایشه با هم گفتگو می کردند.

ام سلمه گفت:

یادت می آید آن سفری را که من و تو در سفری با رسول خدا بودیم. در آن سفر علی علیه السلام عهده دار تعمیر کفشهای رسول خدا و شستشوی لباسهای آن حضرت بود. اتفاقا کفش رسول خدا سوراخ شده بود و علی علیه السلام در سایه درختی نشسته و داشت آن را تعمیر می کرد. در این هنگام پدرت با عمر آمدند و آنها وارد شدند و درباره آنچه می خواستند با رسول خدا صحبت کردند. آنگاه گفتند:

ای

رسول خدا ما نمی دانیم که تا چه زمانی با ما خواهی بود. بنابراین چنانچه جانشینت را به ما معرفی کنی بعد از تو در آسایش خواهیم بود. رسول خدا فرمود:

اما من هم اکنون او را می بینم و جایگاهش را می شناسم و اگر من تعیینش کنم، شما از او جدا خواهید شد.

همانگونه که بنی اسرائیل از هارون پسر عمران جدا شدند آنگاه آنان ساکت شدند و از خدمتش مرخص شدند. وقتی ما خدمت رسول خدا شرفیاب شدیم، تو که نسبت به آن حضرت از ما جسورتر بودی عرض کردی:

ای رسول خدا چه کسی را بر مردم امیر خواهی کرد؟

رسول خدا فرمود:

کسی که کفش را درست می کند و ما پائین آمدیم، کسی جز علی بن ابیطالب را ندیدیم و به رسول خدا عرض می کردم:

من کسی را به جز علی نمی بینم که مشغول تعمیر کفش باشد. فرمود:

او همان جانشین من است.

آنگاه عایشه گفت:

راست گفتی و من از حال آن را به یاد می آورم.

*****

الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۵۷.

## دشمنان علی

روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رو به صحابه کرد و فرمود:

هنگامی که روز قیامت فرا رسد، منبری برای من بر پا گردد.

منادی به بالای عرش ندا برآرد:

محمد کجاست؟

من پاسخ گویم.

منادی گوید:

بر بالای منبر برو.

من به بالای منبر می روم.

باز ندا آید که:

علی کجاست؟

و او نیز پائین تر از من بر بالای منبر می آید و جهانیان دانند که محمد سرور رسولان است و علی سرور مومنان.

در این هنگام یکی از صحابه پرسید:

ای رسول خدا!

کیست که علی علیه السلام را بعد از این دشمن بدارد؟

فرمود:

ای برادر انصاری، از قریش جز زنازادگان و از انصار مدینه جز یهودیان و

از عرب جز بی پدران و از سایر مردم جز بدکاران، علی را دشمن ندارند.

*****

الغدیر، ج ۸، ص ۱۴۵.

### دشمن خدا

علی علیه السلام می فرماید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر کوه صفا دیدم که کسی را لعنت می کند که صورت او چون صورت فیل است.

گفتم:

این کیست یا رسول الله؟

فرمود:

شیطان رجیم است.

من رو به شیطان کرده و گفتم:

ای دشمن خدا به خدا سوگند که اینک تو را می کشم و امت را از شر حیله هایت نجات می بخشم.

شیطان گفت:

به خدا سوگند که پاداش من جز این است.

گفتم:

کدام پاداش ای دشمن خدا؟

گفت:

هیچکس تو را دشمن نگرفت جز این که من با پدرش در رحم مادر شریک بودم.

*****

الغدیر، ج ۸، ص ۱۴۶.

## پیشوای خوارج

انس بن مالک می گوید:

روزی با عده ای از اصحاب با پیامبر در حال گفتگو بودیم ناگهان سر و کله ی مردی پیدا شد. او که مرد عابد و زاهدی بود، ما از دیدن او خوشحال و مسرور می شدیم. زیرا او را همیشه در حال دعا و نماز می دیدیم. ما قبلا تعریف هایی از او را در نزد پیامبر گفته بودیم ولی پیامبر او را نشناخته بود. وقتی او را دیدیم به پیامبر اشاره کردیم که این مرد همان مردی است که از نماز و عبادت او برای شما تعریف کرده ایم.

پیامبر گفت:

شما درباره مردی برای من خبر آورده اید که در صورت او اثر و چشم زخمی از شیطان است. آن مردی به جمع آنان وارد شد و سلام نکرد.

پیامبر به او فرمود:

تو را به خدا سوگند می دهم که آن هنگام که در کنار مجلس ما ایستاده بودی، آیا در ذهنت این مطلب گذشت که تو برتر از همه ما هستی؟

گفت:

آری. این فکر را کردم.

سپس به نماز مشغول شد.

رسول خدا به او فرمود:

تو را به خدا سوگند می دهم

که آن هنگام که در کنار مجلس ما ایستاده بودی، آیا در ذهنت این مطلب گذشت که تو برتر از همه ما هستی؟

گفت:

آری. این فکر را کردم.

سپس به نماز مشغول شد.

رسول خدا فرمود:

چه کسی این مرد را می کشد؟

ابوبکر گفت که من!

و رفت که او را بکشد ولی با دیدن نمازهای او نتوانست این کار را بکند و برگشت.

عمر نیز این کار را کرد و برگشت.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

من حاضرم که این حکم را اجرا کنم و رفت اما از آن مرد خبری نبود. رسول خدا فرمود:

او باید کشته می شد. اگر او نباشد در امت من هیچ اختلافی رخ نمی دهد. این مرد ذوالثدیه سردار شورشیان نهروان بود. او پیشوای خوارج شد و به جنگ با حضرت علی علیه السلام پرداخت. او در این جنگ به هلاکت رسید و به سزای اعمال خائنانه خود رسید.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۸۱.

### از کرامات رسول الله

چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه هجرت فرمود، با شخصی که همراه بود گذرشان به خیمه ی ام مَعبَد خزاعی افتاد، که ام مَعبَد در جلوی خیمه نشسته بود. از آن زن قدری خرما یا گوشت خواستند که بخرند، نداشت.

زیرا خشکسالی، قبیله ی او را دچار فقر نموده بود.

اما مَعبَد گفت:

به خدا سوگند که اگر چیزی می داشتم نثار قدمت می کردیم.

ناگاه چشمان حضرت به گوسفندی در گوشه خیمه افتاد، سؤال فرمود:

این گوسفند چرا تنها مانده است؟

ام مَعبَد گفت:

ضعف و ناتوانی او را از گله بازداشت.

حضرت فرمود:

شیر می دهد.

عرض کرد:

خیر حضرت گوسفند را طلبید و دوست مبارک به پستانش مالیده و نام خدا بر زبان جاری نمودند که:

خدایا!

پستان این گوسفند را برکت ده.

بلافاصله شیر در

پستان جاری شد.

پیامبر ظرفی طلبید و شیر دوشید تا ظرف پر شد، ابتدا به آن زن داد و نوشید و سیر شد و سپس یاران خود راه هر یک نوشیدند تا سیر شدند و بعد از همه خود نوشید و فرمود:

«ساقی القوم آخر هم»

آنکه ساقی گروهی می شود باید خود آخر بنوشد

و دوباره ظرف را پر از شیر کرد پیش زن گذاشت و حرکت فرمود.

چون بامداد شد مردم مکه از بین زمین و آسمان بانگی شنیدند که می گوید:

خدا بهترین پاداش خود را به آن دو رفیق همراه دهد که به خیمه ام مَعبَد فرود آمدند و سپس از آنجا کوچ کردند و چه خوشبخت بود رفیق محمد صلی الله علیه و آله و سلم که همراه رسول گرامی بود. ای قبیله قصی بدانید که خداوند سروری را از شما دور نکرده است.

از خواهر خود ام مَعبَد داستان ورود پیامبر را باز پرسید و اگر هم قانع نشدید از خود گوسفند بپرسید که گواهی می دهد. پیغمبر گوسفند را به نزدیک خود خواند و از پستان بی شیرش شیر دوشید، پیامبر رفت ولی به این کرامت، آن گوسفند پیوسته به آن زن شیر می داد.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۲۸.

## نصیحت پیامبر

سلمه بن اکوع روایت نموده که:

روزی مردی در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دست چپ غذا خورد.

پیامبر با روی خوش به او فرمود:

ای مرد با دست راست غذا بخور. آن مرد در جواب پیامبر با گستاخی گفت:

نمی توانم در حالی که می توانست و در این کار خود تعمد داشت.

پیامبر فرمود:

از دست چپ ناتوان شوی.

در نتیجه هیچگاه نتوانست دست چپ خود را به دهان برساند.

*****

الغدیر، ج

۲، ص ۱۶۸.

## عیادت بیمار

روزی پیامبر برای عیادت یک عرب صحرایی به چادر او رفت. رسم پیامبر این بود که هر وقت به عیادت مریضی می رفتند، به او می فرمودند:

باکی نیست. بر حسب این روش به آن مرد عرب نیز این سخن را فرمودند.

عرب بیمار به جای تشکر از پیامبر در جواب گفت:

چنین نیست و بلکه تب است که بر مرد سالخورده هجوم برده و او را به قبر می برد.

پیامبر فرمود:

حال که چنین پنداشتی چنین باش.

در نتیجه آن عرب روز بعد را به شام نرساند و جان سپرد.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۱۶۸.

## کودکی پیامبر

فاطمه بنت اسد می گوید:

چون عبدالمطلب درگذشت. ابوطالب بنا بر وصیت پدرش، پیامبر را بر گرفت و من نیز به پرستاری از او برخاستم.

در بوستان خانه ی ما درختهای خرمائی بود و در آن هنگام نوبر خرما بود. من و کنیزم هر روز خرماها را جمع می کردیم. روزی ما فراموش کردیم که خرما را جمع کنیم. کودکان از کوچه آمده و خرماها را جمع کردند. من خوابیدم و از شرم این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شود، آستینم را بر چهره افکندم، پس محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شد و به درون بستان رفت و خرمائی بر زمین ندید.

پس به درخت خرما اشاره کرد و گفت:

ای درخت من گرسنه ام.

پس من دیدم که درخت شاخه هایش را که خرما بر آن بود فرود آورد. تا او آنچه خواست بخورد. سپس آن شاخه بالا رفت.

من پابرهنه به سویش دویدم و جریان را به او گفتم.

او گفت:

جز این نیست که او پیامبری خواهد بود و نیز از نازائی ات، دستیاری برای او خواهی زائید.

پس

چنانچه او پیش بینی کرده بود، من علی علیه السلام را به دنیا آوردم.

*****

الغدیر، ج ۱۵، ص ۱۲۹.

### انفاق

عبدالله بن مسعود گفت:

روزی پیامبر به دیدن بلال آمد. دید که بلال مقداری خرما را گرد آورده و جمع کرده است.

پیامبر پرسید که اینها چیست؟

بلال گفت:

این را برای مهمانان تو آماده کرده ام.

پیامبر فرمود:

آیا نترسیدی که برایت دودی در آتش دوزخ گردد؟

ای بلال چیزی را جمع نکن بلکه هر چه داری انفاق کن و در برابر خداوند صاحب عرش از هیچ عظمتی باک مدار. ای بلال همیشه انفاق کن و از تنگدستی نترس که خداوند بهترین روزی رسان است.

*****

الغدیر، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

### داغ بر بدن

عرب چادر نشینی همراه با پیامبر به جنگ خیبر رفت. در پایان دو دینار به عنوان غنیمت به او رسید. او آن دو دینار را خرج نکرد بلکه آن را در عبائی نهاد و بپیچید و بدوخت و هرگز از آن استفاده نکرد و هیچ انفاقی هم نکرد.

پس از مدتی او از دنیا رفت. اطرافیانش پس از شکافتن آن عبا آن دینارها را یافتند و به خدمت رسول الله رسیدند و داستان را برای ایشان تعریف کردند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

این دو دینار که نه آن را خرج کرد و نه انفاق، در روز قیامت برای او دو وسیله می شوند برای داغ نهادن بر تن وی.

این سزای کسی است که انفاق نمی کند و فقط به گردآوری پول و مال می اندیشد.

*****

الغدیر، ج ۱۶، ص ۲۱۶.

### مرگ بر سیم و زر

روزی عمر به خدمت رسول الله رسید و سؤال کرد:

یا رسول الله!

شما که می گوئید مرگ بر سیم و زر، پس ما در این دنیا چه بیندوزیم؟

پیامبر خدا فرمود:

ای عمر!

در این دنیا باید زبانی یاد کننده خدا و دلی سپاسگذار و شاکر درگاه الهی و همسری که در کار جهان دیگر به تو یاری برساند، بیندوزید.

نه سیم و زر که اینها در قیامت برایتان وسیله عذاب الهی است. به راستی که دیناری بر روی دیناری نهاده نشود مگر این که پوست صاحبان آن را پهن کنند و با همان سکه ها، پیشانی و پهلوی آنها را داغ نهند و می گویند:

این است آنچه که شما برای خود ذخیره کرده اید.

پس بچشید آن را.

*****

الغدیر، ج ۱۶، ص ۲۱۷.

### شعرهای غیبی

جهیل همدانی که کلیددار بتخانه ی مشهوری به نام یغوث بود، می گوید، شبی در بتخانه تنها بودم که ناگهان شنیدم که بتی می گوید:

ای پسر جهیل، هنگام نابودی بت ها شده است. تو دیگر با بت یغوث وداع کن.

زیرا که نوری از افق مکه طلوع کرده و ظلمت ها را از بین برده است. جهیل آنچه را شنیده بود برای قوم خود تعریف کرد و باز از گوینده ای نامرئی شنیده که:

ای جهیل آیا سخن حق را گوش می رسانی یا بخل ورزیده و لب فرو می بندی؟ بدان که تیرگی ها نابود شده و مردم به سوی اسلام گرویده اند.

جهیل در جواب می گوید:

سنت اسلام را برای من توضیح بده و پاسخ می شنود که:

به نام خدا و توفیق او عزم راه کن و در رفتن از سستی و تنبلی بگریز. به راهی برو که بهترین انسانها در آن راه هستند و به سوی پیامبری برو که راستگو است.

جهیل می گوید:

چون این سخنان

غیبی را شنیدم. بت ها را به گوشه ای انداخته و خارج شدم و به گروهی تازه وارد از قبیله همدان برخوردم که بر گرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جمعند. خود را با رسول خدا معرفی کرده و جریان را توضیح دادم.

پیامبر مسرور شد و فرمود:

این داستان را به مسلمانان بگو و سپس امر فرمود که بت ها را بشکنم و بعد از آن یمن برگشتم در حالی که قلبم به نور اسلام روشن شده بود و در این باره به چنین سرودم: «کیست که به بد فرجامان قوم ما، آنان که در گوشه منازل خود غنوده اند و یا ظاهرند، ندای ما را برساند و خبر دهد که خداوند ما را به راه حق هدایت فرمود. بعد از آن که عده ای از ما یهودی و نصرانی شده بودند.

ما اکنون از یغوث و یعوق و سائر بت ها روی برگرفته ایم و از پیروان توایم ای بهترین خلایق.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۲۳.

### شهادت بتها به پیامبری حضرت محمد

عباس بن مرداس می گوید:

روزی وارد بتخانه شده و به نزدیک بت ضمار رفتم. اطرافش را پاکیزه نموده و آن را بوسیدم. ناگهان صدایی بلند شد و مرا مخاطب ساخت که:

«ای سلیم به تمام قبایل بگو که بت پرستی که به آن انس گرفته بودید، نابود گردید و اهل مسجد رستگار شدند. ضمار که قبل از آمدن محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نزول قرآن مورد پرستش بود، هلاک باد.

آنکه بعد از عیسی وارث منصب نبوت است محمد بزرگ مرد قریش می باشد که ره راست پیمود و به حقیقت گرائیده است.

پس از این واقعه عباس بن مرداس با سیصد تن از قبیله

خود به خدمت پیامبر اکرم آمد. تا چشمان حضرت به صورت عباس افتاد فرمود:

تو چگونه اسلام آوردی؟ عباس داستان خود را بازگو کرد.

حضرت فرمودند:

درست است بر حق و از اسلام آوردن ایشان و یارانش شاد و مسرور شدند.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۳۴.

سرانجام تمسخر

ابو زَمْعَه و یاران او از روی تمسخر و استهزاء به پیامبر چشمک می زدند و استهزاء می نمودند و نصایح و صحبت های پیامبر در آن تأثیری نداشت. سرانجام پیامبر درباره آنها نفرین کرد. روزی ابو زَمْعَه در سایه درختی نشسته بود که جبرئیل با برگ آن درخت و خارهای آن بر صورت و چشم او زد تا نابینا شد. همچنین پیامبر هنگامی که راه می رفت بدن مبارکش به جلو متمایل می شد و حکم بن ابی العاص کیفیت راه رفتن آن حضرت را تقلید می کرد.

پیغمبر متوجه عمل او شد و فرمود:

چنین باش.

او از آن روز دچار ارتعاش شد و هرگز بهبود نیافت.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۱۶۰.

### سزای دروغ به پیامبر

طبری در کتاب تاریخ خود آورده است که:

روزی پیامبر اسلام از حارث بن ابی الحارثه، دخترش «جمره» را خواستگاری فرمود.

حارث گفت:

دخترم به یک نوع بیماری بدن مبتلا است و من نمی توانم با این ازدواج موافق باشم.

و این در حالی بود که او دروغ می گفت و دخترش به هیچ نوع بیماری مبتلا نبود. اما پس از این که به خانه مراجعت کرد، مشاهده کرد که دخترش «جمره» به بیماری برص (سفیدی پوست) مبتلا شده است.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۱۶۲.

### نفرین پیامبر

در کتاب الخصایص الکبری، از اسامه بن زید روایت شده است که:

روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یکی از یارانش را به مأموریتی فرستاد. آن مرد در انجام مأموریت سستی کرد و در جریان آن دروغ بر رسول خدا بست.

پیامبر از این کار مرد به شدت ناراحت شد و او از نفرین کردند. در نتیجه او را در بیابانی به صورت مردار یافتند، در حالی که شکم او شکافته شده بود و زمین جنازه او را نپذیرفته بود.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۱۶۲.

### مرگ لهب

لهب بن ابی لهب روزی به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به آن حضرت دشنام داد و ناسزا گفت. رسول خدا که از این کار جاهلانه ی او ناراحت شده بود، فرمود:

بار خدایا سگ خود را بر او مسلط فرما.

ابولهب از شنیدن این سخن پیامبر در رابطه با پسرش بسیار ترسید به طوری که وقتی پسرش را به همراه کاروان مال التجاره به شام فرستاد.

به غلامان و وکلای خود سفارش که مراقب لهب باشند.

آنها به هر منزلی که فرود می آمدند، لهب را پهلوی دیوار می خواباندند و او را با لباس و اثاث می پوشاندند.

مدتی در راه از او این گونه مواظبت کردند. تا این که شبی حیوان درنده ای به سراغ او آمد و او را به هلاکت رساند.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۱۶۲.

### شباهت علی به پیامبران

روزی رسول اکرم در حالی که در بزم اصحابش نشسته بود فرمود:

هر کس بخواهد آدم را در علمش و نوح را در فهمش و ابراهیم را در اخلاقش و موسی را در مناجاتش، عیسی را در سنتش و محمد را در تمامیت و کمالش ببیند، باید به این مردی که می آید بنگرد.

مردم همه گردن کشیدند. ناگاه چنان با علی بن ابیطالب علیه السلام مواجه شدند، که گویا او از زمین کنده شده و از کوه سر برآورده است.

شباهت حضرت آدم و علی علیه السلام در ده چیز است:

۱. سرشت

۲. توقف

۳. مصاحب

۴. ازدواج

۵. حکمت

۶. هوش

۷. خلافت

۸. دشمنان

۹. وفا و وصیت

۱۰. اولاد و عترت می باشد.

شباهت بین علی علیه السلام و حضرت نوح در هشت چیز است:

۱. فهم

۲. دعوت

۳. اجابت

۴. کشتی

۵. برکت

۶. سلامت

۷. شکر

۸. هلاک کردن دشمنانش.

شباهت بین علی علیه السلام و ابراهیم خلیل در هشت

چیز است.

۱. وفا

۲. خودداری

۳. مناظره با پدر و قوم خود

۴. نابود کردن بت ها

۵. بشارت خداوند به او به دو فرزندی که ریشه انساب پیامبران هستند

۶. اختلاف احوال ذریه

۷. گرفتاری او از ناحیه خدا به جان و مال و فرزند

۸. نامگذاری او از طرف خداوند به خلیل به این معنی که هیچ چیز را به خدا ترجیح نداده است.

شباهت علی علیه السلام با یوسف در هشت چیز است:

۱. علم در کودکی

۲. حسد برادران

۳. عهدشکنی برادران

۴. سلطنت

۵. آشنایی بر تأویل احادیث

۶. کرم

۷. عفو در وقت قدرت

۸. مهاجرت و تغییر خانه.

شباهت علی علیه السلام با موسی کلیم الله در هشت چیز است:

۱. صلابت

۲. دعوت مردم

۳. عصا

۴. شرح صدر

۵. برادری

۶. مودت

۷. محنت کشیدن

۸. به میراث ملک و امارت.

شباهت بین علی علیه السلام حضرت داوود در هشت چیز است:

۱. علم

۲. نیرومندی

۳. مبارزه با جالوت

۴. قدرت بر طالوت

۵. نرم کردن آهن برای او

۶. تسبیح جمادات با او

۷. فرزند صالح

۸. خطاب قاطع.

شباهت او و سلیمان در هشت چیز است:

۱. امتحان الهی

۲. تخت پادشاهی

۳. تلقین خدا او را در کودکی به آنچه شایسته آن است از خلافت

۴. رد خورشید به خاطرش بعد از غروب

۵. تسخیر هوا و باد برای او

۶. تسخیر جن برای او

۷. آگاهیش از سخن گفتن پرندگان و جمادات

۸. آمرزش و برداشتن حساب از او.

شباهت او با ایوب هشت چیز است:

۱. بلایای بدنش

۲. بلایا در فرزندش

۳. بلایا در مالش

۴. صبر

۵. خروج همگان

۶. شماتت دشمنان

۷. دعا به درگاه خدا

۸. وفا به نذر.

شباهت بین ایشان و یحیی بن زکریا به هشت چیز است:

۱. عصمت

۲. کتاب و حکمت

۳. تسلیم

۴. نیکی به پدر و مادر

۵. شهادت به خاطر یک زن مفسد

۶. خشم خدا بر انتقام گرفتن از

قاتلش

۷. به خوف از خدا

۸. نداشتن هم نام برای او.

شباهت او و عیسی علیه السلام در هشت چیز است:

۱. اذعان به خدا

۲. علم به کتاب

۳. علم برنامه نگاری

۴. هلاک دو فرقه از اهل ضلال در مورد او

۵. زهد در دنیا

۶. کرم و بخشش

۷. اخبار از کائنات

۸. کفایت و کاردانی.

*****

الغدیر، ج ۶، ص ۲۲۹.

## خواب شگفت بلال

شبی بلال، موذن پیامبر اکرم، رسول خدا را در خواب دید که به او می فرمود:

ای بلال چرا برای زیارت قبر ما نمی آیی؟ این چه جفایی است ای بلال؟

آیا وقت آن نرسیده است که ما را زیارت کنی؟

او با اندوه و ناراحتی از خواب بیدار شد و بی درنگ سوار بر مرکب خود شد و به سوی مدینه حرکت کرد.

وقتی کنار قبر شریف آن حضرت قرار گرفت. شروع به گریه کرده و صورت خود را بر روی قبر می مالید در این هنگام امام

حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام آمدند. بلال آنها را بغل کرد و بوسید و جریان خواب خود را به آنان بازگو کرد.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۲۴۹.

### آمرزش اعرابی

روزی علی علیه السلام خطاب به یارانش فرمود:

سه روز پس از دفن رسول خدا، اعرابی وارد شد و خود را بر روی قبر رسول الله افکند و خاکش را بر سر خود می ریخت و می گفت:

ای رسول خدا، گفتارت را شنیدیم و به آن ایمان آوردیم. حقایق را از ناحیه خدا گرفتی و ما هم آن را از ناحیه تو گرفتیم و از چیز هایی که بر تو نازل شده است، این آیه است:

«وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ»

من ستم کردم و پیشت آمدم، تا برایم طلب آمرزش کنی.

در این هنگام از میان قبر ندائی بلند شد که «ای اعرابی برخیز، که گناهت آمرزیده شده است.»

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۲۵۰.

### مروان و انکار توسل

داود بن ابی صالح روایت می کند که:

روزی مروان، کنار قبر شریف رسول خدا آمد، دید مردی پیشانی اش را روی قبر گذاشته است.

مروان گردنش را گرفت و او را بلند کرد و گفت:

ای مرد، آیا می دانی که چه می کنی؟ آن مرد که ابوایوب انصاری بود، گفت:

آری می دانم که چه می کنم.

من پیش سنگ نیامده ام.

بلکه پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده ام و از او شفاعت می طلبم. ای مروان من از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

«بر دین گریه نکنید، آنگاه که اهلش رهبری آن را دارد. آنگاه بر دین گریه کنید که نااهل بر آن حاکم باشد.»

این حدیث، این آگاهی را به ما می دهد که منع از توسل به قبور طاهره از بدعت های امویان و گمراهی های آنان از زمان صحابه است و هیچگاه گوش روزگار نشنید که صحابی ای منکر آن باشد، مگر زاده ی بیت امیه، مروان ستمکار که آن را انکار کرده است.

*****

الغدیر، ج ۹، ص

### طلب شفاء

روزی ابن المنکدر که یکی از بزرگان تابعین بود، با اصحابش در مجلس نشسته بود که تشنگی شدیدی به او عارض شد. حرکت کرد و به کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و صورتش را روی قبر نهاد. سپس برگشت.

حاضران او را مورد ملامت قرار دادند. در جواب گفت:

حالتی به من دست داده بود که احساس خطر می کردم. از این رو به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه برده و طلب شفاء نمودم.

اصحابش قانع شدند و آنان نیز به اهمیت توسل به قبر آن حضرت آگاه شدند.

ابن المنکدر، گاهی در موضع خاصی از مسجد رسول الله می آمد و به خاک می افتاد. اصحابش راز این کار او را پرسیدند و او گفت:

من در خواب، پیامبر را در این موضع دیده ام و اکنون در بیداری این مکان را می بوسم.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۲۵۴.

### وفاداری ابوطالب

ابوطالب بن عبدالمطلب در هیچ شامگاه و بامدادی از پیامبر دور نمی شد و در برابر دشمنان وی پاسدار او بود و می ترسید که ناگاه او را بکشند. یک روز او را گم کرد بامدادان به جستجویش پرداخت. اما او را نیافت.

پس ۲۰ نفر از بندگان خود را برگزید و دستور داد که هر کدام کاردهای تیزی را بردارید و همراه خود داشته باشید بعد بروید و در کنار یکی از بزرگان قریش بنشینید.

پس اگر من آمدم و محمد صلی الله علیه و آله و سلم همراهم بود، کاری نکنید و آرامش پیشه کنید. تا در کنار شما بایستم و اگر آمدم و محمد صلی الله علیه و آله و سلم همراه من نبود، هر

کدام از شما همان مرد از بزرگان قریش را که کنار اوست، با کارد، بزند، آن غلامان رفتند و در کنار قریشان نشستند.

ابوطالب باز در جستجوی محمد صلی الله علیه و آله برآمد و پس از مدتی پیامبر را در پائین های مکه در کنار تخته سنگی دید که ایستاده و نماز می خواند، پس خود را بر روی او افکند و او را بوسید و گفت:

برخیز که با هم برویم و با او به مسجد آمد. قریش که در انجمن خود در نزدیک کعبه نشسته بودند. چون او را دیدند که دست پیامبر را در دست گرفته و می آید، گفتند:

اینک ابوطالب محمد را نزد شما آورده و لابد خبری است.

پس چون در کنار ایشان ایستاد. در حالی که خشم از چهره اش نمایان بود، به غلامان خود گفت:

آنچه را که در دست دارید، آشکار سازید. ایشان چنین کردند و ناگاه همه چشمشان به کاردها افتاد و گفتند:

ای ابوطالب اینها چیست؟

ابوطالب گفت:

همان است که می بینید من دو روز است که محمد را می جستم و نمی دیدم.

پس ترسیدم که شما با پاره ای کارها نیرنگی برای او زده باشید، پس اینان را بفرمودم تا همین جاها که می بینید، بنشینند و به ایشان گفتم اگر من آمدم و محمد با من نبود، هر کدام از شما باید کسی را که پهلویش نشسته، بزند. هر چند هاشمی باشد، و در این باره هیچ اجازه دیگری هم از من نگیرید.

گفتند:

ای ابوطالب آیا چنین کاری می کردی؟

گفت:

آری به خدا قسم و سپس خطاب به پیامبر شعری سرود.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۲۸۹.

## پسر زبعری

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به سوی کعبه حرکت

کرد و خواست نماز بگزارد. چون به نماز برخاست، ابوجهل گفت:

کیست که به سوی این مرد برخیزد و نماز او را تباه سازد؟

پس ابن زبعری برخاست و از درون یک شکنبه، خون و سرگین در آورد و با آن روی پیامبر را بیالود.

پس پیامبر که از نماز خود روی برتافت، به نزد عمویش ابوطالب شد و گفت:

عمو!

نمی بینی که با من چه کردند؟

ابوطالب برخاست و شمشیرش را روی شانه اش نهاد و با او روان شد تا نزدیک آن گروه رسید. آن گروه پس از دیدن ابوطالب خواستند که فرار کنند.

ابوطالب با دیدن آنان گفت:

به خدا قسم هر که برخیزد با شمشیرم او را خواهم زد. سپس نزدیک تر شد و پرسید:

چه کسی این کار بسیار زشت را با پیامبر خدا انجام داده است؟

همه عبدالله بن زبعری را نشان دادند پس ابوطالب سرگین و خون شکنبه را بر گرفت و چهره و ریش و جامه ایشان را بیالود و آنان را به سزای عمل زشتشان رسانید.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۳۰۱.

## داستان هایی از زندگی حضرت علی

### گروه میانه رو

روزی حارث همدانی همراه با گروهی از شیعیان امیرالمؤمنین، به حضور آن حضرت رسیدند. حارث با قد خمیده راه می رفت و عصای خود را بر زمین می زد و بیمار بود علی علیه السلام به ایشان علاقه مند بود، فرمود:

ای حارث چه شده است؟

حارث گفت:

مصائب روزگار به من رسیده است. ای امیر مؤمنان من تشنه ی دشمنان هستم.

حضرت فرمود:

در چه زمینه با من دشمنند؟

حارث گفت:

عده ای افراط و عده ای تفریط می کنند در صحبت به شما.

حضرت فرمود:

این را بدانید که بهترین شیعیان من گروه میانه رو هستند.

حارث گفت:

در این مورد به ما راهنمایی بیشتر بده ای امیر مؤمنان!

حضرت فرمود:

«به راستی که دین

خدا را با مردان نمی توان شناخت، بلکه با آیات بر حق اوست که می توان شناخت دین پیدا کرد. تو حق را بشناس، مردان حق را هم خواهی شناخت ... سوگند به خدا که دوست و دشمن، مرا در چند جا می شناسند. هنگام مرگ و در پل صراط. آن روز که من با کمال درستی و به خوبی آنها را قسمت می کنم.

و می گویم این دوست من است و آن دشمن من.»

پس از پایان صحبت های حضرت، حارث برخاست و با شادمانی عبای خود را می کشید و گویی می گفت که دیگر من نگرانی ندارم که چه زمانی مرگ را ملاقات کنم یا او به دیدارم آید.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۵۱.

## کرامت حضرت علی

حجر بن قیس مدری از خدمتگزاران خاص امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود. روزی علی علیه السلام به او گفت:

حجر!

روزی تو را بر پا نگهداشته به دستور خواهند داد که به من لعنت بفرستی، مرا لعنت بفرست، اما از من تبری مجو و بیزاری منما.

طاووس می گوید:

خودم شاهد بودم که حجر مدری را احمد بن ابراهیم خلیفه بنی امیه در مسجد بر پا نگهداشت و مأمور گذاشت تا به علی لعنت فرستد یا کشته شود. حجر گفت:

امیر احمد بن ابراهیم به من دستور داد علی علیه السلام را لعنت فرستم به همین جهت او را لعنت کنید خدا لعنتش کند.

طاووس می گوید:

خدا عقلشان را از کار انداخته بود و هیچ یک از آنها نمی فهمیدند که حجر مدری چه می گوید.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۱۰۲.

## شبیه ترین نماز به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

مطرف بن عبدالله می گوید:

من و عمران حُصین پشت سر حضرت علی علیه السلام نمازی را به جای آوردیم. هر وقت می خواست به سجده برود تکبیر می گفت و نیز وقتی هم سر از سجده بر می داشت و همچنین از هر رکوعی که سر بر می آورد هم تکبیر می گفت. هنگامی که نماز تمام شد عمران بن حُصین دستم را گرفت و گفت:

ای مطرف!

این نماز مرا به یاد نماز محمد صلی الله علیه و آله و سلم انداخت. همچنین گفت:

مدت زمانی است که نمازی شبیه تر از این نماز به نماز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نخوانده ام به جز نماز علی بن ابیطالب علیه السلام. چرا که پیامبر خدا هنگام رفتن به رکوع و برخاستن از آنها تکبیر می گفت.

*****

الغدیر، ج ۲۰، ص ۱۹.

## آزار مشرکان

ابن عباس روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام از طرف مشرکین سنگ باران می شد، همانطور که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سنگ باران می شد. آن حضرت به خود می پیچید و سر خود را در لباس پیچیده و پنهان ساخته بود و تا بامداد سر خود را بیرون نیاورد همین که صبح شد سر خود را بیرون کرد.

مشرکین در مقام نکوهش او برآمدند و گفتند:

محمد صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که ما او را سنگ می زدیم، برخود نمی پیچید تو چرا چنین می کنی و با این سخنان و کلمات حضرت را آزار می دادند. اما حضرت علی علیه السلام صبر می کردند و خویشتن داری نشان می دادند.

*****

الغدیر، ج ۱، ص ۹۶.

## آوازی از خانواده ابوسفیان

روزی علی علیه السلام از کنار خانه یکی از افراد خانواده ابوسفیان می گذشت. در این هنگام شنید که صدای آواز آن خانه بلند است.

دختران آن خانه همراه با دف و دایره این شعر را به آواز می خواندند:

مسئولیت ظلمی که به عثمان شده به گردن زبیر است و ظالمتر از او در نظر ما طلحه است، این دو بودند که آتش شورش را شعله ور ساختند و در رسوائی او کوشیدند

علی علیه السلام با شنیدن ساز و آواز آنها فرمود:

خدا آن دخترها را بکشد که این گونه آواز می خوانند و ساز می زنند و آنها چه خوب می فهمند که انتقامشان را باید از چه کسانی بگیرند.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۲۰۲.

## عدالت در تقسیم اموال

روزی از اصفهان مالی را برای امیر مؤمنان آوردند که آن را ۷ بخش کرد. یک گرده نان زیاد آمد.

پس آن را نیز شکست و هفت تکه کرد و هر تکه ی آن را بر روی یکی از آن بخش های اموال نهاد. سپس میان مردم قرعه انداخت، تا اولین بار چه کسی سهم خود را بردارد. روز دیگر دو زن، یکی عرب و دیگری از موالیان وی، به نزد وی آمدند و چیزی خواستند.

پس حضرت فرمود تا هر کدام از آن دو را با یک پیمانه خوراکی و چهل درهم دادند.

پس آنکه از موالی بود، سهم خود را گرفت و رفت و آن زن عرب گفت:

ای امیر مؤمنان من عرب هستم و او از موالی بود و آنگاه تو به من همان اندازه می دهی که به او دادی؟

حضرت علی علیه السلام به او فرمود:

من در کتاب خدا نگریستم و در آن برای فرزندان اسماعیل (عرب نژادها) هیچ برتری ای بر فرزندان

اسحاق (یهودی نژادان) ندیدم.

*****

الغدیر، ج ۱۶، ص ۱۷.

### ملاقات با جبرئیل

روزی حضرت علی علیه السلام فرمود:

در جنگ احد شانزده ضربت بر من وارد شد. از شدت ضربات و جراحات بر زمین افتادم. ناگهان مردی خوش صورت و نیک چهره و خوشبو نزد من آمد و بازویم را گرفت و مرا از جای بلند کرد و فرمود:

یا علی رو به به دشمن آور و از دستور خدا و رسولش پیروی کن. آن دو از تو خشنود هستند.

بعد از آن به نزد رسول خدا آمدم و جریان را به آن حضرت گفتم

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ای علی، خداوند دیدگانت را روشن گرداند.

او جبرئیل امین بوده است.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۶۹.

### مدفن حضرت علی

نخستین کسی که بدن مبارکش از قبری به قبر دیگر منتقل گردید علی بن ابی طالب علیه السلام است.

که روز جمعه هفدهم ماه رمضان، شمشیر دشمن بر فرق همایونش وارد آمد و بعد از دو روز وفات یافت. فرزند برومندش امام حسن علیه السلام بر او نماز خواند و در دارالاماره کوفه مدفون گردید و قبرش پنهان نگاه داشته شد. تا بعدا به نجف اشرف حمل گردید و تا زمان هارون الرشید، قبر آن حضرت پنهان بود.

در زمان هارون، مدفن آن بزرگوار آشکار شد و روی آن ساختمانی بنا گردید که داستان آن چنین است:

هارون از قضیه ای آگاه شد که در شهر نجف در کنار قریه ای مکان عجیبی وجود دارد که حیوانات از شر صیادان به آنجا پناه می برند و ... و بالاخره، مکان عجیبی است.

هارون از مردم آن حوالی پرس و جو کرد و پیرمردی در پاسخ گفت:

اینجا قبر امیرالمؤمنین علی علیه السلام و نوع علیهاالسلام است. هارون پس از این جریان دستور داد که

ساختمانی را بر روی این مدفن بنا کنند.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۱۳۰.

## چشمه آب

عقیص روایت می کند که:

ما با علی علیه السلام در حرکت به سوی شام بودیم. تا وقتی از نخلستانها به پشت کوفه رسیدیم. مردم تشنه و محتاج آب شدند.

علی علیه السلام ما را آورد تا به سنگی که از زمین دندانه زده بود، رسیدیم، امام دستور داد آن را از بن کندیم. آنگاه آبی از آن بیرون زد که همه از آن نوشیده، سیراب شدند.

سپس حرکت کردیم و از محل دور شدیم پس از مدت حضرت فرمود:

آیا بین شما کسی هست که محل آن چشمه آب را که از آن نوشیدید، بداند؟ گروهی گفتند:

ما می دانیم و آنها عازم آن محل شدند. اما هر چه جستجو کردند، چشمه آبی را نیافتند. آنها به دیری که در آن نزدیکی بود رفتند و پرسیدند که آبی که در نزد شماست کجاست و آن راهبان گفتند:

در این نزدیکی آبی وجود ندارد. بلکه این دیر را بر این امید در این مکان ساخته ایم که شنیده ایم که از این نزدیکی چشمه ای وجود دارد ولی کسی جز پیامبر یا وصی آن را استخراج نمی کنند و ما منتظر آن هستیم.

*****

الغدیر، ج ۶، ص ۲۸۱.

## مقام رفیع

روزی عده ای از تابعین نزد حسن بصری بودند و نام علی بن ابی طالب علیه السلام به میان آمده بود، حجاج که در مجلس حاضر بود و به حسن گفت:

تو در این باره چه می گویی؟ حسن گفت:

من چه بگویم، او اول کسی است که بر قبله نماز گزارد و دعوت رسول خدا را اجابت کرد و برای علی علیه السلام نزد

پروردگارش مقام بلندی است و او نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرابت و نزدیکی دارد و

برای او سوابقی است که کسی نمی تواند آنها را انکار کند. حجاج به شدت خشمگین شد و از تخت امارتش برخاست و به خانه رفت.

مردی به حسن بصری گفت:

چرا هیچگاه ندیده ایم تو علی علیه السلام را مدح و ثنا گویی؟

گفت:

من چگونه به اینکار اقدام کنم در حالی که از شمشیر حجاج خون می ریزد.

علی علیه السلام اولین کسی است که اسلام آورد و این ثنای علی علیه السلام به تن هایی شما را کافی است.

*****

الغدیر، ج ۶، ص ۴۶.

### حق با علی است

ابوذر روایت کرده است که:

روزی بر ام سلمه وارد شدم. دیدم او گریه می کند و به یاد علی است و می گوید:

شنیدم که پیغمبر می گوید:

علی مع الحق و الحق مع علی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یوم القیامه.

سعد بن وقاص نیز این حدیث را منزل ام سلمه شنیده بود ولی با این حال مردی را نزد ام سلمه فرستاد تا درباره این حدیث از او سوال کند ام سلمه هم در جواب گفت:

پیغمبر این حدیث را در خانه من فرموده است.

آن مرد به سعد گفت:

هیچگاه تو نزد من پست تر از امروز نشده بودی.

سعد گفت:

چرا؟

مرد گفت:

اگر من از پیغمبر این سخن را شنیده بودم، تا زنده بودم، خدمتگزاری علی علیه السلام را رها نمی کردم.

*****

الغدیر، ج ۵، ص ۲۹۶.

## تکه پارچه سیاه

مردی سالخورده از قبیله بکر بن وائل روایت می کند که:

ما در جنگ صفین با علی علیه السلام بودیم. عمرو بن عاص تکه پارچه ای سیاه و مربع به سر نیزه ای کرد و بلند نمود. گروهی گفتند:

که این پرچمی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای او ترتیب داده و این مطلب بین مردم شایع شد. تا این کار به گوش حضرت علی علیه السلام رسید. سپس حضرت داستان مربوط به آن تکه پارچه را این چنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این تکه پارچه را به عمرو بن عاص نشان داد و فرمود:

کیست آن را با آنچه درباره آن مقرر است، بپذیرد؟

عمرو گفت:

ای رسول خدا مقررات و شرایط آن چیست؟

رسول خدا فرمود:

شرطش این است، که با در دست داشتن آن با مسلمان جنگ نکنی و آن را به کافری نزدیک

نکنی. عمرو آن را گرفت و اکنون به خدا قسم آن را به مشرکین نزدیک ساخته و با در دست داشتن آن امروز با مسلمین می جنگد.

قسم به آن خداوندی که دانه را در زمین شکافته و رویانده و این همه خلق را آفریده، اینان اسلام نیاورده اند؛ بلکه تظاهر به اسلام کرده اند. همین که یارانی یافتند به دشمنی و عناد خود بر می گردند گر چه نماز را به صورت ظاهر ترک نمی کنند.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۲۳۶.

### زید شهید

روزی امیرالمؤمنین هنگامی که با اصحاب از مکانی می گذشتند، ناگهان حضرت در موضع خاصی ایستادند و شروع به گریستن کردند.

اصحاب گفتند:

یا امیرالمؤمنین چه چیز شما را گریان می سازد؟

حضرت فرمود:

مردی از فرزندانم در این مکان به دار آویخته می شود. کسی که خود رضا دهد و نگاه به اعضای ممنوع بدنش کند خداوند او را به صورت در آتش می افکند.

همانا این فرزند خلف حضرت، زید بن علی بود که پس از قیامی شجاعانه به دست ظالمان به شهادت رسید.

*****

الغدیر، ج ۵، ص ۱۲۹.

### تولد حضرت علی

روزی از رسول الله، درباره ولادت امام علی علیه السلام سؤال کردند، ایشان فرمود:

از تولد کودکی می پرسید که بدنیا آمدنش همانند تولد حضرت مسیح، مهم و معجزه آسا است. خداوند، علی علیه السلام را از نور من آفرید و مرا از نور علی علیه السلام آفرید و ما هر دو از یک نور هستیم. سپس خداوند ما را از صلب آدم علیه السلام از صلب های پاک به رحم های پاکیزه منتقل کرد. مرا در بهترین رحم ها که از آمنه بود قرار داد و علی را نیز به در رحم فاطمه بنت اسد سپرد. در روزگار ما مردی پرهیزگار و خداپرست بود که ۲۷۰ سال خدا را پرستیده بود.

پس خداوند ابوطالب را به سوی او فرستاد. او سر ابوطالب را در دست گرفت و بوسید و گفت:

ای مرد تو کیستی؟ ابوطالب گفت:

من از تهامیان و از خاندان هاشمیان هستم.

او گفت:

به راستی خدای بزرگ چیزی به دل من الهام کرده و آن این است که از پشت تو فرزندی زائیده شود که دوست خداوند است.

پس چون شبی که علی علیه السلام در آن زاده شد، فرا رسید، زمین درخشندگی یافت و ابوطالب

بیرون شد.

می گفت:

ای مردمان!

دوست خدا در خانه کعبه زاده شد.

پس چون بامداد شد به خانه کعبه در آمد و می گفت:

«ای پروردگار این تاریکی آغاز شب و ماه درخشان روشن، از کار پنهانی خویش برای ما آشکار کن که درباره نام این کودک چه می بینی». سپس آواز سروشی را شنید که می گوید:

«... به راستی که نامش را از والایی، علی نهادیم، و این علی را از نام خداوند اعلی گرفته شده است.»

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۲۸۳.

## برتری به چیست

روزی عباس و شیبه پسر عثمان که متولی مسجدالحرام و کعبه بود، در کنار یکدیگر نشسته بودند و بر یکدیگر مباهات کرده و شخصیت خود را به رخ یکدیگر می کشیدند. عباس به او می گفت:

من از تو برترم چون عموی پیامبر و وصی پدر آن حضرت و ساقی حاجی ها هستم. شیبه می گفت:

من از تو مهمتر و بزرگوارترم. چون امین خدا هستم بر خانه اش و خزانه دار خانه خدا هستم.

آیا آنچنان که خداوند مرا امین خود قرار داده، امین تو نیستم.

این دوتا مدتها بر یکدیگر مفاخره می کردند تا این که علی بن ابی طالب به آن دو رسید و در جواب سؤال آنها مبنی بر این که کدامیک از ما برتر است فرمود:

بگذارید منهم افتخارات خویش را بازگو کنم.

من نخستین کسی هستم از مردان این امت که به پیامبر ایمان آورده و با او هجرت نمودم و در راه خدا جهاد نمودم.

بعد از فرمایشان حضرت، هر سه نفر به حضور پیامبر مشرف گردیدند و هر کدام جهت برتری خود را به پیامبر عرضه داشتند.

پیامبر چیزی به آنها نگفت و آنها از هم جدا شدند. بعد از چند روز جبرئیل نازل شده و

درباره آن وحی آورد، رسول خدا هر سه نفر را احضار کرد و این آیه را تلاوت فرمود:

اجعلتم سقایه الحاج و عماره المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عندالله. (۱)

آیا قرار داده اید آب دادن به حاجی ها و ساختمان مسجدالحرام را مانند کسی که به خدا و روز جزا ایمان آورد، و در راه خدا کوشش می کند؟ نه این چنین و این دو گروه مساوی نیستند.

داستان این مفاخره و نزول این آیه را در شأن حضرت علی علیه السلام تعداد زیادی از محدثان شیعه و سنی روایت کرده اند. (۲).

*****

(۱). سوره توبه، آیه ۱۹.

(۲). الغدیر، ج ۳، ص ۸۹.

## پرچم رسول الله

هنگامی که امیرالمؤمنین برای جنگ صفین پرچم هایی را بر می افراشت، پرچم رسول خدا را بیرون آورد و تا آن زمان پرچم پیغمبر بعد از رحلت آن حضرت دیده نشده بود. پرچم را بست و قیس را احضار فرموده و پرچم را به او داد و سپس انصار و جنگ جویان بدر را جمع نمود.

همین که چشم آنها به پرچم رسول الله افتاد، گریه بسیاری نمودند و در این موقع قیس اشعاری سرود و چنین گفت:

«این همان پرچمی است که پیرامون آن با رسول خدا بودیم و جبرئیل یار ما بود. ضرر نمی کند کسی که انصار پشتیبان او هستند. در صورتی که برای او جز آنان هیچکس یار و یاور نباشد.»

در آن هنگام که اوضاع بر معاویه بسیار سخت و دشوار شد و خود را در شرف شکست دید، یاران نزدیکش را جمع کرد و گفت:

مردانی از یاران علی مرا اندوهگین ساخته اند، مانند قیس و مالک و عدی. هر کدام

از شما باید مأمور نابودی هر یک از این اشخاص شوید و با تمام قوا و نبرد به جنگ با آنان بپردازید.

در آن جمع بسر بن ارطاه به مقابله با قیس گماشته شد. بامدادان با سپاهیان و همراهان خود در مقابل قیس و لشکریانش جبهه گرفت و جنگ سختی بین آن دو در گرفت. قیس با هیبتی مردانه که گویی احدی را دسترسی به آزار و تسلط بر او نیست در مقابل بسر بن ارطاه ظاهر شد و حمله را آغاز کرد و این رجز را می خواند:

«من پسر سعد هستم که عادت به فرار جنگ ندارم. زیرا فرار برای جوانمرد همچون گردنبندی است که به گردن می افتد و موجب ننگ و عار است. ای خدا تو شهادت را نصیبم فرما.

زیرا کشتن و شهادت در راه تو بهتر است از هم آغوشی با دوشیزگان زیبا.»

سپس حمله ای بر سپاهیان بسر بن ارطاه نموده و کمی بعد بسر در مقابل او آشکار شد و چنین گفت:

«من پسر ارطاه هستم که قدر و منزلتش بزرگ است. فرار در سرشت من نیست. من درباره دشمنم آنچه بر عهده داشتم، انجام دادم ای کاش می دانستم چه قدر از عمرم باقی مانده است.»

پس با نیزه به طرف قیس حمله کرد و قیس با شمشیر او را عقب راند و از خود دفع کرد. تا سرانجام این نبرد با برتری قیس پایان پذیرفت.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۳۵.

## زیارت حضرت فاطمه

حضرت علی علیه السلام هر روز به زیارت حضرت فاطمه می رفت. در یکی از روزها که به زیارت رفته بود، خود را به روی قبر انداخته و گریست و این شعر را سرود:

چه جانگداز است، هنگامی که

بر قبر حبیبم عبور می کنم و سلام می دهم و جوابی نمی شنوم.

ای قبر چه شده که جواب مرا نمی دهی؟

آیا بعد از من دیگر دوستی با کسان ملامت آمیز شده؟

سپس گوینده ای که فقط صدایش شنیده می شد به وی پاسخ داد و آن حبیب گفت:

کسی که در گرو خاک و سنگ است، چگونه می تواند جوابت گوید. من از نزدیکان و همسر خود جدا ماندم و خاک زیبائی های مرا خورد و در آن هنگام که رشته های محبت از هم می گسلد درود من بر شما باد.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۳۰.

## تاجگذاری روز غدیر

حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که در روز عید غدیر خم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمامه ای بر سر من پیچید و قسمتی از آن را از پشت سرم افکند. سپس فرمود:

همانا خداوند در روز بدر و حنین مرا به وسیله فرشته هایی یاری و کمک فرمود که آن فرشتگان عمامه هایی به این کیفیت برسر داشتند. همانا عمامه فاصله و حائلی است، بین کفر و ایمان سپس فرمود:

ای علی رو به من کن و سپس فرمود:

یا علی پشت به من کن و فرمود:

فرشتگان به نزد من این گونه آمدند.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۲۰۹.

## مولای مومنان

روزی دو تن از صحرانشینان که با هم خصومت و نزاع داشتند، نزد عمر آمدند.

عمر به علی علیه السلام گفت:

بین این دو نفر حکم کن. یکی از آن دو گفت:

این فرد قضاوت خواهد کرد؟ (از روی تحقیر) در این هنگام عمر از جا برجست و گریبان آن مرد را گرفت و گفت:

وای بر تو. می دانی این شخص کیست؟

این شخص مولای من و مولای هر مؤمن است و هر کس که این شخص مولای او نباشد، او مؤمن نیست و کافر است.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۳۶۰.

### توبه طلحه

رفاعه بن ایاس نقل نموده که در جنگ جمل با علی علیه السلام بودیم. آن حضرت کسی را به دنبال طلحه بن عبیدالله فرستاد و خواستار ملاقات با او شد. طلحه به نزد آن حضرت آمد.

علی علیه السلام به او فرمود:

تو را به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا شنیدی که می فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم و ال من ولاه و عاد من عاداه.

طلحه گفت:

آری، فرمود:

پس چرا به جنگ با من برخاسته ای؟ تو اول کسی بودی که با من بیعت کردی و سپس بیعت را شکستی! در حالی که خداوند عز و جل می فرماید:

«هر کس پیمان شکنی کند به زبان خود اقدام نموده است» (۱)

در این هنگام طلحه گفت:

استغفرالله و سپس برگشت. (۲).

*****

(۱) سوره فتح، آیه ۱۰.

(۲). الغدیر، ج ۲، ص ۴۵.

## از یاران حضرت علی

ریاح بن حارث روایت نموده که گفت:

من در رحبه با امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، در این هنگام قافله ای کوچک رو آوردند و در میدان رحبه، شتران خود را خوابانیدند، سپس به راه افتادند تا به نزدیک علی علیه السلام رسیدند.

گفتند:

السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمه الله و برکاته.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

شما چه کسانی هستید؟

گفتند:

ما از موالی و پیروان تو هستیم یا امیرالمؤمنین.

در این هنگام حضرت با لبخند فرمود.

چگونه از موالی من هستید و حال آن که شما گروهی از عرب هستید؟

گفتند:

در روز غدیر خم از رسول خدا شنیدیم در حالی که بازوی تو را گرفته بود، خطاب به مردم فرمود:

علی مولای کسی است که من مولای او هستم.

حضرت علی فرمود:

آیا به این سخنان که می گویید، اعتقاد دارید؟

گفتند:

آری و بر این گفتار خود گواهی می دهیم

و حضرت فرمودند:

به راستی که سخن حق را گفتید.

پس آن گروه روانه

شدند و من به دنبال آنان رفتم و به مردی از آنها گفتم:

شما چه کسانی هستید؟

گفت:

ما گروهی از انصاریم و این است ابوایوب صاحب منزل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس دست او را گرفتم.

و به او درود و تحیت گفتم و با او مصافحه نمودم.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۴۷.

## نامه پادشاه روم

روزی پادشاه روم، نامه ای به عمر نوشت و در آن سؤالات زیادی را مطرح کرد تا عمر به آنها پاسخ بدهد.

عمر آن سؤالات را به یارانش داد تا که پاسخ بدهند اما هیچکس نتوانست. ناچار به سراغ حضرت علی علیه السلام رفت و از او خواهش کرد که پاسخ آن سؤالات را بدهد.

حضرت علی علیه السلام هم پس از مطالعه نامه جوابی را نوشت و آن را به روم فرستاد. متن نامه حضرت این گونه است:

«بسم الله الرحمن الرحیم؛

ای پادشاه روم!

من به کمک خداوند و به برکت پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ سؤالات شما را می دهم.

سؤال اول:

آن چیست که خدا آن را نمی داند؟

جواب:

آن قول و حرف شماست که برای او فرزند و همسر و شریک قائل شده اید.

سؤال دوم:

آن چیست که نزد خداوند نیست؟

جواب:

آن ظلم و ستم است.

آن چیست که تمامش دهان است؟

آن آتش است.

آن چیست که تمامش پا است؟

آن آب است.

آن چیست که تمامش بال است؟

آن باد است.

آن کیست که فامیلی نداشت؟

آن حضرت آدم بود.

آن چیست که روح ندارد اما نفس می کشد؟

آن صبح است زیرا که خداوند فرموده است:

«و الصبح اذا تنفس ...»

صدای ناقوس چه می گوید؟

ناقوس می گوید:

عدلا عدلا صدقا صدقا. ان الدنیا قد غرتنا و استهوتنا تمضی الدنیا قرنا قرنا. ما من یوم یمضی عنا الا اوهی

منارکنا ان الموت قد اخبرنا انا نرحل فاستوطنا.

به درستی که دنیا ما را فریب داد. قرن قرن می گـذرد. هیـچ روزی از ما نمی گـذرد جز این که رکنی از ما را سـست و خراب می کند.

به راستی که مرگ ما را خبر داده که ما می خواهیم رفت.

پس ما دل بسته و وطن و نموده ایم.

«هنگامی که این نامه به دست پادشاه روم رسید و آن را خواند، در بهجت و تعجب فرو رفت و گفت:

این جواب صادر نشده مگر از خانه نبوت و پیامبری.

و بعد گفت:

چه کسی این جواب را نوشته است؟

گفتند:

داماد پیامبر علی علیه السلام آن را نوشته است.

بعد از آن پادشاه روم نامه ای خطاب به آن حضرت نوشت:

سلام علیک.

اما بعد.

پس من مطلع شدم بر نامه شـما دانستم که شما از خاندان نبوت و معدن رسالت و موصوف به شجاعت و علم هستی. من علاقه دارم که برای من روشن کنی که مذهب و روش شما چیست؟

حال سؤال می کنم که با توجه به آیاتی که در رابطه با روح آمده است، روح چیست؟ والسلام.

آن حضرت در پاسخ نوشت:

علیکم السلام

و اما بعد!

روح نکته لطیف و لمعه شریفه ای است که از صنعت آفریدگار و قدرت ایجاد کننده اش آن را از خزائن ملکش بیرون آورده

و در ملکش ساکن گردانیده است.

پس آن در نزد تو وسیله ای است به امانت.

پس هر گاه گرفتی مالت را که نزد اوست.

می گیرد مال خودش را که پیش تو است والسلام.

و این گونه بود که اسلام ناب محمدی از طریق علم و دانش امام علی علیه السلام به سراسر دنیا منتشر شد.

*****

الغدیر، ج ۱۲، ص ۹۸.

## جنگ تبوک

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به

همراه مردم برای شرکت در جنگ تبوک از شهر خارج شدند.

علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد:

یا رسول الله!

آیا من نیز می توانم به همراه شما بیایم؟

پیامبر فرمود:

خیر.

در این هنگام حضرت علی علیه السلام گریان شد.

پیغمبر فرمود:

آیا راضی نیستی نسبت به من منزله هارون برای موسی باشی. جز آن که بعد از من پیغمبری نخواهد بود. همانا روا نیست که من برای جنگ از شهر خارج شوم و کسی غیر از تو به عنوان جانشین من در شهر باشد.

یا علی!

بعد از من تو ولی هر مرد و زن مؤمن خواهی بود.

*****

الغدیر، ج ۱، ص ۹۶.

## منزل حضرت علی

از ابن عباس روایت شده است که می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درهای حجرات ما را که به مسجد باز می شد، همه را بست ولی در حجره حضرت علی علیه السلام را نبست و آن را به حال خود گذاشت. در نتیجه این امتیاز فقط برای حضرت علی علیه السلام بود که هر موقع از خانه بیرون می آمد، مستقیما وارد مسجد شد زیرا راه دیگری نداشت و این امتیاز و فضیلت بزرگی محسوب می شود.

ابن عباس گفت:

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هر کس من مولای او هستم، علی علیه السلام مولای اوست ...»

*****

الغدیر، ج ۱، ص ۹۷.

### گفتار جبرئیل

در «موده القربی» تألیف شهاب الدین همدانی، از عمر بن خطاب نقل شده است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به طور نمایان منصوب داشت و فرمود:

هر کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست.

عمر بن خطاب به رسول خدا عرض کرد:

یا رسول الله در حالی که شما این سخن را می فرمودی، جوان زیبا و خوشبویی، کنار من ایستاده بود و به من گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رشته ای را بست و استوار ساخت که جز منافق آن را نمی گشاید.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست مرا گرفت و فرمود:

ای عمر!

این جوان که در کنار تو بود، از جنس آدمیان نبود. او جبرئیل امین بود که خواست گفتار مرا درباره علی علیه السلام برای شما استوار و ثابت کند.

*****

الغدیر، ج ۱، ص ۱۰۵.

### بهترین مردم

جابر می گوید:

روزی در محضر رسول بودیم که علی علیه السلام وارد شد. رسول خدا فرمود:

برادرم به جانب شما آمد و سپس روی بجانب کعبه نموده و با دستش به دیوار کعبه کوبید و سپس گفت:

سوگند به آنکس که جان من در دست اوست، این شخص و شیعیان او رستگاران روز قیامت اند. او نخستین فردی است که ایمان آورد.

و به پیمان با خدا وفادارترین است و عادی ترین شماست در بین مردم و در پیشگاه خداوند مقام و منزلتش از همه بزرگ تر است.

در این هنگام آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه.

«کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آنان بهترین آفریدگان هستند.»

نازل شد و از آن پس یاران پیامبر عادت کرده

بودند که هر گاه علی علیه السلام را می دیدند، می گفتند، «خیر البریه» آمد.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۹۵.

## فریاد جبرئیل

در روز احد هنگامی که علی علیه السلام پرچمداران سپاه قریش را کشت و به زمین افکند، رسول خدا عده ای از مشرکان قریش را دید، به علی علیه السلام دستور داد به آنان حمله کند.

حضرت به آنان نمود و آنان را پراکنده کرد و شیبه بن مالک را کشت، سپس جبرئیل گفت:

ای رسول خدا!

این است معنای برادری و برابری.

پیغمبر فرمود:

علی از من است و من از او هستم.

جبرئیل گفت:

منهم از شما هستم.

ابن رافع گوید:

در این هنگام مردم صدائی را شنیدن که می گفت:

لا فتی الا علی. لا سیف الا ذوالفقار.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۰۰.

## داستان ذوالفقار

حضرت علی علیه السلام فرمود:

روزی جبرئیل به حضور پیامبر اکرم مشرف شد و گفت:

بتی در یمن وجود دارد که در آهن پوشیده شده است. کسی را بفرست که آن را در هم کوبد و آن را خرد و آهن را ضبط کند.

علی علیه السلام گوید:

وقتی جبرئیل این دستور را به پیامبر اکرم داد؛ پیامبر مرا احضار کرد و این مأموریت را به من داد. من بت را در هم کوبیدم و آهن آن را گرفته و به حضور پیامبر آوردم.

از آن آهن دو شمشیر ساختم. یکی ذوالفقار نامیدم و یکی را مجذم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذوالفقار را به کمر خود بست و مجذم را به من داد.

بعدها ذوالفقار را نیز به من بخشید.

در آن هنگام که پیش روی رسول خدا در روز احد می جنگیدم و شمشیر می زدم، چشم پیغمبر به من افتاد و فرمود:

لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۰۱.

### از زبان نبی

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به امیرالمؤمنین فرمود:

یا علی من اسم تو را در چهار جا در کنار اسم خود دیدم. اولین جا هنگامی که قصد معراج داشتم و به بیت المقدس رسیدم، دیدم بر صخره نوشته شده است:

لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی وزیره.

و چون به سدره المنتهی رسیدم بر آن نوشته بود:

انی انا الله لا اله الا انا وحدی محمد صفوتی من خلقی ایدته بعلی وزیره و نصرته به.

چون به عرش پروردگار عالمیان رسیدم، بر پایه های عرش نوشته شده بود:

انی انا الله لا اله الا انا محمد حبیبی من خلقی ایدته بعلی وزیره و

نصرته به.

و این جملات یکی از صدها جملاتی است که پیامبر در مدح و منقبت امیرالمؤمنین فرموده است.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۸۳.

## پیش بینی پیامبر

روزی حضرت علی علیه السلام در مسجد کوفه داشت بر روی منبر سخن می گفت، شخصی از او درباره این آیه مبارکه سؤال کرد:

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه حضرت فرمود:

خداوندا بخشش تو را خواهانم. این آیه درباره من و عمویم حمزه و پسر عمویم عبیده بن حرث بن عبدالمطلب نازل شده است. عبیده در جنگ بدر شهید شد و حمزه در روز احد دست از جان شست و در راه خدا به شهادت رسید و اما من در انتظار بدبخت ترین افراد امت هستم که این محاسنم را از خون سرم رنگین نماید. این پیمانی است که دوست من ابوالقاسم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم با من بسته و برایم پیش بینی نموده است.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۸۵.

## هدیه علی به مرد فقیر

ابوذر غفاری می گوید:

روزی نماز ظهر را با پیامبر اکرم خواندم. گدایی از مردم در خواست حاجتی کرد و کسی به او پاسخی نداد و به او توجهی نکرد.

آن مرد فقیر دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

خداوندا!

شاهد باش که امروز من در مسجد پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم از مردم چیزی خواستم و کسی به من توجهی نکرد. در این هنگام علی علیه السلام نماز می خواند و در حال رکوع بود و با آخرین انگشت دست راست خویش که انگشتری گرانبها در آن بود، به سوی آن مرد اشاره فرمود و او هم به نزدیک علی آمد و انگشتر را از انگشت او بیرون آورد و

رسول اکرم شاهد این منظره بود. در این هنگام پیامبر، چشم خود را به سوی آسمان گشود و

عرض کرد:

«خداوندا برادرم موسی از تو درخواست کرد و گفت:

پروردگارا!

سینه ام را گشاده فرما و کار مرا برایم آسان گردان. گره از زبانم بگشا تا سخنم را بفهمند و برای من برادرم هارون را که از خاندان من است وزیرم گردان. پشت مرا به او محکم سازد و او در کار من شریک گردان.

خدایا تو در جواب موسی حاجتش را برآورده ساختی،

بار خدایا!

سینه مرا نیز گشاده فرما، کارم را آسانی بخش و پشتیبانی از افراد خانواده من برای من انتخاب فرما.

علی علیه السلام را برای این کار قرار بده و به سبب او پشت مرا محکم ساز»

ابوذر رضی الله عنه گوید:

هنوز دعای آن حضرت پایان نیافته بود که جبرئیل از جانب پروردگار نازل شد و عرض کرد:

ای محمد!

بخوان این آیه را:

«انما ولیکم و رسوله والذین آمنوا ...»

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۸۵.

### قسم خوردن به حدیث غدیر خم

در بین صحابه و تابعین چه پیش از دوران خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علی علیه السلام و چه در عهد خلافت آن جناب و زمانهای بعد، استدلال به قضیه غدیر و قسم و سوگند خوردن به آن رواج پیدا کرده بود.

عمر در هنگام احتضار و مرگ خود، امر خلافت را بین شش نفر به شوری گذاشت. (حضرت علی علیه السلام، عثمان، طلحه و زبیر، سعد و عبدالرحمن بن خوف)

ابوالطفیل گوید، چون این عده شوری تشکیل دادند، مرا به عنوان دربان قرار دادند که از ورود افراد جلوگیری نمایم. در این هنگام علی علیه السلام، فرمود:

من به طور مؤکد بر شما احتجاج و استدلال خواهیم نمود به چیزی که هیچ فرد عربی و غیر عربی از شما نتواند آن را دگرگون نماید. شما را سوگندی می دهم به خدا که

آیا در میان شما کسی هست که پیش از من به وحدانیت خدا ایمان آورده باشد؟

همگی گفتند:

نه. فرمود:

شما را به خدا قسم سوگند می دهم در میان شما کسی هست که برادری چون جعفر طیار و عمویی چون حمزه و همسری چون فاطمه علیهاالسلام و فرزندانی چون حسن و حسین داشته باشد؟

همگی گفتند:

نه. فرمود شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا درباره او فرموده باشد:

من کنت مولاه فعلی مولا اللهم وال من ولاه و عاد من عاداه من انصر من نصره، لیبلغ الشاهد الغائب

همگی گفتند:

نه و همگی بر صحت این حدیث شریف مهر تأیید زدند.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۴.

## از فضایل آل محمد

سلیم بن قیس هلالی می گوید که در زمان خلافت عثمان، گروهی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرد آمده بودند و با یکدیگر سخن می گفتند. در ضمن نام قریش و فضایل و سوابق آنها و هجرتشان به میان آمد و آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از فضیلت های آنان گفته بود. مانند این فرمایش، «الائمه من قریش» یعنی امامان از قریش هستند. در این حلقه بیش از دویست نفر گرد آمده بودند که در میان آنها، علی علیه السلام و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و مقداد و ابن عباس و ... نشسته بودند.

آنها بسیار صحبت کردند و صحبت آنها که از بامداد شروع شده بود، تا هنگام ظهر طول کشید.

عثمان در خانه خود بود و از اجتماع آنان اطلاع نداشت.

حضرت علی علیه السلام در آن میان خاموش و ساکت بود و نه خودش و

نه احدی از اهل بیتش سخنی نمی گفتند. در نتیجه آن گروه متوجه او شدند و گفتند:

یا اباالحسن چه مانعی هست که تو سخن نمی گویی؟

حضرت فرمودند:

هر یک از شما ای گروه قریش و انصار سؤال می کنم.

این فضیلت ها را خداوند به چه وسیله ای به شما عطا فرمود؟

آیا منشاء این فضایل که به خود نسبت دادید، در وجود خود شما و قبیله و خاندان شما بوده یا علتی جز اینها داشته است؟

همگی در پاسخ گفتند:

عشیره و خاندانهای ما منشاء هیچ از این علی علیه السلام فرمود:

راست گفتید:

ای گروه قریش و انصار آیا می دانید که آنچه از خیر دنیا و آخرت نصیب شما گشته فقط از ما اهل بیت است، نه غیر ما. همانا پسر عمم، پیغمبر فرمود:

به درستی که من و خاندانم نوری بودیم که در پیشگاه عظمت خداوند نمایان بودیم. چهارده هزار سال پیش از آن که خدای متعال آدم را بیافریند.

پس از آفرینش او این نور را در صلب او نهاد و او را به زمین فرود آورد. سپس نور ما منتقل به صلب نوح شد و در کشتی نشست. سپس به صلب ابراهیم شد و در آتش افکنده شد. سپس پیوسته خدای توانا ما را از اصلاب گرامی به ارحام پاکیزه منتقل فرمود و این انتقال از پدران و مادران به کیفیتی که همگی از هر ناپاکی و پلیدی به دور و منزه بودند.

پس از این سخنان علی علیه السلام کسانی که از صحابه بودند و بدر و احد را درک نموده بودند، گفتند:

آری ما این سخنان را از رسول خدا شنیده ایم.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۹.

### حضرت علی، همراز پیامبر

حضرت علی علیه السلام، باب مدینه علم است.

على عليه السلام

در تمام مواقع و مراحل با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، هم نفس و همراه بود و به سبب همین اتصال معنوی اش، به تمام حقایق مندرج در کتاب خدا واقف گشت.

روزی سلیم بن قیس هلالی از حضرت سؤال کرد که چرا در تفسیر و تأویل آیات قرآن و مطالب منسوب به پیامبر اختلاف وجود دارد؟

حضرت در جواب فرمودند:

«من در هر روز یکبار و در هر شب یکبار به خدمت پیامبر اکرم می رسیدم و با ایشان به تن هایی ساعاتی را می گذراندیم. اکثر اصحاب رسول الله نیز به این امر آگاه بودند که ایشان با هیچکس به جز من این گونه رفتار نمی کند و در اکثر مواقع ایشان به منزل من می آمدند و ساعاتی را در تن هایی به صحبت می گذراندیم.

هر زمان که من در یکی از اتاقهای پیامبر حاضر می شدم، ایشان همسران خود را از اتاق خارج می فرمودند و منزل را برای من خلوت می فرمودند ولی هر گاه به منزل من تشریف می آوردند، کسی از اهل بیت من را خارج نمی فرمودند و آنچه را که من سؤال می کردم پاسخ می دادند و هر گاه من ساکت می شدم و سؤالاتم تمام می شد، آن حضرت خود آغاز به سخن می فرمود.

در نتیجه آیه ای از قرآن بر آن حضرت نازل نشد مگر آن که آن آیه را بر من می خواندند و من به خط خود آن را می نوشتم و تأویل آیات و تفسیر ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آیات را به من تعلیم می فرمودند و از خداوند متعال مسئلت می کردند که نیروی حفظ و فهم آن را به من

عطا فرماید.

لذا من هیچ آیه ای را فراموش نکردم و آنچه را که خداوند به آن حضرت اعلام فرمودند، از حلال و حرام، امر و نهی و هر کتابی که پیش از آن حضرت نازل شده، حرف به حرف می نوشتم. سپس آن حضرت دست مبارک را بر سینه من می گذاشتند و از خداوند متعال مسئلت می کردند که قلب مرا از علم و حکمت پرنور سازد. من به آن حضرت عرض کردم پدر و مادرم به فدایت من از زمانی که دعا فرمودید، دیگر چیزی را فراموش نمی کنم.

آیا ترس و اندیشه فراموشی درباره من دارید؟

فرمودند:

نه، ترس فراموشی و جهل درباره تو ندارم.

*****

الغدیر، ج ۱، ص ۵.

## داستان غدیر

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دهمین سال هجرت به همراه قبایل و طوایف مختلف عازم حج گردید.

و روز شنبه بیست و چهارم یا بیست و پنجم ذیعقده الحرام به قصد حج، پیاده از مدینه خارج شد و تمامی زنان و اهل حرم خود را نیز در هودج ها قرار داد و به همراه تمام مهاجرین و انصار و قبایل عرب حرکت فرمودند.

پس از آنکه رسول خدا مناسک حج را انجام دادند، به همراه حاجیان که حدود ۱۲۴ هزار نفر بودند، قصد بازگشت به مدینه را فرمودند.

پیامبر و همراهانشان در روز پنجشنبه هجدهم ذیحجه به غدیر خم رسیدند و آن مکانی بود که راههای متعدد (راه مدینه و مصر و عراق) از آنجا منشعب می شد. در این روز جبرئیل امین فرود آمد و از سوی خدا سبحان این آیه را آورد:

یا ایها الرسول بلغ ما انزل من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک

من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین.

«ای پیامبر!

آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملا (به مردم) برسان، و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای. خداوند تو را از (خطرات) مردم نگاه می دارد؛ خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند.»

امین وحی الهی آیه فوق الذکر را آورد و از طرف خداوند به آن حضرت امر کرد که علی علیه السلام را به ولایت و امامت، معرفی و منصوب فرماید.

در آن هنگام اذان ظهر گفته شد و حضرت نماز ظهر را به جماعت خواندند، پس از اتمام نماز بر محل مرتفعی که از جهاز شتران ساخته شده بود، قرار گرفتند و با صدای بلند این گونه فرمودند:

«حمد و ستایش مخصوص خداست. از او یاری می خواهیم و به او ایمان داریم و توکل ما به اوست. ای مردم، همانا خداوند مرا آگاه کرده است که دوران عمرم سپری شده و به زودی دعوت خداوند را اجابت کرده و به سرای باقی خواهم شتافت ... بیندیشید و مواظب باشید که پس از درگذشت من با دو چیز گرانبها که من در میان شما می گذارم، به خوبی رفتار کنید. آنکه بزرگ تر است کتاب خداست که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شماست (کنایه از این کتاب خدا وسیله ارتباط با خداست) و امانت دیگر عترت من می باشد و همانا خدای مهربان مرا آگاه فرمود که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا کنار حوض بر من وارد شوند. بنابراین از آن دو باز نایستید و کوتاهی نکنید که هلاک خواهید شد. سپس دست علی علیه السلام را گرفت

و او را بلند نمود و فرمود:

هر کس که من مولای او هستم علی علیه السلام مولای اوست و این سخن را سه بار تکرار فرمود. سپس به دعا گشود و فرمود:

بار خدایا!

دوست بدار آن کس را که علی علیه السلام را دوست بدارد و دشمن بدار آن کس را که علی علیه السلام را دشمن بدارد. یاری فرما یاران او را و خوار گردان، خوار کنندگان او را. او را محور و میزان حق و راستی قرار بده.

آنگاه فرمود:

این سخن را آنها که حاضرند به غائبین اطلاع دهند.

هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که جبرئیل رسید و این آیه را ابلاغ کرد:

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (۲) در این موقع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

الله اکبر!

بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی علیه السلام بعد از من، سپس مردم به امیرالمؤمنین تهنیت و تبریک گفتند.

پیش از همه ابوبکر و عمر بودند که تبریک گفتند.

عمر گفت:

به به برای تو ای پسر ابوطالب که صبح و شام را درک کردی در حالی که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی. (۳).

*****

(۱). مائده، آیه ۶۷.

(۲). مائده، آیه ۳.

(۳). الغدیر، ج ۱، ص ۳۵ - ۲۹.

## انتصاب جانشین

ابن مسعود می گوید:

روزی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در صحرا بودم آهی از سینه کشید که از غم و اندوه ایشان حکایت می کرد. علت را سؤال کردم.

حضرت فرمودند:

احساس می کنم که زندگی ام پایان یافته است.

عرض نمودم: یا رسول الله، جانشین خود را تعیین بفرمائید. فرمود:

چه کسی را به عنوان جانشین

برگزینم؟

گفتم:

ابوبکر را. آن حضرت سکوت کردند و پس از مدتی آهی از سینه کشیدند که از اندوه و غم ایشان نشان داشت. مجددا همین سؤال و جواب بین ما تکرار شد و من گفتم:

عمر را. باز آن حضرت سکوت اختیار کردند و بعد از مدتی از سینه، آهی جانسوز کشیدند. سپس من گفتم:

علی بن ابی طالب را در این هنگام نیز با ابراز تأثر شدید، فرمودند:

اگر چنین کنم، وظیفه خود را انجام خواهید داد؟ به خدا قسم، اگر تکلیف خود را که همان پیروی و اطاعت از ولایت اوست، انجام دهید؛ البته شما را به بهشت خواهد برد.

این داستان در منابع زیادی از اهل سنت آمده است. (۲).

*****

(۱) الغدیر، ج ۱، ص ۳۷.

(۲). مناقب، ص ۶۸، البدایه، ج ۷، ص ۳۶۰.

### اعتراف سعد به شایستگی حضرت علی

روزی، مردی از سعد پرسید:

چرا علی بن ابی طالب تو را نکوهش نمود و تو چرا از او تخلف نموده ای؟

سعد گفت:

به خدا قسم این کار من خطای بزرگی بود که من مرتکب شدم. همانا به علی بن ابی طالب علیه السلام سه امتیاز داده شده است که اگر یکی از آنها به من عطا شده بود برای من از دنیا و آنچه در دنیاست، محبوب تر بود.

به طور تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز غدیر خم پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

آیا می دانید که من به اهل ایمان اولی و سزاوارترم؟

گفتیم:

آری، فرمود:

بار خـدایا، هر کس من مولای اویم، علی علیه السـلام مولای اوست دوست بـدار کسـی را که او را دوست دارد و دشـمن بدار کسی را که دشمن علی علیه السلام است.

علی علیه السلام را در روز خیبر در حالی که

به علت بیماری درد چشم جایی را نمی دید، به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آب مبارک دهان خود را در چشمهای ایشان ریخت و درباره او دعا فرمودند.

از برکت دعای آن حضرت، تا هنگام شهادتش دیگر مبتلا به بیماری چشم نگشت و خیبر با نیروی او گشوده و فتح گردید.

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که اصحاب نیز در مسجد بودند، دستور فرمودند که اصحاب مسجد را ترک کنند و او ار با حضرت علی علیه السلام تنها بگذارند. عباس گفت:

یا رسول خدا ما را که وابسته و از قبیله تو هستیم هم مسجد را ترک کنیم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

آری. بیرون رفتن شما از مسجد و تنها ماندن من و علی علیه السلام به میل و اراده شخص من نیست بلکه بر حسب امر الهی و دستور خداوند است.

*****

الغدیر، ج ۱، ص ۷۸.

## چهار منقبت از حضرت علی

حرث بن مالک می گوید:

به مکه آمدم و سعد بن ابی وقاص را ملاقات نمودم و به او گفتم:

آیا منقبتی از علی علیه السلام شنیده ای؟ سعد گفت:

چهار منقبت درباره علی مشاهده نموده ام که اگر یکی از آنها را من داشتم، نزد من محبوب تر بود از این که مانند نوح در دنیا زندگی کنم و عمر طولانی داشته باشم. اولین منقبت این که، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابابکر را به عنوان ابلاغ سوره برائت به نزد مشرکین قریش فرستاد و او یک شبانه روز از مسافت را طی کرد. در این هنگام رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود:

به دنبال ابوبکر برو و سوره برائت را از او بگیر و تو آن را ابلاغ نما.

پس علی علیه السلام مأموریت را انجام داد و ابوبکر در حالی که گریه می کرد، برگشت و عرض کرد:

یا رسول الله آیا درباره من آیه نازل شده؟

آن جناب فرمودند:

جز خیر چیزی نیست. همانا از طرف من تبلیغ نمی کند کسی امری را جز من و آن کسی که از اهل بیت من باشد.

دومین منقبت این که ما با رسول خدا در مسجد بودیم. هنگام شب ندایی، در میان، شد که باید هر که در مسجد است، بیرون رود، مگر آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آل علی علیه السلام ما با شتاب از مسجد خارج شدیم.

فردا صبح، عباس بن عبدالمطلب نزد پیغمبر آمد و گفت:

«یا رسول الله عموهای خود را بیرون کردی و این پسر (حضرت علی علیه السلام) را در کنار خود جای دادی؟

رسول خدا فرمود:

من به میل خود این دستور را ندادم. همانا خداوند به این کار امر فرمود.

سومین منقبت این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمر و سعد را به سوی خیبر فرستاد، سعد مجروح شد و عمر برگشت.

در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که پرچم لشکر را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. سپس علی علیه السلام را طلبید. عرض کردند که به درد چشم مبتلا است ناچار حسب الامر آن جناب، «علی علیه السلام را در حالی که دست

او را گرفته و او را می کشیدند، نزد پیغمبر آوردند. فرمود:

چشم خود را بگشا. عرض کرد:

نمی توانم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آب دهان مبارک خود را در چشم علی علیه السلام افکند و با انگشت ابهام آن را مالید و پرچم لشکر را به او عطا فرمود.

منقبت چهارم. روز عید غدیر خم است که پیامبر در آن روز فرمود:

که هر کس که من مولای او هستم، علی علیه السلام مولای اوست و این سخن را سه بار تکرار فرمودند.

*****

الغدیر، ج ۱، ص ۸۰.

### توبه یکی از مخالفین

حصین اسدی می گوید. من و عبدالله بن علقمه به همراه هم به مکه آمدیم. عبدالله مدتها بود که به حضرت علی علیه السلام نسبت های زشت می داد و دشنام می گفت. من به او گفتم:

آیا مایل هستی که با ابوسعید خدری که یکی از معتمدین است، تجدید عهدی کنی؟

گفت:

آری، پس نزد ابوسعید آمدیم، عبدالله به او گفت:

آیا درباره علی علیه السلام منقبت و فضیلتی شنیده ای؟

گفت:

آری، پس از آن که مناقبی را برای تو بیان نمودم، صحت آن را از مهاجر و انصار و قریش نیز سؤال کن تا صدق آن بر تو آشکار شود.

و آن منقبت این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز غدیر خم با تأکید فراوان فرمود:

که هر کس که من مولای او هستم پس علی علیه السلام مولای اوست. عبدالله گفت:

آیا تو این سخنان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی؟

ابوسعید گفت:

بلی و اشاره به دو گوش و سینه خود نمود. یعنی این که با دو گوش خود شنیده و در سینه خود آن را حفظ کرده ام.

پس از این جریان،

عبدالله گفت:

من بازگشت به سوی خدا می کنم و از او نسبت به ناسزاها و دشنام هایی که به حضرت علی علیه السلام داده ام، طلب آمرزش می نمایم.

*****

الغدیر، ج ۱، ص ۸۳.

## افتخار دوستی با پیامبر

عمرو بن میمون از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

من نزد ابن عباس نشسته بودم. در این هنگام، گروهی نزد او آمدند و به او گفتند:

ای پسر عباس یا با ما برخیز و یا مجلس را برای ما از اغیار خالی کن. ابن عباس گفت:

با شما بر می خیزم. سپس بلند شد و به همراه آنان که به کناری نشست. با یکدیگر سخن گفتند و ما نمی دانستیم که آنها چه می گویند.

پس از پایان مذاکره، ابن عباس در حالی که لباس خود را تکان می داد و اظهار تأسف می کرد به سوی ما آمد و گفت:

اینان سخنانی ناروا درباره مردی گفتند که بیش از ده فضیلت برای اوست. به طوری که برای غیر او این فضایل وجود ندارد. اینان بدگویی از مردی نمودند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره او فرمود:

«البته برای جنگ مردی را اعزام می دارم که خداوند هیچ وقت او را خوار نمی کند و او خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. پیغمبر به پسر عموهای خود فرمود:

کدامیک از شما حاضر است که من در دنیا و آخرت دوستی نماید؟

همگی ابا کردند.

علی علیه السلام در میان آنها نشسته بود و گفت:

من.

من برای این افتخار حاضرم، پیامبر او را واگذاشت و رو به فرد فرد آنان کرد و این سوال را تکرار کرد.

باز آنها امتناع نمودند و علی علیه السلام سخن خود را تکرار کرد.

در

این موقع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

تو دوست و ولی من هستی در دنیا و آخرت آری!

علی علیه السلام اولین کسی است که پس از خدیجه ایمان آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبای خود را بر روی علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام کشید و گفت:

این است جز این نیست. اراده فرموده است خداوندی که پلیدی را از شماها ببرد. ای اهل بیت من و پاکیزه گرداند شما را، پاکیزه گرداندنی.

فضیلت دیگر علی علیه السلام این است که او به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جان خود را فروخت و نثار کرد. لباس پیامبر را پوشید و در بستر او خوابید. مشرکین به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تیراندازی می کردند.

پس ابوبکر آمد در حالی که علی علیه السلام در بستر خوابیده بود و او گمان کرد که رسول خداست او را به خطاب یا نبی الله صدا زد.

علی علیه السلام فرمود:

همانا پیغمبر خدا به بئر میمون رفت؛ او را دریاب.

پس ابوبکر رفت و با رسول خدا وارد غار شد.

*****

الغدیر، ج ۱، ص ۹۵.

## داستان هایی از زندگی ائمه معصومین

### شهادت امام حسین توسط مکر و حیله معاویه

ابن سعد در طبقات می نویسد:

معاویه بارها به آن حضرت زهر داد زیرا او و برادرش حسین (ع) در شام نزد معاویه می رفتند. اما دفعه آخر، آن بزرگوار مسموم شد، آنگاه مزاجش به هم خورد، بار دیگر مسموم شد و سرانجام به شهادت رسید. در نزدیکیهای وفات، پزشک که از او دیدن کرد گفت:

سم شکم این شخص را پاره پاره کرده است.

پس امام حسین فرمود:

ای ابو محمد!

به من بگو چه کسی

تو را سم داده است؟

اظهار داشت: چرا بگویم برادر؟

امام حسین گفت:

تا پیش از آنکه تو را به خاک سپارند، او را بکشم و هر گاه قدرت پیدا نکنم، باز این کار را می کنم.

مگر به سرزمینی برود که نتوانم خودم را به او برسانم.

پس امام حسن گفت:

ای برادر، این دنیا به جز شبهای تار نیست. او را رها کن تا در پیشگاه خدا با او روبرو شوم و بدین ترتیب از معرفی او خودداری کرد و من شنیدم معاویه، زنش جعده دختر اشعث بن قیس کندی را تحریک کرده و به او وعده صد هزار دینار و تزویج به یزید داده است و زنش امام حسن علیه السلام را مسموم کرد.

*****

الغدیر، ج ۲۰، ص ۲۵۰.

### دعای حضرت

روزی کمیت بن اسدی به خدمت ابی جعفر علیه السلام آمد و برای آن حضرت یکی از قصاید خود را خواند.

من لقلب منیم مستهام

غیر ما صبوه و لا احلام .../.

پس از اتمام قصیده امام به او فرمود:

تا زمانی که در ستایش بنی هاشم و خاندان پیامبر شعر می گوئی، همیشه به روح القدس مؤید باش.

بار دیگری که کمیت یکی از هاشمیات خود را برای ایشان خواند. آن حضرت فرمودند:

«الهم اغفر لکمیت، اللهم اغفر للکمیت»

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۱۳.

## منبر پدر

روزی امام حسن وارد مسجد مدینه شد در حالی که ابوبکر بر بالای آن نشسته بود و مشغول صحبت بود.

ابوبکر که بر اثر غرور و نخوت نمی خواست به امام علیه السلام توجهی نشان بدهد. امام حسن علیه السلام او را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

ای پسر قحافه از جایگاه پدرم فرود آی و آن را به وارث اصلی اش بسپار.

ابوبکر که از شرم و خجالت، توان حرف زدن نداشت، گفت:

راست گفتی ای فرزند رسول الله البته که این منبر، جایگاه پدر تو است نه منبر پدر من و از منبر به زیر آمد.

مانند این قضیه برای امام حسین علیه السلام نیز اتفاق افتاد و ایشان نیز با قاطعیت عمر را از منبر به زیر کشیدند.

*****

الغدیر، ج ۱۳، ص ۲۵۸.

## سروده ای از غیب

ام سلمه روایت می کند که امام حسین علیه السلام در کربلا به دست ظالمان یزیدی به شهادت رسید.

از گوینده ناپیدایی شنیدم که چنین می سرود:

ای کشندگان حسین علیه السلام!

شما را به عذابی دردناک و انتقام بشارت باد.

آسمانیان از انبیاء و هر دسته و گروه بر شما نفرین می فرستند و هر لحظه از زبان فرزند داود و موسی و عیسی لعنت می شوید.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۳۱.

## مشهد السقط

در معجم البلدان به نقل از سنان خفاجی در دیوانش آنجا که ابیات جوشن را نقل می کند، آمده است که:

جوشن نام کوهی است در غرب حلب که از آنجا مس قرمز حمل می شد.

گفته شده از آن وقتی که اسراء خاندان ابی عبدالله الحسین علیه السلام و همسرانش از آنجا عبور کردند، آن معدن از بین رفته است و علت آن این بود. یکی از همسران امام حسین علیه السلام که حامله بود، در آنجا سقط کرد و از کارگران معدن درخواست آب و نان کرد. آنان به او گفتند:

که نمی شود. چیزی به او ندادند و با کلمات زشت او را از خود راندند. او بر آنان نفرین کرد و از آن زمان هر کس در آنجا کار می کند، سود نمی برد و در کنار آن کوه قبری است معروف به «مشهد السقط» و به نام «مشهد الدکه» نیز خوانده می شود و منظور از آن «محسن بن الحسن علیه السلام» است.

*****

الغدیر، ج ۱۰، ص ۳۱۲.

جامه ای برای تبرک

دعبل می گوید:

روزی به امام رضا علیه السلام گفتم:

ای امام، لباسی از شما را می خواهم که به من هدیه دهید تا من آن را به عنوان کفن خود کنم.

امام علیه السلام لباسی به او دادند. خبر این قضیه به مردم قم

رسید. از دعبل درخواست کردند که لباس را در برابر ۳۰۰ هزار درهم به آنها بفروشد و او نپذیرفت و آنها راه را بر دعبل بستند و بر او شوریدند و جامه را به زور از او گرفتند و گفتند که باید پول را از ما قبول کنی.

دعبل گفت:

به خدا قسم که قبول نمی کنم، به هر حال آنها به این طریق، با دعبل سازش کردند که ۳۰۰ هزار درهم را در مقابل یکی از آستین های آستر آن لباس بدهند، وی راضی شد.

پس یکی از آستینهای لباس را به او دادند، او آن را به دوش می بست، او قصیده «مدارس آیات خلقت تلاوه» را بر جامه نوشت و در آن احرام کرد و دستور داد آن را در کفن هایش بگذارند.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۲۴۸.

## پاداشی از آسمان

جابر می گوید:

به خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و او نیازمندی خود به وی شکایت بردم. درهم و دیناری نداریم. در همین هنگام کمیت شرفیاب شد و گفت:

اجازه می فرمائید، شعری بخوانم. امام اجازه دادند.

کمیت قصیده ای را خواند. امام فرمود:

ای غلام کیسه ای پول را از اندرون خانه بیاور و به کمیت ارزانی دار. کمیت قصاید دیگری هم خواند و هر بار امام جهت پاداش آن کیسه ای پول آورد. کمیت عرض کرد:

فدایت گردم. من شما را برای گذراندن دنیا دوست نمی دارم. مقصود من از قصیده سرایی ها، چیزی جز پیوند به پیامبر و حقی که خدا بر من واجب کرده است، نیست. امام برای او دعا کرد و به غلام فرمود:

که کیسه ها را به جای من خود برگرداند. من گفتم:

فدایت شوم. شما به من فرمودید که درهم و دیناری نداریم. حال آنکه دستور

دادن ۳۰ هزار درهم به کمیت را صادر فرمودید.

امام فرمود:

داخل آن اتاق برو. داخل اتاق رفتم و درهم و دیناری ندیدم، امام فرمود:

آنچه از کرامات خود از شما پنهان داشته ایم، پیش از آن است که نشان داده ایم.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۳۰.

### حل مشکلات

خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خود آورده است که حسین بن علی ابراهیم که از علما و بزرگان علمی بود، گفت:

هرگاه در مسایل علمی به مشکلی بر می خوردم که از حل آن در می ماندم به زیارت قبر مبارک موسی بن جعفر علیه السلام می رفتم و به آن حضرت توسل می جستم و آن مشکل و مسأله ام برایم آسان می گشت و من آن را حل می نمودم و زیارت قبر شریف آن حضرت را ترک نمی کردن آرامگاه شریف آن حضرت، مأمن مردم و علماء است و کسی نیست که حاجتی داشته و به آنجا رفته و حاجت خود را نگرفته باشد.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۳۲۲.

### تواضع در مقابل امام رضا

ابوبکر محمد بن المومل گفته است که روزی با امام اهل حدیث ابی بکر بن خزیمه و همپایه اش ابی علی ثقفی و عده زیادی از مشایخ و بزرگان دین برای زیارت قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام، به طرف توس حرکت کردیم.

پس از آن که به آرامگاه شریف حضرت رسیدیم، ابن خزیمه از تمام ما بیشتر اظهار تواضع و محبت کرد. او آنچنان گریه و زاری می نمود که همه ما متحیر شدیم و فکر نمی کردیم که او این گونه در مقابل آن حضرت فروتنی کند و به آن حضرت متوسل می شود. بعد از دیدن این صحنه، من نیز به حضرت ارادت بیشتری پیدا کردم و همیشه در هنگام پیش آمدها به آن حضرت متوسل می شدم.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۲۰۰.

## در محضر امام رضا

فیاض طوسی، در سال ۲۵۹ در سن نود سالگی گفت که:

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را در روز عید غدیر خم ملاقات نمودم. در حالی که گروهی از خواص و دوستان در محضر مبارکش بودند. امام رضا آنها را برای افطار نزد خود نگاهداشته بود و در عین حال غذاها و هدایا و لباس و حتی انگشتری و کفش برای خانه های آنها فرستاده بود و وضع زندگی آنها را از حیث معیشت تغییر داده بود و همچنین وابستگان و نزدیکان خود را از هر جهت به وضع و صورت نوین درآورده بود بطوری که در کلیه شؤون زندگی، وضع جدیدی پیدا کرده بودند. در این روز حضرت در جمع یارانش، از فضایل این عید و جهت برتری اش بر دیگر اعیاد سخن می گفت.

*****

الغدیر، ج ۲ و ۲۰۳.

## سوگند امام حسین به غدیر

دو سال قبل از مرگ معاویه حضرت امام حسین علیه السلام به همراه عده زیادی از انصار و بنی هاشم عازم حج شد.

جمعیتی بالغ بر هفتصد نفر از مردان در محضر آن جناب جمع شدند که همگی از تابعین بودند و بالغ بر دویست تن از اصحاب رسول خدا که همگان در منی و در اقامتگاه آن حضرت حضور یافتند.

امام حسین علیه السلام پس از حمد و ثنای خدا فرمود:

همانا این ستمکار یاغی (معاویه) ظلمهای بسیاری را بر ما وارد ساخته و همگان نیز از آن مطلعند. اکنون من از شما درباره چیزی سوال می کنم.

چنانچه سخن من مقرون به صداقت و راستی است، مرا تصدیق کنید و اگر بر خلاف حقیقت چیزی از من شنیدید، مرا تکذیب نمائید. سخن مرا بشنوید و گفت مرا بنویسید و ثبت کنید. سپس به

شهر و دیـار خود مراجعت کنیـد و این سـخنان را به دیگران متروک شود و از بین برود. در حالی که خـدای متعال نور خود را تمام و کمال می فرماید:

اگر چه کفار و ناسپاسان از آن اکراه داشته باشند.

در این هنگام حضرت، آن چه را که خداوند در قرآن درباره اهل بیت نازل فرموده بود، تلاوت کرد و تفسیر نمود.

سپس آنچه را که از رسول خدا درباره پدر و مادرش و اهل بیتشان آمده بود، بیان فرمود.

در مورد هر جمله از فرمایشات حضرت، حاضرین می گفتند:

بار خدایا تمام اینها درست و راست است و این سخنان را از رسول خدا شنیده ایم و به آنها گواه هستیم.

خم علی علیه السلام را به ولایت و جانشینی خود منصوب کرد؟ حاضرین این بار نیز یکصدا گفتند:

بار خدایا ما به این جریان آگاه و مطلع هستیم و به آن شهادت می دهیم.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۶۳.

## سر مبارک

ملک صالح پس از این که به وزارت منصوب شد، تصـمیم گرفت که سـر مبارک حسـین علیه السـلام را از شام ره مصر منتقل کنـد. زیرا در آنجـا مـورد حمله و هجـوم دشـمنان بود. بنـابراین در یکی از شـهرها مکـانی را از جنس مرمر درست کرد و سـر مبارک را بر آنجا منتقل و دفن کرد و این واقعه در سال ۵۴۹ هجری دوران خلافت زائر اتفاق افتاد.

*****

الغدیر، ج ۸، ص ۱۸۴.

از کرامات امام حسین

هنگامی که سلطان ملک ناصر، مصر را تصرف کرد و وارد قصر شد خادمی را به او نشان دادند که در دولت قبلی صاحب جاه و مقام و کلیددار قصر بوده است.

گفتند:

این خادم، گنجینه ها و دفینه های قصر را می شناسد. او را گرفته و

از او در مورد گنجهای قصر پرسیدند. اما او جوابی نمی داد.

پادشاه دستور داد که با شکنجه از او اقرار بگیرند. او را گرفتند و بر سرش سوسک هایی سیاهی گذارده و با دستمال قرمزی بستند و این از شدیدترین نوع شکنجه ها بود. زیرا پس از ساعتی سر افراد سوراخ می شد و آنها با وضع فجیعی جان می سپردند. اما این کار در آن خادم هیچ تأثیری نداشت. برعکس می دیدند که سوسک ها مرده اند.

سلطان احضارش کرد و با اصرار دلیل آن را پرسید. خادم پاسخ داد:

علتی جز این فکر نمی کنم که هنگامی که سر مبارک امام حسین علیه السلام را از شام به مصر می آوردند. منهم شرکت کردم و مدتی آن سر مبارک را بر بالای سر خود را حمل کردم.

پادشاه که تحت تأثیر کرامات این سر مبارک قرار گرفته بود، گفت:

آری سری عظیم تر از این چه خواهد بود. بنابراین آن خادم را بخشید و آزاد کرد.

*****

الغدیر، ج ۸، ص ۱۸۴.

## راس الحسین

رأس الحسین در مصر یکی از عبادتگاهها و امکنه مقدس است که زائران بسیاری دارد.

مردی به نام شمس الدین که از خدام آن مکان مقدس بود، نابینا شد.

او هر روز پس از نماز صبح کنار ضریح می ایستاد و می گفت:

ای آقایم!

من همسایه شما هستم که چشمهایم را از دست داده ام.

از خدا به وسیله تو می خواهم که چشمهایم را به من برگردانی. او شبی خواب دید که جماعتی به کنار قبر شریف آمدند. به او گفتند که آنان رسول خدا و اصحابش هستند که برای زیارت امام حسین علیه السلام آمده اند.

شمس الدین در جمع آنها داخل شد و آنچه را که در بیداری گفته بود، تکرار کرد.

امام حسین علیه السلام

رو به جدش نمود و ماجرای شمس الدین را به عنوان طلب شفاعت برایشان نقل کرد.

رسول خدا به علی علیه السلام فرمود:

به چشم او سرمه بکش.

علی علیه السلام عرض کرد:

اطاعت می شود. آنگاه سرمه دانی درآورد و به او گفت:

جلو بیا. او هم جلو رفت. میل سرمه دان را در چشم راستش کشید که او احساس سوزش سختی نمود و از شدت درد، داد کشید و بیدار شد.

و هنوز حرارت سرمه کشیدن را در چشمش احساس می کرد. ولی ملاحظه نمود که چشم راستش باز شده است و بینائی اش را به دست آورده است. شمس الدین تا زنده بود با آن چشم خود می دید و این همان نعمتی بود که او در صدد به دست آوردن آن بود.

آنگاه به شکرانه این نعمت، فرش نفیسی را بافت و به آرامگاه هدیه کرد.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۳۱۰.

### سیادت از روز الست

ابن الست که از عرفا و علمای بزرگ مصر بود. روزی پس از مراجعت به منزلش دید که تمام کتابهایش را ربوده اند. با دیدن این صحنه بسیار ناراحت و غمگین شد و در دلش غم فراوان جا گرفت.

بدین جهت با حالی نزار به کنار روضه مبارکه رأس الحسین علیه السلام آمد در حالی که می گریست و اشعاری می خواند:

«آیا به کسی که به شما پناه برد، آزاری خواهد رسید و یا از ستم شکایت خواهد کرد. در صورتی که شما سرورانش هستید؟ بعید است کسی که به شما منسوب باشد و مردود گردد و یا دشمنانش خوشحال گردند. برای شما از روز الست، سیادت بود و برای شما کمربند عزت است که سراپای وجودتان را احاطه کرده است ...».

او بعد از زیارت به خانه اش مراجعت کرد

و دید که کتابهایش بدون هیچ نقصی در محلش موجود است.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۳۱۷.

### حقیقت بزرگ

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب می گوید:

نزد معاویه بودم. امام حسن و حسین علیه السلام و تعداد افراد دیگری نیز با ما بودند.

معاویه به من گفت:

چقدر حسن و حسین علیه السلام را بزرگ می شماری و حال آن که نه خود آنها بهتر از تو هستند و نه بهتر از پدر تو؟

و اگر نه این بود که فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خداست، می گفتم که مادر تو اسماء بنت عمیس هم مادون او نیست.

در جواب او گفتم:

به خدا آگاهی تو نسبت به آنها و پدر و مادر آنها کم است. به خدا قسم این دو بهترند از من و پدر آنها بهتر است از پدر من و مادر آنها بهتر از مادر من.

ای معاویه تو غافل هستی از آنچه که من از رسول خدا درباره آنها شنیده ام.

معاویه گفت:

آنچه را که شنیده ای روایت کن. هر چند که گفته های تو بزرگ تر از کوههای احد و حرا باشد. اکنون که خدا او را کشته و جمعیت شما را متفرق ساخته و امر خلافت به اهلش رسیده است. ما باکی از آنچه بگوئی نداریم و هر چند که فضایل بسیاری از او را بیان کنی. صحبت های تو به ما زیانی نمی رساند.

گفتم:

شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که این آیه مبارک را تفسیر کرد که:

و ما جعلنا الرویا التی اریناک الا فتنه للناس و الشجره الملعونه فی القرآن همانا دیدم دوازده تن از پیشوایان گمراهی را که بر منبر من بالا می روند و فرود می آیند و امت مرا به سیر

قهقهرایی می برند.

همانا فرزندان ابی العاص زمانی که تعدادشان به پانزده تن رسید، کتاب خدا را مورد تجاوز و تحریف قرار می دهند و بندگان خدا را، بردگان خود قرار می دهند و مال خدا را ثروت شخصی می پندارند.

ای معاویه همانا از رسول خدا شنیدم که در جمع مردم فرمود:

«من کنت مولا فعلی مولاه ...»

هنگامی که من از دنیا رفتم، علی علیه السلام به شما اولی است از خود شما و زمانی که علی علیه السلام از دنیا رفت، پسرم حسن علیه السلام اولی به مومنین است از خود و زمانی که حسن علیه السلام از دنیا رفت، پسرم حسین علیه السلام اولی به مؤمنین است از خود آنها.

پس از این سخنان، معاویه گفت:

ای فرزند جعفر سخن بزرگ گفتی و چناچه آنچه گفتی به حق باشد، به طور تحقیق امت محمد صلی الله و علیه و آله و سلم از مهاجر و انصار جز شما اهل بیت و دوستان و یاران شما، هلاک شده اند!!

گفتم:

به خدا قسم آنچه گفتم، به حق و مطابق واقع گفتم و آن را از رسول خدا شنیده ام.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۶۵.

## داستان هایی از شاعران اهل بیت

### ترس از زبان شعر

یکی از مهمترین غدیریه سرایان قرن ۱۱ هجری، سید ابوعلی انسی است. او یکی از بزرگان سرزمین یمن بود. او اشعار عقیدتی بسیاری دارد.

متوکل از زبان او بسیار می ترسید. یک روز او به نزد متوکل آمد و از او شکایت کرد و از این که در برآوردن نیازمندی ها و حوائج او قصور کرده، گله کرد. متوکل دستور داد که فورا حاجات او را برآورده سازند و گفت:

من فقط به این که یک حاجت تو را روا کنم، خشنود نیستم.

پس سید گفت:

من آن بالش هندی را که بر روی

آن نشسته ای، نیاز دارم. متوکل فورا برخاست و آن بالش هندی را به او بخشید. قسمتی از اشعار او را نقل می کنیم. «... چرا بر سر چیزی بزرگ اختلاف باید داشت: در حالی که مخالفت با آن گمراهی آشکار است. کسی که حکم سعادت ما را آورده است ... تنها حدیث غدیر خم درباره پیامبر و گزینش او برای همگان است. اما دریغا که سخنان تفرقه افکن سراسر خلافت را فرا گرفته است.

*****

الغدیر، ج ۲۲، ص ۱۸۱.

## بر خاک افتادن مناره

شیخ ابراهیم بلادی از غدیریه سرایان به نام قرن ۱۲ است. صاحب حدائق از پدر دانشمندش نقل می کند که هنگامی که شیخ یوسف حسن بحرانی وفات یافت و در آرامگاه مشهد که مسجدی است در بحرین، به خاک سپرده شد، اتفاقا یکی از دو مناره مسجد بر روی قبر این شخص فرو ریخت و شیخ عیسی از شعرای توانا بود، از کنار مزارش می گذشت. زنی دید که بر کنار آرامگاه او نشسته و از افتادن این مناره تعجب می کند. شیخ عیسی این ابیات را مناسب حال گفت:

«زنی را دیدم که در هیأت پارسایان نشسته و می گوید که «انا لله و انا الیه راجعون»، در حالی که او چه می داند که در آنجا چه کسی آرمیده است.

او را گفتم که ای از تبار پاکان، تو بیهوده از این اتفاق تعجب می کنی. اینجا کسی آرمیده که کمال یوسفی داشت و آن مناره از هیبت او به خاک افتاد و سجده کرد.

*****

الغدیر، ج ۲۲، ص ۳۲۲.

## شاعر روشن دل

شاعر روشن دل اهل بیت، سید حیدر حلی در یکی از مراسم مذهبی، قصیده شیوایی سرود و آهنگ درگاه سید شیرازی نمود.

پس از برگزاری مجلس، سید قصد داشت ۲۰ لیره عثمانی به عنوان هدیه به سید حیدر بدهد ولی بعد از این که قضیه را با عموی خود حاج میرزا اسماعیل در میان گذاشت، وی صلاح ندید و گفت:

او شاعر دربار اهل بیت است و این مقدار زیبنده مقام ایشان نیست. سید حیدر از امثال دعبل و حمیری برتر می باشد. پیشوایان دین به شاعران زمان خود، کیسه های پر از طلا می دادند و سزاوار است شما یکصد لیره به دست شریف خود به

ایشان بدهید و بر این اساس آیت الله بزرگ و مرجع عالیقدر شیعه به زیارت سید حیدر رفت و مبلغ صد لیره به عنوان صله و هدیه با کمال تجلیل و احترام به سید حیدر رحمت فرمود و دست شاعر اهل بیت را بوسید.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۴۰.

## زندان ابد

ابومحمد صوری یکی از شاعران قرن پنجم است او در مدح خاندان اهل بیت اشعار بسیاری سروده است.

طوی یوم الغدیر لهم حقودا

انال بنشرها یوم الغدیر/.

«روز غدیر کینه ای در دلها انباشت که چون برملا شد، هر چه بود از میان برداشت. وای که چه روزهای شوم و سیاهی در پی داشت؟

چند تن با مکر و فسون راه خیانت را هموار کردند و دنیای فریبکار آنان را بفریفت ...»

یکی از دوستان ابومحمد صوری، کتابی از او به امانت می گیرد ولی بازگرداندن آن به درازا می کشد. شاعر این دو بیت لطیف را درباره او می سراید:

کتاب من چه جنایتی مرتکب شده که به زندان ابد محکوم گشته است؟

آزادش کن که از او بپرسم که در این روزگار دراز به چه رنج و دردی مبتلا گشته است؟

*****

الغدیر، ج ۸، ص ۱۹.

## حکایتی از ابن جمیل

ابن جمیل هنگامی که خزانه دار خلیفه بود، بسیار سختگیر و اهل حساب و کتاب بود. روزی تعدادی از تجار از او خواستند که به شخص خاصی عنایت مخصوصی کند و از بیت المال به او چیزی بدهد. او وعده این عمل را داد ولی امروز فردا می کرد. به طوری که آن فرد و دیگران از کار او خسته و ناامید شدند. تاجری که واسطه شده بود، تصمیم گرفت که هر روز یک دانگ (یک ششم درهم) به ابن جمیل بدهد.

وی از تاجر پرسید:

این چه پولی است؟

گفت:

چون تو عادلی و از لحاظ نیازمندی شبیه ترین فرد به آن مرد محتاج هستی، این مبلغ را هر روز به تو می دهم.

*****

الغدیر، ج ۱۰، ص ۳۰۳.

## درگذشت شریف رضی

شریف رضی که از نوابغ تشیع می باشد و از مفاخر علم و ادب در ششم محرم سال ۴۰۶ دیده از جهان فرو بست و به دیدار دوست شتافت.

در مرگ او وزیر ابوغالب، فخرالملک و سایر وزراء و اعیان و اشراف و قضات، همگی با پای برهنه در خانه او حضور یافتند. فخرالملک بر او نماز خواند و در همان خانه اش که در محله کرخ بود دفن شد.

برادرش شریف مرتضی از شدت اندوه نمی توانست به جنازه برادر نگاه کند، در مراسم تشییع جنازه او حاضر نشد. او به روضه امام موسی بن جعفر علیه السلام پناه برد و در پایان روز فخرالملک، شخصا به روضه امام مشرف شده و شریف مرتضی را به خانه اش فرستاد.

بنابر کتب تاریخی، پس از این که جنازه اش را در خانه دفن کردند، بعد او را به کربلا برده و در جوار حرم امام حسین به خاک سپردند.

*****

الغدیر، ج

۷، ص ۳۲۹.

## علم الهدی

سید مرتضی در سال ۴۲۰ هجری به لقب «علم الهدی» نائل شد به این شرح که:

وزیر ابوسعید در این سال دچار بیماری شد. در رویا سرورمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام را مشاهده کرد که فرمود:

از علم الهدی درخواست کن، تعویذی بر تو بخواند تا از بیماری ر هایی یابی. ابوسعید پرسید:

یا امیرالمؤمنین!

علم الهدی کیست؟

امام فرمود:

علی بن حسین موسوی.

وزیر ابوسعید نامه ای به سید مرتضی نوشت و او را با لقب علم الهدی مخاطب ساخت.

سید مرتضی نوشت که مرا از این القاب معاف دار که من در حد آن نیستم.

وزیر پاسخ داد که:

به خدا سوگند، من چنین نامه ای ننگاشتم جز به فرمان مولایم امیر مؤمنان.

از جمله القاب دیگر او ثمانین (هشتاد) است. از آنجا که در کتابخانه شخصی او هشتاد هزار کتاب وجود داشت و هشتاد آبادی در اختیار او بود که عایدی آن را دریافت می کرد.

در ضمن کتابی دارد به نام «ثمانون» و سن مبارکش نیز هشتاد سال بود.

*****

الغدیر، ج ۸، ص ۸۳.

## هدیه امام

روزی دعبل خزاعی، شاعر اهل بیت، به محضر امام رضا علیه السلام آمد و یکی از سروده های خود را که این گونه آغاز می شد، خواند:

مدارس آیات خلت من تلاوته

و منزل وحی مقفز العرصات

تا به این بیت رسید که:

از او تروا مدوا الی واتریهم

اکفا عن الاوتار منقبضات

امام رضا علیه السلام آنچنان گریست که از هوش رفت. خدمتگزاری که در خدمتش بود به دعبل اشاره کرد که دیگر نخواند. ساعتی درنگ فرمود و سپس فرمود:

دوباره بخوان و دعبل خواند، تا دوباره به این بیت که رسید همان حال به امام علیه السلام دست داد.

پس از این که دعبل چند بار این شعر را تکرار کرد. امام علیه السلام ۳ مرتبه دعبل

فرمود:

احسنت و دستور داده هزار درهم از آن سکه هایی که به نام حضرتش ضرب شده بود، به دعبل بدهند و همچنین جامه هایی را نیز به او هدیه کردند. دعبل به عراق آمد و هر یک از آن سکه ها را به ده درهم به شیعیان فروخت.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۲۴۷.

## حافظه و هوش تنوخی

تنوخی که یکی از مهمترین شعرای عرب است می گوید:

در دوران نوجوانی دوست داشتم یکی از قصاید طولانی و دعبل را که در افتخار و مناقب یمینی ها سروده بود و حدود ۶۰۰ بیت بود، از حفظ کنم.

به پدرم گفتم:

آن را به من بده تا از حفظ کنم.

پدرم در جوابم گفت که نمیخواهد. زیرا نمی توانی آن را انجام دهی و پس از مدتی، قصیده را به کناری می اندازی.

پس از اصرار فراوان، قصیده را گرفتم و به اتاقی رفتم و در یک شبانه روز به کاری جز حفظ آن قصیده نپرداختم. هنگام سحر تمام قصیده ها را حفظ کرده بودم. صبحگاه نزد پدر رفته و طبق معمول مقابلش نشسته و گفتم که تمام قصیده را حفظ کرده ام. به خیال این که من دروغ گفته ام، به خشم آمد و من شروع به خواندن کردم پس از خواندن صد بیت، از حافظه من تعجب کرد، مرا به خود چسباند و بوسه ای بر سرم و دیده ام نثار کرد و گفت:

عزیزم من از زخم چشم مردم می ترسم این جریان را به کسی مگو.

*****

الغدیر، ج ۶، ۲۶۶.

## از شگفتی های روزگار

عماره که یکی از شعراء غدیر در قرن ۶ هجری است، می گوید:

سه روز پیش از شهادت ملک صالح که وزیری با کفایت و صاحب فضل و دانش بود، به خدمتش رسیدم. نامه ای به دستم

داد که این دو بیت در آن نوشته بود:

ما در خواب غفلت غنوده ایم. چشم مرگ به سوی ما باز است.

سالهاست که به جانب مرگ می تازیم. کاش می دانستم کی به استقبال ما شتابان است و این آخرین ملاقات ما بود.

عماره گوید:

از شگفتی های روزگار که من قصیده ای در خدمت فرزندش عادل خواندم که

در آن سروده بودم:

«و پـدرت با محکمی و شـدت بر فرق سـیاهی کوبد و توئی دست راست و چپ مقام منیع او گر چه عمرش دراز باد در اختیار تو خواهد بود.

عروس وزارت از پس حجله به سویت نگران است. هر حجابی بالا رفتنی است.»

و امر وزارت پس از سه روز در اختیار او قرار گرفت.

*****

الغدیر، ج ۸، ص ۱۸۰.

## شاعران مؤمن

براء بن عازب گوید:

به رسول خـدا خبر آوردنـد که ابوسـفیان بن حارث تو را نکوهش می کند. عبدالله بن رواحه در مجلس حاضـر بود و از پیامبر تقاضا کرد که به من اجازه فرما تا درباره این گمراه شعری بسرایم، حضرت سؤال کردند که توئی سراینده آن شعر که با جمله «ثبت الله» شروع می شود؟ عرض کرد:

آری من سروده ام.

فثبت الله ما اعطاک من حسن

تثبیت موسی و نصرا مثل ما نصروا

«خداونـد بر قرار دارد آنچه از حسن و نیکویی به تو عطا فرموده، چنانچه موسـی را پا بر جا داشت و تو را یاری کنـد، چونانکه آنها را یاری نمود»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای او دعا فرمود:

و گفت:

که خدا به تو پاداش خیر بدهد.

در این هنگام کعب برخاست و مانند عبدالله تقاضا کرد که در رد ابوسفیان شعری بسراید.

حضرت فرمودند:

تو صاحب آن شعری که سرآغازش جمله «همت» است؟

عرض کرد:

آری من سروده ام که:

همت سخینه ان تغالب ربها

فلیغلبن مغالب الغلاب

«سخینه خواست بر پرورش دهنده خود غالب گردد ولی چون دیگران چنگال خشم او در آمد»

رسول خدا فرمود:

خداوند پاداش تو را فراموش نمی کند.

در این هنگام حسان نیز به پا خواست و از پیامبر اجازه خواست که با شمشیر زبان، گویندگان مشرک را به خاک

مذلت و رسوایی بنشاند.

پیامبر فرمود:

نزد ابوبکر برو از خصوصیات اخلاقی آن گروه کسب اطلاع کن و سپس آنها را هجو نما که جبرئیل در این کار، یار تو است.

*****

الغدیر، ج ۳ و ۱۸.

### گوی سبقت

صاحب بن عباد هر ساله پنج هزار دینار به بغداد می فرستاد تا میان فقها و اهل ادب تقسیم شود.

و هیچگاه در اجرای حق الهی، ملامت مردم را به چیزی نمی خرید.

جمعی از پرچمداران علم و ادب، به خاطر بزرگداشت مقام او، تألیفات علمی خود را به نام او نوشته و اهدا کرده اند، از جمله شیخ و استاد بزرگ ما صدوق، کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام را به او هدیه کرده است.

صاحب بن عباد کتابخانه بسیار غنی و بزرگی را گرد آورده بود که در نوع خود بی همتا بود. هنگامی که سلطان محمود وارد ری شد. به او گفتند:

اینها همه کتابهای رافضیان است و اهل بدعت و او دستور داد کتابهای کلامی را جدا کرده و همه را سوزاندند.

غدیریه صاحب ابن عباد از معروف ترین غدیریه ها می باشد که قسمتی هایی از آن چنین است:

قالت:

فمن صاحب الدین الحنیف احب؟

فقلت احمد خیر الساده الرسل

«گفت:

بعد از او کیست که از جان و دل راه طاعتش گیری؟

گفتم:

وصی کارگزارش که خیمه بر زحل افراشته

گفت:

رسول خدا دست که را به عنوان برادر خواندگی با اشتیاق فشرد؟

گفتم:

همان که خورشید به هنگام عصر به خاطر او بازگشت.

گفت:

فاطمه که زهره زهرا بود، با که جفت شد؟

گفتم:

برترین جهانیان. از پا برهنه و چکمه پوش.

گفت:

دو سبط پیامبر که از شرف سر به آسمان سودند، زاده که بودند؟

گفتم:

همان که در میدان فضیلت گوی سبقت ربود ... »

*****

الغدیر، ج ۷، ص ۷۹.

### پاداش شعر

روزی کمیت به مدینه آمد و به خدمت ابی جعفر علیه السلام رسید. شبی امام او را اجازه داد و وی به شعر خوانی پرداخت و چون به این بیت از قصیده خود رسید که:

«کشته نینوائی که گرفتار

پیمان شکنی و ضیافت مردم فرومایه و پست نهاد شد»

ابوجعفر علیه السلام گریست و سپس فرمود:

اگر مالی داشتیم به تو می دادیم.

اما پاداش تو همان باشد که پیامبر خدا به حسان بن ثابت فرمود که:

«تا از خاندان ما دفاع می کنی، همیشه به روح القدس موید باش»

کمیت از خدمت امام مرخص شد و به نزد عبدالله بن حسن بن علی آمد و شعر را خواند.

عبدالله گفت:

ای ابا مستهل!

مرا کشتزاری است که در برابر آن چهارهزار درهم به من داده اند و این سند آن است و سند آن را به کمیت داد.

کمیت گفت:

پدر و مادرم به قربانت. درست است که من در شعری که برای دیگران سروده ام در اندیشه ی دنیا بوده ام اما به خدا سوگند، در مورد شما جز برای خدا شعری نگفته ام و من به پاداش شعری که برای خدا گفته ام مزد و بهایی نمی گیریم.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۱۴.

## آمرزش الهی

ابراهیم بن سعد اسدی به نقل از پدرش می گوید که:

پیامبر اکرم را در خواب دیدم. فرمود از کدام قبیله هستی؟

گفتم:

از بنی اسد. فرمود:

کمیت را می شناسی؟

گفتم:

آری ای رسول خدا. او عموی من است. فرمود:

شعری از او برایم بخوان. قصیده ای را خواندم تا به این بیت رسیدم که «مرا جز خاندان پیامبر اولیایی و جز راه حق راهی نیست.»

پیامبر فرمود:

چون صبح کردی به کمیت سلام برسان و به او بگو که خداوند تو را به سبب قصیده آمرزیده است.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۱۷.

### شعر خواندن در مسجد

حسان بن ثابت در دوران پیامبر اکرم زندگی می کرد و به مدیحه سرایی رسول خدا و بزرگان صحابه اشتغال داشت. هنگامی که پیامبر رحلت فرمود و بدرود زندگی گفت روزی حسان در مسجد مدینه مشغول سرودن اشعار بود.

عمر او را سرزنش کرده و گفت:

در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شعر می خوانی؟

حسان گفت:

من در همین مسجد، با حضور شخصی که از تو خیلی بهتر بود، اشعارم را می خواندم و او چیزی نمی گفت:

و سپس روی به ابوهریره نموده و گفت:

تو سخن رسول خدا را شنیدی که می گفت:

حسان را به روح القدس موید فرما و دعایم را اجابت نما؟

ابوهریره گفت:

آری.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۰۷.

## قیس انصاری

قیس انصاری از یاران بزرگ پیامبر و محبان واقعی حضرت علی علیه السلام بود. او در شعر و سخنوری و سیاستمداری بسیار ماهر بود. او در زمان زندگی رسول خدا به منزله ی رئیس پلیس در دستگاه فرماندهی بود که وظایف و مأموریت های شهری را انجام داد و عهده دار اجراء دستورات امنیتی و انتظامی در شهر مدینه بود.

در بعضی جنگ ها پرچم انصار را به دوش می کشید و در رکاب پیامبر حرکت می کرد. گاهی او برای جمع آوری مالیات و زکات به اطراف می فرستادند.

او این قصیده را در جنگ صفین در حالی که پرچم را در دست داشت، در حضور امیرالمؤمنین سروده است.

قلت لما بغی العدو علینا

حسبنا ربنا و نعم الوکیل

و علی امامنا و امام

لسوانا اتی به التزیل ...

در آن هنگام که دشمن به ما ستم کرد گفتم:

خدای ما، ما را بس است، او وکیل خوبی است ...

علی پیشوای ما است و پیشوای افرادی غیر از ماست و قرآن این مطلب

را آورده است.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۱۳.

## رستگاران

دعبل می گوید:

چون از خلیفه وقت گریختم و شبی را، تنها در نیشابور گذراندم. در آن شب تصمیم گرفتم قصیده ای در ستایش عبدالله بن طاهر بگویم. در هنگامی که در را بسته و در اندیشه ی قصیده بودم صدایی شنیدم، که می گفت:

السلام علیکم و رحمه الله، آیا اجازه می دهی داخل بشوم؟

از آن صدا به شدت ترسیدم، قصیده را برایش خواندم، او بسیار گریست و سپس گفت:

آیا می خواهی که حدیثی بگویم که بر دلبستگی ات به مذهبت افزون شود؟

و او گفت:

قال رسول الله:

علی و شیعته هم الفائزون

او آنگاه خداحافظی کرد و رفت.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۲۴۹.

## پاسخ قاطع

هنگامی که حسن بن اسماعیل به کوفه وارد شد و عنوان جلوس رسمی نشست، همگان به دیدنش رفتند. او فرمانده لشکری بود که در سال ۲۵۰ یحیی بن عمر را به شهادت رسانده بود. کسی از بنی هاشم نبود که به دیدن او نرفته باشد به جز علی بن محمد حمانی که بزرگ و مفتی و شاعر آنها بود، او از دیدنش خودداری می کرد، حسن بن اسماعیل از حال او جویا شد و علت نیامدنش را پرسید و جمعی را برای احضارش فرستاد. وقتی حمانی را آوردند:

پرسید چرا از دیدن ما تخلف کردی، حمانی چنان پاسخ قاطعی داد که گویا دست از زندگی شسته است، حمانی به او گفت:

آیا می خواستی در این فتح و پیروزی تو را تهنیت گویم؟

قتلت اعز من رکب المطایا

و جئتک استلینک فی الکلام

«تو عزیزترین مرد عرب را کشته ای، آنگاه من بیایم و با تو شیرین سخنی کنم و تبریک بگویم؟

برای من سخت است تو را ببینم. مگر وقتی که میان ما شمشیر آبدار حاکم باشد. ولی مرغی که شاهبالش

شکسته فقط بر روی تپه ها پرواز می کند».

حسن بن اسماعیل گفت:

تو حق خونخواهی داری و من ناراحتی تو را منکر نیستم، او را خلعت بخشید و با احترام به منزلش باز گردانید.

*****

الغدیر، ج ۵، ص ۱۱۳.

## نوحه سرایی بر اهل بیت

خالع می گوید:

من با پدرم در سال ۳۴۶ هجری در یک مجلس ادبی نشسته بودیم. مجلس از شاعران و مردم پر بود. ناگهان مردی از راه رسید.

قبائی پر وصله به تن داشت. در یک دست مشک آب و انبان غذا و در دست دیگر چوبدستی. هنوز گرد راه از خود پاک نکرده بود، سلام کرد و با صدای بلند گفت:

«من فرستاده فاطمه زهرا سلام الله علیها هستم.» گفتند:

خوش آمدی و صفا آوردی.

گفت:

می توانید احمد مزوق نوحه خوان را به من معرفی کنید؟

گفتند:

آری. همین است که اینجا نشسته است.

گفت:

«خاتونم سلام الله علیها را در خواب دیدم. فرمود:

راهی بغداد شو و احمد را بجو و به او بگو که برای فرزندم به وسیله ی شعر ناشی نوحه سرایی کند. آنجا که می گوید:

بنی احمد قلبی بکم یتقطع

بمثل مصابی فیکم لیس یسمع

«ای زادگان احمد مختار!

جگرم. در ماتم شما از هم گسیخت و کسی نشیند آنچه در این ماتم بر دل من رسید.»

احمد مزوق و ناشی صغیر، حاضرین از شدت احساسات گریه سر دادند. احمد مزوق نوحه سرایی کرد و این مجلس تا هنگام نماز ظهر برقرار بود.

پس از آن هر چه کوشش کردند که آن مسافر از راه رسیده، هدیه ای قبول کند، مفید واقع نشد.

او گفت:

به خدا سوگند!

اگر تمام دنیا را به من بدهند. نخواهم گرفت.

روا نمی دانم که پیغام آور خاتونم فاطمه باشم و مزد بگیرم.

*****

الغدیر، ج ۷، ص ۶۳.

## رویای صادقانه

خالع می گوید:

روزی از کنار ناشی صغیر گذشتم در حالی که در بازار نشسته بود. به من گفت:

قصیده ای ساخته ام. از من تقاضای نسخه ای کرده اند. می خواهم با خط تو عرضه کنم.

گفتم:

به دنبال کاری هستم.

بر می گردم و می نویسم. رفتم به آنجا که

حاجت داشتم، خواب مرا در ربود. ابوالقاسم نوحه خوان را که مرده بود در رویا دیدم.

به من گفت:

دوست دارم که به پا خیزی و قصیده بائیه ناشی را پاک نویس کنی. ما دیشب در مشهد حسین علیه السلام با آن نوحه سرایی کردیم.

آن مرد، موقعی که از زیارت مراجعت می کرد. بین راه در گذشته بود.

من به پا خاستم و برگشتم و به ناشی گفتم:

قصیده بائیه ات را بده.

گفت:

از کجا دانستی که بائیه است؟

من هنوز آن را با کسی در میان نگذاشتم.

جریان خواب را با او بازگو کردم. گریست.

گفت بدون تردید وقت آن رسیده است. من آن قصیده را پاک نویس کردم و آغازش این است:

رجائی بعید و الممات قریب

و یخطی ظنی و المنون تصیب

«آرزویم دور و دراز است و دست و مرگم نزدیک. امید به خطا می رود ولی تیر مرگ به خطا نمی رود.»

*****

الغدیر، ج ۷، ص ۶۶.

### اعتراف به حقایق

ابن الحجاج بغدادی از دیگر شاعران شیفته خاندان عصمت و طهارت بود که در قرن ۴ می زیست.

او در سخنوری و شعر مهارت کافی داشت.

او علاقمندان بسیاری داشت، ولی دو تن از صالحان آن دوره به نامهای محمد بن قارون و علی سورائی از شعر او عیب جویی می کردند.

این دو نفر هر دو خواب می بینند که گویا به روضه شریف حسینی مشرف شده و فاطمه زهرا و ائمه دیگر همه در آنجا حضور دارند. در آنجا ابن الحجاج را می بینند که در حال رفت و آمد است. به همدیگر می گویند که این مرد چه گستاخانه در حضور پیشوایان راه می رود؟

حضرت زهرا با شنیدن این جمله ناراحت شد و می فرمایند:

«او را دوست بدارید، هر کس او را دوست نداشته باشد شیعه

ما نیست. از اجتماع امامان نیز صدائی برخاست که هر کسی او را دوست نداشته باشد، مؤمن نیست»

محمد بن قارون می گوید:

هنگامی که از خواب برخاستم، از کردار گذشته خود ناراحت شدم.

دیری گذشت و من خواب را به دست فراموشی سپردم. تا این که به زیارت سبط شهید سلام الله علیها مشرف شدم. در راه جماعتی از شیعیان را دیدم که شعر ابن الحجاج را می سرایند به آنها ملحق شدم و در کمال تعجب دیدم که علی سورائی هم در میان آنهاست.

به او سلام کردم و گفتم:

پیش از این شعر ابن الحجاج را ناروا می شناختی و روگردان بودی! اینک چه شده که به اشعار او گوش می دهی؟

گفت:

خوابی دیده ام که نظرم را عوض کرده است. خواب را برایم تعریف کرد و عین آن رویائی بود که من دیده بودم. من نیز جریان خواب خود را به او گفتم.

این دو فرد صالح پس از آن زبان به ثنا و ستایش ابن الحجاج گشودند و اشعارش را نقل کردند.

*****

الغدیر، ج ۷، ص ۱۰۷.

### احترام به اهل بیت

هنگامی که سلطان مسعود، دیوار و باروی نجف را ساخت. وارد حرم شریف حضرت علی علیه السلام شد. با ادب و احترام، آرامگاه را بوسید. ابو عبدالله بن الحجاج در برابرش ایستاد و قصیده قافیه خود را خواند. چون به ابیاتی رسید که فحش و ناسزا نثار دشمن کرده بود، شریف مرتضی، علم الهدی با خشونت او را از خواندن این گونه اشعار در حرم شریف علوی منع فرمود و او هم ساکت شد. چون شب شد، ابن الحجاج علی علیه السلام را در خواب دید که به او می فرماید:

اندوهگین مباش زیرا که مرتضی علم الهدی را فرستادیم

برای معذرت خواهی بیاید، تا نیامده از خانه خارج مشو.

شریف مرتضی هم در آن شب، رسول اکرم را در خواب می بیند که پیشوایان و امامان در اطراف ایشان نشسته اند در برابر آنان می ایستد و سلام می گوید و از پاسخ آنان، احساس سردی می کند. به عرض می رساند که سرور من! من فرزند و دوستدار شما هستم. این سردی از چیست؟

می فرمایند:

به خاطر این که شاعر ما را دلشکسته و غمین ساختی. بر توست که خود نزد او بروی و معذرت بخواهی و بعد او را برداشته به خدمت مسعود بن بابویه برده و از عنایت و شفقتی که به این شاعر داریم، با خبرش سازی.

سید مرتضی بی درنگ بر می خیزد و به منزل ابو عبدالله رفته و در می کوبد. ابو عبدالله از داخل منزل با صدای بلند می گوید:

همان سرور من که تو را به اینجا فرستاد، به من هم دستور داده از منزل خارج نشوم تا تو بیایی. سید مرتضی داخل می شود و بعد عذرخواهی به خدمت سلطان می روند.

هر دو خوابهای صادقانه خود را برای سلطان بازگو می کنند و سلطان مقدم آنان را گرامی داشته و عطایایی به آنها می بخشد.

*****

الغدیر، ج ۷، ص ۱۶۸.

## غبار کاروان

محمد خلعی یکی از شاعران اهل بیت علیه السلام است که در قرن هشتم می زیست. او مردی فاضل و دانشمند بود. او از پدر و مادر ناصبی به دنیا آمد. مادرش نذر کرد که اگر خدا به او پسری بدهد، آن پسر را برای کشتن زائران امام حسین علیه السلام به راههای منتهی به کربلا بفرستند.

پس چون او به دنیا آمد، و بزرگ شد، مادرش او را برای اداء نذرش فرستاد و چون او

به نواحی مسیب که در نزدیکی کربلا رسید، در کمین آمدن زوار نشست.

پس خواب بر او غلبه کرد و قافله و کاروان زوار گذشت.

پس بر او گرد و غبار زوار رسید.

پس در خواب دید که قیامت بر پا شده و فرمان آمده که او را به آتش اندازند ولی آتش او را به واسطه آن غباری؟ از حرکت زوار امام حسین بر او نشسته بود، نمی سوزانند.

پس از خواب بیدار شد. از کار و نیت خود پشیمان شد و توبه کرد و محبت و ولایت خاندان پاک پیامبر را دل گرفت و به سرودن اشعار در مدح خاندان اهل بیت همت گمارد.

از اشعار اوست:

«... دلت را پاک کن و چشمت را با استعانت از خدا روشن نما و اگر نجات و رستگاری می خواهی پس زیارت کن حسین را. تا آنکه خدا را با روشنی چشم دیدار کنی.»

«هرگاه فرشتگان بدانند قصد زیارت امام حسین را داری، برایت ثواب می نویسد و آتش دوزخ حتما بر تو حرام می شود. زیرا که آتش لمس نمی کند و نمی سوزاند جسمی را که بر او غبار زائر حسین علیه السلام باشد.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۰.

### پرده های حرم

نام واقعی محمد خلعی، ابولحسن جمال الدین بود.

پس از آنکه از جام ولایت اهل بیت نوشید و به سرودن اشعار مذهبی پرداخت، بعدها به لقب خلعی مفتخر شد و حکایت آن بدین شرح است:

روزی داخل حرم مقدس حسینی شد و قصیده شیوایی در مدح آن حضرت سرود و برای آن حضرت خواند. در ضمن خواندن یکی از پرده های درب حرم از طرف آن حضرت بر شانه او افتاد.

پس از آن روز به خلعی یا خلیعی موسوم

شد و به خلیعی تخلص داشت.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۲.

### احسنت به این قصیده

بین محمد خلعی و ابن حماد شاعر، مفاخره ای روی داد. هر کدام خیال می کرد که مدیحه او درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام بهتر از مدیحه دیگری است.

پس هر یک قصیده ای به نظم درآورده و در ضریح علوی انداخته تا این که حضرت فرماید.

پس از مدتی قصیده، خلیعی از ضریح بیرون آمد.

در حالی که بر آن به طلا نوشته شده بود «احسنت و آفرین بر این قصیده» و بعد از مدتی قصیده ابن حماد بیرون آمد در حالی که به آب نقره، این جمله نوشته شده بود. ابن حماد ناراحت شد و خطاب به حضرت گفت:

من دوست قدیمی شما هستم و محمد خلعی به تازگی در زمره دوستان شما وارد شده است. آن شب ابن حماد در خواب دید که امیرالمؤمنین علیه السلام به او می فرماید:

«به راستی که تو از ما هستی، او تازه به ما رسیده و ولایت را پذیرفته است.

پس بر ما لازم است که او را رعایت کنیم.»

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۲.

### اسارت

ابوفراس که یکی از شاعران بزرگ عرب زبان است و اشعار بسیاری در مدح اهل بیت سروده است.

او در جنگ های زیادی شرکت کرد و دوبار در جنگ ها به اسارت رومی ها در آمد. او خود می گوید:

وقتی پس از اسارت به قسطنطنیه رسیدم، پادشاه روم مرا اکرام و احترامی کرد که با هیچ اسیری نکرده بود، رسم رومی ها این بود که اسیران را سر برهنه در میان مردم می گرداندند و می بایست سه بار در برابر شاه سجده کند و شاه گام بر گردن اسیران می نهاد. ولی پادشاه مرا از تمام این رسوم معاف کرد، فورا مرا به خانه ای برده، مستخدمی را به خدمت من گمارد.

هر اسیر مسلمانی را که می خواستم، نزد من می فرستاد و برای من به طور مخصوص فدیه آزادی پرداخت.

وقتی من خود را مشمول این همه تجلیل به لطف خدا دیدم و عافیت و مقام خود را بازیافتم، امتیاز خود را در آزادی بر سایر مسلمین نپذیرفتم و با پادشاه روم برای آزادی دیگران آغاز به فدا دادن کردم.

*****

الغدیر، ج ۶، ص ۳۰۴.

## گلی در شوره زار

کاتب

قسمتی از اشعار او که در مدح خاندان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است:

«ای خاندان رسول، مقام شما چون اختران رخشان بلند است.

شما با افتخارات عالم گیر، بر دشمنان خود فایق آمدید.

برای شما علاوه بر شرف خاندان، بلاغت زبان و عقل و دانش بی کران هست.

شما از لذات دنیا چشم پوشیدید، به همین خاطر به نعیم آخرت فایز شدید.»

*****

الغدیر، ج ۷، ص ۲۳.

## خادم امیرالمؤمنین

ابوالحسن بن وصیف معروف به ناشی از صغیر که از شعرا و ادبای قرن چهارم است می گوید:

روزی که همراه با عده ای در جلسه الراضی بالله بودیم، او رو به من کرد و گفت:

ناشی رافضی تو هستی؟

گفت:

من خادم امیرالمؤمنین و شیعه هستم.

گفت:

از کدام فرقه شیعه هستی؟

گفتم:

شیعه بنی هشام.

گفت:

این گونه پاسخ، حیله ای ناپاک است.

گفتم:

ولی با پاکی نسبت همراه است.

گفت:

آنچه داری بیاور.

من قصیده ای برایش خواندم. دستور داد که هدایای بسیاری را به من بدهند.

و سپس من قصایدی را که در مدح خاندان اهل بیت سروده بودم، خواندم. که از آن جمله است:

«ای فرزندان عباس، امیه با کینه و دشمن خون هایی را از شما ریخته است.

پس هاشمی نیست آنکه امیه را درست بدارد ...»

*****

الغدیر، ج ۷، ص ۶۲.

### کودکی سید حمیری

عباسه، دختر سید حمیری روایت کرده که:

پدرم به من می گفت:

در روزگاری که کودک بودم. می شنیدم که پدر و مادرم امیر مومنان علیه السلام را دشنام می دهند، من از خانه بیرون می

آمدم و گرسنه می ماندم و این گرسنگی را بر بازگشت به جانب آنها ترجیح می دادم و چون علاقه به دور بودن داشتم و از آنها بدم می آمد، شبها را در مساجد به زور می آوردم.

تا گرسنگی ناتوانم می کرد و به خانه می رفتم و خوراکی می خوردم و بیرون می آمدم.

چون کمی بزرگ شدم و به عقل خود رسیدم و شاعری را آغاز کردم، به پدر و مادرم گفتم:

مرا از بدگویی امیرالمؤمنین علیه السلام برکنار دارید. زیرا این کار مرا رنج می دهد و من دوست ندارم که به خاطر مقابله با شما، عاق شوم.

ولی آنها به گمراهی خود ادامه دادند و من از آنها جدا شوم و برای آنها این شعر را سرودم:

«ای محمد!

از شکافنده عمود صبح

بترس و تباهی دین خویش را با سامان بخشیدن به آن از بین ببر.

آیا برادر و جانشین خود را دشنام می دهی؟

و با این کار به رسیدن رستگاری امید می داری؟

هیهات!

مرگ بر تو، و عذاب و عزرائیل بر تو نزدیک باد.»

آنها تهدید به قتلم کردند و من به نزد عقبه بن مسلم آمدم و آگاهش کردم.

گفت:

دیگر به نزد آنان مرو و منزلی برایم فراهم کرد. که به دستور وی همه چیز هایی که به آن نیاز داشتم در آن خانه آماده شده بود و حقوقی را برایم معین کرد که کمک هزینه زندگی ام بود.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۸۳.

## تعبیر خواب سید حمیری

سید حمیری می گوید:

شبی در خواب، پیامبر را در باغی خشک و خاکی که در آن نخلی بلند دیده می شد، دیدم، در کنار آن باغ زمین چون کافور بود. که در آن درختی دیده نمی شد.

پیغمبر فرمود:

می دانی این نخل از کیست؟

گفتم:

نه یا رسول الله فرمود:

از آن امرءالقیس پسر حجر است. آن را بر کن و در این زمین بکار و من چنین کردم.

پس از آن به نزد ابن سیرین آمدم و خواب خود را برای او باز گفتم.

گفت:

آیا شعر می گویی؟

گفتم:

نه گفت:

به زودی شعری چون شعر امرءالقیس خواهی سرود؛ اما اشعار تو درباره خاندانی نیکوکار و پاک آنها است.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۹۳.

**غدیریه محمد حمیری**

روزی تعدادی از شعرای نزد معاویه بودند، معاویه بدره زری در مقابل خود نهاد و گفت:

ای شعرای عرب، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام شعری بگوئید و در این کارتان جز حق سخنی نگوئید. من از نسل صخر بن حرب نیستم. اگر این بدره زر را به آن که شعر حقی درباره علی علیه السلام بگوید، ندهم طرماح به پا خاست و سخنانی سراسر از نکوهش و ناسزا به علی علیه السلام گفت.

معاویه به او گفت:

بنشین. نیت و جایگاه تو را خدا می داند. سپس هشام مرادی به پا خاست و او نیز سخنانی پر از ناسزا گفت. در این هنگام محمد حمیری برخاست و قصیده معروف خود را سرود: ... علی علیه السلام پیشوای ماست که پدر و مادرم فدایش باد. همان ابوالحسن است که از هر ناروا و حرامی منزه و پاک است.

علی علیه السلام پیشوای راستی خداوند به او دانش عطا کرده که حلال را از حرام می شناسد و ... »

معاویه در پایان که شدیدا

تحت تأثیر این شعر قرار گرفته بود گفت:

تو در سخن راستگو بودی. این بدره زر را بگیر.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۳۲۲.

### کمیت شاعر

چون کمیت به شاعری پرداخت، نخستین شعری که گفت در وصف خاندان پیامبر بود و همیشه آن را از دیگران مخفی نگه می داشت روزی به نزد فرزدق بن غالب آمد و گفت:

ای ابا فراس تو شاعر بزرگ این سرزمین هستی و من برادرزاده تو کمیت اسدی هستم. من شعری گفته ام دوست دارم آن را بر تو عرضه کنم، اگر خوب بود، اجازه نشر آن را بدهی و اگر بد است مرا به پنهان داشتنش فرمان دهی و آن شعر این است:

«شادمانم، اما این شادی از شوق سپیدتنان نیست ... از پرندگان فرخنده و شومی که صبح و شام می خوانند نیز نیست ... ولیکن من به صاحبان فضیلت و پارسایی و به بهترین مردم شائقم ... اینان بنی هاشم و خاندان پیغمبرند که خشنودی و خشم آن من به آنان و برای آنان است. در برابر ایشان فروتنم ... من دوستدار آنانم هر چند مورد خشم و سرزنش این و آن باشم.»

فرزدق گفت:

ای برادرزاده من، شعرت را منتشر کن. آری منتشر کن.

که تو شاعر بزرگی این سرزمین هستی و از دیگران گوی سبقت را ربوده ای.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۹۴.

### خوابی شگفت

یکی از مسلمانان راوی و منتشر کننده شعر کمیت بود. او شعر هایی را که در وصف بنی هاشم بوده برای مردم می خواند و نسبت به معانی آن آگاهی کامل داشت. ولی به علل نامعلومی بیست و پنج سال خواندن آن اشعار را ترک کرد و دیگر خواندن و روایت آن اشعار را حلال نمی پنداشت.

پس از چندی آن را از سر گرفت. به وی گفتند:

چرا پس از سالها سکوت و نخواندن شعر کمیت دوباره خواند آن را

جایز شمرده ای؟

گفت:

این به علت خوابی است که دیده ام. خواب دیدم که گویا قیامت بر پا شده است.

گوئی در آنجا منشور و صحیفه ای را به من دادند.

آن را گشودم. در آن این چنین نوشته شده است:

«بسم الله الرحمن الرحیم نام آن دسته از دوستان علی بن ابی طالب علیه السلام که به بهشت می روند. نام کمیت بن زید اسدی نیز جزء اولین اسم ها بود. آری همین خواب مرا بر آن داشت که به خواندن و توضیح معانی والای اشعار او ادامه دهم.»

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۱۱.

### امام المنصور بالله

المنصور بالله یکی از امامان زیدیه در کشور یمن بود که شرافت خانوادگی از دودمان حضرت علی علیه السلام را با بزرگی ذاتی و دانش و هنر خود جمع کرده بود. او شمشیر و قلم و علم و ادب و فرهنگ را یک جا جمع کرده بود. او دارای حافظه عجیبی بود. گویند او صد هزار بیت شعر حفظ داشت.

از او کتابهای بسیاری باقی مانده است. او در شاعری هم مهارت داشته است. قصاید غدیریه او از شهرت خاصی برخوردار می باشد.

بنی عمنا ان یوم الغدیر

یشهد للغارس المعلم

ابونا علی وصی الرسول

و من خصه باللواالاعظم

«ای پسرعموهای ما!

روز غدیر، برای انسان دانا، گواه خوبی است.

پدر ما علی علیه السلام وصی رسول خداست. او کسی است که پیامبر اکرم او را به پرچم بزرگ اختصاص داده است. ما

فرزندان دختر و پسرعم با ایمانش هستیم نه شما ... او مملکت را همانند عروس تحویل شما داد. ولی شما پاداشی که به او دادید این بود که خونش را ریختید ... شما همانند یزید کوردل، فرزندان پاک رسول خدا را کشتید.

او این قصیده را در جواب قصیده

«ابن معتز» سرود و با این قصیده جواب دندان شکنی به او داد.

«ابن معتز» قصیده ای را سروده و آن را برای المنصور بالله فرستاد و او معاوضه کرد که اولش این است.

«پسر عموهای ما برگردید و ما را دوست بدارید. برای ما و شما افتخاراتی است و هر کس که از حق پیروی کند، پشیمان نمی شود.

درست است که شما فرزندان دخترش هستید نه ما اما ما هم پسران عموی مسلمانش هستیم.

*****

الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۹۳.

### ر هایی از زندان

مجدالدین جمیل یکی از شعرای قرن هفتم است. او در زمان «الناصر لدین الله» خزانه دار بود. خلیفه بر او خشم گرفت و به زندانش افکند. بزرگان و رجال رفت، برای او پیش خلیفه شفاعت کردند. ولی شفاعت آنها موثر نیفتاد و در نتیجه بیست سال او را در اطاقی زندانی کردند. شبی در دلش افتاد که شعری در مدح امام علی بن ابی طالب علیه السلام بسراید و این قصیده را سرود:

و من اعطاه یوم غدیر خم

صریح المجد و الشرف القدامی

و من ردت ذکاء له فصلی

اداء ابعدما ثنت اللثاما

«کسی که پیامبر اکرم اکرم در روز غدیر خم، مجد و شرافت آشکار را به او عنایت کرد. کسی که خورشید برایش برگشت. تا نماز را در وقتش بخواند.

در صورتی که تاریکی داشت همه جا را فرا می گرفت ... ای ابوالحسن تو جوانمردی هستی که اگر کسی به تو پناه ببرد پناهش خواهی داد. ای همسر فاطمه!

با اشعارم در بیداری به زیارتت آمدم. تو هم در خواب به دیدنم بیا و به من بشارت بده که پناهم می دهی و از ستم کشیدن نجاتم خواهی داد ...

«ابن جمیل پس از سرودن این

شعر خوابید. در عالم رویا علی علیه السلام را دید که به او فرمود:

هم اکنون آزاد خواهی شد.

او از خواب بیدار شد و با خوشحالی شروع به جمع آوری اثاثش نمود.

حاضران به او گفتند:

چه خبر است؟

در جواب آنها می گفت:

هم اکنون آزاد خواهم شد.

زندانیان او را مسخره می کردند و می گفتند:

بیچاره دیوانه شده است!

از آن طرف «الناصر» نیز المؤمنین علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود:

هم اکنون ابن جمیل را آزاد کن. او با ترس و وحشت از خواب بیدار شد و دوباره خوابید ولی باز هم همان رویا تکرار شد.

مرتبه سوم، فورا کسی را مأمور آزادی ابن جمیل گردد. هنگامی که مأمور وارد اطاقش گردید، دید او آماده بیرون آمدن است. او را پیش «الناصر» برد و ماجرایش را نقل کرد.

خلیفه به او گفت:

شنیدم که پیش از آمدن مأمور، آماده بیرون آمدن بودی؟

در جواب گفت:

آری خلیفه گفت:

چرا؟

گفت:

آن کس که پیش از تو آمده بود، قبلا پیش من نیز آمده بود.

خلیفه گفت:

چطور شد و او گفت:

من قصیده ای را در مدح آن حضرت گفتم.

سپس قصیده را برای خلیفه خواند.

*****

الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۹۹.

## اجابت دعا

هنگامی که دشمنان خاندان پیامبر خواستند کمیت را دستگیر و به قتل برسانند، حضرت امام باقر علیه السلام درباره او دعا کرد. کمیت که متواری بود در دل شبی تاریک، بیمناک از خانه بیرون آمد و حال آنکه در هر رهگذری گروهی نشسته بودند تا او چون به در آید، پنهانی دستگیرش سازند.

کمیت به بیابانی رسید و خواست راهی پیش گیرد. شیری آمد و او را از رفتن از آن راه باز داشت.

او از سوی دیگری راه افتاد، و شیر باز هم مانع شد. گویی

اشاره می کرد که از پس وی به راه افتد تا آن که امان یافت و از دست دشمنان خلاص شد.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۳۸.

### راهنما

کمیت روزگاری را به تواری گذراند تا آن که یقین کرد که کمتر در پی او هستند. شبی با گروهی از بنی اسد، با ترس و بیم از شهر بیرون آمد و راه قطقطانه را در پیش گرفت.

بعد از نماز صبح دیدند که گویی شخصی از دور به سوی آنان می آید و بعد از مدتی معلوم شد که گرگی به سوی آنان می آید. گرگ آمد و در گوشه ای خوابید. دست شتر کشته ای را جلوش انداختند.

آن را به دندان کشید. جام آبی به سویش بردند. نوشید و چون به حرکت در آمدند. گرگ غریدن گرفت.

کمیت گفت:

او را چه می شود؟ گویی به ما نشان می دهد که راه درست را نمی رویم.

راه خود را عوض کردند، گرگ آرام گرفت. آن راه را ادامه دادند تا به شام رسیدند و کمیت در بنی اسد و بنی تمیم پنهان شد.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۳۸.

### شهادت کمیت اسدی

هنگامی که خالد قسری از حکومت عراق معزول شد و یوسف بن عمرو به حکومت رسید. کمیت بر او وارد شد و برای او پس از کشتن زید بن علی مدیحه ای را که گفته بودند، خواند، «آشکارا به میان مردم آمدی و چون کسی نبودی که کاخش دری بزرگ و قفل زده دارد. خالد که با دهان باز آب می خواست کشندگان او فریاد می کشیدند، همانند تو نخواهند بود»

در این حال هشت تن از سپاهیان که بالای سر یوسف بن عمر ایستاده بودند به نفع خالد به تعقیب افتادند و سر شمشیرهای خود را بر شکم کمیت نهادند و فرو بردند و گفتند:

برای امیر پیش از آن که اجازه بگیری شعر می خوانی و خون پیوسته از او

می ریخت تا سرانجام درگذشت.

مستهل فرزند او می گوید:

من در هنگام مرگ پدر بر بالینش بودم. او در لحظات مرگ بیهوش شد.

و چون به هوش آمد. سه بار گفت:

«بار خدایا خاندان محمد» و سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۵۱.

### سید حمیری

فضیل رسان می گوید:

روزی به خدمت جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم. تا شهادت عمویش زید را به ایشان تسلیت بگویم.

پس از آن گفتم:

اجازه می دهید که شعری از سید حمیری را برایتان بخوانم؟

فرمودند:

بخوان!و من قصیده ای از سید که در وصف خاندان پیامبر بود و ذکر مصیبتی از شهادت اهل بیت، خواندم پس از پشت پرده ها بانگ شیون شنیدم و اما فرمود:

خدا شاعر این شعر را رحمت کند.

گفتم:

قربانت گردم. من دیدم که او شراب می نوشید. فرمود:

خدایش رحمت کند زیرا برای خداوند مانعی ندارد که او را به آل علی علیه السلام ببخشد. به راستی که گاهی از دوستدار علی علیه السلام نمی لغزد مگر آن که قدم دیگرش ثابت می ماند.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۶۳.

## خواب امام رضا

سهل بن ذبیان روایت می کند که:

روزی شرفیاب محضر امام رضا علیه السلام شدم. ایشان به من فرمود:

آفرین به تو ای پسر ذبیان!

هم اکنون فرستاده ما می خواست به نزدت آید و تو را محضر ما آورد. ای فرزند ذبیان دیشب خواب دیدم که گویی نردبانی برای من گذشته اند که صد پله دارد و من تا آخرین پله آن بالا رفتم.

گفتم:

سرورم شما را به درازی عمر تهنیت می گویم، چه بسا که صد سال زندگی کنی. امام فرمود:

هر چه خدا بخواهد شدنی است. سپس فرمود:

چون به آخرین پله رسیدم، دیدم که گوئی بر گنبدی خضراء در آمدم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نشسته دیدم. در جانب راست و چپ ایشان دو جوان زیبا را دیدم که صورتشان می درخشید. زن و مردی آراسته خلقت را نیز دیدم که در خدمتش نشسته بودند. مردی نیز پیش روی پیغمبر ایستاده بود و چنین

می خواند:

«لام عمر و باللوی مربع ...»

چون پیامبر مرا دید، فرمود:

آفرین به تو فرزندم ای علی بن موسی الرضا، بر پدرت علی علیه السلام سلام کن بر مادرت فاطمه سلام الله علیها سلام کن. به آنها سلام کردم. سپس فرمود:

بر پدرانت حسن و حسین نیز سلام کن و من سلام کردم و سپس فرمود:

بر شاعر و ستایشگر ما در سرای دنیا، سید اسماعیل حمیری نیز درود فرست، به او نیز سلام کردم.

پیامبر به سید حمیری اشاره کرد که خواندن اشعارش را ادامه بدهد، چون به این بیت رسید که:

«و وجهه کاشمس تطلع ...»

پیامبر و همه کسانی که با ایشان بودند گریستند و چون به این بیت رسید که:

قالوا له لو شئت اعلمتنا الی من الغاید و المفزع

پیامبر دستها را بلند کرد و گفت:

خداوندا، تو بر من و بر آنها گواهی که من آنان را گواهی دادم که سرانجام رهبری و فریادرس واقعی علی بن ابی طالب است و به علی علیه السلام که پیش رویش بود اشاره کرد.

و سپس به من فرمودند:

که این قصیده را حفظ کن و شیعیان ما را نیز به حفظ آن فرمان ده و به آنها اعلام کن که هر کس این قصیده را از حفظ کند و همواره بخواند، من در پیشگاه خداوند تعالی، بهشت را برای او ضمانت می کنم.

امام رضا علیه السلام فرمود:

پیغمبر پیوسته این قصیده را بر من تکرار فرمود تا آن را از حفظ کردم.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۶۶.

## هدیه ای به راوی حدیث

روزی سید حمیری پس از این که از پیش یکی از بزرگان کوفه بر می گشت و او اسب و خلعت زیبائی را به سید هدیه کرده بود، رو به مردم کوفه کرد

و گفت:

ای مردم!

هر کس اگر فضیلتی از علی بن ابی طالب علیه السلام برای من بگوید که درباره آن شعری نگفته باشم، این اسب و خلعت را که در تن دارم به او می بخشم. هر کس حدیثی می خواند و سید نیز اشعاری را که در آن رابطه سروده بود، می خواند. تا این که مردی حدیثی را این گونه بازگو کرد:

«روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام خواست سوار اسب شود، لباسش را پوشید و یکی از کفش ها را نیز به پا کرد و چون خواست دیگری را بپوشد ناگهان عقابی از آسمان فرود آمد و کفش را گرفته و بالا برد و سپس انداخت. ماری سیاه از کفش بیرون آمد و گریخت و به سوراخی خزید.

آنگاه علی علیه السلام کفش را پوشید »

سید که در این رابطه شعری نسروده بود، اندکی اندیشید و سپس چنین سرود:

«هان ای قوم!

چقدر شگفت انگیز است، داستان کفش علی علیه السلام.

دشمنی از دشمنان جنگی و نادان که سخت از قصد ثواب به دور بود، رو به کفش علی علیه السلام آورد و در آن خزید، تا پای علی علیه السلام به دندان بگزد ... «سید پس از خواندن این اشعار، اسب و خلعت و هر چه که داشت به آن مرد بخشید.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۹۴.

## وفات سید حمیری

در هنگام مرگ، سید به غلامش گفت:

هنگامی که من فوت کردم به انجمن بصریان می روی و آنان را از مرگ من آگاه می کنی سپس به کوفیان اطلاع می دهی و این شعر من را برای آنان بخوان:

«ای مردم کوفه!

من به شما مهر می ورزم. برای آن که شما او و حتی مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را دوست می دارید ...

علی علیه السلام است پیشوایی که امید ر هایی از آتش سوزانی که بر دشمنان شعله ور است به اوست ...»

مرا در پارچه ای سفید و بی درنگ و کم بها کفن کنید و ناصبیان نیز جنازه مرا تشییع نکنند.

زیرا اینها بدترین از میان زنان و مردمانند. امید است خداوند مرا به رحمت خود ستایش و از دوزخ نجات دهد.

هنگامی که کوفیان به بالین سید حاضر شدند سید به سختی افسوس می خورد و آه می کشید و چهره اش چون قیر سیاه شده بود، و سخن نمی گفت:

تا آنگاه که به هوش آمد.

با دیدن چهره سیاه او «شیعیان اندوهناک و ناصبیانی که حاضر بودند، خوشحال شدند، سید چشمانش را گشود و به جانب قبله سمت نجف اشرف نگاه کرد و گفت:

«ای امیرالمؤمنان!

آیا با دوست خود چنین می کنی؟»

و این جمله را سه بار تکرار کرد. در آن زمان ناگهان رگه ای سفید در پیشانی اش نمودار شد و پیوسته گسترده می شد و چهره اش را فرا می گرفت. تا آن که صورتش چون ماه تمام شد و درگذشت.

آخرین شعر سید در حالی که می خندید چنین است:

«آنان که می پندارند، علی علیه السلام دوستانش را از هلاکت نمی رهاند! دروغگویند، به خدا قسم که من به بهشت عدن در آمدم و خدا از گناهانم درگذشت. اینک، دوستان علی علیه السلام را بشارت دهید، و تا دم مرگ او را دوست بدارید، پس از وی نیز به فرزندانش یکی پس از دیگری مهر بورزید.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۱۳۵.

## داستان هایی از دوستان اهل بیت

### شهادت محمد بن ابی بکر

معاویه در سال ۳۸، عمرو بن عاص را همراه با چهار هزار سپاه به مصر فرستاد و معاویه بن حدیج و ابوالاعور سلمی هم او را همراهی می کردند و عمرو زندگی خود

را صرف این کار کرد. در مصر محمد بن ابی بکر از طرف علی علیه السلام حکومت می کرد و مرکز حکومتش در محلی به نام «مسناه» بود. جنگی بین اینها در گرفت که در این جنگ کنانه بن بشر در آن کشته شد. محمد بن ابی بکر به خاطر اینک یارانش او را تنها گذاشتند، فرار کرد و در نزد مردی به نام «جبله بن مسروق» مخفی شد.

پس از آن مخفیگاه او را پیدا کردند و معاویه بن حدیج و یارانش او را محاصره کردند و آنگاه محمد بن ابی بکر بیرون آمده و با آنان جنگید تا کشته شد.

معاویه بن حدیج و عمرو بن عاص او را در پوستین خری داخل کرده آتش زدند.

این فاجعه در ناحیه ای از مصر به نام «کوم شریک» اتفاق افتاد. این جنایت در حالی صورت گرفت که هنوز محمد بن ابی بکر رمقی از حیات در بدن داشت.

*****

الغدیر، ج ۲۱، ص ۱۱۰.

### شرکت در غذا خوردن

ابن کثیر در جلد هشتم تاریخش ص ۹۹ چنین می گوید:

قیس بن سعد ظرف غذای بزرگی داشت که همیشه همراه او بود و هر وقت می خواست غذا بخورد، منادیانش فریاد می زدند، ای مردم شهر بیائید و در خوردن گوشت و تردید با قیس بن سعد شرکت نمائید. پدر و جدش نیز قبلا همین اخلاق را داشتند و به بخشش و عطا معروف بودند.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۱۵۲.

### شهید روز احد

عبدالله انصاری که اولین شهید روز احد بود را با جنازه دیگری در قبر گذاشتند. بعدها خانواده او از این کار ناخشنود شدند.

جابر بن عبدالله پسر عبدالله انصاری می گوید:

دلم راضی نمی شد که پدرم با کس دیگری در یک قبر باشد. بالاخره قبر دیگری آماده کرده و جنازه پدرم را به آنجا منتقل کردم. با دیدن جنازه پدر بسیار تعجب کردم.

به راستی که او از شهدای سعادتمند بود. زیرا جنازه پدرم بعد از گذشت ۶ ماه هنوز تازه بود و آثاری از پوسیدگی در آن

مشاهده نمی شد.

*****

الغدیر، ج ۹ ص ۱۴۱.

## یار وفادار

عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری از یاران خاص امیرالمؤمنین بود. او در جنگ جمل پرچمدار آن حضرت بود.

او از خود شجاعت بسیار نشان داد. بعدها حجاج بن یوسف ثقفی آنقدر او را تازیانه زد که شانه هایش سیاه گشت و در عین حال ناسزا به علی نگفت و از او تبری نجست. یاران رسول خدا و صحابه خاص آن حضرت گرد او جمع می شدند و او برایشان حدیث می گفت و همگی ساکت نشسته و گوش فرا می دادند.

عبدالله بن حارث گوید:

گمان نمی کنم زنها بتوانند فرزند همچون او بزایند.

وی در سال ۸۱ هجری دیده از جهان فرو بست.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۷۰.

## نماز واقعی

قیس بن سعد در مرتبه خوف از خداوند و فرط بندگی و اطاعت او نسبت به ذات پروردگار کارش به جایی رسید که در نماز هنگامی که برای سجده خم شد، ناگاه مار بزرگی در سجده گاهش نمایان شد و او بدون این که به این خطر توجهی و یا از آن مار اندیشه ای به خاطر راه دهد، همچنان سر خود را بر آن مار فرود آورد و در پهلوی آن به سجده پرداخت. در این موقع مار دور گردنش پیچید و او از نماز خود کوتاهی ننمود و از آن چیزی نکاست. تا که از نماز فارغ شد و ما را به دست خود از گردن جدا و به طرفی افکند.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۶۰.

## ارث پدر

هنگامی که پدر قیس سعد بن عباده از دنیا رفت، همسرش آبستن بود و معلوم نبود، فرزندی که در رحم دارد پسر است یا دختر. سعد هم قبلا وقتی که می خواست از مدینه خارج شود اموال خود را بین فرزندان تقسیم کرده بود و برای بچه ای که به دنیا نیامده بود سهمی منظور نکرده بود.

ابوبکر و عمر به قیس گفتند:

حال که این کودک به دنیا آمده و مالی برای او باقی نمانده، تقسیمی را که پدرت نموده، به هم بزن و طرز دیگری تقسیم کن. قیس گفت:

من سهم خودم را به این نوزاد می دهم و تقسیم پدرم را به هم نمی زنم و بر خلاف او عملی انجام نمی دهم.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۵۱.

## ایمان ابوطالب

شیخ صدوق می گوید:

عبدالعظیم حسنی در بستر بیماری افتاده بود و سؤالی او را همیشه مشغول می کرد و آن سؤال در رابطه با ایمان ابوطالب بود. بنابراین نامه ای به امام رضا علیه السلام نوشت و در آن این سؤال را مطرح کرد و گفت:

ای فرزند رسول خدا درباره این گزارش مرا آگاه کن که ابوطالب در آبگینه ای از آتش است که بر اثر آن مغزش می جوشد؟

امام رضا علیه السلام پس از رؤیت نامه در جواب نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان، پس از دیگر سخنان، اگر تو در ایمان ابوطالب چون و چرا داشته باشی، بازگشت گاهت، به سوی آتش است. والسلام علیکم.

جناب عبدالعظیم پس از خواندن نامه، آرام گرفت و در ری درگذشت و آرامگاهش، زیارتگاه مردم است.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۳۵۸.

## شهدای احد

روزی معاویه تصمیم گرفت که چشمه ای را در احد جاری سازد. به او گفتند:

این کار مقدور نیست مگر آن که آن را بر بروی قبور شهداء احد جاری سازیم. او در جواب نوشت:

قبرها را نبش کنید. منادیان در شهر فریاد می زدند که هر کس کشته ای دارد، جنازه اش را به جای دیگری منتقل کند.

جابر می گوید:

هنگام نبش قبر ناگهان کلنگ به گوشه پای حمزه علیه السلام اصابت کرد و خون از آن جاری گردید.

آری پس از چهل سال که از کشته شدن آنان در جنگ احد می گذشت، اکثر جنازه ها سالم و تازه بودند و مردم آنها را به مکان دیگری برده و دفن می کردند.

*****

الغدیر، ج ۹ ص ۱۴۳.

## دوستی علی

ابن عباس از قول حضرت علی علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود:

روزی مردی به من رسید و گفت:

ای علی من تو را به خاطر خدا دوست دارم. من به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و گفتم:

یا رسول الله!

مردی این چنین جمله ای را به من گفت.

حضرت فرمود:

یا علی شاید تو برای او کار خوبی انجام داده ای.

و او این گونه خواسته که از تو قدردانی کند.

گفتم یا رسول الله من هیچ خدمتی به او نکرده ام.

پیامبر فرمود:

سپاس خدای را که دلهای مومنین را شیفته محبت و دوستی تو نمود.

در این هنگام این آیه نازل شد:

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا

«آنان که ایمان آوردند و کرداری شایسته انجام دادند، به زودی پروردگار بر ایشان دوستی و محبت قرار خواهند داد»

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۹۴.

## خضوع در زیارت

ابوالفضل جوهری که از حکمای اندلسی بود و در معارف دینی و سرودن اشعار، مهارت والای داشت، هنگامی که به عنوان زیارت وارد مدینه می شد و به خانه های آن نزدیک می گردید، از مرکب خود پیاده شد و با گریه این گونه می خواند:

«هنگامی که دیدیم نشانه کسی را که وانگذاشت برای دل و عقلی برای شناسایی ظواهر، از مرکب ها به خاطر احترام به او پایین می آئیم. به خاطر کسی که پراکندگی ما به وسیله او به اتحاد گرائید».

قاضی عیاض در قصیده نبویه ای که دارد این اشعار را تضمین کرده است و می گوید:

«و گوارا باد تو را به جوانب خیمه ها، از لحاظ اظهار عشق و شوق که گاهی آن را می بوسیم و گاهی از روی محبت به آن دست می کشیم و اظهار سرور می کنیم. در حالی که

دلها به محبتش پرپر می زند و جگرهای آتش گرفته به وسیله آن سیراب می گردد».

بر این اساس مستحب است که هنگامی که به مدینه نزدیک شدید و آثار و علاماتش را مشاهده کردید، از مرکب های خود پائین آمده و خضوع و خشوع به مدینه گام نهید.

*****

الغدیر، ج ۹ ص ۲۲۵.

## سفارش به زیارت

زیارت قبر شریف پیامبر از مهمترین مستحباتی بود که اکثر مسلمانان عمل به آن را ترک نمی کردند.

عمر بن عبدالعزیز که به خاندان اهل بیت محبت و علاقه بسیاری داشت به زیارت قبر پیامبر اهتمام فراوانی داشت.

هر گاه که نمی توانست خود به زیارت برود، به کسانی که به حج می رفتند، سفارش می کرد که سلام او را به پیامبر برسانند. از جمله این افراد «یزید بن ابی سعید» می باشد.

او می گوید:

قبل از سفر برای حج پیش عمر بن عبدالعزیز رفتم. هنگامی که با او خداحافظی می کردم، به من گفت:

درخواستی از تو دارم و آن اینکه هنگامی که پیش قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتی، از طرف من به آن حضرت سلام برسان.

و من نیز هنگامی که وارد مسجد مدینه شدم، این سخن یادم آمد و آن را عملی کردم.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۲۲۰.

## ملک صالح

ملک صالح در میان جماعتی از بینوایان به زیارت مشهد امام علی بن ابی طالب علیه السلام رفت.

در آن هنگام تولیت با سرور سادات، ابن معصوم بود. در خواب به خدمت امام رسید، امام به او فرمود:

«در این شب حاضر، چهل تن از بینوایان به زیارت آمده اند. در میان آنان مردی است که طلایع بن رزیک نام دارد، او از دوستان ماست. به او بگو که برو که تو را والی مصر کرده ایم.»

صبح آن شب، ابن معصوم، طلایع را پیدا کرد و ماجرای رویای خود را بازگو کرد.

او روانه مصـر شـد. در آن هنگـام خلیفه فاطمی به دست وزیرش به قتل رسـیده بود. طلایع مردم را به گرد خود جمع کرد و به عزم انتقام عازم قاهره شد.

چون به

قاهره نزدیک شد، وزیر فرار کرد و طلایع با خاطر جمع و صلح و صفا وارد شهر شد. وزارت بر تن او افکنده شد و با لقب ملک صالح، نصیرالدین و فارس مسلمین، مفتخر شد.

*****

الغدیر، ج ۸، ص ۱۸۲.

## فرزندان رسول الله

روزی حجاج به دنبال یحیی پسر یعمد فرستاد و به او گفت:

به من گزارش داده اند که تو می پنداری که حسن علیه السلام و حسین علیه السلام از فرزندان پیامبر خدا هستند.

آیا تو این مطلب را در قرآن مجید خوانده ای و یا این که از خودت می گویی. من که قرآن را از اول تا انتها خوانده ام، چیزی در این رابطه ندیده ام.

یحیی گفت:

ای حجاج من این مطلب را با دلایل قرآنی می گویم.

حجاج که تعجب کرده بود، گفت:

دلایل قرآنی خود را بازگو کن. یحیی گفت:

مگر در سوره انعام نمی خوانی که:

«و از فرزندان داود و سلیمان و ... و یحیی و عیسی است؟»

حجاج پاسخ داد:

آری. یحیی گفت:

مگر عیسی بی آن که پدری داشته باشد از فرزندان حضرت ابراهیم نیست؟ حجاج گفت:

آری.

به درستی که حسن علیه السلام و حسین علیه السلام از فرزندان پیامبر اکرم هستند و من تا کنون در گمراهی بودم و بدین وسیله به بسیاری از اطرافیان حجاج ثابت شد که ائمه معصومین از خاندان رسول الله هستند و در ضمن دخترزادگان انسان نیز از ارث وقف، سهم دارند.

*****

الغدیر، ج ۱۳، ص ۲۵۴.

### خانه توبه

صاحب بن عباد یکی از بزرگترین علماء و فقهای ادب دوست قرن چهارم است. او به علم حدیث اهمیت زیادی نشان می داد و می گفت:

«هر که حدیث ننویسد، شیرینی اسلام را احساس نخواهد کرد.»

او هنگامی که تصمیم به نوشتن و ثبت احادیث گرفت، در منصب وزارت بود. او روزی خطاب به یارانش گفت:

من آنچه از کودکی تا کنون مصرف خرج و انفاق خود کرده ام. همه از مال پدر و جدم بوده است. با وجود این نمی گویم که از حق کشی معصوم بوده ام، اینک من خدا و

سپس شما را گواه می گیرم که از هر گناهی باز گشته و به مغفرت و عنایت الهی پناه می برم.

آنگاه برای خود خانه ای انتخاب و نام آن را خانه توبه نهاد و یک هفته در آن اعتکاف جست و بعد از آن که امضای فقها را به راستی و درستی توبه خود جمع آوری نمود، بر مسند املاء نشست و جمع کثیری در محضر او گرد آمد تا آنجا که یک بلندگو کافی نبود. بلکه شش نفر دیگر صدا به صدا سخن او را به اطراف مجلس می رساندند و حتی بزرگانی مانند قاضی عبدالجبار، حدیث او را یادداشت کرده اند.

*****

الغدیر، ج ۷، ص ۸۵.

## دیدار با نماینده امام

محمد بن علاء همدانی می گوید:

من به همراه جریح بغدادی به قصد دیدار و ملاقات با احمد بن اسحاق قمی، نماینده امام حسن عسگری علیه السلام عازم قم شدیم.

پس از رسیدن به قم، منزل او را پیدا کرده و درب خانه را کوبیدیم.

دخترکی عراقی در را گشود. از او درباره احمد بن اسحاق و قصد ملاقات او سؤال نمودیم. دخترک عراقی گفت:

آن جناب به مراسم عید مشغول است. زیرا امروز روز عید است. ما پس از این جریان با خود گفتیم سبحان الله و عیدهای شیعه چهار تا است:

اضحی – فطر – غدیر – جمعه

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۲۰۳.

## ردالشمس

روزی ابامنصور عبادی واعظ، در مدرسه ای در بغداد، داستان و حدیث ردالشمس حضرت علی علیه السلام را برای شاگردانش توضیح می داد.

سپس شروع به گفتن فضایل اهل بیت کرد، در این هنگام ابری پدید آمد و چهره خورشید در نقاب آن فرو رفت. تا جائی که مردم گمان کردند که خورشید غروب کرده است.

ابومنصور بر منبر ایستاد و رو به خورشید کرد و سرود:

ای خورشید تا مدحم را در رابطه آل مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندش به آخر نرسانم، غروب مکن. مگر فراموش کردی که روزی به این منظور توقف کردی؟

اگر ایستادنت به امر مولی علیه السلام بوده است، باید امروز هم به فرمان دوستان او بایستی. گویند در این هنگام، ابرها کنار رفتند و خورشید ظاهر شد.

*****

الغدیر، ج ۵، ص ۲۲۶.

## فتوای یک یهودی زاده

روزی ابوذر در مجلس عثمان حاضر بود او گفت:

آیا شما بر آن هستید که هر کس زکات دارایی اش را داد باز هم حقی برای دیگران در مال او هست؟

کعب گفت:

نه ای امیر مؤمنان!

ابوذر به سینه کعب کوبید و به او گفت:

ای یهودی زاده!

دروغ گفتی و سپس این آیه را خواند:

«نیکی آن نیست که روی خویش را به سوی خاور و باختر بگردانید بلکه نیک آن کسی است که به خدا بگروید و به روز قیامت و به فرشتگان خدا و کتاب خدا و به پیامبران ایمان آوردید و در راه دوستی او مال او ببخشید ... نماز را بر پا دارید و زکات بدهید»

عثمان در این هنگام گفت:

آیا اشکالی دارد که چیزی از دارایی مسلمانان بستانیم و آن را به هزینه کارهامان برسانیم و به شما ببخشیم؟

کعب گفت:

عیبی ندارد. ابوذر عصا

را بلند کرد و به سینه کعب کوبید.

و گفت ای یهودی زاده!

چه چیزی تو را این قدر گستاخ کرده که درباره دین ما فتوی می دهی؟

عثمان که به شدت عصبانی شده بود به ابوذر گفت:

تو چه بسیار مرا می آزاری. روی خویش را از من پنهان دار که مرا آزردی.

پس ابوذر به سوی شام بیرون شد.

*****

الغدیر، ج ۱۶، ص ۱۷۹.

### تشرف به اسلام

سید مرتضی از عائدی املاک فراوانش، حقوق و مزایایی برای شاگردان خود مقرر فرموده بود.

تا نیازی به کسب و کار نداشته و فارغ البال مشغول درس و بحث و مطالعه باشند. از جمله شیخ الطایفه ابوجعفر طوسی هر ماهه ۱۲ دینار طلا دریافت می کرد.

ضمنا یکی از دهات خود را وقف کرده بود تا عایدی آن به مصرف کاغذ دانشمندان برسد.

گویند در یکی از سالها، قحطی شدیدی رخ داد. یک نفر یهودی به منظور تحصیل قوت و از سر جوع فکری اندیشید و به مجلس شریف مرتضی آمده و اجازه گرفت که قسمتی از علم نجوم را از محضر او استفاده کند.

شریف مرتضی درخواست او را اجابت کرد و دستور داد، برای امرار معاش او روزانه وجهی مقرر کردند.

مرد یهودی مدتی از درس شریف مرتضی استفاده کرد و پس از چند ماه به دست شریف مرتضی به دین اسلام مشرف گشت.

*****

الغدیر، ج ۸، ص ۸۱.

### نور و حکمت

روزی مردی از اهالی شام به سراغ ابن عباس آمد و گفت:

همانا قبیله من خرج سفر برای من گرد آوردند و من فرستاده آنهایم. آنها مرا به عنوان امین انتخاب کرده و مأموریت داده اند که به نزد تو بیایم و از تو بخواهم که مشکل ما را حل نمایی. افراد قبیله من در رابطه با محبت علی علیه السلام در معرض هلاکت هستند. تو آنها را از این تنگی و مشکل برهان. تا خداوند تو را از مشکلات برهاند.

ابن عباس به او گفت:

ای برادر شامی همانا علی علیه السلام در این امت از حیث فضیلت و علم همانند آن عبد الصالح است که موسی علیه السلام با او ملاقات نمود. سپس حدیث ام سلمه

را ذکر نموده که متضمن فضایل بسیاری است برای علی علیه السلام آن مرد شامی به ابن عباس گفت:

سینه مرا از نور و حکمت پر نمودی و مرا از تشنگی و مشقت رهاندی، خدای تو را از تشنگی و مشکلات برهاند.

گواهی می دهم علی علیه السلام مولای من و مولای هر مرد و زن مومنی است.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۳۷۱.

## قرض الحسنه

قیس، جنسی را به مبلغ نود هزار به معاویه فروخت و آنگاه منادیان او در شهر مدینه فریاد برآوردند، که هر کس قرض می خواهد به خانه سعد بیاید. چهل یا پنجاه هزار را وام داد و بقیه را به عنوان صله و جایزه بخشید و از وام گیرندگان سند گرفت. بعد از چندی در بستر بیماری افتاد.

ولی افراد کمی به عیادت او رفتند. روی به همسر خود ننموده و گفت:

به نظر تو علت این که مردم کمتر به عیادت من آمدند چیست.

همسرش پاسخ داد:

بخاطر این که همگی از تو قرض دارند و تو طلبکار هستی.

پس از آن صحبت، قیس، تمام اسناد را به صاحبانش رد کرد و قرض همگی را بخشید و همگی را حلال کرد.

*****

الغدیر، ج ۳ و ۱۵۰.

## سخاوت قیس

جابر گوید:

با گروهی تحت فرماندهی قیس به مأموریتی اعزام شدیم.

قیس از مال خود نه شتر برای ما کشت و همه ما را مهمان خودش کرد.

هنگامی که به خدمت رسول خدا مشرف شدیم، دوستان ما جریان را به آن حضرت گفتند، رسول خدا فرمود:

سخاوت و کرم، اخلاق و سرشت این خاندان است.

در سفر دیگری که از عراق به مدینه می آمد هر روز برای یک شتر برای غذای همراهیان خود می کشت و همگی را غذا می داد تا وقتی که وارد مدینه شد.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۵۰.

## عنایت حق

شبی شیخ مفید، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید که در مسجد کرخ بغداد بر او وارد شد و دو کودکش حسن علیه السلام و حسین علیه السلام همراه او بودند.

حضرت فاطمه سلام الله علیها هر دو کودک را به او سپرد و فرمود:

ای شیخ به آنها فقه بیاموز. شیخ مفید از خواب بیدار شد و از این خواب عجیب به شدت حیرت کرده بود.

فردا، فاطمه دختر «الناصر» در حالی که کنیزان دور او را گرفته بودند و دو کودکش علی مرتضی و محمد رضی پیشانیش او بودند، وارد مسجد شد.

شیخ مفید برخاست و بر آن خاتون سلام گفت و او فرمودند:

ای شیخ!

این دو فرزند من هستند.

آنها را خدمت تو آورده ام که به آنان فقه بیاموزی. شیخ مفید به گریه افتاد و داستان خواب خود را برای آن خاتون تعریف کرد و سپس به تعلیم و تربیت آن دو پرداخته و خداوند با لطف و عنایت، ابواب علم و دانش را بر آن دو گشاده است، تا آنجا که

شهرت و آوازه آنان در آفاق گیتی پیچید و شهرتی که تا جهان پایدار است برقرار است.

*****

الغدیر، ج ۷، ص ۲۹۴.

### بخشندگی شریف رضی

شریف رضی روزی از زنی چند مجموعه یادداشت را به ۵ درهم خرید. بعد از خرید متوجه شد که در میان نسخه ها یک جزوه به خط ابن مقله وجود دارد که از ارزش زیادی برخورداری بود.

او دوباره برگشت و به زن گفت:

ای زن در میان این مجموعه یادداشت ها که از تو خریدم، جزوه ای با خط ابن مقله را یافتم. اگر مایلی اینک جزوه را بگیر و اگر بهای آن را طالبی، اینک ۵ درهم دیگر از آن تو است. آن زن پنج درهم را گرفت و شریف رضی را دعا کرد و رفت.

*****

الغدیر، ج ۷، ص ۳۱۹.

### مجازات لعن کننده

جنید بن عبدالرحمن گوید:

از حوران به دمشق برای دریافت عطایم آمده بودم، نماز جمعه را خوانده از باب الدرج بیرون می شدم که پیرمردی را دیدم که برای مردم صحبت می کرد، همگان تحت تأثیر سخنانش می گریستند، وقتی سخنانش به پایان رسید، گفت:

بیایید مجلس را به لعن ابوتراب پایان دهیم، آنگاه همه به لعن ابوتراب پرداختند.

من از بغل دستی ام پرسیدم که ابوتراب کیست؟

او گفت:

او علی بن ابی طالب ابن عم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شوهر دخترش می باشد. او اولین مردی است که به اسلام ایمان آورد و او پدر حسن و حسین (علیهماالسلام) می باشد.

پس از شنیدن این سخنان بلند شدم و به سوی پیرمرد رفتم، سیلی محکمی به او زده و سرش را به دیوار کوفتم، فریادش بلند شد. خدام مسجد جمع شدند و عبایم را به گردنم افکنده و مرا کشان کشان به نزد هشام بن عبدالملک بردند. پیرمرد فریاد می

زد:

یا امیرالمؤمنین!

داستان گوی تو و قصه پرداز پدران و اجدادت را ببین که

چه بر روزش آورده اند؟

هشام جریان را از من پرسید و من جریان را مو به مو شرح دادم و گفتم:

به خدا سوگند!

اگر در آنچه گفتم، می دانستم پشت گرمی اش به قرابت با شماست و به اتکاء شما چنین لعنی را مرتکب شده، من غیر از عملی که با او کردم کار دیگری انجام نمی دادم.

آیا من چگونه می توانم برای داماد پیغمبر خدا و همسر دخترش خشم نگیرم؟

هشام گفت:

آن پیرمرد اشتباه بزرگی کرده است و مستحق این مجازات بوده است.

*****

الغدیر، ج ۶، ص ۴۸.

### بانوی مسلمان

بانوی مسلمانی به نام غانمه در مکه زندگی می کرد. او شنید که معاویه و عمرو بن عاص به بنی هاشم دشنام می دهند.

گفت:

ای گروه قریش!

به خدا معاویه امیرالمؤمنین نیست. او دشمن خدا و رسولش است.

نزد او خواهم رفت و او را شرمنده و خوار خواهم ساخت. نماینده معاویه این جریان را به معاویه نوشت. همین که معاویه مطلع شد که غانمه به او نزدیک شده، امر کرد محلی را به عنوان مهمانخانه پاکیزه و مفروش نمودند، یزید به همراه جمعی به استقبال او رفتند. غانمه یزید را نمی شناخت. لذا سؤال کرد تو کیستی؟ خداوند تو را حفظ کند.

گفت:

من یزید پسر معاویه هستم. خدا تو را باقی نگذارد ای ناقص! تو در خور پذیرایی از مهمان نیستی. رنگ یزید از این اهانت دگرگون شد.

روز بعد معاویه به نزد غانمه رفت و به او سلام کرد.

غانمه گفت:

سلام بر اهل ایمان و خواری و هلاکت به ناسپاسان. سپس گفت:

کدامیک از شما عمرو بن عاص است؟

عمرو گفت:

من هستم.

غانمه گفت:

این تویی که قریش و بنی هاشم را دشنام می دهی و حال آنکه خودت لایق دشنام هستی؟

اما تو ای معاویه!

هیچگاه

با نیکی و صلاح سر و کاری نداری و بر اساس خیر و نیکی تربیت نشده ای. تو را چکار با بنی هاشم؟

آیا زنان بنی امیه همچون زنان بنی هاشم اند؟ ...

صحبت های غانمه چنان با صلابت و محکم بود که عرق شرم را بر پیشانی معاویه و عمرو بن عاص نشاند.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۲۷۷.

## زورآزمایی

پادشاه روم دو مرد از سپاهیان خود را نزد معاویه فرستاد که آنها را نمونه نیرومندی و بلندی قد مردم روم نشان دهد. بگوید که اگر کسی مانند آنها داری من جمعی از اسیران و مقداری هدیه برایت می فرستم و گرنه باید برای سه سال با من سازش کنی.

پس از آن که دو نفر نزد معاویه آمدند:

معاویه گفت:

کیست که در مقابل این مرد نیرومند رومی قیام کند؟

گفتند:

محمد بن حنفیه فرزند حضرت علی علیه السلام. او را آوردند.

محمد بن حنفیه مرد مرد رومی گفت:

یا تو بنشین و دست خود را به من بده و یا من می نشینم و دست خود را به تو می دهم و هر یک از ما توانست آنکه نشسته است را از جای برکند و بلندش سازد، او پیروز است.

مرد نیرومند رومی گفت:

تو بنشین. محمد نشست و دست خود را در دست مرد رومی نهاد. او هر چه کرد نتوانست محمد را از جای بلند سازد.

سپس محمد برخاست و مرد رومی نشست. این بار محمد بلادرنگ مرد رومی را به هوا بلند کرد و به زمین زد و همگان تصدیق کردند که او نیرومندتر از مرد رومی است. سپس قیس بن سعد به پا خاست و از جمع مردم به کناری رفت و شلوار خود را به آن مرد

رومی داد تا بپوشد. وقتی که او شلوار قیس را به پا کرد. لبه شلوار به زمین می کشید و کمربند آن به بالای سینه مرد رومی می رسید. مردان رومی به مغلوبیت خود اعتراف کردند. لذا پادشاه روم به آن چه که ملزم شده بود عمل کرد.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۹۴.

### استانداری مصر

در ماه صفر ۳۶ هجری، قیس انصاری از طرف حضرت علی علیه السلام به استانداری مصر مأمور شد.

حضرت به او فرمود:

به موجب این حکم من تو را به استانداری مصر می گمارم. هر گاه انشاءالله به مصر وارد شدی و نیکوکاران نیکویی کن و بر اشخاص مشکوک سخت بگیر و با تمام افراد خاص و عام ملایم و مهربان باش.

زیرا مدارا و نرمی با یمن و برکت است. قیس همراه هفت نفر از افراد خانواده اش به سوی مصر حرکت کرد و در اول ماه ربیع الاول وارد مصر شد. بالای منبر رفته و نشست و خطبه ای خواند. حمد و ثنای الهی را به جای آورد.

و گفت:

ای مردم، با بهترین فردی که بعد از رسول خدا می شناختیم، بیعت کرده ایم، به پا خیزید و بیعت کنید بر اساس کتاب خدا و سنت روش رسول او و اگر ما خود بر این روش نباشیم، بیعتی بر گردن شما نخواهیم داشت. مردم و فرمانروایان با او بیعت کردند و هر کدام به شهر خود بازگشتند.

تنها مردم دهکده ای به نام خربتا بیعت نکردند زیرا آنان قتل عثمان را با تأیید حضرت علی علیه السلام می دانستند.

یزید بن حارث که در آن دهکده زندگی می کرد، شخصی را به نزد قیس فرستاد و پیغام داد که ما نزد تو نمی آئیم.

تو نماینده های خود را بفرست،

زمین، زمین تو است ولی ما را به قریه قیام کرد و خبر مرگ عثمان را اعلام و مردم را به خونخواهی او دعوت کرد.

قیس پیامی نزد او فرستاد که:

وای بر تو علیه من قیام کرده ای؟ به خدا قسم من مایل نیستم تو را بکشم و در برابر حکومت شام و مصر مرا باشد.

تو خونت را حفظ کن و بیهوده خود را به کشتن مده.

محمد بن مسلمه در جواب او نوشت، من تا وقتی تو والی مصر باشی کاری ته تو نخواهم داشت.

حکومت قیس بر مصر چهار ماه و پنج روز طول کشید.

پس از آن به فرمان حضرت به کوفه بازگشت و از سوی امام علیه السلام به استانداری آذربایجان گمارده شد.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۱۸.

### جواب دندان شکن عباس عموی پیامبر

مغیره بن شعبه پیش ابوبکر رفت و به او گفت:

آیا میل دارید با عباس ملاقات کنید و برای او در کار خلافت، نصیبی قرار دهید که برای او و فرزندانش باقی بماند؟ اگر با او شما باشد، این خود حجتی علیه علی علیه السلام و بنی هاشم خواهد بود.

ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح راه افتادند و به خانه عباس رفتند.

ابوبکر گفت:

خداوند، پیامبر را برانگیخت و او را سرپرست مومنان قرار داد و پس از زمانی او را از ما گرفت. مردم نیز مرا به حکومت انتخاب کردند و من نیز در این راه به خداوند توکل دارم. همواره به من خبر می رسد که عده ای بدخواه زیر سپر علاقمندی به تو، بر خلاف مصالح عموی مسلمین، سمپاشی می کنند.

یا با بدخواهان همصدا باشید و یا اینکه آنها را از خود دور کنید، لازم است که شما فرزندان عبدالمطلب آرام باشید. زیرا رسول

خدا هم از ما و هم از شما است. آنگاه عمر گفت:

ما به این جهت پیشتان نیامدیم که به شما احتیاج داریم. خیر، بلکه به این علت پیش شما آمده ایم که شما را از اوضاع آگاه کنیم، سپس عموی پیامبر شروع به صحبت کرد و گفت:

خداوند پیامبر را برای مومنان، سرپرست قرار داد و با جا دادنش در میان ما بر ما منت نهاد تا آنکه رسالتش به سر آمد. آنگاه کار مردم را به دست آنها سپرد تا درباره سرنوشتشان تصمیم بگیرند، اما بر اساس حق، نه از روی هوی و هوس. ای ابوبکر!

اگر خلافت را به دست گرفته ای در واقع حق ما را گرفته ای و اگر این کار به وسیله مومنان برای شما فراهم شده است، چگونه ممکن است که ما از مؤمنان هستیم، از آن راضی نیستیم.

اما آنچه که به ما بذل کردی، اگر حق تو بوده ما را به آن نیازی نیست و اگر حق مومنین است، تو درباره آن حقی نداری و نمی توانی آن را به ما بدهی و اگر حق ماست از تو راضی نخواهیم بود.

که بعضی از آن را به ما بدهی و بعضی را ندهی و اما این که گفتی:

رسول خدا از ما و از شماست، درست است. ولی ما از شاخه های درخت نبوت هستیم و شما همسایه های آن هستید.

عباس عموی گرامی پیامبر با این جواب دندان شکن خود، بر صحبت های نابخردانه ابوبکر و عمر مهر باطل زد و آنان با شرم و خشم از خانه او خارج شدند.

*****

الغدیر، ج ۱۰ ص، ۲۷۰.

## لعنت بر یزید

در یتیمه الدهر از ابو نصر المرزبان این چنین نقل شده است که

هر گاه در تابستان برای صاحب بن عباد آب خنک می آوردند، بعد از نوشیدن آن می گفت:

قعقعه الثلج بماء عذب

تستخرج الحمد من اقصی القلب

«قورت قورت آب یخ، حمد و سپاس الهی را از ته قلب بیرون می کشد.»

بعد از نوشیدن آب می گفت:

بار پروردگارا!

لعنت خود را بر یزید بن معاویه تجدید فرما.

و این سنتی بود که او همیشه به آن وفادار بود.

*****

الغدیر، ج ۷، ص ۱۲۹.

### وفات صاحب بن عباد

هنگامی که ستاره شناسان با اشاره و کنایه از مرگ او خبر دادند، صاحب چنین سرود:

«ای پدید آورنده روشنی و سیاهی نه چشم امید به مشتری دارم و نه از مریخ بیمناکم. چرا که ستارگان در واقع علامت اند.

سرنوشت در دست خدای داناست. بار خدایا به حق دوستی پیامبر و جانشینش علی علیه السلام و خاندانش گناهان مرا ببخش و مرا بیامرز.»

او در شب جمعه ۲۴ ماه صفر از سال ۸۳۵ در ری دار فانی را وداع گفت. مردم ری همه سیاه پوش شدند و در سوگ آن عالم برجسته و وزیر با کفایت گریستند.

جنازه او را پس از تشییع به اصفهان برده و در آنجا دفن کردند.

الغدیر، ۷، ص ۱۳۳.

### فروش کتاب نفیس

ابن ملک فالی، نسخه ای در نهایت زیبایی از کتاب جمهره ابن درید داشت، نیازش بر آن داشت که آن را بفروشد، سید

مرتضی به شصت دینارش خریداری کرد و چون اوراق آن را وارسی کرد، چند بیت شعر به خط فروشنده یافت به این شرح: بیست سال تمام با این کتاب مأنوس بودم. اینک فروختم. از این پس اندوهم بسیار است و ناله ام جانگداز نپنداشتی که روزی آن را از دست بدهم. گر چه به خاطر دین به زندان ابد گرفتار شوم.

آخرالامر فروختم، به خاطر ناتوانی، فقر و دختران کوچکی که بر حال زارشان اشکبارم. نتوانم سیلاب دیده را باز گیرم و گویم سخن داغدیده اندوهمند ...

شریف مرتضی با قرائت این اشعار، نسخه را به او برگردانید و ۶۰ دینار را هم به او بخشید.

*****

الغدیر، ج ۸، ص ۷۱.

## صلوات بر سید مرتضی

از شیخ عزالدین احمد بن مقبل حکایت شده که گفت:

اگر کسی سوگند یاد کند که سید مرتضی در علم عربیت از تمام عرب دانشمندتر است، سوگندش به جا و درست است.

نقل کردند که یکی از اساتید ادب مصر می گفت:

من از کتاب «غرر و درر» مطالبی استفاده کرده ام که در کتاب سیبویه سایر نحویان یافت نشده است.

نصیرالدین طوسی که در ضمن بحث، نام شریف مرتضی را می برد، بر او صلوات می فرستاد و می گفت:

«صلوات الله علیه» بعد رو به دانشمندان و استادان مجلس می کرد و می گفت:

چگونه می توان بر سید مرتضی صلوات نفرستاد؟

او اولین دانشمندی است که خانه اش را خانه علم و دانش قرار داد و آماده برای بحث و مناظره کرد.

الغدیر، ۸، ص ۷۲.

## خصال نیک

روزی صاحب بن عباد از غلامان خود درخواست نوشیدنی کرد.

قدحی پر آوردند. چون خواست بیاشامد، بعضی از دوستان نزدیک گفتند:

این نوشیدنی را نخور که مسموم است. صاحب به دوستش گفت:

گواه تو بر این سخن چیست؟

گفت:

آزمایش. این آب را به همین غلامی که آورده بنوشان.

صاحب گفت:

این کار را نه برای دیگران تجویز می کنم و نه حلال می دانم.

دوستش گفت:

آن را به مرغی بنوشان.

فرمود:

هلاک حیوان را نیز تجویز نمی کنم.

دستور داد آب بریزید و به غلام فرمود:

ای غلام!

به دنبال کار خودت برو و دیگر به خانه من وارد مشو. فرمان داد که کنیزی به جای آن غلام به خدمت و حقوق گمارند حقوق آن غلام را هم مرتب پرداخت نمایند.

*****

الغدیر، ج ۷ و ۱۲۵.

### جواب نامه

یکی از سادات علوی، نامه ای به جانب صاحب بن عباد نوشت و در آن از او خواهش کرد که حال که خداوند به او فرزدی عطا کرده است، نامی برای فرزندش انتخاب کند.

صاحب در حاشیه نامه او چنین نوشت:

خداوند تو را با نو رسیده ات قرین سعادت گرداند.

به خدا قسم که چشمها روشن گشت و دلها خرم. نامش علی باشد تا خدایش بلندآوازه گرداند.

و کنیه اش ابوالحسن، کارش نیک و حسن آید.

آرزومندم با کوشش خود فاضلی ارجمند و به برکت جدش سعادتمند گردد.

به منظور دور کردن چشم بد از او برایش صد مثقال زر نذر کردم تا به فال نیک صد سال زندگی با سعادت نصیبش گردد و چون طلای ناب از تصرف روزگار در امان ماند.

والسلام.

*****

الغدیر، ج ۷، ص ۱۲۵.

### رفتار عثمان با عمار یاسر

در خزانه عمومی کیسه ای پر از جواهرات و زینت آلات بود.

عثمان با آنها بعضی از افراد خانواده اش را آراسته کرد. در این هنگام او را مورد انتقاد قرار دادند. چون خبر انتقادات مردم به گوش عثمان رسید، در یک سخنرانی گفت:

این مال خداست. آن را به هر که دلم بخواهد می دهم و به هر که دلم بخواهد نمی دهم، تا کور شود چشم هر کس که نمی تواند ببیند.

عمار گفت:

به خدا من اولین کسی هستم که چنین روشی را نمی تواند ببیند.

پس عثمان گفت:

ای پسر سمیه!

در برابر من گستاخی می کنی؟!او او را زد تا بیهوش گشت. بعد عمار گفت:

این اولین باری نیست که در راه خدا و به خاطر خدا مورد آزار و شکنجه قرار می گیرم. عایشه مقداری از موهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یکی از لباسای ایشان را برآورده گفت:

چه

زود است و این جامه اش و این مویش که هنوز نفرسوده است را می بینید، اما شما سنتش را تغییر داده و بجای آن سنت دیگری اختیار کرده اید. در نتیجه، عثمان چنان خشمگین شد که حرف زدنش را نمی فهمید.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۴۳.

## شهادت مالک اشتر

وقتی خبر شهادت مالک اشتر به امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید، فرمود:

«انا لله و انا الیه راجعون» خداوند مالک را بیامرزد. او مرد خوبی بود. اگر از کوهستان می بود حتما صخره ای بود. اگر از سنگ می بود قطعا سنگ سختی بود. آه به خدا مرگش عالمی را می لرزاند. در مرگ چون تویی باید گریست.

آیا کسی دیگری چون مالک وجود دارد؟

معاویه که به دستور او مالک را به وسیله زهر به شهادت رسانده بودند، پس از شنیدن این خبر به میان مردم رفت و گفت:

ای مردم!

علی دو دست راست داشت که یکی در جنگ صفین قطع شد و آن عمار یاسر بود و آن دیگری مالک اشتر بود که امروز قطع شد.

آری این چنین معاویه که در زندگی اش جز دروغ و نکبت و ظلم انجام نداده بود، بر مرگ یار باوفای علی علیه السلام اظهار شادمانی می کرد اما او غافل از این است که عدل الهی، برای او عذاب دوزخ رقم زده است.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۲۲۹.

## حجر بن عدی

بعد از این که حکومت به زیاد بن ابی سفیان رسید، او به منبر می رفت و علیه علی علیه السلام صحبت می کرد و ناسزا می گفت، حجر بن عدی مانند دیگر صحابه واقعی حضرت، از ایشان دفاع می کردند. روز جمعه ای زیاد بن ابی سفیان خطبه را بیش از حد طول داد و نماز را به تأخیر انداخت. حجر اعتراض کرد. اما او توجهی نداشت. حجر پس از چندین بار اعتراض و پس از این که ترسید که نمازش قضا شود، به نماز برخاست و مردم نیز با او به نماز برخاستند.

زیاد مجبور شد که خطبه را به پایان رسانده و به نماز مشغول شود.

پس

از پایان این ماجرا نامه ای به معاویه نوشت و علیه او بدگویی کرد.

معاویه دستور داد که او را بند و زنجیر به نزد او بفرستند.

پس او را به همراه عده دیگری از دوستان وفادارش با غل و زنجیر به سوی معاویه فرستادند.

آنان را در دوازده مایلی دمشق زندانی کردند تا دستور معاویه دائر بر اعدام هشت نفر از آنها و آزادی شش نفر دیگر رسید.

فرستاده ای که این دستور را آورده بود، به آنها می گفت:

ما دستور داریم به شما پیشنهاد کنیم که از علی علیه السلام بیزاری بجوئید و او را لعنت کنید و هر گاه این کار را انجام دهید، شما را آزاد خواهیم کرد و در صورت امتناع کشته خواهید شد. آنها گفتند:

ما هرگز این کار را نمی کنیم. به دستور مأموران قبرشان کنده شد و کفنهاشان آماده گشت. آن شب را به نماز و دعا به سر آوردند.

وقتی صبح برآمد، مأموران معاویه گفتند:

نظرتان راجع به عثمان چیست؟ آنها گفتند:

او اولین کسی است که در حکومت از رویه اسلامی منحرف گشته به چیزی جز حق، مأموران گفتند:

معاویه شما را بهتر می شناخته اند که حکم اعدام شما را صادر کرده است. آنها گفتند:

ما به علی علیه السلام اظهار عشق می کنیم و از دشمنان او بیزاری می جوئیم.

پس از آن، سر از تن یاران وفادار علی علیه السلام جدا کردند.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۲۲۹.

### پای بریده

حکیم بن جبله یکی از یاران با وفای حضرت علی علیه السلام بود. او از جمله کسانی بود که عثمان را به خاطر به کار گماردن افراد نالایق، سرزنش کرد. او در جنگ جمل شرکت داشت و در آن جنگ پایش قطع شد. پای خویش را گرفته به

طرف کسی که آن را قطع کرده بود، پیش رفت و او را چندان با همان پا زد تا به قتل رسید و در همان حال این شعر را می سرود:

«از جان آرام میارام. چون بهترین دعوت کننده تو را فرا خوانده است. پایم اگر بریده گشت چه باک. زیرا هنوز دست دارم» او در این جنگ به شهادت رسید. اکثر مورخین او را مردی بزرگ و صالح و دیندار معرفی کرده اند که افراد قبیله اش به او احترام زیادی می گذاشتند.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۲۷۷.

## گواهی بر حدیث

از ابی عبدالله شیبانی رضی الله عنه که قرآن را در مسجد اعظم کوفه درس می داد، روایت شده که گفت:

زمانی من در نزد زید بن ارقم بودم.

ناگاه مردی آمد و پرسید:

زید بن ارقم کیست؟

زید را به او نشان دادند. آن مرد رو به او کرد و گفت:

تو را سوگند می دهم به آن خداوندی که معبودی جز او نیست.

آیا شنیدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می فرمود:

«من کنت مولاه فعلی مولاه ...» زید گفت:

به خدا قسم می خورم که این جملات را از دهان مبارک پیامبر شنیده ام و بدان شهادت می دهم.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۷۳.

## دلیل حب علی

معاویه به حج رفت و در آنجا به جستجوی زنی برآمد که دارمیه حجونیه نامیده می شد. او از شیعیان علی علیه السلام و زنی سیاه چرده و تنومند بود.

پس از آن که به نزد معاویه آمد معاویه به او گفت:

حالت چگونه است ای دختر حام؟

گفت:

حالم خوب است اما من از اولاد حام نیستم بلکه زنی هستم که از بنی کنانه.

معاویه گفت راست گفتی.

آیا می دانی تو را به چه علت دعوت کرده ام؟

گفت:

سبحان الله. من عالم به غیب نیستم.

معاویه گفت:

می خواستم از تو بپرسم که چرا علی علیه السلام را دوست داری و با من دشمن هستی و از او پیروی می کنی و با من دشمنی؟

گفت:

مرا از پاسخ دادن معذور دار.

گفت:

خیر باید حتما جواب بدهی.

او گفت:

من علی علیه السلام را دوست دارم. برای آن که در میان مردم به عدالت رفتار می کند و با تو دشمن هستم برای ان که با کسی که به امر خلافت سزاوارتر از تو است، نبردی کردی و به دنبال چیزی بودی که از آن تو نیست.

من از علی علیه السلام پیروی می نمایم زیرا رسول خدا در غدیر خم با حضور تو رشته ولایت او را منعقد فرمود. ایشان، فقرا را دوست می دارد و اهل دین را بزرگ می شمارد.

ای معاویه با تو دشمنی می کنم برای اینکه موجب خونریزی و اختلاف کلمه شدی و در قضاوت ستم نمودی و به دلخواه خود داوری نمودی ...

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۷۹.

## محبت به اهل بیت

عمر بن مورق می گوید:

من در شام بودم. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به مردم عطا می نمود. من نیز به نزد او رفتم. به من گفت:

تو از چه قبیله ای هستی؟

گفتم از قریش.

گفت:

از کدام گروه قریش؟

گفتم:

از بنی هاشم.

عمر بن عبدالعزیز، در اینجا پس از کمی تأمل و سکوت گفت:

از کدام قبیله بنی هاشم؟

گفتم:

از پیروان و دوستان حضرت علی علیه السلام گفت:

به راستی علی علیه السلام کیست و ساکت شد. سپس دست خود را بر سینه نهاد و گفت:

قسم به خدا من نیز از دوستان علی بن ابی طالب علیه السلام هستم. عده ای برای من حدیث نمودند که از رسول خدا شنیدند

که می فرموده است، «من کنت مولاه فعلی مولاه» سپس به یکی از کارمندان خود گفت:

به کسانی مانند این شخص چه مبلغی از عطای مرا می دهی؟

گفت:

صد یا دویست درهم.

گفت:

به او پنجاه دینار اعطاء کن. سپس به من گفت:

به زادگاه خود برگرد. به زودی آنچه به افرادی مانند تو اعطاء می شود به تو نیز اعطاء خواهد شد.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۸۱.

## تبعید ابوذر

معاویه خضراء (کاخ سبز) را که در دمشق ساخت، ابوذر به او گفت:

اگر این از مال خداست که خیانت کرده ای و اگر از مال خودت است که اسراف است. به خدا که این کارها در کتاب خدا و سنت پیامبر نیست به خدا می بینم که حقی خاموش می شود و باطلی زنده می شود.

معاویه که از صحبت های او خشمگین شده بود، به عثمان نامه ای نوشت و در آن علیه ابوذر مطالبی را گفت.

عثمان در جواب نوشت:

«او را بر ناهموارترین ستورها سوار کن و از راهی دشوار بفرست.»

معاویه او را با کسی فرستاد که شبانه روز ستورش را براند و چون ابوذر به

مدینه آمد، گفت:

کودکان را به کار می گماری و چراگاه اختصاصی درست می کنی که شبانه روز ستورش را براند و فرزندان آزاد شده ها را به خود نزدیک می کنی.

عثمان به او گفت:

از این سرزمین برو به هر کجا که می خواهی.

گفت:

می خواهم به مکه بروم.

او گفت:

نمی شود.

گفت:

به بیت المقدس یا کوفه عثمان با هیچ کدام موافقت نکرد و گفت:

من تو را می فرستم به ربذه.

پس او را به آنجا فرستاد و همچنان در آنجا بود تا درگذشت.

*****

الغدیر، ج ۱۶، ص ۹۶.

### مسلمان شدن ابوذر

چون به ابوذر خبر رسید که مردی در مکه ظهور کرده و خود را پیامبر می شمارد، او برادر خود را فرستاد تا از آن پیامبر، اطلاعاتی را کسب کند. او بازگشت و گفت:

او کسی است که امر به معروف و نهی از منکر می کند و مردم را به داشتن اخلاق خوب سفارش می کند. ابوذر گفت:

درد مرا دوا نکردی.

پس خود جانب مکه آمد. او شب را در گوشه مسجدی خوابید ولی می ترسید که حرف دلش را به کسی بازگو کند.

بنابراین بعد از چند روز که به علی علیه السلام برخورد کرده بود، راز دل خود را گفت، علی علیه السلام به او فرمود:

فردا که شد من می روم و تو هم دنبال من بیا و من اگر چیزی دیدم که بر تو ترسیدم، مانند کسی که بخواهد به ما آسیب برساند، اندکی خم می شوم و سپس نزد تو می آیم و اگر کسی را ندیدم تو دنبال من بیا تا هر کجا من رفتم، تو هم بیا. آنها رفتند تا به پیامبر رسیدند، ابوذر تسلیم شد و شهادتین را بر زبان جاری ساخت.

پیامبر به او فرمود:

ای ابوذر حال به میان قبیله خود برو،

تا فرمان من به تو برسد.

ابوذر گفت:

سوگند به خدا به قبیله ام بر نمی گردم مگر این که در مسجدالحرام فریاد مسلمانی سر بدهم.

پس به مسجد وارد شد و با بلندترین آواز ندا داد:

«گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول اوست». بت پرستان چنان او را زدند که افتاد و عباس او را از چنگ بت پرستان نجات داد.

*****

الغدیر، ج ۱۶، ص ۱۱۹.

### شهرت ابوذر در آسمانها

روزی جبرئیل امین به صورت دحیه کلبی که جوان خوش سیمایی بود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و مشغول گفتگو شد. در این هنگام ابوذر از کنار آنها گذشت و سلام نگفت.

جبرئیل گفت:

این ابوذر بود. اگر سلام می کرد، پاسخ او را می دادیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ای جبرئیل مگر او را نمی شناسی؟

جبرئیل گفت:

به خدا سوگند که او در ملکوت هفت آسمان معروف تر است تا در زمین.

پیامبر پرسید:

چگونه خود را به این مقام والا رسانده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

زمین و آسمان تاکنون کسی را راستگوتر از ابوذر به خود ندیده اند.

*****

الغدیر، ج ۱۶، ص ۱۲۸.

## بیماری ابن مسعود

ابن کثیر در ماجرای عبدالله بن مسعود می گوید:

عبدالله بن مسعود در مدینه تحت نظر سعد بن ابی وقاص بود.

هنگامی که مریض شد مرضی که بر مرگش انجامید عثمان به دیدنش آمده، پرسید:

چه ناراحتی داری؟

گفت:

از گناهانم.

عثمان پرسید:

چه می خواهی؟

گفت:

رحم پروردگارم را.

عثمان باز پرسید:

نمی خواهی طبیبی به بالینت بیاورم؟

گفت:

طبیب، مرا بیمار ساخته است!

پرسید:

نمی خواهی دستور بدهم حقوقت را از خزانه بپردازند؟ دو سال می شد که آن را قطع کرده بود جواب داد:

احتیاجی به آن ندارم.

گفت:

بعد از تو برای دخترانت می ماند.

عبدالله گفت:

تـو از این نگرانی که دخـترانم فقیر و نیازمنـد شونـد؟ من به دخـترانم دسـتور داده ام که هر شب سـوره «واقعه» را بخواننـد و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام سوره «واقعه» را بخواند، تنگدست نخواهد شد.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۱۹.

### وصیت عبدالله بن مسعود

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه این روایت را آورده است که:

عبدالله بن مسعود در آخرین لحظات زندگی خود گفت:

چه کسـی عهـده دار وصـیتم می شـود قبـل از آنکه از محتوی آن بـاخبر باشـد؟ همه افراد حاضـر در مجلس خـاموش شدنـد و فهمیدند که مقصود او از این سخن چیست و چه وصیت می کند. سخنش را تکرار کرد. عمار یاسر گفت:

من قبول می کنم و عهده دار این وصیت می شوم. در این هنگام ابن مسعود گفت:

وصیتم اینست که عثمان بر من نماز نگزارد.

گفت:

باشد، این حق توست بر عهده من. به این جهت گفته می شود:

وقتی عبدالله بن مسعود را دفن کردند، عثمان آن را نکوهش کرد. به او گفتند عمار یاسر متصدی آن کار بوده است.

پس به عمار پرخاش کرد که چرا از من اجازه نگرفتی؟!

گفت:

از من قول گرفته بود که از تو اجازه نگیرم.

*****

الغدير، ج

۱۶، ص ۲۴.

## مقام و شخصیت عبدالله بن مسعود

ابن مسعود اولین کسی بود که در مکه قرآن را به بانگ و آشکارا خواند. روزی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور هم جمع شدند و گفتند:

به خدا قسم تاکنون آوای قرآن به گوش قریش نرسیده است. چه کسی داوطلب می شود آن را در برابرشان بخواند؟ عبدالله بن مسعود گفت:

من حاضرم.

گفتند:

می ترسیم صدمه ای به تو بزنند. ما کسی را برای این کار می خواهیم که عشیره ای داشته باشد که بتوانند از او در برابر قبیله قریش دفاع کنند.

گفت:

بگذارید من این کار را بکنم، خدا مرا حفظ خواهد کرد.

پس برخاسته در نیم روز به کنار مقام ایستاد در حالی که قریش در انجمنهایشان بودند، آنگاه با صدای بلند و رسا چنین خواند:

بسم الله الرحمن الرحیم. الرحمن، علم القرآن ... و به تلاوت آن سوره ادامه داد.

قریش در فکر فرو رفتند و از همدیگر می پرسیدند:

«ابن ام معبد» یعنی آن کنیززاده چه می گوید؟ اندکی بعد یک نفر پاسخ داد:

قسمتی از آنچه را که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آورده است، می خواند، پس برخاسته به او حمله کردند و بر صورتش می زدند و او همچنان به تلاوت ادامه داد و سپس نزد برادرانش بازگشت. چون آثار کتک را بر صورتش دیدند، گفتند:

از این بر تو بیمناک بودیم.

گفت:

دشمنان خدا را اکنون خوارتر و ناتوان تر از هر وقت می بینم. اگر بخواهید حاضرم همین کار را فردا تکرار کنم.

گفتند:

نه، همین کافی است. تو آنچه را بدشان می آمد به گوششان رساندی.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۳۴.

## داستان هایی از دشمنان اهل بیت

### نصیحت معاویه به یزید

ابن ابی حثیمه نقل می کند:

از بزرگان و سالخوردگان مدینه که با هم صحبت می کردند، شنیدم که، می گفتند:

وقتی معاویه به حال احتضار

افتاد، یزید را خواست و به او گفت:

هر گاه مردم مدینه بر تو شورش کردند، مسلم بن عقبه را که هواداری او را من تصدیق می کنم، حاکم آنجا قرار ده.

هنگامی که یزید والی شد، عبدالله بن حنطله با گروهی پیش یزید رفتند و او به آنها خیلی احترام گذاشت. لکن در بر برگشت پیش یزید، مردم را بر علیه یزید تحریک کردند و عیب های یزید را برای مردم بازگو کردند و دعوت کردند که مردم، یزید را از مقامش خلع کنند و مردم همه موافقت نمودند.

پس یزید به نصیحت پدرش عمل کرد و مسلم بن عقبه را با تمام تجهیزات روانه مدینه کرد.

*****

الغدیر، ج ۲۱، ص ۵۴.

## اظهار شادی معاویه در شهادت امام حسن

ابن قتیبه می گوید:

حسن بن علی علیه السلام که بیمار شد همان بیمار که منجر به شهادتش شد حاکم مدینه در ضمن نامه ای شکایت حسن بن علی علیه السلام را به معاویه مطرح کرد.

معاویه در جواب نوشت:

هر گاه توانائی داری که حتی یک روز بر من نگذرد که خبر وفات او را بشنوم، این کار را بکن و پیوسته حال امام را گزارش می داد و چون خبر درگذشت امام حسن علیه السلام را به معاویه داد، معاویه اظهار شادی و مسرت کرد و او و همه اطرافیانش به سجده افتادند. این خبر به عبدالله بن عباس، که در آن هنگام در شام بود، رسید، به حضور معاویه رسید. همین که نشست، معاویه گفت:

ای ابن عباس!

آیا حسن بن علی علیه السلام از دنیا نرفته است؟

گفت:

بلی، انا لله و انا الیه راجعون و دو بار تکرار کرد و گفت:

خبر آن سرور و شادی که اظهار داشته ای به من رسید، به خدا سوگند، جسد او جلو

قبر تو را نگرفت و کمی اجل او در عمر تو اضافه نکرد. او در حالی که مرد که بهتر از تو بود. ما در مصیبت او داغدیده ایم همانگونه که پیش از این در مصیبت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ماتم زده بودیم. خدا این مصیبت را بر ما جبران کرد و بجای او بهترین جانشین را معین فرمود. آنگاه ابن عباس فریاد کشید و گریه کرد.

*****

الغدیر، ج ۲۱، ص ۱۸.

## جنایت معاویه علیه شیعیان

در سال ۳۷ (ه ق)، «بُسر» که از پیروان معاویه بود و با او در جنگ صفین شرکت داشت، مأموریت یافت که وارد مدینه شود و برای معاویه بیعت بگیرد. لذا بسر از طائف خارج شد و به نجران آمد و عبدالله پسر عبر مدان و پسرش مالک را به قتل رساند و این عبدالله داماد عبیدالله بن عباس بود. آنگاه مردم را جمع کرد و خطاب به آنها چنین گفت:

ای گروه انصار و برادران، به خدا قسم هر گاه به من خبر دهند بر خلاف خواسته من عمل می کنید، کاری می کنم که نسلتان از روی زمین قطع شود و زراعتتان از بین برود و خانه هایتان ویران شود و تهدیدهای بسیاری را کرد. سپس حرکت کرد و وارد ارحب شد و ابوکرب را که خود را شیعه می خواند، به قتل رسانید. آنگاه وارد صفا شد که با مقاومت عبیدالله عمر روبرو شد و با او جنگید و سرانجام او را هم به قتل رسانید. آنگاه گروهی از مارب رسیدند، همه آنها را کشت و تنها یک مرد جان سالم بدر نبرد.

*****

الغدیر، ج ۲۱، ص ۴۰.

## اظهار بی اطلاعی معاویه از جایگاه علی

معاویه در سال ۵۰ (ه) برای آماده سازی مقدمات بیعت گیری برای یزید به دو سفر حج رفت. در سفر دوم که سعد بن ابی وقاص هم او را همراهی می کرد. بعد از بازگشت، سعد بن ابی وقاص را همراه خود به دربارش برد و شروع کرد به بدگوئی و دشنام دادن به علی علیه السلام. سعد برخاست تا بیرون رود و نسبت به معاویه اعتراض کرد که چرا به علی علیه السلام دشنام می گویی؟!

سپس گفت:

به خدا اگر یکی از

افتخاراتی را که علی علیه السلام به دست آورده، به دست آورده بودم، برایم بهتر بود از آنکه تمام هستی از آن من باشد و برخاست تا برود.

معاویه سریع برخاست و گفت:

بنشین تا جواب حرف را بشنوی. اکنون بیش از هر وقت در نظرم پست و قابل سرزنشی. اگر راست می گویی پس چرا علی علیه السلام را یاری نکردی؟ چرا با او بیعت نکردی؟ من اگر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچه را تو شنیده ای درباره علی علیه السلام، شنیده بودم تا زنده بودم نوکرش بودم. سعد گفت:

به خدا من بیش از تو در خور مقامی هستم که تو داری.

*****

الغدیر، ج ۲۰، ص ۹۲.

## تبعیض اقتصادی

یک روز وقتی معاویه به مدینه می آید، ابوقتاده انصاری او را می بیند.

معاویه به او می گوید:

ابوقتاده!

همه مردم به دیدنم آمدند جز شما جماعت انصار! چرا نمی آئید به دیدنم؟

[ابوقتاده] می گوید:

چهار پا و مرکبی نداشتیم!

[معاویه می گوید: پس آن شتران سواری کو]

[ابو قتاده می گوید:]

در تعقیب تو و پیگرد پدرت در جنگ بدر ذبحشان کردیم.

معاویه می گوید:

بله همین طور است ای ابوقتاده! ابوقتاده!

ابوقتاده می گوید:

پیامبر خدا به ما فرمود که ما پس از او با تبعیض اقتصادی روبرو خواهیم گشت.

معاویه می پرسد:

دستور نداد که در آن شرایط چه کار کنید؟

ابوقتاده گفت:

دستور داد صبر و مقاومت نمائیم.

معاویه در پاسخ این مرد گفت:

بنابراین صبر کنید تا به دیدار او برسید.

*****

الغدیر، ج ۲۰، ص ۱۲۷.

## تبهکاری معاویه در جنگ صفین

وقتی نعیم بن صهیب از سپاه علی در جنگ صفین کشته شد، پسرعمویش نعیم بن حارث که از سپاه معاویه بود، نزد معاویه رفت و گفت:

این کشته پسرعموی من است، او را به من ببخش تا او را دفن کنم.

معاویه گفت:

دفنشان نمی کنیم، چون اینها که در سپاه علی علیه السلام بوده اند حق دفن شدن ندارند. به خدا عثمان را از ترس اینها نتوانستیم دفن کنیم مگر مخفیانه. نعیم بن حارث معاویه را تهدید کرد مبنی بر اینکه یا اجازه بده دفنش کنم یا تو را ترک کرده به سپاه علی علیه السلام خواهیم پیوست.

معاویه گفت:

تو رؤسای عشایر عرب را می بینی، دفنشان نمی کنی و از من برای دفن پسر عمویت اجازه می خواهی!

سپس گفت:

اختیار داری، می خواهی دفنش کن، می خواهی نکن. نعیم حارث رفت و نعش پسرعمویش را دفن کرد.

*****

الغدیر، ج ۲۰، ص ۱۳۵.

## ادعای معاویه برای خلافت

معروف مکی می گوید:

در حالی که عبدالله بن عباس و ما در مسجد کوفه نشسته بودیم، معاویه وارد مسجد شد و در جمع ما نشست. ابن عباس روی خود را از صورت معاویه برگرداند.

معاویه به او گفت:

چرا صورت خود را از من بر می گردانی؟ مگر نمی دانی من از پسر عمویت برای تصدی این حکومت ذی حق ترم؟ ابن عباس گفت:

چرا ذی حق تر باشی؟ به این دلیل که او مسلمان بود و تو کافر؟ معاویه گفت:

خیر، به این دلیل که من پسرعموی عثمان هستم.

گفت:

پسرعموی من بهتر از پسرعموی توست.

معاویه گفت:

عثمان به ناحق کشته شد. در آن حال پسر عمو حضور داشت. ابن عباس رو به پسر عمر گفت:

پس، این ذیحق تر از تو به تصدی حکومت است.

معاویه گفت:

عمر را کافر کشت ولی عثمان را

مسلمان کشت.

ابن عباس گفت:

این به خدا واقعیتی است که با قاطعیتی که بیشتر استدلالت را رد و نقص می کند.

*****

الغدیر، ج ۲۰، ص ۱۳۵.

### کشته شدن عبدالرحمن بن خالد

معاویه در یک سخنرانی به مردم شام گفت:

مردم شام!

سنم زیاد شده و اجلم فرا رسیده است. تصمیم دارم شخصی را تعیین کنم تا مایه نظم و امنیت در امور شما باشد. من یک نفر از شماها هستم، بنابراین نظر و تصمیمی اتخاذ کنید. مردم تبادل نظر کرده و هم رأی کرده و هم رأی گشته و گفتند:

با عبدالرحمن بن خالد بن ولید موافقیم. این اظهارنظر برای معاویه بسیار غیر منتظره بود و بسیار ناراحت شد، لیکن به روی خود نیاورد.

پس از مدتی عبدالرحمن بن خالد بیمار شد.

معاویه طبیبی یهودی را که در دربارش بود و ابن اثال نام داشت فرستاد تا به او شربتی بنوشاند که موجب مرگ عبدالرحمن گردد. طبیب یهودی نزد عبدالرحمن رفته و شربتی به او داد که در اثر آن شربت عبدالرحمن مرد.

بعدها مهاجر بن خالد برادر عبدالرحمن پنهانی با نوکرش به دمشق آمد و به کمین آن یهودی نشست تا اینکه شبی آن یهودی با جمعی از پیش معاویه فرار کردند و مهاجر آن یهودی را کشت. مهاجر را دستگیر کرده، نزد معاویه بردند.

معاویه به او گفت:

خیر نبینی چرا طبیب مرا کشتی؟

گفت:

مأمور را کشتم و آمر مانده است.

*****

الغدیر، ج ۲۰، ص ۵۵.

### طمع سعید بن عثمان به ولیعهدی معاویه

چون معاویه به شام رسید، سعید بن عثمان بن عفان به حضورش رسید و گفت:

امیرالمؤمنین!

چرا برای یزید بیعت می گیری نه برای من؟

در حالی که به خدا قسم می دانی پدرم بهتر از پدر اوست و مادرم بهتر از مادر او و خودم بهتر از او. تو این مقام و قدرت را که داری به وسیله پدرم به دست آورده ای.

معاویه خندید و گفت:

برادرزاده عزیزم!

درباره این که پدرت بهتر از پدر

او است، باید بگویم:

یک روز زندگی عثمانی بهتر از عمر معاویه است. درباره اینکه مادرت بهتر از مادر او است، باید بگویم، بله، برتری زن قریش بر زن کلبی امری مسلم و آشکار است. درباره این که مقام و قدرتی را که دارم به وسیله پدرت به دست آورده ام، باید بگویم:

این حکومتی است که خدا به هر که بخواهد می دهد. پدرت کشته شد. بنی عاص در خونخواهی او اهمال نمودند و بنی حرب به آن کمر بستند.

بنابراین خدمتی که ما به تو کرده ایم بیش از آن است که پدرت به ما کرده است و تو بیش از این رهین منتی. درباره اینکه تو بهتر از یزیدی، باید بگویم:

به خدا قسم حاضر نیستم بجای یزید خانه ام پر از افرادی مثل تو باشد. به هر حال این حرفها را کنار بگذار و از من چیزی بخواه تا به تو بدهم. سعید بن عثمان گفت:

من به جزئی از حقم راضی نمی شوم مگر به همه آن. حال اگر نمی خواهی تمام حقم را بدهی از آنچه خدا به تو داده به من بده، معاویه گفت:

خراسان برای تو. سعید خشنود و خوشحال از دربار معاویه بیرون رفت.

*****

الغدیر، ج ۲۰، ص ۵۸.

### اجرا نشدن قانون جزای اسلامی در مورد یک دزد

چند دزد را پیش معاویه آوردند. دستور داد دستشان را قطع کنند.

آخرین دزد پیش از اینکه دستش را قطع کنند، این ابیات را شروع به خواندن کرد:

دستم راستم ای امیرالمؤمنین می خواهم که در پناه گذشت خویش مصون داری و نگذری آسیبی زشتی آور ببیند.

دستم اگر از عیب (دزدی) پاک بود، زیبا بود و زیباروئی نیست که از عیبی زشتناک بری باشد دستم که ...

معاویه از او سؤال کرد

که حالا دست رفیقانت را بریده ایم، با تو چه کنم؟ مادر آن دزد گفت:

این امیرالمؤمنین!

این کـار هم جزو دیگر گناهـانت که از آنهـا توبه می کنی. در نتیجه معـاویه آن دزد را آزاد کرد و این اولین باری بود که در تاریخ اسلام از اجرای قانون جزای اسلامی صرفنظر می باشد.

*****

الغدیر، ج ۲۰، ص ۲۴.

### انتساب زیاد با معاویه

عمر دسـتور داد زیاد نطقی را ایراد کنـد. سـخنرانی خوب و ممتازی ایراد کرد. پای منبر، ابوسـفیان بن حرب و علی بن ابیطالب علیه السلام نشسته بودند، ابوسفیان رو به علی علیه السلام کرد و گفت:

از سخنرانی این جوان خوشم آمد؟

گفت:

آری. ابوسفیان گفت:

این پسرعموی توست (یعنی از شاخه اموی که با بنی هاشم جد مشترک دارند و افراد دو شاخه را عرب پسر عمو می خواند).

پرسید:

چطور؟

گفت:

من نطفه او در دل مادرش سمیه بستم.

پرسید:

چرا ادعای پدری او را نمی کنی؟

گفت:

از این که بر منبر نشسته یعنی عمر می ترسم که اعتبارم را از بین ببرد.

معاویه هم به استناد این گفته زیاد را با خویش منسوب شمرد و شهودی بر آن گواهی دادند.

*****

الغدیر، ج ۲۰، ص ۳۲.

## بیعت گیری برای یزید

در سال ۵۶ (ه ق) معاویه مردم را دعوت کرد که با پسرش یزید بیعت کنند تا یزید پس از او حاکم باشد و تصمیم این کار را پیش از این و در زمان زنده بودن مغیره بن شعبه گرفته بود. یک روز مغیره پیش معاویه و او به خاطر پیری و ناتوانیش از استانداری کوفه برکنار شده بود و معاویه تصمیم گرفت سعید بن عاص از به استانداری کوفه نسب کند.

چون مغیره از تصمیم معاویه خبردار گشت، انگار که پشیمان شده باشد نزد یزید بن معاویه رفته به او توصیه کرد که از پدرش بخواهد او را ولیعهد سازد. یزید از پدرش تقاضای ولیعهدی کرد.

معاویه پرسید:

چه کسی این را به تو توصیه کرد؟

گفت:

مغیره.

معاویه پیشنهاد مغیره را پسندید و او را دوباره به استانداری کوفه گماشت و دستور داد در این راه یعنی ولیعهدی یزید کوشش فراوانی انجام دهد.

پس مغیره برای زمینه سازی ولیعهدی

یزید به کوشش برخاست.

*****

الغدیر، ج ۲۰، ص ۴۷.

### فریب ام سلمه

عایشه نزد ام سلمه رفت تا او را فریب بدهد و به قیام برای خونخواهی عثمان وادار کند. به او گفت:

تو بیش از سایر همسران پیامبر مهاجرت کردی و این افتخار را داری که در میان آنها نخستین مهاجر هستی. تو از همه همسران پیامبر سالخورده تر و بزرگتر هستی.

پیامبر سهمیه ما را از خانه تو توزیع می کرد. فرشته وحی در خانه تو بیش از هر جای دیگر بوده است.

ام سلمه گفت:

این حرفها را به چه منظور و برای چه کاری می زنی؟

گفت:

عبدالله بن زبیر (پسر خواهر عایشه) به من گفته که مردم عثمان را توبه دادند و بعد از اینکه توبه کرده و در حالی که روزه داشت و در ماه حرام کشتند. من تصمیم گرفته ام. به بصره بروم. طلحه و زبیر همراه من هستند. بنابراین تو هم با ما بیا شاید خدا کار حکومت را به دست و به وسیله ما اصلاح کند.

ام سلمه در پاسخ گفت:

من ام سلمه هستم!

تو دیروز مردم را علیه عثمان می شوراندی و بدترین حرفها را علیه او می زدی و حالا- به خونخواهی او در آمده ای؟ تو به یقین می دانی که علی بن ابی طالب علیه السلام در نظر پیامبر چه مقام بلند و منزلتی داشت.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۱۹۶.

### عید مسلمین

طارق بن شهاب کتابی روزی در مجلس عمر بن خطاب حاضر شد.

در آن جلسه رو به حضار کرده و گفت:

اگر این آیه مبارکه «الیوم الکملت لکم دینکم» درباره ما نازل شده بود، ما این روز را عید می گرفتیم.

این سخن او را تمام حاضرین من جمله عمر تأیید کردند و این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله

و سلم فرمود:

روز غـدیر خم برترین عیـدهای امت من است و این همـان روزی است که خـدای تعـالی مرا امر فرمود که برادرم علی ابن ابی طالب علیه السلام را به عنوان جانشین خود برگزینم.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۱۹۶.

### ولید فاسق

روزی بین حضرت علی علیه السلام و ولید منازعه ای در گرفت. ولید با گستاخی و بی شرمی رو به حضرت کرد و گفت:

ساکت باش که تو کودکی بیش نیستی و من پیری سالخورده ام. به خـدا قسم که نیزه ام از نیزه ات تیزتر است و من از تو زبان آورتر و دلیرترم و در صف نبرد نیز پر دل تر هستم.

علی علیه السلام فرمود:

ساکت شو که تو فاسقی بیش نیستی و خداوند آیه ذیل را بدین مناسبت نازل فرمود:

افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون

«آیا کسی که مؤمن است مانند کسی است که فاسق می باشد، نه مساوی نیستند.»

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۷۶.

### سزای خائن

روزی مردی به خدمت عبدالله بن جعفر علیه السلام رسید و به وی گفت:

ای فرزند رسول خدا!

حکیم اعور که از شاعران دربار بنی امیه بود، در کوفه به هجو شـما پرداخته است و اشـعار هجویه می خواند. مثلا «زید شما را بر ساقه درخت خرما به دار آویختیم و ندیدیم که مهدی را به دار کشـند و ...» حضـرت، دسـتهایش را که به سختی می لرزید به آسمان بلند کرد و گفت:

بار خدایا!

اگر این مرد دروغگوست، سگی را بر او چیره کن. حکیم اعور شبانه از کوفه به در آمد و شیری او را از هم درید.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۲۸.

### ابن ابی سرح

عثمان، ابن ابی سرح را بر مصر حاکم کرد و او چند سال در آنجا بماند تا مردم مصر به شکایت از او آمده تظلم نمودند.

عثمان به او نامه تهدیدآمیزی نوشت و او نپذیرفت که از کارهایش دست بردارد. او کسانی را که برای تظلم خواهی رفته بودند، به باد شلاق گرفت به طوری که یکی از آنان فوت کرد.

پس هفتصد تن از مردم مصر به مدینه آمدند و در مسجد مدینه دادخواهی کردند. طلحه و عایشه و دیگر اصحاب به عثمان حمله کرده و او را سرزنش کردند.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«ای عثمان را از آن کار برکنار کن و کس دیگری را بگمار.» عثمان مجبور شد که او را کنار کند و محمد پسر ابوبکر را به حکومت انتخاب کرد.

ابن ابی سرح همان است که پیش از فتح مکه مسلمان شد و به مدینه کوچید، سپس مرتد و به مشرکان قریش پیوست.

*****

الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۳.

### حدیث سازان دروغگو

فیروز ابی عیاش یکی از دروغگویان و حدیث سازانی که احادیث جعلی بسیاری را وارد فرهنگ اسلام کرد. روزی یحیی بن معین از او سخنانی را می نوشت. در این هنگام احمد پیشوای حنبلی ها او را دید و به او گفت:

تو این را می نویسی. در حالی که می دانی فیروز کذاب است؟

و بدین وسیله یحیی را از این کار بازداشت. فرد دیگری نیز گفته است:

اگر مردی زنا بکند، بهتر است که از فیروز روایت کند. اگر از بول الاغ بنوشم بهتر است که بگویم:

فیروز ابی عیاش به من حدیث کرده است. (۱)

## اعتراف معاویه

در جنگ صفین، هر گاه معاویه به مشکلی بر می خورد، از حضرت علی علیه السلام سؤال می کرد و حضرت در کمال تواضع به آن مشکلات و سؤالات پاسخ می داد. عده ای از اصحاب از این کار امام ناراضی بودند و گفتند:

نباید پاسخ را داد و نباید او را هدایت کرد. امام علی علیه السلام در جواب می فرمودند:

آیا کفایت نمی کند این که او محتاج و نیازمند ماست و این نیازمندی او را همه می دانند.

در زمان دیگری نیز شخصی نزد معاویه آمده و از او سؤالاتی کرد.

معاویه که از جواب دادن عاجز بود، او را به حضرت علی علیه السلام معرفی کرد.

همچنانکه عمر نیز سؤالات و مشکلات خود را در نزد آن حضرت حل کرد و همیشه به مقام و والای علمی آن حضرت اعتراف می کرد و به ناتوانی خود به حل مسایل فقهی و علمی اذعان داشت. (۲).

*****

(۱). الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۳.

(۲). الغدیر، ج ۱۱، ص ۱۵۴.

## عذاب انکار ولایت حضرت علی

پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم تبلیغ فرمود آنچه را که مأمور به آن بود و این سخنان در سایر بلاد اسلامی هم منتشر شد، جابر بن نضر آمد و خطاب به پیامبر نمود و گفت:

از طرف خدا امر کردی که گواهی به یگانگی خداوند و رسالت تو بدهیم و نماز و روزه و حج و زکاه را اجرا کنیم. همه را از تو پذیرفتم و قبول کردیم. تو به اینها اکتفا نکردی؛ تا این که بازوی پسر عمت را گرفتی و بلند نمودی و او را بر ما برتری دادی و گفتی:

«من کنت مولاه فعلی مولاه» آیا این امر از

طرف تو است یا از جانب خداوند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

قسم به خداوندی که معبودی جز او نیست.

این امر از جانب خداوند است.

او پس از شنیدن این سخن به طرف شتر خود روانه شد در حالی که می گفت:

بار خدایا!

اگر آنچه محمد صلی الله علیه و آله و سلم می گوید، راست است و حق، سنگی از آسمان ببار و یا عذابی دردناک به ما برسان.

هنوز شتر خود نرسیده بود که سنگی از فراز بر سر او آمد و از دبر او خارج شد و او را کشت.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۷.

### کمک مالی

روزی معاویه نامه ای به مروان نوشت و به وی دستور داد که خانه کثیر بن صلت را از او بخرد. کثیر خانه خود را نفروخت.

معاویه نامه دیگری نوشت و به مروان دستور داد با او در برابر طلب من سختگیری کن.

اگر قرضش را داد که بسیار خوب و الّا خانه اش را بفروش و طلب را بردار.

مروان پیام معاویه را به او رساند و گفت:

سه روز مهلت داری و گرنه خانه ات را می فروشم. کثیر اموال خود را جمع آوری کرد و سی هزار کسر آورد و از مردم درخواست کمک نمود و گفت:

آیا کسی هست که به داد من برسد و این مبلغ را به من بدهد.

به یاد قیس بن سعد افتاد، و به نزد وی رفت و از او درخواست نمود.

قیس هم سی هزار را به او داد.

مروان وقتی مالهـا را دیـد، خـانه اش را به او برگردانـد، و پولهـا را نیز از او نگرفت. کثیر پول را نزد قیس آورد تا به او بدهـد، قیس گفت:

من پول را به تو

بخشیده ام و از تو نمی گیرم.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۵۰.

## پیش بینی حضرت علی

حضرت علی در کتاب شریف نهج البلاغه خبر داده و پیشگویی کرده بود «به زودی بعد از من مردی بر شما ظاهر خواهد شد، گشاده گلو و بزرگ شکم. آنچه می یابد می خورد و در دنبال آنچه نیافته است و می گردد، پس او را بکشید. ولی هرگز او را نخواهید کشت. آگاه باشید که او شما را امر می کند که مرا دشنام دهید و از من بیزاری جوئید» سالها بعد این پیشگویی حضرت واقع شد و معاویه ملعون زمام امور را در دست گرفته و با جعل روایاتی لعن حضرت را رواج داد.

در زمان بنی امیه در نقاط مختلف کشور اسلامی بیش از هفتاد هزار منبر وجود داشت که بنابر سنت نامیمون معاویه، علی بن ابی طالب علیه السلام بر همه این منابر لعن می شد.

معاویه در جواب مخالفین می گفت:

به خدا قسم چندان به این عمل ادامه می دهم، تا کودکان با این روش بزرگ شوند و بزرگسالان با این اخوی و منش به پیری برسند و تا دیگری کسی فضیلت و منقبتی درباره حضرت علی علیه السلام ذکر نکند.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۸۰.

## فرار از زندان

خالد قسری که حاکم عراق بود پس از شنیدن یکی از قصاید کمیت اسدی بسیار خشمگین شد.

گفت:

به خدا قسم او را به کشتن می دهم. سپس ۳۰ کنیز بسیار زیبا خرید و هاشمیات کمیت را به آنها یاد داد و آنان را مخفیانه با برده فروشی برای هشام عبدالملک فرستاد.

هشام آنها را خرید. آن کنیزها روزی قصاید کمیت را برای هشام خواندند و او از این قصاید به شدت خشمگین شد و به خالد قسری چنین نوشت:

سر کمیت را برای من بفرست.

خاله کمیت را دستگیر کرد و به

زنـدان افکنـد. کمیت زن خود را فرا خوانـد و لبـاس او را پوشـید و او را به جـای خویش نهاد و خود از زنـدان گریخت. چون حالد خبر یافت. خواست زن را به مجازات برساند. بنی اسد گرد آمدند و گفتند:

تو را زن فریب خورده خاندان ما راهی نیست.

خالد از آنها ترسید وزن را رها کرد.

*****

الغدیر، ج ۴، ص ۱۱.

## بخوانید و بخندید

ابوعثمان بحر الجاحظ گفته است:

مردی از رؤسای تجار به من خبر داد و گفت:

پیرمردی بـداخلاق اخمو و خاموش، در کشتی با ما بود که سـرش را از زمین بر نمی داشت و هر وقت اسم شـیعه را می شـنید، در خشم فرو می رفت و چهره اش دگرگون شده، ابروهایش را سخت درهم می کشید. روزی به او گفتم:

از چه چیز شیعه اینقدر بدت می آید که با شنیدن آن نگران و آشفته می شوی؟

گفت:

من از هیچ چیز شیعه به اندازه این شین اول اسمش بدم نمی آید، زیرا من شین را ندیده ام مگر در اول هر کلمه زشتی از قبیل: شر شوم شیطان شرارت و ...

ابوعثمان گفت:

بدین ترتیب دیگر اساس تشیع واژگونه شد.

شگفتی از سـفاهت پیرمرد بـداخلاق و حماقت ابوعثمان که گمان کرد، که اساس تشـیع با این دلیل واهی فرو ریخته است. آن پیرمرد چرا کلماتی چون شریعت، شمس، شهد، شفاعت، شهامت، شجاعت و ... به یادش نمی آید و ...

*****

الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۸.

## پایمال کردن آئین کیفری

ولید پسر عقبه شبی باده گساری کرده و مست شد و سپس بامداد برای مردم پیش نمازی کرده و دو رکعت نماز گزارد. آنگاه روی به مردم کرد و گفت:

بس است.

آیا نمی خواهید بیشتر بخوانم؟

مردم که از رفتار او تعجب کرده بودند، گفتند:

نه، در این هنگام حالش بد شد و هر چه خورده بود، بالا آورد و این صحنه را بسیاری از مردم دیدند.

این جریان به گوش عثمان رسید. او چند نفر را احضار کردند و سؤالاتی از آنها در این رابطه کرد و حاضر نبود که این جریان را قبول کند. آنها به سراغ عایشه رفتند و ماجرا گفتند.

پس عایشه گفت:

راستی که عثمان

آئین های کیفری را پایمال کرد و شهود را بیم داده است.

عثمان پس از شنیدن عایشه گفت:

تو بهتر است در منزلت آرام بگیری و کاری به این کارها نداشته باشی.

مردم به سراغ عثمان رفتند و خواستار اجرای حدود اسلامی شدند.

عثمان به ناچار قبول کرد در حالی که کسی جرأت اجرای حکم را نداشت. در این هنگام حضرت علی علیه السلام شلاق را به دست امام حسن علیه السلام داده و فرمودند که حکم را اجرا کند و ایشان نیز حکم را اجرا کردند و ولید مرتبا فریاد می زد و کمک می خواست. عثمان، سعید پسر عاص را به جای ولید به حکومت انتخاب کرد. او ساختمان فرمانداری و منبر را شستشو داد و بر تخت نشست.

*****

الغدیر، ج ۱۵، ص ۱۹۶.

## زیارت قبر رسول اکرم

عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرموده است:

«کسی که قبرم را زیارت کند، شفاعتم برای او واجب است. هر کس حج را به جای آورد و قبر بعد از وفاتم زیارت کند، همانند کسی است که در حال حیاتم مرا زیارت کرده است و هر کس حج را به جای آورد و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است. کسی که بعد از وفاتم، به زیارتم بیاید و درود بر من بفرستد، ده بار به او پاسخ می دهم و ده فرشته فرشته او را زیارت می کنند و همه بر او درود می فرستند.»

با وجود این گونه روایات که مورد تأیید اکثر علمای شیعه و سنی است، «ابن تیمیه حرانی» زیارت قبر پیامبر را حرام شمرد و مسافرت برای این عمل مقدس را معصیت دانست.

وقتی او این صحبت ها را

مطرح کرد، بسیاری از دانشمندان و بزرگان اهل سنت علیه او قیام کردند و کتابهای بسیاری را در رد گفتار او نوشتند و سرانجام با کوششهای فراوان علماء و دانشمندان در دمشق، علیه او اعلام گردید که هر کس معتقد به عقیده «ابن تیمیه» باشد، خون و مالش حلال است. در نتیجه تحریف ها و بدعت های او همانند بادهای زودگذر، سپری شده و نابود گردید.

«این چنین خداوند، درباره حق و باطل مثل می زند که آن کف به زودی نابود می شود و اما آنچه که به مردم منفعت می رساند، در زمین باقی می ماند»

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۱۶۲.

## شعری از حضرت علی

روزی معاویه نامه ای به حضرت علی علیه السلام نوشت. متن نامه این گونه آغاز شده بود که من دارای فضائلی هستم. پدرم در جاهلیت بزرگ و سرور بود. در اسلام به پادشاهی رسید. من خویشاوند پیامبر و دائی مومنین و نویسنده وحی الهی هستم.

حضرت علی علیه السلام پس از خواندن نامه فرمودند:

آیا پسر هند جگرخوار به این فضایل بر من برتری می جوید؟

سپس حضرت به جوانی که نزدیکشان بود فرمودند:

بنویس

محمد النبی اخی و صنوی

و حمزه سیدالشهداء عمی

و جعفر الذی یضحی و یمسی

یطیر مع الملائکه ابن عمی

و بنت محمد سکنی و عرسی

منوط لحمها بدمی و لحمی

فاوجب لی ولایه علیکم

رسول الله یوم غدیر خم

«محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خدا، برادر مهر ابن من است و حمزه سرور شهیدان عموی من است.

و جعفر آن روز و شب با ملائکه در پرواز است، پسر مادر من است.

دختر پیامبر باعث سکون دل و همسر من است. خون و گوشت او با خون و گوشت من بستگی دارد ...

و پیامبر خدا در روز غدیر خم،

به امر خدا ولایتم را بر شما واجب نمود ... «

چون معاویه اشعار حضرت را خواند از زیبائی کلام و عمق معنای شعر، خجالت زده شد و از روی عناد دستور داد این شعر از دسترس مردم شام و دور نگه دارند. مبادا که مردم به سوی حضرت علی علیه السلام جلب شوند و کلام بر حق ایشان در دل آنها اثر گذارد.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۴۴.

## تغییر سنت پیامبر

یزید بن معاویه هنگامی که از پدرش در شام حکمرانی می کرد، در یکی از جنگ ها شرکت کرد. در آن جنگ کنیزی نصیب یکی از مسلمانان شد، ولی یزید آن کنیز را به زور از آن مرد گرفت، آن مرد به ابوذر متوسل شد. ابوذر با او به نزد یزید آمد و سه بار او را امر به رد کردن کنیز کرد و او بهانه می آورد. سرانجام ابوذر گفت:

به خدا سوگند!

اگر تو چنین می کنی، همانا من از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

اول کسی که سنت مرا تغییر دهد، مردی از بنی امیه است.

ابوذر این جمله را گفت و روی خود را از یزید برگرداند.

یزید او را تعقیب کرد و گفت:

تو را به خدا سوگند آیا منم آن کسی که می گفتی؟ ابوذر پاسخ داد:

نمی دانم، و یزید، کنیز را پس داد.

*****

الغدیر، ج ۶، ص ۸۴.

## حاکم بد سابقه

«هند» از زنانی بود که با غلامانشان رابطه داشتند به همین جهت هر گاه بچه سیاهی می زائید، او را می کشت در زمان خلافت معاویه، روزی میان یزید و اسحاق بن طابه مشاجره ای در حضور وی در گرفت. یزید به اسحاق گفت:

برای تو این خوب است که همه قبیله بنی حرب به بهشت درآیند. یزید با این حرف، کنایه به مادر اسحاق که به داشتن روابط نامشروع با یکی از مردان قبیله بنی حرب متهم بود.

اسحاق در جوابش گفت:

برای تو این خوب است که همه عائله بنی عباس به بهشت درآیند. یزید معنای حرف او را نفهمید. اما معاویه فهمید. چون اسحاق برفت معاویه به یزید گفت:

چطور پیش از این که بدانی مردم درباره تو چه حرفها می زنند، زبان به طعنه مردان می گشایی؟

گفت:

می

خواستم او را دشنام دهم.

گفت:

او نیز همین منظور را داشت. یزید گفت:

چطور؟

او گفت:

مگر نمی دانی که بعضی از قریش در دوره جاهلیت می پنداشتند که من فرزند عباس هستم؟ یزید سخت ناراحت شد و غمگین گشت.

می گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در فتح مکه در سخنی با هند به چیزی از این ماجرا داشته است. هنگامی که هند برای بیعت آمد از پیامبر پرسید:

به چه مضمون با تو بیعت کنم؟

پیامبر فرمود:

باید به این تعهد بدهی که دیگر زنا نکنی. او با ناراحتی گفت مگر آزاد زنان هم زنا می کنند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را بشناخت و نگاهی به عمر انداخت و لبخندی زد.

*****

الغدیر، ج ۱۹، ص ۲۶۳.

### دروغگوی بزرگ

معاویه در دوره خلافتش دو بار به حج رفت و سی قاطر همراه داشت که زنان و کنیزان سوار آن بودند. در یکی از این مسافرت ها، مردی را دید که در مسجدالحرام نماز می خواند و دو پارچه سفید بر تن دارد.

پرسید:

این کیست؟

گفتند:

شعبه بن غریض و او مردی یهودی بود. کسی را به دنبالش فرستاد. فرستاده معاویه نزد او رفت و گفت:

نزد امیرالمؤمنین بیا.

او گفت:

مگر امیرالمؤمنین چندی پیش از دنیا نرفت؟

او گفت:

نزد معاویه بیا. رفت پیش معاویه. اما در سلام او را خلیفه خطاب نکرد.

معاویه از او پرسید:

زمینی را که در تیماء داشتی چه کردی؟

گفت از درآمدش برای برهنگان لباس می خرم و هر چه زیاد بیاید به مستمندان کمک می کنم.

پرسید:

آن را می فروشی.

گفت:

آری. چون امسال قبیله من دچار کمبود عوائد شده است و آن را به شصت هزار دینار می فروشم.

معاویه گفت:

خیلی زیاد است.

او گفت:

اگر از یکی از نزدیکانت می خریدی، حاضر بودی ششصد

هزار دینار هم بدهی. درست می گویی حال که در فروش خست به خرج می دهی شعری را بخوان که پدرت در رثای خود سروده است، و این گونه خواند ... «چون من در زمستان و در هنگام وزش بادهای سرد به نیازمندان کمک می کنم و حق خویش را از دیگران بی جنگ و دعوا می گیرم و ... پس مرا رستگار و کامیاب می خوانند.»

معاویه گفت:

من پیش از پدرت زیبنده این شعر هستم.

او گفت:

تو دروغ می گوئی و از سر پستی این حرف را می زنی.

معاویه گفت:

این که دروغ می گویم، درست است اما چرا از سر پستی؟

او گفت:

چون حق را ناحق می کنی و به جنگ خاندان پیامبر رفته ای.

معاویه که عصبانی شده و بود، دستور داد که او را از آن مجلس بیرون نمایند.

*****

الغدیر، ج ۱۹، ص ۲۷۳.

## نماز چهارشنبه

مردی از اهالی کوفه در بازگشت از نبردهای صفین سوار بر ستوری به دمشق آمد. مردی دمشقی ادعا کرد که این ماده شتر من است که در اثنای جنگ صفین از من گرفته اند. دعوایشان را بر معاویه عرضه داشتند

مرد مشقی برای اثبات مدعای خویش ۵۰ شاهد آورد. در نتیجه معاویه رای علیه مرد کوفی صادر کرد و دستور داد آن ستور را به مرد دمشقی تحویل دهد. مرد کوفی گفت:

شتر نر است نه ماده معاویه گفت:

این رایی است که صادر شده است و چون از حضورش برفتند، مخفیانه کسی را به دنبال آن مرد کوفی فرستاد و به او گفت:

ستور چقدر می ارزد؟ دو برابر بهای آن را به وی پرداخت و به او نیکی نمود و خوشرفتاری کرد و گفت:

به علی علیه السلام بگو من با یکصد هزار سپاهی با وی رو برو خواهم

شـد که یکیشان بین شتر نر و ماده فرق نمی گذارند و چنان فرمانبردار معاویه بودند و سـر به راهش که وقتی آنها را به صـفین می برد، در راه، روز چهارشـنبه، بـا آنهـا نمـاز جمعه خوانـد و به هنگـام جنـگ سـر به راهش نهاده بودنـد و او را بر بالای سـر خویش می بردند.

*****

الغدیر، ج ۱۹، ص ۳۰۴.

## ترک تکبیر نماز

شافعی در کتاب «الام» از قول انس بن مالک روایت می کند که:

معاویه در مدینه نماز می خواند در نمازش با صدای بلند شـروع به خواندن «بسم الله الرحمن الرحیم» سوره حمد و سوره بعدی کرد ولی «بسم الله الرحمن الرحیم» سوره بعـد از حمـد را نخوانـد تـا اینکه سوره را به پایـان برد و به رکوع و سـجود رفت ولی تکبیر نگفت تا نمازش را تمام کرد. وقتی سلام نمازش را داد، همه مهاجرانی که آن را شنیده بود از هر طرف فریاد زدند که:

آی معاویه!

جزئی از نماز را دزدی یا فراموش کردی؟!

در نتیجه وقتی بعـدا نماز خواند، «بسم الله الرحمن الرحیم» سوره بعد از حمد را می خواند و هنگامی که به سـجده و رکوع هم می رفت، تکبیر می گفت.

*****

الغدیر، ج ۲۰ ص ۸

## شرابخواری معاویه

عبـاده بن صـامت که از مجاهـدان بـدر بود، هنگـامی که در شـام سـاکن بود، قافله ای را دیـد که بار شـراب دارد پرسـید اینها چیست؟

گفتند:

شراب است که به فلانـی می فروشـند پس تیغی از بـازار برگرفته به طرف قـافله رفت و همه مشک های شـراب را پاره کرد ابو هریره در آن هنگـام در شـام بود معـاویه به او پیغـام داد که جلو برادرت را بگیر روزهـا می رود به بـازار و اجنـاس اقلیت های مذهبی را از بین می برد و شـبها در مسـجد می نشـیند و کاری جز انتقاد و فحش دادن به نوامیس ما ندارد جلو برادرت را بگیر

رو نگذار ما را اذیت کند

ابو هریره رفت به پیش عباده و گفت:

چکار داری به معاویه؟ حساب اعمال او با خود اوست نه با تو!

عباده گفت:

هنگامی که ما با پیامبر بیعت کردیم تو نبودی ما با او بیعت

کردیم که جز در راه رضای حق گام بر نـداریم. همیشه امر به معروف و نهی از منکر کنیم و در این راه از سـرزنش کننـدگان نهراسـیم ما بر سـر پیمان خود تا آخرین قطره خون خود هستیم و حال اجازه نمی دهیم که معاویه خریـد و فروش شـراب به راه اندازد ابوهریره که جوابی برای گفتن نداشت، ساکت شد و کلمه ای هم نگفت.

*****

الغدیر، ج ۱۹، ص ۲۷۹.

## ربا خواری معاویه

معاویه در یکی از جنگ های خود غنایم بسیاری به چنگ آورد در میان آن تنگی سیمین بود.

معاویه به یکی دسـتور داد که آن را به هنگام تقسیم عواید، میان مردم بفروشد. مردم بر سر خریداری آن به رقابت برخاستند و قیمت را زیادتر کردند، خبر به عباده بن صامت رسید.

برخاسته گفت:

من از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود:

وقتی طلا را با طلا معامله می کنند یا نقره و یا گندم را با گندم، باید به طور پایاپای باشد در غیر این صورت ربا خواری است. بر اثر شنیدن این سخن مردم هر چه را که گرفته بودند، پس دادند. خبر به معاویه رسید و گفت:

مردانی از زبان پیامبر احادیثی نقل می کنند که ما از آن غافل هستیم و آنها را نشنیده ایم.

عباده برخاسته همان حدیث را تکرار کرد و گفت:

مـا احادیث پیامبر را نقل و نشـر می کنیم، اگر چه معاویه خوشـش نیایـد. برای من اهمیتی نـدارد که نظر او چیست و یا این که بعد از این چه بلایی را می خواهد بر سر من بیاورد.

*****

الغدیر، ج ۱۹، ص ۲۸۷.

## جعل روایت

از عادات همیشـگی معاویه این بود که کیسه های پر از طلا و نقره به روسـیاهیان مزدور می بخشید، تا آنها روایاتی را به دروغ در مدح او بسـرایند و به پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نسبت دهند. روزی او به سمره بن جندب، صد هزار درهم بخشید تا روایتی جعل کند که این آیه:

و من النـاس من یشتری نفسه ابتغاء مرضات الله درباره ابن ملجم ملعون نازل شـده است و این آیه و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاه الدنیا و یشهد الله علی ما فی

قلبه و هو اله الحضام ...

درباره علی علیه السلام نازل گشته است. ولی سمره قبول نکرد، دوباره دویست هزار درهم بخشید. باز هم قبول نکرد و در مرثیه سوم، چهارصد هزار درهم بخشید و قبول کرد.

از این قبیل جنایات از معاویه و مزدورانش بسیار صورت گرفته است.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۷۸.

## معاویه و لعن علی

پس از شهادت امام حسن علیه السلام معاویه عازم حج شد و در سر راه وارد مدینه گشت. تصمیم گرفت در بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را لعن کند. به او گفتند در این شهر سعد بن ابی وقاص است و گمان نمی کنیم که او به این عمل راضی باشد. کسی را به سوی او بفرست و نظر او را در این رابطه جویا شود.

معاویه کسی را به سوی سعد فرستاد، تا ببیند نظر سعد درباره لعن حضرت علی علیه السلام چیست.

سعد جواب فرستاد که:

اگر این کار انجام گیرد، من از مسجد رسول الله خارج می شوم و دیگر قدم به مسجد نمی گذارم. لذا معاویه از لعن خودداری کرد. تا این که سعد درگذشت و به هنگام مرگ سعد بود که معاویه بر روی منبر رسول الله، علی علیه السلام را لعن کرد و به عمالش در دیگر شهرها هم نوشت که علی علیه السلام را بر بالای منابر لعن کنند.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۸۰.

## طی الارض امیرالمؤمنین

روزی خلیفه المستنصر عباسی برای زیارت قبر سلماسی فارسی رحمه الله به آن سرزمین حرکت کرد. عزالدین اقسامی که از اشراف و ادبای کوفه بود به همراه او بود. خلیفه در راه به او گفت:

یکی از دروغهای غلات شیعه این است که می گویند:

بعد از مرگ سلمان فارسی، علی بن ابی طالب علیه السلام برای غسل دادنش از مدینه به مداین آمده و بعد از انجام این عمل همان شب به مدینه مراجعت نموده است.

ابن اقسامی فی البداهه این اشعار را در پاسخ به او سرود:

«منکر این شدی که وصی پیامبر در یک شب از مدینه به

مدائن رفته.

بعد از غسل سلمان پاک در همان شب پیش از صبح به مدینه مراجعت کرده باشد و گفتی این حرف از گفتار غلات شیعه است.

گناه غلات در صورتی که دروغ نگفته باشند، چیست؟

از این که آصف برخیا پیش از یک چشم بر هم زدن، تخت بلقیس را از مملکت سبا به بیت المقدس آورد:

این پرده ابهام را پاره کرد و این مشکل را حل نمود.

تو درباره آصف معتقد به غلو نیستی. اما من درباره حیدر غلو کرده ام؟

جای بسی شگفتی است! اگر احمد صلی الله علیه و آله و سلم بهترین فرستادگان است.

علی علیه السلام بهترین وصی هاست.

و گرنه تمام حرفها و خبرها بیهوده است.»

خلیفه که دیگر جوابی نداشت، ساکت شد.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۴۴.

## تبعید از حاکم

ابو اسحاق می گوید:

روزی بعد از نماز صبح در مسجد دیدم، شمر پسر ذوالجوشن به درگاه خداوند دعا می کند و می گوید:

خداوندا تو به راستی ارجمند هستی و ارجمندی را دوست می داری و می دانی که من نیز ارجمند هستم.

پس مرا بیامرز و ببخش. من به او گفتم:

ای شمر تو که در کشتن فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همکاری داشته ای و این لکه ننگی در زندگی تو است.

چگونه خود ارجمند می پنداری؟ شمر گفت:

وای بر تو ابو اسحاق!

اگر فرمانروایان ما دستور بدهند، ما بدون چون و چرا باید انجام بدهیم و حق نداریم که اعتراض بکنیم. اگر ما با ایشان ناسازگاری کنیم، از این الاغهای تیره بخت نیز بدتر هستیم. تمام این اندیشه ها به حرفهای خلیفه دوم بر می گردد که می گفت:

از حاکم خود بدون چون و چرا، تبعیت کنید، حتی اگر او فاسد باشد. به راستی که با پشتوانه فقهی

جاهلانه چه ظلم هایی که به خاندان نبوت نکردند.

الله اکبر.

*****

الغدیر، ج ۱۳، ص ۲۹۶.

## شعری از جان و ترس

سلیمان پسر ریوه می گوید:

روزی به همراه عده ای در مسجد دمشق نشسته بودیم و فضایل علی علیه السلام را بر می شماردیم و شعر می خواندیم. ناگهان عده زیادی از عمال معاویه بر سر ما ریختند و شروع کردند با سنگ و چوب به ما حمله کردن. آنها ما را کشان کشان به کاخ فرماندار دمشق بردند و جریان را به او گزارش دادند و ما از این بیم داشتیم که او فرمان اعدام ما را بدهد.

ابوبکر طایی رو به فرماندار کرد و گفت:

ما امروز فضایل علی علیه السلام را بر شماردیم و فردا فضایل شما را بر می شماریم و بعد بی آنکه از قبل شعری در این زمینه داشته باشد، از روی ترس این گونه سرود: «دوست داشتن علی علیه السلام، همه اش با کتک خوردن همراه است. دل از هراس آن می لرزد.

شیوه من مهرورزی با پیشوای راهنما یزید است و کیشم دشمنی با خاندان رسول الله است و هر کس که جز این بگوید، مردی است که نه مغز دارد و نه خرد. مردم چنان هستند که هر که با خواسته هایشان هماهنگ باشد، تندرست می مانند و گرنه داوری درباره او با یغمای هستی اش همراه خواهد بود «فرماندار پس از شنیدن این شعر، تمام آنها را آزاد کرد.

*****

الغدیر، ج ۱۳، ص ۲۹۷.

## سرنوشت تلخ دشمنان حضرت علی

روزی حضرت علی علیه السلام از قصر خارج شد. در این هنگام سوارانی که شمشیر حمایل داشتند و روپوش بر صورت و تازه از راه رسیده بودند، با آن حضرت روبرو شدند و گفتند:

السلام علیک یا امیرالمؤمنین رحمه الله و برکاته السلام علیک یا مولانا علی علیه السلام پس از جواب سلام فرمودند:

در اینجا از اصحاب رسول خدا چه

کسانی هستند؟ پس از دوازده تن از آنها برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا در روز غدیر خم شنیدند که می فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه ...

پس از آن حضرت به انس بن مالك و براء بن عازب که از ادای شهادت خودداری کرده بودند، فرمود:

چه چیز مانع شد از این که شما برخیزید و شهادت دهید؟ زیرا شما نیز آنچه را که این گروه شنیده اند، شنیده اید.

سپس فرمود:

بار خدایا!

اگر این دو نفر به علت عناد و دشمنی، این حقیقت را کتمان کرده اند،

آنها را به سزای اعمالشان برسان و آنها را مبتلا کن.

پس از مدتی براء بن عازب نابینا شد و پس از نابینا شدن هنگامی که راه منزل خود را گم می کرد و از مردم سؤال می کرد با خود می گفت:

کسی که گرفتار نفرین شده چگونه راه به مقصود را در می یابد؟

انس بن مالك نیز مبتلا به برص شد.

و گفته شده است هنگامی که علی علیه السلام طلب گواهی دایر به گفتار صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، نامبرده بهانه آورد که مبتلا به فراموشی شده است و علی علیه السلام فرمود:

بار خدایا!

اگر دروغ می گوید او را مبتلا به برص سفیدی کن که دستار او آن را مخفی نسازد.

پس چهره او دچار برص شد و پیوسته خرقه بر چهره خود می افکند.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۵۰.

### سرانجام تکذیب احادیث

ابی عمرو نقل می کند که روزی حضرت علی علیه السلام در رحبه ای از مردی درباره حدیثی پرسش کرد؟

آن مرد او را تکذیب نمود.

علی علیه السلام فرمود:

مرا تکذیب کردی؟

گفت:

تو را تکذیب نکردم.

پس علی علیه السلام فرمود:

از خدا می خواهم اگر مرا تکذیب کردی، چشم تو را کور کند، آن مرد گفت:

این را از خدا بخواه.

در این هنگام حضرت علی علیه السلام او را نفرین کرد و نتیجه آن مرد از رحبه بیرون نرفته بود که چشمش نابینا شد.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۵۷.

## چگونگی اسلام آوردن عمرو بن عاص

عمرو بن عاص به همراه عاره بن ولید برای دستگیری جعفر بن ابی طالب و یاران او که فرستادگان پیامبر بودند، به حبشه رفت، در آنجا اخباری به او رسید که نشان دهنده پیشروی اسلام و گرویدن مردم به رسول الله بود و از طرفی بر خوردی که با نجاشی، پادشاه حبشه داشت، طوری شد که افکار او را دگرگون ساخت.

نجاشی به او گفت:

آیا مقصود تو این است که من فرستاده مردی را که چون موسی است و ناموس اکبر (جبرئیل) بر او نازل می شود، به تو تسلیم نمایم تا او را به قتل برسانی؟

عمرو از روی اعجاب گفت:

ای پادشاه آیا به راستی چنین است که تو می گویی؟

نجاشی گفت:

وای بر تو ای عمرو!

من بپذیر و از آن پیامبر پیروی نما. زیرا به خدا قسم او بر حق است و به طور حتم بر مخالفین خواهد نمود چنانکه موسی بر فرعونیان و سپاهیان او غلبه کرد.

این جریان عمرو را وا داشت که به صاحب رسالت نزدیک شود و در برابر او تسلیم گردد و از حبشه به حجاز باز نگشت مگر به طمع این که به مقامی برسد یا از منافع اسلام بهره مند گردد و یا می ترسید که از غلبه مسلمین به او گزندی برسد.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۲۳۰.

## اجتماع بشر

روزی زید بن ارقم بر معاویه وارد شد، دید، عمرو عمرو بن عاص با معاویه بر یک تخت نشسته است.

چون این صحنه را دید، بین آن دو نشست. عمرو به او گفت:

جای دیگری نیافتی که آمدی و اتصال مرا با امیرالمؤمنین قطع کردی؟

زید گفت:

رسول خدا به جنگی رفته بود و شما نیز با آن حضرت بودید،

چون چشم رسول خدا شما را با هم دید، نظر تندی به سویتان کرد.

روز دوم و سوم نیز چون شما را با هم دید با همان نظر به شما نگاه کرد و در سومین روز فرمود:

هر زمان که معاویه را با عمرو بن عاص دیدید، بینشان جدائی افکنید، زیرا اجتماع این دو هرگز به خیر نخواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را در غزوه تبوک بیان فرمودند.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۲۳۳.

### حیله شیطانی

روزی از روزهای جنگ صفین، عمرو بن عاص به گمان این که می تواند علی علیه السلام را غافلگیر کند، به ایشان حمله کرد تا به ایشان ضربه ای بزند، ولی حضرت که به نیت او پی برده بودند، به او حمله کردند. همین که نزدیک بود ضربه علی علیه السلام به او برسد، خود را از اسب به زیر افکند و لباس خود را بالا زد.

او پای خود را مانند سگ هنگام بول کردن، بلند نمود که عورتش نمایان شد.

حضرت از او روی بر تافت. عمرو آنگاه به پا خاست در حالی که خاک آلود بود و با پای پیاده فرار کرد و خود را به صفوف سپاهیان خود رساند.

معاویه پس از شنیدن این ماجرا به او گفت:

خدای را سپاسگذار باش و عورتت را. به خدا قسم اگر او را می شناختی بر او حمله نمی بردی.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۲۹۴.

### خنده معاویه

روزی عمرو بن عاص وارد کاخ معاویه شد.

معاویه با دیدن او شروع به خندیدن کرد. عمرو گفت:

شادی و سرورت دایم بادا. به چه چیز می خندی؟

گفت:

از حمله علی بن ابی طالب علیه السلام یادم می آید. هنگامی که به تو حمله ور شد و تو با آن حیله از چنگال مرگ فرار کردی؟

عمرو گفت:

مرا شماتت می کنی؟ عجیب تر از این کار من، روزی است که علی علیه السلام تو را به مبارزه طلبید. رنگت دگرگون شد و از سینه ات ناله برخاست و گلوگاهت ورم کرد. به خدا قسم اگر با او مبارزه می کردی ضربه دردناکی به تو فرود می آورد که خاندانت یتیم می شدند و قدرتت از کفت می رفت.

پس بنابراین خیلی به خودت مغرور نباش و به من مخند.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۲۹۶.

### درگذشت عمرو بن عاص

عمرو بن عاص پس از نود سال زندگی در سال ۴۳ هجری به زندگی پر خیانت و فریب خود پایان داد. همین که مرگ او فرا رسید، به پسرش گفت:

پدر تو دوست داشت که در جنگ ذات السلاسل مرده باشد.

من در اموری دخالت نمودم که نمی باید دخالت می کردم. کاش ثروت من پشکل شتر بود. ای کاش سی سال قبل مرده بودم.

هنگام مرگ کسی بر من نگرید و جنازه ام را مشایعت نکنند. بند کفنم را محکم ببندید. من مورد خصومت خواهم بود. خاک را بر من بریزید. به هر طرف که قرار گیرم. جانب راست من سزاوارتر از طرف چپ من نخواهد بود که بر خاک قرار گیرد.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۳۱۸.

### نذر شیطانی

روزی شخصی پیش پسر عمر آمد و گفت:

من نذر کرده ام که یک روز از صبح تا شب بالای کوه حرا برهنه بایستم. پسر عمر به او گفت:

اشکالی ندارد. برو نذرت را ادا کن. آنگاه آن شخص به نزد ابن عباس رفت و جریان را گفت:

ابن عباس به او گفت:

ای مرد!

مگر نماز نمی خوانی؟

آن مرد گفت:

چرا نماز می خوانم. ابن عباس گفت:

پس می خواهی برهنه نماز بخوانی؟ آن مرد گفت:

نه، ابن عباس گفت:

مگر چنین عهدی نکرده ای؟ شیطان خواسته تو را به بازی بگیرد و خود و سربازانش به ریش تو بخندند. آن مرد که از آن صحبت، به خود آمده بود و از آن نذر خود پشیمان شده بود، گفت:

حال چه کنم؟

ابن عباس گفت:

برو و یک روز معتکف شو و کفاره عهدی را که بسته ای، بده. آن مرد برگشت و سخن ابن عباس را به پسر عمر نقل کرد و او گفت:

او حرف درستی زده است.

هیچ یک از ما نمی توانیم استنباطات فقهی او را داشته باشیم.

*****

الغدیر، ج ۱۹، ص ۲۱۹.

### آوازخوانی معاویه

ابن عباس می گوید:

روزی همراه با عده ای از مسلمانان، در سفری همراه با پیامبر بودیم. در میان راه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صدای آوازخوانی دو نفر را شنیدند.

حضرت از این کار ناراحت شده و دستور دادند که ببینم آنها چه کسانی هستند.

پس از تحقیق مشخص شد که آن دو نفر معاویه و عمرو بن رفاعه هستند که به خواندن اشعار مبتذل مشغولند و به هیچ وجه آداب حضور در کنار پیامبر را رعایت نمی کنند. وقتی این خبر را به عرض پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رساندیم، ایشان فرمود:

خدایا آن دو نفر را به سوی آتش دوزخ بران و نگونسار کن. در نتیجه عمرو بن رفاعه از این سفر به سلامت باز نگشت و مرد. همه مورخین این روایت را آورده اند و آن را قبول دارند ولی بعضی از مورخین اهل سنت به جای اسم معاویه و عمرو از کلمه فلان و فلان استفاده کرده اند و بعضی دیگر فقط اسم عمرو را آورده اند و حاضر نشده اند که حقیقت را کامل بنویسند.

*****

الغدیر، ج ۱۹، ص ۲۱۹.

### سلام بر پادشاه

روزی سعد بن ابی وقاص که از اعضای شورای شش نفره عمر بود، نزد معاویه می رود. او که با معاویه میانه ای نداشت و با او بیعت هم نکرده بود، به معاویه گفت:

سلام بر تو ای شاه!

معاویه که از گفتار او متعجب شده بود، با ناراحتی گفت:

چرا مرا این گونه خطاب می کنی؟ شما مؤمنین هستید و من امیر مؤمنان.

پس باید مرا امیرالمؤمنین خطاب کنی نه شاه.

سعد گفت:

این در صورتی بود که ما مسلمانان تو را به امیری انتخاب می کردیم، حال که این گونه نیست.

تو خود به زور به حکومت رسیده ای.

تو مانند پادشاهان، با قدرت و زور و ستم به اینجا رسیده ای نه به خواست مردم. معاویه که از صحبت های او خشمگین شده بود دیگر هیچ نگفت.

*****

الغدیر، ج ۱۹، ص ۵۱.

### مستی یزید

ابو عمرو بن حفض به نمایندگی از طرف مردم مدینه نزد یزید رفت.

یزید او را گرامی داشت و هدایای نیکو به او داد. چون به مدینه بازگشت به کنار منبر ایستاد چنین گفت:

او مرا مورد محبت قرار داد و مرا گرامی داشت، ولی نمی توانم حقایق را نگویم. به خدا قسم دیدم که یزید از سرمستی نماز را ترک می کند. در نتیجه، مردم مدینه برکناری یزید را از حکومت خواستار شدند. ابن مخرمه صحابی عضو هیئت نمایندگی ای بود که مردم مدینه نزد یزید فرستاده بودند. چون به مدینه برگشت اعلام کرد و شهادت داد که یزید فاسق و شرابخوار است. به یزید گزارش دادند. به استاندارش دستور داد که مسور بن مخرمه را حد بزند. ابو حره در این باره این چنین سروده است:

«شراب صبوحی مشکین بو را یزید می نوشد و حد را به مسور می زنند!!

پسر عمر برای مقابله با اصحاب و مردم مدینه که یزید را متفقاً خلع کردند، ادعا کرد که هر کس با یزید این کار را بکند بر خلاف سنت پیامبر است و من با او قطع علاقه خواهم کرد. زیرا پیامبر فرموده است:

برای پیمان شکنان در روز قیامت پرچمی می افرازد و ...»

*****

الغدیر، ج ۱۹، ص ۶۲.

### رشوه به پسر عمر

هنگامی که یزید به حکومت رسید، پسر عمر حاضر نبود که با او بیعت کند. او برای این مخالفت خود دلایل عقیدتی و قرآنی می آورد مثلا می گفت:

این خلافت، مثل نظام هراکلیوسی (امپراطوری رم شرقی) با نظام قیصری نیست که حکومت از پدر به پسر برسد. بلکه

حکومت اسلامی است. اما یزید یکصد هزار به او رشوه داد و او حرفهای گذشته خود را فراموش

کرد و نادیده گرفت و با او بیعت کرد و در وصف یزید، احادیث و روایاتی را جعل کرد و گفت:

اگر خوب بود، مایه رضایت است و اگر مایه گرفتاری و ناراحتی بود، شکیبایی و مدارا می کنیم و برای رفع رسوائی تغییر عقیده اش این بهانه را تراشید که تا بحال به خاطر وجود پدرش معاویه از بیعت امتناع می کرده و حال که آن مانع برطرف شد، اقدام به بیعت می کند.

*****

الغدیر، ج ۱۹، ص ۶۴.

### جواب دندان شکن به معاویه

روزی قدامه سعدی نزد معاویه آمد.

معاویه از او پرسید:

تو کیستی ای مرد؟

او گفت:

من جاریه بن قدامه هستم.

معاویه با یک حالت تمسخر گفت، تو مگر زنبوری بیش، هستی؟

او گفت:

ای معاویه تو مرا با گزنده ای شیرین دهان تشبیه می کنی در حالی که خودت به خدا ماده سگی بیش نیستی. ماده سگی عوعو کنان سگ های نر را به سوی خویش می خواند و امیه نیز جز تصغیر «امه» یعنی کنیز نیست.

پس دیگر مرا به این جرم که با تو بیعت نمی کنم و دست بیعت و همکاری با علی علیه السلام داده، به تمسخر نگیر، ما هرگز از علی علیه السلام دست نمی کشیم. هر چند که مورد آزار و شکنجه و طعن دیگران بایستم.

معاویه گفت:

بس است دیگر. خدا در میان مردم افرادی مثل تو را زیاد نکند و او در جواب گفت:

ای معاویه حرف خردمندانه بزن و احترام دیگران را نگه دار تا آنان نیز احترام تو را نگه دارند. به راستی که تو لیاقت حکومت را نداری.

*****

الغدیر، ج ۱۹، ص ۶۴.

الغدیر، ج ۱۹، ص ۲۶۴.

## پاسخ هایی صعصعه به معاویه

روزی معاویه برای مردم نطقی کرد و گفت:

اگر ابوسفیان پدر همه مردم می بود، همه باهوش و زیرک می شدند. صعصعه بن صوحان، سخنش را قطع کرد و گفت:

پدر همه مردم کسی است که بسیار بهتر از ابوسفیان است ولی با این حال بعضی از فرزندانش باهوش و بعضی دیگر احمقند.

معاویه گفت:

سرزمین ما نزدیک محشر است. وی برخاسته و گفت:

محشر نه از مؤمنان دور و نه به کافران نزدیک است.

معاویه گفت:

سرزمین ما مقدس است.

صعصعه جواب داد:

سرزمین را نه چیزی مقدس می گرداند و نه نجس و ناپاک. بلکه اعمال ما است که آن را مقدس و پاک

می گرداند.

معاویه گفت:

خدا را دوست بدارید. خلفای او را سپر و محافظ خویش قرار دهید.

صعصعه گفت:

چطور و چگونه؟ در حالی که تو سنت را تعطیل کرده و پیمان ها را شکستی. مردم را به سرگشتگی کشاندی و در دین بدعت ها آوردی.

معاویه گفت:

بهتر است که خاموش شوی زیرا با این حرفها سست عقلی خود را ظاهر می سازی، تو به کمک حسن بن علی علیه السلام به من حمله می کنی. حال که این طور است او را احضار می کنم.

صعصعه گفت:

آری به خدا. تو دانسته ای که آنان از خاندان پاک و بزرگوار هستند و از همه به حکومت اولی تر. اگر او را احضار کنی، خواهی دید که در اندیشه و تدبیر و اتخاذ تصمیم بسیار دقیق و سنجیده است. به راستی که او در حکومت و فرماندهی استوار و در بخشندگی، نجیب است و با سخن آتشین تو را می گزد و تازیانه حقایقی را که یارای انکارش را ندای بر صورتت می کوبد.

معاویه پرخاش کرد و گفت:

به خدا قسم که در به درت خواهم کرد.

او گفت:

به خدا که زمین خدا پهناور است و دوری است و دوری تو مایه آسایش.

معاویه گفت:

مستمری ات را قطع خواهم کرد.

او گفت:

اگر در اختیار تو است، آن را قطع کن. روزی رسان خداوند است که بخشش هایش بی زوال است.

معاویه گفت:

می خواهی خودت را به کشتن بدهی؟

صعصعه جواب داد:

ای معاویه آرام باش هر کس که به ناحق کشته شود، خدا به کیفر قاتلش بنشیند.

*****

الغدیر، ج ۱۹، ص ۲۶۹.

### قصیده جلجلیه

معاویه پس از این که عمرو بن عاص را به حکومت مصر گماشت، نامه های بسیاری برای او نوشت و از او خواست که مالیات و خراج مصر را به او

بدهد، ولی عمرو امتناع می کرد.

معاویه خشمگین شد و در آخرین نامه خود به عمرو نوشت «نامه هایی مکرر مبنی بر مطالبه خراج مصر به تو نوشتم و تو در جواب آن کوتاهی کردی و امتناع ورزیدی. اکنون برای آخرین بار می نویسم که بدون هیچ تأخیری، فورا خراج مصر را ارسال نما.»

عمرو که از دیدن نامه بسیار ناراحت شده بود، قصیده ای را تنظیم کرد و به عنوان جواب برای معاویه فرستاد که در آن ضمن نکوهش معاویه و شرحی از جنایات و ظلمهای او به خاندان اهل بیت علیهاالسلام به بر حق بودن ولایت علی علیه السلام اشاره می کند. این قصیده به نام جلجلیه معروف شده است.

معاویه الحال لا تجهل

و عن سبل الحق لا تعدل

نیست احتیاجی فی جلق

علی اهلها یوم لبس الحلی؟ ...

قسمت های از ترجمه اشعار به فارسی این چنین است:

معاویه بنوشت او را که زود

خراجی که از مصر کردی تو سود

بباید که بفرستی آن را به شام

تعلل ز امرم مکن والسلام

یکی چامه در پاسخش عمرو داد

چو خواندش برآورد آه از نهاد

بود این چکامه یکی شاهکار

ز یک روسپی زاده در روزگار

اگر من نبودم. تو همچون زنان

پس پرده در خانه بودی نهان

نمودیم از جهل یاری تو را

ایا زاده هند شوم و دغا

به ناحق تو را بر شه سرفراز

مقدم نمودیم از حرص و آز

شهی کز پیمبر به امر اله

شد او بر همه سرور و داد خدا

چه بسیار درباره اش مصطفی

سفارش به امت نمود از وفا

وصایای پیغمبر پاک دین

به شأن علی آن ولی امین

شنیدیم بسیار در هر مقام

که تصریح فرمود او را به نام

به روز غدیر آن شه انبیا

به منبر بر آمد چو بدر سما

در آن دم نمود آن شه ملک و

دین

علی را امیر همه مؤمنین

بفرمود من کنت مولاه را

که جمله شناسد آن شاه را

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۲۱۰-۲۰۳.

### مادر عمرو بن عاص

عمرو بن عاص از ناحیه نسب دارای هیچ فضیلت و افتخاری نبود. نام مادرش لیلا-عنزیه جلانیه بود. او در شهر مکه از مشهورترین و ارزان ترین فاحشه ها بود.

پس از آن که عمرو از او متولد شد، پنج نفر از کسانی که با او همبستر شده بودند، ادعای فرزندی عمرو را نمودند. ولی لیلی عمرو را به عاص ملحق نمود. زیرا عمرو به عاص بیشتر از کسان دیگر شباهت داشت و عاص بیشتر از دیگران به لیلی پول می داد.

خود عمرو بن عاص نیز به این ماجرای مادرش اعتراف کرده است.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۲۲۱.

### تبعید حاکم

حکم بن ابی العاص در جاهلیت همسایه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و پس از ظهور اسلام، بیش از همه همسایگان دیگر، او را آزار می رساند پس از فتح مکه، به مدینه آمد و در دین اسلام تردید داشت. او همیشه پشت سر رسول الله راه می افتاد و با تکان داد دهان و بینی تقلید در می آورد و چون او به نماز می ایستاد، وی هم پشت سرش می ایستاد و با حرکات انگشتان مسخره بازی در می آورد و به همان گونه در حالت ارتعاش ماند و به جنون مبتلا شد و یک روز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در منزل یکی از زنانش بود، او دزدیده نگاه می کرد.

چون رسول الله وی را شناخت، با نیزه ای کوچک بیرون شد و گفت:

کیست که از سوی من این قورباغه ملعون را ادب کند؟ به خدا که او و خانواده اش نباید با من در یکجا باشند پس همه شان

را به طایف تبعید کرد. چون رسول خدا درگذشت، عثمان

به شفاعت از ایشان با ابوبکر سخن گفت و خواست که بازشان گرداند. او نپذیرفت و گفت:

من رانده شدگان رسول الله را پناه نمی دهم.

عمر نیز این چنین جوابی داد

و چون عثمان به خلافت رسید، ایشان را به مدینه آورد و به دروغ گفت [من درباره ی ایشان با رسول سخن گفته و از او خواسته بودم که بازشان گرداند و او به من وعده داده بود که به ایشان اجازه ی بازگشت دهد ولی پیش از اجازه در گذشت]

[واقدی گوید: حَکَم در ایام خلافت عثمان] در مدینه درگذشت و او بر وی نماز خواند و بر گورش چادر زد.

*****

الغدیر، ج ۱۶، ص ۲۲.

## شیوه بیعت

هنگامی که معاویه برای پسرش بیعت گرفت.

مروان گفت:

این همان شیوه ابوبکر و عمر است. عبدالرحمن بن ابوبکر گفت:

این شیوه آنها نیست بلکه شیوه هراکلیوس و قیصر روم است.

مروان گفت:

این مرد همان است که خدا درباره او فرموده است:

«کسی است که به پدر و مادرش گفته است، ننگ بر شما ...» عبدالرحمن گفت:

رسول الله پدر تو را در حالی لعن کرده است که تو در صلب او بودی.

پس تو خرده ریزه لعنت خدائی هستی.

هنگامی که این خبر به گوش عایشه رسید، گفت:

به خدا که مروان دروغ می گوید:

او دروغگوست آن آیه درباره کس دیگری نازل شده است نه عبدالرحمن.

ابوبکر و عمر هیچکدام خلافت را در خاندان خود به ارث نگذاشتند و این کار معاویه بر خلاف سنت است.»

*****

الغدیر، ج ۱۶، ص ۲۶.

## چشم در راه خدا

عثمان به سعید پسر عاص از بیت المال، صدقه و بخششهای فراوان می کرد.

عثمان او را به حکومت گمارد و از همان آغازین روز حکومت به انجام کارهای ضد اسلامی پرداخت و گفت:

به راستی تمام دهکده ها و کشتزارهای عراق، باغستانی است برای کودکان قریش. یک بار در کوفه گفت:

کدام یک از شما ماه نو را دیده اید و آن در ماه رمضان بود. مردم گفتند:

ما ندیده ایم.

اما هاشم بن عتبه گفت:

من آن را دیده ام.

سعید به او گفت:

تو با این یک چشمت بوده که از میان همه مردم آن را دیده ای.

هاشم گفت:

مرا به چشمم نکوهش می کنی در حالی که من آن را در جنگ یرموک در راه خدا از دست دادم. صبح که شد هاشم در خانه اش افطار کرد و مردم نزد او چاشت خوردند و چون خبر به سعید رسید، کسانی را به سراغ او فرستاد و

او او را کتک زدند و خانه اش را سوزاندند. هاشم که در جنگ صفین پرچمدار علی علیه السلام بود و در خیل یاران حضرت به فیض شهادت نائل شد.

*****

الغدیر، ج ۱۶، ص ۶۱.

## دست بیعت

روزی عبدالرحمن پسر خالد به میان مردم شام آمد و گفت:

ای مردم شام!

من سالخورده شده ام و مرگم نزدیک شده است و چنان خواستم که با مردی پیمان فرمانبری و دست بیعت بدهید. تا کار شما به سامان رسد و شما نیز به رستگاری برسید و آنان جذب سخنان او شده و او را انتخاب کردند و این در حالی بود که معاویه به او دستور داده بود که میان مردم شام برود و از آنها برای پسرش یزید، بیعت بگیرد. وقتی که معاویه از جریان آگاه شد، کینه او را به دل گرفت. مدتی بعد عبدالرحمن در بستر بیماری افتاد.

معاویه پزشک مخصوص خود را که یهودی بود، به سراغ او فرستاد و دستور داد که او از طریق خوراندن شربتی، او را بکشد. آن پزشک، کار خود را انجام داد و عبدالرحمن را به قتل رساند.

برادرم عبدالرحمن که از قضیه مطلع شد، به همراه برده خود به صورت پنهانی به دمشق و سر راه آن پزشک به کمین نشست و در یکی از شبها که او از کاخ معاویه بیرون میآمد، به او حمله کرده و او را کشت. (۱) اعتراف عمرو بن عاص بر حدیث غدیر

مردی از اهالی همدان به نام برد به نزد معاویه آمد. در آن هنگام از عمرو بن عاص شنید که نسبت به علی علیه السلام سخنان ناروا و توهین آمیز می گوید. آن مرد به عمرو بن عاص گفت:

همانا

بزرگان ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده اند که فرمود:

«من کنت مولاه فعلی مولاه» آیا این سخنان حق است یا باطل؟

عمرو بن عاص گفت:

این سخنان کاملا حق و درست است و من در ادامه این سخنان می گویم که هیچ یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست که مناقب و فضایلی چون فضایل حضرت علی علیه السلام برای او باشد.

ولی علی علیه السلام فضایل و مناقب خود را به سبب کارهای که درباره عثمان نمود، تباه و نابود ساخت.

برد گفت:

آیا دستور کشتن عثمان را حضرت علی صادر کرده بود و یا آیا خود اقدام به کشتن او کرد؟

عمرو گفت:

نه دستور قتل از علی علیه السلام بود و نه خود او این کار را کرد بلکه قاتل او را پناه داد و دستگیری او ممانعت به عمل آورد.

برد گفت:

آیا به این وصف مردم با او در مورد خلافت بیعت کردند؟

گفت:

آری.

برد گفت:

پس چه چیزی تو را از بیعت علی علیه السلام خارج نمود؟

گفت:

متهم دانستن من او را درباره قتل عثمان.

برد گفت:

تو خود نیز مورد چنین اتهامی واقع شدی.

عمرو گفت:

راست گفتی و به همین علت به فلسطین رفتم.

پس از این صحبت ها، برد به سوی قبیله خود برگشت و به آنها گفت:

ما به سوی قومی رفتیم و علیه آن قوم از صحبت های خودشان برهان و سند محکومیتشان را گرفتیم. ای مردم علی علیه السلام بر حق است از او پیروی کنید. (۲).

*****

(۱). الغدیر، ج ۱۳، ص ۲۹۵.

(۲). الغدیر، ج ۲، ص ۶۷.

### اعتراف ابوهریره بر حدیث غدیر

امیرالمؤمنین علیه السلام در ایام جنگ صفین نامه ای به معاویه نوشت و آن را به دست اصبغ بن نباته داد که به او

رساند. او می گوید:

داخل کاخ معاویه شدم در حالی که بر قطعه چرمی نشسته بود و بر دو بالش سبز تکیه داده بود.

در طرف راست او عمرو بن عاص و حوشب و ذوالکلاع و در طرف چپ او برادرش عتبه و در برابرش ابوهریره و چند نفر دیگر قرار داشتند.

پس از آن که معاویه نامه آن جناب را قرائت کرد.

گفت:

همانا علی علیه السلام قاتلان عثمان را به ما تسلیم نمی کند. اصبغ گوید:

به او گفتم:

ای معاویه، خون عثمان را بهانه مگیر! تو جویای پادشاهی و سلطنت هستی و اگر در زمان زندگی عثمان می خواستی او را یاری کنی، می کردی. ولی در کمین فرصت و در انتظار کشته شدن بودی تا این امر را دستاویز رسیدن به پادشاهی قرار دهی.

اصبغ گوید:

معاویه از سخنان من در خشم شد و من خواستم خشم او بیشتر شود. لذا رو به ابی هریره کردم و به او گفتم:

ای یار رسول الله من تو را سوگند می دهم به آن خداوندی که معبودی جز او نیست و دانای آشکار و نهان است و به حق حبیبش مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که مرا خبر دهی، آیا روز غدیر خم را درک نمودی و حضور داشتی؟

گفت:

بلی حاضر بودم.

گفتم:

درباره حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه شنیده ای؟

گفت:

شنیدم که رسول خدا فرمود:

«من کنت مولاه فعلی مولاه ...»

به او گفتم:

بنابراین اباهریره تو با دوست از دشمن شدی و با دشمن او دوست.

در این موقع ابوهریره نفس بلندی که حاکی از تأسف او بود کشید و گفت:

«انا لله و انا الیه راجعون»

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۷۰.

## داستان هایی از مناظرات

### مناظره در مسجد پیامبر

قاضی عیاض روایت

کرده است که روزی ابوجعفر با مالک در مسجد رسول خدا مناظره می کردند. مالک به ابوجعفر گفت:

ای ابوجعفر، صدایت را در این مسجد بلند نکن. زیرا بالاتر از صدای رسول خدا قرار ندهید «و مردم دیگری را چنین ستود»:

کسانی که صدایشان را پیش رسول الله پائین می آوردند

«و قومی دیگر را چنین نکوهش نمود»:

کسان که از پشت حجره ها تو را می خوانند «و روشن است که احترام او بعد از مرگ همانند احترامش در زمان حیات اوست. با شنیدن این مطالب، ابوجعفر آرام شد و گفت:

ای بنده خدا رو به قبله بمانم و دعا بخوانم و یا رو به رسول الله؟

مالک گفت:

چرا رویت را از رسول الله برگردانی؟

روبرویش بمان و از او طلب شفاعت کن. تا در روز قیامت تو را شفاعت کند. زیرا که خداوند فرموده است «و اگر آنان، هنگامی که به خود ستم کرده اند، پیشت بیایند و از خدا طلب مغفرت کنند و تو نیز برایشان طلب آمرزش نمائی، خدا را توبه پذیر و بخشنده خواهند یافت.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۲۳۲.

## مناظره با یهودی

روزی یک یهودی وارد مجلس عمر شد و گفت:

ای خلیفه من می خواهم سؤالاتی از شما بنمایم. هر کس که عالمترین شماست به من نشان بدهید.

عمر رو به حضرت علی علیه السلام کرد و گفت:

او داناترین ما به قرآن و سنت الهی است. یهودی گفت:

به خدا قسم اگر جواب درست بدهی من مسلمان می شوم. حال جواب بده که اول سنگی که بر روی گذارده و اول درختی که روی زمین روئیده و اول چشمه ای که روی زمین جاری شده است، چه است؟

علی علیه السلام فرمود:

یهودیان فکر می کنند اول سنگی که بر روی زمین نهاده شده است،

قله بیت المقدس است و حال آنکه اولین سنگ حجرالاسود است که حضرت آدم آن را با خودش از بهشت به زمین آورد. اولین درختی که روئیده است، شما فکر می کنید که درخت زیتون است اما آن درخت خرمایی است که حضرت آدم آن را از بهشت آورد و اولین چشمه ای است که زیر صخره بیت المقدس است ولی در واقع اولین چشمه چشمه آب حیات است که در زمان یوشع رفیق موسی به ماهی رسید و آن ماهی زنده شد. یهودی گفت:

به خدا قسم که راست می گفتی:

حال به من بگو که منزل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت کجاست؟

حضرت فرمود:

منزل او در بهشت عدن است که نزدیک ترین بهشت ها به عرش خدای رحمان است. یهودی گفت:

حال خبر بده مرا از وصی صلی الله علیه و آله و سلم که آیا می میرد و یا کشته می شود.

علی علیه السلام فرمود:

ای یهودی فرمود:

ای یهودی سی سال بعد از او می ماند و بالاخره صورتش با خون سرگین رنگین می شود.

پس یهودی گفت:

شهادت می دهم «ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله»

*****

الغدیر، ج ۱۲، ص ۱۴۲.

## خلیفه و اسقف نجران

روزی اسقف بزرگ نصارای نجران به نزد عمر بن خطاب آمد و گفت:

ای خلیفه سرزمین ما سردسیر است و رفت و آمد به آنجا سخت و پرهزینه است. من ضمانت می کنم که هر ساله مالیات ها را به نزد شما بیاورم و تقدیم کنم.

عمر ضمانت او را پذیرفت.

پس اسقف هر سال مالیات را می آورد و عمر هم برائت نامه ای برای او می نوشت. یکبار هم همراه با پیرمرد خوش سیمایی

آمد عمر او را به خدا و پیامبر و قرآن هدایت

نمود و از فضیلت اسلام با او صحبت کرد.

اسقف گفت:

ای عمر آیا در کتاب خود می خوانید که:

«بهشتی که عرضش مانند عرض و پهنای آسمان و زمین است».

پس آتش دوزخ کجاست؟

عمر که از پاسخ دادن عاجز بود رو به علی علیه السلام کرد و از ایشان خواهش کرد که پاسخ را بدهد.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

ای سقف آیا به شب و روز فکر کرده ای؟ هر گاه که شب می آید، روز کجا می رود؟ وقتی روز می آید، شب کجا می رود؟ پس بهشت و جهنم نیز این گونه اند. اسقف به عمر گفت:

ای خلیفه من فکر نمی کردم که کسی بتواند به این سؤال پاسخ بدهد. آن جوان که بود که پاسخ داد.

عمر با خوشحالی گفت:

او داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پدر حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است. هر چه سؤال داری از او بپرس نه از من. مرا خبر بده از قطعه ای از زمین که یک بار خورشید بر آن تابید و دیگر بر آن. نه پیش از آن و نه پس از آن.

حضرت فرمود:

آن دریایی بود که برای بنی اسرائیل شکافته شد و خورشید بر آن یکبار تابید و دیگر نتابید. نه قبل از آن و نه بعد از آن.

اسقف گفت:

مرا خبر بده از چیزی که در دست مردم است. شبیه به میوه های بهشتی. که هر چه از او بر می دارند، تمام نمی شود.

حضرت فرمود:

آن قرآن است که اهل دنیا بر آن جمع می شوند و نیاز خود را از آن می گیرند و هرگز تمام نمی شود. ا

سقف گفت:

مرا خبر بده از قفل آسمانها.

حضرت فرمود:

قفل آسمانها شرک به خداوند است و کلید آن شهادت به یگانگی

خدا و نبوت رسول الله است.

اسقف گفت:

مرا خبر بده از اولین خونی که بر روی زمین ریخته شد.

حضرت فرمود:

اولین خون، خون نفاس و زایمان حوا است هنگامی که هابیل را زائید. اسقف گفت:

مرا خبر بده از مکان خدا.

پس عمر خشمگین و غضبناک شد ولی علی علیه السلام با آرامی و متانت فرمود:

ما در نزد رسول خدا بودیم که فرشته ای آمد و سلام کرد.

رسول خدا به او فرمود:

از کجا آمده ای؟

گفت:

از آسمان هفتم از پیش پروردگارم. سپس فرشته دیگری آمد.

پس از او پرسید و او جواب داد:

از زمین هفتم از نزد خداوند عز و جل هم اینجاست و هم آنجاست «فی سماء اله و فی الارض اله» در آسمان و زمین خدا هست.

*****

الغدیر، ج ۱۲، ص ۸۷.

## مناظره معاویه و قیس

گفته شد:

آنان فقیر هستند و وسیله سواری ندارند.

معاویه به طعنه گفت:

پس شتران آبکش آنها چه شد؟

قیس در جواب گفت:

شتران آبکش خود را در جنگ های احد و غزوات بعد از آن که در موکب رسول خدا بودند، از دست دادند. آنگاه که جنگ به خاطر این بر پا بود که تو و پدرت به اسلام آیند درآیید.

معاویه گفت:

شما با نصرت و همکاری خود، بر ما منتی می گذارید در حالی که منت و عنایت برای خداست و برای قریش است. قیس گفت:

پس از رسالت پیامبر، اولین کسی که ایمان آورده حضرت علی علیه السلام بود و این در حالی بود که قریش به فکر آزار و اذیت و ممانعت از تبلیغ دین او بود.

مادامی که عموی پیامبر زنده بود از هر نوع اذیت و آزار قریش محفوظ بود، رسول خدا بین خود و علی علیه السلام برادری برقرار نمود. قریش دیگر نمی تواند این ننگ

و جنایتی که نسبت به انصار و خانـدان محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم نموده بزداید. در حالی که به جان خودم سوگند یاد می کنم که با وجود علی بن ابی طالب علیه السلام، احدی از انصار و قریش و عرب و عجم، حق خلافت را نداشتند.

در این هنگام معاویه به خشم در آمد و گفت:

ای قیس، این سخنان را از که روایت می کنی؟ قیس گفت:

از کسـی نقـل می کنم که از من و پـدرم بهتر بود. او عـالم و صـدیق این امت است و آیات بسـیاری از قرآن در شأن منزلت او نازل شده است. او کسی است که رسول خدا او را در غدیر به خلافت امت منصوب داشت و فرمود:

«من کنت مولاه فعلی مولاه ...»

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۸۷.

### مناظره مأمون

روزی مأمون خلیفه عباسـی تصـمیم گرفت که با جمعی از فقها مناظره کند. بنابراین به یحیی بن اکثم قاضـی القضاه دستور داد که در تاریخ معینی چهل نفر از فقها و علماء را در کاخ او جمع کند.

قاضی القضاء نیز فقها و علماء را فرا خواند از جمله اسحق بن ابراهیم را. در روز موعود، قاضی القضاه گفت:

همانا امیرالمؤمنین خواسـته در مـذهب و روش دینی خود با شـما مناظره نماینـد. عقیـده او این است که علی بن ابی طالب علیه السـلام بهترین خلفای الهی است، بعـد از رسول خـدا و سـزاوارترین مردم است برای خلافت رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم.

اسحق رو به مأمون نمود و گفت:

یا امیرالمؤمنین در میان ما کسانی هسـتند که نسبت به آنچه درباره علی علیه السـلام فرمودید، معرفت و علمی ندارند. حال من در مقام سؤال

از شما می پرسم که بر این حرف خود چه دلیلی دارید؟ مأمون گفت:

ای اسحاق چه کسی برتر و با فضیلت تر از علی علیه السلام می شناسی که در کنار پیامبر بوده و از پیامبر فضایل بسیاری برای او نقل شده است. ای اسحاق آیا حدیث و داستان ولایت را شنیده ای؟

گفت:

بله.

گفت:

آن را روایت کن و سپس اسحاق حدیث غدیر خم را روایت کرد. مأمون گفت:

آیا نه چنین است که این حدیث بر ذمه ابی بکر و عمر نسبت به علی علیه السلام چیزی را ایجاب می کند. که بر ذمه علی علیه السلام نسبت به آن دو آن امر را ایجاب نمی نماید. یعنی آنها را ملزم می کند که علی علیه السلام را مولای خود بدانند. اسحاق بدانند. اسحاق گفت:

مردم می گویند که داستان غدیر به هم سبب زید بن حارث بوده برای جریانی که بین او و علی علیه السلام دست داده بود و او ولایت علی علیه السلام را در آن جریان انکار نمود.

لذا پیغمبر فرمود:

«من کنت مولاه فعلی مولاه ...» مأمون گفت:

کشته شدن زید بن حارثه قبل از غدیر وقوع یافته است. چگونه بر اساس این شایعات قضاوت می کنی؟ اکنون به من بگو اگر پسری داشته باشی که به سن پانزده سال رسیده باشد و بگوید:

مولای من، مولای پسرعموی من است، مردم این را بدانید در حالی که همه مردم این را می دانند و چیزی را که مردم انکار ندارند و این پسر در مقام تعریف و تأکید آن برآید، آیا ناپسند نیست؟ ای اسحاق آیا فرزند ۱۵ ساله خود را از چنین عملی منزه می دانی و رسول خدا را از آن منزه نمی شماری؟ وای بر شما، فقهاء را به

منزله معبود و پروردگار خود قرار ندهید. خدای متعال در کتاب قرآن در مقام نکوهش یهود و نصاری می فرماید:

«که آنها احبار و رهبان خود را خدایان خود گرفتند نه خدای یگانه را»

در حالی که آنها نماز خود را برای آنان نخوانده اند و روزه برای آنها نگرفته اند و از روی واقع آنها را خدایان خود نمی دانستند فقط احبار و رهبان به آنها امر می کردند و آنها امرشان را گردن می نهادند.

پس از این سخنان تمام حاضرین تحت تأثیر قرار گرفته و به صحت حدیث غدیر شهادت دادند.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۸۲.

### مناظره با ابوالعلاء معری

ابوالعلاء معری که دهری مذهب بود، نزد سید مرتضی آمد و گفت:

سرور من!

نظر شما در رابطه با کل چیست؟ شریف فرمود:

تا عقیده تو درباره جزء چه باشد؟

پرسید:

سخن شما در ستاره شعری بر چه پایه است؟

فرمود:

سخن تو در مورد تدویر بر چه پایه است؟

پرسید:

سخن شما درباره «عدم تناهی» چه باشد و تو درباره «تحیز» و «ناعوره» چه می گویی؟

پرسید:

سخن شما در مورد هفت چه باشد فرمود:

و آنچه از شما هفت تجاوز کند که حکم دارد؟

پرسید:

عقیده شما در «چهار» بر چه اساس است؟

فرمود:

تا سخن تو در «واحد و اثنین» بر چه میزان باشد؟

پرسید نظر شما درباره موثر چیست؟

فرمود:

عقیده تو درباره موثرات کدام است؟

پرسید:

در مورد نحسین چه فرمایی؟

فرمود:

تو در مورد سعدین چه خواهی گفت؟

ابوالعلاء ساکت ماند و شریف مرتضی فرمود:

آری هر ملحد کجمداری سیه کار و بی مقدار است.

ابوالعلاء گفت:

این سخن از قرآن مجید گرفته ای که فرماید:

«یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم» برخاست و بیرون شد.

شریف مرتضی فرمود:

این مرد دیگر به مجلس ما نخواهد آمد. از شریف مرتضی در رابطه با این مناظره عجیب و اسرار

آن سؤال شد. ایشان فرمود:

کل در نظر آنان قدیم است. لذا سؤال کرد که عالم کبیر که قدیم است چه احتیاجی به خالق دارد؟ پاسخ دادم که در مورد جزء چه می گویی که آن را عالم صغیر می دانید و جزئی از عالم کبیرش می شناسید؟ چون نمی توان گفت که اجزاء عالم حادث است و مجموع آن قدیم.

شریف مرتضی در ادامه تک تک سؤالات ابوالعلاء توضیح داد و اسرار جوابهایش را بیان کرد و گفت:

و اما سخن من که هر ملحد کجمداری سیه کار است، منظورم آن بود که هر مشرکی ظالم و سیه کار است و ابوالعلاء دانست که منظورم آیه ای از قرآن بود که آن را خواند. تا بدانیم که از اشاره ما با خبر شده است.

روزی ابوالعلاء درباره سید مرتضی سؤال کرد و او در جواب این شعر را سرود:

ای که از سید مرتضی می پرسی؟آگاه باش. مردی است که از هر عیب عاری و بری است. اگر به خدمتش برسی، می بینی که بشریت در این امر مجسم شده و روزگار در این لحظه خلاصه شده و جهانی در کنج خانه ای جای گرفته است. (۱) مناظره حضرت علی علیه السلام با علمای یهود

روزی عده ای از علمای یهود، نزد عمر آمدند و گفتند:

ای خلیفه اگر به سؤالات ما پاسخ صحیح بدهی، ما به اسلام می گرویم و گرنه، می فهمیم که اسلام بر حق نیست.

عمر گفت:

هر چه می خواهید بپرسید. من جواب می دهم.

یهودیان این سؤالات را مطرح کردند:

۱ قفل های آسمان چیست؟

۲ کلید آسمانها چیست؟

۳ قبری که صاحبش را گردش می داد، چه بود؟

۴ آنکه قومش را نذر کرد در حالی که نه از جن بود و نه از آدمیان، که

بود؟

۵ پنج چیزی که روی زمین راه رفتند و در رحم و شکمی به وجود نیامدند، چه چیزهای هستند؟

۶ پرندگانی مانند دراج یا خروس در آوازهای خود می گویند؟ ...

عمر که از پاسخ دادن عاجز شده بود، از شرمندگی سر به زیر افکند و گفت که پاسخ این سؤالات را نمی داند. یهودیان که این جریان خوشحال شده بودند، گفتند:

پس ثابت شده که اسلام بر حق نیست.

سلمان که در جلسه حاضر بود، گفت:

کمی صبر کنید، من کسی را خواهم آورد که حقانیت اسلام را برای شما ثابت کند و پاسخ تمام سؤالات شما را بدهد. سپس به سوی منزل علی علیه السلام در حالی که در لباس رسول الله می خرامید، وارد مسجد شد.

عمر با دیدن ایشان با خوشحالی به طرف ایشان رفت و دست در گردن آن حضرت انداخت و گفت:

یا ابوالحسن به راستی که فقط تو می توانی پاسخ تمام سؤالات این یهودیان را بدهی.

حضرت علی علیه السلام رو به یهودیان کردند و فرمودند:

من شرطی دارم و آن این است که اگر من به تمام سؤالات شما پاسخ درست بدهم و به شما بدهم چنانچه در تورات شماست، شما نیز داخل دین اسلام شده و مسلمان شوید و یهودیان این شرط را پذیرفتند.

سپس حضرت پاسخ تمام سؤالات آنان را بیان فرمود:

قفل آسمانها، شرک به خداوند است. زیرا وقتی بنده ای مشرک شد، عملش بالا نمی رود. کلید این قفلهای بسته، شهادت دادن به یگانگی خداوند و نبوت رسول الله است.

قبری که صاحبش را گردش داد، آن ماهی بود که یونس پیامبر را بلعید.

آن که قومش را انذار کرد و نه از جن و نه از آدمی زاد، مورچه سلیمان

بود که گفت:

ای مورچگان داخل منزلتان شوید که سلیمان و لشکرش شما را در زیر پا نابود نکنند و ایشان نمی دانند.

پنج چیزی که بر زمین راه رفتند ولی در شکمی به وجود نیامدند، عبارتند از حضرت آدم، حوا، ناقه صالح، قوچ ابراهیم و عصای موسی

و دراج در آوازش می گوید:

«الرحمن علی العرش استوی»

و خروس در آوازش می گوید:

«اذکرو لله یا غافلین» ...

از علمای یهود که سه نفر بودند، دو نفر ایمان آوردند و به یگانگی خدا و نبوت رسول الله، شهادت دادند، ولی نفر سوم گفت:

اگر به این سؤال من پاسخ دادی، من هم ایمان می آوردم.

حضرت فرمود:

سؤال کن از هر چه می خواهی؟

او گفت:

به من خبر بده از قومی که در اول زنده بوده و بعد مردند و بعد از ۳۰۹ سال خدا آنها را زنده کرد؟ داستان آنها چیست؟

حضرت فرمود:

این داستان اصحاب کهف است و داستان را برای او از ابتدا بازگو کرد.

پس از آن حضرت به او فرمود:

ای یهودی، آیا این داستان که من برایت بازگو کردم، با آنچه که در تورات آمده است، یکسان بود؟ یهودی گفت:

آری نه یک حرف زیاد و نه یک حرف کم.

ای ابولحسن دیگر مرا یهودی مخوان که من شهادت می دهم به این که جز خدا نیست و این که محمد صلی الله علیه و آله و

سلم بنده و فرستاده او است و تو اعلم این امت هستی. (۲).

*****

(۱). الغدیر، ج ۸، ص ۷۷.

(۲). الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۹۴.

## مناظره مأمون

روزی مأمون عباسی، با اسحاق بن ابراهیم که یکی از دانشمندان معروف بود، به مناظره پرداخت.

مأمون گفت:

ای اسحاق!

روزی که خداوند، پیامبرش را مبعوث گردانید چه عملی از همه اعمال برتر

و افضل بود؟

اسحاق گفت:

شهادت به یکتایی خدا از روی اخلاص.

مأمون گفت:

آیا بهترین اعمال پیشی جستن اسلام نبود؟

اسحاق گفت:

چرا.

مأمون گفت:

این مطلب قرآن را که گوید:

«و السابقون السابقون اولئک المقربون» بخوان و بگو آیا کسی را که در قبول اسلام از علی علیه السلام پیشی گرفته باشد می شناسی؟

اسحاق: علی وقتی اسلام آورد، سنش کم بود و به سن بلوغ نرسیده بود تا اسلامش سند فضیلت باشد ولی ابوبکر در سن بلوغ اسلام آورد و می تواند اسلام آوردن او را سند فضیلتش دانست.

مأمون: قبل از بحث در سن کودکی و سن بلوغ، کدامیک از این دو زودتر اسلام آوردند؟

اسحاق: بدون قید تکلیف اگر باشد، علی علیه السلام اول اسلام آورد.

مأمون: وقتی علی علیه السلام اسلام آورد، آیا از روی دعوت پیغمبر بود یا از جانب خدا به او الهام شده بود

نمی توانی بگویی که الهام از جانب خدا بود، زیرا اگر چنین گفتی، او را بر پیغمبر مقدم داشته ای.

اسحاق که در پاسخ درمانده شده بود گفت:

آری پیامبر خدا او را به اسلام دعوت کرد.

مأمون گفت:

آیا پیشنهاد پیامبر خدا به امر خدا بود و یا از سوی خود او به علی علیه السلام تحمیل شد؟

اسحاق بار دیگر سکوت کرد و سر به زیر افکند.

مأمون گفت:

مگر نه این است که خدا می گوید:

«و ما انا من المتکلفین»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خود به کسی تحمیل تکلیف نمی کنند، تو نیز از دادن چنین نسبتی خودداری کن.

اسحاق گفت:

بلی یا امیرالمؤمنین، دعوتش از جانب پروردگار بود.

مأمون گفت:

آیا این حکم خداست که پیامبرانش را به دعوت کسی بفرستد که عمل او را سند فضیلت ندارد؟.

اسحاق: پناه می برم به خدا از این نسبت.

مأمون:

پس بر طبق سخن تو ای اسحاق که وقتی علی علیه السلام اسلام آورد، تکلیف بر او روا نبود و رسول خدا کودکان را مافوق طاقتشان بر اسلام دعوت کرده است.

آیا اگر آنان لحظه پس از دعوت پیامبر مرتد شوند، ارتدادشان بی اشکال است و ...

اسحاق که سخت شرمنده شده بود، دائما می گفت که پناه به خدا می برم و ... و در پایان به فضیلت علی علیه السلام اعتراف کرد.

*****

الغدیر، ج ۶، ص ۵۰.

## داستان هایی از قضاوتهای علی

### درماندن معاویه در دادن یک حکم

سعید بن مسیب می گوید:

یک مرد از اهالی شام هنگامی که از سفری به طرف شام بر می گشت، همسرش را با یک مرد غریبه می بیند و لذا بسیار ناراحت و عصبانی گشته و از زور ناراحتی هر دو آنها را می کشد.

این مرد برای قضاوت و داوری در مورد اینکه دو نفر را کشته نزد معاویه می برند و معاویه در داوری در کار آن مرد در می ماند. به ابوموسی اشعری نامه ای می نویسد که حکم این قضیه را از علی بن ابیطالب علیه السلام بپرسد.

ابوموسی اشعری به علی علیه السلام می گوید:

معاویه به من نامه ای نوشته است و در این نامه از من خواسته که از تو درباره حکم یک مورد سؤال کنم.

ماجرا را برای علی علیه السلام تعریف می کند.

علی علیه السلام می گوید:

اگر چهار شاهد حاضر نکند باید به دار آویخته گردد.

*****

الغدیر، ج ۳۰، ص ۱۸.

### قضاوت خلیفه درباره زن دیوانه

روزی زن دیوانه ای را که زنا کرده بود، پیش عمر آوردند.

عمر در رابطه با او چند نفر مشورت کرد و دستور داد که زن را سنگسار کنند.

حضرت علی علیه السلام از این جریان مطلع شد. به ایشان گفتند:

این زن دیوانه از فلان قبیله است که زنا داده است و عمر فرمان داده که سنگسار شود.

حضرت دستور داد:

که آن زن را از راه سنگسار کردن برگردانند و به عمر فرمودند:

ای عمر مگر به یاد نداری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

قلم تکلیف را از سه طایفه برداشته اند ۱ از طفل تا بالغ شود. ۲ از خواب تا بیدار گردد. ۳ از دیوانه تا عاقل شود. این زن از دیوانگان است.

شاید این عمل زشتی که مرتکب شده در حال دیوانگی بوده، پس او را آزاد

کنید و شروع کرد به الله اکبر گفتن.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۱۹۶.

## کفاره تخم شترمرغ

محمد بن زبیر می گوید:

روزی داخل مسجد دمشق شدم. ناگهان به پیرمردی برخوردم که استخوانهای سینه اش از پیری در آمده بود. به او گفتم:

ای پیرمرد، زمان کدام خلیفه را درک کرده ای؟

گفت:

عمر را،

گفتم:

در کدام غزوه شرکت کردی؟

گفت:

یرموک را.

گفتم:

تعریف کن از چیزی که شنیده ای؟

گفت:

ما به همراه قتیبه به قصد حج به طرف مکه حرکت کردیم. در راه تخم شترمرغ یافتیم. در حالی که محرم بودیم. آن را خوردیم.

پس چون مناسک حج را به جا آوردیم. این مطلب را به خلیفه وقت، عمر گفتیم.

عمر پشت به ما کرد و گفت:

به دنبال من بیائید. تا آنکه رسیدیم به اتاقهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس یکی از آن هم به صحرا رفتیم تا علی علیه السلام را یافتیم. در حالی که با دستش خاک را هموار می کرد.

عمر موضوع را با حضرت در میان گذاشت.

حضرت فرمود:

شتران نری را با شتران ماده جوان به عدد تخم ها جفت کنند.

پس آنچه ثمر دهد و بچه آوردند، هدیه و پیشکش بیت الله نمایند.

عمر گفت:

شتر گاهی بچه می اندازد.

علی علیه السلام فرمود:

تخم هم گاهی فاسد می شود.

عمر از حضرت تشکر کرد و با هم برگشتیم در حالی که عمر می گفت:

بار خدایا!

یک کار دشوار و سختی برای من پیش نیاز مگر آنکه ابوالحسن در کنار من باشد.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۰۳.

### مادر واقعی

روزی برای عمر قضیه پیچیده ای رخ داد که از حل آن عاجز شد.

بنابراین به یارانش گفت که باید به سراغ گفت که باید به سراغ علی علیه السلام رفت تا مشکل را حل نماید. باید او نزد شما بیاید، نه این که شما به نزد او بروید.

عمر گفت:

هیهات!

او کجا و ما کجا؟ اینجا شاخه ای از بنی هاشم

و شاخه ای از پیامبر و باقی مانده از علم و دانش است که باید خدمتش رسید، نه اینکه او بیاید. ماجرای از این قرار بود که مردی دو زن یکی آزاد سنگین مهر و دیگری کنیز ام ولد داشت. آنها هر دو با هم زائیدند. یکی پسر و دیگری دختر. هر دو مدعی شدند که پسر از آن اوست.

علی علیه السلام کاهی را از زمین برداشت و فرمود:

به درستی که حکم در این رابطه از برداشتن این کاه آسان تر است. آنگاه قدحی خواست و به یکی از زنها گفت شیر بدوش.

پس دوشید و حضرت آن را کشید و سنجید. سپس به دیگری فرمود:

شیر بدوش.

پس به او فرمودند:

تو دخترت را بگیر و برو و به دیگری فرمود تو هم پسرت را بگیر و برو.

آیا نمی توانید که شیر دختر نصف شیر پسر است و این که عقل او نصف عقل مرد و شهادت او نصف شهادت اوست و این که دیه او نصف دیه پسر است.

پس عمر تعجب کرد و گفت:

ای ابولحسن خدا مرا باقی نگذارد در سختی ای که تو در آن نباشی و در شهری که تو در آن زندگی نکنی.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۴۵.

### زر و زیور کعبه

روزی عده ای از یاران و صحابه پیش عمر نشسته بودند، در این زمان صحبت از زر و زیورهای کعبه به میان آمد و گفته شده که زیورهای آن بسیار زیاد شده است. عده ای نظر دادند که آن زیورها از کعبه برداشته شده و صرف ارتش مسلمین شود.

عمر از این پیشنهاد خوشش آمد و دستور داد که زر و زیورهای کعبه را برداشته و پول آن را برای گسترش و تقویت

ارتش بکار ببرند.

حضرت علی علیه السلام پس از شنیدن این تصمیم به عمر فرمود:

ای عمر، خداوند متعال اموال را در قرآن به ۴ بخش تقسیم بندی کرده است.

۱- اموال مسلمین که میان ورثه تقسیم می شود.

۲ فیء ای که میان مستضعفین تقسیم می شود.

۳ خمس.

۴ صدقات. زر و زیورهای کعبه در آن روزگار در کعبه بوده است ولی خدا حکمی را در رابطه با آن صادر نکرده و آن را به حال خود گذاشته است.

پس تو هم کاری به آن نداشته باش.

پس عمر گفت:

ای علی علیه السلام اگر تو نبودی، ما رسوا شده بودیم.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۵۶.

## شکار حرم

عثمان به همراه عده ای عازم مکه شد. در بین راه در منطقه ای شکارچیان کبکی را شکار کرده و آن را به یاران خلیفه دادند.

آنان نیز آن را با آب و نمک پخته و به عثمان پیشکش کردند.

علی علیه السلام که از جریان آگاه شده بود، فرمود:

از آن غذا نخورید.

عثمان گفت:

ای علی علیه السلام تو چرا با ما سر ناسازگاری داری؟

حضرت علی علیه السلام فرمود:

ما گروهی هستیم که در جامه احرام هستیم. باید آن گوشت را کسانی بخورند که در جامه احرام نیستند.

مثل این واقعه برای پیامبر نیز اتفاق افتاده و ایشان از آن گوشت نخورده اند و بسیاری از یاران پیامبر شاهد آن ماجرا هستند.

عثمان با ناراحتی دست از غذا کشید و به جای خود برگشت و آن خوراک را به همان شکارچیان پس داد.

*****

الغدیر، ج ۱۵، ص ۳۰۷.

## اگر علی نبود

در روزگار خلافت عثمان مردی به نزد او رفت و جمجمه انسان مرده ای در دست او بود.

پس گفت:

شما می پندارید که آتش را بر این موجود عرضه می کنند و در گور عذابش می نمایند. با این که من دستم را بر آن نهادم و گرمای آتش را از آن احساس نکردم.

عثمان پاسخ او را نداد و کسی را در پی حضرت علی علیه السلام فرستاد.

حضرت علی علیه السلام پس از آن که از سؤال آگاه شد، دستور داد که سنگ و یا چوب و یا آهن آتش زنه ای بیاورند و آنگاه در حالی که سؤال کننده و دیگر مردم می نگریستند، آن دو را بگرفت و از زدن آن دو به یکدیگر، آتش برافروخت. سپس به آن مرد گفت:

دستت را به سنگ بگذار و چون بگذاشت به وی گفت:

دستت را بر چوب و آهن آتش

زنه بگذار.

چون بگذاشت به وی گفت:

آیا حرارت آتش را از آن احساس می کنی؟ مرد مبهوت شد و عثمان گفت:

اگر علی علیه السلام نبود عثمان هلاک می شد.

*****

الغدیر، ج ۱۵، ص ۳۴۹.

### قضاوت نابجای خلیفه

روزی زنی را که ۶ ماهه زائیده بود به نزد عمر آوردند.

عمر خواست که او را سنگسار کند. خواهر او که از حکم آگاه شده بود با سرعت به نزد حضرت علی علیه السلام آمد و او را در جریان آن حکم قرار داد.

او گفت:

ای علی علیه السلام تو را به خدا اگر برای نجات او راهی هست، آن را را به ما نشان بده. آن حضرت فرمود:

آری برای من او را عذری است.

پس آن زن الله اکبر گفت که عمر و کسانی که پیش او بودند، آن را شنیدند.

پس با سرعت به پیش عمر آمد و گفت که برای ر هایی خواهرش عذری وجود دارد.

پس عمر کسی را به نزد حضرت علی علیه السلام فرستاد.

حضرت فرمود:

خداوند می فرماید:

«الوالدات برضعن اولادهن، حولین کاملین» «

مادرها باید فرزندانشان را دو سال کامل شیر دهند»

و همچنین می فرماید:

«و حمله و فصاله ثلاثون شهرا» «و حمل و دوره شیرخوارگی او سی ماه است» و نیز در قرآن آمده است و «فصاله فی عامین» «دوره شیرخوارگی او در دو سال است و حمل در اینجا شش ماه است.

پس عمر او را رها کرد و گفت:

اگر علی علیه السلام نبود هر آینه عمر هلاک شده بود.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۱۸۰.

## پرده گناهان

روزی زنی پیش عمر آمد و گفت:

ای خلیفه!

من کودکی را پیدا کردم و با کیسه ای بود که در آن صد دینار بود.

پس من آن را برداشته و برای آن کودک دایه گرفتم. بعدها می دیدم که چهار زن می آیند و آن طفل را می بوسند و نوازش می کنند و من نمی دانم که کدام یک از آنها مادر واقعی آن کودک هستند.

عمر گفت:

ای زن هر گاه آن چهار زن آمدند،

به من خبر بده، تا من آنها را احضار کرده و ماجرا را کشف کنم.

پس آن زن این کار را کرد و آن چهار زن را به عمر معرفی کرد.

عمر به یکی از آنان گفت:

کدامیک از شما مادر واقعی آن کودک هستید؟

آن زن گفت:

به خدا قسم که کار خوبی نکردی ای خلیفه!

ای عمر تو حمله می کنی بر زنی که خداوند پرده بر روی گناهان او کشیده و تو اکنون می خواهی آن پرده را پاره کنی و او را سوار کنی و این کار تو ناپسند است.

عمر که از حرفهای آن زن شرمگین شده بود، گفت:

ای زن راست گفتی.

حال بروید و شما آزاد هستید. سپس رو به آن زن کرد که کودک را یافته بود و گفت:

از این پس از آن زنها دیگر پرس و جو نکن و در ضمن به آن کودک نیز دیگر مهربانی نکن!! اما دوباره از دستور خود پشیمان شد.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۴۴.

### دیه کودک

روزی زن آوازه خوانی را نزد عمر آوردند. آن زن که آبستن بود به شدت ترسید و در راه رفتن به پیش عمر، سقط کرد. هنگامی که عمر از جریان آگاه شد، در این رابطه از نزدیکانش سؤال کرد که آیا در این رابطه او هم مقصر است؟

یا خیر؟ همه گفتند:

بر تو ایرادی نیست. تو رهبر و ادب کننده مردم هستی و این اشکالی ندارد.

علی علیه السلام در این زمان فرمود:

اینها اگر برای خودشان گفتند:

که مسلما خطا و اشتباه کرده اند و اگر برای رضایت تو گفته اند، تو ضرر خواهی کرد. آنها خیر و صلاح تو را نمی خواهند. در واقع دیه آن بچه بر گردن تو است. چون آن

زن از ترس تو سقط کرده است.

پس باید دیه آن کودک را بدهی.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۳۴.

## زن مضطره

زنی را نزد عمر آوردند که زنا داده بود و اقرار هم کرده بود.

عمر دستور داد که آن زن را سنگسار کنند.

حضرت علی علیه السلام که موضوع را فهمیدند، فرمودند:

ای عمر!

اندکی صبر کن. شاید او عذری داشته که این عمل زشت را مرتکب شده؟

سپس رو به آن زن کرده و فرمودند:

ای زن چه چیزی موجب شده که این کار را بکنی؟ زن گفت:

مرا دوست و همکاری بود که در میان شتران او آب و شیر بود. ولی در میان شتران من نه آب بود و گفت:

اگر می خواهی آب بخوری، باید خود را در اختیار من بگذاری.

من تا سه مرتبه امتناع کردم ولی دیگر طاقت نداشتم و ترسیدم که از تشنگی بمیرم، بنابراین ناچار شدم که خود را در اختیار او بگذارم.

پس از شنیدن این جملات حضرت فرمودند:

الله اکبر کسی که مضطر و بیچاره باشد، نه سرکشی است و نه دشمن و گناهی بر او نیست.

به درستی که خداوند بخشنده و مهربان است.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۳۶.

## دستور ناآگاهانه خلیفه

زنی را آوردند نزد عمر که آبستن بود. او اقرار کرد که زنا داده است.

عمر دستور داد که آن زن را سنگسار کنند.

حضرت علی علیه السلام آن زن را دید که او را برای سنگسار می بردند.

حضرت علی علیه السلام او را برگرداند و به عمر فرمود:

تو بر او حکومت و تسلط داری، اما بر طفلی که در شکم دارد، تسلطی نداری. شاید تو او را در گرفتن اقرار، شکنجه داده ای.

عمر گفت:

آری او را شکنجه داده ام.

حضرت فرمود:

آیا نشنیده ای که پیغمبر اسلام فرمود:

حدی نیست، برای کسی که بعد از شکنجه اقرار کند. اقرار و اعتراف او دیگر ارزشی ندارد، عمر که از پاسخ

حضرت تعجب کرده بود، گفت:

بانوان عاجز هستند از این که فرزندی مانند علی بن ابی طالب علیه السلام بزایند. به درستی که اگر علی علیه السلام نبود، عمر هلاک می شد.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۱۷.

### جهل خلیفه به سنت

به عمر خبر رسید که زنی از قریش در زمان عده اش با مردی از بنی ثقیف ازدواج کرده است، عمر، عقد آنها را باطل اعلام کرد و آنها را عقوبت کرد عمر به زن گفت که دیگر با او ازدواج نکند و مهریه زن را گرفت و در بیت المال قرار داد.

این قضاوت در میان مردم شایع شد و به گوش علی علیه السلام که خدا او را سرافراز کند، رسید، پس فرمود:

خدا رحم کند خلیفه را مهریه زن چه کار دارد با بیت المال؟ آن مرد و زن نمی دانستند که نکاح در عده جایز نیست

پس برای خلیفه سزاوارتر است که آن دو را برگرداند به سنت،

بعضی گفتند:

پس شما چه می گوئید درباره آنها؟

حضرت فرمود:

صداق و مهریه مال آن زن است به سبب آنچه که آمیزش با او را حلال دانسته و بین آنها هم جدایی انداخت و شلاقی هم بر آنها نیست و نباید آنها را زد و عقوبت نمود

زن باید عده اولی را تکمیل کند، سپس عده دومی را تکمیل نماید سپس او را خطبه نماید. پس چون این قضاوت به گوش عمر رسید، گفت:

ای مردم نادانی ها را به سنت برگردانید و همگان اعتراف کردند که در آن روز عمر به دستور علی علیه السلام برگشت.

الغدیر ج ۱۱، ص ۲۲۳.

### خلیفه و نوزاد عجیب

روزی زنی را نزد عمر آوردند که فرزندی زائیده بود که از نصف بالا دارای دو بدن و دو شکم و دو سر و چهار دست و دو

عورت بود و در نیمه پائین دارای دو ران و دو ساق و دو پا مثل سایر مردم بود.

پس عمر، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و

آله و سلم را جمع کرد تا در رابطه با این جریان، نظر بدهند. هیچکدام نتوانستند جواب درستی در این رابطه بدهند.

عمر مانند همیشه به سراغ حضرت علیه السلام رفت و مشکل خود را به ایشان عرضه کرد.

حضرت در جواب فرمود:

به درستی که این کار، برای آزمایش است. ای عمر این زن را حبس کن و فرزندش را نیز حبس کن و برای آنها کسی را بگمار که آنها را خدمت کند.

مخارج آنها را هم به طور معروف و متعارف بده.

عمر به فرموده علی علیه السلام عمل کرد.

پس از مدتی آن زن و مرد و آن طفل عجیب بزرگ شد و مطالبه میراث کرد.

پس علی علیه السلام فرمان داد به این که خدمتگزار خواجه ای برای او قرار داده شود که عورتین او را خدمت کند و متصدی شود از او آنچه برای او قرار داده شود که عورتین او را خدمت کند و متصدی شود از او آنچه مادران متصدی می شوند، از چیز هایی که حلال نیست برای کسی جز برای خادم. بعد از مدتی یکی از بدنها خواستار ازدواج شد.

عمر که از حل این معما عاجز بود، از حضرت کمک خواست و حضرت فرمود:

الله اکبر. تا سه روز دست نگه دارید. به زودی خداوند حکمی را جاری می سازد. بعد از سه روز آن قسمت بدن او مرد. عده ای گفتند:

که آن قسمتی را که مرده است، از دیگر قسمت جدا کرده و کفن و دفن نمایند.

عمر گفت:

بسیار عجیب است که ما زنده را برای حال مرده بکشیم. در این هنگام بدن زنده فریاد برآورد که:

خدا برای شما کافی است. مرا می کشید و حال آنکه من شهادت می دهم به یگانگی

خدا و نبوت رسول الله و قرآن هم می خوانم.

حضرت علی در این رابطه فرمود:

آن قسمت مرده را غسل دهید و کفن نمائید. آن قسمت همچنان همراه او باشد و یکی از یاران او در راه رفتن کمک کند.

پس از سه روز آن قسمت مرده خشک می شود و می افتد.

پس از سه روز آن قسمت مرده خشک شد و به راحتی از قسمت جدا شد.

پس از سه روز دیگر آن قسمت زنده نیز از دنیا رفت.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۴۸.

## قانون خدا

شبی عمر در هنگام شبگردی در مدینه، مرد و زنی را دید که به عمل زشتی مشغول بودند، عمر در آن لحظه چیزی نگفت ولی فردا صبح در حضور مردم گفت:

آیا اجازه می دهید ای مردم که من به عنوان خلیفه مسلمین مرد و زنی را حد بزنم به دلیل این که آنها را در حال عمل زشتی دیده ام. مردم گفتند:

تو خلیفه هستی و این حق را داری که آنها را حد بزنی. در این هنگام حضرت علی علیه السلام فرمود:

ای عمر تو نمی توانی این کار را انجام بدهی. تو اگر این کار را الان انجام بدهی، باید حد را بر تو اجرا کرد.

قانون خدا این است که برای اجرای حد بر آنان باید چهار نفر شهادت بدهند، نه یک نفر پس تو این حق را نداری که آنان را مجازات کنی.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۴۳.

## حد شراب

روزی ولید بن عقبه را که مردی فاسق بود و شراب نوشیده بود، به نزد عثمان آوردند، پس از این که افرادی شهادت دادند که او را در حال باده خوری دیده اند، تصمیم گرفته شد که حد را بر او جاری سازند.

حضرت علی علیه السلام دستور داد که عبدالله بن جعفر طیار (ذی الجناحین) حد را بر ولید جاری سازد.

عبدالله شروع کرد به حد زدن و علی علیه السلام می شمرد تا به چهل ضربه رسید. سپس فرمود:

ای عبدالله دست نگه دار. رسول خدا چهل ضربه می زد و ابوبکر نیز گر چه عمر دستور داده بود که هشتاد تازیانه بزنند و بازگشت به سنت پیامبر بسیار محبوب تر است.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۴۶.

## اثبات مادری و پسری

روزی جوانی از انصار در نزد عمر با مادرش نزاع کرد. مادرش پس از این درگیری او را انکار کرد و گفت:

که این پسر من نیست، چند نفر هم گواهی دادند که این زن باکره است و فرزندی ندارد و آن جوان تهمت زده است.

عمر حکم کرد که آن جوان را به علت تهمت زدن، بزنند.

حضرت علی علیه السلام از جریان آگاه شد.

بنابراین در مسجد رسول الله بر منبر نشست و از زن پرسید:

که آن جوان پسر تو است و آن زن انکار کرد. ولی آن جوان گفت:

این مادر من است.

حضرت فرمود:

ای جوان آن زن را انکار کن.

من پدر و حسن و حسین برادران تو می شوند. آن جوان چنین کرد و حضرت به صاحبان زن فرمود:

آیا حکم من درباره این زن، نافذ و قابل اجر است؟

گفتند:

آری.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

ای کسانی که در اینجا حاضر هستید، شاهد باشید که من این جوان را به ازدواج این زن

بیگانه در می آورم.

سپس به قنبر دستور داد که برود کیسه ای پول بیاورد. قنبر کیسه ای درهم آورد و آن را در دامن زن و به عنوان مهریه انداختند، حضرت به آن جوان فرمود:

ای جوان! دست زنت را بگیر و برو. در این هنگام زن فریاد زد:

ای ابولحسن خدا را، خدا را که این آتش است. به خدا قسم که او پسر من است.

حضرت به او فرمود:

چرا او را انکار کردی؟

گفت:

پدرش زنگی بود و برادران من مرا با او تزویج کردند.

پس به این جوان را فرستادم به فلان قبیله پس در میان آنها بزرگ شد و من انکار کردم که او پسر من باشد.

پس علی علیه السلام آن جوان را به مادرش ملحق کرد و نسبتش ثابت شد.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۰۵.

### نادانی خلیفه

روزی عمر به یکی از اطرافیانش گفت:

ای پسر یمان چگونه صبح نمودی؟

او گفت:

می خواستی چگونه شب را به صبح برسانم؟ به خدا قسم صبح کردم در حالی که حق را مکروه دارم و فتنه را دوست دارم. شهادت می دهم به چیزی که ندیده ام آن را نگه می دارم غیر آفریده را و بدون وضو نماز می خوانم و برای من در روی زمین چیزی است که برای خدا در آسمان نیست.

پس عمر خشمگین شد و خواست که آن جوان را به شدت تنبیه کند، علی علیه السلام که از جریان مطلع شده بود عمر را دیدند در حالی که عصبانی و خشمناک بود.

عمر گفت:

به پسر یمان برخوردم. او در جواب سؤالم که چگونه صبح کردی؟

گفت:

صبح کردم، در حالی که از حق خوشم نمی آید.

حضرت فرمود:

او راست گفته زیرا مرگ را که حق است ناخوش می دارد.

عمر گفت:

او می گوید فتنه را

دوست دارد.

حضرت فرمود:

باز هم راست گفته زیرا او مال و فرزند را دوست دارد و خداوند می فرماید:

«انما اموالکم و اولادکم فتنه»

عمر گفت:

او شهادت می دهد به چیزی که ندیده است.

حضرت فرمود:

راست می گوید:

او شهادت به یکتایی خدا و مرگ و قیامت و بهشت و جهنم و صراط می دهد و هیچکدام را ندیده است.

عمر گفت:

او گفته که من حفظ می کنم، غیر آفریده را.

حضرت فرمود:

باز هم راست می گوید زیرا او کتاب تعالی را که مخلوق نیست، در دست دارد.

عمر گفت:

او بدون وضو نماز می خواند.

حضرت فرمود:

او صلوات می فرستند بر رسول خدا و صلوات بر او بدون وضو جایز است.

عمر که عصبانی بود گفت:

ابولحسن چیز بزرگتر از همه اینها می گوید و آن این است که من در روی زمین چیزی دارم که خدا در آسمان نداد. فرمود:

راست گفت:

زیرا او زن و فرزند دارد و خداوند منزه از داشتن زن و فرزند، منزه است، پس عمر گفت:

نزدیک بود که پسر خطاب هلاک شود، اگر علی بن ابی طالب علیه السلام نبود.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۰۶.

## داستان هایی از زندگانی خلفا

### آوازخوانی

عبدالله پسر عباس می گوید:

یک بار در روزگار حکومت عمر ما به همراه او عده دیگری از مهاجرین و انصار عازم سفر حج شدیم.

عمر در طول راه شروع کرد به خواندن قسمتی از یک ترانه با آواز. مردی از مردمان عراق که همراهمان بود، گفت:

ای خلیفه!

کسانی جز تو باید به این کار مشغول باشند، نه تو، از شما بعید است که این کار سخیف را انجام بدهید.

عمر که بسیار شرمزده شده بود، بر پشت شترش زد و از دیگر شترسواران جدا شد. حال با این سابقه درخشان چگونه می توان داستان هایی را قبول کرد که عمر، آوازخوانان را می ترسانده و

آنان جرأت این کار را نداشته اند در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را چیزی نمی گفته.

*****

الغدیر، ج ۱۵، ص ۱۲۹.

### بوی خوش

روزی برای عمر مشک خوشبوئی را آوردند. او دستور داد که آن را میان مسلمین تقسیم کنند ولی خودش از آن مشک برنداشت و حتی بینی خود را گرفت که بوی آن به دماغش نرسد. روزی کنار همسرش نشست و بوی مشک خوشبوئی را به دماغش خورد. به زنش گفت:

این بوی خوش از چیست؟ زنش گفت:

من آن مشک بیت المال را فروختم و انگشتم آغشته به آن شد.

پس آن را به اثاث منزل مالیدم عمر که از این کار زن خود ناراحت شده بود، آن متاع را گرفت و با آب شست، اما بویش نرفت.

پس شروع کرد به خاک مالیدن و آب ریختن آن متاع تا آن که بویش رفت. حال ما نمی توانیم اگر باد صبا بوی خوشی را از باغ و گلزاری به مشام عمر می رسانید، او با آن چه می کرد؟

*****

الغدیر، ج ۱۲، ص ۱۳۰.

### وسعت دادن به مسجد

عباس بن عبدالمطلب خانه ای در کنار مسجد مدینه داشت عمر گفت:

خانه ات را به من بفروش. من آن را می خواهم به مسجد مدینه اضافه کنم و آن را وسعت بدهم. عباس قبول نکرد که آن را بفروشد.

پس عمر گفت:

که آن را به من هدیه کن. عباس باز هم قبول نکرد.

پس عمر گفت:

پس خودت این خانه را به مسجد اضافه کن.

عباس این را هم نپذیرفت.

عمر که از این برخورد عباس ناراحت بود، گفت:

میان من و خودت کسی را داور قرار می دهیم.

هر چه او گفت باید بپذیری.

پس ابی بن کعب حاکم و داور شد و او گفت:

که در این رابطه فقط رضایت عباس شرط است نه نظر خلیفه.

پس باید او را راضی کنی.

عمر گفت:

آیا در این رابطه در کتاب خدا یا سنت

پیامبر حکمی صادر شده است؟

ابی بن کعب گفت:

آری. این کار سنت رسول الله است. زیرا رسول خدا فرموده است:

سلیمان بن داود وقتی می خواست بیت المقدس را بنا کند، هر دیواری را که بنا می کرد، چون صبح می شد، خراب می شد.

پس پسرش به او سفارش کرد، دیگر دیواری را بنا نکن مگر آن زمین را راضی کنی. بعد از این صحبت عمر دیگر کاری به عباس نداشت. مدتی گذشت و عباس خودش به این کار راضی شد و مسجد را توسعه داد.

*****

الغدیر، ج ۱۲، ص ۱۳۰.

## خوردن گوشت

روزی عمر مردی از انصار را دید که تکه گوشتی را به دست گرفته است.

عمر به او گفت:

ای برادر این چیست؟

او گفت:

این گوشت است و من آن را برای خانواده ام می برم.

عمر گفت:

خوب است. فردا نیز عمر او را با همین وضع دید. روز سوم نیز او را در همین حال دید.

پس ناراحت شد و با شلاقش بر سر او زد. آنگاه بالای منبر رفت و گفت:

«ایاکم و الاحمرین اللحم و النبیذ»

بر شما باد که از دو سرخی دوری کنید.»

«گوشت و مشروب زیرا که این دو تا فاسد کننده دین و تلف کننده مال است.»

واقعا که چه فقه و فقاهتی!!

نمی دانیم که اساس آن کدام آیه و روایت است. او مگر فراموش کرده بود آیه ی «بگو چه کسی حرام کرده زینتی را که خدا برای بندگانش بیرون آورده» و روایت «بهترین خوراکی ها در دنیا و آخرت گوشت است و بهترین نوشیدنی ها در دنیا و آخرت آب است.»

*****

الغدیر، ج ۱۲، ص ۱۴۰.

## نصیحت به خلیفه

عمران بن سواد، می گوید:

روزی نماز صبح را با عمر به جا آوردم و پس از آن به خانه اش رفتم و گفتم:

ای خلیفه!

می خواهم تو را نصیحتی کنم.

او خوشحال شده و گفت:

آفرین بر تو.

گفتم:

ای عمر!

امت تو از تو چهار ایراد گرفته اند:

۱ تو عمره را حرام کردی. در ماههای حج و حال آنکه رسول خدا این کار را نکردند و آن حلال بود.

۲ تو حرام کردی متعه زنان را و آن رخصتی از خدا بود که ما از آن بهره مند می شدیم.

۳ تو آزاد ساختی جاریه و کنیز را به زائیدن که اگر بچه اش را زائید، آزاد است بدون آزاد کردن آقایش

۴ مردم از تو شکایت می کنند

که با خشونت با آنها برخورد می کنند و تازیانه شما همیشه بالای سرشان است.

عمر که از این حرفها عصبانی شده بود، شلاقش را بلند کرد و بعد آرام شد و گفت:

من فقط خیر و صلاح مردم را می خواستم نه چیز دیگر. من وظیفه دارم که کسانی که از راه حق منحرف می شود، عقوبت کنم و آنها از ادامه انحراف باز دارم و من دراین راه از خودم دفاع می کنم و اگر انگیزه داشتم، استغفار می کنم.

*****

الغدیر، ج ۱۲، ص ۳۱.

### ادعای ایمان

روزی به اطلاع عمر رساندند که مردی در شام که ادعا می کند که مؤمن است.

عمر که از این جمله خشمگین شده بود، دستور داد که فورا آن مرد را احضار کنند. چون او را آوردند، عمر به او گفت:

ای مرد تو هستی که ادعا می کنی که مؤمن هستی؟

او گفت:

آری آن مرد من هستم، ای خلیفه!

عمر گفت:

وای بر تو و از کجا این ادعا را می کنی؟ با رسول خدا گروههای مختلفی از مردم زندگی می کردند. مشترک و منافق و مؤمن پس تو از کدام گروه هستی؟

هر کس که بگوید:

من عالم هستم، پس او جاهل است و هر کس که بگوید که من مؤمن هستم، پس او کافر است، پس خلیفه آن مرد را به شدت سرزنش کرد. واقعا که نمی دانیم دلیل خلیفه بر این صحبت های خود چیست؟

آیا غافل از آیات بسیاری در قرآن است که در آن مردمی مدح شده اند که افتخار می کنند که مؤمن هستند.

*****

الغدیر، ج ۱۳، ص ۸۴.

## هوش و حافظه خلیفه

اکثر تاریخ دانان و مفسران اهل تسنن این حکایت را آورده اند که عمر، سوره بقره را در دوازده سال آموخت و چون آن را تمام کرد، کرده شتری را قربانی کرد. این مطلب نشان دهنده دو مطلب است.

۱- هوش و حافظه بسیار قوی خلیفه!!

۲- اهتمام او بر یادگیری قرآن!!

پس خلیفه بر این حساب محتاج و نیازمند است که تمام قرآن را در زمانی نزدیک ۱۵۰ سال یاد بگیرد. حال آنکه عمر او به این وفا نکرد.

پس چگونه می توان ولایت مردم را بر عهده داشت و به احکام الهی، آگاه نبود؟

در کتابهای زیادی آمده است که در پایان عمر به خلیفه نسیان و فراموشی دست داد.

او حتی عدد رکعات نمازش را فراموش می کرد.

پس مردی را پیش روی او قرار دادند که او را تلقین کند و او را در قیام و رکوع راهنمایی کند.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۹۶.

### نهی خلیفه از متعه

روزی عمر در حالی که در عرفات ایستاده بود، ناگاه مردی را دید که از سرش طیب و چیز خوشبوئی می چکید، پس عمر به او گفت:

وای بر تو ای مرد! مگر مُحرم نیستی؟

آن مرد گفت:

ای خلیفه من مُحرم هستم.

عمر گفت:

مُحرم، ژولیده و خاک آلود است در حالی که از مویت عطر می چکد.

آن مرد گفت:

من تحصیل و تلبیه گفتم و برای عمره ی مفرده وارد مکه شدم و عیالم هم همراهم بود.

پس از عمره ام فارغ شدم تا آنکه عصر روز ترویه شد. تحصیل و تلبیه برای حج گفتم.

عمر گفت:

پس دیروز از زنش و عطر متمتع و کامیاب شده است.

پس عمر در این موقع نهی از متعه کرد و گفت:

به خدا قسم که خیال می کنید، که آزاد بگذارم بین شما و متعه را شما با زنانتان زیر «درخت بید» عرفه با آنها آمیزش و جماع کنید سپس بروید به قصد حج!

این حکم عمر در حالی بود که بر خلاف سنت رسول الله بود از این کار منع نمی کرد

*****

الغدیر، ج ۱۲، ص ۱۵.

## نماز بعد از عصر

عمر دستور داد که مردم بعد از نماز عصر و تا قبل از نماز مغرب، نمازی نخوانند. روزی «تمیم داری» مشغول به جای آوردن دو رکعت نماز بعد از نماز عصر بود. که عمر او را دید. او بلافاصله با شلاقش به تمیم زد.

تمیم پس از پایان نماز به عمر گفت:

دلیل این که مرا در نماز با شلاق زدی چه بود؟

او گفت:

برای آنکه تو این دو رکعت را به جا آوردی و من نهی از آن کرده بودم.

تمیم گفت:

من این را به جا آوردم با کسی که از تو بهتر بود و آن رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم است.

عمر گفت:

من می ترسم که مردم به این دو رکعت قناعت نکرده و نماز عصر را به نماز شب متصل کنند. به همین دلیل این کار را منع کردم.

واقعا که عجب فقاهتی داشت خلیفه. فقاهتی که پشتوانه آن فقط شلاق بود، نه علم و منطق و آگاهی.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۶۹.

### تجسس خلیفه به تهمت

روزی مردی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت:

فلانی دست از کارهای نادرست خود بر نمی دارد و همیشه مشغول لهو و لعب و عیاشی است.

عمر بدون این که در این رابطه تحقیقی کند به سراغ آن مرد رفت و با عصبانیت به او گفت:

ای مرد!

گفت:

ای پسر خطاب!

آیا خداوند متعال در کتاب شریف قرآن تو را نهی کرده است که در کار دیگران جاسوسی نکنید؟

عمر که به اشتباه خود پی برده بود، از همان راهی که آمده بود، بازگشت و از این دست حکایات که نشان می دهد، عمر بدون ترس و جو و تحقیق، مسلمانان را توبیخ می کرد، بسیار است.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۸۰.

### ارث پیامبر

روزی عمر پسرش – عبدالله – را به نزد عایشه فرستاد و به او گفت که به عایشه بگو که «عمر» به او سلام می رساند (و نگوید

که «امیرالمؤمنین» سلام می رساند.) زیرا او دیگر «امیرالمؤمنین» نیست و سپس از او درخواست کند که در صورت فوت عمر، او را در کنار آرامگاه پیامبر به خاک سپارند.

عبدالله پیش عایشه آمد و سلام عمر را به او ابلاغ کرد و گفت که عمر می خواهد در کنار قبر پیامبر و ابوبکر دفن شود و اکنون از شما اجازه می خواهد.

عایشه گفت:

من این کار را برای خود می خواستم، اما حال که عمر تقاضا کرده است، باشد، من قبول می کنم.

عبدالله به نزد پدرش برگشت و خبر را اعلام کرد.

عمر گفت:

شکر خدا را که در نزد من چیزی بهتر از این خوابگاه نبود. هر گاه من جان دادم، تابوت مرا به آنجا ببرید و اگر هم عایشه قبول نکرد، به قبرستان مسلمین ببرید. ای کاش خلیفه به ما

اعلام می کرد که جهت اجازه گرفتن از عایشه چیست؟ مگر عایشه وارث حجره پیامبر بود؟ مگر آنها از قول پیامبر نمی گفتند:

که «ما گروه پیامبران ارث نمی گذاریم. بلکه آنچه که به ارث می گذاریم، صدقه است» و با استناد همین حدیث، فدک را از دست فاطمه زهرا علیهم السلام گرفتند.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۸۱.

### رای خلیفه در تحقق بلوغ

روزی یکی از قضات عراق برای عمر نامه ای نوشت که در این مکان جوانی دزدی کرده است ولی ما نمی دانیم که بالغ است یا نه و حکم آن چیست؟

عمر که از شریعت اسلام آگاهی کافی نداشت، در جواب نامه نوشت که:

آن جوان را وجب کنید. اگر شش وجب بود، دستش را قطع کنید. آن قاضی آن جوان را وجب کرد. آن جوان شش وجب یک بند انگشت کم بود پس او را رها کردند. در حالی که آنچه از شریعت اسلام می آید:

این است که احتلام یا روئیدن موهای زهار از علایم بلوغ است و اندازه گرفتن با وجب جزء فقه خلیفه است که از بدعت های اوست و شاید او بیناتر باشد به اصول فقاهتش.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۴۳.

### نظر مردم

روزی عمر از شام به طرف مدینه حرکت کرد. او تصمیم گرفت که به تن هایی بیاید و در میان راه به میان مردم و قبایل برود تا بفهمد که مردم در رابطه با حکومت او چه نظری دارند و در چه وضع و حال زندگی می کنند. در راه به خیمه پیرزنی برخورد. به سراغ او رفت. پیرزن گفت:

خدا، پاداشی به عمر ندهد.

عمر گفت:

وای بر تو ای پیرزن چرا این گونه حرف می زنی؟ پیرزن گفت:

برای آنکه به خدا قسم از روزی که او خلیفه شد، یک دینار یا یک درهم از عطایای او به من نرسیده است.

عمر گفت:

ای پیرزن در حالی که تو در خیمه ات نشسته ای، عمر چگونه از تو باخبر باشد؟ پیرزن گفت:

سبحان الله. گمان نمی کردم که کسی بر مردم ولایت کند و نداند که در مشرق و مغرب سرزمین او چه می گذرد.

عمر که از

ایـن حرف بسـیار تحت تـأثیر قرار گرفته بـود، بـا نـاراحتی از پیرزن خـداحافظی کرد و به راه خـود ادامه داد. در حـالی که می گریست و با خود می گفت:

وای بر تو ای عمر!

همه از تو داناتر هستند. حتی پیرزن ها.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۸۶.

## شجره رضوان

بعد از فوت پیامبر اکرم صـلی الله و علیه و آله و سـلم بعضـی از مردم برای نماز خواندن به زیر درختی می رفتند که در زیر آن بیعت رضوان شده بود، این خبر به گوش عمر رسید.

عمر مردم را تهدید کرد که دیگر به سراغ آن درخت نروند و گفت:

ای مردم!

می بینم که شما دوباره به بت پرستیدن برگشته اید. بدانید که هیچکس حق ندارد از امروز، کنار این درخت بیاید.

هر کس بیاید، او را با شمشیر خواهم کشت. همچنانکه مرتد کشته می شود و بعد از مدت زمانی هم دستور داد که آن درخت را بریدند. اکثر تاریخ دانان شیعه و سنی این حکایت را نقل کرده و بر تعصبات خشک و بی جای او مهر تأیید زده اند.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۹۱.

## تجسس ممنوع

عمر بن خطاب در شب تاریکی بیرون رفت.

پس در یکی از خانه ها روشنی چراغ دید و صدای سخنی.

پس ایستاد کنار آن منزل که تفتیش کند.

پس غلام سیاهی را دید که جلویش ظرفی است که در آن شراب است و با او جماعتی هستند.

پس کوشش کرد که از در وارد شود نتوانست درب منزل بسته بود.

پس از دیوار بالا رفت.

در حالی که شلاقش در دستش بود. آن جماعت چون او را دیدند، همگی فرار کردند. غلام سیاه فرار نکرد و ایستاد و به عمر گفت:

ای خلیفه من گناهکارم و بر آن اعتراف می کنم و از کرده های خود پشیمان هستم.

ولی ای خلیفه!

اگر من یک گناه کرده ام، تو سه گناه و خطا کرده ای.

-اول این که تو تجسس کرده ای در حالی که خدا می فرماید:

«و لا تجسسوا»

- دوم این که تو از راه دیوار آمدی در حالی که خداوند

می فرماید:

«و اتوا البیوت من ابوابها».

– سوم اینکه تو وارد خانه شدی و سلام نکردی در حالی که خداوند می فرماید لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانوا و تسلموا اعلی اهلها «داخل منزلی غیر از منازل خودتان نشوید، مگر آن که با اهل آن مأنوس باشید و سلام کنید بر اهل آن خانه.»

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۳۹.

## ظرف آب و عسل

روزی عمر از راهی می گذشت. در راه تشنه شد به همین منظور از یکی از جوانان انصار تقاضا کرد به او مقداری آب بدهد. آن جوان ظرف آبی را با عسل آمیخته کرد و به او داد.

عمر از آن نوشیدنی ننوشید و گفت:

خدای تعالی می فرماید:

«اذهبتم طیباتکم فی صیاتکم الدنیا» «آتش بردید در لذایذتان در زندگی دنیایتان» آن جوان به عمر گفت:

ای خلیفه!

این آیه اختصاص به تو یا یکی از اهل قبیله نیست. جلوتر آن آیه را نیز بخوان که این چنین است و یوم یعرض الذین کفروا اعلی النار اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمعتم بها «و روزی که کفار را برای آتش می اندازند، به آنها می گویند:

بر دید پاکیزه هاتان در زندگی دنیا و تعیش کردید به آن»

عمر که از پاسخ آن جوان شرمنده شده بود، گفت:

«کل الناس افقه من عمر» همه مردم از عمر داناتر هستند.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۰۴.

## تاویل کتاب خدا

ابی سعید خدری می گوید:

ما حج نمودیم با عمر بن خطاب، پس چون داخل طواف شد رو به حجرالاسود نمود و گفت:

من می دانم که تو سنگی هستی که نه ضرر داری و نه منفعت و اگر من ندیده بودم که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم تو را می بوسید، منهم هرگز تو را نمی بوسیدم.

پس علی علیه السلام که رضوان خدا بر او باد فرمود:

ای عمر!

تو آگاه نیستی. این سنگ هم زیان می زند و هم نفع می رساند و اگر تو فهمیده بودی این را از تأویل کتاب خدا، می دانستی که آنچنان است که من می گویم. خداوند تعالی فرماید:

و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهور هم ذریتهم و اشهد هم

علی انفسهم ... «و هنگامی که پروردگار تو گرفت از اولاد آدم پشت های ایشان ذریه آنها را و گواه گرفت ایشان را بر خودشان، پس چون اقرار و اعتراف کردند که او پروردگار عز و جل است و ایشان بندگان اویند، نوشت پیمان و عهد ایشان را در پارچه نازکی و این سنگ آن را بلعید و او در روز قیامت برانگیخته شود.

در حالی که برای او دو چشم و زبان و دو لب است. شهادت و گواهی می دهد، درباره کسی که آمد و آن را در حالی که وفا کرده به پیمانش.

پس او امین الله است «پس از شنیدن این جملات عمر گفت:

لا ابقانی الله بارض لست فیها یا اباالحسن.»

خدا نگذارد مرا در زمینی که تو در آنجا نباشی «و در عبارت دیگر گفت:

پناه می برم به خدا که من زندگی کنم، در میان مردمی که تو در میان ایشان نباشی.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۰۱.

### همه مردم از عمر داناتر هستند

روزی عمر بن خطاب بر منبر رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم بالا رفت و گفت:

ای مردم چه اندازه مهر زنانتان را زیاد می کنید و حال آنکه پیامبر خدا صلی الله و علیه و آله و سلم و اصحاب او صداق و مهریه در بینشان چهارصد درهم و کمتر از آن بود و اگر زیاد کردن در مهر نزد خدا، پرهیزگاری و یا بزرگواری بود، پیامبر و اصحابش، سبقت می گرفتند به سوی آن.

پس من حد می زنم هر کسی را که از این حکم تخطی کند. او پس از گفتن این جمله از منبر به زیر آمد.

پس زنی از قریش بر او اعتراض کرد و گفت:

ای عمر!

مردم

را از این که مهریه را زیاد کنند، منع کردی.

آیا نشنیدی آنچه خدا در قرآن نازل کرده است که:

«و اتیتم احدهن قنطارا»

پس از شنیدن این سخنان، عمر با شرم گفت:

که بار خدایا مرا ببخش «کل الناس افقه من عمر»

به راستی که همه مردم از عمر داناتر هستند.

پس از آن دوباره به بالای منبر رفت و از حرف قبلی خود عذرخواهی کرد و گفت که این کار منعی ندارد.

### ندانستن معنای کلمه ای

روزی عمر بالای منبر رفت و این آیه را قرائت کرد:

فانبتنا فیها حبا و عنبا و قضبا و زیتونا و نخلا و خدائق غلبا و فاتهه و ابا «پس ما رویانیدیم در زمین دانه و انگور و نوعی خرما و زیتون و درخت خرما و باغهای پر درخت و میوه و چراگاه را» عمر پس از قرائت این آیه گفت:

همه این موارد را شناختیم ولی معنای «اب» را نفهمیدم. سپس عصایش را انداخت و گفت:

به خدا قسم، این کار دشواری است که معنای آن را بفهمیم. عیبی ندارد اگر معنای آن را ندانیم.

پس به قرآن عمل کنید و آنچه را که نمی دانید و نمی فهمید به خداوند واگذار کنید. ما از کنجکاوی کردن منع شده ایم.

این داستان را بسیاری علمای شیعه و سنی روایت کرده اند. هر چند بعضی از علما سنی با تحریف در قسمت هایی از آن می خواسته اند، حرفهای ناآگاهانه عمر را توجیه کنند. (۲).

*****

(۱). الغدیر، ج ۱۱، ص ۱۸۵.

(۲). الغدیر، ج ۱۱، ص ۱۹۳.

### دانش خلیفه

روزی شخصی نزد عمر آمد و گفت:

که ما در منطقه ای زندگی می کنیم که در آنجا یک یا دو ماه آب پیدا نمی کنیم.

در این مدت اگر جنب شدیم، چکار کنیم؟

آیا می توانیم با همان حالت نماز بخوانیم؟

عمر گفت:

در طول این مدت نمی توانید نماز بخوانید. بلکه تا پیداکردن آب باید صبر کنید. عمار که در این مجلس حاضر بود گفت:

ای عمر آیا یادت می آید که زمانی از جنگ ها من و تو جنب شدیم.

من خودم را در خاک مالیدم و نماز خواندم. اما تو نماز نخواندی.

پس از آن به نزد پیغمبر رسیدیم.

پیامبر پس از شنیدن صحبتهای ما، دستور انجام تیمم را بیان

فرمود و ما تعلیم دیدیم.

این داستان نمونه ای از بی دانشی است جناب خلیفه است.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۱۵۹.

## حکم شک در نماز

روزی ابن عباس از عمر پرسید:

ای عمر!

آیا سخنی از پیامبر یا یکی از صحابه بزرگ در رابطه با این مردی در نمازش شک کند، شنیده ای یا نه؟

عمر از پاسخ دادن عاجز بود. در این هنگام عبدالرحمن بن عوف آمد از جریان بحث آگاه شد و گفت:

به راستی که شنیدم از پیامبر که هر گاه یکی از شما در تعداد رکعات نماز شک کند، اگر در یکی و دو تا شک کند، آن را رکعت اول قرار دهد.

و اگر در دو و سه شک کند، آن را دوم قرار دهد

و هر گاه در سه و چهار شک کند، آن را سوم قرار دهد. تا آنکه وهم و خیال در زیاد باشد. دو سجده کند. پیش از آنکه سلام دهد.

سپس سلام بدهد. حال آیا از خلیفه ای که حکم شکیات نماز را نمی داند، می توان اطاعت کرد؟

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۱۷۸.

## توسل به عموی پیامبر

عمر بن خطاب هنگامی که خشکسالی و قحطی پیش آمد و مردم به کم آبی گرفتار می شدند، به وسیله عباس عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خدای متعال طلب باران می کرد و می گفت:

بار خدایا!

در هنگام کم آبی به پیامبرت متوسل می شدیم و طلب باران می نمودیم.

اینک به عموی پیامبرت متوسل می شویم.

پس سیرابمان فرما، پس از این دعا باران نازل می شد و همگان از آن سیراب شده و خشکسالی از بین می رفت. توسل به عباس که این گونه است، پس توسل به پیامبر و خاندان او چه چیزها که برای انسان به ارمغان نمی آورد.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۲۸۸.

### ماجرای مردی عادی با عمر

عمر بن خطاب به همراه تعدادی از یارانش عازم مکه بود. در منطقه ای، شیخی از او یاری خواست و او نیز به او کمک کرد و بین آنها صحبت هایی رد و بدل شد.

پس از آن ماجرا عمر به مکه رفت و در بازگشت از مکه وقتی که به همان مکان رسید، از حال آن مرد جویا شد. به او گفتند:

که او مرده است.

عمر با شنیدن این خبر، بسیار ناراحت شد و به سوی قبر آن فرد دوید.

کنار قبرش ایستاد و بر او درود فرستاد و نماز خواند. قبر را در آغوش گرفت

و گریه کرد.

پس وقتی که برای مثل عمر جایز باشد که کنار قبر مردی عادی بایستد و آن را در آغوش بگیرد و گریه کند، پس چه چیز امت اسلام را از ایستادن کنار قبر رسول خدا و در آغوش گرفتن آن و بوسیدن آن باز می دارد؟

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۲۶۲.

### خیال واهی

قیس در یکی از جنگ هایی که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرکت جسته بود و در آن سپاه ابوبکر و عمر هم بودند.

قیس رفتارش این بود که مردم را طعام داده و اموالش را قرض می داد.

ابوبکر و عمر گفتند:

اگر ما این جوان را به حال خود وابگـذاریم اموال پـدرش را نابود می سازد و از دست می دهد. لذا در بین مردم به راه افتاده و مردم را از قبول عطایـای قیس جلوگیری می کردنـد. سـعد وقتی این جریان را شـنید روزی بعـد از نماز پشت سـر رسول الله از جای حرکت کرد و گفت:

کیست که مرا از دست پسر ابی قحافه و پسر خطاب نجات دهد، اینان فرزندم را

به خیال خود به خاطر من به بخل وا می دارند.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۵۲.

## در فضیلت نماز

ابوبکر هنگامی که خلیفه شد، بر منبر رفت و یک پله پائین تر از جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشست و پس از حمد و ثنای خداوند گفت:

همانا من عهده دار امور شما شده ام. اگر به راه راست رفتم از من پیروی کنید و اگر دچار لغزش و انحراف شدم مرا به راه راست وادارید و در ادامه مطالبی درباره انصار گفت که باعث رنجش خاطر آنها شد. در نتیجه آنها از ابوبکر دوری گزیدند و قریش از دست آنان خشمناک شدند.

عمرو بن عاص نیز دهان به نکوهش انصار گشود. فضل بن عباس هم به پا خواست و سخنان آنان را رد نمود و نزد علی علیه السلام رفت و حضرت را از قضیه مطلع نمود و شعری را که سروده بود، بازگو کرد.

علی علیه السلام خشمناک از منزل بیرون آمد و به مسجد رفت و از انصار به نیکی یاد فرمود و گفتار عمرو بن عاص را رد نمود. انصار از این جریان خوشحال شدند و گفتند:

با سخنی که علی علیه السلام درباره ما فرمود از هیچ باک نداریم و همگی به نزد حسان بن ثابت رفتند و از او خواستند که جواب فضل را بگوید، حسان گفت:

اگر به غیر قافیه های او شعری بسرایم او مرا رسوا می کند.

انصار گفتند:

فقط از علی علیه السلام یاد کن.

سپس حسان این گونه سرود:

خدای علی را جزای خیر دهد، ای علی به جهت فضایلی که دارا هستی بر همه قریش پیشی گرفتی. سینه ات فراخ و قلبت امتحان شده است. بزرگان قریش آرزوی مقام

تو را دارند ولی از نداری تا دارندگی راهی بس دراز است. نسبت به تو اسلام در هر زمینه بسیار محکم و به هم پیوسته است و هنگامی که عمرو به سبب خصلت نکوهیده خود، پرهیزکاری را تحدید و کینه ها را زنده کرد، تو به خاطر ما در خشم شدی ... آیا تو برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در طریق هدایت نبودی؟

و وصی او و به کتاب و سنت از همه داناتر؟ پس حق تو پیوسته در نجد و در یمن بر ما به هم آمیخته و بزرگ است.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۶۹.

### اعتراف عمر به فضایل علی

ابن عباس می گوید:

شبی با عمر در راهی می رفتیم.

عمر آیه ای را قرائت کرد که در آن از علی بن ابی طالب علیه السلام یاد شده بود.

و سپس گفت:

سوگند به خدای ای اولاد عبدالمطلب به طور تحقیق علی علیه السلام در میان شما سزاوارتر به خلافت بود از من و ابوبکر. من با خود گفتم:

خدا مرا نبخشد اگر که از ولایت علی علیه السلام دوری کنم.

سپس به عمر گفتم:

چگونه این سخن را می گویی در حالی که تو و ابوبکر، خلافت را از او سلب کردید.

عمر مدتی ساکت شد و سپس گفت:

به خدا قسم ما آنچه را که کردیم از روی عدالت نبود بلکه ما ترسیدیم که عرب به سبب جنگ هائی که علی علیه السلام کرده و کسانی را که کشته، تن به خلافت او ندهند.

ابن عباس گوید:

خواستم در پاسخ او بگویم که رسول خدا او را به مهمترین میدانهای جنگ می فرستاد و او با شجاعت می جنگید و بزرگان آنها را در هم می شکست و زبون می ساخت و پیامبر در آن مأموریت ها علی

علیه السلام را کوچک نمی شمرد، مع الوصف تو و ابوبکر او را کوچک می شمارید؟

سپس عمر گفت:

آنچه که شده است گذشته ولی به خدا قسم ما در هیچ امری بدون علی علیه السلام تصمیم نمی گیریم و هیچ کاری را بدون اذن او انجام نمی دهیم.

*****

الغدیر، ج ۲، ص ۳۷۰.

### آتش علیه عثمان

هنگامی که عثمان در محاصره بود و مروان بن حکم برای دفاع از او به شدت می جنگید عایشه تصمیم گرفت به حج برود مروان و زید بن ثابت و عبدالرحمن بن عتاب نزد او آمده و گفتند:

ام المؤمنین!

چه می شد اگر می ماندی، زیرا امیرالمؤمنین عثمان همچنان که می بینی در محاصره است و تو مقام و نفوذی در میان مردم داری که می توانی از او دفاع کنی.

عایشه گفت:

من بار سفر بسته ام و نمی توانم بمانم. حرف خود را تکرار کردند. او همان جواب را باز گفت. در این وقت مروان به این بیت تمثل جست: «کشور را علیه من به آتش کشید - و چون شعله ور گشت راه خویش گرفت.» عایشه به او پرخاش کرد:

آهای تو که برایم شعر و مثل می آوری، بدان که به خدا دلم می خواهد تو و رفیقت یعنی عثمان که به سرنوشتش علاقمندی بپای هر کدامتان سنگی بسته بود و به دریا می افتادید و سپس به طرف مکه به راه افتاد.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۱۵۷.

### اولین دشمن عثمان

عایشه در بازگشت از مکه در شش کیلومتری مکه به عبد بن کلاب برخورد کرد و از او اخبار مدینه را پرسید.

گفت:

عثمان را کشتند و تا هشت روز پس از کشته شدن از وضع به همین منوال بود.

پرسید:

بعد مردم چه کار کردند؟

گفت:

مردم مدینه به اتفاق آراء خلافت را به دست آوردند و کارشان به بهترین نتیجه منتهی گشت، چون با زمامداری علی علیه السلام همرأی شدند. عایشه گفت:

به خدا اگر کار خلافت به نفع دوست تو تمام شده باشد، بهتر است آسمان بر زمین فرود آید. زود مرا به مکه بازگردانید و در حالی که می گفت:

به خدا قسم

عثمان بنا حق و مظلوم کشته شد، به خدا قسم حتما به خونخواهی او بر می خیزم، به طرف مکه روانه گشت.

عبد بن کلاب به او گفت:

چرا اینطور؟ به خدا قسم اولین کسی که علیه عثمان به تلاش برخاست تو بودی که می گفتی:

نعثل را بکشید، چون کافر گشته است. عایشه گفت:

آنها او را توبه دادند و پس از اینکه توبه کرده بود او را کشتند. البته من آن حرف را زده ام ولی حرف آخرم بهتر از حرف اولم است.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۱۶۱.

### قاتلین عثمان

عمرو عاص از سواره ای پرسید چه خبر؟

گفت:

عثمان کشته شد.

پرسید:

مردم چه کردند؟

با علی علیه السلام بیعت کردند.

پرسید:

علی علیه السلام با قاتلین عثمان چه کرد؟

گفت ولید بن مغیره نزد او رفته نظرش را درباره قتل عثمان جویا شد، گفت:

نه دستور دادم و نه منع کردم، نه خوشحال شدم و نه بدم آمد.

پرسید با قاتلین عثمان چه کرد؟

گفت:

آنها را پناه داد و حاضر نشد کیفر دهد یا تسلیم کند و مروان به او گفت:

اگر دستور (قتلش) را نداده ای عهده دار کار (قتل یا حکومت) شده ای، اگر نکشته ای قاتلین او را در پناه خویش گرفته ای.

عمرو عاص گفت:

ابوالحسن به خدا قسم سخنانی نامربوط و آشفته گفته است.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۱۴۶.

### کارهای مردم

«ابن سمان» از قول «عطا» می گوید که عثمان علی علیه السلام را خواسته به او گفت:

ای ابوالحسن!

اگر تو بخواهی این ملت با من روبراه خواهد شد بطوری که هیچ کس با من مخالفت نخواهد پرداخت.

علی علیه السلام گفت:

اگر همه ثروتها و جواهرات دنیا مال من بود نمی توانستم دست مردم را از تو دور سازم. ولی من تو را به انجام کاری راهنمایی می کنم که از آنچه تو از من خواستی برای تو بهتر است و آن چند این است که به روش دو برادر ابوبکر و عمر رفتار کن، آنگاه من عهده دار کارهای مردم می شوم که هیچکس با تو مخالفت نکند.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۱۵۲.

### شکایت عثمان به عباس

عثمان بن عباس بن عبدالمطلب از حضرت علی علیه السلام شکایت کرد و گفت:

ای دائی!

علی پیوند خویشاوندیش را با من محترم نگه نداشته است و پسرت - عبدالله - مردم را علیه من شورانده است. به خدا شما

فرزنـدان و قبیله عبـدالمطلب که حکومت را در دست قبیله بنی تیم (ابوبکر) و قبیله عـدی (عمر) گذاشتیـد باشد، خیلی لازم تر است که بـا قبیله عبـد منـاف (عثمان) که اینک حکومت را در دست دارنـد بر سـر حکومت مبارزه و دشـمنی نکنیـد و به آنها حسادت نورزد. عبدالله بن عباس می گوید:

پدرم بعد از اینکه از هر طرف صحبت کرده گفت:

ای خـواهرزاده!اگر تـو به علی علیه السـلام خـوبی نکنی چه انتظـار داری که او به تو خوبی کنـد؟ اگر تو خودت را بـا موضوع گیری های او مطابقت دهی، او نیز ملاحظه تو را بیشتر می کند و به هم نزدیک خواهید شد.

عثمان پذیرفت و گفت:

این کار را به تو واگذار می کنم تا تو ما را

به هم نزدیکتر سازی. وقتی ما از نزد عثمان بیرون رفتیم، مروان بن حکم پیش عثمان رفته و رأیش را تغییر داد. چیزی نگذشته بود که فرستاده عثمان نزد پدرم آمد و گفت که عثمان خواسته نزد او باز گردی. وقتی که پدرم پیش عثمان رفت، عثمان به او گفت:

ای دائی!

میل دارم که اتخاذ تصمیم درباره پیشنهادت را به تأخیر بیندازم تا مطالعه کنم.

پدر ما از خانه عثمان بازگشت و رو به من کرد و گفت:

پسرم!

این مرد هیچ دخالتی و قدرتی در حکومتش ندارد. آنگاه چنین دعا کرد:

خدایا!

کاری کن که به آشوب داخلی و قدرتی که به آشوب داخلی نرسم، مرا چندان عمر نده که به شرایط و اوضاعی برسم که زندگی در آن مایه خیر نباشد. هنوز جمعه فرا نرسیده بود که پدرم از دنیا رفت.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۱۵۴.

### راه رستگاری

روزی عمر به عثمان برخورد. به او سلام کرد ولی جوابی نشنید. نزد ابوبکر رفت و گفت:

ای خلیفه!

می خواهی که مصیبتی را که پس از پیامبر خدا گرفتارش شده ایم، برایت بگویم؟

پرسید:

چیست: گفت:

به عثمان برخوردم. به او سلام کردم جواب سلامم را نداد.

ابوبکر با شگفتی پرسید:

راستی چنین اتفاق افتاد؟

گفت:

آری پس دست او را گرفته نزد عثمان آمدند و سلام کردند و جواب سلامشان را داد. آنگاه ابوبکر گفت:

آیا راست است که عمر نزد تو آمد و سلام کرده و تو جوابش را ندادی؟

او گفت:

به خدا قسم که من او را ندیدم. من داشتم به رسول خدا فکر می کردم که از دنیا رفت و ما از او سؤال نکردیم که چگونه می توان رستگار شد.

ابوبکر گفت:

من این سؤال را پرسیده و جواب گرفته ام.

عثمان گفت:

زودتر بگو

و غم ما را تمام کن.

ابوبکر گفت:

لا اله الا الله راه رستگاری است.

واقعا که از خلیفه بعید است که راه رستگاری را ندارند و یا در طول حیات پیامبر، گوش او از ارشادات و صحبت های ایشان به دور بوده باشد.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۱۳۲.

## اجرای کتاب خدا

عثمان روز جمعه بالای منبر رفت و به حمد و ستایش خدا پرداخت.

در این حال مردی برخاسته و خطاب به او گفت:

کتاب خدا (قرآن) را اجرا کن! بنشین!

آن مرد نشست. تا سه بار آن مرد برخاسته و به دستور عثمان می نشست. آنگاه پرتاب شن و ریگ به سوی یکدیگر را شروع کردند آن چنانکه آسمان دیده نمی شد و عثمان از بالای منبر بر روی زمین افتاد.

عثمان را به طرف خانه اش بردند و وقتی وارد خانه شد بیهوش بود.

پس یکی از دربانان عثمان در حالی که یک قرآن در دست داشت، از خانه بیرون آمده و با صدای بلند گفت:

کسانی که دینشان را ترک کرده و دسته دسته شدند کارشان به تو مربوط نیست و فقط به خدا محول شود.

حضرت علی علیه السلام در حالی که عثمان بیهوش شد و بنی امیه دور او را گرفته بودند به عیادت او آمد و فرمود:

چطور شده ای ای عثمان؟!

بنی امیه یکصدا به حضرت علی علیه السلام گفتند:

ای علی علیه السلام! ما را کشتی و این بلا را سر امیرالمؤمنین درآوردی. به خدا قسم اگر آنچه آرزو داری بسر او بیاید، دنیا بر سرت تیره و تار خواهد شد! در این هنگام حضرت علی علیه السلام در حالی که خشمگین بود از جای خود بلند شد و رفت.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۱۴۵.

### تقسیم اموال

در خلافت عمر بن خطاب، اموالی به مبلغ یک میلیون درهم از طرف ابوموسی اشعری به مدینه فرستاده شد.

عمر آن را میان مسلمانان تقسیم کرد و مقداری زیاد آمد، بر سر این که آن زیاده را چه کنند، اختلاف بود.

پس عمر به نطق ایستاد و بعد از سپاس و ستایش

خدا گفت:

مردم!

پس از این که حق مردم را دادم، مقداری برای شما زیاد آمده است، در مورد آن چه می گوئید؟

در این هنگام صعصعه بن صوحان که نوجوانی بود، گفت:

ای خلیفه!

تو فقط در مواردی می توانی با مردم مشورت کنی که آیات قرآن تکلیفش را معلوم نکرده باشد. لکن در مواردی که آیات قرآن نازل گشته و موارد مصرفش را مشخص کرده، باید در همان موارد معین شده، صرف کنی.

عمر گفت:

راست گفتی ای جوان. تو از من هستی و من از تو.

یعنی همه مسلمانان اجزاء یک امت و در مسئولیت و اداره همسانند و آنگاه باقیمانده را میان مسلمانان تقسیم کرد.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۹۱.

### بهانه هایی برای تبعید

عثمان، حمران بن ابان را به خاطر این که با زنی در هنگام عده اش ازدواج کرده بود، تبعید نمود، آن دو را از هم جدا کرد و حمران را تازیانه زد و بعد به بصره تبعید نمود. آنگاه پس از این گزارشات بسیار علیه حمران به عثمان رسید و نیز گزارش هایی خوشایند.

عثمان به او اجازه داد تا به مدینه نزد وی برگردد. چون با جمعی به مدینه باز آمد، درباره او چنین گزارش نمودند که او عقیده به ازدواج ندارد و گوشت نمی خورد و در نماز جمعه شرکت نمی کند در نتیجه عثمان او را تحت نظر معاویه قرار داد. وقتی او به شام نزد معاویه رفت، آبگوشتی فراهم بود و او از آن خورد.

معاویه دانست که علیه ولی گزارش دروغ داده شده است و علت تبعیدش را برای او شرح داد. درباره نماز جمعه من در انتهای مسجد می روند. در خصوص ازدواج باید بگویم که در حالی از بصره خارج

می شدم که نامزد کرده بودم، درباره گوشت خوردن، خودت که ملاحظه کردی که اکنون گوشت خوردم.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۱۱۸.

## رفتار خشونت آمیز عثمان

وقتی عبدالله بن مسعود دسته کلید خزانه را پیش ولید بن عقبه انداخت، گفت:

هر که دین خود و یا رویه اسلامی خود را تغییر دهد خدا حالش را تغییر خواهد داد و هر که دین خویش و یا رویه اسلامی را به چیز دیگری تبدیل کند خداوند نسبت به او خشمگین خواهد شد.

هر چه فکر می کنم می بینم رفیقتان (یعنی عثمان) رویه اسلامی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تغییر داده و تبدیل کرده است.

آیا شخصی مثل سعد بن وقاص را برکنار می کنند تا بجایش ولید را به استانداری بنشانند و همواره سخنان زیر را بر زبان داشت: راست ترین سخن، کتاب خداست و نیکوترین مایه هدایت سخن هدایتگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و بدترین کارها کار هایی که از پیش خود بسازند و هر کار از پیش خود ساخته ای بدعت است، هر بدعتی مایه گمراهی است، هر گمراهی در آتش (دوزخ) است. ولید این سخنان را به عثمان گزارش داد و نوشت:

عبدالله بن مسعود عیبهایت را می شمارد و از تو به شدت انتقاد می کند.

عثمان در جواب ولید گفت او را به طرف مدینه سوق بده وقتی که قرار شد عبدالله بن مسعود به مدینه برود، مردم دور او جمع شدند و گفتند که:

همین جا بمان، ما نمی گذاریم کسی تو را ناراحت بکند.

او گفت:

من وظیفه دارم از دستورات عثمان اطاعت کنم و نمی خواهم اولین کسی باشم که باعث شورش داخلی می شود. هنگام رفتن به مدینه

مردم کوفه او را مشایعت کردند. آنان را به پرهیزگاری و ترس از خدا و همدمی قرآن سفارش کرد. در جواب، مردم از او تشکر کرده و آرزوی پاداش نیکو برای او کردند، چرا که او برای آنها بهترین برادر مسلمان و بهترین دمساز بود و این چیزی بود که مردم هنگام خداحافظی به او گفتند:

وقتی عبدالله بن مسعود به مدینه رسید عثمان بالای منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنرانی می کرد. چون چشمش به عبدالله افتاد گفت:

هان!

اکنون حیوانکی بد راه فرا رسیده که اگر کسی از کنار خوراک او عبور کند قی می کند.

عبدالله بن مسعود گفت:

من چنان که گفتی نیستم، بلکه در حقیقت یار پیامبر در نبرد «بدر» و در بیعت «رضوان» هستم. آنگاه عثمان دستور داد تا او را با خشونت از مسجد بیرون انداختند و عبدالله بن زمعه او را بر زمین زد به طوری که دنده اش شکست.

حضرت علی علیه السلام در این هنگام می گوید:

ای عثمان!

با اتکای گزارش ولید بن عقبه چنین با یار پیامبر خدا می کنی؟!

عثمان گفت:

خیر. بلکه به استناد این کردم که زبید بن صلت کندی را به کوفه فرستادم. ابن مسعود به او گفته بود:

خون عثمان حلال است.

علی علیه السلام به او می گوید:

زبید مورد اعتماد نیست.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۱۹.

### بخشش های خلیفه

هر وقت که عثمان جایزه ای را به یکی از اعضای خانواده اش می داد، آن را برایش به عنوان مقرری ثابت از بیت المال قرار

می داد و به او می گفت:

انشاءالله این مقدار برقرار خواهد بود و باز هم به تو خواهیم داد.

عبدالرحمن که خزانه دار او بود، او را از این کارها بر حذر می داشت اما عثمان توجهی نمی

کرد و به او گفت:

تو خزانه دار ما هستی، هنگامی که چیزی به تو دادیم، آن را بگیر و چون در برابرت سکوت کردیم، تو هم خاموش باش.
عبدالرحمن گفت:

به خدا قسم که دروغ گفتی. من خزانه دار تو و خانواده ات نیستم. خزانه دار مسلمانان هستم.

پس روز جمعه به هنگامی که عثمان خطبه می خواند، او بیامد و گفت:

ای مردم!

خلیفه شما می پندارد که من خزانه دار او و خانواده اش هستم. در حالی که من خزانه دار مسلمانان هستم این کلید بیت المالتان.

پس آن را بیفکند و عثمان آن را گرفت و به زید بن ثابت سپرد. او نیز پس از مدتی کلید بیت المال را پس داد.

*****

الغدیر، ج ۱۶، ص ۲۰.

### خلیفه در شب وفات ام کلثوم

انس بن مالک می گوید:

ما در هنگام دفن ام کلثوم دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بودیم و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر سر قبر او نشسته و من دیدم که دیدگانش گریان است.

پس پیامبر رو به حاضران کرد و فرمود:

آیا میان شما کسی هست قبل با زن خود نیامخته باشد؟

سهل انصاری گفت:

من.

پیامبر فرمود:

تو در قبر او گام نه و او را در قبر بگذار.

پس او وارد شـد و او را به خاک سپرد و این در حالی بود که عثمان، شوهر ام کلثوم در آنجا حضور داشت و شاهد ماجرا بود و این لیـاقت را پیـدا نکرد که وارد قبر شود. چه بسـا که پیامبر اکرم فهمیـده بود، او حتی یک شب نیز حاضـر نیست در سوگ همسرش بگذراند. این دستور را داد تا او رسوا و روسیاه شود.

*****

الغدیر، ج ۱۶، ص ۳.

### بالاتر از صدای نبی اکرم

روزی عمر و ابوبکر و عده دیگری از اصحاب در کنار رسول خدا نشسته بودند، در این هنگام سوارانی از تمیمیان وارد شدند. آنها از پیامبر خواهش کردند که کسی را برای فرمانروایی بر آنان انتخاب کند.

ابوبکر پیشـنهاد کرد که قعقاع بن مَعبَد را انتخاب کنند و عمر پیشـنهاد کرد که اقرع بن حابس را. نزاع عمر و ابوبکر در حضور پیامبر بالا گرفت.

ابوبکر گفت:

ای عمر تو جز ناسازگاری با من خواسته دیگری نداری و می خواهی با من لجاجت کنی.

عمر گفت:

این تو هستی که بنای لجاجت را گذاشته ای نه من.

پس صدایشان بر سر این موضوع بلند شد و اصلا شرم نکردند که در حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

هستند. در این هنگام خداوند متعال این آیه مبارکه را نازل فرمود:

«ای مومنان صدایتان از صدای پیامبر بلندتر کنید و در گفتار خویش با او آهسته سخن بگوئید، نه آنچنانکه با یکدیگر سخن می گوئید. مبادا بی آنکه بدانید، این شیوه کارهاتان را به هدر دهد.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۹۲.

### در پیشگاه خداوند

روز جمعه ای ابوبکر در مسجد مدینه نشسته بود و داشت در رابطه با احکام دینی صحبت می کرد. در این هنگام گروهی از یهودیان و نصرانیان که در جستجوی اسلام بودند، وارد مسجد شدند، بزرگ آن گروه به ابوبکر گفت:

ای خلیفه ما آمده ایم تا از شما درباره برتری دینتان سؤال کنیم. اگر برتری آن را ثابت کنید، مسلمان می شویم.

ابوبکر گفت:

هر چه که می خواهی بپرس که اگر خدا بخواهد من پاسخ تو را می دهم. سرپرست آن گروه پرسید:

جایگاه خودت و من را در نزد خداوند مشخص کن و جایگاه خود و مرا در بهشت و یا دوزخ نشان بده و بازنمای تا از جایگاه خود کناره بگیرم و به جایگاه تو گرایش یابم.

ابوبکر که از پاسخ عاجز بود به اطرافیان خود نگاه می کرد تا یکی از آنان قادر باشد که پاسخ بدهد.

سلمان در این هنگام گفت:

ای مردم به سراغ مردی بروید که در میان پیروان تورات با تورات داوری می کند و در میان پیروان انجیل، از انجیل دلیل می آورد و در میان مسلمانان با قرآن حرف می زند. آنها به سراغ حضرت علی علیه السلام رفتند.

حضرت در جواب سوالات آنها فرمود:

من یکی از بندگان خدا هستم که به او ایمان آورده ام و از این پس را نمی دانم که چه می شود. تو نیز بنده خدا هستی که هنوز ایمان نیاوردی

و از بعد تو را نمی دانم چه می شود. من پاداش بهشت و کیفر دوزخ را ندیده ام. تا به تو بازنمایم ولی خداوند برای مومنین به خوبی بهشت را آماده کرده و برای کافران، آتش جهنم را. اگر شما در ایمان به خدا، دو دل باشید و از سخن شنیدن این سخنان، ایمان آوردند که دین اسلام برترین است.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۱۹.

## آرزوهای ابوبکر

ابوبکر در بستر بیماری افتاده بود که عبدالرحمن بن عوف به عیادت او آمد و بعد از احوالپرسی برای او آرزوی سلامتی و عافیت کرد.

ابوبکر گفت:

به راستی من سرپرستی شما را به کسی سپردم که او را بهتر از شما می دانم ولی شما از این کار ناخشنود هستید و فردا نخستین کسانی هستید که مردم را به گمراهی می کشید. عبدالرحمن گفت:

ای خلیفه آرام باش. این تندی و عصبانیت، بیماریت را تشدید می کند. مردم همه به فرمان تو هستند و کسی از آن سرپیچی نمی کند.

ابوبکر گفت:

من افسوس این را نمی خورم که چیزی از دنیا را از دست داده ام.

مگر این که دوست داشتم سه کاری را که انجام داده ام، انجام نمی دادم و سه کاری که انجام نداده ام را انجام می دادم و ای کاش پیرامون سه موضوع از پیامبر سؤالاتی می کردم!

ولی آن سه کاری که ای کاش هرگز نکرده بودم:

۱- ای کاش خانه فاطمه علیهم السلام را بازرسی نمی کردم.

۲- ای کاش فجاه سلمی را زنده نمی سوزاندم

۳- و ای کاش در سقیفه ساعده، این مسئولیت را قبول نمی کردم و آن را به عهده دیگری می گذاشتم.

ولی آن سه کاری که کاش انجام می دادم:

[۱- آرزو می کنم روزی که اشعث پسر قیس

را در بند کرده و به نزد من آوردند گردن او را می زدم زیرا به گمانم می رسد با هیچ کار بدی روبرو نمی شود مگر در انجام آن یاری خواهد داد.]

۲- ای کاش در هنگامی که خالد را به سراغ از دین برگشتگان فرستادم، خودم نیز، به همراهش رفته و در ذوالقصه می ماندم تا اگر مسلمانان پیروز شوند که پیروز شده اند و اگر شکست بخورند، آهنگ دیدار می کردم و یا کمک می رسانیدم

۳- و نیز ای کاش هنگامی که خالد پسر ولید را به شام فرستادم، عمر پسر خطاب را هم به عراق می فرستادم و دست هر دو را در راه خدا باز می گذاشتم.

اما آن سه سؤال که می خواستم از پیامبر بکنم این که:

۱- یا رسول الله جانشین بعد از شما کیست؟

۲ - آیا انصار در این کار بهره ای دارند؟

۳- میراث دختر برادر و عمه چقدر است؟

اگر این آرزوهایم به تحقق می پیوست، دلم آرام می گرفت و با آسودگی دنیا را ترک می کردم ولی اکنون به شدت مضطرب هستم.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۱.

### داستان اشعث

داستان اشعث پسر قیس که خلیفه آرزو می کرد ای کاش او را گردن زده بود این گونه است که:

آن مرد پس از این که از دین روی برگرداند، با مسلمانان به جنگ پرداخت ولی گرفتار شد. او را اسیر کرد و به نزد ابوبکر آوردند.

ابوبکر به او گفت:

ای اشعث تو خود می دانی که چه گناه بزرگی را مرتکب شده ای، حال فکر می کنی که من با تو چگونه برخورد می کنم؟

او گفت:

با من نیکویی می نمایی. بندهای آهنین را از من جدا می کنی و خواهرت را به همسری من در می آوری. زیرا که من برگشته

ام و اسلام آورده ام.

ابوبکر

گفت:

من نیز چنین می کنم و آنگاه خواهرش را به عقد او در آورد. او شمشیر خود را از نیام برکشید، به بازار شتر فروشها رفت و هیچ شتر ماده و نر ندید مگر آن که آن را پی کرد. مردم بانگ برداشتند که اشعث کافر شده است و او چون کار خود را به پایان برده و شمشیر را بیفکند و گفت:

به راستی و سوگند به خدا که من کافر نشده ام ولی این مرد خواهرش را به من داده و ما اگر در شهرهای خود بودیم به گونه ای دیگر سور می دادیم. ای مردم مدینه بخورید و ای دارندگان شترها بیائید و مانند آن را بستانید.

در تاریخ آورده اند که:

«آن روز در مدینه همچون جشنِ قربانی گردید.»

قیس خزرجی در این باره این شعر را سروده است:

«به راستی اشعث کندی در روز دامادی اش چنان سور داد که برای فراهم کردن آن، بار تبهکاری هائی گران را بر دوش خویش هموار ساخت».

یکی دیگر از شاعران این گونه سروده است:

«ای ابوبکر با این کار خویش چهره قریش را زشت کردی و آوازه آن را دگرگون کردی. اگر تو در پی سرافرازی بودی آیا در میان قبیله خودت هیچکس دیگر نبود که خواهرت را به او بدهی؟ آنچه که تو با کندی کردی، شایسته ستایش نیست و پاداشی هم برای تو ندارد، بلکه تو سزاوار سرزنش هستی». خلیفه بعدها از کار خود پشیمان شد و آرزو کرد که ای کاش او را گردن زده بود ولی کار از کار گذشته بود.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۹.

### از دین برگشتگان سلیمی

هشام پسر عروه می گوید که روزی به ابوبکر اطلاع دادند که گروهی از دین خود برگشته اند

و در فلان مکان گرد آمده اند.

ابوبکر به خالد پسر ولید دستور داد که به سراغ آنان برود و آنان را مجازات کند. خالد به سراغ آنان رفت. او مردان آنان را در آغل چهارپایان جمع کرد و آنجا را به آتش کشید به طوری که تمام آنها کشته شدند. این گزارش به عمر رسید. او نزد ابوبکر آمد و گفت:

ای خلیفه چرا گذاشتی که مردی، مردم را به گونه خدای بزرگ و گرامی شکنجه و عذاب دهد؟

ابوبکر گفت:

شمشیری را که خداوند بر روی دشمنان خویش برهنه ساخته است را در نیام نخواهم کرد. تا او خود چنین کند. سپس دستور داد که خالد از مأموریت خود برگردد و دیگر کاری به آنها نداشته باشد و این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همیشه مردم را از شکنجه و عذاب با آتش منع می کرد و می فرمود:

به راستی که جز خداوند نمی تواند برای کیفر دادن، آتش را به کار گیرد و کیفر دادن با آتش تنها در خور پروردگار آن است.

*****

الغدیر، ج ۱۳، ص ۳۰۹.

## مجازات خلیفه

روزی مردی به نام ایاس به نزد ابوبکر آمد و گفت:

ای خلیفه!

من مسلمانم و می خواهم که با بد کیشانی که از راه ما برگشته اند پیکار کنم.

یاری ام کن.

ابوبکر به او سواری داد و جنگ افزاری. او به راه افتاد و به جان مردم افتاده دارایی های مسلمانان و از دین برگشتگان را از ایشان می گرفت و هر کس را که نمی داد، تنبیه می کرد. گزارش او به ابوبکر رسید.

او به طریقه پسر حاجز نامه ای نوشت و به او دستور داد که به جنگ ایاس برود و

او را دستگیر کرده و به نزد ابوبکر بیاورد. او با سپاهی به سراغ ایاس رفت. یاران ایاس کشته شدند و او تنها ماند.

پس رو به طریفه کرد و گفت:

ای طریفه تو نماینده ابوبکر هستی و من نیز نماینده او هستم.

پس نسبت به هم برتری نداریم. طریفه گفت:

ای راست می گویی سلاح را کنار بگذار و بیا تا به نزد خلیفه برویم تا او میان ما حکم کند. او قبول کرد و آنها با هم به نزد خلیفه آمدند. چون به نزد ابوبکر رسیدند، وی دستور داد که آنها به سوی بقیع بروند و در آنجا ایاس را در آتش بسوزانند.

پس طریفه او را به همانجا که برای درخواست باران می رفتند و یا بر مردگان نماز می خواندند برد و آتشی برافروخت و او را در میان افکند. گویند دست و پای او را بسته میان آتش افکند.

*****

الغدیر، ج ۱۳، ص ۳۱۲.

### فرمانروایی کهتران

یکی از عقاید خلیفه اول این بود که کهتران می توانند بر برتران و دیگر مردم، فرمانروایی کنند. شاید او به همین دلیل عمر را به خلافت بعد از خود گمارد و شاید خود را نیز که بر خلافت تکیه زده بود، این گونه می دید. زیرا روزی خطاب به مردم گفت:

من سرپرست و خلیفه شما شدم. با آنکه بهتر از شما نیستم و برتر از من کسان بسیاری هستند. او در امر خلافت بعد از خود نیز با اینکه افرادی لایق تری وجود داشتند، عمر را که خالی از حکمت و فضایل اخلاقی بود، برگزید این عقیده او امروزه نیز در میان طرفدارانش رواج دارد و می گویند که گاه می شود که کهتران بهتر می توانند مسایل حکومتی

و مملکتی را بگردانند پس از نظر دینی اشکالی ندارد که آنها زمام حکومت را در دست گیرند.

*****

الغدیر، ج ۱۳، ص ۲۶۶.

### کیفر دزد

در روزگار خلافت ابوبکر، مردی دزدی کرد که یک دست و یک پا نداشت.

ابوبکر دستور داد که پای دیگر او را ببرند و دست او باقی بماند و او بتواند خود را طهارت کند و شستشو نماید.

عمر که از این دستور آگاه شد، به خلیفه گفت:

ای خلیفه!

بهتر است که آن یک دست او را ببری. زیرا به نظر من این کار بهتر است و ابوبکر دستور داد که آن یک دست آن مرد را قطع نمایند از شگفتی هاست که خلیفه کیفر دزد را نمی داند، با این که برای پاسداری از آئین و دین مردم گمارده شده است. جالب اینجاست که سالهاست که عمر به خلافت رسید، خود دستوری مشابه دستور اولیه ابوبکر صادر کرد که با مشورت دیگران نقص شد.

*****

الغدیر، ج ۱۳، ص ۲۶۳.

### بهره یکسان

یکی دیگر از شاهکارهای فقهی ابوبکر این بود که بهره پدر و پدربزرگ را یکسان می دانست. دستوری که هیچ یک از یاران پیامبر آن را به کار نیستند هر چند که در ظاهر با آن ناسازگاری نمی کردند.

عمر نخستین پدربزرگ بود که در جهان اسلام به ارث و بهره رسید و خواست که همه دارایی پسر پسرش ببرد و چیزی به برادران او ندهد. ولی زید و علی علیه السلام به سراغ او آمده و گفتند:

تو چنین کاری نمی توانی بکنی و تنها به اندازه یکی از برادران سهم داری نه بیشتر.

عمر که از این تصمیم ناخشنود بود، مجبور شد که گردن بنهد و آن را اجرا کند. بدین ترتیب خلیفه دوم نخستین کسی بود که از دستورات خلیفه اول سرپیچی کرد و به بی سند بودن آن حکم فقهی،

مهر تأییدی زده شد. هر چند که طرفداران حکم خلیفه اول می گفتند که:

حکم خلیفه ناظر به این آیه قرآن کریم است که، «از کیش پدرتان ابراهیم پیروی کنید» ولی بر هیچکس پوشیده نیست که نمی توان این کلمه را از این آیه استنباط کرد.

*****

الغدیر، ج ۱۳، ص ۲۶۴.

### مادربزرگ پدری و مادری

روزی دو پیرزن به نزد ابوبکر آمدند و گفتند:

که ما مادربزرگ پدر و مادری فلانی هستیم. اکنون آمده ایم که تا شما بهره هر کدام ما را از ثروت برجا مانده او مشخص کنید.

ابوبکر دستور داد که شش نفر یک ثروت را به مادربزرگ مادری بدهند. در این هنگام مردی از انصار بلند شد و خطاب به خلیفه گفت:

ای خلیفه تو بهره را به مادربزرگ مادری داد. به کدام دلیل و سند؟

آیا دلیلی برای این کار خود داری؟ در حالی که اگر این دو بمیرند و نواده آن دو زند باشد، بهره به مادر پدر می رسد.

پس از قطع شنیدن این سخنان، ابوبکر شش ماه یک مال را میان هر دو تقسیم کرد. واقعا که باید به فقه خلیفه و دانش او احسنت گفت.

*****

الغدیر، ج ۱۳، ص ۲۴۹.

### خلیفه خوش سابقه

اکثر مورخین و محدثین شیعه و سنی، اسناد دقیقی ارائه داده و گفته اند که:

ابوبکر قبل از این که مسلمان شود، یک فرد قمارباز و میگسار بوده است. او پیش از آنکه اسلام آورد از بزرگان محسوب می شد. مردم در گرد او انجمن می کردند و به خواندن سرود و ترانه می پرداختند و باده گساری می کردند. او روزی پس از یک مجلس باده نوشی این چنین سرود:

«به مادر ابوبکر درود فرست و خوشامد، و بگوی آیا پس از بستگان تو، من با تندرستی خواهم ماند ...؟»

روزی هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سابقه او را شنید، بسیار ناراحت شد و برخاست که برود و چنان خشمگین بود که دامن جامه اش بر زمین کشیده می شد.

عمر و ابوبکر که با دیدن این صحنه، بسیار متأثر و شرمزده شده

بودند، گفتند:

یا رسول الله!

از خشم شما به خدا پناه می بریم. به خدا سوگند که دیگر هرگز بوی مشروب به بینی ما نخواهد رسید.

*****

الغدیر، ج ۱۲، ص ۲۰۶.

## آخرین مجلس عیش

توصیف آخرین مجلس باده گساری ابوبکر و عمر را از زبان معمر بشنوید که می گوید:

این باده گساری در سالی روی داد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مکه را فتح کرد و این هنگام از کوچیدن او به مدینه شکوه یافته، هشت سال می گذشت. بزم آن در خانه ابوطلحه زید بر پا شد و پیاله گردانی آن با انس بود. مهمترین اشخاصی که در این مجلس حضور داشتند، عبارت بودند از

۱ – ابوبکر پسر ابوقحافه که در آن روز ۵۸ ساله بود.

۲ – عمر پسر خطاب که در آن روز ۴۵ ساله بود.

۳ – ابوعبیده جراح که در آن روز ۴۸ ساله بود.

۴ – انس پسر مالک که در آن روز بزم ایشان پیاله گردانی می کرد و در آن روز ۱۸ سال داشته است. نام بردگان پس از آن که دو آیه در ناروا بودن باده گساری فرود آمد، با تفسیرهای نادرست و با دگرگون شناختن آنچه که می بایست از آن در می یافتند، باز هم دست به این کار می زدند، تا این که این آیه سوره مائده نازل شد «ای کسانی که به آئین راستین گردیده اید، جز این نیست که باده گساری و برد و باخت و بت پرستی و تیرهای گروبندی، کار پلید و اهریمنی است – تا آنجا که خدای برتر از پندار می گوید – پس آیا شما از آن دست می کشید؟»

این اشخاص پس از نازل شدن این آیه و دیدن

خشم و ناراحتی پیامبر، دست از باده گساری برداشتند.

*****

الغدیر، ج ۱۲، ص ۲۱۱.

### شیوه دادرسی

عدم آگاهی و علم ابوبکر به کتاب خدا و سنت پیامبر مورد تأئید اکثر محدثین و مورخین است. روزی میان عده ای نزاعی در گرفت. برای حل اختلاف به نزد خلیفه رفتند و جریان را برای او شرح دادند.

ابوبکر هر چه فکر کرد که بتواند با استفاده از قرآن مجید، آن مسأله را حل نماید، چیزی به ذهنش نرسید، هر چه تلاش کرد که با توجه به دستورالعمل های پیامبر، این ماجرا را ختم به خیر کند، باز هم نتوانست. ناچار به کسانی که در اطرافش بودند.

گفت:

به نظر شما راه حل چیست و هر کس جوابی می داد که دور از واقع بود. ناچار خود خلیفه نظری داد و گفت:

نظر من این است و نمی دانم که آن درست است یا خیر؟ اگر درست بود، از سوی خداست و اگر نه من از خدا آمرزش می خواهم. این بود دادرسی و اجرای عدالت در نزد خلیفه اول.

*****

الغدیر، ج ۱۳، ص ۲۴۶.

### بهره مادربزرگ

روزی مادر بزرگی به نزد ابوبکر آمد و درباره میزان ارث خود از ثروت نواده اش پرسید.

ابوبکر گفت:

در قرآن کریم برای تو بهره ای نهاده نشده است ولی نمی دانم که پیامبر خدا در دستورالعمل های خود چه دستوری داده است.

تو برو تا من از مردم بپرسم و به تو پاسخ دهم. مغیره پسر شعبه که در کنار ابوبکر بود گفت:

ای خلیفه من روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم که پیامبر فرمود:

بهره مادربزرگ شش یک است.

ابوبکر گفت:

آیا شاهدی هم داری؟

مغیره گفت:

آری محمد پسر مسلمه انصاری شاهد من است.

ابوبکر نیز بر اساس سخن او حکم صادر کرد.

دانش خلیفه را بنگرید که از پاسخ پرسش در

می ماند و به مغیره روی می آورد. فردی که به دروغگویی و رو سپس بازی معروف و شهره بود.

*****

الغدیر، ج ۱۲، ص ۲۴۸.

### رای خلیفه درباره کتاب ها

روزی یکی از مسلمانان پیش عمر آمد و گفت:

ما هنگامی که ایران را فتح کردیم، در آنجا کتابهای زیادی را به دست آوردیم. کتاب هایی که در رابطه با علوم مختلف بود. کتابهائی که بسیار عجیب و علمی به نظر می رسید.

عمر که از صحبت او خشمگین شده بود، شلاق خود را بلند کرد و شروع کرد به زدن آن مرد و گفت:

اکنون من برایت بهترین حکایت ها را می کنم، دیگر حرفی از آن کتاب بزنی. وای بر تو!

آیا قضیه و حکایتی بهتر از کتاب خدا وجود دارد؟ جز این نیست که هلاک شدند مردمی که پیش از شما بودند، برای آنکه ایشان اقبال و توجه کردند، بر کتب علما و کشیش هایشان و تورات و انجیل را وا گذاردند تا آنکه پوسید و از بین رفت آنچه در آنها از علم بود.

*****

الغدیر، ج ۱۲، ص ۱۹۸.

### اجتهاد خلیفه در نام ها

روزی کنیز عبیدالله بن عمر به نزد عمر آمد که از او شکایت کند.

بنابراین با ناراحتی به عمر گفت:

ای خلیفه مرا از دست ابو عیسی نجات بده.

ابو عیسی کیست؟

گفت:

پسرت عبیدالله است.

عمر گفت:

لعنت بر تو که او را به کینه ابو عیسی می خوانی. سپس عبیدالله را احضار کرد و گفت:

وای بر تو. خود را کنیه ابو عیسی داده ای، ای نادان.

سپس عمر با شلاق او را زد و گفت:

وای بر تو آیا برای عیسی پدر است.

آیا نمی دانی کنیه عرب چیست؟ ابوسلمه، ابو مره و ... عمر مردم را نهی می کرد که اسامی پیامبران و فرشتگان را برای فرزندان خود انتخاب کنند. در حالی که این کار بر خلاف سنت نبی صلی الله علیه و آله و سلم بود و سفارش پیامبر نیز

این بود که نامهای فرشتگان، پیامبران را برای فرزندان انتخاب کنند.

همچنانکه پیامبر اکرم خودشان نام عده ای از فرزندان را که به دنیا آمده بودند، محمد گذاشتند. من جمله محمد بن ثابت، محمد بن عمرو، محمد بن انس، محمد بن عماره و ...

*****

الغدیر، ج ۱۲، ص ۲۲۰.

## حد زدن بعد از اجرای حد

روزی عبدالرحمن بن عمر به همراه ابو سروعه عقبه شراب خوردند و هر دو مست شدند. چون از مستی خارج شدند به پیش عمرو بن عاص که حاکم مصر بود، رفتند و گفتند، که ما شراب خورده ایم و نجس شده ایم.

پس ما را حد بزن و پاک کن. اگر این کار را نکنی پدرمان عمر در مدینه می فهمد و تو را مجازات می کند. ابتدا سر آنها را تراشیدند و بعد حد زدند.

وقتی که این خبر به گوش عمر رسید، دستور داد که او را سوار بر شتری بدون جهاز به مدینه بفرستند. چون عبدالرحمن وارد مدینه شد، او را مجازات و عقوبت کرد. به این جهت که خلیفه زاده است. عبدالرحمن چند ماهی به سلامتی زندگی می کرد و بعد فوت کرد و عموم مردم تصور می کنند که از شلاق عمر مرده است.

*****

الغدیر، ج ۱۲، ص ۲۳۵.

## مصادره اموال

روزی عمر، عامل خود در بحرین را احضار کرد و گفت:

آن روز که من تو را عامل بحرین کردم، کفش و نعلین نداشتی. ولی شنیده ام که امروز اسبهائی خریده ای به هزار و ششصد دینار.

او گفت:

این اسب ها، اسب هایی است که مردم به عنوان هدیه آورده اند عمر گفت:

من روزی و مخارج تو را حساب کرده ام و اکنون می بینم که بسیار بیشتر از آن مقدار داری.

پس آن را باید بازگردانی. عامل گفت:

این پول ما تو نیست و تو نباید این کار را بکنی.

عمر گفت:

به خدا قسم که پشتت را به درد می آوردم. سپس برخاست و به سوی او رفت و با شلاقش چنان محکم به پشت او زد که خون جاری شد.

عمر گفت:

پولها را بیاور.

او گفت:

من آن را در راه خدا می دهم.

پس عمر

گفت:

این است که اگر از حلال گرفتی آن را به میل و رغبت پرداختی. زیرا این اموال که مردم به تو داده انـد، برای تو داده اند آنها نه برای خداست و نه مسلمین.

*****

الغدیر، ج ۱۲، ص ۱۴۹.

## سوال از مشکلات قرآن

مردی به نام صبیغ وارد مدینه شد. او در مدینه پیوسته از مشکلات و متشابهات قرآن پرس و جو و سؤال می کرد.

عمر که از آمدن او مطلع شد، دستور داد که دو شاخه خرما آماده کنند و نزد او بیاورند سپس دستور داد که صبیغ را احضار کنند.

عمر به او گفت:

تو که هستی؟

او گفت:

من بنده خدا صبیغ هستم.

عمر آن شاخه درخت خرما را برداشت و او را زد و گفت:

من بنده خدا عمرم.

پس آنقدر بر سر و صورت او زد تا خون جاری شد از سرش.

پس گفت:

ای خلیفه بس است دیگر. آنقدر زدی که آنچه که در سرم بود از بین رفت و عقل خود را از دست دادم.

*****

الغدیر، ج ۱۲، ص ۱۸۵.

## داستان هایی از احادیث ساختگی

## گواهی ابوبکر و جبرئیل

«نسفی» آورده است که روزی مردی در شهر مدینه فوت کرد.

پیامبر اکرم خواست که بر وی نماز بگزارد. در این هنگام جبرئیل نازل شد و فرمود:

یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر این شخص نماز مخوان.

حضرت نیز از نماز خواندن خودداری کرد.

بعد از مدتی ابوبکر آمد و گفت:

یا رسول الله بر این مرد، نماز بخوان که من جز خوبی از وی چیزی سراغ ندارم.

پس از مدتی جبرئیل آمد و دستور داد که نماز خوانده شود و فرمود:

که حال ابوبکر گواهی داده است می توانی نماز بخوانی زیرا گواهی او بر گواهی من مقدم است. واقعا که ساختگی بودن این حدیث چنان آشکار است که نیازی به دلیل عدم اعتبار آن وجود ندارد.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۱۲۳.

## حدیثی که معاویه نقل کرد

محمد بن جبیر بن مطعم می گوید:

من با هیئتی از قریش نزد معاویه بودم که به وی خبر رسید عبدالله بن عمرو بن عاص این حدیث را نشر می دهد که در آینده پادشاهی از قحطان به ظهور خواهد رسید.

معاویه خشمگین شد و بلند شد و پس از حمد و ستایش بسیار در مورد خدای عز و جل، گفت:

به من اطلاع داده اند بعضی از شما سخنانی نقل می کنند و نشر می دهند که نه در قرآن است و نه از رسول خدا رسیده است. اینها جاهلان هستند از آرمانهائی که صاحبانش را گمراه می سازد، دوری جوئید. زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و شنیدم که می فرمود:

این حکومت در میان قریش خواهد بود و هر کس بر سر آن با ایشان تا وقتی دین و شریعت را برقرار می کنند، کشمکش و مبارز کند خدا او را نابود

خواهد کرد.

*****

الغدیر، ج ۲۰، ص ۱۹۴.

### مناقب عثمان

یکی از روایات جعلی درباره مناقب عثمان که جعلی بودنش از خودش هویداست، این است که:

وقتی عمر ضربت خورد و فرمان تشکیل شورا صادر کرد، دخترش حفصه پیش او آمد و گفت:

ای پدر!

مردم می گویند این افرادی را که تو به عضویت شورا در آورده ای، مورد رضایت ما نیستند.

عمر گفت:

مرا تکیه بده. او را به دیوار تکیه دادند. سپس عمر گفت:

چگونه از عثمان رضایت ندارد، در حالی که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود:

عثمان چون بمیرد، فرشتگان آسمان بر او نماز می گزارند.

پرسیدم فقط برای عثمان نماز می گزارند یا برای همه مردم؟

گفت:

نه فقط برای عثمان ... اکثر علماء ساختگی بودن این گونه روایات را تأیید کرده اند.

*****

الغدیر، ج ۱۷، ص ۲۹۱.

### داستانی جعلی در کرامات عمر

روزی مردم مصر نزد عمرو بن عاص که فرمانروای آنجا بود، آمدند و گفتند:

آب رودخانه نیل فقط از یک طریق جاری می شود و آن این است که ما باید در هر سال در این چنین روز هایی یک قربانی

به او بدهیم تا او روان شود. چون سیزده شب از ماه «بؤنه» بگذرد ما در جستجوی دخترکی دوشیزه می آئیم که در خانه پدر و مادر باشد. آنگاه پدرش را خشنود ساخته و خود وی را با بهترین لباسها، می آرائیم و سپس او را به رودخانه نیل می افکنیم.

عمرو بن عاص گفت:

این چنین کاری در اسلام جائز نیست و من این اجازه را به شما نمی دهم. آن ماه گذشت و آب رودخانه نیل جاری نشد پس عمرو بن عاص جریان را به عمر نوشت و از او درخواست کرد که او را راهنمایی کند.

عمر در جواب نوشت:

من درون این نامه ام برگه ای برای تو فرستادم و چون نامه من به

تو رسید، آن را در درود نیل بیفکن و آن نامه این است:

از سوی بنده خدا عمر به نیل مصر. اگر تو از سوی خودت روان می شدی دیگر روان مشو و اگر خداوند یگانه تو را روان می سازد، پس ما هم از خدای یگانه می خواهیم که تو را روان سازد.

پس چون این برگه در آب نیل انداختند، نیل جاری شد. تنها کسی که این حدیث را گزارش داده است عبدالله پسر صالح مصری است که یکی از بزرگترین دروغپردازان و حدیث سازان است که اکثر علمای اهل تسنن به تباهی افکار او اعتراف کرده اند.

*****

الغدیر، ج ۱۵، ص ۱۳۲.

## زمین لرزه

رازی در تفسیر خود می نویسد:

نخستین زمین لرزه ای که در اسلام روی داد بیست سال پس از مهاجرت پیامبر به مدینه و در زمان خلافت عمر بود.

در جریان این زلزله، عمر نیزه اش را به زمین زد و گفت:

ای زمین آرام باش. مگر من در روی تو دادگری ننموده ام؟

پس آرام شد و دیگر زلزله ای رخ نداد این داستان نیز در کتب معتبر تاریخی تأئید نشده است و محدثین بسیاری آن را بی سند می دانند و دیگر این که از آن تاریخ به بعد بارها در حجاز و مدینه زلزله رخ داده است که مهمترین آن در سال ۵۱۵ بود که در جریان آن رکن یمانی فرو نشست و گوشه ای از آن ویران شد و قسمت هایی از مسجد نبی اکرم نیز ویران شد.

*****

الغدیر، ج ۱۵، ص ۱۳۵.

## هیبت ابوبکر

یوسف مالکی آورده است که روزی ابوبکر به نزد رسول الله آمد. در حالی که جبرئیل در کنارش رسیده بود، جبرئیل با پیامبر مشغول گفتگو بود و برای بزرگداشت ابوبکر از جا بلند شد. در حالی که پیش پای هیچکس دیگر بلند نمی شده است.

پیامبر دلیل آن را می پرسد. جبرئیل پاسخ می دهد: ابوبکر از نخستین روز خلقت بر من حق استادی دارد. زیرا چون خدای تعالی فرشتگان را بفرمود تا در برابر آدم به خاک افتند، دلم به من گفت:

همان باید کنی که ابلیس کرد و رانده درگاه شد و چون خدای تعالی گفت:

بخاک افتید. خرگاهی بزرگ دیدم. چندین بار بر آن نوشته شده بود.

ابوبکر ابوبکر ابوبکر و او گفت:

به خاک بیفت.

پس از هیبت ابوبکر گزند آنان برکنار نمانده و با آنکه از نخستین روز آفرینش هیچ گناهی از او سرنزده،

باز هم او را در ردیف ابلیس نفرین شده نهاده اند باید او را به راه آرد.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۱۳۴.

### تهمت دروغین به شیعه

شیخ عمر بن زنجبی می گوید:

من روز عاشورا به مدینه رفتم.

شیعیان مشغول عزاداری بودند. من گفتم در راه دوستی ابوبکر به من چیزی بدهید.

پس شیخی از آنان به سوی من آمد و گفت:

بنشین تا کارمان تمام شود و بعد به تو چیزی می دهم. بعد از آن به خانه او رفتیم. او در خانه دستور داد که غلامانش مرا کتک بزنند و بعد زبانم را ببرند و مرا رها کنند و گفتند:

برو پیش همان کس در راه محبت او چیزی می خواستی. تا زبانت را به تو باز دهد. من که از شدت درد، نیمه جان بودم به مزار پیامبر رفتم و در آنجا با خواهش و گریه از ایشان خواستم که به خاطر دوستی ابوبکر زبان مرا باز پس دهد.

به خواب رفتم و دیدم که زبانم سالم شده بعد از این جریان مهر ابوبکر در دلم بیشتر شد.

سال بعد در روز عاشورا به همان مکان رفتم و همان سوال را کردم.

جوانی گفت:

بنشین تا تو را به خانه ببرم. او مرا به خانه اش برد و برایم طعام آورد. او گریست. من دلیلش را پرسیدم.

او در اطاقی را باز کرد. در آن بوزینه ای بسته شده بود. از او ماجرا را پرسیدم.

او گفت:

که آن بوزینه پدرش است. او سال قبل تو ترا به منزل آورد و این بلایا را بر سر تو آورد و بعد این گونه مجازات شد ما این خبر را به کسی نگفتیم و به مردم گفتیم که او مرده است. حال ای مرد نیک ما را

ببخش و برای سلامتی پدرم دعا کن.

الله اکبر از این همه تهمت و دروغ، الله اکبر.

*****

الغدیر، ج ۱۴ و ۱۳۷.

### سگ مأمور

از دیگر احادیث جعلی و دروغین این است که روزی عده ای نزد پیامبر آمدند در حالی که از سابق پایشان خون می چکید.

پیامبر از جریان پرسید. آنها گفتند که ما را فلان سگ ماده متعلق به فلان منافق است، در راه گزیده است.

پیامبر فرمود به سراغ آن سگ بروید و آن را بکشید.

همه با شمشیر به آنجا رفتند و خواستند که سگ را بکشند. ناگهان سگ زبان گشود و گفت:

یا رسول الله من را نکشید. من به خدا و رسول او ایمان دارم.

گفتند:

پس چرا این افراد را دندان گرفته ای؟

گفت:

من ماده سگی از دیوانم و دستور دارم که هر کس ابوبکر و عمر را دشنام دهد او را بگزم.

پس از این جریان آن افراد از این که به عمر و ابوبکر فحش داده بودند، توبه کردند.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۱۹۰.

### پهنای بهشت ابوبکر

صفوری می گوید:

در حدیث چنان دیدم که فرشتگان زیر درخت طوبی گرد آمدند.

پس فرشته ای گفت:

دوست داشتم که خدا نیروی هزار فرشته را به من می داد و پر و بال هزار پرنده را ارزانی من دارد تا پیرامون بهشت به پرواز در آیم و به منتهای آن برسم.

پس خداوند، آنچه وی می خواست بدو بخشید و او هزار سال دیگر را در پرواز بود، تا نیروی او برفت و پرهایش بریخت ولی خداوند نیرو و بالها را به وی بازگردانید تا هزار سال دیگر را پرواز کرد. پرهایش ریخت و گریان در آستانه کاخی افتاد. یکی از حوران به او نزدیک شد و گفت:

چه شده است؟

او گفت:

من در توانایی خدا با وی به معارضه برخاستم.

حوریه گفت:

تو خود را در پرتگاه افکنده ای.

آیا می دانی در این سه هزار سال چقدر راه را با

پرواز ننموده ای؟

او گفت:

نه.

گفت:

به عزت پروردگارم بیش از یک ده هزارم از آنچه خدای تعالی برای ابوبکر صدیق آماده کرده ای نپیموده ای.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۱۲۸.

## خدا از ابوبکر حیا می کند

از زبان انس بن مالک آورده اند که گفت:

زنی از انصار بیامد و گفت:

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همسرم در مسافرت است و من در خواب دیدم که نخل خانه ام افتاده است. رسول خدا فرمود:

باید شکیبا باشی. زیرا هرگز او را نخواهی دید. زن با گریه و ناراحتی خارج شد. در راه ابوبکر را دید و او را از خواب خود آگاه کرد.

ابوبکر به او گفت:

برو که همسرت امشب به سراغت خواهد، آمد. آن زن به نزد پیامبر آمد و گفت:

یا رسول الله بر خلاف حرف شما، شوهرم به منزل آمد، در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت:

یا محمد!

آنچه تو گفتی راست بود ولی چون ابوبکر گفته بود که امشب خواهد آمد، خدا از او شرم داشت که بر زبان او دروغی گفته شود. چون او صدیق است و از همین روی بود که برای پاسداری از آبروی وی آن مرد را که مرده بود زنده کرد. واقعا که نمی توان حرفی زد الله اکبر از انسانی که برای نجات ابوبکر از دروغگویی، این نسبت را به پیامبر خدا می دهند و این توهینی به مقام شامخ نبوت است.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۱۲۹.

## کرامت دفن ابوبکر

ابن عساکر در تاریخ خود آورده که گفته اند:

چون هنگام مرگ ابوبکر رسید، به حاضران گفت:

چون من مردم و از غسل و کفن من فارغ شدید، مرا بردارید و ببرید تا برسید بر در حجره ای که قبر پیامبر در آن است.

پس نزدیک در بایستید و بگوئید:

سلام بر تو ای رسول خدا. این ابوبکر است. که برای داخل شدن اجازه می خواهد پس اگر اجازه ای داده شد، آن قفل در

خود به خود باز می شود.

پس مرا داخل کنید و در همانجا به خاک بسپارید و گرنه مرا به بقیع ببرید و در آنجا خاک کنید.

پس آنان چون در آستانه در ایستادند و آنچه وی گفته بود، بر زبان راندند، قفل بیفتاد و در گشوده شد و ناگاه هاتفی از درون قبر ندا در داد:

«دوست را بر دوست وارد کنید که دوست به دوست مشتاق است» این داستان هم از کرامات ساختگی دروغگویان است.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۱۳۱.

## احادیث غلوآمیز

شیخ ابراهیم عبیدی می نویسد:

روزی پیامبر به عایشه فرمود:

هنگامی که خداوند، خورشید را آفرید، آن را از مرواریدی سپید آفرید، پس آن را بر چرخ گردنده ای نهاد و برای چرخ دنده نیز ۸۶۰ دستگیره آفرید، و در هر دستگیره آن زنجیری از یاقوت سرخ نهاد و آنگاه شصت هزار تن از فرشتگان مقرب را بفرمود تا به نیروی خویش که خداوند ویژه آنان گردانیده بود، آن را با زنجیرها بکشند و خورشید مانند سپهر بر آن چرخ گردنده است که در گنبد سبز می چرخد و زیبائی آن بر خاکیان آشکار می شود و در هر روز بر خط استواء می ایستد و می گوید:

ای فرشتگان، من از خدا شرم دارم که چون در برابر کعبه که قبله مؤمنان است، رسیدم از آنجا بگذرم و ملایکه با همه نیرویشان خورشید را می کشند تا از فراز کعبه بگذرد و او نمی پذیرد، تا این ملائکه از دست او عاجز می شوند و خدای تعالی با وحی به ملائک الهام می کند که آواز دهند:

که ای خورشید به آبروی مردی که نام او بر چهره درخشانت نگاشته شده، برگرد و به گردش که داشتی، ادامه بده. چون

این را بشنود به نیروی خدای مالک به تکان آید.

در این هنگام عایشه از رسول الله پرسید که:

او کیست و رسول الله جواب داد:

او ابوبکر صدیق است نام او و نام جانشین او بر روی خورشید نوشته شده و ... این داستان یکی از دهها داستان خرافی می باشد که در رابطه با مقام شامخ!!

ابوبکر جعل شده است.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۱۱۳.

## توسل به ریش ابوبکر

یافعی در روض الریاضین از زبان ابوبکر آورده است که او گفت:

ما در مسجد نشسته بودیم که ناگهان مردی کور در آمد و میان ما وارد شد و سلام داد و ما سلام او را پاسخ داده و در برابر پیامبر نشاندیمش که گفت:

کیست که در راه دوستی پیامبر، حاجتی از مرا برآرد؟

ابوبکر گفت:

حاجتت چیست؟

او گفت:

من فقیرم و چیزی برای خانواده ام می خواهم.

ابوبکر گفت:

من حاجات تو را برآورده می کنم.

دیگر چه می خواهی.

گفت:

من دختری دارم که راه دوستی محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا زنده هستم کسی او را به همسری بگیرد.

ابوبکر گفت:

من در راه دوستی با خدا او را به همسری قبول می کنم.

آیا دیگر چیزی می خواهی گفت:

آری می خواهم که دستم در ریش تو فرو برم.

ابوبکر برخاست و ریش خود را در میان دستان او قرار داد.

او گفت:

خدایا به حرمت ریش ابوبکر قسم که مرا بینا کن و خداوند متعال هم بینایی اش را به او بازگرداند و در همین هنگام جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت:

ای محمد خداوند سلام تو را سلام می رساند و با درود تو را ویژه می گرداند و می گوید که به عزت و جلال او اگر همه کوران، وی را به حرمت ریش ابوبکر صدیق قسم دادند، البته بینائی شان

را به ایشان باز می گردانید و هیچ کوری بر روی زمین رها نمی کرد. در کنار این داستان خرافی حدیثی هم آمده است که هر گاه پیامبر شیفته بهشت می شد، ریش ابوبکر را می بوسید.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۱۱۷.

## انگشتر پیامبر و نقش آن

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انگشتری خود را به ابوبکر داد و فرمود:

بر روی این انگشتر این جمله را حک کن «لا اله الا الله» ابوبکر آن انگشتر را به حکاک داد و گفت:

بر این خاتم این جمله را حک کن.

«لا ـ اله الا ـ الله محمد رسول الله» پس آن حکاک این جمله را حک کرد و آن را به ابوبکر پس داد چون ابوبکر آن را به نزد پیامبر آورد، دید که بر روی آن حک شده: «لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر الصدیق»

ابوبکر گفت:

یا رسول الله من این جمله را اضافه نکرده ام و دلیل آن را نمی دانم، در این هنگام جبرئیل فرود آمد و فرمود:

خدای تعالی می فرماید که اسم ابوبکر را من نوشتم. چون او خوش نداشت که میان اسم من و اسم تو جدایی بیاندازد و من نیز خوش نداشتم که اسم او و اسم تو دور بیفتد. همه محدثین معترفند که نقش نگین رسول الله بوده است.

بی هیچ افزونی دیگر و این حدیث از ساخته های دروغگویان است.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۱۲۴.

## جگر بریان شده

محمد طبری آورده است:

پس از مرگ ابوبکر، روزی عمر به دیدن همسر او رفت و به او تسلیت گفت:

پس از آن از زن سؤال کرد که ابوبکر در منزل چگونه بود و چه کار می کرد؟

زن ابوبکر گفت:

شب و روز مشغول عبادت خدا بود و لحظه ای غافل نمی شد. او در هر شب جمعه وضو می گرفت و نماز می گزارد.

پس رو به قبله نشست و سر به دو زانو می نهاد و چون سحرگاه می شد، سر بر می داشت. نفسی دراز از سر رنج و درد

بر می آورد. این نفس آنچنان جان سوز بود که ما در خانه بوی جگر بریان شده می شنیدیم.

عمر که از شنیدن این جملات به شدت تحت تأثیر قرار گرفته بود گفت:

من چگونه می توانم خود را به جگر بریان شده برسانم. او مقام بالائی دارد که من نمی توانم هرگز به او برسم.

اگر داستان جگر بریان شده راست باشد، باید همه انبیاء مرسلین چنان خصوصیتی داشته باشند و از همه اولی به این مقام، پیامبر اکرم می باشد. اگر پندار ایشان را خصوصیتی همگانی برای اولیاء خدا بینگاریم. بایستی از روزگار آدم، روزگار خلیفه، همه فضا با آن بوئی که از جگرهای بریان شده برخاسته است، پر شده و برگرفته باشد و چهره گیتی با دودی که از آن جگرهای سوخته بر می خیزد، سیاه باشد.

*****

الغدیر، ج ۱۴، ص ۸۶.

### روایتی جعلی از ابوهریره

ابوهریره روایت کرده است که:

بهشت و جهنم با هم مفاخره می کردند. جهنم به بهشت می گفت:

من از تو بالاترم، زیرا در من فرعون ها، ستمکاران و پادشاهان بسیاری هستند. خداوند به بهشت وحی فرمود که بگو: برتری از آن من است. زیرا که خداوند مرا به وسیله عمر و ابوبکر، زینت بخشیده است.

این حدیث از ساخته های عهدی بن هلال است که خطیب بغدادی آن را آورده است و گفته است:

ساختگی است. ابان بن ابی عیاش، متروک الحدیث است و مهدی کذاب و حدیث ساز است.

*****

الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۷۴.

### حدیث ساختگی در مورد خلافت

روزی مردی از اهل بادیه شتری را به مدینه آورد و رسول خدا آن را از آن مرد خرید. آنگاه آن مرد با علی علیه السلام ملاقات کرد و علی به او گفت:

چه آورده ای؟ در جواب گفت:

شتری آورده ام و رسول خدا آن را از من خریده است.

علی علیه السلام به او گفت:

آیا شتر را نقد به رسول خدا فروخته ای؟ در جواب گفت:

خیر بلکه به نسیه فروخته ام.

علی علیه السلام به او گفت:

برو پیش رسول الله و به او بگو:

اگر حادثه ای رخ دهـد، چه کسـی دینت را ادا خواهد کرد؟ آن مرد پیش رسول خدا رفت و جریان را عرض کرد. رسول خدا فرمود:

ادا کننده دینم ابوبکر است.

او گفت:

اگر برای ابوبکر حادثه ای رخ بدهد چه؟

پیامبر گفت:

بعد از او عمر خواهد آمد.

اعرابی گفت:

اگر عمر نیز بمیرد چه کسی باید دینت را ادا کند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

وای بر تو اگر عمر بمیرد و آن وقت اگر توانستی بمیری بمیر!

این حدیث را اکثر علمای سنی و شیعه فاقد سند و اعتبار می دانند و جعل آن را تأیید کرده اند.

*****

الغدیر،

ج ۱۰، ص ۲۳۴.

### شافعی و احمد ابن حنبل

حنبلی ها دروغهای بزرگی ساخته و پرداخته کردند و در جهت تبلیغ مذهب خود از آن استفاده می کردند.

از جمله آنها این است که روزی شافعی به ربیع بن سلیمان گفته است که ای ربیع این نامه را بگیر و آن را به احمد بن حنبل تسلیم کن و جوابش را بیاور. ربیع گوید:

با نامه وارد بغداد شدم و احمد بن حنبل را هنگام نماز صبح دیدم و با او نماز صبح را خواندم. بعد از نماز، نامه را به او تسلیم کردم و به او گفتم:

این نامه برادرت شافعی از مصر است.

احمد گفت:

در آن نگریسته ای؟

گفتم:

خیر. احمد مهر نامه را شکست و نامه را قرائت کرد. چشمهایش را اشک فرا گرفت.

گفتم:

چه چیزی در آن است ای ابا عبدالله؟

گفت:

یادآور شده که رسول خدا را در خواب دیده و به او فرموده است، نامه ای به حنبل بنویس و از ناحیه من به او سلام برسان و به او بگو: به زودی مورد امتحان قرار خواهی گرفت و به سوی خلق قران خوانده خواهی شد. اما اجابتشان نکنید که خداوند نامت را تا قیامت زنده خواهد نگاهداشت.

*****

الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۳۲.

### دشمن حضرت علی

حریز بن عثمان کسی بود که در مسجد نماز می خواند و از آن خارج نمی شد مگر این که هر روز هفتاد بار علی علیه السلام

را لعن کند. اسماعیل بن عیاش می گوید:

با حریز از مصر تا مکه رفیق راه شدم. او در بین راه علی علیه السلام را سب و لعن می کرد و به من می گفت:

این که مردم از رسول خدا روایت کرده اند که به علی علیه السلام فرموده است:

«تو نسبت به منزله هارون نسبت به موسی هستی» درست است، اما

شنونده خطا کرده است.

گفتم:

چطور؟

گفت:

بیان رسول خدا چنین بوده:

«تو نسبت به من به منزله قارون نسبت به موسی هستی»

گفتم:

از کی چنین روایت می کنی؟

گفت:

از ولید بن عبدالملک شنیدم که آن را روی منبر چنین روایت می کرد.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۱۴۷.

### احادیث ساختگی

یکی از احادیثی که به نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ساخته اند، این است که عباده بن صامت از ایشان روایت می کند که:

«خداوند به من وحی کرد که معاویه را به عنوان کاتب خود انتخاب نمایم. زیرا که او امین است». علمای بسیاری از شیعه و سنی کذب بودن این حدیث را نقل کرده اند.

مهمترین دلیل این است که عباده بن صامت یکی از دشمنان معاویه بود. او مردم شام را بر علیه معاویه تحریک کرد و شوراند و معاویه ناگزیر نامه ای به عثمان در مدینه نوشت و در آن متذکر شد که عباده شام را بر من شورانده، او را به مدینه بخوان و یا به من اجازه بده او را از شام بیرون کنم.

عثمان در پاسخ نوشت:

او را به مدینه بفرست.

معاویه او را به مدینه فرستاد و او به خانه عثمان که در آن جز مردی از سابقین و یا تابعین نبوده، وارد گردید و در ناحیه ای از آن جلوس کرد.

عثمان به او نگریست و گفت:

ای عباده وضع شما و ما چگونه است؟

او گفت:

از رسول خدا ابوالقاسم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

بعد از من امور شما به دست افرادی می افتد که چیز هایی را که شما منکر می دانید، برایتان معروف جلوه می دهند و آنچه را که معروف می دانید، منکر می شمارند.

پس طاعتی برای کسی که معصیت می کند نیست و

نسبت به پروردگارتان گمراه نگردید. قسم به آن که جان عباده در دست اوست، معاویه از آن افراد است.

*****

الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۶۵.

## حدیثی ساختگی

ابوصالح خناوی یکی دیگر از حدیث سازان دروغ پرداز می باشد.

یکی از احادیث ساختگی اش این است که ابن عباس گفته است که:

رسول خدا فرموده است:

هنگامی که وارد بهشت شدم، گرگی را در آنجا دیدم.

تعجب کردم و با خودم گفتم:

در بهشت، گرگ وجود دارد!!

گرگ در جواب گفت:

چون من پسر پاسبان و پلیسی را خورده ام، به این مقام رسیده ام که به بهشت بیایم. ابن عباس گفت:

این توفیق به خاطر خوردن پسر پلیسی نصیب گرگ شده و اگر خود پلیس را می خورد، طبعا در علیین جای داده می شده است!

امینی می گوید:

ای کاش ابن عباس می گفت:

اگر او رئیس پلیس ها را خورده بود، در کجا جایش می دادند؟

*****

الغدیر، ج ۱۰، ص ۷۵.

## ابوحنیفه اعلم است

غلو جمعی از پیروان ابوحنیفه درباره او به جایی رسیده است که پنداشته اند، او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعلم است.

ابن حریر می گوید:

از کوفه به بصره آمدم و در آنجا عبدالله ابن مبارک را دیدم. او به من گفت:

چگونه مردم را ترک کردی؟

گفتم:

مردم را ترک کردم. در حالی که برخی می پنداشتند که ابوحنیفه از رسول خدا اعلم است. آنان تو را در کیفر پیشوای خود قرار داده اند. آنگاه چنان گریست که ریشش خیس شد.

روز دیگری به پیش او آمدم. مردی به او گفت:

پیش ما دو نفر با هم در مسأله ای نزاع کردند. یکی از آنها گفت:

رسول خدا چنین گفته است و دیگری گفت:

ابوحنیفه چنین گفته است و ابوحنیفه در قضاوت اعلم از رسول خداست. ابن مبارک گفت:

این کفر است کفر است. من گفتم:

این کفر از ناحیه تو حاصل شده است و به وسیله تو آنان، کافر را پیشوای خود قرار داده اند.

او گفت:

چطور؟

گفتم:

به خاطر روایت کردنت از

ابوحنیفه.

او گفت:

من از روایت کردن از ابوحنیفه استغفار می کنم.

*****

الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۲۴.

### رویای کاذب

یکی از احادیث ساختگی نصر ترمذی این است که گفته است:

بیست و نه سال حدیث نوشتم و مسائل مالک و گفتارش را شنیدم، ولی نسبت به شافعی نظر خوبی نداشتم. تا هنگامی که در مسجدالنبی در مدینه نشسته بودم. چرتم گرفت.

پیامبر اکرم را در خواب دیدم، عرض کردم:

یا رسول الله آیا رأی ابوحنیفه را بنویسم؟

فرمود:

خیر. عرض کردم:

رأی مالک را بنویسم؟

فرمود:

مادامی که با حدیثم موافق باشد. عرض کردم:

رأی شافعی را بنویسم؟

پیامبر با شنیدن این جمله خشمگین شد و فرمود:

این را عمل به رأی نباید دانست. بلکه آن مراجعه به کسی است که به سنت من عمل می کند. به دنبال این رؤیا به سوی مصر حرکت کردم و نوشته های شافعی را نوشتم.

*****

الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۲۸.

## داستانهای متفرقه تاریخی

### قصاص قاتل

عبیدالله پسر عمر می گوید:

چند روز قبل از کشته شدن پدرم، هرمزان را دیدم که با جخینه و ابولؤلؤ پنهانی صحبت می کرد. آنها هنگامی که مرا دیدند، برخاستند و ناگهان دشنه ای دو سر از میان آنها به زمین افتاد، من تعجب کردم ولی چیزی نگفتم و از کنار آنها گذشتم، پس از این که پدرم کشته شد، من شمشیرم را گرفته و به سراغ هرمزان رفتم او را از پای در آوردم و خواهر کوچک ابولولو جخینه را نیز کشتم و می خواستم همه برده های مدینه را بکشم که مانع شدند، وقتی که عثمان روی کار آمد، مردم گفتند، که ای عثمان! قصاص خون هرمزان بی گناه را باید بگیری، و عثمان گفت من گناه قاتل او می گذرم و این در حالی بود که همه مردم و صحابه بزرگ خواهان این بودند که به این ماجرا رسیدگی شود و خون بی گناهان پایمال

نشود.

*****

الغدیر، ج ۱۵، ص ۲۱۷.

### غصه رسوایی

روزی احمد جامی بر بالای منبر رفت و گفت:

ای مردم هر چه می خواهید از من بپرسید. ناگهان زنی از پشت پرده فریاد زد که:

ای مرد ادعای بیهوده نکن. زیرا خداونـد رسوایت خواهد کرد. هیچکس جز علی علیه السـلام نمی تواند بگوید که پاسخ تمام سؤالات را می داند.

شیخ احمد گفت:

بپرس اگر سؤالی داری، تا من جواب بدهم. زن گفت:

آن مورچه ای که بر سر راه سلیمان نبی آمد، نر بود یا ماده؟

شیخ گفت:

آیا سؤال دیگری نداشتی این دیگر چه سؤالی است؟

من که در آن زمان نبودم که ببینم نر بوده است یا ماده.

زن گفت:

نیـازی نیست که تو در آن زمـان باشـی، اگر بـا قرآن آشـنایی داشتی جواب را می دانستی. در قرآن سوره نمل آمـده است که «قالت نمله» از این آیه مشخص می شود که مورچه نر بوده یا ماده.

مردم به جهل شیخ و زیرکی زن خندیدند.

شیخ گفت:

بگو ای زن آیـا با اجازه شوهرت در این جلسه شـرکت کرده ای یا بـدون اجازه او؟ اگر با اجازه آمـده ای که خـدا شوهرت را لعن کند و اگر بی اجازه آمده ای، خداوند خودت را لعن کند. زن گفت:

بگو ببینم آیا ام المؤمنین جناب عایشه با اجازه پیغمبر به جنگ امام زمان خود علی علیه السلام آمده بود و یا بدون اجازه؟

پس شیخ بیچاره شد و نتوانست جواب بگوید.

از منبر به زیر آمد و به منزل رفت و چند روزی از غصه رسوایی بیمار شد.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۹۵.

### اصحاب کهف

حضرت علی علیه السلام در جریان مناظره با علمای یهود داستان اصحاب کهف را این گونه بیان داشتند:

در کشور روم شهری به نام طرطوس وجود داشت. پادشاه آن مردی صالح بود.

پس از فوت او، اوضاع حکومت

پراکنده و پریشان شد. پادشاه ستمکار و کافر با لشکری به این شهر حمله کرد و آن را به اشغال خود درآورد و آن شهر را مرکز حکومت خود قرار داد. او در آنجا قصری باشکوه و مجلل بنا کرد که از نظر تجملات و تشریفات بی سابقه بود. آنگاه خودش بر تخت نشست و تاجی بر سر گذاشت. او شش نفر از جوانان، از فرزندان دانشمندان را به عنوان وزیران خود قرار داد و هیچ کاری را بدون مشورت با آنها انجام نمی داد. که اسم آنها عبارت بود از تملیخاء مکسلمینا، محسلمینا، مرطلیوس، کشطوس، و سادنیوس، آن پادشاه که اسمش دقیانوس بود ۳۰ سال حکومت کرد اما پس از سی سال شروع به ظلم و ستمکاری کرد و ادعای خدایی کرد پس هر کس که عقاید او را می پذیرفت به او هدیه ها می داد و هر کس را که قبول نمی کرد، می کشت. در یکی از روزهای عید بر تختش نشسته بود، برخی از اسقف ها به او خبر دادند که سربازان ایرانی برایش نقشه کشیده و می خواهند او را بکشند. دقیانوس از شنیدن این خبر بسیار ناراحت شد. به طوری که از شدت اندوه، از روی تخت واژگون شد و تاجش از سرش افتاد. یکی از وزیرانش به نام تملیخا با خود گفت:

به راستی اگر او خدا بود، اندوهگین نمی شد و اصلا به خواب نمی رفت و ... به درستی که دقیانوس هیچکدام از صفات خدایی را ندارد. او دیگر دوستانش را جمع کرد و اندیشه خود را به آنان گفت:

و توضیح داد که خدایی قابل پرستش است که موجودات را می آفریند و

شریکی ندارد و دیده نمی شود و ... آنها نیز گفتند که در دل آنها نیز این صحبت ها رسوخ کرده است.

پس قرار بر این شد که این ۶ نفر از دست این حاکم ظالم فرار کنند.

آنها اسبهایشان را سوار شدند و از شهر بیرون رفتند. چون به اندازه سه میل از شهر دور شدند، تملیخا گفت:

ای برادران، ملک دنیا از دست ما رفت. از اسب هایتان فرود آئید تا پیاده حرکت کنیم شاید خدا به دادمان برسد.

پس پیاده هفت فرسخ راه رفتند، تا از پاهایشان خون جاری شد.

در راه به یک چوپان برخوردند که او هم به صحبت های آنان دلباخت و با سگ خود که نامش قطمیر بود، به دنبال آنان به راه افتاد آنان می خواستند که سگ را از خود دور کنند، ناگهان دیدند که سگ زبان گشوده و می گوید:

من شهادت می دهم که خدای یکی است.

بگذارید با شما باشم تا شما را از شر دشمنان حفظ کنم.

چوپان آنها را به غاری در بالای کوه برد آنان وارد غار شدند و استراحت کرده و به خواب رفتند. خداوند به عزرائیل فرمان داد که ارواح آنها را قبض نماید.

وقتی که دقیانوس از جریان فرار آنها مطلع شد با لشکری بزرگ به دنبال آنها آمد هنگامی که آنها را در غار مشاهده کرد، دستور داد که در غار را با سنگ و ساروج بستند. ۳۰۹ سال از آن قضیه گذشت و آنها به فرمان خدا زنده شدند. یکی از آنان برای تهیه غذا به شهر آمد. او از دیدن تغییراتی که رخ داده بود، تعجب کرد و فهمید که ۳۰۹ سال به اذن خدا در خواب بودند

و در این مدت حضرت مسیح به پیامبری رسیده است و حکومت الهی برقرار شده است.

*****

الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۹۸.

### داستان مالک

خالد پسر ولید به آهنگ بطاح به راه افتاد، تا در آنجا فرود آمد و کسی را نیافت. زیرا مالک پسر نویره، مردم آنجا را پراکنده ساخته و از گرد آمدن باز داشته بود. مردم هم پراکنده شده بودند. چون خالد گام در بطاح گذاشت یگان هایی از سپاهیان را فرستاد و گفت:

بانگ مسلمانی سر دهید و هر کس پذیرفت او را به نزد او آوردند و هر که نپذیرفت او را بکشند.

ابوبکر نیز به آنها سفارش کرده بود که چون در جائی فرود آمدند، آوای اذان و اقامه بردارند و اگر پذیرفتند که هیچ و گرنه اموال آنها را مصادره کرده و اگر مقاومت کردند، آنها را بکشند. اگر آوای مسلمانی را پاسخ دادند، از زکات آنها بپرسند. اگر گفتند، که داده ایم، از آنها قبول کنید و اگر گفتند که نپرداخته ایم، اموال آنها را مصادره کنید. روزی مالک را به نزد او آوردند و عده ای از یارانش همراهش بودند.

آنان را به بند کشیدند. در یک شب سرد که هیچکس در برابر آن نمی توانست بایستد و هر چه می گذشت سردتر می شد. خالد جارچی را فرمود تا بانگ بردارد که بندیان خویش را جامه گرم بپوشانید. (ادفئوا اسراکم) ولی در زبان کنانیان واژه «ادفئوا» را با دستور به کشتن برابر می شمردند و از این سخن نیز چنان دریافتند که می خواهد فرمان کشتار بدهد. با آنکه او خواسته ای نداشت، جز پوشاندن ایشان در جامه ی گرم.

پس ایشان را بکشتند. خالد چون صدای فریاد را شنید، به

بیرون آمد و دید که سپاهیان، اسرا را کشته اند و گفت:

چون خداونـد کاری خواهد، چنان است که تیر درست بر نشانه نشیند. خالد زن مالک، ام تمیم را گرفت. این قضیه به گوش ابوبکر و عمر رسید.

عمر به ابوبکر گفت:

تیغ و شمشیر خالد، آشوب و ستم به همراه خواهد داشت.

ابوبکر در جواب گفت:

ای عمر!

در رابطه با او حرف نزن، زیرا من شمشیری را که خداوند بر روی بد کیشان برهنه نموده است، در نیام نمی کنم.

*****

الغدیر، ج ۱۳، ص ۳۱۴.

### در میان مردگان

در تاریخ ابن شـحنه آمده است که خالد، ضـرار را بفرمود که گردن مالک را بزند، مالک نگاهی به همسرش افکند و به خالد گفت:

این است که مرا کشت! (زیرا بسیار زیبا بود)

پس خالد گفت:

نه بلکه بازگشتن تو از اسلام تو را به کشتن داد.

مالک گفت:

من مسلمانم.

خالد گفت:

ضرار! گردنش را بزن.

پس گردنش را زد و ابونمیر در این باره گوید:

«به گروهی که پایمال سم ستوران گردیدند بگو: پس از مالک این شب بسیار دراز شد» خالد با دست درازی به بانوی او شب را گذراند. چرا که از قبل چنین هوسی را در دل می پرورانید. خالد بی آنکه افسار هوس را به دیگری سوی بگرداند و خودداری نماید به هوسرانی پرداخت. او شب را با زن به روز رساند و مالک بی زن و بی هیچ چیزی، مرده ای در میان مردگان.

چون این گزارش به ابوبکر رسید، عمر گفت:

ای خلیفه! خالد با آن زن کار زشت انجام داده، پس او را باید تازیانه بزنی و چون مسلمانی را کشته باید او را قصاص کنی.
اما ابوبکر حرف او را رد کرد و گفت:

او کار درستی انجام

داده است. من شمشیری را که خداوند در روی ایشان برهنه نموده است، در نیام نیم کنم.

*****

الغدیر، ج ۱۳، ص ۳۲۰.

### سخاوتمندترین مردم

روزی در کنار خانه خدا سه نفر در این باره که کریم ترین مردم در این زمان کیست، با یکدیگر صحبت کرده و هر یک شخصی را معرفی می کرد.

یکی می گفت: عبدالله بن جعفر

دیگری می گفت: قیس بن سعد

و سومی می گفت: عرابه اوسی.

مردی به آنها پیشنهاد کرد که هر کدام از شما نزد آن کس که او را کریم تر می داند، برود و ببیند چه اندازه به او عطا می کند تا معلوم شود که او چقدر سخاوتمند است.

آن کس که عبدالله بن جعفر را برگزیده بود، نزد او رفت، دید پا در رکاب کرده و می خواهد به مزرعه خود رود.

رو به او کرد و گفت:

ای پسرعموی رسول خدا من مردی غریب و در راه مانده هستم. عبدالله پا از رکاب کشیده و به او گفت:

تو بر آن سوار شو.

این مرکب و آنچه بر او است از آن تو باشد و آنچه که در ترک بند است برای خود بردار و از این شمشیر که بر مرکب بسته است، غفلت مکن. زیرا شمشیر علی بن ابی طالب علیه السلام است.

ارزش زیادی دارد. آن مرد در چنین وضعیتی در حالی که سوار بر شتر قوی هیکل شده و در ترک بند چهار هزار دینار داشت برگشت و لباس ابریشمی و اشیاء گرانبهای دیگری همراه داشت و مهمتر از همه، شمشیر حضرت علی علیه السلام که در دست گرفته بود و فکر می کرد که عبدالله سخی ترین مردم است.

بعد از او آن است که قیس را سخی ترین می دانست به سراغ

او رفت. او را در خواب دید. کنیزش به او گفت:

چه می خواهی؟

گفت:

من مرد غریب و در راه مانده هستم و چیزی ندارم که به وطن بروم. کنیز گفت:

خواسته تو آسانتر و کوچک تر از آن است که قیس را از خواب بیدار کنم این کیسه را که در آن ۷۰۰ دینار است بگیر و از جایگاه شتران یک ناقه را به همراه یک بنده و غلام برای خود انتخاب کن و به سوی وطن خود رهسپار شو. در این موقع قیس از خواب بیدار شد. کنیز جریان را به او گفت و قیس به شکرانه این عمل کنیز را آزاد ساخت.

آنگاه سومی که عرابه را برگزیده بود به سراغ او رفت و او را در حالی دید که دو نفر از برده هایش زیر بازوی او را گرفته و او را به سوی مسجد می برند. زیرا چشمانش ضعیف بود و به درستی راه را تشخیص نمی داد آن مرد به او گفت:

که من غریبم. به من کمکی کن. عرابه با تأسف فراوان گفت:

آه به خدا سوگند، شبی را به روز و روزی را به شب نیاورده ام که از مال عرابه چیز در راه حقوق حاجتمندان غیر از این دو برده باقی گذارده باشم، تو این دو بنده را از من بگیر و رفع حاجت کن. آن گاه خود به طرف دیوار رفت تا به کمک دیوار به حرکت خود ادامه دهد. آن مرد به همراه او برده به نزد دوستانش برگشت.

این موضوع به گوش مردم رسید و همگی به اتفاق آراء تصدیق کردند که سخی ترین این سه نفر عرابه اوسی است زیرا او هر

چه داشته بخشیده است.

*****

الغدیر، ج ۳، ص ۱۵۲.

## نصیحت پدر

پس از شهادت ملک صالح، فرزندش ملک عادل به وزارت رسید و پدر وصیت کرده بود که در اوضاع وزارتخانه، خصوصا نسبت به یکی از وزیرانش به نام شاور، تبدیل و تغییری انجام ندهد. چون از عصیان و شورش آنان در امان نخواهد بود.

اما نزدیکان ملک عادل او را وادار کردند که شاور را معزول کند و یکی از دوستانش را به این منصب بگمارد.

عادل حکم عزل او را صادر کرده و ارسال داشت. شاور سپاه بزرگی را تدارک دید و به سوی قاهره حمله کرد. روز یکشنبه، بیست و دوم محرم سال ۵۵۸ وارد قاهره شد.

ملک عادل از قاهره گریخت اما بالاخره دستگیر و به قتل رسید و شاور بر بلاد مصر مسلط گشت.

عماره یمنی می گوید:

به سالن پنهانی وزارتخانه قاهره وارد شدم.

شاور و عده ای از بزرگان و امراء را دیدم که در کنارشان طشتی وجود دارد و سر بریده ملک عادل در آن است.

همین که سر بریده را دیدم، صورت خود را با آستین پوشاندم و برگشتم و از عجایب روزگار این که هیچ یک از حضار آن مجلس که سر بریده ملک عادل را در برابر خود نهاده بودند، با مرگ طبیعی نمردند بلکه کشته شده و سر از پیکرشان جدا شد.

شاور دستور داد که مرا به مجلس بازگرداندند.

من گفتم:

به خدا قسم سوگند که وارد مجلس نشوم.

جز موقعی که سر ملک عادل را از این جا ببرید. آنها طشت را برداشتند.

به آنها گفتم:

دیروز صاحب این سر فرمانروا و سلطان ما بود و همگی در چمنزار نعمت او می خرامیدیم.

پس چگونه اینک به سر بریده او بنگرم؟

یکی

از امراء گفت:

اگر او بر فرمانده سپاه دست می یافت، همه را از دم تیغ می گذرانید.

من گفتم:

این عزت و شوکت را چه ارج است آدمی را از تخت به طشت کشد؟

خارج شدم و گفتم:

«ناگوار است که پیشانی تو را آلوده به خون در میان طشت بنگرم. این حال ناگوار با دستهای کسانی انجام گرفت که سوی نعمت ها و عطای تو دراز بود.»

*****

الغدیر، ج ۸، ص ۲۰۹.

### فتنه بغداد

اهالی کرخ، دروازه های شهر را تعمیر کرده و برجهای برافراشته ساختند و بر آنها باطلا نوشتند، «محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام بهترین جهانیان اند» اهل سنت در صدد انکار برآمده، مدعی شدند که کتیبه چنین است محمد و علی بهترین جهانیان اند، هر که رضا دهد شاکر است و هر که ابا ورزد، کافر. اهل کرخ گفتند:

ما از سیره درست خود پا فراتر ننهاده ایم و همان را نوشته ایم که سابق بر این مساجد می نوشتیم.

خلیفه چند نفر را مأمور کرد که در این رابطه تحقیق نمایند و نتیجه را گزارش کنند، آنان نیز گزارش دادند که سخن اهل کرخ درست است و از عادت دیرین خود فراتر ننوشته اند. خلیفه نیز دستور داد که نزاع پایان یابد امان سران اهل سنت توجهی نکرده و مردم عامه را به آشوب و فتنه بر انگیختند.

اهل سنت مانع شدند که شیعیان کرخ از آب دجله استفاده کنند. در نتیجه کار بر شیعیان دشوار شد. بالاخره تصمیم بر این شد که کلمه «خیر البشر» حذف شود و به جای آن کلمه «علیهاالسلام» نوشته شود. باز هم اهل سنت قانع نشدند و گفتند:

ما خاموش نشویم جز این که نام محمد صلی

الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام را از کتیبه بردارند و در اذان «حی علی خیر العمل» نگویند.

شیعیان امتناع کردند، خونریزی و آشوب تا سوم ربیع الاول ادامه یافت. در این اثنا مردی هاشمی از اهل سنت کشته شد. نعش او را برداشته و در شهر گردش دادند و در بقعه احمد بن حنبل دفن کردند.

جمعیت انبوه با زور و تهدید وارد قبرستان و آرامگاهی شدند که قبه موسی بن جعفر علیه السلام و دیگر بزرگان دینی در آنجا بود، اهل سنت تمام زینت آلات مقابر را به سرقت برده و آرامگاهها را غارت کردند. صبح فردا بازگشتند و زیارتگاهها را به آتش کشیدند و چنان فجایعی را مرتکب شدند که در دنیا بی سابقه بود.

فردای آن روز بازگشتند تا اجساد مبارک موسی بن جعفر علیه السلام و محمد بن علی علیه السلام را در آورده و مقبره ابن حنبل منتقل سازند ولی خرابی و ویرانی چنان فراوان بود که موضع قبرهای شریف را پیدا نکردند و در این میان عده ای از علما و بزرگان حاضر شدند و مانع از این جنایت شدند.

*****

الغدیر، ج ۸، ص ۱۲۴.

## معروف کرخی

عون الدین می گوید:

سبب علاقه بسیار من به زیارت قبر معروف کرخی که از عرفای نامی است، این است که من از آرامگاه او کرامات بسیاری دیده ام. در خشکسالی ها مردم به وسیله او طلب باران می نمایند و باران می بارد. هیچ گرفتاری متوسل به آن نشده، مگر این که گرفتاری اش رفع شده است. من نیز روزگاری تمام دارایی های خود را از دست دادم. تا آن که برای قوت شب نیز درمانده شدم.

بعضی از اعضای خانواده ام را به من توصیه

کردند که کنار قبر معروف کرخی «رضی الله عنه» بروم و در آنجا از خدا، برای رفع گرفتاری هایم، دعا کنم.

زیرا دعا در آنجا مستجاب می شود. منهم به کنار قبر او رفتم. دو رکعت نماز خواندم و دعا کردم.

پس از آن مشکلاتم حل شد و درهای رحمت خداوندی بر من گشوده گشت.

آرامگاه معروف کرخی، روز و شب مملو از زیارت کننده است.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۳۲۴.

## قبر نذرها

قاضی محسن تنوخی از پدرش نقل می کند که روزی پیش عضدالدوله نشسته بودم و خیمه ما نزدیک «نمازگاه عید» در ناحیه شرقی مدینه السلام بود. ناگاه چشم او به ساختمان «قبر نذرها» افتاد، به من گفت:

این بناء چیست؟

گفتم:

این مشهد نذر است و نگفتم که این قبر نذرهاست.

او گفت:

توضیح بیشتری بده.

و من ناچار شده و گفتم:

می گویند آن قبر عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است و بعضی دیگر می گویند که قبر عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب است. که یکی از خلفاء تصمیم گرفت که او را مخفیانه بکشد. از این رو چاهی سر راهش کنده و او را در حالی که نمی دانست از روی آن عبور داد. او در داخل چاه سقوط کرد و زنده زنده رویش خاک ریختند و اکنون مشهور به قبر نذرهاست.

زیرا هیچ نذری برای آن صورت نمی گیرد، مگر آنکه برآورده شود و من یکی از آنها هستم که درباره امور بسیار مهم، برایش نذر کردم و به مقصد رسیده، آنگاه وفا به نذر نمودم. عضد الدوله حرفم را قبول نکرد و گفت:

گاهی از روی اتفاق نذری برآورده می شود، آنگاه مردم

عوام یک کلاغ چهل کلاغ می کنند و درباره آن سخنها می سازند و من سکوت کردم و پس از چندی که در لشکرگاهمان بودیم، صبح روزی عضد الدوله مرا احضار کرد و گفت:

با من سوار شو تا به زیارت مشهد نذرها برویم. وارد حرم شدیم. او زیارت کرد و دو رکعت نماز خواند و بعد از آن سر به سجده گذاشت و مناجاتی طولانی کرد که کسی از آن آگاه نشد.

پس از آن به سوی همدان حرکت کردیم و ماهها در آنجا ماندیم. بعد از آن روزی مرا فرا خواند و به من گفت:

آن روزی را که من حرفهای تو در رابطه قبر نذرها انکار کردم، به یاد داری؟

گفتم:

آری.

او گفت:

پس از آن جریانی برایم پیش آمد.

ترسیدم که تحقق پیدا کند و با تمام مقدوراتم می کشیدم که آن را از بین ببرم. ناگاه به یاد قبر نذرها افتادم و نذر کردم که اگر خدا به احترام این قبر مشکلم را حل کند، ده هزار درهم صحیح به صندوق آن هدیه نمایم.

در همان روز به من خبر رسید که مشکلم حل شده است.

پس از این صحبت ها عضد الدوله دستور داد که حاکم او در بغداد آن مبلغ را به صندوق قبر نذرها تحویل دهد.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۳۲۵.

## تبرک لباس

«حافظ ابوسعید بن علا» می گوید:

در جزوه ای قدیمی که از امام احمد بن حنبل باقی مانده بود، دیدم که در جواب سؤالی گفته است که «بوسیدن و توسل به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مانعی ندارد». این گفتار امام احمد را به این تیمیه که توسل به قبر مبارک آن حضرت را حرام می دانست، نشان دادم. او

بسیار تعجب کرد و گفت:

تعجب می کنم، احمد در نزد من مرد بزرگی است. نمی دانم که این سخن از اوست یا از دیگری و من به او گفتم:

چه تعجبی در این گفتار است. در صورتی که از امام احمد برای ما نقل کرده است که برای تبرک لباس امام شافعی را می شسته و آب آن را می خورده است.

وقتی که او از اهل علم تا این اندازه احترام می کند، پس نسبت به صحابه و آثار انبیاء علیهم السلام چگونه احترام نمود و چقدر نیکو سروده است از قول مجنون که:

«از دیار لیلی می گذرم، این دیوار و آن دیوار را می بوسم. علاقه به دیار لیلی را تسخیر نکرده بلکه آن کسی که در آن سکونت دارد، مرا مفتون خود ساخته است.»

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۲۵۵.

## نعلین رسول الله

روزی شیخ تاج الدین فاکهانی که از علماء بزرگ مالکی بود، به همراه شاگردانش عازم دمشق شد.

در دمشق تصمیم گرفت که نعلین رسول الله را که در «دارالحدیث الاشرفیه» بود، زیارت کند.

هنگامی که نعلین مبارک را دید، به خاک افتاد و آن نعلین را بوسید.

صورتش را بر آن می مالید و در حالی که به شدت گریه می کرد، می خواند:

فلو قیل للمجنون و لیلی و وصلها

ترید ام الدنیا و ما فی طوایاها؟

احب الی نفسی و اشفی لبلواها

لقال: غبار من تراب نعالها

«اگر به مجنون گفته شود:

لیلی و وصلش را می خواهی یا دنیا و مافیها را؟

او در جواب می گوید:

غبار خاک کفش او پیش من از همه چیز محبوبتر است و از آن برای همه دردها شفا می طلبم».

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۲۶۲.

## حرکت بر روی آب

روزی ابوالحارث اولاسی قصد داشت که از طریق دریا به مسافرت برود. هنگام عزیمت یکی از دوستانش گفت:

ابی ابوالحارث، اندکی صبر کن. ما برایت غذای مخصوصی درست کرده ایم. آن را بخور و برو. او هم قبول کرد و نشست و آن غذا را خورد. آنگاه به کنار دریا رفت و به ابو اسحاق حسنی علوی که مشغول نماز بوده برخورد.

ابوالحارث، با خود گفت:

شک ندارم که او می خواهد بگوید:

با من روی آب حرکت کن و اگر او چنین حرفی را بزند، من این کار را انجام خواهم داد.

هنوز از این فکر بیرون نیامده بود که، ابو اسحاق به او گفت:

همانطور که در خاطرت گذشته است، آماده حرکت باش. ابو اسحاق بسم الله گفت و بر روی آب حرکت کرد

ابوالحارث می گوید:

من نیز خواستم که به دنبالش حرکت کنم که پایم داخل آب فرو رفت و نتوانستم که حرکت کنم.

او به

نگریست و گفت:

آن غذای لذیذ، پایت را گرفته است. آنگاه مرا ترک کرد و رفت.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۱۲۳.

## زیارت مکه

خادم شیخ جلال الدین سیوطی نقل می کند که:

روزی شیخ هنگام استراحت به من گفت:

آیا می خواهی نماز عصر را در مکه بخوانی. به شرط آنکه تا زمانی که من زنده ام، این جریان را به کسی نگویی؟ به شیخ گفتم:

آری. شیخ دستم را گرفت و گفت:

چشمت را ببند. چشمم را بستم. در حدود ۲۷ گام با من برداشت و گفت:

چشمت را باز کن. ناگهان خود را در باب «المعلاه» یافتم. ام المؤمنین، خدیجه، فضل ابن عباس و وعده دیگری را زیارت کردم. آنگاه داخل حرم شدیم. طواف کردیم و از آب زمزم نوشیدیم و پشت مقام ابراهیم آنقدر توقف کردیم، تا نماز عصر را خواندیم و دوباره طواف کردیم و از آب زمزم نوشیدیم. شیخ به من گفت:

طی الارض ما عجیب نیست. شگفت از این است که هیچ کدام از اهل مصر که در اینجا هستند، ما را نمی شناسند. حال اگر می خواهد با من مراجعت کن و اگر می خواهی همین جا بمان تا حاجیان بیایند.

گفتم:

با شما می آیم و آمدیم به «باب المعلاه» گفت:

چشمانت را ببند و بستم و هفت قدم با هم برداشتیم.

گفت:

چشمت را باز کن ناگهان خود را نزدیک «جیوشی» دیدم و به آقایم عمر بن الفارض وارد شدیم.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۵۴.

### افشای راز عارف

موسی بن هارون نقل می کند که:

یکبـار در سـفر حـج، حسن بن خلیل را در عرفات دیـدم و با او صـحبت کردم و بار دیگر در حال طواف دور خانه خـدا. به او گفتم:

از خدا بخواه که حج مرا قبول کند. او گریه کرد و برایم دعا نمود.

پس از آن به مصر برگشتم، به کسانی که به دیدنم می آمدند، گفتم:

حسن بن خلیل به

همراه ما در مکه بود. آنها گفتند:

او امسال به حج نرفته است و همین جا در مصر بوده است. کسی حرف مرا باور نکرد.

پس از مدتی او را دیدم. در مورد افشای این راز مرا سرزنش کرد و گفت:

به این وسیله مرا مشهور کردی. دوست نداشتم این راز من برملا شود. بعد از این تو را به حقی که بر تو دارم، سوگند می دهم که چنین نکنی.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۵۵.

### طلب مغفرت

ابوعمرو بن علوان می گوید:

روزی به خاطر حاجتی به بازار رفتم، جنازه ای را دیدم. دنبالش به راه افتادم. تا بر آن نماز بخوانم و مانده تا مرده را دفن کردند. در این هنگام بدون تعمد چشمم به زن روبازی افتاد، میل کردم که او را همچنان نگاه کنم، اما منصرف شدم و استغفار کردم بعد با خودم گفتم که به دیدن شیخ بزرگ جنید بروم. به سوی بغداد حرکت کردم.

هنگامی که نزدیک حجره اش رسیدم و در زدم، به من گفت:

ای ابوعمرو داخل شو، در رحبه گناه می کنی و ما در بغداد برایت طلب مغفرت می نمائیم.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۱۲۱.

### از ابدال

ابوبکر غسانی، متوفی در سال ۳۷۱ عادتش این بود که بعد از نماز عصر تا پیش از نماز مغرب می خوابید.

اتفاقا روزی مردی برای دیدارش پیش او می رود، او آنقدر صحبت می کند که از خواب بعد از عصر می ماند. هنگامی که آن مرد می رود، خادمش می پرسید:

او که بود؟

ابوبکر جواب می دهد که او یکی از مردانی است که ابدال را می شناسد و هر سال یکبار به دیدن من می آید.

خادم می گوید:

از آن پس همیشه مترصد آمدن او بودم. تا او دوباره به دیدن ابوبکر آمد.

پس از پایان صحبت هایش با شیخ، گفت:

که می خواهد به ملاقات ابومحمد ضریر که در فلان غار زندگی می کند، برود.

خادم می گوید:

از او خواستم که مرا نیز با خود ببرد.

او گفت:

«بسم الله» بفرمائید. با او رفتم. تا رسیدم به پلهای رودخانه. او دستم را گرفت و گفت:

بگو: «بسم الله» هنوز ده قدم راه نرفته بودیم که خود را نزدیک همان غار یافتیم.

در صورتی که اگر آن فاصله را به طور عادی طی می کردیم، می یابد فردا بعدازظهر به

آنجا می رسیدیم.

به آن کسی که در غار بود سلام کردیم و نماز را در آنجا خواندیم. از هر دری صحبتی به میان آمد و هنگامی که ثلث شب گذشته بود به من گفت:

آیا میل داری که اینجا بمانی و یا با من به منزلت برگردی؟

گفتم که میل دارم که برگردم. آنگاه دستم را گرفت و «بسم الله» گفت و در حدود ده قدم راه رفتیم که ناگهان خود را در کنار شهر دیدم. آنگاه چیزی گفت و در شهر باز شد و من وارد شهر شده و او بازگشت.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۴۹.

## بشر حافی

یکی از تجار بغداد می گوید:

روزی بعد از پایان نماز جمعه، بشر حافی را دیدم که با سرعت از مسجد خارج می شد با خود گفتم این مرد زاهد و عارف را ببین که حاضر نیست اندکی در مسجد توقف و به عبادت مشغول شود. آنگاه تعقیبش کردم. او به نانوایی رفت و نانی خرید. آنگاه به کبابی رفته و کباب خرید و سپس مقداری حلوا خرید. با خود گفتم:

این زاهد را ببین که چه ها می خواهد بخورد؟

او راه بیابان را در پیش گرفت. با خود گفتم:

به طور حتم او می خواهد در کنار سبزه زاری غذا بخورد. به تعقیبش ادامه دادم. او تا عصر راه می رفت و من دنبالش بودم.

بالاخره در قریه ای ایستاد. داخل مسجد آن شد. داخل مسجد مریضی بستری بود. بالای سرش نشست و آن غذا را لقمه لقمه به دهانش می گذاشت.

از این فرصت استفاده کرده و به گردش در آنجا پرداختم. وقتی برگشتم، دیدم بشر حافی نیست.

از مریض پرسیدم: او کجاست و او گفت که بشر به بغداد رفته است.

گفتم:

از اینجا تا

بغداد چقدر فاصله است؟

گفت:

چهل فرسخ.

گفتم:

«انا لله و انا الیه راجعون» عجب کاری کردم. دیگر قدرت پیاده روی نداشتم و از طرفی پولی هم نداشتم که به وسیله آن مرکبی را کرایه کنم.

تا جمعه آینده در آنجا ماندم. او همان هنگام آمد و به آن مریض غذایی داد. آنگاه مریض به او گفت:

ای ابانصر او هفته پیش با تو از بغداد آمده است. اکنون او را نیز با خود ببر. بشر با نگاهی خشمگین به من نگریست و من گفتم که اشتباه کرده ام.

گفت:

برخیز و بیا. با او تا نزدیک غروب راه رفتیم و به بغداد رسیدیم.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۵۰.

## اعتراض به خداوند و سزای آن

شیخ بزرگوار ابولحسن علی، می گوید:

روزی در حیاط اطاق خلوت دائی ام، شیخ احمد رفاعی بودم و غیر او کسی در آنجا نبود. صدای خفیفی شنیدم. دیدم مردی پیش دائی ام نشسته و آنها مشغول صحبت هستند.

پس از مدتی آن مرد از شکاف دیوار همان اطاق خلوت بیرون رفت و ناپدید شد.

به پیش دائی ام رفته و گفتم:

او که بود؟

او مردی است که خدا به وسیله او آبهای اقیانوس را حفظ می کند و او یکی از چهار خواص است. اما سه روز است که از این سمت برکنار شده است ولی از طرد شدنش خبر ندارد.

او در جزیره ای اقامت داشت. مدت سه شبانه روز در آنجا باران بارید تا جائی که در دره ها سیل جاری شد. او با خود گفت:

اگر این باران در آبادی ها می بارید، چقدر بهتر بود؟! بعد از این فکر پشیمان شد و استغفار کرد و به خاطر همین فکر، از درگاه رانده شد.

به دائی ام گفتم:

آیا جریان را به او اطلاع دادی؟

گفت:

خیر. از او حیا کردم.

گفتم:

اگر

اجازه بدهی من این مطلب را به او اعلام کنم.

گفت:

حاضری؟

گفتم:

آری.

گفتم:

سرت را پائین بیاور و چشمانت را ببند.

اطاعت کردم. آنگاه صدایی شنیدم که می گفت:

ای علی سرت را بالا کن!

سرم را بالا کردم. دیدم در جزیره بحر محیط هستم و در کنارم متحیر بودم. ناگهان همان مرد را دیدم. به او سلام کرده و جریان را به او گفتم او گفت:

تو را به خدا قسم می دهم که آنچه می گویم، آن را عمل کنی. لطفا خرقه ام را به گردنم بیفکن و مرا بر روی زمین بکش و به من بگو: این جزای کسی است که به خدا اعتراض کرده باشد. من هم طبق درخواستش عمل کردم. ناگهان هاتفی می گفت:

ای علی!

او را رها کن که خدا از او راضی شده است. از دیدن حال او ملائکه آسمان به گریه افتاده اند. ساعتی در حال بیهوشی بودم.

آنگاه به هوش آمدم و خود را در پیش دائی ام در حیاط اطاق خلوت دیدم. به خدا قسم نمی دانم چگونه رفتم و چگونه آمدم؟

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۵۱.

### خدا ما را کافی است

شیخ صالح تکریتی حکایت می کند که:

در مسافرتی که به یمن داشتم، هنگامی که به وسط دریای هند رسیدیم، دریا طوفانی شد.

کشتی شکسته شد و هر کسی روی تخته شکسته ای به ساحل حرکت می کرد. من نیز به جزیره ای رسیدم. جزیره آباد و سرسبزی بود. مسجدی را دیدم و وارد آن شدم. هنگامی که وقت نماز عشاء فرا رسید، دیدم «شیخ حیوه حرانی» وارد مسجد شده همه به احترام او ایستادند و به او سلام گفتند. او جلو ایستاد و با آنها نماز عشاء را به جماعت خواند. آنگاه تا به صبح مشغول نماز خواندن شدند.

پس شنیدم که

شیخ حیوه این گونه با خدا مناجات می کرد:

«خدایا!

در غیر تو محل طمعی برایم نمی یابم و ...» آنگاه گریه شدیدی کرد و دیدم که نور زیادی آنها را احاطه کرده است و آن مکان همانند روشنایی شب چهارده روشن نموده است. سپس شیخ حیوه از مسجد بیرون رفت. در حالی که چنین زمزمه می کرد:

حرکت عاشق به سوی معشوق با شتاب و عجله است. در این سیر و حرکت، دل در تاب و تب است. رنج پیمودن بیابان های بی آب و علف را با پاهایم به خاطر تو تحمل می کنم.

گر چه در این راه کوهها و دشتها از وصول به مقصد ممانعت کنند.

آنان به من گفتند:

به دنبال شیخ برو. من هم به دنبالش رفتم. گویا زمین و دریا، کوه و دشت، زیر پایمان می پیچد. هر قدمی که بر می داشت می گفت:

«ای خدا حیوه برای ما باش» ناگاه دیدم که در حران هستم و حال آنکه از زمان حرکت ما چیزی نگذشته بود و در آنجا به اتفاق مردم با او نماز جماعت خواندیم.

*****

الغدیر، ج ۹، ص ۵۳.

## غدیر در آیینه کتاب

### مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۷۵-۳۵۸۷

سرشناسه: تقی زاده انصاری ، محمد

عنوان و نام پدیدآور: غدیر در آیینه کتاب / تقی زاده انصاری ، محمد

منشا مقاله:، جمهوری اسلامی ، (۲۰ اردیبهشت ۱۳۷۵): ص ۱۴.

توصیفگر: کتابشناسی

توصیفگر: غدیر خم

توصیفگر: واقعه غدیر خم

توصیفگر: تاریخ اسلام

**(آ)**

۱ آفتاب خلافت (اردو، چاپی)

سید سجاد حسین بن محمد حسین هندی (بارهوی، لاهوری) م حدود ۱۳۴۰ ق. چاپ هند. چاپ دیگر: نول کشور گیس پرینگ ورکس، لاهورمین چهپا، لاهور (پاکستان)، سال ۱۳۲۷ ق، ۱۹۰۹ م. رقعی، ۷۶ ص الذریعه ج ۱ ص ۳۶ ش ۱۷۶ و ج ۲ ص ۲۳۱ ش ۹۱۴ طبقات أعلام الشیعه (قرن چهاردهم، نقباء البشر) ج ۲ ص ۸۰۹ ش ۱۳۱۸ أعیان الشیعه ج ۷ ص ۱۸۵ این کتاب به صورت رد و جواب مولوی خلیل احمد در کتاب هدایات الرشید و مطرقه الکرامه است و جوانب مختلف غدیر را جمع آوری نموده و از کتب عامه نیز شواهدی آورده و در بعضی موارد کلام آنها را تشریح و نقد وبررسی نموده است.

بخشهای کتاب چنین است:

مقدمه، سوال و جواب، واقعه ی غدیر و جوانب آن از کتب عامه: که اثبات خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، اسامی محدثین و علمایی از عامه که نزول آیه ی (یا ایها الرسول ... را در غدیر آورده اند:

که نام بیست و دو نفر را آورده، عبارت کتاب (مدارج و نقد آن، عبارت غزالی در کتابش (سر و العالمین و نقد آن: که در آخر آن نام نوزده نفر از علمای عامه را ذکر می نماید که آیه ی (و أنذر عشیرتک الاقربین را در مورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) دانسته اند، اسامی کتب مورخین اروپایی در مورد غدیر: که چهار نفر هستند، بیان اسماعیل (ابوالفداء) که یکی از علمای عامه

است در مورد غـدیر، بیان مورخ اروپایی در مورد غـدیر در کتاب (اپالوحی فرام محمد ایندوی قرآن) از (دیوینوت) و در آخر مطالبی با عنوان (بیماری اسلام کانسخه) که ظاهراً کلامی از مؤلف آمده است.

نکات قابل توجه:

در الـذریعه ج ۲ و طبقـات أعلام الشـیعه و أعیان الشـیعه نام این کتاب (اعجاز داودی) آمـده است. ولی در الـذریعه ج ۱ و در چاپ کتاب همین نام (آفتاب خلافت) آمـده است. در هیچکـدام از این دو مورد الـذریعه اشاره ای به دیگری ننموده و درج ۲ نام مؤلف را یادآور نشده است!

**(الف)**

۲ ارمغان غدیر (چهل حدیث از منابع شیعه و سنی) (فارسی، چاپی) عبدالله فاطمی نیا. انتشارات سروش، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۲ ش. رقعی، ۳۲

۳ اسرار غدیر (فارسی، چاپی)

محمـد باقر بن محمد اسـماعیل انصاری (زنجانی، خوئینی). نشـر مولود کعبه، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۵ ق، ۱۳۷۴ ش. وزیری، ۲۴۴ ص.

ایـن کتـاب گزارشـی تحلیلی از لحظـه بـه لحظـه ی واقعه ی غـدیر خم و شامـل نـاگفته هـایی از آن مـاجرای و نیز تحقیقی در محتـوای خطبه ی غـدیر است و همچنین جـوانب اجتمـاعی و سیاسـی آن را مـورد بررسـی قرار داده است. سه خصوصـیت این کتاب عبارتند از:

الف:

تقدیم یک دوره ی کامل از ماجرای غدیر با تمام جزئیات و به صورت یک داسـتان متسـلسل که تنظیم آن با جمع بندی دهها قطعه ی تاریخی و حدیثی انجام شده است.

ب:

تقدیم خطبه ی غدیر به طور کامل و مقابله ی متن آن با هفت نسخه که جلوه ای تازه به آن بخشیده است.

ج:

تجزیه و تحلیـل قسـمتهای مختلف واقعه ی غـدیر و نتیجه گیری های اعتقادی از خطبه ی غـدیر. کتاب پس از پیشـگفتار شامل انگیزه و اهداف تألیف و نیز تقسیم

بندی کتاب و بیان مدارک آن آغاز شده و در نه بخش است:

۱ زمینه ی واقعه ی غدیر:

الف تصویری از تشکل جامعه ی اسلامی در دهه ی اول هجری ب جهات اهمیت خطبه ی غدیر.

۲ ترسیمی از صحنه ی غدیر:

الف برنامه های قبل از خطبه

ب کیفیت خطابه و جزئیات خطبه

ج مراسم بعد ازخطبه.

۳ شیاطین و منافقین در غدیر:

الف ابلیس و شیاطین در غدیر

ب منافقین در غدیر.

۴ چکیده ای از محتوای خطبه ی غدیر:

الف نکات شاخص در خطبه

ب سیری گذرا و اجمالی در یازده بخش خطبه

ج تقسیم موضوعی مطالب خطبه ی غدیر.

۵ سند و متن خطبه غدیر:

الف سند خطبه ی غدیر

ب متن خطبه ی غدیر.

۶ متن عربی خطبه ی غدیر، مقابله شده با هفت نسخه.

۷ نتیجه گیری از خطبه ی غدیر:

الف عصاره ی خطبه ی غدیر: (من کنت مولاه فعلی مولاه)

ب پایه های اعتقادی غدیر درباره ی ولایت

ج ریشه های عقیدتی عملی غدیر در ارتباط با ولایت د بررسی دقیق درباره ی بیعت غدیر.

۸ عید و جشن غدیر:

الف عید غدیر در لسان پیامبر و امامان (علیه السلام)

ب جشن غدیر در آسمانها

ج تقارن وقایعی باروز غدیر

د عید غدیر را چگونه جشن بگیریم سماء رواه خبر غدیر خم (سجستانی) = الدرایه فی حدیث الولایه (عربی، خطی)

۴ اسناد حدیث غدیر(اردو، خطی)علی اکبر پاکستانی، غلام حیدر پاکستانی. عجاز داودی (هندی) = آفتاب خلافت (اردو، چاپی)

۵ أعلام الغدیر(عربی، چاپی)عبدالله محمدی، محمد بهره مند خراسانی، محمد محدث خراسانی. اشراف: سید فاضل میلانی (حسینی). چاپ دوم، مؤسسه النشر الاسلامی (جامعه ی مدرسین)، قم، سال ۱۴۱۰ ق. وزیری، ۳۳۶ ص.

این کتاب فهرست أعلام و اشخاص کتاب (الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب) علامه ی امینی است، که به طور کامل و مفصل نام اشخاص آن کتاب و همچنین کنیه ها و شهرت ها و یا به هر

شکلی از کسی یاد شد. آورده و آدرس ها را عموماً در نام معروف و مشهور اشخاص آورده است.

نکته قابل توجه:

این کتاب ابتدا به عنوان بخش عمده ی جلد اول کتاب (علی ضفاف الغدیر) که شامل فهرستهای گوناگون الغدیر است چاپ شده، ولی در چاپهای بعدی آن کتاب بقیه ی فهرستها در یک مجلد و این بخش به طور مستقل و به صورت کتاب حاضر به چاپ رسیده است. برای توضیح بیشتر به کتاب (علی ضفاف الغدیر) در همین کتابنامه مراجعه شود. ۶ أقسام المولی فی اللسان (عربی، چاپی)محمد بن محمد مفید (ابن المعلم، عکبری، بغدادی): م ۴۱۳ قص تحقیق: محمد مهدی نجف. چاپ اول: منشورات المکتبه التجاریه، نجف، سال ۱۳۷۰ ق. چاپ سوم: مکتبه المفید، قم، (افست از چاپ نجف). وزیری، ۹ ص. چاپ چهارم: دار زید للنشر، مهرجان الامام علی (علیه السلام)، لندن، سال ۱۴۱۰ ق، ۱۹۹۰ م. رقعی، أقسام المولی: ۲۶ ص، رساله فی معنی المولی: ۴۱ ص. چاپ پنجم: کنگره ی جهانی هزاره ی شیخ مفید، قم، سال ۱۴۱۳ ق. وزیری، ۴۸ ص. رجال النجاشی ص ۴۰۱ فهرست نسخه های خطی کتابخانه ی عمومی آیه الله مرعشی نجفی ج ۱ ص ۲۶۹ مجموعه ی شماره ی ۲۴۳ ش ۱۳ همان فهرست ج ۱ ص ۸۹ ۹۷ مجموعه ی شماره ی ۷۸ همان فهرست ج ۱ ص ۲۸۵ مجموعه ی شماره ی ۲۵۵ ابتدا مقدمه ای برای این کتاب توسط حجهالاسلام سید محمد رضا جلالی آمده است که توضیح مبانی شیخ مفید درباره ی (مولی) را در شش جهت بیان نموده است:

۱ جنبه ی لغوی و دلالت لفظی.

۲ از میان رفتن شرایط تقیه در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام).

۳ شاعر فصیح نباید مخالفت لغت صحیح شعر بگوید.

۴ نسبت بعضی

از اشعار به امیرالمؤمنین (علیه السلام).

۵ استناد معانی لغوی به اهل خبره ی لغت اگر چه مسلمان نباشند.

۶ باب علم به لغت با اعتماد بر اهل آن همیشه باز است و هیچکس از اساتید فن را نباید استثنا کرد. اصل کتاب هفده صفحه است و طی آن ثابت شده که مراد از (مولی) معنای اولی به نفس است. مباحث مطرح شده:

۱ ده معنی برای مولی در لغت.

۲ تحلیل واقعه ی غدیر و انطباق معنای (اولی به نفس) از میان ده معنی بر کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله).

۳ شواهدی از شعر فصحا درباره ی معنای صحیح (مولی) و استفاده ی امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، که پنج نفر را آورده است.

نکات قابل توجه:

۱ مشخصات و مطالبی که گفته می شود برای کتاب (رساله فی معنی المولی) از مؤلف نیز هست، بغیر از چاپ اول و سوم و آدرس رجال النجاشی و کتابشناسی و توضیح مقدمه ی این کتاب در مطلب سوم و ابتدای مطلب چهارم و نیز مطلب ششم.

۲ از این دو کتاب مخطوطات بسیاری در کتابخانه های ایران و عراق و هند موجود است. برای نمونه سه مورد یادشده آورده شد، و نیز در کتابخانه ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) (نجف) مجموعه ی شماره ی ۴۱۰ از مخطوطات قرن یازدهم که تمام رساله های شیخ مفید است و در چستربیتی در مجموعه ی شماره ی ۳۸۷۷ از مخطوطات قرن هشتم، که عکس آن در کتابخانه ی آیه الله مرعشی نجفی موجود است.

۳ چاپ آخر این دو کتاب (چاپ کنگره ی شیخ مفید) با مقدمه ای از سید محمد رضا جلالی و تحقیق محمد مهدی نجف است.

۴ قبل از شروع این کتاب (اقسام المولی فی اللبسان) نسخه ای خطی از آن به طور

کامل آورده شده و در ابتدای هردو کتاب صفحات ابتدا و انتها از سه نسخه ی خطی برای هر دو آمده است.

۵ هر دو کتاب همراه با پاورقی های توضیحی هستند.

۶ این کتاب (اقسام المولی فی اللسان) در چاپ نجف در مجموعه ای از رساله های شیخ مفید که به نام (عده رسائل) است، با نام (رساله فی تحقیق لفظ المولی) از ص ۱۸۶ ۱۹۳ و در کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۶۵ ۱۶ با نام (رساله فی اقسام المولی) آمده است.

۷ در آخر هر دو کتاب بخشی از نسخه ی خطی کتاب (کنز الفوائد) (کراجکی) که مربوط به حدیث غدیر است درکتاب (اقسام المولی فی اللسان) پنج صفحه و در کتاب (رساله فی معنی المولی) هشت صفحه آورده شده است!

۸ این دو کتاب، کتاب دوم و سوم از جلد هشتم دوره ی (مصنفات الشیخ المفید) هستند.

۹ در واقع این دو کتاب ضمیمه ی یکدیگر هستند، چرا که در کتاب (اقسام المولی فی اللسان) در واقع مراد پیامبر (صلی الله علیه و آله) از کمله ی (مولی) ثابت شده که امامت است ولی در کتاب (رساله فی معنی المولی) از معانی مولی و ابحاث لغوی آن بحث شده است.

۷ امام شناسی، ج ۷ و ۹ فارسی، چاپی) سید محمد حسین تهرانی (حسینی). انتشارات حکمت، تهران، چاپ اول، سال ۱۴۰۷ ق.

چاپ دیگر: همان ناشر، سال ۱۴۱۰ ق، ۱۳۶۹ ش. وزیری، ج ۷ ۲۹۳ ص، ج ۹ ۲۹۳ ص.

این کتاب جلدهای هفتم و نهم از مجلدات (امام شناسی) و قسمتی از سلسله ابحاث (علوم و معارف اسلامی) از مؤلف است که در غدیر و به صورت دروسی از مولف بیان شده است.

جلد هفتم از

درس نود یکم تا درس صد و پنجم و جلد نهم از درس صد و بیست و یکم تا درس صد و سی و پنجم است و به شکر ابحاث علمی مطرح شده و از منابع شیعه و عامه استفاده نموده است. توضیح این دو جلد چنین است:

ج ۷ درس نود و یکم تا نود و سوم:

ابتدا مباحثی پیرامون مشخصات غدیر و بعضی وقایع زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این باره،و رفتار منافقین از صحابه با آن حضرت و به خصوص نسبت به خلافت و ولایت.

درس نود و چهارم تا نود و هفتم:

بیان واقعه ی غدیر به طور علمی و کلامی همراه با آوردن خطبه ی غدیر و بحث در آیه ی تبلیغ و توضیح ابحاث آن. درس نود و هشتم تا صد و یکم: بیان راویان و مؤلفین و کتابهای تألیف شده در غدیر و نیز کتاب هایی که غدیر در آنها آمده است ازمورخین و متکلمین و غیر آنها و سپس استشهادات بعضی از معصومین (علیه السلام) و نیز دیگر افراد به غدیر در همراه با مباحث مربوط.

درس صد و دوم ت صد و پنجم:

شامل نامه ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به معاویه و نیز ابحاثی در زمینه های معانی (مولی) و استفاده ی ولایت از این کلمه و نیز کل خطبه ی غدیر همراه با ایراد اسامی بزرگان اهل لغت و نظریاتشان. در طی این ابحاث اشعاری نیز آورده شده که تقریباً تمام آنها در غدیر هستند.

ج ۹ در صد و بیست و یکم تا صد و بیست و هفتم:

استشهادهای و احتجاجات و مناشده های امیرالمؤمنین (علیه السلام) در موارد مختلف از قبیل روز شورا در رحبه ی کوفه و

جنگ جمل و با معاویه و موارد دیگر به غدیر ... با مباحث علمی در هر مورد، و نیز احتجاجات بعضی معصومین (علیه السلام) و دیگر افراد از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و یا استشهاد مأمون و قضایای امام رضا (علیه السلام) و جریان ولایتعهدی.

درس صد و بیست و هشتم تا صد و سی ام:

شرح آیه ی (سأل سائل بعذاب واقع) و ایراد کلمات بزرگان عامه در این باره و تحقیقی در مکان و زمان غدیر، و نیز آیات دیگر مربوط به ابحاثی لغوی و تاریخی با بعضی از عامه.

درس صد و سی و یکم تا صد و سی و چهارم:

بیان عید بودن غدیر به طور مفصل و وقایعی که در این روز اتفاق افتاده که بیشتر جنبه ی عیدی دارد، از بیعت و تهنیت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مراسم دیگر و استدلال و به عمل صحابه ی ونیز بیان مواردی از سیره ی ائمه (علیه السلام) در این روز و بیان جوانب دیگر عید غدیر.

درس صد و سی و پنجم:

درباره ی عامه بستن بر سر امیرالمؤمنین (علیه السلام) توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نیز ابحاثی درباره ی عمامه گذاردن و جوانب آن.

در ضمن مطالب کتاب اشعار بسیاری آورده شده که اکثراً در غدیر است. نکته ی قابل توجه:

این کتاب در مواردی شبیه به کتاب (الغدیر) علامه ی امینی است.

۸ انوار ولایت در خطبه ی غدیر(فارسی، چاپی) رضا اصلانی.

۹ أنیس الخطب (فارسی، چاپی) علی اصغر بن ابوالحسن (اعتماد الواعظین) تهرانی. تهران، سال ۱۳۶۵. فهرست کتب چاپی فارسی (خانبابا مشار) ج ۱ ص ۵۹۱ این کتاب شرح خطبه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در غدیر است و مؤلف آن از

خطبای تهران بوده است.

۱۰ اهداء الحقیر فی معنی حدیث الغدیر (الی اخیه البارع البصیر) (عربی، چاپی) سید مرتضی بن احمد خسرو شاهی (تبریزی) م ۱۳۷۲ ق. چاپ اول، المطبعه الحیدریه، نجف، سال ۱۳۵۳ ق. رقعی، ۱۱۲ ص. چاپ دوم: به اهتمام سید هادی خسرو شاهی (فرزند مؤلف)، قم، سال ۱۳۹۸ ق، ۱۳۵۶ ش. رقعی، ۱۹۲ ص. الذریعه ج ۲ ص ۴۸۲ ش ۱۸۹۴ الغدیر ج ۱ ص ۱۵۷ ش ۲۷ این کتاب از ابتدا تا انتها کلام فخر رازی را نقل کرده و رد می نماید، و در ضمن بسیاری از مطالب جنبی مربوط به مطلب را بیان نموده است.

در واقع مطالب بسیاری درباره ی غدیر را به عنوان رد کلام فخر رازی یادآور شده و بحث نموده است و تقسیم بندی خاصی ندارد.

توضیح ابحاث کتاب چنین است:

ابتدا نقل کلام فخر رازی و سپس رد کلام او تا اواسط کتاب که توضیح مراد پیامبر (صلی الله علیه و آله) از کلمه ی (مولی) است و مفصل بحث نموده و نیز کلام دیگری از فخر رازی آورده و باز مفصل بحث کرده وکلامش را از تمام جوانب رد کرده است. چنانچه علامه حاج آقا بزرگ فرموده مؤلف این کتاب به سال ۱۳۵۲ قمری در تبریز در جواب شخصی به نام (شیخ محمد صدیق) که از علمای عامه در روستای حمامیان بوده تألیف نموده و لذا جمله ی (الی اخیه البارع البصیر) را در آخر اسم آورده است. همچنین علامه ی یاد شده بسیار از این کتاب تجلیل نموده و از نظر فنی و علمی کتاب را ستوده است.

نکات قابل توجه:

۱ این کتاب در چاپ قم با نام (معنی حدیث الغدیر) توسط

فرزند مؤلف آقای سید هادی خسروشاهی، همراه بامقدمه و همچنین تقدیمی از سید موسی صدر به نام (سابقات الغدیر) چاپ شده، چنانچه علامه استاد فقید سیدعبدالعزیز طباطبائی نیز با همین نام (معنی حدیق الغدیر) از کتاب یاد نموده است. ولی نام اصلی کتاب (اهداءالحقیر ...) است، چرا که خود مؤلف این نام را گذارده و چاپ نجف نیز به همین نام چاپ شده است.

۲ صفحات کتاب در چاپ نجف ۱۱۳ صفحه است، ولی چون در آن چاپ اشتباهی رخ داده و شماره صفحه ی ۴ فراموش شده ۱۱۲ صفحه است.

۳ در آخر لازم به توضیح است که این کتاب با اشراف آیه الله ادیب شیخ محمد علی اردوبادی رحمه الله تألیف شده است. ۱۱ الایضاح و التبصیر فی جواب مسأله المولی (فی حدیث الغدیر) (عربی، خطی) حسین بن علی (مؤید الدین) م قرن ۶ ق. فهرست کتب اسماعیلیه (مجدوع) ص ۱۵۲ فهرست کتب اسماعیلیه (ایوانف) ش ۲۵۶ این کتاب در دو باب است:

۱ روایات و احتجاجات درباب ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام).

۲ آنچه از امام صادق (علیه السلام) در برتری روز غدیر و نماز و روزه ی آن روز وارد شده است. به کتاب (الایضاح و التعبیر فی ابانه فضل یوم الغدیر) از حسین بن علی مراجعه شود. ۱۲ الایضاح و التبصیر فی فضل یوم الغدیر (عربی، خطی) هبه الله بن موسی شیرازی (المؤید فی الدین، داعی الدعاه) م ۴۷۰ ق. فهرست کتب اسماعیلیه (ایوانف) ش ا ۲۱۶۷ نکته ی قابل توجه:

۱ نسخه ای از این کتاب در کتابخانه ی الجمعیه الاسماعیلیه (کراچی) موجود است.

۲ مؤلف کتابی در حالات خود تألیف نموده که در قاهره به چاپ رسیده و نیز دیوانش

با مقدمه ی محمد کامل حسین در قاهره به چاپ رسیده است، ولی این کتاب پیدا نشد. ۱۳ الایضاح و التعبیر فی ابانه فضل یوم الغدیر (عربی، خطی) حسین بن علی، م ۶۶۷ ق. میراث اسلامی ایران سال ۱۳۷۳ ص ۷۰۴ نکات قابل توجه:

۱ احتمال می رود این کتاب با کتاب (الایضاح و التبصیر فی جواب مسأله المولی (فی حدیث الغدیر)) از حسین بن علی (مؤید الدین) یک کتاب باشند، به خصوص که در آن کتاب بحث از فضل و برتری روز غدیر نیز شده و چنانچه ازنام این کتاب فهمیده می شود در همان موضوع است.

۲ نسخه ای از این کتاب در انستیتوی اسماعیلیه در لندن شماره ی ۳۱ موجود است. ۱۴ الایضاح و التفسیر فی معنی یوم الغدیر(عربی، خطی) علی بن محمد عبشمی (داعی، اسماعیلی)، م ۶۱۲ ق. فهرست کتب اسماعیلیه (مجدوع) ص ۱۲۳ ۱۲۷ مصادر الفکر العربی الاسلامی فی الیمن ص ۱۰۲ فهرست کتب اسماعیلیه (ایوانف) ش ۲۴۹ فهرست کتابخانه ی فیضی بمبئی ص ۹۹ ش ۱۲۲ فهرست کتب اسماعیلیه (پونا والا) ص ۱۶۴ ۱۶۵

**(ب)**

۱۵ بحث غدیر خم از نظر قرآن شریف (فارسی، چاپی) عبدالکریم نیری (بروجردی). چاپ اول: چاپ حکمت، قم، حدود سال ۱۳۵۳ ش. رقعی، ۴۴. چاپ دوم: انتشارات نور فاطمه (سلام الله علیها)، تهران، سال ۱۴۰۲ ق، سال ۱۳۶۱ ش. رقعی، ۴۷ ص. کتاب پس از مقدمه ابتدا خلاصه ای از واقعه ی غدیر خم و سپس بحث غدیر از نظر قرآن است که سه آیه را مطرح می نماید:

۱ (یا ایها الرسول ...)

۲ (الیوم الکملت لکم دینکم ...)

۳ (سئل سائل بعذاب واقع ...) و در هر کدام به طرح اشکالات و جواب از آنها بحث در

خود آیه و نیز آیـات دیگری در ضـمن هر کـدام از این سه آیه پرداخته است و بیشترجنبه ی کلامی دارد. در چاپ دوم کتاب شعری را از شاعری متخلص به (سنا) آورده است. نکته ی قابل توجه:

چـاپ دوم کتـاب همراه با کتابی در مبعث از جلال الـدین همائی است، که هر دو با هم با نام (مبعث و غـدیر (اولین و آخرین پیام قرآن) چاپ شـده انـد و کتاب مبعث به عنوان بخش اول و با نام (مبحث بعثت) و کتاب غـدیر به عنوان بخش دوم و با نام (مبحث غدیر خم) است. در کتاب (الغدیر فی التراث الاسـلامی) ص ۱۹۷ ش ۱۰۵ از این کتاب با نام (غـدیر خم از نظر قرآن) یاد نموده است.

۱۶ بحثی درباره ی حدیث تاریخی غدیر(فارسی، چاپی) سید جمال الدین دین پرور. انتشارات دارالفکر، قم. جیبی، ۳۲ ص.

کتاب شامل بحثی در اسناد غدیر و داستان آن است. نکته ی قابل توجه:

این کتـاب به ضـمیمه ی کتـاب (هزار و یـک دلیـل) چـاپ شـده است. خوان و رنگ کن (قصه های پیامبران)، ج ۶(زمانی) = داستان غدیر(فارسی، چاپی)

۱۷ برکرانه ی غدیر(فارسـی، چاپی) سـید سـعید حسـینیان (میر سعید). سال ۱۴۰۷ ق، ۱۳۶۶ ش. وزیری، ۶۹ ص چـاپ دیگر: منشورات مسـجد الغدیر، قم، سال ۱۴۰۸ ق. وزیری، ۷۲. کتابشناسـی ملی ایران (نیمه ی دوم) شماره ی ۶۰ ص ۴۸. این کتاب ابحاثی در غدیر و خطبه ی آن و گزارش از فعالیتهای مسجد الغدیر است.

۱۸ برکه ی آفتاب (فارسـی، چاپی) سید مصطفی بن محمد علی گرمارودی (موسوی، طالقانی) بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، سال ۱۳۷۰ ش. هاریه و غدیریه = غدیریه (فارسی، چاپی)

۱۹ بیان من کنت مولاه (عربی، خطی) محسن بن حسین

خزاعی (نیشابوری) م قرن ۵ ق. الفهرست (منتخب الدین) ص ۱۰۲ ش ۳۶۰

أمل الامل ج ۲ ص ۲۲۸ ش ۶۸۵ جامع الرواه ج ۲ ص ۴۲ ریاض العلماء ج ۵ ص ۹ تعلیقه أمل الامل ش ۶۸۵ مستدرک الوسائل ح ۳ ص ۴۸۸ روضات الجنات ج ۶ ص ۷۸ تنقیح المقال ج ۳ ص ۵۴ ش ۱۰۱۹۱ طبقات أعلام الشیعه (قرن پنجم) ص ۱۴۷ الذریعه ج ۱۳ ص ۱۸۴ ش ۶۵۴ أعیان الشیعه ج ۹ ص ۴۷ معجم رجال الحدیث ج ۱۴ ص ۱۹۵ ش ۹۸۸۷ نکات قابل توجه:

۱ نام این کتاب در الذریعه (شرح حدیث من کنت مولاه) است، با اینکه از الفهرست (منتجب الدین) نقل نموده، ودر الفهرست نام (بیان من کنت مولاه) را آورده است و بقیه ی موارد نیز از همین مأخذ و با همین نام نقل نموده اند.

۲ شیخ منتجب الدین در کتاب یاد شده، کتابهای مؤلف را با سند خود از او نقل نموده است که در نتیجه یکی از کتبش همین کتاب است.

**(پ)**

۲۰ پاسداران حماسه ی غدیر (فارسی، چاپی) پرویز عباسی. انتشارات نور فاطمه (سلام الله علیها)، تهران، چاپ اول: سال ۱۴۰۶ ق، ۱۳۶۴ ش. رقعی، ۳۲۸ ص این کتاب شامل اشعار و قصاید فارسی از شاعران جدید و قدیم درباره ی غدیر است. این کتاب ظاهراً بنا به درخواست علامه ی امینی جمع آوری شده است.

۲۱ پرتوی از غدیر (در اثبات امامت و ولایت از کتب اهل سنت) (فارسی، چاپی) مهدی حائری (تهرانی). تدوین: سید سعید حسینیان (میر سعید). مؤسسه ی انتشارات هجرت، قم، بنیاد فرهنگی امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، تهران، سال ۱۴۱۵ ق، ۱۳۷۴ ش. وزیری، ۲۷۹ ص

کتابی است تحت پنجاه و سه عنوان که پس از بررسی جنبه های مختلف غدیر مطالب گوناگونی درباره ی ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مطرح کرده است. این کتاب با بیان واقعه ی غدیر از یک سو و ذکر فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام) از سوی دیگر همراه با مباحث کلامی و نیز اشاره ای به امام حسن و امام حسین و حضرت زهرا (سلام الله علیها) به اثبات امامت و ولایت پرداخته است. بقیه ی توضیحات از عنوانهای کتاب مشخص می شود. عناوین کتاب از این قرار است:

بزم سرور (مقدمه)،

زندگانی حضرت علی (علیه السلام)،

خطبه غدیر شامل متن عربی و ترجمه،

غدیر در بیان ائمه (علیه السلام) (که از تمام چهارده معصوم (علیه السلام) شواهد و احادیث آورده است). تشیع و زمان پیدایش آن،

امام و امامت،

صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آل ایشان،

اهل الذکر آل محمد (صلی الله علیه و آله) هستند،شرکت و اقسام آن،

دعای توسل،

زیارت قبور ائمه (علیه السلام)،

شأن نزول آیه ی تطهیر،

آیه ی ولایت،

آیه ی مباهله،

واقعه غدیر،

آیه (وقفوهم انهم مسئولان) ابلاغ سوره ی برائت،

حدیث ثقلین،

حدیث سفینه،

حدیث مدینه ی علم،

حدیث منزلت،

حدیث الدار،

وصایت علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله)،

مقام وصایت علی (علیه السلام)،

حدیث فتح باب و سد ابواب،

علی (علیه السلام) محبوب ترین فرد نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله)،

علی (علیه السلام) مؤمن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله)،

علی (علیه السلام) جدا کننده ی بین حق و باطل،

علی (علیه السلام) صادق و صدیق اعظم،

علی (علیه السلام) نشانه ی شناخت مؤمن و منافق،

علی (علیه السلام) و لیله المبیت،

فتح خیبر (حدیث رایت)،

سبقت علی (علیه السلام) در فضایل،

علی (علیه السلام) هادی امت،

جنگ علی (علیه السلام) با قاسطین و ناکثین و مارقین،

حدیث (حب علی

(علیه السلام) حسنه لا یضر معها سیئه)،

حدیث (علی مع الحق و علی مع القرآن) حدیث (الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنه و ابوهماخیر منهما)،

فاطمه ی زهرا (علیه السلام) برترین زنان عالم،

(فاطمه بضعه منی)،

بیان ابن قتیبه در عیادت از فاطمه (علیه السلام)،

دقایق تأسف بار بر بالین احتضار پیامبر (صلی الله علیه و آله)،

رفتار با خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از رحلت آن حضرت،

فدک و ماجرای غصب آن،

دلیل اهل سنت اجماع است،

استناد به آیه ی چهلم سوره ی توبه و پاسخ آن،

اعتراف خلفا،

عدم آگاهی عمر از آیات قرآن و احکام دین،

تغییر احکام الهی توسط عمر،

رفتار عثمان در زمان خلافت،

معاویه و رفتار کفرآمیز و جنایات فراوان.

نکات قابل توجه:

مدارک کتاب در اکثر قریب به اتفاق موارد از عامه است. پیام بزرگ از بزرگ پیامبران (عماد زاده) = پیامی بزرگ از بزرگ پیامبران (فارسی، چاپی)

۲۲ پیام غدیر(فارسی، چاپی) ترجمه: علی اکبر صادقی. فرهنگسرای ارسباران، تهران سال ۱۳۷۴ ش. ۱۱۰ ص.

۲۳ پیام غدیر(فارسی، چاپی) عذرا انصاری. مؤسسه ی انتشارات انصار المهدی، قم، ۱۳۷۴ ش. رقعی، ۱۴۴ ص این کتاب یک دوره ی خلاصه جوانب مختلف غدیر را مورد بررسی قرار داده است. عناوین کتاب به شرح زیر است:

پیشگفتار سخنی با امام غدیر،

با کاروان غدیر،

در غدیر خم،

پیام غدیر،

مژده تکمیل دین،

تبریک امامت،

غدیر در روایات و تاریخ،

غدیر از دیدگاه معصومان (علیه السلام)،

غدیر عید بزرگ خدا،

زیارت علی (علیه السلام) در عید غدیر،

اعمال روز غدیر،ضرورت غدیر،

قانون،

نیاز فطری بشر،

رهبران،

مبین قانون،

رهبران شایسته،

چرا امامت انتصابی است،

پاسخی از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) درباره ی انتصابی بودن امام،

معنای مولا،

اندیشه های کلامی غدیر،

استدلال امام صادق (علیه السلام)،

برتری مقام امامت بر نبوت،

استدلال هشام بن حکم،

فخر الدین رازی،

گواهی به ولایت علی (علیه السلام) (شهادت

ثالثه)،

پیروان غدیر(شیعه)،

زمینه سازی های پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای غدیر،

غدیر از نگاه شاعران.

۲۴ پیامی بزرگ از بزرگ پیامبران (فارسی، چاپی) حسین بن احمد عماد زاده (عماد الدین، اصفهانی، کرونی) م ۱۴۱۰ ق. چاپ اول: مکتب قرآن، تهران. چاپ دوم، انتشارات کتابخانه ی صدر، تهران، سال ۱۳۵۵ ش. چاپ دهم: مکتب قرآن، تهران. وزیری، ۲۸۳ ص. این کتاب از جمله کتب نسبتاً جامع در موضوع غدیر، و در حد خود بسیار قابل استفاده است.

در این کتاب پس از مقدمه درباره ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در قضیه ی غدیر به طور اختصار همراه با حکایات واحادیث صحبت شده است. سپس مطالبی درباره ی سفر حجهالوداع و بیان عظمت و اهمیت غدیر و خطبه و مجلس آن و همچنین محل و موضوع و مؤلفین غدیر و نیز اسناد خطبه که در آنها ۱۱۰ نفر از روایان نامبرده شده بیان شده است.

پس از آن خطبه ی کامل و مفصل غدیر از روی نسخه ی شیخ محمد باقر زند کرمانی که به قول مؤلف از کتب معتبر استخراج شده است بعد از مقابله ی با بحار و احتجاج طبرسی همراه با ترجمه ی زیرنویس از فاضل مذکور (زند کرمانی) در طرف راست صفحات و در طرف چپ ترجمه ی فنی همراه با کمی توضیح از مؤلف (آقای عماد زاده) در هشتاد و دو صفحه است. سپس پاره ای از فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و در آخر آنه سه قصیده و یک مثنوی در مدح آن حضرت آورده شده، و بعد صد و ده حدیث از کتب عامه و صد و ده حدیث از کتب شیعه در فضایل آن حضرت، همچنین صد و

ده منقبت از مناقب حضرتش که مورد اتفاق همگان است آورده شده و در آخر قصیده و مثنوی و مطالبی به عنوان خاتمه بیان شده است.

نکات قابل توجه:

۱ تألیف این کتاب حدود سال ۱۳۵۰ ش، ۱۳۹۱ ق انجام شده، چنانچه مؤلف در مقدمه بیان نموده است.

۲ ظاهراً در نظر گرفتن عدد صد و ده در چند بخش این کتاب و شمارش احادیث و مناقب و غیره به این تعداد ازباب تطابق نام مقدس (علی (علیه السلام)) با این عدد به حساب حروف ابجد است.

۳ نام این کتاب در چاپهای آن مختلف است:

در چاپ های قدیمی همین نام نوشته شده و چاپهای آخر نام (پیام بزرگ از بزرگ پیامبران) است و نیز در کلیه ی چاپها در پشت جلد و یا عطف آن یا داخل کتاب گاهی این نام و گاهی نام دیگر نوشته شده است. در کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۱۹۵ ش ۹۷ نام (خطبه ی غدیر، پیام بزرگ از بزرگ پیامبران) و در مجله ی تراثنا شماره ی ۲۸ ص ۱۳۰ ش ۱۶۷۲ نام (خطبه ی غدیر) آمده است. از تمام این نامها، نام صحیح همین نام (پیامی بزرگ از بزرگ پیامبران) است، چرا که در اکثر چاپها و موارد این نام به چشم می خورد.

۴ دو کتاب دیگر نیز از مؤلف به نامهای (خطبه ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در غدیر خم) فارسی و (خطبه النبی الاکرم (صلی الله علیه و آله) یوم الغدیر) عربی که در واقع گزیده ای از همین کتاب هستند معرفی شده است.

۵ در مقدمه ی چاپ دهم آمده که از این خطبه در ظرف هفت سال بیش از چهل و پنج هزار نسخه

در ایران و مصر چاپ و منتشر گردیده است.

۲۵ پیرامون روز تاریخی غدیر(فارسی، چاپی) لطف الله بن محمد جواد صافی (گلپایگانی).

**(ت)**

۲۶ تبلیغ رسالت (اردو، چاپی) سید غلام اصغری هندی. اداره ی مجله ی اصلاح، کهجوه، سارن، بیهار (هند).

در این کتاب ابحاثی پیرامون آیه ی (یا ایها الرسول بلغ ما انزل ...) و نزول آن در غدیر و ابحاثی در امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است.

۲۷ تحفه ی غدیریه (فارسی، چاپی) محمد حسین توتونچی (تبریزی)، م ۱۳۹۷ ق. تبریز، سال ۱۳۹۰ ق. حکیم صلح جهانی: خطبه ی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در سفر حجهالوداع (ملتجی) = خطبه ی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در سفر حجهالوداع (فارسی، چاپی)

۲۸ تراثنا، ش ۲۱ العدد الخاصّ بالغدیر)(عربی، چاپی) جمعی از محققین. مؤسسه ی آل البیت (علیه السلام) لاحیاء التراث، قم سال ۱۴۱۰ ق.

وزیری، ۴۵۴ ص این کتاب شماره ی بیست و یکم از مجله ی علمی و فصلی (تراثنا) است که مطابق شماره چهارم از سال پنجم آن است،و مخصوص غدیر سال ۱۴۱۰ قمری در خارج از وقت صدور مجله تدوین و به چاپ رسیده است. این شماره شامل ده مقاله و کتاب است که شرح موضوعات آنها به این مضمون است:

۱ الغدیر عبر التاریخ و التراث، کلام هیئت تحریریه.

۲ الغدیر فی حدیث العتره الطاهره، سید محمد جواد شبیری: ک ک

فصل اول: واقعه غدیر.

فصل دوم: معرفی مواضع نزول آیه های اکمال و تبلیغ.

فصل سوم: حد گذاری روز غدیر.

فصل چهارم: غدیر در بحار معصومین (علیه السلام).

فصل پنجم: روز غدیر بزرگترین عید در اسلام.

۳ حدیث الغدیر التبلیغ الاخیر لامامه الامیر، سید علی میلانی.

امر امامت با خداست،

بین حدیث نور و حدیث دار،

بین حدیث دار و حدیث

غدیر،

حدیث غدیر،

خصایص غدیر و اهمیت آن،

عنایت به حدیث غدیر،

شواهد حدیث غدیر،

موقفهای متضاد،

علما در غدیر،

مفاد حدیث غدیر،تشکیک در دلالت،

بین غدیر و حوض.

۴ الغدیر فی ظل التهدیدات الالهیه للمعارضه، سید جعفر مرتضی عاملی: به کتاب (الغدیر و المعارضون) در همین کتابنامه مراجعه شود.

۵ الغدیر فی التراث الاسلامی، سید عبدالعزیز طباطبائی: به همین نام در این کتابنامه مراجعه شود.

۶ تعریف بمصادر الامامه فی التراث الشیعی، عبدالجبار رفاعی: معرفی آنچه در امامت نگاشته شده، که در چند شماره ی تراثنا چاپ می شود.

۷ تحقیق حول کتاب حدیث الشوری، أحد مصادر الغدیر، سید محمد جواد شبیری:

مبحث اول: نسبت کتاب به عمر و بن ثابت،

مبحث دوم: وجود مردی به اسم عمر و بن میمون و بن ابی المقدام،

مبحث سوم: اعتقاد شیخ در یکی بودن عمرو بن میمون با عمرو بن ابی المقدام ثابت،

مبحث چهارم: نسبت کتاب حدیث شوری به عمر و بن میمون اودی،

مبحث پنجم: بیان مختار در مسئله.

۸ غدیریه للحرالعاملی، تحقیق اسد مولوی: غدیریه ای از دیوان شیخ حر عاملی که پس از انتخاب و تحقیق در این مجله چاپ

شده است.

۹ الاعلام بحقیقه اسلام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، محمد بن علی کراجکی، تحقیق: علی موسی کعبی. تمام مطالب زیر به عنوان فصل آمده است:

اسلام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، امیرالمؤمنین (علیه السلام) اولین کسی بود که بعد از حضرت خدیجه ایمان آورده، اسلام امیرالمؤمنین از روی بصیرت و استدلال بود. مسئله ی بلوغ. ۱۰

دلیل النص بخبر الغدیر علی امامه أمیرالمؤمنین (علیه السلام)، محمد بن علی کراجکی، تحقیق: اسامه آل جعفر: به همین نام در این کتابنامه مراجعه شود.

نکته قابل توجه:

در (الغدیر فی التراث الاسلامی) ص ۲۱۹ ش ۱۴۲ از این کتاب با نام (العدد الخاص بالغدیر

من مجله تراثنا) یاد نموده است.

۲۹ ترجمه ی چهل حدیث از جلد دهم کتاب الغدیر(فارسی، چاپی) سید حسن موسوی (اصفهانی). تهران، سال ۱۹۷۷ م. چاپ سوم: ناشر: مؤلف، تهران، سال ۱۴۱۳ ق، ۱۳۷۱ ش. جیبی، ۳۹ ق. کتاب ترجمه ی چهل حدیث از جلد دهم کتاب (الغدیر) علامه ی امینی به فارسی است. ترجمه ی خطبه ی غدیر خم = خطبه ی غدیر خم (فارسی، چاپی)

۳۰ ترجمه ی خطبه ی غدیریه (فارسی، خطی) محمود بن محمد تقی کلباسی، م ۱۳۶۵ ق. ماشین نویسی، سال ۱۳۶۰ ق. فهرست نسخه های خطی کتابخانه ی جامع گوهر شاد ج ۲ ص ۵۵۵ ش ۴۵۲

این کتاب ترجمه ی خطبه ی مفصل و طولانی غدیر است که با اشراف حجهالاسلام حسن علی مروارید در سال ۱۳۶۰ مری انجام شده و مقداری از اواخر ترجمه از ایشان است. در آخر کتاب مخمسی فارسی از صامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آورده شده است.

۳۱ ترجمه ی الغدیر(اردو، خطی) عبدالحسین بن احمد امینی (تبریزی، نجفی) م ۱۳۹۰. مترجم: مصطفی جوهر هندی (بیهاری).

این کتاب ترجمه ی جلد اول کتاب (الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب) علامه ی امینی به زبان اردو است.

نکته ی قابل توجه:

این کتاب قبل از اینکه به چاپ برسد در چاپخانه از بین رفته است ...!!

۳۲ ترجمه الغدیر(اردو، چاپی) عبدالحسین ابن احمد امینی (تبریزی، نجفی) م ۱۳۹۰ ق. مترجم: سید علی اختر هندی (گوپال پوری). چاپ: بمبئی (هند).

این کتاب ترجمه ی جلد اول کتاب (الغدیر) علامه ی امینی به اردو است.

۳۳ ترجمه ی الغدیر، ۲۲ ج (فارسی، چاپی) عبدالحسین بن احمد امینی (تبریزی، نجفی) م ۱۳۹۰ ق. از آنجا که ترجمه ی (الغدیر) توسط چند نفر انجام شده اند نام مترجم و مشخصات چاپی و کتابشناسی هر جلد را جداگانه می آوریم. ابتدا کتابشناسی

کل کتاب بیان می شود. این کتاب ترجمه ی تمام جلدهای یازده گانه ی (الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب) علامه ی امینی به فارسی است که توسط مترجمان متعددی در بیست و دو جلد انجام گرفته و از نظر تنظیم جلدها با (الغدیر) متفاوت و گاهی جلدی ازترجمه تا اواسط جلدی از الغدیر رسیده و جلد بعدی از آنجا به بعد است.

۱ مترجم: سید محمد تقی واحدی. تصحیح و مقابله:

سید هادی سینا.

چاپ اول: جامعه ی تبلیغات اسلامی، سال ۱۳۸۱ ق، ۱۳۴۰ ش.

چاپ دوم: کتابخانه ی بزرگ اسلامی، انتشارات غدیر، تهران. چاپ چهارم: کتابخانه ی بزرگ اسلامی، تهران، سال ۱۳۶۵ ش. چاپ پنجم: همان ناشر، سال ۱۳۶۹ ش. وزیری: ۱۷۴+ ۲۴۴ ص این جلد شامل مقدمه ای مفصل در صد و هفتاد و چهار صفحه است. در این مقدمه ابتدا مطالبی درباره ی ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده سپس نامه های تفریظ از سلاطین و علما بر الغدیر ترجمه شده و اشعاری از شعرای عرب و فارسی در مدح الغدیر ذکر گشته و نهایتاً اقداماتی که به عنوان تشکیل مکتبهای الغدیر برای تدریس آن در ایران و خارج از ایران انجام شده ذکر شده است. برای آنک یک دور کامل مندرجات الغدیر برای خواننده روشن باشد فهرستی از تصحیح: محمد باقر بهبودی. سپس به کتبی که درباره ی حدیث غدیر تألیف شده اشاره نموده و بعد از آن مطالبی در شرح حال علامه امینی آورده شده است.

بعد از آن اهمیت و خصوصیات کتاب الغدیر مطرح شده در خاتمه ترجمه ی الغدیر توضیح داده شده و متذکر شده که (جامعه ی تعلیمات اسلامی) به این مهم اقدام نموده است و ذیل آن را آقای واحدی به تاریخ ماه

صفر سال ۱۳۸۱ قمری امضا کرده است.

پس از پایان مقدمه ترجمه ی جلد اول الغدیر آغاز شده و تا پایان این جلد راویان حدیث غدیر از علما ۳۶۰ نفر ذکر شده است.

۲: مترجم: سید محمد تقی واحدی. تصحیح و مقابله:

سید هادی سینا. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، انتشارات الغدیر، تهران. وزیری، ۴۰۸ ص چاپ پنجم: کتابخانه ی بزرگ اسلامی، تهران، سال ۱۳۶۹ ش.

این جلد از اول مناشده و احتجاج با حدیث غدیر آغاز شده و سپس بحث غدیر در قرآن و عید غدیر در اسلام و سخنی چند پیرامون حدیث غدیر آورده شده است.

بعد از آن درباره ی مفاد حدیث غدیر مطالبی آمده و تا بحث انتقاد از ابن کثیر، جلد دوم پایان یافته است.

۳ مترجم: سید محمد تقی واحدی. تصحیح: محمد باقر بهبودی. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، انتشارات غدیر، تهران. وزیری: ۳۲۸ ص چاپ دوم: سال ۱۳۶۲ ش. در این جلد بخش شعرای غدیر آغاز می شود و از شعرای قرن اول تا محمد حمیری ذکر می شود.

۴: مترجم: علی شیخ الاسلامی. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، تهران. وزیری، ۳۰۴ ص چاپ: سوم: سال ۱۳۶۲ ش. این جلد از شعرای قرن دوم آغاز می شود و به شعرای قرن سوم می رسد و تا دعبل در این جلد ذکر شده است.

۵: مترجم: جمال موسوی. تصحیح: محمد باقر بهبودی. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، انتشارات غدیر، تهران. چاپ دوم: سال ۱۳۶۲ ق. وزیری: ۳۶۴ ص

این جلد بقیه ی شعرای قرن سوم را از ابو اسماعیل علوی آغاز کرده و تا پایان شعرای این قرن آورده و سپس قسمتی از شعرای قرن چهارم را ذکر کرده است. در این جلد مباحث بسیاری درباره ی منکرین فضایل اهل بیت (علیه السلام) و نمونه هایی

از موارد انکارشان ذکر شده است و تا انکار حدیث ولایت و پاسخ آن مطلب پیش رفته است.

۶: مترجم: جمال موسوی. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، تهران سال ۱۳۵۳ ش. وزیری، ۲۲۲ ص چاپ دوم: سال ۱۳۶۲ ش. چاپ سوم: بنیاد بعثت، تهران، سال ۱۳۷۰ ش. وزیری، ۳۲۲ ص چاپ ششم: کتابخانه ی بزرگ اسلامی، تهران، سال ۱۳۶۹. وزیری، ۳۶۳ ص در این جلد ابتدا مقدمه ای در نقش الغدیر در شناخت منابع اصیل فکر اسلامی آمده و سپس بقیه ی شعرای قرن چهارم از بحث انتقادی درباره ی کتاب (البدایه و النهایه) آغاز شده و تا ابو فراس حمدانی ذکر شده است.

۷: مترجم: محمد باقر بهبودی. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، تهران، سال ۱۳۵۴ ش. ۱۹۷۶ م. چاپ دوم: سال ۱۳۶۲ ش. چاپ سوم: بنیاد بعثت، سال ۱۳۷۰ ش. وزیری، ۳۵۲ ص این جلد بقیه ی شعرای قرن چهارم از کشاجم شروع شده و پس از پایان شعرای قرن چهارم، قرن پنجم را ذکر کرده و تا شریف رضی در این جلد ذکر شده است.

۸: مترجم: محمد باقر بهبودی. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، تهران، سال ۱۳۵۶ ش. ۱۹۸۸ م. چاپ دوم: سال ۱۳۶۳ ش. چاپ سوم: بنیاد بعثت، سال ۱۳۷۰ ش. وزیری، ۲۸۸ ص این جلد بقیه ی شعرای قرن پنجم از ابو محمد صوری شروع شده و پس از اتمام قرن پنجم شعرای قرن ششم تا عماره ی یمنی ذکر شده است.

۹: مترجم: زین العابدین قربانی. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، انتشارات غدیر، تهران، سا ل ۱۳۵۳ ش. وزیری: ۳۴۶ ص. چاپ سوم: کتابخانه ی بزرگ اسلامی، سال ۱۳۶۰ ش. چاپ چهارم: بنیاد بعثت، سال ۱۳۷۰ ش. وزیری، ۳۴۶ ص این جلد بقیه ی شعرای قرن ششم از سید

محمد اقساسی شروع شده و قسمت اعظم آن درباره ی علم غیبت ائمه (علیه السلام) و زیارت قبور است.

۱۰: مترجم: زین العابدین قربانی. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، تهران، سال ۱۳۵۴ ش. چاپ سوم: همان ناشر، سال ۱۳۶۳ ش. چاپ چهارم: بنیاد بعثت، سال ۱۳۷۰ ش. وزیری، ۳۶۰ ص این جلد در معرفی جاعلین احادیث و بحث درباره ی جعل و تحریف است. در اواخر این جلد شعرای قرن هفتم آغاز می شود و تا بهاءالدین اربلی پایان می یابد.

۱۱: مترجم: محمد شریف رازی. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، بنیاد بعثت، تهران، چاپ اول، سال ۱۴۰۳ ق، ۱۳۶۱ ش. وزیری: ۴۰۴ ص در این جلد ابتدا چند تقریظ ترجمه شده و سپس شعرای غدیر در قرن هشتم ذکر شده است. در این جلد عجایب بی پایه از نمونه های اظهار علم عمر بیان شده است. ۱۲ مترجم: محمد شریف رازی. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، بنیاد بعثت، تهران، سال ۱۴۰۳ ق، ۱۳۶۱. وزیری، ۴۱۰ ص این جلد که ترجمه ی بخش دوم از جلد ششم متن عربی است از بحث متعه آغاز شده و سپس قسمت (نوادر الاثر فی علم عمر) که بیش از صد نمونه از جهل عمر به مسائل دینی است آمده و سپس تا ذکر قصاید علاءالدین حلی در این جلد آمده است.

۱۳: مترجم: اکبر ثبوت. چاپ سوم: سال ۱۳۶۳ ش. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، تهران، سال ۱۳۵۶. وزیری، ۳۶۲ ص این جلد بقیه ی شعرای غدیر در قرن نهم آغاز شده تا بحث درباره ی خالد بن ولید خاتمه یافته و در پایان هفده صفحه درباره ی کتاب الغدیر و اهمیت آن سخن گفته است.

۱۴: مترجم: اکبر ثبوت. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، تهران، سال ۱۳۵۶. چاپ سوم: سال

۱۳۶۳ ش. چاپ چهارم: بنیاد بعثت، تهران، سال ۱۳۶۹ ش. وزیری، ۳۹۲ ص در این جلد ابتدا مقدمه ای با عنوان (آنچه هنگام خواندن الغدیر باید به یاد داشت آمده و سپس مباحث مربوط به ابوبکر مطرح شده و اواخر این جلد درباره ی ایمان حضرت ابوطالب (علیه السلام) است.)

۱۵: مترجم: اکبر ثبوت. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، تهران، سال ۱۳۵۶. چاپ سوم: سال ۱۳۶۱ ش. چاپ چهارم: بنیاد بعثت، تهران، سال ۱۳۷۰ ش. وزیری، ۳۷۶ ص این جلد پس از ادامه ی بحث درباره فضایل حضرت ابوطالب (علیه السلام) به فضایل ساختگی درباره ابوبکر و عمر و عثمان ونیز بدعتهای آنان پرداخته است.

۱۶: مترجم: اکبر ثبوت. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، تهران، سال ۱۳۵۷. چاپ سوم: سال ۱۳۶۳ ش. وزیری: ۲۶۱ ص چاپ چهارم: بنیاد بعثت، تهران، سال ۱۳۷۰ ش. وزیری، ۲۸۴ ص این جلد ادامه ی بدعتهای عثمان است و در خاتمه چند تقریظ درباره ی کتاب الغدیر به فارسی ترجمه شده است.

۱۷: مترجم: جلال الدین فارسی. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، سال ۱۳۵۴. وزیری: ۳۴۳ ص چاپ سوم: سال ۱۳۶۳ ش. چاپ چهارم: بنیاد بعثت، تهران، سال ۱۳۷۰ ش. در آغاز این جلد پس از آوردن چند تقریظ، بقیه ی بدعتهای عثمان را آورده است.

۱۸: مترجم: جلال الدین فارسی. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، سال ۱۳۵۴. چاپ چهارم: بنیاد بعثت، تهران، سال ۱۳۷۰ ش. وزیری: ۳۲۷ ص در این جلد ابتدا درباره ی عثمان سخن به میان آمده و سپس فضایل جعلی او مطرح شده و در خاتمه فضایل جعلی ابوبکر و عمر نیز مورد بحث قرار گرفته است.

۱۹:ّمترجم: جلال الدین فارسی. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، تهران، سال ۱۳۵۶. چاپ

سوم: سال ۱۳۶۳ ش. چاپ چهارم: بنیاد بعثت، تهران، سال ۱۳۷۰ ش. وزیری، ۳۱۲ ص در آغاز این جلد چند تقریظ ترجمه شده و سپس ادامه بحث جلد قبلی درباره ی فضایل جعلی ابوبکر و عمر و عثمان مطرح شده است. در این زمینه بحث درباره ی فضیلت سازی برای معاویه مطرح شده و سپس دوران زندگی سیاهش تبیین گردیده است.

۲۰: مترجم: جلال الدین فارسی. چاپ سوم: کتابخانه ی بزرگ اسلامی، بنیاد بعثت، تهران، سال ۱۳۶۳ ش. وزیری، ۲۸۰ ص این جلد درباره ی بدعتهای و جنایات معاویه است و در خاتمه فضایل جعلی او مورد بحث قرار گرفته است.

۲۱: مترجم: جلیل تجلیل. چاپ اول: کتابخانه ی بزرگ اسلامی، بنیاد بعثت تهران، سال ۱۳۶۵. چاپ سوم: بنیاد بعثت، تهران، سال ۱۳۷۳ ش. وزیری، ۳۲۰ ص این جلد ادامه فضایل ساختگی معاویه است و در نیمه ی دوم این جلد به فضایل ساختگی درباره ی افراد دیگری که جعالین ساخته اند صحبت شده است.

۲۲: مترجم: جلیل تجلیل. کتابخانه ی بزرگ اسلامی، بنیاد بعثت تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۵. وزیری، ۳۵۲ ص. این جلد دنباله ی شاعران قرن نهم است که از ضیاءالدین هادی آغاز می شود، سپس شاعران قرن دهم، یازدهم و دوازدهم ذکر شده و با ذکر سید بدر الدین از شعرای قرن دوازدهم پایان یافته است، که منطبق بر پایان جلد یازدهم الغدیر است و با این جلد ترجمه نیز پایان می یابد.

نکات قابل توجه:

۱ در کتاب (سیری در الغدیر) از فرزند مؤلف دانشمند مرحوم محمد امینی ص ۱۵۷ دو صفحه درباره ی این کتاب (ترجمه ی الغدیر) صحبت نموده، که مراجعه ی به آن لازم است!

۲ چنانچه ملاحظه شد، این کتاب در طی چند سال و به طور

غیر منظم توسط افراد مختلف ترجمه و چاپ شده است. ۳ برای ترجمه های دیگر (الغدیر) به فارسی و اردو، به خود کتاب (الغدیر) مراجعه شود. ۴ جلد اول این کتاب (ترجمه ی الغدیر) در چاپ اول با نام (عنایه الامیر فی ترجمه الغدیر) چاپ شده ولی این نام در چاپهای دیگر و نیز هیچ چاپی از جلدهای دیگر نیامده است. ۵ در تراثنا شماره ۲۸(عبدالجبار رفاعی) ص ۱۴۸ ش ۱۸۰۲ و نیز معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت (علیه السلام) ج ۶ ص ۱۹۰ ش ۱۵۱۶۰ جلد هشتم را از ترجمه ی (فرهاد جلالی) دانسته است! در حالی که در چاپی آن نام (محمد باقر بهبودی) آمده است. ۶ برای توضیح بیشتر کتابشناسی به کتاب (الغدیر) مراجعه شود.

۳۴ ترجمه ی الغدیر (ناتمام)(فارسی، خطی) عبدالحسین بن احمد امینی (تبریزی، نجفی) م ۱۳۹۰ ق. مترجم: محمد امینی، رضا امینی، احمد امینی (فرزندان مؤلف). این کتاب ترجمه ی کتاب (الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب) علامه ی امینی است که توسط فرزندان مؤلف تا جلد سوم ترجمه شده و در راه تکمیل است. ترجمه کتاب الغدیر، ۲ ج (موسوی) = الغدیر، ۲ ج (اردو، چاپی) ترجمه ی (منظوم) خطبه ی غدیر خم (جبروتی) = خطبه ی غدیر خم (فارسی، چاپی)

۳۵ تصحیح أسانید الغدیر، ج ۱(ناتمام) (عربی، خطی) حسین بن عبدالله معتوقی (قطیفی، کویتی). کتاب در اسانید غدیر است که در آن حدود ششصد سند تا بیش از صد و بیست صحابی برای حدیث و واقعه ی غدیر جمع آوری شده است.

در این کتاب بر حسب حروف الفبا نام یکایک صحابه برده شده و سند هایی از حدیث غدیر راکه به او منتهی می شود یاد آور

شده و نیز اگر هر سندی از چند طریق است بیان نموده است. پس از طرح هر سلسله اسناد به بحث و بررسی در آن پرداخته و از نظر علمی و رجالی بحث را تمام کرده، به این صورت که فرد فرد افراد را مطرح نموده و در هر کدام ابتدا مدح های در او، سپس ذم های نسبت به او آورده شده و درآخر نتیجه گیری نموده است. افرادی که یکبار توضیحات درباره شان گفته شده تکرار نمی شوند و در هر دفعه که نامشان می آید به مورد اول ارجاع داده شده اند. کتاب همراه با پاورقی های مفصل و تحقیقی است. جلد اول کتاب شامل سیزده نفر از صحابه است:

۱ ابوهریره: که حدود یازده تابعی از او نقل کرده اند.

۲ اسعد بن زراره: یک صحابی و یک تابعی از او.

۳ انس بن مالک: سه تابعی از او.

۴ ابولیلی انصاری: یک تابعی از او.

۵ ابوزینب نصاری: یک تابعی از او.

۶ ابوفضاله ی انصاری، یک تابعی از او.

۷ ابوقدامه ی انصاری: یک صحابی و دو تابعی از او.

۸ ابوالهیثم بن التیهان.

۹ ابو رافع قبطی.

۱۰ اسامه بن زید.

۱۱ ابی بن کعب.

۱۲ برء بن عازب: چهر تابعی از او.

۱۳ بریده بن حصیب: یک صحابی و دو تابعی از او.

در اینجا جلد اول که در خطی مؤلف پانصد و سی و دو صفحه همراه با پنجاه صفحه مقدمه است تمام می شود. باقی جلدها نیز در راه تدوین و تکمیل است و این کتاب پس از اتمام تحقیقی بسیار مهم و ارزشمند خواهد بود. نکته ی قابل توجه:

این کتاب توسط مؤلف خلاصه گردیده و به نام شرح أسانید الغدیر است.

۳۶ تعریب عبقات الانوار(عربی، خطی) سید هاشم عامل،

م ۱۴۱۲ ق. این کتاب ترجمه حدیث غدیر از کتاب عبقات الانوار فی اثبات امامه الائمه الاطهار (علیه السلام) میر حامد حسین به عربی بدون هیچ تلخیص یا شرحی است.

۳۷ تفسیر آیه تبلیغ الایه(عربی، چاپی) محمد علی بن عنایه الله تبریزی (شیخ الاسلام) م قرن ۱۱ ق، چاپ قم، سال ۱۴۱۵ ق. فهرست نسخه های خطی کتابخانه ی دانشگاه تهران ج ۹ ص ۸۱۹ مجموعه ی شماره ی ۲۱۴۴

نکته قابل توجه:

این کتاب در جلد دوم کتاب میراث اسلامی ایران (قم) سال ۱۴۱۵ ق، صفحه ی ۱۶۱ به چاپ رسیده است. فسیر التکمیل = التکمیل (اردو، چاپی)

۳۸ التکمیل (اردو، چاپی) سید مرتضی حسین هندی (خطیب، فتح پوری، الله آبادی). نظامی پریس، لکنهوء (هند). الذریعه ج ۴ ص ۲۶۷ ش ۱۲۴۲ و ص ۴۱۸ ش ۱۸۳۹ الغدیر ج ۱ ص ۱۵۷ ش ۲۴ این کتاب از کتابهای بسیار ارزنده ای است که درباره ی غدیر تألیف شده و بسیار فنی و عملی و تحقیقی است و شاید یکی از مهمترین کتبی باشد که در این موضوع تألیف شده اند انگیزه ی تألیف این کتاب کلام شبلی نغمان است که ادعا نموده آیه

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی ...»

در روز دهم ذی الحجه و به مناسبت حج است نه غدیر، و مؤلف ابتدا با طرح جدولها و مطالبی تقویمی این کلام او را رد نموده و سپس شروع به بحث در جوانب مختلف غدیر نموده است:

تمهید و توضیح قصه ی حجهالوداع در قصیده ای به فارسی آمده و سپس کلمات نعمائی همراه با آدرس های دقیق و جواب از آنها یکی پس از دیگر است و به صورت (قال، اقول) آورده شده است.

در اواسط کتاب به شمارش شعرای

غـدیر همراه با ایراد اشـعارشان و آدرس دقیق که اکثراً اردو و کمی عربی هسـتند پرداخته و سـپس در جوانب مختلف غـدیر و سفر حجهالوداع و جمله ی من کنت مولاه ... بحث نموده، که ابتدا اشعار مربوط را می آورد و سپس فهرستی از نام نود و پنج نفر از مؤلفین اعم از مورخین و مفسـرین که اکثراً از عامه هسـتند و سفر حجهالوداع را نقل نموده اند را به ترتیب سال وفاتشان از سال ۱۲۴ تا ۱۳۰۶ قمری و دو نفر که ظاهراً معاصـر مؤلف بوده اند می آورد، و بعد شـروع به نقل اقوال و مطالب یک یک آنـان به طور مفصل و با آدرسـهای دقیق نموده و بحث و گفتگوهای مفصـلی با هر کـدام دارد که همراه با مؤیـدات و مطالب جنبی از مـدارک و منـابع عـامه است، ولی تـا پانزدهمین که محمـد بن جریر طبری (عامی) است بیشتر بیان ننموده و شایـد این پانزده نفر هم به علت اهمیت شان است و به خصوص نسبت به طبری در کتابهای تاریخ و تفسـیرش بسیار تحقیق و نقل نموده است. سـپس تتمه ای برای کتـابش بیـان نموده و در آخر عبـارت طبرسـی در خطبه ی غـدیر را از احتجـاج همراه بـا ترجمه ی اردوی آن آورده و به مناسـبت به تفسـیر سوره ی حمـد پرداخته که در ضـمن اشاره ای به معنای کلمه ی انعمت و مناسـبش با آیه ی غدیر نموده است.

نکات قابل توجه:

۱ در الـذریعه در دو مورد از این کتـاب بـا نامهـای تفسـیر التکمیل و التکمیل یاد نموده و فرموده این کتاب تفسـیر آیه ی الیوم اکملت لکم دینکم است.

لازم به تذکر است که علامه حاج آقا بزرگ طهرانی در هر دو

موردی که نـام این کتـاب را برده شـماره مسـلسل نیز گـذارده و این مخـالف روش اوست، چرا که ایشان برای هیـچ کتابی دو شماره مسـلسل نگـذارده و اسامی تکراری را بدون شـماره می آورد و اشاره به مورد و اسم اصـلی می نمایند. ولی در اینجا در هیـچ یـک از دو مورد اشـاره ای به دیگری ندارنـد! در کتـاب الغـدیر نیز کتاب را با نام تفسـیر التکمیل در تفسـیر آیه ی الیوم اکملت لکم دینکم که در غدیر نازل شده معرفی نموده است.

۲ چنـانچه مؤلف در ابتـدا مصـادر کتـاب را بیان می نمایـد، استشـهادات ابن کتاب تقریباً در تمام موارد از عامه است و صـد و هفتاد و هشت منبع عامی را در آنجا یادآور شده است.

۳ تقریباً تمام صـفحات کتاب دارای پاورقی های مفصل و عمیقی است که طی آنها مطالب بسـیار مفید و ارزنده ای راهمراه با آدرسهای دقیق بیان نموده است.

۴ فهرست مطالب کتاب به طور مفصل و در ابتدای کتاب قبل از فهرست مصادر آمده است که تقریباً فهرست موضوعی کتاب است.

۵ علامه نجم الحسن و علامه سید علی نقی و علامه سید کلب حسین هر کدام تقریظی بر این کتاب نوشته اند. ۶ تألیف این کتاب در ۲۷ شعبان سال ۱۳۵۱ قمری برابر با سال ۱۹۳۲ میلادی انجام شده است.

۳۹ التنویر علی صحه حدیث الغدیر(اردو، چاپی) جمعیت شیعه ی اثنی عشریه، سیالکوت (هند). فهرست آثار چاپی شیعه در شبه قاره ج ۱ ص ۱۱۴ نکته ی قابل توجه:

این کتاب در رد یکی از متعصبین مخالفین به نام محمد ابراهیم که صحت حدیث غدیر را انکار می کرده تألیف شده است.

**(ج)**

جزء فی خطبه النبی (صلی الله علیه و آله) فی یوم

الغدیر (فراهیدی) = خطبه النبی (صلی الله علیه و آله) یوم الغدیر. (عربی، خطی) جزء فی طرق حدیث الغدیر (دارقطنی) = طرق حدیث الغدیر(عربی، خطی) جزء فیه خطبه النبی (صلی الله علیه و آله) یوم الغدیر (فراهیدی) = خطبه النبی (صلی الله علیه و آله) یوم الغدیر(عربی، خطی) جمع طرق حدیث من کنت مولاـ فعلی مولاه (خراسانی) = طرق حدیث الغدیر(عربی، خطی) جواب اعتراضات السید الشریف الجرجانی (مشعشعی) = رساله فی حدیث الغدیر(عربی، خطی) جواب اعتراضات السید الشریف الجرجانی علی حدیث الغدیر (شعشعی) = رساله فی حدیث الغدیر(عربی، خطی)

## (چ)

۴۰ چهره ی غدیر مهدی آزین فر. (فارسی، چاپی) چاپ اول: مشهد، سال ۱۳۸۶ ق، ۱۳۴۵ ش. رقعی، ۶۰ ص چاپ دوم: مشهد، سال ۱۳۸۷ ق، ۱۳۴۶ ش. جیبی، ۸۰ ص

۴۱ چهل حدیث پیرامون غدیر (فارسی، چاپی) سید مهدی موسوی.

۴۲ چهل حدیث ولاـیت و غدیر (فارسی، چاپی) معاونت امور فرهنگی وزارت ارشاد اسلامی (تهران). نشر: وزارت کشور جمهوری اسلامی ایران سال ۱۴۱۵ ق، ۱۳۷۴ ق. پالتوئی، ۱۱۸ ص

در این کتاب پس از مقدمه ی کوتاهی درباره ی وصایت و جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) چهل حدیث از روایات شیعه که هر یک گویای گوشه ای از روز غدیر است همراه با ترجمه آمده است.

## (ح)

۴۳ الحجر الدامغ المشتهر بالعذاب الواقع (اردو، چاپی) سید سبط الحسن بن وارث حسین جایسی (شمس العلماء، نقوی، هندی، لکنهوئی) چاپ هند.

نکات قابل توجه:

۱ مؤلف کتاب دیگری در غدیر به نام حدیث غدیر کی سرگذشت دارد.

۲ همچنین کتابی دیگر به نام هات الغدیر از سید سبط حسین بن رمضان علی جایسی معرفی شده است.

۴۴ حجه الغدیر(اردو، چاپی) چاپ دهلی (هند). الذریعه ج ۵ ص ۲۶۲ ش ۱۴۲۹ این کتاب در شرح حدیث غدیر است.

نکات قابل توجه:

۱ کتابی به نام حجه اللّه القدیر علی المنکر لحدیث الغدیر، الناکث عن مولاناالامیر از محمد علی باروی معرفی شده که آن نیز چاپ دهلی و به زبان اردو است. به احتمال ضعیف رابطه ای بین این دو کتاب هست.

۲ در مجله ی تراثنا شماره ی ۲۱(عبدالجبار رفاعی) ص ۳۲۷ ش ۵۱ این کتاب را از الـذریعه با نام حجه الغدیر فی تعیین الفرقه الناجیه و مؤلف محمد رضا بن قاسم غراوی (نجفی) نقل می نماید در حالی که در الذریعه فقط

نام حجهالغدیر موجود است و جمله فی شرح حدیث الغدیر بیرون از پرانتز و به عنوان توضیح کتاب است و نیز هیچ مؤلفی برای این کتاب معرفی نشده است!

البته در الذریعه بعد از این کتاب کتابی به نام الحجه الکافیه فی تعیین الفرقه الناجیه از محمد رضا بن قاسم غراوی (نجفی) معرفی نموده و احتمال می رود در نقل از الذریعه اشتباهی رخ داده است.

لازم به ذکر است که در تراثنا شماره ۲۸(عبدالجبار رفاعی) ص ۱۲۷ ش ۱۶۵۰ و ۱۶۵۱ نیز این دو کتاب معرفی شده، ولی در آنجا هیچ اشتباهی دیده نمی شود، و مطابق الذریعه است. ۳ همچنین در کتاب معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت (علیه السلام): ج ۵ ص ۳۸۹ ش ۱۳۳۴۴ و ۱۳۳۴۵ این کتاب را از الذریعه نقل نموده و مؤلفی ذکر نکرده است و کتاب حجه الله الغدیر ... را با همان مؤلف از الذریعه نقل نموده است ولی در آنجا نیز بعد از معرفی کتاب حجه الغدیر بدون مؤلف از الذریعه کتابی به نام حجه الغدیر فی تعیین الفرقه الناجیه از محمد رضا بن قاسم غراوی (نجفی) از الذریعه آورده و در هر دو یک آدرس از الذریعه داده است!

۴۵ حجه الله القدیر علی المنکر لحدیث الغدیر، الناکث علی مولانا الامیر(اردو، چاپی) محمد علی باروی (پاکستانی). چاپ اول: چاپخانه ی اثنی عشری، لاهور (پاکستان)، سال ۱۳۳۰ ق. چاپ دوم: دهلی، سال ۱۹۰۷ م. فهرست کتابهای چاپی شیعه در شبه قاره ج ۱ ص ۱۱۹

برای توضیحات بیشتر به کتاب حجه الغدیر مراجعه شود.

۴۶ حدیث الغدیر(عربی، خطی) منصور بن حسین آبی (ابوسعد، لائی، رازی، صاحب نثر الدرر) م قرن

۵ ق.

مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب) ج ۳ ص ۲۵

نهج الایمان (حسین بن جبور، نسخه ی خطی).

اثبات الهداه ج ۱ ص ۳۶

بحارالانوار ج ۳۷ ص ۱۵۷

الغدیر ج ۱ ص ۱۵۵

چنانچه در مناقب ابن شهر آشوب آمده

در این کتاب راویان حدیث غدیر بر حسب حروف الفبا شمارش شده است

نکات قابل توجه:

۱ مؤلف کتاب چنانچه از کتب رجالی شیعه و نیز عامه دانسته می شود شیعه بوده و حتی بعضی گفته اند بسیار اهل ولا و از بزرگان شیعه و نیز از شاگردان شیخ طوسی بوده است. برای مراجعه به شرح حال او به کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۸۱ مراجعه شود که حدود سیزده مورد را آدرس داده است.

۲ لقب مؤلف مورد اختلاف است. در مناقب آل ابی طالب و بحار از او لقب لاتی و علامه سید عبدالعزیز طباطبائی در الغدیر فی التراث الاسلامی در آخر لقب آبی را انتخاب نموده اند و گفته:

مورد مناقب شاید اشتباه چاپی است و نیز در بقیه ی مواردی که علامه ی یاد شده آورده لقب آلی را گفته اند. ولی علامه ی امینی در الغدیر و همچنین استاد طباطبائی در الغدیر فی التراث الاسلامی در بیان نام مؤلف لقب هائی را آورده اند.

۳ این کتاب در اثبات الهداه حر عاملی با نام کتاب الرازی فی نص الغدیر و جزو مصادر عامی آن کتاب که شیخ حر با واسطه از آنها نقل نموده آمده است.

۴ کتاب دیگری به نام رواه خبر غدیر خم علی حروف المعجم از مولفی به نام داری در کتاب نهج الایمان از حسین بن جبور که خطی است آمده وچون راویان غدیر در آن کتاب به ترتیب حروف معجم است و مؤلف

نیز داری و شبیه کلمه ی رازی است به احتمال قوی هر دو یک کتاب هستند.

۴۷ حدیث غدیر(اردو، خطی) سید محمد قلی (پدر میر حامد حسین) هم قرن ۱۲ ق. الاسلام علی ضوء التشیع (خراسانی) ص ۷۸

۴۸ حدیث الغدیر(عربی، چاپی)

سید کاظم بن قاسم رشتی (حسینی) م ۱۲۵۹ ق. تبریز، سال ۱۲۷۷ ق.، ۳۴۶ ص فهرست کتب چاپی عربی (خاباا مشار) ص ۳۰۷

نکات قابل توجّه:

۱ این کتاب در مجموعه ای است که مشتمل بر چند رساله و به صورت چاپ سنگی است.

۲ در مجله ی تراثنا شماره ۲۱(عبدالجبار رفاعی) ص ۳۲۹ ش ۵۱۰ تعداد صفحات کتاب را ۳۶۴ ص بیان نموده است.

۴۹ حدیث غدیر(اردو، چاپی) علی حسنین شیفته بن محمد قیوم هندی (جونفوری، پاکستانی) م ۱۳۴۶ ق، ۱۹۹۱ م. پاکستان، سال ۱۹۷۶ م.،۲۵۶ ص تذکره ی علمای امامیه ی پاکستان ص ۱۸۰

نکته ی قابل توجه:

این کتاب اقتباسی از جلد اول کتاب الغدیر علامه ی امینی است، که خود مؤلف نیز در آخر کتابش به آن تصریح نموده است.

حدیث الغدیر = کتاب الغدیر (عربی، چاپی)

حدیث الغدیر = حدیث غدیر کی سرگذشت (اردو، چاپی)

۵۰ حدیث غدیر (جانشین محمد (صلی الله علیه و آله)) (فارسی، چاپی) هیئت تحریریه ی مؤسسه ی در راه حق. همان مؤسسه، تهران، سال ۱۳۹۰ ق، ۱۳۴۸ ش. چاپ دیگر: همان مؤسسه، قم، سال ۱۴۰۳ ق، ۱۳۶۱ ش. چاپ دیگر: سال ۱۳۷۰ ش. جیبی، ۱۲ ص ۵۱ حدیث غدیر خم (عربی، خطی) سیر أعلام النبلاء ج ۱۴ ص ۲۰۷ در شماره ی ۱۱۶

این کتاب نقل حدیث غدیر خم از مؤلف است.

نکات قابل توجه:

۱ در کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۳۰ ش ۳ از این کتاب با نام کتاب فی حدیث الغدیر یاد نموده است.

لازم به تذکر است که نام دقیقی برای این کتاب و مؤلفش نیامده و تنها مدرک کتاب سیر أعلام النبلاء دهبی است، که مضمون کلامش از قول کسی چنین است:

... نزد عبیدالله (مهدی) رفتم و ابو جعفر بغدادی نزد او ایستاد بود. با او در آنچه برای آن احضار شده بودم صحبت نمودم.

سپس گفت:

بنشین، هنگامی که نشستم کتابی نظرم را جلب نموده و او به ابوجعفر گفت:

کتاب را به شیخ نشان بده، که وقتی ملاحظه کرده، دیدم حدیث غدیر خم است.

پس تنها استفاده ای که می توان نمود نام حدیث غدیر خم است و بس و حتی مؤلف نیز نامعلوم است.

۵۲ حدیث غدیر در فضیلت حضرت امیر (علیه السلام) (اردو، چاپی) سید محمد عالم بن نور الهدی عریضی (باسط، هندی) م ۱۳۲۱. لاهور (پاکستان)، سال ۱۳۲۰ ق.

۵۳ حدیث غدیر کی سرگذشت (اردو، چاپی) سید سبط الحسن بن وارث حسین جایسی (شمس العلماء، نقوی، هندی، لکنهوئی) م ۱۳۵۴ ق. چاپ: هند. الذریعه ج ۶ ص ۳۷۸ ش ۲۳۷۳ الغدیر ج ۱ ص ۱۵۶ ش ۲۰ این کتاب درباره ی قضیه و حدیث غدیر است.

نکات قابل توجه:

۱ از این کتاب در الذریعه با نام کتاب حدیث الغدیر در حرف (ح) و در الغدیر با نام حدیث الغدیر یاد شده است.

۲ علامه حاج آقا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام الشیعه (قرن چهاردهم نقباء البشر) ج ۲ ص ۸۰۷ ش ۱۳۱۴ با اینکه تمام تألیفات مولف را بیان نموده و این کتاب را در الذریعه آورده، نامی از این کتاب نبرده است!

۳ مؤلف کتاب دیگری به نام الحجر الدامغ المشتهر بالعذاب الواقع نیز در غدیر دارد. برای توضیحات بیشتر و نکات دیگر

به آن کتاب مراجعه شود.

حدیث من کنت مولاه = طرق حدیث من کنت مولاه (عربی، خطی)

حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه = طرق حدیث من کنت مولاه (عربی، خطی)

۵۴ حدیث الولایه(عربی، خطی) احمد بن محمد (ابن عقده) م ۳۳۳ ق.

الفهرست (شیخ طوسی) ص ۲۸ ش ۷۶

رجال النجاشی ص ۹۴ ش ۲۳۳

مناقب آل أبی طالب (ابن شهر آشوب) ج ۳ ص ۲۵

معالم العلماء ص ۱۷ ش ۷۷

کفایه الطالب ص ۶۰

الیقین ص ۱۸۳ ب ۳۷ اقبال الاعمال ص ۴۵۳

وسائل الشیعه ج ۳۰ ص ۱۶۵

بحارالانوار ج ۳۷ ص ۱۵۷ و ج ۱۰۷ ص ۱۱۶

ایضاح المکنون ج ۲ ص ۳۵۰

الذریعه ج ۶ ص ۳۷۸ ش ۲۳۷۶ و ج ۲۵ ص ۱۴۲ ش ۸۳۰

الغدیر، ج ۱ ص ۱۷ ۱۸ ۲۰ ۲۱ ۵۶ ۱۰۲ ۱۵۳

فهرست ظاهریه (الحدیث) ش ۴۵۸۱

این کتاب به طوری که از موارد بالا به دست می آید کتابی جامع درباره ی حدیث و اسناد غدیر و نص بر ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده و تا اواسط قرن نهم هجری در موضوع خود مورد استفاده ی شیعه و عامه بوده است. چنانچه ابن شهر آشوب در مناقب و سید بن طاووس در اقبال گفته اند:

در این کتاب صد و پنج طریق و به نقل علامه ی امینی از ابن حجر در تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۳۳۷ بیش از هفتاد صحابی برای سند حدیث غدیر آمده است.

علامه ی امینی از فتح الباری نقل نموده که اکثر اسانید این کتاب حسن و صحیح هستند. همچنین سید بن طاووس به صحت نسبت کتاب به مؤلف آن تصریح نموده است.

نکات قابل توجه:

۱ از این کتاب با بیش ده اسم در کتب مختلف شیعه و عامه یاد شده

است که شرح آنها چنین است:

۱ کتاب الولایه در سیر أعلام النبلاء و وسائل الشیعه و بحار و ایضاح المکنون و معالم العلماء

۲ کتاب الولایه و من روی یوم غدیر خم در الفهرست شیخ طوسی

۳ کتاب الولایه و من روی غدیر خم در رجال النجاشی و الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۴۱ ش ۶ و تراثنا شماره ی ۲۱(عبدالجبار رفاعی) ص ۳۲۹ ش ۵۱۲

۴ کتاب من روی غدیر خم در مناقب آل أبی طالب و معالم العلماء

۵ و ۶ الولایه کتاب من روی غدیر خم و الولایه در معالم العلماء

۷ کتاب الولایه فی طرق حدیث الغدیر در الغدیر

۸ کتاب الولایه و من روی حدیث غدیر خم در الذریعه

۹ کتاب حدیث الولایه در تراثنا شماره ی ۲۱(عبدالجبار رفاعی) ص ۳۲۹ ش ۵۱۲

۱۰ رساله ی ولایت

۱۱ همین نام (حدیث الولایه)در اقبال و الیقین و الغدیر و الذریعه. به نظر می رسد صحیح ترین نام همین نام (حدیث الولایه) است، چرا که سید بن طاووس در اقبال و الیقین تصریح به نامگذاری مؤلف به این نام کرده و در موارد دیگر چنین تصریحی نیست و نیز دقت و امانت سید در نقل مطالب و اسامی و همچنین وجود نسخه ای از این کتاب در نزد او، برای انتخاب این نام از میان تمامی اسامی کافی است.

۲ نسخه ای نگاشته شده در سال ۳۳۰ قمری همراه با خط شیخ طوسی و دیگر شیوخ اسلام که بر آن نوشته بودند نزد سید بن طاووس و در کتابخانه ی او بوده که در فهرست کتابخانه اش آمده است.

۳ علامه حاج آقا بزرگ در دو مورد از الذریعه از این کتاب به طور مستقل یاد نموده و با شماره مسلسل

آورده و درمورد دوم به ذکر آن در مورد اول اشاره کرده است.

۴ چنانچه گفته شده این کتاب تا اواسط قرن نهم موجود و بسیار مورد استفاده بوده، ولی از آن تاریخ تاکنون هیچ نسخه و یا نقلی از آن در هیچ کتابی کتاب دیده نشده است.

۵ در بحار از قول علامه ی حلی در اجازه کبیرش سند خود (علامه ی حلی) تا ابن عقده (مؤلف کتاب) را برای این کتاب آورده است.

۶ در الغدیر گفته که ابن اثیر در اسدالغابه و ابن حجر در الاصابه بسیار از او و کتابش نقل نموده اند. حدیث الولایه فی حدیث الغدیر (غریفی) = الولایه الکبری (عربی، خطی)

۵۵ حساسترین فراز تاریخ، خطبه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر خم (فارسی، چاپی) گردآورنده: مؤسسه حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) (مشهد) ناشر: همان مؤسسه. رقعی، ۱۶ ص

در این کتاب خطبه ی غدیر به نقل از چند منبع عامی و شیعی و نیز داستان غدیر آمده است.

نکات قابل توجه:

۱ کتاب به زبانهای عربی با نام خطبه النبی (صلی الله علیه و آله) فی یوم غدیر خم و اردو با نام واقعه ی غدیر کاخلاصه غدیر کی دن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کاخطبه ترجمه شده و در غدیر با هم منتشر شده اند.

۲ نام داخل کتاب خطبه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر است.

۵۶ حساسترین فراز تاریخ یا داستان غدیر (فارسی، چاپی) ترجمه و نگارش جمعی از دبیران مشهد. شرکت سهامی انتشار، تهران، سال ۱۳۴۸ ش. چاپ هشتم: فجر، تهران، سال ۱۳۵۴ ش. جیبی، ۳۱۴ ص چاپ چهاردهم: دفتر تبلیغات اسلامی، قم، سال ۱۳۶۲ ش. رقعی، ۳۱۴

ص این کتـاب یک دوره ی نسـبتاً کامل درباره ی غـدیر بحث کرده و در ضـمن به تجزیه و تحلیل واقعه و اثرات و بازتاب آن در آینده ی اسلام پرداخته است. بخشهای کتاب از این قرار است:

پیشـگفتار، داسـتان غـدیر، اهمیت غدیر در تاریخ، غدیر در کتاب خدا، عید غدیر، صـحنه ی تاریخی غدیر، مؤلفان اسـلامی و حـدیث غـدیر،نظر پیغمبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) در تـأمین بقای دین، امواج غـدیر، فلسـفه ی اجتماعی این بحث (غـدیر)، (نمونه ای) از سخنان حضرت علی (علیه السلام)، کلمات بزرگان و نویسندگان (درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام)).

نکات قابل توجه:

۱ این کتـاب با اسـتفاده از کتاب الغـدیر علامه ی امینی تهیه و با ترجمه و تنظیم بخش هایی از آن کتاب با قلمی خاص تألیف شده است.

۲ کتاب داسـتان غـدیر (جیبی) بخشـی از همین کتاب است که نیز توسط همین مؤلفین تنظیم گردیـده است. کایت یوم الغدیر (استر آبادی) = رساله فی الغدیر (فارسی، خطی) لحلقات الذهبیه، ج ۶(قبیسی) = یوم الغدیر اکبر عید للمسلمین (عربی، چاپی) لحلقه السادسه من الحلقات الذهبیه (قبیسی) = یوم الغدیر اکبر عید للمسلمین (عربی، چاپی)

۵۷ حمـاسه ی غـدیر(فارسـی، چـاپی) جمع و تـدوین: سـید محمـد حسـین ملکوتی (متخلص به خـدنگ). چاپ اول: انتشارات کتابخانه ی حسـینیه ی آیه الله جلیلی، کرمانشاه، سال ۱۳۹۴ ق، ۱۳۵۲ ش. وزیری، ۴۹ ص چاپ دوم: همان ناشـر، سال ۱۳۹۶ ق، ۱۳۵۴ ش. این کتاب در هشت بخش مقالاتی را از کتب چند نفر از مؤلفین جمع آوری نموده است.

۱ حماسه ی غدیر (هیئت تحریریه)، که در تجزیه و تحلیل جریان غدیر و وصایت است.

۲ آشنایی با نهج البلاغه (مرتضی مطهری)، که از کتاب سیری در نهج البلاغه گرفته شده است.

۳ فراز درخشانی

از برنامه ی حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) (سید مرتضی عسگری) که از کتاب احادیث عایشه گرفته شده است.

۴ شعری با عنوان: باد جان جهان فدای علی (علیه السلام) (محمد حسین بهجتی، متخلص به: شفق).

۵ تشیع مولود اسلامی (سید محمد باقر صدر) که از کتاب التشیع والاسلام گرفته شده است.

۶ سرود لحظه ها!

(سید محمد حسین ملکوتی، متخلص به: خدنگ).

۷ حج، با شکوه ترین مراسم مذهبی (محمد آخوند زاده)، مقاله ی مختصری در این موضوع همراه با شعری در اسرار حج از محمد حسین بهجتی (متخلص به: شفق) است. لاله های سرخ، شعر (سید محمد حسین ملکوتی، متخلص به: خدنگ) نکته ی قابل توجه:

این کتاب به عنوان نشریه از کتابخانه ی نامبرده است که به مناسبت غدیر در سال ۱۳۵۴ شمسی چاپ شده است.

۵۸ حماسه ی غدیر (فارسی، چاپی) محمد رضا بن عبدالوهاب حکیمی (یزدی، خراسانی). کتاب به دو صورت به چاپ رسیده است:

۱ رقعی: ۳۵۴ چاپ اول: سال ۱۳۹۷ ق، ۱۳۵۵ ش. چاپ دوازدهم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، سال ۱۳۶۶ ش. چاپ سیزدهم، همان ناشر، سال ۱۳۶۶ ش.

۲ وزیری: ۶۰۲ ص چاپ دوم: چاپ درخشان، تهران. چاپ سوم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، حدود سال ۱۳۹۶ ق، ۱۳۶۹ ش. چاپ دیگر: سال ۱۳۷۲ ش. این کتاب چنانچه واضح گردید به دو اندازه ی رقعی و وزیری که تعداد صفحات و مطالب نیز فرق دارد چاپ شده، به این صورت که فقط در چاپ وزیری بخشی شامل مقالات و اشعار از افراد مختلف اضافه گردیده است. اما چاپ رقعی که از ابتدای چاپ وزیری تا صفحه ۳۵۵ آن است چنین است:

کتاب تقریباً درباره ی علامه امینی و کتاب او (الغدیر) و استفاده شده از

آن همراه بـا مقـدمات و توضـیحات مفصل است. ابتـدا سـرآغاز و سـپس مـدخل شامل: لحظه های عمر و ارتباط آن به غـدیر، شمارش متأخرین عامه که غدیر را در کتبشان آورده اند. تحلیل سـخن علایلی، پرسـش شـیخ سلیم بشری مصری از سید شرف الدین و جواب او، فلسفه ی سیاسی اسلام، اهمیت اعتقادی غدیر، لزوم رعایت چهار موضوع:

۱ چگونگی کنونی جهان اسلام و مشکلات مسلمین

۲ تحلیل حربه ی استعمار بر علیه مسلمین که تفرقه افکنی است

۳ رعایت مؤلفین نسبت به احساسات خلقهای مسلمان جهان

۴ شناساندن جوهر اسلام.

دنباله ی ابحاث:

صحبت نمودن در غـدیر به طور فکر آزادانه مثل تاریـخ نگاران، موضوع اسـلامی کتاب الغدیر احیاگر سـنت که منظور الغدیر است، فقه تاریـخ در کتاب الغـدیر. اضافه ی چاپ وزیری که از صـفحه ی ۳۵۵ آن چـاپ تا آخر است. سـی و چهار مقاله که دوازده مقاله ترجمه شده از عربی و با عنوان گردانیده ها و بیست و سه مقاله فارسـی با عنوان نوشته ها و نیز یازده شعر با عنوان سروده ها، که همه در مدح و تقدیر از کتاب الغدیر است. توضیح این بخشها چنین است:

الف گردانیده ها از:

۱ محمد عبدالغنی حسن

۲ محمد سعید دحدوح

۳ عبدالفتاح عبدالمقصود

۴ سید حسن امین

۵ حاج آقا بزرگ تهران

۶ توفیق فکیکی

۷ سید عبد الحسین شرف الدین

۸ محمد تیسیر مخزومی

۹ عبدالرحمان کیالی

۱۰ علاءالدین خروفه

۱۱ بولس سلامه

۱۲ محمد غلاب.

ب نوشته ها از:

۱ غلامرضا امامی

۲ محمد تقی جعفری

۳ سید حسن خدیوجم

۴ زین العابدین ذوالمجدین

۵ حسین رزمجو

۶ عبدالحسین زرین کوب

۷ سید بشیر حسین زیدی

۸ سید غلامرضا سعیدی

۹ شبگیر

۱۰ محمدرضا شفیعی (کدکنی

۱۱ سید جعفر شهیدی

۱۲ حسن صدر

۱۳ سید مرتضی عسگری

۱۴ حمید عنایت

۱۵ علی اکبر فیاض

۱۶ شیخ مجتبی قزوینی

۱۷ میرزا خلیل کمره ای

۱۸ مهدی محقق

۱۹ مرتضی مدرسی (چهار

دهی)

۲۰ مرتضی مطهری

۲۱ سید حسن نصر

۲۲ سید محمد هاشمی (کرمانی)

۲۳ جلال الدین همائی.

ج سروده ها از:

۱ نعمت آرزم

۲ مهدی اخوان ثالث

۳ سید کریم فیروز کوهی

۴ حبیب چایچیان

۵ طه حجازی

۶ قاسم رسا

۷ سید محمد حسین شهریار

۸ محمد عبادی خیابانی

۹ عبدالباقی گولپینارلی

۱۰ سید علی گرمارودی (موسوی)

۱۱ محمد رضا حکیمی.

نکته قابل توجه:

مؤلف کتاب دیگری با نام بعثت، غدیر، عاشورا، مهدی چاپ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، سال ۱۳۶۲ مسی در ۱۷۵ صفحه ی رقعی نیز دارد، ولی چون مستقل در غدیر نبود در این کتابنامه آورده نشد.

۵۹ حماسه ی غدیر از دیدگاه حضرت زهرا (سلام الله علیها) (فارسی، خطی) محمد دشتی. کتاب حاضر بیان غدیر از دیدگاه حضرت فاطمه (سلام الله علیها) است و در ضمن مطالبی در جوانب مختلف غدیر دارد. ابحاث کتاب در سه فصل چنین است:

۱ حماسه ی غدیر در سه بخش:

۱ ضرورت یادآوری حماسه ی غدیر

۲ روش اتمام حجت با حادثه ی غدیر

۳ سیاست سران سقیفه و روش مبارزاتی حضرت فاطمه (سلام الله علیها).

۲ ویژگیهای غدیر خم:

۱ اجتماعی بی همانند، که در جوانب اجتماعی و معنوی انگیزه از غدیر است

۲ فراوانی و انبوه حاضران

۳ تحقق بیعت عمومی و همگانی

۴ کیفیت والای حماسه ی غدیر

۵ صراحت در گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله): شامل مضمون فراز هایی از خطبه و بیان بعضی وقایع دیگر در غدیر

۶ گواهی حاضران در صحنه ی غدیر

۷ فراوانی راویان حدیث غدیر (قرن اول تاکنون): ابتدا ۱۴۶ صحابی که قرن اول است و سپس قرنهای دیگر چنین است:

قرن دوم ۵۷ نفر،

قرن هشتم ۲۰ نفر،

قرن سوم ۹۳ نفر،

قرن چهارم ۴۵ نفر،

قرن پنجم ۲۴ نفر،

قرن هفتم ۲۲ نفر،

قرن هشتم ۲۰ نفر،

قرن نهم ۱۸ نفر،

قرن دهم ۱۴ نفر،

قرن یازدهم ۱۲ نفر،

قرن دوازدهم

۱۳ نفر،

قرن سیزدهم ۱۳ نفر،

قرن چهاردهم ۱۹ نفر. این بخش قسمت عمده ای از کتاب است کلاً اسامی ۴۹۶ نفر از قرن اول تاکنون نام برده شده است.

۳ بهره گیری از حدیث غدیر، فاطمه (سلام الله علیها) و طرح همه جانبه ی حدیث غدیر، افشای دشمنان با یاد حماسه ی غدیر. نکته ی قابل توجه:

۱ این کتاب به صورت مقاله ای در ۸۵ صفحه وزیری برای کنگره ای که به مناسبت غدیر در تهران برگزار می شود تدوین شده و در آنجا قرائت خواهد شد و تصمیم بر این است که توسط مؤسسه ی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به صورت کتاب مستقلی چاپ گردد.

۲ کتاب دیگری به نام کوثر و غدیر از حسن انصاری زاده نیز هست، که غدیر در کلمات حضرت فاطمه (سلام الله علیها) را بیان نموده است.

**(خ)**

۶۰ خبر الغدیر(عربی، خطی). فهرس المخطوطات فی المکتبه الغریبه فی الجامع الکبیر بصنعاء (یمن) ص ۸۱۵ مجموعه ی شماره ی ۲۴۷ ش ۲۶

۶۱ خصائص الغدیر(عربی، خطی) محمد بن یعقوب کلینی (ابو جعفر، رازی) م ۳۲۸ ق. الذریعه ج ۷ ص ۱۷۳ ش ۹۰۰ این کتاب در فضایل و وقایع و نیز خصایص روز غدیر است.

نکات قابل توجه:

۱ چنانچه علامه ملا محمد باقر کجوری در اوایل کتابش الخصائص الفاطمیه فرموده:

این کتاب مورد اعتماد و استشهاد علما بوده و در کتب امامت از آن نقل نموده اند و به گفته ی علامه حاج آقا بزرگ در الذریعه تا سال هزار هجری باقی بوده است، چرا که شیخ کفعمی متوفای ۹۰۵ ق این کتاب را از مصادر کتاب خود البلد الامین قرار داده است.

۲ این کتاب در الصراط المستقیم (بیاضی) با نام خصائص یوم الغدیر آمده است. صائص یوم الغدیر

(کلینی) = خصائس الغدیر (عربی، خطی)

۶۲ خطابه ی غدیر (فارسی، چاپی) محمد باقر بن محمد اسماعیل انصاری، خوئینی). چاپ اول نشر مولود کعبه، قم، سال ۱۴۱۵ ق. ۱۳۷۴ ش. رقعی، ۸۰ ص

در این کتاب متن کامل خطبه ی غدیر با ترجمه فارسی آن آمده است. به عنوان مقدمه و آمادگی ذهنی، چند بخش قبل از متن خطبه قرار داده شده که حقایقی از غدیر را در ذهن ترسیم می کند. عناوین بخشها چنین است. غدیر عقیده ی ما، تصویری از واقعه غدیر، شیاطین و منافقین در غدیر، نگرشی به اهداف خطابه ی غدیر، سند و متن و کتابشناسی غدیر، تهیه و تنظیم متن کامل خطبه ی غدیر، متن عربی خطبه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در غدیر، ترجمه ی فارسی خطبه غدیر.

نکته قابل توجه:

این کتاب خلاصه کتاب اسرار غدیر از همین مؤلف است. باری توضیح بیشتر به آن کتاب در همین کتابنامه مراجعه شود.

۶۳ الخطاب المنیر فی ذکری عید الغدیر (عربی، چاپی) حبیب بن محمد عاملی (آل ابراهیم، مهاجر، حنوی) م ۱۳۸۴ ق. عماره (عراق)، سال ۱۳۵۰ ق. الذریعه ج ۷ ۱۸۳ ش ۹۳۲ نکات قابل توجه:

۱ مؤلف کتابی به نام المولد و الغدیر دارد که شامل میلاد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سپس بیعت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) است،که چاپ صیدا به سال ۱۳۶۶ ق است. ولی چون مستقلاً درباره ی غدیر نیست در این کتاب آورده نشده است.

۲ نام مؤلف در طبقات أعلام الشیعه (قرن چهاردهم، نقباء البشر) ج ۱ ص ۳۵۱ ش ۷۰۷ حبیب است ولی در الذریعه و الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۶۷ ش ۶۲ حبیب الله است. ۶۴ خطبه ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه

و آله) در غدیر (فارسی، چاپی) حسین بن احمد عماد زاده (عمادالدین، اصفهانی، کرونی) م ۱۴۱۰ ق. جیبی، ۷۹ ص کانون انتشارات شریعت، تهران. جیبی، ۹۵ ص.

در این کتاب ابتدا مقدمه ای در تاریخچه ی مؤلفین غدیر و روایت کنندگان خطبه ی آن شامل صد و ده نفر از صحابه در شانزده صفحه و سپس متن عربی خطبه همراه با ترجمه ی زیرنویس و مختصر، و نیز ترجمه ی فنی و مفصل در صفحه ی مقابل آمده است.

نکات قابل توجه:

۱ این کتاب چاپهای گوناگون دارد که تاکنون چهار چوب و نیز چندین افست از آنها دیسده شده و اکثراً به صورت هدیه توزیع می گردد.

۲ کتاب به عربی با اندکی تفاوت به نام خطبه النبی الاکرم (صلی الله علیه و آله) یوم الغدیر نیز چاپ شده و هر دو گزیده ای از کتاب اصلی مؤلف در غدیر به نام پیامی بزرگ از بزرگ پیامبران است. برای توضیح بیشتر به آن کتاب مراجعه شود.

۶۵ خطبه ی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در سفر حجهالوداع (فارسی، چاپی) مهدی ملتجی. سازمان انتشارات اشرفی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۵۶ ش. جیبی، ۷۶ ص

در این کتاب ابتدا احادیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نیز مقدمه ای در غدیر و سفارش به مطالعه ی کتب مفید بیان شده است. سپس خطبه ی غدیر همراه با ترجمه ی آن به صورت قطعه قطعه و گاهی قضایای مربوط به غدیر آورده شده و در ضمن ترجمه ی مطالبی به عنوان تأیید و یا در انتقاد بر عامه و یا مطالب دیگر گفته شده است. در آخر حدیث ثقلین و چند نصیحت اخلاقی آمده است. نکته ی قابل توجه:

در این کتاب به مختصر مناسبتی

در پاورقی انتقادات و انحرافات اجتماعی و دینی را یادآور شده، نصایحی را بیان نموده است. خطبه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر = حساسترین فراز تاریخ، خطبه ی رسول خدا در روز غدیر (فارسی، چاپی)

۶۶ خطبه ی غدیر (اردو، چاپی) ملک محمد حیدر.

پس سی ایس ریتائوت، کوهستان پریس، لاهور (پاکستان) سال ۱۳۸۹ ق.

نام این کتاب در کتاب شیعه کتب حدیث کی تاریخ تدوین (سید حسین مرتضی) آمده است.

۶۷ خطبه الغدیر(فارسی، چاپی) محمد حسین بن اسدالله اصفهانی (متخلص به صغیر). مترجم: محمد باقر کرمانی. تدوین: جلال الدین همائی. تهران، سال ۱۳۷۰ ق، ۱۳۲۹ ش. چاپ دیگر: شرکت طبع کتاب، تهران، کتابفروشی حاج غلامعلی کمالی، اصفهان، سال ۱۳۷۱ ق، ۱۳۳۰ ش. چاپ دیگر: اصفهان سال ۱۳۳۰ ق، ۱۳۷۱ ش. جیبی، ۸۵ ص چاپ پانزدهم: تهران سال ۱۴۰۹ ق، ۱۳۶۷ ش. وزیری، ۳۸۴ ص این کتاب شامل خطبه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر به صورت اعراب گذاری شده و به نقل از کتاب احتجاج (طبرسی)همراه با ترجمه ی فارسی آن به صورت نثر است که همه از محمد باقر کرمانی و نیز به صورت شعر از شاعر شهیر است. خطبه همراه با ترجمه در سمت چپ و اشعار در سمت راست آمده است. نکته ی قابل توجه:

جناب شیخ محمد باقر کرمانی به احتمال قوی همان شیخ محمد باقر زند کرمانی است که در کتاب پیامی بزرگ از بزرگ پیامبران (حسین عمادزاده) خطبه و ترجمه ی او آورده شده است. برای توضیح بیشتر به آن کتاب در همین کتابنامه مراجعه شود.

۶۸ خطبه الغدیر(عربی، چاپی) چاپ اول: منشورات الصادق، کربلا، سال ۱۳۸۳ ق، ۱۹۶۳ م. چاپ

دوم: سال ۱۳۸۷ ق. رقعی، ۵۶ ص نکته ی قابل توجه:

چاپ دوم این کتاب در مجموعه ای شامل چند رساله چاپ شده است.

۶۹ خطبه الغدیر(عربی، چاپی) هیئت الغدیر الخیریه (قم). ناشر: همان هیئت. رقعی، ۱۶ ص کتابی است مختصر که پس از مقدمه ای کوتاه درباره ی غدیر و خلافت، متن عربی کامل خطبه را آورده و در اول و آخر آن دو پاورقی مفصل دارد که در واقع تاریخچه ی مربوط به قبل از شروع خطبه و بعد از اتمام خطبه است. خطبه الغدیر (رضوی) = خطبه الغدیر، منبع الغدیر(اردو، چاپی) خطبه ی غدیر (عماد زاده) = پیامی بزرگ از بزرگ پیامبران (فارسی، چاپی) خطبه ی غدیر، پیام بزرگ از بزرگ پیامبران (عمادزاده) = پیامی بزرگ از بزرگ پیامبران (فارسی، چاپی)

۷۰ خطبه ی غدیر خم (فارسی، چاپی) عباس جبروتی (قمی). چاپ: چاپخانه ی علمیه، قم، سال ۱۳۸۷ ق. جیبی: ۱۶ ص این کتاب ابتدا غزلی در توحید و سپس درباره ی غدیر و ترجمه ی قطعاتی از خطبه و واقعه ی غدیر آن است. بعد از آن در ظلم منافقین پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به اهل بیت (علیه السلام) صحبت نموده و در آخر زبان حالی از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

۷۱ خطبه الغدیر، منبع الغدیر(اردو، چاپی) سید صفدر حسین رضوی (پاکستانی) کراچی (پاکستان)، سال ۱۳۷۶ ق.

۷۲ خطبه ی غدیریه (اردو، چاپی) چاپ: به اهتمام: عاصی محمد میرزا، محمود آباد، (هند)، سال ۱۳۱۳ ق، ۱۹۸۶ م. وزیری، ۴۴. این کتاب متن عربی خطبه ی غدیر را به صورت قطعه قطعه آورده و در زیر هر قطعه ترجمه ی فارسی آن را در شعر فارسی و به شکل مثنوی به طور کامل

آورده است. در آخر یازده رباعی و قصیده به عنوان تقریظ بر کتاب و نیز تاریخ چاپ آن به حساب حروف ابجد که در اصطلاح (ماده ی تاریخ) نامیده می شود آورده شده است. نکته ی قابل توجه:

احتمال می رود مؤلف کتاب همان عاصی محمد میرزا باشد که کتاب به اهتمام او به چاپ رسیده است. لخطبه المبارکه (لواسانی) = الخطبه المبارکه النبویه الغدیریه (عربی، چاپی) لخطبه المبارکه الغدیریه (لواسانی) = الخطبه المبارکه النبویه الغدیریه (عربی، چاپی)

۷۳ الخطبه المبارکه النبویه الغدیریه(عربی، چاپی) سید حسن لواسانی (حسینی، نجفی، تهرانی)، سال ۱۳۷۱ ق. ناشر: مؤلف. رقعی، ۴۸ ص این کتاب خطبه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر را به نقل از طبرسی و خوارزمی و احمد بن حنبل و غیر آنها، از عده ای از صحابه نقل نموده و قضایای اول و آخر و نیز در حین خطبه را ممزوج با آن آورده است. بعد از آن خطبه ی معروف امیرالمؤمنین (علیه السلام) که حرف الف در آن به کار نرفته و سپس قصیده ای عربی در مدح آن حضرت آورده است.

نکته قابل توجه:

۱ این کتاب در مواردی با نامهای الخطبه المبارکه و الخطبه المبارکه الغدیریه و الخطبه المبارکه النبویه التی انشأها یوم الغدیر آمده است.

۲ با اینکه ثابت نشد ولی به احتمال قوی ناشر همان مؤلف است. لخطبه المبارکه النبویه التی انشأها یوم الغدیر (لواسانی) = الخطبه المبارکه النبویه الغدیریه(عربی، چاپی)

۷۴ خطبه النبی الاکرم (صلی الله علیه و آله) یوم الغدیر (عربی، چاپی) حسین بن احمد عماد زاده (عماد الدین، اصفهانی، کرونی) م ۱۴۱۰ ق. چاپ: حدود سال ۱۳۹۲ ق. جیبی: ۵۶ ص این کتاب ابتدا شامل کتبی است که

در غـدیر تألیف شده و سـپس اسامی صد و ده نفر از روایت کنندگان غدیر و درآخر خطبه ی پیامبر (صـلی الله علیه و آله) در غدیر به طور مفصل آورده شده است.

نکات قابل توجه:

۱ ایـن کتـاب ترجمه ی عربی کتـاب: خطبه ی پیـامبر (صـلی الله علیه و آله) در غـدیر خم از همین مؤلـف بـا حـذف ترجمه ی فارسی است، وهر دو گزیده ای از کتاب پیامی بزرگ از بزرگ پیامبران از همین مؤلف هستند.

۲ ظـاهراً ترجمه ی به عربی توسـط شخصـی دیگر انجـام گرفته چرا که در صـفحه ی چهـارم کتـاب که پایان شـمارش کتب و مؤلفـات غـدیر است چنین دارد: هـذا مـا اسـتخرجه مؤلف الکتاب الاسـتاد حسـین عماد زاده وفقه الله تعالی، ولی بقیه ی کتاب ظـاهراً توسـط خود مؤلف به عربی ترجمه شـده است. طبه النبی (صـلی الله علیه و آله) فی یوم الغـدیر (مؤسـسه الامـام صـاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)) = خطبه (عربی، چاپی)

۷۵ خطبه النبی (صلی الله علیه و آله) فی یوم غدیر خم (عربی، چاپی) گردآورنده: مؤسسه الامام صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف (مشهد). ناشر: همان مؤسسه. رقعی، ۱۲ ص

در این کتاب خطبه ی غدیر از چند منبع شیعی و عامی و نیز داستان غدیر آمده است.

نکات قابل توجه:

۱ این کتاب ترجمه ی کتاب حساسترین فراز تاریخ خطبه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر خم است.

۲ نام داخل کتاب خطبه النبی (صلی الله علیه و آله) فی یوم الغدیر است!

۷۶ خطبه النبی (صـلی الله علیه و آله) یوم الغـدیر (عربی، چاپی) خلیل بن احمـد فراهیدی (عبدالرحمن، بصـری، نحوی) م ۱۷۵ ق. رساله ابی غالب الزراری ص ۱۸۰ ش ۱۰۶ الذریعه

ج ۵ ص ۱۰۱ ش ۴۱۸ الغدیر ج ۱ ص ۱۵۴ ش ۵ این کتاب در ابتدا فقط خطبه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در غدیر بوده و سپس شرح بعضی لغات و مشکلات را به آن اضافه نموده و به تدریج به صورت کتابی از مؤلف درآمده است.

نکات قابل توجه:

۱ به گفته ی علامه ی امینی ابوغالب مؤلف کتاب است، ولی علامه حاج آقا بزرگ اشاره نموده که خلیل بن احمد مؤلف کتاب و ابوغالب روایت کننده ی آن است و لذا خود ابوغالب در کتابش از این کتاب به عنوان کتبی که به خطش نوشته یاد می کند نه مؤلفات خود.

۲ این کتاب به نامهای جزء فی خطبه النبی (صلی الله علیه و آله) فی یوم الغدیر در الذریعه و جزء فیه خطبه النبی (صلی الله علیه و آله) یوم الغدیر در رساله ابی غالب الزراری نیز آمده است.

۷۷ خطبه یوم الغدیر (عربی، خطی) سید محمد بن ابی طالب حائری (شمس الدین، موسوی) م قرن ۱۰ ق. نکته ی قابل توجه:

نام این کتاب در نسخه ی خطی کتاب مؤلف در کتابخانه ی مدرسه ی نمازی خوی شماره ی ۴۵۹ آمده است.

۷۸ خطبه یوم الغدیر (عربی، چاپی) جیبی، ۲۰ ص چاپ: المطبعه الحیدریه، نجف، سال ۱۳۴۴ ق، ۱۹۲۵ ک. لامصه عبقات الانوار، ج ۶۹(میلانی) = نفحات الازهار فی خلاصه عبقات الانوار (عربی، چاپی)

۷۹ خلامصه الغدیر (اردو، چاپی) عبدالحسین بن احمد امینی (نجفی، تبریزی) م ۱۳۹۰ ق. تلخیص: رضی جعفر نقوی (لاهوری). منشورات قرآن سنتر، لاهور (پاکستان).، ۲۸۰ ص این کتاب ترجمه و تلخیص کتاب الغدیر علامه ی امینی به زبان اردو است.

۸۰ خلفای راشدین (حدیث غدیر، علی بن ابی طالب ج ۲

(فارسی، چاپی) علی روحانی (نجفی). دیانت، مشهد، سال ۱۳۸۶ ق، ۱۳۴۵ ش. جیبی، ۱۹۰ ص.

## (د)

۸۱ داستان غدیر (فارسی، چاپی) جمعی از دبیران مشهد. شرکت سهامی انتشار، تهران. جیبی، ۷۳ ص چاپ دیگر: انتشارات غدیر (وابسته به کتابخانه ی بزرگ اسلامی) تهران. جیبی، ۸۰ ص

در این کتاب ابتدا در پنج صفحه اشعار آغاز شاهنامه ی فردوسی آمده! و سپس قضیه ی حجهالوداع از ابتدای مقدمات و حرکت و نیز مراسم حج و بازگشت و در آخر واقعه ی غدیر با کمی عبارت پردازی و قلمی خاص همراه با جوانب اجتماعی این قضایا بیان شده و تمام قضایای قبل از غدیریه عنوان مقدمه چینی و ربط به داستان غدیر است.

نکات قابل توجه:

۱ این کتاب بخشی از کتاب حساسترین فراز تاریخ یا داستان غدیر از همین مؤلفان است و آن کتاب نیز با استفاده از الغدیر علامه ی امینی تألیف گردیده است.

۲ در یکی از چاپهای کتاب مؤلف بیان نشده و در ظاهر به نام علامه امینی است. در کتابنامه ی غدیر خم که زیر نظر بنیاد نهج البلاغه تدوین شده ص ۲۲ ش ۲۹ نیز مؤلف به همین نام آمده است در حالی که همان کتاب فوق است.

۸۲ داستان غدیر (فارسی، چاپی) باز نوشته: مصطفی زمانی (وجدانی). انتشارات پیام آزادی، تهران، سال ۱۳۶۹ ش. چاپ هفتم: همان ناشر، سال ۱۳۷۴ ش. خشتی، ۱۶ ص این کتاب کلاً نقاشی و همراه با جملاتی کوتاه به شکل نثر کودکانه درباره ی غدیر است، که کودکان در ضمن نقاشی ورنگ آمیزی مطالب عقیدتی را می آوزند.

نکته ی قابل توجه:

این کتاب از سری کتابهای قصه های پیامبران و یا بخوان و رنگ کن است که تماماً به یک سبک نوشته شده،

و شماره ی ششم از آن دوره است.

۸۳ داستان غدیر (فارسی، چاپی) غلامرضا دبیران.

۸۴ داستان غدیر در اسلام (فارسی، چاپی) حسن بن عبدالله سعید، م ۱۴۱۶ ق. کتابخانه ی مدرسه ی مسجد چهل ستون، تهران. جیبی: ۲۹ ص چاپ دیگر: جیبی: ۴۰ ص ابتدا مقدمه ای در دوازده صفحه با عنوان داستان غدیر است که در آن قطعاتی از غدیر را آورده و توضیحاتی درمورد امامت و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) داده است. سپس با عنوان امیرالمؤمنین از دیدگاه وحی کتاب را شروع نموده که ابتدا فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و جوانب زندگانی آن حضرت تا قضیه ی غدیر است و در تمام موارد به کتب عامه استناد نموده است.

نکات قابل توجه:

۱ نام این کتاب به طور دقیق به دست نیامد، چرا که روی جلد آن فقط این جمله است:

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به دستور پروردگار جانشین خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) را برای زمامداری مسلمین تعیین و معرفی مینماید و در داخل کتاب چنانچه گفته شد در اول شروع نوشته شده داستان غدیر در اسلام همچنین در ابتدای بخش دوم نام امیرالمؤمنین (علیه السلام) از دیدگاه وحی آمده است. در اینجا این تذکر لازم است که:

کتابی به نام علی (علیه السلام) از دیدگاه وحی از همین مولف و همین ناشر در ۲۸ صفحه جیبی به مناسبت غدیر چاپ شده است که بخش دوم کتاب (داستان غدیر در اسلام) که توضیحش گذشت بخشی از همین کتاب (علی (علیه السلام) از دیدگاه وحی) است.

۲ مؤلف کتاب دیگری به نام غدیر پیوند ناگسستنی رسالت و امامت دارد، که بخشی از این کتاب با بخش

داستان غدیر در اسلام آن کتاب یکی است.

۸۵ الدرایه فی حدیث الولایه ۱۷ جزء (عربی، خطی) مسعود بن ناصر سجستانی (ابوسعید، رکاب) م ۴۷۷ ق. نهج الایمان (علی بن یوسف، ابن جبیر، نسخه ی خطی). مناقب آل أبی طالب (ابن شهر آشوب) ج ۳ ص ۲۵ اقبال الاعمال ص ۴۵۳ ۴۵۵ ۴۵۷ الیقین (سید بن طاووس) ص ۹۵ و ۱۶۸ ب ۲۸ بحار ج ۳۷ ص ۱۲۶ ۱۳۰ ۱۳۳ ۱۵۷ اثبات الهداه ج ۱ ص ۳۶ الذریعه ج ۸ ص ۵۶ ش ۱۶۸ و ج ۲۵ ص ۱۴۳ در شماره ی ۸۳۰ الغدیر ج ۱ ص ۱۵۵ ش ۱۱ و ص ۱۷ کتاب جمع آوری سندهای مؤلف در حدیث غدیر تا صد و بیست نفر از صحابه است. چنانکه سید بن طاووس تصریح نموده این کتاب جمع آوری احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) در غدیر و دیگر فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام) در هفده جزء است و در آن اسناد، مؤلف تا صد و بیست نفر از صحابه را بیان نموده است. ولی خود سید در صفحه ی ۴۵۷ گفته این کتاب در یک مجلد و بیست کراسه (جزوه) است!

در الغدیر فی التراث الاسلامی از معجم شیوخ سمعانی در حالات حسن بن یعقوب نیشابوری (ابوبکر) بیان نموده که این کتاب در جمع طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه است و نسخه ای از آن را به خط زیبای نامبرده (ابوبکر نیشابوری) دیده است.

نکات قابل توجه:

۱ نامهای مختلفی برای این کتاب آمده است. سید بن طاووس در اقبال کلمه ی کتاب را به ابتدای این نام اضافه نموده و شیخ حر عاملی از این کتاب با نام کتاب الشجری

فی نص الغدیر یاد نموده است. این کتاب در معجم شیوخ سمعانی و موردی از الغدیر و موردی از بحار به نام کتاب الولایه آمده و در نهج الایمان (ابن جبیر) که نسخه ای خطی است نام أسماء ارواه خبر غدیر خم و بالاخره در الذریعه با نام الدرایه لحدیث الولایه آمده است و اما این نام انتخاب شده (الذرایه فی حدیث الولایه) که در کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی نیزهمین آمده است، نامی است که سید بن طاووس در اقبال گفته و تصریح به نامگذاری مؤلف کتابش را به این نام نموده است و در باقی موارد چنین تصریحی نیست و یا اگر باشد کلام سید در این نوع موارد به علت دقت بیش از حد او بر دیگران مقدم است و کلمه ی کتاب را که سید در ابتدای این نام آورده ظاهراً جزو آن نیست.

همچنین مؤلف کتاب، در اکثر موارد با شهرت سجستانی و گاهی سجزی و در بعضی شجری و در یک مورد سجری آمده و نیز کنیه ی او در اکثرموارد ابوسعید و در اقبال ابو سعد است. لازم به ذکر است که در مناقب ابن شهر آشوب و بحار و اثبات الهداه و نهج الایمان لقب شجری آمده است و در الغدیر (علامه ی امینی) و نیز الغدیر فی التراث الاسلامی (سید عبدالعزیز طباطبائی) ص ۹۹ ش ۲۶ با اینکه نام سجستانی و سجزی بیان شده، ارجاع به مناقب داده اند، و این بیانگر این است که این دو محقق نام شجری را تصحیف یا اشتباه مؤلف و یا ناسخ از کلمه ی سجزی پنداشته اند!

نتیجه اینکه این دو نام ظاهراً یک مؤلف هستند و کتاب

نیز یک کتاب بیشتر نیست و نام سجستانی که در اکثر سجزی گفته شده برای مؤلف صحیح تر به نظر می رسد. در اینجا چند مورد را بیان می نمائیم:

لسان المیزان ج ۶ ص ۳۲ ۳۳ سیر أعلام النبلاء ج ۱۸ ص ۵۳۳ البدایه و النهایه ج ۱۲ ص ۱۳۵ طبقات الحفاظ ج ۱ ۴۴۶ مرآه الجنان ج ۳ ص ۱۲۲ شذرات الذهب ج ۳ ص ۳۵۷ ۳ مؤلف کتاب در اکثر موارد و تقریباً موارد و تقریباً تمام کتب رجالی عامه به مذهب قدریه نسبت داده شده و در اقبال و اثبات الهداه او را از عامه و در الذریعه او را از شیعیانی که از باب تقیه خود را معتزلی می نموده اند دانسته است. از جمله این موارد بحار ج ۴۰ ص ۱۵ ش ۳۱ است.

۴ در اکثر بلکه تمام موارد شهادت به وثاقت مؤلف و دقت او در ضبط و نقل احادیث داده اند.

۵ در لسان المیزان ج ۲ ص ۳۳ ش ۱۵۵۲ از قول زاهر شحامی نقل نموده که مؤلف کتابهایش را وقف نموده و به احتمال زیاد این کتاب نیز جزو آنها بوده است.

۶ این کتاب از مصادر عامی کتاب اثبات الهداه است که شیخ حر عاملی با واسطه از آن کتاب ها نقل نموده است.

۷ کتابی به نام کتاب فی طرق من کنت مولاه از معاویه سجزی نیز آمده است. الدرایه لحدیث الولایه (سجستانی) = الدرایه فی حدیث الولایه (عربی، خطی)

۸۶ در صحنه ی غدیر (فارسی، چاپی) محمد مهدی بن محمد علی رکنی (یزدی خراسانی). اداره امور فرهنگی آستان قدس، مشهد، سال ۱۴۱۰ ق، ۱۳۶۰ ش. رقعی، ۱۹۵ ص

در این کتاب بر نتیجه گیری از

واقعه ی غدیر تأکید شده و در آن از مقالات و گفتار دیگران نیز استفاده شده است. عناوین ابواب کتاب چنین است:

مقدمه

۱ آیه ی تبلیغ،

۲ آیه ی اکمال،

۳ غدیر چیست

۴ غدیر خم کجاست

۵ عیدغدیر،

۶ عید غدیر سنت اسلامی است،

۷ حدیث تهنیت،

۸ روز غدیر از ایام الله است،

۹ ولاء زعامت (از مرتضی مطهری)،

۱۰ اعتراف محدثان اهل سنت به درستی حدیث غدیر و تواتر آن،

۱۱ تألیفات اختصاصی درباره ی حدیث غدیر،

۱۲ در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله)،

۱۳ خطبه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در غدیر خم همراه با ترجمه (که عربی در سمت راست و فارسی در چپ است،

۱۴ پژوهشی در معنای مولی،

۱۵ پاسخ یک سؤال،

۱۶ شیعه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نه شیعه ی علی (علیه السلام). در پایان چند مقاله از افراد مختلف ذکر اسمشان، از کتاب یا از گفتارشان آمده است. نیز در این کتاب ترجمه ی خطبه ی غدیر و بازنگری به موضوع امامت آمده است.

۸۷ الدره الغریه و التحفه العلویه (عربی، خطی)

محمـد علی بن ابی القاسم اردوبادی (نجفی) م ۱۳۸۰ ق. الذریعه ج ۸ ص ۱۰۴ ش ۳۸۴ در این کتاب ابتدا طرق حدیث غدیر آمده و سپس در دلالت آنها بحث شده و در آخر اشعار غدیر آورده شده است.

نکته قابل توجه:

چنانچه علامه حاج آقا بزرگ به نقل از مؤلف فرموده، کتاب حدود دویست صفحه است.

۸۸ دریـا در غـدیر (فارسـی، چـاپی) ثابت محمودی (متخلص به سـهیل) چاپ اول: سازمان تبلیغات اسـلامی (حوزه ی هنری)، تهران، سال ۱۳۶۴ ش. چاپ دوم: سال ۱۴۰۵ ق، ۱۳۶۵ ش. رقعی ۹۶ ص این کتاب مجموعه شعری درباره ی غدیر است.

۸۹ دعاء الهداه الی أداء حق الموالاه، ۱۰ ج (عربی،

خطی) عبیدالله بن عبدالله حسکانی (حاکم، حنفی) م قرن ۵ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل (از مؤلف) ج ۱ ص ۱۹۰ اقبال الاعمال ص ۴۵۳. ریاض العماء ج ۳ ص ۲۹۸ الذریعه ج ۸ ص ۱۹۶ ش ۷۶۵ فهرست کتابخانه ی سید بن طاووس ش ۱۹۰ نکات قابل توجه:

۱ مؤلف در کتاب خود شواهد التنزیل بعد از اینکه طرقی برای نزول آیه ی یا ایها الرسول ... در شأن امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز غدیر بیان نموده بعد از شماره ی ۱۴۶ گفته که طرق این حدیث را در کتاب دعاه الهداه الی أداء حق الموالاه در ده جلد مفصلاً آورده ام.

۲ این کتاب جزو کتابهای کتابخانه ی سید بن طاووس بوده و او نیز در اقبال و طرائف از آن نقل نموده است.

۳ مؤلف کتاب از افراد مشکوک العقیده است و درباره ی مذهب او اختلاف است. چنانچه علامه حاج آقا بزرگ گفته:

اکثر علمای شیعه اعتراف به تشیع او دارند چرا که او بسیار تقیه می نموده است ولی سید بن طاووس او را از برجستگان علمای عامه می داند، و نیز ذهبی در سیر أعلام النبلاء ج ۱۸ ص ۲۶۹ ش ۱۳۶ و الجواهر المضیئه فی طبقات الحنفیه ج ۲ ص ۱۸۹۷ او را از پیروان مذهب حنفی دانسته اند.

۹۰ دلیل النص بخبر الغدیر علی امامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) (عربی، چاپی) محمد بن علی کراجکی (ابوالفتح، قاضی) م ۴۴۹ ق. تحقیق: اسامه آل جعفر. مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، قم، سال ۱۴۱۰ ق. وزیری، ۳۴ ص عوالم العلوم ۳۱۵ ص ۳۵۷ ش ۴۱۴ تراثنا شماره ی ۲۱ ص ۴۲۱ ۴۵۴

در این کتاب ابتدا مقدمه ای از محقق در هشت صفحه درباره ی منافقین و دشمنان

امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حسادت آنها نسبت به آن حضرت در باب فضایل، خلافت، امامت و مسئله ی غدیر و سپس عکس از اول و آخر نسخه خطی کتاب است.

پس از آن کتاب شروع شده که ابتدا چهار سوال را از قول شخصی مطرح کرده و سپس یک به یک به طور کلامی وعلمی از آنها جواب داده شده است. سئوالات از این قرار هستند:

۱ نظر به اینکه بعضی حدیث غدیر را باطل می دانند دلیل آن چیست

۲ چرا کلمه ی مولی به معنی اولی است و آن یکی از اقسام مولی است

۳ چرا مراد از اولی بعد از ثبوتش فقط معنایی است که شما می گویید

۴ به چه دلیل کسی که اولی باش د امام است مؤلف در تمام جوابها به آیات قرآن استدلال کرده، به خصوص در جواب از سوال دوم که ده آیه آورده و به نظر لغویین استناد نموده است. در آخر بخشی با عنوان فضل و زیاده دارد که درباره ی خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و سرانجام مصادر تحقیق که اکثراً از عامه است بیان شده است.

نکات قابل توجه:

۱ چاپ معرفی شده در مجله ی تراثنا شماره ی بیست ویکم آمده است. به آخراین شماره ص ۴۲۱ لی ۴۵۴ راجعه شود.

۲ نسخه ای خطی از این کتاب در کتابخانه ی آستان قدس رضوی به شماره ی ۲۲۶ همراه با کتاب کنزالفوائد مراجعه شود.

۳ این کتاب تماماً در کتاب کنزالفوائد آمده است.

۴ مؤلف کتاب دیگری در غدیر به نام عده البصیر فی حجج یوم الغدیر دارد.

**(ذ)**

۹۱ ذکری عید الغدیر (عربی، چاپی) تدوین: موسی بن محمد علی یعقوبی (نجفی). چاپ: چاپخانه ی علمیه،نجف، سال ۱۳۷۱ ق، ۱۹۵۱ م.،۱۰۴ ص این کتاب

شامل مجموعه مقالات و قصاید درباره ی غدیر است. ۹۲ ذکری عید الغدیر(عربی، چاپی) جمعی از روحانیون کربلا. مکتب ذکریات المعصومین (علیه السلام)، کربلا، سال ۱۳۸۵ ق. رقعی، ۳۲ ص کتاب شامل ده بخش است:

۱ غدیر در گفتار: شامل هشت نکته درباره ی غدیر.

۲ گفتار ناشر: نکته ای در غدیر.

۳ گزیده هایی از خطبه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر: فقط قطعاتی از خطبه آورده شده و سپس مقالات و اشعاری از افراد آورده شده است.

۴ عید غدیر: شعری از محسن بن محمد حسن (ابو الحب).

۵ غدیر خم: مقاله ای از سید احمد فالی شامل پنج بخش.

۶ یادی از تجمع غدیر: شعری از سید مجتبی حسینی.

۷ غدیر: مقاله ای از م. ث.

۱۰ غدیر در قرآن: مقاله ای از ص م. ح. شامل استدلال بر سه آیه از قرآن و در آخر فهرست مطالب.

نکات قابل توجه:

۱ در آخر کتاب می گوید:

موارد دیگری نیز بود که به علت کمی وقت، فرصت درج و اضافه آنها نبوده است.

۲ در تراثنا شماره ی ۲۸(عبدالجبار رفاعی) ص ۱۳۴ ش ۱۷۰۰ با اینکه همین چاپ را با خصوصیاتش آورده ولی تعداد صفحات را ۲۳ معرفی نموده که ظاهراً با عدد ۳۲ اشتباه شده است.

۳ این کتاب شماره ی چهارم از سلسله کتب به نام ذکریات معصومین (علیه السلام) است. ذکریات المعصومین (علیه السلام)، ج ۴= ذکری عیدالغدیر(عربی، چاپی)

## (ر)

۹۳ الرحیق المختوم (عربی، خطی) سید علی بن محمد (سلطان العما) نقوی (تاج العلما، هندی، نصیرآبادی، لکنهوئی) م ۱۳۱۲ ق.

الذریعه ج ۱۰ ص ۱۷۳ ش ۳۱۵ ۹۴ الردّ علی الحرقوصیه (عربی، خطی) محمد بن جریری طبری (ابوجعفر، عامی) م ۳۱۰ ق.

رجال النجاشی ص ۳۲۲ ش ۷۹ الفهرست (شیخ طوسی)

ص ۱۵۰ ش ۶۴۰ مناقب آل أبی طالب (ابن شهر آشوب) ج ۳ ص ۲۵ معالم العلماء ص ۱۰۶ ش ۷۱۵ ینابیع الموده ج ۱ ص ۱۱۳ البدایه و النهایه ج ۱۱ ۱۵۷ اقبال الاعمال ص ۴۵۳ الذریعه ج ۱۰ ص ۱۹۳ ش ۴۸۳ و ج ۱۶ ص ۲۵ ش ۹۵ الغدیر ج ۱ ص ۱۵۲ ش ۱ چنانچه سید در اقبال فرموده مؤلف در این کتاب هفتاد و پنج طریق برای حدیث غدیر و آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) در باب ولایت فرموده آورده است. در مناقب می گوید:

در این کتاب هفتاد و اندی طریق، برای حدیث غدیر جمع آوری شده و در کتاب البدایه و النهایه آمده که او کتابی از مؤلف دیده که در آن احادیث غدیر جمع آوری شده و در دو مجلد بزرگ است.

نکات قابل توجه:

۱ نامهای دیگر کتاب چنین است:

۱ کتاب الولایه در مناقب آل أبی طالب و معالم العلماء (ابن شهر آشوب) وینابیع الموده

۲. کتاب غدیر خم در الفهرست (شیخ طوسی) و الذریعه در موردی

۳ کتاب الولایه فی جمع طرق حدیث من کنت مولاه در الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۳۵ ش ۴ و معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت (علیه السلام) ج ۶ ۵۱۲ ش ۱۶۸۷۵ الفضائل در تذکره الحفظ (به مطلب چهارم از کتاب الرد علی الحر قوصیه مراجعه شود)

۵ و ۶ و ۷. و الولایه فی طرق حدیث الغدیر و کتاب الغدیر در الغدیر و کتاب الرد الحرقوصیه و اما همین نام (الرد علی الحرقوصیه) در بقیه ی موارد و آدرسها از قبیل اقبال و الذریعه

آمده است. البته در بعضی موارد اصلاً نامی برای کتاب بیان نشده است.

۲ مؤلف کتاب به تصریح سید بن طاووس در اقبال، طبری عامی است نه شیعی.

۳ شیخ طوسی و نجاشی در کتابهایشان سند خود تا مؤلف را نسبت به این کتاب آورده اند.

۴ در سیر أعلام النبلاء ج ۱۴ ص ۲۷۴ ش ۱۷۵ و معجم الادباء ج ۱۸ ص ۸۰ تصریح نموده اند که مؤلف کتابی به نام کتاب الفضائل یا فضائل علی بن ابی طالب دارد که در ابتدای آن از صحبت احادیث غدیر بحث نموده است. در همان جلد از معجم الادباء ص ۸۴ دارد: که یکی از شیوخ در بغداد غدیر خم را تکذیب نموده بود، که علی بن ابی طالب هنگامی که پیامبر به غدیر رسیده بود در یمن بوده است و قصیده ای ایراد کرد که این مفهوم در آن گفته شده بود. هنگامی که طبری این سخن را شنید طرق حدیث غدیر خم را بیان نمود و جمعیت بسیاری به خصوص از شیعیان جمع شدند تا کلمات او را بشنوند ... در همین باره تذکره الحفاظ ج ۲ ص ۷۱۳ می گوید:

وقتی طبری کلام ابن ابی داود در حدیث غدیر را شنید کتاب فضائل را تدوین نمود و در آن از تصحیح آن حدیث صحبت نمود. سپس می گوید:

مجلدی از طرق حدیث غدیر را دیدم و از زیادی طرق آن بسیار تعجب کردم. از این کلام و کلامی که از سیر أعلام النبلاء گذشت در حد احتمال می توان استفاده نمود که این کتاب (الردّ علی الحر قوصیه) یک جلد یا بیشتر از کتاب فضائل مؤلف است که اختصاص به این حدیث داده شده

بود.

۵ از آنچه در معجم الادباء نقل شد می توان احتمال داد که این کتاب نوشته ی شخصی از کلام طبری باشد.

۹۵ رساله الغدیر فی امامه الامیر (عربی، چاپی) سید علی حائری (لاهوری، رضوی، کشمیری). بمبئی (هند). رساله الغدیر فی امامه الامیر (نقوی) = موعظه ی غدیر (فارسی، چاپی)

۹۶ رساله غدیریه (فارسی، چاپی) سید جلال الدین بن محمد علی تهرانی. ۱۳۱۸ ق. فهرست الفبائی کتب خطی کتابخانه ی آستان قدس رضوی: ص ۴۱۸ نکات قابل توجه:

۱ تألیف این کتاب در سال ۱۳۳۵ ق انجام شده است.

۲ نسخه ی اصل این کتاب که با خط شکسته مؤلف است همراه با کتابخانه ی مؤلف به کتابخانه ی آستان قدس رضوی اهداء شده و در زمان حیات مولف به آن مکان انتقال یافته است. نسخه این کتاب در مجموعه ی شماره ۱۲۳۴۶ کتابخانه ی یاد شده است.

۳ نام کتاب در کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۹۰ ش ۸۵ رساله فی الغدیر آمده است.

۹۷ رساله ی غدیریه (فارسی، چاپی) سید محمد علی بن حسین شهرستانی (هبه الدین، حسینی، حائری) م ۱۳۸۶ ق. ترجمه: علیرضا خسروانی تهرانی (قاجار). شرکت سهامی مطبوعات اسلامی، تهران، سال ۱۳۶۷ ق، ۱۳۲۶ ش. رقعی، ۱۴ ص الذریعه ج ۱۶ ص ۲۸ ش ۱۰۸ این کتاب شامل چهار فصل است:

۱ حدیث غدیر.

۲ اجمالی از حدیث غدیر.

۳ تفصیل حدیث غدیر.

۴ تحقیق در مفاهیم و معانی حدیث غدیر،که در آخر این بخش ده شاهد برای تفسیر کلمه مولی می آورد.

نکات قابل توجه:

۱ این کتاب ترجمه ی کتاب الغدیریه است و در سال ۱۳۶۳ ق ترجمه شده است.

۲ چاپ این کتاب همراه با سه کتاب دیگر به صورت مجموعه ای در صد و ده صفحه انجام گرفته است. کتابهای این مجموعه

عبارتند از:

۱ کتاب امت و امامت (ترجمه: الامه و الامامه، از همین مؤلف و ترجمه ی همین مترجم)

۲ همین کتاب

۳ چکامه ی اعظمی (قصیده ایست از شاعری نامعلوم با ترجمه ی همین مترجم)

۴ مؤلفان مؤلف جلیل ادام الله ظله (که توسط مترجم جمع آوری شده است)، و نام الغدیریه برای کتاب آیه الله شهرستانی در همین کتاب در ضمن کتب ایشان آمده است.

۳ در الذریعه و نیز کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۱۸۴ ش ۷۴ تعداد صفحات کتاب را ۱۰۷ صفحه بیان نموده اند در حالی که این کتاب این کتاب چنانچه گفته شد ۱۴ صفحه بیش نیست. شاید ۱۰۷ صفحه اشاره به همان ۱۱۰ صفحه است که تعداد صفحات کل مجموعه است و اشتباهاً برای این کتاب بیان شده است.

۴ در الذریعه ظاهراً نامی از اصل کتاب یعنی:

الغدیریه نبرده است. برای توضیح بیشتر به الغدیریه در همین کتابنامه مراجعه شود. رساله ی غدیریه (قاری) = غدیریه (فارسی، چاپی) رساله فی أقسام المولی (مفید) = أقسام المولی فی اللسان (عربی، چاپی) رساله فی تحقیق لفظ المولی (مفید) = أقسام المولی فی اللسان (عربی، چاپی)

۹۸ رساله فی تفسیر حدیث الغدیر(عربی، چاپی) محمد بن موسی. فهرست نسخه های خطی کتابخانه ی مجلس شوری (تهران) ج ۷ ص ۳۰ ۲۷۰

۹۹ رسالهفی حدیث الغدیر (عربی، چاپی) ید علی نب خلف مشعشعی (سید علی خان، والی هویزه، هویزی) م ۱۰۸۸ ق. أمل الامل ج ۲ ص ۱۸۶ ریاض العلماء ج ۴ ص ۷۹ الذریعه ج ۵ ص ۱۷۵ ش ۷۶۳ این کتاب در رد شبهات سید شریف جرجانی در حدیث غدیر تألیف شده است.

نکات قابل توجه:

۱ در الذریعه از این کتاب با نام جواب اعتراضات السید

الشریف الجرجانی یاد شده و گفته این کتاب گزیده ای ازکتاب النور المبین فی اثبات النص علی أمیرالمؤمنین (علیه السلام) است که آن را به شیخ علی (صاحب الدر المنثور) هدیه نموده است. همچنین در تراثنا شماره ی ۲۱(عبدالجبار رفاعی) ص ۳۲۳ ش ۴۷۶ کتاب را از ریحانه الادب و الذریعه با نام جواب اعتراضات السید الشریف الجرجانی علی حدیث الغدیر آورده است.

۲ در ریاض العلماء در ضمن تألیفات مؤلف مجموعه ای را یاد آور می شود که آن را از مؤلفاتش انتخاب نموده و به اضافه ی مطالب جالب دیگر و به شیخ علی سبط شهید ثانی هدیه نموده و صاحب ریاض العلماء آن را دیده و هیچ اشاره به این که کتاب درباره ی غدیر است ننموده است. ولی از قرائن موجود احتمال می رود که این کتاب همان کتابی است که حاج آقا بزرگ معرفی نموده است.

۳ لقب مؤلف در تمام موارد مشعشعی و در أمل الامل شعشعی و نیز شعشبی است. ساله فی حدیث الغدیر (ذهبی) = طرق حدیث من کنت مولاه (عربی، خطی)

۱۰۰ رساله فی الغدیر (فارسی، خطی) مهدی بن نصیر استرآبادی (میرزا خان، وزیر، منش الممالک) م حدود ۱۱۶۰ ق. فهرست نسخه های خطی کتابخانه ی دانشگاه تهران ج ۹ ص ۱۲۴۶ مجموعه ی شماره ۲۴۷۷ میراث اسلامی ایران سال ۱۳۷۳ ش، ص ۳۰۳ این کتاب به سبک ادبی و بلاغت فارسی تألیف شده است.

نکات قابل توجه:

۱ کتاب در مجموعه ای از نسخ خطی کتابخانه ی دانشگاه تهران متعلق به قرن دوازدهم از ورقه ی ۲۶۸ ۲۸۹ و حدود ۴۲ فحه است که احتمالاً در عصر مؤلف نگاشته شده است و این نسخه از این کتاب عیناً در کتاب میراث اسلامی ایران

چاپ شده است.

۲ مؤلف کتاب وزیر مشهور نادر شاه، میرزا مهدی خان است.

۱۰۱ رساله فی الغدیر (عربی، خطی) فهرست کتب اسماعیلیه (پوناوالا) ص ۱۳۶ نکات قابل توجه:

۱ این کتاب در مجموعه ی اول از کتابخانه ی شیخ عبدالقبوم در بمبئی همراه با دو رساله ی دیگر است:

۱ رساله فی غدیر خم من مختصر المصنف از

۲ همین کتاب

۳ رساله ای او نعمان مصری (قاضی).

۲ احتمال می رود کتابهای آن مجموعه هر سه از قاضی نعمان مصری باشند که در نتیجه مؤلف این دو کتاب غدیرنیز معلوم می گردد.

۱۰۲ رساله فی الغدیر(عربی، خطی) محمد رضا بن نصر الله جعفری (شکوری). این کتاب درباره ی معنی کلمه مول ی و اینکه مولی فقط به معنی ولایت بر دیگران است بحث نموده و نیز اشاره ای به دیگر معانی این کلمه دارد. این کتاب مقاله ی مؤلف است که در مهرجان الامام علی (علیه السلام) در لندن سال ۱۴۱۰ ق ایراد نموده است.

۱۰۳ رساله فی الغدیر (فارسی، خطی) محمد باقر بن حسین علی فقیه ایمانی (اصفهانی) م ۱۳۷۰ ق. رساله فی الغدیر (نقوی) = موعظه ی غدیر(فارسی، خطی) رساله فی الغدیر (شهرستانی) = الغدیریه(عربی، خطی) رساله فی الغدیر (تهرانی) = رساله ی غدیریه(فارسی، خطی)

۱۰۴ رساله فی غدیر خم من مختصر المصنف (عربی، خطی) فهرست کتب اسماعیلیه (پوناوالا) ص ۱۳۶ به کتاب رساله فی الغدیر از مراجعه شود.

۱۰۵ رساله فی معنی المولی (عربی، چاپی) محمد بن محمد مفید (ابن المعلم، عکبری، بغدادی) م ۴۱۳ ق. تحقیق: محمد مهدی نجف. این کتاب مناظره ی شیخ مفید با متکلم معتزلی بهشمیه است که با سه اشکال بر دلالت لفظ مولی بر امامت واینکه این معنی حقیقت در آن لفظ نیست امامت را انکار نموده

بود. شیخ مفید با جواب دادن از اشکالات و ثابت نمودن اینکه آن معنی در آن لفظ حقیقت است، امامت را اثبات نموده است. مشخصات چاپی، توضیحات و غیره به جز بعضی موارد در کتاب اقسام المولی فی اللسان آمده است. ساله ی ولایت (احمد بن محمد) = حدیث الولایه (عربی، خطی) واه خبر غدیر خم علی حروف المعجم (داری)= حدیث الغدیر (آبی) (عربی، خطی)

۱۰۶ روز خوب خدا (فارسی، چاپی) اسدالله داستانی (بنیسی). انتشارات قیام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۶۹ ش. نیم جیبی، ۶۴ ص.

در این کتاب مطالبی درباره ی روز غدیر و وقایعی که در امتهای گذشته در این روز (هجدهم ذی الحجه) اتفاق افتاد ونیز دعا و اعمال مختصری از غدیر با عنوان هایی که همه با کمله ی امروز شروع می شوند آورده شده است.

عناوین کتاب چنین است:

مقدمه، امروز آتش ابراهیم (علیه السلام) را نمی سوزاند، امروز عصای موسی (علیه السلام) همه چیز رامی بلعد، امروز موسی (علیه السلام) وصی خود را بر می گزیند، امروز عیسی (علیه السلام) جانشین خود را معرفی می کند، امروز سلیمان جانشین خود را می شناساند، امروز روز عهد معهود و میثاق مشهور سعد مسعود است، امروز این ده عمل را خالصانه بجای آورید، امروز بر این پانزده کار همت گمارید، امروز به صحنه ی غدیر خم خوب بنگرید، و در آخر شعری طولانی از مؤلف در غدیر است.

۱۰۷ روز سرنوشت (فارسی، چاپی) مهدی رحیمی. بنیاد بعثت (واحد کودکان و نوجوانان) تهران، چاپ اول، سال ۱۴۰۷ ق، ۱۳۶۵ ش. رقعی، ۵۸ ص

در این کتاب در یازده قسمت ابتدا مقدمات قضیه ی غدیر در چند قسمت و سپس داستان آیه ی و أنذر عشیرتک الاقربین و بعد داستانهای

غـدیر، همچنین ترجمه ی خطبه ی آن و در آخر پیامدهای قضـیه ی غدیر از رحمتهای خدا و خوشـحالی مؤمنین و نیز ناراحتی منافقین به زبان کودکانه و شیوا بیان شده است.

۱۰۸ روز فرخنده ی عید غدیر خم (فارسـی، چاپی) انجمن اسـلامی دبیرسـتان مهر (تبریز). دبیرستان مهر، تبریز، سال ۱۳۸۹ ق، ۱۳۴۷ ش.

## (ز)

۱۰۹ زاد المسیر الی حق الغدیر، ۲ ج (عربی، چاپی) سید حسن اطهری. مشهد، سال ۱۳۸۷ ق.

۱۱۰ زیارت غدیر (از امام هادی (علیه السلام))(فارسی، چاپی) علی اکبر گلفشانی. چاپ اول. جیبی، ۷۱ ص.

## (س)

۱۱۱ سرود غدیر. ۲ ج (فارسی، خطی) سید احمد بن علی حسینی (اشکوری). این کتاب شامل قصاید و اشعار فارسی است که بعـد از چاپ حـدود دو جلـد چهارصد صـفحه ای و تقریباً شامل چهار صد قصـیده و شـعر فارسـی در غدیر از شـعرای قدیم و جدید خواهد بود.

در ابتدای هر قطعه ی شعری معرفی شاعر به صورت بسیار مختصر در پاورقی آمده است.

۱۱۲ سـلام بر غـدیر که پوششـی است در پهنای تاریخ (فارسـی، چاپی) سـید فضل الله صـلواتی (یزدی). چاپ اول: چاپخانه ی جوادی، یزد، سال ۱۳۹۶ ق، ۱۳۵۵ ش، ۱۹۷۷. چاپ دوم: همان چاپخانه، سال ۱۳۹۷ ق، ۱۳۵۶ ش.، ۶۵ ص.

۱۱۳ سـیری در الغدیر (فارسی، چاپی) محمد بن عبد الحسینی امینی. چاپ: مهر، قم، سال ۱۴۱۲ ق، ۱۳۷۰ ش. وزیری: ص این کتاب مختصـری از کتاب الغـدیر فی الکتاب والسـنه والادب از والـد مؤلف علامه ی امینی است که با قلمی شـیوا نوشـته شـده است. با توجه به اینکه کتاب الغـدیر شامل بحثهای سـندی و رجالی مفصـلی است، نویسـنده از یازده جلـد کتاب مزبور،مطالب مهم را تلخیص و اسـتخراج کرده و به صورت کتاب حاضـر درآورده است. به همین جهت کتاب حاضر شامل یازده بخش که تعداد مجلدات کتاب الغدیر است و یک ضمیمه در آخر است.

موضوعات مطرح شده چنین است:

مقـدمه: انگیزه ی نگارش الغدیر، بحث ولایت در الغدیر، مبنای تحقیق و تضـنیف علامه ی امینی. سـپس تلخیص کتاب شـروع شده و در هر بخش خلاصه ی

یک جلد از الغدیر است:

۱ داستان غدیر، بررسی سند حدیث غدیر، حدیث غدیر و آیاتی قرآنی، بررسی دلالت حدیث غدیر.

۲ شعر در دنیای اسلام و سپس شروع غدیریه های قرن اول و دوم شامل شش غدیریه و چند بحث در آنها.

۳ غدیریه های قرن سوم و چهارم، شامل دو غدیریه و مباحث مطرح شده در آنها.

۴ غدیریه های قرن چهارم تا ششم، شامل شش غدیریه ومباحث در ضمن آنها.

۵ غدیریه های قرن ششم و هفتم، شامل یک غدیریه و نیز ابحاث مفصل من جمله باب مفصل شاهکارهای عمر.

۷ غدیریه های قرن نهم، شامل یک غدیریه و شروع ابحاث مفصل کتاب الغدیر در مناقب ساختگی و نیز شمارش مثالب خلفا و بزرگان عامه که در این جلد فقط ابوبکر است.

۸ ادامه ی ابحاث مناقب دروغین وبیان مثالب که خلفا و عثمان گفته شده است.

۹ دنباله ی ابحاث عثمان.

۱۰ موارد عبدالله بن عمر و سپس معاویه.

۱۱ ادامه ی ابحاث معاویه در آخر سخنی درباره ی ترجمه های فارسی الغدیر. لازم به توضیح است مطالبی که در ضمن غدیریه ها بیان شده بسیار پر محتوی و مهمتر از خود غدیریه ها هستند. نکته ی قابل توجه:

برای کتابشناسی بهتر به کتاب الغدیر مراجعه شود.

۱۱۴ سیمای غدیر(فارسی، چاپی) فخر الدین حجازی (خراسانی، سبزواری). کتابخانه ی هاشمی، تهران، سال ۱۳۸۸ ق، ۱۳۴۷ ش.

جیبی، ۶۰ ص این کتاب در دو قسمت: قسمت اول شامل ده بخش در جوانب غدیر به طور خلاصه و گاهی تحلیل ها کوتاه، و قسمت دوم در پنج بخش در امامت و امام و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و غدیر است.

توضیح این قسمتها چنین است.

قسمت اول: مقدمه

۲ داستان غدیر

۳ سیمای غدیر

۴ معنی مولی

۵ حدیث غدیر

۶ حدیث چند از سنیان

۷ مدارک حدیث غدیر

۸ روایان غدیر

از صحابه

۹ راویان غدیر از مؤلفین

۱۰ روایان غدیر از علماء.

قسمت دوم با عنوان مقام ولایت:

۱ حقیقت امامت

۲ امتیاز امام

۳ امام کدام است

۴ علی (علیه السلام) امام راستین

۵ اکمال دین.

نکات قابل توجه:

۱ این کتاب چهارمین نشریه ی کتابخانه ی هاشمی (یوسف آباد، تهران) و به صورت هدیه است.

۲ مدارک این کتاب در اکثر موارد از کتابهای معاصرین است.

## (ش)

۱۱۵ شرح أسانید الغدیر(عربی، خطی) حسین بن عبدالله معتوقی (قطیفی، کویتی).

در این کتاب حدود ششصد سند تا بیش از صد و بیست صحابی برای حدیث و واقعه ی غدیر جمع آوری شده است و در واقع خلاصه ای است فهرست وار از کتاب مفصل مؤلف به نام تصحیح أسانید الغدیر. برای توضیح بیشتر به آن کتاب مراجعه شود.

حدث من کنت مولاه (خزاعی) = بیان من کنت مولاه (عربی، خطی)

۱۱۶ شرح الخطبه الغدیریه سید محمد تقی بن باقر نقوی (خراسانی، قاینی). کتاب شرح خطبه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در غدیر است.

۱۱۷ شرح و تفسیر خطبه ی پیامبر اکرم در غدیر خم (فارسی، چاپی) سید محمد تقی نقوی. مقدمه، ویرایش، تنظیم و پاورقی، مهدی جعفری. مؤسسه ی فرهنگی انتشاراتی منیر، مؤسسه ی تحقیقاتی فرهنگی جلیل، چاپ اول، سال ۱۴۱۵ ق، ۱۳۷۴ ش،

۱۹۹۵. وزیری، ۵۱۲ ص کتـاب شامل مقـدمه و سـپس شـرح خطبه در هفتاد و چهار قطعه و در هر قطعه همراه با توضـیحات و مطالب مربوط ودر پایان خاتمه ای شامل توضـیح پی آمـده های غـدیر و وقایع بعـد از آن است، بیان مطالب مهم کتاب از این قرار است:

پیشگفتار:

واقعه ی غدیر خم،

اسناد حدیث غدیر،

روات حدیث غدیر از صحابه و علما و دانشمندان.

توحید و مباحث مربوط به آن،

واقعه غدیر خم،

خصایص علی (علیه السلام) که شش خصیصه

است،

فضیلت علی (علیه السلام) بر دیگران،

درباره ی پیامبر (صلی الله علیه و آله)،

درباره ی قرآن،

حدیث ثقلین،

جنگهای امیرالمؤمنین (علیه السلام):

جنگ جمل در هفت بخش،

جنگ صفین در یازده بخش،

جنگ نهروان در سه بخش،

مناقب و امتیازات مخصوص به امیرالمؤمنین (علیه السلام)،

که نه امتیاز آورده.

حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که سد حدیث آمده است پیرامون امام و امامت،

خصایص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که بیست خصیصه است،

نماز و روزه،

امر به معروف و نهی از منکر،

پنجاه آیه در حق علی (علیه السلام).

خاتمه: حارث بن نعمان و نزول آیه ی سئل سائل بعذاب واقع اجمالی از وقایع پس از غدیر:

داستان عقبه در خانه ی ام سلمه،

صحیفه ی ملعونه،

رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) سقیفه ی بنی ساعده،

سکوت علی (علیه السلام) اعراض مردم از علی (علیه السلام)

۱۱۸ الشهاب المنیر فی تواتر حدیث الغدیر(عربی، چاپی) سید طالب بن علی خرسان (حسینی، نجفی). دار النشر، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۱ ق. جیبی، ۱۰۲ ص کتابی به نام غدیریات هادفه از جناب سید طالب بن یوسف خرسان هست.

## (ص)

۱۱۹ صحنه ای از غدیر خم (فارسی، چاپی) حسن رحیمی. تهران، سال ۱۳۹۰ ق. چاپ دیگر: تهران، سال ۱۳۹۱ ق، ۱۳۴۹ ش.

جیبی، ۱۶ ص این کتاب مصور است.

۱۲۰ صلاه الغدیر (عربی، خطی) محمد بن مسعود عیاشی (ابو نضر، سلمی، سمرقندی). رجال النجاشی ص ۳۵۲ ش ۹۴۴ نکته ی قابل توجه:

در کتاب معجم ما کتب عن الرسول و أهل البیت (علیه السلام) ج ۶ ص ۱۲۰ ش ۱۴۷۷۶ کلمه ی کتاب را به ابتدای نام کتاب اضافه نموده، که شاید برای عبارت نجاشی است. ولی این کلمه اضافه است چرا که نجاشی در اکثر بلک همه ی موارد کتابش در ابتدای هر

نامی این کلمه را آورده است.

۱۲۱ صهبای غدیر (اردو، چاپی) جمعی از شعرای هند. چاپ: چاپخانه ی اثنی عشری، دهلی (هند)، سال ۱۳۴۴ ق، ۱۹۲۶ م. وزیری، ۹۶ ص این کتاب شامل مقدمه و ترجمه ی خطبه ی غدیر به اردو و سپس بیست و یک قصیده از شعرای معروف هند در غدیر است، که یا غزل و یا به طور سلسله ای و یا شامل دو یا سه یا چهار بند و به اصطلاح اردو مطلع هستند.

## (ض)

۱۲۲ ضرب شمشیر بر منکر خطبه ی غدیر و منکر (فارسی، چاپی) ذبیح الله بن محمد علی محلاتی، م ۱۴۰۶. کتابفروشی اسلامیه، تهران، سال ۱۳۹۶ ق، ۱۳۵۴ ش. رقعی، ۱۳۴ ص این کتاب در ردّ شبهات مطرح شده در استدلال و معنی حدیث غدیر است. از ابتدا تا صفحه ی ۵۳ و از صفحه ی ۹۲ تا ۱۲۸ در این باره است. ولی از صفحه ۵۴ تا ۷۹ در احادیث وجوب خمس در موارد هفت گانه ی آن و جواب اشکالات گفته شده و از صفحه ی ۸۱ تا ۹۱ در توضیح مسئله ی شفاعت پیامبر و اهل بیت (علیه السلام) و اثبات آن است!

۱۲۳ ضیاء الغدیر(اردو، چاپی) وصی محمد فیض آبادی (ضیاء الواعظین، هندی). چاپ های متعدد در: دهلی (هند)، کراچی و لاهور (پاکستان).

## (ط)

۱۲۴ طراز الکلم فی ما روی فی غدیر خم (عربی، خطی) محمد بن علی دمشقی (ابن طولون، ابن خمارویه، حنفی) م ۹۵۳ ق.
۱۲۵ طرق حدیث الغدیر (عربی، خطی) حسن بن ابراهیم علوی (نصیبی). لسان المیزان ج ۲ ص ۲۴۰ ش ۲۳۹۲ ۱۲۶ طرق حدیث الغدیر (عربی، خطی) عبیدالله بن احمد (ابی زید) انباری (ابوطالب، ابن ابی زید) م ۳۵۶ ق. رجال النجاشی ص ۲۳۳ ش ۶۱۷. تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۶۳ ش ۶۷۱۶ الغدیر ج ۱ ص ۱۵۴ ش ۴ معجم رجال الحدیث ج ۱۰ ص ۹۰ ش ۶۶۶۶ نکته ی قابل توجه:

در الفهرست (شیخ طوسی) ص ۱۰۳ ش ۳۴۳ و الفهرست (ندیم) ص ۲۴۷ فقط نام کتاب الامامه و در معالم العلماء ص ۴۹۹ الامامه آمده است، ولی از آنجا که در رجال نجاشی در تألیفات مؤلف کتاب الامامه را جدای از این کتاب نامبرده

معلوم می گردد که این دو، کتابهای جداگانه هستند.

۱۲۷ طرق حدیث الغدیر (جزء فی ...)(عربی، خطی) علی بن عمر درا قطنی (ابوالحسن، بغدادی) م ۳۸۵ ق. کفایه الطالب ص ۶۰

الغدیر ج ۱ ص ۱۵۴ ش ۷ نکات قابل توجه:

۱ در مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب) ج ۳ ص ۲۵ نام مؤلف را به ظاهر جزو کسانی آورده که حدیث غدیر رادر کتابهای خود نقل نموده اند و اشاره ای هم به کتابش ننموده است.

۲ در تراثنا شماره ی ۲۱(عبدالجبار رفاعی) ص ۳۲۳ ش ۴۷۱ به نقل از علامه سید عبدالعزیز طباطبائی نام کتاب را جزء فی طرق حدیث الغدیر آورده است. ولی نام صحیح کتاب نامی است که استاد طباطبائی در تراثنا شماره ی ۱۶ ص ۸ ش ۳۰۴ و شماره ی ۲۱ ص ۱۹۰ ش ۱۲ و نیز در الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۵۶ ش ۱۲ بیان نموده که جزء فی را از اسم حساب ننموده، چرا که این نوع الفاظ قطعاً از اسم کتاب نیستند.

۱۲۸ طرق حدیث الغدیر (عربی، خطی) محمد بن علی شیبانی (کوفی) قرن ۴ ق. الغدیر ج ۱ ص ۱۰۴ ش ۱۷۵

۱۲۹ طرق حدیث الغدیر (عربی، خطی) محمود بن احمد خراسانی (ابی طاهر، ابن حمدان) م قرن ۵ ق. طرق حدیث من کنت مولاه (دهبی) ش ۴۴

۱۳۰ طرق حدیث من کنت مولاه (عربی، چاپی) محمد بن احمد ذهبی (شمس الدین) م ۷۴۸ تذکره الحفاظ ج ۳ ص ۱۰۴۳ سیر أعلام النبلاء ج ۱۷ ص ۱۶۹ ش ۱۰۰ و ج ۱(مقدمه) از بشار عواد معروف ص ۷۵ فهرست نسخه های خطی کتابخانه ی دانشگاه تهران ج ۳ ص ۵۲۳ مجموعه ی شماره ی ۱۰۸۰

در این کتاب حدود پنجاه

طریق یـا از خود ذهبی و یـا از دیگران به نقل ذهبی امثال طبری برای حـدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و در بعضـی قضـیه ی غدیر و در اکثر موارد هر دو آمده که پس از نقل هر کدام مؤلف تحلیل و بحث فنی رجالی کوتاهی نموده است.

نکات قابل توجه:

۱ این کتاب توسط استاد فقید علامه سید عبدالعزیز طباطبائی تحقیق و هم اکنون در راه چاپ و نشر است.

۲ نسـخه ی کتابخـانه ی مرکزی دانشـگاه تهران در ضـمن مجمـوعه ای از ورقـه ی ۲۱۱ ۲۲۴ است که جمعـاً ۱۲۵ ورق و ۲۵ صفحه است.

۳ علامه ی طباطبائی در تراثنا شماره ی ۴ ص ۷۰ ش ۱۵۴ و شماره ی ۲۸(عبدالجبار رفاعی) ص ۱۲۸ ش ۱۶۵۹ از این کتاب با نـام حـدیث من کنت مولاـه فعلی مولاـه و در تحقیق سیر أعلام النبلاء (بشار عواد معروف) با نام طرق حـدیث من کنت مولاه فعلی مولاه یاد شده است و نام رساله فی حدیث الغدیر نیز آمده است.

۱۳۱ طرق حـدیث مـن کنـت مولاـه فعلی مولاـه (عربی، خطی) عبـدالرحیم بـن حسـین عراقی (زین الـدین، ابوالفضـل، کردی، رازیانی، مهرانی، شافعی، مصری) م ۸۰۶ ق. ذیل تذکره الحفاظ (ابن فهد) ص ۲۳۱

نکته قابل توجه:

در کتـاب النجوم الزاهره ج ۱۳ ص ۳۵ می گویـد که مصـنفات مؤلف را در کتاب المنهل الصافی گفته است و به احتمال قوی این هم در آنهـا بـوده است. طرق حـدیث من کنت مولاـه فعلی مولاـه نیشـابوری) = طرق من کنت مولاـه (عربی، خطی) طرق حـدیث من کنت مولاه فعلی مولاه ذهبی = طرق حـدیث من کنت مولاه (عربی، خطی) طرق حـدیث الولایه (غریفی) = الولایه الکبری (عربی، خطی) طرق حدیث الولایه لامیرالمؤمنین (علیه

السلام) (غریفی) = الولایه الکبری (عربی، خطی)

۱۳۲ طرق خبر الولایه (عربی، خطی) علی بن عبدالرحمن قناتی (ابوالحسن، کاتب، بغدادی) م ۴۱۳ ق. رجال النجاشی ص ۲۷۰ ش ۷۰۶ تنقیع المقال ج ۲ ص ۲۹۵ الذریعه ج ۱۵ ص ۱۶۳ ش ۱۰۵۹ الغدیر ج ۱ ص ۱۵۵ ش ۹ معجم رجال الحدیث ج ۱۲ ص ۷۰ ش ۸۲۳۶

۱۳۳ طرق من کنت مولاه (عربی، خطی) محمد بن عبدالله نیشابوری (حاکم، صاحب المستدرک علی الصحیحین، ابن البیع) م ۴۰۵ ق. معرفه علوم الحدیث (از مؤلف) ص ۳۱۲ و در چاپ دیگر ص ۲۵۲ از عبارت مؤلف در کتاب (معرفه علوم الحدیث) مورد بالا- این اسامی نیز استفاده می شود، طرق من کنت مولاه فعلی مولاه که دو کلمه ی اضافه شده از نسخه ی دیگر آن کتاب معرفه علوم الحدیث) است و نیز نام من کنت مولاه چراکه در ظاهر عبارت فقط همین را آورده و کلمه ی طرق را چند جمله قبل بیان نموده و بقیه حالت عطف به آن را دارند. همچنین نام طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه در کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۱۱۷ ش ۳۳ آمده است و اما این نام (طرق من کنت مولاه) از همه صحیح تر به نظر می رسد زیرا چنانچه گفته شد من کنت مولاه که درکتاب معرفه علوم الحدیث آمده به ظاهر عطف به کلمه طرق است که در جملات قبل آمده و در متن اصلی کتاب هم اضافه ی فعلی مولاه نیامده است. طرق من کنت مولاه فعلی مولاه (نیشابوری) = طرق من کنت مولاه (عربی، خطی)

**(ظ)**

۱۳۴ ظهور ولایت در غدیر (فارسی، چاپی) سید محمد تقی مقدم. چاپ: چاپخانه ی

خراسان، مشهد، چاپ دوم، سال ۱۳۴۳ ش، ۱۳۸۳. جیبی، ۵۰ ص

در این کتاب ابتدا اعیاد چهارگانه ی مسلمین را مطرح و فضیلت غدیر بر آنها را ثابت نموده و سپس حرکت از مدینه و اعمال حج و بازگشت تا غدیر و نیز خطبه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در پنجاه و پنج بخش که تعداد تکرار جمله ی معاشر الناس (ای گروه مردم) در خطبه است آورده و با رمز خ ۱ خ ۲ ... الی آخر که ظاهراً مخفف از کلمه ی خطاب است به فارسی ترجمه نموده و در آخر بقیه ی واقعه ی غدیر به خصوص جریانات منافقین را آورده است. عناوین بخشهای کتاب چنین است:

مؤمنین چهار عید دارند،

عید سوم روز جمعه است،

روز جمعه از عید قربان و فطر بالاتر است،

شرف جمعه از این حدیث ظاهر می شود،

ظهور و بر پا شدن قیامت در روز جمعه است،

شبهای جمعه را به غفلت نگذرانید،

بزرگترین عید مؤمنین غدیر است،

عظمت و شرافت روز غدیر از اینجا معلوم می شود،

شرافت عید غدیر از اینها بیشتر است.

هر چه می توانید عید غدیر را عظمت دهید،

جریان غدیر و نزول جبرئیل در مدینه،

دعوت پیغمبر مردم را برای حج،

آمدن جبرئیل بار دیگر برای امر ولایت،

اکمال دین،

اتمام نعمت،

رضای خالق اینست،

فاش شدن اسرار پیغمبر (صلی الله علیه و آله) توسط عایشه،

تصمیم منافقین بر قتل پیغمبر (صلی الله علیه و آله)،

نزول جبرئیل با آیه ی عصمت بار پنجم بود،

تشکیل منبر بلند در غدیر. از این پس عناوین خطبه ی غدیر چنین است:

۱ آیاتی که در شأن علی (علیه السلام) نازل شده

۲ اطاعت علی (علیه السلام) بر سیاه و سفید لازم است

۳ تمام حلال و حرام را علی (علیه السلام) می داند

۴ علی (علیه

السلام) امام مبین است

۵ سبقت اسلام و ثبات علی (علیه السلام)

۶ خداوند علی (علیه السلام) را تفضیل داده است

۷ علی (علیه السلام) از جانب خدا امام است

۸ شک کننده کافر است

۹ فضیلت الهی

۱۰ دشمنان علی (علیه السلام) ملعونند

۱۱ علی (علیه السلام) جنب الله است

۱۲ آقای مردم بعد از خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) است

۱۳ قرآن و عترت با یکدیگرند

۱۴ این خطاب اخبار غیبیه دارد

۱۵ اعمال منافقین در مقابل علی (علیه السلام) بر باد است

۱۶ تمام موارد الذین آمنوا در شأن علی (علیه السلام) است

۱۷ بهترین نبی و وصی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و ولی شماست

۱۸ ذریه ی من از صلب علی (علیه السلام) است

۱۹ سرشت دشمنان علی (علیه السلام)

۲۰ رسالت خود را رساندم

۲۱ جز مسلمان نمیرید

۲۲ به خدا و رسول و نوری که با او فرود آمده ایمان آورید

۲۳ خلقت ائمه (علیه السلام) نور است

۲۴ خبر از ارتداد مردم می دهد

۲۵ مسلمان شدنتان را منت مگذارید

۲۶ بعد از من پیشوایانی به آتش دعوت می کنند

۲۷ من و خدا از پیشوایان باطل بیزاریم

۲۸ صحیفه ی باطله

۲۹ بر هر مسلمانی لازم است این خطبه را به مردم برساند

۳۰ خداوند شما را آزمایش می کند

۳۱ این خطاب نیز اخبار غیبیه دارد

۳۲ هلاک پیشینیان

۳۳ امر و نهی علی (علیه السلام) امر و نهی خداست

۳۴ صراط مستقیم علی (علیه السلام) است

۳۵ دوست مادر بهشت و دشمن ما در جهنم

۳۶ من منذرم و علی هادی است

۳۷ صفات حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

۳۸ بیعت گرفتن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از مردم

۳۹ حج و عمره

۴۰ کعبه

۴۱ عرفات و منی

۴۲ حج و هزینه ی آن

۴۳ حج

کامل

۴۴ نماز و زکات

۴۵ حلال و حرام ابدی است

۴۶ آن معرف ائمه (علیه السلام) است

۴۷ تقوی و قیامت

۴۸ از زبان و دل مردم بیعت گرفت

۴۹ دست علی (علیه السلام) دست خدا است

۵۰ کثرت فضایل علی (علیه السلام)

۵۱ بیعت و تسلیم

۵۲ فضایل علی (علیه السلام) نامحدود است

۵۳ اطاعت خدا و رسول و ائمه (علیه السلام) رستگاری است

۵۴ سبقت برای بیعت

۵۵ خطاب آخر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مردم. بعد از اتمام خطبه، بقیه ی واقعه ی غدیر با این عناوین آمده است:

بیعت مردم با علی (علیه السلام) بازبان، کمال دین، رضای حق، امام حجت این است، جبرئیل و عمر اتمام حجت نموده، اشعار حسان بن ثابت در غدیر، این حسود بعد از غدیر به کیفر خود رسید، می خواستند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را هلاک کنند، تصمیم منافقین بر غصب خلافت، خشم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر عایشه، اینجا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از جنگ بصره خبر داد، جریان نوشته ی صحیفه ی باطله در نکث عهد علی (علیه السلام)،دستگاه وحی جریان صحیفه را خبر داد، رسوائی اهل صحیفه در دنیا.

نکات قابل توجه:

۱ این کتاب به مناسبت یکهزار و سیصد و هفتاد و چهارمین سالروز غدیر چاپ شده است.

۲ مطالب این کتاب همه از کتاب ناسخ التواریخ نقل شده و در هر قسمت شماره صفحه ی آن کتاب نیز آورده شده است.

۱۳۵ عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱ ۱۰ فارسی، چاپی) سید حامد حسین بن محمد قلی کنتوری (نیشابوری، لکنهوئی) م ۱۳۰۶ ق. تحقیق: غلامرضا مولانا (بروجردی). چاپ اول: لکنهو (هند)، سال ۱۲۹۳ ق، ۱۸۷۶ م. رحلی، ج ۱ ۱۲۵۱

ص، ج ۲ ۱۰۰۸ ص چاپ دوم: فقط قسم اول، تهران، سال ۱۳۶۹ ق، ۱۳۲۸ ش. رحلی، ۶۰۰ ص چاپ سوم: ناشر: محقق، قم، چاپ سیدالشهداء (علیه السلام)، قم، سال ۱۴۰۴ ۱۴۱۱ ق، ۱۳۶۲ ۱۳۶۹ ش. وزیری، ج ۱ ۸۲+ ۳۴۶ ص، ج ۲ ۴۲۸ ص، ج ۳ ۴۲۱ ص، ج ۴ ۴۳۴ ص، ج ۵ ۴۲۹ ص، ج ۶ ۴۰۰ ص، ج ۷۴۴۴ ص، ج ۸ ۴۴۰ ص، ج ۹ ۴۴۷ ص، ج ۱۰ ۶۱۶ ص

الفوائد الرضویه ص ۲۲۲ الذریعه ج ۱۵ ص ۲۱۴ ش ۱۴۱۵ و ج ۶ ص ۳۷۸.

أعیان الشیعه ج ۷ ص ۴۲۵ این کتاب از کتب بی نظیر در زمینه ی غدیر است که در آن از آنچه می توان در مورد سند و متن حدیث و واقعه ی غدیر و استدلال به آن و جواب از شبهات صحبت نمود بحث و بررسی و تحقیق شده و در واقع جواب از گفته های صاحب کتاب تحفه ی اثنی عشریه در کتابش است و به این عنوان تألیف شده است. قسمت مربوط به حدیث غدیر از کتاب عبقات الانوار در ده جلد تحقیق شده است ظ جلد اول تا هفتم درباره ی سند حدیث و سه جلد بقیه درباره ی دلالت حدیث است و در تقسیم بندی کل کتاب باید گفت:

این کتاب شامل دو قسمت است:

۱ بحث در سند حدیث غدیر از صحابه و تابعین و تابعین تابعین و تا عصر مؤلف، از شیعه و عامه، که به حسب زمان آنها همراه با توثیق درباره ی هر کدام و هر مصدر و ابحاث بسیار مفصل تنظیم شده است.

۲ متن حدیث غدیر و دلالت آن بر ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

و جواب از شبهات دشمنان در این باره و همچنین دیگر جوانب حدیث غدیر در ابحاثی بس عمیق و مفصل.

چون این کتاب به طرز عملی نگاشته شده و توضیح دادن مفصل هر جلد باعث طولانی شدن کتاب حاضر، و نیز برای رعایت تمام خوانندگان کتاب، خلاصه ای از کتابشناسی هر جلد به طوری که نسبتاً گویا باشد آورده می شود:

سند حدیث غدیر:

۱- ابتدا مقدمه ای در هشتاد صفحه توسط محقق نوشته شده که شامل توضیحی در علم کلام و متکلمین شیعه و سپس جوانب، زندگانی صاحب عبقات و پدر و برادر اوست. سپس کتاب شروع شده که کلام صاحب تحفه ی اثنا عشریه است که گفته:

احادیث ولایت منحصر در دوازده حدیث است را مطرح نموده و در رد این گفته ی مؤلف، موارد بسیاری از علمای عامه که حدیث غدیر را نقل کرده اند ذکر نموده و به شرح حال و وثاقت آنان پرداخته است.

۲ -در جواب اینکه حدیث غدیر در بعضی کتب مهم عامه مثل صحیحین وجود ندارد! مؤلف از چند جهت به جواب این مطلب پرداخته که خلاصه اش چنین است:

۱ نبودن در صحیحین و عدم نقل آنها دلیل بر عدم صحت نیست.

۲ قاعده ی تقدم مثبت بر نافی در اینجا حاکم است.

۱۳اگر حدیث غدیر در صحیحین هم بود قبول نمی کردند.

۴ خود عامه در مواردی منقولات صحیحین را رد کرده اند

۵ خود عامه قائل به تناقض احادیث صحیحین در موارد هستند.

۳. در این جلد مطالب مفصلی درباره ی این سه نفر وبرخورد علمای عامه به منقولات آنان ذکر شده و نتیجه گیری شده که عدم نقل اینان اهمیتی در استحکام حدیث غدیر ندارد در ضمن مطالبی در مدح سید رضی ذکر

شده است.

۴ -ابتدا درباره ی عظمت سید مرتضی در لسان عامه و سپس به رد سخن صاحب تحفه ی اثنا عشریه که سید مرتضی را به تحقیر یاد کرده پرداخته است. در مقابل عده ای از عامه را نام برده که خلفای عباسی را تعریف کرده و به عظمت یاد کرده اند که از جمله ی آنها جاحظ است، سپس به تحقیر جاحظ و ناصبیت او پرداخته است. ۵- دامه ی سخن درباره ی جاحظ و عدم اعتبار او نزد علمای عامه با استناد به کتب آنان است. سپس درباره ی نسبت قدح حدیث غدیر به ابن ابی داود پرداخته و آن را رد کرده است و در عین حال به گفته های عامه درباره ی او پرداخته که او را ضعیف دانسته اند.

بعد از آن درباره ی نسبت قدح حدیث غدیر به ابو حاتم رازی پرداخته و تضعیفات او را از علمای عامه نقل کرده است. سپس به قدح فخر رازی درباره ی غدیر پرداخته و در ضمن قدح ابوهریره و به همین مناسبت قدح سفیان ثوری به میان آمده است.

۶- درباره ی اشکالات قوشچی، ابی داود، حلبی، قاری حنفی، عبدالحق دهلوی، ابراهیم حربی و ابن حزم سخن گفته و جواب داده است. سپس مطالبی درباره ی کفر و ضلالت و الحاد و نفاق منکر حدیث غدیر آورده و بعد از آن به ذکر راویان حدیث غدیر از قرن دوم تا سیزدهم پرداخته و در این جلد نود نفر از علمای عامه را ذکر کرده که حدیث غدیر را نقل کرده اند و به شرح حال هر یک پرداخته است.

۷- ادامه ی راویان حدیث غدیر که در این جلد هفتاد و سه نفر دیگر از علمای عامه را ذکر کرده و

مجموعاً صد و شصت و سه نفر است. با پایان این جلد، بحث در سند حدیث غدیر تمام می شود. دلالت حدیث غدیر:

۸- از آغاز این جلد بحث در دلالت حدیث غدیر شروع می شود.

پس از مطرح کردن سخن دهلوی در انکار معنی أولی برای مولی، به ذکر جمعی از علما که این معنی را قبول دارند پرداخته و شرح حال هر یک را ذیلاً آورده که دراین زمینه نام چهل و پنج نفر را برده است. در خاتمه به معانی کلمه ی مولی در کتب اهل سنت پرداخته است. در این زمینه ابتدا حدیث غدیر را به الفاظ مختلفی که در کتب عامه آمده ذکر نموده و سپس به جواب از فخر رازی در معنای کلمه ی مولی پرداخته و از کتب عامه شواهد بسیاری ذکر کرده است.

۹- در ابتدای این جلد به رد شبهات فخر رازی از جهات ادبی پرداخته و سپس به وجوه دلالت غدیر بر خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرداخته است. بعد از آن درباره ی شأن نزول دو آیه ی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ... و الیوم اکملت لکم دینکم ... در روایات و تفاسیر عامه پرداخته است. سپس چند مطلب در حاشیه ی غدیر از جمله روزه ی روز غدیر و شعر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حسان و قیس بن سعد درباره ی غدیر، و آیه ی سأل سائل را مطرح کرده است.

۱۰- ادامه ی بحث پیرامون شأن نزول آیه ی سأل سائل و سپس حدیث مناشده و استشهاد امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حدیث غدیر به روایات عامه است. بعد از آن ادله ی دیگری درباره ی دلالت حدیث غدیر مطرح شده و گفته هایی از عامه در معنای

مولی ذکر شده است. حدیث تهنیت و عمامه ی سحاب نیز مورد بحث قرار گرفته است. در نهایت یک جمع بندی و جواب از شبهات دهلوی به نحو مبسوط مطرح شده است. در اینجا کتابشناسی مجلدات غدیر از کتاب عبقات تمام می شود.

نکات قابل توجه:

۱- کتاب عبقاب الانوار از تألیفات مهم و کم نظیر شیعه است، که در آن از حدیث ثقلین و حدیث منزلت و حدیث أنا مدینه العلم و حدیث تشبیه و حدیث سفینه و حدیث نور و نیز حدیث غدیر بحث شده و کلاً بیش از بیست جلد قطور را در بر می گیرد که فقط در سند و دلالت این احادیث بحث شده است!!

تألیف تمام این قسمتها تقریباً به همان سبکی است که در کتابشناسی بخش حدیث غدیر گفته شد.

۲- چاپ اول کتاب قسمت غدیر (که در دو جلد بزرگ چاپ شده) در کتابهای الفوائد الرضویه و الذریعه و أعیان الشیعه (آدرسهای یاد شده) نیز آمده است.

توضیحاتی که نسبت به چاپ های اول و دوم کتاب که بدون تحقیق هستند به دست آمده از این قرار است:

چاپ اول: جلد اول: شامل قسم اول که بحث سند حدیث غدیر است. جلد دوم: شامل قسم دوم و سوم که متن حدیث مورد بحث واقع شده و از دلیل اول تا پنجم در قسم دوم (۶۰۹ ص)،و از دلیل ششم تا سی ام و نیز از دلیل سی ام تا آخر کتاب در قسم سوم (۳۹۹) است. چاپ دوم: فقط قسم اول است که در ۶۰۰ ص چاپ شده است.

۳- این کتاب (بخش حدیث غدیر از عبقات) یکبار به فارسی خلاصه و نیز یک مرتبه بدون کم و زیاد به

عربی ترجمه شده و نیز یکبار پس از تلخیص ترجمه شده است. که از این قرار است:

۱- فیض القدیر فیما یتعلق بحدیث الغدیر از شیخ عباس قمی.

۲- تعریب عبقات الانوار از سید هاشم عاملی.

۳ نفحات الازهار فی خلاصه عبقات الانوار، ج ۶ ۹ تلخیص و ترجمه: سید علی میلانی. - کل کتاب عبقات بارها توسط محققین به عربی بازگردانده شده که به عنوان نمونه می توان کتاب یاد شده (نفحات الازهار) و کتاب الثمرات فی تعریب العبقات از سید محسن نواب که کتاب دیگری هم در غدیر به نام غدیر سی کربلا تک دارد را نام برد. ولی از ترجمه ی عربی دوم (الثمرات) مدرکی به دست نیامد که بخش حدیث غدیر هم

در این کتاب به عربی ترجمه شده باشد و لذا در این کتابنامه نیز آورده نشده.

۴ در آخر هر جلد فهارس فنی تدوین شده است که از این قرار هستند:

فهرست موضوعات، فهرست أعلام،فهرست کسانی که شرح حال برای آنها گفته شده است (أعلام مترجمین)، فهرست اماکن، فهرست کتب، فهرست مصادر.

البته در بعضی از جلد بعضی از این فهارس نیامده است.

۱۳۶ عبیر من یوم الغدیر (عربی، چاپی) عباس بصری. منتدی جبل عامل الاسلامی (قسم الطباعه و النشر)، قم، سال ۱۴۱۴ ق، ۱۳۷۲ ش. جیبی: ۶۴ ص این کتاب داستان غدیر را به صورت پرسش و پاسخ مطرح کرده است. به این صورت که جوانی به نام احمد با دوستش علی نزد عمویش حاج طاهر می روند و از این درباره ی غدیر سؤالاتی می نمایند و او جوابهای کامل در هر مورد می دهد.

اجمالی از مطالب مطرح شده از این قرار است:

معنای غدیر خم و زمان آن، حدیث غدیر نزد

مسلمین، اشعار حسان بن ثابت، نه دلیل برای ولایت امیرالمؤمنینی (علیه السلام) سخن عمر در غدیر، احتجاج امیرالمؤمنین (علیه السلام) به این حدیث، آیات نازل و احادیث در غدیر: شامل ده حدیث،نادیده گرفتن غدیر بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) معنی کلمه ی مولی، تحلیلی از علل مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دوازده شعر فصیح و نه شعر محلی عربی درباره ی غدیر. العدد الخاص بالغدیر من مجله تراثنا (جمعی از محققین) = تراثنا، ش ۲۱(العدد الخاص بالغدیر) (عربی، چاپی)

۱۳۷ عدّه البصیر فی حجج یوم الغدیر(عربی، چاپی) محمد بن علی کراجکی (ابوالفتح، قاضی) م ۴۴۹ ق. کتابی جامع در اثبات امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز غدیر است.

نکات قابل توجه:

۱- استاد سید عبدالعزیز طباطبائی در کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۹۵ گفته نام این کتاب در فهرست کتب مؤلف، تدوین بعضی از معاصرین یا شاگردان اوست که در زمان خودش نوشته شده و نسخه ای از آن (فهرست کتب) در ضمن مجموعه ای در کتابخانه ی دانشگاه تهران موجود است که استاد فقید (طباطبائی) آن را استنساخ نموده و آماده چاپ است.

در همان کتاب آمده:

این کتاب در دویست ورقه (چهار صد صفحه) است. همچنین کتابشناسی که گفته شد از همان جا استفاده شده است.

۲- مؤلف کتاب دیگری با نام دلیل النص بخبر الغدیر علی امامه أمیرالمؤمنین (علیه السلام) در غدیر دارد.

۳- مؤلف این کتاب را در طرابلس برای الوالکتائب عمار نوشته است. لعذاب الواقع (جایسی) = الحجر الدامغ المشتهر العذاب الواقع (اردو، چاپی) لوم و معارف اسلام: امام شناسی، ج ۷ و ۹(تهرانی) = امام شناسی، ج ۷ و ۹(فارسی،

چاپی)

۱۳۸ علی ضفاف الغدیر (عربی، خطی) سید عبدالعزیز بن جواد طباطبائی (یزدی) م ۱۴۱۶ ق. این کتاب شامل راویان حدیث غدیر به ترتیب سال وفات آنها است.

در این کتاب راویانی شمارش شده که در جلد اول کتاب الغدیر علامه امینی نیامده است.

نکته قابل توجه:

این کتاب همراه با سایر تألیفات مؤلف در راه تنظیم و نشر است.

۱۳۹ علی ضفاف الغدیر (عربی، چاپی) عبدالله محمدی، محمد بهره مند (خراسانی)، محمد محدث (خراسانی). اشراف: سید فاضل میلانی (حسینی). چاپ اول: بیروت. چاپ دوم: دار المرتضی للنشر (افست از چاپ بیروت، مشهد، سال ۱۴۰۳ ق. وزیری: ۳۳۸ ص. چاپ سوم: دارالکتاب العربی، بیروت، سال ۱۴۰۵ ق، ۱۹۸۵ م. چاپ چهارم: مؤسسه النشر الاسلامی (جامعه ی مدرسین)، قم، سال ۱۴۱۰ ق. وزیری، ۶۲۳ ص این کتاب شامل فهارس مختلفی برای کتاب الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب علامه ی امینی است که بسیار فنی و دقیق تدوین شده است. در طی چاپ های مختلف تغییراتی زیر نظر مؤلفین در این کتاب صورت گرفته که توضیح آنها چنین است:

چاپ اول و دوم: شامل: فهرست موضوعی، که موضوعاتی را طبق حروف الفبا از کتاب الغدیر استخراج فهرست نموده اند و بسیار قابل استفاده است، فهرست اعلام.

چاپ سوم: در یک جلد، شامل: فهرست موضوعی، فهرست آیات، فهرست احادیث، فهرست اشعار، فهرست اماکن، فهرست وقایع و ایام، فهرست قبایل، فهرست امثال و اما فهرست أعلام را با نام أعلام الغدیر جداگانه چاپ نموده اند برای توضیح به این نام در همین کتابنامه مراجعه شود.

۱۴۰ علی ضفاف الغدیر (عربی، چاپی) عبدالامیر قبلان. دارالزهراء بیروت.

۱۴۱ علی ضفاف الغدیر(عربی، چاپی) محمود سید منصور. چاپ: مطبعه السلفیه، قاهره، ۱۳۵۵ ق، ۱۹۳۶

م. ۴۹. لعنایه الامیر فی ترجمه ی الغدیر، ج ۱(واحدی) = ترجمه ی الغدیر، ج ۱ فارسی، چاپی)لعنایه بالغدیر فی الاسلام (مروج) = فی رحاب الغدیر (عربی، چاپی)

۱۴۲ عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الایات و الاخبار و الاقوال (عربی، چاپی) عبدالله بن نورالله بحرانی (اصفهانی). استدراک: سید محمد باقر موحد (ابطحی، اصفهانی). تحقیق: مؤسسه الامام المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) (قم). همان مؤسسه، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۳ ق. وزیری، ۶۳۲ ص کتاب بخش حدیث غدیر از مجلدات امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) از دوره ی مفصل کتاب عوالم العلوم است، که تمام آن در حدود کتاب بحارالانوار مجلسی است و پس از مستدرکات و تحقیقات و فهارس مجلد مستقلی شده است. کتاب در سه باب است:

باب اول شامل هفت بخش و باب دوم شامل نه بخش و باب سوم شانزده بخش، یک تکمیل شامل پنج فصل و خاتمه شامل دو مطلب و بخشی شامل هفت مسلک و تذییل و تکمیل شامل چهار مسئله و در آخر سه فصل است. توضیح این موارد چنین است:

باب اول: احادیث در مورد غدیر که در هفت قسمت است:

۱ فضایل روز غدیر، تفسیر آیات، توضیح اخبار مربوط

۲ مکان غدیر.

۳ خطبه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در منی.

۴ خطبه ی آن حضرت در غدیر.

۵ تاجگذاری امیرالمؤمنین (علیه السلام).

۶ تبریک عمر به امیرالمؤمنین (علیه السلام)، به اقرار تمام صحابه.

۷ مقام غدیر در نزد اهل بیت (علیه السلام). باب دوم: مناشدات به حدیث غدیر: شامل نه منا شده، که شش مورد از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سه مورد دیگر از افراد دیگر است. باب سوم: احتجاجات به حدیث غدیر، که

شامل شانزده احتجاج از حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) ونیز احتجاج هایی از افراد مختلف و متفاوت، مثل عبدالله بن جعفر واصبغ بن نباته و ابوذر، همچنین ابلیس و مأمون و ... است. کمیل: شامل جوانب غدیر که اکثراً سندی و در پنج فصل است:

۱ روایات مرسل موثق به الفاظ متفاوت برای حدیث غدیر.

۲ راویان حدیث غدیر.

۳ بعضی از وقایعی که در روز غدیر بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) گذشت، از تعظیم و تجلیل و نیز احتجاج مؤلفین.

۴ حدیث غدیر در مصنفات بزرگان از متواترات است.

۵ طرق حدیث غدیر از حد تواتر بیشتر است.

خاتمه: استدلال به حدیث غدیر، که دو مطلب است:

۱ اثبات حدیث.

۲ اثبات دلالت حدیث بر امامت و خلافت.

...: شامل هفت مسلک است:

۱ معنای حقیقی کلمه مولی أولی است.

۲ آنچه محتمل است در معنی و اقسام لفظ مولی که در سه قسم است:

۱ معنی معتق و حلیف

۲ به دو قسمت تقسیم می شود

۳ با دلیل معلوم می گردد که مراد این نبوده است.

---

۳ آنچه صدوق بیان فرموده که مراد از مولی اولی است و قرینه نیز بر این است.

۴ احادیثی که دلالت دارد که مراد از مولی امامت کبری است.

۵ احادیث دال بر اراده ی امام از مولی.

۶ مراد از مولی هر آنچه هست، امامت کبری از آن استفاده می شود.

۷ فهم حضار در اینکه مراد از مولی امامت بوده کافی است.

ذیل و تکمیل: که در آن چهار سؤال و جواب است.

۱ حجت و دلیل بر صحت حدیث در نصب امیرالمؤمنین (علیه السلام) چیست

۲ حجت و دلیل بر اینکه لفظ مولی به معنی اولی است چیست

۳ حجت و دلیل بر خصوص اولی بعد از

ثبوت احتمالات دیگر چیست

۴ حجت و دلیل بر اینکه اولی به معنی امام است چیست اصول: شامل سه فصل:

۱ آنچه ابن الاعرابی و ثعلبی در معنی من کنت مولاه فعلی مولاه گفته اند.

۲ کلمات أعلام در مؤلفاتشان درباره ی مفاد حدیث غدیر.

۳ نخبه ای از اشعار شعرای غدیر. در آخر سی و پنج فهرست برای کتاب تدوین شده که شامل فهرست آیات و اسامی بعضی کتب و روایات و چند فهرست أعلام و نیز چند فهرست، امثال مناشدات و احتجاجات، همچنین امکنه و ایام و وقایع و قبایل و مطالب کتاب است.

در این کتاب پس از هر بخش استدراکاتی از علامه سید محمد باقر موحد (ابطحی) است، که به عنوان تکمیل آن باب آورده شده، همراه با آدرسهای بسیاری که پاورقی داده شده می توان گفت تقریباً یک سوم بلکه نیمی از کتاب را به طور ممزوج شامل است و این مجلد از کتاب عوالم به اضافه تحقیقات و زحمات این علامه و مؤسسه ی یادشده است که به صورت موسوعه ای درباره حدیث غدیر در آمده است.

نکته قابل توجه:

در کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۲۲۰ ش ۱۴۴ از این کتاب با نام موسوعه عن حدیث الغدیر یاد نموده و توضیحی داده است، ولی نام و بقیه ی جوانب صحیح، آن است که در این کتابنامه درج شده است.

۱۴۳ عید غدیر(اردو، خطی) سید علی بن محمد رضا جعفری (هندی، شمس پوری) م ۱۳۸۵ م. ۱۴۴ عید غدیر(اردو، چاپی) محمد لطیف بن محمد عقیل انصاری (سهانپوری) م ۱۳۹۹ ق. چاپ: لاهور(پاکستان)، سال ۱۳۷۴ ق. کتاب در تفسیر آیه ی ایا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک ... و اثبات نزول آن در غدیر

است.

۱۴۵ عید الغدیر(عربی، چاپی) بولس سلامه لبنانی (قاضی، مسیحی) م ۱۳۹۹ ق، ۱۹۷۹ م. چاپ اول: مطبعه النسر، بیروت، سال ۱۳۶۷ ق، ۱۹۴۷ م. چاپ دوم: سال ۱۳۸۱ ق، ۱۹۷۱ م. چاپ چهارم: دارالکتاب اللبنانی، مکتبه المدرسه، بیروت، سال ۱۴۰۶ ق ۱۹۸۶ م. وزیری: ۳۱۸ ص چاپ پنجم: المؤسسه الثقافیه لهیئه انصار الحسین (علیه السلام)، تهران، سال ۱۴۱۰ ق، ۱۳۶۸ ش. چاپ ششم، سال ۱۴۱۱ ق، ۱۳۶۹. وزیری، ۳۵۷ ص الذریعه ج ۱۵ ص ۳۶۴ فهرست کتب چاپی عربی (خان بابا مشار ص ۶۴۱ الغدیر ج ۶ ص ط قبل از شروع کتاب. این کتاب کلاً شعر بوده و شامل سه هزار و هشتاد و پنج بیت است ولی در نامه اش به علامه ی امینی که در ابتدای جلد ششم الغدیر (آدرس بالا) آمده گفته که این کتابش حدود سه هزار و پانصد بیت است.

این کتاب پس از مقدمه ای خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) اشعار خود را تقدیم می کند. اشعار او یک دور تاریخ زندگانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و در نهایت به شهادت امام حسین (علیه السلام) می رساند.

نماز،

جاهلیت،

قریش،

هاشم،

عبدالمطلب،

نماز استسقاء،

میلاد پیامبر (صلی الله علیه و آله)،

ابوطالب (علیه السلام)،

بعثت،

میلاد علی (علیه السلام)،

پیروزی اسلام،

هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله)،

هجرت علی (علیه السلام)،

علی (علیه السلام) در یثرب (مدینه)،

بردباری خالص،

جنگ بدر،

ازدواج علی (علیه السلام)،

جنگ احد،

خندق،

خیبر،

وادی الرمل و طائف و ...،

حنین، اهل بیت، روز غدیر،

وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله)،

عثمان بن عفان،

ابوذر غفاری،

خلافت علی (علیه السلام)،

روز جمل،

صفین،حکمین و خوارج،

حکم آخر،

ثنای امیرالمؤمنین (علیه السلام)،

معاویه،

یزید بن معاویه،

دعوت از حسین (علیه السلام)،

مسلم در کوفه،

اصحاب مسلم،

مقتل مسلم،

سفر حسین (علیه السلام) در کربلا،

به چه چیز خونم را

حلال کرده اید جنگ،

ساعت تکان دهنده،

بعد از جنگ،

طواف،

خاتمه.

نکات قابل توجه:

۱ در الذریعه از این کتاب با نام عیدالغدیر ولی بدون شماره ی تسلسل یاد نموده و گفته:

از عبارت مؤلف نام ملحمه الغدیر ظاهر است. کما اینکه در چاپی که حاج آقا بزرگ دیده هم همین است. ولی در حرف میم کتابی به آن نام (ملحمه الغدیر) نیامده و ظاهراً حاج آقا بزرگ نام اصلی و صحیح را همین نام (عید الغدیر) دانسته و شماره مسلسل را هم به علت مؤلف کتاب نیاورده که به ظاهر مسیحی بوده است. ولی نام صحیح کتاب همین نام است، چرا که خود مؤلف در نامه اش به علامه ی امینی (آدرس یاد شده ی الغدیر)تصریح به نامگذاری کتابش به این نام نموده و توضیح مختصری درباره ی آن داده است.

۲ حاج آقا بزرگ چاپی را به تاریخ ۱۹۴۸ میلادی معرفی نموده که ظاهراً همان چاپ اول است.

۳ مؤلف کتاب از شعرای لبنان و به ظاهر از مسیحیان است، ولی در اشعارش مطالبی عمیق و پرمحتوا از ولایت ومحبت اهل بیت (علیه السلام) مخصوصاً امیرالمؤمنین و امام حسین (علیه السلام) آورده که از غیر شیعه ی مخلص و محّب واقعی بعید است!!!

۱۴۶ عید غدیر(فارسی، چاپی) محمد جواد بن محمد تقی معرفت (اصفهانی، کربلائی). دارالمعرفه و الهدی، قم، سال ۱۳۹۹ ق، ۱۳۵۹ ش. رقعی، ۱۱۲ ص این کتاب پس از مقدمه ی ناشر و پیشگفتار شامل چهار بخش است:

۱ عید غدیر در لغت، تاریخ و حدیث شامل: سه بخش، واژه عید غدیر در علم لغت،، غدیر در دیدگاه تاریخ و حدیث، اهتمام به ولایت.

۲ مقام و منزلت عید غدیر در اسلام.

۳ چه باید کرد شامل: بیست و چهار عمل

از اعمال روز غدیر، با بیان احادیث آنها غیر از یک مورد.

۴ عید غدیر اختصاص به سال قمری دارد که غدیر را با سال قمری و غیر قمری مقایسه نموده و در اینکه آیا اختصاص به سال قمری دارد یا نه صحبت نموده است.

۱۴۷ عید الغدیر(عربی، چاپی) سید محمد ابراهیم بن محمد کاظم موحد (قزوینی، کربلائی). چاپ دوم: مؤسسه الوفاء، بیروت، سال ۱۴۰۱ ق. چاپ سوم: حسینیه ی سیدالشهداء (علیه السلام)، کاشان، سال ۱۴۰۲ ق. چاپ دیگر: سال ۱۴۰۴ ق. جیبی: ۷۵ ص این کتاب مختصری از واقعه ی غدیر و جوانب آن در هفت بخش است:

۱ مقدمه

۲ آیه التبلیغ: که واقعه غدیر در این بخش بیان شده است.

۳ مدارک واقعه ی غدیر: که پنجاه مدرک را آورده است.

۴ سنگ آسمانی.

۵ تاج خلافت.

۶ عید غدیر.

۷ موقعیت شعراء در عید غدیر: که پس از توضیحی بسیار مختصر دو شعر از بولس سلامه (مؤلف کتاب عید الغدیر) آورده است.

نکات قابل توجه:

۱ این کتاب با اقتباس از بخشی از کتاب علی خلیفه رسول الله (صلی الله علیه و آله)) از همین مؤلف تألیف شده است. در آن کتاب واقعه ی غدیر به طور مفصل آمده و کتاب حاضر خلاصه ای از آن است.

۲ کتاب در سال ۱۴۰۱ قمری برای استفاده جوانان تدوین شده است.

۳ این کتاب یک بار توسط محمد رضا انصاری با نام عید غدیر و بار دوم توسط محمد رضا سلطانی با نام غدیر برترین عید اسلامی ترجمه شده است.

۱۴۸ عید غدیر(فارسی، چاپی) سید محمد ابراهیم بن محمد کاظم موحد (قزوینی، کربلائی). مترجم: محمد رضا انصاری. مؤسسه ی مطبوعاتی تشیع، قم. جیبی، ۶۹ ص این کتاب ترجمه ی کتاب عید الغدیر عربی است.

عیـد غـدیر برترین عیـد اسـلامی (فارسـی، چاپی) سـید محمد ابراهیم بن محمد کاظم موحد)قزوینی، کربلائی). مترجم: محمد رضا سـلطانی. انتشارات مفید، قم، ۱۴۱۶ ق، ۱۳۷۵ ش. جیبی، ۱۲۸ ص این کتاب ترجمه ی عیـد الغـدیر است. در این ترجمه مطالب بسیاری از جمله جغرافیای مفصل غدیر اضافه شده است.

عناوین کتاب چنین است:

آیه ی تبلیغ،

بیعت گرفتن از مردم،

بیعت ابوبکر و عمر،

اولین شعرای غدیر،

چگونگی بیعت زنان،

اهمیت واقعه ی غدیر،

استدلال به حدیث غدیر،

مدارک واقعه ی غدیر،

کامل شدن دین،

سنگ آسمانی،

تاج خلافت،

شهادت ثالثه در اذان،

عید غدیر،

حضرت علی (علیه السلام) و عید غدیر،

ائمه (علیه السلام) و عید غدیر،

شیعه و عید غدیر،

عید غدیر نزد مسلمانان جهان،

عید غدیر در آسمان،

مسجد غدیر خم،

موقعیت جغرافیائی سرزمین غدیر،

نقش شعرا در غدیر.

۱۵۰ عیدالغریر فی الاذاعه البنانیه(عربی، چاپی) تدوین: ابراهیم زین عاصی. مکتبه العرفان، بیروت. رقعی، ۴۵ ص این کتاب مجموعه قصاید و مقالاتی است که در جشن عید غدیر در روز ۱۸ ذی الحجه سال ۱۳۸۰ ق که در بیروت برگزار شده ایراد نموده اند و مؤلف بنا به درخواستهای بسیار، آنها را به صورت این کتاب تدوین نموده است. عناوین ترجمه شده ی مقالات و اشعار عبارتند از:

۱ عید غدیر (عدنان حیدر)

۲ روز غدیر (رفیق براج)

۳ عید غدیر (بطرس دیب).

۴ قصیده ی بولس سلامه.

۵ قصه ی غدیر (محمد جواد مغنیه).

۶ کلام علایلی.

۷ روز غدیر (شعر از ابراهیم بری).

۱۵۱ عید الغدیر فی عهد الفاطمیین (عربی، چاپی) محمد هادی بن عبدالحسین امینی. چاپ: مطبعه القضاء، نجف، سال ۱۳۸۲ ق، ۱۹۶۲ م.، ۱۶۲ ص

نکته قابل توجه:

این کتاب با مقدمه ای کوتاه از عبدالعزیز دوری (بغدادی) چاپ شده است.

## (غ)

### قسمت اول

۱۵۲ الغدیر، ۲ ج (اردو، چاپی) عبدالحسین بن احمد امینی (تبریزی، نجفی) م ۱۳۹۰. مترجم: سید محمد باقر بن احمد

موسوی (صفوی، کشمیری). ج ۱ مطبوعات جوادیه عربی کالـج، بنارس (هند)، سال ۱۳۹۹ ق، ۱۹۷۹ م. وزیری: ۲۶۴ ص این کتاب ترجمه ی جلد اول کتاب الغدیر علامه امینی به زبان اردو است. ج ۱

۱ مقدمه،

۲ اهمیت حدیث غدیر

۳ راویان حدیث غدیر در چهارده قرن

۴ مؤلفین در غدیر

۵ مناشـدات درباره ی غدیر تا مناشده ی امیرالمؤمنین (علیه السـلام) در رحبه کوفه. ج ۲ از آنجا تا آخر جلـد اول الغدیر. برای توضیح بیشتر به کتاب الغدیر فی الکتاب والسنه و الادب در همین کتابنامه مراجعه شود.

نکته قابل توجه:

۱ تألیف کتاب در بدگام (کشمیر) به تاریخ ۱۳۹۵ ق، ۱۹۷۵ م انجام شده است.

۲ در کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۱۹۸ ش ۱۱۰ از این کتاب با نام ترجمه ی کتاب الغدیر یاد شده است.

۱۵۳ غدیر (فارسی، چاپی) علیرضا میرزا محمد. تهران، سال ۱۳۵۳ ش. خشتی، ۳۲ ص چاپ: پنجم، بنیاد بعثت (واحد کودکان و نوجوانان) تهران: سال ۱۳۶۷ ش. چاپ ششم: همان ناشر، سال ۱۳۶۸ ش. خشتی، ۲۴ ص

در این کتـاب داسـتان حجه الوداع و شوق مردم برای شـرکت در مراسم در کنـار پیـامبر (صـلی الله علیه و آله) و پس از پایـان مراسم حج داستان غدیر و خطبه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن روز با بیان و نشر مناسب کودکان آمده است.

نکات قابل توجه:

۱ این کتاب در تمام چاپها همراه با تصاویر رنگی است.

۲ این کتاب به عربی به نام الغدیر توسط: رضا مهیار، و به اردو به نام غدیر خواسته ی.

۱۵۴ غدیر (اردو، چاپی) علیرضا میرزا محمد. مترجم: مؤسسه ی بعثت (بخش کودکان)، تهران، سال ۱۳۶۹ ش.

نکات قابل توجه:

۱ نظر به اینکه هر کتابی که توسط

بنیاد بعثت برای کودکان و نوجوانان به زبانهای مختلف ترجمه و منتشر می گردد،در تمام زبانها به یک اندازه هستند، احتمالاً قطع و تعداد صفحات این کتاب نیز با توجه به چاپهای آخر فارسی و چاپ عربی آن از این قرار است:

خشتی ۲۴ ص

۲ کتاب ترجمه ی کتاب غدیر از مؤلف است.

۳ مترجم کتاب نامعلوم است، ولی ظاهراً مترجم بنیاد بعثت است.

۴ این کتاب به عربی نیز ترجمه شده و به نام الغدیر است.

۵ همچنین کتاب همراه با تصاویر رنگی است.

۱۵۵ الغدیر(عربی، چاپی) علیرضا میرزا محمد. مترجم: رضا مهیار. بنیاد بعثت: تهران چاپ اول، سال ۱۳۶۷ ش. خشتی، ۲۴ ص نکات قابل توجه:

۱ این کتاب ترجمه ی کتاب غدیر از مؤلف است.

۲ این کتاب به اردو نیز ترجمه شده و به نام غدیر است.

۳ این کتاب همراه با تصاویر رنگی است. ۱۵۶ غدیر (فارسی، چاپی) علی صفائی (صاد). چاپ اول: انتشارات هجرت، قم، سال ۱۳۹۷ ق، ۱۳۵۵ ش. رقعی، ۲۴ ص چاپ دوم: سال ۱۳۹۸ ق، ۱۳۵۶ ش. این کتاب خلاصه ای از داستان و آیات و روایات غدیر و بحث در ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به صورت نثر نسبتاً ساده و گویا است.

۱۵۷ غدیر (فارسی، خطی) سید علی بن نور الدین میلانی (حسینی، تبریزی). این کتاب سوالاتی در مورد غدیر که ممکن است به ذهن برسد همراه با جواب آنها است که توسط مؤلف از کتاب عبقات میر حامد حسین و نیز خلاصه ی آن به نام نفحات الازهار انتخاب شده و مناسب جوانان تدوین شده حدود صد صفحه است.

۱۵۸ غدیر (فارسی، خطی) محمد حسین بن علی اصغر یوسفی (مازندرانی، مشهدی).

در این کتاب ابتدا مقدمه ای شامل سؤالاتی که ممکن

است در زمینه ی غـدیر به ذهن برسـد تدوین شده و از همه ی آنها جواب داده شده است. سـپس سـند و متن خطبه ی غدیر و ترجمه ی سـلیس آن تنظیم شـده است. کتاب بیشتر برای جوانان و فعلاً به فارسـی است. الغـدیر (صـلوات) = الغـدیر فی جامعه النجف (عربی، چاپی)

۱۵۹ غدیر از دیدگاه حضـرت علی (علیه السـلام) (فارسـی، چاپی) واحد فرهنگی مسـجد چهارده معصوم (علیه السـلام). چاپ اول: سال ۱۳۶۳ ش. وزیری، ۱۶ ص چاپ دوم: سال ۱۳۶۴ ش. وزیری، ۲۰ ص نکات قابل توجه:

۱ ظاهراً ناشـر نیز واحد فرهنگی مسـجد چهارده معصوم (علیه السـلام) است، ولی چون اطلاع کاملی در این باره در دست نبود قید نگردید.

۲ این کتاب به صورت هدیه در دسترس علاقمندان قرار گرفته است.

۱۶۰ غدیر، اسلام کی ایک اهم عید(اردو، چاپی) توحید، تهران، سال ۱۴۰۷ ق.، ۱۳۲ ص.

۱۶۱ غدیر، برکه ای و دریایی (فارسـی، چاپی) جواد نعیمی. مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، چاپ اول، سال ۱۴۱۲ ق، ۱۳۷۰ ش. رقعی، ۲۰۶ ص این کتاب در چهارده بخش با قلمی شیوا و ادبی به جوانب مختلف غدیر پرداخته است:

۱ پیش آغاز

۲ دامن مهتاب

۳ برکه ای از نور

۴ سفر آفتاب

۵ شکوه آئین

۶ راویان دریا

۷ منادی گلها

۸ پرتوی از آیینه

۹ در نگاه خورشید

۱۰ حماسه ای ابدی

۱۱ طنین امواج

۱۲ روح آبی صحرا

۱۳ پاسدار روشنائی

۱۴ پنجره ای رو به فضا.

نکته قابل توجه:

۱ این کتاب تا صفحه

۹۹ درباره ی غدیر و با عناوین یاد شده است، سپس تا آخر کتاب با نام (چکاد بیکرانه ی دریا) خلاصه ای از زندگانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

۲ مؤلف کتاب دیگری به نام غدیر بزرگترین رویداد تاریخی دارد.

۱۶۲ غدیر پیوند ناگسستنی رسالت و امامت (فارسی، چاپی)

حسن بن عبدالله سعید، ۱۴۱۶ ق. کتابخانه ی مدرسه مسجد چهل ستون تهران، سال ۱۳۶۱ ش. رقعی، ۶۴ ص این کتاب در هفت بخش ابتدا زمینه ی غدیر و سپس قضیه ی آن را همراه با متن عربی و ترجمه ی فارسی آن آورده و درآخر اشاره ای به خلافت ظاهری امیرالمؤمنین (علیه السلام) نموده است. عناوین این کتاب نظم خاصی ندارد، ولی می توان این عناوین را بیان نمود: شعرای غدیر، داستان غدیر در اسلام،پیغمبر اسلام در غدیر خم، مظهر عدل و مساوات (شعر)، احتجاج پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر، خطبه ی عربی غدیر،ترجمه ی فارسی خطبه، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خلافت. در آخر شعری ممزوج از عربی و فارسی از مؤلف آمده است.

در این کتاب در اکثر موارد از کتب عامه استفاده نموده است.

نکته قابل توجه:

مؤلف کتاب دیگری به نام داستان غدیر در اسلام دارد که بخش داستان غدیر در اسلام این کتاب با بخشی از آن کتاب عیناً یکی است.

۱۶۳ غدیر تا ابدیت می درخشد(فارسی، چاپی) مهدی انصاری. انتشارات آزادی، قم. رقعی، ۴۰ ص این کتاب در نوزده بخش است و در واقع به دو قسمت تقسیم می شود:

ابتدا درباره ی امامت و خلافت و لزوم بحثهای علمی در این باره ی و سپس بیان واقعه ی غدیر و جوانب آن است که این قسمت اکثریت ترجمه خطبه ی غدیر است. عناوین کتاب از این قرار است:

۱ غدیر

۲ امامت و خلافت

۳ تندروها بحث را تحریم می کنند

۴ معنای امامت

۵ زمامداری امت

۶ اندیشه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

۷ پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حج می رود

۸ ماجرای غدیر

۹ ای گروه مسلمانان

۱۰ فرمان پروردگار

۱۱ منکر ولایت

۱۲ علی (علیه السلام) برترین فرد

۱۳ دو موجود

گرانمایه

۱۴ رهبری امام علی (علیه السلام)

۱۵ غاصبین

۱۶ مخالفت با سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله)

۱۷ حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

۱۸ شخصیت بیمانند علی (علیه السلام)

۱۹ خواسته ی پیامبر (صلی الله علیه و آله).

۱۶۴ غدیر خم (فارسی، چاپی) مصطفی یزدی زاده. چاپ اول: انتشارات مجمع دینی مسجد سلیمان، سال ۱۳۸۸، ۱۳۴۸ ش. چاپ دوم: همان ناشر، سال ۱۳۸۹ ق، ۱۳۴۸ ش. وزیری، ۳۲ ص فهرست کتابهای چاپی فارسی (خان بابا مشار) ص ۳۶۱۱

۱۶۵ غدیر خم (فارسی، چاپی) حبیب الله رهبری (اصفهانی). انتشارات پیام اسلام، قم، سال ۱۳۹۲ ق، ۱۳۵۰ ش. چاپ دیگر: همان ناشر، سال ۱۳۹۵ ق، ۱۳۵۳ ش. جیبی، ۸۴ ص این کتاب شامل مقدمه و سپس رفاقت و صحبت دو جوان به نامهای احمد و محمود که در مورد کتاب الغدیر علامه امینی صحبت نموده و سپس وارد ابحاث امامت و غدیر شده اند. به مناسبت درباره ی زندگانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و منافقین مطالبی مطرح کرده اند.

نکته قابل توجه:

اکثر مآخذ کتاب کتب عامه است و از کتاب الغدیر علامه ی امینی نیز شواهدی آورده شده است.

۱۶۶ غدیر خم (انگلیسی، چاپی) حسین نجفی: گروه برادران مسلمان، تهران، سال ۱۳۵۳ ش. جیبی، ۴۵ ص عبارات انگلیسی در توضیح کتاب چنین است:

Where the Religion Was Brought to Refretion. by I. H. Najafi. Tehran Group of Muslim Brothers، ۱۳۵۳.

۱۶۷ غدیر خم (فارسی، چاپی) مرتضی سرافراز. انتشارات کتابخانه ی طهوری، سال ۱۳۶۸ ش. وزیری، ۱۲. این کتاب غدیریه ای در صد و ده بیت است. غدیر خم (نعیمی) = غدیر خم بزرگترین رویداد تاریخ (فارسی، چاپی) غدیر خم از نظر قرآن (نیری) = بحث غدیر خم از نظر قرآن شریف (فارسی، چاپی)

۱۶۸

غـدیر خم اور خطبه ی غـدیر (اردو، چـاپی) سـید بن حسن لکنهویی (نجفی). اداره ی تمـدن اسـلام، کراچی (پاکسـتان)، سال ۱۳۹۸ ق. رقعی، ۱۳۶ ص این کتـاب یک دور داسـتان غـدیر از ابتـدا تا انتها و به صورت سلسـله وار است، که ظاهراً با انشای اردو نگاشته شده است.

در این کتـاب پس از ایراد آیه ی تکمیـل و فهرست مطـالب، مقـدمه ای از سـید شـمس نجفی آمـده و سـپس مطـالب کتاب با عناوینی که پس از ترجمه تقریباً به این مضمون است:

فرمان خدا، ارشاد رسول (صـلی الله علیه و آله)، کاروان رسالت راه منزل حجهالوداع، غدیر خم، اعلان پیامبر (صـلی الله علیه و آله)، فراز منبر،عمامه ی فضیلت، جشن و تهنیت، علی (علیه السلام) مولای همه است،

دامان غدیر: در این بخش چهل و یک صـحابی و بیست وچهار تابعی از روایات غدیر را شـمرده و عده ای از علما که غدیر را نقل نموده اند نیز آورده شده است، عهد و پیمان غدیر، خطبه ی غدیر: که پنجاه و چهار صـفحه از کتاب است و در هر صفحه متن عربی نصف آن و ترجمه به اردو در نصف دیگر صـفحه به صورت عمودی است. در آخر مصادر کتاب شمارش شده که اکثراً عامّی است. نکته ی قابل توجه:

این کتاب با خط مخصوص و تزیینات بسیار و در حد عالی به چاپ رسیده است.

۱۶۹ غـدیر خم بزرگـترین رویـداد تاریـخ (فارسـی، چـاپی)جواد نعیمی. انتشـارات طوس، مشـهد. جیبی، ۳۲ ص چـاپ دیگر: وزیری، ۳۲ ص

در این کتـاب قسـمتی از واقعه ی غـدیر و بحث امـامت و سـخنان پیـامبر (صـلی الله علیه و آله) بـا قلمی شـیوا برای کودکـان و نوجوانان همراه با تصاویر آمده است.

ّنکته قابل توجه:

۱ در

چاپ کتاب به اندازه ی وزیری نام آن غدیر خم آمده است.

۲ این کتاب، دومین کتاب از سری کتابهای (قصه های مصور اسلامی است.

۳ مؤلف کتاب دیگری به نام غدیر، برکه ای و دریایی دارد.

۱۷۰ غدیر خم یا سرنوشت بشر (فارسی، چاپی) محمد حسن مدرس (فتحی). جیبی، ۴۸ ص.

۱۷۱ غدیر در آئینه ی کتاب (فارسی، چاپی) محمد بن محمد اسماعیل انصاری (زنجانی، خوئینی). نشر الهادی، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۶ ق، ۱۳۷۵ ش. وزیری، ۳۰۴ ص کتاب حاضر، ابتدا شامل مقدمه ای در هشت بخش و نیز خلاصه ی آن به عربی و اردو و انگلیسی است. سپس شمارش کتابها به صورت الفبائی شروع گردیده است. برای توضیح بیشتر به مقدمه ی همین کتاب مراجعه شود.

۱۷۲ غدیر در شعر فارسی (فارسی، چاپی) سید مصطفی بن محمد علی گرمارودی (موسوی، طالقانی). نشر الهادی، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۵ ق، ۱۳۷۴ ش. وزیری، ۱۹۶ ص این کتاب ابتدا شامل مقدمه ای در پنج نکته است که عبارتند از: عظمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ظلم ظالمان در باب خلافت و غدیر و غربت غدیر و توضیحی درباره ی تألیف و شعر غدیر، و در آخر توضیحی ادبی در مورد شعر و تألیف، وسپس بیست و دو شعر فارسی از شعرایی که اکثراً معروفند. شعرها اکثراً قصیده یا مخمس و یا مثنوی هستند و در چند مورد نیز شعر نو آورده شده است.

در ابتدای هر شعر مختصری از حالات شاعر و سرگذشت او با قلمی مخصوص آورده شده و پس از شعر توضیحاتی ادبی و لغوی و نیز از نظر معانی در مورد شعر داده شده است.

شعرا به ترتیب عبارتند از:

مکرم اصفهانی،

حکیم قاآنی،

سید محمد حسن میرجهانی،

احمد عزیزی،

میرزا یحیی

مدرس،

میرزا محمد علی وامث،

اصفهانی (مفتقر)،

صادق سرمد،

میرزا حبیب خراسانی،

محمد حسین شهریار،

حسینعلی منشی کاشانی،

حکیم کسائی،

حبیب الله چایچیان (حسان)،

جیحون یزدی،

اسماعیل نوری علاء،

خوشدل تهرانی،

اشرف الدین گیلانی،

یوسف علی میر شکاک صبوری کاشانی،

سید مصطفی موسوی (گرما رودی) سید محمدحسین شهریار،

سید علی موسوی گرمارودی.

۱۷۳ غدیر در مآخذ اسلامی (فارسی، چاپی) سید عبدالعزیز بن جواد طباطبائی (یزدی، نجفی) م ۱۴۱۶. مترجم: محمد مهدی بن محمد صادق جعفری. انتشارات کتابخانه ی مسجد چهل ستون، تهران، چاپ اول، سال ۱۴۱۱ ق، ۱۳۷۰ ش. رقعی، ۷۷ ص این کتاب ترجمه و تلخیص کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی است که در مجله ی تراثنا شماره ی ۲۱ و سپس به طور کتاب مستقل چاپ شده است. کتابشناسی آن در معرفی کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی) توضیح داده شده است.

۱۷۴ غدیر روز تعیین رهبر حقیقی (فارسی، چاپی) هیئت امیرالمؤمنین (علیه السلام) (قم). چاپ: مهر استوار، قم. جیبی، ۱۶ ص

این کتاب در هشت بخش و یک خاتمه است:

۱ لزوم تعیین رهبری از جانب خدا

۲ اسلام تعیین رهبری نموده است

۳ توصیف صحرای غدیر و نزول آیه ی یا ایها الرسول ...

۴ توقف پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دیگران و شروع خطبه به صورت تقطیع

۵ و ۶ ادامه ی خطبه همراه با توضیحات به صورت تقطیع

۷ عید غدیر

۸ غصب خلافت و عامه و مخالفین. خاتمه: توضیحی درباره ی کتاب و هیئت نامبرده. کتاب به صورت انشائی است و جملات ممزوج با خطبه به طور مشخص و با ویرایش است.

نکته قابل توجه:

به احتمال قوی ناشر نیز هیئت امیرالمؤمنین (علیه السلام) (قم) است، چنانچه از آخر کتاب و درخواست در آنجا معلوم می گردد.

۱۷۵ غدیر، روز کمال دین (فارسی، چاپی) علی اصغر بن محمد مروج (مروج الشریعه،

خراسانی، کرمانی). زیر نظر: جعفر سبحانی. انتشارات امید، قم، سال ۱۳۶۹ ش. وزیری، ۱۶۴ ص این کتاب در پنج بخش درباره ی واقعه غدیر و عید در روز غدیر و همچنین خطبه ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز جمعه ی مصادف با غدیر، و زیارت آن حضرت در آن روز، و سپس اشعار فارسی از چهل تن از شعرای قدیم و جدید در هزار و چهارصد و بیست به مناسبت گذشتن هزار و چهار صد سال بر واقعه ی غدیر است. در آخر دو فهرست که عبارتند از:

فهرست سرودها و فهرست نام شاعران تدوین شده است.

نکات قابل توجه:

۱ مؤلف دو کتاب دیگر به نامهای فی رحاب الغدیر و نظره الی الغدیر که هر دو عربی هستند در موضوع غدیردارد.

۲ احتمالاً این کتاب غدیر روز کمال دین و کتاب نظره الی الغدیر از نظر مطالب یکی هستند که این فارسی و آن عربی است. برای توضیح به کتاب فی رحاب الغدیر در این کتابنامه مراجعه شود.

۱۷۶ غدیر سی کربلاتک (اردو، چاپی) سید محسن نواب بن احمد رضوی (هندی، لکنهوئی) م ۱۳۸۹ ق، ۱۹۶۹ م. غدیر غریب در شعر فارسی (گرمارودی) = غدیر در شعر فارسی (فارسی، چاپی)

۱۷۷ الغدیر فی الادب الشعبی (عربی، چاپی) حسین بن حسن بهبهانی (نجفی). چاپ اول: مطبعه الاداب، نجف، سال ۱۳۷۷ ق. رقعی، ۱۰۴ ص چاپ دوم: سال ۱۳۷۸ ق.: ۱۲۰.

۱۷۸ الغدیر فی الاسلام (عربی، چاپی) محمد رضا فرج الفله (حلفی، نجفی) م ۱۳۸۶ ق. ناشر: عبدالرزاق آل سلمان. چاپ: مطبعه الراعی، نجف، سال ۱۳۶۲ ق، ۱۹۴۳ م. رقعی: ۲۲۹ ص الذریعه ج ۱۶ ص ۲۶ ش ۹۶ طبقات أعلام الشیعه (قرن چهاردهم، نقباء البشر) ج

۲ ص ۷۵۶ ش ۱۲۳۴ الغدیر ج ۱ ص ۱۵۷ ش ۲۵ کتـاب از جمله کتابهای بی نظیر در موضوع غـدیر است که جوانب مختلف آن را به طور کامل، علمی و فنی مورد بحث و بررسی قرار داده است. عناوین کتاب چنین است:

۱ غدیر نزد اهل لغت و غیر آنان

۲ غدیر در قرآن

۳ نگاهی به حدیث غدیر

۴ شهادت کسانی که حدیث غدیر را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده اند

۵ غضب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر کسانی که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) شکایت کردند و نص بر ولایت آن حضرت

۶ معنی کلمه ی مولی: که ابتدا دو مقدمه باری اثبات مطلب آورده است:

۱ اولی به نفس بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله)

۲ وسـعت و دقت لغت عربی در اداء معانی که دو مطلب را با عنوانهای توطئه یعنی مقـدمه چینی و معانی المولی شامل تحقیقی مفصـل در معانی صـحیح کلمه ی مولی با قرائن داخلی و خارجی که شـش راه و یا دلیل با عنوان الطریق الاول، الطریق الثانی، الطریق ... آورده، وطی این مبـاحث ثـابت نموده که منظور پیـامبر (صـلی الله علیه و آله) اولی به نفس و صـاحب اختیـار بودن است

---

۷ جواب یک اشکال، که صاحب اختیار بودن علی بن ابی طالب (علیه السلام) دلیل بر سزاوار بودن او در خلافت نمی شود

۸ بی توجهی عامه به حدیث غدیر و یا خودداری آنان از این حدیث و اسـتدلال به آن همراه با توضـیح علتها و محرکات برای این چشم پوشی ها: که شش علت با عناوین الامر الاول، الامر الثانی، الامر ... و در آخر نتیجه گیری نموده که روز

غدیر عید است

۹ روز غدیر از نظر اهل بیت (علیه السلام) که شامل مستحبات و حالات ائمه (علیه السلام) دراین روز است.

نکات قابل توجه:

۱ در ابتدای کتاب تقریظ پنج نفر از علما و مراجع بزرگ زمان مؤلف آمده است:

سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، سید محسن حکیم، شیخ محمد علی اردوبادی، شیخ محمد رضا مظفر، که کلام علامه ی مظفر کمی مفصل و با عنوان التقدمه است.

۲ چنانچه در مقدمه ی کتاب یادآور شده مدارک و مصادر آن همه از عامه است و هشتاد و سه مأخذ را بیان نموده، واین مطلب در سرتاسر کتاب واضح است، الّا در بخش نهم که در کتب عامه موضوعیتی ندارد.

۳ مؤلف سبب تألیف کتاب را چنین بیان نموده که چون کتب مستقل درباره ی غدیر مفقود شده و کم کم ممکن است دشمنان سوء استفاده کنند اقدام به تألیف جامعی در این باره نموده است.

۱۷۹ الغدیر فی التراث الاسلامی (عربی، چاپی) سید عبدالعزیز بن جواد طباطبائی (یزدی) م ۱۴۱۶ ق. چاپ اول: دارالمؤرخ العربی، بیروت، سال ۱۴۱۴ ق، ۱۹۹۳ م. وزیری، ۳۳۶ ص چاپ دوم: نشر الهادی، قم، سال ۱۴۱۵ ۱۳۷۴ ش. وزیری، ۳۴۲ ص.

کتاب شامل مقدمه ای در سه بخش: ۱ و ۲ روایت و راویان حدیث غدیر

۳ کتب تألیف شده در غدیر و شمارش های گوناگون. سپس کتابنامه شروع گردیده و با مستدرکاتی که در آخر چاپ دوم آمده صد و هشتاد و چهار کتاب مستقل در غدیر است.

در این کتاب پس بیان اسم هر کتابی شرح حال و مختصری از زندگانی هر مؤلف از قبیل اساتید و دروس و مسافرتها و گاهی دیگر مؤلفات او آمده و نیز

گاهی مصادر شرح حال مؤلف بیان شده است. در آخر یازده فهرست آمده است:

آیات، احادیث، کتب غدیر بر حسب زمان، کتب غدیر بر حسب حروف الفبا، مؤلفین غدیر بر حسب حروف الفبا، اعلام، اماکن، اشعار، کتب، مصادر، محتویات.

نکات قابل توجه:

۱ ترجمه ی کتاب با نام غدیر در مآخذ اسلامی از محمد مهدی جعفری است.

۲ این کتاب با آخرین اصلاحات مؤلف و مستدرک آماده ی چاپ جدید است.

## قسمت دوم

۱۸۰ الغدیر فی جامعه النجف (عربی، چاپی) جمع و اعداد:

سید محمد بن حسن صلوات (نجفی). ناشر: مؤلف، نجف، سال ۱۳۷۰ ق، ۱۹۵۰ م. رقعی، ۸۴ ص الغدیر ج ۸ ص ۳۹۱ کتاب شامل دو فصل است:

۱ قصاید و مقالات: قصیده هایی از شیخ محمد بن عبدالله هجری و شیخ محمد حیدر و شیخ عبدالحمید هجری و سید محمد جمال هاشمی.

۲ شعر شعبی: اشعار به لهجه ی عراقی، که تماماً درباره ی غدیر و یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

نکات قابل توجه:

۱ این کتاب مجموعه قصاید و مقالاتی است که در جشن غدیر که از طرف هیئت شعراء الحسینیین در سال ۱۳۶۹ قمری برگزار شده ایراد نموده اند.

۲ در الغدیر مورد یاد شده مؤلف کتاب را هیئت نامبرده معرفی نموده و نیز در کتابنامه ی غدیر خم ص ۱۲ ش ۲۱ از این کتاب با نام الغدیر و مؤلف هیئه الشعراء الحسینیین یاد نموده است. الغدیر فی ظل التهدیدات الالهیه للمعارضه (عاملی) = الغدیر و المعارضون (عربی، چاپی)

۱۸۱ الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱۱ ج (عربی، چاپی) عبدالحسین بن احمد امینی (تبریزی، نجفی) م ۱۳۹۰ ق.

چاپ اول: مطبعه الزهراء، نجف: سال ۱۳۶۴ ۱۳۷۱ ق، ۱۹۴۵ ۱۹۵۲.

چاپ دوم: دارالکتب الاسلامیه، تهران، سال ۱۳۷۲ ق، ۱۳۳۱.

چاپ سوم:

دارالکتاب العربی، بیروت، سال ۱۳۸۷ ق، ۱۹۶۷ م.

چاپ چهارم: همان ناشر، سال ۱۴۰۳ ق، ۱۹۸۳.

چاپ پنجم: مکتبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) (شعبه ی تهران)، سال ۱۳۹۶ ق، ۱۳۵۴ ش.

چاپ ششم: دارالکتب الاسلامیه، تهران، سال ۱۴۰۸ ق، ۱۳۶۶.

چاپ هفتم: سال ۱۴۰۹ ق، ۱۳۶۷ ش.

چاپ هشتم: سال ۱۴۱۰ ق، ۱۳۶۸ ش. چاپ نهم: سال ۱۴۱۴ ق، ۱۳۷۲.

چاپ دهم: مکتبه الریف، بحرین، سال ۱۴۱۴ ق، ۱۳۷۲ ش.

چاپ یازدهم: مؤسسه الاعلمی، بیروت، سال ۱۴۱۴ ق. چاپ محقق، ۱۴ جلد: تحقیق: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، قم.

چاپ اول: همان مؤسسه، سال، ۱۴۱۶ ق، ۱۳۷۵ ش. وزیری، ج ۱ ۴۱۷ ص، ج ۲ ۳۹۴ ص، ج ۳ ۴۲۰ ص، ج ۴ ۴۲۴ ص، ج ۵۴۶۴ ص، ج ۶ ۴۰۶ ص، ج ۷ ۴۱۶، ج ۸ ۳۹۶ ص، ج ۹ ۴۰۲ ص، ج ۱۰ ۳۸۷ ص، ج ۱۱ ۳۹۹ ص الذریعه ج ۱۶ ص ۲۷ ش ۹۷ کتاب الغدیر بی نیاز از توضیح و تعریف است، چرا که نتیجه ی زحمات و مطالعات هیجده ساعته ی مؤلف در شبانه روز و نیز مسافرتهای او به چند کشور جهان است. کتابی است که بزرگان و علما و نیز اکثر مراجع تقلید زمان مؤلف و حتی از مسیحیان تقریظ و تقدیر و تشکر برای آن نوشته اند.

در این کتاب ابتدا جوانب واقعه ی غدیر از قبیل حدیث آن از نظر سند و دلالت و نیز آیات در غدیر و یا احادیث مربوط به غدیر، و همچنین شعر و شعرا در غدیر، همه مورد بررسی قرار گرفته و در بسیاری از موارد با کوچکترین مناسبت، مؤلف وارد موضوعات دیگر نیز گشته و در حد کامل به شکل فنی و علمی بحث نموده

است. به نظر می رسد مؤلف، غدیر را نموداری از کل جوانب تشیع فرض نموده و در حاشیه ی آن اشکالات و ایرادات بر عامه را به خصوص در جلدهای آخر الغدیر بیان نموده است. چنانچه این روش در کتاب یوم الغدیر از مهدی علی هاشمی (هندی) نیز دیده می شود. اکنون اگر در کتب اخیر عامه نظر کنیم خواهیم دید که تنها نام چند نفر است که در همه ی آنها برده شده و از آنها اظهار بی زاری نموده اند!

در رأس همه ی آنها نام علامه ی امینی و همین کتاب اوست. چرا که در این کتاب فقط به مصادر عامی استشهاد و استفاده از مصادر شیعی بسیار کم است و مواردی جمع آوری شده که اگر هر انسان آزاده در فکر و خالی از تعصبات مطالعه کند، در قضاوت به یک نتیجه ی مثبت خواهد رسید. کتابشناسی این کتاب عظیم چنین است:

ج ۱ در ابتدای این جلد مقدمه ای در صد و بیست و هفت صفحه به قلم فرزند مؤلف حجهالاسلام شیخ محمد رضا امینی در دو قسمت آمده:

قسمت اول شامل این ابحاث است:

تشریح تاریخ کلی بشر،

تاریخ انبیاء زمانهای انحطاط بشری،

بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)،

دوره ی وحی و نورافشانی تاریخ،

اعجاز فرهنگ تشریع و تأثیر قرآنی،

ابتدای تاریخ اسلامی،

مهاجرت پیامبر به حبشه،

دعوت در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله)،

جنگهای پیامبر (صلی الله علیه و آله)،

تنظیم و یگانگی عقیده و اجتماع،

تشکیل دولت اسلامی،

رهبری پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خلافت الهی و انذار،

نص بر خلافت اسلامی،

نصب و تعیین خلیفه،

توطئه بر ضد اهل بیت (علیه السلام)،

ارتداد در اسلام،

هجوم بر در خانه فاطمه (علیه السلام)،

بیعت و انتخاب خلیفه ی سیاسی،سخت گیری با امیرالمؤمنین

(علیه السلام)،

وضع و جعل و حدیث سازی در اسلام،

مظلومیت شیعه،

دادخواهی امام باقر،

قلم های خود فروخته،

نظریات دروغین مدافعین حق.

قسمت دوم شامل:

سخن درباره ی کتاب غدیر،

مؤلف کتاب غدیر علامه ی امینی و نسب او،

تألیفات علامه ی امینی،اجازات،

نتایج علمی،

ولادت،

مسافرت ها،

اساتید و مشایخ،

زهد و عبادت،

مستنسخات، تألیفات و تحقیقات و مطالعات،

مسافرت به کتابخانه ها در ایران و سوریه و هند و ترکیه،

وفات و مدفن او،

مصادر مقدمه. در اینجا مقدمه ی فرزند مؤلف پایان یافته و کتاب شروع می شود:

ابتدا کلام ناشر و صورت یک تقدیر و کلام مؤلف،

حدیث عنوان صحیفه المؤمن،

اهدا،

حمد و ثنا و مقدمه ی کتاب،تاریخ صحیح،

اهمیت غدیر در تاریخ،

قصه ی غدیر خم،

توجه و عنایت به حدیث غدیر آمده است و سپس در چند بخش ابحاث زیر آمده است:

الف راویان و مؤلفین حدیث غدیر: صد و بیست صحابی راوی حدیث غدیر،

هشتاد و چهار تابعی از راویان غدیر،

شمارش سیصد و شصت راوی به ترتیب زمانی و در اصطلاح طبقات روات حدیث غدیر از ائمه ی حدیث و حفاظ و اساتید از قرن دوم هجری تا قرن چهاردهم،

بیست و شش تن از نویسندگان کتابهای مستقل درباره ی غدیر از شیعه و عامه.

ب مناشده و احتجاج به حدیث غدیر:

۱ مناشده های امیرالمؤمنین (علیه السلام):

۱ روز شوری

۲ زمان خلافت عثمان

۳ یوم الرحبه سال ۳۵ قمری، همراه با شمارش بیست مورد شهادت صحابه برای حدیث غدیر

۴ جنگ جمل و چند مورد از سلام به علی (علیه السلام) به امیرالمؤمنین و شمارش نه شاهد و نیز توضیحی درباره ی آنان که شهادتشان را کتمان کردند

۵ جنگ صفین

---

۲ احتجاج حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به حدیث غدیر

۳ و ۴ مناشده ی امام حسن و امام حسین (علیه السلام)

۵ و ۶ احتجاج عبدالله بن جعفر بر معاویه با حدیث غدیر

۶ و ۷

احتجاج عمر و بن عاص و عمار بن یاسر

۹ و ۱۰ و ۱۱ مناشده ی جوانی با ابوهریره و مردی با زید بن ارقم و مرد عراقی با جابر با حدیث غدیر، و نیز توضیح تحریف طبری وابن کثیر در حدیث دار

۱۲ احتجاج قیس بن سعد انصاری

۱۳ دارمیه ی حجونیه

۱۴ احتجاج عمرو اودی ۱۵ و ۱۶ احتجاج عمر بن عبدالعزیز (خلیفه ی اموی) و مأمون عباسی به حدیث غدیر، و در آخر سخنی از مسعودی.

ج غدیر در قرآن (الکتاب العزیز):

۱ یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک: نقل از سی مصدر، افترای قرطبی و قسطلانی بر شیعه

۲ نزول آیه ی الیوم أکملت در روز غدیر خم: نقل از شانزده مصدر، اشکال بر سیوطی و آلوسی

۳ نزول آیه ی سأل سائل در غدیر: نقل از سی مصدر، نظریه درباره ی این آیه.

د غدیر در اسلام:

۱ عید غدیر: تهنیت و تبریک ابوبکر و عمر به علی (علیه السلام) در روز غدیر با ششصد مصدر

۲ عید غدیر و عترت طاهره (علیه السلام)

---

۴ رد قول نویری و مقریزی بر اینکه عید غدیر را معزالدوله در سال ۳۵۲ قمری بدعت گذاشته

۵ تتویج در روز غدیر و معنی قول شیعه: علی (علیه السلام) فی السحاب.

ه سند حدیث غدیر: چهل و سه بحث، قضاوت در سند حدیث غدیر، رأی عمومی در گمراهی ابن حزم اندلسی و رد قول او بر اجتهاد ابن ملجم و اجتهاد معاویه و عمر و بن عاص، سخن ابن خلکان در حالات ابن حزم و مفاد حدیث غدیر و معنی آن: نقل از چهل و دو مصدر که مفعل به معنای افعل می آید، بیست و دو معنی برای کلمه ی مولی معنای حقیقی مولی جز

اولی بالشیء نیست، شرح قراین بیست گانه برای معنای حدیث، نگاهی در حدیث اسامه و بریده، احادیث تفسیر شده برای معنی مولی، چهارده قول از علما در مفاد حدیث غدیر.

ز اعمال روز غدیر:

رجال اسناد حدیث روزه در غدیر، اشکال بر ابن کثیر در خدشه کردن بر آن حدیث. ج ۲ در ابتدا این جلد صورت یک تقدیر آمده است.

ح شعرای غدیر:

(لازم به توضیح است این بخش که قسمت عمده ای از این کتاب است بعد از ایراد هر شعر توضیحات لازم در جوانب مختلف آن از قبیل راویان شعر و یا لغات آن و نیز با کوچکترین مناسبتی وارد بحث و استدلال با عامه شده و با طرزی بسیار ادبی و ملایم ولی استدلالی و عمیق مطابق با مبانی اصیل شیعی مطلب را تمام کرده است، تا حدی که جای هیچ گونه اعتراض و اشکالی باقی نگذارده است. ضمناً این جلد شامل شعرای قرن اول و دوم و سوم هجری و به این شرح است:

درباره ی شعر و شعرا، و سپس: شعرای قرن اول:

اول: امیرالمؤمنین (علیه السلام).

دوم: غدیریه ی حسان بن ثابت:

آیه ی أفمن شرح صدره فی الاسلام درباره ی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، حدیث امتحن الله قلبه بالایمان درباره ی علی (علیه السلام)، احادیث باب علم علی (علیه السلام)، آیه ی أفمن کان مؤمناً درباره ی علی (علیه السلام)، حدیث لیله المبیت، آیه ی هو الذی ایدک بنصره و ده آیه ی دیگر درباره ی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، حدیث لافتی الا علی حدیث فاطمه أحصنت فرجها، حالات و ترس حسان بن ثابت، تحریف کتاب المعارف ابن قتیبه.

سوم: غدیریه قیس بن سعد:

پس آمد آن غدیریه، حالات و صفات قیس، قیس با معاویه، وفات و خاندان قیس.

چهارم: قصیده ی

عمر و جلجلیه.

پنجم: شعر عمر و بن عاص: حالات عمرو، اسلام و سابقه ی عمرو، قضایای عمرو با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و عایشه و امام حسن (علیه السلام) و ابن عباس و معاویه و عمار و ابونوح و ابوالاسود و غانمه بنت غانم و عثمان، شجاعت عمرو! عمرو با ابن عباس و اشتر و عبدالله مرقال، وفات عمرو، پدر عمرو.

ششم: غدیریه ی محمد حمیری و پس آمد آن.

هفتم: غدیریه ی کمیت بن زید و هاشمیات.

هشتم: غدیریه ی دیگر کمیت: حالات کمیت، قصه ی حکیم الاعور، زندگانی مذهبی کمیت، کمیت با هشام و یزید بن عبدالملک، کمیت و خالد و فرزدق، ولادت و شهادت کمیت.

نهم: غدیریه ی سید حمیری، پس آمد غریریه ی، حالات سید حمیری، سید حمیری با پدر و مادرش و شعرش درباره ی آنها، عظمت سید، نوشته ها درباره ی سید، مدح در ادبیات و شعر سید، راویان و حافظین شعر سید، سید حمیری و آل الله، بحث درباره ی مذهب سید، سخن ابن المعتز و شیخ صدوق و حافظ مرزبانی و شیخ مفید و ابن شهر آشوب و اربلی، افتراء طه حسین بر شیعه، سید حمیری با غیر شیعه، اخبار سید، شعر سید درباره ی سبطین، خلفای عصر سید،صفات و اخلاقیات سید، ولادت و وفات سید، سید در علم و تاریخ، شعر سید در ابتدای دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، حدیث ابتدای دعوت، سخن انطاکی و اسکافی در حیث و شعر سید، جنایات طبری و ابن کثیر و محمد هیکل بر حدیث.

دهم: غدیریه ی عبدی کوفی حالات و نبوغ و ولادت و وفات عبدی، نمونه ی شعر عبدی.

یازدهم: حدیث که در شعر عبدی بیان شده، آیه مودت

و نه حدیث درباره ی آن، سخن رازی و مناوی و ابن حجر،صراط مستقیم آل محمد (صلی الله علیه و آله)، فاطمه (سلام الله علیها) صدیقه است، علی (علیه السلام) صدیق و فاروق است (شامل شش حدیث)،نام هایی که بر در بهشت نوشته شده، خداوند فاطمه (علیه السلام)، را به علی (علیه السلام) تزویج کرده، مهر و نثار فاطمه (سلام الله علیها)، شعر عبدی درباره عترت، گریه ی فاطمه (سلام الله علیها)، قول علی (علیه السلام)، یا دنیا غری غیری، حدیث خاصف النعل، صورت علی (علیه السلام) در آسمان، شعر عبدی درباره ی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، علی (علیه السلام) ساقی حوض (شامل هشت حدیث)، جواز علی (علیه السلام) برای صراط، شعر عبدی و حدیث درباره ی آن، تفسیر آیه ی و علی الاعراف رجال عبدی معاصر عبدی. یازدهم: غدیریه ی ابی تمام طائی، جنایات ملحم ابراهیم اسود، حالات ابی تمام و مدح ادبیاتش، دیوان شعر ابی تمام، دیوانهای حماسه ای، تألیفات ابی تمام، نویسندگان اخبار ابی تمام، ولادت و وفات ابی تمام.

دوازدهم: مختار بن ابی عبیده: قصیده در مدح مختار.

سیزدهم: قصیده ی تائیه ی دعبل خزاعی: سخن ابی الفرج و ابی اسحاق حصری و ابن عساکر و یاقوت حمومی و ابی اسحاق حموئی و ابی سالم بن سالم بن طلحه و ابن جوزی و صفدی و شبراوی و شبلنجی درباره ی قصیده ی تائیه ی دعبل،سخن شیخ صدوق و شیخ محمد رضا بحرانی و شیخ عبدالرضا بحرانی درباره ی تائید دعبل، حالات جد دعبل و برادرانش، ترجمه ی دعبل و فنای او در ولای اهل بیت (علیه السلام)، نبوغ دعبل، روایت حدیث دعبل، راویان از دعبل، روش دعبل با خلفا و وزرا، نوادر دعبل، شعر دعبل در مذاهب، ولادت و

وفات دعبل. ج ۳ ابتدا چهار تفریظ آورده و سپس حمد و ثنا و بعد بقیه ی شعرای غدیر در قرن سوم آورده شده است.

چهاردهم: شعر ابواسماعیل علوی و شرح حال او.

پانزدهم: شعر بقراط نصرانی و شرح حال او: کسانی از انصار که مدح امیرالمؤمنین (علیه السلام) را گفته اند، اشکالات بر کتاب حیاه محمد (صلی الله علیه و آله).

شانزدهم: شعر ابن رومی و شرح حال او، اولاد ابن رومی، تعلیم او، رسائل ابن رومی (شامل چهار ساله)، عقیده ی ابن رومی، هجاء ابن رومی، او و شعرای زمان خود، تاریخ وفاتش،

شهادتش.

هفدهم: اشعار حمانی کوفی و شرح حال او: زید شهید نزد شیعه. در اینجا بخش شروع شده که در آن مواردی از هیجده کتاب از متقدمین و متاخرین عامه مورد بحث و بررسی قرارگرفته است. کتابها عبارتند مواردشان از:

۱ العقد الفرید تشبیه شده و به یهود و جواب آن، شیعه نماز مغرب را به تأخیر می اندازند، طلاق سوم را قبول ندارند و در مورد زن عده را مراعات نمی کنند، خون هر مسلمانی را حلال می دانند، قرآن را تحریف شده می دانند،جبرئیل را دوست ندارند ... و بقیه ی تهمت ها و افتراهای آن کتاب نسبت به شیعه

۲ الفرق بین الفرق

۳ کتاب الفصل ابن حزم: شیعیان را مسلمانان نیستند، ابوبکر و عمر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) اعلم هستند چهل حدیث در علم امیرالمؤمنین (علیه السلام) اجماع بر اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارث علم پیامبر (ص ۹ است، نزد امامیه ی قرآن تغییر پیدا کرده،بعضی از امامیه نکاح نه زن را جایز می دانند، بیعت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با ابوبکر

۴ سخن عبدالفتاح: شیعه امامت زن را جایز می دانند، محبت پیامبر (صلی الله علیه

و آله) برای کسی فضیلت نیست،

تکذیب شیعه در تأویل آیه ی و یطعمون الطعام،

راویان حدیث هل اتی درباره ی اهل بیت (علیه السلام)،

انکار برادری پیامبر (صلی الله علیه و آله) با علی (علیه السلام)،

پنجاه حدیث در برادری پیامبر (صلی الله علیه و آله) با علی (علیه السلام)،

نسبت های دروغین و ساختگی بر متکلمین شیعه،

انکار حدیث رد شمس،

نویسندگان درباره ی حدیث رد شمس،

راویان حدیث رد شمس از چهل و سه نفر از علما.

۵ الملل و النحل: نظریات ساختگی بر علیه شیعه و رد آنها،

مطالبی درباره ی شیعه،

سخن خوارزمی درباره ی شهرستانی

۶ منهاج السنه شیعه لفظ عشره (ده) را دوست ندارد و جواب آن،

حماقت هایی که به شیعه نسبت داده اند،

اصول دین نزد شیعه،

شیعیان مساجد را تعطیل می کنند،

تکذیب آیه ی انما ولیکم الله درباره ی علی (علیه السلام) و جواب آن همراه با شصت و شش مصدر،

اشکال بر نزول آن آیه درباره ی علی (علیه السلام) و افترا هایی بر شیعه،

تکذیب نزول هل اتی درباره ی اهل بیت (علیه السلام)،

آیه مودت،

بحث در حدیث مواخات،

تکذیب حدیث فاطمه احصنت فرجها و جواب آن،تکذیب حدیث علی مع الحق و الحق مع علی،

تکذیب سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت فاطمه (سلام الله علیها) ان الله یغضب لغضبک و جواب آن،

تکذیب حدیث علی (علیه السلام) فاروقی امتی،

بغض امیرالمؤمنین (علیه السلام) در منافقین،

ادعای اینکه جنگهای امیرالمؤمنین (علیه السلام) با دستور پیامبر نبوده و جواب آن،

سخن درباره ی حدیث منزلت،

تکذیب حدیث سد ابواب و جواب آن،

تواتر و طرق حدیث سد ابواب،

تکذیب حدیث انت ولی کل مؤمن و جواب آن،

سخن ابن حجر درباره ی ابن تیمیه

۷ البدایه و النهایه اشکال بر حدیث مواخات و طیر و سقایت حوض کوثر و جواب آن،

اشکال بر حدیث علی اول من

أسلم ایراد صد حدیث در اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) اول کسی است که ایمان آورده،

بحث در اسلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) تکذیب نزول آیات درباره ی علی (علیه السلام) و جواب آن،

اجتهاد در مقابل نص حدیث برائت،

انکار حدیث لا تقع فی علی (علیه السلام) و جواب آن،

افترایی به شیعه و جواب آن،

سخن مؤلف (علامه امینی)

۸ المحاضرات: جنگ صفین دینی نبود و جواب آن،

علی (علیه السلام) و معاویه در نسب مساوی هستند و جواب آن،

نظر معاویه در اختیار یزید،برنامه ی امام فدا شده برای او (امام حسین (علیه السلام))

۹ السنه و الشیعه: نسبت دادن تشیع به ابن سبا و جواب آن،

افترا به اهل عراق و ایران و جواب آن،

دشمنی شیعه به بعضی از اهل بیت (علیه السلام) و جواب آن،

اعمال بعضی علویین،

بحث درباره ی کتب اربعه،

قذف و افترا بر شیخ صدوق و شیخ مفید،

تهمت و نسبت های ناروا به شیعه و جواب آنها.

۱۰ کتاب الصراع: نسبت های دروغ به شیعه و جواب از آن،

سخن امیر شکیب و بحث در آن،

نیز نسبت های ساختگی به شیعه و جواب آنها،

افتراهای احتمالی بر شیعه و جواب آنها،

عصمت ذریه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به شیعه نسبت داده اند و جواب آن،

سخن قسطلانی و زرقانی درباره ی حدیث حرام بودن ذریه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر آتش،

صحابه در کتاب وسنت،

تحریف سخن سید امین و اتهام او،

تکذیب حدیث سقایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از عطش و قسیم النار و جواب آن،

نسبت های ناروای دروغین بر شیعه،

قرآن و شیعه،

شیعه و نظریات دروغین نسبت به آنان

۱۱ و ۱۲ و ۱۳ فجر الاسلام، ضحی الاسلام، ظهر الاسلام،

این کتابها از احمد امین مصری در رد شیعه است

۱۴ الجوله فی ربوع الشرق الادنی:

نسبت های ناروا به شیعه و علمای آن، افترا بر شیعه، مسافرخانه های نجف اشرف در موسم حج، افترا بر ایرانیان، ملت فارس قبر امام رضا (علیه السلام) را خانه ی کعبه درست کرده اند، امام حسین (علیه السلام) با ازدواج شهربانوی فارس عظمت الهی را وارث شده.

۱۵ عقیده الشیعه نسبت های ناروا بر شیعه و امام آنان، دروغ و تحریف

۱۶ الوشیعه: اسطوره هایی درباره ی امت که در آنها به ائمه توهین شده و جواب آنها،

دورغ بستن بر شیعه درباره ی متعه،

متعه در قرآن،

حدود متعه،

اول کسی که متعه را نهی کرد،

صحابه و تابعین که قایل به متعه بودند،

کلام مؤلف (علامه ی امینی). در اینجا شعرای غدیر در قرن سوم پایان یافته و پس از فهرستی از شعرای قرن چهارم،

شعر و مطالب مربوط هرکدام یک به یک آمده است.

هیجدهم: ابن طباطبا اصفهانی و شرح حال او.

نوزدهم: شعر و شرح حال ابن علویه اصفهانی.

بیستم: شعر مفجع در غدیر پی آمد آن: حدیث الاشباه درباره ی امیرالمؤمنین (علیه السلام)،

سخن قصیمی درباره ی حدیث اشباه،

حالات مفجع.

بیست و یکم: شعر و شرح حال ابوالقاسم صنوبری.

بیست دوم غدیریه ی قاضی تنوخی: شرح حال و اولاد تنوخی.

بیست و سوم: غدیریه های ابوالقاسم زاهی: شرح حال و شعر مذهبی زاهی،

حدیث تکلم امیرالمؤمنین (علیه السلام) با خورشید،

حدیث رد شمس،

حدیث چشمه در آوردن امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای لشکر،

شعر زاهی درباره ی مـذهب. ج ۴ ابتـدا سه تقـدیر آورده شـده و پس از حمـد و ثنا بقیه ی شـعرای غدیر در قرن چهارم چنین آمده است:

بیست و پنجم: غدیریه ی کشاجم: شرح حال و ادبیات،

شعر،

هجاء،

ریاست،

کلمات حکیمانه ی و مسافرتها و مشایخ،تألیفات،

ولادت،

وفات،

اولاد کشاجم.

بیست و ششم غدیریه ها و شرح حال ناشی صغیر.

بیست و هفتم: غدیریه های و شرح حال بشنوی کردی.

بیست و هشتم: غدیریه ها و

شرح حال و تألیفات صاحب بن عباد: وزارت و صله های صاحب،

مدح کنندگان صاحب،

شعر صاحب درباره ی مذهب،

مذهب صاحب،

مکارم کم نظیر در صاحب،

وفات و رثا و مصادر و شرح حال صاحب.

بیست نهم: غدیریه ی جوهری جرجانی: شرح حال و شعر جرجانی.

سی ام: غدیریه های ابن حجاج بغدادی: شرح حال و قصه ی شعر و ولادت و وفات و نیز مصادر شرح حال ابن حجاج.

سی و یکم: غدیریه ی ابوالعباس ضبی: شرح حال ابوالعباس،

ستایش تو رثای شعرا بر او، قسمتی از شعرهای ابوالعباس.

سی و دوم: غدیریه ی ابوحامد انطاکی: شرح حال ابوا حامد.

سی و سوم: غدیریه ابوالعلاء سروی: شرح حال ابو العلاء.

سی و چهارم: غدیریه های ابومحمد عونی: شرح حال ابو محمد، شعر عونی درباره ی مذهب.

سی و پنجم: غدیریه های و شرح حال ابن حماد عبدی: نمونه ای از شعر عبدی، فهرست قصاید عبدی.

سی و ششم: غدیریه ی ابوالفرج بن هندو: شرح حال ابوالفرج.

سی و هفتم: غدیریه ی جعفر بن حسین. تا اینجا شعرای غدیر در قرن چهارم پایان می پذیرد، و از این پس شعرای غدیر در قرن پنجم است:

سی و هشتم: غدیریه ی ابونجیب طاهر جزری: شرح حال ابو نجیب.

سی و نهم: غدیریه ی شریف رضی: شرح حال و مصادر شرح حال سید، اساتید و مشایخ و شاگردان سید رضی،راویان از سید رضی، تایفات سید رضی، نهج البلاغه و حفاظ و شرح نویسان آن، مؤلف نهج البرغه و سخنانی درباره ی او،بقیه ی تألیف سید رضی، شعر و شاعریت سید رضی، ستایش ادبیات سید رضی، القاب و منصبهای بالای او، تحلیل نقابت سید رضی، تحلیل

ولایت مظالم، تحلیل ولایت حج، ولادت و وفات سید رضی، نمونه ی شعرهای سید رضی درباره ی مذهب.

چهلم: غدیریه های ابو محمد صوری: شرح حال و قسمتی از شعرهای صوری.

چهل

و یکم: غدیریه ها و شرح حال مهیار دیلمی: نمونه ای از شعر دیلمی، رثاء مهیار برای شیخ مفید.

چهل و دوم: غدیریه سید مرتضی: شرح حال و تألیفات سید مرتضی، ستایش سید مرتضی، مصادر شرح حال سیدمرتضی، مشایخ و شاگردان سید مرتضی، معری و ابن مطرز با سید، زعامت او، ولادت و وفات سید، نمونه ای از شعر سید مرتضی، رثای او برای شیخ مفید.

چهل و سوم: غدیریه و شرح حال ابی علی بصیر.

چهل و چهارم: غدیریه های المؤید فی الدین و شرح حال او.

چهل و پنجم: غدیریه ی جبری مصری و شرح حال او. تا اینجا شعرای غدیر در قرن پنجم تمام و شعرای قرن ششم شروع می شود:

چهل و ششم: غدیریه و شرح حال فنجکردی:

علی (علیه السلام) را دشمن ندارد مگر زنازاده.

چهل و هفتم: غدیریه و شرح حال ابن منیر طرابلسی.

چهل و هشتم: غدیریه و شرح حال ملک صالح: سخنانی درباره ی ملک صالح، ولادت و وفات و مدایح و مراثی و محل دفن او، شعر او، عادل بن ملک صالح.

چهل و نهم: غدیریه ی ابن عودی نیلی و شرح حال او.

پنجاهم: غدیریه های قاضی جلیس و شرح حال او.

پنجاه و یکم: غدیریه ی ابن مکی و شرح حال او.

پنجاه دوم: غدیریه ی خوارزمی.

پنجاه و سوم: غدیریه ی فقیه عماره و شرح حال او.

### قسمت سوم

ج ۵ ابتدا چهار تقریظ و تقدیر و نیز لیست رمزهای مصادر کتاب و پس از حمد و ثنا بقیه ی شعرای غدیر در قرن ششم شروع می شود:

پنجاه و چهارم: غدیریه ی نقیب اقساسی در این جا علامه ی امینی بعد از ایراد غدیریه ی اقساسی مواردی که در شعر اوآمده و

قابل بحث و گفتگوست را یک به یک مورد نقد و بررسی قرار

داده و مفصل بحث نموده که شرح آنها چنین است:

شرح حال هشت نفر از آل اقساسی اهل کوفه: طی الارض امیرالمؤمنین (علیه السلام) بحث در اطراف طی الارض، رجال طی الارض از عامه، رد الشمس برای اسماعیل حضرمی، هزار رکعت نماز امیرالمؤمنین (علیه السلام)، زیاد نماز خواندن،اختلاف عبادت کنندگان، مردان هزار رکعت نماز، کسانیکه به بیداری تمام شب مداومت داشتند، سنت با فعل غیر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مشکله ی ختم ها و وردها، ختم قرآن در یک رکعت، کسی که در یک روز یا در یک شب یک ختم قرآن و یا دوختم و یا سه ختم و یا چهار ختم یا هشت ختم و یا پانزده ختم در هر روز می کند! کسی که روزانه هفتاد هزار ختم می کند، محدث در اسلام، نصوص عامه درباره ی محدث، نصوص شیعه درباره ی محدث، افترای قصیمی بر شیعه، علم غیب امامان شیعه، افترای قصیمی، بحث در اطراف علم غیب، عدم جواز عمل حاکم به علمش، مغیبات در قرآن،عدم سنخیت بین خالق و مخلوق در صفات، قصه هائی که علم غیب در آنها هست، قراء لوح محفوظ، بردن جنازه ها به سوی قبرها و بحث و آراء مذاهب درباره ی آن، زیارت مشاهد عترت طاهره، ذهبی و قاضیان با ابن تیمیه. سخن قصیمی درباره ی زیارت، سیره ی رایج در تعظیم، ترغیب به زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بیست و دو حدیث، کلمات علمای مذاهب اربعه ی عامه درباره ی زیارت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شامل چهل دو کلام، حج قبل از زیارت است، اجاره کردن شخص برای زیارت، نذر رفتن به زیارت، سی و شش دستور برای

آداب زیارت، زیارتهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) نه تا است،دعا در بالا سر حرم آن حضرت، صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، توسل و تبرک جستن به قبر شریف با چسبیدن به قبر و بوسیدن و سخن گفتن در اطراف قبر، زیارات، ابوبکر و عمر، وداع حرم مقدس، زیارات ائمه ی بقیع، زیارت شهدای احد، زیارت حمزه (علیه السلام)، تبرک به آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مصادر آداب زیارت، ترغیب بر زیارت قبور با استناد بر بیست وشش حدیث، آداب زوار از نظر عمل و کلام، سیزده کلام از علمای مذاهب اربعه درباره ی زیارت قبور، نذر به اهل قبور،مشاهدی که به زیارت آنها رفته می شود (پنجاه و دو مورد)، رأس الحسین در مصر، ابو حنیفه در بغداد، معروف کرخی در بغداد، مشهد احمد حنبل، خدا هر سال احمد را زیارت می کند کسی که احمد را زیارت کند بخشیده می شود! برکت قبر احمد با مشهد ابی عوانه، آخرین کلام درباره ی زیارت. درباره ی حدیث، سخن قصیمی و جواب رد بر آن، سلسله ی کذابین که هفتصد نفر از اعلام و حفاظ هستند و توجه کامل به آنان، سلسله ی زهاد و کذابین که هفتصد نفر از اعلام و حفاظ هستند و توجه کامل به آنان، سلسله ی زهاد و کذابین،احادیث موضوعه درباره ی ابوحنیفه و مناقب و مثالب او، کشمکش مناقب و مثالب، شمارش حدیث های وضع شده وبر گردانده شده از اصلش که چهار صد و هشت هزار و ششصد و هشتاد و چهار حدیث است، سخنانی درباره ی احادیث وضع شده مشکله ی معنای ثقه و نیز ثقات ساختگی درباره ی خلافت که چهل و پنج حدیث است،

درباره ی احادیث ساختگی درباره ی خلافت، درباره ی وضع کنندگان.

پنجاه و پنجم: غدیریه ی قطب راوندی: حالات قطب راوندی.

پنجاه و ششم: غدیریه ی ابن تعاویذی.

تا اینجا شعرای قرن ششم پایان یافته و شعرای قرن هفتم آغاز می گردد.

پنجاه و هفتم: غدیریه ابوالحسن المنصور بالله.

پنجاه و هشتم: غدیریه ی مجد الدین بن جمیل.

پنجاه و نهم: غدیریه ی شواء کوفی.

شصتم: غدیریه ی کمال الدین شافعی.

شصت و یکم: غدیریه ی ابی محمد المنصور بالله.

شصت و دوم: غدیریه ی ابی حسن جزار.

شصت و سوم: غدیریه ی قاضی نظام الدین.

شصت و چهارم: غدیریه ی شمس الدین محفوظ و شرح حال او.

شصت و پنجم: غدیریه ی بهاءالدین اربلی و شرح حال او. تا اینجا شعرای غدیر در قرن هفتم تمام می شود. در آخر تقریظ پنج تن که به صورت شعر است آورده شده است. ج ۶ پس از ایراد چهار تقریظ و حمد و ثنا شعر یا قرن هشتم شروع می شود:

شصت و ششم: غدیریه و شرح حال این داوود الحلی.

شصت و هفتم: غدیریه های جمال الدین خلعی: شرح حال و فهرست قصاید خلعی.

شصت و هشتم: غدیریه ی سریجی اوالی: حدیث ولادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کعبه و مصادر آن و قصاید در میلاد آن حضرت (علیه السلام) و شرح حال سریجی اوالی.

شصت و نهم: غدیریه و شرح حال صفی الدین حلی: بدیعیات حلی (سی و پنج بدیعیه)، ولادت، وفات و شعرصفی الدین، قصیده ی جواب صفی الدین به ابن المعتزّ.

هفتادم: غدیریه ی شمس الدین مالکی و پی آمد آن: مصادر حدیث انا مدینه العلم و علی بابها (صد و چهل و سه مصدر)،

صحت حدیث انا مدینه العلم و لفظ حدیث و مؤیداتش، سخن موسی جارالله درباره ی علم علی (علیه السلام) و عمر. در اینجا نیز علامه ی امینی

به مناسبت بخشی را به نام نوادر الاثر فی علم عمر شروع نموده و صد مورد از قضایای عمر را از مصادر عامی آورده که درجه ی علم و فهم و شخصیت او را تا حدی روشن می سازد! این موارد به این شرح است.

۱ نظر خلیفه درباره ی فاقد آب

۲ شک در رکعاب

۳ جهل خلیفه به کتاب خدا

۴ زنی که شش ماهه می زاید

۵ زیادی مهر

۶ کلمه ی اب

۷ زن دیوانه ی زناکار

۸ بوسیدن حجرالاسود

۹ تخم شتر مرغ

۱۰ همه ی مردم از عمر فقیه ترند

۱۱ مخاصمه ی غلامی با مادرش

۱۲ جهل خلیفه به کلام

۱۳ قرائت در نماز

۱۴ درباره ی ارث

۱۵ طلاق کنیز

۱۶ لو لا علی لهلک عمر

۱۷ همه از عمر فقیه ترند:

زن حامله ای که زنا کرده

۱۸ حیض زن بعد از طواف

۱۹ جهل خلیفه به سنت: زنی که در عده ازدواج نموده

۲۰ حد درباره ی ارث

۲۱ زنی که با غلام خودش ازدواج کرده

۲۲ زن خواننده

۲۳ زنی که از روی اضطرار زنا کرده

۲۴ خلیفه نمی داند چه می گوید:

مرد سیاه و زن سیاه خلیفه نمی داند چه می گوید

۲۵ تجسس

۲۶ حد شراب خواری

۲۷ احتیال زنی بر مرد جوان

۲۸ دو مرد با زن قرشی

۲۹ کلاله

۳۰ خرگوش

۳۱ مردی سر ذمی را شکافت

۳۲ زنی که در غیبت شوهرش زائیده

۳۳ و

۳۴ مردی سر نبطی را شکافت

۳۵ ذمی کشته شده

۳۶ بخشیدن بعضی از صاحبان خون

۳۷ دیه ی انگشتان

۳۸ دیه ی جنین

۳۹ دزد دست بریده

۴۰ هدیه ی ملکه ی روم

۴۱ زنای مغیره بن شعبه

۴۲ پیر زن اهل مدینه

۴۳ دشنام دو مرد به یکدیگر

۴۴ درخت بیعت رضوان

۴۵ آثار انبیاء (علیه السلام) مصلای پیامبر (صلی الله علیه و آله)

۴۶ احبار یهود و قصه ی اصحاب کهف

۴۷ زکات اسب و غیره و بنده

۴۸ لیله القدر: ابن عمر و جارود و معاویه

۴۹ حدیث

اجازه خواهی ابوموسی

۵۰ مرگ زینب: پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بطلان حدیث: مرده به سبب گریه ی زنده عذاب می شود

۵۱ ترک قربانی

۵۲ ارث زن از دیه ی شوهرش

۵۳ وجب در شناختن بلوغ

۵۴ قصاص در حد

۵۵ اختلاف دو زن در یک فرزند

۵۶ بچه ای که دو بدن داشت

۵۷ کنیز زنا کار

۵۸ نهی از بشارت مؤمن به بهشت

۵۹ زینت کعبه

۶۰ طلاق سه گانه

۶۱ نماز بعد از عصر ارث عجم ها

۶۲ گرفتن متهم با سعایت دیگران

۶۳ دفن در حجره ی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

۶۴ خطبه ی عمر در جابیه

۶۵ حدیث سلونی قبل ان تفقدونی

۶۶ هر کس گفت سلونی رسوا شد

۶۷ یادگرفتن سوره ی بقره توسط عمر

۶۸ متعه ی حج

۶۹ متعه ی زنان: احادیث نهی از متعتین

۷۰ بحث و اقوال در ابعاد مختلف متعتین

۷۱ کسی که گمان کند مؤمن است

۷۲ اسقف و سؤالاتش

۷۳ تازیانه و روزه دار

۷۴ بیت المال

۷۵ تکبیرات نماز میت

۷۶ نامه ی ملک روم و سخن عمر

۷۷ سؤال از میقات

۷۸ مناسک حج

۷۹ اجتهاد در شراب و آیات آن

۸۰ بحث در رای عمر درباره ی شراب

۸۱ جنابت بالقاء ختانین

۸۲ وسعت دادن مسجد الحرام و مسجد النبی (صلی الله علیه و آله)

۸۳ طلاق در جاهلیت و اسلام

۸۴ تعزیر برای خوردن گوشت

۸۵ یهودی و سوالاتش

۸۶ درباره ی فرایض

۸۷ نصف کردن اموال عمال توسط عمر

۸۸ خرید شتر توسط عمر

۸۹ زیارت بیت المقدس

۹۰ جزیه ی مجوسی

۹۱ نهی از روزه ی رجب

۹۲ قضیه مشکلات قرآن

۹۳ سؤال از چیزی که واقع نشده

۹۴ کم کردن روایت

۹۵ نوشتن سنن

۹۶ کتب و تألیفات

۹۷ نوادر در قرائت ها، اسمها و کنیه ها

۹۸ حد بعد از حد

۹۹ نماز روز عید

۱۰۰ معانی الفاظ صوم الدهر، ودر آخر نتیجه بحث. (بازگشت به شعر مالکی): حدیث کنیه ی علی (علیه السلام) به ابوتراب، حدیث رساندن

سوره ی برائت توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام) مصادر حدیث برائت (شامل هفتاد و سه مصدر)، لفظ و طرق حدیث، شرح حال شمس الدین مالکی. هفتاد و یکم: دو غدیریه ی علاءالدین حلی: شرح حال علاءالدین حلی، قصاید شش گانه و طولانی علاءالدین حلی. در آخر از کلیه کسانی که از مصر و هند و صیدا (لبنان) و نجف و دیگر شهرهای عراق و ایران نامه های تقدیر و تشکر و یا تقریظ نوشته اند به خصوص آیه الله حجت تشکر نموده است. ج ۷ ابتدا تشکر از بیست و یک نفر که نامه های تقدیر و یا تقریظ نوشته اند نموده و نیز دو تقریظ و یک تقدیر را آورده وپس از حمد و ثنای شعرای غدیر در قرن نهم را آغاز می کند:

هفتاد و دوم: غدیریه ی ابن عرندس حلی: پی آمد غدیریه ی ابن عرندس، حدیث بت شکستن امیرالمؤمنین (علیه السلام) شرح حال ابن عرندس حلی و شعرش.

هفتاد و سوم: غدیریه ی ابن داغر حلی: شعر ابن داغر و شرح حال او.

هفتاد و چهارم: غدیریه ی حافظ رجب برسی حلی: شرح حال و شعر حافظ برسی. از اینجا تا آخر این جلد و نیز در جلدهای بعدی تا صفحه ی ۱۹۷ از جلد یازدهم مؤلف علامه ابحاثی را به ترتیب درباره ی ابوبکر و جوانب آن از قبیل فضایل ساختگی و نیز بیان مثالب او، و نیز حضرت ابوطالب و جوانب مختلف به خصوص بحث در ایمان آن حضرت و باز بیان فضایل دورغین ابوبکر، همچنین فضایل دروغین عمر، و سپس بسیار مفصل در جوانب زندگانی عثمان از قبیل ابحاث گذشته بحث نموده که در ضمن به جوانب زندگی و شخصیت ابوذر نیز اشاره کرده و

پس از آن مثالب و دیگر جوانب عبدالله بن عمر را بیان نموده و نیز بخشی در مناقب دروغین خلفای ثلاثه (شامل چهل حدیث) و بعد صحابه را متعرض شده است.

بعد از آن بحث در معاویه را شروع نموده و نیز مفصل در جوانب او به خصوص فضایل دروغین و مثالب و زندگانی او، و در آخر صد کرامت دروغین از عامه برای دیگر خلفای اموی و نیز افراد دیگر از علمای آنها را آورده است. در تمام ابحاث از اول تا آخر پس از نقل هر موردی مفصل و منطقی و بسیار عمیق و ادبی وارد بحث شده و از هر جهت حق کلام و بحث را ادا نموده است. بعد از تمام شدن این ابحاث از صفحه ۱۹۷ جلد یازدهم ادامه شعرای غدیر در قرن نهم و نیز قرنهای دیگر را آورده است و اما توضیح ابحاث گفته شده چنین است:

ابوبکر: غلو در فضایل، غلو درباره ی ابوبکر، نشانهای انتخاب در ابتدا، راویان خطبه ی شقشقیه، فضایل ابوبکر، ملکات خلیفه،خلیفه و شراب، شراب در خانه ی ابی طلحه، آراء در تاریخ تحریم شراب، خلیفه در اسلام، نبوغ خلیفه در علم تفسیر نظر خلیفه در کلاله، پیشی گرفتن خلیفه در سنت، احادیث خلیفه، نظریات خلیفه در جدتین، پسران دختران ما فرزندان ماهستند، و بریدن دست دزد و در جد کسی که مفضول است ولایت کند، خلافت نزد شیعه امارت الهی است، نظریه در خلافت، افضلیت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، نظریه ی خلیفه در قدر و ضحیه و رد بنی سلیم و سوزانیدن فجائه توسط خلیفه و در قصه ی مالک، هجوم خالد بر بنی جذیمه، سه چیز که خلیفه انجام

داد و پشیمان شد، سه چیز که ترک کردن و پشیمان شد، سه چیز که می خواست سوال کند، تحریف است یا تحفظ سؤال یهودی از ابوبکر، سوال نساری، غلو در علم ابوبکر، مظاهر علم ابوبکر، تمسک به نسبت های ناروا، شجاعت خلیفه، ابوبکر شجاع ترین صحابه است! نظریه ی در حدیث عریش، خودپوشی ابوبکر در جنگها، سخنان جاحظ و سخنان اسکافی در رد جا خط، غریق بهر علف ریزه چنگ می زند، فلسفه سازی در شجاعت ابوبکر، لجاجت خلیفه،تهالک خلیفه در عبادت! قضه جگر بریان، اخلاقیات ابوبکر، ابوبکر سباب بود، ابوبکر حلیم قریش، فاطمه (سلام الله علیها) غضبناک از ابوبکر از دنیا رفت، نماز ابوبکر بر فاطمه (سلام الله علیها)، عذرخواهی از صدیقه ی طاهره (سلام الله علیها)، سخن جاحظ، سخن ابن کثیر، حدیث فاطمه بضعه منی، احادیث غلو، حدیث توسل به ابوبکر، لحیه در بهشت است، پیشی گرفتن شهادت ابوبکر بر جبرئیل، قسمتی از فضایل ساختگی ابوبکر، رافضی قبل از مردن مسخ به خوک می شود، ابو تمام درقبرش مسخ به خنزیر شد، ابوبکر پیرمرد شناخته شده و شناخته نشده، انصار و بیعت، نقباء از انصار هستند، انصار دربیعت دوم، خبر هجرت،

ابوبکر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیرتر است، اسلام ابوبکر قبل از ولادت علی (علیه السلام) است، نظر در روایات اسلام ابوبکر، ابوبکر پیرترین اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، چهل نفر از صحابه پیرتر از ابوبکر است، ابوبکر در کفه ی ترازو،توسل خورشید به ابوبکر سگی از جن مأمور است، بخشش ابوبکر، ابوبکر در قاب قوسین! منزلت ابوبکر در پیشگاه خدا، روایات دروغین در محبت ابوبکر، پیامبر (صلی الله علیه و آله) شیخین را

تایید می کند، خلقت اشباح خمسه (علیه السلام)، کلماتی که از پروردگار به آدم القاء شده، توسل عمر به عباس، سخن قصیمی در توسل، ابوبکر بهترین اهل آسمانها و زمین، ثواب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ابوبکر، محبت و شکر ابوبکر، ابوبکر در کفه ی ترازو، پدری از مهاجرین جز ابوبکر اسلام نیاورد، مهاجرینی که پدر و مادرش اسلام آورد، روایات درباره ی ابوقحافه، اسلام ابوقحافه، اسلام مادر ابوبکر، ابوبکر و پدر و مادرش در قرآن، آیه ای درباره ی ابوبکر و پدرش، آخر سخن.

حضرت ابوطالب (علیه السلام): شعر ابوطالب، ایمانش را نشان می دهد، ابوطالب و مواقفش، سفر ابوطالب به شام، استسقاء ابوطالب، ابوطالب در میلاد امیرالمؤمنین (علیه السلام). ابوطالب در اول امر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ابوطالب و گم کردن پیامبر (صلی الله علیه و آله)، سخن ابوطالب به امیرالمومنین (علیه السلام)، سخن ابوطالب به جعفر، ابوطالب و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ابوطالب و ابن الذبعری، ابوطالب و قریش،ابوطالب و صحیفه ی قریش، وصیت هنگام مرگ ابوطالب، وصیت ابوطالب به فرزندان پدرش، حدیث از ابوطالب،روایت از آل ابو طالب در ایمان ابوطالب (ده حدیث)، کلمات درر بار از پیامبر و آلش (علیه السلام)، سخنی کوتاه درباره ی ابوطالب، اجماعات از اعلام شیعه، چهل حدیث درباره ی ابوطالب، کتاب هایی که درباره ی ابوطالب نوشته شده، قصاید در مدح ابوطالب. در آخر این جلد نه تقدیر به صورت شعر از افراد مختلف آمده است.

## قسمت چهارم

ج ۸ ابتدا چهار تقریظ و تقدیر آورده شده و پس از حمد و ثنا

ادامه ی بحثهای جلد هفتم در مورد حضرت ابوالطالب (علیه السلام) آمده است:

یاد ابوطالب (علیه السلام) موقف شیخین درباره ی ابوطالب

حدیث ضحضاح درباره ی

ابوطالب

شعر درباره ابوطالب. همچنین ابوبکر: احادیث غلو در فضایل ابوبکر

ناسزا به ابوبکر

خطبه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در فضل ابوبکر

ثنای امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر ابوبکر

احادیث دروغین درباره ی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ابوبکر در شب غار

شیطان و ابوبکر

ابوبکر هرگز پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ناراحت نکرد

آیات درباره ی ابوبکر

بحث در ثروت ابوبکر و احادیث وضع شده.

همچنین عمر:

غلو در فضایل عمر

کلمات باطل در علم عمر

عرم قاری ترین و فقیه ترین صحابه

شیطان از عمر می ترسد و فرار می کند

قصه های خرافی در فضل عمر

حکم غنا در قرآن و سنت

غنا در مذاهب اربعه

رأی عمر در غنا

شعر شاعر النیل

کرامات عمر

نامگذاری امیرالمؤمنین بر عمر

نامگذاری امیرالمؤمنین بر علی (علیه السلام)

عمر باطل را دوست ندارد

ملائکه با عمر سخن می گوید

کاغذی در کفن عمر

زبان و قلب عمر

خواب پیامبر (صلی الله علیه و آله) در علم عمر

شیطان و عمر. عثمان: غلو در فضایل عثمان

زنیکه شش ماهه زایید

تمام خواندن نماز توسط عثمان در سفر

رأی و حجت های خلیفه

پنج عذر ساختگی برای عثمان

سنت در نماز مسافر

دین و سیاست

باطل شدن حدود به وسیله عثمان

نماز مستانه ی ولید! قصه ولید

عثمان و ندای ثالث

توسیع مسجدالحرام به وسیله ی عثمان رای خلیفه در متعه ی حج

تعطیل شده قصاص به وسیله عثمان

قصه ی کشته شدن گروهی به وسیله عبیدالله بن عمر

نظر عثمان درباره ی آنان

عذر ساختگی برای توجیه عثمان

نظر خلیفه درباره ی جنایت

سنت در جنابت

نسبت ساختگی بر صحابه

نظر بخری درباره ی جنابت

کتمان حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خلیفه

سنت در نشر علم

رأی عثمان در زمات خیل

تقدیم خطبه ی در نماز

عثمان و خطابه

بنی امیه و نماز

رأی عثمان در قصاص و دیه

رأی خلیفه در قرائت

احادیث:

نمازی بدون فاتحه نیست

فتاوای ائمه ی مذاهب در قرائت

رأی خلیفه در نماز مسافر

رأی عثمان در صید حرم

حجت رأی عثمان

رأی عثمان

در عده مختلعه

رأی خلیفه در زنی که شوهرش گم شده

رأی های مضحک در دین

مذاهب اربعه در زنیکه شوهرش گم شده

عثمان نظریه ها را از ابی می گرفته

عثمان سنت را از زنی می گرفت

رأی عثمان در احرام قبل از میقات

لولا علی لهلک عثمان

رأی عثمان در جمع بین خلاف کتاب و سنت و اجماع

رأی خلیفه در رد دو برادر

عثمان و عربیت

اطلاق اخوت بر اخوین

رأی عثمان درباره ی معترف به زنا

خرید خلیفه چیزی را که جایز نیست

عثمان در شب وفات ام کلثوم

عثمان برای خودش قرق کرد

قطع شدن فدک توسط عثمان

رأی عثمان در اموال و صدقات خلافت کتاب و سنت

ایادی عثمان نزد حکم

شرح حال حکم عمومی عثمان

حکم رانده شده و ملعون

حکم در قرآن

بنی امیه در قرآن

نظر در سخن قرطبی و ابن حجر

طب جدید برای ابن حجر

ایادی حکم و عثمان

سنت در صدقات

ایادی عثمان نزد مروان

شرح حال مروان پسر عموی عثمان

مروان نخ باطل است

نمونه هایی از عظایم مروان

نظر درباره ی ایادی عثمان نزد مروان

ایادی عثمان نزد پسر عمویش حارث

بخشش های عثمان: بخشش های عثمان به ولید

شرح حال ولید و پدرش

بخشش خلیفه به عبدالله بن خالد

بخشش عثمان به ابوسفیان

بخشش عثمان به ابن ابی السرح

روش عثمان و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اموال

خزانه های اندوخته

صحیفه ای در اموال

بخشش های عثمان

خلیفه و شجره ی ملعونه

تأسیس حکومت امویان. تبعید عثمان ابوذر را به ربذه و رفتارش با او و با معاویه: سخنانی در مشایعت ابوذر

گفتگوی علی (علیه السلام) با عثمان

شکل بردن ابوذر

اسلام ابوذر

علم ابوذر

راستی و زهد ابوذر

فضل ابوذر

عهد و پیمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) با ابوذر

نگاهی به تبعید ابوذر

دعوت ابوذر

عثمان در مقابل امیرالمؤمنین (علیه السلام) جنایت تاریخ در قصه ی ابوذر

جنایت طبری در قصه ی ابوذر

هفتصد دروغ با یک سند در تاریخ طبری

جنایت ابن اثیر

در قصه ی ابوذر

جنایت ابن کثیر در قصه ی ابوذر

نظریه ی ابوذر در اموال

ابوذر و کمونیستی

ابوذر بر ضد کمونیستی دعوت می کند

مال الله و مال مسلمین

رای معاویه در مال الله

روایات ابوذر در اموال

سخنانی درباره ی ابوذر

سخنانی که گروه فتوای الازهر درباره ی ابوذر صادر کردند

کمونیستی و ابوذر

اشکال در فتوای گروه فتوای یاد شده

نظر در کلام آلوسی

نظر در کلام ابن کثیر

نظر در کلام ابن حجر

آخرین کلام در کمونیستی. در آخر این جلد نیز هفت تقدیر به صورت شعر آورده شده است.

ج ۹ ابتدا پنج تقریظ و تقدیر آورده شده و پس از حمد و ثنا ادامه ی مباحث عثمان چنین است:

آنچه بین عثمان و ابن مسعود واقع شده شرح حال ابن مسعود و مدح او

نگاهی در قصه ی ابن مسعود

موافق عثمان با عمار: شرح حال عمار

نگاهی به مواقف عمار با عثمان

فرستادن صلحای کوفه به شام

شرح حال مالک اشتر و زید و صعصعه فرزندان صوحان و جندب و کعب و عدی بن حاتم و مالک بن حبیب و یزید بن قیس و عمر و بن حمق و عروق و اصعر و کمیل و حارث حمدانی

تبعید کعب بن عبده و عامر و عبدالرحمن و امیرالمؤمنین (علیه السلام) توسط خلیفه

آیه درباره ی عثمان

عثمان و خلاصی از آتش

ترک سنت تکبیر به وسیله ی خلیفه

نتیجه ی بحث و جنایت تاریخ. آراء صحابه ی عدول درباره ی عثمان: سخن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

سخن عایشه و عبدالرحمن بن عوف و طلحه بن عبیدالله و زبیر بن عوام و عبدالله بن مسعود و عمار بن یاسر و مقداد کندی و حجر بن عدی و عبدالرحمن و هاشم بن مرقال و جهجاه غفاری و سهل و رفاعه ی انصاری و حجاج انصاری و ابوایوب و قیسش و فروه و

محمـد و جابر و جبله ومحمد بن مسـلم و ابن عباس و عمر و بن عاص و ابوالطفیل و سـعد بن وقاص و مالک اشتر و عبدالله بن عکیم و محمد بن ابی حذیفه و عمر و نخعی و صعصعه و حکیم عبدی و هشام مخزومی و معاویه و خود عثمان و قریض

سخن مهاجرین و انصار

نامه ی اهل مدینه به صحابه

نامه ی مهاجرین به مصر

نامه ی اهل مدینه به عثمان

اجماع و خلیفه

قصه ی محاصره ی اول عثمان

نامه اهل مصر به عثمان

خلیفه با خود عهد کرد

صورت توبه های خلیفه

عهد دوم

قصه ی محاصره ی دوم عثمان

شکل دیگر قصه ی

سخن واقدی در قصه ی مذکور

خلیفه توبه می کند و بر می گردد

نگاهی در احادیث دو محاصره ی عثمان

نامه های عثمان در روزهای محاصره

نگاهی به نامه های عثمان

زد و خورد یوم الدار

مقتل عثمان

تجهیز و دفن خلیفه

در اطراف وقایع یوم الدار

نگاهی به نوشته و تألیفات

نگاهی به فتوحات

نگاهی در فتنه ی بزرگ

نگاهی در نامه ی عثمان

نگاهی در انصراف عثمان

احادیث زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به عثمان

نگاهی به عهد عثمان

نگاهی به مناقب عثمان شامل پنجاه منقبت که دست های غلو در فضایل آنها را وضع کرده و هیچ یک از آنها صحیح نیست همراه با بحث های ارزشمند و مطالب مفید.

مناقب خلفای ثلاثه:

ابوبکر و عمر و عثمان: نامه های که از عفک برای ما رسیده است. در آخر این جلد نیز چهار تقدیر به صورت شعر آمده است.

ج ۱۰ ابتدا هفت تقریط که اکثراً از علما و مراجع است و سپس حمد و ثنا و بعد ادامه ی بحثهای جلد قبل:

بقیه ی بحث از مناقب خلفا (شامل چهل حدیث) حدیث بین صحابه و نگاهی به آن حدیث. عبدالله بن عمر: بیعت ابن عمر

سنت در خلافت راشده

اجتماع بر بیعت یزید

اخبار و نوادر

و ضعف ابن عمر

رای ابن عمر در جنگ

رای ابن عمر در نماز

عذرهای ابن عمر

سخنانی درباره ی معاویه

ابن عمر بدعت های پدرش را زنده می کرد

ابن عمر و علی (علیه السلام)

اخبار ابن عمر در مناقب. صحابه: مناقب ساختگی خلفا

ابوسفیان در تاریخ

حدیث بشارت ده نفر به بهشت و رسیدگی به آن

آیه های تحریف شده در مناقب. معاویه: غلو در فضایل معاویه

آنچه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره ی معاویه رسیده

آنچه از علی (علیه السلام) درباره ی معاویه رسید

آنچه از صحابه درباره ی معاویه رسیده سنجش در ترازوی قضاوت

معاویه و شراب

معاویه ربا می خورد

ربا در قرآن و سنت

معاویه در سفر نماز را تمام می خواند

بدعت معاویه در عیدین نماز جمعه ی در چهار شنبه

ازدواج دو خواهر با هم

بدعت معاویه در دیات

تکبیر مستحبی و تلبیه را ترک می کند

سنت در تلبیه

برای مخالفت با شیعه سنت ثابت را رهامی کند

جلو انداختن خطبه بر نماز

ترک حدی از حدود خدا

معاویه لباس غیر جایز را می پوشد

معاویه زیاد را به ابوسفیان ملحق کرد

معاویه و بیعت یزید

بیعت یزید در شام

عبدالرحمن در بیعت یزید

سعید در بیعت یزید

نامه های معاویه در بیعت یزید

مسافرت اول برای بیعت یزید

مسافرت دوم

یزید و سابقه ی سوء و سیاه او

جنایت های معاویه

لعن علی (علیه السلام) توسط معاویه و دست نشانده هایش

جنگ معاویه با علی (علیه السلام)

سنت درباره ی کسی که بر امام خروج کند

فئه ی باغیه در قرآن و سنت

جنگ معاویه با علی (علیه السلام)

چهل حدیث درباره ی علی (علیه السلام)

مسخره کردن سنت توسط معاویه

نامه های معاویه

بدی ها و افتراها در سابقه و نامه ی عمل معاویه

معاویه ی رانده شده

طرز تفکر معاویه در خلافت

مناظرات و تحکیم در سوء سابقه ی معاویه

دلیل های قاطعی که ابن حجر با آنها از معاویه دفاع ّمی کند

از جمله ی آنها اجتهاد معاویه است

نگاهی به اجتهاد معاویه

معاویه و علم

او به کتاب و سنت

نگاهی به آنچه که معاویه روایت کرده

حدیث: من مات و لم یعرف امامه ... بقیه ی احادیث معاویه

معاویه مجتهد کذائی

امر دوم از دفاع ابن حجر از معاویه احادیثی است که گمان کرده درباره ی معاویه است

نگاهی به این احادیث. ج ۱۱ ابتدا شش تقریظ و تقدیر آورده شده و پس از حمد و ثنا ادامه ی ابحاث معاویه از این قرار است:

مواقف معاویه با امام حسن (علیه السلام)

معاویه امام حسن (علیه السلام) را شهید کرد

خوشی معاویه از شهادت امام حسن (علیه السلام)

معاویه و شیعه امیرالمؤمنین (علیه السلام)

جرایم معاویه

معاویه و حجر بن عدی

کشتن معاویه عمر و بن حمق و صیفی بن فسیل و قبیضه بن ضبیعه را. قصه ی عبدالله بن خلیفه

شهادت دروغین

تبعید حجر بن عدی و اصحابش

مقتل حجر و اصحابش

عذرهای ساختگی معاویه

سنت و قتل مؤمن

کشتن حضرمی ها به خاطر تشیع

کشته شدن مالک اشتر و محمد بن ابوبکر توسط معاویه

نگاهی به مناقب ساختگی معاویه (شامل چهل قصه). کرامات دروغین: غلو فاحش یا قصه های خرافی (شامل صد قصه):

۱ زید بن خارجه بعد از مرگ سخن می گوید

۲ انصاری بعد از کشته شدن سخن می گوید

۳ زنده شدن حمار شیبان

۴ عصای أسید بن حضیر و عباد بن بشر روشنی می دهد

۵ استجابت دعای خالد

۶ الی

۱۱ قصه های ابومسلم خولانی

۱۲ ربیع بعد از مرگ سخن می گوید

۱۳ کرامت حضرت در میان لشگر

۱۴ الی ۱۶ کرامت سعد بن وقاص و هرم بن حبان

۱۷ ابراهیم و امساک از غذا

۱۸ الی ۲۰ کرامت مطرف بصری و کرز بن وبره و فقیر اسود

۲۱ غطفانی پس از مرگ تبسم می کند

۲۲ الی ۲۵ کرامات عمر بن عبدالعزیز ومالک بن دینار

۲۶ ناصبی مستجاب الدعوه

۲۷ الی ۲۹ کرامات ایوب سختیانی و حبیب بصری

و معروف کرخی

۳۰ مردی در هوا چهار زانو نشسته

۳۱ و ۳۲ کرامات احمد خزاعی

۳۳ قصه های خرافی درباره ی ابوحنیفه

۳۴ و ۳۵ کرامات ابی زرعه و ابراهیم خراسانی

۳۶ ماجشون می میرد و زنده می شود

۳۷ الی ۴۳ قصه هائی در مناقب احمد حنبل

۴۴ کرامت مالک

۴۵ صیحه ی همدانی بر ملکین

۴۶ کرامت ابن الاحرم

۴۷ جوانی در کنار کعبه

۴۸ الی ۵۰ ذوالنون مصری و ابن ابی الحواری و الن الموفق

۵۱ حوراء با ابو یحیی سخن می گوید

۵۲ الی ۵۵ کرامات سهل تستری و ابن حنیف

۵۶ شبلی فقیه لحیه خود را برای خدا می تراشد:

سنت در تراشیدن لحیه

تراشیدن لحیه در مذاهب اربعه

سخنانی در تراشیدن لحیه

۵۷ عمو نور از آسمان تا قبر حنبلی

۵۸ خرما باری ابن سمعون رطب می شود

۵۹ ابن سمعون از خواب دیده شده خبر می دهد

۶۰ ابن سمعون رطب می شود

۶۱ فرشته بر ابوالمعالی نازل می شود.

۶۲ خداوند با غزالی سخن می گوید

۶۳ دست غزالی در دست پیامبر (صلی الله علیه و آله) است

۶۴ کاب احیا العلوم غزالی

۶۵ الی ۶۸ کرامت لامشی و حافظ طلحی و منبجی عمری و ابن مسافر اموی

۶۹ و ۷۰ عبدالقادر مرغ را زنده می کند و در یک شب چهار با محتلم می شود

۷۱ عبدالقادر در شب معراج

۷۲ عبدالقادر و ملک الموت

۷۳ قصه ی وفات عبدالقادر

۷۴ رفاعی در بیداری دست پیامبر (صلی الله علیه و آله) را می بوسد

۷۵ الی ۷۸ کرامت غزلانی و شاطبی و وخشی و یونینی

۷۹ یاد گرفتن نحو با اجازه

۸۰ و ۸۱ کرامت اسماعی حضرمی

۸۲ الی ۸۴ کرامت دلاوی و کردی وشاوری

۸۵ و ۸۶ کرامات یا خرافات

۸۷ شیخ گاو را می خورد

۸۸ کرامات ابن بدر حسینی

۸۹ ابوالمعالی زنده می کند و می میراند

۹۰ تطور شب و روز ابو علی

۹۱ سیوطی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

را در بیداری می بیند

۹۲ طی الارض سیوطی

۹۳ و ۹۴ سروی از شهری به شهر دیگر پرواز می کند

۹۶ ذویب روی آب راه می رود

۹۷ کرامات سراج الدین عبادی و صدیقی بکری

۹۹ کرامات خارق العاده

۱۰۰ عجایب و غرایب

عرفان فرقه ی غالیه

خاتمه ی بحث. در اینجا ابحاث خاتمه پیدا می کند. بقیه ی شعرای غدیر در قرن نهم:

هفتاد و پنجم: غدیریه ی ضیاءالدین هادیب و شرح حال او.

هفتاد و ششم: غدیریه ی حسن آل ابی عبدالکریم. تا اینجا شعرای غدیر در قرن نهم پایان و قرن دهم آغاز می گردد:

هفتاد و هفتم: غدیریه ی شیخ ابراهیم کفعمی و شرح حال او.

هفتاد و هشتم: غدیریه ی شیخ حسین والد شیخ بهائی و شرح حال او. قرن دهم نیز پایان یافته و شعرای غدیر در قرن یازدهم شروع می شود:

هفتاد و نهم: غدیریه ی ابن شاهین و شرح حال او.

هشتادم: غدیریه ی و شرح حال زین الدین حمیدی.

هشتاد و یکم: غدیریه ی شیخ بهائی عاملی: شرح حال و اساتید و شاگردان و تألیفات و شعر و ولایت و وفات او

نگاهی به لغزش نفیسی تهرانی.

هشتاد و دوم: غدیریه ی شیخ محمد حرفوشی و شرح حال او.

هشتاد و سوم: غدیریه ی سید بن ابی الحسن و شرح حال او.

هشتاد و چهارم: غدیریه ی شیخ کربی و شرح حال او.

هشتاد و پنجم: غدیریه ی شرح الدین یمنی و شرح حال او.

هشتاد و ششم: غدیریه ی و شرح حال انسی.

هشتاد و هفتم: غدیریه ی سید شهاب و شرح حال او.

هشتاد و هشتم: غدیریه ی و شرح حال سید علی خان مشعشعی

شرح حال سید خلف مشعشعی.

هشتاد و نهم: غدیریه ی سید ضیاء الدین یمنی و شرح حال او.

نودم: غدیریه ی مولی محمد طاهر قمی و شرح حال و تالیفات و شعر فارسی او.

نودم و یکم: غدیریه ی قاضی جمال

الدین و شرح حال و شعر او.

نود و دوم: غدیریه ی ابی محمد بن صنعان. شعرای غدیر در قرن یازدهم پایان و قرن دوازدهم آغاز می گردد:

نود و سوم: غدیریه ی شیخ حر عاملی: شرح حال و تالیفات و شعر او.

نود و چهارم: غدیریه ی شیخ احمد بلادی و شرح حال او.

نود و پنجم: غدیریه ی شمس الادب یمنی و شرح حال او.

نود و ششم: غدیریه ی سید علی خان مدنی و شرح حال و تالیفات و شعر او

سخن سید درباره ی نسبش.

نود و هفتم: غدیریه ی های مقری کاظمی و شرح حال او.

نود و هشتم: غدیریه ی علم الهدی کاشانی و شرح حال او.

نود و نهم: غدیریه ی شیخ علی عاملی و شرح حال او.

صدم: غدیریه ی مولی مسیحا فسوی و شرح حال او.

صد و یکم: غدیریه ی ابن شاره ی غروری و شرح حال او.

صد و دوم: غدیریه ی شیخ ابراهیم بلادی و شرح حال او.

صد و سوم: غدیریه ی ابومحمد شویکی و شرح حال او.

صد و چهارم: غدیریه ی سید حسین رضوی (هندی) و شرح حال او.

صد و پنجم: غدیریه ی سید بدر الدین و شرح حال او. در اینجا کتابشناسی یازده جلد کتاب الغدیر پایان می پذیرد.

نکات قابل توجه:

۱ از چاپ هایی که برای کتاب معرفی شـده فقط چاپ اول نه جلدی است و از چاپ دوم به بعد همه یک نوع چاپ ودر یازده جلد هستند و اگر اضافاتی بوده فقط در ابتدا و آخر کتاب انجام شده است.

## قسمت پنجم

چاپ جدیـد کتاب چنانچه گـذشت همراه با تحقیقی کامل چاپ شـده است. در این چاپ تقریظها و نامه ها از ابتـدای جلـدها برداشته شده و به صورت دو جلد در آخر اضافه شده است و از جلد اول تا یازدهم مطابق

چاپ های قبل است.

۲ این کتاب در اصل بیش از یازده جلد است که تا جلد یازدهم در حیات مؤلف چاپ شده و بقیه در دست فرزندان مؤلف در راه تکمیل است.

۳ برای این کتاب چند ترجمه و تلخیص و فهرست و استدراک نوشته شده و نیز کتاب هایی اقتباس شده از الغدیر یا با استفاده از آن تدوین شده است.

توضیح این کتابها چنین است:

الف ترجمه ها: ترجمه به فارسی:

۱ ترجمه ی الغدیر، ۲۱ ج توسط جمعی از محققین

۲ ترجمه ی الغدیر، ۳ ج ناتمام توسط فرزندان مؤلف. ترجمه به اردو:

۱ ترجمه ی الغدیر، ج ۱ از مصطفی جوهر هندی

۲ الغدیر، ۲ جلد از سید محمد باقر موسوی.

ب خلاصه ها:

۱ و ۲ و ۳ نظره الی الغدیر و فی رحاب الغدیر عربی و غدیر روز کمال دین فارسی از علی اصغر مروج

۴ سیری در الغدیر از محمد امینی (فرزندان مؤلف)

۵ خلاصه الغدیر اردو از رضی جعفر نقوی. ج فهرستها:

۱ و ۲ علی ضفاف الغدیر ۲ ج و أعلام الغدیر توسط جمعی از محقیق

۳ المنیر، فهرس کتاب الغدیر ازمؤسسه البعثه.

د استدارک: علی ضفاف الغدیر از سید عبدالعزیز طباطبائی. لله لله ّه اقتباس:

۱ ترجمه ی هل حدیث از جلد دهم کتاب الغدیر از سید حسن موسوی

۲ قطره ای از دریا، ج ۱ و ۲ از محمدحسین صفا خواه،طالعی

۲ حدیث غدیر از علی حسنین شیفته هندی و استفاده:

۱ و ۲ حساسترین فراز تاریخ یا داستان غدیر و داستان غدیر توسط جمعی از دبیران مشهد

۳ حماسه ی غدیر از محمد رضا حکیمی. همچنین کتابی به نام خلافت از دیدگاه امامیه و اهل سنت که شماره ۱ از سری پرتوی از الغدیر است و توسط فرزند مؤلف

جناب حجهالاسلام شیخ امینی انتخاب و ترجمه شده و در موضوع خلافت است.

۴ قسمتی از غدیریه های مذکور در این کتابنامه در جلد یازدهم الغدیر آمده است.

۵ تقریظها و تقدیر هایی از همه قشر از اهل علم و از شعه و عامه و حتی چند نفر از مسیحیان به صورت نامه یا نثر ویا به صورت شعر برای این کتاب نوشته شده و نثرها در ابتدای جلدها، و شعرها در انتهای آنها به چاپ رسیده است،که شصت و دو نثر و بیست و پنج شعر است که جمعاً هشتاد و هفت نامه است. نویسندگان این موارد با ذکر محل آنها به ترتیب مجلدات کتاب چنین است:

نثرها: ج ۱۱ محمد عبدالغنی حسن، قاهره. ج ۲۲ محمد سعید دحدوح، حلب (سوریه). ج ۳۳ یحیی بن محمد حمید الدین، یمن

۴ ملک حسین، اردن

۵ عادل غضبان، قاهره (مصر)

۶ علامه شیخ محمد علی اردوباری، نجف. ج ۴

۷ محمد غلاب، قاهره (مصر، استاد دانشگاه الازهر)

۸ عبدالرحمن کیالی (حلبی)، (سوریه)

۹ توفیق فکیکی (محامی، بغدادی)، بغداد. ج ۵

۱۰ ملک فاروق اول، مصر

۱۱ آیهالله سید عبدالهادی شیرازی، نجف

۱۲ صفاء خلوصی، لندن

۱۳ سیدمحمد بن علی نقی حیدری (کاظمی). ج ۶

۱۴ محمد سعید عرفی (مفتی)، سوریه،

۱۵ عبدالفتاح عبد المقصود، قاهره (مصر)

۱۶ بولس سلامه (مسیحی)، بیروت (لبنان). ج ۷

۱۷ آیه الله سید محمد حجت (کوه کمراه ای)، قم

۱۸ علامه سید جعفر آل بحرالعلوم، نجف

۱۹ سید عبد المهدیئ منتفکی، بغداد

۲۰ علامه سید حسن لواسانی، غاریه سوریه)

۲۱ سید علی فکری، قاهره (مصر)

۲۲ سید محمد سعید حکیم، بصره

۲۳ سید سبط الحسن محمود آبادی، هند

۲۴ سید علی اکبر برقعی، قم

۲۵ علامه سید محمد علی قاضی (طباطبائی) قم

۲۶ محمد عبدالغنی حسن، قاهره (مصر)

۲۷ خطیب

سید صالح بن عباس موسوی، بغداد

۲۸ خطیب عبود حسینی، بصره

۲۹ مصطفی جواد بغدادی، بغداد

۳۰ علامه شیخ حسن ناصری،نجف

۳۱ خطیب شیخ کاظم آل نوح، کاظمین

۳۲ خطیب شیخ محمد تقی فلسفی، تهران

۳۳ شیخ سلیمان ظاهر،

۳۴ خطیب سید شمس الدین بغدادی، بغداد

۳۵ سید عبد الزهراء سید حسن خضری، (عراق)

۳۶ علامه میرزا محمد علی چرندابی (تبریزی) قم

۳۷ عبدالحمزه نصرالله فتحی، دیوانیه (عراق)

۳۸ علامه سید عبدالحسین شرف الدین عاملی، بیروت

۳۹ آیه الله سید محسن حکیم، نجف

۴۰ بولس سلامه، بیرون (لبنان) که در شماره ی شانزده نیز گذشت. ج ۸

۴۱ آیه الله شیخ محمد رضا آل یاسین، نجف

۴۲ سید محمد صدر (رئیس الوزراء)،

۴۳ سید عبدالمهدی منتفکی، بغداد که در شماره ی نوزده نیز گذشت

۴۴ محمد عبدالغنی حسن، قاهره (مصر) که در شماره ی بیست و شش نیز گذشت

۴۵ محمد سعید دحدوح، حلب (سوریه) که در شماره دو نیز گذشت. ج ۹

۴۶ علامه سید حسین موسوی حمامی (نجف)

۴۷ سید حسین (موسوی) هندی،

۴۸ حیدر قلی (سردار کابلی)، کرمانشاه

۴۹ نجیب زهیرالدین عاملی، بیروت (لبنان)

۵۰ عباس الدواح زبیدی،. ج ۱۰

۵۱ آیهالله سید صدرالدین صدر

۵۲ علامه شیخ مرتضی آل یاسین (کاظمی، نجفی)، نجف

۵۳ علامه سید محد بن مهدی شیرازی، کربلا

۵۴ علامه حاج آقا بزرگ تهرانی، نجف

۵۵ علامه سید نورالدین جزائری موسوی،کربلا

۵۶ سید جلال الدین موسوی طاهری، قم. ج ۱۱

۵۷ شیخ موسی بن هادی مرندی (غروی)،

۵۸ علامه سید علی فانی (اصفهانی)، نجف

۵۹ سید میرزا محمد علی قاضی (طباطبائی)، قم که در شماره بیست و پنج نیز گذشت

۶۰ علاءالدین خروفه، قاهره (مصر)

۶۱ محمد تیسیر مخزومی (شامی)، دمشق (سوریه)

۶۲ یوسف اسعد داغر.

شعرها:

ج ۵۱ شیخ محمد سماوی، نجف

۲ خطیب محمد علی یعقوبی

۳ شیخ حسن سبتی

۴ شیخ خالصی (کاظمی). ج ۶

۵ ملک فاروق اول،

که در شماره ی ده از نامه ها گذشت (ج ۷

۶ شیخ قاسم محمی الدین

۷ میزا محمد خلیلی

۸ خطیب سید علی

۹ شیخ علی سماوی

۱۰ شیخ محسن ابی الحب

۱۱ شیخ اسد حیدر

۱۲ سید رؤوف جمال الدین

۱۳ شیخ محمد رضا خالصی

۱۴ عبد الصاحب دجیلی. ج ۸

۱۵ سید محمد هاشمی

۱۶ خطیب شیخ کاظم آل علی

۱۷ شیخ محمد رضا خالصی، که در جلد هفت نیز گذشت

۱۸ سید شمس الدین بغدادی موسوی

۱۹ شیخ محمد شیخ بندر

۲۰ شیخ محمد باقر هجری، نجف

۲۱ شیخ محمد آل حیدر (نجفی). ج ۹

۲۲ سید نعمت سید حسون بعاج

۲۳ سید یحیی سید داود

۲۴ یحیی بن صالح

۲۵ شیخ کاظم آل حسن (جنابی).

۱۸۲ الغدیر قرائه فی دستوریه النص (عربی، خطی) محمد جواد طریحی. وزیری، ۶۰ ص تقریباً.

در این کتاب درباره ی اینکه غدیر یک قانون اساسی است، نه صرف یک خطبه و اجتماع بحث شده است.

۱۸۳ غدیر کجا و چه روزیست (فارسی، چاپی) ۳۰ ص

۱۸۴ غدیر کی برکتین (اردو، چاپی)

۱۸۵ الغدیر و المعارضون (عربی، چاپی) سید جعفر مرتضی عاملی. چاپ اول: مؤسسه آل البیت (علیه السلام) لاحیاء التراث، قم، سال ۱۴۱۰ ق. وزیری، ۴۵ ص چاپ دوم: دار الامیر للثقافه و العلوم، بیروت تراثنا شماره ۲۱ ص ۱۲۱ ۱۶۵ تراثنا (مؤسسه آل البیت) شماره ی ۲۸ ص ۲۴۴ این کتاب جوانب مختلف غدیر که اکثراً تاریخی و اجتماعی و گاهی کلامی است را تحلیل نموده و با وجود اختصار نکات ارزنده ای را در چند بخش بیان نموده و تقسیم بندی کلی ندارد. عناوین بخشها و ابحاث این کتاب به صورت ترجمه شده به این مضمون است:

پیشگفتار، غدیر و امامت، رویداد ابدی، راه گشای حلال، خلافت یا امامت، امامت در جلوه ی انسان و

زنـدگی، فمـا بلغت رسـالته، اعتراض کننـدگان، جواب از آنهـا، نصوص صـریح در امامت اهل بیت (علیه السـلام) به خصوص امیرالمؤمنین (علیه السـلام)،خلیفه دوم نیز در این بـاره حـدیث می کنـد، قریش در کلمات امیرالمؤمنین (علیه السـلام)، کلمات معتزلی حنفی در این بـاره، امراء در فرمایشـات پیامبر (صـلی الله علیه و آله) که چهارده مورد را آورده، هیاهو و غضب منافقین در امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام): که هشت مورد را بیان نموده، دو نکته ی قابل توجه:

۱ مکان ایراد خطبه ی غدیر

۲ جمله کلهم من قریش در خطبه، جایگاه،رسوایی، قریش و خلافت بنی هاشم، امرالهی، تذکر لازم، چنین می گوییم، خلاصه و نتیجه و در آخر یازده مطلب دررابطه با غدیر و جوانب آن بیان می کند که به این شرح هستند:

۱ روز عبادت

۲ چرا در مراسم حج

۳ نیز با حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله)

۴ جوشش عواطف

۵ مردم و مسؤولیت

۶ تصمیم گیری انحصاری

۷ خضوع اجباری گردنکشان

۸ و اینچنین مقایسه کن

۹ بنای ثابت پروردگار

۱۰ تهدید و الزام پروردگار

۱۱ آنچه شده بهترین است.

نکات قابل توجه:

۱ مصادر کتاب تقریباً نیمی از شیعه و نیمی از عامه هستند.

۲ این کتـاب ابتـدا به صورت مقاله ای در مجله ی تراثنا شـماره ۲۱ که مخصوص غـدیر سال ۱۴۱۰ قمری است چاپ و منتشـر گردید، و سپس توسط دار الامیر للثقافه و العلوم همراه با فهارس به طور مستقل به چاپ رسید.

۳ کتابشناسی حاضر از آنچه در تراثنا شماره ۲۱ بود نوشته شده و چاپ مستقل آن به دست نیامد.

۴ این کتاب در مجله ی تراثنا شماره ۲۱ با نام الغدیر فی ظل التهدیدات الالهیه للمعارضه است، که عنوان مقاله حساب می شود.

۱۸۶ الغدیر و الوحده الاسلامیه (عربی، چاپی) گزینش

و ترجمه، جعفر صادق خلیلی. مؤسسه البعثه (قسم الاعلام الخارجی)، تهران، سال ۱۴۰۹ ق، ۱۳۶۷ ش، ۱۰ ص این کتاب ظاهراً گزیده ای از کتابهای استاد مرتضی مطهری در موضوع غدیر است.

۱۸۷ غـدیریات هـادفه (عربی، چاپی) سـید طالب بن یوسف خرسان، مر ۱۳۵۳ ق. چـاپ: مطبعه النعمان، نجف، سال ۱۳۸۵ ق. رقعی، ۱۶. این کتاب شامل اشعار درباره ی غدیر است. نکته ی قابل توجه:

کتابی به نام الشهاب المینیز فی تواتر حدیث الغدیر از سید طالب بن علی خرسان هست و نباید اشتباه شود.

۱۸۸ الغدیریه (عربی، خطی) ابراهیم بن علی کفعمی (تقی الدین) م ۹۰۵ ق. الذریعه ج ۱۶ ص ۲۶ ش ۹۹ و ج ۱۷ ص ۱۲۳ این کتاب نزدیک صد بیت و قصیده ای رائیه (حرف آخر بیتها حرف ر است) در غدیر است. در الذریعه می گوید:

این کتاب در مدح امیرالمؤمنین (علیه السلام) و توصیف روز غدیر است.

نکات قابل توجه:

۱ تمام این کتاب و قصـیده در کتاب لواء الحمـد محمـد شـریف بن محمـد ابراهیم اردسـتانی (صارم الـدین) که نیز درموضوع غدیر است آورده شده.

۲ در الذریعه ج ۱۷ کتاب در عنوان دومش با نام القصیده الغدیریه آمده است.

۱۸۹ الغـدیریه (عربی، خطی) احمـد احسـائی. فهرسـت نسـخه هـای خطی کتابخـانه ی وزیری یزد ج ۴ ص ۱۳۷۵ مجموعه ی شماره ی ۲۴۶۸ ش ۲ این کتاب در جواب شیخ عبدالله بن محمد و مشتمل بر چهار سؤال است.

نکته قابل توجه:

نسخه ای از این کتاب در کتابخانه ی وزیری یزد موجود است.

۱۹۰ الغدیریه (فارسـی، خطی) سـید عبدالله بن شـرف شاه (شاه منصور) قزوینی (جمال الدین، مدرس) م قرن ۱۱ ق. أمل الامل ج ۲ ص ۱۶۱ ش ۴۶۸ الذریعه ج ۱۶ ص ۲۷ ش ۱۰۷ در

الذریعه می گوید:

کتاب در اثبات امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

۱۹۱ غدیریه (فارسی، خطی) محمد مسیح بن اسماعیل شیرازی (ملا مسیحا، فسوی، متخلص به مسیح در شعرهای عربی و معنی درشعرهای فارسی) م ۱۱۲۷ ق. الـذریعه ج ۱۳ ص ۲۸ ش ۱۱۲ و ج ۹۳ ص ۱۰۷۴ در شماره ۶۹۸۲ چنانچه در الـذریعه دارد کتاب قصیده ای است در صد بیت.

نکات قابل توجه:

۱ مؤلف کتاب از ادبا و شعرای مشهور زمان خود بوده است.

۲ این کتاب از جمله کتاب هایی است که به دستور سلطان حسین صفوی در این موضوع تألیف شده است.

۳ نسخه ای از این کتاب نزد حجهالاسلام سید محمد علی روضاتی در اصفهان موجود است.

۱۹۲ الغدیریه (فارسی، خطی)،،محمد تقی بن محمد کاظم اصطهباناتی (شمس آبادی، الماسی) م ۱۱۵۹ ق. الذریعه ج ۱۶ ص ۲۷ ش ۱۰۰ نکات قابل توجه:

۱ چنانچه در کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۱۳۵ ش ۴۱ آمده: نسخه ای از این کتاب در کتابخانه ی مجدالدین نصیری به خط مؤلف بوده که هم اکنون نزد حجه الاسـلام سـید محمد علی روضاتی در اصـفهان است. همچنین نسـخه ی دیگری در کتابخانه ی آقای روضاتی موجود است که نوشـته شده از نسـخه مؤلف است و احتمال می رود مخصوص کتابخانه ی سـلطان حسین صفوی نگاشته شده باشد، چرا که مؤلف کتاب را به نام او در سال ۱۱۲۵ ق تألیف نموده است.

۲ کتاب از جمله کتبی است که به دستور سلطان حسین صفوی در این موضوع تألیف شده است.

۱۹۳ غدیریه (اردو، خطی) قمانچی بن حبیب الله اسماعیلی (رامئوری) م ۱۱۷۳ ق. فهرست کتب اسماعیلیه (پوناوالا) ص ۲۰۲

۱۹۴ غدیریه (فارسی، چاپی) محمد جعفر بن محمد صالح قاری (ملا محمد جعفر) م قرن

۱۲ ق. چاپ اول: تهران، سال ۱۲۷۷ ق. چاپ دوم: ناشر: شیخ محمد صادق جاراللهی (تهرانی) سال ۱۳۹۱ ق. رقعی، ۲۳۱ ص الذریعه ج ۱۲ ص ۲۷ ش ۱۰۱ فهرست کتب چاپی فارسی (خان بابا مشار) ج ۳ ص ۳۶۱۱ فهرست مؤلفین کتب چاپی (خان بابا مشار) ج ۲ ص ۳۲۳ فهرست نسخه های خطی کتابخانه ی عمومی آیه الله مرعشی نجفی ج ۵ ص ۲۰۵ ش ۱۸۲۲ فهرست نسخه های خطی کتابخانه ی مدرسه ی سپهسالار (تهران) ج ۳ ص ۱۹۲ ش ۵۳۸۹ -ّاین کتاب شامل مقدمه و پنج باب و خاتمه است:

مقدمه: معنی عید غدیر و غدیر. معنی عید غدیر و غدیر. پنج باب:

باب اول: ترجمه ی فارسی خطبه ی غدیر و روایت آن با تفصیل از احتجاج طبرسی و گاهی جمله ای و یا جملاتی عربی از خطبه و سپس ایراد خطبه ای که در کتاب ارشاد القلوب آمده نیز به همان شکل و تتمه ی آن که شامل قضیه ی عقبه ی هرشی و توطئه ی قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و بعد از آن حدود بیست و پنج فضیلت برای امیرالمؤمنین (علیه السلام)

باب دوم: عظمت و جلالت عید غدیر.

باب سوم: ثواب روزه و تصدق در غدیر.

باب چهارم: اعمال روز غدیر.

باب پنجم: فضیلت زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام).

خاتمه: چند فضیلت برای امیرالمؤمنین (علیه السلام): که ابتدا حدود شش فضیلت برای آن حضرت و سپس شانزده فضیلت از فضایل حضرت زهرا (سلام الله علیها) بعد یک حدیث در فضیلت پنج تن (علیه السلام) و یک حدیث در فضیلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نیز حدیثی دیگر در فضیلت پنج تن (علیه السلام) و در آخر دوازده حدیث اکثراً از عامه و

هم از شیعه در اثبات خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و در نیز همراه با توضیح و استشهاد و استدلال و سپس دو حدیث در فضیلت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

نکات قابل توجه:

۱ کتاب از جمله کتاب هایی است که به دستور سلطان حسین صفوی در این موضوع تألیف شده است.

۲ کتاب ظاهراً از روی نسخه ی خطی نگاشته شده در سال ۱۳۷۷ ق چاپ شده است.

۳ در تمام صفحات کتاب حواشی شامل احادیث مربوط و مطالب لازم است و نویسنده ی آنها معلوم نیست.

۴ این کتاب در کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۱۳۶ ش ۴۳ و مجله ی تراثنا شماره ۲۸(عبدالجبار رفاعی) ص ۱۳۷ ش ۱۷۱۲ با نام رساله ی غدیریه آمده است.

۱۹۵ غدیریه (فارسی، خطی) ناصر کرمانی الذریعه ج ۱۶ ص ۲۸ ش ۱۱۳ نکات قابل توجه:

۱ نسخه ای از این کتاب در کتابخانه ی دانشکده ی الهیات تهران موجود است.

۲ این غدیریه خطاب به ظل السطان است.

۱۹۶ الغدیریه (عربی، خطی) سید محمد حسین بن محمد علی شهرستانی (حسینی، مرعشی، حائری) م ۱۳۱۵ ق. الذریعه ج ۱۶ ص ۲۷ ش ۱۰۳ و ص ۱۱ این کتاب قصیده ای در وصف واقعه ی غدیر است.

نکات قابل توجه:

۱ در الذریعه مورد یادشده نام مؤلف میرزا حسین آورده شده ولی چنانچه در همان جلد الذریعه ص ۱۱ ش ۴۵ نیز کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۱۵۳ ش ۵۲ آمده، نام او محمد حسین است.

۲ چنانچه در الذریعه آمده، نسخه ای از این کتاب در کتابخانه ی مؤلف موجود است.

۳ همچنین کتابی به نام الغدیریه از سید محمد علی بن حسین شهرستانی (هبه الدین) و نیز ترجمه اش، رساله غدیریه، ترجمه ی علیرضا خسروانی آمده و کتاب دیگری است.

۴ این

کتاب در تراثنا شماره ۲۸(عبدالجبار رفاعی) ص ۱۳۹ ش ۱۷۳۹ با نام رساله فی الغدیر آمده است.

۱۹۷ غدیریه (فارسی، چاپی) سید محمد نصیر بن جعفر (متخلص به: بهجت) حسینی (میرزا آقا، متخلص به: فرصت، شیرازی) ۱۳۳۹ ق. چاپ: تهران، سال ۱۳۲۵ ق، ۱۲۸۵ ش. جیبی، ۱۵ ص الذریعه ج ۱۶ ص ۲۸ ش ۱۱۴ ج ۹۳ ص ۸۲۴ و ج ۱۹ ص ۲۵۱ این کتاب شعر فارسی است.

نکته قابل توجه:

چاپ معرفی شده سنگی است و همراه با مقدمه ای از محمد حسین فروغی (ذکاءالملک) است.

۱۹۸ الغدیریه (عربی، چاپی) محمود عباس عاملی، م ۱۳۵۳ ق. چاپ: چاپخانه ی عرفان، صیدا (لبنان). الذریعه ج ۶ ص ۲۸ ش ۱۱۱ و ص ۱۰۱ این کتاب شامل قصیده ای از مؤلف در غدیر و سپس ایراد حدیث غدیر است.

۱۹۹ الغدیریه(عربی، خطی) سید محمد علی بن حسین شهرستانی (هبه الدین)، حسینی، حائری) م ۱۳۸۶ ق. الذریعه ج ۱۶ ص ۲۸ در شماره ی ۱۰۸ کتاب شامل این ابحاث است:

حدیث غدیر، اجمالی از حدیث غدیر، تفصیل حدیث غدیر، تحقیق در مفاهیم و معانی حدیث غدیر، ک در آخر این بخش ده شاهد برای تفسیر کلمه ی مولی آورده شده است.

نکات قابل توجه:

۱ کتاب توسط علیرضا خسروانی ترجمه و با نام رساله غدیریه ی چاپ شده است.

۲ این کتاب در فهرست تألیفات مؤلف که توسط جناب علیرضا خسروانی جمع آوری شده و در رساله ی غدیریه توضیح داده شده با نام رساله فی الغدیر آمده، ولی نام صحیح همین نام الغدیریه است.

۳ در الذریعه ج ۹ مورد یاد شده از این کتاب با نام مثنوی غدیریه و در کتاب معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت (علیه السلام)

ج ۶ ص ۲۰۰ ش ۱۵۲۱۸ با نام غدیریه مثنوی یاد کرده اند.

۴ ظاهراً این کتاب در هیچ جای الذریعه نیامده است، با اینکه ترجمه ی آن حتی با خصوصیات چاپی در الذریعه آمده و در آن ترجمه به این کتاب اشاره شده است!

۵ کتابی با همین نام (الغدیریه) از سید محمد حسین بن محمد علی شهرستانی در الذریعه آمده است.

۲۰۰ الغدیریه (فارسی، خطی) فرخنده بنت محمد کاظم (سیده، ساوجی). کاب: از رابعه تا پروین ص ۱۷۹ ۱۸۳ ۰۰الذریعه ج ۱۶ ص ۲۸ ش ۱۱۰ و ج ۹ ص ۸۱۹ ش ۵۵۲۲ و ج ۱۸ ص ۲۳۱ در شماره ی ۱۵۵ غدیریه (خسرو پرویز) = الغدیریه و شرحها با الفارسیه (شیرازی (فارسی، چاپی)

۲۰۱ غدیریه (فارسی، چاپی) محمد علی پروانه. ناشر: عطاپور، اصفهان، ۱۳۴۱ ش. چاپ دیگر: اصفهان سال ۱۳۹۰ ق.

نکته قابل توجه:

این کتاب در تراثنا شماره ی ۲۸(عبدالجبار رفاعی) ص ۱۱۹ ش ۱۶۰۳ با نام بهاریه و غدیریه آمده است.

۲۰۲ غدیریه (فارسی، چاپی) اقدام خلیلی. کتابخانه ی علمیه و شرکت شهامت طبع، تبریز، ۱۳۵۰ ق، ۱۳۱۱ ش. وزیری، ۵۶ ص رقعی، ص در ابتدای این کتاب مختصری از تاریخ غدیر را در دو صفحه گفته و سپس گفته و سپس به عظمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرداخته شده. بعد از آن اشعاری از محمود خان منتخب در مدح حضرت ابوالفضل (علیه السلام) آورده شده است. الغدیریه (عاملی) = القصیده الغدیریه فی مدح خیر البریه (عربی، چاپی) غدیریه ی مثنوی (حسینی) = غدیریه (فارسی، چاپی)

۲۰۳ غدیریه و شرحها باالفارسیه (فارسی، خطی) ۱۱عبدالکریم بن محمد علی شیرازی (رائض الدین، زنجانی، عارف علی شاه اعجوبه). ناشر: شمس الدین پرویزی، تبریز، سال ۱۳۸۴ ق،

۱۳۴۴ ش. رقعی، ۱۵ ص فهرست کتابخانه ی نور بخش تهران ج ۳ ص ۴ فهرست نسخه های خطی کتابخانه شاه چراغ (شیراز) ج ۲ ص ۳۱۳ ۳۱۷ این کتاب شرح فارسی بر قصیده ی نونیه ی عربی است.

نکات قابل توجه:

۱ چهار نسخه از این کتاب در کتابخانه های ایران موجود هستند:

۱ کتابخانه ی آستان قدس رضوی (مشهد).

۲ کتابخانه ی بخش (تهران) در مجموعه ی شماره ی ۶۱۵

۳ کتابخانه ی شاه چراغ (شیراز) در مجموعه ی شماره ی

۴ کتابخانه ی شاه چراغ (شیراز) در مجموعه ی شماره ی ۶۱۸

---

۲ این کتاب همراه با کتاب آئینه ی طریقت و حقیقت، ۲ ج از خسرو پرویز (حسام الدین) و در آخر جلد دوم چاپ شده است.

۳ در کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی از این کتاب با نام غدیریه یاد نموده و مؤلف آن را حسام الدین خسروپرویز معرفی کرده است، ولی صحیح آن، مطالبی است که گفته شد.

**(ف)**

لفضائل ج (طبری) = الرد علی الحر قوصیه (عربی، خطی) ضائل عید الغدیر (اصفهانی) = فضائل الغدیر (فارسی، خطی) ۲۰۴ فضائل الغدیر (فارسی، خطی) سید محمد بن محمد باقر اصفهانی (حسینی). کتاب مشتمل بر پنج فصل است:

۱ ۲ واقعه ی غدیر و بیان حدیث آن و انتصاب امیرالمؤمنین (علیه السلام).

۳ فضائل روز غدیر.

۴ اعمال عید غدیر.

۵ نکات قابل توجه:

۱ چنانکه در کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی آمده احتمال می رود مولف کتاب مختاری نائینی م ۱۱۰۰ ق، یا از سادات جلیل القدر طایفه ی خاتون آبادی و یا پسر محمد امین، قاضی مشهور زمان خود باشد.

۲ این کتاب از جمله کتاب هایی است که به امر سلطان حسین صفوی در این موضوع تألیف شده است.

۳ نسخه ای از این کتاب نزد حجهالاسلام سید محمد علی روضاتی در اصفهان موجود است

که در ۹۳ ورقه و به خط بهاء الدین طالقانی در سال ۱۱۲۵ قمری نگاشته شده است.

۲۰۵ فی رحاب الغدیر (عربی، چاپی) علی اصغر بن محمد مروج (مروج الشریعه، کرمانی، خراسانی)! مؤسسه النشر الاسلامی (جامعه ی مدرسین)، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۴ ق. وزیری، ۵۳۶ ص این کتاب خلاصه ی جلد اول الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب علامه ی امینی و شامل خلاصه ای از زندگانی ایشان و مقدمه و سپس چهارده فصل است:

۱ اهمیت غدیر در تاریخ

۲ واقعه ی غدیر

۳ عنایت خداوند عزوجل در غدیر

۴ عنایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در غدیر

۵ عناوین اهل بیت (علیه السلام) در غدیر که شامل مناشدات بعضی از معصومین (علیه السلام) نیز هست

۶ توجه به غدیر در مناشده و احتجاج

۷ توجه اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) به غدیر (که شامل روات حدیث غدیر با حروف تهجی است)

۸ توجه تابعین به غدیر

۹ توجه علمای مسلمین به غدیر (که شامل راویان حدیث غدیر از قرآن اول تا چهاردهم است)

۱۰ توجه به غدیر در کتب مسلمین

۱۱ توجه مؤلفین به غدیر

۱۲ بررسی و توجه به سند حدیث غدیر

۱۳ بررسی و توجه به مدلول و مفاد حدیث غدیر

۱۴ توجه شعرای مسلمین به غدیر.

نکات قابل توجه:

۱- ابتدا نام کتاب العنایه بالغدیر فی الاسلام بوده و سپس به این نام (فی رحاب الغدیر) تغییر کرده است.

۲- دو کتاب دیگر از همین مؤلف در غدیر معرفی شده: ۱ غدیر روز کمال دین فارسی ۲ نظره الی الغدیر عربی.

۳- ظاهراً هر سه کتاب با یکـدیگر ارتباط دارنـد، چرا که هر سه با اسـتفاده از الغـدیر علامه ی امینی است، و موضوعاتشان هم بسیار شبیه است.

۴- کتابهای غدیر

روز کمال دین و نظره الی الغـدیر احتمالاً یک کتاب هستند و فقط اولی فارسـی و دومی عربی است. با مراجعه به کتابشناسـی هر سه کتاب در این کتابنامه موارد بالا روشن می گردد.

۲۰۶ فیض القـدیر فیما یتعلق بحدیث الغدیر(فارسـی، چاپی) عباس بن محمد رضا قمی، م ۱۳۹۵ ق. مؤسـسه ی در راه حق، قم، چاپ اول، سال ۱۴۰۵ ق، ۱۳۶۵ ش. وزیری، ۴۶۲ ص الفوائـد الرضویه (از مؤلف) ص ۲۲۲ الذریعه ج ۱۶ ص ۴۰۹ ش ۱۹۵۶ طبقات أعلام الشیعه (قرن چهاردهم، نقباء البشر) ج ۳ ص ۱۰۰۱ ش ۱۴۹۸ أعیان الشیعه ج ۷ ص ۴۲۵ الغدیر ج ۱ ص ۱۵۷ این کتاب خلاصه ای است از مجلدات عبقات الانوار میر حامد حسین که پیرامون حدیث غدیر است. کتاب در دو مقصد است:

۱- اثبات تواتر حـدیث غدیر و جواب اشـکالات مربوط ۲ بیان دلالت حدیث غدیر و رد اشـکالات مربوط. مقصد اول در سـه باب است:

۱- شامل هشت فصل که در فصل هشتم دوازده نفر از علمای عامه را که تواتر حدیث غدیر را ثابت نموده اند نامبرده

۲ ایراد کلمات فخر رازی و جواب از آنها در نه فصل

۳ ایراد اشـکالات دیگر و جواب آنها در دو فصل و فصل دوم در دو مقام. مقصـد دوم شامل نه فصل است، که طی آنها وجوه اسـتدلال به حدیث غدیر و همچنین اشـکالات جواب از آنها را بیان نموده است. در آخر فصـلی در اسـتدلال به آیه ی تبلیغ یا ایهـا الرسول ... بـا ده دلیـل همراه بـا روایـات و اقوال و نیز شـبهات و جواب از آنهـا آمـده است. برای توضـیح بیشتر به کتـاب عبقات الانوار در همین کتابنامه مراجعه

شود.

نکات قابل توجه:

۱ مؤلف این کتاب را در تاریخ ۱۳۲۱ مری به انجام رسانیده است.

۲ همچنین کتاب عبقات الانوار توسط علامه سید علی میلانی تلخیص و به عربی ترجمه شده و به نام نفحات الازهار فی خلاصه عبقات الانوار است، بخش حدیث غدیر در آن کتاب جلدهای ۶ ۹ است.

## (ق)

۲۰۷ قربان غدیر(فارسی، چاپی) مصطفی ملکی. تهران، سال ۱۳۸۸ ق، ۱۳۴۷ ش.، ۳۱ ص.

۲۰۸ قصه الاسلام فی عید الغدیر (عربی، چاپی) اسعد علی سوری. چاپ اول، دارالرائد العربی، بیروت، سال ۱۳۹۱ ق، ۱۹۷۱ م.

جیبی، ۳۱ ص چاپ دوم: سال ۱۴۰۵ ق، ۱۹۸۴ م. قصه های پیامبران (بخوان و رنگ کن)، ج ۶(زمانی) = داستان غدیر (فارسی، چاپی) قصه های مصور اسلامی، ج ۲(نعیمی) = غدیر خم بزرگترین رویداد تاریخی (فارسی، چاپی)

۲۰۹ القصیده الغدیریه (عربی، خطی)

نکته قابل توجه:

این کتاب در کتابخانه ی برلین (مخطوطات) به شمار ۴۲۹۲ موجود است. لقصیده الغدیریه (کفعمی) = الغدیریه (عربی، خطی) لقصیده الغدیریه (عاملی) = القصیده الغدیریه فی مدح خیر البریه (عربی، چاپی)

۲۱۰ القصیده الغدیریه فی مدح خیر البریه (عربی، چاپی) محمد حسین بن محسن عاملی (شمس الدین) م ۱۳۴۲ ق. چاپ اول: صیدا (لبنان). چاپ دیگر: ناشر: محی الدین شمس الدین (پسر مؤلف). چاپ دیگر: مطبعه الغری، نجف، سال ۱۳۵۶ ق. الذریعه ج ۱۶ ص ۲۷ ش ۱۰۲ طبقات أعلام الشیعه (قرن دوازدهم، نقباء البشر) ج ۲ ص ۶۳۹ ش ۱۰۷۰ أعیان الشیعه ج ۹ ص ۲۲۸ ۲۳۱ کتاب حدود صد مخمس درباره ی غدیر است و از نظر ادبی بسیار سنگین و فنی و شاهد بر مقام ادبی و نیز درجه ی اعتقادات مؤلف است.

نکات قابل توجه:

۱ این نام کتاب در چاپ مطبعه الغری

(نجف) سال ۱۳۵۶ بـدون قید سـراینده آمده است، ولی در أعیان الشـیعه نام القصـیده الغدیریه آمده و در الذریعه و الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۱۶۴ ش ۶۰ با عنوان الغدیریه یاد شده است و چون در أعیان الشـیعه تصریح به نامگذاری مؤلف کتاب را به نام القصـیده الغدیریه نموده و نام چاپ شده در چاپی کتاب القصـیده الغدیریه فی مدح خیر البریه است، همین نام صحیح به نظر می رسد.

۲ در الذریعه از قول مجله ی العرفان، می گوید:

این قصیده آخرین سروده ی مؤلف است.

۳ در أعیان الشیعه پنجاه نه مخمس از این کتاب را انتخاب نموده و آورده است.

۲۱۱ القصیده الغدیریه فی مدح خبر البریه و العتره الزکیه (عربی، چاپی) محمد حسینی (فاضل). مطبعه الشمس، سال ۱۳۴۱ ق.

۲۱۲ قطره ای از دریا، ج ۱ و ۲(فارسی، چاپی) محمد حسین صفا خواه، طالعی. انتشارات قدیانی، چاپ اول، سال ۱۳۷۴ ش.

رقعی، ج ۱ ۱۶۸ ص، ج ۲۱۶۰ ص.

نکـات قابـل صـد و چهـل و هفت داسـتان کوتـاه از کتاب الغـدیر علامه ی امینی انتخاب و ترجمه و بازنویسـی شـده است. در ابتدای کتاب خاطراتی از علامه ی امینی آمده است.

نکات قابل توجه:

۱- احتمالاً این کتاب ادامه داشته باشد و لذا در تعداد مجلدات نوشته شده ج ۱ و ۲

۲- داسـتانهای این کتـاب چون همه از کتـاب الغـدیر است گاهی ربطی به غـدیر نـدارد، ولی تماماً از آن کتاب برداشـته شـده است. ۲۱۳ القمر المنیر فی قضـیه الغـدیر (عربی، خطی) علی اکبر بن عبـاس یزدی (ابرنـد آبادی، حائری، سـیبویه) م ۱۳۶۳ ق. الذریعه ج ۱۷ ص ۱۷۰ ش ۹۰۱ و ج ۱۶ ص ۲۳ طبقات أعلام الشیعه (قرن چهارم، نقباء البشر) ج ۴ ص

۱۶۰۳ ش ۲۱۳۸ و ص ۱۴۳۱

نکته قابل توجه:

چنانچه در الذریعه آمده: این کتاب خلاصه شده از کتاب لواء الحمد از محمد شریف بن محمد ابراهیم اردستانی (صارم الدین) است.

۲۱۴ قهرمان غدیر (فارسی، چاپی) خیرالله اسماعیلی (اصفهانی). قم، سال ۱۳۹۲ ق، ۱۳۵۰ ش. چاپ دیگر: مهر استوار، قم ۱۴۱۴ ق، ۱۳۷۲ ش. وزیری، ۳۲۸ ص فهرست کتاب چاپی فارسی (خانبابا مشار) ص ۳۹۶۸ این کتاب شامل مقدمه و چهار بخش است:

۱ دلیلهای عقلی برای اثبات امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

۲ تعریف امام و اثبات امامت برای امیرالمؤمنین (علیه السلام)

۳ آیات قرآنی دال بر امامت آن حضرت

۴ فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و قضایای غصب خلافت و سقیفه و مناقب آن حضرت. در تمام بحشها مطالب ضمنی و توضیحی هم گفته شده، به خصوص در بخش چهارم که بسیار است.

نکته قابل توجه:

مدارک این کتاب بیست و نه کتاب از شیعه و پنجاه و شش کتاب از عامه است.

**(ک)**

۲۱۵ کتاب ابن سعید فی نص الغدیر(عربی، خطی) (ابن سعید). اثبات الهداه ج ۱ ص ۳۶

نکته قابل توجه:

این کتاب جزو مصادر عامی کتاب اثبات الهداه است که شیخ حر عاملی با واسطه از آنها نقل نموده است. تاب حدیث الغدیر (جایسی) = حدیث غدیر کی سرگذشت (اردو، چاپی) تاب حدیث الولایه (احمد بن محمد) = حدیث الولایه (عربی، خطی) تاب الدرایه فی حدیث الولایه (سجستانی) = الدرایه فی حدیث الولایه (عربی، خطی) تاب الرازی فی نص الغدیر (رازی) = حدیث الغدیر (آبی) (عربی، خطی) تاب الردعلی الحرقوصیه (طبری) = الرد علی الحرقوصیه (عربی، خطی)

۲۱۶ کتاب الروضه و الغدیر (عربی، خطی) این کتاب در کتابخانه ی برلین (مخطوطات) به شماره ی ۴۸۸۸ موجود است.

تاب الشجری فی نص الغدیر (سجستانی) = الدرایه فی حدیث الولایه (عربی، خطی)

۲۱۷ کتاب الغدیر (عربی، خطی) علی بن بلال بصری (ابوالحسن، مهلبی). الفهرست (شیخ طوسی) ص ۹۶ ش ۴۰۲ معالم العلماء ص ۶۷ ش ۴۵۷ مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب) ج ۳ ص ۲۵ اثبات الهداه ج ۳ ص ۳۶ کشف الحجت و الاستار ص ۴۵۲ ش ۲۵۲۹ نهج الایمان (حسین بن جبور، کتاب خطی). الذریعه ج ۱۶ ص ۲۵ ش ۹۳ الغدیر ج ۱ ص ۱۵۵ ش ۱۳ معجم رجال الحدیث ج ۱۱ ص ۲۸۳ ش ۷۹۵۳ نکات قابل توجه:

۱ این کتاب در تمام موارد به نام کتاب الغدیر آمده ولی در الغدیر از آن با نام حدیث الغدیر یاد شده است. با اینکه به نقل از الفهرست شیخ و معالم العلماء و مناقب آل ابی طالب آورده است. همچین در اثبات الهداه کتاب را با عنوان کتاب المهلبی فی نص الغدیر یادآور شده و آن را جزو مصادر عامی آن کتاب که با واسطه از آنها نقل نموده آورده است.

۲ شیخ طوسی این کتاب را در الفهرست از احمد بن عبدون و او از مؤلف نقل می کند، و آیه الله خوئی در معجم فرموده اند:

طریقه ی شیخ طوسی به این کتاب از مؤلف صحیح و باقی طریقها مجهول هستند.

۲۱۸ کتاب الغدیر (عربی، خطی) محمد بن جبیر طبری (شافعی)، اثبات الهداه ج ۱ ص ۳۴

نکته قابل توجه:

این کتاب از مصادر عامی کتاب اثبات الهداه است که شیخ حر عاملی به واسطه از آنها نقل نموده است.

۲۱۹ کتاب الغدیر (عربی، چاپی) محمد مهدی بن عبدالکریم عاملی.

چاپ اول: الجمعیه الخیریه الثقافیه، بیروت، سال ۱۳۸۶

ق.

چاپ دوم: همان ناشر، سال ۱۳۸۸ ق.، ۲۴۰ ص این کتاب با اسلوب و قلمی خاص نوشته شده است.

۲۲۰ کتاب الغدیر (عربی، خطی) سید محمد علی بن مرتضی موحد (ابطحی، اصفهانی). کتابی است تحقیقی و عمیق و مفصل که مثل سایر مؤلفان مؤلف علامه به چاپ نرسیده است. تاب الغدیر (طبری) = الرد علی الحرقوصیه (عربی، خطی) تاب الغدیر (قبیسی) = عید الغدیر اکبر عید للمسلمین (عربی، چاپی) تاب الغدیر (غریفی) = الولایه الکبری (عربی، خطی)

۲۲۱ کتاب غدیر خم (عربی، خطی) (ابن جریح).

نکته قابل توجه:

نام این کتاب در اوائل کتاب طرق حدیث من کنت مولاه (ذهبی) آمده است. تاب غدیر خم (طبری) = الرد علی الحرقوصیه (عربی، خطی) تاب فی حدیث الغدیر () = حدیث غدیر خم (عربی، خطی)

۲۲۲ کتاب فی طرق من کنت مولاه (عربی، خطی) معاویه سجزی. معالم العلماء ص ۱۲۲ ش ۸۲۱

نکته قابل توجه:

کتابی به نام الداریه فی حدیث الولایه مسعود بن ناصر سجستانی نیز آمده است. تاب من روی غدیر خم (احمد بن محمد) = حدیث الویه (عربی، خطی) تاب من روی حدیث غدیر خم (جعابی) = من روی حدیث غدیر خم (عربی، خطی) تاب من روی حدیث غدیر (شیبانی) = من روی حدیث غدیر خم (عربی، خطی) تاب المهلبی فی نص الغدیر (بصری) = کتاب الغدیر (عربی، خطی)

۲۲۳ کتابنامه ی غدیر خم (قسمت چاپی) (فارسی، چاپی) نویسنده: نادر مطلبی (کاشانی). به کوشش: سید محسن دین پرور. زیر نظر: بنیاد نهج البلاغه (قم). نشر الهادی، قم، چاپ اول سال ۱۴۱۵ ق، ۱۳۷۴ ش. رقعی: ۳۱ ص ابتدا مقدمه ای درباره ی ضرورت تألیف کتابنامه نوشته شده و سپس به سه جهت اشاره شده است:

موضوع،مشخصات کتابها،

تنوع زبانها. بعد از آن شمارش کتابهای شروع گردیده و فهرستی در دو بخش جداگانه ی عربی و فارسی است و در بخش اول پنجاه کتاب عربی و در بخش دوم هفتاد و پنج کتاب فارسی معرفی شده است.

در این کتابنامه فقط نام کتاب و مؤلف و ناشر و نیز محل و سال و نوبت چاپ، همچنین قطع و تعداد صفحات آن معرفی گردیده و گاهی چند چاپ آورده شده است.

نکته قابل توجه:

این کتابنامه قسمتی از کتابنامه ی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، امامت و ولایت، نهج البلاغه و شریف رضی است. تاب الولایه (احمد بن محمد) = حدیث الولایه (عربی، خطی) تاب الولایه (سجستانی) = الدرایه فی حدیث الولایه (عربی، خطی) تاب الولایه (طبری) = الرد علی الحرقوصیه (عربی، خطی) تاب الولایه فی جمع طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه (طبری) - الرد علی الحرقوصیه (عربی، خطی) تاب الولایه فی طرق حدیث الغدیر (احمد بن محمد) = حدیث الولایه (عربی، خطی) تاب الولایه و من روی غدیر خم (احمد بن محمد) = حدیث الولایه (عربی، خطی) تاب الولایه و من روی یوم غدیر خم (احمد بن محمد) = حدیث الوریه (عربی، خطی)

۲۲۴ کشف المهم فی طریق خبر غدیر خم (عربی، چاپی) سید هاشم بن سلیمان بحرانی (کتکتانی)، م ۱۱۰۷ ق. تحقیق: مؤسسه احیاء تراث السید هاشم البحرانی (قم). ناشر: مؤسسه ی یاد شده. وزیری، ۲۲۹ ص أمل الامل ج ۲ ص ۳۴۱ ریاض العلماء ج ۵ ص ۲۹۸ الذریعه ج ۱۸ ص ۶۴ ش ۶۹۳ فهرست الفبائی کتب خطی کتابخانه ی مرکزی آستان قدس رضوی ص ۴۶۵ این کتاب شامل مقدمه و سه باب است:

۱ آنچه از طریق شیعه در

قضیه ی غدیر خم آمده است (که سی و شش طریق است)

۲ آنچه از طریق عامه آمده است (که هشتاد و هشت طریق است)

۳ آنچه شیعه در تصریح پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره ی خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل نموده اند (که سی و چهار حدیث است.)

نکته قابل توجه:

نسخه ای از این کتاب در کتابخانه ی آستان قدس رضوی با خط نسخ، نگاشته شده ی در سال ۱۱۰۱ ق، همراه با دو کتاب دیگر از مؤلف موجود است.

**۲۲۵** کوثر و غدیر (فارسی، چاپی) حسن انصاری زاده. مؤسسه ی انتشارات دارالعلم، قم، چاپ اول: سال ۱۳۷۱ ش. رقعی، **۹۳** ص کتاب درباره ی کلمات حضرت زهرا (علیه السلام) در غدیر و بحث در جوانب آن است که با قلمی خاص گفتاری مخصوص نوشته شده است. ابتدا کلامی از مولف و سپس دو حدیث از حضرت فاطمه (سلام الله علیها) را نقل نموده و توضیح داده است:

الف حدیث محمود بن لبید:

حمد و سلام، مطلع و آنگاه شرح و بحث در حدیث در هفت بخش با این عناوین:

۱ گریه ی سوال انگیزه

۲ سوال به مورد

۳ امام و کعبه

۴ پیروی از عترت = مبنای وحدت

۵ خود کردند و به خدا نسبت دادند

۶ چشم دل کور است

۷ جوشش وحدت از غدیر: پیرامون حدیث و محدث. ب مصاحبه یا حدیث دوم: اشاره به نکات حدیث، پیام دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله). سپس چهل حدیث در فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام) که مؤلف برای شفای فرزندش نذر کرده بوده، آورده و به علامه ی امینی هدیه نموده است. نیز چهل حدیث در فضایل حضرت فاطمه ی زهرا (علیه السلام) نقل نموده و این احادیث اکثر قریب به اتفاق از کتب

شیعه هستند.

نکته قابل توجه:

کتاب دیگری به نام حماسه ی غدیر از دیدگاه حضرت فاطمه (علیه السلام) از محمد دشتی نیز هست، که غدیر در کلمات حضرت فاطمه (علیه السلام) را بیان نموده است.

## (ل)

۲۲۶ للغدیر آیتان (عربی، چاپی) حبیب مشکسار (شیرازی). چاپ مصطفوی، شیراز، چاپ اول، سال ۱۴۰۵ ق، ۱۳۶۵ ش. وزیری، ۲۱ ص.

نکات قابل دو آیه ی مهم از قرآن که شاهد مستقیم بر غدیر است ذکر شده و بیان گردیده است:

۱ یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک

۲ الیوم اکملت لکم دینکم. در ذیل آیه ی اول اشعاری که مراسم غدیر را ترسیم می کند ذکر شده و در ذیل آیه ی دوم توضیحاتی آورده است. نکته ی قابل توجه:

این کتاب به صورت هدیه منتشر شده است.

۲۲۷ لواء احمد(فارسی، چاپی) محمد شریف بن ابرایهم اردستانی (صارم الدین، یزدی، حائری) م قرن ۱۴ ق. چاپ: بمبئی (هند)، سال ۱۳۰۵ ق،۱۸۸۷ م. الذریعه ج ۱۸ ص ۳۵۶ و ج ۱۷ ص ۱۷۰ در شماره ی ۹۰۱ أعیان الشیعه ج ۴۵ ص ۳۱۳

در این کتاب وقایع حجهالوداع، فضیلت و برتری روز غدیر و سپس خطبه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این روز و همچنین خطبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مناسبت روز غدیر،دعا و زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز غدیر، و در آخر بعضی قصاید در مدح آن حضرت آورده شده که دو قصیده از مؤلف است.

نکات قابل توجه:

۱ این کتاب توسط علامه علی اکبر سیبویه خلاصه شده و به نام القمر المنیر فی قضیه الغدیر است.

۲ کتاب القصیده الغدیریه فی مدح خیر البریه از محمد حسین عاملی تماماً در این کتاب آمده است.

۳ تألیف این کتاب در سال

۱۳۰۴ قمری به انجام رسیده و پس از یکسال به صورت چاپی سنگی در بمبئی (هند) به چاپ رسیده است.

## (م)

بحث غدیر خم (نیری) = بحث غدیر خم از نظر قرآن شریف (فارسی، چاپی) ثنوی غدیریه (شهرستانی) = غدیریه (فارسی، چاپی)

۲۲۸ مجلس یوم الغدیر فی امامه علی بن ابی طالب (علیه السلام) (عربی، خطی) عراقی (ابوطالب، فارس، زیدی) م قرن ۶ ق. نام این کتاب در مطلع البدور آمده است. حاضرات مهرجان الغدیر، ۳ ج = مهرجان الامام علی (علیه السلام)، ۳ ج (عربی، چاپی)

۲۲۹ مسأله فی الجواب عن الشبهات الوارده لخبر الغدیر (عربی، چاپی) سید علی بن حسین موسوی (سید مرتضی، علم الهدی) م ۴۳۶ ق. تحقیق: سید احمد حسینی (اشکوری). دارالقرآن الکریم، قم، سال ۱۴۰۵ ق، ۱۳۶۳. وزیری، ۴ ص

نکته قابل توجه:

چاپ معرفی شده در ضمن کتاب رسائل الشریف المرتضی و درج ۳ ص ۲۵۱ ۲۵۴ آمده است. مسأله فی معنی من کنت مولاه (نحوی) = مسأله فی معنی من کنت مولاه فعلی مولاه (عربی، چاپی) محمد بن موسی نحوی (ابوجعفر، رامی) م قرن ۵ ق. دار المورخ العربی، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۱۴ ق، ۱۹۹۳ م. وزیری، ۲. الذریعه ج ۲۰ ص ۳۹۴ ش ۳۶۳۲. فهرست نسخه های خطی مجلس (سابق) ج ۷ ص ۳۰ مجموعه ی ۸ ش ۵ فهرست نسخه های خطی کتابخانه ی عمومی آیه الله مرعشی نجفی ج ۱ ص ۲۸۳ مجموعه ی ۲۵۵ ش ۸

در این کتاب ثابت شده که کلمه ی مولی در حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) به معنی اولی به تصرف است و این کتاب جواب از سؤال شخصی به نام ابوابراهیم است.

نکات قابل توجه:

۱ نام کتاب در

الذریعه مسأله فی معنی من کنت مولاه و در فهرست نسخه های خطی کتابخانه ی عمومی آیه الله مرعشی نجفی معنی المولی و در چاپی آن فی معنی من کنت مولاه فعلی مولاه آمده است.

۲ نسخه ای که از این کتاب در کتابخانه ی آیه الله مرعشی موجود است در این مجموعه ای از کتب و رساله هایی است که اکثراً مناظره ای و تعدادی از کتب شیخ مفید که کلاً ۲۰۶ برگ است و در تاریخ ۱۰۵۶ ق نوشته شده و این کتاب درورقهای ۷۹ و ۸۰ است. این نسخه در الذریعه نیز معرفی شده است.

۳ نسخه ای که در کتابخانه ی مجلس سابق است در ضمن مجموعه و از جمله کتب امام جمعه ی خوئی است.

۴ چاپی که از این کتاب معرفی شده در ضمن کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی استاد فقید سید عبدالعزیز طباطبائی است که بعد از یاد آوری کتاب و مشخصات آن عیناً به چاپ رسیده و تمام مشخصات چاپ با کتاب نامبرده توافق دارد.

۲۳۱ معاً فی الغدیر (عربی، چاپی) محمد باقر بن محمد اسماعیل انصاری (زنجانی، خوئینی). انتشارات انصاریان، قم، چاپ اول: ۱۴۱۶ ق، ۱۳۷۵ ش. این کتاب ترجمه عربی کتاب خطابه ی غدیر از مؤلف است. کتابشناسی این کتاب عیناً همان کتاب است، به جز ترجمه ی فارسی خطبه ی غدیر که حذف گردیده است. لمعصومون الاربعه عشر، ج ۲ (علیه السلام) (کاظمی) = من کنت مولاه فهذا علی مولاه، ج ۱(عربی، چاپی) عنی حدیث الغدیر (خسرو شاهی (= اهداء الحقیر فی معنی حدیث الغدیر (عربی، چاپی) عنی المولی (نحوی) = مسأله معنی من کنت مولاه فعلی مولاه (عربی، چاپی)

۲۳۲ ملاحقه البدری فی انکاره لبیعه الغدیر (عربی، چاپی) رقعی، ۴۳ ص

کتاب است در اثبات ولایت ائمه (علیه السلام) و به عنوان جواب شخصی به نام بدری است که با انکار بیعت غدیر خواسته ی مسئله خلافت به صورت شوری را مطرح کند.

در این کتاب مسئله ی ولایت، امامت و بیعت و مسائل اجتماعی و جوانب آنها بررسی شده و مغالطه های خصم مورد نقد قرار گرفته و کتابی است کلامی. عناوین کتاب پس از ترجمه چنین است:

مقامات اهل بیت (علیه السلام)، ولایت در اصل از آن خداست، با بیعت تسلط ایجاد نمی گردد، اساس حکومت حکم عقل است، بیعت تأکید در تعهد است، آزادگی فردی کلامی است شعاری، شوری و نص، مفاد آیه ی قضاء، انکار او نسبت به خلیفه بودن علی (علیه السلام) بر امت، استخلاف به نماز علی (علیه السلام)، عقاید شیعه وحی الهی است، نه منشأ گرفته از فکر کلیسا، یوسف عبد مملوک نبوده، ولایت تشریعی از آن خداست، ولایت فقیه، والی شدن در قضاوت با بیعت نیست، اهل استنباط، حقیقت ولایت، بیعت غدیر اجازه و روایت است.

۲۳۳ ملحمه عبدالغدیر (عربی، چاپی) محمد جابر عاملی. بیروت، سال ۱۳۶۵ ق، ۱۹۴۵ م. لحمه عید الغدیر (لبنانی) = عید الغدیر (عربی، چاپی) لحمه الغدیر (لبنانی) = عیدالغدیر (عربی، چاپی)

۲۳۴ ملخص الغدیر (اردو، چاپی) شاهد زعیم فاطمی (پاکستانی، ملتانی) م ۴۰۸ ق.

نکته قابل توجه:

مؤلف کتاب ابتدا از عامه بود، پس از هدایت کتب بسیاری برای تشیع تألیف نموده است و همچنین مناظرات بسیاری نیز داشته، تا در سال ۴۰۸ قمری خواهرش او را مسموم نموده است. نبع الغدیر (رضوی) = خطبه الغدیر، منبع الغدیر (اردو، چاپی)

۲۳۵ من روی حدیث غدیر خم (عربی، خطی) محمد بن عمر جعابی (ابوبکر، ابن

الجعابی، تمیمی، بغدادی) م ۳۵۵ ق. رجال النجاشی ص ۳۹۵ ش ۱۰۵۵ بحار الانوار ج ۳۷ ص ۱۵۷ الغدیر ج ۱ ص ۱۵۳ ش ۳ چنانچه در مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۲۵ آمده:

در این کتاب حدیث غدیر با صد و بیست و پنج یا هشتاد طریق آمده است. همچنین در الغدیر از قول سروی در مناقب ج ۱ ص ۵۲۹ همین را نقل نموده و از ضیاء العالمین آورده که جعابی در کتابش نخب المطالب از صد و بیت و پنج طریق حدیث غدیر را آورده است.

نکات قابل توجه:

۱ احتمال می رود نام کتاب نخب المناقب باشد، و چون سند قطعی یافت نشد در حد احتمال است. مواردیکه این نام در آنها آمده عبارتند از:

مورد بالا (علامه ی امینی از ضیاءالعالمین)، الغدیر ج ۱ ص ۱۷ اگر هم کتابی با این نام نخب المناقب) غیر از همین کتاب (من روی حدیث غدیر خم) باشد نمی توان آن را در کتب غدیر نام برد، چرا که مستقل بودن آن ثابت نیست و شاید بخشی از آن در غدیر است.

۲ کلیه ی کتب رجالی تصریح به دقت و حفظ فوق العاده ی مؤلف نموده اند. آمده که او در بغدادیون به حفظ حدیث مشهور بوده است. برای آدرسهای رجالی به کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۵۱ و ۵۲ مراجعه شود.

۳ مؤلف کتاب ظاهراً شیعه است، چنانچه در الانساب سمعانی ج ۲ ص ۶۵ آمده است. همچنین مؤلف شاگرد ابن عقده و استاد دار قطنی است.

۴ در کتاب مناقب ابن شهر آشوب مورد یاد شده با اینکه نام مؤلف آمده و فرموده که او از صد

و بیست و پنج طریق حدیث غدیر را نقل نموده، ولی نامی از تألیف او در این باره نبرده است. همچنین اینکه جعابی حدیث غدیر را با طرق مختلف نقل نموده در الغدیر از قول سروی در مناقب ج ۱ ص ۵۲۹ دارد: از صد و بیست و پنج طریق و از قول الصاحب الکافی که او گفته:

هفتاد و هشت صحابی، آمده است.

۵ نام مؤلف در اکثر رجال عامه ابن الجعابی و گاهی جعابی آمده است.

۶ در تراثنا شماره ی ۲۶(عبدالجبار رفاعی) ص ۱۵۲ ش ۱۲۷۰ از این کتاب با اضافه کلمه ی کتاب به اول نام آن یاد نموده است، که ظاهراً منشأ آن کلام نجاشی است. این کلمه (کتابی) اضافی است، چرا که نجاشی در ابتدای اکثر بلکه تمام اسامی کتب این کلمه را می آورد.

۲۳۶ من روی حدیث غدیر خم (عربی، خطی) محمد بن عبدالله شیبانی (ابوالفضل، بغدادی) م ۳۸۷ ق. رجال النجاشی ص ۳۹۶ ش ۱۰۵۹ تاریخ دمشق (ابن عساکر) ج ۱۵ ص ۵۴۸ الغدیر ج ۱ ص ۱۵۴ ش ۶ طبقات أعلام الشیعه (قرن چهارم) ص ۲۸۰ معجم رجال الحدیث ج ۱۶ ۲۴۴ ش ۱۱۱۱۵ نکات قابل توجه:

۱ شیخ طوسی در الفهرست ص ۱۴۰ ش ۶۰۰ دارد جمعی از اصحاب کتب مؤلف را برای او روایت نموده اند وسپس نام چند کتاب را برده و گفته ... و غیر ذلک و در معجم رجال الحدیث از قول ابن غضائری آمده که کتابهایش را دیده است.

۲ مؤلف کتاب شاگرد بزرگان شیعه امثال کلینی و نیز معاصر بلکه استاد بزرگانی دیگر امثال نجاشی بوده است.

۳ در تراثنا شماره ی ۲۶(عبدالجبار رفاعی) شماره ی ۲۶ ص ۱۵۲ ش ۱۲۷۱

نام کتاب با اضافه ی کلمه ی کتاب در ابتـدای همین نام (من روی حدیث غدیر خم) آمده است و ارجاع به رجال النجاشـی و الغدیر داده است ولی در رجال النجاشی کلمه ی کتاب اضافه شده است، چرا که روش نجاشی در رجالش بر این است که این کلمه را در ابتدای هر کتابی می آورد.

۲۳۷ منشور غـدیر (اردو، چاپی) سـید محمد هندی (مولوی) م ۱۳۲۹ ق، ۱۹۱۱ م. لکنهو (هنـد)، سال ۱۳۲۹ ق.، ۴۳۳ ص این کتاب منظومه است.

نکته قابل توجه:

چاپ معرفی شده سنگی است.

۲۳۸ منشور مقـدس ولایت (فارسـی، چاپی) بیانات: سـید ابراهیم میلانی. بقلم: محمـد مقیمی. انشارات معراجی، تهران، حـدود سال ۱۳۵۱ ش. وزیری، ۳۸۸ ص این کتاب سلسـله بیانات و سـخنرانیهای علامه سید ابراهیم میلانی است که آقای مقیمی جمع آوری و ضبط نموده وبه صورت کتاب حاضر در آورده اند. این کتاب ابتدا پیامی از علامه ی یاد شده و سپس بخشی با عنوان نعمه هـای شوم از نویسـنده ی شـهیر آقـای مصـطفی زمـانی که در پنـج بخش است و بیشتر جوانب اجتمـاعی اسـلام و قرآن و امامت و وحی را بیان نموده.

سپس کتـاب حاضـر شـروع می گردد، که شامـل ده الی پانزده قسـمت است و بعضـی از قسـمتها در چنـد بخش و اصولاًنظمی خـاص نـدارد بلکه ابحـاثی است در غـدیر و ولایت و جوانب کلامی و اجتماعی و عقلی درباره ی منافقین و ولایت و امامت و نیز معنی و اقسام آنها، استشـهاد برای ولایت تشـریعی به سه آیه ی از قرآن و برای ولایت تکوینی به هشت آیه، و بحثی درباره ی فیض و سپس فرق بین معجزه و ولایت را بیان نموده است. بعد از آن با عنوان شمع

روایت در شبستان ولایت، مباحثه ی اسحق بن ابراهیم و مأمون عباسی را آورده و با عنوان گاهی از ظلمت به روشنی مباحثه ی مرد شامی با امام صادق (علیه السلام) و هشام و سپس مطالبی را به صورت نقد بر عامه و افرادضد ولایت دارد که از عنوان تاراجگران به بعد است و در آخر نظریه ی علما است. این کتاب با قلمی خاص و گفتاری مخصوص و کلامی بحث نموده و اکثراً با پاورقیهای مفید و شامل معلومات بسیار است. اما بخش هایی از کتاب که می توان از آنها به عنوان مهمترین بحثها نامید با این عناوین آمده اند:

تا ابد می درخشد، غوغائی که جمله ی حسبنا کتاب الله در اسلام به پا کرد، روش ما، امامت، معنای امامت، اقسام ولایت، تابلوهای ولایت تشریعی در قرآن، شمع شبستان فیض، فرق بین معجزه و ولایت، شمع روایت در شبستان ولایت، گامی از ظلمت به روشنی، به خدا سوگند، ودیعه ی آسمانی، سمپاشی، افسانه ی تاریخ درس زندگیست، تاراجگران (از نگارنده)، ایکاش بیدار بودند(از نگارنده)، آن روز که تصمیم گرفتم. در آخر جواب یازده تن از علما و بزرگان نجف، قم، تهران، مشهد، شیراز، شوشتر از سؤال در مورد ولایت و اقسام آن و نیز ولایت تکوینی و ولایت تشریعی را عیناً چاپ نموده و نیز آمادگی خود را برای تبادل نظر و نامه نویسی أعلام نموده است.

نکات قابل توجه:

۱ در این کتاب در اکثر موارد به کتب عامه استناد نموده است.

۲ مؤلف کتاب علامه سید ابراهیم میلانی پس از آمدن از آذربایجان اقامت در تهران در اثر تبلیغات دشمنان ولایت سلسله بیاناتی بیان نموده اند که پس از تدوین آقای مقیمی به صورت

کتاب حاضر در آمده است. من کنت مولاه (نیشابوری) = طرق من کنت مولاه (عربی، خطی)

۲۳۹ من کنت مولاه فهذا علی مولاه، ج ۱(عربی، چاپی) عبدالمنعم کاظمی چاپ: مطبعه النجاح، بغداد، سال ۱۳۷۳ ق، حدود ۱۹۵۴ م. این کتاب جلد دوم از هشت جلد کتاب تحت عنوان المعصومون الاربعه عشر (علیه السلام) است.

۲۴۰ المنیر، فهرس کتاب الغدیر (عربی، چاپی) قسم الدراسات الاسلامیه، بنیاد بعثت. همان مؤسسه: تهران، چاپ اول، سال ۱۴۰۹ ق، ۱۳۶۸ ش. وزیری، ۶۲۴. این کتاب فهارس کتاب الغدیر فی الکتاب والسنه و الادب علامه ی امینی است:

فهرست موضوعی (شامل موضوع بندی مخصوص برای کتاب الغدیر)، فهرست آیات، فهرست احادیث فهرست اشعار، فهرست قبایل و ملل، فهرست وقایع و ایام، فهرست امکنه و بلدان، فهرست کتب (که شامل مصادر نیز هست.) در آخر فهرست موضوعات و یا مطالب به حسب جلدها و صفحه های کتاب آورده شده است.

نکته قابل توجه:

فهرست دیگری برای کتاب الغدیر با نام علی ضفاف الغدیر در دو جلد و در چاپ بعدی در یک جلد با جدا شدن بخش فهرست أعلام که با نام أعلام الغدیر مستقلاً به چاپ رسیده توسط جمعی از محققین تنظیم شده است.

۲۴۱ منیه البصیر فی بیان کیفیه الغدیر (عربی، خطی) احمد بن ابی القاسم تهرانی (ابوالفضل، کلانتری، نوری) م ۱۳۱۶ ق.

نکته قابل توجه:

چنانچه علامه سید محسن امین عاملی در أعیان الشیعه ج ۲ ص ۴۷۵ دارد نام مؤلف احمد و کنیه اش ابوالفضل است که به همان مشهور گشته است. ولی در الکنی و الالقاب ج ۱ ص ۱۴۴ و طبقات أعلام الشیعه (قرن دوازدهم، نقباء البشر) ج ۱ ص ۵۳ هیچ اشاره ای به این مطلب نیست

و ابوالفضل به عنوان نام مؤلف آمده است.

۲۴۲ مواعظ غـدیر (اردو، خطی) قاموس الکتب ج ۱ ص ۹۶۳ موسوعه عن حـدیث الغدیر (موحد) = عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الایات و الاخبار و الاقوال (عربی، چاپی)

۲۴۳ موعظه عیـد الغـدیر(اردو، چاپی) سـید علی حائری، م ۱۳۴۰ ق. کتب خـانه ی حسـینیه، لاهور (پاکسـتان)، سال ۱۳۴۵ ق. ۱۰۷.

نکته قابل توجه:

کتابی به نام موعظه ی غدیر از سید علی بن ابی القاسم نقوی (حائری) به فارسی ذکر خواهد شد.

۲۴۴ موعظه ی غدیر (فارسـی، چاپی) سید علی بن ابی القاسم نقوی (حائری، رضوی، قمی، لاهوری) م ۱۳۶۰ ق. چاپ: بمبئی (هند)، سال ۱۳۱۸ ق، ۱۹۰۰ م. الـذریعه ج ۱۱ ص ۲۲۰ ش ۱۳۳۷ طبقات أعلام الشـیعه (قرن چهاردهم، نقباء البشـر) ج ۴ ص ۱۳۳۹ ش ۱۸۶۸ مطلع الانوار (صدر الافاضل) ص ۳۴۱ تذکره ی علمای امامیه ی پاکستان ص ۱۷۷ نکات قابل توجه:

۱ در الـذریعه کتاب با نام رساله الغدیر فی امامه الامیر از مؤلف آمده و چون سال چاپ آن کتاب نیز مطابق با این کتاب اسـت به احتمال قوی هر دو یکی است. در کتاب مطلع الانوار کتابی به نام رساله فی الغـدیر از مؤلف معرفی شـده و در تراثنا شـماره ۲۸(عبدالجبار رفاعی)ص ۱۳۹ ش ۱۷۳۷ نیز نام رساله فی الغدیر آمده است. در کتاب الغدیر فی التراث الاسـلامی ص ۱۷۰ ش ۶۶ این کتاب را با نام موعظه الغدیر آورده است.

۲ در تراثنا شماره ۲۸(عبدالجبار رفاعی) ص ۱۶۰ ش ۱۸۹۰ کتابی به نام موعظه عید الغدیر اردو از سید علی حائری م ۱۳۴۰ ق معرفی نموده که مشخصات چاپی آن با این کتاب متفاوت است.

۲۴۵ مهر آب خم (فارسی،

چاپی) گزینش و تصحیح: سید علی رضوی. ناشر: مؤلف، چاپ اول، سال ۱۴۱۰ ق، ۱۳۶۹ ش. وزیری، ۴۶ ص کتاب چهارده سروده از چهارده شاعر فارسی زبان است.

در این کتاب ابتدا مقدمه در دو بخش:

۱ خلاصه ای از غدیر با سبکی زیبا و انشائی در سه بخش شامل خلاصه ای از غدیر و اسامی و جوانب آن

۲ توضیحی مختصر درباره ی کتاب و شعرهای انتخاب شده است. سپس چهارده شعر از چهاده شاعر به ترتیب زیر آمده است:

۱ قصیده با تلخیص (ناصر خسرو قبادیانی)

۲ قصیده، با تلخیص (حکیم قاآنی شیرازی)

۳ مسمط (جیحون یزدی)

۴ ترجیع بند، بند هفتم (صفی علی شاه)

۵ قصیده (محیط قمی)

۶ قصیده (عمان سامانی)

۷ قصید (احمداحمدی بیرجندی)

۸ قصیده، با تلخیص (میرزا حبیب الله خراسانی)

۹ قصیده با تلخیص (ادیب الممالک)

۱۰ مسمط مسدس، با تلخیص (یحیی)

۱۱ مسمط مسدس (رفعت سمنانی)

۱۲ مسمط مربع (آیه الله اصفهانی)

۱۳ مسمط مخمس (ملک الشعراء بهار)

۱۴ مسمط مخمس (محمد حسین اصفهانی). اشعار کتاب جمعاً عبارتند از:

نه قصیده ویک مسمط و دو مسمط مخمس و نیز دو مسمط مسدس، که در آخر هریک از آنها مأخذ با ذکر صفحه و توضیحات کتاب آورده شده است.

نکات قابل توجه:

۱ کتاب به عنوان یادواره ی گذشت چهارده قرن از غدیر خم است.

۲ این کتاب به صورت خطاطی و بخط سید محسن مؤمنی است.

۲۴۶ مهر جان الامام علی، ۳ ج (عربی، چاپی) اعداد:

اللجنه الثقافیه لمهرجان الامام علی (علیه السلام). جمعی از محققین. ج ۱ دار زید النشر، لندن، سال ۱۴۱۰ ق، ۱۹۹۰ م. وزیری، ۹۳+ ۳۲۰ ص این کتاب سری مقالات و اشعاری قرائت شده است که طی سه روز کنفرانس امام علی (علیه السلام) از طرف آیهالله خوئی به

مناسبت یکهزار و چهارصدمین سال در سال ۱۴۱۰ قمری در لندن برگزار شد.

نکات قابل توجه:

۱ تاکنون یک جلد از این کتاب چاپ و دو جلد دیگر در راه چاپ است.

۲ جلد اول کتاب به این عنوان است:

الکتاب الاول: المحاضرات.

۳ در کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی از این کتاب با نام محاضرا مهرجان الغدیر یاد نموده است.

۲۴۷ میثاق الاسلام فی عید الغدیر (عربی، چاپی) سید محمد علی بن عبدالکریم طباطبائی. چاپ اول: مؤسسه الوفاء، بیروت، سال ۱۴۰۳ ق. چاپ دوم: همان ناشر، سال ۱۴۰۴ ق، ۱۹۸۳ م. ۶۴ ص

نکته قابل توجه:

این کتاب در کتابنامه ی غدیر خم ص ۱۵ ش ۴۶ با نام میثاق الاسلام فی یوم الغدیر آمده است. میثاق الاسلام فی یوم الغدیر (طباطبائی)= میثاق الاسلام فی عید الغدیر(عربی، چاپی)

## (ن)

۲۴۸ نسیم غدیر (فارسی، چاپی) حسین اثنی عشری (تهرانی). چاپ دیگر: مؤلف، مشهد، سال ۱۴۰۸ ق، ۱۳۶۶ ش. رقعی، ۴۶ ص این کتاب شامل احادیثی درباره ی غدیر همراه با ترجمه ی فارسی آنها است.

۲۴۹ نظره الی الغدیر (عربی، چاپی) علی اصغر بن محمد مروج (مروج الشریعه کرمانی، خراسانی). کتاب تلخیص الغدیر علامه ی امینی است که در آن از واقعه ی غدیر و تواتر آن و سپس استفاده ی از حدیث و همچنین اشعار عربی در مورد غدیر شامل هزار و چهار صد بیت به مناسبت هزار و چهار صدمین سال واقعه ی غدیر، و در آخر فهارس ابحاث کتاب الغدیر است.

نکات قابل توجه:

۱ مؤلف دو کتاب دیگر در غدیر دارد:

-۱ غدیر روز کمال دین فارسی

-۲ فی رحاب الغدیر عربی.

۲ احتمال می رود این کتاب (نظره الی الغدیر) و کتاب غدیر روز کمال دین تقریباً یکی باشند الا اینکه این عربی

وآن فارسی است. برای توضیح بیشتر به کتاب فی رحاب الغدیر مراجعه شود. ۵۰ نفحات الازهار فی خلاصه عبقات الانوار، ج ۶۹(عربی، چاپی) تلخیص و ترجمه: سید علی بن نورالدین میلانی (حسینی، تبریزی). مؤسسه البعثه، تهران، ۱۴۰۴ ۱۴۰۵. چاپ دیگر: دارالکتاب الاسلامی، بیروت. وزیری، ج ۶ ۴۶۳ ص، ج ۷۴۳۷ ص، ج ۸ ۴۱۸ ص، ج ۹ ۴۲۶ ص چاپ دیگر: ناشر: مؤلف، قم، سال ۱۴۱۴ ق. وزیری، ج ۶ ۴۲۶ ص، ج ۷ ۴۲۷ ص، ج ۸ ص، ج ۹ ص کتاب جلد ششم تا نهم از کتاب نفحات الازهار که خلاصه ی عبقات الانوار ... است و این مجلدات مربوط به حدیث غدیر، و از جلد اول تا پنجم و نیز جلد دهم در احادیث دیگر است.

در این کتاب به ترتیب کتاب عبقات پیش رفته و تمام مطالب آن کتاب عظیم را تلخیص و سپس ترجمه ی به عربی نموده است. همراه با تحقیقات دیگر و پاورقی هایی که اکثراً مراجعه و آدرس دهی به مصادر است. بنابراین کل کتاب به دو بخش سند حدیث غدیر و دلالت آن تقسیم می گردد. در اینجا چنانچه در کتاب عبقات نیز گذشت برای رعایت عموم خوانندگان و تخصصی بودن کتاب فقط به به این چکیده ای از آن که بیانگر تمام محتوای آن نیز هست اکتفا می کنیم:

۶ در ابتدای این قسمت مقدمه ای در پنجاه صفحه به عنوان مدخل مطرح شده و سپس به چند موضوع درباره ی غدیرپرداخته است:

الف مؤلفین درباره ی حدیث غدیر که از کتاب ابن عقده و طبری و حسکانی و سجستانی و ذهبی و عده ای دیگر از علمای نام می برد. ب تواتر حدیث غدیر. ج بحث و بررسی

کلام رازی درباره ی حدیث غدیر که ضمن آن درباره ی عدم نقل حدیث غدیر توسط بخاری و مسلم و واقدی و ابن اسحاق و جاحظ و ابن ابی داود و ابن ابی حاتم بحث شده است. سپس درباره اینکه قریش و انصار موالی هستند و اینکه در حجه الوداع امیرالمؤمنین (علیه السلام) حضور نداشته و جواب منکرین تواتر حدیث غدیر بیان شده است.

۷ در این جلد صد و شصت و دو نفر از راویان حدیث غدیر که ذکر شده است و مؤلف کتاب به عنوان ملحقات صد و هشتاد و نه نفر دیگر را ذکر کرده است.

۸ این جلد مربوط به دلالت حدیث غدیر و معنای کلمه ی مولی است. ابتدا چهل و سه نفر از کسانی که مولی را به معنای اولی قبول کرده اند ذکر شده و سپس اعترافاتی از علمای کلامی درباره ی معنای اولی برای مولی آمده و در نهایت اعتراف خود ابوبکر و عمر درباره ی معنای مولی ذکر شده است. سپس حدیث غدیر با لفظ من کنت أولی به من نفسه ... آمده است و بعد از آن به معانی مولی پرداخته و هفت معنی برای آن ذکر کرده و در ضمن آن به احادیثی با لفظ من کنت ولیه فعلی ولیه اشاره شده است در اینجا بحثی درباره ی کلام ابوزید در معنای مولی مطرح شده و سپس بحث دیگر در رد نقض درباره ی لزوم استعمال کلمه ی مولی منک بجای أولی منک در ادبیات عرب ذکر شده است. سپس درباره ی کلام ابوعبیده درباره ی معنای مولی بحث شده است. در بخش بعدی وجوه دلالت حدیث غدیر بر امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مطرح شده است و

ضمن آن آیه تبلیغ، آیه ی اکمال دین، شعر حسان، شعر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، شعر قیس بن سعد،آیه سأل سائل را آورده است.

۹ در این جلد مناشده ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) با چهل و چهار راوی، انکار ابوالطفیل نسبت به حدیث غدیر، کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم، حدیث غدیردر المستدرک علی الصحیحین، یگانگی سیاق حدیث غدیر و حدیثی که بخاری آورده، حدیث غدیر با لفظ ان علیاً بعدی مولاه کلام ابن حجر مکی مستند به فهم شیخین حدیث مسلم: لایقل العبد لسیده مولای فان مولاکم الله، کلام حضرت فاطمه (علیه السلام):

أنسیتم قول رسول الله یوم غدیر خم، حدیث غدیر به لفظ: من ولیکم ... من کان الله ولیه فهذا ولیه، حدیث غدیر با لفظی که از میان وجوه مطلوب است استدلال به کلام ابن حجر مکی در حدیث غدیر، شروع حدیث به جمله ی ان الله مولای و انا مولی المؤمنین و أولی به هم من أنفسهم. قول ابی ایوب و عده ای: السلام علیک یا مولانا با استناد به حدیث غدیر، به عمر گفته شد:

رفتاری که با علی (علیه السلام) داری با هیچ یک از صحابه نداری گفت:

او مولای من است، کلام عمر به کسی که از قضاوت امیرالمؤمنین (علیه السلام) سر پیچی نمود: و الی بر تو می دانی او کیست او مولای من است، تهنیت در روز غدیر بخ بخ لک یاعلی کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) من کنت ملاه فعلی مولاه أوحی الی فی علی و انه أمیرالمؤمنین و سید المسلمین و قائد الغرالمحجلین، خطبه ی غدیر چنانچه در توضیح دلائل آمده، کلمات پیامبر (صلی الله علیه

و آله) در روز غدیر لکن علی بن أبی طالب أنزل الله منی بمزلتی منه، هذا ولیی و المودی عنی، من کان الله و أنا مولاه فهذا علی مولاه یأمرکم و ینهاکم، من کنت ولیه فعلی ولیه و من کنت امامه فعلی امام، اعتراف مشاهیر علمای عامه به مفاد حدیث غدیر، ادعای اینکه سبب ایراد خطبه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) وقوع بعضی از آنها نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است و قرینه قرار دادن این را برای اراده ی محبت، ابطال حمل امامت بر امامت تصوف با ده وجه.

نکات قابل توجه:

۱ مجلدات حدیث غدیر از عبقات توسط حاج شیخ عباس قمی نیز به فارسی خلاصه و با نام فیض القدیر فیما یتعلق بحدث الغدیر است. کتاب دیگری به نام تعریب عبقات الانوار از سید هاشم عاملی به چاپ رسیده است که تلخیص و ترجمه ی عربی مجلدات غدیر از عبقاب است.

۲ این کتاب ابتدا با نام خلاصه عبقات الانوار و نیز با نام عبقات الانوار به چاپ رسیده است.

۳ برای توضیحات بیشتر به کتاب عبقات الانوار ... مراجعه شود.

۲۵۱ النهج السوی فی معنی المولی و الولی (عربی، چاپی) محسن علی بن حسن جان بلتستانی (پاکستانی، منتو کوی). چاپ: مطبعه الاداب، نجف، ۱۳۸۹، ۱۹۶۸ م. وزیری، ۱۳۶ ص این کتاب درباره ی حدیث غدیر و معنی کلمه ی مولی به طور مفصل و تحقیقی و نیز تفسیر آیه ی انما ولکم الله ... است و بیشتر بحث در کلمه ی مولی است که در بخشهای مختلف لیکم تحقیقی کامل نموده و به معانی و اشکالات و جواب از آنها و بقیه ی جوانب این کلمه پرداخته و کتاب جامع و

علمی و کم نظیر در این باره است. کتاب پس از اهداء مقدمه ای در تواتر حدیث غدیر دارد و سپس شروع به ابحاث کلمه ی مولی نموده که به این شرح است:

الف معنی مختلف مولی در لغت، که ده معنی شمرده است:

۱ مولی به معنی اولی است شامل:

۱ نصوص أعلام بر این مطلب:

فریق اول: کسانی که در تفسیر آیه های قرآن آورده اند که پنج مورد شمرده

فریق دوم: کسانی که تصریح به معنای اولی برای این کلمه به طور مطلق نموده اند،

فریق سوم: کسانی که معنای اولی را در بعضی از اشعار عرب گفته اند.

۲ اشکال فخر رازی بر معنی اولی: که دو اشکال نقل نموده و جواب می دهد.

۳ معانی دیگر که ممکن است از مولی استفاده شود:

۱ متصرف در امور

۲ متولی امور که اول: کلمات اهل لغت در این معنی برای مولی را نقل می کند که هفت قول است و دوم: قرائنی که این معنی را ثابت می کند، که بیست قرینه را به طور مفصل و فنی بیان می نماید. ب معنی کلمه ی مولی در احادیث که ده حدیث می شمارد و سپس نظریات هفت نفر از بزرگان عامه در مفاد وفهم از حدیث را بیان نموده است. بعد از آن آیه ی:

ولایت انما ولیکم الله ... را مطرح نموده و سپس مصادر نزول آن درباره ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اجتهادهای عامه در این باره و در مقابل نص آیه ی را آورده که چهار نظریه از عامه نقل و یک به یک جواب داده است. سپس مفاد آیه ی را بیان نموده و اشکال در آن را مطرح و جواب می دهد، و نیز مناشده ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به این آیه ی را آورده است.

در آخر فهرست مطالب و مصادر تدوین شده است.

نکات قابل توجه:

۱ مصادر کتاب در حدیث، تفسیر و غیره و به خصوص لغت تقریباً همه از کتابهای عامه و صدو شصت و یک کتاب هستند.

۲ در ابتدای کتاب تقریظ علامه ی حاج آقا بزرگ تهرانی که در اواخر عمر باری کتاب نوشته و آن را با الفاظی بالا ستوده آورده شده است.

۲۵۲ نهج الولایه (شرح خطبه ی غدیریه ی مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام)) (فارسی، چاپی) سید کاظم ارفع. تربیت، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۴ ش. رقعی، ۱۷۸ ص این کتاب خطبه ای را که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در زمان خلافت خود در روز عید غدیر ایراد فرموده شرح کرده است.

## (و)

۲۵۳ واقعه ی غدیر کاخلاصه (غدیر کی دن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کاخطبه) (اردو، چاپی) گرد آوردنده: مؤسسه الامام صاحب الزمان (علیه السلام) (مشهد). ناشر، همان مؤسسه. رقعی، ۱۶ ص.

نکات قابل خطبه ی غدیر از چند عامی و شیعی و نیز داستان غدیر آمده است.

نکته قابل توجه:

این کتاب ترجمه ی کتاب حساسترین فراز تاریخ خطبه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر خم است.

۲۵۴ واقعه ی غدیر و فضیلت عید غدیر بر سایر اعیاد(فارسی، چاپی) عباس حیدر زاده. دارالکتب الاسلامیه، تهران. رقعی، ۱۴۶ ص ۲۵۵ الوصیه النبویه للامه الاسلامیه فی حجهالوداع (عربی، چاپی) فاروق حماده. داراحیاء العلوم، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۹۹۲ م.

لولایه (احمد بن محمد) = حدیث الولایه (عربی، خطی)

۲۵۶ ولایت علوی در روایت نبوی (فارسی، چاپی) معاونت امور فرهنگی وزارت ارشاد اسلامی (تهران). نشر: وزارت کشور جمهوری اسلامی ایران، سال ۱۴۱۵ ق، ۱۳۷۴ ش. کتاب خطبه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر به

ضمیمه ی زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن روز است. لولایه فی طرق حدیث الغدیر (طبری) = الرد علی الحرقوصیه (عربی، خطی)

۲۵۷ الولایه الکبری (عربی، خطی) سید مهدی بن علی غریفی (بحرانی، موسوی، نجفی) م ۱۴۳۳ ق. الذریعه ج ۲۵ ص ۱۴۳ ش ۸۳۷ ج ۱۵ ص ۱۶۳

الغدیر، ج ۱ ص ۱۵۸ ش ۲۳

در این کتاب طرق حدیث غدیر را از شیعه و عامه نقل نموده و شامل دو بخش است:

۱ طرق حدیث غدیر

۲ عبارات احادیث غدیر هماره با سندهایشان و سپس جدول هایی نظیر کتاب جنات الخلود برای احادیث تنظیم گردیده و احادیث داخل آنها قرار داده شده است.

نکات قابل توجه:

۱ علامه حاج آقا بزرگ تهرانی گفته:

کتاب از جمله تألیفات مؤلف است که خود او برای ایشان معرفی نموده و ایشان دو نسخه از آن دیده است:

۱ نسخه ای به صورت طومار که نام طرق حدیث الولایه لامیرالمؤمنین بر آن نوشته شده بود

۲ نسخه ای که نزد پسر مؤلف بوده در سی و پنج صفحه با خطوطی پی در پی که کتابشناسی از این نسخه نوشته شده است.

۲ در الغدیر از قول فرزند مؤلف در احوالات پدرش کتاب را یادآور شده است.

۳ چنانچه در الذریعه آمده و گفته شهد نام این کتاب در نسخه ی طوماری آن طرق حدیث الولایه لامیرالمؤمنین (علیه السلام) است، با اینکه مؤلف الذریعه در آنجا ارجاع به جلد پانزده نیز کرده است. همچین در کتاب الغدیر علامه امینی از این کتاب با نام حدیث الولایه فی حدیث الغدیر و در کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی با نام کتاب الغدیر یاد شده است. لولایه کتاب من روی غدیر خم (احمد بن محمد) = حدیث الولایه

(عربی، خطی)

## (ه)

۲۵۸ هات الغدیر (اردو، چاپی) سید سبط الحسین بن رمضان علی جایسی (تقوی، سبزواری، هندی، حسینی، لکنهوئی) م ۱۳۷۲ ق، ۱۹۵۳ م. چاپ: سید علی عابد لکنهوئی، مطبعه اثنی عشریه، دهلی (هند). الذریعه ج ۲۵ ص ۱۴۹ ش

۲ نکات قابل توجه:

۱ مؤلف کتاب نوه ی دختری سید علی محمد بن محمد نقوی (تاج العلماء) مؤلف الرحیق المختوم در موضوع غدیر است.

۲ در الذریعه نام کتاب را آورده ولی مؤلف آن را بیان ننموده است همچنین در طبقات أعلام الشیعه (قرن چهارم،نقباد البشر) نام این کتاب را در تضنیفات مؤلف یاد آور شده است.

۳ دو کتاب دیگر به نامهای حدیث غدیر کی سرگذشت و الحجر الدامغ المشتهر بالعذاب الواقع از سید سبطالحسن بن وارث حسین جایسی معرفی شده است که نباید با این کتاب اشتباه شود.

۲۵۹ هدیه ی عید غدیر (فارسی، چاپی) سید مرتضی شجاعی. ناشر: مؤلف، چاپ اول، سال ۱۴۱۰ ق، ۱۳۶۸ ش. جیبی، ۲۴ ص.

نکته قابل توجه:

این کتاب به صورت هدیه در اختیار علاقمندان قرار گرفته است.

## (ی)

۲۶۰ یادبود غدیر (فارسی، چاپی) محمد ربانی. اصفهان، سال ۱۳۹۴ ق، ۱۳۵۲ ش. ۸.

۲۶۱ الیوم (فارسی، خطی) محمد بن ابراهیم اصفهانی (حاج رئیس، حائری، نجفی). الذریعه ج ۵ ص ۳۰۲ ش ۲۴۵ کتاب در بیان نزول آیه الیوم أکملت لکم دینکم و ... در غدیر، و اثبات اکمال دین و اتمام نعمت به نصب امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای امام در آن روز است.

نکته قابل توجه:

مؤلف این کتاب را در سال ۱۳۶۳ ق در کربلا به اتمام رسانده است.

۲۶۲ یو الانسانیه(عربی، چاپی) سید رضا بن صدر الدین صدر. قم، سال ۱۴۱۲ ق. این کتاب به مناسبت چهاردهمین قرن غدیر و

نیز کنفرانسی که در لندن در سال ۱۴۱۰ به همین مناسبت برگزار شد تألیف شده که مؤلف نیز در آن کنفرانس شرکت داشتند.

۲۶۳ یوم الغدیر(عربی، خطی) حسین بن عبیدالله غضائری (ابوعبدالله، بغدادی) م ۴۱۱. رجال النجاشی ص ۶۹ ش ۱۶۶ خلاصه الاقول (علامه ی حلی) ص ۵۰

لسان المیزان ج ۲ ص ۳۶۳ ش ۲۷۵۲

سیر أعلام النبلاء ج ۱۷ ص ۳۲۹ ش ۲۰۰

میزان الاعتدلال ج ۱ ص ۵۴۱ ش ۲۰۲۳

ایضاح المکنون ج ۲ ص ۳۵۸

ریاض العلماء ج ۲ ص ۱۳۰

تنقیح المقال ج ۱ ص ۳۳۳ ش ۲۹۶۵

بهجه الامال ج ۳ ص ۲۷۸

فرج المهموم ص ۹۷ ب ۳ ح ۱۵

الذریعه ج ۲۵ ص ۳۰۳ ش ۲۴۸

أعیان الشیعه ج ۶ ص ۸۵ الجامع فی الرجال ج ۱ ص ۶۱۱

معجم رجال الحدیث ج ۶ ص ۱۹ ش ۳۴۸۱ نکات قابل توجه:

۱ شیخ طوسی در کتاب الرجال ص ۴۷۰ ش ۵۲ فرموده:

تصانیف ابن عضائری در الفهرست بیان شده، درحالی که در الفهرست چنین چیزی نیست، چنانچه علامه ی تستری در قاموس الرجال ج ۳ ص ۴۷۶ ش ۲۱۸۷ و علامه سید عبدالعزیز طباطبائی در کتابش الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۶۳ ش ۱۵ بعد از مقابله با ده نسخه ی و نیز رجال النجاشی همه گفته اند که در هیچ جایی از کتاب الفهرست مصنفات مؤلف یافت نشد.

۲ در قاموس الرجال و الکنی و الالقاب ج ۲ ص ۴۹۶ بخشی از کلام نجاشی را نقل کرده و بقیه ی کلام او و نام کتاب را نقل ننموده اند.

۳ تقریباً تمام رجالیین شیعه و عامه کتاب را از نجاشی نقل نموده اند و کسانی که تصریح به نام نجاشی نموده اند نیز واضح

است که از او نقل کرده اند.

البته شاید مأخذ بعضی کتب عامه نجاشی نباشد.

۴ نجاشی گفته است که مؤلف اجازه ی تمام کتابهایش را به او داده است.

۵ مؤلف کتاب از بزرگان علمای شیعه و استاد نجاشی و شیخ طوسی است.

۲۶۴ یوم الغدیر (فارسی، چاپی) مهدی علی بن نواب جعفر حسن هاشیم (نواب، مهدی علی خان، عظیم آبادی، هندی). با اهتمام: سید وزیر علی در مطبعه ی فیض مطلع صبح صادق پتنه بسامی گری، کلکته (هند)، سال ۱۳۰۲ ق. وزیری، ۳۱۹.

در این کتاب مباحثی ابتدا درباره ی امام و جوانب آن و نیز زندگانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و نیز فضایل و دیگر جوانب حضرتش و سپس مطاعن خلفای ثلاثه ی عامه و علمایشان بیان شده و گویا مولف غدیر را مظهری از تشیع فرض نموده و این ابحاث بحث کرده است، از این نظر شبیه کتاب الغدیر علامه امینی است.

در این کتاب شامل ده بخش با عنوان منزل و سپس خاتمه در پنج بخش با عنوان آهنگ است. توضیح این بخشها چنین است:

منزل اول: معنی لفظ امام،

منزل دوم: وجب نصب امام

منزل سوم: نصوص بر امامت

منزل چهارم: عصمت و شرایط امامت، که هشت شرط می شمارد

منزل پنجم: وجوب معرفت و ولای امام

منزل ششم: حسنات گفتن و شنیدن و نوشتن فضایل ائمه (علیه السلام) و فرستادن صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله)

منزل هفتم: در بیان فضایل و معجزات امیرالمؤمنین (علیه السلام)، که شامل شش بخش با عنوان فرسخ است:

فرسخ اول مختصری از ولادت فرسخ دوم: فضایل آن حضرت

فرسخ سوم: بیان مناقب

فرسخ چهارم: احادیث فضایلی که به عالم بالا مربوط است

فرسخ پنجم: حالات ظاهری و کمالات باطنی و نفسی و بدنی آن حضرت، که

هشت منقبت می شمارد.

فرسخ ششم: معجزات

منزل هشتم: فضایل عید غدیر

منزل نهم: حکایات بنای خانه ی کعبه و چگونگی حجه الوداع و کیفیت روز غدیر خم

منزل دهم: اعمال روز عید غدیر. سپس خاتمه در پنج بخش با عنوان آهنگ است:

آهنگ اول: مطاعنی که هر سه خلیفه در آنها شریکند:

که چهارده طعن بیان نموده است آهنگ دوم: مطاعن ابوبکر بن ابی قحافه، که بیست و سه طعن آورده آهنگ سوم: مطاعن عمر بن خطاب، که بیست و نه طعن شمرده، از آنها حال او هنگام مرگ است آهنگ چهارم: مطاعن عثمان بن عفان، که هفده طعن آورده آهنگ پنجم: مطاعن علمای عامه، که شانزده نفر را شمرده و طعن هایشان را بیان می کند. در آخر چند شعر تاریخ چاپ (سال ۱۳۰۲ ق) به حروف ابجد تنظیم شده است.

۲۶۵ یوم الغدیر (عربی، خطی) سید عبدالرزاق بن عباس مقرم (موسوی) م ۱۳۹۶ ق. ۲۶۶ یوم الغدیر اکبر عید للمسلمین (عربی، چاپی) محمد حسن قبیسی (عاملی) چاپ چهارم: مؤلف بیروت (لبنان)، سال ۱۴۰۲ ق، ۱۹۸۲ م. چاپ دیگر: تهران، افست از چاپ بیروت. وزیری: ۶۴ ص این کتاب جلد ششم از سلسله ی پنجا جلدی است که مؤلف تألیف نموده و نام کلی آنها را الحلقات الذهبیه گذارده است. در این جلد از صفحه ۱ تا ۶۴ درباره ی غدیر و از صفحه ی ۶۵ تا ۹۶ درباره ی مضرات سیگار و مطالبی درباره ی طلب علم دارد! اما بخش غدیر شامل عناوین زیر است:

۱ داستان مختصر غدیر و قسمت هایی از خطبه غدیر

۲ شمارش سی و دو شاعر از شعرای عرب که اشعاری در غدیر سروده اند، همراه با قسمتی از اشعارشان

۳ عید غدیر در اسلام: الف عید

غدیر ب حدیث تبریک گوئی ج برتری روز غدیر د مستحبات روز عید غدیر ه زیارت عید غدیر.

نکات قابل توجه:

۱ نامهای دیگر کتاب

۱ الحلقاب الذهبیه، ج ۶

۲ الحلقه السادسه من الحلقات الذهبیه به طوری که روی جلد چاپ شده

۳ کتاب الغدیر چنانچه علامه فقید سید عبدالعزیز طباطبائی در الغدیر فی التراث الاسلامی ص ۱۹۳ ش ۹۳ گفته است.

۲ در این کتاب اکثراً از منابع عامی استفاده شده است.

۳ کتاب بارها به چاپ رسیده ولی آنچه در دسترس بود نوشته شد.

۴ لازم به تذکر است که علامه ی سید عبد العزیز طباطبائی در الغدیر فی التراث الاسلامی چاپ سال ۱۴۰۲ ق،۱۹۸۲ م را به عنوان چاپ سوم آورده اند، در حالی که در چاپی که دیده شد این تاریخ در چاپ چهارم بود.

۲۶۷ یوم الغدیر حق الامیر (عربی، چاپی) محمد بن عبدالله خطی (ابو عزیز). نجف، سال ۱۳۷۱ ق.

## مؤسسات و مراکز فرهنگی شیعیان در شبکه جهانی اینترنت

### مجلس شیعیان عراق

۱. www .iraq shiacouncil .com

به زبانهای عربی و انگلیس

شامل: پیمان (مرامنامه) مجلس، مساجد عراق، مدارس دینی، حسینیه ها، کتابخانه ها، زندانهای شیعیان، قربانیان نظام، شخصیتهای شیعی، مطبوعات، آرشیو، عکسهای از عراق و سایتهای شیعی.

### مؤسسه الجوراء زینب سلام اللّه علیها – آمریکا

۲. www .alhawra .com

به زبان عربی

شامل: زندگینامه حضرت زینب س)، گفتگوهای اسلامی، دوره (گردش) فرهنگی، امور فنی، مؤسسات تابعه، روزنامه ها و

مجلات محلی، سایتهای اینترنت، مسابقه ماه رمضان، مجلات اسلامی مونترآل، تصاویر اسلامی متنوع، اخبار، مؤسسه قاسم بن الحسن(ع) جهت عقد و ازدواج، مؤسسه الحرمین جهت زیارت و عمره، مدرسه امام صادق(ع) و کتابخانه ابیطالب(ع).

**مجلس اعلی بررسی اهل بیت (ع)، مصر**

۳. www.t۴.alkerar.com

به زبان عربی

شامل: تیزپروازان حسین(ع)، واقعیتهای تاریخی، کتابخانه، مجلس اعلای شیعه و تصاویر.

**مؤسسه در راه حق – قم**

۴. www.derrahehag.org

به زبان فارسی

شامل: پرسش و پاسخ، مجلات و روزنامه ها، اتاقهای گفتگو و دیگر موضوعات.

**اتحادیه بیداری اسلامی (التوعیه الاسلامیه) – بحرین**

۵. www.islam.bh.org

به بان عربی

شامل: گوشه ای از تاریخ فعالیتهای اتحادیه، ملاقاتها، بخش اجتماعی، بخش فرهنگی، بخش تبلیغات، بخش کتابخانه، بخش تدریس و اخبار فرهنگی.

**مؤسسه خیریه امام خویی – کانادا**

۶. www.alkoiefoundation.com

به زبانهای فارسی، عربی، فرانسه و انگلیسی

شامل: معرفی مؤسسه، مرکز دینی، مرکز فرهنگی، مدرسه الهدی (آکادمیک)، مدرسه هفتگی الهدی، مجله الانوار، سؤالات شرعی، گفتگوها، مقالات، بحثها و درسها، کتابها، کتابخانه مرکز، اوقات شرعی و آلبوم تصاویر.

**انجمن ذکر حکیم – بحرین**

net. althekr. www .۷

به زبان انگلیسی

شامل: معرفی انجمن فعالیتهای انجمن، احکام تلاوت، سفیران قرآن کریم، ثواب سوره های قرآن، معانی کلمات (قرآنی)، احادیث قرآنی، دانستنیهای قرآنی، دعای ختم قرآن کریم، سایتهای قرآنی، مقامات، ادب معلم، صوت های (قرآن) از قاریان بحرینی و قصه های قرآنی.

**مؤسسه اسلامی بقیهاللّه(ع) – پاکستان**

com. baqiyatullah. www .۸

به زبان انگلیسی

شامل: معرفی مؤسسه، مجالس، عزاداری، قصیده ها، کتابخانه و تاریخ اسلامی.

**مؤسسه فرهنگ و ارتباطات اسلامی – تهران**

org. icronet. www .۹

به زبانهای: عربی، فارسی، عربی، انگلیسی

شامل: اسلام، ایران، نمایندگان، اخبار فرهنگی، کتابخانه، انتشارات، کنفرانسها، روزنامه ها و پرسش و پاسخ.

**مؤسسه مهد قرآن الکریم – تبریز**

com. mahdquran. www .۱۰

به زبان فارسی

شامل: معرفی مؤسسه، آموزشهای قرآنی، حافظان قرآن کریم، انتشارات، تحقیقات، آلبوم تصاویر و اخبار.

**مؤسسه (امام) سید موسی صدر – لبنان**

.org lb. sadr-foundation. www .۱۱

به زبانهای: عربی، انگلیسی، فرانسه

شامل: نیازها و اتفاقات، فعالیتها و اخبار و اعمال (مرتب شده).

**مرکز مطالعات دارالحدیث – قم**

۱۲. www net. hadith.

به زبانهای: فارسی، عربی، انگلیسی

شامل: منابع حدیث، علوم حدیث، بحثهای حدیثی با بحث کنندگان، کتاب و سنت، دستورات پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت ایشان(ع)، کتابخانه ها و مراکز، تازه های اینترنت.

**مجموعه دانشگاهیان مسلمان – کانادا و آمریکا**

۱۳. www org. msapsg.

به زبان انگلیسی

شامل: قرآن کریم، کتابخانه اسلامی، رادیو قرآن کریم، تقریرها و آرشیوها.

**مرکز الامام المهدی(ع) – استرالیا**

۱۴. com. almahdimosque. aalalrasool. www

به زبانهای: فارسی، عربی، انگلیسی

شامل: صفحه قرآن کریم، حدیث شریف، نهج البلاغه، دایرهالمعارف الغدیر، اهل بیت(ع)، بخش اعتقادی، کتابخانه، کتابخانه صوتی، مسجد امام مهدی(ع)، رساله های علمیه و شهرهای مقدس.

**مؤسسه فرهنگی در انتظار نور – قم**

۱۵. com. monjee. www

به زبان فارسی

شامل: معرفی مؤسسه، گفتگو درباره حضرت مهدی(ع)، پرسش و پاسخ، کتابخانه، ادعیه و زیارات، مقالات و پایگاههای (سایتهای اسلامی).

**دارالمصطفی لاحیاء الثرات (احیای میراث) – قم**

۱۶. com. dar-almustafa. www

به زبان عربی

شامل: مجله التراث، تصویر نقشه ها و تحقیقات و بعضی از کتابهای منتشر شده مانند الصیحفه الصادقیه و الدعوات الجعفریه و دیگر کتابها.

**مؤسسه چاپ و انتشارات انصاریان – قم**

۱۷. www.ansariyan.org

به زبانهای: فارسی، عربی، انگلیسی

شامل: چاپ و ترجمه کتابهای شیعی به تمام زبانهای دنیا، معرفی کتابهای منتشر شده، خرید کتاب از طریق اینترنت و ارسال پستی آن و دیگر خدمات.

**مجموعه باب الحوائج – پاکستان**

۱۸. www.babulhawij.s۵.com

به زبان انگلیسی

شامل: معرفی مؤسسه، دیگر مؤسسات، حجاب اسلامی، زندگی معصومین(ع)، فاطمهالزهراء(س)، حدیث کساء و زیارات.

**مؤسسه فرهنگی میثاق – شیراز**

۱۹. www.meesagh.net

به زبان فارسی

شامل: پرسش و پاسخ، جوانان، انتفاضه، نمایشگاه جهانی شدن و حجاب.

**مرکز جهانی علوم آل البیت(ع) – قم**

۲۰. www.al-shia.com/

www.al-shia.net/

www.al-shai.org/

www.all-ul-bayt.org

به زبانهای: فارسی، عربی، انگلیسی، اندونزیایی و چند زبان دیگر

شامل: متن قرآن کریم، حافظان و قاریان و کتابهای راجع به آن، زندگینامه معصومین(ع) و سیره و داستانها و فرزندان و اصحاب و شاعران و کتابهای در رابطه با ایشان، مستشرقان، خانواده و زن و جوانان و کودکان، کتابها و کتابخانه ها و مجلات و گفتگوها، پاسخ به سؤالات شرعی (فقهی) و اعتقادی، معرفی مدارس و حوزه ها و مراکز و مؤسسات، مناسبتها، کتابخانه صوتی، سایتهای شیعی، زندگینامه علما و نمایشگاه تصاویر.

### اتحادیه اسلامی اهل البیت (ع)

com. wabil. www .۲۱

به زبان انگلیسی

شامل: معرفی مؤسسه، اخبار اسلامی، کتابخانه الکترونیکی، پرسشها و پاسخها و حقوق بشر.

### جمعیت جوانان قاسم (ع)

com. hqya. fresservers. www .۲۲

به زبان انگلیسی

شامل: معرفی مؤسسه، قاسم بن الحسن(ع)، عزاداری، مرثیه ها و تصاویر.

### مؤسسه شیعه اثنا عشریه – بریتانیا

org. sicm. www. uk .۲۳

به زبان انگلیسی

شامل: معرفی مؤسسه، محرم الحرام، لیست برنامه ها، سایتها، ورزش، اوقات شرعی، کتابخانه، تصاویر و نقشه.

### مؤسسه جهانی اهل البیت (ع)، (برای بانوان)

net. wawo. cjb. www .۲۴

به زبان انگلیسی

شامل: معرفی مؤسسه، کتابها، مقالات، دعا، پرسشها و پاسخها، درسها و سایتهای اسلامی.

**مؤسسه اندیشه جدید – بریتانیا**

۲۵. www.uk.inminds.co

به زبان انگلیسی

شامل: برنامه های اسلامی، گفتگوهای اسلامی، اخبار و بازیهای اسلامی.

**مجلس جهانی جایگاه امامیه – بریتانیا**

۲۶. www.imamiah.org

به زبانهای: عربی، انگلیسی

شامل: مجموعه ای از نامه ها و بیانیه هایی که مجلس تهیه کرده و به رؤسا و شخصیتهای جهانی ارسال کرده است.

**مجموعه شیعه اثنی عشریه – آمریکا**

۲۷. www.nasimco.org

شامل: معرفی مؤسسه، مسابقات، اتفاقات و وقایع، ازدواج، آموزشهای اسلامی و اخبار.

**مرکز مهدیه اسلامی**

۲۸. www.mahdieh.org

به زبان انگلیسی

شامل: قرآن کریم، حوادث اسلامی، مسابقات و اعضای صفحه.

**مجموعه عمل اسلامی**

۲۹. www.amalislami.org

به زبان عربی

شامل: عراق، انگیزه و تاریخچه و اهداف تأسیس مؤسسه، رهبری، اخبار، روزنامه حوادث و اتفاقات، جریانات سیاسی، کتابخانه صوتی و تصویری.

**مؤسسه خیریه امام باقر(ع) – قم**

com. imambager. www .۳۱۳۰

**مؤسسه الهادی – آلمان**

de. alhadi. www

به زبانهای: عربی، آلمانی

شامل: قرآن کریم، ادعیه، زیارت و توسل، مناسبتها، ائمه(ع)، صحیفه سجادیه، کتابها و درس هایی از اسلام.

**طرح آموزش نماز و قرآن کریم – بحرین**

org. eslam. www .۳۲

به زبان عربی

شامل: واحد تبلیغات، واحد نظارت، واحد ورزشی، واحد فعالیتها، بخش کودکان دوست داشتنی و سایتهای اسلامی.

**دفتر تحقیقات یس – قم**

com. yasin-ri-www .۳۳

به زبانهای: فارسی، عربی، انگلیسی

مؤسسه فرهنگی سازنده برنامه های فرهنگی و معارف اسلامی.

**جمعیت معصوم – آمریکا**

com. masom. www .۳۴

به زبان انگلیسی

شامل: معرفی مؤسسه، اخبار، فعالیتها، تقویم هجری، مقاله ها، تصاویر، بخش صوتی تصویری و سایتهای شیعی.

**مرکز پژوهشهای فرهنگی حوزه علمیه قم**

com. andisheqom. www .۳۵

به زبان فارسی

شامل: قرآن کریم، اهل بیت(ع)، حوزه علمیه، معرفی مؤسسه، پاسخ و پرسشها توسط متخصصین حوزه علمیه، بخش ملاقاتهای دینی، مجله صباح، توصیه های تربیتی، کتابخانه شیعی، گفتگوها و رفع شبهات اینترنت.

**جمعیت حسینی اسکاندیناوی**

۳۶. com. move. to/shia

به زبان انگلیسی

شامل: معرفی مؤسسه، مقالات، تاریخ و سایتهای شیعی.

**مجمع تحقیقاتی اسلامی الزهراء(س)**

۳۷. org. islamicresearch. www

به زبانهای: فارسی، عربی، اردو و انگلیسی

شامل: قرآن کریم، کتابهای اسلامی و سایتهای اسلامی.

**مجموعه اسلامی الزهراء(س)**

۳۸. com. members. ozemail

به زبان انگلیسی

شامل: قرآن کریم، کتابهای اسلامی، حوادث و اتفاقات اسلامی، سایتهای اسلامی، برنامه های اسلامی و دانشگاه (جامعه) الزهراء(س).

**مؤسسه امام علی(ع)، بخش اسپانیایی – لبنان**

۳۹. com. imamali foundation. freeservers. www

زبان اسپانیولی

شامل: خدمات، اخبار و سایتهای شیعی.

**مرکز اسلامی آرژانتین**

۴۰. org. organizacinislam. www. ar

به زبان اسپانیولی

شامل: اسلام، قرآن کریم، اهل بیت(ع)، کتابخانه و سایتهای شیعی.

**مؤسسه دارالسیره – لبنان**

۴۱. www.doralsyra.port۵.com

به زبان عربی

شامل: معرفی مؤسسه، محصولات، بیت الزهراء(س)، پرسشها و پاسخها، کتابخانه صوتی و مناسبتها و اعیاد.

**مرکز اسلامی آمریکا**

۴۲. www.icofa.com

به زبان انگلیسی

شامل: اسلام چیست؟، فعالیتها، کتابخانه، قرآن کریم، هدایا و اوقات شرعی.

**مرکز فرهنگی اسلامی – آمریکا**

۴۳. www.m.aiec.۸.net

به زبان انگلیسی

شامل: اسلام، انبیاء (ع)، مقالات، تازه های اخبار و اتفاقات، قرآن کریم، کربلا، نقشه بقیع و شیعه.

**مؤسسه انصارالحسین(ع) – تهران**

۴۴. www.ansaralhussain.com

به زبان عربی

شامل: فعالیتها، مناسبتها، کتابخانه صوتی و روابط عمومی.

**مؤسسه احیاء آثار آیت اللّه خویی (ره) – قم**

۴۵. www.alkove.net

به زبان عربی

شامل: امام خویی(ره)، کتابخانه مجله الغری، سؤالات و شبهات، سایتهای شیعی و معرفی مؤسسه.

**مؤسسه آیت اللّه خویی(ره) – آمریکا**

۴۶. www.al-khoie.org

به زبان انگلیسی

شامل: معرفی مرکز، خدمات، کتابخانه، سؤالات، مدرسه امام و ...

**مرکز آیت اللّه خویی (ره) – بریتانیا**

۴۷. www.uk.alkhoie.org

به زبانهای: عربی، انگلیسی

شامل: فعالیتها، گفتگوها، خطبه های جمعه، ارتباطات و تازه های اخبار.

**مرکز فرهنگی اسلامی – هلند**

۴۸. www.alrisalag۵.com

به زبانهای: عربی، انگلیسی

شامل: معرفی مرکز، قوانین مجموعه، فعالیتها، محصولات، مدرسه الزهراء(س) و انتشار نشریه الرساله.

**مجموعه فرهنگی – خیریه بنی هاشم – لبنان**

۴۹. www.om.۱۵hashem.com

شامل: کتابخانه بنی هاشم، اشتراک و مقالات.

**مرکز پژوهش پیرامون سادات (سرواران معصوم(ع))**

۵۰. www.s۵daat.com

به زبان انگلیسی

شامل: بحث پیرامون سادات (سرواران) از نسل پیامبر علیهم افضل الصلاه والسلام.

**مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی – تهران**

۵۱. org. taghrib. www

به زبانهای: فارسی، عربی، اردو، انگلیسی

شامل: اخبار، همایشهای فرهنگی، مطبوعات، رئیس کل، مرکز پژوهشهای علمی، دانشگاه مذاهب اسلامی.

**مرکز پژوهشهای عراقی – تهران**

۵۲. com. iraqdata. www

به زبان عربی

شامل: اخبار، بحثها و تحقیقات، نامه ها و شبهات، فیلمها، تصاویر، خبرهای قطعی و کتابخانه.

**مؤسسه الهدی – پاکستان**

۵۳. com. alhoda. org

به زبان اردو

شامل: قرآن کریم، اهل بیت(ع)، حدیث شریف، فقه، زندگینامه آیت اللّه سیستانی، پاسخ به سؤالات، نماز و جامه منتظر.

**مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) – قم**

۵۴. org. qabas. www/

net. qabas. www/

com. qabas. www /

به زبانهای: فارسی، عربی، انگلیسی

شامل: معرفی مؤسسه، معاونت آموزشی، معاونت پژوهشی، معاونت فرهنگی، گزینش، بخش آموزشی، کتابخانه، انتشارات، روزنامه ها و مجلات، فارغ التحصیلان، دایرهالمعارف، بخش کامپیوتر.

**مرکز مطالعات اسلامی – لبنان**

org. alhadi. www .۵۵

به زبان عربی

شامل: مطالب قرآنی، اعتقادات، تاریخ، فقه، اصول، تحقیقات و مباحث، سؤالات و شبهات، علم حدیث، جایگاه زن و سایتهای اسلامی.

**کتابخانه عمومی آیت اللّه مرعشی نجفی(ره)**

com. marashilibrary. www .۵۶

به زبانهای: فارسی، عربی، انگلیسی

شامل: معرفی مؤسس، کتابخانه، مرکز مطالعات، پاسخ به سؤالات، معرفی کتابهای خطی، تحقیق پیرامون کتابها، امکانات جستجو و فصلنامه شهاب.

**مرکز مطالعات اسراء – قم**

com. ersaco. www .۵۷

به زبانهای: فارسی، انگلیسی

شامل: زندگینامه و سیره شخصی آیت اللّه جوادی آملی(ره)، پرسش و پاسخ آلبوم تصاویر، صوت و تصویر و معرفی کتابهای معظم له.

**مؤسسه امام رضا(ع) – قم**

com. imam-reza. www .۵۸

به زبان انگلیسی

شامل: قرآن کریم، عترت طاهرین و علیهم السلام، احکام، حدیث شریف، تصاویر، دعا، کتابخانه، بخش کودکان و داستانها.

**اتحادیه شیعه**

com. shiawww. www .۵۹

به زبان انگلیسی

شامل: اخبار، تقویم روز، گفتارهای محرم، مجالس محرم، سایتهای اسلامی، پرسش و پاسخ، احادیث اسلامی.

**دفتر اعزام مبلغ – قم**

۶۰. www.almuballehg.com

به زبان عربی

شامل: نشریه مبلغ، فعالیتهای دفتر، محصولات دفتر، جایگاههای تبلیغی، حدیث هفته، سایتهای منتخب.

**دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم**

۶۱. www.shareh.com /

www.balagh.org/

www.balagh.net/

به زبانهای فارسی و انگلیسی

شامل: پیامبر اکرم و اهل بیت(ع)، اعتقادات، فقه و احکام، مناسبتهای اسلامی، مراکز، سایتهای اسلامی، نظام سیاسی در اسلام.

**مؤسسه امام صادق(ع) – قم**

۶۲. www.imamsadeq.org/

به زبان عربی

شامل: معرفی مؤسسه، مؤسس، کتابها، فعالیتها، مطالب کلامی، پاسخ به استفتاءات و مدرسه تحقیقات کلامی.

**مؤسسه البلاغ – تهران**

۶۳. www.balagh.com

به زبان عربی

شبکه فرهنگی وسیع شامل: جهان قرآن، مطبوعات، باشگاه جوانان، جایگاه ویژه زن، خانواده خوشبخت، گره های فرهنگی، بساط سود، گفتگو و مجله الموقع.

**حوزه علمیه قم**

net. hawzah. www .۶۴

به زبانهای: فارسی، عربی، انگلیسی

شامل: اسلام، قرآن کریم، اعتقادات، احکام، فرهنگ و تمدن، علوم اسلامی، مراکز اسلامی، حوزه علمیه، مجلات، کتابها و پرسشها و پاسخ.

**حوزه علمیه قم**

com. hawzah. www .۶۵

به زبان عربی

شامل: خطبا و مبلغان، دروس حوزوی و کتابخانه حوزه علمیه.

**دایرهالمعارف اسلامی کامپیوتری (موسوعه) – قم**

org. mawsoah. www .۶۶

موسسه موسوعه که به ساخت و تولید برنامه های شیعی مختلفی بر روی CD نظیر فقه ۱ و ۲ و ۳ و رمضان و الطف و الغدیر و الزهراء(س) و ... اشتغال دارند.

**مؤسسه الحوراء زینب(ع) – آمریکا**

org. zainab. www .۶۷

به زبان انگلیسی

شامل: خدمات، اوقات شرعی، مدرسه زینب(س)، بخش کودکان، نوشته ها و بخش صوتی - تصویری.

**مرکز احیاء میراث اسلامی – قم**

net. rafed. www/turathis .۶۸

به زبانهای: فارسی، عربی، انگلیسی

شامل: فهرست ابجدی، فهرست کتابخانه ها، فهرست مؤلفین، فهرست موضوعی و پاسخ به سؤالات راجع به کتب خطی.

**مؤسسه الحوراء زینب(س) – کانادا**

net. alhawra. hypermart. www .۶۹

به زبان عربی

شامل: زندگینامه حضرت زینب(س)، گفتگوهای اسلامی، بخش فرهنگی، امور فنی، مؤسسات تابعه، نشریات و مجلات محلی، سایتهای اینترنتی، مسابقه ماه رمضان، مجلات اسلامی در مونترآل، تصاویر متنوع اسلامی، اخبار، مؤسسه قاسم بن الحسن(ع) جهت امور ازدواج، مؤسسه الحرمین جهت زیارت و عمره، مدرسه امام صادق(ع) و کتابخانه ابیطالب(ع).

**مؤسسه فرهنگی موعود–تهران**

org. mouood. www .۷۰

به زبان فارسی

شامل: معرفی مؤسسه، فعالیتها، مجلات موعود و موعود جوان، کتب مهدوی، نگارخانه، چندرسانه ای، مجموعه سخنرانی علما، اخبار مهدوی و ...

فهرست ۷۰ پایگاه اطلاعاتی مؤسسات و مراکز فرهنگی شیعیان در شبکه جهانی اینترنت

ماهنامه موعود شماره ۳۷

**مسابقه**

**مسابقه**

در راستای آشنایی هر چه بیشتر علاقمندان با معارف غدیر، مسابقه ای به نام همراه با غدیر برگزار می گردد تا با پاسخگویی به سوالات (با استفاده از متونی که در نرم افزار در اختیارتان می باشد) در قرعه کشی که هر سال دو نوبت در ۱۳ رجب (سال روز ولادت مولود کعبه) و ۱۸ ذی الحجه (روز تاج گذاری آن حضرت) برگزار می گردد شرکت کرده واز جوایز نفیس آن که از دیگر محصولات این مرکز می باشد بهره مند گردید.

نحوه پاسخگویی به سوالات: شما عزیزان پس از مطالعه سوالات، جواب سوالات را به طور مثال مانند:

۱ ب یا ۲ د برای ما به شماره پیامک ۱۰۰۰۱۰۰۱۰۰۱۰۰۰ ارسال نمایید

نحوه اطلاع از قرعه کشی مسابقه: شما عزیزان می توانید یک هفته بعد از ۱۳ رجب و عید غدیر هر سال به سایت اینترنتی com. ghaemiyeh. www مراجعه نمایید و از نام کسانی که در قرعه کشی مسابقه برنده شده اند مطلع شوید.

**سوالات مسابقه غدیر**

۱- حادثه عظیم غدیر در چه روزی تحقق یافت؟

(الف) روزپنج شنبه هیجدهم ذی الحجه سال دهم هجرت (ب) روز چهار شنبه هیجدهم ذی الحجه سال دهم هجرت (ج) روز شنبه هیجدهم ذی الحجه سال یازدهم هجری (د) روز دوشنبه هیجدهم ذی الحجه سال یازدهم هجری

۲- اولین کسی که با حضرت علی علیه السلام بیعت کرد چه کسی بود؟

(الف) جبرئیل (ب) رسول الله صلی الله علیه و آله (ج) سلمان (د) عمر

۳- روز عید غدیر فرشته وحی چه آیاتی را بر پیامبر نازل نمود؟

(الف) آیه ۶۶ سوره مائده (ب) آیه ۵۷ سوره مائده (ج) آیه ۶۷ سوره مائده (د) آیه ۷۷ سوره مائده

۴- اول کسی که آشکارا در روز غدیر با رسول

الله صلی الله علیه و آله مخالفت کرد چه کسی بود؟

(الف) حارث بن نعمان فهری (ب) عمر (ج) ابوبکر (د) هر سه مورد

۵- هنگام بیعت، زنان و مردان خطاب به امام علی علیه السلام چه می گفتند؟

(الف) بخ بخ لک یا ابا الحسن (ب) لقد اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنه (ج) السلام علیک یا امیر المومنین (د) هر سه مورد

۶- بزرگترین عید اسلامی کدام است؟

(الف) عید قربان (ب) عید فطر (ج) عید غدیر (د) جمعه

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹